



تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره‌ی معاصر

سعید نفیسی

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران

در دوره معاصر

تألیف

سعید نفیسی



تهران، ۱۳۸۳

نفیسی، سعید، ۱۲۷۴ - ۱۳۴۵

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر / تألیف سعید نفیسی. -
تهران: اهورا، ۱۳۸۳.

ISBN: 964-7316-15-1

۸۰۰ ص: مصور

فهرستویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. ایران -- تاریخ قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ق. ۲. ایران -- اوضاع اجتماعی. ۳. ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ق. -- جنگ با روسیه، ۱۲۱۸ - ۱۲۴۳ق. ۴. ایران -- روابط خارجی. ۵. ایران -- روابط خارجی -- پیمان‌نامه‌ها. الف. عنوان.

۹۵۰/۰۷۴

DSR ۱۳۱۱/۷

م ۸۳ - ۲۳۵۵۶

کتابخانه ملی ایران

الف ۱۳۸۳



تهران، خیابان انقلاب، خیابان اردبیلهشت، خیابان روانمهر پلاک ۴۴۶

صندوق پستی ۱۳۱۴۵ - ۱۱۹۱ تلفن ۶۴۹۲۵۸۸

مرکز پخش: کتاب تهران تلفن ۶۴۱۳۹۱۰

سعید نفیسی

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر

چاپ اول، ۱۳۸۴ ه.ش. - تهران

حروف‌نگار، اصغر قلی‌زاده

لیتوگرافی، ارذلان

چاپ، چاپخانه مهارت

تیراژ، ۳۳۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

شابک: ۹۶۴-۷۳۱۶-۱۵-۱

ISBN: 964-7316-15-1

Printed in Iran

۲۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۱۱	دیباچه
۱۵	ایران ما در این صد و هشتاد سال
۱۶	منابع تاریخ قاجارها
۲۰	نژاد قاجارها
۲۱	آمدن طوایف ترک به ایران
۲۸	قاجارها از چه نژاد بودند
۳۴	ظهور قاجارها در تاریخ ایران
۴۰	قاجارها پیش از سلطنت
۴۷	نیاکان آقا محمد خان
۵۴	سرانجام محمد حسن خان
۵۶	فرزندان محمد حسن خان
۵۷	حسینقلی خان جهانسوز
۶۰	آقامحمد خان
۶۳	آغاز کار آقامحمد خان
۶۵	جنگ‌های آقامحمد خان در نواحی دیگر ایران
۶۹	لشکرکشی به قفقاز

۷۱	به پادشاهی نشستن آقامحمدخان
۷۲	انقراض سلطنت افشارها
۷۳	لشکرکشی دوم گرجستان
۷۳	هیأت ظاهری آقامحمدخان
۷۴	سیرت آقامحمدخان
۸۰	مناسبات گرجستان با ایران
۹۰	سفر دوم گرجستان
۹۴	اوضاع اجتماعی ایران در زمان آقامحمدخان
۹۷	نتیجه کشته شدن آقامحمدخان
۹۸	فتحعلی شاه
۱۱۱	اختلاف ایران و روسیه
۱۱۷	فتحعلی شاه و ناپلئون اول
۱۲۰	سفیران ناپلئون در ایران
۱۲۳	عهدنامه فینکن شتاين
۱۲۸	هیئت نظامی فرانسه در ایران
۱۳۱	دستورهای ناپلئون به ژنرال گاردان
۱۳۹	مقدمات مأموریت گاردان و نتایج آن
۱۴۵	کارهای ژنرال گاردان در ایران
۱۵۳	واساطت گاردان در میان ایران و روسیه
۱۶۳	نتیجه وساطت فرانسه در میان ایران و روسیه
۱۷۲	مذاکرات صلح ایران و روسیه به میانجی گری فرانسه
۱۸۰	مقدمات جنگ دوم ایران و روسیه
۱۸۶	مکاتبات دربار ایران با دربار فرانسه
۲۱۰	نامه فتحعلی شاه به وزیر امور خارجه فرانسه
۲۱۲	مکاتبه عباس میرزا نایب السلطنه با ناپلئون
۲۲۴	مکاتبه صدراعظم ایران با دربار فرانسه
۲۳۹	کارهای افسران هیئت نظامی گاردان در ایران

۲۴۵	هیئت نظامی گاردان در ایران
۲۴۹	اصلاحات سپاه ایران به دست افسران فرانسوی
۲۵۵	سرنوشت کارخانه توب‌ریزی اصفهان
۲۶۲	نتیجهٔ مأموریت تانکوانی در ایران
۲۶۴	نتیجهٔ مأموریت گاردان در ایران
۲۷۲	اختلاف ایران و روسیه
۲۸۰	آغاز جنگ‌های ایران و روسیه
۲۸۵	لشکرکشی به ایروان
۲۸۸	جنگ‌های سال ۱۲۲۰ قمری
۲۹۰	و قایع گیلان و دریای خزر
۲۹۱	جنگ دوم گنجه
۲۹۲	تصرف قلعه شوشی
۲۹۳	کشته شدن تیتیسیانف
۲۹۷	نتیجهٔ جنگ‌های نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰
۲۹۸	سیاست ایران در برابر این حوادث
۲۹۹	عهدنامه گلستان
۳۰۶	نیروی نظامی ایران در آن زمان
۳۱۰	وصیت‌نامه ساختگی پترکبیر
۳۱۳	نسخهٔ دیگر از عهدنامه فینکن‌شتاین
۳۱۷	مرتضی قلی خان در روسیه
۳۳۷	مقدمات جنگ دوم با روسیه
۳۴۲	مناسبات ایران و روسیه پیش از قاجارها
۳۴۲	قرارداد منعقد در سن پترزبورگ در ۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳
۳۴۶	عهدنامه منعقد با اشرف در رشت در ۱۳ فوریه ۱۷۲۹
۳۵۰	عهدنامه منعقد در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲
۳۵۶	عهدنامه منعقد در گنجه در ۱۰ مارس ۱۷۳۵

جزوئیات وقایع گرجستان در این دوره	۳۶۴
دورة میان دو جنگ	۳۹۱
عهدنامه ۱۲۲۴ با انگلستان	۴۰۲
عهدنامه ۱۲۲۷ با انگلستان	۴۰۷
عهدنامه ۱۲۲۹ با انگلستان	۴۱۶
ضمیمه عهدنامه ۱۲۲۹	۴۲۲
وضع نواحی از دسترفته	۴۲۵
توضیحات ناشر	۴۳۴
وضع اجتماعی ایران در این دوره	۴۳۸
نفوذ روحانیون درباری	۴۴۱
احکام جهاد	۴۷۸
روابط روسیه با ایران در این دوره	۴۹۰
ولایتعهد عباس میرزا	۴۹۳
سیاست عباس میرزا	۵۰۲
روابط سیاسی با روسیه	۵۰۸
روابط سیاسی نیکولای با دربار ایران	۵۲۷
روابط دربار روسیه با عباس میرزا	۵۴۰
مراحل و عواقب جنگ دوم	۵۴۵
مرحله دوم جنگ	۵۶۱
آخرین مرحله جنگ	۵۷۳
گفتگو درباره صلح	۵۸۴
دستورهای دولت روسیه	۵۹۲
اجتماع در ترکمانچای	۶۱۵
عهدنامه ترکمانچای	۶۳۳
عهدنامه بازرگانی در میان ایران و روسیه	۶۴۰

صورت مجلس تشریفات سفیران ۶۴۳	
تابع عهدنامه ترکمان چای ۶۴۶	
کشته شدن گریبایدوف ۶۵۱	
سفارت خسرو میرزا ۶۵۶	
جنبگ‌های ایران و عثمانی ۶۶۴	
جنبگ سال ۱۲۲۷ ۶۶۶	
جنبگ‌های ۱۲۲۶-۱۲۳۸ ۶۶۸	
عهدنامه ارزروم ۶۷۰	
رفتار عباس میرزا در جنبگ‌های با عثمانی ۶۷۳	
ایران و افغانستان ۶۷۸	
سیاست انگلستان ۶۸۰	
نخستین روابط ایران با انگلستان ۶۸۲	
مرحله دوم روابط با انگلستان ۶۸۵	
مرحله سوم روابط با انگلستان ۶۸۷	
اوپرای اقتصادی ایران ۶۹۰	
نخستین گام‌ها به سوی تجدید ۶۹۳	
اسناد ایرانی ۷۱۹	
سرانجام فتحعلی‌شاه ۷۴۰	

دیباچه

از روزی که فرزند آدمی وارد زندگی اجتماعی شده است همیشه حوادث و وقایع جهان زاده علل و اسباب مادی بوده است. سراسر تاریخ جز تلاش‌های پی درپی آدمی زادگان برای تأمین زندگی و بهبود یافتن آن زندگی چیز دیگر نیست. به همین جهت تاریخ در نزد دانشمندان امروز مصدق و مفهوم دیگری دارد که قرن‌ها تاریخ‌نویسان از آن غافل بوده‌اند. همیشه افکار و عقاید هر گروه و هر طایفه‌ای نیز زاده حوایج مادی آن قوم بوده است. بدین جهت حتی در تاریخ ادیان و عقاید فلسفی و اجتماعی نیز باید علل و اسباب مادی را جست و در میان نهاد. در این تردیدی نیست که هرگز اندیشه فرزند آدمی مجرد نبوده و جهات مادی فکری را فراهم کرده و آن را پروپال داده و نیرو بخشیده و از آن نتیجه گرفته و هر زمان که آن علل و اسباب مادی از میان رفته آن اندیشه نیز رخت بربرسته و اندیشه دیگری که دلیل و محرك مادی دیگر داشته جانشین آن شده است.

سراسر تاریخ ایران جز جنب‌وجوش و تلاش ملت ایران برای تأمین زندگی مادی خود چیز دیگر نیست. کسانی که می‌خواهند سرگذشت چندهزار ساله نیاکان ما را روشن کنند چاره جز این ندارند که همین علل و اسباب و جهات مادی را بجوبیند و از تجزیه و تحلیل آنها نتیجه بگیرند. ناچار چنین کاری چندان آسان نیست و جستجوهای بسیار لازم دارد که هر روز وظیفه مورخ را دشوارتر و دامنه کار او را گشاده‌تر می‌کند.

هرچه روابط میان اقوام و ملل بیشتر شود و موانع طبیعی که در زمان‌های باستان مردم را

محصور و دور از یکدیگر نگه می‌داشته است بیشتر از میان برداشته شود کار مورخ دشوارتر است. قطعاً در زمان هخامنشیان آنچه در مغرب اروپا رخ می‌داده در اوضاع ایران مؤثر نبوده است، اما امروز حوادث امریکای جنوبی نیز در حواله کشور ما مؤثر است چه برسد به آنچه در نواحی نزدیک‌تر به ما رخ می‌دهد.

در این نیز جای شک نیست که پیوستگی شگرفی در میان حوادث امروز و دیروز جهان هست. آنچه امروز پیش می‌آید قطعاً دنباله آن چیزی است که دیروز و پریروز و پار و پیرار روی داده است. حوادث جهان حلقه‌های زنجیر پیوسته به یکدیگرند. به همین جهت هرگز نمی‌توان تاریخ دوره‌ای را از تاریخ دوره دیگر تفکیک کرد و ناچار هرچه دوره‌ای به دوران دیگر نزدیک‌تر باشد آگاهی از آن برای اطلاع از دوره بعد واجب‌تر است. امروز در ایران توجه خاصی نسبت به تاریخ هست و این توجه بسیار طبیعی و بجاست زیرا مردم می‌خواهند بدانند آنچه امروز می‌بینند از کجا سرچشمه می‌گیرد.

به همین جهت یکی از واجب‌ترین کارها این است که ما مردم ایران را از گذشته پدرانش آگاه کنیم. هر کسی از گذشته خبر نداشته باشد نمی‌تواند آینده را بسازد. توجهی که مخصوصاً در این زمان نسبت به تاریخ نزدیک به زمان ما دارند بسیار طبیعی و حتی بسیار لازم است.

چند سال پیش هیئت تحریریه مجله ارتشن از من خواستار شد سلسله مقالاتی درباره «ایران در صد و هفتاد سال اخیر» بنویسم. از همان زمان خود را آماده کردم کتابی در تاریخ اجتماعی و سیاسی دوره معاصر ایران یعنی از آغاز سلطنت قاجارها تا امروز آماده کنم. سلسله مقالاتی که در مجله ارتشن انتشار یافت مقدمه‌ای برای این کار بود. در همان زمان بسیاری از دور و نزدیک از من خواستار شدند دنباله این کار را رها نکنم. یکی از مهم‌ترین وظایف کسانی که قلم به دست دارند این است که آنچه را مردم خواستار آنند در نظر بگیرند، چون پژوهشی که هر دردی پیش او ببرند درمان کند.

چیزی که باز مرا در این کار استوارتر کرد این بود که می‌دیدم در این روزها گروهی به این کار دست زده و درباره برخی از ادوار تاریخ معاصر ایران بحث می‌کنند. آنچه در این زمینه نوشته‌اند من خوانده‌ام و باید بگویم که کمتر آن حقیقتی را که در پیرامون اسناد و مدارک معتبر جای گرفته است در این کتاب‌ها دیده‌ام. برخی را نادانی برانگیخته و بیشتر خواسته‌اند کسی را بزرگ و کسی را کوچک کنند و کسی را بشویند و کسی را بدنام کنند. تاریخ شریف‌تر و بالاتر از آن است که به این دوستی‌ها و دشمنی‌ها آلوده شود. کاری از این زشت‌تر نیست

که کسی بخواهد حق و حقیقت را بفریبد.

وانگهی تقریباً در همه این کتاب‌ها تاریخ را به همان مصدق مدارس قدیم به میان آورده‌اند. در پی علل و اسباب نگشته و حوادث را با وسائلی توجیه کرده‌اند که آن وسائل جهت و علت اصلی و حقیقی بروز آن واقعه نبوده است. یک تن یا تنی چند بسیار کوچک‌تر و ناتوان‌تر از آنند که بتوانند حادثه‌ای را فراهم کنند یا برگردانند و جهت آن را تغییر دهند. حادثه است که ایشان را با خود می‌برد و ایشان می‌پندارند که راهنمای آن حادثه‌اند یا آن‌که

کسی برای خوشامدگویی به ایشان می‌کوشد ایشان را راهنمای حوادث قرار دهد.

اینک دانشمندان جهان تعصب‌ورزیدن در تاریخ را بسیار زشت می‌دانند و چه بسا بت‌های بزرگ را که در این زمان‌های اخیر تاریخ‌نویسان بیدار و بزرگوار، شکسته‌اند. چه بسا مردان گمنام را که نام آور کرده‌اند!

این انگیزه‌ها مرا واداشت به تدوین کتابی در تاریخ اجتماعی و سیاسی دوران معاصر ایران آغاز کنم. ناچار این کتاب مجلدات چند خواهد داشت. این مجلد به امضای عهدنامه گلستان در میان ایران و روسیه تزاری در ۱۲۲۸ قمری یعنی ۱۴۷ سال پیش می‌انجامد و چون قهراً می‌بایست از آغاز دوره معاصر شروع کنم این است که از آغاز سلطنت قاجارها در ایران شروع کرده‌ام. مجلدات دیگر نیز پی دریبی انتشار خواهد یافت و از خوانندگان گرامی جداً درخواست می‌کنم در هرجا که به لغتشی برخورددن بر من منت بگذارند و مرا از آن بیاگاهانند و از کسانی که اسنادی در این زمینه‌ها که مورد بحث این کتاب است سراغ دارند مصراً خواهشمندم از دادن آنها یا راهنمایی کردن دریغ نکنند و مرا و خوانندگان این کتاب را از این منت بازندارند.

تهران ۱۸ مردادماه ۱۳۳۵

سعید نفیسی

ایران ما در این صد و هشتاد سال

امروز دیگر جای هیچ‌گونه سخن نیست که تاریخ در پرورش روح ملی و خصال مردانه و دوستداری میهن و سرزمین نیاکان و بالاتراز همه دوستداری فرهنگ و سنت و شئون ملی و نژادی بهترین و برترین وسیله است. به هر آندازه که تاریخ زمان‌های دور از ما این سودهای فراوان را دربرداشته باشد قطعاً و یقیناً تاریخ زمان‌های نزدیک چندبرابر سود خواهد داشت، زیرا که زندگی امروز ما به زندگی این روزها نزدیک‌تر و پیوسته‌تر است و ما از تاریخ زمان نزدیک به خود برای زندگی امروز بهره‌مندتر می‌شویم و بیشتر عبرت می‌گیریم.

اگر در تاریخ روزگار خود بخواهیم فرو رویم و ژرف بنگریم بسیاری از وقایعی که ما به چشم خود دیده‌ایم دنباله و نتیجه واقعه دیگری است که چند یا چندین سال پیش، روی داده است و به این جهت تاریخ دوران ما لااقل با تاریخ نزدیک‌ترین دوره به ما پیوستگی کامل دارد. بدین جهت برای مطالعه و ژرف‌بینی در تاریخ معاصر ایران ناچاریم از تاریخ قاجارها یعنی دوران پیش از امروز آغاز کنیم. ناچار باید برگردیم به صد و هشتاد سال پیش از این در آن زمان هنوز تاریخ ما متکی بر سال‌های قمری بود و وقایع در همه کتاب‌ها به سال قمری ضبط شده است و اگر من هم این کار را نکنم خوانندگان همه به دشواری شگفتی برخواهند خورد و هیچ‌یک از این حوادثی را که شرح خواهیم داد در جای دیگر نخواهند یافت. این است که ناچار باید تا مدتی دراز خوانندگان سال‌های قمری را در ذهن داشته باشند.

منابع تاریخ قاجارها

نوشتن تاریخ ایران در زمان قاجارها از ضبط همه سوانح تاریخ ایران دشوارتر است، زیرا که هنوز نفع‌ها و غرض‌ها درباره این خاندان و کسانی که یار و یاورشان بوده‌اند فرونشسته و هنوز بسیاری از صحایف تاریخ گرفتار این دوستی‌ها و دشمنی‌های نادرست و ناموجه است. آن قسمت از حوادث که در زمان ما روی داده هنوز به دست مردم بی‌طرف نیفتاده و آن قسمت از سوانح هم که پیش از روزگار ما روی داده است تاریخ‌نویسانی آنها را ضبط کرده‌اند که یا حاشیه‌نشین کارگزاران آن زمان و یا از همه‌جا بی‌خبر بوده‌اند و بیشتر به حدس و دلخواه خود چیزی گفته‌اند. وانگهی شماره این کتاب‌ها چندان نیست و شاید از هیچ دوره‌ای به این اندازه کتاب تاریخ کم نمانده باشد و شاید کتاب‌هایی نوشته باشند که هنوز انتشار نیافته و به دست ما نرسیده باشد.

کتاب‌های رایجی که در این دوره داریم نخست تاریخ قاجار از مجلدات ناسخ التواریخ تألیف میرزا محمد تقی سپهر کاشانی ملقب به لسان‌الملک است.

سند دیگری که در پیش ماست پایان کتاب منقطع ناصری و دو مجلد دوم و سوم مرآة البلدان ناصری و کتاب المأثر والآثار هرسه تألیف محمد حسن خان صنیع‌الدوله وزیر انطباعات ناصرالدین شاه است که در پایان زندگی، اعتماد‌السلطنه لقب داشت. وی نیز تا جایی که ناسخ التواریخ بوده آن را تلخیص کرده و سپس وقایع زمان خویش را به همان روش آورده است.

سند دیگر فصلی از پایان «روضۃ الصفا ناصری» از رضاقلی خان هدایت‌الله باشی امیرالشura است که وی کتاب معروف میرخوند مورخ مشهور قرن نهم را به‌زعم خود تهذیب کرده یعنی در انشای آن دست برده و از آنجایی که وی کتاب را به پایان رسانیده گرفته و به زمان خود رسانیده است، یعنی تاریخ ایران را از دوران صفویه تا روزگار خود بر آن افزوده است.

كتابی به نام حقایق الاخبار ناصری تألیف میرزا جعفرخان حقایق‌نگار در تهران در ۱۲۸۴ قمری انتشار یافته که جز یک مجلد از آن منتشر نشده و به همان وقایع سال ۱۲۸۴ می‌انجامد. این کتاب خلاصه نسبتاً بی‌طرفانه‌ای است اما نمی‌دانم به چه سبب بسیار کم انتشار یافته است.

برای دوره بعد کتابی که داریم منتخب التواریخ مظفری تألیف حاج میرزا ابراهیم خان

آشتیانی صدیق‌الممالک است که در طهران در سال ۱۳۲۴ چاپ شده و چون تاریخ عمومی از صدر اسلام است ناچار در وقایع به اختصار کوشیده است و با همه مختصری فوایدی دربردارد.

درباره تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا قاجار و شرح حال عباس‌میرزا ملک‌آرا در جای خود بحث خواهم کرد.

در این چند سال نزدیک به ما چند کتاب درباره مردان این دوره و یا حوادث این زمان تألیف کرده‌اند. مانند یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه تألیف دوست‌علی معیرالممالک و سپهسالار اعظم تألیف محمود فرهاد و عباس‌میرزا نایب‌السلطنه تألیف ابوالقاسم لاصینی و عباس‌میرزا تألیف ناصر نجمی و زندگانی میرزا تقی‌خان امیرکبیر تألیف حسین مکی و امیرکبیر و ایران در سه مجلد تألیف فریدون آدمیت. درباره این کتاب‌ها نیز که برخی از آنها بسیار سودمند است و برخی دیگر عجولانه نوشته شده و ناچار نواقصی دارد به جای خود بحث خواهم کرد.

درباره حوادث دوران انقلاب نیز کتاب‌هایی مانند تاریخ بیداری ایرانیان تألیف مرحوم نظام‌الاسلام کرمانی و تاریخ نهضت ایران تألیف ح. مدیر حلاج و تاریخ هجدۀ سالۀ آذربایجان در شش مجلد و تاریخ مشروطۀ ایران در سه مجلد تألیف سید‌احمد کسری و تاریخ بیداری ایران تألیف حبیب‌الله مختاری و تاریخ انقلاب مشروطیت ایران تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده در هفت مجلد و تاریخ عصر حاضر یا حیات یحیی تألیف یحیی دولت‌آبادی (مجلدات ۲ و ۳ و ۴) و تاریخ بیدایش مشروطیت ایران تألیف محمد‌حسین ادیب هروی خراسانی و انقلاب ایران تألیف ادوارد براون انگلیسی ترجمه احمد پژوه و انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن تألیف م. پاولویچ و و. تریا و س. ایرانسکی ترجمه م. هوشیار و انقلاب مشروطیت ایران تألیف ایوانف و تاریخ انقلاب و تحول آذربایجان تألیف حسین فرزاد و حکومت تزار و محمدعلی میرزا تألیف ن. پ. مامون‌توف ترجمه شرف‌الدین میرزا قهرمانی و فرار محمدعلی‌شاه تألیف داود مؤید امینی و تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز تألیف حاج محمد باقر ویجویه پرداخته شده است که درباره مندرجات آنها نیز جای سخن هست.

درباره پاره‌ای از مسایل مربوط به این دوره از تاریخ ایران نیز این کتاب‌ها تاکنون چاپ شده است: مأموریت ژنرال گاردن در ایران تألیف کنت آلفرد دو گاردن ترجمه عباس اقبال، روابط ناپلئون و ایران تألیف عباس‌میرزا، سیاست ناپلئون در ایران تألیف دکتر خان‌بابا بیانی، جنگ ده‌ساله یا جنگ اول ایران با روس تألیف جمیل قوزانلو، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس

در قرن نوزدهم میلادی تألیف محمود در هشت مجلد، جنگ انگلیس و ایران تألف کپتین هنرمند انگلیسی ترجمه حسین سعادت نوری، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران تألیف ابراهیم تیموری، فارس و جنگ بین الملل تألیف رکن زاده آدمیت، سیاست دولت شوروی در ایران تألیف م.ع. منشور گرگانی، نامه‌های سیاسی سفیر بریتانیا ترجمه احمد توکلی، امپریالیزم انگلیس در ایران یادداشت‌های ژنرال ماژور دنسترویل، ترجمه میرزا حسین خان انصاری، تحولات سیاسی در نظام ایران تألیف جهانگیر قائم مقامی، فرارداد روس و انگلیس راجع به ایران تألیف ع. وحید مازندرانی وقایع صدسال قبل در ایران تألیف عباس محتشم نوری، تاریخ بنیان قاجار تألیف رضا جهانسوز، دکتر حشمت که بوده، جنگل گیلان چه بوده تألیف محمد تممی طالقانی، قیام خیابانی تألیف س. علی آذری، قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان تألیف علی آذری، ختم غائله سمیتکو تألیف شرف الدین قهرمانی، جنگ ایران-روس تألیف جمیل قوزانلو.

برای دوره پس از مشروطیت زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار و تاریخ بیست‌ساله ایران در سه مجلد تألیف حسین مکی و تاریخ مختصر احزاب سیاسی-انقراض قاجاریه تألیف ملک الشعراه بهار نیز چاپ شده که در برخی از حوادث راهنمای تواند بود.

از این فهرست مؤلفانی که ایرانیان در این دوره فراهم کردند و چاپ شده است چون بگذریم شاید معتبرتر و سودمندترین منابع برای تاریخ این دوره کتاب‌ها و استنادی باشد که به زبان‌های اروپایی فراهم کردند. در این دوره راه اروپاییان بر ایران از همیشه بیشتر باز بوده است و صدها مسافر به اندیشه‌های گوناگون صواب و ناصواب و با مهر و کین به ایران آمده و در بازگشت یا به حقیقت‌گویی و حقیقت‌جویی یا برای جلب مشتری و سودورزی کتاب‌هایی به زبان‌های مختلف و بیشتر به انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی پرداخته‌اند و گاهی هم به زبان‌های دیگر اروپایی مانند دانمارکی و سوئدی و نروژی و هلندی و ایتالیایی و اسپانیایی و لهستانی ولی به مراتب کمتر از آن چهار زبان اصلی کتاب‌هایی انتشار یافته است که در ضمن هزاران رَطْب، یاِس، غُث و سَمِين گاهی هم مطلب تاریخی و حقیقتی جستن می‌کند.

همه این کتاب‌ها را که شماره آنها از هزار می‌گذرد نمی‌توان به کسانی که در پی تاریخ این دوره‌اند توصیه کرد و بلکه بیشتر باید آنها را بیدار کرد که از این کتاب‌ها برحذر باشند، یا لاقل مندرجات آنها را با احتیاط پذیرند و همیشه با بدگمانی به آنها بنگرند. حتی در استناد سیاسی که برخی از دول بزرگ اروپا برای تزکیه و تبرئه سیاست خود نشر داده‌اند حقیقت

دگرگون است و حوادث را به میل خود گردانیده‌اند.

در میان این کتاب‌ها چند کتاب تاریخ هم هست که گاهی به اختصار و گاهی مفصل‌تر حوادث را شرح داده‌اند و در باره آنها نیز نباید مطلقاً نیکی‌بین و زودباور بود. یکی از آنها که بیش از همه در ایران رواج دارد کتابی است در تاریخ ایران که سرجان ملکم فرستاده شرکت هندوستان که دوباره ایران آمده به زبان انگلیسی نوشته و در همان دوران انتشار به برخی از زبان‌های اروپایی ترجمه شده و مترجمی زیردست آن را به فارسی بسیار روان هم درآورده و سه‌بار در بمبئی چاپ شده و در ایران رواج کامل یافته است. این کتاب اگرچه خلاصه روشن و راهنمای خوبی برای مطالعه در واقع است بسیار جاهای غرض‌آلود دارد که ناچار بیان احیاسات و عقاید و حتی سیاست یک مأمور انگلیسی در آن دوران پرکشمکش زمان فتحعلی شاه است.

در تاریخ زمان فتحعلی شاه کتابی به فارسی هست به نام *مأثر سلطانیه* تألیف عبدالرزاق بیک دنبلي متخلص به مفتون که در همان زمان در تبریز به سال ۱۲۴۲ چاپ شده و قهراء از آن هم مانند سایر کتب تاریخ قاجاری که راجع به این سلسله نوشته شده است انتظار راستگویی نمی‌توان داشت.

تا جایی که من خبر دارم در این دوره چند کتاب نوشته شده که هنوز انتشار نیافته است.

۱. *جهان آراء* تألیف میرزا صادق و قایع نگار مروزی.
۲. *نخبة الاخبار* تألیف حاج عبدالوهاب پسر آقا علی اشرف معروف به مدرس که تاریخ عمومی است و در زمان محمدشاه تألیف کرده و فصل تاریخ قاجاریه آن تا اندازه‌ای مفصل است.

۳. *تذكرة السلاطین* تألیف محمود میرزا قاجار پسر فتحعلی شاه متخلص به ثنا که تألیفات دیگر هم دارد.

۴. *جنۃ الاخبار* تألیف آقا محمد حسن بن محمد رحیم لنجانی اصفهانی که تاریخ عمومی است تا زمان محمدشاه و در ضمن تاریخ قاجارها را دارد.

۵. *تاریخ فتحعلی شاه* تألیف سید فضل اللہ حسینی شیرازی متخلص به خاوری.
۶. *تاریخ محمدی* تألیف محمد بن محمد تقی ساروی در تاریخ آقامحمدخان که به فرمان فتحعلی شاه در ۱۲۱۱ نوشته است.

۷. *تاریخ فتحعلی شاه قاجار* تألیف نویسنده مذکور که به فرمان عباس میرزا نایب‌السلطنه در ۱۲۱۷ تألیف کرده است.

۸. تاریخ ملک آراء تأليف علیقلی بن محمد چلاوی مازندرانی در تاریخ فتحعلی‌شاه تا وقایع سال ۱۲۰۹.
۹. تاریخ آل قاجار تأليف مصطفی قلی بن محمد حسن موسوی ساروی سبلانی تا وقایع سال ۱۲۶۹ که برای قهرمان میرزا والی آذربایجان نوشته است.
۱۰. مفرح القلوب تأليف محمد ندیم بن محمد کاظم بارفروشی متوفی در ۱۲۴۱.

نژاد قاجارها

هیچ‌چیز به‌اندازهٔ عقاید تاریخ‌نویسان دربارهٔ برخی از نژادهای آدمی دستخوش تغییر نیست و در هر دوره‌ای عقیده‌ای نوین با دلایلی نوآیین آشکار می‌شود. تا چند سال پیش در میان نژادهای بشری به نژاد پرشماره‌ای قابل بودند که آن را نژاد «اورال و آلتایی» می‌دانستند زیرا که یک سر آن را در ناحیهٔ اورال و سر دیگر را در ناحیهٔ آلتایی می‌پنداشتند. در آن زمان یکی از شعب بزرگ این نژاد را «ترک و مغول» می‌نامیدند یعنی شعبه‌ای که هم مغول را دربر بگیرد و هم ترک را. امروز بیشتر از دانشمندان به این نکته مایل‌اند که ترک را از مغول تفکیک و تجزیه کنند و حتی برخی ترکان را شعبه‌ای و آن هم یکی از شعب اصلی نژاد آریایی یا هند و اروپایی و یا هند و ایرانی می‌شمارند و در این عقیده چنان به جای دور می‌روند که مهد نژاد آریایی و نخستین سرزمین آن را دامنه‌های تیان‌شان می‌دانند. تاریخ ایران بهترین سندی است که بدین نکته گواهی می‌دهد، زیرا که در تاریخ ما ترکان نزدیک نه صد سال پیش از مغولان پیدا شده‌اند، چنان که در حدود آغاز قرن پنجم میلادی ایران از دوسو با دو نژاد بیگانه روی رو شده است. آن که در مرزهای شمال شرقی ایران پدید آمده ایرانیان به آن هفتال، و تازیان هیطل و هیاطله گفته‌اند و در نظر تاریخ‌نویسان امروز قطعاً از نژاد ترک بوده‌اند و آن که در مرزهای شمال غربی در پشت کوه‌های قفقاز پیدا شده آن را ایرانیان همیشه خزر نامیده‌اند و آن هم با تحقیقات امروزین مسلم است که از همین ترکان امروز بوده‌اند.

به این گونه از همان زمان ترکان در سه سوی دریای خزر یعنی در مشرق و شمال و مغرب آن می‌زیسته‌اند و به طوایف و قبایل بسیار منشعب شده‌اند که بر شمردن همه آنها خود کتابی جداگانه می‌خواهد و آنچه در تاریخ ما و ادبیات ما بیش از همه نام برده شده ترکان یغما و خلغ یا خرلخ و غز و خرخیز (قرقیز) و باشقورد و قزاق و قراقالپاق و سلجوق و ترکمان و کلموک و فارغلی و تغزغز و برطاس و قرلغ در شمال شرقی ایران و قراپاپاخ و کیماک و

بجنگ و سالور و بایندر و افشار و بیگدلی و برسخان و بیات و خزر در شمال غربی ایران است و سه طایفه بزرگ نیز بوده‌اند به نام بلغار و قبچاق و تاتار که زمانی در همه کرانه دریای خزر زیسته‌اند و اندک‌اندک طوایف دیگر در مشرق جا بر ایشان تنگ کرده‌اند و تنها مغرب دریا را برایشان گذاشته‌اند.

اما مغولان در پایان قرن ششم هجری و قرن سیزدهم میلادی یعنی نزدیک نهصد سال پس از ترکان در تاریخ پدید آمده‌اند و چون خویشاوندی نزدیک با ترکان داشته‌اند از آن زمان بیشتر ترک و مغول را از یک نژاد دانسته‌اند.

در میان مغولان پادشاه جهانگیر بختیاری پیدا شده که با سرعتی بسیار شگفت و به مراتب بیش از اسکندر و هر جهانگیر دیگر جهان متمدن را زیر پی سپرده است و از آن وقتی که چنگیز مغول به این‌گونه تاریخ را شگفت‌زده خویش کرده است بسیاری از ترکان و مخصوصاً ترکانی که در ایران بوده‌اند و ترکان ترکیه امروز افتخار را در آن دانسته‌اند که خود را از نژاد مغول و از بازماندگان چنگیز بشمارند.

جهانگیر دیگری که پس از چنگیز پیدا شده و تا اندازه‌ای در پیشرفت به او می‌رسد تیمور گورکن با وجود آنکه حتماً از ترکان ازبک بوده و زبان و نژادش هر دو پیوستگی کامل با زبان و نژاد ازبکان امروز داشته به همین دلایل برای کسب شرف خود را به چنگیز و مغولان بسته است. شکی نیست که در میان طوایف ترک ازبکان و ترکمانان بزرخی و حدفاصلی در میان ترک و مغول و شاید مخلوطی از هر دو نژاد باشند اما طوایف دیگر ترک را مطلقاً مغول نمی‌توان دانست.

در ایران هم چه به دلخواه خود قاجارها و چه به سنتی که پیش از آن در میان تاریخ‌نویسان رایج بوده است قاجارها را از بازماندگان مغول دانسته‌اند و همه مورخانی که در دوره قاجاریه از نژاد و نسب آنها بحث کرده‌اند به همین جا رسیده‌اند.

آمدن طوایف ترک به ایران

پیش از این گفتیم که ترک و مغول دو نژاد جداگانه‌اند و آخرین عقیده بعض دانشمندان این است که ترکان از نژاد آریایی یا هند و اروپایی‌اند، منتهی برخی از طوایف هستند که چون در میان مغول‌ها و ترک‌ها زیسته‌اند مخلوطی از این دو نژادند و از طوایفی که اکنون در جهان هستند چند طایفه این خاصیت را دارند یعنی بزرخ دو نژادند.

در قرن چهارم هجری یکی از قبایل بزرگ ترک که در سواحل جیحون می‌زیسته

اندک‌اندک به جنوب مایل شده و نخست خوارزم و سپس ناحیه گرگان را هم گرفته و کم‌کم بومیان و سکنه قدیم آنجا را رانده است. این قبیله بزرگ به دو شعبه کوچک‌تر «غز» و «تغز‌غز» تقسیم می‌شده است. گروهی که به ایران آمده‌اند ترکمان نام داشته‌اند و در میان‌شان طایفه‌ای از بازماندگان سلجوق نام بوده که به اسم سلجوقیان در ایران و ناحیه وسیعی از کشورهای اسلامی پادشاهی کرده‌اند.

ترکمانان از همان زمانی که به این نواحی فرود آمده‌اند در آن‌جا مانده‌اند و اینک قسمتی از آنها جمهوری ترکمنستان شوروی و قسمت دیگر ترکمانان سرزمین گرگان را فراهم می‌کنند.

از زمانی که ترکان در مشرق و مغرب دریای خزر پدیدار شده‌اند قبایل ترک را به دو شعبه اصلی «ترکان شرقی» و «ترکان غربی» تقسیم کرده‌اند و زیان‌های ترکی امروز را هم به ترکی شرقی و ترکی غربی قسمت می‌کنند.

یکی از طوایف ترکان شرقی که در دوره پیش از مغول چندان نامی نداشته در نیمة دوم قرن هشتم هجری اندک‌اندک بزرگ‌تر شده و چون تیمور گورکن از ایشان بوده است در زمان وی و جانشینانش باز نیرومندتر شده و این همان طایفه‌ای است که از قرن نهم به بعد همیشه همسایه شمال شرقی ما بوده است و مخصوصاً در دوره صفویه در تاریخ ایران نامش بسیار برده می‌شود و از آن زمان به نام «ازیک» یا «اوژیک» معروف شده و زیانش یکی از شعب ترکی شرقی است که به آن «ترکی جغتای» یا «جغتایی» می‌گویند و گاهی هم «جاجاتای» نوشته‌اند که همان ازیکان امروز باشند.

ترکان غربی چنان‌که پیش از این اشاره رفت قرن‌ها در شمال کوه‌های قفقاز می‌زیسته‌اند و رشته کوه‌های بلند و دشوار گذر آن سرزمین مانعشان بوده است که به ایران بتازند و حتی پادشاهان ساسانی به این مانع بزرگ و طبیعی قناعت نکرده دیوار بسیار استواری مانند دیوار چین در برابر شان ساخته‌اند چنان‌که دیواری هم در برابر ترکان شرقی کشیده بودند.

معروف‌ترین طایفه ترکان غربی همان خزرها و بلغارها و قبچاق‌ها بوده‌اند و طوایف جزء آنها که بعدها به ایران آمده‌اند بیات و افشار و بایندر و سالورند و به دلایلی که پس از این خواهد آمد قاجارها را هم باید از ایشان دانست.

* * *

تازیان پس از آن‌که بر ایران دست یافتند و کشور بسیار وسیعی فراهم کردند هنگامی که پایتخت خود را به بغداد در خاک ایران آن روز آوردند دیدند که برای اداره کردن این کشور

بدین پهناوری به سپاهی و لشکری نیازمندند. در آن زمان تازیان از تمدن جهان بسیار دور بودند و این کار به این دشواری یعنی پایداری در میدان‌های جنگ از ایشان ساخته نبود. در آن زمان در همهٔ جهان معمول بود که جنگ را با سربازان و افسران مزدور می‌کردند و دولت‌هایی که پیش‌بین‌تر و متمول‌تر بودند با سربازان زرخرید حوایج نظامی خود را تأمین می‌کردند.

خلفای بغداد از ۱۳۲ قمری که بر سر کار آمدند تا بیش از هشتاد سال هنوز به آن درجه از تمول نرسیده بودند که سرباز زرخرید داشته باشند. در آن زمان این ناحیهٔ شاداب مردخیز که در شمال و جنوب البرز واقع شده و امروز به نام گیلان معروف است به دو ناحیهٔ ممتاز تقسیم می‌شد و هریک از این دو ناحیهٔ مردمی داشت که نام جداگانه داشتند. ناحیهٔ شمال البرز در ساحل دریای خزر مسکن «گیل»‌ها بود و به همین جهت آنجا را گیلان یعنی سرزمین گیل‌ها می‌گفتند. ناحیهٔ جنوب البرز تا روobar و قزوین مسکن «دیلم»‌ها بود و آنجا را دیلمستان یعنی جایگاه دیلمان می‌خواندند. گیل‌ها و دیلم‌ها در سراسر دورهٔ ساسانی بهترین سربازان و جنگجویان ایران بودند چنان‌که در دورهٔ هخامنشیان هم دلیرترین سربازان ایرانی «امرته»‌ها یا «امرد»‌ها بودند که از همین ناحیهٔ روobar و منجیل برخاسته‌اند. دلاوری و دلیری گیل‌ها مخصوصاً در زمان ساسانیان به اندازه‌ای معروف بود که به مهم‌ترین سرداران و سپه‌سالاران ایران که کار بزرگی کرده بودند «گیل گیلان» یعنی «مرد مردان» و «دلیر دلiran» لقب می‌دادند و فرماندهی سربازان گیل را به آنها می‌سپردند. گیل‌ها مخصوصاً در جنگ‌های تدافعی زیردست بودند چنان‌که سپه‌داران و نیزه‌داران گیل معروف بوده‌اند. دیلم‌ها در جنگ‌های تعرضی و حمله معروف بودند و به همین جهت زوین دیلمی شهرت بسیار داشت.

خلفای بغداد هم در این مدت بیش از هشتاد سال همواره برای پاسبانی از کشور پهناور خود مزدوران گیل و دیلم را به کار می‌بردند.

اندک‌اندک فرماندهان دیلمان که نیروی عظیمی به دست‌شان افتداد بود خود قیام کردند و به همین جهت است که چندتن از این فرماندهان نخست «مردادیج» پسر زیار دیلمی در ۳۱۵ و پس از او عمادالدوله ابوالحسن علی پسر بويه دیلمی در ۳۲۰ و پس از او علاءالدوله ابو جعفر محمد بن دشمن زیار کاکویه در ۳۹۸ به دستیاری سپاهیانی که داشتند نه تنها خود را مستقل کردند و به پادشاهی رسیدند بلکه در اندیشهٔ برانداختن خلفاً بودند و پادشاهان بويه کارشان به جایی رسید که تا بغداد هم رفتند و نه تنها به خود عنوان شاهنشاه یعنی عنوان

رسمی پادشاهان ساسانی را دادند بلکه خلیفه را خانه‌نشین کردند و تنها مقام روحانی و پیشوایی دینی برای او باقی گذاشتند و خلیفه هم ناچار شد به ایشان لقب «امیرالامراء» بدهد و خود تنها برای پیش‌نمایی روزهای آدینه بیرون بیاید و یکسره به مسجد برود و از آن‌جا به کاخ خود بازگردد. استیلای دیلمان و گیلان بر کارهای خلافت، مخصوصاً بیشتر از این جهت خطرناک بود که ایالات شمالی ایران در کنار دریای خزر یعنی گیلان و مازندران امروز و گیلان و دیلمستان و طبرستان و رویان آن روز پس از برافتادن ساسانیان هنوز تسليم تازیان نشده بودند چنان‌که تا قرن‌ها پس از آن هم نشدند.

در این ناحیه بسیار وسیع که پشت کوه‌های بلند البرز قرار گرفته و بهترین پناهگاه برای نژاد ایرانی در برابر تازیان بود یعنی از دشت مقان (نه مغان که درست نیست) و سرزمین طالش تا کفار رود اترک چندین سلسله ایرانی پشت در پشت و پی درپی استقلال داشته‌اند به این‌گونه: ساجیان در مقان و طالش از حدود ۲۵۰ تا ۳۱۸ سالاریان یا مسافریان در همین ناحیه از ۳۳۰ تا ۳۸۷ روادیان در همین سرزمین از ۴۲۰ تا ۵۱۱ شعبه دیگر از روادیان به نام شدادیان از ۳۴۰ تا ۴۶۸ خاندان دابویه یا اسپهبدان طبرستان تا فومن از ۲۵ تا ۱۴۱ باوندیان در مازندران از ۴۵ تا ۷۳۴ خاندان افراسیاب در مازندران از ۷۵۰ تا ۹۰۹ بادوسپانیان در رویان و نور و کجور و رستمدار از ۴۰ تا ۹۸۳ جستانیان در دیلمستان از حدود ۱۸۰ تا ۴۳۴.

این نه سلسله که پی درپی در این نواحی مستحکم و با حفاظ پادشاهی کرده‌اند چنان زمینه را برای مخالفت با تازیان آماده ساخته‌اند که بهترین پناهگاه دشمنان ایشان شده بود. چنان‌که حسن بن زید بن محمد که از فرزندان زید شهید بود و از دشمنان سرسخت خلفای بغداد به شمار می‌رفت در ۲۵۰ به طبرستان گریخت و مردم آن سرزمین به او گرویدند و او را به پادشاهی برداشتند و تا ۴۲۴ علویان در آن سرزمین پادشاهی کرده‌اند. پس از ایشان باز سلسله دیگری از سادات مرعشی حسینی از ۷۶۰ تا ۸۸۰ در مازندران و سلسله دیگر سادات کیایی حسینی از ۷۷۰ تا ۱۰۰۱ در گیلان پادشاهی داشته‌اند و به این‌گونه تختستین کسی که این نواحی را یکسره پیرو خود کرد شاه عباس بزرگ بود و نزدیک هزار سال برخی از این نواحی در همان استقلالی که از زمان ساسانیان برایشان مانده بود باقی ماندند.

پس سخت آشکار است که برتری مردم این نواحی واستقلالشان بر کارهای دربار خلیفه تا چه اندازه برای خلفای بغداد هراس‌انگیز و خطرآمیز بوده است.

عنصر دیگری که در آن زمان ممکن بود سپاهیان مزدور برای خلفای بغداد فراهم کند

مردمی بودند که هنوز هم به نام کرد معروفند و اینک در نتیجه حوادث شوم و خانمان برافکن، گروهی از ایشان در بیرون از خاک ایران یعنی در اتحاد جماهیر سوری و عراق و ترکیه و سوریه زندگی می‌کنند ولی قطعاً و بی‌هیچ‌گونه سخن و چون و چرا از آغاز ایرانی بوده‌اند و کسی را در این بحث مجال شک نیست.

از زمان هخامنشیان در میان طوایف چادرنشین فارس، ما به نام کرد برمی‌خوریم. در دوره ساسانیان بیشتر کردها در نواحی مرکزی ایران در میان اصفهان و آباده می‌زیسته‌اند و طوایف دیگری در اطراف دریاچه نیریز تا دل کرمان و از آنجاتا حوالی بوشهر هم بوده‌اند که طوایف ممسنی و بویراحمدی و کوه‌گیلویه و شبانکاره بازماندگان ایشان‌اند. دلایل بسیار هست که اصلاً ساسانیان کرد بوده‌اند و بی‌هیچ شکی لاقل مادر اردشیر بابکان دختر یکی از پیشوایان قبایل کرد ناحیه نیریز بوده است.

باز دلایل دیگر هست که کرد اصلاً در زبان‌های ایرانی به معنی بیابانگرد و کاملاً مرادف همان کلمه Nomade فرانسه است که از ریشه نوما Nomas یونانی به معنی چراننده است و شگفت‌تر این که در زبان فارسی هم کرد را به معنی «گله چران» به کار برده‌اند و طبیعی هم هست زیرا که چادرنشینان همیشه گله‌دار بوده‌اند. معنی کرد با گله چرانی به اندازه‌ای ملازم یکدیگر است که در دوره ساسانی و تا مدتی از دوره اسلامی طوایف مختلف کردها را «رم» می‌گفتند و این همان کلمه‌ای است که در زبان امروز ما «رمه» شده است و این کلمه به زبان عرب هم رفته متنه‌ی اغلب به خط آن را «زم» و جمع آن را که می‌بایست «رموم» باشد «زموم» نوشته‌اند.

این بحث هرچه به نظر خواندگان شگفت بیاید و با همه تازگی که دارد به دلایل بسیار نیرومند مตکی است و دریغ دارم که به واسطه این که از مطلب اصلی خود دور می‌افتم نمی‌توانم آن دلایل را یک‌یک بشمارم.

در بسیاری از متون زبان فارسی همیشه که خواسته‌اند طوایف چادرنشین ایران را بشمارند ایشان را کرد نامیده‌اند و در این اوخر کرد اصطلاحی خاص شده است برای چادرنشینان ایرانی نژاد که نژاد و زیانشان ترک و تازی نباشد. به همین جهت است که هر طایفه ایرانی را که به ترکی و تازی سخن نمی‌راند و از نژاد ترک و عرب نبوده و چادرنشین بوده در هرجا که بوده است کرد گفته‌اند. چنان‌که مثلاً بختیاری‌ها و لرها و همه چادرنشینان فارس و کرمان و خراسان و نواحی مرکزی و غربی و شمالی ایران را در هر کجا بوده‌اند کرد دانسته‌اند و حتی آنها بی‌را هم که از نژاد ایرانی‌اند و به زبان‌های ایرانی (اقسام کردی) سخن

می‌رانند در هر کشور دیگر باشند کرد می‌دانند و این نکته بسیار متقن و عالمانه است و دلایل بسیار با خود دارد و گمان ندارم دانشمندان هیچ دیاری رنج بحث و رد آن را بر خود هموار کنند. در آغاز دورهٔ خلفای عباسی کرдан هم‌چنان‌که هنوز این خاصیت نژادی را از دست نداده‌اند مردمی سلحشور و دلیر بوده‌اند و ممکن بود خلفای بغداد در صدد برآیند که ایشان را هم در کارهای نظامی مزدور کنند و رقابتی در میان‌شان با گیلان و دیلمان برانگیزند تا به این وسیله شاید خطر آن دو نژاد را کمتر کنند و همین کار را کردند. اما کردان هم همان رگ ایرانی و همان بیزاری از بیگانگان در خونشان بود و دوتن از پیشوایان ایشان هم که پس از دیلمان افسران مزدور خلفاً شده بودند قیام کردند و نخست حسنوبیه بن حسین کرد برزیکانی از کردان مغرب ایران در ۳۴۸ دیلنور (نزدیک کرمانشاه) و نهاوند و شاپور و بروگرد (بروجرد) و اسدآباد را که پنج شهر مهم مغرب ایران در آن زمان بود متصرف شد و سلسله‌ای فراهم کرد تا ۴۰۶ در آنجا حکمرانی می‌کردند و به سلسلهٔ حسنوبیه معروف‌اند. پس از او ابوالفتح محمد بن عناز که او هم کرد بود در ۳۸۱ در ناحیهٔ حلوان و کرمانشاه مستقل شد و سلسلهٔ عنازی را تشکیل داد که تا ۴۳۷ استقلال داشته‌اند. مهم‌ترین طایفه‌ای که از کردان به سلطنت رسیده خاندان معروف ایوبی است که صلاح‌الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن شادی یکی از معروف‌ترین جنگجویان اسلام در ۵۶۴ تأسیس کرده و تا ۹۳۰ در نواحی مختلف شام (سوریه) و مصر و یمن پادشاهی کرده‌اند. شادی جد صلاح‌الدین از کردان ناحیهٔ دوین در ارمنستان بوده است.

این نافرمانی‌ها و سرکشی‌های دیلمان و گیلان و کردان خلفای بغداد را بدان واداشت مردمی دیگر را که جنگی و دلاور و در ضمن فرمان بردارتر و رام‌تر و اگر درست بخواهید از حس ملیت بیگانه‌تر و از تمدن و شهرنشینی که لازمه آن دوستداری زادگاه نیاکان است دورتر باشند به کار بکشند و خطرهای گوناگون این طوایف ایرانی را به جان نخرند. در جهان متمدن آن روز جز ترکان مردم دیگری نبودند که این شرایط در ایشان فراهم باشد. به همین جهت هشتادین خلیفهٔ عباسی ابواسحق محمد‌المعتصم بالله پسر هارون‌الرشید که از ۱۶ ربیع‌الاول ۲۲۷ خلافت کرده است پس از آن‌که هشتاد سال پدرانش آن چاره‌جویی‌ها را کرده بودند سرانجام به ترکان متولّ شد و چون مادرش هم کنیز ترک بود خون ترک بیشتر وی را بر این کار برانگیخت و هشت هزار یا به گفتهٔ دیگر هجده هزار ترک را خرید و به این‌گونه سپاهی از ترکان زرخرید فراهم کرد که پشتیبان خلافت او و رقیب دیلم و گیل و کرد باشند.

اگرچه تاریخ نویسان در این زمینه بحثی نکرده‌اند اما قطعاً این ترکانی که به بغداد رفته و به این‌گونه مسلح شده‌اند و لشکری فراهم کرده‌اند می‌بایست از ترکان غربی باشند که هنوز در آن سوی کوه‌های قفقاز می‌زیسته‌اند زیرا که راهشان به عراق نزدیک‌تر و بازتر بوده و در این زمان ما مطلقاً اثری از ترکان در مرکز و مغرب ایران نمی‌بینیم و به این‌گونه ممکن نیست ترکان شرقی به بغداد رفته باشند زیرا که قطعاً می‌بایست از راه ایران رفته باشند و کمترین اثری از ایشان در این زمان در ایران دیده نشده است.

این کار معتصم در ایران انعکاسی پیدا کرد که به زیان مطلق ایران بود و چندی بعد یک باره و تا جاودان سرنوشت ایران را دگرگون کرد و جریان تاریخ این سرزمین بلا دیده و رنج و دردکشیده را تغییر داد.

یکی از شاهکارهای بزرگ شاهنشاهی ساسانیان این بود که در مرزهای ایران و در برابر بیگانگانی که از هر سو آرزو می‌کردند به ایران بتازند و کیسه‌های تهی را پر کنند طوایف مختلف نژاد ایرانی را استقلال‌های داخلی داده بودند، بدین معنی که حکمرانانی از همان نژاد بر ایشان گماشته بودند که پدر بر پسر در آن ناحیه فرمانروا بودند و قهرآهنگی‌های دلسوزی و توجه را به پاسبانی خاک پدران خود داشتند و شاهنشاه ساسانی حتی ایشان را لقب شاه می‌داد و خود شاه این شاهان یعنی شاهنشاه ایران بود و گاهی هم عناؤین و القاب مخصوص و موروث داشتند. در برخی از نواحی استقلال این شاهان محلی به اندازه‌ای بود که حق سکه‌زن هم داشتند و تنها می‌بایست در سال مبلغ معینی خراج و هدایای نوروز و مهرگان به دریار بفرستند و در جنگ‌ها عده‌ای معینی سرباز روانه کنند که خرج مسلح کردن و رفت و آمد و توقف در میدان جنگ و حتی گاهی فرماندهی این سربازان هم با همان شاه محلی یا حکمران آن سرزمین بود. این روش مخصوص برای پاسبانی مرزهای ایران مخصوصاً در برابر ترکان شرقی و غربی در چند قرن پی دری بسیار سودمند افتاد و نیز همین سبب شد که تازیان چون از رخنهٔ جنوب شرقی که چنین سدی در برابر آن نبود وارد ایران شدند در آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان که بالعکس سد بسیار استوارتر بود به مانع بزرگ برخوردند و چندین سال برابری همین حکمرانان محلی و پاسبانان دلیر مرزهای ایران راه را بر ایشان بست و چون دیگر حکومت مرکزی در ایران نبود که ایشان را دلیر کند و نیرو بدهد و یاری بفرستد سرانجام از پای درآمدند.

اما همین زمینه که در چند قرن در مرزهای شمال شرقی یعنی در مaurae النهر فراهم شده و ریشه گرفته بود نخستین وسیله را برای زهایی ایران از چنگ تازیان فراهم کرد و پس از

کوشش‌های فراوانی که مردم این سرزمین برای رهایی از این قید جانکاه کردند سرانجام بازماندگان یکی از همین خاندان‌های محلی که در ناحیهٔ سامان در خاک سمرقند حکمرانی مستقل داشتند و به همین جهت ایشان را «سامان خداه» یعنی خداوندگار سامان می‌گفتند مستقل شدند و راه استقلال و بیرون‌آمدن از زیر بار خلیفهٔ تازی را به نواحی دیگر ایران آموختند و سلسلهٔ دلیر و ایران‌دوست سامانی به این‌گونه فراهم شد.

سامانیان همین‌که استیلای ترکان غربی را در دربار بغداد دیدند و متوجه خطر آن شدند چاره را در این دیدند که ایشان هم ترکان شرقی را به عنوان مزدور و زرخیرید به خود پذیرند و از اوایل قرن چهارم به این کار دست زدند، غافل از این‌که ترکان ایلک‌خانی در ۳۸۳ سلسلهٔ ایشان را برخواهند انداخت و حتی زیرستان‌شان البتگین و سبکتگین که از همان افسران زرخیرید ترک بودند به پادشاهی خواهند رسید و اندک‌اندک سایر طوایف ترک به ایران راه می‌یابند و غز و ترکمانان و سلجوقیان را به پادشاهی می‌رسانند و پس از آن خوارزمشاهیان و قراختاییان که آنها نیز ترک بودند روی کار می‌آیند و ایشان هم راه را بر مغول باز می‌کنند و مغول هم روزی که از تاخت و تازهای دیوانه‌وار به سرزمین خود برمی‌گردند وسیلهٔ را برای انتشار ترکان در نواحی دیگر فراهم می‌کنند.

اما در این گیرودار ترکان شرقی از مأواه‌النهر تجاوز نکرده و به ایران امروز نیامده‌اند و یگانه سبب آن بوده است که ترکمانان در خوارزم و گرگان سرراه‌شان را گرفته‌اند و نگذاشته‌اند که از قلمرو ایشان بگذرند و انگهی ترکان شرقی جای آبادان و حاصل‌خیزی را به رایگان به دست آورده بودند و نیروی پرپرتر از ایشان پیدا نشد که ایشان را از آن ناحیه حاصل‌خیز پرنعمت سواحل سیحون و جیحون براند و ترکان غربی بالعکس رانده شده‌اند و نیروی زورمندتری ایشان را از سرزمین خود بیرون کرده و به ایران و کشورهای غربی آسیا رانده است و به همین جهت به دلایل بسیار همهٔ ترکانی که در این نواحی غربی جایگزین شده‌اند از همان ترکان غربی بوده‌اند.

قاجارها از چه نژاد بودند

تاریخ‌نویسانی که تاریخ قاجارها را نوشه‌اند همهٔ ایشان را از نژاد مغول دانسته‌اند، اما چون هیچ‌گونه سند کتبی به کار نبرده‌اند این خود می‌رساند که تنها به گفته و میل سرکردگان این طایفه رفته‌اند. پیش از این هم گفتم که بسیاری از طوایف ترک بازمانده و نبیرهٔ چنگیز و پادشاهان مغول بودن را افتخاری پنداشته و خود را به ایشان نسبت داده‌اند چنان‌که تیمور

گورکن هم همین کار را کرده است. در نظر مورخ دقیق ژرف بین هیچ تردید نیست که تیمور قطعاً از نژاد همین ازیکان بوده است، زیرا که نه تنها در سرزمینی که ایشان هتوز آنجا هستند به جهان آمده و پرورش یافته است بلکه زبانی که وی و همه بازماندگانش تا آخرین روزی که بوده‌اند بدان سخن می‌رانده‌اند همان زبان ترکی جفتایی یا جفتایی است که زبان ازیکان امروز باشد، همه بازماندگان تیمور به این زبان سخن می‌رانده و شعر می‌گفته‌اند و یکی از شاهکارهای نثر این زبان کتاب معروف بابونامه است که خاطرات و یادداشت‌های ظهیرالدین بابر مؤسس سلسله بابری هندوستان و نواحی تیمور است و چون وی نیز به همین دلایل خود را از بازماندگان مغول می‌دانسته خاندانش به سلسله مغول معروف شده و حتی اروپاییان پادشاهان بابری هند را «مغول بزرگ» می‌گفتند.

قاجارها نیز برای این‌که به جهانگیری‌ها و کشورگشایی‌های چنگیز فخر کنند و خود را در آن شریک و سهیم بدانند به خطاب خود را مغول دانسته و نسبت خود را نخست به تیموریان و از آن راه به ایلخانان مغول رسانده و حتی قراقویونلوها و آق قویونلوها را هم که با ایشان نزدیک بوده‌اند با خود در این نسبت نادرست شریک کرده‌اند.

این ادعای شفاہی سرکردگان قاجار را تاریخ نویسان این سلسله پروپاپ داده و همه در آن بحث کرده‌اند. چون سراسر این ادعا بی‌بنیاد است نقل آن ضروری نیست و تنها به کلیات آن اکتفا می‌کنم. این مورخان گفته‌اند که قاجارها با هولاکو خان پیشوا و سرکرده مغول در ۶۵۶ هجری وارد ایران شده‌اند و تا ۷۳۶ که سلسله ایلخانان مغول منقرض شده به حال چادرنشینی و بیابان‌گردی از کنار جیحون گرفته تا داشت مقان زندگی کرده‌اند و چون در ۷۳۶ دست ایلخانان از پادشاهی ایران کوتاه شد ایشان زندگی خود را در خطر دیدند و از ایران به شام یعنی سوریه کنونی هجرت کردند تا این‌که تیمور گورکن در ۸۰۳ به آن سرزمین رسید و قاجارها را در آنجا دید، ایشان را جزو لشکریان خود پذیرفت و با خود به ایران بازگردانید. دور نیست که قاجارها وقتی به سرزمین سوریه رفته باشند و احتمال هم می‌رود که این سفرشان پس از استیلای مغول روی داده باشد و نیز ممکن است که تیمور ایشان را به ایران آورده باشد اما این وقایع چنان‌که تاریخ گواهی می‌دهد سبب دیگر دارد و پیوستگی ایشان را به مغول نمی‌رساند بلکه نسبت ایشان را به ترکان غربی متنه می‌کند.

پیش از این گفتم که در مرزهای شمال غربی ایران در آن سوی کوه‌های قفقاز طوایف مختلف از نژاد ترک ساکن بوده‌اند. در سال ۶۱۹ هجری مغولان از همین راه قفقاز به روسیه امروز و به سرزمین سلاوهای تاختند و تا سال ۷۰۲ استیلای مغول بر همه روسیه باقی بود و

سپس تا ۸۶۶ بر قسمتی از این کشور مستولی بوده‌اند. در آغاز قرن هشتم هجری که سلاوهای اندک اندک مغولان را از کشور خود می‌راندند از چهار سوی یعنی از شمال و مشرق و جنوب و مغرب ولی بیشتر از جنوب قلمرو خود را توسعه می‌دادند و نواحی را که در همسایگی ایشان و به دست اقوام و ملل دیگر بود از دست‌شان می‌گرفتند و آنها را از آن طرف تر می‌راندند. از جمله طوایفی که سلاوهای از جای خود بیرون کردند و زمین‌شان را گرفتند همین ترکان غربی بودند و ایشان دو راه بیشتر نداشتند یکی آنکه از کوه‌های قفقاز بگذرند و به جنوب آن یعنی به شمال غربی ایران آن روز پناه ببرند و دیگر آنکه در سواحل دریای سیاه پراکنده شوند و همین کار را هم کردند و به همین جهت است که از آن زمان ترکان در ترکیه امروز و در شبه‌جزیره بالکان و شبه‌جزیره کریمه و در شمال و جنوب رود ارس پدیدار شده‌اند.

سلسله‌هایی از ترکان در این نواحی به پادشاهی آغاز کرده‌اند همه از این زمان به بعد پیدا شده‌اند:

خاندان کرمیان در کوتاهیه در ۶۹۹، خاندان حمید اوغلو در آناتولی در ۷۰۰، خاندان تکه اوغلو در انطاکیه پس از ۷۰۰، خاندان متنشا اوغوللری در ناحیه دیگر از آناتولی پس از ۷۰۰، خاندان ذوالقدر اوغوللری در البستان و مرعش در ۷۴۰، خاندان آل عثمان در ۶۹۹، خاندان گرای در کریمه در ۸۲۳، خانهای غازان در ۸۴۹، خانهای قاسموف در ۸۵۶، جلایریان در ایران و عراق در ۷۳۶، چوپانیان در آذربایجان در ۷۱۸، طغاتیموریان در مازندران در ۷۳۷، قراقویونلو در آذربایجان در ۷۸۰، آق قویونلو در آذربایجان در ۷۸۰.

از این فهرست پیدا است که پس از مغول و درست‌تر بخواهید در زمانی که سلاوهای مغولان را از کشور خود می‌رانده و ترکان دست‌نشانده و همدست‌شان را هم از سرزمین خود بیرون می‌کرده‌اند در کشورها و نواحی که در اطراف قلمرو ترکان غربی در قفقاز بوده است یعنی در آناتولی و ترکیه و سوریه و کریمه و غازان و عراق و آذربایجان و مازندران چهارده سلسله از نژاد ترک در حدود ۷۰۰ تا ۸۵۶ یعنی بیشتر در قرن هشتم که دنباله این وقایع بوده است تشکیل شده و به این گونه و با این دلایل گمان ندارم دیگر مورخ باریک بین و حقیقت‌جویی بتواند منکر شود که این ترکان درنتیجه توسعه قلمرو سلاوهای و مخصوصاً فرودآمدن آنها به جنوب روسیه و قفقاز به این نواحی مجاور رفته و این سلسله‌ها را تشکیل داده‌اند. به این گونه این نکته نادرست که تقریباً همه آن را مکرر کرده‌اند که ترکان مغرب یعنی ترک‌های ساکن ایران و ترکیه از زمان سلجوقیان به این نواحی آمده و بازماندگان همان

سجلو قیان‌اند کاملاً رد می‌شود.

بر این دلیل معتبر تاریخی چندین دلیل دیگر می‌توان افزود:

نخست آنکه سلجوقیان هرگز این همه جمیعت همراه خود نداشته‌اند که بتوانند سکنه همه نواحی ترک نشین ایران و قفقاز و ترکیه را فراهم کنند. لشکریان پادشاهان سلجوقی سربازان مزدور مرکب از عوامل مختلف مردم آن زمان بوده‌اند و هرگز تاریخ ایران که نخستین میدان تاخت و تاز سلجوقیان بوده است نشان نداده که هیچ یک از پادشاهان سلجوقی گروه بسیاری که بتوانند سکنه این نواحی وسیع را تغییر دهد با خود از این سوی ایران به آن سوی یعنی از خراسان و گرگان به نواحی غربی و شمال غربی برده باشد.

دلیل دوم این است که ادبیات ترکی شرقی یعنی ترکی جغتایی از قرن ششم پدیدار شده و این دلیل است که ترکان شرقی در حدود قرن ششم به سرزمین امروزی خود آمده‌اند ولی ادبیات ترکان غربی قدیم‌تر از قرن دهم نیست و این خود می‌رساند که در این زمان تازه به این نواحی آمده بودند و کاملاً متمدن شده و ادبیاتی پیدا کرده‌اند.

دلیل سوم این است که به جز قاجارها بعضی دیگر از طوایف ترک هم نخست که به نام شان بر می‌خوریم در همین نواحی غربی است از آن جمله‌اند افشارها و بیات‌ها و بایندرها که آق قویونلوها از آنها بوده‌اند.

دلیل چهارم این است که زبان ترکان شرقی با زبان ترکان غربی اختلاف دارد. ترکان شرقی امروز به دو دسته بزرگ تقسیم می‌شوند که هریک زبانی جداگانه دارند یعنی ازیکان و ترکمانان و زبان ازیک به زبان ترکمان نزدیک است. ترکان غربی نیز همین حال را دارند و به دو دسته بزرگ منقسم می‌شوند که هریک زبانی دارند یعنی یک دسته ترکان ایران و قفقازند و دسته دیگر ترکان عثمانی یا ترکیه امروز و ترکی آذربایجانی نیز به ترکی ترکیه نزدیک است. ما می‌دانیم که سلجوقیان ترکمان بوده‌اند و زبانشان همان زبان ترکمانان امروز بوده است. اگر مردم این نواحی غربی بازماندگان سلجوقیان بوده‌اند دلیل ندارد که همان زبان سلجوقیان را نگاه نداشته باشند چنان‌که ترکمانان نگاه داشته‌اند و به چه دلیل ترکمانان مشرق دریای خزر زبان خود را نگاه داشته و ترکمانانی که می‌گویند در مغرب آن دریا بوده‌اند زبان خود را رها کرده و زبان دیگری اختیار کرده باشند؟ از سوی دیگر می‌دانیم که زبان اقوام ترک که در آن سوی کوه‌های قفقاز می‌زیسته‌اند یعنی زبان خزرها و قبچاق‌ها و بجنک‌ها و بلغارها همان زبانی است که امروز تاتارهای ولگا و غازان و مردم آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران و همه ترکی زبانان کشور ما و تاتارهای کریمه و ترکان عثمانی یا

ترکیه به آن سخن می‌رانند و این خود بزرگ‌ترین دلیل است که این ترکان غربی خود بازماندگان همان ترکان ماوراء قفقازند.

مهم‌ترین دلیل که همیشه معتبرتر از هر دلیل دیگر است دلیل نژادی است. ترکان شرقی که ترکمانان و ازبک‌ها امروز کامل‌ترین نمونه آنها هستند به نژادهای شرق اقصی یعنی چین و منچوری و تبت و مغولستان شبیه‌ترند تا به هر نژاد دیگر و بالعکس ترکان غربی به نژاد آریایی ایرانی و هندی و اروپایی شبیه‌ترند تا به هر نژاد دیگر.

در این صورت شک نیست که اگر قاجارها به شام رفته و از آنجا به ایران آمده باشند مربوط به هولاکو و تیمور و جنب‌وجوش و تاخت‌وتازهای مغولان نیست، بلکه بالعکس از اینجا است که ترکان ماوراء قفقاز را اسلام‌واها از جایگاه خود رانده‌اند و گروهی از ایشان که قاجارها باشند نخست به شام رفته و سپس در اوایل قرن نهم یا تیمور آنها را به ایران آورده است یا این‌که خود به ایران آمده‌اند.

گویا این نکته که قاجارها وقتی به شام رفته و از آنجا به ایران آمده باشند درست باشد زیرا که در میان طوایف ترکان غربی طایفه معروف بیات هست و در میان طوایف قاجار طایفه‌ای هست به نام «شامبیاتی» یعنی بیات‌های شام و این می‌رساند که قاجارها به بیات‌ها نزدیک بوده‌اند و لاقل این طایفه شامبیاتی مدتی در شام مانده است.

دلیل بسیار قوی بر این‌که قاجارها از نژاد مغول و حتی از ترکان شرقی نبوده‌اند این است که در همه اسناد نسبت خود را به طایفه «سالور» رسانده‌اند و سالور قطعاً از همان ترکان ماوراء قفقاز بوده و در میان طوایف ماوراء قفقاز همه‌جا نام آنها را با خزرها و قبچاق‌ها و بلغارها و بجنایک‌ها و دیگران با هم برده‌اند.

باز دلیل دیگر این است که قاجارها از نخست خود را خویشاوند نزدیک آق‌قویونلو دانسته‌اند و حتی به پادشاهی این سلسله فخر کرده‌اند و نام دیگر این طایفه «بایندر» است و بایندر نیز از طوایف ترکان ماوراء قفقاز بوده و نامشان را با طوایف دیگر آن سرزمین توأم کرده‌اند.

وانگهی قاجارها تنها در دوره صفویه در تاریخ ایران پیدا شده‌اند. در این شک نیست که صفویه از اولاد شیخ صفوی‌الدین اردبیلی از مردم آذربایجان بوده‌اند و چون مادر شاه اسماعیل دختر اوزون‌حسن پادشاه آق‌قویونلو یعنی از ترکان آذربایجان بود و مریدان پدرانش پیشوایان طریقه صفوی نیز همین ترکان بودند شاه اسماعیل از میانشان «قرزلباش‌ها» یعنی سربازان خود را برگزید و به یاری ایشان به سلطنت رسید و در دوره صفویه طوایف ترک

آذربایجان مهم‌ترین و درحقیقت یگانه عامل نظامی بودند. به همین جهت است که ما تنها در این دوره به نام سه طایفه بزرگ ترک که دست‌نشانده و پشتیبان سلطنت صفویه بوده‌اند برمی‌خوریم: قاجارها و افشارها و بیات‌ها طوایف کوچک‌تر را که کمتر بودند صفویه به دو دسته تقسیم کردند یک دسته را در آذربایجان گذاشتند و «شاهیسون» یا «شاهیسون» نامیدند و دسته دیگر را به فارس برندند و برخی طوایف ایرانی و عرب را هم با آنها توأم کردند و دسته بزرگی به نام «قشقایی» فراهم کردند که مرکب از این سه عنصر کرد یعنی ایرانی و عرب و ترک‌زبان است.

چون پادشاهان صفوی از آذربایجان برخاسته‌اند و قزلباش‌ها آذربایجانی بوده‌اند و قاجارها مانند افشارها و بیات‌ها هم از آذربایجان آمده‌اند پس شک نیست که قاجارها از ترکان غربی بوده‌اند و نه مغول.

در دوره‌ای که قاجارها در ایران بیشتر از همه وقت پراکنده شده بودند در آذربایجان و مازندران و گرگان (استرآباد) و اطراف طهران بودند و هرگز اثری از ایشان در نواحی شرقی دیده نشده است. این خود دلیل است بر این که از غرب آمده‌اند و اگر از شرق آمده بودند می‌بایست در مشرق ایران هم بوده باشند.

زیان قاجارها نیز در همه مراحل ترکی غربی بوده است و این همان زبانی است که نخستین شاعر آن شاه اسماعیل صفوی است که خطایی تخلص می‌کرده و هنوز هم یکی از بهترین شاعران زیان ترکی غربی به شمار می‌رود و می‌دانیم که مادرش از ترکان بایندری یعنی آق‌قویونلو بوده است.

دلیل مهم پیوستگی ترکان غربی خصایص زبانی آنان است که به یکدیگر کاملاً مربوط‌اند و بحث در این زمینه سخن را به درازا می‌کشد اما از یکی دو مثال بسیار محسوس نمی‌توان گذشت: یکی آن است که در میان همه این طوایف ترکان غربی علامت نسبت برای تسمیه قبایل و طوایف کلمه «لو» است که به این شکل می‌نویسند و تلفظ درست آن «لی» است و بسیاری از طوایف ترکان غربی نام‌شان با این جزء ترکیب شده است مانند قراقویونلو، آق‌قویونلو، شاملو، عزالدین‌لو، اینانلو، قوانلو، دوانلو، سپانلو، قایخلو، خزینه‌دارلو، کهن‌لو، کرلو، بکشلو، سوباتایلو، چلبانلو و غیره. این جزء و از این گونه نام‌های مرکب با «لو» در میان ترکان شرقی نیست.

پیوستگی ترکان غربی با یکدیگر به اندازه‌ای است که هنوز طوایف جزء به نام قشقایی که ضبط درست آن «قاشقای» است در دورترین نقاط شمالی قلمرو ترکان غربی هستند و همین نام در میان ترک‌زبانان جنوب ایران دیده می‌شد. آهنگ‌ها و سرودهایی هم هست که هر دو

گروه با این همه مسافت و بیش از سیصد سال زمانی که در میانشان هست هنوز می خوانند و تغنى می کنند.

در این صورت و با دلایلی که بیش از این آوردم و تحقیقی که در این زمینه کرده ام گمان ندارم شکی مانده باشد که:

۱. قاجارها مغول نبوده اند بلکه ترک بوده اند.

۲. ترکمان و سلجوقی نبوده اند بلکه از ترکان غربی و خویشاوند نزدیک خزرها و قبچاقها و بلغارها و بجنایکها بوده اند.

۳. نژادشان به طایفه سالور می رسانید است که از همین طوایف ماوراء قفقاز بوده اند.

۴. در حدود قرن هشتم با سایر طوایف ترک ماوراء قفقاز از آن سرزمین هجرت کرده اند.

۵. نخست به شام رفت و پس از مدتی از آنجا به ایران آمدند.

۶. مغولان آنها را به ایران نیاورده اند بلکه نزدیک دویست سال پس از آمدن مغول از شام به ایران آمدند.

۷. زبانشان ترکی غربی است.

۸. صفویه آنها را از آذربایجان به مازندران و گرگان و مرکز ایران برده اند.

۹. با اشارهای و بیاتها و بایندهای بسیار نزدیک بوده و حتی شریک سرنوشت و شاید همسفر ایشان بوده اند.

ظهور قاجارها در تاریخ ایران

در مباحث گذشته معلوم شد که در قرن هشتم پس از آنکه مغولان از روسیه رفتند و سلاوهای از شمال به سوی جنوب آن سرزمین فرود آمدند و جا را بر ترکان غربی تنگ کردند این طوایف هم از سرزمین اصلی و باستانی خود یعنی ماوراء قفقاز چشم پوشیدند و گروهی از تنگهای قفقاز گذشتند و به اران و آذربایجان یعنی نواحی شمال و جنوب رود ارس آمدند و گروهی دیگر به سواحل جنوبی دریای سیاه یعنی کریمه و ترکیه امروز پناه بردنده. قاجارها جزو این قبایل به خاک ایران آمدند و تاریخ‌نویسانی هم که در دوره پادشاهی شان تاریخ‌شان را نوشتند همه این نکته را متذکر شده‌اند که قاجارها تا سال ۷۳۶ در دشت مقان چادرنشین بوده‌اند و در این سال پیشوای شان که خود و قبیله خود را در خطر می دید ایشان را برداشت و با خود به شام برد.

این گروه از تاریخ‌نویسان نام جد قاجارها را «قاجارنوبیان» نوشتند و گفته‌اند که وی پسر

«سرتاق نویان بن نویان بن جلایرین پزون تکین» مغول بوده است که با هلاکوخان از مغولستان بیرون آمده و هولاکو ریاست طوایف قاجار را به این سرتاق نویان سپرده و پس از مرگ هولاکو جانشین وی اباقا او را به منصب اتابیکی برگزیده و سپس از کنار جیحون تا کرانه رود قزآقاج در دشت مقان را به او سپرده است و وی در ۶۹۴ مرد و پس از او پرسش قاجار نویان جانشین او شد.

پیدا است که این نکته با قراین دیگر به هیچ وجه درست نمی‌آید زیرا می‌دانیم که زیان قاجارها همیشه ترکی غربی بوده و نویان کلمه‌ای است از زبان ترکی شرقی و یا جفتایی و در این زیان به معنی فرمانده و سرکرده و شاهزاده و نجیب‌زاده است و همان کلمه‌ای است که «نوین» هم می‌نویسد و اگر بخواهیم کلماتی را که در تسمیه قاجارها به کار رفته ترکی جفتایی بدانیم گذشته از آنکه بسیاری از آنها در این زبان نیست کلمه «قاجار» هم در ترکی جفتایی «فراری» و «گریزان» معنی می‌دهد و البته به نفع این طوایف نیست که نام‌شان به این‌گونه تحقیرآمیز باشد. در این مطلب بسیار مشکوک که بیشتر ساختگی به نظر می‌آید نام جد سرتاق نویان را «جلایر» ضبط کرده‌اند. ما می‌دانیم که «جلایر» نام یکی از طوایف مغول بوده و امیرحسن بزرگ که سلسله جلایریان را در سال ۷۳۶ در مغرب ایران و سرزمین عراق تأسیس کرده از این قبیله بوده است و به همین جهت است که این خاندان را جلایریان گفته‌اند. پیدا است که قاجارها در زمان‌های بعد که خواسته‌اند نسب خود را به مغول بیرونندند جلایر را که نام یکی از قبایل مغول بوده است نام یکی از اجداد خود کرده و سال ۷۳۶ را که آغاز سلطنت جلایریان است سال رفتن اجداد خود به شام و آنmod کرده‌اند و این تاریخ را به این‌گونه به دست آورده‌اند.

اما سرتاق نویان پدر قاجار نویان ظاهراً وی را از جای دیگر آورده و با این قبایل مربوط کرده‌اند. در تاریخ مغول یک سرتاق بن باتوین توشی بن چنگیز نواده چنگیزخان هست که معاصر منکوقاآن و نصرانی بوده و در تاریخ جهانگشای جوینی (چاپ اوقف، گیپ، ج ۱، ص ۲۲۳) ذکر او هست و دیگر سرتاق نامی است که او هم از امرای مغول و معاصر باکیخاتو خان بود و در تاریخ و صاف (چاپ بمبهی، ج ۳۳، ص ۲۸۲) ذکری از او رفته است. چنان می‌نماید که در تاریخ مغول این نام را یافته و قاجارها را به او پیوسته‌اند تا بدین وسیله نسب آنها را به چنگیز برسانند.

دلیل دیگر این که سال ۷۳۶ را تاریخ رفتن قاجارها به سرزمین شام گرفته‌اند این است که در این سال ابوسعید پادشاه سلسله ایلخانی مغول درگذشته و چون جانشین نیرومندی نداشته است امرایش بر نواحی مختلف کشورش مستولی شده‌اند و کسانی که خواسته‌اند

نسب قاجارها را به مغولان برسانند در صدد برآمده‌اند از این راه ایشان را هم جزو امرای دربار ابوسعید درآورند.

در هر صورت تاریخ‌نویسانی هم که گفته‌اند قاجارها در ۷۳۶ از دشت مقان به شام رفته‌اند منکر این نکته نیستند که در ۹۹۵ یا ۹۹۶ شاه عباس بزرگ طوایف قاجار را به سه قسمت کرده: قسمتی را در مرو در برابر ازبکان و قسمتی را در گنجه و ایروان و قسمت سوم را در قلعه مبارک آباد در سرزمین استرآباد نشانده است. این نکته که قاجارها در قرن دهم نیز در آذربایجان و در حدود گنجه و ایروان بوده‌اند خود دلیل دیگری است که از ترکان غربی باید شمرده شوند و همین نکته خود دلیل است که تا اواخر قرن دهم و زمان شاه عباس هنوز در آذربایجان و در مجاورت قفقاز می‌زیسته‌اند. در دوره صفویه از زمان شاه عباس به بعد قاجارها اندک‌اندک همه رو به استرآباد نهاده و در آن‌جا گرد آمده‌اند، بدین معنی که شماره ایشان در این ناحیه بیش از نواحی دیگر بوده است و از همان‌جا در دوره‌های بعد به مرکز ایران و اطراف طهران و به خراسان و مازندران رفته‌اند و به همین جهت است که از آن بعد به دو دسته بزرگ تقسیم شده‌اند: آن‌هایی را که در بالای قلعه سکنی داشتند یخاری‌باش و یا یوخاری‌باش گفتند و آن‌هایی را که در پایین ساکن بوده‌اند اشاقبازش یا اشاقه‌باش نامیدند.

تاریخ‌نویسانی که در این زمینه بحث کرده این نکته را آورده‌اند که اگر شاه عباس قاجارها را در ناحیه مرو و ناحیه استرآباد نشاند برای آن بود که در مرو مانع از تاخت و تاز ازبکان و در استرآباد مانع از تاخت و تاز ترکمانان شوند و همین نکته دلیل است که قاجارها از نژاد دیگری به جز ترکان شرقی یعنی ازبکان و ترکمانان بودند و گرنه با ایشان مخالفت نمی‌کردند و مانع ایشان نمی‌شدند و این نژاد جز همان ترکان غربی تواند بود.

یکی از مأخذ معتبری که تاریخ‌نویسان دوره قاجارها برای رساندن نسبت این قبیله به مغول بدان استشهاد می‌کنند گفته فتحعلی شاه قاجار است و این خود می‌رساند که قاجارها خود این نسبت را ساخته‌اند و آن هم پس از رسیدن به پادشاهی بوده است، یعنی چون در آن زمان‌ها پادشاهی مغول و تیموریان را کاملاً مشروع و حتی افتخار آمیز می‌دانسته‌اند برای این‌که سلطنت قاجارها را هم این صفت بیخشند و از این موهبت برخوردار کنند نسبشان را به مغول رسانیده‌اند تا بر اعتبار و شرفشان بیفزایند.

قدیم‌ترین سندی که من بر این گفته و انتساب یافته‌ام رساله‌ای است به نام «ملوک‌الکلام» از منشآت میرزا تقی علی‌آبادی صاحب دیوان متخلص به صاحب که از ادبیان و شاعران نامی دربار فتحعلی شاه بوده و در زمان وی مدتها صاحب دیوان یعنی رئیس دفتر مخصوص

شاهی و منشی دستگاه سلطنت بوده است. فتحعلی شاه در پایان زندگی خود اطلاعاتی به وی داده و از او خواسته است که آنها را بنویسد تا در سر قبر او بر سنگ بکنند و وی هم این رساله را از روی همان اطلاعات به انشای معمول آن زمان نوشته است و پس از مرگ او بر سنگ کنده‌اند و اینک در دیوار مقبره او در قم باقی است. این رساله «ملوک الکلام» که به این‌گونه و بدین اندیشه فراهم شده است مأخذ و مرجع همه تاریخ‌نویسانی است که پس از آن در این زمینه گفتگو کرده‌اند. همین مطالب در کتاب دیگری که گویا در همان دوره نوشته شده و در «شمایل خاقان» نام گذاشته‌اند و آن را به میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی ادیب معروف آن زمان نسبت می‌دهند دیده می‌شود و چنان می‌نماید که فتحعلی شاه در همان هنگام که این مطالب را به میرزا تقی علی آبادی داده به میرزا ابوالقاسم قائم مقام هم داده است که او هم بنویسد و هر کدام را بیسنند بپذیرد و انشای میرزاتقی را چون مغلق تر و پرکنایه و استعاره‌تر بوده است بیشتر پسندیده و به همین جهت پس از مرگش بر سر خاک وی جا گذاشته‌اند.

این تاریخ‌نویسانی که نسبت قاجارها را به مغول رسانیده‌اند ایشان را بازمانده کوک خان پسر چهارم اغوزخان نیای همه ترکان می‌دانند و می‌گویند کوک خان دو پسر داشت که دو طایفه از نژاد او بوده‌اند. یکی بایندرها و دیگر پچنه‌ها یا قبیله پچنه. پیش از این گذشت که بایندرها از ترکان غربی بوده و قطعاً زمانی در آن‌سوی کوه‌های قفقاز زیسته‌اند. پچنه هم ظاهراً یا تحریف و یا ضبط دیگری از نام همان طوایف بچناک یا پچناک است که پیش از این گفتم روس‌ها ایشان را پچنگ می‌گویند و این دلیل دیگر است که قاجارها از ترکان غربی بوده‌اند زیرا که خود نسبت خویش را به بایندر و پچنه می‌رسانده‌اند.

یکی از دلایل سیست‌بودن این انتساب قاجارها به مغولان این است که در برخی از جاها به جای این‌که نسب شان را به قاجار‌نویان برسانند به قراجار‌نویان می‌رسانند و فرهاد میرزا معتمد‌الدوله پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه که دانشمندترین شاهزاده قاجار بوده است در کتاب جام جم که خود تألیف کرده این روایت را گرفته است. مقصود از این اختلاف هم پیدا است: قراجار‌نویان تحریفی از نام «قرابجه نوین» است که از امرای لشکر مغول در خراسان بوده است و همین نکته که قاجارها خود این نام را گاهی قاجار‌نویان و گاهی قراجار‌نویان نوشته‌اند خود دلیل بر سیست‌بودن این نسب است.

چنان می‌نماید که قاجارها در زمانی که شاه عباس آنها را به اصطلاح کوچانیده و از دشت مقان به جاهای دیگر رانده است نخست به استرآباد نرفته‌اند زیرا که فرهاد میرزا

معتمدالدوله می‌گویند اول کسی که از گنجه آمد شاه قلی خان بود که در اوایل دولت شاه سلیمان صفوی به استرآباد آمد. از اینجا پیدا است که قاجارها تنها در حدود ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ که شاه سلیمان پادشاهی می‌کرده است به استرآباد آمده‌اند.

شاه عباس بزرگ پس از سلسله جنگ‌هایی که از ۱۰۲۷ تا ۱۰۱۵ با لشکریان عثمانی در آذربایجان و قفقاز کرد عده‌کثیر از مردمی را که در مرزهای کشور عثمانی ساکن بودند و حتی برخی از ارمنیان را که در برابر سپاهیان عثمانی ایستادگی نکرده بودند ناگزیر کرد از آن‌جا به جاهای دیگر ایران بروند و به طریق اولی طوایف ترک‌زبان را که با ترکان عثمانی بیشتر سازش داشتند از آن‌جا راند و از جمله ترک‌زبانان فشقایی هستند که از آن زمان در فارس جای گرفته‌اند و روی هم رفته همه قبایل ترک‌زبان که در نواحی مختلف ایران باقی مانده‌اند از آن زمان در این سرزمین‌ها مستقر شده‌اند. این هم باز دلیل دیگری است که قاجارها از ترکان غربی و نزدیک و سازگار با ترکان عثمانی بوده‌اند و به همین جهت شاه عباس آنها را از آذربایجان رانده است.

تاریخ‌نویسان دوره قاجار درباره سرنوشت این طوایف پس از تیموریان و پیش از صفویه اطلاعاتی می‌دهند که ظاهراً از روایات شفاهی قاجارها گرفته‌اند از آن جمله می‌گویند که پس از مرگ تیمور گورکن تا جلوس شاه اسماعیل صفوی قاجارها در خاک شروان و مقان و شکی و ساوچبلاغ مکری (مهاباد) و طارم و زنجان و کردستان ساکن بوده‌اند و به این‌گونه از زاوية شمال غربی ایران یعنی همان نواحی مجاور قفقاز که در قرن هشتم بدان‌جا آمده بودند تجاوز نکرده‌اند.

شاه اسماعیل صفوی مؤسس این سلسله که در ۲۵ ربیع‌الثانی ۸۹۲ به جهان آمد و در دوم رمضان سال ۹۰۷ در تبریز به پادشاهی نشست و در ۱۹ ربیع‌الثانی ۹۳۰ درگذشت نسبش به پنج پشت به شیخ صفی‌الدین اردبیلی عارف مشهور اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم می‌رسد که حنفی بود و در نواحی اردبیل و طالش و قسمتی از دشت مقان که در آن زمان «گشتاسفی» می‌گفتند طریقه‌ای از تصوف را رواج بسیار داده بود که به مناسبت نام وی آن را طریقه «صفویه» گفته‌اند و پس از او فرزندانش تا زمان سلطان حیدر پسر سلطان خلیل که پدر شاه اسماعیل باشد از مریدان بسیاری که خاندان‌شان در این نواحی داشته‌اند بهره‌مند می‌شده‌اند و سرانجام شاه اسماعیل همین مریدان را مسلح کرد و با خود یار کرد و به دستیاری آنان به سلطنت ایران رسید. مادر شاه اسماعیل حلیمه دختر اوزون حسن پادشاه معروف آق قویونلو بود و وی از کودکی به زبان مادرش که زبان ترکی بود کاملاً مأنسوس شده و زبان طبیعی و

خانوادگی اش بود و به همین جهت هنوز وی یکی از بهترین شاعران زیان ترکی غربی یا آذربایجانی است و نخستین کسی است که به این زبان شعر گفته است و خطایی تخلص می‌کرده و تنها غزلیات خوبی به این زبان نگفته بلکه مثنوی دهnamه‌ای هم سروده که معروف است. شاه اسمعیل چادرنشینان ترک‌زبان شمال و جنوب رود ارس را که بیشترشان مریدان خانواده‌اش بودند مسلح کرد و علامت امتیازی که برایشان قرار داد کلاه سرخ بود و به همین جهت آنها را «قزل‌باش» یعنی سرخ سر می‌گفتند.

قزلباش‌ها گروه مخصوصی را فراهم می‌کردند که پشتیبان واقعی سلطنت صفوی بودند و فرماندهان شان نیز از خود آنان بودند و کسانی را که از نژاد دیگر بودند در میانشان راه نمی‌دادند و افراد این دسته که بیشتر آنان سوار بودند به این نام و نژاد بسیار مغorer بودند و بدان فخر می‌کردند. تا زمان شاه عباس قدرت قزلباش‌ها همچنان برقرار بود و مقتدرترین گروه سلطنت صفویه به شمار می‌رفتند. اما شاه عباس به زبردستی اندک‌اندک از شماره ایشان کاست تا این‌که قدرتشان را یکسره درهم شکست. بالاترین تدبیری که شاه عباس در برانداختن قزلباشان کرد این بود که ایشان را شهرنشین کرد و املاک و مستغلاتی به ایشان بخشید و به اصطلاح دست‌شان را به ملک‌داری بند کرد و از نفوذ نظامیشان کاست. این کار برای صفویه شوم بود زیرا به محض این‌که نیروی قزلباشان از میان رفت در برابر طوایف مسلح دیگر مخصوصاً افغان‌ها و پس از آن افشارها نتوانستند پایداری کنند و سلطنت را از دست دادند.

در همان آغاز که شاه اسمعیل طوایف ترک‌زبان را در آذربایجان به پشتیبانی سلطنت خاندان خود جلب کرد چندی نگذشت که چادرنشینان مسلح در آذربایجان ناامنی و پریشانی فراهم کردند و مخصوصاً در بیشتر از تاخت و تازهای ترکان عثمانی به خاک ایران به واسطه رابطه هم‌بانی و هم‌نژادی که با ایشان داشتند همدست می‌شدند و راه را بر ترکان عثمانی می‌گشودند. در ۹۱۴ که شاه اسمعیل دست آخرین بازنامه سلسله آق‌قویونلو را کوتاه کرد در صدد برآمد که ترکان چادرنشین آذربایجان را هم دفع کند اما گرفتاری‌های دیگر به او مجال نداد.

پیدا است که قاجارها در این حوادث و تاخت و تازهای دست داشته‌اند و به همین جهت یگانگی و هم‌نژادی خود را با قراقویونلوها و آق‌قویونلوها همیشه تکرار کرده و حتی آن را مایه افتخار دانسته و سلطنت خود را دنباله طبیعی و ارثی سلطنت آنها شمرده‌اند و این هم دلیل دیگر است که در این موقع یعنی در اوآخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هنوز در این نواحی

میزیسته و از ترکان غربی بوده‌اند.

جانشینان شاه اسمعیل یعنی شاه طهماسب و شاه اسمعیل دوم و شاه محمد خدابنده هم با همه کوششی که در دفع این طوایف چادرنشین ترک زیان کردند به واسطه گرفتاری در حوادث دیگر از عهدۀ کار بر نیامدند و سرانجام شاه عباس این کار دشوار را پیش برد.

در آن زمان که اروپاییان هنوز استیلای کامل بر سواحل دریای روم و دریای سیاه و دریای سرخ پیدا نکرده بودند راه دریاهای جنوب بسیار دراز و پرخطر بود و بهترین راه تجارت شرق به غرب آسیای صغیر و از آنجا شمال ایران بود. به همین جهت صفویه از روزهای نخستین که به پادشاهی پرداختند از این اوضاع بهره مند شدند و نه تنها مال فراوان و سرشار به دست آوردند بلکه نیروی سلطنت خود را در تقویت تجارت آن زمان قرار دادند. سلاوهای روسیه روزیه روز در جنوب سرزمین خود بیشتر پیشرفت می‌کردند و ترکان قفقاز را به سوی جنوب می‌راندند. آذربایجان که در سر راه تجارت شرق و غرب بود میدان تاخت و تاز این طوایف چادرنشین ترک شده بود. به همین جهت شاه اسمعیل از همان آغاز که به این مانع برخورد در صدد شد ترکان را از این تجارت شرق به غرب بردارد، اما از ۹۱۴ که خاندان آق قویونلو را برانداخت تا ۹۳۰ در این شانزده سال مجال نکرد این کار را پیش برد و پس از او شاه طهماسب همواره گرفتار جنگ با ازبکان در مشرق ایران بود و او هم فرصت این کار را نیافت و سلطنت کوتاه شاه اسمعیل دوم و شاه محمد خدابنده هم برای این کار کافی نبود. این است که تنها شاه عباس توانست در ۹۹۵ یا ۹۹۶ برخی از طوایف ترک زیان چادرنشین آذربایجان را از آنجا براند و به این‌گونه توانست قاجارها را به گرگان و خراسان و قشقایی‌ها را به نواحی فارس و برخی از شاهسون‌ها را به مرکز ایران و برخی از افشارها را به مشرق و پاره‌ای از طوایف دیگر را به اطراف همدان و قزوین و قم و ساوه و نواحی مرکزی ایران براند و حتی برخی از ایشان را به کرمان ببرد و این ترک‌زیانان چادرنشین که در این نواحی ایران پدید آمده‌اند از آن زمان در این سرزمین‌ها ساکن شده‌اند. نام قاجارها هم تنها از اواسط قرن دهم در تاریخ دیده می‌شود و پیش از آن یا هنوز به ایران نیامده بودند و یا آن‌که هنوز پابرجا نشده و ناچار در حوادث دست‌اندرکار نبوده‌اند.

قاجارها پیش از سلطنت

در تاریخ ایران تنها از اواسط قرن دهم به کلمۀ قاجار بر می‌خوریم و این همان کلمه‌ای است که در زبان مردم ایران «قجر» شده و حتی در ترکیباتی مانند «سرقجری بستن» که نوعی از آرایش

موی‌های زنان بوده و «رقص قجری» به همین صورت مخفف آمده است و این خود دلیل بر این است که دو الف ممدوذ کلمه قاجار در اصل به فتحه بیشتر نزدیک بوده است تا به حرکت مد. قاجارها از اواسط قرن دهم تا سال ۱۱۹۳ که آقا محمدخان به پادشاهی رسید نزدیک دویست و پنجاه سال در دوره صفویه و دوره افشارها و زندیه در حوادث ایران دست‌اندرکار بوده‌اند. تاریخ‌نویسان دربار قاجار پیش از سال ۱۱۹۳ که آقا محمدخان به سلطنت بنشیند سه‌تمن دیگر از سرکردگان این طایفه و از نیاکان آقامحمدخان را شاه دانسته و مدت تاخت و تاز آنها را هم جزو تاریخ این سلسله آورده‌اند به این‌گونه که سرکشی فتحعلی‌خان را از ۱۱۳۹ تا ۱۱۴۳ و قیام محمد حسن خان را از ۱۱۶۴ تا ۱۱۷۲ و عصیان حسین قلی‌خان معروف به جهان‌سوز را از ۱۱۸۴ تا ۱۱۹۱ جزو مدت سلطنت این خاندان دانسته‌اند و به این‌گونه پیش از ۲۱ سال بر مدت سلطنت این سلسله افزوده و آغاز پادشاهی ایشان را شصت سال بالا برده‌اند. این نکته حاجت به تأکید ندارد که قیام فتحعلی‌خان در ۱۱۳۳ در زمان شاه سلطان حسین صفوی و سپس طغیان محمد حسن خان در ۱۱۶۴ در زمان شاهرخ افشار و پس از آن طغیان حسین قلی‌خان در ۱۱۸۴ در زمان کریم‌خان هیچ‌یک عنوان پادشاهی نداشته زیرا که این هر سه تن چنان‌که بعد خواهد آمد در گوشه‌ای از خاک ایران برخاسته و سر به شورش و فتنه برافراشته‌اند. نه شش سال استیلای فتحعلی‌خان در آن ناحیه و نه هشت سال تسلط محمد حسن خان در جای دیگر و نه هفت سال تاخت و تاز حسین قلی‌خان در ناحیه دیگر عنوان سلطنت نداشته و تنها بر ناحیه کوچکی مستولی شده‌اند و پس از اندکی هم حکومت مرکزی ایشان را دفع کرده و از میان برده است و در حقیقت استیلای این سه تن سرکرده قاجار در این نواحی حکم سرکشی بسیاری از رؤسای طوایف مسلح و چادرنشین ایران را داشته است که کراراً در حوادث تاریخی برپا خاسته و نسبت به حکومت مرکزی نافرمانی کرده و سرانجام از میان رفته‌اند.

این تعبیر خاص ظاهراً از تاریخ‌نویسان دوره قاجار است و پیش از ایشان کسی سلطنتی برای این سه‌تمن قایل نشده است. بهترین دلیلی که در این زمینه دارم این است که بر سر خاک‌شان هم چیزی ننوشته‌اند که دلالت کند ایشان را پادشاه می‌دانسته‌اند. از آن جمله فتحعلی‌خان در محل معروف به «خواجه ریبع» در بیرون شهر مشهد مدفون است و در زیر گندب بقعه که نزدیک مدخل او را به خاک سپرده‌اند سنگی بر سر خاکش گذاشته‌اند که کتیبه منظومی دارد و آن کتیبه را من خود در سفر سال ۱۳۲۷ خوانده‌ام و برای این‌که ثابت شود در همان زمانی که او را به خاک می‌سپرده‌اند حتی نزدیکانش هم که کتیبه‌ای بر سر قبرش

گذاشته‌اند مدعی مقام سلطنتی برای او نبوده‌اند و این اشعار که بر سنگ مزار اوست مطلقاً چنین مطلبی را نمی‌رساند آن اشعار را عیناً همچنان که بر سنگ کنده‌اند نقل می‌کنم:

جهان عزو شان فتحعلی خان آن فلک قدری
در دریای تمکین، آن بلنداقبال فرزانه
زمین گشتی بخود نازان، فلک در موکب ش تازان
عدو گر حمله‌اش دیدی ز جان نومید گردیدی
برای دفع یأجوج ستم سدی شدی محکم
ز عالم رفت ناگه، در غم او خلق را دائم
شهادت یافت چون آن نوجوان و کردگار آخر
سؤال سال تاریخش چو کردم از خرد، گفتا:
«مقامش سایه طوبی پناهش لطف یزدانی»
نصرع آخر این قطعه که شاعر خواسته است به حساب جمل و ابجد تاریخ مرگ
فتحعلی خان را بسرايد ۱۱۴۳ می شود و حال آنکه به اتفاق همه تاریخ نویسان وی در ۱۱۳۹
از میان رفته است و شاعر در حساب خود چهارسال اشتباه کرده و یک دال زیادتر آورده
است که برابر با عدد چهار است. وانگهی از روش اشعارش هم پیدا است که شاعر توانایی
نبوده است و اینکه اشعار سنگ قبرش را شاعر متوسطی سروده و در آنها هم با همه
مبالغه‌ها و اغراق‌هایی که خواسته است بگوید و او را به اسکندر همانند کرده است باز عنوان
پادشاهی به او نمی‌دهد و این سند هم که از عصر او و از بازماندگان مستقیم او باقی مانده است
خود بهترین دلیل است که مقام شاهی را تنها تاریخ نویسان دورهٔ قاجار برایش قایل شده‌اند.

در این دوره ۲۵۰ ساله که قاجارها پیش از آنکه به پادشاهی برسند نامی از خود در تاریخ ایران گذاشته‌اند بیشتر ساکن ناحیه استرآباد و مأمور دفع تجاوز و فتنه‌های پی در پی چادرنشینان ترکمان بوده‌اند.

ترکمانان از روز نخست که کرانه‌های شرقی و جنوب شرقی دریای خزر را گرفته و در خوارزم و گرگان قدیم یعنی ترکمنستان شوروی و گرگان امروزی جایگزین شده‌اند همواره به نواحی مجاور خود مخصوصاً خراسان آن روز و استان نهم امروز و نواحی مرو و سرخس و نسا و ابیورد تا کنار رود مرغاب که تا قرن حاضر همیشه جزو خاک ایران بوده است پیوسته می‌تاخته و مال مردم را تاراج و زنان و کودکان‌شان را اسیر می‌کرده‌اند.

در مدت نهصدسال همیشه دفع ترکمانان و جلوگیری از تاخت و تازشان یکی از مهم‌ترین کارهای دولت‌های ایران بوده است. صفویه یکی از چاره‌هایی که اندیشیدند این بود که

چادرنشیان قاجار را از آذربایجان به استرآباد و حوالی آن ببرند و به این وسیله دو سود ببرند یکی آنکه ایشان را از همسایگی ترکان عثمانی که هم زیان و هم تزادشان بودند دور کنند و نگذارند دیگر با هم بسازند و آذربایجان و نواحی اطراف را در خطر اندازند و دیگر آنکه در برابر ترکمانان که نسبت به ایشان بیگانه بودند ایستادگی کنند و به اصطلاح دفع فاسد به افسد کرده باشند.

از اواسط قرن دهم تا پایان قرن دوازدهم یعنی مدت دویست و پنجاه سال وظیفه عمدهٔ قاجارها همین بوده و پشتیبانی که نخست صفویه و سپس اشارها و زندیه از ایشان می‌کرده‌اند برای همین مقصود بوده است. اما گاه‌گاهی سرکردگان قاجار از همین پشتیبانی در بارهای ایران دلیر شده و به نفع خود و زیان کشور بر می‌خاسته و به سرکشی و طغیان دست می‌زده و نه تنها در همان نواحی خود به تاختوتاز و غارت و کشتار مشغول می‌شده‌اند، بلکه به سرزمین‌های همسایه هم می‌تاخته و روزگار را بر مردم سخت می‌کرده‌اند، چنانکه مخصوصاً فتنه سه‌تن از ایشان فتحعلی خان و محمد حسن خان و حسین قلی خان از حوادث مهم قرن دوازدهم به شمار می‌رود و نزدیک شصت سال سران قاجار در شمال شرقی ایران نه تنها مایهٔ دردسر دولت بوده‌اند بلکه زحمت مردم آن نواحی را هم فراهم کرده‌اند.

چنان می‌نماید که قاجارها در ناحیهٔ گرگان و استرآباد تا زمان سلطنت شاه طهماسب اول کاملاً پابرجا نشده بودند زیرا که در تاریخ تنها از زمان شاه طهماسب ما به نام سرکردگان قاجار که کارهایی به ایشان رجوع کرده‌اند بر می‌خوریم و آنچه دربارهٔ سرکردگان و رؤسای قاجارها پیش از فتنه فتحعلی خان در ۱۱۳۳ در تاریخ ایران ضبط کرده‌اند بدین‌گونه است: در ۹۴۳ شاه طهماسب پس از سپری شدن فصل زمستان برای گرفتن قندهار و زمین داور از هرات رسپار شد و به کنار رود هیرمند و از آنجا به قندهار رفت و چون آن شهر را گرفت حکمرانی آنجا را به بداق خان قاجار که از همراهان و سرکردگان سپاهیانش بود داد. وی نخستین کس از قاجارهاست که کار مهمی به او داده‌اند زیرا که حکمرانی قندهار که مانند دروازه هندوستان بوده است در آن زمان از کارهای مهم در بار صفویه به شمار می‌رفته است. در سال ۹۵۳ که شاه طهماسب به جنگ گرجستان می‌رفت و چون به شهر گنجه رسید و در ناحیهٔ پولاق اردو زد از آنجا کوگجه سلطان قاجار را که از سرکردگان این طایفه بود با چند تن دیگر از رؤسای قبایل با پنج هزار سوار شماخی نزد القاص میرزا شاهزاده معروف صفوی فرستاد و یک سال بعد که شهر شروان را پس گرفت و حکمرانی آن را به پسرش

اسماعیل میرزا یعنی شاه اسماعیل دوم داد همان کوگجه سلطان قاجار را پیشکار او کرد. در ۹۵۹ که شاه اسماعیل با پادشاه عثمانی در جنگ بود بیرام بیک قاجار را با چند تن دیگر از رؤسای طوایف به جنگ عثمانی فرستاد و بیرام بیک با کیخسرو گرجی شاهزاده گرجستان به دواویلی رفتند و در آنجا از اسکندر پاشا حاکم ارزنه‌الروم که فرمانده سپاهیان عثمانی بود شکست سختی خوردند.

در ۹۶۲ باز در زمان شاه طهماسب ترکمانان بار دیگر به سرکشی آغاز کردند و شاه طهماسب همان کوگجه سلطان را با عده‌ای به سرکوبی ایشان به استراباد فرستاد، ترکمانان به علی سلطان والی خوارزم پناه برداشتند و او با سپاهیان خود به یاری ایشان آمد ولی صلح کردند و در این میان کوگجه سلطان در همانجا درگذشت.

در ۹۶۷ که ازبکان به تحریک والی خوارزم به خراسان تاخته و تا نیشابور آمده بودند شاه طهماسب بداق سلطان قاجار را با عده‌ای به دفع آنها مأمور کرد و ایشان از شهر بیرون آمدند و رئیس ازبکان در جنگ کشته شد و ایشان فرار کردند.

در ۹۹۲ در زمان شاه محمد خدابنده الله قلی بیک قاجار به منصب قورچی باشی شاه عباس اول که در آن زمان ولیعهد ایران بوده است منصوب شده.

در ۱۰۱۱ شاه عباس اول پس از مدتی محاصره قلعه ایروان را گرفت و حکمرانی آن ناحیه را به امیر گونه‌خان سرکرده قاجارها از رجال معروف دربار شاه عباس اول بوده است.

در ۱۰۱۵ شاه عباس شهر گنجه را از عثمانیان پس گرفت و پس از گشودن آن شهر حکمرانی آنجا را به محمدخان زیاد اوغلی قاجار داد.

در ۱۰۱۷ پس از مردن حکمران مرو شاه عباس اول حکمرانی آنجا را به مهراب خان سوکرده ایل قاجار داد و او را به آنجا فرستاد.

در ۱۰۲۶ در زمان شاه عباس اول محمد پاشا وزیر اعظم عثمانی با لشکریانی از دیار بکر به ارزنه‌الروم آمد و از آنجا به سوی ایروان تاخت. امیر گونه‌خان قاجار که همچنان حکمرانی ایروان را داشت از آن شهر دفاع سختی کرد. چنان‌که محمد پاشا پس از آنکه چهل هزار تن کشته داد نویید به سرزمین خود بازگشت.

در ۱۰۳۱ شاه عباس اول چلبی بیک نام قاجار را که از قورچیان او بود به سفارت به دربار عثمانی فرستاد که در ضمن فتح قندهار و جزیره هرمز را به سلطان عثمانی خبر بدهد.

در ۱۰۳۲ امیر گونه‌خان سابق‌الذکر که در ضمن بیگلریگی چخور سعد بر سر راه ایروان

به گرجستان هم بود از جانب شاه عباس اول مأمور شد اخسقه در خاک گرجستان را بگیرد و گرجیان را که سوریده بودند سرکوبی کند.

در ۱۰۳۵ امیر گونه خان که همچنان حکمران ایروان و بیگلریگی چخور سعد بود در جنگ دیگری که با گرجیان کرد زخم برداشت و برای معالجه به ایروان رفت و در همانجا مرد و شاه عباس مقامش را به پسرش طهماسب قلی خان داد. در ۱۰۴۱ شاه صفی همان طهماسب قلی خان را که، همچنان به جای پدر حکمران ایروان و بیگلریگی چخور سعد بود به سرکوبی کردان که به آذربایجان تاخته بودند مأمور کرد و وی ایشان را تا سرزمین دیاریکر و اطراف خلاط و عادل جواز دنبال کرد و فیروزمند از این سفر بازگشت.

سال دیگر یعنی در ۱۰۴۲ شاه صفی شهر مرو را که از بکان متصرف شده بودند پس گرفت و حکمرانی آن ناحیه را به مرتضی قلی خان پسر مهراب خان قاجار سابق الذکر داد و در همین سال در جنگ با گرجیان گروهی از قاجارهای قراباغ آذربایجان کشته شدند و پس از آنکه گرجیان را بار دیگر دفع کردند شاه صفی محمد قلی خان زیاد اوغلی قاجار را به امیرالامرا و حکمرانی قراباغ گماشت و وی به گنجه رفت و آن جا را حاکم نشین خود کرد. در ۱۰۴۳ باز در زمان شاه صفی بار دیگر کردان محمودی و کردهای کردستان و فارس و دیاریکر به چخور سعد تاختند و طهماسب قلی خان قاجار که همچنان امیرالامراء و حکمران آن نواحی بود کردها را شکست داد و پراکنده کرد. در همان سال شاه صفی کلبی خان قاجار را که در دربار منصب دواتداری داشت با سپاهیانی به موصل و جزیره و عماریه فرستاد و ایشان با کردن جنگیدند و فتح کردند. در همان سال مرتضی قلی پاشا بیگلریگی دیاریکر که خواستار وزارت بود در اندک زمانی سپاهی از دیاریکر و کفه و مرعش و آبلستان و آناطولی و قرامان گرد آورد و به یاری حکمران وان رفت و خلیل پاشا بیگلریگی ارزنه الروم هم به او پیوست و با پنجاه هزار تن به خاک ایران تاختند. شاه صفی هم طهماسب قلی خان قاجار بیگلریگی را با چندتن دیگر به وان فرستاد و در این جنگ هم فیروز شدند.

در ۱۰۵۷ شاه عباس دوم مرتضی قلی خان قاجار پسر مهراب خان را که حکمران مرو و مشهد بود سپهسالاری داد.

در ۱۰۵۸ که شاه عباس دوم آهنگ زیارت مشهد کرده بود که به تسخیر قندهار برود مرتضی قلی خان قاجار سپهسالار خود را پیشاپیش به قندهار روانه کرد.

در ۱۰۶۰ مرتضی قلی خان قاجار سپهسالار را شاه عباس دوم منصب قوزچی باشی داد. در ۱۰۷۵ گذا علی خان پسر دیگر مهراب خان قاجار که حکمرانی دورق را داشت درگذشت.

در ۱۱۴ که گرگین خان پادشاه گرجستان بر شاه سلطان حسین صفوی شوریده بود وی کلبرلی خان قاجار را که حکمران گنجه بود بالشکری به جنگ وی فرستاد و کلبرلی خان او را شکست داد و بار دیگر تفلیس را گرفت.

در ۱۲۴ که افغان‌ها بر ایران مستولی شده بودند بزرگان دربار صفویه که همان امراض قزلباش باشند صلاح در آن دیدند که طهماسب میرزا پسر مهتر شاه سلطان حسین و ولی‌عهد ایران را از اصفهان که به دست افغان‌ها افتاده بود بیرون ببرند تا آسیبی به او نرسد و تاج و تخت ایران سرپرستی داشته باشد و طهماسب میرزا را با هشت تن از سرکردگان قاجار از اصفهان به قزوین فرستادند.

افغان‌ها سرانجام بر ایران کاملاً مسلط شدند و سرکرده ایشان محمود بن میرویس در ۱۱ محرم ۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد و خود را پادشاه ایران خواند و سرانجام اشرف بن عبدالله افغان که در ۲ شعبان ۱۳۷ پس از کشته شدن محمود جانشین او شده بود این پادشاه صفوی را در ۱۴۱ کشت.

ظاهراً تاریخ‌نویسان در ضبط این تاریخ‌ها به خط رفته‌اند زیرا که در اصفهان نزد آقای روانبد رئیس سابق اداره باستان‌شناسی آن‌جا نسخه خطی از را دال‌المعاد مجلسی دیدم که مالک آن در همان اوقات پشت آن به خط خود یادداشت‌هایی کرده است و از آن جمله تاریخ جلوس اشرف و مرگ او و مرگ شاه سلطان حسین را نوشه است که عیناً نقل می‌کنم:

«به تاریخ یوم الاحد هشتم شهر شعبان المعتض مطابق ۱۳۷ که سی و دو روز از نوروز فیروز ئیلان ئیل گذشته بود اشرف سلطان در دارالسلطنه اصفهان جلوس نموده و به تاریخ عصر روز شنبه یازدهم شهر مزبور... (اینجا در اصل مطلبی بوده که تراشیده‌اند) به رحمت ایزدی واصل شده و مدت سلطنت او دو عام و پنج ماه و بیست یوم می‌شود»

«به تاریخ یوم الثلاثاء بیست و دویم شهر محرم الحرام سنّة ۱۴۰ مطابق قوی ئیل مرحمت و غفران پناه سلطان حسین به جوار رحمت ایزدی پیوسته و به تاریخ یوم الاحد بیست و هفتم در مسجد شاه غسل داده و در جوار امامزاده اسماعیل مدفون ساخته».

به این‌گونه تاریخ درست این است که اشرف روز یکشنبه هشتم شعبان ۱۳۷ که روز اول اردیبهشت آن سال بوده در اصفهان به تخت نشسته و دوسال و پنج ماه و بیست و یک روز پس از آن یعنی در روز ۲۹ ذی‌الحجّه ۱۳۹ از جهان رفته و شاه سلطان حسین روز سه‌شنبه ۲۲ محرم ۱۴۰ درگذشته و روز یکشنبه ۲۷ (پس از پنج روز) پیکرش را در مسجد شاه اصفهان غسل داده و در بقعه امامزاده اسماعیل در شهر اصفهان به خاک سپرده‌اند.

نیاکان آقا محمدخان

سرکردگان قاجار پس از آنکه از زمان شاه طهماسب اول در دربار صفویه اندک اندک به مقامات عالی رسیدند سرانجام مرتضی قلی خان پسر مهراب خان که در آن زمان سرکرده ایشان بود در ۱۰۵۷ سپهسالار ایران و در ۱۰۶۰ قورچی باشی که بالاترین منصب نظامی ایران در آن زمان بود شد.

پس از مرتضی قلی خان کسی که در میان سرکردگان قاجار در تاریخ اسمش برده می شود فتحعلی خان پسر شاه قلی خان پسر مهدی خان پسر ولی خان پسر محمدقلی خان است که پیش از این گفتم تاریخ نویسان دوره قاجار برای خوش آمد این طایفه او را پادشاه دانسته اند و دوره طغیان و گردن کشی او را دوره سلطنت شمرده اند.

درباره پدران فتحعلی خان جز همین ذکری که تاریخ نویسان دوره قاجار از نسب او کرده اند در تاریخ دیگر اثری نیست و نمی دانیم شاه قلی خان و مهدی خان و ولی خان و محمد قلی خانی که در این نسب نام برده اند چه مقامی داشته اند و آیا حقیقت تاریخی داشته اند یا نه. تاریخ نویسان درباره سال ولادت فتحعلی خان اختلاف دارند و هم در ۱۰۹۷ و هم در ۱۱۰۴ ضبط کرده اند.

در هر صورت فتحعلی خان معلوم نیست چه خویشاوندی با مرتضی قلی خان سپهسالار و قورچی باشی زمان شاه سلطان حسین داشته است و از آغاز کار او نیز آگاهی درست در دست نیست. تنها تاریخ نویسان دوره قاجارها (و آن هم معلوم نیست از کدام منبع) آورده اند که فتحعلی خان دو برادر داشته به نام فضل علی بیک و مهر علی بیک و مادرشان شهر بانو نام داشته است. فتحعلی خان نخست در قلعه مبارک آباد استرآباد جایگاه پدران خود می زیسته و حکمرانان مازندران از او بیمناک بوده اند. سرانجام محمدخان ترکمان حکمران قزوین و استرآباد به تحریک میرزا احمد قزوینی وزیر خود در صدد برآمده است وی را از میان بردارد و در این کار چندتن از سرکردگان قاجار را با خود همدست کرد و بی خبر بر مبارک آباد تاخت و فتحعلی خان را با دو برادرش گرفتار کرد و در بنده افکند.

فتحعلی خان پس از چندی از زندان گریخت و به میان طوایف ترکمان یموت رفت و پس از مدتی جمعی از قاجار اشاقه باش همدست شدند و دو برادرش فضل علی بیک و مهر علی بیک را از زندان بیرون آوردند و کشتند و برای این که فتحعلی خان بر مبارک آباد دست نیابد اصل مش خان قاجار را بر دروازه آن گماشتند. فتحعلی خان چون این خبر را شنید

در نهان با اصلمش خان ساخت و باگروهی از ترکمانان یموت به آنجاتاخت و اصلمش خان در قلعه را گشود و فتحعلی خان محمدخان و میرزا احمد را گرفت و کشت و از آن روز در استرآباد و اطراف نیرویی بهم زد و دست به نواحی دیگر انداخت.

نخست ناحیه فندرسک را از شکریک نامی که از کردان جهان بیکلو بود پس از جنگی گرفت و او را کشت و از آنجا آهنگ مازندران داشت که در راه به او خبر رسید که محمدحسین خان و فضل علی بیک و محمد تقی بیک با چند تن دیگر از سران قاجار تهیه می‌بینند با او دریافتند. فتحعلی خان مرد محاط و حیله‌گری بود و ایشان را به مجلس ضیافتی دعوت کرد که در آنجا کارشان را بسازد. اما محمدحسین خان پی برد و از نیمه راه گریخت و دیگران به دعوت او آمدند و جان بر سر این کار گذاشتند و از آن پس کار فتحعلی خان روزبه روز بالاتر رفت.

در ۱۱۳۵ که خبر محاصره اصفهان به دست افغانها به فتحعلی خان رسید با هزارتن از سواران خود به یاری مردم اصفهان رفت و چندبار با افغانها جنگید. اعیان دربار شاه سلطان‌حسین از او هراسان بودند و ییم داشتند اندیشه پادشاهی کنند. به همین جهت فتحعلی خان دل‌نگران شد و به استرآباد بازگشت و چون او رفت افغانها در ۲۶ شوال ۱۱۳۵ اصفهان را گرفتند.

پس از آنکه افغانها به سوی شهر ری تاختند مردم این شهر از فتحعلی خان یاری خواستند و او آمد در ابراهیم‌آباد ورامین با افغانها رویرو شد و چون شب رسید به او خبر دادند شاه طهماسب که در این موقع در آذربایجان بود از شنیدن خبر کشته شدن شاه سلطان‌حسین به مازندران آمده است. فتحعلی خان به ستاب آهنگ مازندران کرد و در ساری به شاه طهماسب رسید. شاه طهماسب که این دستیاری را از او دید، به روی خوش پذیرفتش و وی شاه طهماسب را به استرآباد برد و آنجا لشکری آماده کرد و به خراسان رفت و شهر مشهد را محاصره کرد و در ضمن محاصره در همان بیرون شهر مشهد نزدیک بقعه خواجه‌ریع کشته شد و در همانجا به خاکش سپرده شد. در این سفر نادرشاه افشار هم جزو سرداران رکاب شاه طهماسب بوده و تاریخ‌نویسان دوره قاجار کشته شدن او را به تحریک نادرشاه می‌دانند.

فتحعلی خان دو پسر داشت به نام محمد حسن خان و محمدحسین خان. دومی در کودکی مرد و پسر نخستین پس از مرگ پدر در زمان نادرشاه بنای سرکشی را گذاشت. ولادت او را به سال ۱۱۲۷ خبیط کرده‌اند و پیدا است که در ۱۱۳۹ که پدرش کشته شده دوازده سال

داشته است. چون به رشد رسید به میان طوایف ترکمان رفت و گروهی از ایشان را با خود یار کرد و به استرآباد تاخت و آن شهر را گرفت.

محمد زمانیک حکمران استرآباد از آنجا گریخت و در ساحل رود اترک با بهبودخان سرکردهٔ سپاه نادرشاه یار شد و با هم به گرگان آمدند و محمد حسن خان با ایشان رویرو شد و بهبودخان شکست خورد و محمد زمانیک هم گریخت و در کنگاور در موقعی که نادرشاه از موصل بازمی‌گشت به او رسید و از آن واقعه به او خبر داد. نادرشاه محمد حسین خان از سرکردگان قاجار را که با او بود با لشکریانی به استرآباد فرستاد و محمد حسن خان بار دیگر به دشت گرگان گریخت و به طایفهٔ داز پناه برد. نادرشاه فرمانی صادر کرد که طوایف ترکمان محمد حسن خان را به فرستادگان او بسپارند و سرکردگان ترکمان در جایگاه طایفهٔ داز گرد آمدند و مصلحت را در آن می‌دانستند که محمد حسن خان را تسليم کنند. بنچنگ نام که سرکردهٔ آن طایفه بود به این کار راضی شد اما زنش محمد حسن خان را در سرای خود پنهان کرد و در میان مردان قبیله رفت و معجر از سر خود برگرفت و گفت شما در سایهٔ این معجر بنشینید و کار را به ما زنان بازگذارید. مردان از این کار شرمنده شدند و محمد حسن خان را با دو اسب و یک غلام و یک باز شکاری فرار دادند و به فرستادهٔ نادرشاه گفتند از او خبر ندارند. محمد حسن خان مدتی سرگردان بود و با باز شکار می‌کرد و می‌زیست تا این که روزی باز را رها کرد و بازنگشت. ناچار یکی از اسبان را کشتند و خوردند و پس از چندی اسب دیگر را هم خوردند و پس از چندی دیگر از گرسنگی نزدیک به مردن بود که سوارانی به او رسیدند و معلوم شد که نادرشاه کشته شده و آن سواران در پی او هستند. سرانجام بار دیگر در ۱۱۶۰ استرآباد را گرفت و از این قرار طغیان و سرکشی او پس از ۱۱۴۸ یعنی جلوس نادر بوده است.

چون کریم خان زند در ۱۱۶۳ میرزا ابوتراب دخترزادهٔ شاه سلطان حسین صفوی را به پادشاهی ایران برگزید و خود عنوان وکیل الرعایا گرفت در ۱۱۶۵ به جنگ محمد حسن خان تاخت. تاریخ نویسان دورهٔ قاجار می‌نویسند محمد حسن خان در ۱۱۶۴ به سلطنت رسیده است و چنان‌که پیش از این گفتم معنی این گفتهٔ تملق آمیز این است که در این سال سر برافراشته و سرکشی کرده است.

کریم خان در این جنگ چهل روز استرآباد را محاصره کرد ولی سرانجام لشکریان محمد حسن خان بیرون آمدند و گرد ایشان را گرفتند و سپاهیان کریم خان چیزی نمانده بود از گرسنگی از پا درآیند و کرم خان و شجاع الدین خان زند که از سرکردگان اردوی کریم خان



کریم خان زند

(از کتاب «ایران» تألیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱ م. ۱۲۵۷ ق.)

بودند نیز کشته شدند و میرزا ابوتراب صفوی که به نام شاه اسمعیل سوم در اردوی کریم خان بود از کریم خان گریخت و به پای حصار شهر آمد و از محمدحسن خان زنهر خواست و کریم خان ناچار از راه کتل نعل شکن بازگشت و قاجارها سپاهش را دنبال کردند و در راه آسیب بسیار به ایشان رسانیدند.

محمد حسن خان شاه اسمعیل سوم را به اشرف (بهشهر) مازندران بردا. اما مقیم خان از رؤسای ساری با سبزعلی خان لاریجانی همدست شد و در یک فرسنگی بارفروش (بابل) با محمد حسن خان رویرو شدند. در همان آغاز جنگ گلوله زنبورک به مقیم خان رسید و او را زخم دار کرد و بدین‌گونه گرفتار شد و محمد حسن خان دستور داد هیزم بسیار گرد آوردند و آتش زدند و مقیم خان را به همان حال زخم داری سوختند و سپس آقا حیدرعلی و حاجی قنبرعلی مشهد سری (بابل سری) را که از محترمین مازندران بودند گرفت و پس از آن‌که بیست هزار تومان ایشان را جریمه کرد همه را کشت و بدینسان همه مازندران به دستش افتاد.

در ۱۱۶۸ که احمدشاه ابدالی پادشاه جدید افغانستان پس از تصرف قندهار و کابل و هرات مشهد را هم گرفت شاه پسندخان افغان را با پانزده هزار سوار به تسخیر استراباد فرستاد. ابراهیم خان و عباس قلی خان بغايري و عيسى خان کرد و علی خان قليجي با چند تن دیگر از بزرگان خراسان که یارای برابری با افغانها نداشتند از خراسان نزد محمد حسن خان گریختند و هدایای گرانبها با خود برایش آورده بودند از آن جمله الماسی بود به نام دریای نور که هشت مثقال می‌شد و الماس دیگری به نام تاج ماه که پنج مثقال بود. محمد حسن خان ایشان را به خوشی پذیرفت و محمد ولی خان قاجار یوخاری باش را با حسین خان برادرش به جنگ افغانها فرستاد و ایشان با چهار هزار تن سپاهی در سبزوار با افغانها روپروردند و ایشان را شکست دادند و تا مشهد گریزانیدند.

پس از این واقعه محمدخان بالشکریان خود آهنگ قزوین و گیلان کرد و آن‌جا را گرفت و از آن‌جا به سوی مرکز ایران تاخت و در راه فرمانده سپاهیان کریم خان را شکست داد و از آن جمله محمدخان معروف به جاکله را با هفده تن از سرکردگان اسیر کرد و آنها را به استراباد فرستاد و خود به سوی اصفهان رهسپار شد. کریم خان به دفع او آمد و در جلوی آباد چهار فرسنگی اصفهان با هم روپروردند و پس از مدتی زد و خورد باز کریم خان شکست خورد و به شیراز رفت و محمد حسن خان اصفهان را هم گرفت.

در ۱۱۶۹ محمد حسن خان آهنگ آذربایجان کرد و با آزادخان افغان حکمران آن

سرزمین جنگید و وی با بیست هزار سپاهی در شش فرسنگی ارومیه با محمد حسن خان رویرو شد و سرانجام آزادخان شکست خورد و به تفليس رفت. محمد حسن خان چهار هزار تن از افغانان دست نشانده آزادخان را هم با خود همدست کرد و تا شهر شوشی تاخت و پس از تاخت و تاز در آن نواحی به تبریز برگشت و بدین‌گونه در ۱۱۷۰ بر سراسر آذربایجان هم مسلط شد و پسر مهتر خود آقا محمدخان مؤسس سلسله قاجار را که در آن زمان هجده‌ساله بود به حکمرانی آذربایجان گماشت و خود آهنگ فارس کرد. چون به کاشان رسید شیخ علی خان زند که در غیاب محمد حسن خان از جانب کریم خان حکمران اصفهان شده و آن‌جا را گرفته بود به شیراز گریخت و محمد حسن خان با پنجاه هزار سوار و پیاده وارد اصفهان شد و چون مردم اصفهان گرفتار قحط شده بودند گندم از عراق آورد و رفع آن گرفتاری را کرد.

در ۱۱۷۱ محمد حسن خان آهنگ شیراز کرد و در یک فرسنگی شهر اردوزد و شهر را محاصره کرد و در این میان بزرگان فارس که کارش را در پیشرفت می‌دیدند به او می‌پیوستند از آن جمله نصیرخان لاری با شش هزار تفنگچی به او پیوست.

در این میان که چهل روز از محاصره شهر گذشته بود چون قحط همچنان در حدود فارس و اصفهان زندگی را بر مردم سخت می‌داشت سپاهیان محمد حسن خان هم در زحمت بودند و افغان‌هایی که با او بودند نیم شب از او رو برگرداندند و به کریم خان پیوستند و چون لشکریان دیگر این حال را دیدند سست شدند و در سپاه محمد حسن خان تفرقه افتاد و هر گروه به سرزمین خود بازگشت و چون محمد حسن خان از سراپرده خود بیرون آمد اندک جماعتی را دید که مانده‌اند. می‌خواست با همان عده قاجار که با او هست و تفنگچیان نصیرخان لاری ایستادگی کند اما محمد ولی خان قاجار دولوکه با او بود وی را نصیحت کرد و وی تسليم شد و نخست دستور داد اسبیش را که «قراقوزی» نام داشت زین کردند و دخترکی اصفهانی را که از آن‌جا با خود آورده و دل به او بسته بود بر آن نشاند و مقداری جواهر را که همراه داشت بر زین اسب بست و به او گفت تا اصفهان هیچ‌جا درنگ مکن و من از پی تو می‌آیم و آن دختر همه‌جا از کنار راه رفت تا به شهر اصفهان رسید و چون در شهر راه می‌پیمود اتفاقاً یکی از قاجارها که اسب را می‌شناخت در خیابان‌های اصفهان او را دید و عنان اسب را گرفت و پرسید اسب محمد حسن خان را از کجا آورده‌ای. دختر تفصیل را گفت و آن مرد قاجار دختر را به خانه خود برد و به پدرش سپرد و بر همان اسب قراقوزی نشست و نزد محمد حسن خان رفت و در سمیرم به او رسید و بدین‌گونه محمد حسن خان

پس از سه روز از آن شکست به اصفهان رسید و در آنجا هم درنگ نکرد و یکسره به مازندران رفت.

محمد ولی خان قاجار چون محمد حسن خان را به اصفهان روانه کرد حسین خان دلو قاجار یوخاری باش هم که از سوی محمد حسن خان حکمرانی اصفهان را یافته بود از پی این خبر بی درنگ به مازندران رفت که آنجا را بگیرد و نگذارد محمد حسن خان بر آن سرزمین دست یابد. صفر علی خان قوانلو به این مطلب پی برد و محمد خان قوانلو عم زاده محمد حسن خان را که از جانب وی حکمرانی مازندران را داشت به وسیله سفیری خبر کرد که مانع از دستبرد حسین خان شود.

محمد حسن خان هم که از شیراز به اصفهان رسید در باغ قوشخان، که از ساختمان‌های صفویه بود فرود آمد و چون از رفتار حسین خان دلو خبر شد دیگر از جنگ با کریم خان چشم پوشید و شتابان به مازندران رفت. از سوی دیگر چون مکتوب صفر علی خان به محمد خان قوانلو رسید ترسید افغان‌هایی که محمد حسن خان از آذربایجان به مازندران برده است پس از ورود حسین خان با او بسازند و پیش از آن که خبر به ایشان برسد هشتاد تن از سران‌شان را به بهانه مهمانی به خانه خود خواند و همه را در غل و زنجیر کشید و به زندان فرستاد. افغان‌ها چون خبر شدند جمع شدند و سنگر بستند و محمد خان هم یوسف خان هوتكی را که از سران مازندران بود با پنجاه تن دیگر از سرکردگان به دفع افغان‌ها فرستاد و او هم افغان‌ها را شکست داد و برخی را کشت و برخی را اسیر کرد.

حسین خان که با افغان‌ها همدست شده و به ایشان امیدوار بود چون به فیروزکوه رسید و از حال شان خبر شد از راه هزار جریب و فولاد محله به استرآباد رفت و از رفتن به مازندران منصرف شد و محمد خان پس از دفع افغان‌ها شش هزار سوار آماده کرد و منتظر آمدن محمد حسن خان بود و چون او به علی آباد رسید محمد خان به پیشباز او رفت و با هم به ساری رسیدند و چون چند روز آنجا ماندند لشکری فراهم کردند و محمد حسن خان آهنگ استرآباد کرد و چون حسین خان دلو می‌دانست که از عهده برنمی‌آید خویشاوندان و برادران خود را برداشت و به دامغان گریخت و با ابراهیم خان بغايري که در دامغان بود همدست شد. محمد حسن خان چون به استرآباد رسید او را دنبال کرد و در بیرون شهر دامغان اردو زد و حسین خان را در شهر محاصره کرد.

در این میان خبر رسید که شیخ علی خان زند با سپاهی به فیروزکوه رسیده است. محمد حسن خان ترسید که وی به مازندران برود و محمد خان از عهده جنگ با او برنیاید. ناچار

دامغان را رها کرد و شتابان به ساری رفت. در راه لشکریان او به کلی خسته شدند و اندک اندک از او روپریمی گرداندند و می‌رفتند و چون به ساری رسید ترکمانانی هم که با او بودند از او برگشتند و شهر را غارت کردند و به سرزمین خود رفتند.

باز محمد حسن خان ناچار شد با گروهی از اشاقه‌باش و غلامان خود به استرآباد رود و شیخ علی خان بی‌مانع وارد ساری شد و حسین خان دولو هم از دامغان به او پیوست. محمد حسن خان بار دیگر در استرآباد سپاهیانی گرد آورد و به اشرف رفت و شیخ علی خان هم با او روبرو شد و جنگ درگرفت. پس از چند روز جنگ شیخ علی خان در صدد شد نخست استرآباد را بگیرد تا محمد حسن خان پناهگاهی نداشته باشد و با همه لشکریان خود از راه ساحل به استرآباد رفت. محمد حسن خان هم از راه خیابان رهسپار استرآباد شد و در ناحیه کلباد به هم رسیدند، چنان‌که یک فرسنگ در میانشان فاصله بود. سرانجام جنگ در کنار دریا درگرفت و چون نتیجه نداد محمد حسن خان به استرآباد و شیخ علی خان از کلباد به اشرف رفت.

محمد حسن خان پس از رسیدن به استرآباد کس به خراسان فرستاد و ولی خان و نجف خان سرکردگان کردان شادلو را به خود خواند و ایشان با ده هزار سوار به یاری او رفتند. سپس سبزعلی خان شامبیاتی را که در سفر آذربایجان با او بود و در دشت قبچاق از او رو برگردانده بود دوباره با خود یار کرد. سبب اعتراض سبزعلی خان از محمد حسن خان این بود که محمد ولی خان دولو که نزد محمد حسن خان مقرب بود پدر سبزعلی خان را کشته بود و وی از ترس جان خود از محمد حسن خان رویگردان شد.

محمد حسن خان بار دیگر بدین‌گونه خود را برای جنگ با شیخ علی خان زند آماده می‌ساخت.

سرانجام محمد حسن خان

آخرین بار که محمد حسن خان در استرآباد تهیه برای جنگ با شیخ علی خان زند دید از تفنگچیان استرآبادی و جماعت کرایلی و حاجی لر و کفسلر و کتول هفت هشت هزار تن گرد آورد و سپس محمد ولی خان و برادرانش و عمزادگان حسین خان دولو را به مشاورت جمع کرد و در نهان به سبزعلی خان گفت چون من از مجلس مشاوره بیرون رفتم تو به بهانه خون پدر محمد ولی خان را بکش.

بدین‌گونه به بهانه‌ای از مجلس بیرون رفت و سبزعلی خان با غلامان خود محمد ولی خان

و صادق خان و گروهی از سران یخاری باش را کشتند. پس از این واقعه محمد حسن خان با هجده هزار سوار و پیاده به جنگ شیخ علی خان رفت و در بیرون شهر اشرف جنگ درگرفت. پس از زد و خورد های بسیار نخست کردان خراسانی شکست خوردند و به خراسان گریختند. محمد حسن خان چندی با پیادگان خود ایستادگی کرد و چون یارای برابری نداشت از راه خیابان گریخت و سپاهیان شیخ علی خان هم دنبالش می کردند. در میان راه پل شکسته ای پیش آمد و چون گذشتن همه مردم از آن پل ممکن نبود محمد حسن خان در کنار پل فضایی را دید که در میان جنگل درخت نداشت و به آن جا تاخت اما پای اسبش در گل فرو رفت.

در این هنگام سبز علی نام که سابقاً از غلامان او بود اما از او روی برگردانده و به شیخ علی خان پیوسته بود با محمد علی آقای دولو برادر حسین خان و ده سوار دیگر به آن جا رسیدند و او را دیدند و بر وی حمله بردن و سرش را جدا کردند.

چون این خبر به محمد خان قوانلو در استرآباد رسید با آقا محمد خان پسر مهتر محمد حسن خان و حسین قلی خان پسر دومش و فرزندان دیگر او به گرگان رفت.

دریاره سال کشته شدن محمد حسن خان در میان تاریخ نویسان اختلاف است: برخی در ۱۱۷۱ و برخی در ۱۱۷۲ نوشته اند و چون کسانی که مدت سرکشی او را عنوان سلطنت داده اند گویند نه سال پادشاهی کرد و وی در ۱۱۶۴ بنای طغیان را گذاشته است تاریخ ۱۱۷۳ یا لاقل ۱۱۷۲ به دست می آید و در هر صورت ۱۱۷۱ نادرست ترست.

پس از کشته شدن محمد حسن خان سرش را جدا کرده و یکی از قاجارها آن را در توپرهای گذاشته و نزد کریم خان که در آن موقع در طهران بوده آورده است. تاریخ نویسان دوره قاجار می نویسند در این موقع کریم خان در میان دارالاماره خود نشسته بود. در زاویه شمال غربی حیاط معروف به گلستان در کاخ سلطنتی طهران در سمت چپ ساختمان معروف به طاق موزه فضای کوچکی هست موسوم به «خلوت کریم خانی» که از بناهای کریم خان زند است و ظاهراً وی در آن موقع در این محل بوده است. در هر صورت می نویسند که آن مرد قاجار نزدیک کریم خان آمد و سر را با همان توپره نزد او برد. پرسید چیست؟ گفت: سر محمد حسن خان است. کریم خان چون شنید از جای جست و همچنان پای بر هنه از نشیمن خود به زیر آمد و سر را از توپره درآورد و با دست خود به آب شست و مویش را شانه زد و گلاب افشارند و سوگواری کرد.

روز دیگر در تابوت گذاشت و خود پیاده تا دروازه شهر از آن تشییع کرد و همه بزرگان

دربارش را هم بدان کار واداشت و به این‌گونه آن را در بقیهٔ شاهزاده عبدالعظیم در جنوب تهران به خاک سپردند.

فرزندان محمد حسن خان

محمد حسن خان نه پسر و دو دختر داشت: پسران به ترتیب سن نخست آقامحمدخان که در ۱۱۵۵ ولادت یافته بود و در ۱۱۹۳ بنای تاخت و تاز را گذاشت و در ۱۲۰۹ در طهران به پادشاهی ایران نشست و در ۱۲۱۱ کشته شد. پس از او حسین قلی خان که در ۱۱۶۴ ولادت یافته و در ۱۱۸۴ سرکشی کرد و در ۱۱۹۱ از جهان رفت و در استرآباد به خاکش سپردند. حسین قلی خان پدر فتحعلی شاه است که چون نام جدش را داشت نخست در زمان ولیعهدی به او «باباخان» می‌گفتد. آقا محمدخان و حسین قلی خان هردو از یک مادر و از خواهر ولد خان قاجار بودند که پدر سلیمان خان نظام‌الدوله از اعیان معروف دربار آقا محمدخان بوده است.

پسران سوم و چهارم محمد حسن خان، مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان بوده‌اند که مادرشان دختر حسین خان دولو بوده که پدرش مصطفی خان باشد. پسر پنجم جعفر قلی خان و مادرش دختر محمدخان قاجار عضدالدین لو بود. پسر ششم مهدی قلی خان و پسر هفتم عباس قلی خان، مادرشان از مردم کرد محله استرآباد بود. مهدی قلی خان پسری داشت به نام ابراهیم خان که قاجارها او را «ابراهیم خان عمو» می‌گفتند و عباس قلی خان در جوانی درگذشت و کسی از او نماند. پسر هشتم وی رضاقلی خان و مادرش از مردم استرآباد و پسر نهم علی قلی خان و مادرش از مردم اصفهان و ظاهراً همان دختر اصفهانی بود که پیش از این ذکرش رفته است.

دو دختر محمدخان نخستین شاهجهان بی‌بی خانم نام داشت. کریم خان او را از فزوین به شیراز برد که برای محمد رحیم خان پسر خود بگیرد. دختر کریم خان او را سزاوار همسری برادرش ندانست و گفت سزای قاطرچیان است و او را به فزوین برگردانیدند و پس از چندی علی مرادخان زند او را به عقد خود درآورد و پسری به نام خانلرخان آورد.

به واسطهٔ همین توهینی که در زمان کریم خان به خواهر آقامحمدخان کرده بودند چون به پادشاهی رسید دختر کریم خان را که اسیر کرد به انتقام این گفته به «بابافاضل» نام قاطرچی بخشید و سال‌ها در طهران در خانه این مرد بود و در این حال درگذشت. دختر دوم محمد‌حسن خان را زنی از قاجارها که به «زییده خاله» معروف بود برای پسر خود گرفت و وی در جوانی مرد و کسی از او نماند.

محمد حسن خان خواهی داشته است که ظاهراً همسر ابوالحسن خان علی شاه محلاتی پیشوای اسمعیلیه جد چهارم آقاخان کنونی بوده که ۱۱۷۰ حکمران کرمان شده و نخستین کس از این خانواده آقاخان است که نامش در تاریخ آمده است.

حسین قلی خان جهانسوز

تاریخ نویسان دورهٔ فاجار پس از فتحعلی خان و محمد حسن خان و پیش از آقامحمدخان برادر کهتر او حسین قلی خان را هم پادشاه می‌دانند اما چنان‌که گفته شد این مطالب درست نیست زیرا که وی نیز مانند پدر و جدش تنها چندسالی سرکشی کرده و پس از هفت سال از میان رفته است.

چنان‌که گذشت پس از کشته شدن محمد حسن خان قوانلو پسران او را برداشت و به گرگان برد و چند سال در میان ترکمانان یموت ماندند و پس از چندی مصلحت را در آن دیدند که در سلک خدمتگزاران کریم خان زند درآیند و نزد او رفته و ظاهراً در زمانی که وی هنوز در طهران بوده به خدمتش پیوسته‌اند. کریم خان هم آقامحمدخان را که پسر مهتر بود و در این زمان سی سال داشت با خود به شیراز برد و برادران دیگر را با خویشاوندان در قزوین گذاشت.

چون آقامحمدخان در ۱۱۵۵ ولادت یافته و در این موقع سی سال داشته است پیدا است که این واقعه یعنی پیوستنش به دربار کریم خان در ۱۱۸۵ بود و در این زمان حسین قلی خان ۲۱ سال داشته است.

چندی پس از این واقعه حسین قلی خان برای دیدار آقا محمدخان از قزوین به شیراز رفت و در بازگشت کریم خان حکمرانی دامغان را به او داد و چون به دامغان رسید همان داعیه که در سر پدر و جدش بود در او هم پیدا شد و در صدد برآمد نخست دشمنان خانوادگی را از میان بردارد و بالشکری به استراباد تاخت و گروهی از سران یوخاری‌باش را کشت و در این واقعه بی‌رحمی و خونریزی بسیار کرد و به همین جهت بود که او را «جهانسوز» لقب دادند. بزرگان طوایف کتول و حاجی‌لر را هم کشت. مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادرانش بدان جهت که مادرشان از یوخاری‌باش بود و این طایفه به ایشان آسیبی نمی‌رساند در استراباد در امان بودند و چون خبر تاخت و تاز برادر را شنیدند از شهر بیرون آمدند و نزد او رفته و حسین قلی خان پس از گرفتن استراباد به دامغان بازگشت.

در این هنگام محمدخان سوادکوهی معروف به «دادو» که از جانب کریم خان حکمرانی

مازندران را داشت از کارهای حسین قلی خان هراسان شد و در صدد شد پیش از آنکه از او آزار ببیند از پایش درآورد. به همین جهت لشکری به نوکنده برد که در آن موقع مرتضی قلی خان در آنجا بود تا آنجا را بگیرد. چون این خبر به حسین قلی خان رسید کس نزد برادر فرستاد و پیغام داد که با محمدخان جنگ کند تا او هم به یاریش برسد.

پس از اندک مدتی خود را به ساری رساند و گماشتگان محمدخان که در ساری بودند هراسان شهر را راه کردند. چون خبر به محمدخان رسید آهنگ ساری کرد و چون خواست از رستم کلا بگذرد مرتضی قلی خان که کمین کرده بود بر وی تاخت و او را شکست داد و محمدخان را گرفت و دست بسته نزد حسین قلی خان فرستاد و حسین قلی خان او را با غل وزنجیر به بارفروش (بابل) برد و پس از آنکه همه اموالش را گرفت او را کشت و مازندران را تسخیر کرد.

این خبر که به کریم خان رسید مهدی خان پسر محمدخان دادو را به حکمرانی مازندران گماشت و او در بارفروش به حکومت نشست. حسین قلی خان بی خبر به بارفروش تاخت و صبحگاهی به آن شهر رسید و مهدی خان چون خبر شد کار از کار گذشته بود. راه گریز پیش گرفت و مدتی در خرابه‌های شهر پنهان بود و سرانجام کسان حسین قلی خان او را یافتند و در زندان انداختند و حسین قلی خان همه مخالفان خود را برانداخت و مازندران را گرفت و همه دژهایی را که در استرآباد در دست مخالفانش بود ویران کرد.

کریم خان چند بار لشکر به دفع او فرستاد و از عهده‌اش برنيامد. سرانجام الله وردی خان جاجرمی که از قدیم با او همدست بود وی را به جاجرم خواند و حسین قلی خان به آنجا رفت و چون آنجا رسید نصرالله میرزا پسر شاهرخ اشاره رفت که در آنجا با حسین قلی خان همدست شود، اما حسین قلی خان به این کار تن در نداد و نصرالله میرزا از پیش او رفت.

همین‌که حسین قلی خان از جاجرم بیرون رفت ترکمانان کوکلان با دو هزار سوار به جاجرم تاختند و در بیرون شهر سنگر بستند و جنگ در گرفت. الله وردی خان کسی را نزد حسین قلی خان فرستاد و به او این واقعه را خبر داد و حسین قلی خان با دویست تن به جاجرم برگشت و ترکمانان پشیمان شدند و با او صلح کردند و برگشتند.

از سوی دیگر رؤسای یوخاری باش که پیشرفت کار حسین قلی خان را دیدند بینماک شدند و چون دیدند از کریم خان هم کاری در دفع او ساخته نیست چند تن از ترکمانان یموت را که در سپاه حسین قلی خان بودند به مال فریفتند و ایشان هم نیم شبی خود را به

پشت سراپرده‌اش رساندند و در خواب او را با گلولهٔ تفنگ کشتند و کشنده‌گان او را کسی نشناخت و پیکرش را در شهر استرآباد به خاک سپردند.

چون خبر کشته شدن حسین قلی خان به کریم خان زند رسید زکی خان زند را مأمور حکمرانی مازندران کرد. از حسین قلی خان دو پسر ماند یکی همان فتحعلی خان معروف به باباخان که فتحعلی شاه باشد و در ۱۱۸۵ ولادت یافته است و دیگری که مانند پدر حسین قلی خان نام داشته و چون نام پدرش را به او گذاشته‌اند پیدا است که پس از کشته شدن او در ۱۱۹۱ به جهان آمده است. هنگامی که حسین قلی خان حکمران دامغان شد زنی از طایفه عضدالدین لو قاجار گرفته که بعداً در زمان سلطنت فتحعلی شاه به مهدعلیا معروف شده است و از آن پس در دربار قاجار همیشه مادر پادشاه را مهدعلیا می‌گفتند. این زن نخست در ۱۱۸۵ فتحعلی شاه را زاد و چون حسین قلی خان را کشتند باردار بود و در صحرای ترکمان پسر دیگری زاد که همان حسین قلی خان دوم باشد.

پس از کشته شدن حسین قلی خان کریم خان زند به مرتضی قلی خان برادر وی فرمان داد که زن و فرزندان حسین قلی خان را از میان ترکمانان بازگرداند و او این کار را کرد. چون آقا محمد خان پس از مرگ کریم خان از شیراز به مازندران رفت زن برادر خود را به عقد خود درآورد و با دو برادرزاده‌اش به خانه خود برد و تازنده بود با او بودند.

آقامحمدخان

پسر مهتر محمدحسن خان و برادر مهتر حسین قلی خان جهانسوز آقامحمدخان چنان که گذشت در ۱۱۵۵ از خواهر محمدخان قاجار ولادت یافت. در دوره قاجارها در املای نام آقامحمدخان بدعتی گذاشته و گفته‌اند که چون وی خصی بوده کلمه آقا که در برخی از زبان‌های ترکی اصلاً به معنی رئیس دربار و چیزی مانند آن است و سپس در مقام تکریم به کار برده‌اند در مورد وی باید با غین «آغا» و در مورد هر کس دیگر با قاف «آقا» نوشته شود، به همین جهت خواجه‌سرايان را هم «آغا» می‌نوشتند. غافل از آن‌که این کلمه ترکی را ترک‌ها خود به هر دو شکل نوشته‌اند، کلمه یکی است چه در مورد مرد باشد و چه در مورد دیگر و این امتیاز در میان مرد و خصی ضرور نیست.

روز سه‌شنبه سیزدهم صفر سال هزار و صد و نود و سه قمری کریم خان زند در شیراز درگذشت. آقامحمدخان که پس از سرکوبی برادرش در شیراز گروگان بود تا هم او سرکشی نکند و هم افراد دیگر خانواده‌اش آرام بمانند از غفلتی که پاسبانانش درباره او کردند بهره‌مند شد و با یک تن خادم از شیراز گریخت.

این نکته دهان به دهان از پیران و از کسانی که خود در آن زمان می‌زیسته‌اند به ما رسیده است که آقامحمدخان در زمانی که در شیراز بود چیزی نداشت و کریم خان عمدتاً برای این‌که مردم را با خود همدست نکند و اندیشه سرکشی نداشته باشد نمی‌گذاشت چیزی داشته باشد به همین جهت هنگام مرگ کریم خان تنگ دست بود و همین قدر توانست یکی از

«جلوداران» دستگاه کریم خان را بفریبد و وی دو اسب از طویله کریم خان دزدید و با هم شتابان از شیراز بیرون رفتند.

کسانی که این واقعه را نقل کرده‌اند گفته‌اند آقا محمدخان به اندازه‌ای تنگدست بود که به پول آن زمان بیش از دو «پول» یعنی کمترین واحد پول در آن روزگار که معادل دو دینار امروز است با خود نداشت و چون به نخستین منزل پس از شیراز رسیدند و خود و جلودارش بسیار گرسنه بودند حیله‌ای کرد و آن این بود که بر در دکان جگرک فروش رفت و یک نان سنگی به یک پول خرید و به او گفت یک پول جگرک در میان این نان بگذار و همین که آن مرد جگرک را در میان نان گذاشت و نان اندکی چرب شد بهانه آورد که جگرک خوب نیست و آن را پس داد و به این‌گونه نان خود را چرب کرد و با جلودارش خورد.

در این جا دو نکته به یاد می‌آید یکی آن است که در بعضی از نواحی ایران جگرک را «حسرة الملوك» می‌گویند و شاید این اصطلاح اشاره‌ای به این واقعه باشد و دیگر آن که کمترین خوراک را در زبان فارسی «یک پول جگرک» اصطلاح کرده‌اند و حتی در موردی که کسی برای چیز کوچک و بی‌قدر و بهایی دستگاهی می‌چیند این مثل بسیار رایج است که «یک پول جگرک سفره قلمکار نمی‌خواهد». شاید این اصطلاح و این مثل هم اشاره‌ای به این واقعه باشد.

در هر صورت گویا در این نکته که آقامحمدخان روزگار پیش از سلطنت خود را در تنگ‌دستی و ناکامی گذرانده است تردیدی نباشد، زیرا که می‌دانیم چون به پادشاهی رسید مرد بسیار لئیم و تنگ‌چشمی بود و این صفت وی را همه معاصرینش به تأکید و اصرار یاد کرده‌اند. چنان می‌نماید که دورهٔ تنگ‌دستی و حسرت آغاز عمرش او را به این‌گونه لئیم کرده باشد و عموماً کسانی که کودکی و جوانی خود را در تنگ‌دستی گذرانده باشند به این صفت می‌گرایند.

آقامحمدخان از شیراز یکسره به اصفهان رفت و در آن جا چندتن از کسانش را که در شهر بودند دید و از ایشان یاری گرفت و به ورامین آمد و طوایف قاجار را که در آن جا بودند با خود همدست کرد.

آقامحمدخان شانزده سال در نواحی مختلف ایران تاخت و تاز کرد تا این‌که توانست در ماه ذیقعده سال ۱۲۰۹ در طهران به خود عنوان پادشاهی بدهد و تاج و تخت ایران را به‌دست آورد. از ذیقعده ۱۲۰۹ تا ۱۳ ربيع‌الثانی ۱۳۴۴ (نهم آبان‌ماه ۱۳۰۴ شمسی) که سلطان احمدشاه آخرین پادشاه قاجار خلع شد این خاندان به حساب سال‌های قمری ۱۳۴ سال و



آقامحمدخان

از کتاب دوبو

۴ ماه و چند روز در ایران پادشاهی کرده‌اند. البته پیدا است که متهمان نسبت به خاندان قاجار سلطنت آنها را از جلوس ترکان آق‌قویونلو آغاز کرده‌اند و برخی هم از زمان فتحعلی‌خان گرفته‌اند و به دلایلی که پیش از این آوردم این نکته درست نیست.

پس از مرگ کریم‌خان زند نخست برادرش زکی‌خان کارها را به دست گرفت و برای این‌که حق فرزندان کریم‌خان را غصب نکرده باشد نام پادشاهی را بر دو پسر کریم‌خان ابوالفتح‌خان و محمدعلی‌خان گذاشت اما چون مردی بی‌باک و خونریز بود پس از اندک زمانی زیرستانش در ایزدخواست او را کشتند و ابوالفتح‌خان پسر دوم کریم‌خان را به پادشاهی برداشتند و او در شیراز به تخت نشست. چندی نگذشت که عمش صادق‌خان او را کور کرد و اندکی بعد در ۱۱۹۶ صادق‌خان را هم علی مرادخان پسر زن و برادرزاده‌اش کشت و اوی هم چندی بعد در ۱۱۹۹ مرد و جعفرخان پسر صادق‌خان به جای او نشست. در این گیرودار که پیشوایان و سرکردگان طوایف زند به این‌گونه به جان یکدیگر افتاده بودند و مجال برابری با دشمنان خود نداشتند آقامحمدخان توانست به آسانی بسیار با همان سواران قاجار که آنها را با خود همدست کرده بود از استریاباد بنای دست‌اندازی به نواحی مجاور بگذارد و گیلان و مازندران و اصفهان و همدان و تبریز را بگیرد و خاندان زند تنها فارس و کرمان را در دست داشتند. جعفرخان را هم در سال ۱۲۰۳ زهر دادند و کشتند و پرسش لطفعلى‌خان پهلوان معروف خاندان زند جانشین او شد.

در دستگاه خانواده زند در شیراز حاج محمدابراهیم نام کلااتر شهر بیش از همه نفوذ داشته و سرانجام لطفعلى‌خان را به پادشاهی رسانیده است. تاریخ‌نویسان زمان درباره این مرد بسیار بدین و بدگو بوده‌اند. لطفعلى‌خان چون به پادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت. داستان زد خوردهای لطفعلى‌خان با آقامحمدخان و سرانجام او یکی از حوادث شورانگیز تاریخ ایران است.

آغاز کار آقامحمدخان

گفتم که لطفعلى‌خان زند چون به پادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت، با این همه جوان دلاوری بود و از هیچ چیز بیم نمی‌کرد. یگانه عیبی که در او بود این بود که به جوانی و دلاوری و نجیب‌زادگی خود مغروم بود و در کارها سختگیری می‌کرد و در کینه و انتقام‌جویی پافشاری داشت و به همین جهت به محض این‌که در میان اوی و حاج محمدابراهیم کلااتر شیراز نقاری درگرفت این نقار منتهی به دشمنی سخت شد. حاج

محمدابراهیم هم مردی کینه‌جوی ولی در ضمن دوروی بود و پنهانی با آقامحمدخان که در آن زمان کارش کم کم بالا می‌گرفت همدست شد و او را دلیر کرد که به شیراز حمله کند.

چون آقامحمدخان به شیراز نزدیک شد حاج محمدابراهیم که کلاتر بود بر شهر مسلط گشت و چون لطفعلی خان در این هنگام در شهر نبود همین که خبر به او رسید با شتاب بسیار به شیراز برگشت، اما توانست شهر را از همدستان حاج محمدابراهیم بگیرد.

سال دیگر باز لطفعلی خان به محاصره شیراز برگشت و در این زمان آقامحمدخان در اصفهان بود و دویار سپاهی به حمایت حاج محمدابراهیم به شیراز فرستاد و هر دویار لطفعلی خان آنها را شکست داد و عاقبت آقامحمدخان چاره را جز این ندید که خود به جنگ لطفعلی خان برود. لطفعلی خان در این جنگی که با آقامحمدخان رویرو شده متنهای دلیری را نشان داده و پس از آنکه پیشتازان لشکر آقامحمدخان را شکست داد و آنها رو به فرار نهادند با چند صدتن از همراهان خود برای دنبال کردن فراریان بر لشکریان آقامحمدخان که سی هزار تن می‌شدند حمله برد و تا جایی که آقامحمدخان چادر زده بود تاخت.

به واسطهٔ تاریکی شب و رعیتی که نام او در همهٔ دلهای ایرانیان آن زمان افکنده بود تقریباً تمام لشکر آقامحمدخان را پراکنده کرد و می‌خواست به سراپردهٔ وی داخل شود و او را بکشد ولی یک تن از همراهانش شاید به اندیشهٔ خیانت او را از این کار بازداشت و گفت آقامحمدخان گریخته است. وی از شنیدن این سخن فریب خورد و در این میان صبح شد و هوا روشن شد و بازماندهٔ سپاهیان آقامحمدخان دلیر شدند و ناچار لطفعلی خان از آن جا بازگشت و به کرمان رفت و سپس روی به خراسان نهاد و پس از رنج بسیار برگشت و شهر کرمان را محاصره کرد و گرفت. آقامحمدخان هم با تمام لشکر خود به کرمان تاخت و شهر را محاصره کرد و این محاصره چهارماه کشید و عاقبت همراهان لطفعلی خان به او خیانت کردند و شهر را تسليم آقامحمدخان کردند. باز هم لطفعلی خان سه ساعت در کوی و بربزن شهر مقاومت می‌کرد و چون چاره را منحصر به فرار دید همین‌که شب شد با سه تن از همراهانش از میان سپاه دشمن گریخت.

چون روز شد و آقامحمدخان دانست که لطفعلی خان گریخته است کینهٔ خود را متوجه مردم بی‌گناه شهر کرمان کرد و فرمان داد که همهٔ مردم شهر به جز کودکان و پیران شکسته را بکشند یا کور کنند و چنان‌که نوشته‌اند در آن روز بیست هزار زن و کودک را در میان لشکریانش قسمت کرد.

چند روز پس از این واقعه لطفعلى خان را به خیانت گرفتار کردند و نزد آقامحمدخان بردند و وی دستور داد کورش کنند و به این‌گونه پادشاهی او در سال ۱۲۰۹ قمری منقرض شد و دیگر کسی از خاندان زند در ایران به پادشاهی نرسید. لطفعلى خان را پس از این واقعه به طهران آوردند و پس از چندی در طهران مرد و معروف است در بقعه امامزاده زید طهران او را به خاک سپرده‌اند.

جنگ‌های آقامحمدخان در نواحی دیگر ایران

پس از مغلوب شدن لطفعلى خان دیگر در جنوب و مغرب و مرکز و شمال غربی ایران مانعی در برابر آقامحمدخان نبود و توانست به آسانی مازندران و گیلان و عراق و فارس و کرمان و مرکز و مغرب ایران را به دست بگیرد. اما در خراسان هنوز بازماندگان نادرشاه و شاهزادگان افشار پادشاهی می‌کردند و در تمام مدتی که خاندان زند در ایران فرمانروایی داشته‌اند کسی مزاحم شان نشده بود.

هنگامی که آقامحمدخان پس از مرگ کریم خان از شیراز گریخت و به ایل قاجار پیوست همهٔ پیشوایان این طایفه از او پیروی نکردند و در میان خاندانش هم بر سر جاه طلبی‌های او نفاق افتاد و آقامحمدخان توانست به زحمت بسیار قسمتی از ایل قاجار را با خود همراه کند و سپاهی شامل سی هزار تن فراهم سازد. در آن زمان پیشوایان قاجار همه در شهر استرآباد آن روز و گرگان امروز مقیم بودند و آقامحمدخان صلاح کار خود را در این دید که پایتحت خود را در جایی قرار دهد که نزدیک‌تر به طوایف قاجار باشد و به همین جهت شهر طهران را که در اواخر صفویه در نتیجهٔ آمدورفت‌های پیاپی پادشاهان صفوی از اصفهان به خراسان و مازندران و آذربایجان و مغرب ایران قصبهٔ بزرگی شده و در زمان کریم خان آبادتر گردیده بود پایتحت خود کرد و برج و بارویی برای آن ساخت که همان ارک طهران باشد که تاسی و چند سال پیش هنوز آثار آن باقی بود و در این شهر به پادشاهی ایران نشست.

در زمانی که محمد حسن خان پدر آقامحمدخان بنای طغیان را گذاشت عادلشاه برادرزاده نادرشاه در خراسان سلطنت می‌کرد و پس از این‌که محمد حسن خان را شکست داد و پسر او را اسیر کرد و پسر مهتر یعنی آقامحمدخان را که پنج یا شش ساله بود مقطوع النسل ساخت. این کودک از همان اوان ترشروی و بدخوی شده بود و ناکامی آغاز جوانی و حالت خاصی که در روان‌شناسی جالب توجه است در وجود وی قساوت قلب و خونریزی و بی‌رحمی و حتی لثامت طبع و دوروبی فراهم کرد و کینه‌جوی و بددل و بدگمان شد.

پس از مرگ عادلشاه آقامحمدخان از خراسان گریخت و نزد پدر بازگشت و در همه سرکشی‌های پدر با او همراه بود. پس از آن‌که محمدحسن خان کشته شد آقامحمدخان را به اسارت نزد کریم خان برداشتند و او را در شیراز نگاه داشتند و حتی کریم خان به متنه‌ی درجه با او ملایم و مهربان بود. پس از چندی کریم خان را اندک‌اندک نسبت به وی اعتمادی دست داد و حتی در کارهای کشور با او شور می‌کرد و انعام‌های وافر به او می‌داد و آزادش گذاشتند بود در شهر شیراز به هر کجا می‌خواهد برود و بلکه به او اجازه می‌داد که بر بهترین اسبان وی سوار شود و در اطراف شیراز به شکار برود، متنه‌ی اجازه نداشت از اطراف شیراز دورتر رود و به همین جهت بود که در روز مرگ کریم خان توانست به آن آسانی از شیراز بگریزد.

یکی از صفات برجسته آقامحمدخان این بود که به متنه‌ی درجه بر نفس خود استیلا داشت و می‌توانست احساسات خود را پنهان کند و دگرگون و انmod سازد و مردم را به این‌گونه فریب دهد. به همین جهت چون کارش بالاگرفت با کمال احتیاط قدم بر می‌داشت، متنه‌ی گاهی حس خون‌خواری و کینه‌جویی اختیار از دستش می‌ربود. پس از فرار از شیراز به شتاب خود را به طهران رساند و تنها در راه اندکی در اصفهان درنگ کرد.

معروف است در آن موقع علافی در اصفهان بود محمدحسین نام که با کسان آقامحمدخان و سران ایل قاجار دادوستد داشت و آقامحمدخان چون به اصفهان رسید نزد او رفت و علوفه اسب خود را از او نسیه کرد و وی نیز چون مردی پیش‌بین و زیرک بود دریافت که این مرد کارش بالا می‌گیرد و از این معاملت زیان نخواهد کرد. آقامحمدخان هم چون کارش پیش رفت این مرد را به خود نزدیک کرد و او همان حاج محمدحسین اعتمادالدوله اصفهانی صدراعظم است.

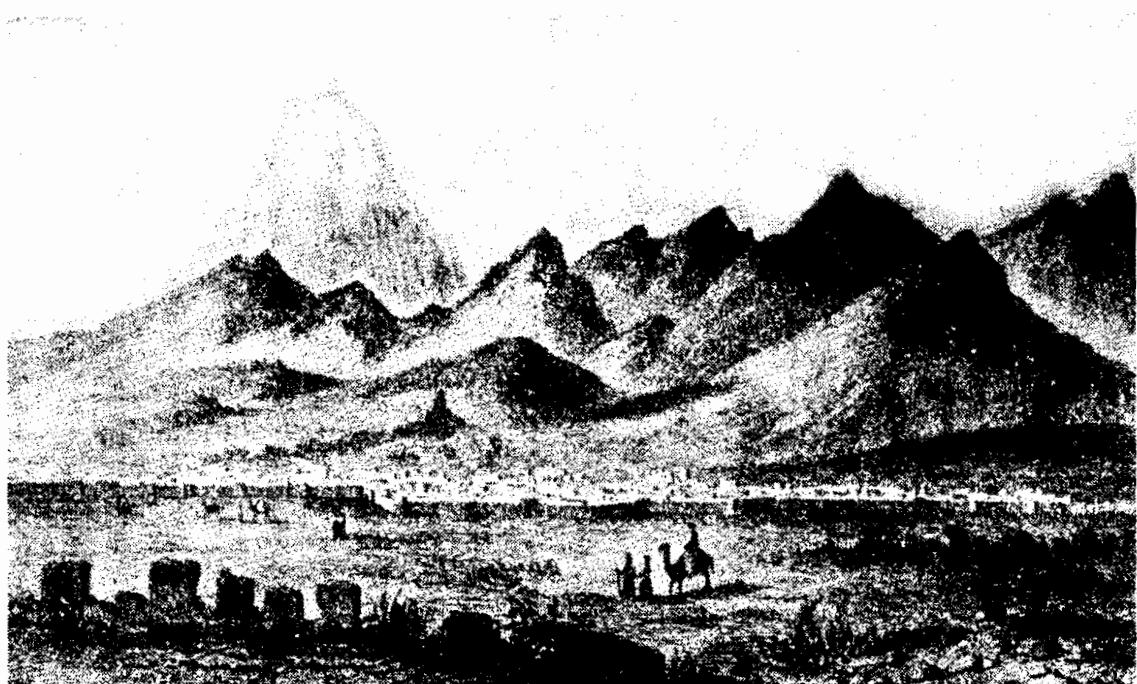
پس از این درنگ مختصر در اصفهان آقامحمدخان یکسره به طهران آمد و یک شب در آنجا ماند و به مازندران رفت و در آنجا جمعی از طوایف قاجار بر او گرد آمدند ولی در خاندان پدری مخالف بسیار داشت که زیربارش نمی‌رفتند و حتی برادرانش بر او برخاستند و یکی از برادران بر او خیانت کرد و درنتیجه آقامحمدخان در جنگی شکست خورد و دستگیر شد و چیزی نمانده بود دشمنان او را کور کنند ولی از آن گرفتاری نجات یافت و باز کوشش کرد و گروهی را با خود یار کرد.

در این هنگام علی خان افشار که سرکرده طوایف افشار در آذربایجان بود پریشانی اوضاع را غنیمت شمرد و به داعیه سلطنت برخاست و گروهی هم بر او گرد آمدند. آقامحمدخان

نامه‌ای به او نوشت و با کمال فروتنی از وی دعوت کرد که با یکدیگر ملاقات کنند و در آن نوشته بود که طوایف ترک و مغول که در ایرانند باید با یکدیگر متحد شوند و نگذارند که ایرانیان خود به سلطنت برستند. علی‌خان همواره از حیله و بی‌اعتباری مواعید آقامحمدخان هراسان بود و به همین جهت دعوتش را نپذیرفت. آقامحمدخان با سپاه خود به جنگ او رسپار شد و چنان وانمود می‌کرد که به جنگ می‌رود، اما چون به او نزدیک شد یکی از برادرانش را که همراهش بود نزد علی‌خان فرستاد و او در حضور سران ایل افشار از جانب آقامحمدخان پیغام داد که نباید دو ایل ترک با یکدیگر بجنگند و مجالی به دشمنان بدهنند که برایشان چیره شوند. اگر طوایف افشار با وی همراهی کنند و با قاجارها هم‌پیمان شوند ایالاتی که در دست افشارهاست از ایشان خواهد بود و کسی حد آن نخواهد داشت که به خاک‌شان تجاوز کند و با این اتحاد می‌توانند دشمنان خود را از میان بردارند.

این حیله و تزویر دل علی‌خان را نرم کرد و با آقامحمدخان همدست شد و همواره با او بود تا این‌که روزی علی‌خان نزد یکی از سران سپاه خود مهمان بود و آقامحمدخان کس در پی او فرستاد و او را خواند که در کار مهمی با وی شور کند و علی‌خان در رفتن نزد آقامحمدخان از بس شتاب کرده بود سلاح با خود برنداشت و چون وارد خانه آقامحمدخان شد چند تن بر سر او ریختند و چشمانتش را بیرون آوردند و فردای آن روز هم باکسانی که با او همراه بودند جنگ کردند و آنها را از پا درآوردند.

پس از این واقعه آقامحمدخان در صدد شد دست برادران خود را از کار کوتاه کند. و سه‌تن از ایشان که از او امان نداشتند از ایران گریختند. یک‌تن دیگر از برادرانش را که گرفت کور کرد و تنها از برادرانش جعفرقلی‌خان مانده بود که قسمت عمدۀ پیشرفت‌های خود را مديون او بود ولی چون باباخان برادرزاده خود را که بدنام فتحعلی‌شاه به پادشاهی نشست و لیعهد خود کرد گمان برد که شاید جعفرقلی‌خان از این برادرزاده تمکین نکند و در صدد آزار او بود. چون جعفرقلی‌خان حکمرانی اصفهان را از آقامحمدخان خواست وی این کار را از او دریغ کرد و او را به مازندران فرستاد. پس از چندی جعفرقلی‌خان را نزد خود خواند، لیکن وی از آمدن ابا کرد و چون در میان زیرستان خود نفوذ بسیار داشت آقامحمدخان می‌ترسید که با او از در مخالفت درآید. سرانجام مادر خود را شفیع برانگیخت که برادر را نزد وی بفرستند و حکمرانی اصفهان را به او وعده کرد و خواست که پیش از رفتن به اصفهان به طهران نزد او بیاید. جعفرقلی‌خان همچنان در تردید بود ولی چون آقامحمدخان پی‌درپی پیغام‌های بسیار محبت آمیز می‌فرستاد و وعدهٔ صریح می‌داد که بیش از یک شب او



شهر طهران در زمان آقامحمدخان

(از کتاب «ایران» تأليف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱ م. ۱۲۵۷ ق.)

را در طهران نگه ندارد سرانجام جعفرقلی خان خام شد و فریب خورد و نزد برادر به طهران آمد. او هم وی را با کمال خوشروی پذیرفت. فردای آن روز پس از آنکه آقامحمدخان برخی راهنمایی‌ها درباره حکومت اصفهان به او کرد و او را به این‌گونه فریب داد گفت گمان دارم که شما هنوز این قصر سلطنتی طهران را درست ندیده‌اید، خوب است باباخان شما را راهنمایی کند ببینید و پس از تماشای آن برگردید. باز مطالبی دیگر هست که می‌خواهم با شما در میان بگذارم. جعفرقلی خان هم به تماشای قصر بیرون آمد و هنگامی که از دالانی تاریک می‌گذشت چند تن بر سر او ریختند و او را کشتن. تا چندی پیش در طهران روبروی کاخ دادگستری کنونی تالار بسیار بزرگی از همان زمان‌های آغاز دوران قاجارها بود که آن را عمارت خورشید می‌گفتند و به جای آن دو ساختمان آجری وزارت دارایی را که اکنون هست ساخته‌اند و در زیر آن تالار بزرگ دلاان دراز تاریکی بود که می‌گفتند جعفرقلی خان را آنجا کشته‌اند.

پس از کشتن جعفرقلی خان آقامحمدخان در صدد برانداختن ترکمانانی برآمد که از سالیان دراز با خاندان وی همراهی کرده بودند و همواره با پدرش هم مساعد بوده‌اند و می‌خواست به این‌گونه از همراهی که با برادرش جعفرقلی خان کرده‌اند انتقام بکشد. این بود که با سپاهی به جنگ ایشان رفت و در این جنگ خونریزی بسیار کرد و عده‌کثیر از زنان و فرزندان ترکمانان را اسیر کرد و با خود برد و عده‌ای از این زنان تن به اسارت و بردگی درندادند و در راه خود را کشتن.

از آن روز دشمنی بسیار سخت و کینه‌ای در میان ترکمانان ایران در برابر خاندان قاجار پیدا شد و به همین جهت بود که تقریباً در تمام مدتی که قاجارها در ایران پادشاهی داشتند ترکمانان هر وقت توانستند بر نواحی مجاور خود تاختند و مخصوصاً راه خراسان به طهران همواره مورد تاخت و تازشان بود و مسافران را غارت می‌کردند و زن و فرزندشان را به اسیری می‌بردند و این اسیرگرفتن زن و فرزند را انتقام همان واقعه می‌دانستند و از طرف دیگر هم مأموران دولت هر وقت که می‌توانستند و ترکمانان را شکست می‌دادند با ایشان همین معامله را تجدید می‌کردند و این بود که تا تقریباً پنجاه‌سال پیش که برده‌فروشی از ایران بر نیفتاده بود کنیز زرخرید ترکمان در شهرهای مرکزی ایران وجود داشت.

لشکرکشی به قفقاز

در سراسر دوره صفویه گرجستان تا سواحل شرقی دریای سیاه جزو خاک ایران بود و

هر وقت سلاطین آل عثمان نیرومند شده و آن‌جا را تصرف کرده بودند پادشاهان صفوی به جنگ‌شان رفته و آن سرزمین را پس گرفته بودند. منتهی چون پادشاهان گرجستان مسیحی بودند صفویه یک قسم اتحادی با ایشان برقرار کرده بودند و در برخی کارهای جزیی استقلالی به پادشاهان گرجستان داده و در ضمن برای این‌که ایشان مطمئن باشند، همیشه شاهزادگان گرجستان و ولیعهدهای آن کشور به عنوان گروگان اما با کمال احترام در دربار صفویه در اصفهان بوده‌اند و هنگامی که پادشاه سلف می‌مرده است ولیعهد و جانشین او با تشریفات از اصفهان می‌رفته و بر تخت می‌نشسته و حتی در میان خاندان‌های مهم گرجستان و خانواده‌های متinfeld و معروف اصفهان هم خویشاوندی بوده و بیشتر آنها زنان گرجی داشته‌اند، حتی شاهزادگان و نجیب‌زادگان گرجستان همسر پادشاهان و شاهزادگان صفوی می‌شده‌اند. پس از انقراض صفویه و ضعف دربار ایران پادشاهان گرجستان اندک‌اندک در اندیشه استقلال برآمدند و از سوی دیگر روس‌ها بر متصرفات جنوبی خود افزوده و از شمال با ایشان همسایه شده بودند و ناچار هر وقت که پادشاهان گرجستان از جانب دربار ایران نگران و بددل می‌شدند می‌کوشیدند پشتیبان و هوایخواهی دربار روسیه را جلب کنند. چون آقامحمدخان بر خاندان زند قیام کرد هراکلیوس دوازدهم پادشاه مسیحی گرجستان پریشانی اوضاع ایران را غنیمت شمرد وزیر بار حمایت روسیه رفت. آقامحمدخان پس از آن‌که در ایران پیش برد در سال ۱۲۰۹ در صدد شد با گرجستان جنگ کند و با کمال شتاب وسیله برای کار فراهم ساخت. هنر عمده نظامی آقامحمدخان که سبب کامیابی و غلبه او در همه میدان‌های جنگ شده این است که با کمال سرعت می‌توانسته است سپاهیان خود را برای جنگ مسلح و آماده کند و با سرعت فوق العاده به میدان جنگ می‌رسیده و به این‌گونه همیشه چند روز زودتر از آن‌که حریف انتظار او را داشته است بر سر او می‌تاخته و او را به این‌گونه به غفلت می‌گرفته و کار را از پیش می‌برده است و این یگانه هنر نظامی او بوده و جز این صفت دیگری که برای فرماندهان بزرگ لازم است نداشته است.

در این جنگ هم آقامحمدخان همین اصول را به کار بست و به پادشاه گرجستان مجال نداد که خبر بشود و از روسیه یاری بخواهد. این بود که با کمال شتاب سپاه خود را که شماره آن به شصت هزار می‌رسید در اطراف طهران جمع کرد و تا روز حرکت هیچ‌کس نمی‌دانست به کجا خواهد رفت.

چنان‌که پیش از این اشاره رفت آقامحمدخان در کتمان نیت و اندیشه خود توانایی و

خودداری خاص داشت و همیشه در جنگ‌ها تا فرمان حرکت نداده بود لشکریانش از مقصد او خبر نداشتند. عادتش این بود که سپاهیان را به طهران احضار می‌کرد و در جلگهٔ وسیع اطراف طهران آنها را جمع می‌آورد و خود در تپه‌ای که در شمال طهران بر سر راه شمیران در طرف راست جادهٔ کنونی واقع است و بعدها فتحعلی‌شاه در آنجا ساختمانی به‌نام قصر قاجار ساخت که اخیراً ویران کردند لشکرگاه می‌کرد و در آنجا سامان لشکر خود را می‌داد و فرمان حرکت صادر می‌کرد.

در این جنگ لشکر آقامحمدخان بیشتر مرکب از سوار نظام تندر و بود و با سرعت بسیار از طهران عزیمت کرد و به‌زودی شهرهای ایروان و شوشی را که بر سر راه و در دست مخالفانش بود گرفت و عدهٔ کافی برای نگاهبانی این دو شهر که دو مرکز نظامی مهم بر سر راه ایران به گرجستان بود گماشت و بازماندهٔ سپاه خود را برداشت و به‌سوی تفلیس حرکت کرد و با چهل هزار سپاهی به شهر تفلیس رسید.

هراکلیوس به محض این‌که خبر شد توانست ده هزار تن را برای دفاع پایتخت خود گرد آورد و دیگر فرصت نیافت از روسیه یاری بخواهد این بود که عدهٔ او برای دفاع از پایتخت سخت ناتوان بود و با آن‌که گرجیان متنهای دلیری و دلاوری را در این جنگ نشان دادند از عهده دفاع برنیامدند و ناچار از شهر گریختند و هراکلیوس هم خود به کوهستان اطراف تفلیس پناه برد.

آقامحمدخان به این‌گونه وارد شهر بی‌مدافع شد و خونریزی بسیار در آن کرد و کلیساهای شهر را ویران ساخت و شانزده هزار پسر و دختر اسیر گرفت و بعدها با خود به ایران آورد.

این بی‌رحمی و خشونت فوق العادهٔ آقامحمدخان زیان بسیار بزرگی به ایران زد و آن این بود که کینهٔ سختی بر دل گرجیان دربارهٔ ایران فراهم شد و دیگر گرجستان به ایران بازنگشت.

به پادشاهی نشستن آقامحمدخان

تا این زمان آقامحمدخان قاجار هنوز دعوی پادشاهی ایران را نداشت. پس از جنگ گرجستان آقامحمدخان به متنهٔ درجهٔ غرور خود رسید و از این پیشرفت‌های خیره‌کننده که تا آن زمان تنها جنبهٔ تاخت و تاز داشت خود بیش از همه حیرت‌زده شد و به همین جهت چون دیگر مانعی در برابر خویش نمی‌دید در صدد شد علنًا خود را به پادشاهی ایران اعلام کند و

در سال ۱۲۱۰ سران سپاه خود را برای همین مقصد به طهران احضار کرد.

در مجلسی که با حضور سرکرده‌گان در طهران تشکیل داد تاجی را که پیش از وقت تهیه دیده بود به دست گرفت و گفت اگر ایشان موافقت کنند تاج را بر سر خواهد گذاشت، اما به این شرط پادشاهی را می‌پذیرد که همهٔ حاضران سوگند یاد کنند که تا زنده‌اند از یاری و وفاداری با او دست برندارند. پس از آنکه همهٔ سوگند خورده‌اند تاج مرواریدنشانی را که آماده کرده بود بر سر گذاشت و شمشیری را که از سر قبر شاه اسماعیل صفوی مؤسس سلسلهٔ صفوی آورده بودند بر کمر بست و به این وسیلهٔ خود را جانشین صفویه و پادشاه واقعی و پیشوای مذهب شیعه قرار داد.

انقراض سلطنت افشارها

پس از کشته شدن نادرشاه سلطنت بازماندگان او در ایران به کلی برچیده نشد و در تمام دورهٔ سلطنت خاندان زند بازماندگان نادر در خراسان، همچنان حکمرانی داشتند و گویا کریم‌خان عمدتاً مزاحم ایشان نبوده است. آقامحمدخان که به سلطنت ایران نشست در صدد برآمد این خانواده را براندازد این بود که به بهانهٔ زیارت عازم مشهد شد و در باطن می‌خواست دست جانشینان نادر را از آنجا کوتاه کند و در ضمن به جواهر و نقدینهٔ فراوانی که معروف بود هنوز در دست بازماندگان نادر هست دست بیابد.

چون آقامحمدخان نزدیک مشهد رسید شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا و نوهٔ نادرشاه که آخرین شاهزادهٔ خاندان افشار بود و در خراسان استقلال داشت و در اثنای زد و خوردهای سابق دستگیر شده و کورش کرده بودند مصلحت را در این دانست که به او پناه ببرد تا جان وی در امان باشد این بود که نزد آقامحمدخان رفت. آقامحمدخان هم در رواق امام هشتم در حضور همهٔ بزرگان خراسان سوگند یاد کرد که آسیبی به او نرساند و پس از آنکه او را خام کرد جواهری را که پیش او سراغ داشت خواستار شد و چون شاهرخ میرزا از تسليم آن خودداری کرد وی را در شکنجه کشیدند و چندان شکنجه کردند که چیزی نمانده بود جان بسپارد، این بود که از ترس جان خویشتن جایی که آن گوهرها را در آن پنهان کرده بود نشان داد و آقامحمدخان آنها را تصرف کرد. می‌نویسند در آن گوهرها یاقوت بسیار درشتی بود که اورنگ‌زیب پادشاه معروف هند بر تاج خود نصب کرده و نادر از هندوستان آورده بود.

پس از آنکه آقامحمدخان بر این گوهرها دست یافت شاهرخ میرزا را با همهٔ کسانش از خراسان به مازندران فرستاد، اما در راه به واسطهٔ زخم‌هایی که هنگام شکنجه دادن به او زده

بودند جان داد و در آن زمان شصت و چهار سال داشت و به این گونه سلطنت خاندان افشار در ۱۲۱۰ قمری پس از مرگ شاهرخ میرزا آخرین شاهزاده این خاندان منقرض شد.

لشکرکشی دوم گرجستان

آقامحمدخان به این اندیشه به خراسان رفت و بود که نخست کار بازماندگان نادرشاه را بسازد و از آنجا به ماوراءالنهر لشکر بکشد و با خان بخارا که پس از کشته شدن نادرشاه مستقل شده بود جنگ کند و آن سرزمین را هم بگیرد اما همان زمان که در مشهد بود به او خبر رسید که از روسیه یاری به پادشاه گرجستان رسیده و دوباره گرجستان تواحی را که وی گرفته بود تصرف کرده‌اند و از رود ارس گذشته و به آذربایجان رسیده‌اند.

این بود که آقامحمدخان ناچار بار دیگر راه گرجستان را پیش گرفت و از خراسان به آذربایجان رفت و در این میان حوادث نیز یاری مخصوص به او کرد و آن این بود که در همان اوan در ماه نوامبر ۱۷۹۶ میلادی (جمادی الاولی ۱۲۱۱ قمری) کاترین ملکه معروف روسیه که پشتیبان بسیار قوی نصارای گرجستان بود مرد و آقامحمدخان برای سرکوبی گرجستان مانع بزرگی در پیش نداشت. اما روزگار با او هم یاری نکرد به این معنی که هنگام توقف در آذربایجان که می‌خواست در اوایل بهار به گرجستان بتازد و در موقعی که در حوالی شهر شوشی در آن سوی رود ارس لشکرگاه ساخته بود شب ۲۱ ذی الحجه ۱۲۱۱ دوتن از لشکریانش به چادری که در آن خفتۀ بود وارد شدند و به زخم کارد او را کشند.

هیأت ظاهري آقامحمدخان

از زمان قدیم تصویری از آقامحمدخان در ایران و اروپا انتشار دارد که چهره بسیار لاغر بی موی او با تاجی مرواریدنشان به‌شکل بیضی در آن دیده می‌شود. در این تمثال خطوط چهره او بسیار طبیعی نیست و ظاهراً در زمان‌های بعد از او این تصویر خیالی را ساخته‌اند. یگانه سند معتبری که درباره هیأت ظاهري او هست آن است که سرجان ملکم انگلیسی در کتاب معروف تاریخ خود آورده است. سرجان ملکم در سال ۱۲۱۵ قمری مطابق با ۱۸۰۰ میلادی از جانب شرکت هندوستان به سفارت به دربار ایران آمده است و در این موقع تازه چهار سال از کشته شدن آقامحمدخان گذشته بود و به همین جهت اطلاعاتی که وی به دست آورده است می‌باشد کاملاً درست باشد. سرجان ملکم می‌نویسد آقامحمدخان لاغر و باریک‌اندام بود و از دور جوانی چهارده پانزده ساله به نظر می‌آمد. چهره چین خورده داشت

و بی مو و مانند چهرهٔ پیرزنان بود و چون بیشتر در خشم بود سیمای خوشایند نداشت. به همین جهت اگر کسی به روی او می‌نگریست وی در خشم می‌شد و به این‌گونه کسی جرأت نداشت بر چهرهٔ او بنگرد. می‌نویسند که وی اغلب گرفتار حملهٔ صرعی بوده است و گاهی در سفرها این حالت روی می‌داده و هر وقت که مبتلا می‌شد تا دو ساعت بی‌هوش و در حال تشنج بوده است. روزی در شکار اسب وی در باتلاقی فرو رفته و در آن حال گرفتار همان حملهٔ صرعی شده بود. سربازی که با وی بود به رنج بسیار او و اسبش را از باتلاق بیرون کشید و در کنار او ایستاد تا به هوش آید. چون چشم باز کرد و وی را دید از او بسیار ممنون شد و به او انعامی وعده کرد، اما مدت‌ها گذشت و به وعدهٔ خود وفا نکرد و آن سرباز که جرأت نمی‌کرده است مطالبه کند هر زمان که با او روبرو می‌شد بر چهرهٔ او می‌نگریست شاید به این وسیله وعده او را به یادش آورد. روزی که باز بر چهرهٔ او می‌نگریست در خشم شد و فرمان داد چشمان او را بیرون آوردند.

در این تردید نیست که آقامحمدخان در پنج یا شش سالگی پس از شکست خوردن پدرش به دست لشکریان عادلشاه برادرزادهٔ نادرشاه اسیر شد و در همان زمان او را مقطوع‌النسل کرده‌اند و ناچار نمو و رشد طبیعی او کامل نبوده و به همین جهت است که بسیار لاغر و نحیف بود و نیز به همین سبب گرفتار صرع بود. این نکته در تاریخ ثابت شده که بسیاری از دلاوران در میدان‌های جنگ حال طبیعی نداشته‌اند و بیشترشان گرفتار حملهٔ صرعی می‌شده و در آن حال کارهای شگفت می‌کرده‌اند و حتی این نکته را دربارهٔ ناپلئون اول سردار بسیار معروف فرانسوی هم نوشتند.

سیرت آقامحمدخان

در میان تاریخ‌نویسان که دربارهٔ وی بحث کرده‌اند باز سرجان ملکم بیش از دیگران اوصاف وی را شرح داده است. می‌نویسد که بالاترین شهوت وی ریاست بود و پس از آن امساك در خرج و سپس انتقام و کینه‌جویی، اما بیشتر امساك و انتقام را در مقام جاهطلبی از یاد می‌برد و برای استرضای ریاست دوستی خویش از هیچ چیز دریغ نداشت.

حقیقت دیگری که دربارهٔ وی منکر نمی‌توانشد این است که اگر می‌توانست به فریب و خدشه کاری از پیش ببرد به زور متولّ نمی‌شد. پیران ما دهان به دهان این نکته را مکرر آورده‌اند که از یکی از نزدیکان آقامحمدخان پرسیده‌اند آیا وی شجاع بوده است یا نه؟ او گفته است البته شجاع بود ولی من هرگز به یاد ندارم به شجاعت کاری از پیش برده باشد و

حیله و تزویر او کار را چنان از پیش می‌برد که دیگر حاجت به دلاوری نداشت. فکر وی بسیار عملی بوده و برای پیش‌بُردن مقصود خود از هیچ روی‌گردان نمی‌شده است و هر وسیله‌ای را جایز می‌شمرده. معاصرینش گفته‌اند که ظاهراً دعوی دینداری می‌کرده و حتی در لشکرکشی‌ها و سفرها نیم‌شبان بر می‌خاسته و نماز می‌کرده و با این همه با برادرش جعفر قلی خان به قرآن قسم خورده بود که وی را بیش از یک شب در طهران نگاه ندارد و چون او را کشتند و کشته‌اش را نزد او برند دستور داد فوراً از شهر بیرون بیرون داده برخلاف سوگند خود رفتار نکرده باشد.

دیگر از صفات او که همه تاریخ‌نویسان در آن اتفاق کرده‌اند بی‌رحمی او است و حتی این لطیفه را از یکی از عمال نزدیک او روایت کرده‌اند که هروقت از پیش او می‌آمد دست بر سر خود می‌نهاد تا ببیند به جای خود هست یا نه! درنتیجه این سخت‌گیری‌ها و بدرفتاری‌ها و پیمان‌شکنی‌ها هرگز به هیچ‌کس اطمینان نداشته و در سراسر مدت فرمانروایی خود بزرگان و متنفذین ایران را مجبور می‌کرده است که همیشه چندتن از نزدیکان خود را به گروگان نزد او بفرستند تا به این وسیله به ایشان اعتماد کند.

در برابر این صفات طبیعی که برخی از آنها ناشی از نقص خلقت او بوده است تردیدی نیست که مردی کاردان و با کفایت و مدبّر بوده چنان‌که نه تنها به سرعت هرچه تمام‌تر ایران را گرفت و به پادشاهی رسید بلکه سرزمینی را که پریشان و گرفتار ملوک الطوایف و راهزنان مسلح و گردان‌کشان بود امن کرد و جهاتیان را از پیشرفت‌های خود خیره ساخت.

در امور داخلی ایران وی برخی اصلاحات کرد از آن جمله این بود که دستور داد به هر شهری که وارد می‌شود کسی به استقبال او نرود. پیش از او در دوره صفویه و پس از آن در دوره افشارها و خاندان زند در سراسر ایران معمول شده بود که مکاتبات دولتی را با انشای پرتکلف و پر از کنایه و استعاره و عبارت‌پردازی‌های زاید و مخل می‌نوشتند و او نخستین کسی است که دستور داده است مکاتبات و احکام و فرمان‌های دولتی را به زبان ساده بنویسنده و از عبارت‌پردازی خودداری کنند و هروقت فرمانی یا حکمی پیش او می‌برند که امضا کند و به اصطلاح آن روز «صحه» بگذارد یعنی بگوید صحیح و درست است و ادار می‌کرد می‌خوانند و اگر به عبارات معلق و مقدمه منشیانه آغاز کرده بودند نمی‌گذاشت بخوانند و دستور می‌داد عوض کنند.

از طرف دیگر به مراسم درباری بسیار مقید بود، چنان‌که می‌نویسنده وقتی سفيری از سوی پادشاه افغانستان به دربار او آمده بود و کسی که سفير را نزد او برداشت سفير پادشاه

افغانستان برای پای بوسی غلامان آستان شما آمده است. آقامحمدخان چنان در خشم شد که چیزی نمانده بود حکم کشتن آن بیچاره را بدهد و گفت چگونه ممکن است سفیر پادشاهی پای غلامان ما را ببوسد؟ و باید احترام سلطنت را نگاه داشت. سپس دستور داد آن کسی را که تا این اندازه نسبت به سلطنت بی احترامی کرده است به چوب بینند و قسمت عمدۀ از دارایی او را ضبط کرد.

دیگر از کارهای مهم او در کشورداری این بود که سربازان و لشکریان خود را بسیار رعایت می کرد و همیشه جیره و حقوقشان را به موقع می رساند و در آسایش آنها جدی بود. در جنگ های آن زمان که هنوز غارت کردن جزو آیین رسمی کشورگیری بوده است تا وی اجازه نمی داد کسی حق نداشت دست به یغما دراز کند. اما در برابر این سختگیری ها منتهای رعایت را نسبت به لشکریان خود داشت، چنان که گفته اند در محاصره کرمان و جنگ با لطفعلی خان سپاهیانش عده ای از زنان را اسیر کرده و با خود آورده بودند. پس از چندی چند تن از محترمین کرمان با یک تن از علمای بسیار محترم به طهران نزد او آمدند و خواستار شدند که اسیران را پس دهند. آقامحمدخان گفت من هرگز راضی نمی شوم آنچه در دست سپاهیان من است از ایشان پس بگیرم و از طرف دیگر هم مانع نیستم مردم کرمان اسیران خود را بخرند، لشکریان را راضی کنند و هر که را می شواهند با خود ببرند.

این رعایت فوق العاده ای که درباره لشکریان خود داشت سبب شده بود که سپاهیانش نیز نسبت به او منتهای دلبستگی را داشتند و او هم نه تنها رعایت آسایش آنها را می کرد بلکه وسیله تفریح و در ضمن ورزش ایشان را در سواری و به کاربردن اسلحه فراهم می آورد، چنان که هر وقت جنگی در میان نبود لشکریان خود را با خود به شکار می برد و شکارهای بسیار باشکوهی فراهم می کرد.

با این همه به واسطه جنگ ها و تاخت و تازهای بسیار که کرد سرانجام لشکریانش خسته شدند و از دستش به تنگ آمدند و در اواخر پادشاهی او از او ناراضی بودند چنان که عاقبت دو تن از لشکریانش او را کشتبند.

تردیدی نیست که مردان مقطوع النسل بی رحم و سختگیر و شدیدالعمل می شوند و این صفات در او نیز به متهی درجه بوده است. وانگهی از کودکی به بیابانگردی و تاخت و تاز و غارت و کشتار خوی گرفته و مراتهایی که در این راه کشیده بود کینه و قهری در دل او فراهم ساخته بود و به هیچ کس رحم نمی کرد. معروف است در مدتی که در شیراز بوده و اجازه رفتن از آنجا نداشته است چون کریم خان نسبت به او باز هم مهریان بوده او را روزها

در مجلس خود می نشانده و وی همچنان که روی قالی های فاخر دستگاه کریم خان نشسته بود چون دیگر کاری از او برنمی آمد با چاقو فرش زیر پای خود را می درید و حتی گفته اند که چون بر دستگاه کریم خان در شیراز دست یافت افسوس خورد و گفت اگر می دانستم روزی این فرش ها به من تعلق می گیرد این کار را نمی کردم.

پیدا است که این سخت گیری ها و بی رحمی ها مخصوصاً در جنگ ها بیشتر ظاهر می شده و به همین جهت کشتارهایی که آقامحمدخان در ضمن کشورگیری های خود کرده به خصوص در گرفتن شیراز و اصفهان و قتل عام کرمان و تفلیس معروف است. در کرمان حتی پیشوایان دینی و طلاب مدارس و زنان پیر و کودکان را معاف نکرد و تا خبر دستگیری لطفعلی خان به او نرسید به مردم شهر امان نداد و در تفلیس هم خونریزی به منتهای شدت خود رسید.

شدت عمل آقامحمدخان حتی متوجه نزدیکان او می شده و از نخست که بنای کشورگیری را گذاشت چون در میان قاجارها نفوذی نداشت حتی کسانش از او پیروی نکردند و تنها راهی که داشت این بود که به وسیله خوف و خشیت بر آنها غالب شود و در این کار به اندازه ای مبالغه کرد که حتی با برادران خود رضاقلی خان و مرتضی قلی خان و جعفرقلی خان و مهدی قلی خان جنگ کرد و از آن پس این نفاق در خاندان شاهی قاجار ماند و اتحاد و پیوستگی که لازمه خانوادگی است در این خاندان نبوده است چنان که پس از مرگ فتحعلی شاه پسرانش بر سر سلطنت با هم نزاع کردند و پس از مرگ محمد شاه همین اوضاع پیش آمد.

درباره لثامت و امساك او در خرج کردن نیز در کتاب ها مطالب فراوان هست و در این زمینه نمی توان شک کرد. دلیل آن هم واضح است که وی خردسالی و جوانی خود را در عسرت و تنگdestی گذرانده و بیشتر اوقات از تهیه وسایل زندگی محروم بوده است، چنان که در موقع فرار از شیراز تهی دست بود و چیزی که سبب پیشرفت کار او شد این بود که مالیاتی را که از عراق و مازندران به فارس می بردن غارت کرد و وسیله برای تأمین لشکرکشی خود فراهم ساخت و از آن پس نیز مصارف لشکریان خود را از غارت نواحی مختلف ایران به دست می آورد و در زمان او مالیات ایران وضع مرتبی نداشت.

درباره تنگ چشمی او داستان های بسیار گفته اند از آن جمله گفته اند که با ولیعهد و برادرزاده اش فتحعلی شاه که از همه پیش او عزیزتر بود همواره بر سر خوراک سخت گیری می کرد و معروف است که به او می گفت ایران استطاعت آن را ندارد که تو دو رنگ خورش بر سر سفره خود داشته باشی.

نیز آورده‌اند که چون در خراسان بر شاهرخ میرزا آخرین شاهزاده افشار دست یافت و جواهر نادرشاه را که نزد او بود به شکنجه از او گرفت و از دیدن آن گوهرهای گرانمایه چنان شاد شده بود که در اطاق را به روی خود بسته بود و بر روی آنها می‌غلتید.

به همین جهت است که جامهٔ فاخر نمی‌پوشید و غذای لذیذ نمی‌خورد و سفرهٔ وسیع نمی‌گسترد و بسیار ساده زندگی می‌کرد و به تجمل و تشریفات نمی‌پرداخت و این همه برای آن بود که خرجی فراهم نکند. معمولاً در جنگ‌ها یا در شکار بر سر سفره‌ای که روی زمین می‌گستردند می‌نشست و خوراک بسیار ساده‌ای می‌خورد و همراهان نزدیکش را هم بر آن سفره می‌نشانند. گویند روزی که با همراهان خود نان جو و ماست می‌خورد یکی از درباریان هم بر آن سفره نشست و با وی به خوردن مشغول شد. در میان خوراک ناگهان دستش را گرفت و مانع از خوردن او شد و گفت هرچه پلو و مریاها لذیذ می‌خواهی بخور من حرفی ندارم اما راضی نیستم از این سفره‌ای که برای لشکریان من است چیزی بخوری.

دیگر از حکایاتی که سرجان ملکم دربارهٔ لثامت آقامحمدخان آورده این است که وقتی مردی دهقان را برای خطایی که کرده بود به مجازات کشیده بودند و می‌خواستند گوشش را ببرند جlad را خواست و دستور داد در حضور او مجازاتش کنند. دهقان پولی به جlad و عده کرد که همه گوشش را نبرد و چون آقامحمدخان این مطلب را شنید روتایی را نزد خود خواند و گفت اگر دوباره پولی که به جlad و عده کردی به خودم بدھی گوشت را نمی‌برم. دهقان به دست و پای او افتاد و از او شکرگزاری کرد و تصور کرد شوخی کرده است به همین جهت راه افتاد که برود آقامحمدخان او را نزدیک خود خواند و جداً پول را از او مطالبه کرد.

نیز توشه‌اند زمانی با درویشی شریک شد و درویش در حضور او به دربار آمد و نخست وی برای فریتن دیگران چیزی به او داد و درباریان را دعوت کرد هریک چیزی به درویش بدھند و هریک برای رقابت با دیگری و جلب توجه او سعی کردند بیشتر بدھند و به این گونه درویش مبلغ خطری گرد آورد ولی طمعش جنبید و شبانه فرار کرد و آقامحمدخان هرچه در پی او گشت او را نیافت و این واقعه را خود برای درباریان خویش روایت کرده و دستور داده است آن درویش را هرجا بیابند دستگیر کنند، اما درویش ظاهراً از ایران رفته و هرچه گشته‌اند او را نیافته‌اند.

در جوانی که آقامحمدخان در شیراز در دستگاه کریم خان می‌زیسته است کریم خان مهربانی بسیار به او می‌کرده و همیشه او را در مجالس خود می‌شانیده و حتی در کارهای

مهم با او شور می‌کرده است. اما وی همین‌که بر خانواده زند چیره شد از هیچ‌گونه آزار و بی‌احترامی به زن و مرد آن خانواده خودداری نکرد. در ایران معروف بود می‌گفتند وقتی که شیراز را گرفت قبر کریم‌خان را شکافت و سرش را با خود به طهران آورد و در زیر پله‌های قسمتی از ساختمان‌های کاخ گلستان که در ضلع شمال غربی آن واقع است و به حیاط سرچشمه معروف است و مظهر آب در آنجا است دفن کرد که هروقت از آن پله‌ها بالا و پایین می‌رود سرش را لگدمال کند. این مطلب در میان مردم ایران بسیار رایج بود و پس از خلع قاجاریه آجر فرش زیر آن پله‌ها را شکافتند و استخوان‌هایی به دست آوردن و در همان موقع عکسی برداشتند که معروف است. نیز معروف است که چون شیراز را گرفت خانه‌های شاهزادگان زند را ویران کرد و هرچه داشتند به باد غارت داد.

دیگر از مطالبی که در حق ناشناسی او معروف است و از پیران شنیده‌ام این است که در حین توقف در شیراز یکی از مردان دستگاه کریم‌خان به او بسیار مهربانی می‌کرد و چون وی در شیراز حکم اسیری را داشت و دیگران همه او را خرد می‌گرفتند و این مرد یگانه کسی بود که با او مهربان بود آقامحمدخان همیشه از وی امتنان داشت و در هر موقع از او یاری می‌خواست و وی هم دریغ نمی‌کرد. روزی که در حمام بود آقامحمدخان هم وارد شد و آن مرد درباره وی بسیار مهربانی کرد و نزدیک خود نشاند. آقامحمدخان بسیار ممنون شده بود و گفت اگر روزی بخت با من یار شود و به دولت برسم سزا این مهربانی‌های تو را خواهم داد. آن مرد گفت از قدیم گفته‌اند که دولت مانند مرغی است که بر سر کسان می‌نشیند و بال‌های بسیار بلند دارد و بر روی چشم‌ها می‌گسترد به طوری که مانع از دیدن می‌شد. آقامحمدخان گفت چنین نیست و اگر آن روز بر سد به تو نشان می‌دهم. اتفاقاً در موقعی که آقامحمدخان اصفهان را گرفت آن مرد جزو کارگزاران خاندان زند در اصفهان بود و دستگیر شد و او را هم با دیگران آورده‌اند که در حضور آقامحمدخان بکشند. وی برای این‌که عهد دیرین خود و گفتگوی آن روز در حمام را به یادش بیاورد دو دست را روی چشمان خود گذاشته بود. آقامحمدخان دستور داد او را پیش آورده و سبب این کار را پرسید و چون او مطالب را گفت در خشم شد و فرمان داد نخست چشمانش را درآوردند و پس از آن سرش را بریدند.

از این گونه روایات درباره آقامحمدخان و صفات شخصی او در استنادی که از زمان وی مانده و حتی در خاطره پیرانی که ما دیده‌ایم بسیار بوده است. پیدا است که ایرانیان در همان زمانی که وی زنده بوده است دلخوشی از او نداشته‌اند و کارهایش را نمی‌پسندیده‌اند.

مناسبات گرجستان با ایران

کشوری که از زمان‌های قدیم ایرانیان به آن گرجستان گفته‌اند ناحیهٔ نسبتاً وسیعی است که شمال و مغرب آن را کوهستان و جنوب و مشرق آن را دشتی حاصلخیز فراگرفته است. در شمال آن رشته‌کوه‌های قفقاز و در جنوب آن ارمنستان و در مشرق سرزمینی واقع شده که ایرانیان قدیم به آن اران می‌گفتند و جایگاه آلانیان قدیم بود و اینکه جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان و جمهوری نخجوان را تشکیل می‌دهد و مغرب گرجستان به دریای سیاه می‌رسد.

ایرانیان در زمان قدیم به این سرزمین گردستان گفته‌اند و سپس در دورهٔ بعد آن را گرجستان نامیده‌اند و مردم آن دیار به کشور خود «ساخارثولو»^۱ می‌گویند. کلمهٔ گرج و گرجی را در زبان تازی «جرز» و گرجستان را نیز گاهی «جرزان» نوشته‌اند. در زمانی که قلمرو پادشاهان گرجستان توسعه یافته کشورشان شامل قسمت غربی و مرکزی ناحیهٔ ماوراء قفقاز بوده است.

در این سرزمین مللی که از یک تزادند و اندک اختلافی در زبان‌های ایشان هست از زمان قدیم مسکن داشته‌اند و زبان‌های آن‌ها را که به یکدیگر تزدیک‌اند از نظر زبان‌شناسی جزو دستهٔ زبان‌های «خارثولی»^۲ می‌دانند و خطی دارند که از خط یونانی گرفته‌اند ولی در آن

1. Sakharthwelo

2. Kharthweli

تصرف بسیار کرده‌اند. درنتیجه همسایگی و روابط نزدیک که با ایران داشته‌اند یک عده متن‌ها به کلمات فارسی وارد زبان گرجی شده و برخی از شاهکارهای ادب ایران را به زبان گرجی ترجمه کرده‌اند از آن جمله است شاهنامه فردوسی و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرجانی.

گرجستان به چند ناحیهٔ جزء تقسیم شده که مهم‌ترین آنها کاخت و کارتیل و ایمرت و مسخت بوده است. یکی از نواحی آن سرزین لازیکای قدیم یا لازستان دوره‌های بعد بوده که گاهی هم استقلال پیدا کرده است.

دین اکثریت گرجیان امروز از تودوکس یونانی است و برخی از طوایف این نژاد در زمان‌های بعد اسلام آورده‌اند، مانند لگزیان یا لزگیان و آجارها و گروهی از ابخازیان.

در دورهٔ هخامنشی سرزین گرجستان مانند کشورهای مجاور آن جزو خاک ایران بوده است. پس از آن دولت‌های نیمه‌مستقلی در کارتیل و کاخت تشکیل شده و در دورهٔ ساسانی مدت‌های مديدة گاهی به تصرف امپراتوران بیزنتیه درآمده و گاهی از ایالات ایران بوده است.

گرجیان خود مدعی اند که زنی به‌نام «نینو» دین‌ترسا را به آن‌جا برد و در آغاز قرن چهارم میلادی مردم گرجستان به آن گرویده‌اند و «میریان» پادشاه گرجستان نخست این دین را پذیرفته و مردم را به آن دعوت کرده است. استقلال کلیساي گرجستان را در انجمان عمومی نصارای جهان در سال ۶۸۰ میلادی به رسمیت شناخته‌اند.

پادشاهان ساسانی با آن‌که در ارمنستان گاهی منتهای سخت‌گیری را برای برانداختن دین‌ترسایان کرده‌اند در گرجستان این معامله را روانداشته‌اند و این می‌رساند که نصارای گرجستان با زردهشتیان ایران و دربار ساسانی بیش از مردم ارمنستان سازش داشته‌اند.

از زمانی که دولت بیزنتیه یعنی روم شرقی و رومیه‌الصغری در آسیا تشکیل شده همواره در سر گرجستان با دولت ساسانی اختلافی در میان بوده و کراراً زدوخوردهایی برانگیخته‌اند و تا پایان دوره ساسانی این کشمکش در میان بوده است و سرانجام آخرین بار در ۶۲۷ هراکلیوس امپراتور بیزنتیه گرجستان را از ایران گرفت اما به‌زودی تازیان که بر ایران تاختند این سرزین را هم جزو قلمرو خود کردند و تنها به گرفتن جزیه از نصارای گرجستان قناعت کردند و گرجیان را در دین خود آزاد گذاشتند.

در دورهٔ اسلامی تفلیس که در مرکز گرجستان واقع است مهم‌ترین شهر آن سرزین شد و شهری بود که ترسایان و مسلمانان در آن با کمال سازگاری زندگی کردند.

در پایان قرن دوم هجری سلسله باگراتیان که تازیان به آنها «بقراطیان» می‌گفتند و دست نشانده خلفا بودند قدرتی گرفتند و از جنوب قلمرو خود را وسعت دادند. به همین جهت ناحیه گنجه کراراً جزو گرجستان شده و در قرن ششم هجری گرجیان قسمت عمده از سرزمین اران را هم متصرف شده و تا آذربایجان ایران پیش رفته‌اند و شهر تبریز نیز مدتی در دست آنها بوده است چنان‌که خاقان اختسان مددوح عده خاقانی که شروان و قسمتی از آذربایجان را هم داشته از پادشاهان گرجستان بوده است.

پیش از آن در قرن پنجم سلجوقیان گرجستان را هم گرفتند و تنها در سال ۴۹۳ هجری که ترسایان در جنگ صلیبی شهر اورشلیم را متصرف شدند داوید پادشاه گرجستان کارگزاران سلجوقی را از آنجا راند و در دوره سلطنت تامار ملکه معروف گرجستان از ۵۸۰ تا ۶۰۹ دولت گرجستان به اوج ترقی رسید و پس از آن باز دوره انحطاط آغاز شد. زیرا که پادشاهان مغول گرجستان را گرفتند و پس از آن تیمور گورکان در ۷۸۹ و ۸۰۶ شش بار به گرجستان لشکر کشید.

در قرن نهم هجری که سلسله باگراتیان هنوز در گرجستان فرمانروایی داشت این سرزمین به ناحیه مستقل کرتیل و کاخت و ایمرت تقسیم شد و پنج ناحیه مستقل کوچک هم تشکیل یافت و از آن پس دیگر حکومت واحدی در این ناحیه بر سر کار نیامد.

پس از برچیده شدن امپراتوری بیزنطیه که دیگر از خارج دولتی با گرجستان یاری نمی‌کرد از یک سو ترکان عثمانی و از یک سو دولت ایران و از سوی دیگر لگریان نواحی مختلف گرجستان را تصرف کردند تا این‌که در قرن یازدهم هجری پادشاهان کرتیل و کاخت دست نشانده پادشاهان صفوی شدند.

از سوی شمال روس‌ها به مرزهای گرجستان رسیده بودند و چون با مردم گرجستان هم‌کیش بودند و ظاهراً دعوی پشتیبانی از آنها داشتند و فرمانروایان ایران کراراً با مردم گرجستان بدرفتاری کرده بودند گرجیان تمایلی نسبت به دربار روسیه بهم زدند، چنان‌که در ۹۶۵ لوان دوم پادشاه کاخت از ایوان چهارم و اسیلیویچ تزار روسیه در برابر صفویه یاری خواست. در زمان شاه عباس اول الکساندر پادشاه گرجستان از باریس فئودورویچ گادونوو تزار معروف روسیه مدد خواست و در ۱۰۲۸ تیمور از پادشاه گرجستان نیز سفیری به دربار میخائل فئودورویچ رومانوف نخستین تزار خاندان رومانوف‌ها فرستاد و از او استمداد کرد. ولی نیروهای تزارهای روسیه هنوز به جایی نرسیده بود که با گرجستان یاری مؤثری بکنند، به همین جهت وضع این سرزمین تغییری نکرد و تنها در دوره سلطنت واختانک ششم

پادشاهان گرجستان اندک نیرویی بهم رساندند.

هراکلیوس دوازدهم که از ۱۱۷۵ تا ۱۲۱۳ سلطنت کرده است. گاهی در برابر دولت عثمانی و لگزیان و لشکریان ایران ایستادگی کرد ولی در زمان وی حوادث شومی رخ داد. از آن جمله طاعون سختی بود که در ۱۱۸۴ روی آورد و قتل عام آقامحمدخان در ۱۲۱۰ بود. به همین جهت جانشین وی گرگی دوازدهم در ۱۲۱۵ کشور خود را به روسیه واگذار کرد و چندسال بعد در ۱۲۱۹ نیز ناحیه ایمرت یکی از ولایات روسیه شد.

در دوره صفویه از ۱۰۲۴ تا ۱۱۱۵ که اوج قدرت شاهان صفوی در گرجستان بوده است همیشه از دربار صفویه حکمرانی به گرجستان می‌فرستاده‌اند و کسانی که به حکومت گرجستان رفته‌اند بدین قرارند: عیسی خان در ۱۰۲۴، علیقلی خان در ۱۰۲۵، پیکارخان در ۱۰۲۵، قرچکای خان در ۱۰۳۳، سلیم خان در ۱۰۴۳، مرتضی قلی خان ملقب به شهنازخان در ۱۰۶۹، بیژن خان در ۱۰۸۶، عباسقلی خان در ۱۰۹۹، کلبعلی خان از ۱۱۰۶ تا ۱۱۱۵ زمان شاه سلطان حسین.

ابراهیم خلیل خان که از جانب ایران از ۱۱۷۷ تا ۱۲۱۱ حکمرانی قراباغ داشت بار دیگر از ۱۲۱۱ تا ۱۲۲۱ به این مقام رسید و در موقعی که آقامحمدخان در کرمان و فارس بود موقع را غنیمت شمرد با حکمران تفلیس و اعیان شروان و شماخی و قبه و دریند همدست شد و بنای سرکشی را گذاشتند. آقامحمدخان در بازگشت به طهران به میرزا اسدالله خان نوری که در آن زمان وزیر لشکر بود و پس از آن به نام اعتمادالدوله صدراعظم ناصرالدین شاه شد دستور داد که لشکری گرد آورد و در بیرون شهر لشکرگاه ساخت و عازم آذربایجان شد. پس از آنکه به اردبیل رسید به محمدحسین خان قوانلو دستور داد تا با عده‌ای در سه‌فرستنگی قلعه پناه‌آباد در سرپل خدا آفرین در کنار ارس لشکرگاه بسازد تا ابراهیم خلیل خان نتواند پل را از میان بردارد. با همه شتابی که محمدحسین خان کرد چون بر سرپل رسید دید که ابراهیم خان پل را شکسته است و خبر به آقامحمدخان داد. وی هم سلیمان خان را که از فرماندهان لشکرخود بود مأمور کرد پل را از نو بسازد و چون پل را تعمیر کردند چهار برج در دو طرف آن ساختند تا لشکریان خود را از پل بگذراند و مصطفی خان قاجار را به سوی طالش روانه کرد و سلیمان خان را با پنج هزار تفنگچی و محمدحسین خان برادر حاج محمدابراهیم صدراعظم را با سه هزار سپاهی در پی مصطفی خان فرستاد.

اعیان طالش چون خبر را شنیدند زن و فرزند و دارایی خود را سوار کشتبندی کردند و به سوی سالیان راه افتادند. اما مردم سالیان از ترس آنها را راه ندادند و ایشان ناچار در میان

دریا لنگر انداختند. تفنگچیان گیلانی مأمور شدند که به شنا به میان دریا بروند و کشته های ایشان را اسیر کردند. سلیمان خان و مصطفی خان مردمی را که به کوه ها پناه برده بودند آزار بسیار کردند و جمعی کثیر را اسیر گرفتند. این اسیران را که نزد آقامحمد خان بودند چندتن از ایشان را کشت و فرزنه انشان را به مازندران و اردبیل فرستاد و تنها شاهنواز خان پسر شاه پلنگ را که از سران گیلان بود به خود نزدیک کرد.

پس از این واقعه از پل خدا آفرین گذشت و در راه مصطفی خان را با لشکری برای سرکوبی ارمینیان ناحیه قیان فرستاد و وی هم جمع کثیری از زن و مرد و پیر و جوان را اسیر کرد و با صدو شانزده سر بریده نزد آقامحمد خان فرستاد. وی هم اسیران را در میان لشکریان خود تقسیم کرد و رضاقلی خان نام را به ناحیه دیگر برای تاخت و تاز فرستاد.

سپس در منزلی معروف به تخت طاووس عبدالرحیم خان شیرازی و چراغ خان بختیاری را با عده ای به پاسبانی پل گماشت و سلیمان خان و مصطفی خان را با ده هزار سپاهی برای گرفتن قلعه پناه آباد فرستاد و ایشان در نیمه راه به لشکریان ابراهیم خلیل خان برخوردند و جنگی کردند و آن لشکریان به قلعه گریختند و ایشان قلعه را محاصره کردند. آقامحمد خان در دنبال آنها رسید و بر قلعه توب بست و جمعی را کشت. سپس مصطفی خان را با پنج هزار سپاهی به عسکران سه فرنگی پناه آباد فرستاد که راه را بر فراریان بینند و رضاقلی خان را هم با عده ای به تخت طاووس روانه کرد که راه مسافران و کاروانیان را بگیرد.

سرانجام ابراهیم خلیل خان با ده هزار تن از قلعه پناه آباد بیرون رفت و جنگی در گرفت و هزار تن از سپاهیانش کشته شدند و گروهی نیز اسیر شدند. آقا محمد خان دستور داد نامه ای به ابراهیم خلیل خان بنویسند و او را به اطاعت دعوت کنند. نوشته اند که منشی در آن نامه این شعر را نوشته بود:

ز منجنيق فلك سنگ فتنه می بارد
تو ابلهانه گريزى به آبگينه حصار
وابراهيم خليل خان در جواب اين شعر را نوشته:

گر نگهدار من آن است که من می دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد
سپس پیر قلی خان و عبدالله خان که از سران لشکر آقامحمد خان بودند مأمور شدند
محمدیک و اسدیک برادرزادگان ابراهیم خلیل خان را که در بیرون قلعه پناه آباد بودند
بگیرند و نزد آقامحمد خان ببرند. ابراهیم خلیل خان از شنیدن این خبر برآشافت و یکی از
خوشاوندان خود را نزد آقامحمد خان فرستاد و پیشنهاد کرد یکی از نزدیکان خود را به
گروگان به لشکرگاه آقامحمد خان بفرستد و هرسال خراجی را بپردازد و بر پیری او بیخشاید

و اجازه دهد وقتی دیگر خود به نزد او برود. وی این پیشنهاد را پذیرفت و محمدخان قاجار ایروانی و جوادخان حکمران گنجه و ملک مجنون و ملک قلی و ملک اسماعیل از سران آن دیار با پیشکش‌های فراوان نزد آقامحمدخان رفتند. شیخ علی خان پسر فتحعلی خان از اعیان شهر قبه به دست یکی از نزدیکان خود پنج هزار تومان نقد برای او فرستاد. حسین خان حکمران باکویه (بادکوبه یا باکو) نیز نامه‌ای با پیشکش فرستاد و سلیمان پاشا حکمران بغداد هم چند اسب تازی و چند استر نزد او روانه کرد.

سرانجام آقامحمدخان پس از سی و سه روز که در بیرون پناه‌آباد لشکرگاه ساخته بود روزی سران لشکر خود را جمع کرد و به ایشان دستور داد که جوانان قاجار که از سی سال کمتر داشتند با جوانان طوایف دیگر که همراه او بودند در یک سو باشند و پیران و سالخوردگان قاجار و طوایف دیگر که بیش از پنجاه سال داشتند در سوی دیگر جا بگیرند و خود نخست در میان جوانان رفت و گفت ما از عراق برای گرفتن قلعه پناه‌آباد آمده‌ایم و آن را محاصره کردیم و کاری از پیش نبردیم، اکنون زمستان در پیش است و علوفه تنگیاب خواهد شد، چه مصلحت می‌دانید بمانیم و جنگ بکنیم یا برگردیم؟

جوانان گفتند هرچه دستور بدھید همان خواهیم کرد. وی را این سخن خوش آمد و گفت این جوانان خردمند مرا وکیل خود کرده‌اند. سپس از پیران و سالخوردگان پرسید چه باید کرد؟ پیران گفتند زمستان در پیش است و آذوقه و علوفه به زحمت به دست خواهد آمد، صلاح در آن است که به طهران برگردیم و زمستان را بمانیم و بهار دوباره به اینجا برگردیم. آقامحمدخان گفت رأی شما درست نیست. بزرگان قاجار می‌خواهند به طهران نزد زنان خود بازگردند و سران آذربایجان همین هوس را دارند و هیچ فکر نکردند که به زنان خود چه خواهند گفت. آیا آنها نخواهند گفت که همه بزرگان ایران رفتند و در این سفر نتوانستند از عهده یک جارچی برآیند و مقصود او از جارچی ابراهیم خلیل خان بود زیرا که یکی از نیاکان او این منصب را داشته است.

چون آقامحمدخان این سخنان را گفت پیران و سالخوردگان گفتند ما از اینجا نمی‌رویم تا این قلعه را با خاک یکسان نکنیم و ابراهیم خلیل خان را نگیریم. آقامحمدخان گفت شما درست می‌گویید اما چون من وکیل جوانانم به صواب دید ایشان کار می‌کنم. بامداد فردا باید هریک از لشکریان بنه خود را بردارد و خود سوار شود و در کنار بارگیر جا بگیرد تا من بگویم چه باید کرد. فردای آن روز که همه آماده شدند وی راه تفلیس را در پیش گرفت و لشکریانش نیز در پی او رهسپار شدند و در منزل قراچای بنه خود را گذاشتند و حاج

محمدابراهیم خان اعتمادالدوله هم در آنجا ماند و از آنجا به هراکلیوس پادشاه گرجستان که در آن زمان در ایران به او «ارکلی خان» می‌گفتند نامه نوشت که درخواست ابراهیم خلیل خان را پذیرفتم و چند روزی به او مهلت دادم و اینک عازم تفلیس هستم، چون این کشور از زمان شاه اسماعیل صفوی تاکنون همیشه جزو ایران بوده باید فرمان‌گزار ما باشی. ارکلی خان به این نامه اعتنایی نکرد و به تهیه برج و بارو و تدارک جنگ پرداخت و از تفلیس با سپاهیان خود بیرون رفت. جنگی سخت درگرفت و در آن هنگام باد سختی وزیدن گرفت و مانع کارگرچیان و ارمینیانی که در سپاه هراکلیوس بودند شد و ایشان پشت به میدان جنگ دادند. لشکریان آقامحمدخان هم آنها را دنبال کردند تا به دروازه شهر رسیدند. در این میان چهارصد تن از مردم چرکس که اندیشه کشتن آقامحمدخان را داشتند از دروازه بیرون رفتند و گرد سراپرده او را گرفتند و برخی از طناب‌های چادر را با تیغ بریدند. وی نترسید و از جایی که نشسته بود برخاست و به تفنگ چیان مازندرانی که با او بودند فرمان تیرانداختن داد و برخی از آنها را کشتند و کسانی که ماندند گریختند. در این موقع ارکلی با چند تن از سران سپاه خود به شهر رفت و زنش را که تاریخ نویسان ایران به نام «ده فال» یاد کرده‌اند با خواهر و دختر خود برداشت و از تفلیس به کاخت و کرتیل گریخت و به کوهستان آنجا پناه برد.

آقامحمدخان هفتاد تن از سران گرجی را که گرفتار شدند کشت و وارد شهر شد و هرچه از زر و سیم و نفایس یافتند غارت کردند و پانزده هزار زن و دختر و پسر را اسیر گرفتند و کشیشان را دست بستند و در رود کر انداختند و کلیساها را سوزانندند و خانه‌ها را ویران کردند و پس از نهروز از تفلیس بیرون رفتند.

در این هنگام آقامحمدخان جوانان را نزد خود خواند و آنها را نواخت و گفت من وکیل شما بودم و به وکالت شما این کار را کردم و از آنجا به گنجه رفت. و در دهانه جواد که ملتقای رود کر با رود ارس باشد شنید که مصطفی خان دولو را که با دوازده هزار تن به دفع مصطفی خان حاکم شروان فرستاده است کشته‌اند. چنین پیدا است که حاکم شروان چون یارای برابری با او در خود ندید به غیت‌ DAGی که پناهگاه خوبی بود رفته بود و مصطفی خان دولو شروان را گرفت. در این هنگام سلیمان خان برادر محمدحسن خان حکمران شکی که از برادر رنجیده بود نزد الکساندر لگزی حاکم «جاروتله» رفته بود و لشکری از آنجا به جنگ برادر آورد. محمدحسن خان هم چون یارای برابری نداشت به آفاداش گریخت و به آقامحمدخان خبر داد. وی هم به مصطفی خان دولو دستور داد به یاری او برخیزد و

مصطفی خان بالشکریان خود به آفداش رفت. در این میان حاجی سعید و حاجی نبی که از اعیان آن دیار بودند نزد آقامحمدخان رفته‌اند و از محمدحسن خان بدگفتند و وی دستور داد که مصطفی خان محمدحسن خان را بگیرد و با اموال وی نزد او بفرستد و حکمرانی شکی را به سلیم خان بدهد و خود به شروان برگردد.

مصطفی خان هم او را گرفتار کرد و اموالش را گرفت و به این بهانه بنای بیدادگری را گذاشت و کسان محمدحسن خان و اعیان آن سرزمین را شکنجه داد و مال بسیار از ایشان گرفت و یک نیمه از مال محمدحسن خان را هم برای خود برداشت. چون این خبر به آقامحمدخان رسید او را احضار کرد و علی‌قلی خان را به جای او گماشت. مصطفی خان هم به سوی لشکرگاه آقامحمدخان رهسپار شد، اما کسانی که از او آزار دیده بودند در نیمه راه بر او تاختند و جنگی درگرفت و پس از آنکه چندین تن از دو سوی کشته شدند سرانجام مصطفی خان هم کشته شد.

آقامحمدخان از شنیدن این خبر پریشان شد و چون علی‌قلی خان بعد از مصطفی خان قاجار به آن‌جا رفت در دفع مصطفی خان شروانی کوشید و تا سرزمین «فنداغی» او را دنبال کرد و او را در میان گرفت و کار را بر او سخت کرد تا این‌که خراجی به‌عهده گرفت. علی‌قلی خان در دشت مقان به آقامحمدخان رسید و با او به طهران آمد.

سرجان ملکم می‌گوید در آن‌گیرودار که مردم گرجستان فاسد شده و با هم اختلاف داشتند و حتی پسران و دختران خود را به مردم ایرانی و عثمانی می‌فروختند یک‌تن از ارمنیان آن سرزمین که یوسف‌امین نام داشت و مردی دلیر و فتنه‌جوی بود ارمنیان و گرجیان را برانگیخت که با دول اسلام درافتند. در این میان کریم خان زند از هراکلیوس خواست عروس خود را که زن پسر مهتر او بود و بیوه مانده بود با ولیعهد خود گرگین خان که مراد همان گرگی سابق‌الذکر است و داماد خود داودخان و دوازده‌تن از پسران بزرگان دیار و دوازده دختر زیبای دوشیزه که بیش از دوازده‌سال نداشته باشند نزد اوی بفرستند تا گروگان باشند. فرستاده کریم خان پیغام داد که اگر این کار را نکنند لشکری مأمور گرجستان خواهد شد.

بزرگان دربار هراکلیوس اصرار داشتند که وی این پیشنهاد را پذیرد ولی هراکلیوس خود زیر بار نرفت و چون کریم خان گرفتاری دیگر پیدا کرد این کار پیش نرفت. ملکم پس از شرح این واقعه جزئیاتی از فساد مردم آن سرزمین واختلاف در میان آنها آورده است و حتی می‌گوید در جنگ‌ها سران لشکر می‌گریختند و به دشمن تسلیم می‌شدند.

سپس جای دیگر می‌گوید هراکلیوس می‌خواست حمایت تزارهای روسیه را بر مردم

گرجستان که ترسا بودند جلب کند و پشتیبانی زورمند داشته باشد و به همین جهت آقامحمدخان عزم کرد او را تنبیه کند.

می‌گوید در زمان فتنه افغان پترکبیر با دربار عثمانی قرار گذاشتند که شمال و شمال غربی ایران را در میان خود قسمت کنند. نادرشاه مانع از این کار شد و چون او رفت و اوضاع ایران به هم خورد ملکه روسیه قبول کرد گرجستان تحت الحمایه او باشد و عهدنامه‌ای بسته شد که والی گرجستان خود و از جانب بازماندگان خود پذیرفت از اطاعت ایران بیرون رود و در حمایت دربار روسیه قرار بگیرد.

یکاترین (کاترین) ملکه روسیه نیز پذیرفت که او و بازماندگانش همیشه پشتیبان والی گرجستان باشند. حتی در این عهدنامه قید شده بود که نه تنها آنچه اکنون در تصرف والی گرجستان است در حمایت ملکه روسیه خواهد بود بلکه هرجایی را هم که بعد تصرف کند همین حال را خواهد داشت.

از سوی دیگر یکاترین خیال تعماز به نواحی دیگر ایران هم داشت، چنان‌که مرکز تجاری در اشرف مازندران دایر کرده بود. در ۱۱۹۷ هجری (۱۷۸۳ م.) یک تن از امیران روسیه با چند کشتی جنگی به اشرف آمد و اجازه خواست در آنجا تجارتخانه‌ای دایر کند، اما چون در دادوستد بسیار ارزان می‌فرمودند و گران می‌خریدند و پیدا بود که اندیشه سوداگری ندارند آقامحمدخان بدگمان شد و دستور داد ایشان را گرفتار کردند. پس ایشان را دعوت کرد و شراب بسیار داد و چون مست شدند همه را گرفتند و نزد او برداشت و چون عذرخواهی کردند عفو شان کرد و خلعت داد و گفت باید از این کار بگذرند و به این‌گونه این کار سرنگرفت.

از سوی دیگر لشکریانی که وقتی به یاری پادشاه گرجستان فرستاده بود پس از چهار سال که مشغول محاصره شهر گنجه بودند به ناگاه بازگشته‌اند. چون آقامحمدخان آهنگ تاختن به گرجستان کرد نقشه‌اش این بود که راه را بر لشکریان روسیه بینند که به یاری گرجیان نروند. پس از فتح کرمان دستور داد که لشکریان در بهار در اطراف طهران جمع شوند و نزدیک شصت هزار تن گرد آمدند. پنجاه و سه روز پس از نوروز یعنی در بیست و سوم اردیبهشت از طهران عازم شد و تا آن زمان کسی نمی‌دانست به کجا خواهد رفت.

لشکریان خود را سه قسمت کرد: یک قسمت را از سمت راست به مقان و شروان و داغستان فرستاد و قسمت دیگر از سمت چپ به سوی ایروان پایتخت ارمنستان رفتند و خود در میان ایشان راه قلعه شوشی را گرفت که از دژهای استوار قراباغ بود. چنان‌که پیش از

این گذشت سلیمان خان پل رود ارس را بست و از آن گذشتند.

لشکریانی که به سوی مشرق رفته بودند از کرانه دریای خزر گذشتند و امرای آن نواحی یا تسليم شدند و یا شکست خوردنند. اما سران ایروان و شوشی به هراکلیوس تاسی کردند و بنای مقاومت گذاشتند. چون هراکلیوس را دعوت کردند که نزد آقامحمدخان برود گفت من جز ملکه روسیه فرمانبردار کسی نیستم. چون لشکریان آقامحمدخان بیشتر سوار بودند فتح ایروان و شوشی را مصلحت ندید و تنها به اظهار اطاعت سرکردگان آن نواحی بسته کرد و کسانی را به مراقبت ایشان گماشت.

پس از آن دستور داد که لشکریان او که در سمت چپ بودند در گنجه به او بپیوندند و با آنکه سپاه وی در راه پراکنده شده بودند باز چهل هزار لشکری با خود داشت و با این عده به تفلیس تاخت. هراکلیوس چون به واسطه شتابی که آقامحمدخان به کار برده بود امیدوار نبود دریار روسیه با او یاری کند با لشکریان خود که چهاریک سپاه آقامحمدخان نمی شد در پانزده میلی تفلیس با او رویرو شد. گرجیان متنهای دلاوری را کردند اما شکست خوردن و هراکلیوس به کوهستان گریخت و آقامحمدخان وارد تفلیس شد.

سپس می گوید نمی توان شماره کسانی را که در تفلیس کشته شدند تخمین زد. پس از آن شماره اسیران گرجی را پانزده هزار و به قولی دیگر بیست و پنج هزار می نویسد. سپس می گوید زمستان را در دشت مقان در ملتقای رود کر با رود ارس گذراند. پس از ذکر واقعه شروان چنان که گذشت می گوید مصطفی خان حکمران ایروان هم نزد آقامحمدخان رفت و تسليم شد. اما ابراهیم خان حکمران شوشی همچنان در مخالفت بود و آقامحمدخان دستور داد سرزمین او را به کلی ویران و تاراج کردند. در این سفر گرجستان بود که به خیال تاجگذاری و سلطنت افتاد و امرای قوانلو بیش از همه محرك او در این کار بودند. بنابراین کلاه کیانی بر سر گذاشت و گردن بندی از مروارید آویخت و شمشیری که در مقبره شیخ صفوی الدین اردبیلی بود و صفویه آن را متبرک می دانستند بر کمر بست.

ملکم می گوید رسم چنین بود که یک شب آن شمشیر را بر سر قبر شیخ صفوی الدین می گذاشتند و تمام شب از روح او همت می طلبیدند و روز دیگر شیلان می کشیدند و آن شمشیر را بر کمر می بستند و مبالغ خطیر به زیردستان و تنگستان می دادند.

دخلات دریار روسیه در کارهای قفقاز چنان که به جای خود به تفصیل خواهد آمد بیشتر از زمان پتر کبیر شروع شده است و وی در ۱۱۳۴ (۱۷۲۲ م.) به بهانه این که برخی از اتباع روسی را کارگزاران ایران کشته اند از تنگه دریند گذشت و شهر شماخی را محاصره کرد و در

این زمان به موجب عهدنامه‌ای نواحی ساحلی دریای خزر را تصرف کرد. اما چندسال بعد آن نواحی را به نادرشاه پس دادند. چون هراکلیوس در گرجستان به سلطنت نشست در ۲۴ ژوئیه ۱۷۸۳ میلادی (۲۳ شعبان ۱۱۹۷) در گثیرکیوسک^۱ عهدنامه‌ای با دربار روسیه امضا کرد و دست‌نشانده آن شد. دوازده سال بعد آقامحمدخان برای تنبیه او این لشکرکشی را کرد و به گفته دیگر بیست هزار اسیر با خود برد. هراکلیوس تنها مختصر یاری از دربار روسیه دید و در ۱۷۹۸ م. (۱۲۱۳ ه.ق) درگذشت. پرسش ژرژ یا گرگی و یا گرگین، بنابر آنچه در ایران معمول بود، نیز گرفتار انقلابات و حوادث شوم بود و دائمًا با لزگیان و لشکریان ایران می‌جنگید و همواره از پاول اول تزار روسیه یاری می‌خواست و در همین حال درگذشت. ماری یا مریم که زن بیوه او و جانشین او بود نخست خواست از زیر بار دربار روسیه بیرون رود و حتی گفته‌اند ژنرال تسیتسیانوف افسر معروف روسی را که مأمور شده بود او را به مسکو ببرد به زخم کارد کشت و سرانجام تسلیم شد. پرسش داوید یا داود چندی پس از آن واقعه در سال ۱۸۰۰ م. (۱۲۱۵ ه.ق) کشور خود را کاملاً به الکساندر اول امپراتور معروف روسیه واگذاشت و با مادر خود به پترزبورک رفت و در آنجا درگذشت و از آن روز گرجستان از ایالات روسیه به شمار رفت.

سفر دوم گرجستان

هنگامی که آقامحمدخان بازماندگان نادرشاه را برانداخته و در خراسان بود می‌خواست به ماوراءالنهر بتازد و آنجا را از دست ازیکان بگیرد. در این میان قاصدی از طهران رسید و نامه‌ای از حکمرانان آذربایجان آورد که محمدخان بیگلرییگی ایروان و حسین قلی خان دنبلي بیگلرییگی تبریز و خوی و دیگران نوشته بودند که چون در سال گذشته گروهی از لشکریان روسی در تفلیس کشته شده بودند یکاترین دوم امپراتریس معروف روسیه که تاریخ‌نویسان زمان معلوم نیست به چه سبب همیشه او را «خورشید کلاه» لقب داده‌اند برای انتقام هشتاد هزار سپاهی با صد توپ به مقان فرستاده و اینک در «ارض جواد» لشکرگاه ساخته‌اند و گروهی دریند را محاصره کرده‌اند و مردم باکو و سالیان و طوالش به آنها تسلیم شده‌اند و مردم شروان و گنجه هم فرمابندار گشته‌اند.

آقامحمدخان از این خبر بسیار پریشان شد و در همان دم محمدولی خان قاجار را با

ده هزار سوار در خراسان گذاشت و فتحعلی خان کنول را مأمور حکمرانی مشهد و تعمیر روضه امام هشتم و گرفتن مالیات کرد و به شتاب به طهران آمد. در طهران محمدحسن خان که به دربار شاه زمان امیر افغانستان رفته بود با «کدوخان» که از کابل به سفارت آمده بود آمدند و پاسخ نامه‌ای را که در فتح خراسان به شاهزادمان نوشته بود آوردند که در آن ناحیه بلخ را به دولت ایران واگذار کرده بود.

پس از آن خبر رسید که یکاترین دوم درگذشته و پاول پسر پتر به جای او نشسته است و چون این خبر به سپاهیان روسیه که در قفقاز بوده‌اند رسیده است رفته‌اند و شروان و دربند را تخلیه کرده‌اند. در همین زمان آقامحمدخان تدارک رفتن به قفقاز را می‌دید. پیش از مرگ یکاترین شبی که هوا بسیار سرد بود در کنار آتش نشسته بود و با انبری آتش‌ها را پس و پیش می‌کرد و تمام شب را در این حال بود و چون روز شد با خشم تمام انبر را در میان منقل کوفت چنان‌که آتش‌ها در اتاق پراکنده شد و گفت: «ای خدای قاهر یا او را بکشن یا مرا از میان بردار!» و چند روز بعد خبر مرگ یکاترین را به اورساندند.

به این‌گونه در ماه ذی القعده ۱۲۱۱ در طهران لشکریان خود را جمع کرد و از راه اردبیل به کنار رود ارس رسید و در آنجا لشکرگاه ساخت و ده هزار سوار برای گرفتن قلعه پناه‌آباد فرستاد. ابراهیم خلیل خان بار دیگر پل را شکسته بود و با این همه از آب گذشتند چنان‌که کشتی‌هایی که لشکریانش را می‌بردند شکستند و برخی از آنها غرق شدند. ابراهیم خلیل خان باز هراسان شد و بی‌درنگ خانواده خود را برداشت و به شکی و سرزمهین لزگی‌ها رفت و آقامحمدخان به آسانی پناه‌آباد را گرفت و آنجا را غارت کرد.

در همین زمان سه تن از خدمتگزاران وی که به او خیانت کرده بودند و تهدید کرده بود که فردا بکششان و هرچه شفاعت کرده بودند به جایی نرسیده بود شبانه با هم ساختند و در همان شب بیست و یکم ذی الحجه ۱۲۱۱ دو تن از ایشان به بستر او نزدیک شدند و نزدیک با مداد با دشنه او را کشتند و صندوقچه جواهر و بازویندهای جواهرنشان و شمشیر مرصع و الماس دریای نور و تاج ماه را که همیشه همراه او بود برداشتند و به صادق خان شقاقی پناه برdenد.

جان ملکم می‌گوید در سبب این‌که چرا بار اول که آقامحمدخان به گرجستان لشکر کشید یکاترین با گرجیان یاری نکرد اختلاف کرده‌اند. کسی که تاریخ گرجستان را نوشته گفته است که ژنرال گوداویچ فرمانده معروف سپاه روسیه در آن زمان در شش منزلی تفلیس بود. هر اکلیوس کراراً از او یاری خواست و وی نپذیرفت زیرا که گمان نمی‌کرد کار به آنجا

خواهد کشید و می‌پندشت آنچه درباره لشکر آقامحمدخان می‌گویند مبالغه است و وی در هر صورت پیش از آنکه شوشی و ایروان را بگیرد به تفلیس نخواهد رفت. سپس می‌گوید حقیقت این است که ژنرال گوداویچ در آن زمان در «گئورگیوسک» بود و لشکریانش در اطراف سیاه کوه پراکنده بودند و نمی‌توانست تا سه چهار هفته آنها را جمع کند و به تفلیس برسد و شاید هم که هراکلیوس از لشکریان روسیه واهمه داشته و می‌ترسیده است اگر به تفلیس برسند در کار سلطنت او خللی وارد شود و امیدوار بوده است که واقعه‌ای آمدن آقامحمدخان را به عقب بیندازد.

از تدابیری که یکاترین در این موقع کرده پیدا است که تنها مقصود او حمایت از گرجستان نبوده و بیشتر می‌کوشیده است آقامحمدخان را از سلطنت بردارد و مرتضی قلی خان برادر کهتر وی را که به او پناه برده بود به جای او بنشاند و شمال و مغرب ایران را هم به این وسیله بر قلمرو خود بیفزاید.

چون خبر شکست هراکلیوس و فرار وی به پترزبورک رسید یکاترین گوداویچ را با هشت هزار سپاهی به گرجستان فرستاد و عده‌دیگر را مأمور دریند کرد که زمستان را در آن جا بگذرانند و در بهار سی و پنج هزار سپاهی دیگر به فرماندهی والریان زویف روانه کرد و وی دریند و باکو و طالش و شماخی و گنجه را گرفت و پیش از آنکه زمستان برسد سراسر نواحی کرانه غربی دریای خزر از مصب رود اترک تا مصب رود کر را روس‌ها تصرف کردند و از راه رود کر با گرجستان مربوط شدند.

پس از آن زویف با لشکریان خود از ارس گذشت و در صحراهی چال مقان لشکرگاه ساخت و گرجستان در شمال پشتیبان لشکر او بودند و نیز عده‌ای را از هشدرخان (حاجی طرخان) به یاری او فرستادند و پیشروان آنها جزیره لکنران را هم گرفتند و در اندیشه گرفتن انزلی و رشت بودند.

آقامحمدخان در بهار سال ۱۲۱۱ روانه آذربایجان شد. چون یکاترین در گذشت و پاول به جای او نشست زویف را احضار کرد و از شنیدن این خبر آقامحمدخان دلیرتر شد. در همین میان هراکلیوس هم در گذشت و گرکین خان به جای پدر نشست و چون لشکریان روسیه از فرقه از رفتند وی چنان از ترس آقامحمدخان پریشان شد که پانزده هزار لگزی را به یاری خود خواند و ایشان نیز بعدها هزاران رحمت فراهم کردند.

آقامحمدخان هنوز شخصت میل تا کنار ارس راه داشت که به او خبر رسید اعیان شوشی خواسته‌اند ابراهیم خلیل خان را بگیرند و وی به داغستان گریخته است و آقامحمدخان را

دعوت کرده بودند که زودتر به یاری ایشان برخیزد. وی بنه خود را در راه گذاشت و با سواران خود رهسپار شد. چون به کنار ارس رسید رود طغیان کرده بود. به همین جهت فرمان داد که از آب بگذرند و چون کشته بود جمعی از لشکریانش غرق شدند و وی پیش از آنکه وضع وخیم شود وارد شوشی شد.

سه روز پیش از آنکه به این شهر برسد در میان صادق‌خان گرجی پیشخدمت و خداداد نام فراش بر سر پولی نزاعی درگرفت. صادق‌خان چند روز پیش هم بر مسند آقامحمدخان آب ریخته بود و او را خشمگین کرده بود و چون این دوتن با هم نزاع کردند و بانگشان برخاست آقامحمدخان بیشتر خشم گرفت و فرمان داد هر دورا بکشند. صادق‌خان شفاقی که از سرکردگان معروف لشکر او بود شفاعت کرد و وی نپذیرفت و گفت چون شب جمعه است فردا آنها را بکشند.

و همان‌طور که گفته شد سرانجام آن دوتن یعنی صادق‌خان گرجی پیشخدمت و خداداد فراش با عباس‌نامی از خدمتگزاران وی همدست شدند و شبانه با خنجر کار او را ساختند. برخی گفته‌اند که این کار به تحریک صادق‌خان شفاقی بوده چنان‌که پس از کشته شدن آقامحمدخان جواهر او را برداشتند و نزد وی برداشتند و به او پناه برداشتند و وی پس از این واقعه به یاری لشکریان خود دعوی سلطنت داشت.

به این‌گونه شب جمعه بیست و یکم ذی‌الحجہ ۱۲۱۱ آقامحمدخان در شصت و سه سالگی پس از نوزده سال تاخت و تاز در ایران و دو سال پادشاهی از جهان رفت.

اوضاع اجتماعی ایران در زمان آقامحمدخان

دوره ۱۹ ساله فرمانفرمايی آقامحمدخان کوتاهتر از آن است که بتوان آن را دوره‌ای جداگانه دانست و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران را در این دوره شرح داد. رویهم رفته اساسی که صفویه از آغاز قرن دهم در حکمرانی ایران نهاده بودند تا آغاز دوره مشروطیت در ایران برقرار بود و حتی اصطلاحات ترکی که صفویه برای صاحبان مناصب درباری آورده بودند و القابی که به سران و کارگشایان و سرکردگان می‌دادند همچنان بیش از سیصد سال در دربار ایران معمول بود. تقسیمات اداری و روش اداره کردن کشور و فراهم آوردن سپاه و نفوذی که روحانیان در کار دولت داشتند و یاری که از طوایف چادرنشین می‌خواستند و به همین جهت نواحی مختلف را دست‌خوش تاخت و تاز و تاراج ایشان کرده بودند همچنان برقرار بود. در حقیقت کشور ایران حکومت ملوک الطوایفی داشت که در دست طوایف چادرنشین مسلح بود و سرکردگان ایشان پشتیبان هر کس می‌شدند او را بر سر کار می‌آورden.

مردم شهرنشین و بزرگران و پیشه‌وران بازیچه حوادث و این دسته‌بندی‌ها بودند. حتی احترامی که اصناف در شهرها داشتند و دولت مرکزی از آنها حساب می‌برد و در خشنود نگاه داشتن ایشان می‌کوشید در دوره انقلاب و پریشانی که پس از صفویه در ایران روی داد از میان رفت. به همین جهت اوضاع اقتصادی از آن پس رو به ویرانی گذاشت و مخصوصاً در دوره آقامحمدخان تجارت در ایران بسیار تنزل کرد و راه بازرگانی ایران با کشورهای دیگر

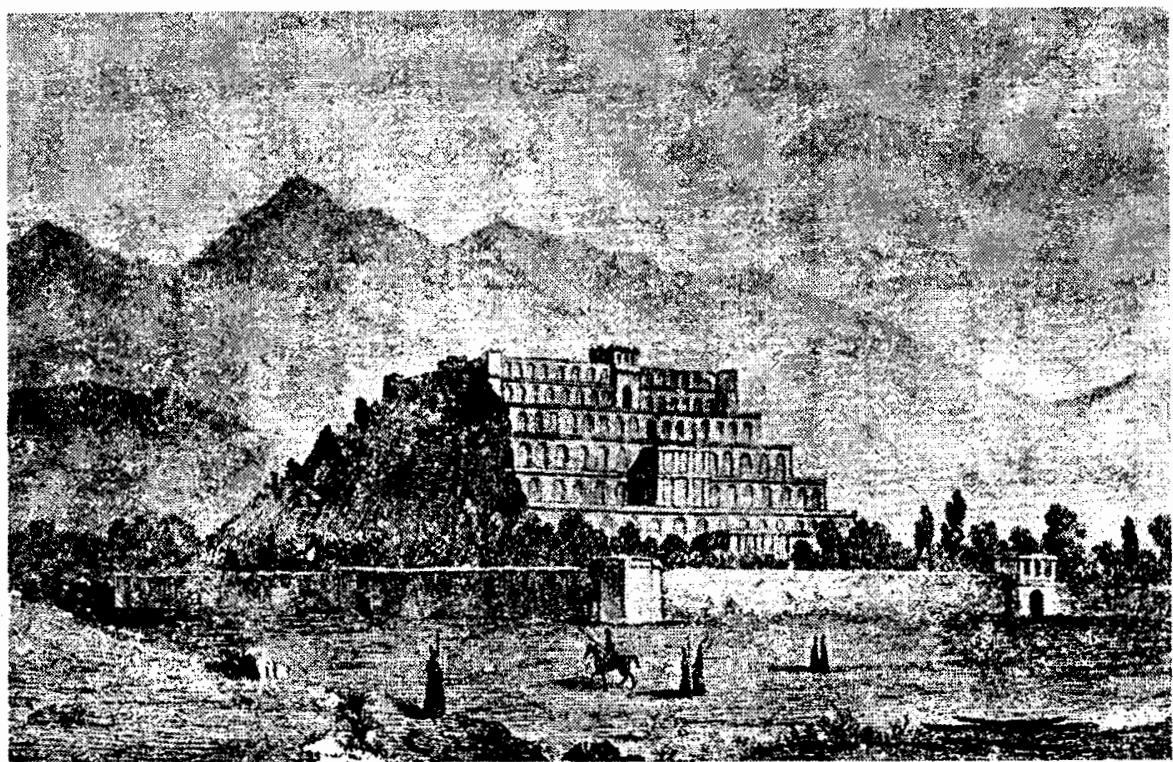
یکسره بسته شد. به واسطه لشکرکشی‌ها و زدوخوردهایی که در هر گوش و کنار درگرفت رفت و آمد زیان بسیار دید.

آقامحمدخان به جز جلب رضایت لشکریانی که از مردم چادرنشین ایران با خود یار کرده بود در آسایش طبقات دیگر مردم اندک کوششی نداشت و تنها می‌کوشید آنها را دلخوش و راضی نگه بدارد. امور اداری در دستگاه سلطنت او حتی همان ترتیب منظم دربار صفوی را هم نداشت و وی به جز کارهای نظامی به کارهای دیگر توجه نمی‌کرد. تا به پادشاهی نرسیده بود با کسانی که می‌ترسید با او درافتند مدارا می‌کرد و چون از یاری ایشان بی‌نیاز شد منتهای سختگیری و بیداد را روا داشت و کور می‌کرد و می‌کشت. چیزی که بسیار ناگوار بود این بود که پس از بیدادگری‌های معروف نادرشاه در زمان کریم‌خان اندک مدتی حکومتی نرم و مهربان بر سر کار آمده بود و آقامحمدخان دوباره آن نرمی و سازگاری با مردم را از میان برد و به همان ستم ورزی‌ها بازگشت، چنان‌که حتی با خاندان خود بدرفتاری می‌کرد و تنها با روحانیان که از مخالفت آنها باک داشت به تزویر ملایمت می‌ورزید.

او علاوه بر آن‌که با زیرستان خود و کارگزاران دولت بسیار بدرفتاری می‌کرد با قاجارها نیز که وی را به پادشاهی رسانده بودند غدر کرد و سران دولو را که بیش از همه مدیون ایشان بود و ادعا کرد خانواده خود را به طهران بیاورند و لشکریانی را که فرمانبردار ایشان بودند در نواحی دیگر ایران پراکنده کرد و به این‌گونه نیروی ایشان را از میان برد و ایل قاجار را که پیش از او بسیار نیرومند بودند ناتوان کرد و از پا درآورد.

در همه کارها همیشه حق را به کسی می‌داد که بیشتر به او پول برساند. به عame مردم ایران و طبقه سوم مردم اعتنا نمی‌کرد. حاج محمدابراهیم خود برای ملکم حکایت کرده است که وقتی دوتن از مردم طبقه سوم که توانگر شده بودند می‌خواستند ناحیه‌ای را اجاره کنند و این کار خواهان بسیار داشت، اما این دوتن بیشتر می‌دادند. وی گفته است که چون می‌دانستم آقامحمدخان به واسطه حرصی که به پول دارد خشنود خواهد شد به ایشان گفتم با من نزد شاه بروند و چون ایشان را دید و پرسید اسم و رسم هردو را گفتم و گفتم برای چه آمده‌اند و چه می‌دهند. گفت من با این مردم سروکاری ندارم. گفتم باید به مبلغی که می‌دهند توجه کنید. گفت من از این مبلغ می‌گذرم و این‌گونه مردم باید پیش من بیایند.

همه اتکای او در سلطنت به لشکریانش بود. به همین جهت حتی در موقعی که در جنگ نبود با ایشان نشست و برخاست داشت و یا به شکار می‌رفت و همواره با ایشان بر زمین



قصر قاجار از ساختمان‌های آقامحمدخان

از کتاب دوبو

می‌نشست و هم‌خوارک می‌شد و همان جامه ساده ایشان را می‌پوشید و تنها در روزهای عید جامهٔ فاخر می‌پوشید.

در دو سالی که عنوان پادشاهی داشت و کم‌کم کشور را امن کرده بود و دیگر مردم سرکش یارای طغیان را نداشتند برکسانی که تعدی می‌کردند رحم نمی‌کرد و دورهٔ آسایشی که بسیار کوتاه بود فراهم کرد.

نتیجهٔ کشته شدن آقامحمدخان

چون آقامحمدخان را در بیرون شهر شوشی کشتنند در لشکر وی پریشانی روی داد. پیکر او را گذاشتند و شهر شوشی را رها کردند. صادق‌خان شقاوی لشکریان خود را برداشت و به سرزمین خود به آذربایجان رفت و سرکردگان دیگر هم همین کار را کردند. حاج محمد ابراهیم شیرازی صدراعظم که با وی همراه بود بازماندگان لشکر را دل داد و به یاری و لیعهد یعنی فتحعلی‌شاه که در آن زمان به باباخان معروف بود و حکمرانی فارس را داشت برخاست و ایشان را به طهران آورد.

اما میرزا محمدخان دوانلو قاجار که در نخست با آقامحمدخان درافتاده و سرانجام به او تسلیم شد و حکمرانی طهران را داشت چون خبر کشته شدن او را شنید دروازه‌های شهر را بست و در انتظار فتحعلی‌شاه بود که از شیراز برسد. اما فتحعلی‌شاه تا آغاز سال بعد تاج‌گذاری نکرد.

در این میان صادق‌خان شقاوی در آذربایجان دعوی پادشاهی داشت و حسین قلی خان برادر فتحعلی‌شاه نیز در این دعوی بود اما هردو پیش نبردند. محمدخان پسر زکی خان زند هم در این زمان در بصره بود. با بیست سی تن همدستان خود به اصفهان رفت و مردم اصفهان هراسان شدند و به او راه دادند و یک دو روز در اصفهان فرمانروایی کرد ولی به‌زودی مردم او را رها کردند و به خاک عثمانی گریخت.

در خراسان نیز جنگ‌هایی روی داد و در افغانستان سرکردگان مختلف به جان یکدیگر افتادند و مجال دست‌اندازی به خاک ایران نداشتند. اندکی پس از کشته شدن آقامحمدخان بیکی خان پادشاه ازبک هم که با دولت ایران سازگار نبود درگذشت و پسرش حیدر توره که در بخارا حکمرانی داشت نیروی آن را نیافت که به خاک ایران تجاوز کند. از سوی مغرب گرجستان یکسره جزو خاک روسیه شد.

فتحعلی‌شاه

پس از آنکه آقامحمدخان در لشکرگاه شوشی در قفقاز کشته شد و لیعهدش در تهران به پادشاهی نشست. چون نام جدش فتحعلی‌خان را داشت در تمام مدت و لیعهدی او را باباخان می‌گفتند و به نام فتحعلی‌شاه به تخت نشست. روز شنبه ۲۱ ذی‌الحجہ ۱۲۱۲ قمری به تخت نشست و روز پنجم شنبه نوزدهم جمادی‌الآخر ۱۲۵۰ درگذشت و به این‌گونه ۳۷ سال و پنج‌ماه و بیست و نه روز قمری در ایران پادشاهی کرد. وی در سال ۱۱۸۵ قمری ولادت یافته بود و به همین جهت در روز جلوس خود بیست و هفت سال و در دم مرگ شصت و چهار سال داشت.

ظاهرآً عمش آقامحمدخان کشور آرامی را که همه سرکشانش سرکوبی شده بودند برای او گذاشت اما در حقیقت جنگ‌های سخت و خونریزی‌هایی که در داخله کشور و مرزها کرده بود دشمنان بسیار فراهم ساخته و پادشاهی برادرزاده و جانشینانش را دشوار کرده بود و به همین جهت فتحعلی‌شاه در ۳۷ سال و اندی سلطنت خود همیشه گرفتار حوادث داخلی و خارجی طاقت‌فرسای بود. دشوارتر از همه نگاهداری ایالات سرحد شمال غربی ایران در قفقاز بود زیرا که کشتار بسیار جان‌گزای عمش در جنگ گرجستان همه نصارای آن سوی رود ارس را از ایران خشمگین و هراسان کرده بود و سلاوهای شمال که در این موقع دیگر با ایشان هم خاک شده بودند و اندیشه جهانگیری داشتند از این نفاقی که در میان ایرانیان و نصارای دست‌نشانده‌شان افتاده بود به بهانه پشتیبانی از ایشان هرچه بیشتر بهره‌مند شدند.



فتحعلی شاه

از کتاب دوبو

در غرّه محرم ۱۲۱۱ که آقامحمدخان به لشکرکشی دوم گرجستان رفته بود این برادرزاده را در پایتخت گذاشت و سررشه کارهای کشور را به دست او داده بود و با این همه چون در آن سوی رود ارس کشته شد فتحعلی شاه به مشکلاتی برای رسیدن به پادشاهی موروث خود برخورد که از همه مهم‌تر اختلافات خانوادگی بود. این اختلافات را عهدشکنی‌ها و کج‌پیمانی‌ها و حق‌نشناسی‌های معروف آقامحمدخان فراهم کرده بود که حتی با خویشان نزدیک خویش وفا نمی‌کرد و از آن پس این اصول در سلطنت قاجارها باقی ماند و هر پادشاهی که به تخت می‌نشست مدعاوی و مخالفانی در خانواده خود داشت، چنان‌که پس از مرگ فتحعلی شاه برادران و اعمام محمدشاه براو بیرون آمدند و حتی پس از مرگ محمدشاه هم ناصرالدین شاه در میان اعمام و برادران خود مدعاوی داشت.

فتحعلی شاه با آن‌که در ۲۷ سالگی به پادشاهی رسیده بود مهم‌ترین خصیال جوانی را که دلیری و دلاوری باشد نداشت و در حقیقت همه معاوی حمشن در او بود و محاسن او را که تدبیر و شجاعت باشد نداشت چنان‌که به همان اندازه‌وی لشیم و مال‌دوست بود و بلکه در این زمینه از عم خود نیز تجاوز کرده بود. عمش آقامحمدخان از پرداخت خرج لشکرکشی و حقوق سربازانش خودداری نداشت و بالعکس یکی از اسباب عمله شکست خوردن وی در هر دو جنگ با روس‌ها این بود که حتی از پرداخت حقوق سربازان و رساندن خوراک و علوفة آنها در میدان جنگ خویشتن داری می‌کرد و گاهی هم امیدوار بود که دولت انگلستان در مخارج جنگی او شرکت کند.

اعتقاد به خرافات مانند اوراد و سعد و نحس ستارگان و توسل به دعائیس و طلس و جادو و امثال این اباظیل جبن طبیعی او را سخت‌تر و چندبرابر کرده بود و به همین جهت قوهٔ تصمیم و تحمل شداید در او نبود. بهترین معرف روحیات او این است که خویشتن را مردی بسیار زیبا و جالب‌ترین مردان روزگار خویش در شرق و غرب جهان می‌دانسته است و بهترین سندی که از این دعاوی گذاشته این است که در اوآخر زندگی خود به میرزا تقی علی آبادی ملقب به صاحب‌دیوان و متخلص به صاحب که از شاعران و منشیان زیردست زمان وی بوده و در اوآخر پادشاهی اش منصب صاحب‌دیوانی یعنی به‌اصطلاح امروز ریاست دفتر مخصوص وی را داشته است دستور داده رساله‌ای مطابق دعاوی وی در شرح حالش بنویسد و او هم رساله‌کوچکی با انشای پرتکلف معمول آن زمان نوشته که «شمایل خاقان» نام گذاشته و در همان زمان نسخه‌های متعدد به سلط خوشنویسان معروف آن روزگار نوشته و تذهیب کرده‌اند که هنوز هم در بازارهای ایران خرید و فروش می‌کنند. پس از مرگ

وی همین رساله را روی سنگ مرمر با خط خوش کنده و بر سر قبرش در صحن قم گذاشتند. در این رساله شکست‌های وی را هم معکوس و فتح جلوه داده‌اند. دیگر از معایب اساسی کار او در پادشاهی و سیاست این بوده است که گویا در مدت عمر بیش از هزار زن گرفته و در هر صورت ۱۵۸ تن آنها را در کتاب‌ها نام برده‌اند و از این زنان ۲۶۲ پسر و دختر داشت که ۱۵۹ تن از آنها در حیات وی مردند و صدو سه تن پس از مرگ او زنده بودند که ۵۷ تن پسر و ۴۶ دختر باشند.

زنانی که داشته از نژادهای مختلف ترکمان و گرجی و کرد و ترک و چرکس و جز آن بوده‌اند و قهراً فرزندانشان که از نژادها و مادرهای مختلف بوده و حتی هرگز خلطه و آمیزشی با یکدیگر نداشته‌اند هیچ‌گونه الفت و انس و یگانگی نمی‌توانسته‌اند با یکدیگر داشته باشند و حتی بالعکس دشمنی و رقابت سختی در میانشان بوده و در دربار وی همواره بر سر و لیعهدی در میان پسرانش آتش اختلاف به اندازه‌ای زیانه می‌زده که سراسر مملکت در این آتش می‌سوخته و دو دسته مخالف یکی به روس و دیگری به انگلیس متولّ می‌شده و قهراً این دسیسه‌ها و فتنه‌ها عواقب بسیار وخیم در کارهای کشور داشته است.

در میان پسران وی قطعاً از همه شایسته‌تر و دلیرتر و منزه‌تر عباس میرزا نایاب‌السلطنه بوده و چون وی پسر ارشد نبوده است و برادران مهتری هم دعوی و لیعهد داشته‌اند در همه جنگ‌های مهمی که در زمان وی شده و فرماندهی سربازان حقاً به عهده او بوده است برای خفیف‌کردن و سرشکسته کردن او در دربار حتی به غلبه بیگانه راضی می‌شده‌اند و به وسائل مختلف کارشکنی نمی‌گذاشته‌اند پول به لشکریان او برسانند و به او یاری بدهند، تا این‌که در میدان جنگ در مانده شود و از پای درآید و این حقیقت بسیار تلغی در همه اسنادی که از این دوره به ما رسیده است لایح و آشکار است.

خط فاحشی که فتحعلی‌شاه کرده بود و این نفاق‌ها و اختلاف‌ها را روزی‌به‌روز و خیم‌تر می‌کرد این بود که حکمرانی نواحی مختلف ایران و مخصوصاً نواحی سرحدی حساس را مانند مغرب و جنوب غربی و شرقی و جنوب ایران به پسران خود داده بود و نه تنها ایشان با یکدیگر نفاق داشتند و از هرگونه کارشکنی و فتنه‌جویی در برابر یکدیگر خودداری نمی‌کردند بلکه بیشتر اوقات از فرمانبرداری از حکومت مرکزی شانه تهی می‌کردند و ناچار این اوضاع از نیروی ایران در برابر همسایگان و یگانگان می‌کاست و پیشرفت مقاصدشان را آسان‌تر می‌کرد، چنان‌که در تاریخ ایران هیچ دوره‌ای و خیم‌تر از سلطنت سی و هفت ساله فتحعلی‌شاه نیست و در هیچ روزگاری به این اندازه نواحی مهم از دست ایران بیرون نرفته است.

چیزی که عواقب این پریشانی‌ها را در ایران وخیم‌تر می‌کرد این بود که در سلطنت فتحعلی‌شاه رقابت بسیار سختی در میان دولت‌های نیرومند جهان برای تصرف نواحی زرخیز آسیا و افریقا درگرفته بود و هر دولت آسیایی و افریقایی که نیروی مادی و معنوی برای برابری با این اوضاع و دفاع از خاک خود نداشت قهراً با سرعتی شگفت از پا درمی‌آمد و مستعمره و یا تحت‌الحمایه دولتی اروپایی می‌شد.

در شمال ایران امپراتوری وسیع روسیه روزبه روز نیرومندتر و وسیع‌تر می‌شد. در مغرب ایران همه دول اروپا همدست شده بودند سلطنت جابر و مقتدر آل عثمان را از پای درآورند و وارث متروکات آن شوند. در مشرق ایران پای انگلستان در کشور پهناور هندوستان روزبه روز استوارتر می‌شد و ثروت‌های سرشار بی‌مانع هند همه دولت‌های بزرگ جهان مخصوصاً امپراتوری‌های روسیه و فرانسه و اتریش را خیره کرده و آنها را هر روز و هر شب به هوس می‌انداخت که دست انگلیس را از هند کوتاه کنند و خود جانشین آن شوند. ایران همسایه هندوستان و راه طبیعی وصول بدان سرزمین از قاره اروپا مخصوصاً برای روسیه و فرانسه بود. ناچار روسیه می‌بایست هرچه بیشتر بتواند ایران را کوچک کند و راه خود را به هندوستان نزدیک‌تر سازد. امپراتوری فرانسه هم امیدوار بود از راه ایران دست به هندوستان بیندازد.

در این میانه انگلستان نفع و آرزوی تصرف زمین‌های ایران را نداشت اما آن دولت هم صمیمانه مدافع ایران نبود و جداً نمی‌خراست آن را در برابر دولت‌های مت加وز اروپا و آسیا پاسبانی کند. زیرا که نخست می‌کوشید در میان هندوستان و متصرفات روسیه فاصله را هرچه بیشتر وسیع و سد را استوارتر کند و افغانستانی مستقل تشکیل دهد که دیواری در برابر هندوستان باشد و برای این‌که ایران نتواند مانع شود بهترین راه این بود که ایران ناتوان شود یا ناتوان بماند و حتی مانع نبود که دیگران آن را ناتوان کنند چنان‌که گاهی دولت عثمانی و گاهی دولت روسیه این کار را می‌کردند و به مانعی برنمی‌خوردند.

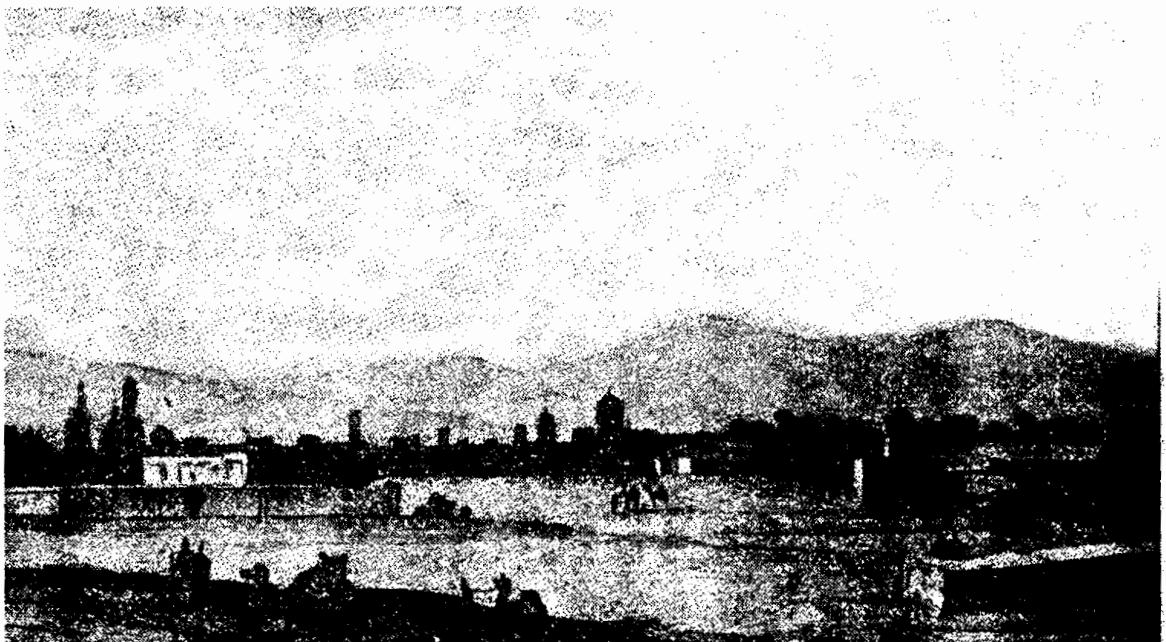
دلیل دوم این بود که ایران نفوذ فرهنگی و اخلاقی و مدنی عجیبی در هندوستان داشت. بیش از هشت‌صدسال بود که زبان فارسی زبان رسمی همه دولت‌های هند و حتی رابطه میان اقوام مختلف هند بود که زبان یکدیگر را نمی‌دانستند و اختلاف دینی با یکدیگر داشتند. فکر ایرانی و تمدن ایرانی در سراسر هندوستان رواج قطعی مسلم داشت و برای دولت اروپایی که می‌خواست برتری حتمی در هند به دست آورد رقیب بسیار خطرناک و نیرومندی بود.

در جنوب ایران اقوام مختلف عرب اطراف خلیج فارس را گرفته بودند و برای این‌که راه هندوستان همیشه آرام باشد می‌بایست این اعراب فرمانبردار و دست‌نشانده حکومت هند باشند. دولت ایران درنتیجه قرن‌ها استیلای مادی و معنوی بر دریاهای جنوب نفوذ سرشاری بر تازیان این نواحی داشت و بسیاری از لنگرگاه‌های مهم دریاهای جنوب به دست ایرانیان بود. این هم لازم می‌کرد که دولت ایران چندان نیرومند نباشد و تازیان اطراف خلیج فارس و اقیانوس هند از مقاصد آن پیروی نکنند.

این اوضاع جهان، ایران را میدان سخت‌ترین رقابت‌های سیاسی در میان دول اروپا و مخصوصاً در میان روسیه و انگلستان قرار داد. دربار ناتوان فتحعلی‌شاه در این میان چون پر کاهی لرزان به این سو و به آن سو، گاهی متمایل به این و گاهی متمایل به آن بود. این سیاست ایران را تشویق می‌کرد با روسیه جنگ کند تا هم از قوایش کاسته شود و هم پیشرفت روسیه را به سوی هند مانع گردد و هم دول دیگری که گردآگرد ایران بودند از آن بهره‌مند گردند و دیوارهای هندوستان روزبه روز بلندتر و استوارتر شود.

در برابر این حوادث و این سیاست‌های رنگارنگ زیر پرده هرکشوری که مردان بزرگ و سرداران دلاور و سیاستمداران ورزیده نداشت نمی‌توانست پایداری کند. پادشاه ناتوان مال‌دوست گرفتار دسایس هم نمی‌توانست مردان بزرگ را بپرورد و به همین جهت بود که در سلطنت سی و هفت ساله فتحعلی‌شاه در دربار ایران مرد بزرگی که این تقاضیں ذاتی پادشاه را چیران کند پیدا نشد. تنها عباس میرزا نایب‌السلطنه در تبریز به واسطه خصال جبلی که در او بود چندتن مردان شایسته پژوهش داد که معروف‌ترین آنها میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی معروف به میرزا بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام نویسنده معروف متخلص به ثنایی بودند ولی این دو مرد بزرگ در این درباری طوفانی و در میان این همه دسیسه و فتنه چه می‌توانستند کرد؟ این اوضاع ناچار می‌بایست حوادث بسیار شومی بزاید و آثار آن تا جاودان در تاریخ ایران بماند.

در زمان فتحعلی‌شاه دشواری دیگری که در راه ایران بود این بود که در اروپا مردان بزرگی بودند که سرنوشت جهان متمدن را دگرگون کرده بودند و سراسر جهان بازیچه قدرت سیاسی و نظامی آنها شده بود و حتی کشورهای نیرومندتر از ایران در برابر نقشه‌های جهانگیری ناپلئون اول امپراتور فرانسه و پاول و آلساندر امپراتوران روسیه و پرنس مترنیخ صدراعظم اتریش زیون شده بودند و در ضمن دول اروپا با شتاب بسیار در صدد تسخیر کشورهای آسیا و آفریقا برآمده و سیاست خاصی را که «سیاست مستعمراتی» نام



شهر شیراز در زمان فتحعلی‌شاه
از کتاب دویو

گذاشته‌اند پیش گرفته بودند. در همین قرن نوزدهم میلادی و قرن سیزدهم هجری بود که روزیه روز بر دامنه متصرفات و مستعمرات دول اروپا در آسیا و افریقا افزوده می‌شد و ناچار سرزمین‌هایی که دول بزرگ اروپا را به خود جلب می‌کردند برای حفظ استقلال خود و دفاع در برابر حرص و طمع اروپا حاجت به مردان بزرگ داشتند و ایران از این نعمت بزرگ محروم بود. در همین قرن بیش از یک ثلث از خاک ایران از سوی شمال شرقی و شمال غربی و مشرق و مغرب از دست ایران رفت.

نکته دیگر این است که در تاریخ تمدن بشر ثابت شده است بالاترین دورهٔ ترقی نیمة دوم قرن نوزدهم میلادی است که مصادف با اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری بوده است و بیشتر از اختراعات و اکتشافاتی که پایهٔ تمدن جدید را فراهم کرده در همین دوره راه تکامل پیموده است و کشورهایی که در این دوره گرفتار مشکلات بوده و نتوانسته‌اند به خود پیردازند و از این پیشرفت علم و فن بهره‌مند شوند زیان بسیار بردند و ایران یکی از آن کشورهاست. تردیدی نیست که تا پایان دورهٔ صفوی ایران در علم و صنعت از هیچ کشور جهان پست‌تر نبود، بلکه در پاره‌ای از صنایع به سنت دیرین هنوز پیشوای جهانیان به شمار می‌رفت و تنها در این دوره که حکومت ناشایسته و دولت زبون و ناتوان کارهای کشور را به دست گرفته بود و جهانیان به شتاب هرچه بیشتر به سوی پیشرفت قدم بر می‌داشتند ناتوانی و سستی قوهٔ حاکمه در ایران مردم این سرزمین را که از آغاز تاریخ هرگز در علم و هنر از هیچ کاروانی باز پس نمانده بودند از همهٔ این بهره‌های بزرگ بازداشت.

فتحعلی‌شاه در کارهای کشور با هیچکس مشورت نمی‌کرد و حتی در بسیاری از موارد در برابر گفتهٔ دیگران لجاج نشان داده است و همهٔ کارهای کشور را به رأی خود برگزار می‌کرد و بزرگ‌ترین سرشکستگی ایران در این دوره این بود که شخص پادشاه از همه‌چیز و مخصوصاً از اوضاع جهان و سیاست بسیار پیچیدهٔ درهم آن روزگار یکسره بی خبر بود و با این همه غروری هم در او بود که نمی‌گذاشت در پی تحقیق و جستجو برآید. بهترین دلیل بر این نکته همان کتبیه‌ای است که به گفتهٔ وی نوشته و بر سر قبرش در قم بر دیوار نصب کرده‌اند. در آنجا حتی شکست‌های فاحش خود را معکوس و انمود می‌کند و همهٔ زیبایی‌های باطنی و ظاهری را برای خود برشمرده است و خود را موجود کامل می‌پنداشد. به همین جهت بود که برتری در هیچکس نسبت به خود نمی‌دید و حتی از ناپلئون سردار معروف فرانسوی خود را کمتر نمی‌دانست و به عادت قدیم درباریان ایران همهٔ پادشاهان جهان را دست‌نشانده خود می‌پنداشت. این نکته از بدیهیات است که غرور بزرگ‌ترین و



بر تخت نشستن فتحعلی شاه در کنار فرزندان و وزرايش
از کتاب دوبو

سر سخت‌ترین دشمن آدمی است و کسانی که مغور باشند کور و کری هستند که خطاهای خویش را نمی‌بینند و نمی‌شنوند و حتی ناصحان و خردگیران را دشمن خود می‌شمارند و به جان ایشان هم ابقا نمی‌کنند.

فتحعلی‌شاه در سیاست خارجی و هنگام برابری با دول بزرگ که با او سروکار داشتند یعنی با روسیه و انگلستان و فرانسه و عثمانی همواره با همین غرور به میدان می‌آمد و هرگز تصور این را نمی‌کرد که هیچ‌یک از این دول بتوانند بر روی چیره شوند و یا این که خود خبطی و خطایی کرده باشد.

او هم مانند عم و سلفش آقامحمدخان بسیار پول دوست و لشیم بود و حتی هنگام لشکرکشی در سخت‌ترین موارد جنگ می‌خواست صرفه‌جویی کند. در پایان دو جنگی که با روسیه کرد و در هر دو شکست خورد در ضمن گفتگوهایی که برای صلح می‌کرد همه سخن در این بود که غرامات جنگی را کمتر کنند و مطلقاً گفتگویی در این زمینه پیش نیامد که از خاک ایران کمتر به بیگانه بازگذارد. چنان‌که پس از این در جای خود ذکر خواهم کرد در عهدنامه‌ای که با انگلستان امضا کرده است ماده‌ای هست که اگر ایران با دولت روسیه وارد جنگ شود انگلستان در ماه مبلغی در هزینه جنگ با ایران یاری کند و خلف وعده انگلستان در این باره زمینه مذاکراتی شده است که تا چند سال دوام داشته و بیگانه گله فتحعلی‌شاه از عهدشکنی دولت انگلیس نپرداختن این مبلغ موعد بوده است.

پیدا است که چنین پادشاهی قهرآ دربار خود را از مردم متملق زیون پر می‌کند و برای این‌که چیزی از کیسه خود به ایشان ندهد ایشان را آزاد می‌گذارد که هرچه می‌خواهند از مردم کشور برایند و غارت کنند و هر روز و هر شب او را از راه تملق بفریبند و گمراه کنند و کارهای بدش را در پیش چشم‌ش بیارایند و جلوه دهند.

در میان این متملقین گروهی روحانی نمایان هم بودند که دلش را به دست آورده و قهرآ وی را ظاهرپرست و عوام‌فریب کرده بودند و کم‌کم اعتقاد به خرافات در اندیشه او ریشه گرفته بود و مهم‌ترین کارهای جهان را می‌خواست به این‌وسیله پیش ببرد.

در همان جنگ دوم با روسیه برای تحریک مردم میرزا عیسی قائم مقام پیشکار آذربایجان و پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام متخلف به ثناوی که از شاعران و نویسندهای نامی زمانه بوده و سمت پیشکاری آذربایجان و عباس میرزا نایب‌السلطنه و ولی‌عهد ایران را داشته و بعدها در زمان محمدشاه صدراعظم ایران شده است رساله‌ای شامل فتوی شرعی به جهاد و احکام جهاد و محسنات جهاد به زبان فارسی نوشته و در چاپخانه سربی که در همان زمان از اروپا

آورده بودند دوبار چاپ کرده و این رساله نخستین کتابی است که به زبان فارسی در ایران چاپ کرده‌اند و به نام «رساله جهادیده» معروف است.

پیدا است جنگی که با این وسائل و مقدمات به آن آغاز کنند نتیجه نظامی و سیاسی آن چه خواهد بود.

حقیقت آشکار این است که در آن زمان ایران از سوی شمال و جنوب و مشرق بازیگاه سیاست اروپایی و مطامع بیگانگان شده بود و برای نجات ایران از این خطر جانکاه کسی می‌باشد که گذشته از صفات مردی و مردانگی و جان‌فشنایی و ایثار زر و سیم از سیاست جهان و از آرزوهای دیرین هریک از این دول بزرگ باخبر باشد و بتواند به وسائل خویش راه خطر را بیندد یا لاقل به نیروی سازگارتری پیوندد و نیروی ناسازگاری را به این وسیله دفع کند، یا به عبارت دیگر به دولتی متول شود و خطر دولت دیگر را به این وسیله از میان ببرد و برای این کار صفات و اطلاعاتی لازم بود که فتحعلی‌شاه و درباریانش از آن تهی دست بودند.

وضع ایران بیشتر از این حیث دشوار بود که پادشاهان صفوی مدت نزدیک به دویست و پنجاه سال در هر چهار سوی ایران جنگ کرده بودند و همه همسایگان ایران مانند دولت عثمانی و دولت روسیه و حکومت بخارا و افغانستان و هندوستان و تازیان ساکن خلیج فارس از ایران رنجش بسیار داشتند. سیاست مذهبی صفویه که ایران را در برابر تجاوز آل عثمان نجات داد تعصب شدیدی در ایران فراهم کرد که در میان ایران و همه همسایگانش چه ترکان عثمانی و چه ازبکان و افغانها و چه ارمنیان و گرجیان دشمنی سختی پیش آورده بود و پس از آن نادرشاه و آقامحمدخان این کینه در میان ایرانیان و نصاری را سخت‌تر کرده بودند و از طرف دیگر آن دشمنی در میان ازبکان و افغانها و مردم خاک عثمانی نیز وخیم تر شد.

در زمان فتحعلی‌شاه بزرگ‌ترین خطر از سوی شمال غربی ایران و قفقاز پیش آمد زیرا که نصاری این ناحیه مخصوصاً در تیجه تاخت و تازهای شاه عباس و نادرشاه و آقامحمدخان روزبه روز از ایران رنجیده‌تر شده بودند و هنگامی که سلاوهای روسیه فاصله میان خود و ایشان را از سیان برداشتند و به ایشان همسایه شدند و این رنجش و کینه و دشمنی را دیدند سیاست خاصی پیش گرفتند که برای ایشان بسیار سودمند و برای ایران بسیار زیان‌آور بود، به این معنی که امپراتور روسیه خود را پشتیبان رسمی نصاری قفقاز دانست و به این وسیله سرانجام آن نواحی زرخیز از دست ایران رفت.

در شرق ایران سرزمین پهناور هند که در ادوار مختلف طمع هر جهانگیری را تحریک کرده است و آن را ذخیره‌ای برای غارت زر و سیم دانسته‌اند روزبه روز در دام مخصوصی که انگلستان گسترده بود بیشتر راه می‌یافتد و روزبه روز بر نفوذ و برتری انگلستان در آن سرزمین می‌افزود. از قرن پنجم هجری و از زمان محمود غزنوی زبان فارسی و فکر ایرانی کاملاً در هند ریشه گرفته و چنان جای‌گیر شده بود که حتی اقوام مختلف هند که زبان یکدیگر نمی‌دانستند به زبان فارسی متولی می‌شدند و فارسی هشت‌صدسال زبان درباری و زبان رسمی هندوستان بود و فکر ایرانی حتی ادبیات و فلسفه هندوان را هم اداره می‌کرد. هنگامی که انگلیس‌ها وارد هندوستان شدند این رقیب تواناً یعنی فکر و زبان ایران را در برابر خود دیدند و برای این‌که در پیشرفت‌های خود در آن دیار این رقیب تواناً را در برابر نداشته باشند راه طبیعی این بود که آن را از پای درآورند یا لاقل ناتوان کنند، زیرا قطعاً در آن زمان نفوذ ایران که از دوهزار و چهار‌صدسال پیش سراسر آسیای اسلامی را فراگرفته بود هنوز در توانایی خود باقی بود و جداً مانع می‌شد که نیروی دیگری در این سرزمین‌ها و مخصوصاً در هندوستان که حتی زبان را هم پذیرفته بود پیش ببرد. افغانستان که همسایه دیگر هندوستان بود در پاره‌ای از مسایل مانع سیاست انگلستان در هند به شمار می‌رفت و چون رسیدن بدان سرزمین دشوار و پرخراج بود بهترین وسیله این بود که به دست ایرانیان آن را ناتوان کنند و فتحعلی‌شاه که همواره مستعد فریفته شدن در برابر این تحریکات غرورآمیز بود مجری این سیاست انگلستان شد و وی را فریفتند و به تاختوتاز در آن سرزمین گماشتند و نتیجه این شد که از این سوی هم کدورت و رنجش سخت‌تر شد.

یکی از نقشه‌های جهانگیری ناپلئون اول امپراتور معروف فرانسه رفتن به هندوستان و کوتاه‌کردن دست انگلستان از آن سرزمین بود و نقشه‌ای که کشید این بود که از راه روسیه و ایران به هندوستان بتابد. فتحعلی‌شاه مطلقاً از اوضاع جغرافیایی این کشورها و از رموز نظامی خبر نداشت و نمی‌توانست به واهی بودن این نقشه بسیار جسورانه ناپلئون و عکس‌العملی که قطعاً انگلیس‌ها در برابر آن فراهم خواهند کرد پی ببرد. این بود که فوراً تصور کرد می‌تواند به این وسیله دل ناپلئون را به دست آورد و به توسط او نواحی از دست رفته را از روسیه پس بگیرد و در نتیجه این اندیشه کودکانه دولت انگلستان را هم از خود رنجانید. در همین اوان حوادث سرحدی با دولت عثمانی سبب شد که با آن دولت هم جنگی بکند و شاید در این کار دیگران هم وی را تحریک کرده باشند. در هر صورت نتیجه این شد که دولت عثمانی نیز رنجید.

پس از چندی که سیاست انگلستان در دربار فتحعلی‌شاه پیش رفت و او را به بهانه این که با روسيه صلح کرده است به نقض عهد با ناپلئون و ادار کردند آخرين تکيه‌گاه احتمالي او هم که ناپلئون باشد از دستش رفت. در ضمن تازيان سواحل خلیج فارس درنتیجه خبطهای بی‌دربي دربار طهران از دولت ايران رنجش داشتند و در شمال شرقی هم دولت بخارا و دولت خیوه کراراً از ايران رنجیده بودند.

این بود که روزگار بسیار دشواری برای ایران پیش آمد که رهایی از آن محال بود. از یک سو همه همسایگان ایران یعنی دولت بخارا و دولت خیوه و افغانستان و هندوستان و تازيان خلیج فارس و دولت عثمانی از دربار ایران کینه در دل داشتند و از سوی دیگر سه دولت بزرگ آن روز جهان انگلستان و روسيه و فرانسه هریک به جهتی خشمگین شده و از سیاست ناپایدار و سست و بی اعتبار ایران خوشدل نبودند.

به همین جهت مقارن چنگ دوم ایران با روسيه نه فرانسه از ایران پشتیبانی می‌کرد، نه عثمانی و نه انگلستان و فتحعلی‌شاه از هر سو رانده شده بود و در برابر نیروی عظیم روسيه که ناپلئون اول را هم از پای درآورده بود جز پرکاهی که به اندک جنبش بادی ناپدید شود چیزی نبود.

چنگ دوم روسيه و شکست فاحش از لشکر پاسکیویچ سردار معروف روسي و عهدنامه ترکمان چای ضرر معنوی بسیار بزرگی به ایران زد که هنوز ماگرفتار آن هستیم و شاید به این زودی‌ها دست از سر ما برندارد و آن این بود که ايرانيان کاملاً مرعوب اروپا شدند و چنان رعب و وحشت اروپا در دل ايرانيان افتاد که از آن روز تاکنون کمتر کسی در ايران جرأت کرده است برخلاف نفع احتمالي و اندیشه محتمل اروپا قدیمی بردارد و همه ايرانيان در اين مدت مديد مقاومت با اروپا و ايستادگی در برابر هوی و هوشها و خواهشها و حرصها و طمع‌های آن را سفاهت محض و نوعی از جنون و گشادبازی خطروناک پنداشته‌اند و اگر چندسالی اين اندیشه از دل ايرانيان بیرون رفت متأسفانه حوادث شهریورماه ۱۳۲۰ اين رعب و وحشت را بار دیگر در دل‌های ما جای داد.

كسانی که به حوادث زمان فتحعلی‌شاه بنگرند و نگاهی سطحی بر تاریخ آن روزگار ييفکنند شاید اين اندیشه در دلشان راه يابد که فتحعلی‌شاه سیاست باز زبردست و حیله‌گری بوده، به اين معنی که کاملاً ابن‌الوقت بوده است و به مقتضای زمان‌گاهی بدان متولّ می‌شده و به هرکس که در آن روز نیرویی در او می‌پنداشته متولّ می‌شده و می‌کوشیده است به طفیل او گلیم خود را از آب به در برد. این نکته درست نیست زیرا که به واسطه

بی خبری از سیاست جهان همیشه وقتی بدان نیرو متول می‌شده که دیگر دیر شده بود و توسل بدان فایده نداشت. شاید هم این خطا نتیجه تردید و وسوس او بوده است که سرانجام وقتی مصمم می‌شد که دیگر موقع آن کار گذشته بود و این زیانی است که همواره مردم سنت رأی و مردد می‌برند و کسانی که ضعف اراده دارند در موقعی از وسوس و تردید بیرون می‌آیند و مصمم می‌شوند که دیگر کار از کار گذشته است.

نتیجه قاطع سلطنت فتحعلی‌شاه برای ایران این شد که اگر هم در نتیجه تاخت و تازهای صرع‌آمیز آقامحمدخان سرحدات ایران نسبت به پیش از آن توسعه‌ای گرفته و بدخواهان ایران در برخی از نواحی سرکوبی شده بودند و دوباره نام ایران رعی در دل‌ها افکنده بود همه این فواید در سلطنت فتحعلی‌شاه از دست رفت و ایران در دوره تنزل و انحطاطی وارد شد که تاکنون هرگز جبران نشده است و به همین جهت می‌توان سلطنت فتحعلی‌شاه را آغاز دوره نزول و وخیم‌ترین دوره تاریخ ایران دانست.

اختلاف ایران و روسیه

در زمان‌های تاریخی تا پایان قرن هجدهم میلادی (پایان قرن دوازدهم هجری) همیشه مرز طبیعی ایران از سوی شمال غربی رشته کوه‌های قفقاز بوده است. در حدود قرن سوم میلادی طوایف چادرنشین ترک که از ترکستان چین راه افتاده بودند تدریجاً همه سواحل شمالی دریای خزر را گرفته و به سوی مغرب آن دریا پیش رفته‌اند، اما از سوی مشرق رود چیخون و از سوی مغرب کوه‌های قفقاز مانع از پیشرفت آنها شده است. به همین جهت در پشت چیخون و در پشت کوه قفقاز مانده و با نژاد ایرانی همسایه شده‌اند. در آن زمان ایرانیان در صدد برآمده‌اند در برابر آنها دیواری در دو انتهای کشور شاهنشاهی سasanی بسازند و همین کار چندین قرن ترکان را مانع شده است که به خاک ایران وارد شوند، چنان‌که در مشرق تنها در قرن چهارم هجری و در مغرب تنها در قرن هشتم هجری از موانع طبیعی گذشته و دست اندازی به خاک ایران کرده‌اند.

در سراسر این دوره که ترکان در شمال و قسمتی از مغرب دریای خزر ساکن بوده‌اند از سوی شمال و مغرب با طوایفی از نژاد آریایی همسایه بوده‌اند که تاریخ‌نویسان ایرانی آنها را «سقلاب» یا «صقلاب» و اروپاییان «سلاو» نامیده‌اند.

سلاوها که نخست در شمال ساکن بوده‌اند در قرن دوم میلادی به دو شعبه شرقی و غربی تقسیم شده‌اند و سپس در قرن پنجم میلادی سلاوهای شرقی هم به دو دسته شمالی

و جنوبی منقسم گشته‌اند و از یک سوی تا رود دنیپر و از سوی دیگر تا کرانه‌های دریای سیاه و دریای آزو تا کنار رود دون پیش رفته‌اند. این پیشرفت‌های سلاوهای به سوی جنوب ترکانی را که در پشت کوه قفقاز در مرز شمال غربی ایران بوده‌اند به سوی ایران رانده و اندک‌اندک از کوه قفقاز گذشته و وارد خاک ایران آن روز و سرزمین طبیعی و موروثی آریاییان ایرانی شده‌اند.

در زمانی که سلاوهای به سوی سواحل شمال غربی دریای خزر و مصب رود ولگا پیش می‌رفته‌اند گاهی که ترکان را شکست داده و به سوی جنوب رانده‌اند با ایرانیان رویرو شده‌اند و نخستین بار که نامی از روس‌ها در تاریخ ایران برده می‌شود در سال ۲۹۸ هجری و ۹۱۱ میلادی است که جمعی از روس‌ها با شانزده کشتی دریای خزر را پیموده و به خاک طبرستان حمله کرده‌اند و زد و خوردی در میان روی داده است.

تا اواخر قرن هفدهم میلادی (اوخر قرن یازدهم هجری) چند تاخت و تازی که روس‌ها به نواحی مختلف ایران کرده‌اند هنوز حالت دستبرد نداشته و دنباله‌ای پیدا نمی‌کرده است. نخستین دستبردی که روس‌ها به خاک ایران زده‌اند یکی از مدارج واقعه‌ای است که در تاریخ روسیه هم اهمیت بسیار دارد.

یکی از قزاقان ناحیه رود دون، ستنکو رازین نام عده بسیار از مردم سرزمین دنیپر را که بدان‌جا پناه برده و گرفتار قحطی شده بودند با خود همدست کرد و در سال ۱۶۶۸ میلادی (۱۰۷۹ قمری) بنای سرکشی را گذاشت و اندک‌اندک در سواحل دریای خزر پیشرفت کرد تا این‌که در بهار آن سال از راه دریا به سواحل ایران در میان دریند و باکو تاخت. شاه سلیمان صفوی (شاه صفی دوم) که از ۳ ربیع‌الثانی ۱۰۷۷ تا ۱۳ ذی‌الحجہ ۱۱۰۵ پادشاهی کرده است حکمران گیلان را مأمور کرد که با او برابری کند و مردم آن سرزمین دفاع سختی کردن و لشکریانش را که تا دروازه شهر رشت رسیده بودند عقب نشاندند و وی برای انتقام از این واقعه در شهر فرح آباد مازندران کشتار سختی کرد. در تابستان سال ۱۶۶۹ میلادی (۱۰۸۰ قمری) کشتی‌های ایران را که برای دفع او بجهز کرده بودند غرق کرد اما دیگر به خاک ایران دستبردی نزد.

در آغاز قرن هیجدهم تزارهای روسیه در تیجه راندن و فرمان‌گزارکردن طوایف ترکان غربی که قرن‌ها حاصل در میان سلاوهای ایرانیان بوده‌اند به قلمرو ایران رسیده‌اند. در آن زمان هنوز ارمنستان و گرجستان که مدت‌ها پادشاهان صفوی و سلاطین عثمانی بر سر آنها زد و خورد کرده‌اند بیشتر تابع و خراج‌گزار ایران بودند. در گرجستان سلسله‌ای از امیران

نصاری پادشاهی می‌کردند که کاملاً به تمدن ایرانی خوگرفته و نه تنها بیشترشان نامهای ایرانی داشته‌اند بلکه فرزندان و نزدیکان خود را به اصفهان می‌فرستاده و اغلب دختران خود را به شاهزادگان صفوی می‌داده‌اند.

از میان تزارهای روسیه نخستین کسی که در صدد کشورگشایی از سوی ایران برآمد پترکییر بود که از یک سوی می‌خواست بر متصرفات آل عثمان دست بیازد و از طرف دیگر بر نواحی ایران مسلط شود. نقشه اساسی وی این بود که روسیه را مرکز روابط اروپا و آسیا کند و به همین جهت پس از آن‌که کشورهای بالتیک را دست‌نشانده خود کرد در صدد شد به سوی دریاهای آسیا راهی باز کند و پس از جنگ با کشور عثمانی در سال ۱۷۱۱ میلادی (۱۱۲۳ قمری) به سوی ایران متوجه شد. شاه سلطان‌حسین صفوی جانشین ضعیف و درمانده شاه سلیمان که در ۱۴ ذی‌الحجہ ۱۱۰۵ به سلطنت رسید و در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ محمود افغان وی را از پادشاهی خلع کرد ناتوانتر از آن بود که بتواند مانع از جهانگیری پترکییر شود.

در سال ۱۷۱۵ میلادی (۱۱۲۷ قمری) آرتمنی والینسکی^۱ را از دربار خود مأمور سفارت ایران کرد و برای وی دستوری از وزارت امور خارجه تزار نوشتند که پترکییر خود برخی مطالب به خط خویش بر آن افزوده است و آنچه به خط اوست با حروف سیاه نموده می‌شود: در عبور از متصرفات ایران چه در خشکی و چه در دریا و عبور از همه شهرها و بندرها و جاهای دیگر باید از وضع عمومی این نواحی کسب اطلاع کند و بداند رودهای بزرگی که به دریای خزر می‌ریزند کدام‌اند و تا کجا در داخله این رودها می‌توان باکشتی رفت و آیا رودی نیست که از هند بیاید و در این دریا بوریزد، در بندرها کشتی‌های جنگی و بازرگانی که شاه ایران در این دریا دارد کدام‌اند، قلعه‌ها و استحکامات کدام‌اند، مخصوصاً دریاره گیلان تحقیق کند کوهها و راههای دشوار‌گذر که بنابر آنچه می‌گویند آن ناحیه را از ولایات دیگر ایران در کنار دریای خزر جدا می‌کنند کدام است.

در ضمن پترکییر با واختانگ پادشاه گرجستان رابطه‌ای بهم زد و می‌خواست به وسیله او از اوضاع ارمنستان هم باخبر باشد و چون گرجستان و ارمنیان مسیحی بودند و گاهی که ترکان عثمانی به کشورشان می‌تاختند با آنها بدرفتاری می‌کردند و گاهی از ایرانیان هم به واسطه اختلاف دینی ناراضی می‌شدند پترکییر در صدد بود رسم‌آخود را پشتیبان و حامی نصاری گرجستان و ارمنستان معرفی کند.

در این میان افغان‌ها بر اصفهان پایتخت ایران مستولی شدند و محمود افغان در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد و خود را به جای او به پادشاهی ایران رساند. این خبر که به پترکییر رسید به بهانه پشتیبانی از سلطنت صفویه بنای دست‌اندازی به خاک ایران را گذاشت و در ماه‌های مه و ژوئن آن سال یعنی دوماه آخر بهار که مصادف با صفر و ریبع‌الول ۱۱۳۵ می‌شده است از راه رود ولگا به نیشنی نوگورود و از آنجا به حاج طرخان رفت و از راه خشکی و دریا به شهر دربند که در خاک ایران بود حمله برد و در این حمله ۲۲ هزار پیاده و نه هزار سوار از سربازان خود و بیست هزار قزاق و بیست هزار کالموک و سی هزار تاتار و پنج هزار ملاح همراه داشت.

پیدا است که دولت بسیار ضعیف ایران که افغان‌ها بدان آسانی آن را از پا درآورده بودند نمی‌توانست با این نیروی عظیم که سر به صد و شش هزار تن می‌زد برابری کند و تنها قوهای که در مقابل آن بود لشکریان محلی آذربایجان و گیلان بودند و آنها هم پس از اندک مقاومتی از پا درآمدند. مردم دربند دروازه‌ها را باز کردند و تسليم شدند ولی به واسطه این‌که بیم قحطی می‌رفت پترکییر ناچار شد به حاج طرخان بازگردد و در راه قلعه‌ای ساخت که آن را «سویاتوی کرست»^۱ یعنی «چلیپای مقدس» نام گذاشت.

با این همه دسته‌ای از لشکریان خود را مأمور گرفتن گیلان کرد و به این‌گونه در ماه نوامبر ۱۷۲۲ (صفر ۱۱۳۵) شهر رشت تسليم شد و در ماه ژوئیه ۱۷۲۳ (شوال همان سال) مردم باکو تسليم شدند. در ماه سپتامبر سال ۱۷۲۴ (محرم ۱۱۳۷) در سن پترزبورگ عهدنامه‌ای در میان فرستاده ایران و دربار پترکییر امضا شد و تزار فتعهد شده بود که با شاه طهماسب پادشاه صفوی یاری کند و نیرویی به مدد او بفرستد به شرط این‌که پادشاه ایران تا جاودان مالکیت نواحی دربند و باکو و ولایات گیلان و مازندران و استرآباد را به دولت روسیه واگذار کند.

پس از آن‌که در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ محمود افغان شاه سلطان حسین را خلع کرده بود چندتن از مردان دربار صفویه در ۲۰ محرم همان سال شاه طهماسب دوم را به پادشاهی اختیار کرده بودند که سرانجام نادرشاه در ۱۴ ریبع‌الاول ۱۱۴۴ او را خلع کرد. شاه طهماسب برای این‌که در برابر افغان‌ها پایداری کند به هزکس و هر چیز متول شده بود و از آن‌جمله این عهدنامه را با پترکییر امضا کرده است، اما پدیدآمدن نادرشاه مانع شده است که دربار روسیه از این عهدنامه بهره‌مند شود.

ناتوانی دربار ایران در این دوره و پیشرفت روس‌ها در قفقاز و آذربایجان سبب شد که مسلمانان این نواحی به دربار عثمانی متسلی شدند و از آنجا یاوری و پشتیبانی خواستند و به همین جهت حتی دولت مسیحی گرجستان در سال ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ قمری) قیومت دولت عثمانی را اسماً پذیرفت. با این همه پترکبیر نواحی را که در سواحل غربی دریای خزر از ایران گرفته بود همچنان در دست داشت و حتی دربار عثمانی در عهدنامه‌ای که در ماه ژوئن ۱۷۲۴ (رمضان ۱۱۳۶ قمری) با دولت روسیه بست آن نواحی را جزو خاک روسیه شناخت و در این عهدنامه قید شده است که مرز روسیه و عثمانی در ۲۲ ساعت فاصله از مغرب شهر دریند است و خط مستقیمی است که از شماخی به ملتقای رود ارس و کور می‌رسد.

در آن زمان سواحل شرقی دریای خزر هم جزو خاک ایران بود و پترکبیر می‌خواست از آن جانب هم قلمرو امپراتوری خود را توسعه دهد، به همین جهت در آغاز سال ۱۷۱۶ میلادی (محرم ۱۱۲۸ قمری) کنیاز آلكساندر بکوویچ چرکاسکی¹ را که از نژاد چرکس بود و پیش از آن سفری به این نواحی کرده بود مأمور کرد دو قلعه یکی در مصب سابق رود جیحون و یکی در جایگاه کنونی شهر کراسنوفودسک² بسازد. و سپس نزد خان خیوه برود و او را قانع کند که قیومت روسیه را پذیرد و از او اجازه بخواهد که یکی از بازگانان روسیه از راه جیحون به هندوستان برود، ذریارة راه‌هایی که به هندوستان می‌رود اطلاعاتی به دست آورد و ببیند که آیا خان بخارا مایل به دوستی با روسیه هست یا نه. جاهایی که برای ساختمان این دو قلعه اختیار کرده بودند هوای سازگاری نداشت و از سوی دیگر چادرنشینان بیابان‌های اطراف با مردم خیوه همدست شده و راه را بر لشکریان بکوویچ چرکاسکی گرفته بودند و وی هم بیش از یک عدد سه‌هزار نفری که از نژادهای مختلف بودند چیزی همراه نداشت. پس از زد خوردن که در ماه اکتبر ۱۷۱۷ میلادی (ذی القعده ۱۱۲۹ قمری) در جایی که تا شهر خیوه شش روز بود روی داده بود دشمن حیله کرد و به بهانه این که یافتن آذوقه و خوراک آسان‌تر باشد بکوویچ چرکاسکی را وادار کرده بودند سربازان خود را به پنج دسته قسمت کند و به این وسیله مردم خیوه توانسته بودند هر دسته‌ای را تنها گرفتار کنند و سلاحشان را بگیرند و اسیر کنند. بکوویچ چرکاسکی را هم اجازه داده بودند به عنوان سفیر روسیه وارد خیوه شود ولی سرش را بریده و بر دروازه شهر

آویخته بودند. برای انتقام از این خیانت پترکبیر در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۱۳۲ قمری) سفیر حاکم خیوه را به زندان افکنند و وی در زندان مرد.^۱ مشکلات تصرف این نواحی به اندازه‌ای بود که نه تنها پترکبیر از دنبال کردن نقشه خود چشم پوشید بلکه جانشینانش هم تا صد و پنجاه سال پس از این تاریخ در این نواحی کاری نکردند.

پس از پترکبیر تا هفتاد سال دیگر دولت روسیه به خاک ایران تجاوزی نکرد و ربیعی که جنگ‌های نادرشاه در میان همسایگان ایران افکنده بود مانع از این کار شد.

در زمان یکاترین دوم پس از جنگ دوم با عثمانی که دولت روسیه نتوانست چنان‌که می‌خواست آن دولت را از پای درآورد و ملل عیسوی بالکان را دست‌نشانده خود کند و ظاهراً به پشتیبانی آنها برخیزد در باریان وی نقشه دیگر از سوی دیگر طرح کردند. در این موقع اختیار دولت به دست پلاتون زویف^۲ نام، سروان سوار نظام افتاده بود که ملکه به او دل سپرده بود و وی مصمم شده بود برادرش والریان^۳ را بفرستد که ایران را بگیرد و روابط روسیه را با هندوستان برقرار کند و پس از آنکه شهرهای ایران را تصرف کرد و در هریک پادگانی گذاشت بر قلمرو عثمانی در آسیای صغیر بتازد و در ضمن سردار معروف ژنرال آلكساندر سووارف^۴ از بالکان عبور کند و به استانبول نزدیک شود و از سوی دیگر ناوگان روسیه وارد بسفور شود و از راه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و در صدد بود که یکاترین را وادار کند خود با آن ناوگان همراه باشد.

در اواخر ماه فوریه ۱۷۹۶ میلادی (شعبان ۱۲۱۰ قمری) والریان زویف از سن پترزبورگ رهسپار شد و وعده می‌کرد که در ماه سپتامبر همان سال (ربیع الاول ۱۲۱۱ ق) در اصفهان باشد.

می‌باشد سپاهی شامل ده هزار تن به فرماندهی ژنرال کارساکف^۵ از کوههای قفقاز بگذرد و تفلیس را بگیرد و زویف با بیست هزار سرباز می‌خواست از ساحل غربی دریای خزر به جانب ایران فرود آید و چون در دریند و باکو به مقاومتی برنخواهند خورد به لشکریان کارساکف ملحق شود و با هم به سوی اصفهان بروند. اما در ماه سپتامبر که زویف وعده کرده بود در اصفهان باشد هنوز تا سرحد ایران ششصد و رست راه داشت که پیمودن آن دشوار بود. به همین جهت از سن پترزبورگ، دو ولان^۶ نام، مهندس فرانسوی را با

نقشه‌های جغرافیایی و دستورهایی به یاری او فرستادند و چون سرانجام دانست که این نقشه جز خیال واهی نیست، در باکو ماند تا این‌که ملکه یکاترین در نوامبر ۱۷۹۶ (جمادی الاولی ۱۲۱۱ق) درگذشت و پاول امپراتور جدید به محض این‌که به جای مادر نشست فوراً لشکرکشی به ایران را موقوف کرد.

آقامحمدخان در ذی القعده ۱۲۰۹ در طهران به خود عنوان سلطنت ایران داده و در سال ۱۲۱۰ تاج بر سر گذاشته و در همان سال پیش از آن‌که عنوان سلطنت به خود بدهد به گرجستان حمله برد و آن جنگ معروف راکرده بود. اراکلی یا هراکلیوس پادشاه گرجستان تحت الحمایه یکاترین دوم ملکه روسیه بود و ناچار این حمله آقامحمدخان بر او بسیار ناگوار آمد. در ضمن مرتضی قلی خان برادر کهتر آقامحمدخان که از او امان نداشت و از بیم به روسیه گریخته بود به دربار یکاترین پناه برد و در آماده کردن این لشکرکشی مؤثر بوده است.

اندیشه لشکرکشی یکاترین و مأموریت والریان زوبف یگانه‌نتیجه‌ای که داد این بود که دشمنی در میان دربار روسیه و دربار ایران را سخت‌تر و فتحعلی‌شاه را از آغاز سلطنت از روسیه هراسان کرد و همین سبب شد که دو جنگ بزرگ در میان دو کشور روی داد.

فتحعلی‌شاه و ناپلئون اول

همچنان که تاریخ نویسان اروپا تصرف استانبول را به دست سلطان محمد فاتح آل عثمان در سال ۱۴۵۳ میلادی (۸۵۷ق) یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ اروپا می‌دانند و معتقدند که در این سال سرنوشت اروپا تغییر کرد سال ۱۱۵۲ قمری و ۱۷۳۹ میلادی را که نادرشاه وارد دهلی پایتخت هندوستان شد و پادشاه بابری آن سرزمین را از پا درآورد باید یکی از مهم‌ترین حوادث تاریخ آسیا دانست و گفت که در این سال سرنوشت آسیا تغییر کرد. پیش از آن همه دول جهان نامی از هند و از ثروت سرشاری که از هزاران سال در آن کشور پنهانور اندوخته شده بود شنیده بودند، اما هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد به هند بتازد و اندیشه تصرف هند را در دماغ خویش بپزد. شکست فاحش محمدشاه هندی از نادرشاه پرده از روی کار برداشت و جهانیان با شگفتی بسیار که نخست باور کردن آن دشوار می‌نمود پی برندند که بیهوده از این کار می‌ترسیده‌اند و گرفتن هندوستان از محالات نیست. از آن روز دول بزرگ اروپا آرزوی گرفتن هند را در دل جای دادند و هر کدام توانستند به این کار جسورانه ذست زندن.

نخست فرانسویان در سال ۱۵۰۳ م. (۹۰۸ ق.) و پس از آن انگلیس‌ها در سال ۱۶۰۰ م. (۱۰۰۸ ق.) در هندوستان به کشورستانی آغاز کرده بودند و از آن به بعد کاملاً دلیر شدند. پیشرفت انگلیس‌ها در هند و کوتاه کردن دست فرانسویان از این کشور نه تنها باعث حسد همه دول بزرگ جهان شد بلکه مدت‌های مديدة سیاست روسیه و فرانسه را نیز متوجه هندوستان کرده بود و چون راه طبیعی وصول به هندوستان از خشکی کشور ایران بود این بود که از آغاز قرن نوزدهم میلادی و قرن سیزدهم هجری کشورهای اروپا و مخصوصاً آنها که آرزوی گرفتن هند را در دل داشتند توجه خاصی به ایران پیدا کردند و همین توجه بدختی‌ها و دشواری‌های جانفرسا برای ایران فراهم کرد.

ناپلئون بنی‌پارت سردار معروف فرانسوی که درنتیجه کشورستانی‌های شگرف در ۱۸۰۴ میلادی (۱۲۱۹ ق.) به تخت امپراتوری فرانسه نشست اندیشهٔ بسیار جسورانه‌ای داشت که از راه ایران به هندوستان بتازد. خبر تاخت و تاز آقامحمدخان به گرجستان و تسخیر تفلیس و قتل عام و حریق آن‌جا به گوش او رسیده بود و تصور می‌کرد جانشین آقامحمدخان هم مانند او در میدان‌های جنگ کامیاب خواهد شد.

در زمانی که ناپلئون در صدد شد از ایران در پیشرفت این نقشهٔ جسورانه یاری بخواهد فتحعلی‌شاه مشغول جنگ اول با روسیه بود که از ۱۸۰۳ م (۱۲۱۸ ق.) تا ۸ شوال ۱۲۲۸ ق. (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) بیش از ده سال دوام داشت. در نخستین مراحل این جنگ که فتحعلی‌شاه ناتوانی خود را در برابر الکساندر اول تزار روسیه حسن کرد چون خبر جهانگیری ناپلئون اول و اختلاف او با تزار روسیه به وی رسیده بود در صدد شد از ناپلئون برای جنگ با روسیه یاری بخواهد. به همین مقصود در ۱۲۱۹ ق. نامه‌ای به انشای پرازکنایه و استعارهٔ معمول آن زمان به ناپلئون نوشته و از او خواست در بهار آینده که وی به جنگ روسیه خواهد رفت ناپلئون هم از سوی خود به روسیه بتأذن تا هر دو متفقاً دولت روسیه را به جای خود بنشانند. این نامه که به ناپلئون رسید وی را در اندیشهٔ دیرین اتحاد با ایران برای حمله به هندوستان یاری کرد و در صدد شد با ایران رابطه بهم زند و سفیرانی به ایران بفرستد. نخست آمده ژویر^۱ را که خاورشناس جوانی بود مأمور کرد از راه ترکیه به ایران بیاید و سپس آجودان ژنرال رومیو^۲ را در پی او فرستاد. ژویر در خاک عثمانی گرفتار و مدتی زندانی شد و به همین جهت رومیو زودتر به ایران رسید و نامه‌ای از ناپلئون برای فتحعلی‌شاه آورد که در

۳۰ مارس ۱۸۰۵ (سلخ ذی الحجه ۱۲۱۹ ق.) از پاریس نوشته شده بود. ژویر هم چون به ایران رسید نامه دیگری از ناپلئون به تاریخ ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۶ ذی القعده ۱۲۱۹ ق.) همراه داشت. فتحعلی‌شاه در ماه رمضان ۱۲۱۸ وارد جنگ با روسیه شد. نخست با غروری که از زمان غلبه آقامحمدخان بر گرجستان در ذهن او جای گرفته بود به میدان آمد ولی در اندک زمانی حس کرد که از عهده برخواهد آمد و این بود که به ناپلئون توسل یافت. دولت انگلستان هم که تازه به بسط منافع و نفوذ خود در هندوستان آغاز کرده بود در ایران منافع بسیار داشت و ناچار بود که پیشرفت روسیه را در ایران و نفوذ فرانسه را که خطروناک‌ترین رقیب خود می‌دید در این سرزمین مانع شود و در ضمن از قوای ایران هم بکاهد تا نتواند در هندوستان و افغانستان از نفوذ معنوی خود به زیان انگلیسی بهره‌مند شود. به همین جهت رقابت بسیار سختی در میان روسیه و فرانسه و انگلستان در ایران درگرفت. انگلستان می‌کوشید ایران را به دست روسیه ضعیف کند و مانع از نفوذ فرانسه شود. روسیه در مدتی که با فرانسه متحد بود در ایران به نفع فرانسه و در مدتی که رقیب آن بود به ضرر آن قیام می‌کرد. سیاست فرانسه هم همواره به زیان انگلستان و گاهی به سود و گاهی به زیان روسیه بود. فتحعلی‌شاه بسیار نادان‌تر و ناتوان‌تر از آن بود که در این گیرودار و در میان این سیاست‌های جان‌کاه‌کاری به نفع ایران از پیش ببرد و این است که هرچه می‌کرد به زیان کشور تمام می‌شد. بالاترین خطای او آن بود که می‌خواست به یاری فرانسه که راهی به ایران نداشت و بسیار دور از ایران بود و به یاری انگلستان که در سیاست خود صمیمی و باوفا نبود و می‌خواست هر دو سنگ یعنی ایران و روسیه را به هم بساید با روسیه نیرومند زمان الکساندر اول دریافتند و اندیشه واهی تسلط بر گرجستان را عملی کند و به‌زعم خود انتقام از تجاوزات دولت تزاری بگیرد. زیان بزرگ این سیاست فتحعلی‌شاه برای ایران این شد که هر وقت به فرانسویان پروریال می‌داد کینه انگلستان سخت‌تر می‌شد و انگهی فرانسه در اروپا برای پیشرفت مقاصد خود به سازش با روسیه بیشتر حاجت داشت و روسیه را به ایران نمی‌فروخت و از همه گذشته وقتی که روسیه فرانسه را شکست داد و ناپلئون از میان رفت خشم آن دولت نسبت به ایران تیزتر شد و نیروی عظیمی را که داشت در برابر ایران به کار گماشت. هر وقت هم که به انگلستان نزدیک می‌شد فرانسه و روسیه هردو نگران می‌شدند. جای دیگر این نکته را ثابت خواهم کرد که در این هنگام دولت انگلستان همیشه ایران را به جنگ با روسیه تشویق می‌کرده و حتی وعده می‌داده است که نه تنها در هزینه جنگ شرکت کند بلکه افسرانی هم برای فرماندهی لشکریان ایران بفرستد و پیدا است این نقشه برای آن بوده است که ایران

گرفتار جنگ با روسیه شود و در افغانستان کاری از پیش نبرد و در ضمن نیروی نظامی آن در میدان‌های جنگ با روسیه از پا درآید و در جای دیگر مانع سیاست انگلستان نشد و نتواند با نقشهٔ شوم ناپلئون هم یاری کند.

هنگامی که ناپلئون نقشهٔ حملهٔ بر هندوستان از راه ایران را طرح کرد و در صدد برآمد از راه روسیه و ایران و افغانستان لشکری به هندوستان بفرستد، به همین جهت در ضمن این‌که می‌کوشید ایران را در این کار شرکت دهد با پاول تزار روسیه قرار گذاشت که یک عدهٔ سپاهیان فرانسه از راه قفقاز رهسپار شوند و دولت روسیه هم عده‌ای از لشکریان خود را با آنها همراه کند.

پیش از آن‌که ناپلئون در صدد جلب فتحعلی‌شاه برآمده باشد انگلیسی‌ها نیز کوشیده بودند او را با خود یار کنند و در سال ۱۸۰۰ میلادی (۱۲۱۵ق) دریار لندن کمپانی هندوستان را وادار کرده بود سفیری به ایران بفرستد و سرجان ملکم^۱ معروف مؤلف تاریخ ایران و سفرنامهٔ مشهوری که از او مانده به عنوان سفیر کمپانی هندوستان به ایران آمده و به گفتگوهایی آغاز کرده بود. چون امیدوار نبودند که فتحعلی‌شاه تنها به مذاکره قانع شود تدبیری به نظرشان رسیده بود که دولت انگلستان جزیرهٔ قشم را در خلیج فارس بگیرد و فتحعلی‌شاه را به این‌گونه بترسانند و مرعوب کنند تا از در سازش درآید. دولت انگلستان هم این پیشنهاد سرجان ملکم و شرکت هندوستان را پذیرفت و در صدد اجرای آن بود اما معلوم نیست به چه سبب ناگهان از این کار چشم پوشیدند و خواستند از راه دیگر به نتیجهٔ برسند. این بود که سرجان ملکم مبالغ گزافی هدایا و رشوه به فتحعلی‌شاه و درباریانش داد و پیش از دو میلیون روپیه در آن سفر خرج کرد تا از او قول گرفت که در افغانستان برخلاف منافع انگلستان قدم برندارد. اما سه سال بعد شاید در نتیجهٔ غروری که از همین راه در او پیدا شده بود وارد جنگ با روسیه شد و چون در قدم نخست به مانع بسیار بزرگی برخورد در صدد شد این بار از فرانسه یاری بگیرد و در نتیجهٔ خشیم انگلستان را هم به خود جلب کرد، شاید در آن موقع از رقابت و دشمنی در میان فرانسه و انگلستان خبر نداشته است.

سفیران ناپلئون در ایران

ناپلئون نخست در ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۶ ذی القعده ۱۲۱۹) «آمده ژویر» را مأمور سفارت

ایران کرد. وی از راه استانبول و آسیای صغیر رهسپار ایران شد و چنان‌که پس از این خواهد آمد در راه گرفتاری‌های سخت برایش پیش آمد و چون دربار فرانسه از او بی‌خبر بود ناپلئون شتاب داشت هرچه زودتر روابط خود را با ایران برقرار کند. در اوایل اکتبر ۱۸۰۵ (اوایل رجب ۱۲۲۰) آذوودان ژنرال رومیو را با نامهٔ دیگری که در ۳۰ مارس ۱۸۰۵ (سلخ ذی‌الحجہ ۱۲۱۹) به فتحعلی‌شاه نوشته بود از راه بغداد به ایران فرستاد. رومیو حامل هدايا و پیغام‌های ناپلئون برای جلب و مساعدت فتحعلی‌شاه در لشکرکشی به هندوستان بود. دربار طهران نخست به خوشی و احترام او را پذیرفت، اما پس از چند روز توقف در طهران ناگهان و بی‌آن‌که گرفتار بیماری شده باشد درگذشت و کسی ندانست سبب مردن او چه بوده است و تنها می‌توان حدس زد به‌وسیلهٔ کسانی که ورود او به طهران به ضرر شان بوده است او را از میان برده باشند. دربار طهران به شتاب او را در قبرستان بیرون شهر در جنوب طهران به خاک سپرد.

آمده ژوبر سفیر دیگر ناپلئون یکی از خاورشناسان معروف آن زمان بوده و زیان‌های ترکی و عربی را نیکو می‌دانسته و با ناپلئون به مصر رفته بود و از اوضاع کشورهای اسلامی خبر داشت و در انشای احکام و مکاتیب به زیان تازی منشی ناپلئون در سفر مصر بود و پس از آن او به روسیه رفته و از اوضاع آن کشور هم خبر داشت و بعد از آن مدتی در استانبول مأموریت داشته است و از اوضاع کشور عثمانی هم آگاه بود و به همین جهت بهترین نماینده‌ای بود که ناپلئون می‌توانست به ایران بفرستد.

ژوبر برای این‌که دولت عثمانی و رقیبان فرانسه مانع از سفر او نشووند مأموریت محظوظ داشت و به او دستور داده بودند به لباس مبدل و ناشناس به ایران سفر کند و تا کردستان عثمانی بی‌مانع آمد، اما همین‌که به شهر بایزید در کردستان عثمانی رسید پاشای آن شهر که از جانب دولت عثمانی حکومت داشت بی‌آن‌که بهانه‌ای بترشد وی را گرفت و در سیاه‌چالی به حال زار زندانی کرد. پیدا است که در این کار هم دست کسانی که از سفر او زیان می‌دیده‌اند در کار بوده است. این سفیر بیچاره تا پاشای بایزید زنده بود در زندان ماند و تنها پس از مرگ او توانست خود را از مهلکه نجات دهد. سرانجام توانست به زحمت بسیار عباس میرزا نایب‌السلطنه پسر فتحعلی‌شاه را که ولی‌عهد ایران و حکمران آذربایجان بود از حال خود خبر کند و دربار ایران کوشش بسیار کرد تا این‌که توانست ژوبر را از مرگ نجات دهد و به ایران بیاورد.

ژوبر از راه آذربایجان عازم تهران شد و چون فتحعلی‌شاه بیشتر تابستان‌ها به اردوجاه

خود در سلطانیه می‌رفت که از آن‌جا به روسیه لشکرکشی کند ژوبر را در ۱۴ شوال ۱۲۲۰ (۵ ژوئیه ۱۸۰۶) در چمن سلطانیه به حضور خود پذیرفت. ژوبر پس از آن‌که تقریباً یک ماه در ایران ماند فتحعلی‌شاه را به اتحاد با فرانسه دعوت کرد و مأموریت سیاسی خود را به بهترین وجهی انجام داد و در ضمن طرح عهدنامه‌ای در میان ایران و فرانسه ریخت که رضایت دولت ایران را در طهران به آن جلب کرد و قرار شد سفیری از ایران با او به دربار ناپلئون برود که عهدنامه را در آن‌جا امضا کنند. فتحعلی‌شاه میرزا محمد رضاخان حکمران قزوین را مأمور کرد که با ژوبر به فرانسه برود و او در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (۴ مه ۱۸۰۷) در اردوگاه نظامی فین‌کن‌شتاین^۱ در خاک لهستان هنگامی که ناپلئون مشغول جنگ با روس بود به حضور اوی رسید و هدایای فتحعلی‌شاه و نامه او را به ناپلئون رساند. پس از آن‌که چندی در ورشو متوقف بود بار دیگر به حضور ناپلئون پذیرفته شد و سرانجام عهدنامه‌ای که تهیه شده بود در میان دولت فرانسه و دولت ایران به امضا رسید.

عهدنامه فین‌کن‌شتاین در ۱۶ ماده در ۴ ماه مه ۱۸۰۷ مطابق با ۲۵ صفر ۱۲۲۲ به امضای «عالی‌جناب شهامت نصاب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده و بیگلریگی قزوین و وزیر شاهزاده محمد علی میرزا» نماینده ایران و هوگ برنارماره دوک دوباسانو^۲ از رجال دربار ناپلئون و از وزرای همراه او در این جنگ رسیده است. در این موقع ناپلئون مشغول جنگ با اتحادیه چهارم اروپا بود که مرکب بود از پروس، روسیه، انگلستان و سوئد که با هم برای مخالفت با او هم عهد شده بودند.

ناپلئون نقشه حمله به هندوستان را از راه قفقاز و ایران با پاول امپراتور روسیه طرح کرده و با او در این کار هم پیمان شده بود و پاول به عهده گرفته بود پنجاه هزار سرباز به ایران بیاورد و با دستیاری دولت ایران از راه هرات (که در آن زمان هنوز جزو خاک ایران بود و به همین جهت انگلیسی‌ها چندین بار کوشیدند تا آن را از ایران جدا کردن) به هندوستان حمله کند. پیش از آن‌که ناپلئون با ایران روابطی بهم زند در سال ۱۸۰۱ (۱۲۱۶ ق.) پاول تزار روسیه به دست درباریانش کشته شد و جانشین او آلكساندر اول این تعهد را بهم زد، حتی با کشورهای دیگر اروپا برای مخالفت با ناپلئون اتحاد کرد. به همین جهت ناپلئون دیگر به یاوری روسیه برای لشکرکشی به هندوستان امیدوار نبود و به وسیله این عهدنامه با ایران می‌خواست قوای خود را در ایران برای لشکرکشی به هندوستان به کار ببرد.

عهدنامه فینکن شتاين

عهدنامه فینکن شتاين از استنادی است که برای تاریخ ایران اهمیت بسیار دارد. نخست از این حیث که در میان دولت ایران و دولت ناپلئون بناپارت یکی از بزرگ‌ترین مردان تاریخ جهان بسته شده و ناپلئون به واسطه قدرت نظامی که داشته است کمتر با دولتهای بیگانه عهدنامه بسته و این عهدنامه با ایران از استنادی است که در آن روزگار اختصاصی دارد. دوم آنکه این عهدنامه حوادث مخصوصی در آسیا و به خصوص در ایران فراهم کرد که عواقب آن مدت‌ها باقی بود و شاید تا امروز باقی باشد. به همین جهت این عهدنامه را که در ۴ مه ۱۸۰۷ – ۲۵ صفر ۱۲۲۲ در فینکن شتاين به امضای نمایندگان دو دولت رسیده است از متن فرانسه آن ترجمه می‌کنم:

«اعلیحضرت امپراتور فرانسویان پادشاه ایتالیا و اعلیحضرت پادشاه ایران برای استحکام روابط دوستانه و عقد معاہدۀ اتحاد این کسان را مأمور می‌کنند:

«اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا آقای هوگ برnarماره وزیر مشاور و دارای حمایل لژیون دونور و نشان سنت اویبر^۱ از کشور باویر و نشان خدمتگزاری از کشور باد.^۲

پادشاه ایران جناب میرزا محمدرضا خان سفیر فوق العاده و بیگلربیگی قزوین و پیشکار شاهزاده محمدعلی میرزا.

ایشان پس از ارائه و مبادله اعتبارنامه‌های خود در این موافقت کردند:

مادة اول. در میان اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا و اعلیحضرت پادشاه ایران صلح و دوستی و اتحاد همیشگی برقرار خواهد بود.

مادة دوم. اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا استقلال کشور کنونی اعلیحضرت پادشاه ایران را حمایت می‌کند.

مادة سوم. اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا گرجستان را حقاً از آن اعلیحضرت پادشاه ایران می‌داند.

مادة چهارم. اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا به عهده می‌گیرد همه کوشش خود را به کار برد تا روس‌ها گرجستان و خاک ایران را ترک کنند و برای رسیدن به این نتیجه

در عهدنامه صلح خواهد کوشید. تخلیه این نواحی همیشه جزو سیاست و نظریات او خواهد بود.

ماده پنجم. اعیلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا یک سفیر فوق العاده و چند منشی سفارتخانه در دربار ایران خواهد داشت.

ماده ششم. چون اعیلیحضرت پادشاه ایران خواستار است پیاده نظام و توپخانه و استحکامات نظامی خود را بنا بر روش اروپایی اصلاح کند اعیلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد می کند توبه های صحرایی و تفنگ ها و سرنیزه هایی را که اعیلیحضرت پادشاه ایران لازم دارد برای او فراهم کند و بهای این اسلحه برابر ارزش آنها در اروپا خواهد بود.

ماده هفتم. اعیلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد می کند به هراندازه افسر توپخانه و مهندسی و پیاده نظام که اعیلیحضرت پادشاه ایران آنها را برای استحکام دژها و ایجاد توپخانه و پیاده نظام ایران بنا بر روش فنی نظام اروپایی لازم داشته باشد در اختیارش بگذارد.

ماده هشتم. اعیلیحضرت پادشاه ایران هم از سوی خود تعهد می کند که همه روابط سیاسی و تجاری خود را با انگلستان قطع کند و فوراً به آن دولت اعلام جنگ بدهد و از همان دم با آن خصم‌مانه رفتار کند. بنابراین اعیلیحضرت پادشاه ایران متعهد است وزیر مختاری را که به بمبئی فرستاده بخواهد و کنسولها و نمایندگان و کارگزاران دیگر کمپانی انگلیسی را در ایران و بندرهای خلیج فارس فوراً از آن جا بیرون کند و همه کالاهای انگلیسی را ضبط کند و در قطع هرگونه رابطه با انگلیسی ها چه در خشکی و چه در دریا به ولایات خود حکم اکید بدهد و از پذیرفتن هر وزیر مختار یا سفیر یا کارگزاری که در ضمن جنگ از آن دولت بیاید خودداری کند.

ماده نهم. در هر جنگی که انگلستان و روسیه در آن در برابر فرانسه و ایران اتحاد کنند فرانسه و ایران نیز به همان‌گونه در برابر آن دو دولت اتحاد خواهند کرد و همین که یکی از متعاهدین که در تهدید یا حمله قرار گرفته باشد رسماً به دیگری اطلاع دهد متعددآ در برابر دشمن مشترک جنگ خواهند کرد و از آن پس درباره هرگونه روابط سیاسی و تجاری به مدلول ماده پیش رفتار خواهند کرد.

ماده دهم. اعیلیحضرت پادشاه ایران همه نفوذ خود را به کار خواهد برد تا افغانان و دیگر اهالی قندهار را با ارتش خود در برابر انگلستان متحد کند و پس از آن که بدان نواحی راه یافت لشکری به متصرفات انگلستان در هندوستان بفرستد.

مادهٔ یازدهم. چنانچه از نیروی دریایی فرانسه یک دسته کشتی به خلیج فارس و بندرهای اعیلحضرت پادشاه ایران برسد اعیلحضرت پادشاه ایران همهٔ وسایل و تسهیلاتی را که لازم باشد فراهم خواهد کرد.

مادهٔ دوازدهم. اگر اعیلحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا اراده کند که برای حمله به متصرفات انگلستان در هند ارتضی از راه خشکی بفرستد اعیلحضرت پادشاه ایران همان‌گونه که متحدهٔ صمیمی و باوفای اعیلحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیاست به آنها راه خواهد داد که از کشورش بگذرند. اگر این کار عملی شود دو دولت پیشاپیش قرار مخصوص خواهند گذاشت و راهی را که ارتضی باید در پیش بگیرد و لوازم و وسایل نقلیه که لازم شود و یاوری را که اعیلحضرت پادشاه ایران می‌تواند در این راه بگند در آن معین خواهند کرد.

مادهٔ سیزدهم. هرچه از لوازم و تدارکات در ایران به لشکریان بری و نیروی دریایی داده شود بنابر مدلول مواد دیگر این عهدنامه به بهایی که در کشور به مردم کشور داده می‌شود به حساب خواهد آمد.

مادهٔ چهاردهم. مقررات مادهٔ دوازدهم که در بالا ذکر شده تنها شامل حال فرانسه است، بنابراین این حقوق باید با عقد عهدنامه‌های دیگر به انگلستان یا روسیه واگذار شود.

مادهٔ پانزدهم. برای بهره‌جویی هردو طرف یک عهدنامهٔ تجاری هم در طهران بسته خواهد شد.

مادهٔ شانزدهم. این عهدنامه تا چهارماه دیگر از تاریخ امروز در طهران نیز امضا خواهد شد و به تصویب خواهد رسید.

در لشکرگاه امپراتوری در فینکن شتاین در ۴ مه ۱۸۰۷ (۱۲۲۲ صفر ۱۲۰۷) منعقد شد و به امضا رسید.

امضای هوگ ب. ماره

امضای سفیر ایران

وزیر روابط خارجی

رونوشت مطابق اصل است

ش. م. تالران، پرنس دوبنوان^۱

پیدا است که امضای این عهدنامه چه ولوله‌ای در محافل سیاسی اروپا و مخصوصاً در دربار روسیه و انگلستان که این عهدنامه به زیان آنها بسته شده بود می‌فکند. از جسارت فکری و بلندپروازی مخصوص ناپلئون عجیب نیست که چنین عهدنامه‌ای را در نظر گرفته باشد و چیزی که بسیار شگفت است سستی رأی و بی‌خبری فتحعلی‌شاه است که حاضر شد در همسایگی روسیه و انگلستان با فرانسه‌ای که در آن سوی جهان واقع شده بود و هیچ راهی به ایران نداشت چنین قراری بگذارد و اعلام جنگ گستاخانه‌ای به انگلستان در برابر وعده‌واهی پس‌گرفتن گرجستان و نواحی دیگر از روسیه به‌عهده بگیرد.

امضای این عهدنامه هرچند که موهم بوده باشد و نتیجه عملی از آن نگرفته باشند زیان سیاسی بسیار بزرگی به ایران زد و آن این بود که دولت انگلستان بر بدگمانی‌های سابق خود نسبت به ایران بدگمانی دیگر هم افزود.

نخستین بدگمانی انگلستان این بود که فرهنگ ایران و زیان فارسی و تجارت ایران در هندوستان نفوذ عجیب و فوق العاده‌ای داشت و در حقیقت هندوستان مستعمره فکری ایران بود و هر تجاری که با هر کشور دیگری از جهان داشت به توسط ایران بود. انگلیسی‌ها برای این‌که در هند رسوخ کنند چاره‌ای جز این نداشتند که نفوذ ایران را براندازند و برای این‌که به این نتیجه برسند راهی جز ضعیف‌کردن ایران و از پادرآوردن آن نبود و برای این کار بهتر از همه این بود که هرچه بیشتر ممکن شود ایران را کوچک بکنند و منابع مهم ثروت را که آن روز مخصوصاً نواحی حاصلخیز مغرب دریای خزر بود از دستش بگیرند و آن را گرفتار زد و خورد با هریک از همسایگان که ممکن باشد بکنند و همسایگانی که در آن زمان ممکن بود به جان ایران بیفتند در درجه اول دولت نیرومند تزارهای روسیه و درجه دوم دولت طماع عثمانی و در درجه سوم طوایف راهزن و بی‌انضباط و سرکش تازیان اطراف خلیج فارس بودند.

گذشته از این‌که فرانسه نیرومندترین دولت نظامی آن روزگار و حریف تاریخی انگلستان در هند آن سرزمین را از دور تهدید می‌کرد تزارهای روسیه هم با شتاب هرچه تمام‌تر روزیه روز به هندوستان نزدیک‌تر می‌شدند و چیزی نمانده بود به سرحد آن سرزمین زرخیز برسند. دولت کوچکی در میان هندوستان و نواحی نیم مستقل آسیای مرکزی که روس‌ها آنها را یکی پس از دیگری از پا درمی‌آورند در نتیجه ضعف و تجزیه خاک ایران چندی پیش تشکیل شده بود و آن دولت افغانستان بود.

در شب ۱۱ جمادی‌الآخر ۱۱۶۰ که نادرشاه را چندتن از زیردستانش در فتح آباد قوچان

کشتند از جمله لشکریانی که با او بودند برخی از مردم طایفه چادرنشین ابدالی از افغان‌ها بودند و ریس‌شان احمدخان در هنگامه‌ای که از کشته شدن نادرشاه پیش آمده بود برخی از جواهر گرانبها یی را که نادر از هند آورده و همیشه با خود همراه داشت ریود و به سرزمین خود یعنی افغانستان امروز گریخت و به این‌گونه در ۱۱۶۰ کشوری که امروز به نام افغانستان خوانده می‌شود از ایران جدا شد. هنگامی که انگلیسی‌ها وارد هندوستان شدند افغان‌ها نیرومند شده و حتی در ۱۱۶۲ سرزمین لاهور و ملتان و در ۱۱۷۰ دهلی را گرفته و در ۱۱۷۴ بار دیگر به هندوستان تاخته بودند.

پیدا است که نفع دولت انگلستان در هند این بود که افغان‌ها را در میان هندوستان و آسیای مرکزی که روس‌ها روزبه روز در آن بیشتر پیش می‌رفتند نگاه بدارد و نیرو دهد و حتی مانع از پیشرفت منافع ایران در آنجا بشود و احیاناً گاهی هم ایران را به نفع افغانستان کوچک بکند، چنان‌که با کوشش‌های فراوان بر ناحیه هرات که در لشکرکشی به افغانستان و هندوستان اهمیت بسیار داشت و دروازه هندوستان به شمار می‌رفت و پیش از آن جزو خاک ایران بود سه‌بار افغان‌ها تاختند و ایرانیان آن را پس گرفتند و تفصیل جنگ‌های هرات پس از این خواهد آمد.

همین نفوذ فوق العاده مادی و معنوی که ایران در هند داشت چند برابر آن را در افغانستان که مردم آن فارسی‌زبان و از همان تژاد ایرانی بودند داشت و ناتوان شدن دولت ایران در افغانستان نیز به نفع سیاست انگلستان بود.

بدگمانی دوم انگلستان را همین عهدنامه فینکن‌شتاین فراهم آورد زیرا دولت انگلستان دید به محض این‌که حریف نیرومندی در اروپا مانند ناپلئون پیدا کند دولت ایران با آن عهد می‌کند که منافع انگلستان را در آسیا مخصوصاً در خلیج فارس و افغانستان که دو دروازه مهم هندوستان به شمار می‌رفتند مانع شود و در این مدت زیادی که از امضای عهدنامه فینکن‌شتاین می‌گذرد همیشه کوشش انگلستان در ایران این بوده است که دیگر ایران نتواند با رقیبان منافع انگلستان در این نواحی سازش کند.

برای پیش‌بردن این مقصد دو وسیله‌ای که انگلستان به کار برد که یکی گرفتار کردن ایران در پیچ و خم‌های سیاست خارجی و گاهی جنگ‌هایی با همسایگان زورمند و دیگر رعاب افکنندن در داخله کشور و تضعیف قوای روحانی و احیاناً بهره‌جویی از عوامل داخلی بوده است.

هیئت نظامی فرانسه در ایران

یگانه نتیجه‌ای که ایران از عهدنامه فینکن‌شتاین گرفت آمدن هیئت نظامی فرانسه به ایران بود. از دو تن سفیری که پیش از آن ناپلئون به ایران فرستاده بود آجودان ژنرال رومیو نظامی بود و وی مأموریت داشت در اوضاع ایران مطالعه کند و بیند در صورتی که اتحادی در میان ایران و فرانسه برقرار شود ایران تا چه اندازه می‌تواند در این کار یاری کند. رومیو اندکی پس از ژوبر از فرانسه از راه استانبول رسپار شده بود و در اواسط ماه مه ۱۸۰۵ (صفر ۱۲۲۰) به استانبول رسید و در آن موقع ژوبر هنوز در آن شهر بود. برای آنکه مردم به مقصد او پی نبرند رومیو از بیراهه با اوتره^۱ نام، منشی خود به سوی ایران حرکت کرد و در اثر وقایعی که شاید عمداً پیش آورده باشند مجبور شد نزدیک چهل روز در حلب بماند و در آن جا بیکر^۲ کنسول انگلستان سرانجام به مأموریت او پی برد و بی‌درنگ جونز^۳ کنسول انگلستان در بغداد را از سفر او خبر کرد و او هم به لندن اطلاع داد. سرانجام رومیو از راه همدان در اوایل اکتبر ۱۸۰۵ (اواسط ربیع ۱۲۲۰) هر طور شده بود خود را به طهران رساند و با آنکه دولت ایران ورودش را به شادی تلقی کرد ناگهان پس از چند روز درنگ در این شهر به بیماری که معلوم نشد چه بوده است درگذشت.

پریشانی دولت ایران در این واقعه خود می‌رساند که این مرگ شاید طبیعی نبوده باشد زیرا با تأثیر و احترام بسیار جنازه‌اش را در جایگاه مخصوصی در بیرون دروازه شاه عبدالعظیم که ظاهراً هنوز آثاری از آن باقی است به خاک سپردند. قرینهٔ دیگری که دربارهٔ این واقعه و طبیعی نبودن آن در دست است این است که در اسناد ایرانی و کتاب‌های آن زمان مطلقاً اشاره به آمدن رومیو و مأموریت او و درگذشتمن او نیست.

میرزا محمد تقی سپهر لسان‌الملک در ناسخ التواریخ در وقایع سال ۱۲۲۱ که به مناسب ورود ژوبر به دربار ایران خلاصه‌ای از تاریخ روابط ایران و فرانسه را نوشته کمترین اشارتی به آمدن رومیو ندارد و مطلب را چنین ادا کرده است:

«... روز جمعه بیست و پنجم ربیع الاول خیمه بیرون زد^۴ و تا چمن سلطانیه عنان باز نکشید. این هنگام موسی^۵ ژوبر از دولت فرانسه به رسالت آمد، چه روزگاری بود که پادشاه

1. Outrey

2. Baker

3. Jones

۴. مقصود به بیلاق رفتن فتحعلی‌شاه به سلطانیه است.

۵. در آن زمان کلمه «مسیو» فرانسه را چنین می‌نوشتند.



لشکرگاه فتحعلی شاه در سلطانیه

(از کتاب «ایران» تألیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱ م. ۱۲۵۷ ق.)

فرانسه در خاطر داشت که با دولت ایران ساز موالات طراز کند و طریق وداد بازدارد، چنان‌که در سال شهادت آمحمدشاه^۱ دو تن رسول از دولت فرانسه با سواد عهدنامه سلاطین صفویه که در میان دولتين رفته بود به دارالملک طهران آمدند. وقتی پرسیدند که هنوز بعد از شهادت آقامحمدشاه شهریار نامدار فتحعلی‌شاه از شیراز باز طهران نشده و بر تخت جلوس نفرموده بود. لاجرم حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله ایشان را به معاذیر دلپذیر بازفرستاد و همچنان بعد از قتل سکنه کربلا، چنان‌که مذکور شد، اسمعیل‌بیک بیات سفیر بغداد گشت. یک‌تن از بازرگانان ارامنه که داود نام داشت و تجارت فرانسه می‌گذاشت به نزدیک او رفته و مکتوبی چند به خط فرانسه بنمود و خود را از جانب آن دولت سفیر خواند و به اتفاق اسمعیل‌بیک به طهران آمد، اولیای دولت ایران سخن او را استوار نداشتند و کتاب او را به کذب پنداشتند. این هنگام که سلطنت مملکت فرانسه را ناپلئون داشت و با دولت روس کار به معادات می‌گذاشت موسی ژوبر را به دولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شمار روشن است و خصومت ما با ایشان مبرهن، همانا دشمن دشمن را دوست گیرند، خاصه این وقت که وداد و اتحاد دولت ایران و فرانسه موجب استیصال و اضطرار روسیان است. چون موسی ژوبر طی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد، محمود پاشا که حاکم بایزید بود به رعایت دولت روسیه و عثمانیه او را گرفته محبوس داشت و دو تن ملازمان او را مقتول نمود. چون این خبر در اردبیل معروض حضرت نایب‌السلطنه افتاد در حال مکتوبی به حاج یوسف‌پاشا که ایالت ارزن‌الروم داشت فرستاده او را گسیل ساخت و موسی ژوبر به درگاه نایب‌السلطنه آمد و از آنجا در چمن سلطانیه حاضر حضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستار شد که شاهنشاه ایران در پاسخ نامه ناپلئون او را امپراتور خطاب فرماید که به معنی پادشاه است تا در میان دول فرنگستان به این نام بلند آوازه شود. ملتمن او مقبول افتاد. پس بر حسب فرمان پاسخ نامه او نگار شد و میرزار ضای قزوینی منشی، که روزگاری وزارت شاهزاده محمدعلی میرزا را داشت، به اتفاق او به سفارت فرانسه مأمور گشت...»

پیدا است شرحی که مؤلف ناسخ التواریخ درباره امپراتوری ناپلئون و به رسمیت‌شناختن او نوشته مبالغه‌آمیز است و همین بیان مختصر روحیات مردم آن زمان را نشان می‌دهد. برای اجرای عهدنامه فینکن‌شتاین ناپلئون مصمم شد سفیری به ایران بفرستد که

۱. در اصل چنین است.

در ضمن ریاست هیئت نظامی فرانسه را هم داشته باشد. برای این کار ژنرال کلود ماتیوکنت دوگاردان^۱ را برگزید. این ژنرال چهل و یک ساله در ۱۱ ژوئیه ۱۷۶۶ در مارسی بندر معروف جنوب فرانسه ولادت یافته بود و در ۳۰ ژانویه ۱۸۱۸ یعنی نه سال پس از بازگشت از ایران در لنسل^۲ در ناحیه باسزالپ^۳ فرانسه درگذشت. وی پیش از انقلاب فرانسه در سواره نظام منصب سروانی داشت و از ۱۷۹۲ به بعد در تیجه شجاعه هایش زودتر از آنچه می‌بایست ترقی کرد، تا اینکه ژنرال مورو^۴ سردار معروف فرانسوی در ۱۷۹۹ او را منصب سرتیپی داد و در ۱۸۰۴ فرمانده پاسبانان شخصی و در ۱۸۰۵ آجودان ناپلئون شد. در ۱۸۰۷ مأمور ایران شد و پس از بازگشت از این سفر در ۱۸۰۹ چون چنان‌که می‌بایست از عهده برنيامده بود از نظر ناپلئون افتاد و پس از چندی لقب کنت و بیست و پنج هزار فرانک به او انعام دادند و چون در ۱۸۱۱ در مأموریت نظامی که در پرتغال به او رجوع کرده بودند شکست خورد باز از نظر ناپلئون افتاد و بار دیگر به کار برگشت و در دوره صدر روزه ناپلئون جزو افسران زیردستش بود.

دستورهای ناپلئون به ژنرال گاردان

نسخه تعليمات و دستورهایی که ناپلئون به ژنرال گاردان داده و تکلیف او را در مأموریت ایران معین کرده است تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ (۲۵ ذی الحجه ۱۲۲۱) را دارد و در لشکرگاه خود در فینکن‌شتاین آن را صادر کرده است و از این قرار شش روز پس از امضای عهدنامه فینکن‌شتاین گاردان را مأمور ایران و از همان‌جا روانه کرده است. متن این دستور که به امضای ناپلئون رسیده سند بسیار جالب و معتبری است که سیاست او را در ایران در برابر روسیه و انگلستان می‌رساند و ترجمه آن از روی متن فرانسه به این‌گونه است:

«دستور برای ژنرال گاردان

در لشکرگاه امپراتوری فینکن‌شتاین ۱۰ مه ۱۸۰۷

آقای ژنرال گاردان هرچه زودتر که بتواند وارد ایران خواهد شد. پانزده روز پس از ورودش چاپاری خواهد فرستاد و یک ماه بعد یک تن از افسرانی را که همراهش هستند روانه خواهند کرد.

در عبور از استانبول همه وسائل را به کار خواهد برد تا مکاتبه او با وزیر روابط خارجی^۵

1. Claude-Mathieu Comte de Gardane

2. Lincel

3. Basses-Alpes

4. Moreau

5. در آن موقع به جای وزیر امور خارجه وزیر روابط خارجی می‌گفتند.

و مکاتبه آن وزیر با او سریع باشد. اگر ممکن شود که این کار را با کارگزاران باب عالی^۱ بکند بهتر است هر هشت روز مکاتبه کند. همه مکاتیب فوری که اهمیتی داشته باشد چه برای وزیر روابط خارجی و چه برای ژنرال سbastiani^۲ به رمز نوشته خواهد شد.

نخستین مکاتیب فوری مخصوصاً باید طوری باشد که برای شناساندن کشوری که درباره آن هیچ اطلاع مسلمی در دست نیست مناسب باشد. جغرافیا و نقشه‌برداری آن کشور، سواحل، جمعیت، مالیه، وضع نظامی و جزئیات مختلف آن باید نخستین منظور جستجوهای ژنرال گاردان باشد و محتویات نامه‌های فوری او را تشکیل دهد و مجلداتی فراهم کند. ایران باید روس‌ها را دشمنان طبیعی خود بداند^۳: گرجستان را از دستشان بهدر برده‌اند، زیباترین ولایاتشان را تهدید می‌کنند: هنوز سلسله پادشاهان کنونی را نشناخته‌اند و از روزی که بر سر کار آمده همواره با آن در جنگ بوده‌اند. آقای ژنرال گاردان همه این دلایل را یادآوری خواهد کرد؛ بعض ایرانیان را بر روس‌ها خواهد انگیخت. آنها را به کوشش‌های دیگر و به لشکرکشی‌های بیشتر تحریک خواهد کرد. برای ادامه عملیات نظامی شان از همه راهنمایی‌هایی که آزمودگی اش به او تلقین خواهد کرد دریغ نخواهد داشت و برای این مقصود وسیله خواهد جست با شاهزاده عباس‌میرزا که فرمانده سپاه و چنان‌که می‌نماید مورد اعتماد آن است رابطه بهم زند. باید ایران در مرزهای روسیه پراکنده‌گی بسیار فراهم کند و این موقع را که روسها سپاه خود را در قفقاز ضعیف کرده و قسمتی از آن را به اروپا فرستاده‌اند غنیمت بشمارد و به ایالاتی که به‌зор اسلحه یا به دسیسه از دستشان گرفته‌اند برگرددند. گرجستان که آخرین شاه آن‌جا را وادار کرده‌اند کشور خود را به آنها واگذار کند کاملاً تسلیم آنها نشده و مردم آن‌جا چنین می‌نماید که افسوس صاحبان قدیم خود را می‌خورند. وانگهی سلسله کوهی که مدخل ایران را حفظ می‌کند در شمال گرجستان واقع است: اهمیت دارد که روسیه همه این گذرگاه‌ها را در دست نداشته باشد.

آقای ژنرال گاردان همه دقت‌ها را خواهد کرد تا ایران و باب عالی عثمانی تا می‌توانند درباره عملیات خود در میان دریای سیاه و دریای خزر با هم اتفاق کنند. نفع این هر دو امپراتوری یکی است. همه کشورهای جنوب روسیه یکسان در خطرند زیرا که زمین حاصلخیزتر و آسمان ملایم‌تر را به بیابان‌های خود و یخ‌های خود ترجیح می‌دهد. اما ایران

۱. در آسیا به دربار عثمانی باب عالی و به زبان فرانسه *porte Sublime* می‌گفتند.

۲. ژنرال سbastiani از سرداران معروف ناپلئون و سفیرکبیر فرانسه در ترکیه آن روز.

۳. البته این عبارت نقل قول و مقصود ناپلئون روس‌های نزاری است.

نفع دیگری هم دارد که مخصوص به آن است و آن این است که مانع از پیشرفت انگلستان در هندوستان شود؟

ایران امروزه در میان روسیه و مستملکات انگلیس در فشار است. هرچه بیشتر این مستملکات به سوی مرزهای ایران منبسط شوند باید بیشتر از توسعه آینده آن ترسان باشد. اگر از همین امروز در اندیشه دفع این خطر نباشد و به زیان انگلستان از همه عملیات فرانسه در برابر آن پشتیبانی نکند در معرض این خطر خواهد بود که روزی مانند شمال هندوستان یکی از ایالات انگلستان شود.

فرانسه ایران را از دو نظر جالب می‌داند: به عنوان دشمن طبیعی روسیه و به عنوان وسیله عبور برای لشکرکشی به هندوستان.

به واسطه همین دو منظور است که عده‌ای کثیر صاحب منصبان مهندسی و تپخانه وابسته به سفارت ژنرال گارдан شده‌اند. باید آنها را گماشت که نیروهای نظامی ایران را نسبت به روسیه وحشت‌انگیزتر کنند و جستجوها و استخبارهایی بکنند و گزارش‌هایی ترتیب دهنده که معلوم کنند موانعی که لشکرکشی در عبور از آنجا به آن بر می‌خورد کدام است و برای رفتن به هندوستان چه از راه حلب و چه از راه یکی از بندرهای خلیج فارس کدام راه را باید پیش بگیرد. فرض کنیم در شق اول سپاهیان فرانسه با رضایت باب عالی در اسکندریون پیاده شوند؛ در شق دوم از دماغه نیک عبور کنند و در مدخل خلیج فارس از کشتی پیاده شوند. در شق اول و شق دوم باید اطلاع داد از محل فرودآمدن تا هندوستان راه کدام است و اشکالات آن چیست، آیا سپاهیان وسایل نقلیه کافی خواهند یافت، آیا راه‌ها اجازه خواهد داد که تپخانه را با خود ببرند، و در صورتی که موانعی باشد چه وسایلی خواهند داشت که از آن حذر کنند یا بر آنها غالب شوند و آیا به حد وفور آذوقه و مخصوصاً آب خواهند یافت؟

در شق دوم بندرهایی که مناسب برای پیاده کردن باشد کدام است، بندرهایی که کشتی‌های دارای سه عرشه و کشتی‌های هشتاد توب و کشتی‌های هفتاد و چهار توب بتوانند در آن وارد شوند کدام است؛ بندرهایی که بتوان در آنها آتشبارهایی جا داد کدام است؟ تا این که کشتی‌ها در برابر حملات ناوگان دشمن در پناه باشند، کدام است. بندرهایی که ناوگان بتوانند در آن‌جا پول بدهد و آب و خوراک بددست بیاورد؟

اگر آقای ژنرال گاردان تنها بود نمی‌توانست به هیچ‌یک از این پرسش‌ها پاسخ بدهد، زیرا که ما در اروپای خود و حتی در مرکز آلمان می‌ینیم اطلاعاتی که مردم کشور می‌دهند

همیشه نادرست و نامفهوم است. اما ژنرال گاردان مهندسین نظامی و دریاداری و افسران توپخانه در زیر فرمان خواهد داشت که راه‌ها را خواهند پیمود، محل را معاینه خواهند کرد، بندرهای امپراتوری ایران را نه تنها در خلیج فارس بلکه در دریای خزر خواهند دید، نقشه‌هایی خواهند کشید و برای او و سیله فراهم خواهند ساخت که پس از چهارماه توقف در ایران گزارش‌های مفصل و شایان اعتقاد درباره موضوع‌های مختلف این استخاره‌ها بفرستد. همیشه مراقب خواهد بود که هرچه می‌فرستد دو نسخه باشد، تا این‌که اطلاعات به این مهمی اگر اتفاقی برای چاپار بیفتند گم نشود.

این افسران نیز این فایده را خواهند داشت که اطلاعاتی درباره فن نظام اروپا به ایرانیان خواهند داد و به آنها یاری خواهند کرد استحکامات تازه‌ای برای دفاع قلاع خود بسازند. دو منظور عمدی که در پیش است به این‌گونه تأمین خواهد شد زیرا که ایران برای روس‌ها و حشت‌انگیزتر خواهد گشت و وسایل عبور و هرچه مربوط به این کشور است کاملاً معروف ما خواهد شد. این است قسمت نظامی.

اما قسمت سیاسی، ژنرال گاردان مجاز است قراردادهایی بینند تا از فرانسه تفنگ یا سرنیزه و توب و یک عده افسر و افسر جزء کافی برای تشکیل کادر یک عدد ۱۲۰۰۰ نفری که ایران تجهیز خواهد کرد فرستاده شود. بهای اسلحه را افسران توپخانه از روی ارزش آن در اروپا معین خواهند کرد. پرداخت آن در قرارداد قید خواهد شد. مقصود اعلیحضرت از دریافت بهای این اسلحه این نیست که از پانصد یا ششصد هزار فرانک خرج خودداری کند بلکه برای اطمینان از این نکته است که دولت ایران چون پول آنها را داده باشد بیشتر به آن اعتنا خواهد کرد تا این‌که به او داده باشند. وانگهی مطمئن خواهد شد که چون آنها را می‌خرد در حقیقت اراده دارد آنها را به کار ببرد. این اسلحه و افسران جزء را ناوگان اعلیحضرت حمل خواهد کرد. در قرارداد محل پیاده‌کردن و طریقہ پرداخت بهای این اسلحه را معین خواهند کرد و ممکن است قسمت عده آن آذوقه مانند نان خشک و برنج و گاو و غیره برای ناوگان باشد که پس از پیاده کردن آنچه آورده‌اند در این دریاها بهم خواهند پیوست. مقدار اسلحه‌ای که تهیه آن را به عهده خواهند گرفت می‌تواند بالغ بر ده هزار تفنگ و تاسی توب صحرايی باشد.

سرنوشت افسران و افسران جزء هم چه آن‌هایی که همراه ژنرال گاردان هستند و چه آن‌هایی که فرستاده خواهند شد باید در این قرارداد معین باشد. اعلیحضرت حقوقی را که در فرانسه دریافت می‌کنند برای آنها باقی خواهد گذاشت؛ اما مناسب است از ایران حقوق

و فوق العاده‌ای که همیشه برای اروپاییانی که از وطن دور می‌شوند لازم است بگیرند. اگر جنگ با روسیه دنباله داشته باشد و ایران میل داشته باشد و ژنرال گارдан هم پس از آنکه کشور را خوب بشناسد فرستادن^۴ یا ۵ گردان و دو یا سه آتشبار توپخانه را برای تشکیل ذخیره سپاه ایران لازم بداند ژنرال گاردان می‌تواند این قرار را بگذارد و امپراتور آن را تصویب خواهد کرد.

این وزیر مختار البته تا اندازه‌ای از اوضاع کارها باخبر است که بداند تنها به وسیله اختفای کامل و اطلاعات درست درباره محل پیاده کردن نیرو می‌توان ناوگانی به یاری ایران فرستاد. در صورتی که یک عدد ۲۰,۰۰۰ نفری فرانسوی به هندوستان فرستاده شود لازم است بدانند چه عده کمکی ایران به این سپاه خواهد افزود و مخصوصاً چنان‌که بیش از این گفته شد آنچه در باب محل پیاده کردن و راه‌هایی که در پیش است و آذوقه و آب لازم برای لشکرکشی را باید دانست. نیز باید دانست کدام فصل برای عبور از خشکی مناسب است.

مأموریت ژنرال گاردان به همین منتهی نمی‌شود: باید با ماهرات‌ها^۱ مربوط شود و هرچه قطعی‌تر از پشتیبانی‌ای که ممکن است سپاهیان در هندوستان بیابند مطمئن گردد. این شبه‌جزیره از ده‌سال پیش چنان تغییر کرده است که آنچه درباره آن است بهزحمت در اروپا معروف است. هیچ‌چیز از اطلاعاتی که ممکن است کسب کند و روابطی که ممکن است برقرار سازد مفیدتر نیست.

سرانجام ژنرال گاردان باید از نظر دور کند که منظور عمده ما استقرار اتحاد سه‌گانه در میان فرانسه و باب عالی و ایران است و نیز این است که راهی به هندوستان باز کنیم و معاونینی در برابر روس‌ها به دست آوریم. اگر اجرای این منظور آخر را بتوان از راه تاتارستان^۲ توسعه داد جالب دقت خواهد بود. چون روسیه نگران مرزهای خود است، دیر یا زود نتیجه وسایلی را که ما برای خود تهیه کرده‌ایم که مراحم مرزهای آن بشویم خواهیم دید.

آقای ژنرال گاردان رسیدگی خواهد کرد چه یاوری ایران می‌تواند با تجارت ما بکند، کدام‌یک از مواد کارخانه‌های ما در آنجا جالب خواهد بود و در عرض چه می‌توانیم از آنجا بگیریم. سپس او مجاز است درباره یک عهدنامه تجاری براساس عهدنامه‌های ۱۷۰۸ و

۱. راجه‌های جنوب هندوستان.

۲. مقصود ترکستان.

۱۷۱۵ گفتگو کند. با جزیره فرانسه^۲ مربوط خواهد شد و بیشتر با این توجه به تجارت آن جا مساعدت خواهد کرد که جزیره فرانسه باید نخستین بارانداز تجارت کشور ما با خلیج فارس باشد.

امضای ناپلئون

این دستور مشروحی که ناپلئون به ژنرال گاردان داده همه اهمیتی را که در آن زمان برای رقابت با انگلستان و روسیه به ایران می داده است می رساند و در ضمن نمونه‌ای از صراحت گفتار او و توجه خاصی است که به جزئیات مسایل نظامی داشته و یکی از خواص عمدۀ او است.

هیئت سفارت با ژنرال گاردان مرکب از پانزده تن اعضای سیاسی بوده است به این‌گونه: گاردان برادر ژنرال دییر نخست، روسو^۳ دییر دوم که در بغداد بوده و در آن زمان رهسپار ایران شده بود، لازار^۴ دییر سوم، ژوانن^۵ مترجم اول که پیش از وقت به طهران آمده بود، آندراس نرسیا^۶ معاون مترجم که ژنرال سbastiani به عنوان مترجم دوم موقتی به ایران فرستاده و با سروان بوتنان^۷ در اردوی شاهزاده عباس‌میرزا بوده است، ژوانار^۸ معاون مترجم، تانکوانی^۹ معاون مترجم، که ژنرال سbastiani موقتاً فرستاده است، بواسون^{۱۰} آتابه سفارت، اسکالون^{۱۱} مترجم، دوپره^{۱۲} که با مهندس ترزل^{۱۳} به بغداد فرستاده شد، دکتر سالواتوری^{۱۴} پزشک و جراح نخست موقتی سفارت، داماد^{۱۵} مبلغ مذهبی کشیش سفارت که از صومعه سن بنوا^{۱۶} در محله پرای استانبول مأمور به این کار شده بود، فرانگوپولو^{۱۷} کشیش از همان صومعه، گذشته از این عده غیرنظمی ۱۴ تن افسر و افسر جزء از صنوف مختلف نیز همراه ژنرال گاردان به ایران آمده‌اند و هیئت نظامی را که برای تقویت سپاه ایران درنظر گرفته بود تشکیل می دادند. به این‌گونه:

کامیل ترزل^{۱۸} ستوان مهندس جغرافیا و آبجوان ژنرال گاردان که به مأموریت به بغداد فرستاده شد. کامیل ترزل در ۱۷۸۰ در پاریس ولادت یافته و در ۱۸۶۰ درگذشت. وی از افسران معروف نیمة اول قرن نوزدهم در فرانسه شد و به رتبه ژنرالی رسید و مخصوصاً در

۲. جزیره موریس.

۱. مقصود عهدنامه‌های فرانسه با شاه سلطان‌حسین صفوی است.

- | | | | |
|------------------|-------------|--------------------|--------------------|
| 3. Rousseau | 4. Lajard | 5. Jouannin | 6. Andréas Nerciat |
| 7. Bontemps | 8. Joinnard | 9. Tancogne | 10. Boisson |
| 12. Dupré | 13. Trézel | 14. Salvatori | 15. Damade |
| 17. Frangopoulos | | 18. Camille-Trézel | 16. Saint-Benoit |

جنگ‌های الجزایر کارهای مهم کرد. برنار^۱ ستوان مهندس که هنگام ورود به خاک ایران در زورآباد در بیرون شهر خوی از طاعون مرد، تروئیلیه^۲ سروان مهندس که به مأموریت به حلب فرستاده شد، لامی^۳ سروان مهندس، بوتنان سروان مأمور اردوی عباس‌میرزا، بیانکی^۴ سروان مهندس ایتالیایی. وی از خاورشناسان معروف زمان خود شده و زبان ترکی را بسیار خوب فراگرفته بود و با ژ. د. کیفر^۵ فرهنگی برای زبان ترکی به فرانسه نوشته که معروف است. شارل نیکولا بارون فابویه^۶ ستوان توپخانه، فابویه در پونتاموسون^۷ در ۱۷۸۲ ولادت یافت و در ۱۸۵۵ درگذشت و او نیز از افسران بسیار معروف فرانسه در نیمه اول قرن نوزدهم شد و به رتبه ژنرالی رسید و در جنگ استقلال یونان که از برخی از کشورهای اروپا شکریانی به یاری یونانیان فرستاده بودند وی از فرانسه مأمور شد و در آن جنگ کارهای مهم کرده است، ریول^۸ ستوان توپخانه پین^۹ سروان سوار، پرئو^{۱۰} نقشه‌بردار، وردیه^{۱۱} سروان تیپ ۶۱ پیاده، فینو^{۱۲} گروهبان همان تیپ، مارشال^{۱۳} گروهبان همان تیپ، دامرون^{۱۴} گروهبان همان تیپ.

این هیئت چهارده نفری افسران و درجه‌داران فرانسوی یادگارهایی چند در نظام ایران گذاشته‌اند، از آن جمله دو کارخانه توپ‌ریزی در تهران و اصفهان دایر کرده‌اند، جنگ با سرنسیزه را که سابقاً در ایران معمول نبود رواج داده‌اند، لباس یک شکل (اوئیفورم) و تشکیل صنف‌های مختلف و مجزای پیاده‌نظام و سوارنظام و توپخانه و مهندس و حتی ایجاد توپخانه کوهستانی به جای زنبورک‌هایی که پیش از آن در سپاه ایران معمول بود کارهای آن‌هاست و حتی اصطلاح سرباز یادگار آن دوره است. پیش از آن به تقلید روس‌ها در ایران سال‌آلات می‌گفتند و هنگامی که گاردان به اصطلاح آن روز «نظام جدید» را تشکیل داد چون نخستین دسته‌های آن در آذربایجان مشغول کار شدند از میرزا ابوالقاسم فراهانی نویسنده و شاعر معروف که بعدها قائم مقام لقب گرفت و صدراعظم ایران شد خواستند که اصطلاح جدیدی برای افراد تابین بسازد و وی کلمه «سرباز» را که از اصطلاح «سرباختن» فارسی گرفته بود وضع کرد.

1. Bernard

2. Truilhier

3. Lamy

4. Bianchi

5. J. D. Kieffer

6. Charles-Nicolas Baron Fabvier

7. Pont-á-Mousson

8. Reboul

9. Pépin

10. Preaux

11. Verdier

12. Finot

13. Marchal

14. Damron



لباس سربازان ایرانی که افسران فرانسوی ترتیب داده بودند
از کتاب دوبو

مقدمات مأموریت گاردان و نتایج آن

دشواری جان‌فرسایی که ژنرال گاردان برای پیش‌بردن مأموریت خود در ایران و جلب توجه فتحعلی‌شاه داشت تردید رأی عجیب پادشاه ایران بود که ممکن بود از این ساعت به آن ساعت تغییر عقیده بدهد. نمی‌توان فتحعلی‌شاه را در این کار مقصراً دانست زیرا که با ارتباط کندی که در آن زمان در میان ایران و فرانسه وجود داشت و یگانه راهی که داشتند راه ترکیه بود به حد وسط دو ماه از این کشور به آن کشور راه بود و انگهی تفاوت در میان تمدن دو کشور به اندازه‌ای بود که هنوز برای ایرانیان و مخصوصاً برای مردان کامل و معمری که دربار فتحعلی‌شاه از ایشان تشکیل می‌شد فهم و درک اوضاع فرانسه بسیار دشوار بود.

هنگامی که رومیو سفیر اول ناپلئون نزد فتحعلی‌شاه رفت چون انگلیسی‌ها به قصد کارشکنی اطلاعاتی درباره انقلاب فرانسه و کشتن لوئی شانزدهم و برچیدن خاندان سلطنتی قدیم به او داده بودند و قهرآ برای پادشاهی در آسیا شنیدن این واقعه واهمه مخصوص فراهم می‌کرد تا مدتی رومیو مجبور بود در پاسخ فتحعلی‌شاه علت این وقایع و جرایم و خطاهای لوئی شانزدهم را توضیح دهد و نتیجه انقلاب و عظمت فرانسه را در دوره ناپلئون بگوید، تا ذهن این پادشاه بی‌خبر را از شایبه‌ای که در آن وارد کرده بودند تهی کند و دل او را برای ناپلئون و اتحاد با او به دست بیاورد. رومیو نخستین کسی بود که از جانب ناپلئون به فتحعلی‌شاه پیشنهاد کرد با فرانسه متحد شود و روابط خود را با انگلستان قطع کند و در برابر این کار وعده کرد سپاهی به گرجستان بفرستند و در ضمن کمک‌هایی هم بکند. این پیشنهاد فتحعلی‌شاه را نرم‌تر کرد. اما به واسطه همان تردید و دودلی مخصوصی که داشت باز در نظر گرفت بینند انگلیسی‌ها چه وعده به او می‌دهند. در این زمان انگلستان هنوز نماینده دائمی و مخصوص در دربار طهران نداشت و نزدیک‌ترین مأمور انگلیسی مستر جونز^۱ نام کنسول انگلستان در بغداد بود. پیش از این وقایع سرچان ملکم سفیر شرکت هندوستان به ایران آمده و وعده‌هایی داده بود، اما فتحعلی‌شاه سندی در دست نداشت و جواب صریحی هم به او نداده و همان شک و تردید را در کار او هم نشان داده بود. این بار به وسیله محمد نبی خان قزوینی که پس از کشته شدن حاج خلیل خان اولین سفیر ایران در هند انگلیس بود و نمایندگی ایران را از اکتبر ۱۸۰۵ (رجب ۱۲۲۰) به بعد در آن مستعمره

جدید داشت به جونز کنسول بغداد رجوع کردند و برای رعایت احتیاط که بیینند جواب انگلستان چه خواهد شد چندان اعتنایی به رومیو و پیغام‌های ناپلئون نمی‌کردند. اما چندی نگذشت که رومیو چنان‌که پیش از این گفتم بی‌مقدمه در طهران تلف شد. پیدا است که مانع عمله برای سیاست انگلستان حضور رومیو در طهران بود و چون او مرد دیگر دلیلی نداشت در جواب‌دادن عجله کنند و همین کار را کردند. سرانجام جونز از بغداد به استانبول رفت که با سفیر انگلستان در آنجا در این زمینه سخن بگوید. در این میان در بهار سال ۱۲۲۱ (۱۸۰۶) محمد نبی خان از هند خبر داد که فرمانفرمای آن سرزمین موضوع را به لندن نوشته است و دو سال است که وزرای انگلستان در این باره گفتگو می‌کنند و هنوز تصمیم نگرفته‌اند. پیدا است که این بهانه جویی و دفع الوقت دولت انگلستان تا چه اندازه مانع بود که فتحعلی‌شاه یک طرف را اختیار کند. رومیو در سفر ایران یک منشی هم که اوتره^۱ نام داشت با خود آورده بود و وی را هم مانند رومیو مسموم کرده بودند اما جان دربرده و پس از مرگ ناگهانی رومیو سرگردان در طهران مانده بود و شاید بیم داشت که بی‌نتیجه به فرانسه بازگردد. ناچار فتحعلی‌شاه به او متولّ شد و وی از راه بغداد به فرانسه رفت. چندی پس از آن واقعه که ژوبر به طهران رسید و مواعید سابق را مکرر کرد چون هنوز خبری دررد و قبول از انگلستان و هند نرسیده بود فتحعلی‌شاه دیگر از تردید بیرون آمد و میرزار ضای قزوینی را به سفارت به دربار ناپلئون فرستاد. ژوبر به واسطه رنج‌های فراوانی که در راه برده بود نمی‌توانست در طهران بسیار بماند و انگهی ناتوانی که در راه بر او چیره شده بود فتحعلی‌شاه را نیز نگران کرد و می‌ترسید او هم بمیرد و مرگ دو سفیر ناپلئون در طهران عواقب وخیمی داشته باشد. این بود که ژوبر روز ۵ ژوئن ۱۸۰۶ (۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۲۱) به طهران رسید و فتحعلی‌شاه عجله کرد زودتر کار را با او تمام کند و وی را به فرانسه برگرداند. این بود که او را پیش از ۱۹ روز در طهران نگاه نداشت و روز ۲۴ ژوئن (۷ ربیع‌الثانی آن سال) که به عادت هرسال برای ییلاق به سلطانیه زنجان می‌رفت او را با خود برد و روز ۵ ژوئیه (۱۷ ربیع‌الثانی) وارد سلطانیه شدند و روز ۱۴ ژوئیه (۲۶ ربیع‌الثانی) وی را روانه فرانسه کرد. در دربار فتحعلی‌شاه کسی که پیش از همه به نفع فرانسه کار می‌کرد و معتقد به اتحاد با ناپلئون بود میرزا شفیع مازندرانی صدراعظم آن روز بود و او متنهای مهربانی را درباره ژوبر می‌کرد و حتی برای پرستاری او میرزا شفیع طبیب حرم خانه را گماشته بود که

شب و روز مراقب باشد و چون رهسپار فرانسه شد این پزشک را همراه کرد و حتی محمدخان افشار که مهماندار ژویر بود و با او به مرز ایران می‌رفت مأمور بود که اگر میرزا شفیع در کار کوتاهی کند و ژویر در راه بمیرد او هم طبیب را در همانجا به سزای خود برساند.

یکی از مظاهر روحی فتحعلی‌شاه این بود که به عادت پادشاهان قدیم هرگز نمی‌خواست کسی از کارش سربه‌دربرد و از ضعف او خبر شود و چاره‌جویی از کسی نمی‌کرد، بلکه بیشتر می‌کوشید کسی را که به او احتیاج داشت فریب بدهد و در هر موردی می‌کوشید نیروی خود را به طرف بنماید و وامنود کند که اگر از او یاری می‌خواهد از ناتوانی نیست. چنان‌که برای جلب توجه و ارعاب ژویر روزی همهٔ جواهری را که داشت به او نشان داد و باز برای همین مقصود به میرزارضای قزوینی سفیر خود دستور داده بود حقیقت را به ناپلئون نگوید و بروز ندهد که وی از جانب روسيه بسیار نگران است و بالعکس بگويد که وی به تنها‌یی از عهدهٔ روسيه بر می‌آید، اما در ضمن وظیفه و تکلیف ناپلئون هم این است که با او در این کار شرکت کند و سهم مساوی در این کار داشته باشد! حتی به ناپلئون بگوید که ایران می‌تواند در لشکرکشی به هند یاری کند و نه تنها از راه کابل و قندهار به آنجا بتازد بلکه کشتی‌های فرانسوی که به یکی از بندرهای خلیج فارس برسند سربازان ایرانی هم در آنجا به ایشان خواهند پیوست و با هم به سوی هندوستان رهسپار خواهند شد.

از اینجا پیدا است که در آن روزها به همان اندازه که ناپلئون به اتحاد با ایران برای استیصال روسيه و انگلستان معتقد بوده به همان اندازه هم شخص فتحعلی‌شاه به اتحاد با فرانسه عقیده داشته است. ژویر حامل پیشنهادهایی هم از جانب فتحعلی‌شاه بوده اما همان جونز کنسول انگلستان در بغداد که در این کارها دست داشته و نه تنها در سفری که رومیو به ایران می‌آمده نوکر محروم و امنی را که داشته است در بغداد از میان برده بلکه به اقرب احتمال‌ها باعث گرفتاری ژویر در بایزید نیز شده این بار هم توانسته است پیشنهادهای فتحعلی‌شاه را که با ژویر بوده است برباید و به لندن بفرستد.

در مدتی که در میان مأموریت ژویر و گاردان فاصله شده باز ناپلئون پی دریی چهار نمایندهٔ دیگر با نامه‌هایی به ایران فرستاده است. نخست ژوانن¹ نام که چندی بعد در جزو اعضای سفارت ژنرال گاردان به سمت ترجمان اول معرفی شده و از قرار وی پیش از گاردان

به تهران آمده و در اینجا مانده و زمانی که گاردان به تهران رسیده او را به عضویت سفارت خود معرفی کرده است. پس از او لابلانش^۱ نام مأمور تهران شده است و پس از او بونتان^۲ سروان مهندس را با نامه‌هایی به ایران فرستاده و خواستار شده است که دولت ایران به مواعید خود زودتر وفاکند. سروان بونتان به فرمان ناپلئون پس از چندی توقف در طهران به اردیع عباس میرزا نایب‌السلطنه رفته که در آن موقع مشغول جنگ با روس‌ها بود و او نیز تا آمدن ژنرال گاردان در ایران ماند و گاردان او را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرد. لابلانش خواهرزاده وزیر امور خارجه فرانسه بود و تا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ (۱۲ شعبان ۱۲۲۲) در طهران ماند و چون در این تاریخ رومان^۳ نام به تهران رسید جای او را گرفت و او در طهران بود تا گاردان وارد طهران شد.

پیش از آن که گاردان به طهران برسد دربار لندن گویا از عهدنامه فینکن شتاين بو برده و از عواقب آن هراسان شده زیرا که چهارماه و یک روز کم پیش از امضای آن عهدنامه و پیش از آن که رومان با نامه ناپلئون به تهران برسد این خبر پیچید که در ۵ ژانویه ۱۸۰۷ (۲۵ شوال ۱۲۲۱) دولت ایران وارد اتحادی به زیان فرانسه می‌شود. اما در ۱۳ فوریه (۳ ذی‌الحجه) خبر جنگ معروف اینا^۴ و فتح بسیار مهمی که ناپلئون در جنگ با پروسی‌ها در چند ماه پیش کرده بود رسید و دوباره اتحاد با انگلستان نقش برآب شد.

سه روز پس از وصول این خبر یعنی در ۶ ذی‌الحجه و ۱۶ فوریه همان سال ایستیفانوف^۵ سفیر فوق العاده‌ای از روسیه وارد طهران شد که حامل پیشنهاه‌ای برای صلح بود و پیدا بود که خبر اتحاد با ناپلئون به دربار روسیه هم رسیده و آنها را هم نگران کرده است.

فتحعلی‌شاه به همان عادت معهود در این زمینه هم دودل بود و پیشنهاه صلح روسیه را نه پذیرفت و نه رد کرد و ایستیفانوف هرچه متظر ماند نتیجه نگرفت. این بود که روز ۱۶ آوریل ۱۸۰۷ (۵ محرم ۱۲۲۲) ناچار از طهران رفت ولی وعده کرد که اگر ایرانیان دست از جنگ بکشند دولت تزاری هم جنگ را دنبال نخواهد کرد. در همین موقع بود که فتحعلی‌شاه میرزار ضای قزوینی را به دربار ناپلئون فرستاد و رسیدن او به اردیع فینکن شتاين باعث عهدنامه میان ایران و فرانسه و مأموریت گاردان و هیئت نظامی فرانسه به ایران شد.

میرزار ضای قزوینی که هنگام عزیمت به این سفر برای این که محترم‌تر شود فتحعلی‌شاه عنوان و لقب خانی به او داده بود به نام میرزا رضاخان وارد به لشکرگاه ناپلئون شد و پس از

ادای مراسم و دادن نامه‌های فتحعلی‌شاه به ورشورفت و دولت فرانسه در آنجا از او پذیرایی کرد زیرا که لهستان را ناپلئون گرفته بود و بار دیگر به فینکن‌شتاین برگشت و عهدنامه را امضا کرد.

گذشته از اجرای مواد عهدنامه گاردان مأموریت محروم‌های هم داشت به این‌گونه که زمینه عبور دوازده یا پانزده هزار سرباز فرانسوی را از ایران برای حمله به هندوستان آماده کند و از دولت ایران بخواهد جزیره خارک را در خلیج فارس برای این‌که ناوگان فرانسه از آن بهره‌مند شود به دولت فرانسه واگذار کند. در آن زمان هنوز ناوگان سریع السیر پیدا نشده بود و کشته‌هایی که از اروپا به هند می‌رفتند ناچار بودند در یکی از جزایر خلیج فارس اندکی بمانند و سپس دنباله سفر خود را در اقیانوس هند بگیرند و برای این‌کار جزیره خارک را مناسب‌تر از همه می‌دانستند و به همین جهت انگلیسی‌ها نیز کراراً خواستار این جزیره شده‌اند. ژنرال گاردان با همراهانش روز ۱۲ رمضان ۱۲۲۲ (۴ دسامبر ۱۸۰۷) وارد طهران شد و از همان آغاز شروع به کار کرد. یکی از نخستین کارها این بود که در ذی‌الحجہ ۱۲۲۲ (فوریه ۱۸۰۸) سروان فابویه افسر توپخانه این هیئت را به اصفهان فرستادند و وی با وسایلی که همراه آورده بود یک کارخانه توپ‌ریزی و اسلحه‌سازی در آن شهر دایر کرد و از جمله چیزهایی که این کارخانه ساخت بیست توپ سنگین بود. در آن زمان نقص بزرگ ارتش ایران و ناتوانی مهم‌شان در برابر ارتش روسیه نداشتند توپخانه کامل بود، مخصوصاً توپ‌های سنگین که در آن زمان «قلعه کوب» می‌گفته‌اند. در سراسر جنگ‌های ایران و روسیه همواره شاهکار ارتش ایران حمله سوار نظام بوده و ضعف عمدۀ آنها در گرفتن یا پس‌گرفتن قلاع جنگی بوده و هرچه عباس‌میرزا شکست خورده در این زمینه بوده است.

به همین جهت در دوره فتحعلی‌شاه و محمد‌شاه به ریختن توپ‌های سنگین اهمیت بسیار می‌داده‌اند و حتی حاج میرزا آقاسی صدراعظم معروف محمد‌شاه این کار را از بزرگ‌ترین خدمات خود به ایران می‌دانسته و همه هم خود را صرف ریختن توپ و کندن قنات می‌کرده است. فتحعلی‌شاه به این کار به اندازه‌ای اهمیت می‌داد که بیشتر توپ‌هایی که در زمان وی ساخته شد روی لوله آنها کتیبه‌ای بود که تاریخ ریختن آن توپ را بیشتر به شعر نوشته بودند و چند نمونه از توپ‌های تاریخ‌دار اینک در خیابان فروغی (خیابان حافظ سابق) در حریم دیوار ساختمان سابق قزاق خانه هست و از همه معروف‌تر توپ مروارید است که معروف‌ترین این توپ‌ها بود و مردم خرافاتی برای آن اثر مخصوصی در رفع حوايج و برآوردن نذرها و آرزوها قایل بودند و مدت‌ها در میدان رو به روی وزارت کشور در طهران

بود و اینک در باغ باشگاه افسران است^۱ و روی آن اشعاری از فتحعلی خان صباکاشانی ملک الشعرا معرف فتحعلی شاه هست که می‌رساند در ۱۲۳۳ ساخته شده است. در دیوان صبا چندین قطعه دیگر در تاریخ توب هست که آنها را برای توب‌های دیگری که در همان دوره ساخته‌اند سروده است و چون به یکی از این توب‌ها «توب مروارید» گفته‌اند پیدا است که برخی از این توب‌ها مانند شمشیرها و اسب‌ها در زمان‌های قدیم اسم و لقب داشته‌اند.

گذشته از این کارخانه اصفهان که قسمتی از حوایج ارش ایران را تأمین می‌کرد، فتحعلی شاه قرار گذاشته بود در موقعی که جنگ هندوستان و لشکرکشی به آن کشور پیش بیاید بیست هزار تفنگ از قرار هر تفنگی سی فرانک از فرانسه بخرد.

افسران دیگری که با گارдан به ایران آمدند هریک به خدمات دیگری که مأمور آن بودند مشغول شدند و سه مرکز تعليمات در طهران و تبریز و اصفهان تشکیل دادند و مدت یک سال و دو ماه و نه روز که در ایران ماندند به تعليم و تربیت چهار هزار سرباز ایرانی اشتغال داشتند. در آن زمان حتی لباس‌های پیاده و سوار و توبخانه ایران را از روی لباس‌های ارش ناپلئون تقلید کردند و صنوف مختلف نظام را از روی همان سازمان ناپلئونی ترتیب دادند و این را در آن زمان «نظام جدید» نام گذاشتن.

میرزا محمد تقی سپهر در نسخه‌التواریخ در حوادث سال ۱۲۲۲ درباره آمدن گاردان چنین می‌نویسد: «... شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روز دوشنبه هفتم رجب وارد تهران گشت. و در هشتم شهر رمضان میرزار ضای قزوینی که سفير مملکت فرانسه بود، چنان‌که مذکور گشت، از نزد ناپلئون مراجعت کرد و جنرال غاردان، که حکمران دوازده هزار تن لشکر بود، نیز به حکم امپراتور فرانسه با بیست و چهارت تن از مردم مجرّب و هنروران آن اراضی را(!) به اتفاق او بر سید نخستین جنرال غاردان به حضرت نایب‌السلطنه آمد و نامه‌ای نیز که از بهر او داشت بداد و مورد اشفاق گشت. آن‌گاه نایب‌السلطنه فتحعلی خان نوری قوریساول باشی را به مهمانداری او گماشت، ایشان را روانه دربار شهریار داشت. روز دوازدهم شهر رمضان در دارالخلافه طهران جنرال غاردان تقبیل درگاه شهریار را دست یافت. مکتوب ناپلئون را بر سانید و اشیایی که به ارمغان آورده بود پیش داشت و در تشبیه مبانی اتحاد پیمانی که نهاده بود بنمود و صورت عهدنامه را به عرض رسانید، خلاصه آن به

۱. امروزه بخشی از ساختمان وزارت خارجه محسوب می‌شود.

این شرح که: ناپلئون بر خویشتن نهاده است که روسیان را، خواه از در مصالحت و مداهنت و خواه به طریق مناجزت و مبارزت، از اراضی گرجستان و دیگر حدود، که به تحت فرمان آورده‌اند، بیرون کند و قبل از فیصل این امر هرگز با روسیان ساز موالات و مصافات طراز نکند و شاهنشاه ایران را، چندان که آلات جنگ دربایست افتد، از اتفاق مضايقت فرماید و در ازای آن سلطان ایران از مهربانی و صفاوت با جماعت انگریز پرهیز فرماید و آنگاه که کار روسیان یکسره شود و ناپلئون سپاهی به تسخیر هندوستان مأمور دارد عبور ایشان را از خاک ایران مضايقت نرود، مع القصد بعد از آن که جنرال غاردان رسالت خویش بگذشت و خبر عهدنامه به پای برد شهریار نامدار فتحعلی‌شاه پذیرای آن پیمان گشت و جنرال غاردان را نوازش و نواخت فرمود و او را به لقب خانی مخاطب ساخت و عسکرخان افسار ارومی را، که یک تن از سرکردگان سپاه بود، با جواب مکتوب و بعضی اشیاء نفیسه به رسم ارمغان به درگاه ناپلئون رسول فرمود...»

همین مورخ در صحیفه بعد درباره «نظام جدید» چنین می‌نویسد: «هم در این سال به آموزگاری فرستادگان ناپلئون، چنان‌که مذکور شد، در ممالک ایران سپاهیان را نظمی جدید برای جدال نهادند و حکم دادند که یک نیمة لشکر به قانون مردم فرنگ پیاده آهنگ جنگ کنند و بیشتر در کار حرب توب و تفنگ به کار بزنند. نخستین در آذربایجان نایب‌السلطنه عباس‌میرزا به این طلب رنج و تعب فراوان برد و به نیروی بازوی سلطنت و حسن تدبیر میرزا بزرگ قائم مقام این مقصود بر وفق مرام آورد و هم به فرمان پادشاه در دیگر بلدان و امصار ولات و حکام کار به این‌گونه کردند، نظام آذربایجان را سرباز خواندند و نظام عراق و مازندران را جانباز لقب دادند و یوسف‌خان گرجی، که از عهد صبی و ایام کودکی در حجر تربیت شهریار پرورش یافته و نیک و بد روزگار را به آموزگاری پادشاه دانسته بود، سپه‌سالار سپاه گشت و به لقب سپه‌داری بلند‌آوازه شد و فرمان‌گذاری (!) عراق از اراضی فراهان و کزاز و کمره و سربند و فس و بزچلو و شراه و تفرش و آشتیان به او تفویض گشت و دوازده هزار تن پیاده نظام از این اراضی اختیار نموده، قانون جنگ با تفنگ و توب، بر قانون اهالی یورپ به ایشان آموخت.»

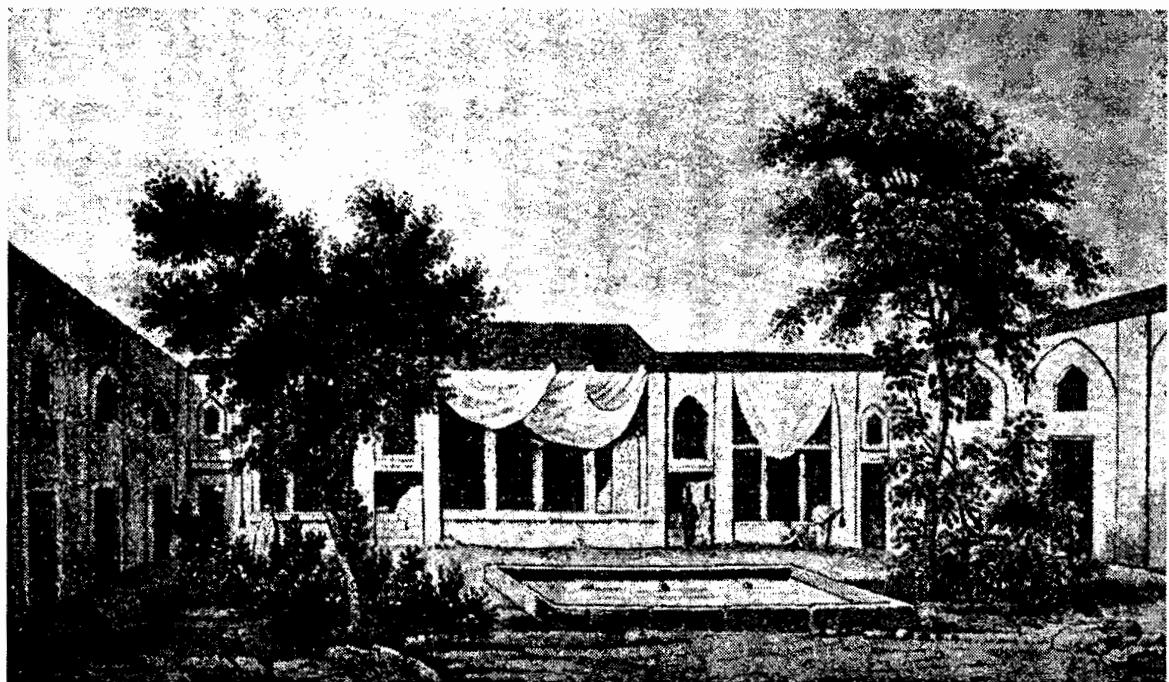
کارهای ژنرال گارдан در ایران

چنان می‌نماید که مانع بزرگ پیشرفت سیاست فرانسه در ایران حاج محمدابراهیم‌خان شیرازی صدراعظم آقامحمدخان و فتحعلی‌شاه بوده است زیرا که مورخ معروف زمان

فتحعلی‌شاه عبدالرزاق یک مفتون دنبلي در کتاب مأثر سلطانيه که در زمان فتحعلی‌شاه در ۱۲۴۱ در تبریز چاپ کرده است در بیاره مأموریت ژویر در ایران چنین می‌نویسد: «بیان آمدن موسی ژویر ایلچی دولت فرانسه: در سال شهادت خاقان شهید دونفر فرستادگان دولت فرانسه با سواد عهدنامه که میان دولتين فرانسه و ایران در سوابق ازمان مرقوم شده بود وارد طهران گردیده بود و بهوضوح پیوست که دولت فرانسه در صدد افتتاح ابواب دوستی و تجدید عهد یکی جوتی برآمده‌اند. اما حاجی ابراهیم خان که در آن اوان وزیر ایران بود نظر به کثرت مهمات داخلی مملکت به این مطلب خارج نپرداخته بدون آن که گذارش^۱ را به عرض واقفان عتبه اقبال رساند جوابی به آنها داده دونفر مزبور را پس فرستاد. بعد از آن در هنگامی که اسمعیل یک بیات به‌ نحوی که سابقاً ذکر شد برای چاره‌کار طایفه وهابی مأمور به بغداد گردید احدی نزد او آمده شرحی مبسوط به خط فرانسه اظهار و ادعای رسالت از جانب آن دولت نموده به اتفاق او وارد طهران و چون مقصود معلوم نبود اولیای دولت ایران ادعای او را محض دروغ پنداشته التفاتی به حال او ننمودند. اما بعد از آنکه ناپلئون با روسیه بنای ستیز را گذاشت موسی ژویو^۲ نام را به سفارت تعیین و روانه دولت ایران ساخته اعلام و پیغام نمود که این قاعده مسلم است دوست دشمن دشمن خواهد بود و دشمن دشمن دوست. الحال من با دولت روس که دشمن دولت ایران است نهايیت دشمنی دارم پس اولی آن است که با دولت ایران میانه ایران و فرانسه عهد دوستی دیرینه تازه‌شده استحکام بنیان میثاق دولت فرانسه بر عالمیان ظاهر و فایده این دوستی که اخراج روسیه از گرجستان و حواشی ایران است بر جهانیان روشن و باهر گردد. اما بعد از آنکه موسی ژویر وارد بایزید گردید محمود پاشا حاکم آن‌جا به رعایت دوستی دولت عثمانیه با روسیه ایلچی و همراهان او را گرفته منحبوس ساخت و اموال او را ضبط نموده به قتل دونفر از همراهان او پرداخت. نواب نایب‌السلطنه برای استخلاص او شرحی به حاجی یوسف پاشا ارسال و آن‌جانب از راه مآل‌بینی و عاقبت‌اندیشی ایلچی را مستخلص ساخته و با نوازش بسیار روانه دربار شوکت مدار ساخت و ایلچی مزبور بعد از دریافت حضور باهرالنور در اردبیل پیغام را به عرض نایب‌السلطنه رسانیده روانه درگاه خاقان جم نشان گردید و در چمن سلطانیه شرف تلیم بارگاه سدره مرتبه دریافت و بعد از ابلاغ نگارش و سفارش مورد نوازش گشته رخصت معاودت یافت. میرزا محمد رضای قزوینی را هم که از

۲. در اصل چنین است و باید «گزارش» باشد.

۱. در اصل چنین است و باید «ژویر» باشد.



خانه سفیر فرانسه در طهران

از کتاب دوبو

نجبا و معارف قزوین و وزیر نواب شاهزاده محمدعلی میرزا بود به موافقت او از راه اسلامبول به رسالت فرانسه مأمور فرمودند. اما خدیو جم مرتبت را سوای ذات پاک خدا از هیچ کس چشم یاری نبود و مقصود از فرستادن سفیر رعایت قانون تعارف روزگار بود» از این شرحی که در همان زمان یعنی درست بیست سال پس از حدوث این وقایع (در ۱۲۲۱) در سال ۱۲۴۱ در تبریز چاپ شده و حکم بیان رسمی از جانب عباس میرزا نایب‌السلطنه و لیعهد ایران را دارد خوب پیدا است که لاقل برخی از مردم مطلع و بیدار در ایران از کنه وقایع کاملاً آگاه بوده‌اند و از دسیسه‌های دولت‌های بیگانه در این کارها خبر داشته‌اند.

در مدتی که ژنرال گاردان در طهران بوده دو اشکال عمدۀ در پیش داشته است. یکی رقابت سخت انگلستان که گاهی آشکار و زمانی زیر پرده مانع از پیشرفت کارهای او می‌شده و البته برخی از درباریان متنفذ آن زمان هم پشتیبان آن بوده‌اند. دیگر تغییر روابط فرانسه با روسیه بوده است که ناچار در روابط ایران با فرانسه هم مؤثر می‌شده و کار سفیر کبیر ناپلئون را در ایران دشوار می‌کرده است.

چنان‌که پیش از این گذشت در موقع انعقاد عهدنامه فینکن‌شتاین در ۴ مه ۱۸۰۷ و ۲۵ صفر ۱۲۲۲ فرانسه با روسیه روابط خصم‌انه داشت و به همین جهت در ماده سوم آن عهدنامه گرجستان را از آن ایران دانسته و در ماده چهارم وعده‌کرده‌اند کوشش خود را به کار برند تا روس‌ها گرجستان را ره‌آورند.

دستوری که ناپلئون برای مأموریت ایران به گاردان داده تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ و اول ربیع‌الاول ۱۲۲۲ را دارد. ظاهراً چند روز پس از صدور این دستور گاردان از راه استانبول به ایران حرکت کرده و پس از آن‌که چندروزی در استانبول مانده در ۹ سپتامبر ۱۸۰۷ و ۲ رجب ۱۲۲۲ با میرزا محمد رضا سفیر ایران به سوی ایران رهسپار شده است و در مرز آذربایجان وارد خاک ایران شده و چنان‌که پس از این خواهد آمد روز هشتم رمضان ۱۲۲۲ مطابق با ۱۷ نوامبر ۱۸۰۷ وارد تبریز و سپس در ۲۵ رمضان ۱۲۲۲ مطابق با ۴ دسامبر ۱۸۰۷ وارد طهران شده‌اند و در تاریخ ۲۰ دسامبر مطابق ۱۰ شوال عهدنامه فینکن‌شتاین به امضای ایران رسیده است.

از این قرار گاردان تقریباً شش ماه در راه بوده است تا به طهران برسد. در این میان سیاست فرانسه نسبت به روسیه به کلی دگرگون شده و در ۲ ژوئیه ۱۸۰۷ و ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ در موقعی که گاردان در راه میان فرانسه و استانبول بوده ناپلئون برای این‌که در

مخالفت با انگلستان تزارهای روسیه مانعش نباشند در تیلسیت^۱ در خاک پروس با روسیه صلح کرد و ناچار آنچه در عهدنامه فینکن‌شتاین به ایران وعده کرده بود اعتباری نداشت. وقتی که گاردان به ایران رسید هنوز خبر این عهدنامه تیلسیت به ایرانیان نرسیده بود و از تغییر سیاست ناپلئون خبر نداشتند، به همین جهت در ورود گاردان به ایران آرزوهای دیگر داشته‌اند. مؤلف مأثر سلطانیه درباره ورود میرزا محمد رضا و گاردان به تبریز در حوادث سال ۱۲۲۲ چنین می‌نویسد: «... در هشتم شهر رمضان المبارک سفیر نیکو تقریر سخنداں میرزادرضا قزوینی که به سفارت دولت فرانسه مأمور بود مراجعت، ناپلئون او را قرین اعزاز و اکرام ساخته و در مضمون دوستی ظاهری رأیت مصادقت و موافقت افراخته بود. پس جنرال غاردان را که در سلک مقربان و محربان درگاه او متسلک و سردار دوازده هزار لشکر بود با بیست و چهار نفر دیگر از نام آوران تجربت‌پیشه و هنرپیشگان فراتت اندیشه نامه دوستی ختامه و عهدنامه محبت‌انگیز مصحوب میرزا محمد رضا قزوینی به خدمت خاقان کامگار و شاهزاده نایب‌السلطنه بفرستاد. خلاصه مضمون عهدنامه آن‌که ناپلئون تعهد کرده بود که روسیه را خواه به جنگ و خواه به صلح از گرجستان و ولایت تصرفی ایشان بیرون نماید و تا این کار فیصل نیابد پیرامون سازش با دولت روس نزود و دولت ایران هم در این صورت مقید به قید دوستی دولت انگریز نبوده مسئول او را در باب تداخل به هندوستان مقرر بود حصول سازند و میرزا محمد رضا و جنرال غاردان ایلچی در دارالسلطنه تبریز به خدمت نایب‌السلطنه هنگام بارعام تشرف جسته نامه ناپلئون را گذرانیدند و انواع التفات و احسان قرین حال خود دیدند. نواب نایب‌السلطنه فتحعلی‌خان نوری قوریساول باشی را که از اعاظم درگاه و مردی بارتbe و کارآگاه بود به مهمانداری ایلچیان تعیین و ایشان در دوازدهم شهر رمضان روانه درگاه خاقان جم نگین شدند و بعد از ورود ایشان به دارالسلطنه طهران خسر و کامران انواع الطاف و اشفاق درباره ایشان مبذول داشته جنرال غاردان را به خطاب خانی سرافراز و همرهان او را به نوازش بسی پایان مفتخر و ممتاز فرمودند و از تختگاه سلطنت عسکرخان افشار ارومی که از سرکردن بود با تدارک و سامان تمام به سفارت فرانسه مأمور و از اجناس نفیسه و تحف مرغوبه به رسم یارو بود^۲ با نامه محبت آغاز مؤلفت طراز از طرف قرین الشرف اعلیحضرت گردون رتبت و نواب نایب‌السلطنه والخلافه مصحوب او روان گردید.» گاردان خود در نامه‌ای که در ۲۴ دسامبر ۱۸۰۷ مطابق با ۱۴ شوال ۱۲۲۲ از طهران به

1. tilsit

2. در اصل چنین است و البته باید «یادبود» باشد.

وزیر امور خارجه فرانسه نوشته می‌گوید: «در تاریخ بیستم عهدنامه‌ای را که حامل آن بودم به امضا رسانیدم. یک عهدنامه تجارتی شبیه به عهدنامه‌های ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ برقرار کرده‌ام که پس از اجرای ماده چهارم عهدنامه اتحاد گذشته از جزیره خارک آزادی مذهب را در همه شهرهایی که کنسول‌های فرانسه در آن خواهند بود می‌دهد. این اسناد اصلی را به برادرم تسليم می‌کنم که برای شما ببرد. باید به همین زودی رهسپار شود، زیرا قوطی طلا که می‌باشد شامل عهدنامه باشد هنوز تمام نشده است...»

در ۲۱ ژانویه ۱۸۰۸ مطابق با ۱۲ ذی القعده ۱۲۲۲ یعنی یک‌ماه و ۱۷ روز پس از ورود گاردان به طهران قراردادی در میان وی و میرزا شفیع مازندرانی صدراعظم ایران به امضا رسیده که آقا احمد توکلی در ضمن مقاله خود به عنوان «یک فصل مهم از تاریخ روابط سیاسی ایران و فرانسه» در شماره ۷ (۳۱) سال سوم اطلاعات ماهانه در مهرماه ۱۳۲۹ آن را چاپ کرده و متن آن به این‌گونه است:

«بسم الله تعالى شأنه - چون قبل از این پادشاه جم جاه کیوان بارگاه ایران خواهان این مطلب گردیده بود که موازی بیست هزار تفنگ سرنیزه‌دار به جهت سال‌دادات از جبهه خانه حضرت ایمپراتور اعظم پادشاه ایطالیه به ایران آورده شود ایمپراتور خواهش پادشاه والا جاه ایران را قبول نموده در این وقت عالی‌جاه رفیع جایگاه عظمت و حشمت و احلال دستگاه آصف جاهی میرزا شفیع دستور معظم مکرم پادشاه سلیمان جایگاه دولت علیه ایرانیه و عالی‌جاه معلی جایگاه جنرال غاردن خان ایلچی حضرت ایمپراتور از جانب دولت بهیه فرانسه با هم نشسته این مطالب را قرارداد نمودند و از دو طرف قبول کردند که انشاء الله بنا بر خیرخواهی فیما بین دولتين علیتین باشد:

مطلوب اول: موازی بیست هزار تفنگ به جهت سال‌دادات که وجه قیمت هریک از آنها یک تومان و پنج هزار دینار تبریزی بوده باشد به انضمام سرنیزه غلاف‌دار سوزن ماشه کار و پنج هزار قالب گولوله^۱ و دوهزار و پانصد گولوله کش و صدهزار سنگ از جانب دولت فرانسه به دولت علیه عالیه ایران تسليم شود و بنا بر خواهش سلطان ایران.

مطلوب دوم: این بیست هزار تفنگ را در کشتی‌های دولت فرانسه جا داده و از بحر عمان روانه مملکت ایران نموده در بندر بوشهر هرگاه چنانچه مانعی به هم رسد در بندرات دیگر لنگراندازی کنند.

۱. به جای «گولوله» املای معمول امروز.

مطلوب سیم. در وقت ورود کشتی‌های فرانسیس از جانب دولت علیه ایران و از جانب سرکردگان کشتی‌ها مباشر تعیین شود که به حامل تفنگ‌ها رسید تحويل نمایند..

مطلوب چهارم. در باب اداء قیمت تفنگ‌ها که مبالغ سی هزار تومان به حساب ایران و به حساب فرانسه موازی ششصد هزار فرانک می‌شود شرط و تعهد این است که در وقت تسليم تفنگ‌ها وجه قیمت را به سرداران کشتی‌های فرانسیس بسپارند و هرگاه سرداران کشتی‌ها در عوض قدری از آن تنخواه اجناس مأکولی مثل آرد یا برنج یا گاو و یا گوسفند بخواهند به ایشان بدهند و هرگاه نخواهند وجه بگیرند.

مطلوب پنجم. به اعلام شرعی تحریر شد به زبان ایرانی و زبان فرانسیس که سواد آن اعلام در نزد مباشران هردو طرف سپرده و سواد علیحده هم به دفتر سفارت فرانسیس که در پایتحت ایران می‌باشد سپرده شود که آنها حفظ نمایند.

مطلوب ششم. پادشاه والاچاه کیوان بارگاه ایران خواهش کرده است که چند نفر اهل حرفه از قرار تفصیل از جانب دولت فرانسه روانه ایران گردند: سازنده مکری و ماہوت، نقاش، باسمه‌چی کتاب، بلورساز و بلورتراش، میناساز و سازنده پریوره و مینای الوان، ساعت‌ساز که ساعت اندک بزرگ بتواند بسازد، زرگر و کنند کار و جواهرتراش و نقاش زرگر، فنرساز و چخماق‌ساز و سایر اسباب آهن، چیت‌ساز، چینی‌ساز، نجار، سنگ‌تراش، توپچی و عراده‌ساز، معدن جوی و کارکن معدن، عکس‌ساز و باروت‌ساز و مواجب آنها را هریک به فراخور صنعت و حرفه ایشان از سرکارگر دون اقتدار پادشاهی بنایگذاری خواهد شد.

تحریراً فی شهر ذی‌قعده الحرام ۱۲۲۲ مطابق یک هزار و دویست و بیست و دو هجری.

«مهر میرزا شفیع و امضای ژنرال گارдан.»

چنان می‌نماید که این قرارداد خرید بیست هزار تفنگ و پنج هزار فشنگ و دوهزار و پانصد جای فشنگ و صدهزار سنگ که در ضمن می‌بایست دولت فرانسه پانزده تن کارگر متخصص در رشته‌های مختلف فنی به ایران روانه کند هرگز عملی نشده است و گویا سبب عملی نشدن این قرارداد نخست رفتن هیئت نظامی فرانسه از ایران و در درجه دوم بی‌پولی دولت ایران در آن زمان باشد. دلیل مسلم بر این‌که این قرارداد عملی نشده و این بیست هزار تفنگ فرانسوی به ایران نیامده این است که عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ولی‌عهد ایران وقتی به پرنس مترنیخ^۱ صدراعظم معروف اتریش رجوع کرده و از او خواسته است نمونه‌هایی از

اسلحة معمول اروپا به ایران بفرستد، تا دستور دهد از روی آنها در ایران بسازند و در زمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی را به سفارت اروپا می‌فرستاده نامه‌ای در این زمینه به پرنس متربیخ نوشته و وی در تاریخ ۷ مارس ۱۸۱۹ مطابق با ۱۷ جمادی الاولی ۱۲۳۴ پاسخی به عباس‌میرزا نوشته و برخی نمونه‌های اسلحه جدید ارتیش اتریش را با آن نامه نزد وی فرستاده است و اصل این نامه در دست مرحوم سرهنگ شرف‌الدین قهرمانی بود و نزد او دیده‌ام. البته اگر تفنگ‌های فرانسوی به ایران آمده بود تا چندی سربازان ایرانی را از اسلحه اروپایی بی‌نیاز می‌کرد و چهارده سال پس از آن واقعه ولیعهد ایران محتاج نمی‌شد از صدراعظم اتریش نمونه اسلحه آن‌کشور را بخواهد و این‌که عباس‌میرزا این درخواست را از صدراعظم اتریش کرده دلیل است بر این که این قرارداد در میان میرزا شفیع صدراعظم و ژنرال گاردان برای خرید بیست هزار تفنگ از فرانسه عملی نشده، چنان‌که اثری هم از آمدن کارگران فرانسوی به ایران در آن زمان دیده نشده است.

ترددیدی نیست که امضای عهدنامه تیلیسیت برای ایران شوم بود، زیرا که روس‌ها که سال‌ها بود از ناپلئون در هراس بودند و نیروهای خود را بیشتر برای دفاع از خود در مرزهای اروپا آماده می‌ساختند به محض این‌که خیالشان از آن‌سوی آسوده شد در مرزهای قفقاز تجهیزاتی کردند و در اندیشه آن شدند که دنباله فتوحات و لشکرکشی‌های خود را در این سو بگیرند.

جنگ‌های اول ایران و روسیه در ۱۲۱۹ آغاز شد و به عهدنامه گلستان در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق با ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ انجامید. جنگ دوم در آغاز سال ۱۲۴۲ و ماه اوت ۱۲۶۶ درگرفت و به عهدنامه ترکمان‌چای در ۵ شعبان ۱۲۴۳ مطابق با ۱۰ فوریه ۱۸۲۷ منتهی شد. از این قرار جنگ اول بیش از نه سال و جنگ دوم نزدیک شش ماه کشید. در ۲۵ رمضان ۱۲۲۲ و ۴ دسامبر ۱۸۰۷ که گاردان وارد طهران شد دنباله جنگ‌های اول ایران و روسیه ادامه داشت، منتهی این جنگ‌ها پی‌درپی نبود و گاهی در میان برخی از نبردها متارکه‌هایی پیش می‌آمد که بیش و کم دوام داشت. از آن‌جمله در آغاز مدتی که گاردان در ایران بود متارکه دنباله داشت ولی هنوز گاردان از ایران نرفته بود که دوباره جنگ آغاز کرد و پیدا است این در موقعی است که عهدنامه تیلیسیت امضا شده و دربار روسیه دیگر نگرانی در اروپا ندارد و می‌تواند به فراغ بال و آسودگی کامل دنباله جنگ‌های قفقاز را بگیرد.

همین‌که جنگ دوباره شروع شد از یک سو عسکرخان افشار ارومی سفیر ایران در

پاریس از دولت فرانسه خواستار شد با کنت تالستوی^۱ سفیرکبیر روسیه در پاریس به نفع ایران وارد گفتگو شود ولی دولت فرانسه با وعده‌هایی که در مواد سوم و چهارم عهدنامه فینکن‌شتاین کرده بود در این زمینه کاری نکرد و حتی از گفتگو با دولت روسیه سرباز زد. از سوی دیگر در طهران که شنیدند عهدنامه تیلیسیت امضا شده و دولت فرانسه با روسیه روابط دوستانه بهم زده است از ژنرال گاردان خواستار شدند به عنوان سفیر فرانسه در دریار ایران با مارشال گوداویچ^۲ فرمانده ارتش روسیه و فرمانفرما گرجستان وارد گفتگو شود و او را از جنگ منصرف کند. گاردان هم کوشش در این راه کرد اما به جایی نرسید و به این‌گونه عهدنامه فینکن‌شتاین و مأموریت گاردان در ایران نتیجهٔ سیاسی سودمندی نبخشید بلکه زبان‌های سیاسی آن بیشتر بود و یگانه نتیجهٔ آن همان کارهایی است که گاردان در تربیت سربازان ایرانی و ساختن توپ و تفنگ در ایران کرده است.

وساطت گاردان در میان ایران و روسیه

پیش از این گذشت که دولت تزاری روسیه در ۲۵ ذی‌القعده ۱۲۲۰ مطابق با ۱۴ فوریه ۱۸۰۶ یعنی تقریباً بیست و یک ماه و نیم پیش از ورود گاردان به ایران ایستیفانف را برای تقاضای صلح به طهران فرستاده بود و این تقریباً شانزده ماه و نیم پیش از امضای عهدنامه تیلیسیت و صلح با فرانسه بوده است و پیدا است که در این موقع دولت روسیه حاجت به آن داشت که همهٔ نیروهای خود را در اروپا گرد آورد و ناگزیر نباشد در مرازهای قفقاز نیرویی نگاه بدارد و ناچار حاضر بود با ایران کنار بیاید.

دولت ایران هم که گویا هنوز از عهدنامه تیلیسیت خبر نداشت در این موقع به اتحاد خود با ناپلئون مغروم شده بود و امیدوار بود به‌زودی بتواند نواحی ازدست‌رفته را پس بگیرد و مصلحت خود را در این می‌دید که عجالتًا جواب صریحی به فرستادهٔ دربار تزار ندهد و به دفع الوقت بگذراند. ایستیفانف یک ماه و یک روز در ایران ماند و چون نتیجه‌های از اقامت خود نگرفت و دولت ایران انتظار ورود سفیر ناپلئون را داشت که می‌بایست درست هشت ماه پس از آن واقعه وارد طهران شود سرانجام در ۲۶ محرم ۱۲۲۱ (۱۶ آوریل ۱۸۰۶) از ایران رفت و یگانه نتیجه‌ای که گرفت این بود که فتحعلی‌شاه وعده کرده بود اگر روس‌ها حمله نکنند وی هم متبارد به جنگ نشود و فقط دفاع کند. درست دو ماه پس از رفتن

ایستیفانف ژوپیر وارد طهران شد و آنکه زمان پس از رفتن ایستیفانف دوباره جنگ در میان ایران و روسیه درگرفت.

دولت ایران ورود ژنرال گاردان را فرج آسمانی می‌دانست و از پذیرایی که هنگام ورودش در طهران کرده‌اند پیدا است که تا چه اندازه به ورود او اهمیت داده‌اند و چگونه هرچه او خواسته است اجابت کرده‌اند. در چند روز اول ورود هیئت نظامی فرانسوی پذیرایی بسیار گرمی از ایشان کرده و تقریباً ورودشان را جشن گرفته‌اند و در همین گیرودار فتحعلی شاه عهدنامهٔ فینکن شتاين را امضاء کرده و انگلیسی‌هایی را که در ایران بوده‌اند بیرون کرده است و سفیر ایران را که در بمبئی بوده است احضار کرده‌اند.

چند روز پس از این واقعه است که قرارداد راجع به خرید فشنگ با فرانسه نیز امضا شد و نیز سخن از امضای قرارداد تجاری بوده که گویا آن را نیز امضا کرده و جزیرهٔ خارک را هم به فرانسویان واگذار کرده‌اند.

با آن‌که ظاهرآً دولت ایران با انگلستان ترک رابطه کرده بود در دربار فتحعلی شاه همچنان کسانی هواخواه منافع انگلستان بودند و این هواخواهی هم تا اندازه‌ای طبیعی و منطقی بود. اولاً به‌واسطهٔ آن‌که در آن زمان تقریباً همهٔ تجارت ایران با هندوستان بود و با ترکیه (دولت عثمانی آن روز) و روسیه تجاری نداشت. دوم آن‌که روزبه‌روز انگلیسی‌ها در هند بیشتر پیش می‌رفتند و مرتبآً خبر عزل فلان راجه و مهاراجه و نواب به ایران می‌رسید و رعب انگلستان را در دل‌ها بیشتر می‌کرد. سوم آن‌که بسیاری از درباریان را از سال ۱۲۱۵ (۱۸۰۰ م.) که نخستین سفیر شرکت هندوستان به ایران آمده بود به واسطهٔ هدایای گرانبها به خود جلب کرده بودند و بر عکس پشتیبانی از سیاست روسیه یا فرانسه در آن زمان نفع کسی را برنمی‌انگیخت. نوشته‌اند که سفیر شرکت هندوستان در آن زمان برای جلب توجه این و آن نزدیک دو میلیون روپیه که در آن زمان مبلغ هنگفتی بوده خرج کرده است و حتی در دم رفتن و عده‌هایی هم برای آینده داده بود. شکی نیست که اگر دولت انگلستان در روابط سیاسی خود در آن زمان بیشتر از آنچه کرده صداقت به کار برده بود با ترسی جان‌کاه که ایرانیان از پیشرفت روس‌ها داشتند وقتی که هنوز متمایل به فرانسویان نشده بودند کارشان به مراتب بهتر پیش می‌رفت، اما در آن زمان سیاست انگلستان بیشتر به فریب و اغفال متمایل بوده است تا به دوستی صمیمانه و صداقت در روابط سیاسی.

اما ایرانیان آن زمان در روابط خود صدیق‌تر بودند و در دربار فتحعلی شاه جمعی کثیر حتی از پسران وی هنوز طرفداری از سیاست انگلستان می‌کردند و چنان می‌نماید که

مؤثرترین عوامل برای اتحاد با فرانسه در برابر روسیه شخص عباس میرزا نایب‌السلطنه و مشاورین او بوده‌اند و فتحعلی‌شاه به سیاق طبیعی و فطری به این پسر رشید و مدبر و کاردار خود بیشتر می‌گرویده و عقل و تدبیر او را از دیگران برتر می‌دانسته است و وی می‌کوشیده که برای دفع مضار سیاست‌های روس و انگلیس دول دورتر اروپا را در ایران جلب کند، چنان‌که چون از فرانسه طرفی نبستند عباس میرزا کوشیده است دولت اتریش و صدراعظم متنفذ آن پرنس مترنیخ را که پس از ناپلئون مؤثرترین مرد در سیاست اروپا بوده است به نفع ایران جلب کند.

ورود هیئت نظامی فرانسه در ایران زودتر از آنچه انتظار می‌رفت نتیجه داد، چنان‌که اندک زمانی پس از ورود وردیه افسر پیاده نظام این هیئت چهارهزار سرباز ایرانی را تربیت کرده و فابویه افسر توپخانه بیست توب قلعه کوب در کارخانه توب‌ریزی اصفهان ساخته بود. گارдан هم گزارش‌های بسیار جامع و سودمند برای لشکرکشی به هندوستان از راه ایران به فرانسه فرستاده بود و منظماً گزارش‌های او به وسیله سفرای فرانسه در سن‌پترزبورگ و استانبول به پاریس می‌رسید.

ناپلئون نخست از نتیجه کار گاردان به اندازه‌ای خشنود شد که ۵۰ هزار فرانک مستمری از عایدات هانور^۱ و وستفالی^۲ درباره ژنرال گاردان حواله کرد و بیشتر افسرانی را که با او بودند ترفیع درجه داد.

چنان می‌نماید که در ضمن مذاکرات صلح در تیلیسیت امپراتور روسیه از ناپلئون خواسته است که در ایران اقدامی به ضرر روسیه نکند و بلکه ایران و روسیه را به یکدیگر نزدیک کند، زیرا که بلافاصله پس از امضای عهدنامه تیلیسیت ناپلئون به ژنرال گاردان دستور داده است بکوشد میانه ایران و روسیه را بگیرد و به جای دستور سابق که دفاع از حق ایران در برابر روسیه باشد دستور میانجی‌گری به او داده شده است.

در این زمان جنگ پس از بازگشت ایستیفانف ادامه داشت و مارشال گوداویچ نایب‌السلطنه گرجستان و فرمانده لشکریان آن سرزمین مأمور این کار بود. پیدا است که آزادشدن روسیه از میدان‌های جنگ اروپا پس از صلح تیلیسیت بر نیروی آن در جبهه ایران بسیار افزوده بود. گاردان به دستور ناپلئون با مارشال گوداویچ وارد گفتگو شد. پیش‌بردن وظیفه‌ای که به گاردان سپرده شده بود بسیار دشوار بود، زیرا که دو طرف مایل به سازش

نبودند؛ روس‌ها می‌خواستند آنچه را که گرفته‌اند نگاه بدارند و ایرانیان می‌خواستند آن را پس بگیرند.

چهارماه و دو روز پس از صلح تیلیسیت شامپانی^۱ وزیر روابط خارجی (امور خارجه) ناپلئون از فونتنبلو^۲ قصر مسکونی ناپلئون در تاریخ ۱۰ نوامبر ۱۸۰۷ (۹ رمضان ۱۲۲۲) یعنی ۱۶ روز پیش از ورود گاردان به طهران نامه‌ای نوشته که قهراً چندماه بعد در طهران به او رسیده است و ترجمه این نامه به این‌گونه است:

آقا
«فونتنبلو ۱۰ نوامبر ۱۸۰۷

نامه‌هایی که به من افتخار داده‌اید در ۲۳ اوت و ۹ سپتامبر بفرستید رسید. نامه‌های آخر حرکت فوری شما را از استانبول به من خبر می‌داد. امیدوارم که سفر خود را به خوشی کرده باشید و سفیر ایران که شما با او بودید یاری کرده باشد تا سفر آسیای صغیر آسان‌تر شده باشد.

ادame جنگ در میان ایران و روسیه امروز سودی نخواهد داشت. اعلیحضرت امپراتور میل دارد صلح در میان این دو دولت برقرار شود و با کمال میل در این کار یاری خواهد کرد. این صلح ممکن نشد در تیلیسیت برقرار شود، زیرا فتحعلی شاه در آن‌جا نماینده نداشت ولی امپراتور در صدد برآمده است در گفتگوهایی که با امپراتور روسیه داشته آن را تهیه ببیند و هیچ دلیلی نمی‌تواند مانع از تصمیم در آن باشد. ایران نیز باید خواستار آن بشود نه این‌که به آزادی بیشتر نظر خود را متوجه انگلستان بکند، زیرا که امروز یگانه دشمن است و باید درست همه درهای خود را همچنان بر روی آن بسته نگاه بدارد. انگلستان را از حالاتقریباً از همه بندرهای اروپا رانده‌اند، می‌خواست تجارت اروپا را به خود انحصار دهد ولی کالاهای آن دیگر در جایی پذیرفته نیست؛ می‌خواست در کشتیرانی آزاد تنها باشد ولی کشتی‌هایش دیگر نمی‌توانند به ساحل اروپا بیایند. با تجارت خود جنگ را دامن می‌زد؛ این راه به رویش بسته می‌شود.

کاری بکنید که همین اقدامات منع ورود را در ایران اجرا کنند. چنان می‌نماید که در ماه مه سال گذشته چند کارگزار انگلیسی را در آنجا پذیرفته‌اند. فتحعلی شاه باید از همه این‌گونه هیئت‌ها حذر کند و پیشرفت انگلیسی‌ها در هند باید دائماً مراقبت او را برانگیزد.

هرچه بیشتر در این شبۀ جزیره پیش بروند به همان اندازه افغان‌ها و خراج‌گزاران ایران بیشتر تهدید می‌شوند.

یوسف^۱ را اعلیحضرت خوب پذیرفت. از دیدن کسی که می‌توانست با او از فتحعلی‌شاه سخن بگوید و مورد احترام و اعتماد این شاه بوده است لذت برد. هرچه بتواند در ادامۀ روابط دوستانه که در میان دوکشور روی داده است یاری کند جزء نظریات اعلیحضرت خواهد بود.

تاریخ آخرین نامه‌هایی که از ایران به ما رسیده ۲۴ ژوئن است. نامه‌هایی که به من خواهید نوشت معمولاً همان قدمت تاریخ را خواهد داشت و از آن پس باید منتظر فاصلۀ هفت‌ماهه در میان نامه‌های خود و پاسخ‌های من باشید. در این مدت حوادثی پیش می‌آید و برخی مواردی که در موقع نوشتن نامه عملی است ممکن است در موقعی که پاسخ آن می‌رسد دیگر این حال را نداشته باشد؛ برخی دستورها هست که جزو اساس مأموریت شماست و جزو حالتی است که باید معمولاً باقی باشد. این دستورها ممکن است همیشه در موقعی که به شما می‌رسد سودمند باشد؛ اغلب آنها را بیان خواهم کرد؛ اما درباره کارهایی که نوع آنها موقتی است و نمی‌توان مدت مديدة منتظر تصمیم درباره آنها شد باید به قوه تمیز و فرزانگی شما اعتماد بکنم. وانگهی در موارد خاصی که دستورهای شما چیزی پیش‌بینی نکرده راهنمای شما روح آن خواهد بود.

به احترامات کامل من اعتماد کنید

«شامپانی»

این دستور که به ژنرال گاردان رسید وی را واداشت به وساطت در میان ایران و روسیه پردازد. اما این کار همچنان دشوار بود و به همین جهت در نامه‌ای که در ۲ ژوئن ۱۸۰۸ (۷ ربیع الاول ۱۲۲۳) یعنی تقریباً ششماه پس از صدور نامه شامپانی به او نوشته و ممکن است که دستور ناپلئون پیش از وقت به او رسیده باشد، مشکلات خود را در این زمینه شرح داده و ترجمۀ آن به این‌گونه است:

«طهران ۲ ژوئن ۱۸۰۸

آقای من،

آقای بارن دوورده^۲ نایب‌سرهنگ توپخانه را آقای فلد مارشال کنت دوگوداویچ فرمانده

۱. سفیر فتحعلی‌شاه پس از عسکرخان

لشکریان روسیه در گرجستان به دربار ایران فرستاده است. همچنانکه در نامهٔ مورخ ۶ مه شمارهٔ ۱۱ افتخار داشتم به جناب شما اطلاع دهم من از ورودش به تبریز خبر داشتم. در ۲۱ مه نامهٔ بسیار دوستانه آقای کنت دوگوداویچ را به من داد. جناب وی در همان زمان نامه‌ای به نخست وزیر میرزا شفیع نوشت و در آن پیشنهادهایی را که به وسیلهٔ آنها روسیه میل دارد با ایران صلح کند بیان کرده است، این سند به اطلاع من نیز رسیده و مستخرجی از آن ضمیمهٔ این نامه است. کاملاً مطابق نامه‌ای است که خطاب به والا حضرت شاهزاده عباس‌میرزا است و از آن نیز مرا مطلع کردند.

آشکار می‌شد که دعاوی روسیه با دعاوی ایران سازگار نیست و گفتگو ممکن نیست بی‌وساطت دولت سومی خاتمه بپذیرد. حتی عالیحضرت^۱ در بار مخصوصی که به من داد گفت نخواسته است از نامه‌های آقای مارشال گوداویچ مطلع شود و تنها به این شرط صریح وارد گفتگو خواهد شد که روس‌ها ایالات ایران را کاملاً تخلیه کنند. آنوقت من به عالیحضرت عرض کردم که منافع خود را به دست پادشاه عالی‌مقام من واگذاشته و همچنانکه مورد آن پیش آمدۀ است چندین بار پیشنهاد کنم ممکن است گفتگو در پاریس در میان عسکرخان^۲ و آقای کنت تالستوی^۳ با وساطت عالیحضرت رو بدهد. من عالیحضرت را مصمم کردم اختیارهای کامل برای سفیرش بفرستد و تمام اندیشهٔ خود را به اطلاع اعلیحضرت امپراتور و شاه برساند.

افتخار دارم این دو سند را با ترجمهٔ آنها برای جناب شما بفرستم. خواهید دید که به عسکرخان فرمان داده‌اند وارد گفتگوی صلح با روسیه بشود و همهٔ شرایطی را که اعلیحضرت تصویب کند امضا کند. در همان ضمن شاهزاده عباس‌میرزا به امپراتور الکساندر خواهد نوشت تا نیت فتحعلی شاه را به تجدید روابط دوستی سابق با روسیه بیان کند و روش گفتگویی را که عالیحضرت پذیرفته است به او اطلاع دهد و میرزا شفیع از آقای کنت روماتروف^۴ خواسته است که اعلیحضرت امپراتور همهٔ روسیه اختیارات کامل برای سفیرکبیرش به پاریس بفرستد. این رفتار به نظر من بسیاری از دشواری‌ها را از میان خواهد بردا و دو پادشاه بزرگ پس از آن که اندیشه‌های خود را دربارهٔ ایران به اطلاع یکدیگر رسانندند می‌توانند گفتگویی را که قطعاً نتیجهٔ آن کاملاً بسته به ارادهٔ آنها است به پایان برسانند.

۱. گاردان دربارهٔ فتحعلی شاه لقب Sa de Hautesse بـ کاربرده که عالیحضرت ترجمه می‌کنم.

۲. سفیر ایران. ۳. Tolstoy سفیرکبیر روسیه در پاریس.

۴. Românzov، وزیر امور خارجهٔ روسیه.

باید درباره عالیحضرت انصاف بدhem که میل مفرط نشان می‌دهد با دو دولت درجه اول اروپا اتحاد کند و عزم جزم کرده است در برابر انگلستان هر تصمیمی را که نفع مشترک ایجاب کند بگیرد. میرزا شفیع که اغلب به او فرمان رسیده است این احساسات را برای من بیان کند صادقانه با آنها شریک است و افتخار دارم نامه‌ای را که به جناب شما نوشته است به این نامه منضم کنم.

این وزیر دیروز به من خبر داد که کاپیتن ملکم با چهار کشتی جنگی وارد خلیج فارس شده و به شش کشتی دیگر و چهار کشتی بارکش که پیش از وقت در آنجا بوده و من افتخار داشته‌ام جناب شما را از آن خبر کنم ملحق شده است. عالیحضرت چهار هزار سپاهی را رهسپار کرده است که سواحل خلیج را مستعد دفاع کنند و مانع از اقدامات انگلیسی‌ها باشند.

آقای بارون ورده در شرف رفتن است که به تفلیس برگرد و به زودی متأرکه‌ای در آنجا برقرار خواهد شد. در تمام مدت گفتگو جنگ قطع خواهد شد. در اینجا پذیرایی از او کرده‌اند که تاکنون از هیچ‌یک از افسرانی که پیش از این آقای مارشال گوداویچ فرستاده است نکرده بودند. عالیحضرت به او دوبار داده و خلعت فاخری برای او فرستاده است. وزیر اسب‌ها و پارچه‌هایی به او داده است. جناب شما به خوبی مطمئن باشد که من وظیفه خود دانسته‌ام با این افسر با همان احترامی که درخور او بوده است رفتار کنم.

عالیحضرت فردا تا مدت بیست روز به کمال آباد که دهی است دارای دو روز مسافت تا طهران می‌رود چادر بزند. ما روز چهارم با وزیر راهی خواهیم شد تا به دربار ملحق شویم. از کمال آباد با منازل سیک و با چند توقف به اردوگاه سلطانیه خواهند رفت. اگر در این سفر که پنج تا شش هفته خواهد کشید چیز جالبی رخ ندهد جناب شما از راه لطف اجازت دهند چیزی به او ننویسم. گمان دارم که درنگ ما در سلطانیه تا ماه سپتامبر ادامه یابد. لطف کنید...»

در پایان نامه دیگری که گاردان درباره سیاست فرانسه و ایران از اردوگاه سلطانیه به همان وزیر امور خارجه در تاریخ ۲۶ اوت ۱۸۰۸ (۴ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) یعنی تقریباً سه ماه پس از آن نامه سابق‌الذکر نوشته می‌گوید:

«... عالیحضرت بسیار نشان می‌دهد زیرا که هنوز اطمینان تازه‌ای از اعلیحضرت درباره تخلیه گرجستان از روسیان به او نرسیده است و اضطرابی را که از این حیث دارد آشکار می‌کند.»

شامپانیی وزیر امور خارجهٔ ناپلئون دربارهٔ کارهایی که گاردان در طهران برای وساطت در میان ایران و روسیه کرده است از شهر تولوز^۱ در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۸۰۸ (۳ جمادی‌الآخر ۱۲۲۳) یعنی تقریباً یک‌ماه پیش از نامهٔ دوم گاردان به او چنین می‌نویسد:

«تولوز ۲۷ ژوئیه ۱۸۰۸

آقا

نامه‌هایی که تا ۶ مه افتخار نوشتن آنها را به من داده‌اید پی‌درپی رسید. شما به محض ورود توانسته‌اید جنگ در میان روسیه و ایران را قطع کنید. این نخستین واقعهٔ مرا به این فکر می‌انداخت که گفتگوی صلح در میان دو دولت آغاز شده و ایران در صدد آن نیست که موقع را عقب بیندازد. چنان می‌نمود که خواستار آن است مخصوصاً به این جهت که باید با افغان‌ها جنگ کند و شاید در اندیشهٔ لشکرکشی به جاهای دورتر باشد. در برابر آینده‌ای چنین مشکوک احتیاط در این است که در پشت سر نگرانی نداشته باشند و چون جزو دستور شما بود که این سازش را آسان کنید ممکن بود شما بفهمانید که طبیعی است در این زمینه در طهران گفتگو کنند. اما عسکرخان تازه به پاریس آمده و می‌توان فرض کرد که بتواند دربارهٔ جهات این تعویق توضیحات تازه بدهد. وقتی که بتوانم با او گفتگو کنم دوباره به شما شرحی خواهم نوشت. برای این‌که عهدنامهٔ تجاری را که شما امضاء کرده‌اید و قرارداد مریبوط به تهیهٔ بعضی اسلحه و ذخایر را به نظر اعلیحضرت برسانم باید نیز منتظر ورود او باشم.

آقای ژویر را به پیشیاز عسکرخان فرستاده‌اند. او را با همراهانش در چند فرسنگی مرز ملاقات کرده و این سفير را همه‌جا با ملاحظات خاص پذیرفته‌اند؛ در پاریس منتظر بازگشت امپراتور خواهد شد. اعلیحضرت از دیدار فرستادهٔ دوستش شاد خواهد گشت. هرچند که سرگرم کارهای مغرب اروپا است روابط خود را با ایران از نظر دور نمی‌کند و می‌خواهد هر فرصتی را غنیمت شمارد و برای منافع دو امپراتوری مساعد کند.

موقع هنوز مساعد نیست تا از روابط تجاری که شما به وسیلهٔ عهدنامه‌ای باز کرده‌اید برای لشکرکشی از راه خلیج فارس و اسلحه فرستادن به آن‌جا بهره‌مند شویم. به همین جهت افسوس نخورده‌اند که امضای این قراردادها اندکی عقب افتاده باشد؛ اما آنچه ممکن نیست عقب بیفتند و به هیچ عنوان قطع شود اقداماتی است که برای طرد انگلیسی‌ها و تجارت‌شان

باید کرد. فتحعلی‌شاه به عهده گرفته است آنها را در کشور خود راه ندهد، امپراتور به این وعده اعتماد دارد. انگلیسی‌ها در صدد برآمدۀ‌اند مأموری نزد فتحعلی‌شاه بفرستند مگر برای آنکه از همسایگی و نیروی او می‌ترسند. این تعارف از ترس است ولی در نهان با او بدند زیرا که وی را دوست امپراتور می‌دانند.

شما می‌توانید به آنها بفهمانید که اگر مأموری به ایران می‌فرستند که در آن‌جا اطلاعاتی به دست آورند و از راه این کشور رابطه‌ای در میان هندوستان و اروپا برقرار کنند و مخصوصاً بدخواهی فتحعلی‌شاه را مانع شوند در صدد آنند که گرفتاری برای او پیش آورند و نیروهای وی را در جاهای دیگر گرفتار کنند. شک نیست که جنگ افغان‌ها با ایران نتیجه تحریک‌های آنهاست.

آقا، یادداشت‌های مختلفی را که برای من فرستاده بودید با توجه خواندم. نتیجه آنها این است که در بسیاری از موارد مهم کشوری را که در آن اقامت دارید و کشورهایی را که از آنها عبور کرده‌اید معرفی می‌کند. مخصوصاً متوجه شده‌ام که شما از توجه کسانی که وابسته به هیئت مأموریت شما هستند خشنودید و خدمات آقایان افسران از حالا نتایج سودمند بسیار در ایران داشته است. این کار بسته به وزیر جنگ است ولی می‌توانم به شما بگویم هرچه را که ممکن است به افتخار هیئت مأموریت شما باشد تا چه اندازه با شادی تلقی می‌کنم.
آقا به احترامات بسیار من اعتماد داشته باشید.
«شامپانی»

بعد از تحریر: آقا، كما في السابق مأموریت خود را با همان توجه ادامه دهید: این مأموریت برای شما وسیله جلب اعتماد امپراتور است و باید به مقام خود دلبسته باشید و تا می‌توانید آن را از دست ندهید.

«شامپانی»

ژنرال گارдан در نامه دیگری که در ۱۸ ژوئن ۱۸۰۸ (ربيع الثانی ۱۲۲۳) یعنی ۱۶ روز پس از نامه‌ای که از طهران پیش از سفر کمال‌آباد و زنجان نوشته بود از کمال‌آباد به شامپانی وزیر امور خارجه نوشته سیاست انگلیسی‌ها را در مقابل سیاست ناپلئون به این‌گونه شرح داده است:

«در اردوگاه کمال‌آباد ۱۸ ژوئن ۱۸۰۸
آقای من

میرزا شفیع دیروز مرا برای مذاکره احضار کرده بود. با تأسف دیدم که بیگلریگی اصفهان مأمور بوده است در آن حاضر باشد. مردی است که برای پیش‌بردن هر کاری به جز

کارهای مالیه شایسته نیست^۱ چنان‌که سابقاً افتخار داشته‌ام به جناب شما اطلاع دهم ولی در رأس دسته انگلیسی‌ها است. عالیحضرت یک قسم توجهی به او دارد. زیرا که در موقع می‌داند چه هدایای جالب توجهی تقدیم کند. اما چنان می‌نماید که این توجه نفوذ بسیاری در کارهای عمومی برای او فراهم کند. شاید خواسته بودند او را اطمینان دهند که اگر یک انگلیسی در دریار ایران دیده شود تصمیم گرفته‌ام بروم. در هر حال مقصود از این مذاکره این بود به من خبر دهند که ناوگان انگلیس را در خلیج فارس به سی کشتی رسانده‌اند؛ ملکم اجازه خواسته است یک نفر چاپار معمولی به طهران بفرستد؛ شاهزاده شیراز^۲ در این زمینه از عالیحضرت دستور خواسته است؛ می‌خواستند بدانند من به آمدن این چاپار رضایت می‌دهم یا نه. من صریحاً مخالفت کردم، من مکرر به وزیران گفتم که هر رابطه‌ای با انگلیسی‌ها با تعهداتی که فتحعلی شاه نسبت به فرانسه دارد و با منافع خود ایران منافات دارد و اگر عالیحضرت یک انگلیسی را هم بپذیرد من خواهم رفت. چنان می‌نمود که ایشان از عاقب امتناع در برابر ملکم نگرانند. به من می‌گفتند که کرانه‌های خلیج فارس و ایالت فارس^۳ را به آتش و خون خواهند کشید. من از آنها پرسیدم چهارهزار تنی که وزیر به من گفته بود یک ماه پیش به سوی شیراز و بندر بوشهر فرستاده است چه شده‌اند. به من اقرار کردند که این عده به هزار تنزل کرده بود و این که شاهزاده شیراز ناتوان است که در برابر کارهای انگلیسی‌ها مقاومت کند. بیگلریگی می‌خواست مرا مطمئن کند که از پذیرفتن چاپار ملکم مقصود جز این نیست که عالیحضرت مجال کند فارس را برای دفاع آماده کند. چندین بار به این مقصود برگشت که رضای مرا جلب کند؛ اما من هیچ از پاسخ اول خود فروگذار نکرم و اکیداً اصرار کردم که لازم است بی‌درنگ لشکریان شاهزاده شیراز را نیرو دهند. وزیران به شورای عالیحضرت رفته‌اند تا گفته‌های من و ایرادات مرا به او اطلاع دهند.

امروز بامداد وزیر از من خواهش کرد به چادر او بروم. تنها بود. گفت عالیحضرت تصمیمی گرفته است که پسندیده من خواهد بود. الان به اسمعیل یک پیشخدمت باشی و از نظامیان بر جسته دستور داده است به شیراز بروم و تهیه دناع را بینند و اگر انگلیسی‌ها نیرو پیاده کنند با آنها بجنگد. من به میرزا شفیع بار دیگر تأکید کردم که هیچ رابطه‌ای در میان

۱. مقصود گارдан حاج محمدحسین خان اصفهانی امین‌الدوله است که پس از میرزا شفیع صدراعظم فتحعلی شاه شد و در این موقع حکمران اصفهان و مستوفی کل یعنی وزیر مالیه بود.

۲. مقصود حسینعلی میرزا فرمانفرما پسر فتحعلی شاه حکمران فارس است.

۳. در اصل مطابق معمول زیان فرانسه «فارسستان یا فارس» نوشته شده است.

ایرانیان و انگلیسی‌ها نباید. همچنانکه نخست تصمیم گرفته بودند سه‌هزار تن را به شیراز بفرستند و اگر ضرور باشد با افراد دیگر به ایشان نیرو دهند. وزیر پاسخ داد اطمینان می‌دهد که این لشکریان به زودی رهسپار خواهند شد و به اسمعیل‌یک فرمان داده خواهد شد به محض این‌که انگلیسی‌ها بخواهند پیاده شوند به جنگ آغاز کند. به من خبر داد که این سرتیپ بعد از ظهر به دیدن من خواهد آمد.

فی‌الحقیقہ در حدود ساعت دو اسمعیل‌یک پیش من آمد. چنان می‌نمود که به مأموریت خود کم اهمیت می‌دهد. همچنانکه به وزیر و بیگلربیگی اصفهان فهمانده بودم به او هم فهماندم که اگر انگلیسی‌ها در جنوب گامی بردارند و تنبیه نشوند از شمال هم روس‌ها داخل خواهند شد. او پاسخ داد که انگلیسی‌ها هنوز پیاده نشده‌اند و حتماً این هوس را نخواهند کرد و وی را برای جنگ با روس‌ها به شمال فرستاده بودند و اینک می‌بیند که برای جنگ با انگلیس‌ها به جنوب می‌فرستند. من به او اطمینان دادم که آبروی وی وابسته به نتیجه مأموریت اوست و اگر با پایداری رفتار کند و با دشمنان دوستی نکند باید به توجه دو دربار عالی متکی باشد و بنابر احساساتی که همواره نسبت به فرانسه آشکار کرده و دوستی که درباره همهٔ فرانسویان در طهران نشان داده است حق دارم منتظر آن باشم. ما از هم جدا شدیم. رفت از عالیحضرت اجازه بگیرد و آخرین دستور را دریافت کند تا همان شب رهسپار شود.

میرزا شفیع همان‌دم به من پیغام داد که امپراتور به نیروهای امدادی که به فارس می‌فرستند یک دستهٔ ششصدسوار از پاسبانان خود را افزوده و با اسمعیل‌یک به شیراز خواهند رفت. از ترس این‌که مبادا در مذاکره با این وزیر مطلب درست روشن نشده باشد موارد مهم آن را در نامه‌ای که به او نوشتم ضبط کردم.

بیگلربیگی اصفهان فردا می‌رود مدتی در قلمرو حکومت خود باشد. در سلطانیه دوباره به دربار عالیحضرت ملحق خواهد شد.

ما نیز برای اردوی صایین قلعه^۱ حرکت می‌کنیم. امپراتور از راه قزوین^۲ به آنجا می‌رود.
افتخار دارم...»

نتیجهٔ وساطت فرانسه در میان ایران و روسیه

همچنانکه دولت فرانسه به ژنرال گاردان دستور داده بود که بکوشد صلح در میان روسیه

و ایران را برقرار کند از دربار سن پترزبورگ نیز دستورهایی در این زمینه به فلدمارشال گراف گوداویچ فرمانده لشکریان روسیه در قفقاز داده شده که با ژنرال گاردان در این زمینه یاری کند و وی نیز نامه‌هایی به گاردان نوشته. از آن جمله نامه‌ای است که در ۲۵ مارس (۵ آوریل)^۱ (۱۸۰۸ / ۲۷ محرم ۱۲۲۳) به گاردان نوشته و ترجمه آن به این‌گونه است:

«سرتیپ من،

چون اکتوبر موافقت کامل و دوستی نزدیک در میان دو امپراتوری بزرگ هست و چون اطلاع یافتم که جناب شما را از سوی اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا به دولت ایران فرستاده‌اند موقع را غنیمت می‌شمارم آشنایی پیدا کنم و با شما وارد مکاتبه بشوم. افتخار دارم در ضمن شما را آگاه کنم که انگلستان دشمن مشترک ما هرفورد جونز^۲ نماینده خود را به طهران فرستاده است تا اغوای به جهل کند و صاحب ایالات ایران را برانگیزد که در جنگ با روسیه بکوشد، به گمان آن‌که از نیروهای روسیه بکاهمد. هرچند که انگلستان کاملاً اشتباه می‌کند زیرا که عده‌ای لشکریان اعلیحضرت امپراتور پادشاه والامقام من که افتخار فرماندهی آن را دارم اینک به اندازه‌ای است که به هیچ وجه از نیروهای هراس‌انگیز روسیه در اروپا چیزی نمی‌کاهمد. ایران خود ناتوانی خود را در کشمکش با روسیه حس کرده و مدتی است پیشنهاد صلح کرده است، اما چون همواره امیدوار بود و عده‌هایی که فرانسه در ضمن جنگ در میان دو امپراتوری بزرگ که خوشبختانه به پایان رسیده به آن داده بود احابت یابد درباره مواد عمده و بسیار معتدلی که من به آن پیشنهاد کرده‌ام و اینک نیز به فرمان عالی اعلیحضرت امپراتور پادشاه بلند مقام پیشنهاد می‌کنم تصمیم نمی‌گیرد. آقای سرتیپ، من افتخار دارم گمان کنم که چون شما سفیرکبیر امپراتوری هستید که اینک اتحاد نزدیک با امپراتوری روسیه دارد ایران را از اشتباه بیرون بیاورید، زیرا من مطمئنم قطعاً به شما دستورهایی رسیده است که در برابر منافع روسیه وارد نظریات ایران نشوید. بیانی را که اعلیحضرت امپراتور پادشاه والامقام من به پادشاه سوئد کرده است به این ضمیمه می‌کنم و در ضمن به شما اطلاع می‌دهم که لشکریان ما از حالا وارد فنلاند سوئد شده‌اند. برای اظهار موافقت امپراتور و پادشاه شما پرنس دوپونت کورو^۳ را با دسته‌کشی برای الحاق به لشکریان دانمارکی که با ما متحدند فرستاده است. حامل را فرستادم که کاغذی هم برای

۱. تاریخ اول روسی و تاریخ دوم اروپایی است.

2. Harford Jones

3. Prince de Ponté-Corvo

وزیر ایران دارد و در ضمن از شما خواهش می‌کنم هرچه زودتر او را با جواب دوستانه‌ای از سوی خودتان بفرستید.

افتخار دارم بالاترین احترامات را به شما تقدیم دارم

کنت ژنرال ژان گوداویچ

ژنرال فلدмарشال

۲۵ مارس (۵ آوریل) ۱۸۰۸

از این نامه‌ای که گوداویچ به گاردان نوشته خوب پیدا است که پس از عهدنامه تیلسیت نه تنها ناپلئون به هیچ وجه در اندیشه آن نبوده است که به ایران یاری کند و دنبال مواعید خود را بگیرد بلکه به روس‌ها وعده کرده است که منافع آنها را در برابر ایران حفظ کند و به سفیر خود در طهران دستور دهد که از نظریات روس‌ها پشتیبانی کند نه از نظریات ایرانیان و در این موقع که روس‌ها با سوئی‌ها جنگ می‌کرده‌اند ناپلئون نیز با آنها یاری می‌کرده و در این صورت به هیچ وجه ممکن نبوده است به سود ایران و به زیان روسیه کاری بکند. عجیب‌تر از همه این است که باز با این عهدشکنی‌ها فرانسویان متوقع بوده‌اند که ایران برای خاطر آنها با انگلستان رابطه‌ای به فهم نزنند. تقریباً سه‌ماه پس از نامه‌ای که گوداویچ به گاردان نوشته است و پیش از این نقل کردم گاردان در ۲ ژوئیه ۱۸۰۸ (۸ جمادی الاولی ۱۲۲۳) از لشکرگاه سلطانیه این نامه را به شامپانی وزیر امور خارجه فرانسه نوشته است:

«از لشکرگاه سلطانیه ۲ ژوئیه ۱۸۰۸

آقای من

عالیحضرت امروز صبح میل کرده است مرا بییند. ساعت یازده با جناب میرزا شفیع به حضور رفتیم. فتحعلی‌شاه می‌خواست مرا مطمئن کند که هر گفتگویی در میان ایران و انگلستان قطع شده و از دو سوی تهیه جنگ می‌بینند. عالیحضرت امیدوار است که برادر والامقامش این وضع را مطابق با نیاتی که اعلیحضرت اغلب به او اظهار کرده است بداند. بنا بر آخرین خبرهایی که از خلیج فارس رسیده چنان می‌نماید ناوگان انگلیس که در آن‌جا است مرکب از ۱۸ کشتی بزرگ و کوچک است. سروان ملکم می‌کوشد ایرانیان را به خدمت شرکت هند جلب کند. می‌گویند به هر کسی که بخواهد در کشتی خدمت کند ماهی چند غروش می‌دهد. خبر می‌دهند که انگلیسی‌ها چون دانسته‌اند جزیره خارک را به اعلیحضرت واگذار کرده‌اند تهیه می‌بینند که آن را به ملکیت تصرف کنند. اغتشاشات قندهار دنباله دارد. دو برادر شجاع‌الملک و محمود دوبار تهیه جنگ با

یکدیگر را در قندهار و پیشاور می‌بینند.

آقای سروان مهندس تروئیلیه^۱ از طهران به سوی مشهد در خراسان نرفته است. به واسطه اوضاع کنونی به او دستور داده‌ام در آن سوی مرز ایران تفتیش نکند. شرح مسیر از اسکندریون تا طهران او را به نخستین افسری که افتخار داشته باشم به حضور جناب شما بفرستم خواهم سپرد.
لطف کنید...»

در همین گیرودار گراف نیکالا رامانزف^۲ وزیر امور خارجه روسیه در ۱۸ آوت ۱۸۰۸ (۱۵ جمادی‌الآخر ۱۲۲۳) دستوری در همین زمینه‌ها برای گراف گوداویچ فرستاده و وی هم رونوشتی از آن برای گاردان به طهران فرستاده است و ترجمه آن به این‌گونه است:

«سن پترزبورگ ۱۸ آوت ۱۸۰۸

آقای کنت،

آقای مارشال گزارش شما را به نظر امپراتور رساندم و به این وسیله شما اطلاع از پیشنهاد وزرای ایران می‌دهد که یک سال متارکه را امضا کنند و گفتگوی درباره صلح را در پاریس طرح کنند، تا در آنجا به وساطت امپراتور ناپلئون و با مذاکره در میان کنت تالستوی و عسکرخان منعقد شود.

اعلیحضرت امپراتور این اقدام را که شما فوراً پیشنهاد چنین متارکه طولانی را رد کرده‌اید تصویب کرده است. نفع خود و مصالح خود را در آن نمی‌بینند. آقای مارشال وی حق انتخاب موقعي را که برای ادامه جنگ لازم یا مفید باشد به شما واگذار می‌کند و در موقعی که باید به لشکریان متولی شد درباره اداره کردن عملیات نظامی به هنرنمایی شما اعتماد دارد.

استراحتی که به این لشکریان داده شده بود درنتیجه تعهدی نبود؛ جناب شما خوب می‌دانید به واسطه اهتمام‌های دائمی بود که ممکن بود ایرانیان بهزودی خواستار صلح بشوند و خودشان از ما درخواست انعقاد آن را می‌کردند، بی‌آنکه پیش از آن متارکه‌ای برقرار شود و این قدر در خواستن آن شتاب داشتند.

آقای مارشال، لطف کنید به وزیر ایران بگویید که عقیده اعلیحضرت درباره متارکه و اعاده جنگ چنین است.

1. Truylhier

2. در اصل: Nicolas Romanoff ولی گویا درست نیست و مقصود Niclas Petrowitch Roumanian است که در این موقع وزیر امور خارجه بوده و سال بعد نخست وزیر روسیه شده است.

اما دربارهٔ پیشنهادی که به شما کرده‌اند که مذاکرات در پاریس بشود امپراتور عقیده دارد هرچند بسیار راست است که ممکن نیست منافع خود را به کسی که بهتر از او باشد واگذار کند زیرا که امپراتور ناپلئون را دوست خود می‌داند و از میان همهٔ شاهانی که امروز سلطنت می‌کنند کسی نیست که بیشتر با اطمینان با او سخن بگوید و این پادشاه هم به‌نوبهٔ خود از میان همهٔ پادشاهان کسی است که بیشتر دوستی با او می‌کند و با این همه برتری‌هایی که وساطت فرانسه ممکن بود برای امپراتوری روسیه داشته باشد اعیان‌حضرت نمی‌تواند به آن متولّ شود. وضع جغرافیایی سه دولت مانع آن است. فواصل بسیاری که در میان ما و فرانسه است همهٔ فواید وساطت آن را از میان می‌برد و ناچار برخلاف میل سه پادشاه گفتگوی صلح را به جای آن که تسریع بکند مانع می‌شود.

اعیان‌حضرت خود در این زمینه با آقای سفیرکبیر فرانسه که در اینجا مأموریت دارد سخن رانده است و میل دارد شما هم از سوی خود این علل را به اطلاع آقای ژنرال گارдан برسانید و به او بگویید تا چه اندازه اعیان‌حضرت خشنود است از این‌که وی میل دارد ایرانیان را به ما نزدیک کند و در هر موردی که بتواند به ما حسن خدمت خود را نشان بدهد.

با توجهی که اعیان‌حضرت دربارهٔ کارهای ایران دارد غافل از این نیست که هر وقت وزرای ایران به شما پیشنهاد می‌کنند دربارهٔ صلح با ایشان گفتگو کنید به جناب شما می‌گویند که میل دارند مرز کشور ما مسدو^۱ باشد و در ضمن مذاکره در هر موقع از اتحادی که نتیجهٔ صلح در میان دو امپراتور و پادشاه‌شان برقرار خواهد شد سخن می‌رانند، گرجستان را هم لازمهٔ این اتحاد می‌دانند. اگر گرجستان مستقل می‌بود اختلاف عجیبی درست می‌شد و اینک که متعلق به ماست طعمهٔ غریبی است که ما را به صلح وادار کند!

تنها به‌واسطهٔ همین اغفال امپراتور حق دارد این عقیده را داشته باشد که مقصود ایران این است که جنگ را دنبال بکند، متأرکه یک سال را برای این می‌خواهد که نیروهایی در برابر لشکریان اعیان‌حضرت تهیه ببیند و فراهم کند و قطعاً امروز برابری جنگ با این نیرو را ندارد. آقای مارشال بدیهی است که سود امپراتور این است که تحمل نکند. در حقیقت بهتر می‌داند به شما اجازه دهد جنگ را دنبال کنید تا این‌که یک سال آن را متأرکه کنید و مجبور شوید آنوقت جنگ را با زیان بیشتری از سربگیرید.

پس از آن‌که اوامر اعیان‌حضرت را به جناب شما ابلاغ کردم چیزی که می‌ماند این است که

احترامات بسیار خود را مکرر کنم و افتخار دارم خدمتگزار بسیار حقیر و بسیار مطیع جناب شما باشم.

کنت نیکالا دو رامانزوف

رونوشت مطابق است

کنت گوداویچ»

در تاریخ ۲۶ اوت ۱۸۰۸ (۴ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) گاردان گزارش مفصلی درباره اوضاع ایران و سیاست ایران در آن زمان از لشکرگاه سلطانیه برای شامپانی وزیر امور خارجه ناپلئون فرستاده که سند بسیار جالبی برای تاریخ آن زمان است و به این‌گونه است:

«از لشکرگاه سلطانیه ۲۶ اوت ۱۸۰۸

آقای من،

میرزا شفیع پریشب پیش‌نویس اصلی اظهارات شفاهی را که عالیحضرت می‌باشد در حضور آقای بیانکی دادا^۱ سروان مهندس بکند به من داده است، افتخار دارم ترجمه آن را لفأً برای جناب شما بفرستم.

این سند بسیار جالب است؛ شامل جزئیات سیاست ایران و اساسی‌هایی است که فتحعلی‌شاه اتحاد خود را با عالیحضرت به آن متکی کرده است. مواردی را که بیشتر طرف توجه او است در آن معین کرده است؛ و نتیجه‌ای که عالیحضرت از آن می‌گیرد می‌رساند که اگر امیدهای او روا نشود در رفتارش نسبت به فرانسه تغییر پیش خواهد آمد.

و قایعی که او اظهار می‌کند همیشه حقیقت ندارد. چند بند آن نیز شامل جزئیاتی است که وظیفه دارم آنچه می‌دانم به خلاف آن اظهار بکنم. جناب شما می‌تواند آنها را با ملاحظاتی که به او تقدیم می‌کنم بسنجد.

بند اول و دوم تنها شامل تکرار شرح سفارت‌هایی است که دو دربار عالی از جانب خود فرستاده‌اند و تعهداتی است که درباره یکدیگر کرده‌اند. در بند سوم عالیحضرت به بیان وقایع آغاز می‌کند. از تدارک‌های خود در برابر افغانستان و هندوستان خبر می‌دهد.

من باید معتقد باشم که هیچ دستوری برای این لشکرکشی‌ها به شاهزاده حکمران خراسان نداده است. تنها پیدا است که وی با یک عده لشکریانی که چندان قابل ملاحظه نیستند به سوی مرو رهسپار شده است. قطعاً ایران تا وقتی که قلمروش به روی روس‌ها باز

باشد کاری در برابر هندوستان نخواهد کرد. صفت مبالغه که طبیعی ایرانیان است در اطمینانی که عالیحضرت در گفتگو از این لشکرکشی دارد دیده می‌شود. حتی گاهی هم به سمع ما رسانده است که میل دارد تنها عده‌کمی از سپاهیان فرانسه با او یاری بکنند و آنها را برای معاونت خود نگاه می‌دارد. ولی توانسته است کتمان کند که تاروس‌ها گرجستان را در دست دارند نمی‌تواند فکر این کار را بکند.

می‌توان از آن نتیجه گرفت که گفتگوی با نمایندگان سند و سفارت نصرالله‌خان در تنه منحصر به تأکید دوستی و وعده‌های بسیار احتمالی بوده است.

بند ۵ مربوط به وهابیان و انگلیسی‌ها است. راست است که فتحعلی‌شاه در صدد برآمده است رابطه دوستانه با سعود بهم بزند، ولی جناب شما از گزارش‌های من توانسته است متوجه شود که هیچ تهیه‌ای دیده نشده تا در موقع ورود ناوگان انگلیس کرانه شرقی خلیج فارس را حال دفاع بدهنند. گفتگوهای من جز این نتیجه‌ای نداشته است که وعده‌هایی داده‌اند و در موقع عزیمت اسماعیل‌بیک هنوز به آنها وفا نکرده بودند. چنان‌که عالیحضرت تأکید می‌کند باید باور کنم که ملکم رفته است تا نتیجه مأموریت خود را به حکمران کل هندوستان اطلاع دهد؛ اما گمان ندارم که ناوگان انگلیسی از خلیج فارس رفته باشد و برخی اخبار گواهی می‌دهد که هنوز در آنجا است.

اطمینانی را که در بند ششم هست می‌توان تا اندازه‌ای تابع نتیجه اقداماتی دانست که عالیحضرت تمدنی دارد اعلیحضرت به نفع ایران در برابر امپراتور روسیه بکند. با این همه تصور می‌کنم فتحعلی‌شاه کاری نکند که فرانسه را برنج‌جند و اتحاد با آن بالمره یگانه سد در برابر روسیه است.

عالیحضرت روابط دوستانه با باب عالی را دنبال می‌کند تا این‌که روابط خود را با فرانسه از راه استانبول آسان کند. ولی رفتاری را که درباره ایالات ترک همسایه ایران داشته به‌هیچ‌وجه تغییر نداده است. چنان‌که کمافی‌السابق در اختلافاتی که در میان پاشای بغداد و پاشای سلیمانیه هست دخالت می‌کند. لشکریان ایران به سوی کردستان در حرکت‌اند و می‌توان پیش‌بینی کرد که با وجود اطمینان‌های قطعی که وزیر داده است از ورود به قلمرو عثمانی خودداری نخواهند کرد.

عالیحضرت از دعاوی خود نسبت به عراق عرب و قلمرو بغداد و بصره هم دست نکشیده است. مکرر هم اقرار کرده که تنها متنظر موقع مناسب است که آنجا را بگیرد. ولی البته لازم است که سلیمان پاشا کاملاً پیرو ایران باشد؛ باز مسلم نیست که عالیحضرت در

تعیین او به حکمرانی بغداد نفوذی داشته باشد. تصور می‌کند در این کار یاری کرده است زیرا موافقت داشته سلیمان را که در جنگ علی پاشا با عبدالرحمون اسیر او شده بود آزاد کنند. پاشای بغداد رعایت انگلستان و ایران را می‌کند؛ رعایت انگلستان را به واسطه بصره و تجارت آن با هند می‌کند؛ رعایت ایران را به سبب اطلاع از مقاصد فتحعلی شاه می‌کند و این که همیشه از دخالت او به نفع عبدالرحمون یاغی ترسیده است. اما نفرت شدید نسبت به هرچه نام ایرانی دارد در او هست.

در باره بند ۹ جناب شما خوب می‌داند که در موقع ورود سفارت اعلیحضرت به طهران با وجود نمایندگی‌های مکرر فرانسه بیش از یک سال بود که ایرانیان دیگر هیچ حرکتی در برابر روس‌ها نکرده بودند. فتحعلی شاه به پاشای ارزروم وعده کرده بود عملیات لشکریان خود را با عملیات لشکر عثمانی توأم کند. اما چون یوسف پاشا وارد جنگ شد دید اعلیحضرت که دائمًا مانع بود شاهزاده عباس میرزا وارد جنگ شود او را رها کرده است. بدیهی است که ایران می‌خواست به انتظار پایان جنگ در میان فرانسه و روسیه کاری نکند و امیدوار بود که یا روس‌ها گرجستان را ترک کنند یا این‌که دلشان را به دست بیاورد که در موقعی که ضعیف بودند به آنها حمله نکرده است. البته میل ندارد کشمکشی که پستی خود را در آن حس کرده است از سر بگیرد. وضع نظامی شاهزاده عباس میرزا خیلی مانده است که استحکام جالبی پیدا کند و همه کوشش‌های اعلیحضرت تنها آن است که خواستار حمایت اعلیحضرت باشد، برای این‌که ایالات ایران را که در دست روسیه است فوراً تخلیه کنند. در باره تمایلات همه مردم این ولایات در حق ایران اشتباه می‌کند. البته از استیلای روس‌ها شکایت دارند؛ ولی باز آن را بر استیلای مستبدانه ایران ترجیح می‌دهند و تنها در اندیشه استقلال خود هستند. زیرا که حال مضطرب و شرارت آمیزشان سبب می‌شود که با بی‌حوصلگی هر تسلط بیگانه را تحمل کنند. اما فدایکاری‌هایی که اعلیحضرت مدعی است برای سازمان نوین نظام کرده است بسیار مبالغه‌آمیز است. مخصوصاً کارهای ساختن توب و تفنگ هر روز دچار وقفه است زیرا که آن کارها را به طفیل حکمران اصفهان و شیراز می‌کنند.

بند ۱۰ شامل چند ملاحظه درستی است. تنها این ایراد را دارم که تردید است انگلیسی‌ها توانسته باشند بر افغان‌ها هم نفوذ پیدا کنند. اینها که از سرنوشت هندوان آگاه شده‌اند طبعاً از استیلاج‌جويان بیزارند. مخصوصاً از وقتی که بی‌اعتمادند که چند سال پیش شرکت هند اقداماتی کرده است تا دربار ایران را وادار به حمله بر زمان شاه بکند، زیرا که

اندیشهٔ او این بود با سیک‌ها و مهارات‌ها همدست بشود و بر انگلیسی‌ها بتازد. اما از یک سو شرکت هند مشغول است روابطی با مللی که در اطراف رود سنندج برقرار کند، تا این‌که اگر فرانسویان بر متصرفات انگلیس در هند لشکر بکشند خط دفاعی در کنار این رود داشته باشد. از سوی دیگر خودداری نخواهد کرد و در صدد خواهد بود دشمنانی را بر ایران برانگیزد، زیرا می‌بیند رابطهٔ را با انگلستان قطع کرده است. به این‌گونه می‌توان پیش‌بینی کرد که عمال انگلیس که با افغان‌ها مربوط‌اند طرفدارانی در میان این مردم به دست بیاورند، خواه به‌وسیلهٔ پول‌دادن به یکی از سران یاغی و خواه به‌وسیلهٔ دادن توپخانه و یاوری به شجاع‌الملک پادشاه در برابر ایران که آشکار دشمن او است.

در بندهای ۱۱ و ۱۲ عالیحضرت دوباره به موضوع تخلیهٔ ایالات ایران از تصرف روس‌ها بر می‌گردد. پیدا است که این موضوع عمدت‌ای است که خاطرش را مشغول کرده و مخصوصاً مربوط به آبروی او است. نمی‌تواند به این اندیشهٔ تن دردهد که مجبور شود برای بیرون‌کردن روس‌ها نیرو به کار ببرد؛ و می‌توان پیش‌بینی کرد که اگر به‌واسطهٔ مساعدت عالیحضرت به استرداد ایالاتی که از دستش رفته است کامیاب نشود روی خوشی به تقاضاهایی که ممکن است فرانسه در آیندهٔ از او بکند نشان ندهد.

بند ۱۳ تکرار آن چیزی است که فتحعلی‌شاه در باری که در هفتم این ماه به من داده بود گفته است. ولی عالیحضرت بی‌حوصلگی بسیار آشکار می‌کند که هنوز اطمینانی از سوی عالیحضرت دربارهٔ تخلیهٔ گرجستان از روس‌ها به او نرسیده است؛ اضطرابی را که از این حیث دارد نشان می‌دهد.

سرانجام در بند آخر اظهار میل می‌کند که عالیحضرت مرحومت کند و هرچه زودتر تصمیمی را که لطف خواهد کرد دربارهٔ موضوع‌هایی که در این اظهارات شفاہی به آن اشاره شده است خواهد گرفت به اطلاع او برساند.

از جناب شما خواهشمند است لطف کنید...»

در ضمن این‌که گاردان از این‌گونه گزارش‌ها برای وزارت امور خارجه فرانسه می‌نوشته با مارشال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه هم برای اجرای دستوری که از پاریس به او می‌داده‌اند مکاتبه داشته است و از آن‌جمله پاسخ نامه‌ای را که گوداویچ در ۲۵ مارس (۵ آوریل) ۱۸۰۸ مطابق با ۲۷ محرم ۱۲۲۳ به او نوشته بود و پیش از این در صحیفهٔ ۱۴۷ چاپ شده داده است و بار دیگر مارشال گراف گوداویچ در تاریخ ۴ سپتامبر ۱۸۰۸ (۱۳ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) نامه‌ای به او نوشته که ترجمهٔ آن به این‌گونه است:

«آقای سفیر کبیر،

افتخار دارم که نامهٔ دوستانه شما از راه ایروان به من رسیده است. از آن آشکار است که تا چه اندازه جناب شما دقت کرده است ما را به ایران نزدیک کند و درین نخواهم داشت گزارش بسیار عبیدانه خود را در این باب به اعلیحضرت امپراتور بدhem و پیش از وقت نامه شما را برای آقای دوک دوویسانس^۱ با چاپار فرستاده‌ام. ولی چنان‌که پیش از این افتخار داشته‌ام به‌وسیلهٔ چاپار مخصوص از جانب خود در تاریخ دوم این ماه تصمیم آخری و قطعی اعلیحضرت امپراتور پادشاه عالی مقام خود را به اطلاع جناب شما برسانم گمان نمی‌کنم به‌هیچ‌وجه وارد تعهد دیگری با ایران بشوم. مگر انعقاد صلح رسمی و بی‌درنگ بر همان اساسی که به ایران گفته‌ام و در مدت مديدة گفتگوها هرگز آن را تغییر نداده‌ام. برای این کار وکالت تام رسمی دارم و ولیعهد ایران هم اگر رضایت بددهد صلح رسمی را بی‌درنگ منعقد کند باید از سوی صاحب اختیار توانای ایران پدرسون همان وکالت را داشته باشد.

آقای سرتیپ، لطف کنید و به احترامات صادقانه دربارهٔ خود و بالاترین تعارفات من اطمینان داشته باشید.

کنت ژان دوگوداویچ

از لشکرگاه نزدیک تزوپی^۲ ۴ سپتامبر ۱۸۰۸

مذاکرات صلح ایران و روسیه به میانجی‌گوی فرانسه

از استادی که پیش از این نقل کردم پیدا است که از یک طرف ناپلئون به وعده‌هایی که به ایران کرده بود که منافع آن را در برابر روسیه حفظ کند پس از عهدنامهٔ تیلیسیت دیگر پابست نبوده و هیچ حمایت جدی از ایران نمی‌کرده است. از سوی دیگر روسیه تقاضای متازکه یک‌ساله ایران را نمی‌پذیرفته و جداً مصر بوده است که هرچه زودتر باید صلح برقرار شود، بالعکس می‌کوشیده است جنگ را یک‌ساله ترک کند، شاید در این مدت فرجی برسد یا این‌که بتواند نیرویی فراهم کند. در این گیرودار ایران برای رضای ناپلئون با انگلستان قطع رابطه کرده بود و انگلیسی‌ها سخت از این کار ناراضی بودند و می‌کوشیدند ایران را از خود بترسانند و وادارش کنند که با ناپلئون رابطه نداشته باشد. در این موقع روس‌ها هم که با ناپلئون اتحاد کرده بودند وارد مخالفت با انگلستان شده و مانع بودند که ایران رابطه خود را

با انگلیس دوباره برقرار کند گارдан مأموریت داشت میانه ایران و روسیه را التیام دهد ولی این کار ممکن نبود، زیرا که هیچ‌یک از دو طرف شرایط طرف دیگر را نمی‌پذیرفت. در این میان روس‌ها همچنانکه سابقًا الکساندر امپراتور روسیه به مارشال گوداویچ دستور داده بود و وی هم در نامه‌ای که به گاردان نوشته بود اطلاع داده بود در صدد بوده‌اند جنگ را از سر بگیرند. گاردان در این زمینه در تاریخ ۱۳ اکتبر ۱۸۰۸ (۱۲۲۳ شعبان) نامه‌ای به شامپانی وزیر امور خارجه ناپلئون نوشته که ترجمه‌آن به این‌گونه است:

«طهران ۱۳ اکتبر ۱۸۰۸

آقای من،

دربار ایران با اطمینان به مواعیدی که ممکن بود من به آن بدhem آرام بود و آن هم بنا بر نامه آقای مارشال گوداویچ بود که تا لشکریان فتحعلی‌شاه هیچ دشمنی نکنند و ایران هم در تصمیمات خود در برابر دشمن مشترک که انگلستان باشد پایدار بماند. ارتش روسیه هم از هر حمله‌ای به خاک ایران خودداری خواهد کرد. عالیحضرت از اتحاد صمیمانه اعلیحضرت آن امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا و امپراتور روسیه آگاه بود و امیدوار بود که امپراتور الکساندر وساطت مخدوم عالی مقام مرا خواهد پذیرفت و در عهدنامه صلح ایران با دربار سن‌پترزبورگ ممکن است در پاریس گفتگو کنند. چاپاری که آقای مارشال گوداویچ فرستاده وارد تبریز شده است. نامه‌هایی که وی حامل آنها بوده و فوراً آنها را به توسط یکی از سوارهای شاهزاده عباس‌میرزا به طهران فرستاده‌اند همه تصوراتی را که دربار حق داشت بکند باطل کرده و عالیحضرت و وزرایش را در منتهای اضطراب انداخته است. وزیر مرا فوراً خواست و دو نامه آقای مارشال گوداویچ را به من نشان داد یکی به شاهزاده عباس‌میرزا و دیگری به وزیرش میرزابزرگ. افتخار دارم ترجمه این دو سند را که به روسی و فارسی نوشته‌اند ضمیمه کنم. میرزا شنیع توجه مرا به این جلب کرد: «که آقای کنت گوداویچ در آن آشکارا خبر داده است که امپراتور الکساندر نخواسته است وساطت فرانسه را پذیرد؛ وی اجازه داشته است آخرین بار ایران را دعوت کند بر اساس‌هایی که سابقًا روسیه پیشنهاد کرده است مستقیماً با وی گفتگو کنند و اگر عالیحضرت یا شاهزاده عباس میرزا تصمیم نگیرند که فوراً نمایندگانی برای امضای عهدنامه بفرستند به او فرمان داده‌اند به خاک ایران حمله ببرد. وزیر مضایقه نداشته است درباره لحن نامناسب نامه‌ای که خطاب به شاهزاده تبریز است و اظهارات اشتباه‌آمیزی که درباره وضع کنونی نیروهای امپراتوری ایران در آن هست تأکید کند؛ مرا به این توجه داد که اساس پیشنهاد آقای مارشال این است

که سرحد امپراتوری روس را تا سواحل آرپاچای و کوروارس پیش بیاورند و این ایران را مجبور خواهد کرد که ناحیه ایروان و اچمیاتزین یا اوچ کلیسیا را واگذار کند. وزیر می‌گفت بدین گونه روسیه به تمامی قلمرو کنونی ما هم آسیب می‌زنند و این تمامی را اعلیحضرت امپراتور و شاه در ماده ۲ عهدنامه با فتحعلی‌شاه تضمین کرده است. عالیحضرت حق دارد متوجه باشد که بنا بر همین ماده و موارد ۳ و ۴ همان عهدنامه شما به آقای مارشال گوداویچ مطالبی بگویید که او را وادارد تصمیمات خود را درباره ایران تغییر دهد و کاری بکنید که مناسب سفیر پادشاهی باشد که وفاداری وی در رعایت تعهداتش به حق تا اندازه‌ای معروف است. عالیحضرت زودتر موادی را که در عهدنامه اتحاد به عهده او بوده اجرا کرده و راه کشور خود را بر انگلیسی‌ها بسته و نخواسته است هیچ‌یک از افراد هیئت سفارتی را که ژنرال ملکم رئیس آن بوده است بپذیرد. شک ندارد شما که نماینده فرانسه در دربار او هستید با عجله این موقع را غنیمت می‌شمارید و صدق اظهارات دوستی و اتحاد را که آن همه به نام مخدوم عالی مقام خود مکرر کرده‌اید نشان می‌دهید. وانگهی ما به شما فشار نمی‌آوریم تصمیمی بگیرید مگر وقتی که چاپار روس که وارد تبریز شده به طهران بیاید و نامه‌هایی را که از جانب آقای مارشال گوداویچ برای شما آورده است تسلیم کند.»

من به وزیر جواب دادم که ایرادات او درست است؛ راستی هم لازم است که پیش از اتخاذ هر تصمیمی از اطلاعاتی که ممکن است آقای مارشال گوداویچ به من بدهد آگاه شده باشم، ولی می‌تواند مطمئن باشد که همه دقت‌ها را خواهم کرد تا مانع شوم کنت گوداویچ قطع رابطه کند و این فوق العاده برای دربار من ناگوار خواهد بود زیرا که جناب شما در نامه آخر مورخه ۲۴ ماه مه که از بایون^۱ نوشته بودید دوباره تأکید کرده‌اید که تا می‌توانم بکوشم نزدیک شدن ایران و روسیه را آسان کنم.

میرزا شفیع حاجت داشت که اظهارات من وی را اطمینان دهد و حق‌شناسی بسیاری آشکار کرد. رسیدن دو نامه آقای مارشال برخی ناراحتی‌های شخصی برای او فراهم کرده بود. عالیحضرت در موقع دریافت این دو سند بدخلقی را که عموش نبود با وزیرش کرده بود و ناگهان از پیش او رفته و به او گفته بود که تا آن وقت او را فریب داده‌اند. دشمنان میرزا شفیع فیروز بودند و از حالا در صدد بودند این موقع را غنیمت بشمارند و نفوذ او را در حضور فتحعلی‌شاه بهم بزنند؛ اما عالیحضرت چون با آرامش بیشتر در کارها اندیشه‌شده است

فردای آن روز وزیر را خواسته و بیش از پیش به او اعتماد نشان داده و حتی توجه را به اینجا رسانیده که بکوشد با سخنان ممنون‌کننده خشونت روز پیش را از یاد او برد. وی نیز از سوی خود از گفتگویی که من با میرزا شفیع کرده‌ام خشنود به نظر آمده است.

شاهزاده عباس میرزا پس از دریافت نامه‌های مارشال گوداویچ فرمان داده است که همه نیروهای حاضر در لشکرگاه او در خوی جمع شوند. فرج‌الله‌خان را با دسته سوار نظامش احضار کرده است. این سرتیپ هم‌چنان‌که افتخار داشته‌ام به جناب شما اطلاع دهم پس از آن‌که به سرحد کردستان رفته است توانسته است در آنجا بماند و اختلافاتی را که از قدیم در میان سلیمان پاشا و عبدالرحمن پاشا بوده است رفع کند و از کالاشولان نزد شاهزاده عیاس میرزا رفته است. سوار نظامی که پرسش امان‌الله‌خان نایب‌الحكومة زنجان فرمانده آنها است نیز در پی آنها رفته است.

من به وزیر خاطرنشان کردم که فرمان‌های والاحضرت امپراتوری شاید بسیار عجلانه و بسیار آشکار بوده و به نظر من لازم بود که شاهزاده اطمینان کاملی وانمود کند تا این‌که مذاکرات مناسب با آقای مارشال گوداویچ به عمل آید. میرزا شفیع به من پاسخ داد که اندیشه شاهزاده این است تا وقتی که روس‌ها اولین خصومت را بکنند کاملاً آرام باشد.
از جناب شما تمدنی دارم به تعارفات احترام‌آمیز من که به وسیله آن افتخار دارم... باشم اعتماد کنید.»

گارдан قسمتی از پایان نامه‌ای را که مارشال گوداویچ در ۲ سپتامبر (۱۴ سپتامبر) ۱۸۰۸ (۲۳ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) به شاهزاده عباس میرزا نوشت و در ۱۱ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۱ شعبان ۱۲۲۳) به طهران رسیده ضمیمه این نامه خود کرده و در آغاز آن چنین نوشتند شده است: «توانسته‌اند نسخه اصل این نامه را به دست آورند زیرا که والاحضرت امپراتوری به واسطه نفرت فوق العاده‌ای که از آن روی داده پاره کرده است. نیز ممکن نشده است رونوشتی را که از آن در طهران برداشته‌اند فراهم کنند. این رونوشت تنها در مدتی که برای ترجمة مواد این سند لازم بوده در دست امضای کننده بوده است و این مواد در نامه‌هایی که آقای کنت گوداویچ به جنابان میرزا شفیع و میرزا بزرگ نوشتند است نیست.»

سپس مدلول آن نامه به این‌گونه است:

«۲۴ اکتبر ۱۸۰۸ (۵ رمضان ۱۲۲۳)

آغاز این نامه کاملاً مطابق است با سه بند اول نامه‌ای که خطاب به میرزا بزرگ است و تفاوتی که در میان آن دو هست این است که به جای این کلمات: «مخصوصاً اعلیحضرت

خیلی دور از آن است که بخواهد هیچ یک از شرایط را تغییر دهد...» شرح زیر آمده است:

«آخرین بار به والاحضرت امپراتوری شما عرض می‌کنم که دولت علیه روسیه نمی‌تواند انعقاد قطعی صلح را بپذیرد مگر بر اساسی که پیش از وقت به ایران اطلاع داده‌ام یعنی که خط سرحدی از مجرای رودهای کور و ارس و ارپاچای معین خواهد شد و از دو طرف عهdename را بی‌هیچ نوع مهلتی امضا خواهند کرد. چون محرك من عشق به نیکی است و پیش از یک برهان در این زمینه به والاحضرت امپراتوری شما نشان داده‌ام عقیده خود را در این زمینه از او پنهان نمی‌کنم و به واسطه رعایت کامل که نسبت به وی دارم اینک هم با همه صداقتی که ممکن باشد آن را آشکار خواهم کرد. نامه والاحضرت امپراتوری شما که فتحعلی خان نوری آن را به ما داد حدودی را که سابقاً سرحد امپراتوری شما را تشکیل می‌داده است یادآوری می‌کرد و دعاوی ایران را در این زمینه به اطلاع می‌رساند. از تمام نواحی که شما ادعا می‌کنید و امروز در زیر استیلای اعیان‌حضرت امپراتور روسیه مخدوم عالی مقام من هستند قسمت عمده را لشکریان فیروزمند ما فرمانبردار کرده‌اند و بقیه آن کاملاً به میل خود فرمان ما را پذیرفته است. اگر از یک سو این ایالات هرگز اصلًاً و کلاً تابع ایران نبوده‌اند از سوی دیگر متنهای عظمت و قدرتی که دولت روسیه به نیروی لشکریان خود و فتوحات وسیع خود به دست آورده است به او حق می‌دهند درباره سرحداتی که میل بکند فراهم سازد باز دعاوی بیشتری داشته باشد. به‌هرحال اعیان‌حضرت امپراتور مخدوم من چون میل شاهانه‌اش متوجه خوش‌رفتاری است که میل دارد با همسایگان بکند و دربار ایران را هم مشمول آن دارد و تنها از احساسات انصاف و بزرگواری خود پیروی می‌کند لطفاً صلحی را که دربار ایران خواستار است منعقد می‌کند و کاملاً خاطر آن را آرامش می‌دهد. درباره مطالبی که والاحضرت امپراتوری شما در باب سرحدات گفته است می‌توانم جواب بدهم که همه ایالت گیلان را مرحوم اعیان‌حضرت پترکبیر گرفته بود؛ اما مخدوم بلندمقام من به‌واسطه وضع کتونی ایران و مخصوصاً برای رعایت انصاف تنها به پیشنهادهایی که امروز می‌دهد قناعت می‌کند و آنها را من برای والاحضرت امپراتوری شما بیان کرده‌ام و باید حتماً اساس عهdename باشد. پس از آن دعاوی ایران درباره نواحی مجاور که امروز در اختیار اعیان‌حضرت امپراتور روسیه است به کلی بی‌مورد است، مخصوصاً با وضع وخیمی که اکنون دارد و من نمی‌توانم از اظهار تعجب خودداری کنم، زیرا که از مقتضیات دوستی دور است و حتی می‌توانم گفت که می‌توان آنها را اعلام جنگ آشکاری دانست. در آن موقع می‌باشد دربار ایران در توانایی از لشکریان فیروزمند روسیه برتری داشته باشد و پیروزی‌های

بیشتری نصیبیش شده باشد. اگر درباره گذشته و از فوایدی که دولت روسیه از ادامه جنگ برده است بیندیشیم باز به والاحضرت امپراتوری شما اعلام می‌کنم که مخصوصاً در حال کنونی تهی دستی که ایران دارد این برتری‌ها خیلی بیشتر خواهد بود. ما خبر داریم که بسیاری از ولایات نیرومند صاحب اختیار کشور شما درحال طغیان‌اند؛ انگلیسی‌ها بر سواحل خلیج فارس حمله می‌برند و پاشای بغداد که او نیز متوجه انگلیسی‌ها شده است خود را دشمن ایرانیان اعلام کرده است. درصورتی که دربار ایران در چنین وضع و خیمی است آیا موقع هست که در صدد باشد بر شماره دشمنان خود بیفزاید و بخواهد به وسیله دعاوى مغروفانه کینه دولتی را که مانند دولت روسیه هراس‌انگیز است جلب کند؟ اما بالعکس چون منافع حقیقی والاحضرت امپراتوری شما را از نظر دور نمی‌کنم به وی اطلاع می‌دهم که امپراتور عالی مقام من به واسطه احسانات منصفانه و مردمداری نمی‌خواهد به هیچ‌وجه از وضع شوم دربار شما بهره‌مند شود. هرچند قدرتی دارد که هیچ‌چیز نمی‌تواند با آن برابری کند پیشنهادهایی را که من به شما داده‌ام مکرر می‌کند و والاحضرت امپراتوری شما هم می‌داند که کاملاً به سود ایران است؛ این پیشنهاد تنها عبارت از امضای عهدنامه است بسی هیچ مهلت و درنگی. وانگهی چون من از وسعت فرزانگی و کثرت نبوغ والاحضرت امپراتوری شما اطلاع دارم کاملاً این موضوع را به فکر صایب شما واگذار می‌کنم و گمان می‌کنم دربار روسیه چون به قوت و عظمتی که اکنون دارد رسیده است باید برای حفظ آبروی خود کشورهایی را که پیشرفت لشکریانش از چند سال پیش به دست آورده نگاه بدارد و دعاوى را که ایران درباره متصرفاتی که اکنون در دست آن است دارد به هیچ‌وجه معتبر نمی‌دانم. پس از آنکه این اظهارات صادقانه را به والاحضرت امپراتوری شما کردم گمان می‌کنم باید بار دیگر نظر او را به منافع حقیقی وی جلب کنم و به او سفارش می‌کنم آنچه را که بسیار به نفع ایران است رد نکند و اگر پیشنهادهای عادلانه و مساعد دولت ما را دربار ایران بپذیرد و بی‌آنکه وقت تلف شود عهدنامه صلح قطعی را امضا کند اقبالی است که وارث تاج خود از آن بهره‌مند خواهد شد. تنها سناشی که من نسبت به والاحضرت امپراتوری شما دارم و عقیده عالی که نسبت به او پیدا کرده‌ام مرا وامی دارد که به این لحن به او نامه بنویسم و اگر در این کار نیت صادقانه من آسايش امپراتوری ایران نبود که می‌بايست روزی شما در آن پادشاهی کنید (و این آسايش تنها نتیجه صلح با دولت نیرومندی مثل روسیه خواهد بود) من البته این بیانات سابق و بیاناتی را که باز امروز می‌کنم نمی‌کرم».

در ذیل این ترجمه فرانسه مترجم ژنرال گاردن می‌نویسد: «پایان این سند عیناً مانند پایان

سند سابق الذکر است و سپس این کلمات هست: «سرانجام والاحضرت شما باید در نظر داشته باشد که اگر ایران با رفتاری که مخالف منافع آن است...» در طهران (در ۱۱ اکتبر ۱۸۰۸) به وسیله مترجم دوم موقتی سفارت ترجمه شد.

اگوست دونرسیا^۱

فردای آن روزی که این نامه‌های تهدیدآمیز مارشال گوداویچ به طهران رسیده یعنی در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲ شعبان ۱۲۲۳) ژنرال گاردان در پاسخ نامه‌ای که گوداویچ در ۲ سپتامبر (۱۱ ربیع) به او نوشته بود مكتوبی به او نوشته و به توسط لازار^۲ از اعضای سفارت خود برای او فرستاده که ترجمة آن به این‌گونه است:

«نامه خطاب به جناب آقای فلدمارشال کنت گوداویچ فرمانفرمای نظامی و غیرنظمی همه ایالات روسیه واقع در میان دریای خزر و دریای سیاه و غیره.

طهران ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸

آقای مارشال،

آقای لازار منشی سفارت خود را مأمور کرده‌ام مطالب محترمانه‌ای درباره مدلول نامه‌ای که به من افتخار داده در ۲ سپتامبر گذشته نوشته است بگویید. جناب شما اطلاع می‌دادندیشه دارد اگر ایران فوراً مصمم نشود دربارهٔ صلح با جناب شما مستقیماً و بی‌توسط فرانسه که خواستار آن شده بود گفتگو بکند بزر آن حمله ببرد. اگر برخلاف انتظار من بیانات وی تصمیمات شما را تغییر ندهد وظیفه من است رسماً به شما اظهار کنم که چون ایران متعدد اعیان‌حضرت امپراتور و شاه مخدوم والامقام من است و تمامی خاکش را که لشکریانش اکنون آن را در تصرف دارند اعیان‌حضرت امپراتور و شاه ضمانت کرده است من هر حمله به این خاک را تحریک در برابر دریار عالی خود تلقی می‌کنم. و من حق دارم از فرزانگی معروف جناب شما متوقع باشم پیش از آنکه دست به هیچ اقدامی در برابر ایران بزند منتظر شود از تصمیماتی که اعیان‌حضرت مخدوم والاجاه من به اعیان‌حضرت امپراتور تمام روسیه اطلاع خواهد داد مسبوق بشود و مسئولیت واقعه‌ای را که ناچار سبب مشاجرات ناگواری در میان دو دریار عالی فرانسه و روسیه خواهد بود به عهده خود نخواهد گرفت.

همه احترامی که می‌دانم باید نسبت به شما داشته باشم دارم. ژنرال گاردان»

پیدا است که این اقدام سخت را گارдан از پیش خود کرده و این نامه تند را هم می‌بایست به تحریک احساسات شخصی خویش و برای حفظ آبروی نظامی و سیاسی خود در برابر دولت ایران نوشته باشد و ناچار بر او گران بوده است که با آن عهدنامه معروف فینکن شتاين و با دستورهایی که ناپلئون به او داده و با این‌که دولت ایران ضرر اتحاد با فرانسه را کاملاً چشیده و گرفتار خشم و دسیسه بازی انگلستان شده است باز هم روس‌ها در موقعی که با ناپلئون اتحاد دارند و حتی از پشتیبانی او در اروپا و در مقابل سوئد و فنلاند بهره‌مند می‌شوند و در موقعی که فرانسه وعده کرده است در پاریس شفاعت در میان روسیه و ایران را به عهده بگیرد بر ایران حمله ببرند.

اینجا کاملاً شخصیت گاردان و پابست‌بودن به شرف و آبرو در او ظاهر می‌شود و پیدا است که مرد شریفی بوده و هرجا که وسایل شخصی او به وی اجازه می‌داده است دریغ نداشته در ضمن این‌که منافع فرانسه را در ایران حفظ کند از منافع ایران هم پشتیبانی کند و گویا همین نیز سبب شده است که ناپلئون از مأموریت وی در ایران راضی نبوده و وقتی که از ایران رفته است، مغضوب شده و مدتی از کار بیرون مانده است. چنان‌که پس از این بحث خواهم کرد ناپلئون هم از گاردان توقع عجیبی داشته و متوقع بوده است که با همه پیمان‌شکنی‌های او با ایران باز هم گاردان بتواند ایران را از انگلیسی‌ها دور نگاه بدارد و نگذارد رابطه خود را با انگلیس برقرار کند و به عبارت دیگر در موقعی که فرانسه دیگر در برابر روسیه از ایران حمایت نمی‌کند ایران را در برابر روسیه تنها بگذارد و از نزدیک شدن به انگلستان به امید آن‌که شاید از آن سوی بهره‌مند شوند بازدارد.

مقدمات جنگ دوم ایران و روسیه

نامهٔ توهین‌آمیزی که مارشال گوداویچ فرمانده ارتش روسیه در قفقاز به عباس‌میرزا نایب‌السلطنه نوشته بود اوضاع خاص و آشفته‌ای در ایران فراهم ساخت و روابط میان ایران و روسیه را تیره کرد. چون دولت تزاری از پذیرفتن وساطت ناپلئون در میان روسیه و ایران سرباز می‌زد و ایران هم شرایط روسیه را نمی‌پذیرفت و روسیه نیز از قبول مatarکه خودداری می‌کرد چاره جز این نبود که جنگ دوباره دریگیرد. کوشش‌های گارдан برای اقناع روسیه و جلوگیری از جنگ قهرآ به جایی نمی‌رسید. گاردان در این زمینه نامه‌ای در ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸ (۶ رمضان ۱۲۲۳^۱) به شامپانی وزیر امور خارجه فرانسه نوشت که ترجمه آن به این‌گونه است:

«طهران ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸
آقای من،

افتخار دارم جناب شما را آگاه کنم که آقای لازار^۱ در ۱۷ این ماه عزیمت کرده است و مجبور خواهد بود از راه لشکرگاه شاهزاده عباس‌میرزا برود زیرا که جناب صدراعظم فرمانی به او داده بود و در آن فرمان عالیحضرت به والاحضرت امپراتوری دستور می‌داد درباره همه مسایل مربوط به مأموریت وی با او موافقت کند و در موردی که بتواند رضایت

آقای مارشال گوداویچ را برای امضای متأرکه جلب کند و کالت تام به او بدهد. من نیز به آقای لازار و کالت تام داده ام که در همان مورد به کار ببرد.

شاهزاده عباس میرزا از نامه‌ای که از آقای کنت گوداویچ به او رسیده رنجیده و به دربار اطلاع داده است که قصد جواب ندارد. من به صدراعظم گفتم به نظرم مناسب‌تر این است که والاحضرت امپراتوری نامه‌ای به آقای مارشال بنویسد و به او بفهماند که بیانات وی درباره وضع کنونی ایران متکی بر اطلاعات نادرست است. جناب میرزا شفیع ایراد مرا درست دانسته و از آقای لازار خواهش کرده است همه کوشش خود را بکند که شاهزاده آن را بپذیرد. بنابر آنچه جناب صدراعظم به من گفته است چنان می‌نماید نامه‌هایی که خود به آقای کنت رومانزف و آقای مارشال گوداویچ نوشته نیز همین لحن را دارد و شامل دلایل عاقلانه و متقن است. آنها را به چاپار روسی که آقای لازار با خود آورده بود داده‌اند و وی از صفوف مقدم روس‌ها خواهد فرستاد تا ورود خود را به آقای مارشال خبر بدهد. باید اینجا دویاره برای جناب شما مکرر کنم که وساطت اعلیحضرت برای انعقاد یک عهدنامه صلح در میان دربارهای روسیه و ایران لازم است.

پیشنهادهایی که از دوسوی می‌کنند ناسازگار است و اندیشه صلح در آنها نیست؛ به این‌گونه هر گفتگویی که در محل بشود به درازا خواهد کشید و هرگز آنها را به هم نزدیک نخواهد کرد.

آخرین نامه‌های جناب شما تاریخ ۲۴ مه^۱ را دارد و نامه‌های استانبول تاریخ ۲۹ ژوئن^۲ را. در این عدم اطلاع از اخبار سیاسی نمی‌دانم درباره آنچه روس‌ها را به حمله به ایران و ادار می‌کند چه تصور کنم، مگر این که می‌خواهند زودتر کار آنها را بسازند تا از این سوی آسوده باشند و شاید هم بعدها آنها را به چنگ ترکان بیندازنند در صورتی که چنین پیش آید که لشکریانی به این مملکت بیایند و ذخیره ایرانیان باشند مناسب خواهد بود مرکب از پیاده نظام و توپخانه و سواران نیزه‌دار^۳ با تفنگ باشند. سوار نظام این کشور که در برابر افغان‌ها و هندوها و دیگران خوب است چون وحدتی ندارد هرگز در برابر توده‌ها کاری نخواهد کرد.

در ۱۲ اکتبر^۴ به افسران فرانسوی که مأمور خدمت والاحضرت امپراتوری عباس میرزا

.۲. ۵ جمادی الاولی ۱۲۲۳.

.۱. ۲۸ ربیع الاول ۱۲۲۳.

بودند فرمان داده‌ام که اگر جنگ در میان ایرانیان و روس‌ها دریگیرد به طهران برگردند. از آقای لازار خواهش کرده‌ام بکوشید شاهزاده عباس‌میرزا را قانع کند که لازم است با اوضاع کنونی بی‌طرفی را از دست ندهد.

در ناحیه فراهان در شمال غربی اصفهان به مناسبت مالیات‌های معوق اغتشاشی روی داده، زیرا که تا بیست سال پیش تنها ۱۵۰۰ تومان (۳۰,۰۰۰ فرانک) از آنجا وصول می‌شد و اینک ۵۰,۰۰۰ تومان (۱,۰۰۰,۰۰۰ فرانک) مالیات بسته‌اند. درنتیجه عالیحضرت میرزا ابوالقاسم پسر دوم میرزابزرگ را مقصرا و سبب این اغتشاش دانسته‌اند. این تهمت افترا آمیز که بیگلریگی اصفهان^۱ و کسان دیگری که از دسته مخالف فرانسویان هستند وارد کرده‌اند ضریبی به جناب میرزا شفیع است، زیرا که میرزا ابوالقاسم وابسته به اوست. نباید از جناب شما پنهان کنم که این جوان که تنها بیست و چهارسال دارد و از خدمتگزاران محترم عالیحضرت است به واسطه هنرها و صفات خاص وی شایسته احترام همه فرانسویان و اعتمادی است که وزیر به وی دارد و شک ندارم که روزی مرد مهمی خواهد شد.^۲ در نامه شماره ۲۴ به تاریخ ۲۱ ژوئیه^۳ خود که از لشکرگاه سلطانیه نوشته‌ام افتخار داشته‌ام با جناب شما درباره اسماعیل بیک سخن بگویم^۴ که در ماه ژوئن گذشته^۵ مأمور شده بود به شیراز برود و سفیر انگلیسی ملکم را برگرداند؛ از ۲۰ سپتامبر^۶ به اینجا برگشته است. فرصتی یافتم چند روز بعد او را بیینم، اما پذیرایی وی بر من ثابت کرد که وی را بر فرانسویان تحریک کرده‌اند.

چندی است که میرزا محمدرضا به سمت مستوفی (بازرسی دارایی) به واسطه حمایت بیگلریگی که دست‌نشانده اوست منصوب شده است. وی اندکی بعد به دیدن من آمد، و می‌توان مطمئن بود هرچه می‌تواند به منافع فرانسه در این کشور زیان خواهد زد. اخیراً تأکید این خبر به من رسیده است که عبدالرحمن پاشا را خلعت پاشایی شهر زور^۷ داده‌اند. با این همه چنان می‌نماید که این آشتی در میان سلیمان‌پاشا و این سرکرده‌کرده‌ها باز هم ظاهری است.

لطفاً گزارشی از آقای لامی^۸ سروان دسته عالی مهندس تقدیم جناب شما خواهد شد؟

۱. مقصود حاج محمدحسین خان امین‌الدوله اصفهانی صدراعظم آینده است که در آن موقع حکمران اصفهان و دست‌نشانده انگلیسی‌ها بوده است.

۲. پیدا است که مقصود میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیر معروف است.

۳. ۱۲۲۳ ربیع‌الثانی

۴. رجوع کنید به صفحه ۱۴۶.

۵. ۱۲۲۳ جمادی‌الاولی.

۶. در اصل به خط Chehve zour.

۷. ۱۲۲۳ ربیع‌الثانی.

منتظر موقع مناسبی بودم که درباره این افسر ممتاز با جناب شما سخن بگویم، وی عاقل و پر از حرارت و تدبیر است؛ اجازه بدھید سفارش او را به جناب شما بکنم، تا از راه لطف از اعلیحضرت نشان لژین دونور^۱ را برای این افسر تقاضا کنید.

آخرین اخبار خوبی لشکرگاه والاحضرت امپراتوری عباس میرزا به تاریخ ۱۳ اکتبر^۲ گواه است که سردار ایروان در ضمن تفتیشی به یک دسته از سوار نظام روسی در خاک ایران برخورده است و آنها نخست بر او حمله برده‌اند. در این زد خورد چند تن کشته شده‌اند. ژنرال گوداویچ در ۱۰ همین ماه^۳ لشکرگاه خود را نزدیک اوچ کلیسیا (اچمیادزین) در سه فرسنگی ایروان قرار داده است.

دیروز بیست و چهارم^۴ در بار چاپار مخصوصی نزد والاحضرت امپراتوری فرستاده است تا دستورهای عالیحضرت را بد او برساند. شاهزاده نباید از خوبی جایی برود تا این‌که در دسترس و مراقب تمام نقاط خط جنگ باشد. جنگ از سوی ایرانیان باید به کلی دفاعی باشد و منحصر به این باشد که دشمن را خسته کنند.

افتخار دارم نامه‌ای را منضم کنم که عالیحضرت درباره وضع کنونی کارها به اعلیحضرت نوشته و نامه دیگر را که جناب صدراعظم میرزا شفیع به جناب شما در همین زمینه نوشته است. تنها پس از حرکت آقای لازار نوشته‌اند آنها را به من برسانند و چاپار من در راه تبریز به او ملحق خواهد شد».

سرانجام پس از این همه اصرارهایی که گاردن کرده و خواستار شده است که ناپلئون در میان ایران و روسیه وساطت کند شامپانی وزیر امور خارجه او در ۲ نوامبر ۱۸۰۸ (۱۲۲۳) از پاریس به گاردن چنین نوشته است:

«پاریس ۲ نوامبر ۱۸۰۸
آقا،

در آخرین نامه‌های خود به من نوشته‌اید که دولت ایران میل دارد گفتگوی صلح با روسیه را در پاریس دنبال کند. آقای سفیرکبیر ایران در همین زمینه با من گفتگو کرده و خواسته است فوراً با آقای کنت دو تالستوی وارد مذاکره شود؛ ولی این سفیرکبیر از دربار خود هیچ اجازه‌ای در این زمینه دریافت نکرده بود.

گفتگو در این زمینه از این فاصله دور طبیعی نیست و سبب تعویق‌های دیگر خواهد شد.

بکوشید این دو دولت را به یکدیگر نزدیک کنید ولی دشواری مباحثه‌ای را که نمی‌تواند شخصاً فرانسه را ذی نفع کند به گردن فرانسه نیندازید و از سوی دیگر اگر به میل دربار ایران تمام نشود جز این که روابط دوستی فرانسه را با ایران ضعیف کند کاری نخواهد کرد. قراردادی را که دربارهٔ فرستادن اسلحه مورد تمایل شاه ایران امضا کرده‌اید به اعلیحضرت نشان دادم. پیش از آنکه اعلیحضرت امضا کند خواسته است عقیده وزیر جنگ را بداند. وقتی که تصمیم قطعی گرفت افتخار خواهم داشت شما را مطلع کنم.

پیش از آنکه عهدنامه تجاری را امضا کنید مناسب بود پیشنهاد آن را برای من بفرستید، زیرا دربارهٔ مواد مختلفی که می‌بایست در آن وارد کنید هیچ دستوری به شما داده نشده بود. وانگهی چون اجرای این عهدنامه در وضع حاضر ممکن نیست شما فرصت داشتید منتظر جواب‌های من باشید.

این عهدنامه کمتر از عهدنامه‌های ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵^۱ مساعد است، زیرا که واردات و صادرات ما را مقید به هیچ حق گمرکی نکرده بود؛ اما بی‌آنکه در این زمینه بحث کنم باز دقت خواهم کرد که آیا تغییر مقتضیات ممکن بوده است و ادار کنده که در این زمینه عهدنامه اول را تغییر بدھند یا نه و آیا در عهدنامه‌ای که مرا مفتخر کرده برای من فرستاده‌اید برخی مواد هست که محتاج به تغییراتی باشد یا نه. این تأخیر به هیچ وجه ضرری به روابط تجاری که هنوز وقت اجازه نداده است برقرار شود نمی‌زند.

آقا با کمال اطمینان احترامات فراوان مرا بپذیرید.

شامپانی

سه روز پس از فرستادن نامهٔ سابق الذکر یعنی در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۱۷ رمضان ۱۲۲۳) شامپانی این نامهٔ مختصر دیگر را به گارдан نوشته است و دیگر پس از آن سندي در این زمینه به امضای او در دست نیست:

«پاریس ۵ نوامبر ۱۸۰۸

آقا،

نامه‌هایی که به افتخار من از ۲۹ ژوئیه تا ۲ دسامبر^۲ نوشته‌اید با المثنای نامه‌های سابقتان رسید. اعلیحضرت امپراتور به لشکرگاه خود به اسپانیا رفته و قسمت‌های نامه‌های شما را که ممکن است جالب توجه وی باشد به اطلاعش خواهم رساند.

۱. سال‌های ۱۱۲۰ و ۱۱۲۷ قمری.

۲. از ۵ جمادی الاولی تا ۱۱ ربیع الاولی ۱۲۲۳.

آقای سفیرکبیر ایران امروز چاپاری می‌فرستد. چون نمی‌توانم هنوز جواب بدهم خواستم لاقل وصول گزارش‌های شما را خبر بدهم.
آقا به احترامات بسیار من اطمینان داده باشد.

شامپانی»

چون دیگر پس از این نامه‌ای و دستوری از شامپانی خطاب به گاردان نیست پیدا است که ناپلئون یا نخواسته و یا نتوانسته است میانه ایران و روسیه را که در آن موقع هردو متعدد او بوده‌اند سازش بدهد و شامپانی هم بد همان دستور سابق خود به گاردان که بکوشد در ایران میانه دو دولت را التیام دهد قناعت کرده است.

اما مارشال گوداویچ در پاسخ نامه‌ای که گاردان در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۱۲۲۳ شعبان) به او نوشته و پیش از این چاپ شده است^۱ و آن را به توسط لازار نزد وی فرستاده بود در ۱۲ نوامبر (۲۳ رمضان) یعنی یک ماه بعد نامه‌ای به او نوشته که ترجمه آن به این‌گونه است:

«آقای سفیرکبیر،

افتخار داشته‌ام نامه جناب شما را بد توسط آقای لازار منشی سفارت تان که مردی محترم و درخور اعتماد شما است دریافت کنم. از همه اظهارات دوستانه که جناب شما لطف کرده و در نامه خود بیان کرده‌اید بسیار ممنونم.

جناب شما مرا متوجه می‌کند در نیات خود توجهی نسبت به روابطی که در میان فرانسه و ایران است ندارم. در این زمینه افتخار دارم نخست به او توضیح بدهم که من تنها از فرمان اعیل‌حضرت امپراتور مخدوم بلند مقام خود پیروی می‌کنم و آن را در رونوشت محرمانه نامه وزیر کنت رومانزوف به اطلاع شما رساندم. دوم آن‌که افتخار داشته‌ام در نامه اول خود در سال گذشته به شما بنویسم که گمان می‌کنم و باید گمان بکنم دستورهایی که به زیان روسیه به جناب شما در ضمن جنگ روسیه با فرانسه که خوشبختانه تمام شده است داده شده بود پس از صلح به واسطه دوستی نزدیک دو پادشاه بزرگ ما دیگر مورد ندارد.

با این توضیح آقای ژنرال نمی‌تواند شک داشته باشد که من از فرمان مطاعی که به من داده شده است پیروی می‌کنم و نه از هوس خود. آقای دولازار که در نامه خود همه اطمینان خود را درباره‌اش اظهار می‌کنید روابطی را که در مدت جنگ میان روسیه و فرانسه دولت فرانسه با ایران بهم زده بیان کرده است. در برابر این ایرادی ندارم مگر روابط نزدیک که

اکنون پس از جنگ در میان پادشاهان بزرگ ما هست. و پس از همه این توضیحات افتخار دارم تکرار کنم که نمی‌توانم اقداماتی را که به فرمان اعلیحضرت امپراتور مخدوم بلند مقام خود کرده‌ام دنبال نکنم و به هیچ‌وجه نمی‌توانم ایالاتی را که به‌واسطهٔ پیشرفت لشکریان پادشاهم گرفته‌ام تخلیه کنم.

جناب شما کاملاً مطمئن باشد که من با کمال صداقت و مانند کسی به او نامه می‌نویسم که از کشوری است که اتحاد نزدیک با روسیه دارد. آقای ژنرال متنهای احترام و توقیرهای فراوان مرا پذیرید.

کنت ژان دوگوداویچ

از لشکرگاه نزدیک ایروان ۱۲ نوامبر ۱۸۰۸»

در این موقع که گاردان می‌کوشیده است میانه ایران و روسیه را به‌وسیلهٔ ناپلئون صلح دهد و ایران هم آخرین علاج را در این کار می‌دانسته روسیه بالعکس مطلقاً به این کار تن در نمی‌داده است و این تحاشی و زیربارترفتن در بار تزار دو دلیل اصلی و اساسی داشته است: یکی این‌که به‌هیچ‌وجه حاضر نبوده‌اند آنچه را که در قفقاز گرفته بودند پس بدھند و از قدم مهمی که به‌سوی هندوستان برداشته بودند برگردند. دیگر این‌که از جانب ناپلئون نیز مطمئن نبوده و یقین داشته‌اند که اتحاد با اوی پایدار نخواهد بود، چنان‌که به‌زودی هم این پیش‌بینی محقق شد و برای این‌که از نفوذ او در ایران بکاهند و ایران را از پشتیبانی وی مأیوس و از اتحاد با او منصرف بکنند بهترین وسیله را در این می‌دانستند که اولاً او را در مصالحة خود با ایران دخالت ندهند و ثانیاً هرچه زودتر ایران را از پا درآورند و خیال خود را از این سوی آسوده کنند که اگر بار دیگر در اروپا با ناپلئون رویرو می‌شوند از جانب ایران آسوده‌خاطر باشند و ناچار نباشند که عده‌بسیار لشکریان خود را در مرزهای ایران معطل نگاه بدارند و از وجود آنها در میدان‌های جنگ اروپا محروم بمانند. این بود که صریحاً به مارشال گوداویچ دستور داده بودند که به‌هیچ‌وجه به مصالحة با ایران حتی با شفاعت گارдан هم تن درنده‌د و جداً خواستار باشد که کار را یک طرفه بکند.

مکاتبات دربار ایران با دربار فرانسه

در مدتی که ناپلئون اول با ایران روابطی داشته گاهی در میان دربار ایران و دربار فرانسه نامه‌هایی ردوبل شده است. آنچه باقی مانده دو نامه از ناپلئون به فتحعلی شاه و چند نامه از فتحعلی شاه به او و چند نامه از عباس‌میرزا نایب‌السلطنه به ناپلئون و چند نامه از

میرزا شفیع صدراعظم به وزیران فرانسه است. دو نامه‌ای را که ناپلئون به فتحعلی‌شاه نوشته
ژرژ بارال^۱ در کتاب «ناپلئون اول - پیام‌ها
و خطاب‌های سیاسی»^۲ چاپ کرده است. ترجمه نامه نخستین به این‌گونه است:

«پاریس، ۱۶ فوریه ۱۸۰۵

بنپارت^۳ امپراتور فرانسویان به فتحعلی‌شاه ایرانیان، سلام بر تو،

من همه‌جا مأمورانی دارم که از آنچه آگاهی از آن برای من اهمیت دارد به من اطلاع
می‌دهند، به وسیله ایشان می‌دانم به کجا و در چه موقع می‌توانم به پادشاهان و مللی که
دوستدارشانم آرای دوستانه اظهار دارم و یاوری‌های خود را بفرستم. آوازه شهرت که
همه‌چیز را آشکار می‌کند بر تو معلوم کرده است که من کدام و چه کرده‌ام، چگونه فرانسه را
بالاتر از همه ملل غرب جای داده‌ام، به کدام دلایل آشکار به پادشاهان مشرق دلستگی
خویش را در باره‌شان ظاهر کرده‌ام و کدام سبب پنج سال پیش مرا واداشت از اندیشه‌هایی که
برای فخرشان و سعادت ملت‌شان داشتم منصرف شوم. میل دارم خود به من بگویی که چه
کرده‌ای و برای تأمین عظمت و بقای سلطنت خود چه در نظر داری. ایران سرزمین شریفی
است که خداوند عطا‌یای خود را از آن دریغ نکرده است. ساکنینش مردمی هوشیار و
بی‌باکند و شایسته آن‌د که حکومت خوب داشته باشند و می‌باشد از یک قرن پیش تاکنون
بیشتر از اسلام تو در خور حکمرانی بر این ملت نبوده باشند زیرا که این ملت را گذاشته‌اند
از مصائب نفاق خانگی آزار بینند و از میان بروند. نادرشاه جنگجوی بزرگی بود، توانست
توانایی بسیار به دست آورد، در برابر فتنه‌جويان هراس‌انگيز و در برابر همسایگان خویش
دهشت‌افزای بود، بر دشمنان خود چیره شد و با مفخرت پادشاهی کرد، ولی این فرزانگی را
نداشت که هم در فکر حال و هم در اندیشه آینده باشد. احفادش جانشین او نشدند. تنها
آقامحمدخان^۴ عم تو در نظر من شاهانه زندگی کرده و خسروانه اندیشیده است، قسمت
اعظم ایران را به تصرف خویش درآورده و سپس آن توانایی شاهانه را که از فتوح خویش
به دست آورده بود برای تو گذاشته است. از سرمشق‌هایی که وی به تو داده است پیروی
خواهی کرد و فراتر از آن خواهی رفت، تو هم مانند وی از آرای ملتی از سوداگران که در
هندوستان باجان و تاج شاهان بازرگانی می‌کنند حذر خواهی کرد و ارزش ملت خویش را

1. Georges Barral

2. Napoléon Ier-Méssages et discours Politiques

4. Bonaporte. اسم خانوادگی ناپلئون.

۱۷ ذی القعده ۱۲۱۹.

5. مقصد آقامحمدخان است.

وسیله جلوگیری از تجاوزهایی که روسیه در قسمتی از کشور تو که همسایه خاک او است بدان کوشش دارد قرار خواهی داد. یک تن از خدمتگزاران خویش را نزد تو می‌فرستم که در بر من مقامی مهم و اعتمادی کامل دارد. مأمورش می‌کنم که احساسات مرا به تو بگوید و هرچه به او بگویی برای من ادا کند. به او فرمان می‌دهم که از استانبول عبور بکند و می‌دانم که یکی از اتباع تو اوسف واژسیسو^۱ به آن‌جا رسیده و خود را فرستاده تو قلمداد کرده است، تا به نام تو به من پیشنهادهای دوستی بکند، خدمتگزار من ژوبر^۲ در مأموریت این ایرانی تحقیق خواهد کرد. از آن‌جا به بغداد خواهد رفت و آن‌جا روسو^۳ یکی از مأمورین باوفای من راهنمایش خواهد شد و سفارش‌های لازم را به او خواهد کرد تا به دربار تو برسد. به محض این‌که پیشرفت این روابط مسلم شد هیچ مانعی نیست که باقی و برقرار بماند. همه ملل نیازمند به یکدیگرند. مردم مشرق زمین جرأت و هوش دارند، ولی نادانی از برخی صنایع و اهمال از نظمات که باعث افزونی نیرو و فعالیت لشکر است ایشان را در جنگ با مردم شمال و مغرب نقصان می‌دهد. دولت توانایی چین سه بار در تصرف آمده است و امروز حکمران آن یک ملت جنوبی است، و خود به چشم خویش می‌بینی چگونه انگلستان که یک ملت غریب است و در میان ما در شماره آن مللی است که جمعیت آن کمتر و قلمرو آن تنگ‌تر است همه دول هندوستان را می‌لرزاند.

به من آگاهی خواهی داد که چه می‌خواهی و ما روابط دوستی و تجارت را که پیش از این در میان کشور تو و کشور من بوده است تجدید خواهیم کرد. ما با یکدیگر همدست خواهیم شد، تا ملل خویش را تواناتر و متمول‌تر و نیک‌بخت‌تر کنیم. از تو خواهش دارم خدمتگزار باوفایی را که نزد تو می‌فرستم خوب پذیری و یاری خدای و سلطنت طولانی و مفتخر و سرانجام نیک را برای تو آرزو مندم.

در قصر امپراتوری تویلری^۴ در تاریخ ۱۷ پلوویوز^۵ سال ۱۳۱۳^۶ و سال اول سلطنت من نوشته شد^۷.

پیدا است که حامل این نامه ژوبر نخستین سفیر ناپلئون در ایران بوده است و از لحن نامه و فحوانی آن پیدا است که نخستین نامه‌ای است که ناپلئون به فتحعلی شاه نوشته و نیز از

1. Osseph Vasissowitch

۲. Jaubert، نخستین سفیر فرانسه. ۳. Rousseau، کارگزار فرانسه در بغداد.

۴. Tuileries، از کاخ‌های سلطنتی پاریس. ۵. Pluviôse، ماه پنجم از تقویم جمهوری فرانسه.

۶. از تقویم جمهوری فرانسه که مبدأ آن سال اول جمهوری بوده است. ۷. کتاب سابق‌الذکر، ص ۹۹-۱۰۳.

مدلول آن بر می‌آید که ناپلئون در این کار مقدم شده و نخست وی به فتحعلی‌شاه نامه نوشته و راه مکاتبه را باز کرده است. رونوشت برخی از نامه‌هایی که فتحعلی‌شاه به ناپلئون نوشته نیز در دست است. در دربار وی دو تن منشی بوده‌اند که از جانب وی احکام و فرمان‌ها صادر می‌کرده و به پادشاهان نامه می‌نوشته‌اند، نخست میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب به معتمدالدوله و متخلص به نشاط بوده که از رجال محترم دربار فتحعلی‌شاه و یکی از بزرگ‌ترین شاعران زمان بود و در ۱۲۴۴ درگذشت و پس از او میرزا تقی علی‌آبادی پسر میرزا زکی مستوفی‌الممالک مأمور این کار شد که او هم شاعری زیردست بود و در قصيدة «صاحب» و در غزل «ملالی» تخلص می‌کرد و نخست منشی‌الممالک لقب داشت و سپس لقب صاحب‌دیوان به او دادند و در ۱۲۵۶ درگذشت. مجموعه نامه‌هایی که این دو نوشته‌اند و به نام منشأت ایشان معروف است در دست است.

نامه‌هایی که از فتحعلی‌شاه خطاب به ناپلئون در دست است جز یکی از آنها هیچ‌یک دیگر تاریخ ندارند و معلوم نیست کدام یک از این نامه‌ها در پاسخ کدام نامه ناپلئون نوشته شده است و رابطه در میان آنها برقرارکردن دشوار است. در منشآت نشاط برخی نامه‌ها هست که تنها قسمتی از آغاز مطلب را نقل کرده و دنباله را حذف کده‌اند و به همین جهت نمی‌توان در کدام مورد نوشته بشده. نامه دومی که از ناپلئون در دست است تاریخ ۳۰ مارس (سلخ ذی‌الحجه ۱۲۱۹) را دارد و از این قرار یک ماه و سیزده روز پس از نامه اول نوشته شده و این نامه را به وسیله رومیو به ایران فرستاده است. از این جا معلوم می‌شود که ناپلئون از بس شتاب داشته است روابط خود را با ایران برقرار کند نخست در ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۷ ذی‌القعدة ۱۲۱۹) نامه‌ای به فتحعلی‌شاه نوشت و ژوبر را مأمور کرده است به ایران بیاورد و سپس یک ماه و سیزده روز پس از آن همین مأموریت را به رومیو داده و نامه دومی نوشته ویه او سپرده است که برساند. ترجمه این نامه به این‌گونه است:^۱

پاریس ۳۰ مارس ۱۸۰۵

من باید باور کنم فرشتگانی که پاسبان سعادت دولاند خواستارند که من با کوشش‌هایی که تو در تأمین نیروی کشور خویش می‌کنی یاوری کنم، زیرا که یک اندیشه در یک زمان در اذهانمان خطور کرده است. مأموریتی که حامل نامه‌های ما بوده‌اند در استانبول به هم برخورده‌اند و در ضمن این‌که حکمران تبریز از جانب تو با فرستاده من در حلب رابطه

مکاتبه را می‌گشوده است به آن مأمور از جانب من فرمان رسیده بود روابطی با وزیران تو در مرزهای عثمانی افتتاح کند.

باید تن به قضای آسمان درداد، زیرا پادشاهان را برای آن قرار داده است که ملل را نیکبخت کنند و چون قرن به قرن مردان بزرگ را پدید می‌آورد این قاعده را بر ایشان هموار می‌کند که با یکدیگر همداستان شوند، تا این‌که موافقت در میان مقاصدشان مفاخرشان را بیشتر رونق بدهد و اراده‌ای را که در نکوکاری دارند نیرو بخشد. جز این نظر دیگری هم توانیم داشت؟ ایران شریف‌ترین کشور آسیا است. فرانسه نخستین کشور مغرب است، بر ملل و ممالکی حکم راندن که طبیعت به زیباییشان مایل است و خواستار آن است که ایشان را از محصول فراوان توانگر بکند، فرمانروایی بر مردم صنعتگر و هوشیار و دلیری که در این دو کشور سکنی دارند آیا از هر سرنوشتی پسندیده‌تر نیست؟ ولی در روی زمین کشورهایی هست که طبیعت آنها حق ناشناس و عقیم است و از تولید آنچه برای معاش لازم است دریغ می‌ورزد. در این کشورها مردم مضطر و حریص و حسود به جهان می‌آیند و بدا به حال اقطاری که آسمان با آنها مساعد است ولی در ضمن آنکه نیکی خود را درباره‌شان دریغ نمی‌کند پادشاهان کاری و بی‌باک به ایشان نمی‌دهد، تا بتوانند از تنایج جاهطلبی و حرص و فلاکت، ایشان را حفظ کنند.

روس‌ها از بیابان‌های خود کسل شده‌اند و به زیباترین قسمت‌های کشور عثمانی تجاوز می‌کنند، انگلیسی‌ها که به جزیره‌ای تبعید شده بودند که ارزش کوچک‌ترین ایالت دیار تورا هم ندارد ولع نسبت به ثروت، ایشان را برانگیخت و در هندوستان قدرتی فراهم کردند که هر روز هراس‌انگیزتر است. این دولت را باید مراقب بود و باید از ایشان ترسید، نه از آن جهت که نیرومندند بلکه از آن جهت که حاجت دارند و شهوت دارند که نیرومند شوند.

یکی از خدمتگزاران من می‌باشد علایم دوستی مرا به تورسانده باشد، آجودان ژنرال رومیو که امروز نزد تو می‌فرستم مخصوصاً مأمور است از آنچه مربوط به مفاخر تو و قدرت تو و حوایج و منافع و مخاطرات تو است تحقیق کند. مردی است که جرأت و فرزانگی دارد، خواهد دید که رعایای تو چه کم دارند تا آنکه دلاوری طبیعی ایشان را به وسیله این صنایعی که چندان در مشرق زمین معروف نیست یاری کند، زیرا که وضع ملل شمالی و غربی معرفت آن را برای همهٔ ملل جهان واجب کرده است.

من از اخلاق ایرانیان آگاهم و می‌دانم آنچه را که لازم است برای افتخار و امنیت خود فرا بگیرند به شادی و آسانی می‌آموزند. امروز ممکن است سپاهی مرکب از ۲۵۰۰۰ بیگانه

ایران را قتل و غارت کند و شاید آن را منقاد خود کند، ولی وقتی که رعایای تو ساختن اسلحه را بدانند و سربازان تو تربیت شوند که به مجموع حرکات سریع و منظم جمع بشوند و متفرق گردند، وقتی که بتوانند صواعق توپخانه متحرکی را با خود یار کنند و سرانجام وقتی که مرزهای تو به وسیله قلاع عدیده مأمون باشد و دریای خزر در موج‌های خود بیرقهای بحریه ایران را ببیند توکشوری خواهی داشت که کسی حمله به آن نتواند و رعایایی خواهی داشت که کسی ایشان را مغلوب نکند.

میل دارم همواره با تور روابط مفیدی داشته باشم. از تو خواهشمندم از خدمتگزار باوفایی که نزد تو می فرستم خوب پذیرایی کنم. کسانی را که به دربار امپراتوری من خواهی فرستاد با ملاحظت خواهم پذیرفت و دوباره یاری آسمان و سلطنت دراز و سعادتمند و سرانجام نیک را برای تو آرزومندم.

در قصر امپراتوری تویلری در پاریس به تاریخ روز نوزدهم ژوئن سال ۱۳ و سال اول سلطنت من نوشته شد».

نخستین نامه‌ای که از فتحعلی شاه خطاب به ناپلئون در دست است مکتوبی است که اصل آن در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه است و چون رونوشت آن در منشآت نشاط نیست یا از انشای او نیست و یا این که از آن کتاب فوت شده است و این نامه تاریخ اواسط ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ مطابق ۱۸۰۷ میلادی را دارد. ژوبر در ۱۴ شوال ۱۲۲۰ (۵ ژوئیه ۱۸۰۶) به دربار فتحعلی شاه رسیده و در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (۴ مه ۱۸۰۷) با محمد رضا خان قزوینی سفیر ایران در فینکن‌شتاین به حضور ناپلئون رفته است و چون این نامه نزدیک دو ماه پس از بازگشت او به اروپا نوشته شده بیدا است که وی با خود تبرده و به همین جهت نبایست نخستین نامه‌ای باشد که فتحعلی شاه به ناپلئون نوشته است و احتمال می‌رود که پیش از آن هم مکاتیب دیگری نوشته باشد که نسخه‌های آنها به ما نرسیده است. منتهای این نامه‌که اصل آنها یا رونوشت آنها در دست است نه تنها از حیث این که سند تاریخی است اهمیت دارد بلکه از نظر ادبی و نمایاندن روش نامه‌نویسی آن زمان نیز جالب توجه است. به همین جهت عیناً آنها را نقل می‌کنم:

«آغاز نامه نام خداوندی است که نیستی را به ساحت هستی اش راه نیست و در نیستی هیچ هستی اش حاجت لشکر و سپاه. هر که بی‌یاد او است برباد است و هر چه بی‌داد او است بیداد. پیغمبران پیش را به گونه گونه کیش برای آزمایش فرستاد و خسروان معلم اندیش را به جهت آسایش یافتن خلق خویش توانایی و گشايش. بر رأی مهر ضیای شهریار بختیار

کامگار تاج دار خدیو ملک آرای کشورگشای، فیلقوس^۱ عزم، اسکندر رزم، حیوق^۲ حقوق، عیوق منجوق، دانیال دانش، مسیح بینش، ظفرمند، عدویند، برق سمند، مجره کمند، اثیر خاصیت، صبا نهضت، آب آهنگ، زمین درنگ، مؤسس اساس دشمن شکنی و جهانستانی، مهندس بنای مردانگی و مرزبانی، شیرازه بند توریت الفت، زینت بخش صلیب موحدت، پادشاه سپهرگاه بلندجاه قوی دستگاه، برادر محبت پرور مودت شیم، ایمپراتور اعظم، ملک ملک ایطالية، مالک ممالک فرانسه عالیه که پیوسته دوستانش را نصرة و فیروزی روزی باد محجوب و پوشیده نماناد که اکنون به خواسته خداوند بی چون پایه اتحاد و یگانگی این دو دولت روزافزون به حدی استحکام یافته که تا زمین را قرار است از تصاریف روزگار به هیچ گونه خلل نپذیرد و پرتو مهربانی و وداد از دو جانب بر نهان خانه فؤاد چنان تافتہ که [تا] آسمان را مداراست از تراکم غمام فتنه و فساد و اغیار غبار نگیرد، بساط نشاط انگیز بزم وفا بلندتر از آن است که شورانگیزان را بدان دستی رسد و ساغر نشاط انگیز صهباً صدق [و صفا محکم تر از آن است که دست] اختران را از سبک سری بر آن شکستی رود و از این روی پیوسته خاطر بهانه جوی در انتظار وصول اخبار فتوحات آن برادر کامگار و به هنگام رسیدن سفرای پیامگزار از مژده‌های نوخرمنهای تازه در دل پدیدار است. تا در این اوقات دلگشاوتر از بهار نخستین نامه مؤالفت نگار مصحوب فرستاده فرزانه موسی لابلانش^۳ زیب محفل دوستی گردیده و از سفارشات دوستانه و نوید فتوحات آن یگانه زمان پیمان محبت را مشید مبانی و پیمانه الفت را مالامال باده شادمانی گردانیده و مقارن این حالات که عقاب شکارانداز رایات ظفر آیات را در فضای دلگشاای چمن سلطانیه هنگام پرواز و قباب آفتاب ناب خیام فیروزی فرجام با قبه مهر و ماه انباز بود سفیر نیکو تقریر دوم دانشمند سخنداں موسی اوغوسن بنطان^۴ بر سید و نامه نامی ثانی را که رشك نگارمانی بود برسانید و به دست آمدن غنایم بی اندازه و عراده‌های توب و شکست سپاه روس و اصناف مملکت روسیه و غیر آن از ولایات روسیه بر ملک محروس و رسیدن فرستاده دانشور موسی ژوبر^۵ و رسانیدن پیغام و خبر وصول عالیجاه رفیع جایگاه عمدۃ الاعاظم

۱. در اصل: فیلقوس اما پیدا است که باید فیلقوس باشد زیرا که این کلمه معرب Philippos نام یونانی پدر اسکندر است.

۲. در اصل کتاب سیاست نایلون در ایران در زمان فتحعلی شاه تأليف دگر خانبابایانی چاپ طهران، ص ۹۷ که این نامه در آن جا نقل شده این کلمه به همین صورت آمد، و قطعاً درست خوانده نشده است.

3. Monsieur Lablance

4. Mr. Auguste Bontemps

5. Mr. Jaubert

میرزامحمد رضا به سرحد حضور آن برادر دوستی دستور و شمول لوازم احترام و مهربانی از جانب خیر جوانب به سفیر مزبور بوستان خاطر خلت سرا بر چندان شکفته و خندان گشت که به توالی خزان و برد افسرده‌گی در آن راه نیابد و ارکان مصادقت مجددًا چنان مؤکد شد که به تغییرات زمان رخنه در آن پدید نگردد و چون از نهایت یکدلی و اتحاد همیشه مکنون فؤاد آن است که با دوستان آن برادر کامران متعدد و متحالف و با دشمنان ایشان متضاد و مخالف باشیم همچنان که آن شهریار نیکوکار را با پادشاه سپهر بارگاه خورشیدگاه جمشید جاه آل عثمان رابطه موالات قرین استحکام است ما را نیز با آن دولت عليه موافقت و مطابقت تمام و در مخاصمت و مدافعت روس کمال جد و اهتمام است و به یاری آفریننده مهر و ماه در این اوقات فرخنده آیات که با سپاه افزونتر از اختر و سوزنده‌تر از اخگر و تپخانه قیامت اثر از تختگاه خلافت نهضت روی داده، فرزند ارجمند آزاده، فروزنده اختر برج سعادت، تابنده گوهر درج جلادت، نایب‌السلطنة العلية السنية عباس میرزا [را] که به مرزبانی ممالک آذربایجان و ارمن موسوم است، مأمور داشته‌ایم که از سه جانب تفلیس و دربند و داغستان همت بر دفع روس گماشته از هر طرف بیست هزار لشکر رستخیز آشوب و عراده‌های توب کوه کوب عنان به تخلیص گرجستان و دربند و غیره گشاده و به عزم ثابت روی به حدود حاجی ترخان و قزلز^۱ نهاده و سپاه فیروز را اجازت تخریب و غارت آن دیار داده باشد و از بس شوق خاطر و رغبت ضمیر به مژده‌های دلپذیر فتح و نصرت آن برادر کامگار و غلبه بر دشمن زشت‌کردار در این اوان که جواب نامه‌های آن شهریار مودت آداب نگاشته خامه محبت ترجمان گردیده فرستاده کارآگاه موسی لابلانش را به اردوی فلک پوی همراه و سفیر سخندان موسی او غوست بنطان را روانه [نzd] فرزند ارجمند کامران نمودیم که از آنجا به پیشگاه حضور شتابد و گمان آن بود که دیرتر بار حضور آن برادر مهرگستر یابد و اخبار مسرت بار ظفر و فیروزی ایشان به جانب دوستان به علت دوری دیار دیر آید. عجالتاً این نامه رقم زد خامه راستی ختامه شده نزد فرزند مشارالیه ارسال گردید، که مصحوب مسرعان تندروتر از پیک ماه نو در دارالخلافة اسلامبول به دست کیاست و فراست مصلحت‌گزار آن پادشاه [سپهر] گاه سپارد و او نیز رسانیدن را به بزم حضور لازم شمارد، تا در هر دو سه ماه بلکه زودتر خبرهای غلبه و ظفر آن برادر نامور بد جانب ما رسد و موجب خشنودی و شادمانی شود و معلوم است که نظر به اتحاد و یگانگی و موافقت دل و زبان

۱. شهری در شمال دربند و در جنوب حاج ترخان که نام آن را «فزلر» هم نوشته‌اند.

هرچه از آن جانب خبرهای دلپذیر و مزده‌های فرح فزا زودتر و بیشتر متواتر آید سرور خاطر دوستان منتظر افزون‌تر خواهد بود. از نهایت عنایت کردگار امیدوار است که تا هنگام استیلا بر ممالک روس و تختگاه آن گروه و معاودت عالی‌جاه عزت‌پناه سفیر کارآگاه میرزا محمد رضا و ابلاغ اخبار فتح و ظفر آن برادر تاجور سپاه فیروزمند مانیز ولایات گرجستان و دریند و ارمن و ممالک دیگر را مستخلص و مسخر و حدود حاجی ترخان و قیزلار را با خاک برابر کرده از هردو طرف بشارت فیروزی و نصرت به اشارت پیک و نامه به یکدیگر رسیده باشد. از آن‌جا که خاطر شو قمند راغب به زودرسیدن سفرا و مکتوبات است بعد از این به ترادف و توالی دوستان را از چگونگی وقایع مطلع سازند که به‌وسیله آگاهی از قصد و عزیمت یکدیگر موافق مصلحت ریشه درخت بد شمر دشمنان به آسانی منقطع گردد و بندگان دادار دادور از ثمر این کار نیکو متمتع شوند و نام نیک از این دو دولت پایدار در جهان یادگار ماند و پیوسته مرجوعات این حدود را به مقام نگارش در آورند و یگانگی و مغایرت به‌هیچ‌وجه روا ندارند و دو مملکت را یکی شمارند. همواره کوک بخت بلند روشن باد و آفت افولش مرسد.

به تاریخ اواسط ماه ربیع‌الآخر سنه ۱۲۲۲ هجرت مطابق سنه ۱۸۰۷ میلاد عیسوی سال فرخنده فال یازدهم جلوس میمنت مقرون در دارالانشای دیوان سمت نگارش یافت،
والسلام^۱».

این نامه پس از امضای عهدنامه معروف فینکن شتاين نوشته شده است که در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (۱۸۰۷ مه ۴) به امضای رسیده اما در آن زمان مسافت از اروپا به ایران از راه ترکیه بیش از دو ماہ راه برمه داشته است و گمان نمی‌رود که در موقع نوشتن این نامه خبر امضای عهدنامه به دربار فتحعلی‌شاه رسیده باشد و اگر اشارتی به اتحاد با او هست به‌واسطه وعده‌ای است که طرفین به یکدیگر داده بودند. از فحوای این نامه پیدا است که فتحعلی‌شاه را ناپلئون واداشته بود با دولت عثمانی اتحاد بکند و بالعکس با روسیه وارد جنگ شود و اوی هم به همین پشتیبانی او در آغاز سال ۱۲۲۲ قمری بار دیگر به متصرفات روسیه حمله برد و چنان‌که از لحن این نامه پیدا است امیدوار بوده است در موقعی که ناپلئون از سوی اروپا بر روسیه می‌تاخت وی هم روس‌ها را در موقع ضعف شکست بدده و گرجستان و داغستان را تا دریند پس بگیرد.

۱. مؤلف کتاب سیاست ناپلئون در ایران در زمان فتحعلی‌شاه این نامه‌ها را با غلط‌های فراوان چاپ کرده که در اینجا اصلاح شده و ذکر غلط‌هایی که در اصل بود در اینجا زاید می‌نمود.

در این نامه نیز اشارتی به سفارت لا بلانش هست که خواهرزاده وزیر امور خارجه فرانسه بود و تا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ (۱۲ شعبان ۱۲۲۲) یعنی تا سه ماه واندی پس از نوشته شدن این نامه در طهران مانده است. در این نامه اشارتی هم به او گوست بونتان سروان مهندس هست که او را نیز ناپلئون با نامه‌هایی به ایران فرستاده بود و از این نامه پیدا است که در موقع نوشتن این مکتوب لا بلانش و بونتان هردو در طهران بوده‌اند و فتحعلی‌شاه این نامه را به لا بلانش داده که به لشکرگاه ناپلئون ببرد و بونتان را نزد پسرش عباس میرزا نایب‌السلطنه به آذربایجان فرستاده که از آن‌جا به اروپا برود. اما بونتان در لشکرگاه عباس میرزا مانده و در جنگ‌های وی با روسیه شرکت کرده و زمانی که گاردان به ایران آمده او را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرده است.

نامه دومی که فتحعلی‌شاه به ناپلئون نوشته و نسخه اصل آن در بایگانی پاریس موجود است تاریخ ندارد و نسخه آن در منشای نشاط هم نیست و از این‌جا پیدا است که او انشا نکرده است و متن آن از روی نسخه اصل به این‌گونه است:

«خدیو فلک جاه معظم دارای خورشید رای مکرم خسرو قضا عزم قدر هم دوست بلند اختر معالی شیم امپراتور معظم مفخم پادشاه مملکت فسیحه‌المسالک فرانسیس که گوهر وجود معدلت نمود زیب‌افزای دیهیم سلطنت و تاجداری و اختربخت فیروز ضیا بخشای فلک دولت و شهریاری باد. مبارکنامه آن دوست خجسته در زمانی به صنوف سرور و بهجت پیوسته رسید، شمع آسا روشی بخش انجمن محبت و گلبن صفت زیب‌افزای چمن یک جهتی کشت به تازگی جلوس...^۱ و عقد و عهد دوستی این دو دولت پرداخته و الفت قدیم این دو شوکت قویم را شرحی تازه ساخته تقاضای خاطر دوستی ذخایر و خبایای ضمیر عظمت مظاهر را به ترسیم مراسم یک‌جهتی و تبیین مبانی یگانگی در طی آن است ظاهر گردانیده، دل محبت مایل را از تنظیم مهمات آن دولت ابد‌آیت ابتهاجی کامل حاصل شد. بی‌نهایت خرسند و خوشوقت شدیم، مراودت و مرابطت و موافقت دولتین علیتین ایران و فرانسه امروزی نیست قواعد الفت و ضوابط محبت از سوالف اعصار فیماین این دو شوکت پایدار برقرار بوده و تجدید عهود عهداً بعد عهد بر مراسم یک‌جهتی و دوستی افزوده، آری مسافت ماین را تدارک از نزدیکی دل‌ها کرده‌اند. اکنون نیز از هر جانب شایسته است که ابواب مراودت باز و اسباب مراقبت بر ساز آغاز باشد و ثمر این یک‌جهتی و مهر بر اولیای

۱. در اصل سه کلمه هست که به واسطه ساییده شدن کاغذ خوانده نمی‌شود.

آن دولت ظاهر و مقصود خاطرها حاصل گردد. سزاوار رسم دوستداری چنین است که گاه و بیگاه خاطر دوستان را از وصول نامه‌های دوستانه مشعوف سازند. ایام شوکت و کامگاری مستدام باد.»

پس از آن نامه دیگری در بایگانگی فرانسه هست که آن هم تاریخ ندارد و در منشآت نشاط نیست و متن آن به این‌گونه است:

«چندان که سفینه گردان لنگرافکن و سواحل مستقیمة المراحل دوران دارالقرار کشتی نشینان جهان کون و مکان است سفاین وجود معركه آرای عرصه شهامت و هنگامه سرای مضمار بسالت، نظام مناظم ملک و ملت، متمم امور شوکت و دولت، جوهر شمشیر جلادت و خصم افکنی، عنوان جریده دانشمندی و فرزانگی لنگر کشتی عزت و اقبال، ناخدای دریای حشمت و جلال، زیده دانش پژوهان عدالت‌گستر عمدۀ خردمندان ملک پرور، مقوم قوایم محبت ابد تأسیس ناپلئون بنی‌پارت^۱ و سرهنگان جلیل الشأن ممالک فسیح المسالک فرانسیس شیدالله ارکان جلالهم از امتعه کامیابی و حصول مرام گرانبار و از تراکم تهاجم امواج حادثات برکنار باد. بعد از تأکید مبانی ایتلاف و استیناس بر مرأت خاطر مهر اقتباس عکس پیرامی سازد که چون فرمانفرماي ملک روس رسم تعدد مصافات را که در صحیفة عوالم امکان نقشی شریف‌تر از آن مندرج نیست نسبت به سلاطین اکثری از ممالک متروک و به عدم صواب‌اندیشی و ملاحظه و خامت عاقبت طریق معاندت و مشاجرت را با هریک از فرمانروایان ولایات قرب جوار مسلوک داشته و در این سال به اندیشه آن‌که ایدی تطاول به سرحدات ممالک ایران دراز و ابواب استیلا در این حدود بر چهره خود بازدارد غافل از این‌که صعوه را در آشیانه شاهباز آغاز تمکن ممتنع‌الوقوع و آسایش غزال در کنار شیر ژیان مستغرب و ممتوع است سپهبدی را با معادل چهل هزار لشکر و دویست اراده^۲ توب و آلات حرب به تمیک ولایات ایروان که از ملحقات مملکت آذربایجان و از ولایات مضبوطه سرکار خلافت بنیان است مأمور و لوای عزیمت به جانب این ثغور افراخته‌اند. چون صورت این وقایع در آیینه ظهور انطباع‌بزیر و مسموع سمع کارپردازان دولت عدالت سیر گردید که سپهبد مذکور با جنود خویش آغاز مداخلت در این حدود نموده و ابواب تطاول و درازدستی بر چهره حال اهالی آنجا گشوده است مواكب قیامت آشوب والویه نصرت اسلوب بدون این‌که به اجتماع مجتمع لشکر ممالک پادشاهی

۲. در اصل: عراده

۱. پیدا است که مراد بنی‌پارت نام خانوادگی ناپلئون است.

پردازد و یا سرهنگان و جنگجویان ولایات محروسه خسروانی را براین آگاه سازد با اجتماع فتح اعتیاد که در رکاب مستعد و موجود بودند به مدافعه و منازعه آن طایفه ضاله عزیمت پیراگشتند. در زمان تقارب فتین و تقابل جانبین نوایر جدال اشتعال پذیرفته عساکر بهرام کین و جنود ظفرآیین با تیغ و صمصم جانستان و سنان و خنجر خون‌فشنان بر لشکر روس متهاجم و حملهور و از زمان طلوع نیر جهان افروز تا هنگام افول و غروب در آن روز به سفك دماء و قطع اعضاء و بريدن رؤس و دريدن صدور و قمع هستی آن گروه ضلالت دستور قیام و اقدام نموده مساوی دوازده هزار نفر از معاندین مزبورین را روانه عدم و خاک معركه را با خون ایشان آغشته و توأم ساخته اکثری از توبخانه و ادوات طعن و ضرب ایشان متصرف فيه لشکر نصرة توأمان گردید. سپهد مذکور بقیه السیف عسکر خویش را چون مستغرق بحر بلا و فنا مشاهده و نایره سطوت و صلات غازیان فیروز جهان‌سوز را ملاحظه نمودند از معركة گیرودار فرار و گریزان روی به جانب دیار ادباز خود نهادند و عساکر نصرت متظاهر تا حدود گرجستان علی التعاقب به قتل آن گروه پرداخته و مساحات این سرحدات را از لوٹ وجود ایشان پاک و مصفی ساختند و مواكب جهان‌گشا از فضل ایزد بی‌همتا ظفرمند و نصرة اندوز به مستقر خلافت کبری منصرف گردیدند. از این‌که عسکر روس در حدود مملکت محروسه سلطانی دست هدم و ویرانی گشوده‌اند پیشنهاد همت آسمان نهمت آن است که در سنه آتیه با لشکری انجم احتشام و معاشری مالاکلام به عزم تلافی و انتقام به جانب ملک روس انتهاض و ولایات قزلر و آن نواحی را عرصه قتل و تاراج ساخته الیه استیلا و استعلا در آن حدود برافرازیم و فرمانفرمای ملک مزبور از قراری که از مطلعین و متددین استیماع می‌افتد با اهالی مملکت فرانسیس در مقام ستیزه‌جوبی و عناد و منازع و جدال‌انگیز با آن دولت قوی‌بنیاد می‌باشد و مکتون خاطر اشرف آن است که بنیان اتحاد و موافقت بین الدولتين قرین استدامت و استقرار و این رسم الفت و موحدت موبداً و مخلداً بین الجانبین مستحکم و برقرار باشد. بناء علی هذه المراتب رقم نگارخانه التفات ختامه می‌گردد که در فصل بهار که موکب جهان‌گشا و اعلام آسمان فرسا به جانب مملکت روسیه نهضت پیرا می‌گردد آن مؤسس اساس دولت و حکمرانی نیز از طرفی که معبر و مسلک عسکر مملکت فرانسه است لشکری گران و سپاهی بیکران تعیین و عازم آن سرزمین سازند که از این جانب جنود انجم حشر پادشاهی و از آن طرف اجناد ظفرپرور آن مملکت پناهی آغاز مداخلت به ملک روس نموده کوس و نای رعد آوای کینه خواهی و انتقام را در ساحات آن صفحات بلند آوا و فتنه‌جوبیان آن دیار را قرین انواع استهلاک و فنا سازیم و به طریقی که

باید و شاید به انهدام و انعدام آن مملکت پردازیم که بعد از این در اعوام عدیده فرمانفرمای آن جا به این گونه اعمال ناپسندیده جسارت پیرا نگردد و قدم از مراحلی که پایه و مراتب اوست خارج نگذارد. شرایط و مراسم ایتلاف و مؤالفت و ضوابط قواعد استینناس مقتضی و مستلزم آن است که همه اوقات به مقایل مکاتبت دوستانه ابواب مصافات و موالات در میانه بازو تقدیم رسوم موافقت و مطابقت را آغاز نموده به دستیاری خامه مؤالفت نگار مطالب و مهمات را بر صفات ابراز و اظهار مرفوع و مشروح سازند، باقی روزگار حکمرانی بر وفق آمال و امانی باد».

پیدا است این نامه را فتحعلی شاه در همان سال ۱۲۱۹ که روس‌ها به ایران حمله کردند و جنگ اول ایران با روسیه درگرفته به ناپلئون نوشته است و از این قرار پیش از نامه‌ای که قبل از این نقل کرده‌ام نوشته شده است. از لحن این نامه پیدا است که شاید فتحعلی شاه مقدم به نامه‌نویسی شده و همین‌که خود را در خطر جنگ با روسیه دیده و شنیده بوده است که ناپلئون هم با روس‌ها رقابت و دشمنی دارد پیشنهاد اتفاق و اتحاد به او کرده است و شاید اندیشه اتحاد نظامی در میان ایران و فرانسه به وسیله این نامه نخست از فتحعلی شاه برخاسته و سپس ناپلئون آن را دنبال کرده باشد.

نامه دیگری که در بایگانی دولت فرانسه از فتحعلی شاه به ناپلئون هست باز تاریخ ندارد اما آغاز آن در منشآت نشاط^۱ هست و در صدر آن نوشته شده «به یکی از سلاطین نوشته». در میان نسخه اصل که در بایگانی فرانسه است و آنچه در منشآت نشاط چاپ شده اندک اختلافی هست، نسخه اصل موجود در بایگانی فرانسه را اساس و متن قرار می‌دهم و اختلاف نسخه را که در منشآت نشاط چاپ شده است در هلالین ثبت می‌کنم:

«خداؤندی را بندۀ ایم و کردگاری را پرستنده که بی‌سزا نبخشد و سزاوی هم او بخشد، گل از گل آورد و مهر از دل، آرایش بوستان از چهر گل‌ها دهد و آسايش دوستان از مهر دل‌ها، بلبلان را با هزار دستان در پیشگاه دستان شاخ کاشف اسرار باغ سازد و بریدان را بی‌هیچ دستان و لاغ از پی داستان همدستی دوستان واسطه ابلاغ و پس از نیایش (ستایش) یزدان پاک درود ما بر پیام آوزان نیکونهاد و رهبران مبدأ و معاد و از آن پس سلامی دوستانه و تحيتی بی‌کرانه نثار انجمن [حضور آفتاب ظهور آن]^۲ [مهین خسرو یگانه شهریار کامگار نامدار خدیو جود گستر عدل شعار کرم پرور بی‌دریغ خداوند نگین و تیغ نیروی دست

۱. گنجینه نشاط، چاپ طهران، ۱۲۸۲، ص. ۹۶.

۲. آنچه در میان دو قلاب است در نسخه چاپی منشآت نشاط نیست.

جهانگیری قوت بازوی دلیری همایون نوای نای [ملک‌ستانی و] کشورگشایی برتر آوازه صیت گیتی خدایی، پادشاه ذیجاه سپهر بنگاه [فلک دستگاه] برادر معظم مکرم امپراتور اعظم اکرم شهریار ممالک فرانسه و ایتالیا (فرانسه و ملک ایتالیا) لازالت رایات اقباله ملفوقة بالعزوالنصر و قصور اجلاله مصروفة عن الكسر والقصر ساخته، مکشوف رای ملک مهر (رای مهر) ضیای گرامی می‌دارد (می‌داریم)^۱ که نامه‌های دوستانه آن برادر نامدار یگانه در فرخ‌ترین اوان و نیکوترین زمان به دیده یک‌جهتی و دوستی ملحوظ و از شهود و مضامین محبت آیینش که حاکی فتوحات عظیمه برای اولیای خجسته دولت قویم بوده به غایت مبتهج و محظوظ گشته و وضوح مراتب یک‌جهتی و هواخواهی ما از آن گذشته است که اکنون حاجت شرح و بیان و ذکر و اعلان باشد. بر آن برادر معظم این معنی پیدا و معلوم شده است و مکرر نامه‌های دوستانه به همراهی سفرای فرزانه فرستاده مکنون خاطر خود را در مجاري مهمات یک‌جهتی و دوستی بر رای مودت آرای آن برادر مکرم شرح داده‌ایم و از قراری که این نوبت نامه مکرم آن برادر معظم رسیده و از مقصد مدعای دوستانه حاوی اشعار و اظهار نبوده چنین نمود که مقاصد و ضمایر ما بر آن خجسته برادر چنان‌که^۲ مقصود و مراد خاطر دوستی اثر است هنوز آشکار و ظاهر نگردیده است. بنابراین عالی‌جاه رفیع جایگاه فطانت و درایت اکتناه صداقت و راستی انتباه عمدة الاشباع موسى ژوانین^۳ را که در اوقات توقف در این حدود در خدمات دوستی و یک‌جهتی این دو دولت مسعود لازمه کوشش وجهد کرده بود از تفاصیل ضمایر و مکنونات خاطر ما آگاهی بهم رسانده روانه خدمت حضرت سپهر بسطت امپراتوری نموده بدین نامه دوستی ختامه نیز محرک سلسله یک‌جهتی و یگانگی گردیدیم. مشارائیه بعد از شرفیابی دریافت حضور ساطع النور آن فرخنده برادر کامگار نظر به کمال اطلاع و استحضاری که دارد تمامی مهام و امور و جمله مقاصد و مطالب نزدیک و دور را چنان‌که^۴ باید و شاید حالی و معلوم رای یک‌جهتی اقتضای آن طراز بخش اورنگ امپراتوری نماید و چنان‌که^۵ خاطر دوستی ذخایر ما خواهان و طالب مقتضیات یک‌جهتی و دوستی آن برادر والاگهر می‌باشد از آن جانب نیز آن همایون برادر در مقام اقدام بر شروط و ایفای عهد و یگانگی بوده رسوم معاهدات دوستانه را مهمل نگذاشته حال که به مراد هواخواهان عایقی و مانعی برای آن برادر گرامی نیست در اتمام

۱. در منشآت نشاط بازمانده مکتوب از این بعد دیگر ضبط نشده است.
 ۲. در اصل: چنانچه.
 ۳. Jouannin، سفیر ناپلئون پس از ژوبر و پیش از گارдан.
 ۴. در اصل: چنانچه.
 ۵. در اصل: چنانچه.

مقصود و معهود اهتمامی داشته باشند. همه روزه منتظر وصول نامه‌های دوستانه از آن برادر یگانه می‌باشم. باقی ایام سلطنت و امپراتوری مستدام و پردوام باد».

ژوانن که حامل این نامه فتحعلی‌شاه به ناپلئون بوده نخست پس از ژویر از جانب وی به سفارت به ایران آمده و پس از آنکه گاردان مأمور طهران شده از اعضای سفارت او بوده است. از این نامه معلوم می‌شود که ژوانن یک بار به ایران آمده و در بازگشت این نامه فتحعلی‌شاه را با خود برده است و بار دوم با گاردان به سمت عضویت سفارت او به ایران آمده است.

نامه دیگری از فتحعلی‌شاه به ناپلئون که نسخه اصل آن در بایگانی فرانسه هست باز در منشآت نشاط^۱ قسمتی از آن ضبط شده و آن را نیز به همان سیاق سابق نقل می‌کنم: «نشستین ذکری که ما یکدلان را سزاوار است سپاس خداوندی است یگانه (خداآوند یگانه‌ای است) جل و تعالی شأنه (جل شأنه) که ما را توقيع یکجهتی (الفت) از دیوان قدرت اوست و شخص یگانگی در ظل وحدت او، همه را کفیل است و (کفیل و) هو نعم الوکیل و از آن پس درود پیام آفران و رهبران (راهبران) که از کثرت خویش بر وحدت حضرت او دلیلاند و با اختلاف شرع و کتب (شرع و افتراق کتاب) راهنمای یکسبیل و بعد [۲] سلامی که مخزن دوستی را رخشان گوهر است و سپهر یکجهتی را تابان اختر و دعایی که گلغونه چهره خلوتیان تمناست و غازه گونه هراگیان مدعای نثار انجمن خلد اثر شهریار مهر نظر سپهر منظر گردون مکین زمین تمکین مایه عقل و پیرایه تاج و تخت موج بحر اجلال و اوج چرخ اقبال خدیو اکرم افخم امپراتور اعظم پادشاه ممالک فرانسه و ملک ایتالیا که تا فلک را مدار است و زمین را قرار تختش پاینده و بختش فزاینده باد ساخته [۳] مکشوف رای مهر ضیا و مشهود ضمیر مؤلفت پیشه می‌دارد (مهر ضیا می‌دارد) که چون نضارت اشجار دوستی (طراوت اشجار) از اوراق (تواتر) نامه و کتاب است و در گلزار (گلشن) یکجهتی مکشوف رای خامه را متزلت سحاب، نشید رسولان در محفل دوستان تفرید بلبلان و ساحت بوستان است و سزاوار ما یکدلان چنانکه گاه و بیگاه از مجاری احوال خود یکدیگر را آگاه سازیم (احوال یکدیگر آگاه باشیم) [۴] و به تحریر مکتونات ضمیر و ارسال سفیری خبیر پردازیم تا کارها بر کارگاه حصول با نقش یکرنگی صورت بند و آرزوها از هر جانب به سلک یکجهتی پیوندد (کارگاه مقصود نقش یکرنگی بند و مراد خاطرها از دو جانب به هم

۲. این قسمت که در میان دو چنگ است در منشآت نشاط نیست.

۱. ص ۹۰ و ۹۱.

۳. ایضاً.

پیوند) ^۱ و از این راه بعد از فرستادن عالی‌جاه عمده‌الخوانین الکبار عسکرخان افشار و عالی‌شأن میرزا علی‌بیک را به همراهی زبدة‌الاکابر موسی غاردان ^۲ روانه صوب حضور آن یگانه و اکنون که عالیشان زبدة‌الاعیان موسی بوتنان ^۳ عازم ادراک سعادت حضور بوده از تحریر این یک‌جهتی نامه مطلب نگارگزارش امور می‌گردیم. بعون‌الله تعالی سبحانه مباری مهمات این حدود بر وفق مرام خاطر مهرانگیز و ساغر‌تمنای دوستان از باده حصول لبریز است. عالی‌جاه مفخر الاشیاء جنرال غاردان خان را در حضرت یک‌جهتی دولتین قاهره تقدیم مهام را با قدمی ثابت و عزمی استوار است و دیگران هریک در رکاب یگانگی شوکتین باهره به انجام کاری سزاوار و پی‌سپار، در این وقت یک نفر ایلچی از جانب ینارال کدویچ ^۴ سپه‌سالار روس به اذن و اطلاع پادشاه روسیه (در این وقت سفیری از جانب دولت روسیه) وارد این حدود و کارگزاران ما را [به استحضار و صوابدید جنرال غاردان] با او مقالات و مکالمات اتفاق افتاده (مکالمات چند رفته بود) جوابی که بدو دادیم (گفتیم) همین بوده که کفیل هریک از امور ما آن برادر جلیل است (که آن برادر جلیل در هریک از امور ما کفیل است) به هرچه نشان قبول نهد (نهند) ما را رضاست و به هرچه رضا دهد [از جانب ما] ممضی به هرکه صلح آرد جنگ نجوییم و هرکجا (به هرجا) شتاب آرد (جوید) درنگ؟ ما را دل بر هوای اوست و مراد ما رضای او، تفصیل مقالات و جمله مهمات را جنرال مشارالیه علی‌ماجری لدیه به اولیای آن دولت علیه اعلام و اعلان داشته (مقالات را فلان خبیر و آگاه است) ^۵ گزارش خطاب و جواب کماکان نوشته است، مجملًا با دوست و دشمن قول و پیشنهاد همین است و همیشه اندیشه ما چنین، در نیک و بد هرکار آن برادر نیکوسری مختار است و ما را در مطاوی این مهم چشم بر راه اعلام و اشعار و این معنی محتاج به تذکار و تکرار نیست، پیوند عهد و شرط همان است که به دست یک‌جهتی و اتحاد بسته‌ایم و در انتظار نتایج و آثار آن نشسته. هرچه پسند رای صواب آرای آن پادشاه آگاه است مراد و دلخواه ماست، شایسته رسم محبت و دوستی آن است که اغلب اوقات از ارسال مراسلات یگانگی آیات و ارجال و انواع مهمات خاطر دوستان را قرین بهجت و شادمانی سازند. باقی ایام سلطنت و فرمانروایی مستدام باد».

۱. ایضاً.

2. Mr. Gardane

3. Mr. Bontemps

4. Général Goudovitch

۵. از اینجا به بعد دیگر در منشآت نشاط ضبط نشده است.

پیدا است که این نامه را فتحعلی‌شاه به وسیله بوتان برای ناپلئون فرستاده و پس از مأموریت عسکرخان و میرزا علی‌بیک به دربار ناپلئون بوده است و پیش از این نامه فتحعلی‌شاه عسکرخان و میرزا علی‌بیک را به سفارت به فرانسه فرستاده نامهٔ دیگری با ایشان روانه کرده است و گاردان نامی که با ایشان رفته قطعاً آلفرد دوگارдан^۱ پسر ژنرال گاردان است که با پدر به ایران آمده و پس از چندی به فرانسه بازگشته است. در این نامه اشاره‌ای به فرستادهٔ ژنرال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه به ایران است و در این زمینه پیش از این در قسمت‌های دیگر این کتاب که در صحایف ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۵–۱۸۳، ۱۸۷–۱۸۷، چاپ شده است اسناد دیگری انتشار یافته است. این نامه فتحعلی‌شاه مقدمهٔ وساطت و میانجیگری است که در اختلاف میان روسیه و ایران فتحعلی‌شاه از ناپلئون انتظار داشته است و چنان‌که پیش از این گذشت به جایی نرسیده و حتی به زیان ایران تمام شده است.

آخرین نامهٔ فتحعلی‌شاه خطاب به ناپلئون که نسخهٔ اصل آن در بایگانی دولت فرانسه در پاریس باقی است این است که پس از این ثبت می‌شود. نسخهٔ این نامه در منشآت نشاط نیست و این می‌رساند که این نامه را دیگری به جز او نوشته است. متن این نامه از روی نسخهٔ اصل به این‌گونه است:

«آغاز هر ذکری که بر زبان ناطقه آید و انجام هر فکری که مشاطه خیال چهرهٔ حسن مقال بدان آراید سپاس خداوندی است یکتا و حکیمی است بی‌همتا که امتزاج کیفیات و ازدواج عنصربیات را با همه تباین ترکیب و تضاد طبیعت چندان خاصیت اتحاد و رابطه انسداد داد که پیکر لطیفی چون خلقت شریف انسانی چنان آراستهٔ عرصه وجود آمد که مسجدود ملک و مقصود فلک گردید، سبحانه و تعالی شأنه و عظم سلطانه و درود نامعدود بر پیام آوران و فرستادگان پیش و رهبران پاکزاد و پاکیزه کیش که به تواتر رسالت و توارد بلاغت مخبر ربط اول و آخرند و شارع مسلک باطن و ظاهر، برهان دلیلاند و مفسر آیات فرقان و انجیل، علیهم صلوات اللہ الملک الحبیب. از آن پس هدایای بهیهٔ محبت و اخلاص، که از بسیط مرکز دل به حمل مطایای وهم مرحله‌پیما به منزل قبول و موقف شهود تواند رسید معروض پیشگاه حضور همایون پادشاه ذیجاه فلک خرگاه انجم سپاه خورشید سیاه جمشید پایه دوست‌نواز دشمن‌گذاز ظلم سوز عدل‌اندوز قبضهٔ شمشیر سطوت و دلیری پنجه ساعد

کشورگشایی و ملک‌گیری نظام بخش اقطار ممالک امن‌ساز شوارع و مصالک خوفپرداز مهالک طراز دانش و فرهنگ زیب اکلیل دیار فرنگ بر جیس عتاب بهرام جنگ فلک شتاب زمین درنگ محسود دشمنان مقصود دوستان شاهنشاه سپهرگاه بلند بارگاه سترک امپراتور بزرگ حکمران ممالک فرانسه و نواوار^۱، تا در زیر مسدس جهان راهبان چرخ طیلسان پوش ظلام و زناربند مجره و ناقوس نواز عقد ثرباست دیربخت وجاهش از ترنم اذکار زبور دولتیاری به نغمات داوید بر آواز و شاهد مسلسل موی عنبرین بوی اقبال در صوامع تخت‌گاهش غالیه سوز و حجله طرازباد اظهار داشته و به خامه راست‌نگار بر اوراق خلوص نگاشته می‌شود: هرچند در این مدت نه از جانب این مهرجوی ذریعة‌الخلوص که دستور قواعد مخالفت و ترجمان اسرار محبت و مخالفت است مصحوب سفیری خجسته تقریر مرسول پایگاه سریر عدل نظیر گشته و نه از طرف باهرالشرف آن آفتاب سپهر سروری و سرور ملک عدل‌پروری در تصدیر التفات نامه‌جات همایون از رشحات خامه‌گوهریز رشحه‌ای که شارح حالات خجسته آیات و حاکم بر رجوع خدمات و فرمایشات باشد نضارت بخش حدیقه مرام مخلص صافی ضمیر گردید و اما از آن‌جا که به دستیاری خواست خداوند بی‌چون آمیزش و دلبستگی و مهرجویی و پیوستگی میان دو پادشاه خورشیدگاه و دو شهریار جهاندار کامگار که برگزیده کردگارند رخ داده و درهای اتحاد و یک‌جهتی بر وفق مرام بر چهره تمنای هواخواهان گشاده بر امثال این دوستان گاه و بیگاه لازم می‌دارد که سپاس بخشایش خدای به جای آوردن و از جدایی و بیگانگی دوری کردن و راه مراودت گشادن بهتر و پسندیده‌تر دارد و پایه آرامش لشکر و کشور خواهد بود. المنة لله الودود که مجاري اوقات و مهمات این حدود بر وفق مرام و ساغر تمنا لبریز باده کام، چندی پیشتر که چندتن از خدمتگزاران دانشور آن سرکار که از فیض خدمت آن پادشاه نیک‌اختر حرمان گزین گشته، وارد ایران زمین و برین بوم و بر رسیدند به مقتضای ارشاد رای ارادت نمای ایشان را نزد خود نگه داری و در هر باب لازمه مهریانی و پرستاری به عمل آورده بدین جهات اظهار عهد و خلوص را وسیله دست داده که به ارسال فتح‌الباب سیلی در پیشگاه حضور باهرالنور نموده آمد، بناءً علیه فرزانه کارآگاه عارف پرشیوه و راه دانای مراسم موسی برashن^۲ که از جمله چاکران آن دولت سپهر بیان است برای ابلاغ خلوص نامه به بارگاه گردون خرگاه روانه، تا برخی پیغام‌ها یکایک ابلاغ سازد و سپارش‌های خلوصانه را

۱. Navarre، نام قدیم ناحیه جنوب غربی فرانسه در دامنه کوه‌های پیرنه.

۲. ظاهرًا مراد Mr. Brachon نامی فرانسوی است.

هریک در بزم همایون بازگوید و از زبان آن یگانه دوران پاسخ بازآورد. از این پس این محبت‌پیشه نیز به پیروی خداوند خویش زنار محبت بر میان جان بسته داریم و با پیوندهای ارتباط از قیود دوری رسته مترصد از توجهات ملوکانه چنان است که هر روزه از داستان کارهای آن سامان و ارجاع خدمات به فرستادگان کارآگاه آگاه فرمایند و راه را بسیار نخوانند، که با نزدیک‌بودن دل‌پیمودن راه دور آسان نماید. همواره مخالفان مقهور و هواخواهان مسرور، کارها از هر سو بر وفق مرام و مقاصد و مهام پذیرای صورت انجام باد». ظاهراً این نامه را فتحعلی‌شاه پس از رسیدن هیئت نظامی فرانسوی به ریاست گاردان به طهران نوشته است. بر این نامه که در این نامه ذکر او رفته و حامل آن بوده است معلوم نیست کیست و در اسنادی که در دست داشتم توانستم این کس را پیدا کنم. ممکن است از همراهان گاردان بوده باشد که با وی به ایران آمده اما در ایران نمانده و بهزودی به فرانسه بازگشته است و ممکن است مراد بواسون آتابه سفارت باشد که نام او را تحریف کرده باشند.

گذشته از این نامه‌ها که نسخه اصل آن در بایگانی دولت فرانسه در پاریس باقی است در منشآت نشاط اصفهانی چند نامه دیگر هست که تنها قسمتی از آغاز آنها را ضبط کرده‌اند و نه تنها از عناوینی که در آن نسخه بر این نامه‌ها گذاشته‌اند بلکه از فحوای آنها نیز پیدا است که از جانب فتحعلی‌شاه به ناپلئون نوشته شده و نسخه‌های آنها را به همان ترتیب که در منشآت نشاط ثبت شده و با همان عنوانی که در آن کتاب گذاشته‌اند عیناً نقل می‌کنم:

ایضاً^۱ به ناپلئون پادشاه فرانسه نوشته شده^۲: شکر و منت خداوندی را که شکرش نعمتی است و اقرار بر منتش خود متى، در پیکر آدم از دمی صفوت روح نهاده و نوح را به جودی خلعت نجات داده، پورآزر از گلزار حلتش گلی آتشین است و نور طور بر اطوار نوریتش آیتی مبین، عهد خضر را اگر با ابد عهد است بین یدیه و کلمه طیبه را اگر تکلم در مهد یصعد الیه، دست رسالت را خاتم از نقش محبت او در انگشت است و ختم نبوت را از مهر او مهر در پشت و درود فراوان بر ایشان و نزدیکان و خویشان باد و بعد گوهر دعایی که پروردۀ دریای ضمیر است و اختر ثانیی که بر منطقه مهرش مسیر شایسته نثار انجمن انجم خدم شهریار کشورگشا جهانگیر جهان آرا فرمانده فرمان روا عدل‌نگار ظلم‌زدا طراز تخت و گاه زیور بخت و جاه صباح بزم را مهری تابان رواح عزم را ماهی شتابان پادشاه مکرم خسرو.

۱. در اصل پس از نامه‌ای که در صحایف ۲۰۴-۲۰۲ چاپ شده آمده است.

۲. ص ۹۲-۹۱ از چاپ سابق الذکر.

معظم خدیواکرم امپراتور اعظم مالک ممالک فرانسه و ایتالیا که روانش شاد و جهانش بر مراد باد. شهریارا کامگارا، از روزی که مایین این دو دولت جاوید مدت عهد یگانگی بسته و شاخه‌های گلبن یک‌رنگی بهم پیوسته است تاکنون به میامن بخت‌های فیروز روزی نرفت که رشتة دوستی در دست الفت تابی نبیند و گلشن یک‌جهتی از مشرب صفوت آبی، خصوصاً در این اوان که عالیجاه فلان^۱ از حضرت سپهر بسطت مرحله‌پیمای طریق مراجعت گشته و از عرض مهربانی‌های کارگزاران آن درگاه شرح الطاف آن فروغ‌بخش مصایح دولت و جاهضیا افزای انجمن محبت گردید و الحمد لله از هر دو جانب دقیقه‌ای از رسوم یک‌جهتی متروک نیست و گامی جز به نیروی عهود یگانگی مسلوک نه، کارگزاران دولت از این سواگر بر الواح ضمیر نقش بندند صفحات خاطره‌ها از آن جانب مرأت صافی است و هواخواهان شوکت از آن صوب اگر در بیان مهمی سخن رانند مصدق زیان‌ها از این جانب ترجمانی کافی و از این رو آیینه اقبال دولستان پاک است و منطق آمال دشمنان پرخاک، بریدان و معتمدان این دولت در آن حضرت نسرآسا و بختسان سایر و عاکفند و ایلچیان آن حضرت در این دولت فلك نشان اقبال مثال دایر و واقف و در خدمات حضرتین فلك بسطت ثابت و مستقیمند و در عین استقامت گاه راجع و گاه مقیم در نبوت والسلام». پیدا است که این نامه مفصل‌تر از این بوده و در نسخه برداشتن پایان آن را حذف کرده‌اند.

پس از آن این نامه است^۲ که پیدا است آن را هم به ناپلئون نوشته‌اند:

«کذاک به یکی از سلاطین نوشته شده: شایسته هر آغاز سپاس شهریار بی‌انبازی است که همه را به او نیاز است و از همه او بی‌نیاز در همه هستی جز او یکی نیست و در یگانگی او شکی نه و درود و افر مر پیغمبران و رهبران و رسولان و پیروان را که به دست سعی ایشان درهای معرفت و شناخت باز است و کار ملک و ملت بساز و از آن پس گلهای دعایی که از انفاس مسیح برگشاید نه از باد بهار و ساغر ثنایی که از لب خضر بازآید نه از کف باده گسار هدیه و نثار انجمن مهر آثار شهریار فلك بزم قضا عزم قدر رزم خدیو مهرافسر جودپرور دادگستر خسرو ماہ طیش بهرام جیش ناهید عیش دارای انجم حشم ابرکرم بحرشیم برادر مکرم معظم مفخم امپراتور اعظم که حضرت دشمنانش چون بهجت دولستان زیاده و آمال نیک خواهانش چون آجال بداندیشان آماده‌باد ساخته مکشوف رای جنت آرای می‌داریم که هنگامی که بر

۱. پیدا است که نام این کس را در نسخه برداری حذف کرده‌اند و چون مقصود از آن سفیر ایران در دربار ناپلئون است باید میرزا محمد رضا قزوینی یا عسکرخان یکی از دو سفیری باشد که فتحعلی‌شاه به دربار ناپلئون فرستاده است.
۲. ص ۹۲ همان چاپ.

چهر مهرورزان این دو دولت ابواب سعادت باز و سفیر تقدیر با کارگزاران این دو حضرت همراز بود فلان^۱ سفیر با نامه‌ای که فلان است وارد شد.»

پایان این نامه را هم در این نسخه حذف کرده‌اند و پیدا است که این نامه پس از وصول سفیر به دربار ایران نوشته شده، هرچند که کلمه امپراتور که در این نامه به کار رفته دلالت قطعی بر این نمی‌کند که به ناپلئون نوشته شده باشد و ممکن است تصور کرد که شاید به امپراتور روسیه نوشته باشند اما چون این نامه در منشآت نشاط آمده و تنشاط زنده بوده روابط ایران با روسیه تیره بوده است می‌توان بیشتر این عقیده را پیروی کرد که به ناپلئون نوشته شده است. پس از آن باز نامه دیگری است^۲ که به این‌گونه است:

«ایضاً كذلك: لالی ستایش و سپاسی که در رشتة تهلیل و توحید به تأليف اذکار بنانی و تصrif ادوار لسانی منعقد و منسلک آید و جواهر حمد و ثنای که در سلک تسیح و تمجید به تدویر اطباق فلکی و تصیر اشواق ملکی مؤلف و مرتبط باشد سزاوار پیشگاه کبریای خداوند بنده نواز یگانه راتبه ساز آشنا و بیگانه موجود کعبه و دیر موحد اقامت و سیر است، مقدری که دست قدرت بی‌مثالش در مواد اضداد صوری با همه تباین و دوری چندان خاصیت اتحاد نهاده که از آمیزش آتش و آب و امتزاج باد و خاک خلقتی لطیف چون پیکر شریف انسانی صفت قوام پذیرد و از تفاعل کیفیات متخالفه و تقابل افعالات مترادفه به احسن الوجه سمت التیام گیرد و به تعلق نفس و بدن با غایت اختلاف از اثر ایتلاف مسجد و ملک و مقصود فلک گردد، مدبیری که از اثر حکمت بی‌همالش چنان‌که در اجتماع و اتفاق اضداد آثار نیک و تایجاً نزدیک نهاده تباعد و افتراق انداد رانیز اثر حصول مقصود و مراد نیز داده است نیرین اعظمین آفتاب و ماه رونق بخش این بلند خرگاه و ظهور نور و کمال ظهور در حالت جدایی و دوری این و آن و تباعد و تقابل مقام و مکان است تعالی شانه و تبارک سلطانه و درود مسبحان افلاک بر روان پاک رسی و انبیا و خلفا و اوصیا که به تواتر ابلاغ و اخبار و توارد کتب و آثار کاشف پیوند اول و آخر و شارع مسلک باطن و ظاهر و مخبر ربط قدیم و جدید و مظہر شقی و سعیدند، علیهم الصلوات جمعیاً مalf الانداد و خالف الا ضداد و بعد هدایای دعایی که از بسیط خاک به حمل مطایای افلاک به منزل استجابت و موقف اجابت شتابد و اذکار ثنای که در ادوار انجمن سروش موقع تذکار و مورد قبول یابد نثار پیشگاه حضور پادشاه فلک دستگاه انجم سپاه خورشید سایه جمشید پایه دوست نواز

دشمن‌گذار عدل‌اندوز ظلم‌سوز قائمه سيف دليري پنجه ساعد ملك‌گيري نظام بخش
ممالک امن‌ساز مسالك خوف‌پرداز مهالك سلطان معظم برادر مكرم امپراتور اعظم که تا در
ديز مسدس جهان راهبان فلك هر شام طيلسان‌ساز ظلام و زناريند مجره و صليب آويز جوزا
و ناقوس‌نواز ثرياست معابد تخت و گاه و صوامع بخت و جاهش در اذكار زبور خلافت از
نغمات داودي پرآواز و مرغان خوش‌الحان اقبالش در اوج هواي آمال با انفاس عيسوي
دم‌ساز باد ساخته مکشوف راي ملك آرا که گنجور عقود مؤالفت و دستور قواعد مصادقت و
ترجمان سرابير دوستي و مفسر آيات يك جهتي است مي‌داريم^۱...»

پيدا است که اين پاييان‌نامه شباهت بسيار با قسمت مربوط نامه اولی که در صحيفه^{۲۰۵}
آورده‌ام دارد و چون نويسنده هر دو نامه يكی است البته مجاز بوده است عباراتي را که خود
پيش از اين نوشته است بار ديگر مكرر کند. پس از اين بازنامه دیگری است^۲ که تنها قسمتی
از آغاز آن را ضبط كرده‌اند به اين‌گونه:

به يكى از سلاطين فرنگ نوشته: طراز آغاز هر نامه نام بى نشاني است جل شانه که او را نه
آغاز است و نه انجام و همه را هم آغاز است و هم انجام. خداوندي که ترشح صحاب
قدرت‌ش در چمن دلهای بیگانه خضرای يك جهتي بروياند و جنبش نسيم مشيش در گلن
جان‌های فرزانه گل‌های رنگارنگ يك‌رنگی بشکفاند، شميم اين کاخ دولت را معطر دارد و
نسيم آن غباری بر شاخ شوکت نگذارد و پس از ستایش آفریننده جهان بیننده آشکار و نهان
و تحیت و سلام بى کران به روان انيبا و راهبران و رهروان و پیروان ايشان باد...»

پس از آن باز آغاز نامه دیگری است^۳ به اين‌گونه:

«ايضاً كذلك: لالي بى قياس شکر و سپاسي که از مخزن انفاس من تكلم فى المهد صبياً و
منطق گوهر اساس آدم و كنت نبيا در رشتة اذكار سبحوا بكرة و عشيا منتظم آيد سزاوار نشار
در بيار بار خدايی که به ناخدايی انباء رسيل و انيبا و ابقاى كتب و او صيا كشتى نشينان دريای
ژرف عبوديت را با شراع شرایع و بادبان اديان از غرفات كفر و طغيان به ساحل ايمان و ايقان
رساند و از معبر درایت و ارادت به بارگاه هدایت و سعادت کشاند، تقدس و تعالى
شانه العزيز...»

باز پس از اين^۴ قسمت دیگری است از نامه‌اي که پيدا است به ناپلئون نوشته شده و هم
ممکن است دنباله همان قسمت پيشين باشد و به اين‌گونه است:

۳. همان ص ۹۵

۲. ص ۹۵

۱. پيدا است که باز پاييان اين نامه را حذف كرده‌اند.

۴. ص ۹۶-۹۵

«ایضاً كذلك: سلامی چون آفتاب رایش تابنده و دعایی چون سهم عزمش شتابنده ثنایی چون ارکان تحنش پاینده و تحیتی چون آثار بختش فزاینده نثار انجمن خدیو فلک یاور بلنداختر خسرواعظم اکرم برادر معظم امپراتور افحم پادشاه ممالک فرانسه و ایتالیا ساخته لوح ضمیر الفت‌پذیر را از نقوش جدایی و تغییر پرداخته بر صفایح یک جهتی و یک رأیی مرتسم می‌داریم که فلان... والسلام والاکرام...»

این‌که نسخه‌های اصل این چند نامه که در منشآت نشاط هست در بایگانی دولت فرانسه نیست قهرأً این فکر پیش می‌آید که شاید این نامه‌ها با دشواری کامل که در آن زمان در روابط ایران با فرانسه بوده است به پاریس و به دربار ناپلئون نرسیده باشد و حدس ضعیفتر این است که شاید این نامه‌ها اصلاً صادر نشده باشد و میرزا عبدالوهاب نشاط که مأمور نامه‌نویسی بوده است پیش از وقت نامه‌هایی را مسوده می‌کرده و حاضر داشته است که در موقع لزوم پاکنویس کند و بفرستد و به همین جهت است که نسخه‌ای از آنها در بایگانی دولت فرانسه نیست. اما این حدس دوم ضعیفتر است و بیشتر بدان می‌ماند که این نامه‌ها صادر شده ولی به مقصد نرسیده است.

در میان آثار نشاط نسخه فرمانی هم هست^۱ که سند بسیار جالبی است و پیدا است که فتحعلی‌شاه برای قدردانی از خدمات ژرف ماری ژوانن^۲ که سفیر دوم ناپلئون در دربار وی بوده و پس از آمدن گاردان هم در ایران مانده و جزو سفارت او شده است لقب «میرزاپی» به او داده است.

در آن زمان این لقب از مهم‌ترین امتیازات دولتی بود که به عمال درجه اول کشوری می‌دادند و به عمال لشکری لقب «بیک» داده می‌شد و برای اعطای همین امتیاز مهم این فرمان را میرزا عبدالوهاب نشاط معتمددالدوله منشی و ادیب معروف آن زمان نوشته است و صادر کرده‌اند:

«فرمان لقب میرزاپی یوسف ژوانین فرانسه: آن‌که چون عالیجاه مفخرالاشباء عمدة‌الاکابر العیسویه موسی یوسف مریم ژوانین که در تقریر ارصاد بطیموس را به دو حرف بطالی مأیوس سازد و در تحریر اصول عجز اقلیدس را در شکل اول به وجهی دیگر محسوس، کلک تحریرش بر الواح بیضا که نمودار دست موسی است از زنجیر داودی مثالی مسلسل نگارد و سلک تحریرش که از عقد لآلی الفاظ مریم را خجلت‌بخاست گویی از پی ارتباط

کلام پیوندی از رشتۀ مریم دارد دیری است که در دیر بندگی ما که در سلک پیشکارانش فلک به انطاق مجره چاکری مزنر نماید زnar ارادت او را بر میان است و در صحف لیل و نهار از قرآن فجر تا توریه عشا انجیل اطاعت زیور خامه و زیور زبان در معبد صدق با بندگان ما شرط چاکری و فرمانبری را صلیب بسته و در تسليم هواخود به رضایی که آمیخته با قضای خداست از قید تثلیث رسته بود طایر قدرش را از توجه همایون ظل اللهی که از فیض روح القدس به انفاس مسیح دمساز است در هواخود قوت پرواز بخشیدیم و از آن جا که قامت راستی اشن عاری از لباس التباس و از ملبوسات ایرانی متبع طرز لباس و از فحوای الظاهر عنوان الباطن بر صدق یکدلی خود قیاس آورده بود به اقتضای من تشبه به قوم فهو منهم او را در شمار چاکران ایرانی معدود و به لقب میرزا بی که از القاب دییران ایران است سرافراز و به اسم میرزا یوسف بین الاقران عزیز و از اخوان ممتاز فرمودیم که در خدمت هردو دولت خورشید آیت ایران و فرانسه مایین المشرقین یک جهتی را قبله عبادت خود ساخته بیت المقدس و داد این دو حضرت را که کعبه مراد است از اذکار به اقصی النها یه معمور و خود را مظهر عنایات خاطر مهر آیات که اظلال انوار طورست سازد».

از فحوای این فرمان پیدا است که ژرف ژاونن مرد دانشمندی بوده و مخصوصاً در ریاضیات دست داشته و در ایران جامه ایرانی می پوشیده و شاید هم لباس نظامیان آن زمان ایران را دربرمی کرده است و از این که او را میرزا یوسف نامیده‌اند برمی آید که شاید زبان فارسی را هم فراگرفته باشد.

در منشأ نشاط^۱ این نامه نیز هست:

«فرمان همایون خطاب به وکیل دولت فرانسه – آنکه عمدة الاکابر العیسویه فلان به القابه از وصول یرلیغ بلیغ عطوفت تبلیغ پادشاهی عزاگاهی اعطاف حاصل نماید که: چون در این اوان از اهتزاز الطاف یزدان قدیم و تابش اعطاف خداوند کریم گلزار یک جهتی دولتین بهیتین را آغاز ریبع است و گلبن وداد و چمن اتحاد را برگ و ساز بدیع، افنان نورسته الفت از دوسو پیوند یکرنگی بسته و شاخصار محبت از دو جانب بهم پیوسته است مکتون خاطر مهر مؤثر داشته‌ایم که روضه روح بخش یگانگی را بی صفير سفیر دمساز نگذاریم و با نشید بریدی نکته پرداز گلشن یک جهتی را از آهنگ راز پرآواز داریم، اگر بیگانه بدین گلشن پای رساند خامه باشد و اگر دست صبا برگ گلی برفشاند نامه. در این زمان به جهت علامه به جهت

ابلاغ‌نامه موبد خاتمه همایون به حضرت گردون بسطت امپراتوری لازالت احباشه منصورین و اعدائه مقهورین، عالیجاه عسکرخان افشار را که از جویبار ارادت ما نهال وجودش به راستی رسته و هزار دستان صداقت‌ش از آمیزش غراب دستان رسته، معتمدی خبیر و سفیری بی‌نظیر است، از رکاب نصرت‌مآب پادشاهی روانه و به آن عالی‌جناب فرزانه اعلام می‌نماییم که فلان...»

پیدا است که این نامه در موقع فرستادن عسکرخان به سفارت پاریس در ۱۲۲۲ نوشته شده و حکم اعتبارنامه او را داشته است و پایان آن را در نسخه منشآت نشاط حذف کرده‌اند.

نامه فتحعلی‌شاه به وزیر امور خارجه فرانسه

در میان اسنادی که در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست نامه‌ای نیز از فتحعلی‌شاه به وزیر امور خارجه فرانسه است. در روابط میان دول معمول است که تنها پادشاهان به پادشاهان نامه می‌نویسند و معمول نیست پادشاهی به وزیر کشور دیگری نامه بنویسد و این نامه فتحعلی‌شاه خطاب به وزیر امور خارجه فرانسه می‌رساند که در آن موقع در ایران از این عادات و رسوم خبر نداشته‌اند و نامه نوشتن فتحعلی‌شاه را به یکی از وزیران فرانسه کسر شان او نمی‌دانسته‌اند. متن این نامه از روی نسخه اصل که در پاریس باقی است به این‌گونه است:

«جناب وزارت و امارت مآب دولت و سماحت و بسالت اکتساب دیباچه صفوت و کیاست عنوان فطنت و فراست زیب و ساده محسن خصایل زینت ارایک محمد و فضایل مررصص بنیان‌الدوله بالفکر الثاقب مؤسس ارکان الشوکه بالرأی الصائب مهتمم مهام الامم قوام السیف والقلم دیر روشن رای مشیر ملک آرای سنیور مارکی دهسل وزیر بی‌نظیر ممالک محروسه فرانسه به عواطف متراوف مشفقاته و مکارم کرایم جاودانه معزز و مؤید بوده از هرگونه سوانح کرانه، همواره مشمول توجهات خاصة شهریارانه. بعد از تذکار مراسم محبت و وفاق و اظهار شرط ملاطفت و اشقاق مکشف و مشهود می‌داریم که چون از روزی که به نیروی اعطاف حضرت خداوند و الطاف یزدان بی‌چون و چند آمیزش و دلبستگی و مهرجویی و پیوستگی میان دو پادشاه خورشیدگاه و دو شهریار تاجدار جهاندار که برگزیده کردگارند رخ داده و ابواب اتحاد و یکرنگی به دستیاری مقایل تأیید آفریدگار در بین الدولتین علیتین مفتوح و گشاده گشته، قطع نظر از مداومت میامن بخشایش خدایی، پرتو مهرورزی پادشاه ذیجاه فلک سریر ملک ضمیر سیاره خدم ستاره حشم خورشید سایه

جمشید پایه دوست نواز دشمن گداز پنجه ساعد کشورگشایی و ملک‌گیری قبضه شمشیر سطوت و دلیری طراز دانش و فرهنگ زیب اکلیل و اورنگ شاهنشاه بلند بارگاه سترک امپراتور بزرگ حکمران ممالک محروسه فرانسه و ناوار^۱ که تا فلک را مدار است و زمین را قرار پیشگاه آمالش موقف مأمول باد به نوعی فروغ کاشانه دل مهر منزل گشته که تا مرالدهور والاعصار ناز محبت در میان جان برقرار خواهد بود و شاهد ربط و الفت پیرایه آغوش بر او کنار، امید از خداوند لمیزد داریم که این گونه پیوند و ارتباط هر دو دولت روزبه روز موجب گستن امید بدخواهان و شکستن شیشه دشمنان گردد. در چند وقت که چندتن از خدمتگزاران آن سرکار که از درگاه گردون خرگاه آن دولت حرمان پذیرفته وارد این سرزمین شدند بر وفق ارادت درون مهر محسون نواب ما ایشان را در نزد خود نگه داشته و هریک را به هرجهت مشمول هرگونه مهربانی و محبت فرمودیم، بدین تقریبات اتفاقیه و تدبیرات حسنیه بحمدالله اسباب مراودات فراهم آمده مسیبات اظهار عهد محبت را وسیله خیری دست داده بود که به ارسال سفیری فتح‌الباب سیلی بدان دولت سنیه نماید و نامه مهر ختامه به پیشگاه حضور خورشید ظهور پادشاه گردون جاه مرسول آید. بناءً علیه فرزانه کارآگاه دانای پرشیوه و راه موسی براشن^۲ که از مراسم سفارت و راه و رسم رسالت خبیر بوده روانه داشته و به نگاشتن نامه مهر ختامه و رقم این پروانه ملاطفت نشانه پرداخته گشت، تا به خواست خدای یگانه سفیر مشارالیه بعد از رسانیدن خلوص نامه سرکار پادشاهی و ملاقات او با آن مهر سپهر دانش و فرهنگ به شرح برخی از رازهای یک‌جهتی و ایلاف پردازد و آن دستور فطانت گجنور را از مکنونات ضمیر انور نواب ما آگاه سازد و بر آن جناب این معنی پوشیده نمایند که در این یک دو سه سال لشکری از اهالی هر کشوری که در قلمرو نواب ما هستند قدری تفنگ و چند اراده^۳ توب به جهت لشکر مزبور در این جا ضرورت یافته چنانچه به اهتمامات آن جناب مساوی دوازده هزار تفنگ با ده اراده توب و یک نفر معلم که پیادگان لشکر را آداب حرب و قانون جنگ را تعلیم دهد برای لشکریان ما به قیمت و بها که از آن سو مشخص می‌نماید مساعدت نمایند و از آن‌جا به حمل جهاز و سفاین بصره فرستاده آید و قیمت او در این جا کارگزاران نواب ما به مأمورین آن سرکار که در بغداد اقامت دارند کارسازی خواهد نمود و ظهور این محبت از آن سوبر وفور مهربانی و محبت نواب ما به چندین مراتب خواهد افزود و کماهی این مطلب را نیز سفیر مشارالیه

خواهد گفت. اکنون که به مقدرات کردگار روابط الفت و دلبستگی نواب ما با آن دولت سپهر بسطت مربوط است باید آن جناب صفوت آداب گاهی متتحمل برخی زحمات این طرف باشد، انجام مرام را برق دمت همت خود لازم شمارد و این زحمات و تصدعات را به مقتضای همت با فطرت خود زودتر صورت انجام و تمشیت اختتام داده و مساعی جمیله را مضایقه و دریغ نداشته در معانی ارتباط و ایتلاف بین الجانبین واستحکام مبانی اتحاد بین دولتين مساعی و اهتمام تمام و کوشش ملا کلام مرعی نمایند، در ادای شرط دولت خواهی و حسن خدمت فکرت خود را از کار درنگیرند و هرگونه مدعیات را به قلم عقیدت شیم بی ملاحظه مغایرت بر لوحة عرض نگارند. باقی ایام خدمت انجام وزارت و صفوت و کامرانی جاودانی باد».

پیدا است این نامه را فتحعلی شاه پیش از آمدن هیئت نظامی ژنرال گاردان به دربار فرانسه فرستاده است و با همان براش نام که پیش از این ذکر او رفت روانه کرده است. در این نامه از دولت فرانسه درخواست کرده است که دوازده هزار تفنگ با ده توپ به ایران بفروشند و باکشتی به بصره بفرستند و پول آن را در بغداد دریافت کنند. ظاهراً دربار ناپلئون به این درخواست فتحعلی شاه وقعي نگذاشته است زیرا که در اسناد دلیلی و اشاره‌ای نیست که این دوازده هزار تفنگ و ده توپ را به ایران فرستاده باشند.

ممکن است که این نامه را عباس میرزا نایب‌السلطنه به وزیر امور خارجه نوشته باشد و مؤلف کتاب سیاست ناپلئون در ایران در زمان فتحعلی شاه به خط آن را به فتحعلی شاه نسبت داده باشد، چنان‌که نویسنده نامه همه‌جا درباره خود «نواب ما» می‌نویسد و در انشای آن زمان این اصطلاح درباره شاهزادگان رایج بوده نه درباره شاه.

مکاتبه عباس میرزا نایب‌السلطنه با ناپلئون

گذشته از نامه‌هایی که در میان ناپلئون و فتحعلی شاه ردوبدل شده و نامه سابق‌الذکر که فتحعلی شاه یا عباس میرزا به وزیر امور خارجه فرانسه نوشته‌اند در بایگانی دولت فرانسه در پاریس نسخه‌های اصل نامه‌هایی هم هست که عباس میرزا نایب‌السلطنه ولی‌عهد ایران و حکمران آذربایجان به ناپلئون نوشته است. عباس میرزا در دربار فتحعلی شاه اختیار و نفوذ بسیار داشته و مخصوصاً در روابط ایران با کشورهای بیگانه مانند روسیه و عثمانی و فرانسه و انگلستان بسیار وارد بوده و به همین جهت گاهی مستقیماً و بسی مشورت با پدرش به پادشاهان بیگانه نامه می‌نوشته است و از آن جمله است نامه‌هایی که به ناپلئون نوشته و یکی از آنها به این‌گونه است:

«متعالی از ادراک عقول و منزه از دریافت اندیشه و اوهام ذات مقدس مالک الملکی است یگانه جل شأنه و بهر برهانه که به اقتضای حکمت بالغه و استدعای عنایت سابقه گوهر گرانمایه وجود شهر یاران بلندپایه را از بحر ابداع و لجه اختراع به ساحل شهود آورده واسطه عقد جمعیت امم و رابطه نضد فراید افراد بنی آدم نمود و آفتاب ذات سایه گستر ایشان را در سایه ذات آفتاب پرور خویش چون گوهر در صدف و اخت در شرف پروردۀ واز موافقت ایشان ابواب امن و امان بر چهره جهان و جهانیان گشوده غبار فتنه و آشوب از روی عالم سفلی که منبع تباین و اضداد است به آب تیغ صولت‌شان فرو نشانیده و گل‌های خیر و صلاح از شوره‌زار جهان که منبت شر و فناست به اهتزاز صبای معدلت‌شان بر او یا بنده نهاخانه اسما و صفاتش راه خیال بسته و بر دامن چهره جلالش گرد زوال ننشسته، مبدع مبادی جود و مختارع ذات وجود:

خداآند کیهان و گردان سپهر

فروزنده ماه و ناهید و مهر

نیاز بزرگان گردان فراز

زگردن فرازان همه بسی نیاز

و درود و آفرین فراوان بر روان پاک و گوهر تابناک تاجداران اقلیم بینش و شهر یاران کشور آفرینش پیغمبران راهنمایان گره گشا تا ماه و خورشید بر فلک تابان و تیر و کیوان فروزان است باد و بعد لآلی متلالی دعوات صافیه که گوش شاهد و داد را به نیکوترين وجهی آراید و روایح تحیات وافیه که مفرح دماغ موافقت و صفا آید تحفه بزم ارم نظم پادشاه کیوان گاه فرق قد قدر گردون صدر بهرام رزم ناهید بزم خورشید افسر ستاره لشکر دشمن مال فرخنده مآل فروزان بدر سمای سماحت و شهر یاری درخشان گوهر بحر جلالت و تاجداری فرازنده رایت شهامت و دلیری برازنده اورنگ سلطنت و جهانگیری پایده دست جلال پای نه مسند اقبال زینت بخش تاج و تخت فرخنده بخت مظہر قدرت یزدانی رکن مشید جهانیانی لازالت رایات عزایمه به ریاح الظفر منشورة و ریاض ممالکه به سجال الافضل معموره ساخته صورت دعا را بر آیینه رای ملک آرای منطبع و مرتسم می دارد که از دیر باز تاکنون روزگاری دراز است که هیچ گاه میانه فرمان روایان ممالک ایران و فرنسیس امری مخالف رسوم و داد روی ننموده و در این عهد فیروز مهد که خاتم دارایی بر کف... شاه ببابام، اعلی اللہ لواء دولته، مفوض و زمام مهام فرمانروایی فرنسیس به آن برازنده تاج و نگین مسلم گردیده روز به روز بر موافقت چانبین افزوده است و با این که در این سنتات کارگزاران دولت انگلیس از آمد و شد ایلچیان با اولیای این حضرت اساس الفتی تأسیس کردن که شاید به این تلبیس رخنه در ارکان موافقت دولتین ایران و فرنسیس حاصل آید باز از طرف



عباس میرزا نایب السلطنه

از کتاب دوبو

مستلزم الشرف اولیای دولت علیه رعایت شرایط موحدت با آن شوکت بهیه مرعی و مرجح افتاده بلکه در این اوان که خصوصت میانه کارگزاران دولت روس و کارفرمایان این شوکت ابد مأنوس به وقوع پیوست به حکم آنکه دوست دشمن دشمن و دشمن دشمن دوست است دشمنی امنای این دولت با روس و دوستی کارگزاران انگلیس با آن گروه منحوس باعث مزید اعتماد امنای این شوکت به دوستی و وداد کارپردازان آن دولت گردید و انشاءالله الرحمن فوايد اين يکرنگي و موحدت روزبه روز بر مملكتين عايد خواهد شد و چون در اين اوقات فيروزى علامات به مسامع اولیای حضرت بهیه رسید که امنای آن دولت لشکرهای جرار به ممالک روس کشیده و برخی از ولايات آن جا را به قهر و غلبه متصرف گردیده اند از استماع اين خبر بهجهت اثر خاطر مهرپرور به اقصی الغایه مسرور و مستبشر شد و به مقتضای مودت جانبین صورت این معنی بر صحیفة ضمیر نقش پذیر آمد که غرض کارفرمایان آن دولت از این لشکرکشی و دشمنکشی ادای شرایط دوستی با این طرف بوده است و اگرچه از طرف کارگزاران آن دولت نوید این فتح نامدار به اولیای دولت جاوید اقرار و اظهار نشده بود لیکن تقديم مراسم تهنیت را به ترسیم این صحیفة الوداد پرداخت و روانه دربار شوکت مدار ساخت بحمدالله والمنه چنانکه از آن طرف لازمه قتل و غارت درباره دشمنان دولتين به عمل آمد در این ایام ظفر فرجام که اشپخته سردار لشکر روس غافل از آنکه سر خود را بر سودای تعرض خواهد نهاد با گروهی انبوه از طرف خشکی و جمعیتی بی نهایت نیز با کشتیها از روی آب آهنه ستیز و از جانب بحر و بر آتش شور و شرتیز کردند از این طرف نیز دلاوران ضرغام صولت بسان سیل دمان و قضای ناگهان به جانب ایشان روان گردید و از حصول تلاقی که رایت جداول افراخته و آتش قتال افروخته بر ساحل بحر نهری از خون روان و بر روی هامون از کشتیها پشتیها نمایان اشپخته با گروه بی حد و مر عرض تیغ آبدار مبارزان شیرشکار و جمعی کثیر نیز گرفتار قید اسار و بقیة السيف قرین خذلان و خسار از روی بحر پی سپر طریق فرار گشتند و به غیر محدودی از ایشان که راه گریز بر ایشان بسته و محافظت جان را در حصار گنجه و تفلیس نشسته اند دیگر نشانی از ایشان در این حدود و سامان نیست و نظر به اینکه عساکر منصوره آن دولت حال نیز در ولايات روس متوقف و مترصد ستیز و آویزند و مبارزان خصم انداز از این طرف نیز در این سرحدات با تیغهای آخته رایت کینه جویی افراخته اند سزاوار آن است که اولیای آن دولت در تتمیم عزیمتی که تصمیم خاطر کرده اند کوشیده کار دشمنان را ساخته و خاطر از مهم ایشان پرداخته دارند و هرگونه امری که انجام آن را در عهده اهتمام کارپردازان این دولت جاوید فرجام مناسب

دانند رجوع فرمایند که از این طرف به هیچ وجه مانع و عایقی در شروع به کار پیکار نیست و چون این معنی نیز سامعه افروز اولیای این حضرت گردید که در این اوقات که کارگزاران آن شوکت را یت عزیمت به ولایات روس افراشته و ایشان را از تعرض سرحدات ممالک ایران ممنوع داشته بودند جواب ایشان بوده است که ممالک گنجه و گرجستان را از اولاد ارکلی خان والی گرجستان و جوادخان حاکم گنجه خریده و بدآن جهت معتبرض گردیده‌اند او لاً این که معامله طایفه مزبوره خلاف واقع و محض تهمت و مخالف رای و رؤیت است و برفرض وقوع بر هر صاحب بصیرت به بدیهه عقل روشن و مبرهن است که مبایعه ملک با مالک است نه با زارع و دشتیان و اختیار گله با صاحب است نه با شیان و قطع نظر از این مراتب هر بیعی را بهایی لازم و سزا و بر همه دور و نزدیک ظاهر و هویداست که بهایی که در ازای این معامله ادعایی به اولاد ارکلی خان و جوادخان رسیده همین است که گرگین خان پسر بزرگ‌تر ارکلی خان از جام قهر ایشان شربت زهر چشیده و جوادخان حاکم گنجه از تیغ بیدادشان ساغر مرگ کشیده و بقیه اولاد ایشان برخی در ولایات روس محبوس و بعضی دیگر از خانه و وطن و محل و مسکن نومید و مأیوس معتکف این آستان شوکت مأنوس‌اند. اگرچه به عنایت الله و تاییده تیغ ستم‌سوز و خنجر برق افروز دلاوران فیروز در طی این دعوی برهانی قاطع و آیتی ساطع است و عنقریب جواب ادعای باطل و افترای بی‌حاصل ایشان را خواهد داد اما تمدنی آن است که کارفرمایان آن دولت به ملاحظه مؤانت جانبین کیفیت این افترا و بطلان این ادعا را بر پیشکاران هریک از سلاطین سکندر تمکین ممالک فرنگ که با امنای آن دولت رابطه دوستی و الفت داشته باشند مکشوف دارند تا اولیای این حضرت در تلافی اعمال ایشان نزد فرمانفرمایان آفاق به جهت ستیزه‌جويی و نفاق و شکستن عهد ایتلاف و تجاوز از سنن اسلاف که مخالف سیر و سلوک دادگستری و منافی رسم و آئین شهرياران عدل‌پرور است منسوب نگردیده معلوم همگنان آید که مبادرت به خلاف از طرف ایشان بوده است و هرگاه امنای آن دولت را ممکن شود که در این باب از کارگزاران شهرياران با فرهنگ ممالک فرنگ که با ایشان الفتی دارند حجتی مسجل ممهور مبني بر بطلان حجت ایشان صادر نموده ارسال نمایند نهايت محبت و وداد و غایت یکرنگی و اتحاد خواهد بود. ترقب از مخایل صفات و حامد اخلاق خسروانه چنان است که همه اوقات از بهارستان مودت و مواليات راي‌حه بخش موافقت و مصافات بوده از رشحه‌فشناني نيسان خامه دوستي ختame طراوت افزای بوستان مطابقت و ولاگرددند و به ترسيل رسيل و رسائل دوستانه مشيد مبانی يگانگي و وداد و مشدد اركان يکرنگي و اتحاد

گردیده بنای مؤanstت را محکم فرمایند. باقی پیوسته اعادی دولت جاوید مدت مقهور و رایت فیروزی آیت در معارک دشمن‌کشی مظفر و منصور باد.»

این نامه که سند بسیار جالبی از اوضاع آن زمان است پیدا است که در سال ۱۲۱۹ قمری مطابق با ۱۸۰۴ میلادی یعنی همان سال اول نخستین جنگ ایران و روسیه نوشته شده است. در این جنگ فرمانده سپاه روسیه ژنرال تیتسیانوف^۱ نام داشته که بازرس کل ارتش روسیه بوده است. کلمه انسپکتور^۲ فرانسه در زبان روسی «اینسپکتور» خوانده می‌شود و ممکن است که در آن زمان عوام روسیه «اینشپکتور» تلفظ می‌کرده باشد و این کلمه در زبان عوام ایران «اشپختر» و حتی «اشپخدر» شده است و در آن زمان همه او را اشپختر و اشپخدر نامیده‌اند. ژنرال تیتسیانوف با لشکری اتبوه وارد ناحیه باکو شده و در دریای خزر نیز ناوگانی از او پشتیبانی می‌کرده است و قسمت عمده آن ناحیه را به همین وسیله تصرف کرده بود. در ماه ذی‌الحجہ آن سال که زمستان بسیار سختی بود هنگامی که به شهر باکو نزدیک می‌شد در میان برف و باران بسیار سخت عده بسیار از چهارپایانی که توپخانه او را می‌بردند در راه تلف شدند و چون راه‌ها بسته بود و خوراک کم شده بود لشکریانش در مضيقه بودند و وضع بسیار بدی پیش آمد. ژنرال تیتسیانوف سخت نگران بود چه بکند. در این موقع مصطفی قلی خان شروانی که از جانب ایران حکمرانی باکو را داشت و حسین قلی خان قاجار که از تبریز بالشکریانی به یاری او آمده بود و ایشان هم گرفتار همان دشواری‌ها و سرما شده بودند قرار گذاشتند در بیرون شهر ملاقات کنند و قراری در متارکه جنگ بگذارند. حسین قلی خان نقشه خائن‌های کشید و چون قرار گذاشته بودند که تنها و با دو سه تن از همراهان خود بروند وی ابراهیم خان عمزاده خود را همراه برداشت و چون از شهر بیرون آمدند و به ژنرال تیتسیانوف رسید و بنای گفتگو را گذاشتند. ژنرال روسی با اطمینان تمام گرم گفتگو بود و متوجه خطری نبود و همینکه حسین قلی خان اشاره کرد ابراهیم خان با تفنجی که در دست داشت تیری از پشت سر به او زد و گلوله از سینه‌اش بیرون رفت و به روی درافتاد و سر او را فوراً بریدند و با کمال عجله به طهران به دربار فتحعلی شاه فرستادند و با کمال شتاب به طهران آوردند و فتحعلی شاه در موقع ورود آن سربریده به سلام نشست و شهر طهران را چراغان کردند و چون به منتهای شتاب آن را به طهران آوردند از آن روز در زبان فارسی مثل شد که «مگر سر اشپختر می‌آوری؟».

پیدا است که این نامه را عباس‌میرزا پس از این واقعه در آغاز سال ۱۲۲۰ قمری به ناپلئون نوشته است نیز پیدا است اشاره‌ای که در این نامه به شکست روس‌ها در برابر ناپلئون هست مقصود جنگ معروف اوسترلیتز^۱ است.

به جز نامه‌ای که پیش از این انتشار یافت عباس‌میرزا نامه‌های دیگر به ناپلئون نوشته و نسخه اصل سه نامه دیگر او در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست، یکی از آنها به این‌گونه است:

«داور دانا زورمند توانا پادشاهی است که به قدرت بالغه ازل هست از نیست آفریده و به قوت کامله لمیزل بسیط افلاک بر گردکره خاک کشیده، به هر کیشی پیغمبری درست‌اندیش فرستاده و به هر ملکی ملکی را تاج و افسر داده، بر همگان قادر و فایق، بر همه سابق و از همه لاحق، حمدش واجب بر همه کس، شکرشن لازم در هر نفس، مقصود از کعبه و کلیسیا معبد عابد و ترسا، از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق، از همه عالم نهان و بر همه پیدا، لاتعد کرائی افضاله و لاتحصی مخایل جلاله. از آن پس که نسیم دلاویز کلک گوهه‌بیز غنچه‌های دلارای شکر و ثنا را بر گلبن بیان حقیقت نما شکفتگی و نما بخشید عندلیب جان‌فریب زبان به منطقی فریبنده‌تر از تاب سنبل شاداب و نرگس نیم خواب در گلزار ثنا خدیو کشورگشا ملک ملک‌ستا جهانجوی جهاندار مظهر صنع کردگار اسکندر خصال فیلوفوس با دانش و هوش افراسیاب سخت‌کوش لنگر سفینه جلال گوهه محیط اقبال بدر فلک شهریاری صبح افق تاجداری شمع بزم افروز انجمن سروری سرو سرافراز بوستان داوری قوی بخت عدو بند خدیو آسمان تخت زورمند صدرنشین ایوان وفا جرعه‌نوش بزم صفا خسرو نصره‌یاب دولتیار سایه مبسوط آفریدگار امپراتور افحتم عم کیوان قدرانجم حشم دام اقباله، نغمه‌سنجه و زهره‌ساز و بذله‌گوی و ترانه‌پرداز می‌گردد که: چون صفاتی خاطر و فؤاد و وفاق دو شوکت ابد بنياد مقتضی آن است که همواره از دو جانب همای عزم سفرای سخن‌پرداز و درهای مراسلات مطابقت طراز باز بوده، امنای حضرتین و مشیران شوکتین از کار و کردار یکدیگر قرین آگاهی و استحضار باشند و به ملاحظه این حسن دوستی و ولا هرگاه بریدی عازم آستانه علیا شده طایر دل به شوق استکشاف اخبار بهجت آثار آن دولت پایدار بال‌افسان گردیده و ضمیر هوش‌ربای بلبل شوق از شاخصار ضمیر به گوش زمزمه نیوش رسیده، لهذا در این اوقات مشحون به مسرت که حامل نامه موافق خاتمه میان به بندگی حضرت بسته و

طريق مساري عت گشاده داشت خامه اشتياق نيز به امداد مداد وداد بر اوراق اين مراسله الوفاق مختصر مراسم شو قمندي را با طيب عبارات و احسن اشارات و اتم معاني و اخص الفاظ نگاشت و نقاب احتجاج از رخسار حسنای مدعای فرو گذاشت به ميان تأييدات آفریننده خورشيد و ماه به خواست دل مهرپرور آن خسرو كيوان پايگاه روزگار فرخنده آثار اين دولت پايدار به کام و همه مهمات ملكى و ملكى بر وفق مراد و مرام مى باشد و اگرچه آلات و ادوات قهر و نکال عساكر روس بر وجه دلخواه ميسير و مقدور گشته و سواران بهرام سوز و پيادگان آتش افروز سپاه ظفر همراه نيز به مقتضای غيرت و مبتغای حميٰت چون شيران نر و پلنگان كينه ور دامن همت بر كمر زده مترصد و منتظر مى باشند که به مجرد آنکه اشاراتي اظهار شود اقدام به کار پيکار نمایند و با دم تيغ های تيز و مخنجر های خونريز و توب های البرز كوب آيت رستاخيز ظاهر و آشكار دارند، ليكن چون ميان دولت دائمه القرار فرانسه و روس سازش و التيامي استقرار يافته و ميان اين دولت عليه و دولت انگريز بنا بر دوستي دولتين فرانسه و ايران آتش دشمني بالاكشide و به اين مراتب اکنون کاوش با آنها اولى مى نماید اولیاًي آن دولت جاوید بنا حالی در مجادله با روسیه تأملى دارند، تا بعدها که از طرف مستلزم الشرف آن خسرو گردون احتشام رزم پيادگان مريخ انتقام فرانسه در عساكر ظفر شعار ميان اهتمام آن خسرو گردون احتشام رزم پيادگان مريخ انتقام فرانسه در عساكر ظفر شعار ايران انتشار يافته و از عالي جاهان صداقت آگاهان موسى لامي^۱ و موسى ورديه^۲ در اشاعه و تنظيم نظام مذبور جهد موافور به ظهور رسيده و يقين كامل حاصل است که اگر باز ميان عساكر اين دولت و سپاه روس درهای جنگ و جدال باز شده کار به پيکار انجامد در همان حمله اول از صدمت شيران حمله ور و هژبران پر خاشر روسیه پريشان و مستاصل و گرفتار دام اجل گرددند و اگر بنا بر شرط و عهد آن خسرو همایون مهد دشمني ايران و روس به دوستي مبدل و کاوش با آنها به سازش محول گردیده مبارزان فيروزمند ايران را از کار جنگ با روسیه فراغي حاصل باشد باز آثار مهابت و مردانگي و شجاعت اين لشکر در جنگ ديگر دشمنان دولتين ظاهر و جلوه گر خواهد شد و در هر حال خاطر آفتاد مظاهر آن عم فرخنده ما ثراز حسن تجلد و دلاوري ايشان به اتم وجوه خشنود خواهد گشت و صداقت آگاهان زيدتى الافران موسى لامي و موسى ورديه و سه نفر ديگر که همه کردار ايشان در اين

مدت مقررین به صواب و موافق رضای خاطر اولیای این دولت ابد انتساب بوده مورد نوازش آن خسرو کامیاب و منصبی تازه مخصوص خواهند شد. تمبا از رشحات سحاب قلم عطوفت رقم که بوستان آمال دوستان را تازه و خرم سازند. تا تیر و ناهید و ماه و خورشید درخشان است اختر دولت از مطلع کامرانی درخشان باد».

پیدا است که این نامه را عباس میرزا نایب‌السلطنه پس از صلح ناپلئون با روسیه در تیلسیت^۱ که در ۹ سپتامبر ۱۸۰۷ مطابق با ۲ رجب ۱۲۲۲ امضا شده و دیگر از ایران در برابر روسیه حمایت نمی‌کرده نوشته است. در این موقع هنوز ژنرال گاردان در ایران بوده و دو تن از افسرانی که با اوی به ایران آمده بودند لامی سروان مهندس و وردیه سروان پیاده نظام که با سه تن دیگر مأمور خدمت عباس میرزا شده بودند در لشکرگاه اوی در آذربایجان بوده‌اند. نیز پیدا است عباس میرزا بیم آن داشته است اینک که ناپلئون با روسیه صلح کرده اجازه ندهد که افسران فرانسوی در اردوی اوی با روسیه جتگ کنند و این نامه را به همین اندیشه به ناپلئون نوشته و از او اجازه خواسته است که این افسران در لشکرگاه اوی بمانند و در ضمن برای ایشان ترفیع درجه خواسته است.

تانکوانی^۲ مترجم سفارت فرانسه و هیئت نظامی گاردان که پیش از آن هیئت به فرانسه بازگشته است در سراسر سفری که به ایران کرده به یکی از آشنایان خود خانم ث. ب. C.B. یک سلسله نامه‌هایی نوشته که در دو مجلد به این عنوان: «نامه‌هایی درباره ایران و ترکیه آسیا از ژ. م. تانکوانی - چاپ پاریس در دو مجلد ۱۸۱۹^۳» انتشار یافته است. در مجلد دوم این کتاب در صحیفه ۱۶۳ در نامه‌ای که از لشکرگاه عباس میرزا در تبریز در دهم ژوئن ۱۸۰۸ (۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) نوشته می‌گوید: «افسران فرانسوی وابسته به خدمت شاهزاده عباس میرزا دوتن‌اند، آقای وردیه سروان پیاده نظام و آقای لامی سروان مهندس. سه افسر جزء پیاده نظام در عملیات مهم معاونت آقای وردیه را دارند. یکی از همکاران من آقای ژوانار^۴ به عنوان مترجم دولت ساکن تبریز است».

سپس در پای صحیفه علاوه کرده است: «آقای وردیه چنان‌که سابقاً گفته‌ام امروز نایب سرهنگ در فوج اندرولوار^۵ و آقای لامی نیز نایب سرهنگ فرمانده دسته مهندس لیل^۶ در ایالت شمالی است. سه افسر جزء پیاده نظام در بازگشت از ایران افسر شده‌اند».

1. Tilsit

2. Tancoigne

3. Lettres sur la Perse et la Turquie d'Asie par J.M. Tancoigne, 2 vol. Paris 1819.

4. Joinnard

5. Indre et Loire

6. Lille

نامهٔ دیگر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه به ناپلئون که نسخهٔ اصل آن در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست به این‌گونه است:

«بر آینهٔ رای جهان آرای خسرو مملکت فرا خدیو کشورگشا فیلفوس با دانش وداد اسکندر برتر منش زمین قرار آسمان مدار کیوان فر مشتری سیر مربیخ مخبر آفتاد موهبت ناهید عشرت عطارد رقم ماه علم انجم حشر ثریا افسر لنگر سفینهٔ جلال موجهٔ لجهٔ اقبال روزگار نامیه تاب داور کامیاب یگانهٔ دهر و دور امپراتور نیکواطوار عم تاجور همایون اختر دام اقبالهٔ منطبع و مرتسم می‌دارد که چون به ارادهٔ داور بی‌چون از بد و دوستی این دو دولت روزافزون تاکنون همواره بر مراتب مطابقت افزوده بینهم مودت باطنی بی‌اختیار ظاهر می‌گردد در این اوقات بهجت‌نشان و زمان سعادت اقتران که فطانت پناه کیاست همراه زبدة‌الاکفاء والاشباء موسی وردیه روانهٔ آستانهٔ شوکت عظمی بود اظهار مؤالفت را بهانه نمود و به تحریر این موافقتنامه پرداخت و چون مشارالیه در اوقات توقف این حدود مجاهد موفور در تعلیم و تنظیم سربازان این دولت به ظهور رسانید و تلافی خدمات او موقوف به شمول عواطف بی‌نهایت اعیل‌حضرت امپراتوری است لهذا توقع از کرایم اطوار شاهانه چنان است که مومی‌الیه را به عنایتی خاص مخصوص دارند و این نیازمند را نیز به مقتضای ملکات شاهانه از ارسال نامه‌های همایون و مژدهٔ فتوحات لشکر نصرت‌نمون مسورو و خرسند دارند. تا انجمن سپهر آراسته به ماه و مهر است همواره مراد خاطر عظمت ذخایر مدار دور سپهر باد».

پیدا است که این نامه را عباس‌میرزا پس از نامهٔ سابق و در زمانی که وردیه می‌خواسته است از لشکرگاه وی به فرانسه بازگردد در توصیهٔ او به ناپلئون نوشته است. از این نامه برمی‌آید که وردیه پیش از آن‌که مأموریت گاردن به پایان برسد و پیش از آن‌که گاردن در ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق با ۸ ربیع‌الاول ۱۲۲۴ از ایران بیرون برود از لشکرگاه عباس‌میرزا به فرانسه برگشته است.

پیش از این اشاره رفت در دهم ژوئن ۱۸۰۸ مطابق با ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳ که تانکوانی از راه تبریز به فرانسه بازمی‌گشته وردیه هنوز در تبریز بوده است پس وردیه در میان این دو تاریخ یعنی ۱۰ ژوئن ۱۸۰۸ با ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳ و ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ یا ۸ ربیع‌الاول ۱۲۲۴ از تبریز رفته است و این نامه را هم عباس‌میرزا در همین زمان به ناپلئون نوشته است.

آخرین نامه‌ای که نسخهٔ اصل آن از عباس‌میرزا به ناپلئون در بایگانی دولت فرانسه باقی است به این‌گونه است:

«منت خدای را عزو علاکه هرچه هست از گاه است دست اطاعت به عهد عبادتش داده و ذوات ذرات از بالا و پست گردن طوع به طوق عبودیتش نهاده، دارندگان عهدش را از درستی و عدش عیش‌ها مهنا آماده و مهیاست و پذیرندگان پیمانش را از ترادف احسانش تزايد دولت و نعم بی‌منتها، به هر دینی پیغمبری امین فرستاده و به هر ملکی ملکی با تاج و نگین، دل‌ها را از او علاقه‌افت است و جهان را از او پیوند محبت، رستگاری ده راستکاران، فزونی بخش درست‌گفتاران، دانای هر پنهان و پیدا، آرنده‌ارض و سما،

آخر او آخر بی‌انتها	اول او اول بی‌ابتدا
اوست خداوند خداوندساز	نیست خدایی به جز او بی‌نیاز

بر مرأت پاک و صفحه‌تابناک ضمیر منیر پادشاه کشورگیر، ماه افسر کیوان سریر، مجره کمند ثریا علم، آسمان موکب انجم حشم، بنیان بالاحسان مجده و اجلال، دریای توفان‌زای نجد و اقبال، برنس افزار دیر نبالت و برتری، صلیب آویز جیب جلالت و سروری، آفتاب مشرق دولت و تاجداری، سایه خورشید شهامت و شهریاری، خسرو خصم‌انداز، خدیبو گردن‌فراز، اسکندر جهان‌گرد، دارای پسندیده عهد، امپراتور اعظم نامدار عم اکرم کامگار که، همواره مظفر و دولتیار باد منطبع و مرتسم می‌دارد که امروز بر همه جهان روشن و عیان و بر هر صاحب بصیرتی واضح و نمایان است که دوستی و التیامی که میانه دولت فرانسه و ایران استحکام یافته اساسی است پابرجا که بنیانش از صدق و صفات و ارکانش از وفاق و وفا، شرابی است صاف که مذاق جان از آن درد خلاف نچشیده و رشته‌ای است محکم که دیده امتحان در آن نقص پیوند ندیده، دل‌های جانین ساغری است از باده محبت لبریز و محبت طرفین باده‌ای است در بزم وفا نشائه ریز، اراده از ل این دو دولت پایدار را به یکدیگر پیوسته و علاقه‌لمیزل میانه این دو عقد مطابقت بسته، بنای این الفت مصون از رخنه کلفت آن و این است، و گلزار این مودت آسوده از دستبرد هر گلچین و چنان‌که از اوضاع این حدود و تحریرات مجده و نجده‌پناه نبالت و جلالت انتباه اختیار‌الابرار والامراء ژنرال غاردان‌خان^۱ و تقریرات کیاست و فراست اکتناه مهندس هوشمند آگاه موسیو لامی بر رای ملک آرای او معلوم و هویدا خواهد شد، اگر روزی بنا بر مصلحتی تأسیس اساس مواساتی با انگریز شده باز به ملاحظه این است که در این مدت از آن طرف همت بلند آن خسرو ارجمند به انتظام مناظم اسپانیا و دیگر امور مقصور بوده و فرصتی ننمودند که به مقتضای

۱. پیدا است که مراد ژنرال گاردان است

عهد مودت میان دولت ایران و روس دفع مواد خصوصی فرمایند و از این طرف نیز الى الان فراغتی از مجادله و سنتیز روسیه دست نداده که به فراغ خاطر و وسع بال ابواب باس و نکال بر چهره فتنه انگلیزان انگریز گشایند و اگرچه اطمینانی تمام به راستی گفتار و درستی کردار آن خسرو اسکندر احتشام حاصل و یقینی کامل است که خلاف عهد مودت و ایتلاف از طرف زاهرالشرف امپراتوری نسبت به این دولت ظاهر نخواهد شد لیکن چون به مشاغل چند که شاغل همت بلند آن شهریار نیکوکار بوده هنوز اثری از عهد دوستی ظاهر نگردیده سواران جرار و سربازان آتشباز این دولت پایدار نیز که نمودار آتش و آبند با دل های قوى حفظ سرحدات مملکت را از تعرض روس و انگریز مهیا و آماده اند که از هر طرف آتش بلایی شعله و رگردد به آب تیغ آتشبازش فرو نشانند و از هر سو سیل بلایی منحدر آید با سد آهنه حسامش منصرف سازند و مترصد است که عقریب آثار مودت از طرف اشرف امپراتوری ظاهر گردیده فوایدی که برای دولتین فرانسه و ایران در ضمن این مطابقت متصور است جلوه گر و آثار آن فایض و منتشر شود و چون فطانت همراه زیده الاشباه مهندس کارآگاه موسیو لامی در این مدت به مقتضای اتحاد دو دولت فرانسه و ایران رنج و مشقت بی نهایت در خدمت محوله به خود کشیده مترقب است که محض یگانگی دولتین او را به زیادی جاه و منصب مخصوص فرمایند که نشانی از غایت موحدت دو دولت خواهد بود و همه اوقات نیز مترصد است که از مژده فتوحات لشکر منصور خاطر هواداران را خرم و مسرور سازند. تا آسمان محیط زمین را آرایش از اردیبهشت و فروردین است تخت فیروز بخت دولت از وجود همایون با تزیین باد».

پیدا است که این نامه را هم عباس میرزا نایب السلطنه در توصیه لامی سروان مهندس که از طرف هیئت نظامی ژنرال گاردان مأمور لشکرگاه او در آذربایجان بوده است در موقعی که وی از نزد او به فرانسه بازمی گشته نوشته است. چون در این نامه عباس میرزا می کوشد از نزدیک شدن ایران با انگلستان و تجدید روابط که برای رضای ناپلئون قطع کرده بودند عذرخواهی کند و این کار را توجیه کند پیدا است که این نامه را پس از این واقعه نزدیکی با انگلستان نوشته است. همین نزدیک شدن با انگلستان و تجدید روابط سیاسی با آن کشور سبب شده است که ژنرال گاردان ظاهرآ منتظر احضار خود از پاریس نشده و به میل خود از ایران بیرون رفته و همین کار او بر ناپلئون گران آمده و در زمانی که به فرانسه رسیده مغضوب شده است: ناچار لامی هم که جزو هیئت نظامی وی بوده و پس از بازگشت او نمی توانسته است در ایران بماند با گاردان به فرانسه برگشته است. گاردان در روز ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق

با ۸ ربیع الاول ۱۲۲۴ از خوی که آخرین شهر سرحدی ایران بوده است از راه ترکیه به فرانسه بازگشته و قهراً لامی هم در همان روز با وی ایران را ترک کرده است. پس این نامه عباس میرزا نایب‌السلطنه به ناپلئون ناچار می‌باشد در همان زمان‌ها نوشته شده باشد و در موقعی که لامی خدمت وی را ترک کرده این نامه را نوشته و از وی به ناپلئون سفارش کرده و حتی ترفیع درجه برای او خواسته است.

از آن پس دیگر روابطی در میان فرانسه و ایران نبوده و تا زمان محمدشاه آمدنشد در میان ایران و فرانسه قطع شده بود و ناچار نامه‌نویسی از دو طرف هم متوقف مانده است و ممکن است که این نامه آخرین نامه عباس میرزا نایب‌السلطنه به ناپلئون باشد.

مکاتبه صدراعظم ایران با دربار فرانسه

روابط ایران با فرانسه تنها چهارسال و چندماه از اواخر سال ۱۲۱۹ مطابق با ۱۸۰۵ تا اوایل سال ۱۲۲۴ مطابق با ۱۸۰۹ ادامه داشته است. در سراسر این مدت میرزا محمدشفیع مازندرانی صدراعظم ایران بوده است زیرا که وی در ۱۲۱۵ پس از عزل و مجازات دیدن حاج محمد ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی به این سمت برگزیده شد و تا ۱۲۳۴ که درگذشت در این سمت باقی بود.

میرزا شفیع هم مانند فتحعلی‌شاه و عباس میرزا با دربار فرانسه مکاتبه داشته و نامه‌هایی به وزیران دربار ناپلئون نوشته است. در منشآت نشاط^۱ نسخه‌ای از نامه‌ای هست که نشاط از جانب وی به وزیر اعظم فرانسه نوشته و به این‌گونه است:

«از جانب صدراعظم میرزا محمدشفیع به وزیر اعظم فرانسه نوشته: لالی مدح و ثنای که از بخار صدق و صفا غواص و دادش برکنار گذارد و شکوفه شکفتة مهر و ولایی که در اشجار عهد و وفا نسیم بهار اتحادش به بار آرد نثار بزم حضور آن صدرآرای محفل صدارت قدر افزای مسند وزارت ناظم مناظم جهان واقف مصالح پیدا و نهان فرخنده وزیر بسی نظیر فلاطون فطن ارسسطو ضمیر مشتری رای مهراندیش هارون موسوی دست عیسوی کیش وزیر معظم مکرم و دستوراعظم اکرم افحتم که تا فلک را مدار است و زمین را قرار پیشگاه آمالش موقف مأمول و مسیر حصول باد ساخته، مکشوف رای دقیقه آرای گرامی می‌دارد که چون به نیروی لطف خداوند بی‌چون و چند و پرتو مهر داور یکتای بسی مانند

خداؤندان دو دولت ابد پیوند چندان که باید بساط یکدلی و یگانگی افکنده و گسترده و شاهد یک جهتی و دوستی را بی‌پرده به محفل شهود آشنا و بیگانه آورده‌اند ما که بندگان به نعمت پرورده‌ایم و زنار چاکری را زیور میان و جان کرده همان به که به نیروی خداوندان خویش با یکدیگر دمساز و در هر کار همداستان و همراز باشیم و از هر دو جانب پیوند اندیشه‌های مودت و رشته یک جهتی را محاکم بسته و این رشته را تا ابد پیوسته داریم، تا پیوند امید بدخواهان از هم گستته گردد و شیشه اندیشه دشمنان درهم شکسته. لهذا در این اوان خجسته که عالیجاه عسکرخان به جهت رساندن نامه همایون اعلیحضرت قادر قدرت قضا سطوت فلک سریر ملک ضمیر سیاره خدم ستاره حشم مهر هم ماه علم ابر کرم بحر شیم پادشاه ظل الله جهان‌پناه روحی فدا راه‌سپار آن سو بود لازم افتاد که این هواخواه نیز به دستیاری خامه آهنگ نامه سازد و به شرح برخی از رازهای یک جهتی پردازد. برآن فروزنده مهر سپهر فطانت این نکته پوشیده نماند که در این سال اولیای دولت روس در بساط مراودت با کارگزاران این دولت محروس بر ساز جنگ و جدال از آهنگ مدارا و امهال پرده‌ها بسته و به پای تردد برید و سفیر رشته دستان و فریب را به هم پیوسته، در بستن میثاق و عهد دست سعی و جهد گشاده و شکستن ساغر لبریز جنگ را به سنگ مدارا و درنگ آماده بودند و از کارگزاران این دولت جز این خطایی و جوابی نشنوند که ما را با اولیای دولت جاوید مهد فرانسه عهدی است که تا در انجمن سپهر مهر گردان است گرد خلاف آن نگردیم و اگر برخلاف عهد همه شهد است نتوشیم و اگر با رضای ایشان هم زهر است به جهد در طلب آن کوشیم، اگر از ما رسم مواسات جویید نخست در طریق متابعت آن دولت پویید، اگر نه ما را در بساط الفت با شما جز ساز جنگ نیست و سوزن پیوند ما جز سنان و خدنگ. مجملًا خطاب ایشان را از ما جواب صواب جز این نیست، سخن همین است که گفته‌ایم: با دوستان آن دولت دوستیم و با دشمنان دشمن و این معنی بر ما روشن است که اولیای آن دولت که صدرنشینان بزم دانش و هوش و در سپهر فرزانگی هریکی را روانی آگاهتر از سروشست نیز در معامله دوستان و دشمنان پیشنهاد خاطر جز این نخواهد بود که هریک از این سه دولت علیه ایران و روم و فرانسه در صلح و جنگ و شتاب و درنگ یک جهت و یکرنگ باشند، زیرا که اگر با خصم راه جنگ جوییم. اجتماع و اتفاق مایه سستی و فتور دشمنان است و اگر احیاناً طریق صلح جوییم نیز موافقت ما یکدلان باعث سختی و درستی پیمان و ایمان، باید اساس کار را از این نکته قیاس گیریم که آب و خاک و باد که سه رکن از ارکان چهارگانه جهانند با یکدیگر اتفاق دوگانه و سه‌گانه توانند و در کنار رکنی دیگر

که آتش است اگر به اجتماع نشینند زیانی نمی‌نند چون در مزاج انسان که حاصل از امتزاج هر چهار است و منتج فواید و زواید آثار ولی آب اگر بی‌همراهی اصحاب با آتش پیوندد یا خاک نقش این هوا بندد یکان و دوگان راه این سودا پویند به جز نقص و زیان سودی نجویند، اگر صلح است از مصلحت کار هم نگذریم و اگر جنگ آریم طریق ستیز نیز به موافقت هم بسپریم. امید که تا رهبان فلک هر صباح در مسدس جهات مفتح با بست ابواب فتح و فیروزی از شش جهت بر چهره اولیای دولتین علیتین باز و دشمنان را بر پیشگاه این دو حضرت آسمان طراز روی تصرع و نیاز باد».

پیدا است که این نامه را میرزا محمدشفیع به وسیله عسکرخان سفیر دوم فتحعلی‌شاه در دربار ناپلئون برای وزیر اعظم فرانسه فرستاده است. این نامه در زمانی نوشته شده است که دربار روسیه مایل بوده است با ایران صلح کند تا از سوی ایران دیگر گرفتاری نداشته باشد و در اروپا دستش باز شود. منتهی ایرانیان شرایط صلح روسیه را که نگاه داشتن نواحی تصرف شده بود نمی‌پذیرفتند و امیدوار بودند با عهدی که با ناپلئون دارند وی روس‌ها را مجبور کند که مطابق میل ایران صلح کنند.

در منشآت نشاط^۱ باز نامه دیگری هست که پیدا است از جانب شاه یا صدراعظم به یکی از وزیران فرانسه نوشته و در آن نسخه تنها آغاز نامه را ضبط کرده و بقیه آن را حذف کرده‌اند و به این‌گونه است:

«عنوان مراسلۀ یکی از وزرای فرنگ است: لمعات ثنایی که شعشهۀ انوارش ضیابخشی انجمن مراودت و مؤالفت را شایسته آید و نفحات دعایی که اهتزاز آثارش از صفحات خاطرها یکباره غبار خلاف دوستی زداید نثار منزل سرور یعنی محفل حضور نورافزای دید بصیرت و اختبار، لخلخه‌سای دماغ سلطنت و اختیار قطب و مدار سپهر حزم و عزم باد...» به جز این دو نامه که در منشآت نشاط هست نسخه اصل چهار نامه دیگر از میرزا شفیع خطاب به وزیران فرانسه در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست از آن جمله این نامه است که میرزا محمدشفیع به دوک آرمان امانویل دوریشلیو^۲ از ورای ناپلئون که بعدها وزیر لویی هجدهم شده نوشته است:

«وزارت و جلالت مآب فخامت و مناعت اکتساب مجده و نبالت انتساب و موافقت آداب زبده وزراء العیسویه دوست مکرم مهربان وزیر اعظم دولت بهیه فرانسه را همواره

رای رزین در نظم مهمات دولت ملک آرا و سرانگشت عقل دوربین در ضبط امورات ملک عقده گشا باد. بعد از چهره آرایی عذر اذارای صفحه به زیور دعوات و افیات مکشوف رای دوستی آیات و مشهود ضمیر یک جهتی سمات می دارد که چون از قدیم الایام مراتب محبت و مؤلات فیما بین دولتين جاوید علامات ایران و فرانسه منظور و همواره رسوم مراودات ملحوظ خاطر الفت دستور و مدتی بود که این شیوه مرضیه بالمره متروک و امنای آن دولت بهیه را از خاطر مهجور بود لهذا در این اوقات که عالیجاه رفیع جایگاه فخامت و مناعت اکننه مجدت و نجدت همراه عزت و سعادت پناه زبدۃ الامراء العظام مقرب الخاقان میرزا ابوالحسن ایلچی بزرگ دولت علیه ایران از طرف قرین الشرف اعلیحضرت قادر قدرت دارا درایت شاهنشاه ظل الله عالمیان پناه روحی فداء مأمور سفارت دولت سنیة فرانسه می بود و ملاقات آن جناب کفالت وزارت مآب را ادراک می نمود میل خاطر مودت مظاہر به تجدید رسوم مراوده و مخالطت قرار یافته به تحریر این صحیفة المولات مبادرت ورزید و در تلو آن زیانزد کلک اظهار می شود که هرگاه اولیای آن دولت بهیه را اطلاعی از میل باطنی این دولت جاوید آیت به رسوم مسالمت و مواحdet لازم باشد بعد از ورود عالیجاه مشارالیه معلوم و مشخص خواهد شد. چون به جز اظهار محبت خاطر و دوستی باطن و ظاهر مطلبی نبود. زیاده بر این اطباب نورزیده طریقه موالات مقتضی آن است که همواره به قاعدة قدیمه ابواب مراودات را زیاده مفتوح و رموز و دقایق دوستی و موافقت را مشروح سازند».

میرزا ابوالحسن خان ایلچی که مأمور رساندن این نامه شده است میرزا ابوالحسن شیرازی خواهرزاده حاج ابراهیم اعتمادالدوله صدراعظم سابق بوده و نخستین بار که به سفارت به اروپا رفت در ریبع الثانی ۱۲۲۴ مطابق با ماه ژوئن ۱۸۰۹ بوده است. در این موقع دولت ایران روابط خود را که برای خاطر ناپلئون با انگلستان قطع کرده بود هنگامی که از پشتیبانی ناپلئون مأیوس شد دوباره از سرگرفت. دولت انگلستان هم سر هرفرد جونز^۱ نام را به سفارت به طهران فرستاد و چنان که پس از این در جای خود خواهد آمد عهدنامه ای پیش از آمدن وی بسته شده بود که در جنگ با روسیه دولت انگلستان یک عدد افسر برای فرماندهی سپاه ایران بدهد و سالی یکصد و بیست هزار تومان نقد به دولت ایران کمک بکند. هنگامی که سر هرفرد جونز به ایران می آمد دولت انگلستان حواله کرده بود این پول را از دولت هند بگیرد و به دولت ایران بدهد. اما دولت هند ترجیح داد این پول را به توسط

وی نفرستد و همان سرجان ملکم سفیر سابق خود را با آن پول روانه ایران بکند. این رقابت در میان سفیر انگلستان و مأمورین انگلیسی هند که بسیار غربت داشت سبب شد که هر فرد جونز اصرار کرد دولت ایران سفیری به لندن بفرستد و دربار فتحعلی شاه هم میرزا ابوالحسن شیرازی را که چندان مقام رفیعی در دربار نداشت به این کار انتخاب کرد و پیش از روانه کردن لقب خانی به او داد و چند رشته مروارید گران بها و چند طاقه شال کشمیری فاخر و دو پارچه مروارید دوزی و مرصع با هدایای دیگر به او سپرد که به دربار انگلستان ببرد و عهدنامه جدیدی را که مطرح بود امضا کند. از این نامه پیدا است که در آن موقع هنوز دولت ایران رابطه دوستانه با ناپلئون داشته و با آنکه ژنرال گاردان چندی پیش به تعرض از ایران رفته بود در اوایل ریبع الثانی ۱۲۲۴ که میرزا ابوالحسن را به سفارت به لندن می فرستاده اند به وی دستور داده اند به دربار فرانسه هم بروند و این نامه را میرزا محمد شفیع صدراعظم به نخست وزیر آن زمان دوک دو ریشلیو نوشته است که در عبور از پاریس میرزا ابوالحسن به او بدهد.

نامه دیگری که باز از میرزا محمد شفیع در دست است و اصل آن در بایگانی دولت فرانسه در پاریس است نامه‌ای است که به وزیر امور خارجه فرانسه نوشته است که همان شامپانی^۱ سابق الذکر باشد و نسخه آن به این‌گونه است:

«عالیجاهها بلندجایگاهها جلالت و نبالت انتباها مجده و نجدت اکتناها عمدۃ الکبراء الفخاماء: چون بنای دوستی و سازش فیما بین دولتين علیتین استقرار پذیرفته و امر اتحاد و یگانگی بین الجانبین به نوعی که تصور سرمومی مغایرت نتوان نمود صورت انتظام گرفته بر هواخواهان هر دو حضرت لازم است که یکدیگر را از اوضاع و اخبار مملکتین اخبار و مطالب و مهماتی که دارند از روی کمال یک جهتی نگاشته خامه اظهار دارند، بنابر آن در این وقت که حامل مراسله روانه بود اظهار می شود که از قراری که معلوم گردیده و نوشته‌ای نیز از ینارال فلد مارشال غراف گداویچ^۲ رسیده فکر و خیال جماعت روسيه آن است که حدود و ثغور ولايات روس و ایران بعد از مصالحه از این طرف گرجستان و داغستان معین شود و حال آنکه بر همه خلائق عالم ظاهر است که از قدیم الایام ولايات مذبوره داخل خاک ایران و رأس الحد ممالک ایران و روس از آن طرف مزدوك بوده، دوستدار جواب نوشته عالیجاه گراف گوداویچ را به مشورت عالیجاه رفیع جایگاه عزت و مجده دستگاه عمدۃ الکبراء

المسيحيه جنرال غاردان^۱ خان مرقوم و اين مطالب را برا او ظاهر و معلوم ساخت که اعليحضرت قدرقدرت قضا مهابت پادشاه ذيجهه افخم شهريار با اقتدار اعظم امپراتور نيكواطوار فرانسه از جانب مرحمت جوانب اعليحضرت ظل الله پادشاه جهانپناه روحى فداه وکيل قرار داد امور اين ثغور و حدود را كفيل است، مادام که از حضرت امپراتوري قرارداد امر ايران نشود مصالحة اين دولت عليه با سردار جماعت روسيه امكان نخواهد يافت و به هرچه حضرت امپراتور معظماليه مصلحت داند بناگذاري نماید اولیاى اين شوکت بهيه راضى خواهند بود و قبول خواهند نمود. طريقه آن است که در اين وقت که عاليجاه رفيع جايگاه عزت و سعادت همراه فخامت و مناعت اكتناه عمده الخواقين عظام عسکرخان از جانب دولت ايران و عاليجاه رفيع جايگاه متانت و فطانت اكتناه نجدت و نبالت انتباه عمده الاكابر المسيحيه موسى كنت تالستای^۲ از جانب روس در دارالملک پاريس هستند در حضور حضرت سپهر مرتبت امپراتور نيكواطوار اعظم گفت و شنيد نموده قرار مصالحة اصلیه به رأى و اراده حضرت معظماليه داده شود که هریک از دولتين ايران و روس ملک قدیم خویش را مالک بوده، تداخل در ممالک یکدیگر ننمایند و چون وقوع اين مصالحت و وصول خبر آن نظر به بعد مسافت طول خواهد داشت و رأى و اراده اعلى جاه بلند جايگاه شهريار با اقتدار نيكواطوار امپراتور اعظم بر آن است که نزاع و جدال فيما بين روس و ايران که هردو دوست دولت عليه فرانسه می باشند موقف باشد عاليجاه مجده و نجده الاعاظم المسيحيه جنرال غاردان خان به وکالت اين دولت با عاليجاه فراست و کياست اكتناه موسى بارون وردیه^۳ با پولكونیک^۴ سفير سردار روس قرارداد نمود که از تاريخ حال الى مدت يك سال جنگ و دعوى و نبرد و قتال فيما بين منتسبان اين دولت فيروزآيت با جماعت روسие متروک و طريق مدارا مسلوك باشد، تا بعد از انقضای مدت مذکوره البته خبر مصالحة اصلیه از پاريس رسیده خواهد بود. هروضع که اعلى جاه بلند پايگاه شهريار با اقتدار پادشاه نيكواطوار اعظم فرانسه دام ملكه قرار داده باشند امنی دولتين ايران و روس همان قرارداد را قبول و معمول دارند. خلاصه حالا وقتي است که حضرت امپراتور اعظم اليه از عهده عهدی که با اين دولت بسته برآيد و امر حدود و ثغور ممالک ايران را موافق قاعده يگانگی و برادری که با اعليحضرت پادشاه ظل الله روحى فداه دارد منتظم نماید و

1. Général Gardane

2. Mr. Comte Tolstoy

3. Mr. Baron Verdier

4. Plkovnik، به زبان روسی به معنی سرهنگ است و مراد فرستاده ژنرال گرداویچ برای گفتگو در مبارکه است.

به هیچ وجه مغایرت و جدایی میانه دولتین فرانسه و ایران نداند ولوازم اجتهاد در اخراج جماعت روسیه از این حدود به وضعی که خود متعهد گردیده به ظهور رساند و نظر به مراتب نیک ذاتی که دارد در اتمام این امر ساعی باشد و همه وقت به اظهار مهامات و اعلام حقایق حالات خود پردازد و الباقی ایام فرختنده فرجام به کام باد».

پیدا است که این نامه مدتی پیش از نامه نخست نوشته شده است. به این معنی که چون گوداویچ فرمانده لشکر روسیه در قفقاز پیشنهاد مصالحه و متارکه‌ای به ایران کرده و سفیری به دربار فتحعلی شاه فرستاده است دولت ایران کوشیده است به توسط ناپلئون دولت روسیه را وادار کند آنچه از خاک ایران گرفته است پس بدهد. پیش از این در صحایف ۱۵۸-۱۶۰ نامه‌ای را که گارдан از طهران در ۲ ژوئن ۱۸۰۸ مطابق با ۷ ربیع الاول ۱۲۲۳ در همین زمینه نوشته است انتشار داده‌ام و پیدا است که این نامه در همان حین می‌باشد نوشته شده باشد و میرزا محمد شفیع هم از سوی خود تأکید کرده است که در پاریس ناپلئون در میان ایران و روسیه وساطت کند و عسکرخان سفیر ایران در پاریس و کنت تالستوی سفیرکبیر روسیه در پاریس عهدنامه صلحی در میان ایران و روسیه بینندند. کسی را که گوداویچ برای مذاکره به ایران فرستاده و در این نامه تنها درجه او «پولکونیک» را معین کرده‌اند ظاهراً همان نایب سرهنگ توپخانه پارون دو ورده^۱ نام است که در نامه گاردان به شامپانی وزیر امور خارجه فرانسه نام او آمده است.

در میان اسنادی که نسخه‌های اصل آنها در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست باز نامه دیگری از میرزا محمد شفیع صدراعظم ایران خطاب به کنت دو شامپانی وزیر امور خارجه ناپلئون هست که متن آن به این‌گونه است:

«تحفه دعایی مستجاب چون رشته‌های گوهر ناب و خوش‌های در خوشاب رخشنده و فروزنده و هدیه ثنایی مستطاب مانند زلف سنبل پرتاپ و چشم نرگس نیم خواب زیبند و فریبند شایسته انجمن حضور فرختنده دستور، واسطه نظام مناظم امور، رابطه قوام مصالح جمهور، که نظم سلک ملک به نوک کلک گهریارش مربوط است و قرار کار دولت به خامه بی قرارش منوط، تواتر ترشحات ارقامش دوحة صدارت را طراوت بخشای [و تراکم] سحاب اقلامش روضه وزارت را نضارت افزای، فکر دوربینش نور دیده بینش، رای نکته آرایش [گلگونه] عذر دانش، بحر جلال را گوهر تابان، سپهر اقبال را اختر رخshan،

گلزار وفا را غنچه غناج، بازار وفاق را سرمایه رواج، وحید دهر، فرید دور، فزاینده و زداینده عدل و جور، دانای معانی نکته‌دانی، بانی مبانی مهریانی، موسی شامپانی^۱ است، که تا جهان است از نیل امانی دو جهانی قرین شادمانی و کامرانی باد. بعد از شرح مراتب دعا بر لوح صحیفه مدعای نگاردن که: دیری گذشته و عهدی منقضی گشته است که عندلیب خوش‌نوای خامه بر گلبن زیبای نامه منقارستان سرایی نگشوده و شاهدان راز ترک شیوه غمازی نموده: در پرده ناز آسوده‌اند، گلشن مراودات را درسته است و طایر مکاتبات را پر داده، [خاطر] شوقمند که به مطالعه نگاشته کلک [طوطی] آسای انس تمامی داشت در راه انتظار بازست و منغ دل به هوای استعلام حالات نیکو علامات در پرواز، هر وقت سفیری از سفرای آن حضرت سنیه، یا بریدی از جانب سنی‌الجوانب این دولت بهیه عازم آن صوب با صواب شده، دوستدار به مقتضای رسوم دوستی در صدد شرح حال و استخبار احوال خجسته مآل برآمده، به وسائل رسایل دوستانه ابواب مؤالفت را مفتوح داشته است و هر بار فصلی در اشواق ضمیر مودت تخيیر را با تفاصیل مقاصد و مطالب به قلم یک‌جهتی نگاشته؛ نه جوابی از جانب آن جناب واصل گشته و نه وقوفی بر موجبات تأخیر جواب حاصل. قریب دو سال است که عالی‌جاه رفیع جایگاه، شهامت [و] دلالت همراه، فخامت و نبالت پناه، ابهت و مناعت اکتناه، عمدة‌الخوانین الکبار عسکرافشار سالار عساکر افسار از دربار سپهر مدارا شرف اعلیٰ مأمور به سفارت آن ولاگردیده. از این رو خبری که منتج اثری باشد نرسیده، با آن‌که بحمدالله تعالیٰ ریاض موافقت دولتين را آغاز ربيع است و شاخ موحدت حضرتین را برگ و سازی بدیع و خاطر مهر مایل را حیرتی کامل است که چرا آن همه گرمی بازار مراودت به سردی مبدل شده و در این ظرف مدت رسوم دوستی و دوستداری به کلی مهمل و معطل مانده. شهریاران کامگار، که هریک را داغ اطاعت زیب جبهه سپهر است و حلقة اطاعت آویزه‌گوش ماه و مهر، با یکدیگر عهدی بستند و مهری پیوستند. از آن طرف عهدنامه‌ای همایون فرستادند و از این طرف مهر قبول نهادند. اولیای آن حضرت وکالت این دولت را متکفل گردیدند و امنای این دولت مطابقت با آن حضرت را متقبل، جزء اعظم این شروط و عهود بیرون شدن طایفة روس از خاک این ملک محروس بود و اتمام عهد پادشاهان کامران در عهده اهتمام وزرای کار دانست. در این صورت هرگاه از آن برادر مهرپور، که بساط آن حضرت را زیور است، گله دوستانه شود از راه و رسم انصاف

۱. مزاد منسیو شامپانی است.

دور نخواهد بود. امروز آوازه این عهد وفاق در عرصه آفاق مشهور شده، هرقدر تأخیر در اتمام آن برود راه سخن مردم زیاده و از هرسوزیانی به گفتگو گشاده خواهد شد. پوشیده نیست که حاصل پادشاهان عادل در این دار عاجل منحصر به نامی نیک است و هیچ نامی از وفای عهود نیکوتر نخواهد بود. به این دلیل اکنون در اتمام امر عهود موقع شتاب و تعجیل است، نه موقف درنگ و تعطیل. عالی جاه رفیع جایگاه، فراست و کیاست انتباہ، فطانت و متانت اکتناه، عمدۃ‌الاقران والاشباء، خلاصۃ‌العیسوین، میرزا یوسف مریم ژوانین^۱، که سفیری نکته دانست، عازم حضور آن جناب است، در این چندسال که به خدمت کارگزاری و ترجمانی اشتغال داشته و در کار اعلام اسرار دولتین بوده است و بر مکنونات ضمایر طرفین اطلاع حاصل نموده، پاره‌ای امور را که تحریر آن مقدور نیست، به تقریری دلپذیر حالی ضمیر مهر نظری خواهد ساخت. مجملًا بر رای مودت دستور مخفی و مستور نباید که اگر از جانب کارکنان دربار در کار و بار این دولت بی‌زوال فی‌الجمله مسامحه و اهمالی رفته باشد، از این طرف به‌هیچ وجه من‌الوجوه در بنیان دوستی قدیم قصوری و در ارکان یک‌جهتی قویم خلل و فتوری راه نیافته و نخواهد یافت. عهد همان عهد است و پیمان همان پیمان. تا چرخ بر این و سطح زمین را تدویر و تمکین است سیاق وفاق اولیای این دولت جاوید قرین بر این وضع و همین آئین خواهد بود. مقتضی رسوم موحدت و مستلزم شروط مؤلفت آن است که من بعد برخلاف اوقات گذشته تارک طریقہ فراموش‌کاری گشته، گاه و بیگاه دوستان راسخ‌الوداد را به نگارش مراسلات مودت بنیاد یاد نمایند و به سفارش مهمات اتفاقیات شاد. الباقی ایام خجسته فرجام به کام باد، برب‌العالیین».

پیدا است که این نامه را میرزا محمدشفیع دوسل پس از رفتن عسکرخان به سفارت به دربار ناپلئون یعنی در سال ۱۲۲۴ نوشت و به توسط ژوانین برای کنت دو شامپانی وزیر خارجه فرانسه فرستاده است.

نامه دیگری که از میرزا محمدشفیع در بایگانی دولت فرانسه موجود است نامه‌ای است که ظاهراً به لابلانش فرستاده ناپلئون به این‌گونه نوشته است:

«عالی شان معلی مکان، عزت و صداقت بنیان، زبده‌الاماثل المیحیه، موسی لابلانش ترجمان و کاتب سر دولت بهیه فرانسه به عافیت مقرر بوده معلومش باد که نوشته آداب سرشته آن عالی شان واصل و از مضامین آن اطلاع حاصل شده، اخبارات دور و نزدیک را که

رقم زد کلک صداقت سلک نموده به انضمام فقراتی که در باب اتحاد این دو دولت بهیه قلمی داشته بود تمامی حالی و خاطرنشان گردید. این مطلب ظاهر و آشکار است و ضرور به اظهار و تذکار نیست، آنچه نوشته بود اینجانب مضاعف آن را می‌دانم، لکن چندان است که ظاهراً به علت بعضی موانع ترک آمدوشد رسل و رسایل شده، اما در باطن همان مراودت و یک جهتی باقی است و نقصی بهم نرسانیده. این که خواهش نموده بود که از این طرف قرین الشرف مجدداً ابواب اظهار دوستی گشاده، به ارسال رسل و ترسیل مراسلات مبادرت رود آن عالی شان خود مطلع است که الى حال از این قبیل تعارفات ظاهری بسیار اتفاق افتاده و بهیچ وجه فایده و ثمری حاصل نشده، می‌باید کاری کرد که مفید فایده‌ای باشد. حال دو سال است که اینجانب زحمات بسیار و مرارت بی‌شمار می‌کشم که شاید رفع بعضی ملامت و ناخوشی از خود نمایم و هنوز به جایی متنهی نشده. آن عالی شان البته از چگونگی مرارت این دو سال این جانب در پاس دوستی آن دولت مطلع نشده است. حال که آن عالی شان خواهش تجدید رسوم الفت و اتحاد فیمابین دولتين بهیتین را نموده است اینجانب نیز زیاده از حد این مطلب را طالب می‌باشم، چرا که در ایران و درب خانه شاهنشاه جهان و جهانیان خیرخواه دولت فرانسه محسوب شده‌ام و به این جهت هنوز مورد توبیخ و ملامت اهالی ایران می‌باشم. مکرر قلمی شده است که هرگاه پادشاه فلک بارگاه فرانسه و رجال آن دولت بهیه خواهند که رفع بدنامی خود کرده، در عالم محمود و نیک نام باشند این معنی برای آن دولت میسر نخواهد شد، به جز این که عهد و میثاقی که در خصوص اخراج روسیه با دولت قاهره بسته‌اند و فا نمایند، که راه عرض و استدعایی برای این خیرخواه به دست آید. حالاًگر از جانب شما حرفی بگوییم اندیشه دارم که حمل بر بعضی جهات نمایند. آخر دوستی و آشنایی دولت بزرگ را نفعی و ثمری ضرور است، خلف عهد و سمت‌پیمانی شما که عالمگیر شده و از ایلچیان و فرستادگان آن دولت هر که وارد این ولا شده هزارگونه سخنان دولستانه مسموع گردید، یکی از قوه به فعل نیامده. یکی مذکور ساخته که امپراتور اعظم از راه دریا هزار تفنگ فرستاد، یکی نوید داده که پنجاه عراده توب می‌آورند، یکی دیگر گفته که پادشاه محض خاطر شما با روسیه مصالحه کرده، ایلچی فرستاده که روسیه را بیرون نمایند. ما هم به همین هوس موسی لازار را تدارک کلی نموده نزد گوداویچ سردار روسیه فرستادیم. بعد از ورود آن‌جا به سردار و کارگزاران این دولت تکلیف و اهتمام می‌نمود که شما قلاع را خالی کرده به روسیه واگذاری‌دید، تا من بنای متارکه میان شما بگذارم. این همه معلم و مهندس که از آن دولت در آن‌جا بودند، با آن‌که کمال محبت و نوازش درباره ایشان به

عمل آمده و از مال دنیا به هیچ وجه مضایقه نشده، همینکه بنای دعوی و جنگ با روسیه شده یک جا خود را کنار کشیده، نزدیک نیامدند. عسکرخان را با پنجاه هزار تومان تحفه و هدايا روانه پاریس فرمودند. سه چهارسال او را در آن جا نگاه داشته، آخر با ده هزار تومان قرض روانه ساختند. به خلاف این طرف که ایلچیان را با تدارک به هر نوع که دلخواهی ایشان بود روانه کردند. هر روزه عسکرخان از پاریس می نوشت که چنان و چنین جواهر و تحفه ها درست شده می آورم. یک جا همه دروغ محض شده، عسکرخان با آن همه قرض مراجعت کرد. آخر چه واقع شده بود دو پادشاه عظیم الشأن که با هم دوستی و تعارف و مهربانی مرعی می دارند چرا از آن طرف می بایست مبارک باد و تعارفی به عمل نیاید که در میان دولت های عالم برای این دولت سبکی و بدنامی حاصل شود؟ اگر از رفتار و دوستی انگریز اظهار نمایم مجملی آن که: از روزی که بنای دوستی را گذاشت، ایلچی ایشان وارد شده است، جزی دروغی نگفته و نمی گویند و سالی دویست سیصد هزار تومان وجه نقد به سرکار اقدس شاهنشاهی می دهند و تا حال سی چهل هزار تفنگ و پنجاه عراده توب داده اند و به همین دفعه همه معلم و توپچی و آدم های ایشان با قشون ایرانی موافقت کرده، دعوای عظیم با روسیه واقع و شکست فاحشی داده، دو سه هزار روسیه را کشته و گرفته و تا حال چندین مرتبه ایلچی ایشان آمده، برای سرکار عظمت مدار شاهنشاهی مبالغ کلی جواهر و تحفه ها آورده، به رجال دولت علیه کسی نمانده که لازمه تعارف به عمل نیاورده باشد و لازمه ایستادگی داشته و دارند که روسیه را به زور و پول انشاء الله به موافقت این دولت علیه از ایران بیرون نمایند. ایلچی که از دولت علیه رفته و می رود دولت انگریز خود متحمل اخراجات آن شده و می شوند. آن عالی شأن که این تکلیف را نموده راست است. اینجانب همیشه به خیرخواهی دولت بهیه فرانسه معروف و مشهور بوده ام و لیکن از کم غیرتی و بی اهتمامی شما راه حرفی در این آستانه علیه ندارم. چرا باید رجال آن دولت جاوید مدت، که به همه صفات حسن آراسته می باشند، ننگ بد عهدی و سست پیمانی را که از همه عیوب بدتر است بر خود پسندیده، چشم از پاس عهد و نگاهداری پیمان بپوشند؟ به خدا که اینجانب محض خیرخواهی که به علت آمدورفت این دو ساله بهم رسیده است بر خود هموار نمی توانم کرد و همیشه به علت شهرتی که به خیرخواهی آن دولت دارم نزد همه کس خجل و منفعل می باشم. در این چند ساله که مباعدتی به تقریب قطع رسیل و رسایل دست داده بود همیشه خواهشمند این مطلب بودم که واسطه معقولی، که محرومیت و صداقت داشته باشد، بهم رسد، تا در صدد اظهار بعضی مراتب برآمده، مجملی از آنچه در این مدت

فی مایین رخ نموده معلوم سازد. بهتر که آن عالی شان که از تمامی کارها مستحضر و آگاه و از قراری که معلوم شده بی‌نهایت نیک‌اندیش و خیرخواه است، باز به این حدود آمده، سبقتی در اظهار بعضی مراتب نموده، تا تازه مطالب در صدد اظهار برآید و در پرده خفا نماند. الحمد لله رب العالمین پروردگار پاک خدمه این دولت عليه را از اعانت جمیع دول بی‌نیازی داده است و ابواب فتوحات بر چهره آمال این دولت جاوید مدت گشاده، البته مسموع آن عالی شان گردیده است که در این سال فیروزی مآل تا چه حد آثار ضعف و فتور از صدمات سپاه منصور در احوال روسیه این سرحد راه یافته، چه قدر از آنها مقتول و چه قدر دستگیر شده. آنچه اظهار و قلمی شد محض دوستی و خیرخواهی بود. چنان‌که آن عالی شان صلاح داند همین نوشته را انفذ پاریس نزد امنای دولت بهیه فرانسه نماید. پیوسته مترصد اخبارات و مرجوعات می‌باشد».

پیدا است که این نامه بسیار جالب را میرزا شفیع صدراعظم به نماینده فرانسه در ایران نوشته و در آن از ناسازگاری دولت ناپلئون نالیده و از رشوه‌های سرشاری که فرستادگان انگلستان به فتحعلی شاه و درباریان وی داده‌اند دم زده است. از فحوای نامه پیدا است که در ظرف جنگ اول روسیه با ایران و پس از بازگشت عسکرخان سفیر فتحعلی شاه از پاریس در سال ۱۲۲۴ نوشته شده است.

سنده جالب دیگری که در این زمینه در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست نامه‌ای است که بوداق نام از ایران به دربار ناپلئون فرستاده و از اینجا پیدا است که فرانسویان در آن زمان خبرگزارانی در ایران داشته‌اند که به زیان فارسی مطالب را برای ایشان نوشته‌اند و از آن جمله این بوداق نام که پیدا است نام ترکی داشته و شاید ساکن آذربایجان بوده چنین نوشته است:

«عرضه داشت بندۀ دولت خواه به موقف عرض مقریان دربار انجام احتشام والا می‌رساند که: اگرچه الى حال این بندۀ عقیدت خصال در ظاهر نسبت به امنای آن دولت قاهره در رابطه بندگی و دولت‌خواهی سبقت نیافته، اما همیشه در باطن طالب این معنی می‌بوده که حقیقت اخلاص و دولت‌خواهی خود را در پیشگاه ضمیر آفتاد مظاهر والا جلوه ظهور دهد. نظر به این معنی بر ذمه بندگی و دولت‌خواهی لازم است که کیفیت مجاری حالات و اخبارات ایران را به خدمت بارفعت عرض نماید. لهذا پارسال یک نفر ایلچی پادشاه انگلیس آمده، حال در تبریز است، راه و رسم جنگ فرنگی را تعلیم سواران ایران می‌دهد و امسال هم یک نفر ایلچی دیگر همین از طرف پادشاه انگلیس رسیده، حال در

دارالسلطنه طهران اقامت کرده و قرارداد کرده که او به سرکرده‌گری قشون ایران تعیین و تمامی مواجب قشون ایرانیان از خزانه پادشاه انگلیس داده، خود متوجه دعوی و مدافعه قشون پادشاه روس بشود و در این وقت هم از طرف پادشاهان ایران و روس خواهشمند شده بود که با هم بنای مصالحه و سازش بگذارند. از این طرف عالیجاه مقرب الخاقان میرزا بزرگ به حوالی الکای شیشه رفته از آن طرف هم «ترمه ساو»^۱ سرکرده روسیه تا آنجا آمده، با هم ملاقات حاصل کرده، دیگر معلوم نشد که بنای مصالحه آنها صورت سرانجام گرفت یا نه و نیز باید در این چند وقت رایات نصرت آیات شاهی از دارالسلطنه طهران حرکت کرده، در مملکت عراق در موضعی که موسوم به چمن سلطانیه است نزول اجلال فرموده باشند. زیاده از این خبری که قابل عرض باشد صورت وقوع نیافته. بعد ایام نیز هر نحو خبری که صورت وقوع یابد به خدمت بارفت عرض خواهد نمود. چون این بنده دولت خواه را از جمله اخلاص‌مندان آن دربار حساب نموده ذیلاً استدعا آنکه از لوحه ضمیر منیر محو نفرموده، به ارجاع خدمات بین‌الامثال سربلند فرمایند. زیاده جرأت ننموده، امره الاعلی». ^۲

(در پشت نامه مهر «عبده بوداق»)

پیدا است که این نامه در پایان سال ۱۲۲۹ یا آغاز سال ۱۳۳۰ نوشته شده و نویسنده نخست به مأموریت سرگوراوزلی و میانجی‌گری او برای بستن عهدنامه گلستان در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ و سپس به عهدنامه ایران و انگلیس به وسیله مستر الیس در ۱۲ ذی‌الحجہ ۱۲۲۹ اشاره کرده است و در این زمان دیگر دربار فرانسه مأموری در ایران نداشته است که اخبار ایران را بفرستد و این بوداق نام این وظیفه را به عهده داشته است.

* * *

به جز دو نامه‌ای که ناپلئون به فتحعلی‌شاه نوشت و ترجمه آنها پیش از این در صحایف ۱۸۷-۱۹۱ آمده است دو نامه دیگر هم از او در دست است. نخست نامه‌ای است که به شماره ۲۰۸۱ در بایگانی وزارت امور خارجه ایران است^۳ و در پشت آن ترجمه آن را به زبان فارسی شکسته نوشته‌اند و پیدا است که آن را در همان زمان یکی از خاورشناسان فرانسوی

۱. پیدا است که تحریف کلمه Tormassoff نام ژنرال معروف روسی است که در جنگ اول ایران و روسیه فرمانده قسمتی از سپاه روسیه بوده است.
۲. مقاله آقای عبدالحسین نوابی به عنوان «چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران» در «نشریه وزارت امور خارجه» شماره پنجم (جلد دوم) اسفندماه ۱۳۲۸ ص ۱۴-۳۰.

به این‌گونه ترجمه کرده و عیناً آن را نقل می‌کنم:

«ترجمهٔ محبت‌نامه – از طرف ناپولیون اعظم که با عنایت خدای تعالیٰ و بر موجب قوانین دولت عظمی امپراتور و پادشاه فرانسه و پادشاه ایطالیه است به جانب شوکت جوانب پادشاه اعظم ملک‌الملوک عالم مzin اریکهٔ پادشاهی فرمانفرمای عرصهٔ ماه تا ماهی سلطان جوان‌بخت سکندرشأن فتحعلی‌شاه پادشاه ایران دامت خلافته و سلطنته السلام، پادشاهها بلندجاه‌ها و خدیو مرتبت پناها چون‌که افزایش و استحکام روابط دوستی که شکرالله متعال که مملکت فخیمهٔ مایان از قدیم‌الایام سبقت کرده بود همان اقصا(!) آمال ضمیر اخلاص‌پذیر است، بنابراین دارندهٔ محبت‌نامه جنرال غاردان که سرعسرکر دیویزیون و یک که(!) از خادمان سرای همایون و هم ضابط ایچ آقایان^۱ اندرون فرستادن(!) به صوب شوکت او ب مصمم شد و بآینت این‌که جنرال مومن‌الیه را نزد خود با القاب سفیر مرخص دولت ما قبول فرموده به او اعتماد کلی بنماید. فی الواقع آبای جنرال غاردان وقتاً من الاوقات الماضیه با یراث موافقت و دوستی فیمایین دولت فرانسه و دولت ایران باعث آبادی شده بودند به تواریخ اندر مسطور است بل در افواه ناس مذکور. پس جای اشتباه نیست که بالذات آثار جمیلۀ اجداد خودش اتفاقاً بخواهد کرد. از این قطع نظر جنرال غاردان را فدوی ذات ملوکانه‌ام و در خدمات سفریه مستخدم صادقانه‌ام دانسته به این سفارت کبرا(!) لایق و شایسته دیدم و کذاک(!) او فیچیالان^۲ همه که به معیت جنرال مشارالیه مأمور و معین شدند و در نصرت‌های بسیار که بر عساکر روسیه میسر گشت اصحاب و انصار بودند و ایشان را یکایک گزیده اردوی همایونم باید شناخت و ان شاء‌الرحمن مبارزان مومن‌الیهم در محاربات علی لعدو المشترک با غیرت مشهوده مجریه در آن طرف به خواهش کوشند. مبتداً علی ذلک امر محقق است که این‌گونه انتخاب و امتیاز مقبول و پستنده آن حضرت سلطنت مآب می‌شود و مرجوست که به این چنین ممتاز بین‌الاقران و مشار بالبيان منتسر و مرتضی^۳ مرخص به اعتقاد تمام و کامل و به هر کلمات که از طرف ما بگوید اعتماد کلی و شامل بدهند و بالتخصیص وقتاً که در حضور فایض‌النور آن جناب شوکت نصاب تقریرات متانت و دوام دوستی ما را و دعوات صافیات ما را برای اقبال ذات خلافت صفات برای خوشحالی ممالک ایران و تحقیقات شوق و آرزوی مارالاجل استقرار دولتین تکرار اریاد و ذکر

۱. این کلمه به معنی آجودان آمده است.

۲. تحریف کلمه officers فرانسه به معنی افسران و صاحب‌منصبان.

۳. تحریفی از کلمه Ministre فرانسه به معنی وزیر.

بکند بدو گوش تصدق و تیقن را بگشایند. باقی همیشه سیال برکات آسمانی در ایام سلطنت جاودانی با نسایم مساعده عاقبت سعیده بر ذات حشمت صفات کامرانی جاری و ساری باد، برب العباد. نوشه به مقام فنکنستین^۱ در اردوی نصرة مقوو به روز فیروز بیستم نیسان سال هفتم و هشتصد و هزار^۲ از میلاد عیسی(ع) و سال سیم از جلوس همایونم فی یوم الثانی عشر من صفرالخیر سنه ۱۲۲۲.

امضای امپراتوری ناپولیون

و تحته المینیستر^۳ والوزیر امپراتور والملک

شارل موریس طالیران پرنس دبنوتن^۴

پیدا است که این نامه اعتبارنامه گاردان به عنوان سفير در دربار طهران و برای معرفتی هیئت افسران نظامی است که با او به ایران آمده‌اند.

نامه دیگری که از ناپلئون خطاب به فتحعلی شاه مانده به این‌گونه است^۵:

«از جانب ناپلئون با عنایت خدای تعالی و بر حسب قوانین اساسی امپراتور فرانسویان، پادشاه ایتالیا، مدافع^۶ هیئت اتحادیه رن^۷، رابط^۸ بین ممالک مؤتلفه سویس به اعلیحضرت قادرقدر قوی شوکت فتحعلی شاه پادشاه ایران دوست بسیار عزیز و صدیق ما: اعلیحضرتا، قادرقدرتا، چون مدت مأموریت موقتی سفير فوق العادة شما عسکرخان افشار در دربار ما به انجام رسیده است بنا بر تصمیمات اخیر آن اعلیحضرت در باب فرستادگان ما لازم بود که او را بیش از این در نزد خود نگاه نداریم، اگرچه عزیمت او بر ما ناگوار خواهد بود و رفتار او همیشه مورد ستایش ما بوده. سفير مزبور غالباً در مدت مأموریت خود مراتب لطف آن اعلیحضرت را گوشزد می‌کرده، میل قلبی ما این است که احساسات مودتی که همیشه بین‌الاثنین وجود داشته بپوسته برقرار بماند و آن اعلیحضرت در اختیار دوستی بین ما و دشمنان ما همیشه جانب ما را رعایت کنند و در این مشورت ما با کمال صفا بنا بر اعتمادی که آن اعلیحضرت نسبت به ما ابراز داشته‌اند مسئول او را اجابت خواهیم کرد. اعلیحضرت قادرقدرتا در خاتمه از خدای متعال خواستاریم که روزیه روز بر عظمت او بیفزاید

۲. مرداد ۲۰ آوریل ۱۸۰۷ (۱۲ صفر ۱۲۲۲) است.

۱. مراد فینکن شتاين است.

۳. تحریف دیگر از کلمه Ministre فرانسه.

4. Charles-Marie Talleyrand, Prince de Bénévent

۵. همان مقاله ص ۳۰.

6. Protecteur

7. Rhin

8. Médiateur

و ایام را با عظمت و عافیت بگذارند، تحریراً در ۲۳ مه ۱۸۱۰ در لیل (Lille).

مهر امپراتور ناپلئون
وزیر دولت دوک باسانو^۱

وزیر روابط خارجی دوک دوکادور^۲

پیدا است که این نامه که شاید آخرین نامه ناپلئون به فتحعلی شاه باشد در ۲۳ مه ۱۸۱۰ (۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۲۵) نوشته شده و از لحن نامه پیدا است پس از آن‌که گاردان از ایران رفته ناپلئون هم عسکرخان سفیر ایران را از دربار خود روانه کرده است.

کارهای افسران هیئت نظامی گاردان در ایران

رضا قلی خان هدایت لله‌باشی امیرالشعراء در تاریخ قاجاریه که در دنباله روضة‌الصفا چاپ کرده است درباره روابط فرانسه با ایران در زمان فتحعلی‌شاه در حوادث سال ۱۲۲۱ چنین نوشته است:

«در سال ۱۲۰۹ (۱۷۹۴ میلادی) که سلطان شهید آقامحمدخان قاجار غازی شهر تفلیس را مسخر و قتل و غارت کرد پادشاه فرانسه ناپلیون مطلع گردیده، به واسطه عداوت و مخاصمه با دولت روسیه اظهار دوستی و موحدت با خاقان شهید خواست.

عهدنامه‌های سلاطین صفویه را با دولت فرانسه نوشته داشتند با فرستاده خود به ایران فرستاد ولی وقتی رسید که آن شهریار در قلعه شوشی به عز شهادت رسیده بود و خاقان کامگار فتحعلی‌شاه قاجار هنوز جلوس نکرده بود و اطراف بلاد پرآشوب و فساد بود. حاج ابراهیم‌خان جوابی سرسری نوشته بدو داده بازگشت. واقعه قتل کربلا و طغیان وهایه که در سال ۱۲۱۶ هجری بود اسماعیل بیک غلام به بغداد نامه برده، خواجه داود نامی در صورت تجارت در بغداد دیده، دعوی کرد که من از دولت فرانسه مأمور به ایرانم و با اسماعیل بیک بیات به دارالسلطنه آمد، چون خط فرانسه خواندن در ایران متداول نشده بود از نوشته وی عقده حل نگشت و در دعوی او شبیه داشتند، هم‌چنان جوابی سرسری نگاشتند و داود را لقب خانی دادند و فرستادند. الحاصل در این سال که ۱۲۲۱ هجری بود موسیو ژوبر نامی از دولت فرانسه عزیمت ایران داشت. پاشای بازیزد ووان به ملاحظه مصالحه عثمانیه و روسیه او را موقوف داشت و دو چاکر او را بکشت. چون نواب شاهزاده نایب‌السلطنه شنید کس

فرستاد، موسیو ژوبیر را از پاشا بخواست، او نیز بفرستاد و با عزتی تمام او را به تبریز آوردند و به سلطانیه آمده، شرف حضور سلطان ایران را دریافت، معلوم شد که داودخان مذکور با وی همراه است. الحاصل نامه بدادند و از جانب ناپلئون امپراتور پیغامات دوستانه بگذرانید و جواب نامه او را میرزا رضی تبریزی به فارسی مرقوم و به سفارت میرزا رضای قزوینی وزیر شاهزاده آزاده محمدعلی میرزا روانه پاریس شدند.

- مؤلف منتظم ناصری^۱ در وقایع سال ۱۲۱۷ هجری و ۱۸۰۲ میلادی می‌نویسد: «هم در این سال به توسط خواجه داودنام از ارامنه و تجار بغداد نامه‌ای از ناپلئون بناپارت کنسول اول فرانسه به حضرت خاقانی موصول گردید. خواجه داود لقب خانی یافته، حامل جواب آن نامه گردیده، به فرانسه روان شد».

گویا این خواجه داود ارمنی ساکن بغداد همان‌کسی باشد که در ۱۸۱۷ (۱۲۳۲ ه) کتاب کوچکی در پاریس به عنوان «وضع کنونی ایران»^۲ به فارسی و فرانسه و ارمنی چاپ کرده است. در این کتاب نام خود را به فارسی «صاحب نشان شیروخورشید ایران ملک شاه نظرزاده میرداود ضنادوریان» نوشته است و در پشت این کتاب در دنبال نام خود نوشته است «مأمور فرانسه در ۱۸۱۶»^۳.

بنا بر اسنادی که در دست است ناپلئون از جوانی نقشه تصرف آسیا را در ذهن خود جای داده و کراراً به این نقشه بازگشته و سال‌ها پیش از آنکه به امپراتوری برسد این خیال را در فکر خود پرورده است. پیدا است که بیشتر مقصود وی از این کار این بوده است که هندوستان را از دست انگلستان بیرون بیاورد. پس از آنکه به مصر لشکر کشید و از این کار نتیجه‌ای نبرد باز از این اندیشه دست برنداشت و هم‌چنان آن را دنبال می‌کرد. در آن زمان دروازه اروپا بر آسیا شهر استانبول پایتخت سلاطین عثمانی بود. در سال ۱۸۰۲ م (۱۲۱۷ ه) ناپلئون، سپاستیانی از افسران عالی‌رتبه ارتش خود را به سفارت به دربار عثمانی فرستاد و امیدوار بود به این وسیله بتواند از همه کشورهای آسیایی باخبر باشد.

سپاستیانی مأمور بود که راه لشکرکشی به هندوستان را پیدا کند. وی قهرآتا متوجه ایران شد و نظر ناپلئون را به ایران جلب کرد. اما ناؤگان فرانسه در آن زمان ناتوان تر از آن بود که بتواند از راه دریا رابطه با ایران برقرار کند و لشکریانی به ایران و از آنجا به هندوستان

۱. ج ۳، ص ۷۸

2. Etat actuel de la perse, par Mir-Davoud-Zadour de Mélik Schahnazar, Paris 1817.

3. Envoyé en France en 1816

برساند. به همین جهت ناپلئون درنظر گرفت از راه خشکی با ایران مربوط شود و از راه ایران به هند بتاباد.

طبیعی بود که یگانه راه جلب توجه ایران حمایت از آن در برابر روسیه بود زیرا که تازه جنگ اول ایران با روسیه که از ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۳ (۱۲۲۸ تا ۱۲۱۹) کشید درگرفته بود. فتحعلی شاه در آغاز سلطنت خود گرفتار جنگ‌ها و شورش‌های داخلی شد و به محض این‌که از آنها فراغت یافت به جنگ با روسیه گرفتار شد و در سال اول جنگ یعنی در ۱۲۱۹ چندین شکست فاحش پی‌درپی خورد. انگلیسی‌ها که به این‌گونه استیصال وی را دیدند در صدد شدند به وعدهٔ یاری او را به خود جلب کنند و فتحعلی شاه هم چارهٔ دفع خطر روسیه را در اتحاد با انگلستان می‌دانست. اما انگلیسی‌ها تکلیف شاق می‌کردند و می‌خواستند در برابر یاری که با ایران خواهند کرد دربار ایران جزیرهٔ خارک و بندر بوشهر را به انگلستان واگذار د.

پیدا است که فتحعلی شاه نمی‌توانست این شرط را بپذیرد و ناچار پس از اندکی مطالعه دیدند یگانه راه توسل به ناپلئون است. به همین جهت فتحعلی شاه نامه‌ای به وی نوشت و او هم جواب مساعد داد. پس از آن ژوبر و رومیو را در ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ ه) به ایران فرستاد. چنان می‌نماید که هریک از این دو سفیر را ناپلئون جداگانه از دو راه مختلف به ایران فرستاده است، یعنی در ضمن این‌که ژوبر از راه کردستان رسپار شده رومیو از راه بغداد مأمور ایران شده است و در این کارگویا مقصود ناپلئون این‌بوده است که احتیاط کامل بکند و اگر یکی از این سفیران به مقصد نرسید دیگری حتماً برسد. ژوبر و رومیو به فاصلهٔ نزدیک عازم ایران شده‌اند، اما چون ژوبر را در راه به زندان افکنده‌اند و مدتی گرفتار بوده است رومیو زودتر از وی به ایران رسیده و او هم ناگهان در تهران مرده و به این‌گونه چندین سال طول کشیده است تا تیجه‌ای از روابط ایران با ناپلئون به دست آید.

در این ضمن جنگ‌های ایران با روسیه هم چنان دوام داشته است. در هر زمان که روس‌ها در اروپا گرفتار حوادثی می‌شده‌اند از نیروهای خود در مرزهای ایران می‌کاسته‌اند و ایرانیان اندک پیشرفتی می‌کرده‌اند اما دوباره که دستشان در اروپا خالی می‌شده بر نیروی خود در مرزهای ایران می‌افزوده‌اند و باز دیگر پیشرفت می‌کرده و ایرانیان را شکست می‌داده‌اند. در سال ۱۸۰۶ (۱۲۲۱ ه.ق) ناپلئون سه سفیر دیگر که ژوانن، بونتان^۱ و لا بلانش^۲ باشند

به ایران فرستاده است. ژرف ماری ژوانن^۱ از خاورشناسان زمان خود بود و در سن بیو^۲ در ۱۷۸۳ ولادت یافت و در پاریس در اول فوریه ۱۸۴۴ درگذشت.

در این گیرودار انگلیسی‌ها منتهای کوشش خود را کرده‌اند که نگذارند ناپلئون راهی به ایران باز کند و به همین جهت است که گرفتاری ژوپیر را در کردستان عثمانی و مرگ رومیو را در تهران نباید طبیعی دانست. وانگهی آشکارا دولت ایران را تهدید می‌کرده، حتی کشته‌های جنگی خود را به خلیج فارس آورده‌اند. اما پیشرفت‌های حیرت‌انگیز ناپلئون در میدان‌های جنگ اروپا چنان در جهان متمدن آن روز پیچیده بود که حتی دربار تهران با آن دشواری‌هایی که در روابط آن روز ایران با اروپا بود از آن خبر می‌شد و به همین جهت اگر اندک تردیدی از اتحاد با ناپلئون درمیان بود پس از جنگ‌های معروف اوسترلیتز^۳ در ۱۸۰۵ و اینا^۴ در ۱۸۰۶ وایلو^۵ در ۱۸۰۷ کم‌ترین تردید دربار ایران از میان برخاست.

به همین جهت در ماه مه ۱۸۰۷ (ربیع الاول ۱۲۲۲) نخستین سفیر ایران میرزا محمد رضا در لشکرگاه ناپلئون در فینکن‌شتاین به حضور او رسید و پیشنهاد اتحاد با اوی کرد. چنان می‌نماید که دولت ایران در این کار مقدم شده و پیشنهاد اتحاد از جانب ایران بوده است. پس از امضای عهدنامه اتحاد در فینکن‌شتاین ناپلئون ژنرال گاردان را مأمور سفارت ایران کرد و یک هیئت نظامی با اوی به ایران فرستاد و گاردان اعضای سفارت ایران را هم با خود به ایران آورد. هنوز گاردان در راه بود که ناپلئون در ۴ ژوئن ۱۸۰۷ (۲۷ ربیع الاول ۱۲۲۲) در فریدلاند^۶ در پروس شرقی الکساندر امپراتور روسیه را شکست داد و چند روز بعد در ژوئیه همان سال (ربیع الثانی ۱۲۲۲) باروس‌ها صلح کرد و به این‌گونه به دو متحد سابق خود یعنی دولت ایران و دولت عثمانی خیانت کرد و اتحاد با آنها را نادیده گرفت و حتی صلح با روسیه سبب شد که روس‌ها از جانب ایران و عثمانی دستشان باز شد و توانستند بدزودی کار هر دو را بسازند. عجیب‌تر از همه این است که ناپلئون از این اتحاد تازه با روسیه نه به ایران خبر داد و نه به گاردان سفیر خود و نه تنها متوقع بود که ایرانیان اعتراض نکنند و این کار را منافی با عهدنامه خود ندانند بلکه با رقیب او یعنی دولت انگلستان هم نزدیک نشوند. باز عجیب‌تر آن‌که ناپلئون از گاردان هم توقع داشت که باز پس از این صلح با روسیه در ایران پیش ببرد و مانع از اتحاد و حتی نزدیکی ایران با انگلستان بشود و به همین جهت نه تنها هنگامی که ایران از ناچاری در برابر روسیه با انگلستان عهدنامه‌ای بست و رابطه برقرار کرد ناپلئون بسیار

1. Joseph-Marie Jouannin

2. Saint-Brieuc

3. Austerlitz

4. Iéna

5. Eylau

6. Friedland

خشمگین شد بلکه گاردان بیچاره هم که دیگر نمی‌توانست در ایران بماند و چاره‌ای جز بازگشت به فرانسه نداشت چون به فرانسه برگشت ناپلئون او را غصب کرد و مدت‌ها کاری به او نداد و او را خانه‌نشین کرده بود.

گاردان به اندازه‌ای از این اتحاد ناپلئون با روسیه بی‌خبر بود که در موقع انعقاد عهدنامه تیلیسیت در استانبول بود و تا دوماه پس از آن واقعه در آن شهر بود و دو ماه پس از آن از بغاز بسفور عبور کرد و رسپار ایران شد. چنان می‌نماید که ناپلئون از دوری راه میان فرانسه و ایران مطمئن بوده و امیدوار بوده است این خبر نزدیکی با روسیه خیلی دیرتر به ایران برسد و گویا این خبر را هم زودتر از همه دربار روسیه به ایران داده است.

شاید هم اندیشه ناپلئون این بوده است که اگر نمی‌تواند فتحعلی شاه را بر انگلیسی‌ها برانگیزد دست‌کم انگلیسی‌ها را از ایرانیان در هراس نگاهدارد و ایشان را وادار به صلح با فرانسه بکند و به این‌گونه فتحعلی شاه هم اگر گرفتار روس‌ها خواهد شد خود باید چاره‌ای بیندیشد و فکر کار خود را بکند.

گاردان وقتی که مأمور ایران شد از لشکرگاه فینکن‌شتاین تنها دو آجودان و یک افسر پیاده و دو افسر جزء با خود برداشت و به سوی استانبول رسپار شد. افسران دیگری را که لازم داشت از میان کسانی که در استانبول بودند برگزید و با خود به سوی ایران عزیمت کرد و این افسران جزو هیئت نظامی بودند که ناپلئون با سbastیانی به استانبول فرستاده بود.

گویا یگانه سببی که ناپلئون را به انتخاب ژنرال گاردان به این مأموریت بранگیخت این بود که در قرن هفدهم و هجدهم چندتن از نیاکان گاردان مأموریت کنسولی در ایران و عثمانی داشته‌اند. از اینجا پیدا است که ناپلئون در میان همراهان خود در میدان جنگ شرایط این مأموریت را در دیگری جمع ندیده و یگانه کسی که به نظرش مناسب آمده همین گاردان بوده است که می‌دانسته پدرانش وقتی به ایران و ترکیه رفته‌اند و شاید در خون او اطلاعی درباره این کشورها اندوخته شده باشد!

گاردان در این سفر دور و دراز نیازمند به معاونین دلیر و فرمانبردار و کاردان و باهوش بود و از حسن انتخاب او درباره همراهانش همین بس که بسیاری از ایشان بعدها مردان نامی فن خود شده‌اند و نامشان را در تاریخ فرانسه ضبط کرده‌اند. مهم‌ترین اعضای هیئت وی به این‌گونه بوده‌اند: آتشدو گاردان^۱ برادر ژنرال که دیگر اول سفارت بود. وی در ۲ مارس ۱۷۶۵

در بندر مارسی ولادت یافت و در ۸ ژانویه ۱۸۲۲ در همانجا درگذشت و پیش از برادرش به فرانسه برگشت و مؤلف کتابی است به این عنوان: «شرح سفری به ترکیه آسیا و ایران که در ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ کرده شده - چاپ مارسی ۱۸۰۸».^۱

دیگر از اعضای سفارت اوژن باتیست لوی ژاک روسو^۲ بود که در ۱۷۸۰ ولادت یافت و در ۱۸۳۱ در طرابلس غرب درگذشت. پدرش که در ۱۷۳۸ ولادت یافته و در ۱۸۰۸ درگذشته بود از جانب فرانسه مأموریت‌های مهم در ایران و ترکیه داشته است. وی خود سرکنسول فرانسه در تهران در ۱۸۰۶ و سپس سرکنسول حلب و بغداد و طرابلس غرب شده و آثار فراوان درباره تاریخ و جغرافیا و زبان‌های شرقی انتشار داده است.

دیگر از همراهان او لازار^۳ باستان‌شناس معروف بود که در ۳۰ مارس ۱۷۸۳ ولادت یافته و در ماه سپتامبر ۱۸۵۸ در تور^۴ درگذشته است. در ۱۸۳۳ عضو فرهنگستان تاریخ و ادبیات شد و نخستین کسی است که به وسیله اکتشافات خود در باستان‌شناسی و زبان‌شناسی روابط قدیم میان تمدن یونان و تمدن شرق را معلوم کرده است.

دیگری از اعضای این هیئت ستوان مهندس و جغرافیادان کامیل ترزل^۵ بود که در ۵ ژانویه ۱۷۸۰ در پاریس ولادت یافت و در ۱۱ آوریل ۱۸۶۰ در همان شهر درگذشت. او در ۱۸۰۷ آجودان ژنرال گاردان و در ۱۸۰۹ آجودان ژنرال گیومینو^۶ شد و بعدها در محاصره شهر مايانس^۷ در آلمان در ۱۸۱۴ دلاوری بسیار نشان داد، در حکومت رستوراسیون^۸ در زرادخانه فرانسه خدمات عمده کرد، در ۱۸۲۹ سرتیپ سوم و در ۱۸۳۵ سرتیپ دوم شد و در تسخیر الجزایر مقام مهمی به دست آورد و در ۱۸۴۶ عضو مجلس اعیان و در ۱۸۴۷ وزیر جنگ شد.

دیگر سروان مهندس لامی^۹ بود که بعدها به درجه سرتیپی رسید و آجودان لوی فیلیپ^{۱۰} پادشاه فرانسه شد و از ناحیه دوردونی^{۱۱} به وکالت انتخاب شد.

دیگر از مردان نامور این هیئت سروان توپخانه شارل نیکلا بارون فابویه^{۱۲} بود که در پوتاموسون^{۱۳} در ۱۷۸۲ ولادت یافت و در ۱۸۰۵ درگذشت و به رتبه سرتیپی رسید و در جنگ استقلال یونان مقام مهمی بهم زد.

1. Journal d'un voyage dans la Turquie d'Asie et la Perse fait en 1807 et 1808.

2. Jean-Baptiste Louis-Jacques Rousseau

3. Lajard

4. Tours

5. Camille Trézel

6. Guillominot

7. Mayence

8. Restauration

9. Lamy

10. Louis-Philippe

11. Dordogne

12. Charles-Nicolas Baron Fabvier

13. Pont-à-Mousson

هیئت نظامی گاردان در ایران

ژنرال گاردان در راه که به سوی ایران می‌آمد چند تن از اعضای سفارت خود را از خود جدا کرد و از راه سوریه و حلب و بغداد روانه ایران کرد تا در این راه مطالعات نظامی و جغرافیایی بکنند ولی عده بیشتر با وی از راه آسیای صغیر رهسپار شدند و در ۱۰ سپتامبر ۱۸۰۷ (۷ ربیع‌الثانی ۱۲۲۲) از استانبول راه افتادند. گذشته از اعضای رسمی سفارت چند تن مترجم و صنعتگر و خدمتکار همراهشان بود و اعضای سفارت ایران هم با وی همراه بودند و رویهم رفته با رئیس کاروان پنجاه و سه‌تن می‌شدند و نود اسب و استر همراه داشتند.

از میان اعضای سفارت چند تن شرح این سفر را نوشته‌اند از آن جمله ژنرال ترزل یادداشت‌هایی دارد که ژنرال ژ. پ. دوما^۱ تدوین کرده و ترجمه آن را آقای عباس اقبال در ۱۳۰۷ در تهران انتشار داده است. ژنرال فابویه نیز درباره ایران یادداشت‌های بسیار دارد و به جز ده پانزده نامه که از ایران به خویشاوندان و به برادرش نوشته سفرنامه خود را نیز تدوین کرده و قدم به قدم با دقت کامل شرح سفر خود را یادداشت کرده است و نیز گزارش‌های فراوان در مسائل مختلفی که به او رجوع کرده‌اند و مطالعاتی که در اصفهان کرده ترتیب داده است. تانکوانی مترجم سفارت نیز به یکی از آشنایان خود خانم ث. ب. (C.B.) یک سلسله نامه‌هایی نوشته که در دو مجلد به این عنوان «نامه‌هایی درباره ایران و ترکیه آسیا از ژ. م. تانکوانی، چاپ پاریس در دو مجلد ۱۸۱۹^۲» انتشار یافته است. در میان افسران این هیئت شرح حال فابویه از همه جالب‌تر است زیرا که وی افسر توپخانه بود و مأموریت داشت در ایران توپ بریزد و چون وارد ایران شد دولت ایران تصمیم گرفت دو کارخانه توپ‌ریزی در تهران و اصفهان دایر کند و او را برای همین کار مدتی به اصفهان فرستادند و به همین جهت وی از همه اعضای این هیئت در کارهای ایران آگاه‌تر و بیناتر شده بود. وی در خاطرات خویش می‌نویسد که در استانبول به توپخانه دولت عثمانی رفته و موادی را که در توپ‌ریزی در آنجا معمول بوده است در نظر گرفته و در سبک توپ‌ریزی ترک‌ها مطالعه کرده و شرایط آب و هوای عادات محلی را در نظر گرفته و کتاب‌هایی چند که در این زمینه بوده است فراهم کرده و به این‌گونه برای آمدن به ایران مجهز شده است.

این هیئت نظامی که از استانبول رهسپار شده تا مرز ایران دوماه در راه بوده و سه‌ماه پس

1. J. P. Dumas

2. Lettres sur la Perse et la Turquie d'Asie par J. M. Tancogne. 2 vol. Paris 1819.

از ورود به ایران وارد تهران شده است. در سراسر ترکیه به زحمت بسیار سفر می‌کرده است زیرا که راه وجود نداشته و بر رودخانه‌ها پل نبوده و فقر و مذلت مردم، ایشان را متأثر می‌کرده است. کاروان سفارت ده و دوازده گاهی شانزده ساعت راه را در روز طی می‌کرده است و هر شب در دهی نیمه‌ویران فرود می‌آمده‌اند.

فابویه در سراسر راه با دقت کامل در کتابچه‌هایی که به خط او مانده همه عوارض زمین و مجاری آب‌ها و جهت کوه‌ها و مخصوصاً هر ناحیه را یادداشت می‌کرده است. این کارها به اندازه‌ای وقت او را می‌گرفته که فرصت تماشای طبیعت و بنای‌های تاریخی را نداشته است. با این همه از اوضاع اجتماعی غافل نبوده و سفرنامه او شرح بسیار جالبی از منتهای تنزل سلطنت عثمانی در آن زمان است. چیزی که در میان مشاهدات فابویه بسیار جالب توجه است این است که در آن زمان اختلاف سخت و کینه دامنه‌داری در میان ترکان و ایرانیان بوده است و در ترکیه همین‌که می‌دانستند این هیئت افسران فرانسوی به ایران می‌روند با آنها مخصوصاً بدرفتاری می‌کردند و حتی گاهی هم زد خورده در میان ترکان و اعضای سفارت ایران که از فرانسه بر می‌گشته‌اند در می‌گرفته و افسران فرانسوی ناچار از ایرانیان پشتیبانی می‌کرده‌اند. در این سفر افسران فرانسوی ناظر جنگ میان کردان و ارمنیان در خاک عثمانی نیز بوده‌اند.

سرانجام هیئت افسران فرانسوی در روز اول ماه نوامبر ۱۸۰۷ (رمضان ۱۲۲۲) وارد خاک ایران شده، از آنجا به تبریز رفته و از ۱۱ تا ۱۶ نوامبر که در تبریز بوده‌اند عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و لی‌عهد ایران و حکمران آذربایجان پذیرایی شاهانه از ایشان کرده و سروان لامی و چند تن دیگر از افسران فرانسوی را برای تعلیم سربازان خود نزد خویش نگاه داشته است و دیگران به سوی تهران راهی شده‌اند.

در زمانی که این هیئت از تبریز به تهران می‌آمده فاصله میان تبریز و تهران منظرة رقت‌انگیزی از آثار فتنه و آشوب و جنگ‌های داخلی ظاهر می‌کرده است. شهرهای زنجان و سلطانیه که پیش از آن پر جمعیت بودند در این موقع تقریباً تهی شده بودند و مردم این نواحی به منتهی درجه پریشان و درمانده و مأیوس بودند و حکمرانانشان هرچه می‌توانستند به همین مردم غارت‌زده ستم می‌کردند و در راه دسته‌های چادرنشین را دیده‌اند که پراکنده در گوش و کنار در زیر چادرهای خود از سرما و گرسنگی جان می‌دادند. هیئت افسران فرانسوی در پایان ماه نوامبر (رمضان) وارد قزوین شد و ناچار شد چهار روز در آنجا بماند. فابویه در یادداشت‌های خود سبب این درنگ را با استهزاء کامل بیان

می‌کند و عبارات تملق آمیز آن زمان را ترجمه کرده می‌گوید: «اعلیحضرت شاه پادشاه قبله عالم قطب جهان و ظل الله و سی چهل نام دیگر که من فراموش کرده‌ام خود در حرکت کواکب دیده است که اگر اعضای سفارت فرانسه به جز روز چهارم دسامبر روز دیگری وارد تهران شوند بدینخت خواهند شد». کسانی که از اوضاع آن زمان و خرافاتی که در دربار فتحعلی شاه رواج داشته آگاهند می‌دانند که این تعبیرها مطلقاً مبالغه آمیز نیست و سراسر آن مطابق حقیقت است و قطعاً فتحعلی شاه معتقد به احکام نجوم و سعد و نحس کواکب و این‌گونه اباطیل بوده و خود و یا اطرافیانش به تقویم رجوع می‌کرده‌اند و در حوادث مهم تأخیر و تسريع را به همین امر موكول می‌دانسته‌اند. سرانجام روز چهارم دسامبر (۱۸۰۷ میلادی) هیئت افسران فرانسوی وارد تهران شدند. عده‌کثیری را به پیشباز آنان فرستاده بودند. در موقع ورود به تهران که عده‌کثیری از مردم بر سر راه به تماشا ایستاده بودند در پیشپیش هیئت رسمی که در جلو صف حرکت می‌کردند حتی مسخره‌ها و مقلدهای دربار فتحعلی شاه هم بودند که وسیله تفریح مردم را فراهم می‌کردند و یک نوع «کاروان شادی» یا «کارناوال» درست کرده بودند. فابویه می‌نویسد که ایشان تنها شلوار کوتاهی دربرداشتند و با تن برهنه می‌رقصیدند و کارهای مضحك می‌کردند. ریس این مقلدها چماق بسیار بزرگی داشت که با آن بازی می‌کرد.

فتحعلی شاه فرمان داده بود میرزا شفیع صدراعظم ژنرال گارдан را در خانه خود پذیرایی کند و برای اعضای دیگر هیئت خانه یکی از اعیان شهر را خالی کرده بودند. چند روز بعد فتحعلی شاه افسران فرانسوی را به حضور خود پذیرفت. فابویه می‌نویسد در این موقع سراپا غرق جواهر بود و چنان‌که نشسته بود پیدا بود مرد زورمندی است که تقریباً چهل سال دارد و میلیون‌ها جواهر به خود بسته بود. تاجش و بازویند چپش بسیار گرانبها بود. ریش سیاهش که زیباترین ریش‌های ایران بود تا به زانو می‌رسید. در پایی تختش پسرانش صف کشیده بودند. دیگر هیچ‌کس در تالار نبود. دیگران همه در ده قدم فاصله در باغ صف کشیده و دست‌هایشان در آستین‌ها پنهان شده بود. ژنرال گاردان را با دو دبیر سفارت وارد تالار کردند. ما را در بیرون در صف اول وزیران نگاه داشتند. ما از این کار پرخاش کردیم و به ژنرال گفتیم و او هم به فتحعلی شاه گفت که ناپلئون کبیر افسران خود را رفاقتی خود می‌شمارد نه نوکران خود. شب شاه پیغام داد اگر جای آنها خوب نبوده به‌واسطه بی‌اطلاعی بوده است. روز جمعه بعد ما را یک‌یک معرفی کردند و این دفعه سه قدم تا تخت او فاصله داشتیم. شاه به ما گفت که ما را مانند فرزندان خود دوست می‌دارد و آینده این را ثابت

خواهد کرد. در حقیقت هم ما در یک طرف تخت صف کشیدیم و پسروانش رویرو ایستادند. پس از آن که محسن هریک از ما را به او گفتند گفت که ما جوانان زیبا و رعنایی هستیم و او قدر خدماتی را که به ناپلئون کرده ایم می داند زیرا که این دو کشور امروز یکی است و نیز گفت: «به همین جهت هریک از شما که مورد قدردانی خاص برادر من واقع شده اید بیش از دیگران مورد قدردانی من خواهید بود». ما پاسخ دادیم که بازو های ما و هنر ما و همه خون ما در خدمت اعلیحضرت خواهد بود. سپس به من تکلیف کرد به اصفهان بروم و من گفتم گزارش به او خواهم داد و هرچه تصمیم بگیرد خواهم کرد.

پس از آن فابویه می گوید پیشنهادی درباره تأسیس توپخانه ایران تهیه کردم که رونوشتی از آن را به فرانسه فرستادم. درنتیجه همین کار فتحعلی شاه درجه دوم نشان خورشید را به او داد که سه درجه داشته است.

از آن پس افسران فرانسوی جداً مشغول کار شده اند. گارдан که در مراحل سفر مراقب فابویه بود وی را مأمور کرد گزارشی درباره خط سیر از استانبول به تهران تهیه کند. این گزارش فابویه در آن زمان شاهکاری از دقت و اطلاع و پشتکار به شمار رفته است. در آن زمان افسران فرانسوی هنوز از تغییر سیاست ناپلئون خبر نداشتند و همه مطمئن بودند که چیزی به لشکرکشی او به هندوستان از راه ترکیه و ایران نمانده است، به همین جهت با کمال شوق و ذوق به این کار دل داده بودند. سندی به خط فابویه از آغاز ژانویه ۱۸۰۸ (ذی القعدة ۱۲۲) باقی است که می رساند تا آن زمان هنوز فرانسویان مقیم ایران نمی دانستند لشکرکشی به هندوستان دیگر از چشم ناپلئون افتاده است. در این گزارش فابویه وسائل عبور ۱۵ تا ۱۵ هزار سرباز فرانسوی را از استانبول تا مرز هندوستان پیش بینی کرده است.

در این گزارش فابویه چنین اظهار عقیده کرده است که قوای فرانسوی فقط باید موقعی از فرانسه حرکت کنند که مطمئن باشند در ایران نیرویی که کاملاً به اصول اروپایی تربیت شده برای یاری با آنها حاضر است و لوازم جنگی که در آن روز مطلقاً در ایران وجود نداشت فراهم شده است. به همین جهت فابویه اهتمام کامل داشت که معایب سازمان نظامی ایران را کشف کند و به اصلاح آن پردازد. در گزارش مخصوصی که در این زمینه داده صریحاً می گوید از میان همه همسایگان ایران تنها باید از روسیه بترسد زیرا که همسایگان دیگر همه از نظر نظامی از ایران پست ترند و تنها وسائل نظامی ایران از روسیه کمتر است.

در زمینه قیاس نیروهای نظامی ایران و روسیه می تویسند: «از این سو استحکامات مرزی ایران یک عده قلاع بازیچه و کاملاً بیهوده است. فضاهای آنها بسیار وسیع است اما هموار

نیست و بیشتر آنها را از خشت ساخته‌اند. بعضی از آنها بارو دارند اما بسیار کوچک و مانند برجی است که تیزی و پیش‌آمدگی ندارد و به همین جهت بی‌فایده است.» به عقیده‌وی می‌بایست هرچه زودتر این قلاع را مستحکم کرد و نیز نوشته است که در ارتش ایران تنها عنصری که متوسط است سوار نظام است. سواران ایرانی هرچند که اسلحه خوب ندارند می‌جنگند و با دقت کامل حرکت می‌کنند. ولی اشکال در گردآوردن و نگاهداری آنها و خوراک دادن به اسب‌هاشان در زمستان است، زیرا که انبار ندارند و زنان و کودکانی که با ایشان راه می‌افتد تابع انتظامات نیستند و به همین جهت کمتر می‌توان از این سوارها بهره‌مند شد.

اما پیاده‌نظام که تنها در موقع لزوم آنها را دعوت می‌کنند تنها یک دسته از مردم ولگردند که حتی فرماندهانشان نام‌هاشان را نمی‌دانند، مانند گله به راه می‌افتد و جیره و مواجب به آنها نمی‌دهند.

به عقیده فابویه اگر سربازان را منظم به خدمت دعوت کنند و مشق بدھند و با عدالت و دقت کارهایشان را اداره کنند و آنها را به دیسیپلین عادت بدھند می‌توان سی تا چهل هزار سوار تربیت کرد که مانند سربازان فرانسوی تربیت شده باشند و اندک‌اندک پیاده‌نظام ایران از آنها سرمشق بگیرد.

در براء سربازان ترک عقیده فابویه این بوده است که با همه معایبی که دارند باز حسنی در آنها هست و می‌گوید نژاد ترک حس مقاومتی دارد که مفید است. با وجود همه این معايب و با وجود ضعفي که در دولتشان هست و سربازان تعليمات کم دیده‌اند و عده‌کثیر از آنها مردم بی‌همت و سست‌اند باز می‌توان گفت که هرگز کسی نمی‌تواند بر ملت ترک مستولی شود. شاید بیگانگان آنها را به سهولت از میان ببرند و بیرون بکنند ولی هرگز آنها اطاعت نخواهند کرد و شاید روزی که مرد بزرگی در رأس آنها قرار بگیرد باعث وحشت همسایگان خود شوند.

اصلاحات سپاه ایران به دست افسران فرانسوی

در میان افسران فرانسوی که با ژنرال گارдан به ایران آمده بودند فابویه افسر توپخانه مأمور تهیه توپخانه ایران شده بود. در گزارش‌هایی که وی داده است می‌گوید توپخانه ایران اصلاح‌پذیر نیست بلکه باید از نو آن را درست کرد. در آن زمان ایران نه کارخانه توپ‌ریزی داشته است و نه زرادخانه و چند توپی که در ایران بود از خارج آورده بودند.

نمونه‌هایی از لوله‌های این توب‌ها که در ایران مانده و برخی از آنها را در خیابان فروغی در حريم دیوار عمارت سابق قزاقخانه جا داده‌اند معلوم می‌کند که یا از توپهایی است که در زمان شاه عباس از پرتوگالی‌ها گرفته‌اند و یا در جنگ‌های روس و ایران از روس‌ها گرفته شده و این خود بهترین دلیل است که تا پیش از آمدن هیئت فرانسوی به ایران توپخانه ایران تا این اندازه ضعیف بوده است.

فابویه می‌گوید این توب‌ها را بالای دیوار برخی از قلاع روی خاک گذاشته بودند و دور آنها را سنگ چیده بودند و هیچ پایه و تکیه‌گاهی نداشت. یگانه توپی که می‌توانستند حرکت بدنه‌ند در دربار شاه بود و آن را از روس‌ها گرفته بودند و این توب بیچاره همه‌جا همراه شاه بود و شاه آن را دوست می‌داشت زیرا روزی که آن را زیر چادری جا داده بودند شاه با آن نشانه کرده و آن را در کرده بود و گلوله‌اش به نشانه خورده بود.

فابویه در گزارش‌های نظامی خود شرحی هم از زنبورک می‌دهد و آن نوعی از توب بوده که لوله بسیار کوتاه داشته و گلوله‌های کوچک در آن می‌گذاشته‌اند که هریک از آنها نیم لیور یعنی تقریباً ۲۵۰ گرم وزن داشته است که به پشت شتر یا استر بار می‌کردند و به همان اندازه که اثر گلوله آن قطعی نبود تیررس آن هم کم بود. در آن زمان عدد افراد توپخانه ایران تنها ۱۵۰ تن بود که هیچ‌یک اطلاعات فنی نداشتند.

هنگامی که فابویه را مأمور توپخانه ایران کردند وی اختیارات تام برای این کار خواست و فتحعلی شاه در ماه ژانویه ۱۸۰۸ (ذی القعدة ۱۲۲۲) اختیارات را به او داد. قرار شد وی به اصفهان برود و در آنجا کارخانه توپ‌ریزی تأسیس کند و پول و لوازمی را که برای این کار لازم است در آنجا به او بدهند و کارگران و توپچیانی را که لازم دارد همان‌جا اجیر کند و در پایان سال، پنجاه اراده توپ کامل دارای همه وسایل، شبیه به همان توب روسی که در نظر فتحعلی شاه این همه عزیز بود تحويل بدهد.

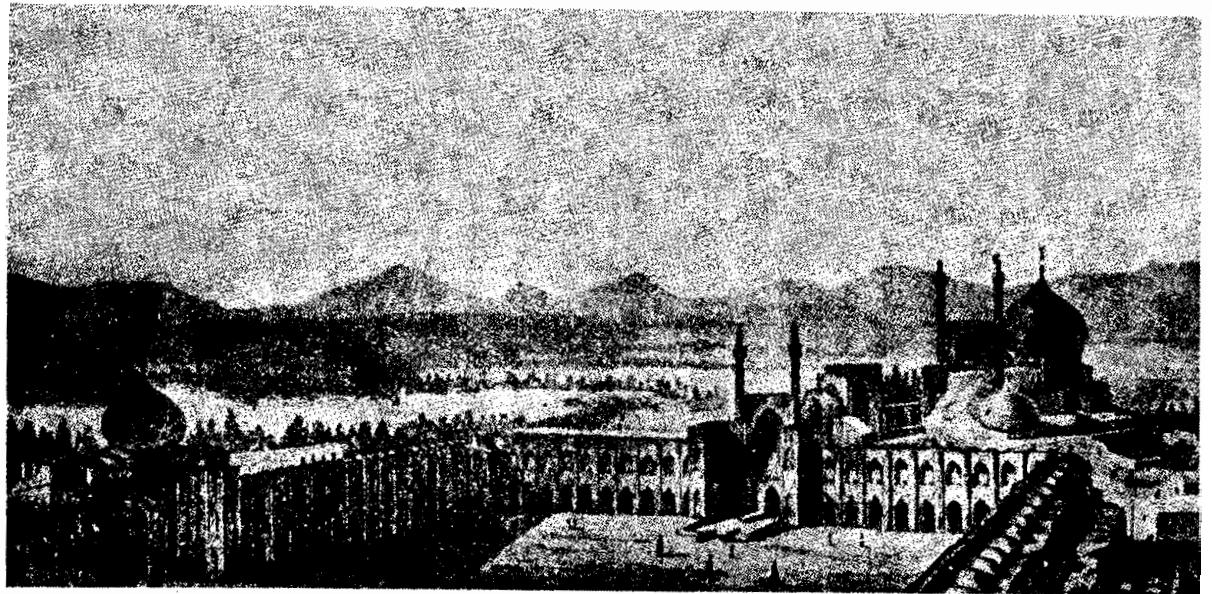
از روزهای اول فوریه ۱۸۰۸ (ذی الحجه ۱۲۲۲) فابویه در اصفهان بوده است. در آن زمان مردم اصفهان بسیار پریشان و تنگدست بوده‌اند و فابویه می‌نویسد که تنها سه چهار تن هستند که مال این مردم را می‌ربایند و اینها بیچارگانی هستند که نتوانسته‌اند از این شهر برونده و گرنده هر کس توانسته جان و مال خود را از دست اینها به در برده است. من کاخ‌های بسیار بزرگ آئینه‌پوش دیده‌ام که هنوز قسمتی از نقاشی‌های آنها باقی است و چون با چکمه در آنجا سیر می‌کردم چند تن دستار به سر مرا لعنت می‌کردند که قصرهای شاهان را آلوده می‌کنم. بازارهای بسیار بزرگ دیده‌ام که وقتی مملو از هرگونه متاع مردم صنعتگر هنرمندی

بوده و امروز تنها قدری میوه در آنها هست و جز آن چیز دیگر نیست. اگر مدتی در اینجا بمانم حتماً چهره من از غم و حسرت چین برخواهد داشت زیرا که گردآگرد خویشتن جز مردم مسکین دیگر کسی نمی‌بینم.

با همه این دلگیری‌های ناگوار که فابویه از دیدن اوضاع آن شهر مصیبت‌کشیده غارت‌زده داشته است باز به پیش‌بردن وظیفه دشوار خود امیدوار بوده است. در نامه‌ای که در ۲۸ فوریه ۱۸۰۸ (اول محرم ۱۲۲۳) از اصفهان نوشته می‌گوید: «می‌دانم که خستگی‌ها و رنج‌ها و محرومیت‌ها همه اینها هر روز خواهد افزود. همه این‌ها برای من چیزی نیست. تا وقتی که یک تکه نوار سرخ داشته باشم که روی سینه خود بگذارم شکایت نخواهم کرد... من این جا برای کشور خود سودمندم، خیلی بیش از آنچه در فرانسه خواهم بود... روزی که حکم افسری خود را گرفتم و عده کردم بیش از پیش خود را فدای وطن کنم. من به سوگند خود وفادارم و جز این چیزی نیست...»

فابویه در اصفهان به کلی تنها و بی‌کس بوده و از اطرافیان خویش همواره می‌نالیده است. نصارای اصفهان که ممکن بوده است با او محشور باشند به قول خود او سوداگران ناکسی بودند که از همه کشورها آمده بودند یا ارمنیانی که اگر به او نزدیک می‌شدند برای سودجویی بود و اگر به او تملق می‌گفتند از او توقعی داشتند. در نامه‌ای که فابویه به پدرش نوشته می‌گوید چندین بار خواسته‌اند هدایای گرانبهای او بدهند ولی او رد کرده است، زیرا یا برای کارهایی بوده است که می‌باید بکند و یا برای کارهایی که نباید بکند. به همین جهت همیشه مجبور بوده است کسانی را که به او رجوع می‌کرده‌اند به خشونت از خود براند. کشیش‌های نصاری هم که در آن‌جا بوده‌اند بیش از دیگران مورد احترام نبوده‌اند. خلیفه ارمنیان تنها در فکر نفع خود بوده و کشیشانی که زیردست او بوده‌اند زندگی آنها چنان با اخلاق منافات داشته است که بهتر است از آن سخن نگوید. یگانه کشیش کاتولیک اصفهان «پژووف»^۱ («می‌خواره پیر حقیری») بوده است. فابویه هفته‌ای دوبار او را مهمان می‌کرده و هر روز یکشنبه برای نماز پیش او می‌رفته ولی در نظرش احترامی نداشته است.

فابویه در نامه‌های متعددی که از اصفهان به کسان خود نوشته از مردم این شهر بدگویی فراوان کرده و می‌گوید که اعیان شهر همواره با بیان پرکنایه و استعاره و مبالغه و اغراق به او سخن می‌گفته‌اند، نزد او می‌رفته‌اند، غلیان می‌کشیده‌اند و تحفه و هدیه بسیار برای او



میدان شاه در اصفهان در زمان فتحعلی شاه

از کتاب دویو

می بردند ولی در حقیقت او را فریب می دادند و می کوشیدند او را در پیشافت کارش مانع شوند.

کسی که ناچار بیش از دیگران در اصفهان با وی معاشر بوده رئیس توپخانه آن شهر اصلاح خان نامی بوده است که در آغاز اظهار وفاداری نسبت به او می کرده و عبدالله خان پسر و نایب حکمران اصفهان یعنی حاج محمد حسین خان امین الدوّله اصفهانی که بعدها صدراعظم ایران شد و در آن موقع وزیر مالیه و حکمران اصفهان بوده است. فابویه خود در نامه‌ای می‌گوید که پژوهش مشاور روحانی او بوده است و اصلاح خان مشاور جسمانی او، گاهی او را رگ می‌زد و گاهی تقدیمه می‌کرده. روزی ده دوازده بار نبضش را می‌گرفته و اگر سربرهنه راه می‌افتد به او پرخاش می‌کرده است.

عبدالله خان همواره با منتهای فروتنی با وی رفتار می‌کرده است ولی چون فتحعلی شاه وی را مجبور کرده بود همه مخارج کارهای فابویه را از مالیات اصفهان بپردازد کم کم نسبت به او کینه می‌ورزید و می‌کوشید او را نابود بکند.

نخست فابویه را در عمارت حکومتی اصفهان منزل دادند و برای کارهای فنی کاروانسرا بی را در اختیار او گذاشتند که برای این کار ساخته نبود. به وی اختیار دادند کارگرانی را که لازم دارد خود انتخاب کند. ولی در مدت چند هفته یاوری مأمورین دولتی اصفهان به همینجا ختم شد. فابویه می‌باشد توب بریزد و آنها را تراش بدهد و سوراخ کند و پایه و صندوق برای آنها بسازد. برای این کار نه تنها هیچ یک از ماشین‌های ساخت اروپا در اختیار او نبود بلکه ساده‌ترین و لازم‌ترین وسایل را هم نداشت و کارگرانی که با او بودند نمی‌توانستند این وسایل را آماده کنند. یکی از آنها هرگز پرگار به دست نگرفته بود و هیچ کدام لایق آن نبودند که چیزی از آهن بسازند.

در این موقع آن دقت‌هایی که در استانبول کرده بود به درد او خورد و یادش آمد در کودکی که در پونتاموسون¹ ولادتگاه خود بوده است پیرون² نامی نجار همسایه‌شان بوده و وی برای تفریح و سرگرمی مدت‌ها در دکان او چوب تراشیده و این کار را یادگرفته و اینک می‌تواند از آن استفاده کند.

فابویه نخست با دست خود یک گلکش و یک مته و یک چرخ تراش ساخت و کارگران را واداشت از آنها تقلید کنند. حتی برای پیش‌بردن ساختمان‌هایی که نقشه آنها را کشیده بود

ناچار شد خود دست به کار بنایی بزند. برای ساختن تکه‌های لازم و مخصوصاً برای ماشین‌های فلزی نه تنها مجبور شد نقشه آنها را بکشد و نمونه‌هایی بسازد بلکه اشیا را خود سوهان بکشد و به آن درجه از دقیقی که لازم داشت و کارگران از عهدۀ آن برنامی آمدند و حتی فایده آن را هم نمی‌فهمیدند دریاورد.

وقتی که با کوشش بسیار توانست چرخ دندانه دار بسازد و آنها را با یکدیگر سوار بکند دسته‌دسته مردم شهر می‌آمدند و با حیرت این اختراع مهم را که حرکت افقی را به حرکت عمودی تبدیل می‌کرد تماشا می‌کردند. عبدالله‌خان حکمران نیز به تماشا آمد ولی کارگزاران دیگر دولت همچنان منکر هتر او بودند و یقین داشتند که پیش نخواهد برد. فابویه خود گزارش بسیار جالبی به عنوان «کارهای اصفهان» نوشت و در آن شرح دقیق از کارهای فنی که در آن شهر کرده داده است.

از جزئیاتی که در یادداشت‌های او هست پیدا است که در این راه رنج بسیار برد و چیزهای ناگوار تحمل کرده است. سرانجام توانسته است به دست خود قالب گلی برای شش لوله توپی که اول ریخته است بسازد و چون خواسته است این قالب‌ها را امتحان بکند متوجه شده است که باز باید از تو آنها را بسازد. آن شب باحال تب سخت متوجه شده است می‌تواند کوره‌های کهنه‌ای را که سابقاً انگلیسی‌ها در اصفهان ساخته بودند با مختصراً تغییری برای این کار آماده کند. ولی برای ساختن مفرغ محتاج به قلع و مس بوده است. عبدالله‌خان نایب‌الحکومه که می‌بایست قلع و مس را تهیه کند چند هفته او را معطل کرده است و برای این‌که در این راه خرجی نکند دستور داده است هرچه دیگ در اصفهان هست از مردم بگیرند. فردای آن روز مردم شهر با چشمان اشک آلود دیگ‌های خود را آورده‌اند. فابویه از این منظره متأثر شده، مردم را با دیگ‌هاشان برگردانده و خود خشمگین نزد نایب‌الحکومه رفته است و در نامه‌ای می‌نویسد: «من به او گفتم که همان روز به تهران برمی‌گردم و مخالفت او را به شاه می‌گویم.»

سرانجام عبدالله‌خان به این وسیله مرعوب شده و فردای آن روز چند شمش مس برای این کار فرستاده و همان دم آنها را وارد کوره کرده و به این‌گونه به ریختن توب آغاز کرده‌اند. یک شبانه‌روز فابویه دائماً مراقب این کار بوده است. فردای آن روز وقتی که خواسته‌اند لوله را در قالب بریزند کارگرانی که از دیدن این فلز گداخته هراسان شده بودند از این کار سرباز می‌زدند. ناچار وی اهرمی به دست گرفته و با دو ضربت سخت چکش راه را باز کرده و به این‌گونه فلز گداخته بیرون ریخته است. ولی ترشح مایع سوزان وی را از پا درآورده و به

عقب افتاده است. کارگران تصور کرده‌اند وی مرده است ولی ناگهان از جای جسته و به همین حال مخزن‌های دیگر فلز‌گداخته را شکافته و به این‌گونه همهٔ قالب‌ها پرکرده است. می‌نویسد فریاد بارک‌الله و ماشاء‌الله کارگران فضا را پرکرده بود و در ضمن عدهٔ دیگر از ترس فریاد می‌کردند. پس از آن می‌گوید وقتی که این لوله‌ها را بیختیم می‌باشد آنها را سوراخ کنیم و این کار از همه مشکل‌تر بود. پس از سه‌ماه زحمت سرانجام توانسته بود متنه‌ای را که برای این کار لازم است تهیه کند. وقتی که اعلان کرد با این افزار این تکه‌های عظیم مفرغ را دونیم خواهد کرد و لوله توب خواهد ساخت همهٔ خندي‌اند و خود اقرار می‌کند که وی نیز در این کار شک داشته است. این شک هم بجا بود زیرا که در حرکت اول آن افزار از هم پاشید. برای این‌که کارش خراب نشود کارگران را مخصوص کرده و تنها دو تن را نگاه داشته و پس از چندی تفکر علت این عیب را به‌دست آورده و پس از چند روز عیب را برطرف کرده است.

اما باز در عمل موافع دیگر پیش آمد که وی با پشت‌کار و اصراری که داشته همهٔ آنها را رفع کرده و متأسفانه می‌دیده است که برخی از کارگران عمدی داشته‌اند که به او خیانت کنند و مانع از پیشرفت کارش باشند و حتی پی برده است که از خارج به کارگران وی پولی می‌داده‌اند که نگذارند پیشرفت کنند. چیزی که برای وی بسیار ناگوار بوده این است که سرانجام کشف کرده محرك این خیانت‌های پی درپی عبدالله‌خان نایب‌الحکومه و اصلاح‌خان رئیس توپخانه بوده‌اند. پیدا است که حال روحی و شدت تأثیر وی در برابر این اوضاع چگونه ممکن است بوده باشد. ناچار می‌باشد با این خیانت‌ها بسازد و بسوزد. در ماه ژوئن آن سال (ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) روزی متوجه شده است که شبانه به کارخانه رفته و یکی از ابزارها را ناقص کرده‌اند و به همین جهت ناچار شده است از آن پس شب و روز در کارخانه بماند و برای همین کار از دارالحکومه بیرون رفته و در صحن کارخانه چادر زده است و در ضمن کارگران و توپچیانی را که به آنها اعتماد نداشته از آن محوطه بیرون کرده و احمدخان نام افسری را که زیر دستش بوده مأموریت کشیک کارخانه داده است تاکس دیگر بی‌اجازه وارد نشود.

سرونشت کارخانه توپ‌ریزی اصفهان

کارخانهٔ توپ‌ریزی که فابویه از افسران فرانسوی هیئت نظامی ژنرال گاردان به دستور فتحعلی‌شاه در اصفهان دایر کرده بود در آن موقع اهمیت سیاسی و نظامی بسیار داشته و

دولی که نمی‌خواسته‌اند ایران نیروی نظامی قابلی داشته باشد همه مساعی خود را برای از میان بردن آن به کار می‌زده‌اند. پیدا است که از یک سو روس‌ها می‌ترسیده‌اند در جنگ‌های آینده این توب‌ها مانع پیشرفت ایشان شود و از طرف دیگر انگلیسی‌ها که می‌ترسیدند با این توب‌ها لشکریان ایران به تحریک و یاری ناپلئون به مرزهای هندوستان بتازند نفع خود را در جلوگیری از این کار می‌دانستند.

از گزارش‌هایی که فابویه در این زمینه داده صریحاً برمی‌آید که عبدالله‌خان نایب‌الحکومه اصفهان پسر حاج محمد حسین‌خان امین‌الدوله اصفهانی حکمران اصفهان و وزیر مالیه دربار فتحعلی‌شاه آلت اجرای این مقاصد ناروا و پست بوده و نه تنها کارگران را تحریک می‌کرده است که کار نکنند و وسائل لازم را از میان ببرند و کارشکنی و اخلال کنند بلکه به وسائل نامشروع دیگر هم دست می‌برده است. از آن جمله مرتبأً از بی‌لیاقتی و بی‌اطلاعی فابویه به فتحعلی‌شاه گزارش می‌داده و می‌کوشیده است کاری بکند که او را از اصفهان احضار کند. در ماه ژوئن ۱۸۰۸ (ریع الثانی ۱۲۲۳) توب‌هایی که وی می‌ریخت و آن همه کوشیده بودند نگذارند به پایان برسد از کارخانه بیرون آمده بود. در این موقع چند اراده توب را سوراخ کرده و تراشیده و پایه‌ها و صندوق‌های آن را ساخته بودند و آماده حرکت بود و فابویه امیدوار بود در پایان سال پنجاه توپی را که به عهده گرفته بود بسازد و از کارخانه بیرون بیاورد. تنها برای این کار لازم بود که پول و وسائل منظماً به او برسد و عبدالله‌خان همچنان از این کار کوتاهی داشت و فابویه هرچه درخواست می‌کرد چوب و زغال و مس و لوازم دیگری را که بدان حاجت بود به او بدهند نتیجه نمی‌گرفت. چیزی نگذشت که مزد کارگران را هم نپرداختند و کارگران از کار دست کشیدند.

در این موقع حاج محمد حسین‌خان امین‌الدوله پدر عبدالله‌خان که حکمرانی اصفهان اسمأً با او بود به اصفهان آمده بود. فابویه امیدوار بود که وی مانند پسر رفتار نخواهد کرد. به همین جهت به دیدن او رفت. او هم فابویه را با کمال خوشروی پذیرفت و به شام دعوت کرد و عده داد هرچه لازم دارد به او برساند و گفت از پرسش باید بگذرد زیرا که عبدالله بچه است و از کارها سردرنمی‌آورد. اما این سخنان نیز برای خامکردن او بود و باز سه هفته گذشت و از این وعده‌ها اثری پدید نیامد و تنها چیزی که برای او فرستاده بودند نوزده خربوزه بود که حکمران برای او تحفه فرستاده بود. حاجی محمد حسین‌خان تنها برای این آمده بود که پولی از مردم اصفهان دریاورد و کاری به کار فابویه و توب‌ریزی نداشت. اندک‌اندک کار وی چنان خراب شد که تنها دو کارگر در کارخانه ماند که مزد آنها را فابویه از

خود می‌داد ولی با این همه و تنها به دستیاری ایشان مشغول بود شش اراده توب دیگر بریزد. در این موقع درهای کارخانه را به روی مردم باز کرده بود که مردم بیایند و ببینند چگونه خود آستین بالا زده و کار می‌کند.

این خبر که به حاج محمد حسین خان رسید پیغام فرستاد که با فابویه مانند فرزند خود رفتار خواهد کرد و عقریب هرچه لازم دارد برای او خواهد فرستاد. فابویه هم فرستاده اورا از در بیرون کرد.

سرانجام روز ۲۴ ژوئیه (۱۸۰۸) جمادی الاولی (۱۲۲۳) حاج محمد حسین خان خود به تماشای کارخانه آمد و فابویه بالحن جدی و حتی خشن با او سخن گفت و اظهار کرد که مصمم است پانزده روز دیگر به تهران برگرد و ماجرا را با فتحعلی شاه در میان بگذارد و به فرانسه بازگردد. وزیر مالیه فتحعلی شاه ظاهراً از این سخنان حساب برد و بهزادی اندک اثری از مواعید او ظاهر شد و از آن پس وسائل کار را منظماً به او می‌رسانند و کارگران به کار خود بازگشتند و فابویه به این‌گونه دنباله کار خود را گرفت.

سرانجام در روز پانزدهم ماه اوت (جمادی الآخر ۱۲۲۳) به مناسبت جشن ولادت ناپلئون فابویه در اصفهان همه توب‌هایی را که ساخته بود به صدا درآورد و با آنها شلیک کرد. به این‌گونه رسمی اعلام کرد که کارخانه وی نتیجه خود را بیرون داده است. در ضمن جشنی در کارخانه گرفت و عده‌ای از اعیان شهر را دعوت کرد و پرژوزف در حضور آنها مراسم دینی را بجا آورد و در آن مجلس جشن تا نیمه شب آن روز فابویه با مردم اصفهان درباره مفاخر کشور خود سخن راند و شرحی از تمدن فرانسه و مساوات در میان مردم و عدالت مطلق و این‌که هر کس در آن‌جا به واسطه لیاقت به هر مقامی می‌تواند برسد بیان کرده است و پیدا است که این مجلس جشن بی‌سابقه چه اثری ممکن است در میان مردم اصفهان در آن روز کرده باشد.

فابویه چنان نسبت به زیرستان و کارگران خود نفوذ کلام بهم زده بود که در غیبت وی هم کار معطل نمی‌ماند، چنان‌که در پایان ماه اوت ۱۸۰۸ (رجب ۱۲۲۳) که وی سخت بیمار شد در مدت بیماری وی خللی به کار وارد نیامد و بیش از یک ماه بستری بود و تب سخت می‌کرد و در این مدت معالج وی پرژوزف و میرزا اسماعیل طبیب اصفهانی بودند.

در آغاز ماه اکتبر همان سال (شعبان ۱۲۲۳) فتحعلی شاه به فابویه فرمان داد بیست اراده توبی را که تازه ساخته بود به تهران بفرستد. وی ژنرال گاردان را از این کار خبر کرد و عجله کرد بقیه توب‌هایی را هم که از او خواسته بودند بسازد.

چرخ‌های این توپ‌ها را بسیار محکم و بسیار سبک ساخت و پس از آن مدتی وقت صرف کردند که اسب‌ها را به کشیدن آنها عادت بدنهند، زیرا که اسب‌های اصفهان تنها به سواری دادن عادت کرده بودند. این کار دشوار و بسیار طولانی بود و فابویه سرگرم همین کار بود که ژنرال گاردان در پایان ماه نوامبر (رمضان ۱۲۲۳) او را به تهران احضار کرد.

چون به تهران رسید آگاه شد که دربار تهران احساسات سابق را درباره هیئت نظامی فرانسوی ندارد و از نظر شاه افتاده است و احتمال می‌رود ناچار شود بهزودی از ایران برود. این‌که فتحعلی‌شاه رفتار خود را تغییر داده بود به‌واسطه این بود که آگاه شده بود چگونه ناپلئون به وی خیانت کرده و در سازش با روس‌ها دیگر به ایران اهمیتی نداده است. انگلستان نیز البته در تحریک احساسات وی بی‌اثر نبوده است. در بهار سال ۱۸۰۸ (صفر ۱۲۲۳) نخستین سفیر انگلستان در ساحل ایران پیاده شده بود ولی تقاضاهای فوق العاده وی که تصرف بندرهای عمدۀ خلیج فارس و دریای خزر بود فتحعلی‌شاه را به وحشت افکنده بود. هنوز نفوذ‌گارдан به اندازه‌ای بود که بتواند شاه را وادار کند این سفیر را پذیرد.

به همین جهت به فابویه فرمان دادند ببیند به چه وسیله فرانسویان ممکن است از خلیج فارس حمایت کنند و در صورتی که انگلیسی‌ها به ایران حمله کنند پشتیبان ایران باشند. فابویه در همین موقع گزارشی تهیه کرده است به عنوان «گزارش درباره انتخاب مرکز نظامی در خلیج فارس». در این گزارش به این نتیجه رسیده است که دولت فرانسه هرمز و جزیره قشم را که در آن زمان وها بیان تصرف کرده بودند بخرد.

اما چندماه بعد دولت انگلستان پیشنهادهای دیگری کرد و این‌بار بیشتر نتیجه گرفت. نماینده تازه‌ای به نام سر هرفرد جونز بریج^۱ با یک دسته مهم از کشتی‌های جنگی به ایران نزدیک شده بود. فتحعلی‌شاه چون می‌ترسید نیروی انگلیس در خاک ایران پیاده شوند و چون بیش از پیش از ناپلئون ناراضی بود با وجود مخالفت گاردان راضی شد این سفیر را پذیرد. به همین جهت سفیر فرانسه که می‌ترسید بهزودی روابط قطع شود همکاران خود را که در شهرهای دیگر بودند به تهران احضار کرده بود و خود را آماده حرکت می‌ساخت.

سرانجام در روز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۸ (شوال ۱۲۲۳) فابویه با بیست اراده توپ و لوازم آنها از اصفهان عزیمت کرد. پنج هفته در راه اصفهان به تهران بوده است. در آن زمان راهی که توپ را بتوان برد هنوز ساخته نشده بود. برای بردن این توپ‌ها گاو و گاهی انسان را به کار

1. Sir Harford Jones Brydge

برده است و حکمرانان عرض راه مردم را برای این کار به بیگاری گرفته‌اند. گاهی مجبور می‌شده است توپ‌ها را در گل بگذارد و خود پیشاپیش برود از روستاییان یاری بخواهد. عاقبت روز ۳۱ دسامبر (ذی القعده ۱۲۲۳) وارد پایتخت شده است. نخستین چیزی که متوجه شد این بود که فرانسویان دیگر آن اعتبار سابق را ندارند. پیش از آن هم فتحعلی‌شاه ایرادهایی از کار او گرفته بود. می‌گفتند وی صندوق‌هایی ساخته است که برای بردن آنها دو اسب لازم است و از او می‌خواستند کاری بکنده که یک اسب کافی باشد.

پیدا است که این ایرادگیری‌ها بهانه‌ای بود که با بهم خوردن روابط ایران و فرانسه مجبور نباشند از او تشکر بکنند. ایراد دیگری که از او می‌گرفتند این بود که روی لوله توپ‌ها دگمه‌ای برای نشانه گرفتن نساخته بود و میرزا شفیع صدراعظم شخصاً در این زمینه به او اعتراض کرده بود. در نامه‌ای که در ۱۵ ژانویه ۱۸۰۹ (ذی القعده ۱۲۲۳) از تهران به برادرش نوشته می‌گوید: «توپ‌های مرا امتحان کردند، هرچه سعی کردند آنها را بشکنند چون نتوانستند بالاخره آنها را در انباری گذاشتند و در را بستند. وضع من مانند آن است که در این یک سال هیچ کاری نکرده باشم... تصور مکن که از نظر مالی با من بهتر رفتار می‌کنند، بلکه بالعکس، چون حکمران اصفهان مزد کارگران مرا نداده بود تقریباً چهار هزار فرانک برای من تمام شد برای این که این شهرت را داشته باشم و زرادخانه زیبایی برای شاه ایران تأسیس کرده باشم».

پیدا است که در چنین موردی فابویه آرزوی دیگری جز بازگشت به فرانسه ندارد. همکاران وی نیز دیگر نمی‌بايست در ایران بمانند زیرا فتحعلی‌شاه تصمیم گرفته بود سفیر کبیر انگلیس را با تجمل بسیار بپذیرد و ژنرال گاردان هم فوراً عزیمت خود را خبر داده و برای کسب اجازه عزیمت به خدمت فتحعلی‌شاه رفته بود، در ۱۳ فوریه (محرم ۱۲۲۴) فتحعلی‌شاه هم با او مؤدبانه سخن گفت اما از رفتن او مانع نشد. همان روز گاردان فابویه را مأمور کرد که به قزوین و کرمانشاه برود و سپس از راه همدان یا مراغه در تبریز به او برسد. بهانه این سفر این بود که هدایا و پیغام‌هایی برای چند تن از شاهزادگان بکند و گزارشی درباره راه‌ها و ساختمان‌های قدیم و مخصوصاً بنای‌های تاریخی بیستون و کرمانشاهان بدهد.

فابویه این آخرین مأموریت را هم با کمال دقت انجام داد. در ۱۴ آوریل ۱۸۰۹ (صفر ۱۲۲۴) در تبریز بوده و از آنجا نامه‌ای به مادرش نوشته و خبر داده است که عنقریب به تفلیس خواهد رفت و از راه روسیه به فرانسه بازمی‌گردد.

شرح آخرین ملاقاتی را که ژنرال گاردان با فتحعلی شاه در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ (محرم ۱۲۲۴) کرده است ژوان منشی سفارت در تاریخ ۱۷ فوریه (همان سال) در تهران چنین نوشته است:

«جناب ژنرال گاردان چون حقاً از باری که در ۱۱ فوریه به او داده بودند ناراضی بود به صدراعظم گفت که آن را مجلس وداع تصور نمی‌کند. پس مراسم دیگری برای فردای آن روز برقرار شد و با کمال دقت آن را رعایت کردند.

عالیحضرت در اطاقی که جزو باغ معروف به گلستان است نشسته بود. جناب سفیر را با امضاکننده و آقایان ترویلیه^۱ و فابویه و ترزل و ربوله^۲ و ریمون^۳ وارد تالار کردند که در آن جا صندلی‌هایی رو به روی شاه گذاشته بودند. عالیحضرت خطاب به ژنرال به شدت تأثر خود را از این که از دربار وی می‌رود اظهار کرد و می‌گفت همواره در وجود وی و همهٔ فرانسویان درستکاری و جان‌فشنایی که در خور بالاترین تحسین‌ها است دیده است. امیدوار است به‌زودی برگردند و خبرهای خوشی که مدت‌ها است انتظار دارد پیش از ورود او برسد. ژنرال به‌نام خود و فرانسویان از احساساتی که عالیحضرت در چنین موردی بروز داده است تشکر کرد. به شاه گفت درنظر دارد آقای ترویلیه را با گزارشی فوراً نزد عالیحضرت بفرستد و به‌دقت شرح وقایع ناگواری را که سبب عزیمت او شده است بدهد و رعایت‌های دربار ایران را دربارهٔ خود نیز به اطلاع دولت فرانسه خواهد رساند و اعلیحضرت البته خشنود خواهد شد که ایران نمی‌خواهد از دوستی با امپراتوری مقتدری مانند فرانسه چشم بپوشد. عالیحضرت جواب داد که البته او هیچ مایل نیست رابطهٔ خود را با برادری که گرامی است قطع کند اما ژنرال باید خود متوجه باشد که وضع او دشوار است و چون اعلیحضرت به نامه‌های متعددی که برایش فرستاده جواب نداده است نمی‌تواند پیش از این مانع ورود جونز بشود. گفت وی از این اجبار و الزام متأسف است ولی امپراتور باید به دوستی حقیقی وی مطمئن باشد و یقین بداند که انگلستان هرگز نمی‌تواند این دوستی را با پول و هدایایی که به فضل خدا بدانها احتیاجی ندارد زایل کند. شاه ژنرال را دعوت کرد که تا خبر تازه‌ای از فرانسه برسد در تبریز بماند. گفت: شما نزد پسر من می‌مانید و لازم نیست سفارش شما را به او بکنم. ژنرال شما خودتان می‌دانید چقدر وی نسبت به عム محترمش احترام دارد و چقدر به او دلبسته است.

جناب سفیر به عالیحضرت جواب داد تا جاودان رهین مهربانی‌هایی که همواره از او دریغ نکرده است و دوستی که همه بزرگان دربار ایران با او کرده‌اند خواهد بود، وظیفه خود می‌داند میل عالیحضرت را برآورد و چون شاه اظهار میل کرده است که آقایان ژوانن و نرسیا از تهران نرونده به آنها فرمان داده است در دربار تهران بمانند و آنها را به مراحم خاص عالیحضرت امپراتوری می‌سپارد.

این تصمیم به نظر شاه پسندیده آمد و با مودت از خدماتی که آقای نرسیا و امضاقتنده توانسته بودند به دربار بکنند یاد کرد. گفت که رفتارشان پسندیده همه بوده است و با مهربانی و مودتی که شایسته آنند با آنها رفتار خواهند کرد و از رفتاری که با آنها خواهند داشت جونز خواهد دید تا چه اندازه ایران به فرانسه بستگی دارد.

ژنرال تشکرات خود را تکرار کرد و گفت هر خبری که به او برسد به عجله با عالیحضرت خواهد رساند. باز خاطر شاه را مطمئن کرد که امپراتور ناپلئون در ملاقات‌های ارفورت^۱ باز به موضوع ایران پرداخته است و باید باز چندی صبر کرد و امیدوار است که آقای دوپره^۲ پیش از ورود او به تبریز به او برسد.

عالیحضرت گفت از آنجه ژنرال به او گفته است اطمینان دارد و از او پرسید آقای ترویلیه را از کجا به پاریس خواهد فرستاد؟

جناب سفیر گفت که باز هنوز کار بسیار دارد و در نظر دارد چند روز در قزوین بماند و در آنجا منتظر نامه‌های دربار و ترجمه‌های آنها خواهد شد و پس از آن که این نامه‌ها برسد آقای ترویلیه عجله خواهد کرد و هرچه زودتر به پاریس برود.

سپس عالیحضرت خطاب به آقای ترویلیه کرد و با لحن محترمانه با او سخن گفت و سفارش کرد از آنجه با ژنرال گفته است هیچ نکته را فروگذار نکند و به عالیحضرت بگوید و نیز حوالثی را که به چشم خود دیده است بیان کنند. سرانجام شاه از همه افسران فرانسوی در برابر خدماتی که به او کرده بودند تشکر کرد و نشان داد تا چه اندازه از ایشان خرسند است. سپس این آقایان به عالیحضرت گفتند افسوس می‌خورند نتوانسته‌اند بیش از آن خدمتی بکنند ولی جان‌فشنای آنها نتوانسته است موانعی را که پیش می‌آمد رفع کند.

شاه گفت امیدوار است دوباره موردی پیش بیاید که افسران فرانسوی به او خدمت کنند و باید همیشه به مودت او مطمئن باشند. آنوقت ژنرال برخاست و درحالی که بیرون

می‌رفت به عالیحضرت سلام داد. چندین بار با تأثیر و به عنوان خدا حافظی تکرار کرد: ژنرال و شما آقایان فرانسوی خوش آمدید بسیار خوش آمدید.

نتیجهٔ مأموریت تانکوانی در ایران

ژ.م. تانکوانی مترجم سفارت فرانسه که با ژنرال گاردان به ایران آمده بود چنان‌که پیش از این گذشت کتابی در دو مجلد به عنوان «نامه‌هایی درباره ایران و ترکیه آسیا» در ۱۹۱۸ در پاریس چاپ کرده است. آدرین دوپره عضو دیگر این هیئت نیز کتابی به عنوان «سفری در ایران که در سال‌های ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ در عبور از آناتولی و بین‌النهرین از استانبول تا انتهای خلیج فارس و از آنجا به ایروان کرده شده...» نوشته و در ۱۸۱۹ در دو مجلد در پاریس چاپ کرده است^۱. کتاب تانکوانی شامل ۳۶ نامهٔ مفصل است که در مراحل مختلف این سفر به خانمی از دوستان خود در پاریس نوشته. از این نامه‌ها خوب پیدا است که مردی راستگو و بی‌غرض بوده و چون فارسی می‌دانسته است از اوضاع اطلاعات دقیق و درست داشته و کتاب او پر از اطلاعات بسیار جالب دربارهٔ اوضاع ایران در آن زمان است.

بنا بر گفتهٔ تانکوانی ژنرال گاردان وقتی وارد تهران شد او را با دو سه تن از همراهانش به وسیلهٔ فرج‌الله‌خان نام که مهماندارشان بوده به خانهٔ میرزا شفیع صدراعظم راهنمایی کرده و در آنجا منزل داده‌اند. افسرانی را که جزو هیئت نظامی گاردان بوده‌اند در خانهٔ دیگری جای داده‌اند و تانکوانی را با زواین که عضو سفارت بوده و دو تن دیگر از اعضای سفارت در خانهٔ میرزا ابوالقاسم پسر میرزا بزرگ وزیر اعظم شاهزاده عباس میرزا که پیدا است مراد میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدراعظم معروف محمدشاه است منزل داده‌اند.

در همان شب ورود میرزا شفیع صدراعظم به ملاقات گاردان آمده و مدتی با او گفتگو کرده است. تانکوانی می‌گوید که وی پیرمردی است که مدت‌ها است طرف توجه پادشاه است و ملایمت و ادب و فروتنی او حق‌شناسی و دلیستگی ما را فراهم آورد.

چهار روز پس از ورود به تهران فتحعلی شاه اعضای سفارت را به حضور خود پذیرفته است. شب پیش برای همه اعضاء خلعت‌هایی فرستاده بودند. خلعت ژنرال گاردان جبهه‌ای از ماهوت زربفت مانند جبهه‌ای شاهزادگان و اسلحهٔ جواهرنشان و طاق شال بوده و برای

1. Adrien Dupré-Voyage en Perse, fait dans les années 1807, 1808 et 1809 en traversant l'Anatolie et la Mésopotamie depuis Constantinople jusqu'à l'extremité du Golfe Persique et de là à Irévan... 2 Vol. Paris 1819.

هریک از اعضای سفارت جبهه‌ای مانند جبهه‌های عمال دربار و کمریندهای زربفت و شال‌های کشمیری فرستاده بودند.

رئیس تشریفات سلطنتی که در آن زمان او را «مقدم السفراء» یا «ایشک آقاسی باشی» می‌گفتند آنها را نیم ساعت در اطاقی نگاه داشته و چای به ایشان داده است. سپس ژنرال گارдан را تنها به اطاق سلام برده‌اند و اعضای سفارت در کنار رؤسای دربار در باغ رویه روی تخت مرمر صف کشیده و هریک را به اسم و رسم به شاه معرفی کرده‌اند. هنگامی که نوبت به معرفی کشیشان عضو سفارت رسیده فتحعلی شاه گفته است که وی به ملایان دستور داده است فرانسه را دعا بکنند و امیدوار است که این کشیشان هم به نوبت خود برای فیروزی و نیکبختی وی دعا بخوانند. آن روز فتحعلی شاه بر تخت مرمر نشسته بود و وزیران و شاهزادگان به ترتیب سن و اهمیت مقام خود در باغ صف کشیده بودند.

تانکوانی شاید برای این‌که از پاریس دستوری بگیرد در تاریخ ۲۳ ماه مه ۱۸۰۸ (ریع الثانی ۱۲۲۳) از تهران از راه قزوین و زنجان و تبریز عازم اروپا شده و چون ژنرال گاردان در ۱۳ فوریه ۱۸۰۹ (ذی الحجه ۱۲۲۳) از تهران حرکت کرده است پیدا است که تانکوانی ۸ ماه و ۲۵ روز پیش از او از تهران رهسپار شده است. تانکوانی را ژنرال سbastیانی سفیر ناپلئون در استانبول به تهران فرستاده بود زیرا که عضو سفارت فرانسه در استانبول بود و ممکن است که دوباره به استانبول به کار اول خود برگشته باشد. در هر صورت وی بنا بر نامه‌ای که خود نوشته با یک تن از اعضای سفارت تهران را ترک کرده و ۴ روز بعد یعنی ۲۷ مه (ریع الثانی) به قزوین رسیده و پس از درنگ در زنجان در ۶ ژوئن (ریع الثانی) وارد تبریز شده است.

در تبریز میرزا بزرگ قائم مقام که وزیر عباس میرزا نایب‌السلطنه بوده است چند روزی وی را نگاه داشته تا نامه‌هایی به او بسپارد. در این زمان دو تن از افسران فرانسوی هیئت نظامی گاردان یعنی وردیه سروان پیاده و لامی سروان مهندس با سه تن افسران جزء پیاده در لشکرگاه عباس میرزا بوده‌اند و ژوانار مترجم سفارت هم برای ترجمانی در تبریز بوده است.

تانکوانی می‌گوید در این موقع عباس میرزا نایب‌السلطنه نزدیک دوهزار و پانصد سرباز داشته که به نظام فرانسه تربیت شده بودند و فرماندهانشان افسران ایرانی بودند که وردیه آنها را تربیت کرده بود. تفنگ‌ها و فشنگ‌ها ایشان را از روی نمونه‌هایی که از فرانسه آورده بودند در تبریز ساخته بودند.

لباس این سربازان نیم‌تنه‌ای خرمایی‌رنگ و تقریباً مانند لباس سربازان فرانسوی بوده و یک ردیف دگمهٔ فلزی سفید از پیش داشته است. شلوارهای متقال آبی و کفش‌های ساقهٔ کوتاه به‌پا می‌کرده‌اند ولی همچنان کلاه سیاه از پوست گوسفند بر سر می‌گذاشته‌اند و در آن زمان این کلاه معمول همهٔ ایرانیان بوده است. برخی بر بالای کلاه‌خود پری یا به‌اصطلاح آن زمان «تل» می‌زده‌اند.

دسته‌ای مأمور پاسبانی شخص نایب‌السلطنه بوده‌اند و از چادر وی پاسبانی می‌کرده‌اند. هر صبح و هر شب در ساعت معین سربازان را به اسم می‌خوانده و به این‌گونه سان می‌دیده‌اند و هر روز صبح نگهبانان را عوض می‌کردند و ساعات روز و شب را همچنان که در ارتش فرانسه معمول بوده با طبل خبر می‌داده‌اند.

ورديه افسر فرانسوی اين دسته از سپاهيان را عيناً مانند لشکريان فرانسه تربيت کرده بود و عباس‌ميرزا از اين پيشرفت بسيار مغورو بوده است. لامي افسر مهندس هم در همان لشکريگاه يك مدرسهٔ مهندسي نظامي ترتيب داده بود و ايشان را برای ساختن توب و تفنگ آماده کرده بود.

گذشته از اين عده سرباز و افسر فرانسوی عباس‌ميرزا تقریباً صد و پنجاه سرباز فراری روس را که در جنگ‌های سابق به او پناه آورده بودند و يك تن سرگرد از ايشان در جزو لشکريان خود پذيرفته و آنها را زيردست ورديه افسر فرانسوی به کار گماشته بود. فرمانده توپخانهٔ مختصر او افسری از شاهزادگان گرجی‌نام طهمورث (تيمورات) خان بوده است.

عباس‌ميرزا تانکوانی را مأمور کرده است نامه‌ای از او به ناپلئون برساند و نامه را تذهيب کرده و در كيسه زری به او سپرده‌اند و نيز نامه‌های دينگري خطاب به عسکرخان سفير ايران در پاريس و نماینده ايران در استانبول و کاردار فرانسه در استانبول به دست او داده‌اند. تانکوانی در اين نامه که از تبريز نوشته شرحی از مهارت عباس‌ميرزا در تيراندازی با تفنگ آورده و سرانجام وی در ۱۱ ژوئن ۱۸۰۸ (ربيع‌الثانى ۱۲۲۳) از تبريز رهسپار تركيه و اروپا شده است.

نتيجهٔ مأموريت گارдан در ايران

همان‌طور که نوشتيم عهدنامهٔ فينكشن‌شتاين در ۴ مه ۱۸۰۷ (صفر ۱۲۲۲) در میان ايران و فرانسه بسته شد. ناپلئون ژنرال گاردان را با هيئت نظامي فرانسوی برای اجرای آن به ايران فرستاد. وی روز ۴ دسامبر ۱۸۰۷ (رمضان ۱۲۲۲) وارد تهران شد. تقریباً ۲۱ ماه و نیم پيش

از ورود وی به تهران یعنی در ۱۴ فوریه ۱۸۰۶ (ذی القعده ۱۲۲۰) روس‌ها ایستیفانف سفير خود را برای گفتگوی صلح به تهران فرستاده بودند زیرا که روس‌ها هنوز با ناپلئون در جنگ بودند و می‌خواستند از سوی ایران آسوده خاطر باشند. پیش از آمدن گاردان دولت ایران با انگلستان قطع رابطه کرده بود.

دوماه و هفت روز پس از وصول به تهران یعنی در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (ذی الحجه ۱۲۲۲) ژنرال گاردان نامه‌ای به فتحعلی شاه نوشت و سیاست ناپلئون را در ایران به این‌گونه توضیح داده است:

«۱۰ فوریه ۱۸۰۸

چاپار ایران که از استانبول رهسپار شده نامه‌هایی از دولت من برایم آورده است. اعیحضرت ناپلئون بزرگ انتظار داشت جنگ در میان ایران و روسیه قطع شود زیرا چنان‌که عالیحضرت شما می‌داند رضایت داده بود با آن دولت صلح کند. اعیحضرت اظهار می‌دارد در عهدنامه‌ای که در تیلیسیت بسته شده چیزی درباره ایران مقرر نشده است. تا آن تاریخ نه تنها عهدنامه اتحاد در میان فرانسه و ایران را عالیحضرت شما امضا نکرده بود بلکه ممکن نبود در تهران از آن اطلاع پیدا کرده باشند. پس چون اعیحضرت هیچ اطلاع مسلمی درباره آتیه روابط خود با ایران نداشته نمی‌توانسته است در برابر روسیه روابطی را که هنوز استوار نشده بود پیش بکشد. اما اعیحضرت بی آن‌که منتظر خبر امضای عهدنامه بشود مرا مأمور کرده است عالیحضرت شما را مطمئن کنم که با وضع کنونی روابطی که با روسیه دارد این دولت در صدد خواهد بود با هر دولتی که متعدد فرانسه است دوست بشود. اعیحضرت در ضمن به من اجازه می‌دهد توسط فرانسه در میان ایران و روسیه را پیشنهاد کنم تا شاید گفتگوهایی که در تهران در میان وزیر عالیحضرت شما و سفیر روسیه روی می‌دهد هرچه بیشتر مساعد با منافع دولت شما باشد و آن منافع را وی از آن خود می‌داند. اعیحضرت میل صریح و صادقانه خود را اظهار می‌دارد که این گفتگوها متنه‌ی به عقد عهدنامه‌ای بشود که کاملاً مطابق افتخارات دولت ایران باشد.

اعیحضرت ناپلئون کبیر به من اطلاع می‌دهد که همه اروپا برای سرکوبی بیداد و خشونت انگلستان مسلح می‌شود. رفتار ظالمانه‌شان درباره دانمارکیان بالاترین نفرت را برانگیخته است. دانمارک با وجود ناکامی‌ها جنگ را با آنها برای انتقام شرافت خود دنبال می‌کند. روسیه و پرتغال بندرهای خود را مسلح کرده‌اند و آنها را به روی کشتی‌های انگلیسی می‌بندند. سوئد که متعدد با آنها بود به‌زودی اظهار دشمنی با آنها خواهد کرد.

اسپانیا تهیه مفصل می‌بیند تا در انتقام جویی عادلانه فرانسه شرکت نکند. دولت متحده امریکا که از جسارت انگلستان توهین دیده و به ستوه آمده‌اند به آن اعلان جنگ داده‌اند و از حالا کشته‌های آن را تا دریای هندوستان دنبال کرده‌اند. چنین چون نتوانسته است در برابر قتلی که انگلیسی‌ها در یکی از بندرهای آن مرتكب شده‌اند عوض بگیرد مصمم شده است با اسلحه حق خود را بستاند. تمام بندرهای ترکیه را در دریاهای اروپا و در سواحل افریقا به روی کشته‌های انگلیسی بسته‌اند. هرچه اقدامات به زیان انگلستان شدیدتر باشد دوره صلح دریایی نزدیک‌تر خواهد بود. اعیان‌حضرت امپراتور نمی‌تواند قانع شود که در همه جهان تنها درهای ایران به روی انگلیسی‌ها باز باشد. اعیان‌حضرت به اعتماد اطمینان‌هایی که عالی‌حضرت شما چندبار به او داده است حق دارد منتظر باشد که شما هم به‌زودی اقدامات سخت درباره انگلستان بکنید زیرا که خیانت آن بر روی سخت آشکار است.

اعیان‌حضرت امپراتور می‌خواهد که هر تجارتی در میان ایران و انگلستان قطع شود و همه عمال و همه وسایط این ملت را از شهرها و بندرهای امپراتوری طرد کنند و هر مکاتبه در میان انگلستان و هندوستان را از راه ایران منع بکنند. اعیان‌حضرت ناپلئون بزرگ انتظار دارد نخستین چاپاری که سفارت وی از تهران می‌فرستد به او این خبر را برساند که عالی‌حضرت شما این اقدامات را که مطابق منافع دولت امپراتوری ایران و آرزو و سرمشق همه ملل دیگر است کرده است. از عالی‌حضرت شما استدعا می‌کنم به من اطلاع دهد که درباره این درخواست‌ها به دربار خود چه باید بگویم. آقای بونتان که حاضر است به پاریس حرکت کند به محض این‌که جوابی که از عالی‌حضرت شما انتظار دارم برسد رهسپار خواهد شد؟

عهدنامهٔ تیلیسیت را ناپلئون در ۷ ژوئیه ۱۸۰۷ (ریع الثانی ۱۲۲۲) یعنی هفت ماه و چهار روز پیش از نوشته شدن این نامه گاردان امضا کرده بود. در این موقع هنوز گاردان در راه بود و به ایران نرسیده بود. عجب این است که در عهدنامهٔ تیلیسیت مطلقاً یادی از ایران نکرده و حتی دست روسیه را در ایران باز گذاشته بود و با این همه از ایران توقع داشت که با انگلستان قطع رابطه بکند و در برابر این کار یگانه چیزی که وعده می‌داد این بود که سفیر وی در تهران در میان ایران و روسیه توسط بکند.

فتحعلی‌شاه در جواب این نامه ژنرال گاردان پاسخی به او نوشته است که اصل آن به دست نیست و قسمتی از مدلول آن را ژوانن مترجم سفارت فرانسه به فرانسه ترجمه کرده است. از آن ترجمه برمی‌آید که این پاسخ را فتحعلی‌شاه در ۱۷ فوریه ۱۸۰۸ (۱۹ ذی الحجه ۱۲۲۲) هفت روز پس از نامه گاردان نوشته و محتویات او چنین بوده است:

«پس از تعارفات و مراسم معمول عالیحضرت همه رضایت خود را از توجهی که ژنرال گاردان کرده و نیات اعیلیحضرت امپراتور و شاه را به او اظهار داشته است بیان می‌کند. می‌گوید تا چه اندازه از حق پرستی و فداکاری و صداقتی که جناب او در روابط خود با دربار ایران به کار می‌برد خشنود شده است...»

«این که شما نیات اعیلیحضرت امپراتور ناپلئون برادر نام آور و مفتخر ما را که سلطنتش جاودان باد بیان کرده‌اید و میل دارد که جنگ در میان لشکریان ایران و روسیه قطع شود و جناب شما به همراهی وزیران پایتخت ما در طهران به عقد عهدنامه صلح با فرستاده امپراتور روسیه بپردازید دوستی و مهربانی ناپلئون بزرگ را درباره ما و تخت شاهانه ما در دیدگان ما کالشمس فی وسط السماء آشکار می‌کند.»

«شک نیست و آشکار است که این دو دولت جاودید مدت در سعادت و نکبت یار یکدیگرند. شواهد آشکاری از حسن نیات برادر والاگهر خود داریم و توجهات دائمی او درباره دولت ما و صفا و صداقت وی بر ما آشکار است. به همین جهت ما مطمئنیم که اتحاد و دوستی دو دولت بیش از پیش استوار می‌شود و تا روز رستاخیز باقی خواهد ماند.»

«اما درباره قطع روابط ایران با انگلیسی‌ها جناب شما باید بداند از همان روزی که دو دولت والاچاه ما با هم اتحاد کردند همه راه‌های روابط در میان ایرانیان و انگلیسی‌ها بسته شد و سفیر ما که به هندوستان فرستاده شده بود به فرمان ما احضار شد و به پایتخت ما بازگشته است. گذشته از آن همه انگلیسی‌هایی که در قلمرو ما و بندرهای خاک ما بودند بیرون کرده و مطرود شدند.»

«پس ما شک نداریم چنان‌که خواسته‌اید آقای اگوست بونتان را به‌زودی روانه کنید. این پاسخ ما را به توسط وی به اطلاع وزیران دولت فرانسه خواهید رساند و وی پس از استجازه از این دولت امپراتوری باید به‌زودی عازم فرانسه بشود و غیره...»

به تاریخ ماه ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۲۲ هجری (۱۸۰۸ فوریه)

ترجمه امضای کننده ترجمان اول سفارت امپراتوری و پادشاهی در دربار ایران.

طهران ۲۰ فوریه ۱۸۰۸

امضا: ژ. م. ژوانن»

پیش از این اشاره رفت که عهدنامه فینکن شتاين را فتحعلی‌شاه در ۲۰ دسامبر ۱۸۰۷ (شوال ۱۲۲۲) یعنی پانزده روز پس از ورود گاردان به تهران امضای کرده و این تاریخ پنج ماه و سیزده روز بعد از امضای عهدنامه تیلیسیت بوده است.

در این صورت مسلم است که در موقع امضای عهدنامهٔ تیلیسیت هنوز عهدنامهٔ فینکن‌شتاین به امضای فتحعلی‌شاه نرسیده بود، اما دلیلی هم در میان نبود که ایران از اتحاد با ناپلئون دست کشیده باشد و اگر عهدنامهٔ فینکن‌شتاین هفت‌ماه و شانزده روز پس از آن‌که به امضای ناپلئون رسیده بود به امضای فتحعلی‌شاه رسیده است فتحعلی‌شاه در این تاخیر تقصیر نداشته است، زیرا که گارдан با آن‌که چند روز پس از امضای آن از فرانسه عزیمت کرده نزدیک شش ماه در راه بوده است و درنگ او در استانبول رسیدن وی را به تهران به تأخیر انداخته بود. از سوی دیگر مسلم است که ناپلئون عهدنامهٔ تیلیسیت را با روس‌ها دوماه و سه روز پس از امضای عهدنامهٔ فینکن‌شتاین با فتحعلی‌شاه امضا کرده است، یعنی دوماه و سه روز پس از آن‌که عقد اتحادی با ایران بسته در ضمن صلح با روسیه به کلی متعدد خود را از یاد برده و حتی درنتیجهٔ این سکوت آن را دست‌بسته در اختیار روس‌ها گذاشته است.

در این تردیدی نیست که ناپلئون در ضمن این‌که می‌خواسته است از ایران به زیان انگلیس‌ها بهره‌مند شود کوچک‌ترین قدم را برای پشتیبانی از ایران در برابر روس‌ها برنداشته است.

شگفت‌تر این است که شش ماه و یازده روز پس از امضای عهدنامهٔ تیلیسیت و ۲۴ روز پس از آن‌که گاردان نامهٔ یأس‌آمیز ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ ذی‌الحجہ ۱۲۲۲) سابق‌الذکر را به فتحعلی‌شاه بنویسد یعنی در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۸۰۸ (۱۹ ذی‌القعده ۱۲۲۲) نامه‌ای مودت‌آمیز با همان‌ وعده‌های دوستی سابق به فتحعلی‌شاه نوشته است به این‌گونه: «ناپلئون امپراتور فرانسویان، پادشاه ایتالیا و سرپرست اتحادیهٔ رن^۱ به فتحعلی‌شاه امپراتور ایرانیان:

سلام بر تاجداری که بر افتخار ایران با فیروزمندی‌های خود می‌افزاید و با فرزانگی و پایداری پادشاهی می‌کند.

نامه‌هایی را که اعلیحضرت شما به من نوشته است دریافت کردم: اطمینان‌هایی که از دوستی خود می‌دهد همیشه بر من گوارا بوده است و خواهد بود. خدمتگزار شما یوسف آقا نامهٔ مرا به اعلیحضرت شما خواهد داد. شاد شدم از این‌که دیدم چندزمانی در پایتخت من مانده است. مانند فرستادهٔ پادشاهی که عزیزش می‌دارم با او رفتار کرده‌اند و من از رفتار او خشنود بوده‌ام.

او را مأمور می‌کنم که به اعلیحضرت شما تکرار کند که صادقانه‌ترین دلبستگی را به او دارم؛ میل دارم روابط یگانگی را که به این خوبی در میان برقرار شده است روزافزون بیینم. تنها یک دشمن برای ما مانده است که با آن بجنگیم: انگلستان است. دول اروپا را وادار کرده‌ام با من یاری کنند، تا آن را مجبور کنیم از دعاوی جابرانه خود چشم بپوشد. امید است که اعلیحضرت شما کوشش خود را با کوشش من توأم کند، در این افتخار که صلح جهان را فراهم کرده است شرکت خواهد کرد.

ای پادشاه بسیار بزرگ و بسیار توانا و بسیار فیروزمند از خدا خواستارم که پیوسته نگهبان سعادت امپراتوری شما باشد و بر شماره سال‌های عمر شما بیفزاید.
در کاخ سلطنتی من در تویلری^۱ در ۱۷ ژانویه ۱۸۰۸ نوشته شد.

امضا، ناپلئون.

به امر امپراتور:

وزیر منشی دولت

امضا: اوگ. ب. ماره^۲

وزیر امور خارجه امضا: شامپانی^۳

به ملاحظه ما رسید، نایب اول شخص مملکت جانشین صدراعظم دولت:

امضا: ش. م. تالران^۴

از این جاییدا است که وظیفه گاردان چه به عنوان رئیس هیئت نظامی فرانسه در ایران و چه به عنوان سفیرکبیر ناپلئون در دربار فتحعلی شاه بسیار دشوار بوده و ناپلئون توقعات دشوار از او داشته است. از یکسوی گاردان نخست مأمور بوده است وسایل حمله به هندوستان را از راه ایران آماده کند و سربازان ایرانی را به نظام جدید آشنا کند و اسلحه جدید در ایران بسازد و مطالعات سوق‌الجیشی و جغرافیایی در ایران و در راه‌های هندوستان بکند. از سوی دیگر مأمور بوده است ایران را وادار کند با انگلستان رابطه نداشته باشد و نگذارد انگلیسی‌ها از راه ایران با هند مربوط باشند. از سوی دیگر حمایت نکردن ناپلئون از ایران را در برابر روسیه می‌بایست به این وسیله جبران کند که بکوشید صلح در میان ایران و روسیه برقرار سازد. در این زمینه هم باز دربار ناپلئون آنچنان‌که باید با او یاری نمی‌کرده، یعنی نمی‌خواسته است در اروپا به وسیله سفیر روسیه در پاریس یا سفیر فرانسه

1. Tuilleries

2. Hugues B. Maret

3. Champagny

4. Ch. M. Talleyrand

در دربار روسیه در این کار وارد شود و تنها بار را به دوش گاردان می‌گذاشتند و می‌خواستند وی در تهران در میان نماینده‌های روسیه و دولت ایران میانجی‌گری کند و به این وسیله سخت آشکار است که مقصود دربار ناپلئون این بود که بیشتر در این گیرودار در میان روسیه و ایران حق را به روسیه بدهد و ایران را وادار کند از منافع و شرایط خود بکاهد و به شرایط روسیه تسليم بشود.

در این میدان دشوار اشکال دیگری هم در پیش بود و آن این بود که از یک سو ایران با دولت عثمانی هم اختلافاتی داشت و به همین جهت ترکان عثمانی مانع بودند که خبر و نامه به ایران برسد و دولت ایران و سفیر فرانسه در تهران سریع‌ترین و نزدیک‌ترین رابطه را با دربار ناپلئون داشته باشند. از سوی دیگر در افغانستان هم که یگانه راه حمله به هندوستان بود و ناپلئون امیدوار بود از آنجا بتواند به انگلیسی‌ها حمله ببرد مخالفان و شورشیان چند در برابر ایران برخاسته بودند و نمی‌گذاشتند راه هرات و قندهار که ناپلئون امیدوار بود از آنجا به هند بتازد راه امن و در اختیار ایران بشود.

این است که سیاست ناپلئون را در دربار فتحعلی‌شاه بسیار ناپاخته و ناسنجیده و دور از حزم و تدبیر باید دانست که حقیقت و صداقت در آن نبوده است. نتایج این سیاست برای ایران بسیار وخیم شد، زیرا که پیروی ایران از نیات ناپلئون و شرکت در دسته‌بندی‌های او در برابر انگلستان خشم انگلستان را برانگیخت و با ترس دیگری که از ایران داشت توأم شد. این ترس دیگر این بود که انگلیسی‌ها در ورود به هندوستان به نفوذ معنوی ایران در آن سرزمین پهناور پی برد و خطرناک‌ترین رقیب خود را در آنجا فکر ایرانی و زبان فارسی و تجارت با ایران دیده بودند و در هرجای آسیا که می‌خواستند رخنه کنند به همین مانع برخورده بودند.

از آن زمان همه کوشش انگلیسی‌ها در آسیا این بوده است که ایران را به دست همسایگان مختلفی که داشته است ناتوان کنند و حوادثی در افغانستان و حکومت‌های فرعی آسیای مرکزی مانند بخارا و مرو و خیوه و متصرفات روسیه در قفقاز و دولت عثمانی که همسایگان آن روزی ایران بودند فراهم بکنند، تا نواحی حاصل خیز و پر جمعیت ایران که در حواشی مملکت بود از آن جدا شود و به دست دیگران بیفتند و دیواری محکم در میان ایران و هندوستان کشیده شود. دلایل فراوان هست که از آن پس آتش نفاق در میان ایران و افغانستان و حکومت‌های آسیای مرکزی روسیه و عثمانی را انگلیسی‌ها دامن زده‌اند. مهم‌ترین و وخیم‌ترین حوادثی که در این زمینه فراهم کرده‌اند جنگ‌های ایران و روسیه

است که پس از این روی داد. هیچ شکی نیست که پس از رفتن ژنرال گاردان و هیئت نظامی فرانسوی از ایران و کوتاه شدن دست ناپلئون از دربار فتحعلی شاه انگلیسی‌ها نفاق و کدورتی را که در میان ایران و روسیه بوده است روزیه روز سخت‌تر کرده و ایرانیان را تحریک کرده‌اند که دنباله جنگ با روسیه را بگیرند و به جای افسران فرانسوی چند تن افسر انگلیسی وارد سپاه ایران کرده‌اند که ظاهراً عنوان آموزگار و مستشار داشته‌اند ولی باطنًا می‌کوشیده‌اند مانع از پیشرفت ایرانیان در میدان‌های جنگ باشند. به همین هم اکتفا نکرده‌اند و عهدنامه رسمی با فتحعلی شاه بسته‌اند که اگر وارد جنگ با روسیه بشود با او یاری بکنند و از جمله مبلغ معینی از بابت هزینه و لشکرکشی به او پردازند و همین‌که وی را خام کرده‌اند و به پشت‌گرمی این عهدنامه شوم وارد جنگ شد از همه وعده‌های خود سرباز زده و با کمال صراحة عهدنامه خود را زیر پا گذاشته و وی را به این‌گونه فریب داده و گرفتار آن مصایب تاریخی و سرشکستگی‌های معروف کرده‌اند.

اختلاف ایران و روسیه

و عده‌هایی که ناپلئون به ایران داده و دربار ایران را کاملاً خام کرده بود و توسلی که ایران به او داشت و در این راه آنچه ممکن بود فداکاری کرده و تهیه دیده بود مطلقاً در رفع اختلاف ایران با روسیه سودمند نشد، بلکه بر زیان افزود، زیرا که از یک طرف ایرانیان را به پشتگرمی ناپلئون مغور کرده و ایشان را از سازش با روس‌ها مانع شده و از طرف دیگر روس‌ها را رنجانیده بود که چرا ایرانیان به دیگری متولّ شده و مستقیماً به آنها رجوع نکرده و چرا الحن مغورانه پیش گرفته و به پیشنهادهای صلح آنها اعتنا نداده‌اند. ناچار این اختلاف میان ایران و روسیه می‌باشد حوادث ناگوار دیگری پیش بیاورد.

اساس این اختلاف بر سر گرجستان بود. پیش از این در صحایف ۷۰-۷۱ و ۷۳-۸۰ و ۹۳-۱۱۷ شمه‌ای در این زمینه آمده است. گرجستان ناحیه حاصل‌خیز سبز خرمی است که در دامنه کوه‌های قفقاز و در سواحل راست دریای سیاه واقع شده است. مردمی از نژاد آریایی از زمان‌های بسیار قدیم و شاید از نخستین روزهای هجرت نژاد آریایی ایرانی به نواحی امروزی در آن‌جا سکنی دارند و از نخستین روزهای تاریخ ایران نامشان در اسناد تاریخی ما آمده است.

در زمان‌های قدیم این کشور را به سه ناحیه ممتاز تقسیم می‌کردند. یک قسمت از آن را «ایبری» می‌گفتند و قسمت دیگر را «کولخیدا»، قسمت سوم سرزمین آلانیان بود که مردمی جنگجو از نژاد آریایی ایرانی بودند و ملل مختلف نام‌های گوناگون به آنها داده‌اند. ایرانیان به

ایشان «آلانی» و اروپاییان «آلبانی» و ارمنیان «اغوانیان» می‌گفتند. در آغاز دوره اسلامی تازیان کلمه «آلان» زبان فارسی را به «الران» تبدیل کرده‌اند و اندک‌اندک این کلمه در فارسی و عربی «اران» شده و ناحیه شمالی رود ارس را که جمهوری آذربایجان امروز باشد اران گفته‌اند.

مردم گرجستان در جنگ‌های عمدت‌های که شاهنشاهان هخامنشی ایران کرده‌اند شرکت داشته‌اند. در زمانی که امپراتوری رم بنای کشورستانی را در آسیای غربی گذاشت اندک‌اندک به گرجستان هم نزدیک شد و از دوره اشکانی به بعد گرجستان نیز مانند ارمنستان در میان ایران و روم متنازع شد. در قرن پنجم میلادی یکی از پادشاهان کولخیدا که زاتوس نام داشته زنی از نصاری گرفته و به این مناسبت به دین نصاری گرویده و از آن روز دین مسیح وارد گرجستان شده است. کلیسای گرجستان شعبهٔ خاصی از دین نصاری است و آیین و رسوم مخصوص به خود دارد که نزدیک به کلیسای ارتودکس یونانی است. در دورهٔ ساسانی همچنان این نواحی گاهی در دست ایرانیان و گاهی در دست رومیان بود و خسرونوشین روان بار دیگر آن‌جا را متصرف شد.

آخرین بار که امپراتوران بیزنتیه یا رومیه‌الصغری بـ گرجستان حمله برداشتند در سال ۶۲۷ میلادی یا سال ششم هجری بود که هراکلیوس امپراتور معروف آن‌جا را گرفت و جزو خاک خود کرد، اما چندی نگذشت که اعراب وارد آن‌جا شدند و گرجستان جزو قلمرو خلفا درآمد. در پایان قرن دوم سلسلهٔ باگراتی‌های ارمنستان بر گرجستان هم مسلط شدند و استیلای آنها مدت‌های مديدة طول کشید تا این‌که در قرن پنجم سلجوقیان پس از استیلای بر ایران بر گرجستان هم دست انداختند و پس از برافتادن سلجوقیان، ترکان عثمانی بر آن‌جا غلبه کردند. اما در سال ۴۹۳ هجری متحده‌ی صلیبی پس از تصرف اورشلیم با نصاری گرجستان یاری کردند و ایشان هم ترکان را از آن‌جا راندند و سلسلهٔ مستقلی در گرجستان تشکیل شد که تا ۶۰۹ هجری بر سر کار بود.

پس از آن مغول‌ها بر آن مملکت دست یافتد و تیمور، از ۷۸۰ تا ۸۰۵ شش بار به گرجستان تاخت. پس از برافتادن تیموریان گرجستان بار دیگر مستقل شد و سه دولت مستقل در آن‌جا تشکیل یافت که در اسناد فارسی آنها را «کارتیل» و «کاخت» و «امرط» می‌نویسند. پیدا است که سلسله‌های مختلف امراهی گرجستان نمی‌توانستند با هم متحد باشند و چون امپراتوری بیزنتیه را ترکان عثمانی از پا درآورده‌اند دیگر این پادشاهان پشتیبان نیرومند در جهان نداشتند و ناچار می‌بايست به دولتی که زورمندتر و نیک‌خواه‌تر بود پناه

بینند. این بود که پادشاهان گرجستان در قرن یازدهم هجری خود را دست نشانده پادشاهان صفوی کردند و شاه عباس اول مخصوصاً از آنها حمایت مؤثری می‌کرد و گرجستان را در برابر تجاوز ترکان عثمانی حفظ کرد.

اما آرزوی استقلال همچنان در سر مردم گرجستان بود و چون روس‌ها در این زمان نه تنها به خاکشان نزدیک شده بلکه در مشرق اروپا نیز نیرو گرفته بودند و پیرو طریقه‌ای از عیسویت بودند که به کلیسا ای آنها نزدیک بود و رفت و آمد در میان گرجستان و روسیه آغاز شده بود پادشاهان گرجستان از روس‌ها یاری خواستند، چنان‌که در سال ۱۵۵۸ میلادی مطابق با ۹۶۵ هجری ایوان دوم پادشاه کاخت از ایوان چهارم واسیلیو ویچ پادشاه روسیه یاری خواست. چندی بعد الکساندر پادشاه دیگر گرجستان از باریس گادونف تزار روسیه در برابر شاه عباس کمک خواست. در سال ۱۶۱۹ میلادی مطابق با ۱۰۲۸ هجری تیمور از پادشاه گرجستان فرستادگانی به همین منظور به دربار میخائيل فئودورو ویچ اولین تزار خانواده رومانوف‌ها روانه کرد.

از آن پس دخالت روس‌ها در کارهای گرجستان مردم این سرزمین را غره کرد و اندک‌اندک از زیر بار فرمانروایی ایران خویش را بیرون کشیدند و در قرن هیجدهم میلادی و قرن دوازدهم هجری که ایران گرفتار ضعف صفویه بود «واختانگ چهارم» پادشاه مقتدری در گرجستان به روی کار آمد و حقوق قدیمی ایرانیان را به هیچ شمرد.

دوره فترتی که در پایان سلطنت صفوی و دوره حکمرانی افشارها و زندها در ایران پیش آمد ناچار مردم گرجستان را روزبه روز از ایران دورتر و به روسیه نزدیک‌تر می‌کرد. از سال ۱۰۲۴ تا سال ۱۱۱۵ قمری یعنی ۹۰ سال تمام حکمرانی از جانب دربار صفوی عازم گرجستان شده و در آنجا فرمانروایی کرده‌اند زیرا که در ۱۰۲۴ عیسی خان به حکومت گرجستان رفته و در ۱۱۰۶ کلیعلی خان را به آنجا فرستاده‌اند و وی تا ۱۱۱۵ در گرجستان حکمرانی داشته است.

از ۱۱۱۵ به بعد امراهی گرجستان اندک‌اندک استقلالی یافتند و در صدد بودند از دخالت‌های ایران و عثمانی در سرزمین خود مانع شوند و راهی را که پیش گرفتند همان جلب حمایت دربار تزارها بود. پریشانی اوضاع ایران نیز که از عزل شاه سلطان حسین صفوی در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ تا جلوس آقامحمدخان قاجار در ۱۱۶۳ نزدیک سی سال دوام داشت وسیله این کار را بیشتر فراهم می‌کرد.

در ظرف این مدت پادشاهان گرجستان نخست سعی کرده بودند حمایت برخی از دول

مغرب اروپا و از آن جمله لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه را جلب کنند، اما از آن طرف نتیجه‌ای نبردند و راهی جز توسل به روسیه در پیش نبود. روسیه هم پس از پتر کبیر به اندازه‌ای نیرومند شده بود که برای گرجستان راهی جز این که تحت الحمایه امپراتوری تزارها بشود باز نبود.

سرانجام وقتی که هراکلیوس یا ایراکلی دوم پادشاه کارتیل و کاخت به پادشاهی رسید گرجستان تسليم روسیه شد. ایراکلی پسر تیمور از دوم نخست پادشاه کاخت بود و در ۱۷۴۴ میلادی مطابق با ۱۱۵۷ قمری به پادشاهی کاخت نشست. در ۱۷۶۲ مطابق با ۱۱۷۵ سلطنت کارتیل را ضمیمه کار خود کرد و تا ۱۷۹۸ مطابق ۱۲۱۳ هم زنده بود. پس از مرگ وی کثورگی دوازدهم که در اسناد ایرانی نامش را «گرگین» نوشتند تا ۱۸۰۰ م. یا ۱۲۱۵ ق. و پس از او ایوان دوازدهم تا ۱۸۰۱ م. یا ۱۲۱۶ ق. سلطنت کردند.

ایراکلی در اواخر سلطنت خود جداً متمایل به روسیه بود و سرانجام در ۲۴ ژوئیه ۱۷۸۳ مطابق با ۲۳ شعبان ۱۱۹۷ در دز «گورگیوسک» در سرحد قفقاز در میان فلدмарشال پاتیمکین همه کاره دربار به کاترین دوم امپراتریس معروف روسیه و شاهزاده «باگراتیون» گرجی نماینده پادشاه گرجستان عهدنامه‌ای به امضار رسید که در تاریخ جهان اهمیت خاصی دارد، زیرا که در این عهدنامه پادشاه گرجستان کشور خود را در حمایت امپراتوری روسیه قرار داد و این اولین کشور تحت الحمایه در تاریخ جهان است و بعدها دول اروپا این راه را دنبال کردند و کشورهای تحت الحمایه دیگر در جهان پیدا شد.

این عهدنامه دارای سیزده ماده و یک مقدمه بود و در ماده اول آن تصریح شده بود که از این به بعد دیگر پادشاه گرجستان «والی» آن کشور نخواهد بود بلکه «متحد» روسیه شمرده خواهد شد. معنی این ماده صریح است، یعنی پادشاه گرجستان که از چهارصد سال پیش دست‌نشانده ایران بود و پادشاهان ایران رسماً عنوان «والی» گرجستان به او می‌دادند از این پس دست‌نشانده تزارهای روسیه خواهد بود.

شش سال پس از امضای این عهدنامه یعنی در ۱۷۸۹ مطابق با ۱۲۰۳ قمری انقلاب فرانسه در گرفت و نخستین نتیجه آن وحشت فوق العاده‌ای بود که بر همه پادشاهان اروپا و از آن جمله به یکاترین دوم امپراتریس که از ۱۷۶۲ تا ۱۷۹۶ میلادی (۱۱۷۵-۱۲۱۰ هجری) پادشاهی می‌کرد چیره شد و ناچار یکاترین موقع را مناسب نمی‌یافت که در قفقاز جهان‌گیری کند، و انگهی تازه از جنگ دوم با ترکیه در ۱۷۹۱ (۱۲۰۵ ه) فارغ شده بود و می‌بایست لشکریان خود را اندکی آرام بگذارد.

در ۱۷۹۶ (۱۲۱۰ ه) که چندماه به مرگ یکاترین مانده بود اختیار وی و کشورش در دست پلاتن زویف معروف بود. وی به همدستی برادرش والریان زویف نقشهٔ بسیار جسورانه‌ای طرح کرده بود که ناپلئون اول هم در حد خود خواست آن را دنبال بکند. پیش از زویف اختیار امپراتوری روسیه به دست پاتیمکین افتاده بود و وی می‌کوشید ملل نصارای بالکان را بر سلاطین عثمانی بشوراند و متصرفات اروپای عثمانی‌ها را جزو روسیه کند. زویف بلندپروازتر از او بود و می‌خواست ایران را درهم نوردد و خود را به مرزهای هندوستان برساند و به دریاهای گرم راه بیابد.

نقشهٔ این بود که والریان زویف ایران را بگیرد و پادگان‌هایی در شهرهای مختلف ایران بگمارد و از راه آسیای صغیر به خاک عثمانی حمله ببرد و ترکان عثمانی را هم از پا دریاورد. از طرف دیگر می‌بایست «سووارف» سردار معروف از راه بالکان به استانبول حمله ببرد و در ضمن ناوگان روسیه از راه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و قرار بود فرماندهی ناوگان با خود یکاترین باشد.

در پایان ماه فوریهٔ ۱۷۹۶ (شعبان ۱۲۱۰) والریان زویف از پترزبورگ رهسپار شد و امیدوار بود در ماه سپتامبر همان سال یعنی هفت ماه دیگر به اصفهان برسد. می‌بایست ژنرال «کارساکف» هم از سوی دیگر با ده‌هزار سرباز از راه قفقاز رهسپار شود و تفلیس را بگیرد. اما زویف با بیست هزار سرباز در کرانهٔ دریای خزر حرکت کند و پس از آنکه به لشکریان ژنرال کارساکف رسید با هم به سوی اصفهان بتاباند و امیدوار بودند که مردم دریند و بادکوبه در راه مانع از این لشکرکشی نشونند. ظاهراً در آن موقع دریار روسیه چندان اطلاعی از اوضاع داخلی ایران نداشت و می‌پنداشتند که هنوز اصفهان پایتخت ایران است و اگر اصفهان را بگیرند دولت ایران تسليم می‌شود. ماه سپتامبری که زویف وعده می‌داد رسید و هنوز لشکریان او از مرزهای ایران نگذشته بودند. از پترزبورگ، «دو ولان» نام مهندس را با نقشه‌های جغرافیایی و دستورهای نظامی به یاری او فرستادند ولی در ۱۷ نوامبر همان سال (جمادی الاولی ۱۲۱۱) که یکاترین دوم درگذشت وی هنوز در بادکوبه بود. پاول جانشین یکاترین دنبال این کار را نگرفت و نقشهٔ زویف عقیم ماند.

پیش از این وقایع همین‌که خبر اتحاد گرجستان با روسیه به آقامحمدخان قاجار رسید مصمم شد بر آن نواحی بتازد. این موقع برای وی بسیار مناسب بود زیرا که یکاترین ملکه روسیه همچنان از انقلاب فرانسه وحشت‌زده و مرعوب بود و چون خبر تاختن آقامحمدخان به گرجستان رسید از مردم گرجستان حمایتی نکرد.

از آن زمانی که پادشاه گرجستان به پشت‌گرمی دربار روسیه سر از فرمانبرداری از ایران باز زده بود گروهی از امیران و فرمانروایان آن سوی ارس هم که بیشترشان حکمرانی موروث داشتند از مشاهده کار او دلیر شده بودند و سر به طغیان برداشته و با ایراکلی همدست شده بودند. آقامحمدخان در اواخر سال ۱۲۰۹ قمری نخست در اطراف تهران پادگان مهمی فراهم کرد و بی آنکه به کسی اندیشه خود را بگوید پنهانی تهیه کامل دید و بی خبر از تهران رهسپار شد و از راه اردبیل به پل خدآفرین رسید و چون پل را ویران کرده بودند دوباره آن را ساخت و چون از رود ارس گذشت عده‌ای را به گرفتن سرزمین طالش فرستاد و خود به سوی ارمنستان تاخت و عده‌ای از مردم ارمنستان را کشت و اسیر کرد. سپس با ده هزار سرباز بر قلعه پناه‌آباد تاخت و آن را محاصره کرد و چون نتوانست آن قلعه را از ابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ که از ۱۱۷۷ تا ۱۲۲۱ قمری بر آن نواحی مسلط بود بگیرد به سوی تفلیس تاخت. عده‌ای از همراهان خود را با حاج ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی صدراعظم خود گذاشت و با عده دیگر به آن شهر حمله بردا.

ایراکلی با عده‌ای سپاهی بیرون آمد و در بیرون شهر به یکدیگر رسیدند و جنگ سختی درگرفت و در میان جنگ باد سختی مخالف لشکریان ارمنی و گرجی وزید و آنها تاب نیاوردن و به شهر برگشتند. از دروازه دیگر شهر چهارصد تن از سپاهیان چرکس که با ایراکلی همدست بودند بیرون تاختند و تا پشت چادری که آقامحمدخان در آن بود رسیدند و برخی از طناب‌های چادر را هم با تیغ بریدند. اما آقامحمدخان از جای خود نجنيبد و فرمان داد تفنگچیان مازندرانی که پاسبانش بودند تیر انداختند و آنها را کشتند و فرار دادند. ایراکلی که تاب برابری در خود نمی‌دید شتابان به شهر تفلیس رفت و همسر خود را که در اسناد ایرانی نامش را «ده فال» نوشته‌اند با خواهر و دختر خود همراه برداشت و به شتاب به سرزمین کاخت و کارتیل رفت. آقامحمدخان در آخرین مرحله جنگ هفتادتن از سران لشکر گرجستان را کشت و سرانجام وارد شهر تفلیس شد و فرمان کشتار و غارت داد و این بیدادگری به جایی رسید که مورخان ایرانی نوشته‌اند پانزده هزار تن زن و دختر و مرد و پسر را اسیر کرده‌اند و کشیشان را دست‌بسته به رود ارس درانداختند و کلیساهای آنها را سوزانندند و خانه‌های مردم را ویران کردند و هرچه در شهر بود به غارت برداشتند. البته پیدا است که تاریخ‌نویسان ایران در نقل این واقعه در نام رود اشتباه کرده و به جای رود کور رود ارس نوشته‌اند زیرا که رود کور از تفلیس می‌گذرد و نه رود ارس.

پس از نه روز که در تفلیس بود و این کشتار و خونریزی و غارت شگفت را کرد از تفلیس

رهسپار گنجه شد و از آن جا به شروان رفت و در این نواحی هم تاخت و تازهایی کرد و سرانجام از راه دشت مقان به ایران برگشت.

سرجان ملکم مورخ انگلیسی از گفته یک مورخ ایرانی نقل کرده است که آقامحمدخان پنجاه و سه روز پس از جشن نوروز از تهران رهسپار شد و نزدیک شصت هزار تن لشکری با او بود و در راه آنها را به سه دسته تقسیم کرد، دسته‌ای را از راه مقان و شروان و داغستان یعنی از سوی مشرق و دسته‌ای را از راه ایروان یعنی از راه مغرب فرستاد و دسته‌ای را با خود از راه شوشی و قراباغ که مرکز باشد برد. در گنجه این سه دسته به هم رسیدند و در راه به واسطه چنگ‌هایی که کرده بودند عده آنها به چهل هزار رسیده بود و لشکریان ایراکلی چهار یک عده او بود و در پانزده میلی تلفیس با هم روی رو شدند و گرجیان متهمی دلاوری را در جنگ نشان دادند اما به واسطه افزونی لشکر آقامحمدخان شکست خوردن. نیز می‌گوید به گفته دیگر اسیران این واقعه را بیست و پنج هزار تن تخمین کرده‌اند.

در این واقعه تاخت و تاز آقامحمدخان دریار روسیه با آنکه در عهدنامه تحت الحمایگی قید شده بود حمایتی از گرجستان نکرد و چون مواد این عهدنامه اجرا نشد به خودی خود از اعتبار افتاد. چندی بعد گئورگی دوازدهم پادشاه جدید که این‌بار در معرض تهدید ترکان عثمانی افتاده بود در ۲۳ نوامبر ۱۷۹۹ (جمادی‌الآخر ۱۲۱۴) عهدنامه دیگری با پاول امپراتور روسیه بست و مواد عهدنامه سابق را تجدید کرد و روسیه متعهد شد در موقع خطر یاوری نظامی را که آن‌بار نکرده بود بکند.

پس از بازگشت آقامحمدخان از این لشکرکشی واقعه حمله والریان زویف روی داده است. و همان‌طور که در صفحات پیشین نوشته شده است آقامحمدخان در خراسان و ماوراء‌النهر مشغول زد خورد بود که این خبر به او رسید و اندکی بعد خبر مرگ یکاترین و بازگشت زویف او را مصمم کرد بار دیگر به گرجستان بتابد. باز به تهران آمد و لشکریان خود را در این شهر گرد آورد و سپس از تهران راهی شد و از همان راه اردبیل به کنار رود ارس رسید و باز پل را شکسته بودند، از آب گذشت و با ده هزار سوار بر قلعه پناه آباد تاخت. این بار ابراهیم خلیل خان به سرزمین شکی و لگزستان گریخت و وی وارد قلعه شد و ذخایر آن‌جا را تصرف کرد و در پای همین قلعه بود که به قتل رسید.

تاریخ‌نویسان ایرانی در ذکر این واقعه زمان یکاترین که نام وی را «یکه‌ترینه» ضبط کرده‌اند به سبب اصلی این‌که چرا دریار روسیه در این واقعه با ایراکلی یاری نکرده است پی نبرده‌اند.

چنان‌که گذشت سرجان ملکم نخست از قول یک تن از مردم گرجستان می‌نویسد در این موقع ژنرال گوداویچ که با لشکریانی مأمور پشتیبانی از آن سرزمین بود در شش منزلی تفلیس اقامت داشت و ایراکلی کراراً از او یاری خواست اما او سرباز می‌زد و گمان نمی‌برد نتیجه این کار چنین باشد و می‌پنداشت آنچه درباره آقامحمدخان و لشکریانش می‌گویند مبالغه است. می‌گوید درست‌تر این است که گوداویچ در قلعه گورگیوسک بود و سپاهیانش در اطراف کوه‌سیاه (قراداغ) پراکنده بودند و نمی‌توانست تا سه چهار هفتة دیگر لشکریان خود را جمع کند و به تفلیس برسد. یا این‌که شاید ایراکلی نمی‌خواسته است آنها را در این کار دخالت بدهد و از استیلای آنها نیز بیم داشته و نیروی خود را برابری با لشکر آقامحمدخان کافی می‌دانسته است. در هر صورت پس از این واقعه تاخت و تاز آقامحمدخان بر تفلیس یکاترین در صدد برآمده است که انتقامی از او بگیرد و در این موقع مرتضی قلی خان برادر آقامحمدخان که در جنگ با او شکست خورده و به روسیه گریخته بود در آن سرزمین بود یکاترین می‌خواست به وسیله او آقامحمدخان را از پادرآورد و لشکرکشی والریان زویف به همین مقصد بود و آن لشکرکشی هم بی‌نتیجه نماند زیرا که نواحی دریند و بادکوبه و طالش و شماخی و گنجه که پیش از آن جزو خاک ایران بود در همین واقعه از دست رفت.

آغاز جنگ‌های ایران و روسیه

تاخت و تازهای بیهوده آقامحمدخان در گرجستان نتیجه‌ای جز این نداد که از یک طرف مردم آن سرزمین را رنجیده‌تر کرد و از سوی دیگر دولت روسیه تزاری را به کارهایی برانگیخت که زیان بسیار برای ایران داشت.

هراکلیوس دوم یا ایراکلی پادشاه گرجستان در ۱۷۹۸ م. (۱۲۱۳ ق.) اندکی پس از کشته شدن آقامحمدخان درگذشت.

ایراکلی چند پس‌داشت، مهتر آنها گئورگی نام داشت و در اسناد ایرانی نامش را «گرگین» نوشته‌اند و به جای پدر نشست. اما یکی از برادرانش که الکساندر یا اسکندر نام داشت به مخالفت با او برخاست و مدعی او بود و ظاهراً مخالف این بوده است که گرجستان دست‌نشانده روسیه باشد و به همین جهت امیدوار بود که ایران از او حمایت کند و وی را به سلطنت گرجستان برساند و به دربار فتحعلی شاه آمد و در جنگ‌هایی که پس از آن در میان روسیه و ایران درگرفت شرکت داشت و همچنان در ایران ماند تا این‌که در تهران درگذشت وی را در کلیسای قدیم نصاری در بیرون دروازه شاه عبدالعظیم به خاک سپردند.

سلطنت گئورگی چندی نکشید و در ۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (شعبان ۱۲۱۵) در تفلیس درگذشت و پرسش داوید یا داود به جای او مدعی سلطنت بود. اما گئورگی پیش از آن‌که بمیرد در ۱۷۹۹ (۱۲۱۴ ق.) عهدنامه‌ای با پاول امپراتور روسیه امضا کرده و در این عهدنامه پذیرفته بود که امپراتور روسیه رسماً پادشاه گرجستان باشد و بازماندگان او عنوان

نایب‌السلطنه آن کشور را داشته باشند.

چندی نگذشت که پاول تزار روسیه را در باریانش کشتند و در ۲۴ مارس ۱۸۰۱ (۹ ذی القعده ۱۲۱۵) الکساندر پرسش را که به نام الکساندر اول یکی از بزرگ‌ترین تزارهای روسیه است به پادشاهی برداشتند. پاول پیش از کشته شدن در ۱۸ ژانویه ۱۸۰۱ (۳ رمضان ۱۲۱۵) فرمانی صادر و گرجستان را رسماً جزو امپراتوری خود کرده بود و در آن فرمان‌گفته بود که بزرگان آن کشور از او درخواست کرده‌اند وی این کار را پذیرد و به همین جهت به لشکریان خود دستور داده بود که گرجستان را تصرف کنند. در این صورت دوماه و چند روز پیش از آن‌که الکساندر به تخت تزارها بنشیند گرجستان یکی از ایالات او شده بود.

از زمان‌های بسیار قدیم مردم مختلف کشورهای آن سوی ارس از مسلمان و ارمنی و گرجی بسیار با هم آمیخته و حتی مخلوط شده بودند و حدود بسیار منظم و دقیقی در میان گرجستان و ارمنستان و نواحی مسلمان‌نشین آن سوی ارس یعنی گنجه و ایروان و نخجوان و داغستان و شروان نبود. وانگهی گاهی پادشاهان گرجستان و گاهی هم پادشاهان ارمنستان و بیشتر پادشاهان مسلمان هرگاه نیرو گرفته بودند بر این نواحی تاخته و قسمتی از سرزمین مجاور خود را جزو قلمرو خود کرده بودند. به همین جهت وقتی که در آن زمان‌گفته می‌شد گرجستان معلوم نبود که حدود مسلم آن تاکاست و ارمنستان نیز همین حال را داشت. این بود که ناچار دست‌انداختن تزارهای روسیه بر گرجستان دست‌اندازی بر برخی نواحی مجاور را هم پیش می‌آورد.

مرگ یکاترین و پاول و ایراکلی و گرگین و آقامحمدخان مطلقاً تغییری در اوضاع نداده بود، همچنان مردم گرجستان از ایران ناراضی بودند و در بار تزارها چشم طمع به این ناحیه و نواحی مجاور آن دوخته بود وانگهی در زمانی که پاول لشکریان خود را از گرجستان خواسته و جنگ با ایران را تعطیل کرده بود عهدنامه‌ای که حدود دوطرف را معین کند بسته نشد و وضع همچنان مشکوک و مبهم ماند و هردوطرف در دعاوی و مطامع خود باقی ماندند.

الکساندر در ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ (۷ جمادی الاولی ۱۲۱۶) تقریباً هشت ماه پس از صدور فرمان اول فرمان دیگری صادر کرد و گرجستان را جزو روسیه دانست و حتی این‌بار دیگر سخن از نایب‌السلطنه آن کشور هم تبود. ورود لشکریان روسیه در آن کشور ناچار آن سرزمین را به یکی از ایالات روسیه تبدیل کرد و زبان و قوانین و عادات و رسوم روسی را هم بر آن تحمیل کرد، ناچار مردمی از این اوضاع ناراضی بودند و آنها را می‌گرفتند و از میان می‌بردند و به دعاوی ایران هم پاسخ سخت دادند.

میرزا محمد صادق مروزی متخلص به هماکه از ادبای معروف دربار فتحعلی شاه و داروغه دفترخانه و وقایع نگار دربار بوده یعنی سمت مورخ رسمی را داشته و چندبار از جانب او به سفارت رفته است و کتاب‌های ادبی چند پرداخته کتابی هم در تاریخ ده‌سال اول سلطنت فتحعلی شاه به نام جهان آرانوشته و در این کتاب می‌گوید در آغاز سلطنت فتحعلی شاه گرگین دعوی فرمانبرداری از او داشت و چون فتحعلی شاه خواستار شد پسر مهترش را به گروگان به تهران بفرستد از آن کار برگشت و به روسیه متوجه شد و سبب این بود که وی برای خرج‌های گزافی که می‌کرد پولی از دولت روسیه وام گرفته و به عهده گرفته بود که اگر تواند وام خود را بگزارد شهر تفلیس را در عوض واگذار کند. این گفته به نظر غرض آلود است و بیشتر چنان می‌نماید که درباریان گرجستان از یک سو به واسطه این که تزارهای روسیه هم نصاری بوده‌اند و به تعصب نصرانیت از آنها پشتیبانی خواهند کرد و از سوی دیگر به واسطه واهمه‌ای که از دربار قاجارها داشته‌اند خود را در حمایت روسیه قرار داده‌اند. به همین جهت هم هست که دربار روسیه عده‌ای از زنان و مردان خاندان شاهی گرجستان را به احترام به پایتخت خود شهر سن پترزبورگ برده در آنجا منزل داده است.

به هر حال پس از فرمان دومی که برای الحاق گرجستان به امپراتوری روسیه صادر شد از پایتخت، ژنرال تسیتسیانوف^۱ را به فرمانفرما می‌گرجستان روانه تفلیس کردند. این ژنرال همان کسی است که در میان ایرانیان به نام «اشپختر» یا «ایشپیخدر» معروف است. وی بازرس کل ارتش روسیه تزاری بوده و به او به اصطلاح آن زمان «اینسپکتور»^۲ می‌گفتند که همان کلمه «انسپکتور»^۳ زبان فرانسه است و این کلمه در زبان عوام مردم ایران «اشپختر» شده است.

فتحعلی شاه در پنج شش ماه آغاز سلطنت خود گرفتار شورش‌ها و طغیان‌هایی در داخل ایران بود و نمی‌توانست در آن سوی ارس کاری بکند. تنها مانعی که در پیش لشکریان تزار بود این بود که اسکندر پسر ایراکلی که مدغی سلطنت برادر و مخالف وی بود در اطراف گرجستان می‌کوشید مردم را به قیام بر دولت روسیه تحریک کند و در ناحیه قراباغ حوادثی روی داد و دامنه آن به داخله گرجستان هم کشید. از دربار تزاری ژنرال کولیسکوف^۴ و ژنرال لازارف^۵ را با دو تیپ سرباز برای دفع این طغیان‌ها فرستادند و ایشان از تنگه داریال وارد قفقاز شدند و از آنجا به تفلیس رفتند و در کنار رود کور با توپخانه‌ای که همراه داشتند

مدافعين را شکست فاحشی دادند. عبدالرزاقدونبیک مفتون دنبالی سورخ معروف دربار فتحعلی‌شاه در کتاب مأثر سلطانیه می‌گوید تسبیحات پس از مرگ گرگین زوجه وی را که «دهده‌فال» نام داشت با چندتن از فرزندانش اسیر کرد و به پایتخت روسیه فرستاد و پیش از آنکه ایشان را بفرستد ژنرال «لازار» را که گویا مراد همان لازارف باشد نزد وی فرستاده بود که او را به این سفر دعوت کند و چون آن زن دست به دست می‌کرد آن ژنرال به وی نزدیک شده بود که دستش را بگیرد و روانه‌اش کند؛ وی هم قمه‌ای را که زیر نمد داشت بیرون آورده و او را کشته بود و به این جهت او را به اسارت به پایتخت فرستاده بودند. باز همان سورخ می‌گوید که «طهمورث میرزا» پسر وی از گرجستان گریخت و به ایران پناه آورد. چنان می‌نماید که نام این شاهزاده «تیموراز» بوده باشد که از نام‌های معمول و رایج گرجیان است و «تیموراز» را در زبان فارسی طهمورث نوشته‌اند.

مقدمهٔ فرمانی که الکساندر تزار روسیه برای الحاق گرجستان به امپراتوری خود صادر کرده چنین بود: «برای افزودن بر نیروی ما نیست، برای تأمین منافع نیست یا برای توسعه حدود امپراتوری ما که اینک به این اندازه از وسعت رسیده نیست که ما تحمل تخت گرجستان را بر عهده گرفته‌ایم، احساس شرافت، افتخار، انسانیت تنها این وظیفه مقدس را بر ما تحمیل کرده است که در برابر فریادهای دردنگ که از سینه شما بیرون می‌آید تاب نیاوریم و دردهایی را که باعث رنج شماست از سر شما کوتاه کنیم و یک حکومت نیرومند در گرجستان فراهم سازیم که بتواند عدالت را با انصاف توسعه دهد و جان و مال همه کس را حفظ کند و سایهٔ قانون را بر سر همه بگسترد».

پیدا است که مدافعت شاهزادگان گرجی در نواحی مجاور گرجستان خواهی نخواهی پای لشکریان روس را به آن‌جا باز کرد و چون این نواحی گاهی جزو خاک گرجستان بوده است بهانهٔ دیگری به آنها می‌داد. این بود که ژنرال تسبیحات پس از شکست گرجیان در صدد برآمد به سوی شهر ایروان بتازد.

در این زمان تسبیحات فرمانده کل ارتش روسیه در قفقاز بود و مرکز ستاد خود را در تفلیس برقرار کرده بود و چون خود از نژاد گرجی بود از اوضاع آن نواحی اطلاع بسیار داشت و می‌دانست نواحی را که حکم دروازه گرجستان دارد باید متصرف شود و به جز راه داریال راه دیگری برای اینکه گرجستان را از دست ندهد لازم دارد. در آن زمان کرانه‌های غربی دریای سیاه هنوز به دست پادشاهان عثمانی بود و آنها نیرومندتر از ایران بودند و مصلحت نبود با ترکان عثمانی وارد جنگ شود. بالعکس دولت ایران را ضعیفتر

می دانستند و به دست آوردن کرانه های دریای خزر که دروازه دیگر گرجستان بود آسان تر می نمود و می باشد نخست ناحیه ایروان را متصرف شود و از آن جا به مشرق بتازد و راه به دریای خزر پیدا کند.

برای تصرف ناحیه ایروان لازم بود نخست ناحیه گنجه را تصرف کنند و این ناحیه اندکی پیش از این دوره در زمان سلطنت ایراکلی مدتی جزو گرجستان شده بود و از قدیم روابط بسیار نزدیک در میان مردم گنجه و گرجی ها بوده است.

به این جهت از جوادخان قاجار حکمران گنجه که در این زمان دست نشانده ایران بود مالیات یک ساله آن ناحیه را خواست. وی نیز به دربار ایران اطلاع داد و از تهران نیز لشکریانی به یاری او رهسپار شدند. اما پیش از آن که سعیدبیک غلام که پیشاپیش آنها حرکت می کرد برسد و خبر نزدیک شدن سپاهیان ایران را بر ساند سربازان ژنرال تسیتسیانف در ماه دسامبر ۱۸۰۳ و رمضان ۱۲۱۸ شهر را محاصره کردند.

مؤلف مأثر سلطانیه می نویسد که جوادخان چندین بار از شهر بیرون آمد و خود را به لشکریان روس زد و کاری نتوانست از پیش بیرد، سرانجام به واسطه مخالفتی که در میان وی و مصیبت یک شمس الدینلو از فرماندهان لشکریان ایران رخ داد و درنتیجه ارمنیان گنجه خیانت کردند و تسليم روس ها شدند، بامداد غرہ شوال آن سال روس ها بر قلعه هجوم آوردهند و پس از سه ساعت جنگ جوادخان با یکی از پسرانش کشته شدند و شهر به تصرف سربازان روسی درآمد.

پس از این واقعه تسیتسیانف نزد حکمران قراباغ و حکمران ایروان که از جانب ایران بودند فرستاد و ایشان را به اطاعت خواند و ایشان چندان مقاومت و پایداری در برابر لشکریان روسیه نشان ندادند. در زمانی که این واقعه رخ داد فتحعلی شاه در خراسان مشغول جنگ بود و در همان روزی که شهر مشهد را گرفت خبر افتادن گنجه به دست لشکریان روس به او رسید. این واقعه، مقدمه یک سلسله جنگ هایی در میان ایران و روسیه شد که نزدیک ده سال امتداد یافت و به عهدنامه گلستان انجامید.

اندکی پس از این وقایع اختلاف ناپلئون با روسیه درگرفت، هم ناپلئون در صدد برآمد ایران را به خود جلب کند و در برابر روسیه به کار بیندازد و هم فتحعلی شاه امیدوار بود که به زور ناپلئون از عهده روس ها برآید و نواحی را که از دست رفته بود پس بگیرد. روس ها به واسطه سرگرمی هایی که در اروپا و در میدان های جنگ با ناپلئون داشتند نمی توانستند لشکریان بیشتر به قفقاز بفرستند و کار را در اینجا یکسره کنند. دربار ایران هم که اندک اندک

ناتوانی خود را احساس کرده بود مصلحت را در آن نمی‌دید که جنگ سخت بکند و بیشتر امیدوار بود به میانجیگری ناپلئون کار را از پیش ببرد. به همین جهت این سلسله جنگ‌های ده‌ساله بیشتر جنبهٔ زدوخوردهای کوچک محلی را داشته است، تا این‌که روس‌ها یکسره از جانب ناپلئون و اروپا آسوده‌خاطر شدند و همهٔ نیروی خود را در قفقاز گرد آوردند و این سلسله جنگ‌ها به آن‌گونه به پایان رسید که پس از این شرح آن خواهد آمد.

نخستین کاری که فتحعلی‌شاه پس از شنیدن خبر تصرف گنجه به دست روس‌ها کرد این بود که نیرویی گرد آورد و فرماندهی کل آن را به پسرش عباس میرزا نایب‌السلطنه که از همه برادران خود لایق‌تر بود سپرد.

روس‌ها که از مردم گنجه بسیار خشمگین بودند در موقع تصرف شهر کشتار بسیار کردند و حتی نام شهر را تغییر دادند و به مناسبت نام یلیزابتا پتروونا^۱ دختر پتر کبیر که از ۱۷۴۱ تا ۱۷۶۲ (۱۱۵۴–۱۱۷۶ ق) سلطنت کرده بود شهری را که تازه گرفته بودند به یلیزابتوبول^۲ نام گذاشتند. در آغاز انقلاب شوروی نام این شهر را دوباره گنجه گذاشتند اما به‌زودی به مناسبت نام کیرف^۳ از پیشوایان انقلاب نام آن را «کیرف‌آباد» گذاشتند.

لشکرکشی به ایروان

پس از تصرف گنجه ژنرال تسبیسیانف به‌سوی ایروان روانه شد. حکمران ایروان در این زمینه خدعاً کرده و وعدهٔ مسافرت به وی داده بود، به امید این‌که از مرکز خود دور و در اطراف ایروان گرفتار نیروی بیشتری بشود.

در برابر این حوادث دربار ایران سخت به دست‌وپا افتاده بود. فتحعلی‌شاه در ۲۸ ذی‌القعدة ۱۲۱۸ تهیهٔ لشکرکشی مفصلی دید و در نظر گرفت خود نیز به آذربایجان رهسپار شود و به میدان جنگ نزدیک باشد که در موقع لزوم مدد رساند. عباس میرزا نایب‌السلطنه در چهاردهم صفر ۱۲۱۹ ق. بالشکریان خود از تبریز به سوی ایروان رهسپار شد و در کنار رودخانه زنگی لشکرگاه ساخت و سنگ‌بنی‌کرد.

چون می‌ترسید که اگر گرفتار جنگ با روس‌ها بشود ترکان عثمانی موقع را غنیمت بشمارند و به ایران حمله بکنند مهدی قلی خان قاجار دولو را که از سرکردگان مهم لشکر او بود با شش هزار سوار به سوی قارص روانه کرد که مانع از حمله ترکان عثمانی بشود. اما در

راه ژنرال تیتیسیانف با بیست هزار پیاده و پنج شش هزار سوار و سی توپ در محلی به نام «پلنبک» نزدیک ایروان به او رسید و مهدی قلی خان خود با هفتصد تن از سواران راه را بر ایشان گرفت و بعد از آن که عده ای از آن راه گذشتند خود هم در پی ایشان روان شد و به لشکرگاه عباس میرزا رسید.

تیتیسیانف پس از آن که چندی در همان محل پلنبک ماند در روز یکشنبه ۱۹ ماه ربیع الاول یک روز عصر به نزدیک ایروان رسید و می خواست قلعه اوج کلیسا یعنی کلیسای معروف اچمیادزین را که مقر خلیفه ارمنیان و مهم ترین مرکز مذهبی ارمنستان است تصرف کند. نایب‌السلطنه که این خبر را شنید گروهی از لشکریان خود را به فرماندهی علیقلی خان شاهسون فرستاد که آن جا را پاسبانی کنند و ایشان تا بامداد روز بعد پایداری کردند و چون بامداد شد نایب‌السلطنه خود با عده‌ای به ایشان حمله برد و چون می‌ترسید که پاسبانان قلعه ایروان بر لشکریانش بتازند میرزا محمدشفیع قدیمی مازندرانی صدراعظم فتحعلی شاه را که با وی بود و احمدخان مقدم حاکم تبریز و مراغه را با عده‌ای به محافظت سنگرهای خود گماشت و خود با لشکریان عازم شد.

تیتیسیانف در اطراف اوج کلیسا لشکریان خود را به سه دسته تقسیم کرد و در میان هر دسته دویست قدم فاصله قرار داد و توپ‌های خود را در میان جای داد و چون لشکریان ایران نزدیک شدند سپاهیان روس شروع به توبانداختن کردند. سواران شاهسون و خواجه‌وند و عبدالملکی از لشکریان ایران بر ایشان حمله بردند و سرانجام پیادگان روسی تاب مقاومت نیاوردند و بنای فرار را گذاشتند و لشکریان ایران لشکرگاهشان را تاراج کردند و چون شب نزدیک شد عباس میرزا فرمان داد دست از جنگ برداشتند. در این واقعه از دو سوی جمعی کشته و اسیر شدند و عده‌ای از قزاقان روس به دست لشکریان ایران افتادند و سه روز زد و خورد دوام داشت و چون از هیچ طرف فتح روی نمی‌داد به لشکرگاه خود بازگشتند. در این زمان حکمران ایران یا به اصطلاح آن زمان بیگلربیگی آن شهر محمدخان قاجار بود که با روس‌ها ساخته بود، اما وقتی که دید در این جنگ پیش نبردند خواست جانب ایران را بگیرد و پیغام داد که میرزا محمدشفیع وزیر نزد او به قلعه ایروان برود و وی رفت و قرار مصالحه گذاشت و چون بازگشت محمدخان پسر خود را با هدایا نزد عباس میرزا فرستاد و تعهد کرد از فرمان او سرنپیچد.

پس از آن عباس میرزا از جایی به نام سنگر که در آن جا لشکرگاه کرده بود به منزل قلرخ بلاغ رفت و در آن جا بنای سنگربندی را گذاشت. چون خبر رفتار محمدخان قاجار

حکمران ایروان به ژنرال تیتیسیانف رسید بنا را بر حیله گذاشت و بی‌مقدمه از راه «درکه» بر لشکریان ایران تاخت و بار دیگر جنگ درگرفت و آتش توپخانه شروع شد.

در این میان بعضی از سواران شمس‌الدین‌لو و قراق که در اردوی ایران بودند بنای طغیان را گذاشتند و از عقب به غارت مشغول شدند و لشکریان ایران چون این اوضاع را دیدند بنای فرار را گذاشتند. تیتیسیانف چون دیگر مانعی در پیش نداشت وارد ایروان شد و مسجد شهر را لشکرگاه قرار داد و از آنجا توب‌ها را متوجه باروی شهر کرد و جنگ در میان او و محمدخان قاجار درگرفت.

عباس‌میرزا پس از فرار لشکریانش ناچار تا محل «صدرگ» رفت و از آنجا تفصیل را به پدرش فتحعلی‌شاه نوشت. فتحعلی‌شاه در این زمان در چمن سلطانیه بود و عادت او بود که هر وقت جنگ با روسیه در می‌گرفت اگر تابستان بود با عده‌ای که می‌توانست مجهر کند به چمن سلطانیه نزدیک زنگان می‌رفت و آنجا می‌ماند که اگر در میدان جنگ محتاج به یاری باشند از لشکریانی که همراه دارد به مدد آنها بفرستد. این بار هم اسمعیل‌یک دامغانی را با گروهی از لشکریان خراسان روانه کرد و خود نیز در پی ایشان رهسپار شد و از رود ارس گذشت و در سه فرستگی ایروان به لشکرگاه عباس‌میرزا رسید. عباس‌میرزا هم آن عده را برداشت و به شهر حمله برد و در برابر مسجد ایروان جنگ درگرفت و تا شام می‌جنگیدند. فردای آن روز محمدخان قاجار حکمران شهر گفت پاسبان قلعه ارمینیان‌اند و می‌ترسم با هم دینان خود همدست شوند و قلعه را تسليم کنند، فتحعلی‌شاه عده‌ای را فرستاد رفتند قلعه را تصرف کردند. تیتیسیانف در نظر گرفت شبانه حمله ببرد اما حسن‌خان یوزباشی که طلایه لشکر را اداره می‌کرد از اندیشه او خبردار شد و به فتحعلی‌شاه خبر داد و سپاهیان ایران آماده جنگ شدند و نزدیک سپیده‌دم بود که روس‌ها به ایشان نزدیک شدند و جنگ سخت درگرفت، اما چون از این شبیخون نتیجه‌ای به دست نیامد روس‌ها پراکنده شدند و سپاهیان ایران مدتی آنها را دنبال می‌کردند و سرانجام به فرمان فتحعلی‌شاه آنها را محاصره کردند و راه خوراک را بر ایشان بستند.

در این هنگام گروهی از مردم گرجستان که به همراهی لشکریان روس به تجارت می‌رفتند به لشکریان علیقلی‌خان شاهسون و علی‌خان قاجار که طلایه سپاه ایران بودند برخوردند و زد و خوردی در میان‌شان شد و پاسبانان روسی کشته شدند و گرجیان را اسیر کردند و به اردوی فتحعلی‌شاه بردند و وی کسانی را که به درد سربازی می‌خوردند در لشکرگاه خود نگاهداشت.

پس از آن به فتحعلی شاه خبر رسید که در منزل پلنک گروهی از روس‌ها اقامت دارند و آذوقه‌ای را که از گرجستان می‌آورند تحويل می‌گیرند و به لشکرگاه خود می‌فرستند و وی پیرقلی خان را که از افسران سپاه او بود به دفع آنها فرستاد و چون به ایشان نزدیک شد ایشان به ژنرال تسبیح‌یاف خبر دادند و او هم عده‌ای با چند توپ به حمایت‌شان فرستاد و فتحعلی شاه هم علیقلی خان شاهسون را به یاری پیرقلی خان فرستاد و به این‌گونه در میان پلنک و ایروان جنگ درگرفت و پس از جنگ سخت روس‌ها شکست خوردند و چهارهزار تن اسیر و کشته دادند و فتحعلی شاه دستور داد از سرهای کشتگان روسی در کنار لشکرگاه منار ساختند.

تسیییانف پس از این واقعه چون زمستان در پیش بود در آغاز ربیع‌الثانی ۱۲۱۹ از اطراف ایروان راه تفلیس را در پیش گرفت و سواران ایرانی هم چندبار لشکریان او را دنبال کردند و اسیر و غنیمت گرفتند. جنگ آن سال به این‌گونه پایان یافت. سپس محمدخان قاجار و کلبعلی خان کنگرلو که از محترمین آن محل بود نزد فتحعلی شاه رفتند و وی حکمرانی ایروان را همچنان به محمدخان داد و پسرش را که گروگان داده بود مرخص کرد و حکمرانی نخجوان را به کلبعلی خان داد و آن ناحیه را به ایل کنگرلو سپرد و حکمرانی قراباغ را به ابوالفتح خان جوانشیر داد و به الکساندر میرزا والی تفلیس پسر ایراکلی دستور داد در قراباغ بماند و خود عازم تهران شد و از راه تبریز روز ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۲۱۹ به تهران رسید و عباس‌میرزا را با خود به تهران آورد.

جنگ‌های سال ۱۲۲۰ قمری

در زمستان ۱۲۱۹ که فتحعلی شاه به تهران بازگشت و عباس‌میرزا را هم با خود آورد چندی او را پیش خود نگاهداشت و در بهار سال ۱۲۲۰ میرزا عیسی قائم مقام فراهانی را که از مردان کاردان دربارش بود به وزارت و پیشکاری او گماشت و وی را دوباره به آذربایجان روانه کرد که دنباله جنگ با روسیه را بگیرد. عباس‌میرزا روز شنبه ۱۴ صفر ۱۲۲۰ از تهران رهسپار شد و فتحعلی شاه خود روز ۲۴ صفر در پی او روان شد و در چمن سلطانیه ماند و از آنجا اسمعیل خان دامغانی را با گروهی در پی او فرستاد و شاهزاده علی خان برادر مادری عباس‌میرزا را دستور داد در زنجان بماند و اسمعیل خان قاجار حکمران خوی را مأمور کرد که به یاری عباس‌میرزا روانه شود و خود روز دوشنبه ۱۳ ربیع‌الاول از آنجا عازم چمن او جان شد.

آن‌جا به او خبر رسید که ابراهیم خلیل‌خان حکمران موروثی قراباغ که از ۱۱۷۷ در آن نواحی فرمانروایی داشت از ایران روی برگردانده و تسليم روس‌ها شده است، به همین جهت به عباس میرزا دستور داد تختست به جنگ او برود و قلعه پناه‌آباد را بگیرد. چون این خبر به ابراهیم خلیل‌خان رسید جعفرقلی‌بیک پسر محمد‌حسین‌خان را که نبیره‌اش بود با پسر فضل‌علی‌بیک جوانشیر نزد ژنرال تسیتسیانف به گنجه فرستاد و از او یاری خواست. وی هم عده‌ای سرباز روانه کرد و چون به قلعه شوشی رسیدند ابراهیم خلیل‌خان پسر خود محمد‌حسن‌خان را با عده‌ای از لشکریان قراباغ و روس‌ها برای پاسبانی از پل خدا‌آفرین بر روی ارس روانه کرد. از سوی ایران اسمعیل‌خان دامغانی که به دستور عباس‌میرزا از اهر روانه شده بود در چهار‌فرستگی پل به لشکریان روس رسید و جنگ در میان‌شان درگرفت و چیزی نمانده بود لشکریان ایران شکست بخورند که خبر به عباس‌میرزا رسید و وی هم به یاری او رهسپار شد و پس از جنگ سخت سرانجام سربازان روس و لشکریان قراباغ به زحمت بسیار از میان درختستان‌ها توانستند به شوشی بگریزند. عباس‌میرزا تا «آق اغلان» آنها را دنبال کرد و غنایم بسیار از ایشان گرفت که برای فتحعلی‌شاه فرستاد و نجف‌قلی‌خان گروسی را در آق اغلان گذاشت و خود از راه «چناچچی» دوباره به محاصره پناه‌آباد برگشت. از سوی دیگر فتحعلی‌شاه در ۲۶ ربیع‌الاول از راه قراجه‌داغ به «تخت‌طاوس» رفت. در این میان به عباس‌میرزا خبر رسید که «گرگین» سرهنگ سپاه روسیه با «کتلراوسکی» افسر دیگر با ده توپ برای پاسبانی از قلعه پناه‌آباد از گنجه بیرون آمدند و اینک به «عسکران» رسیده‌اند. عباس‌میرزا به عزم مقابله با ایشان به راه افتاد و چون بهم رسیدند اسمعیل‌خان دامغانی با عده خود حمله برد و پیرقلی‌خان قاجار و علی‌خان قاجار قوانلو و صادق‌خان قاجار عزالدین‌لو و مهدی‌قلی‌خان قاجار و حاجی‌الله‌وردى‌خان قاجار با تفنگچیان کزاز و فراهان از اطراف حمله کردند و عباس‌میرزا خود در قلب لشکر بود و جنگ سخت درگرفت و صادق‌خان قاجار زخم برداشت و با این همه روس‌ها سرانجام شکست خوردند و به قبرستانی پناه بردنند و در آن‌جا سنگر بستند و چون خیر به فتحعلی‌شاه رسید حسین‌قلی‌خان قاجار را با افواج دامغانی و چهار توپ به یاریشان فرستاد و پس از شش روز جنگ عاقبت ایرانیان به سنگر حمله کردند و بسیاری را کشتند و اسیر کردند و سرهنگ گرگین که سه زخم برداشته بود با چند سرباز گریخت و نیم شب به قلعه «ترنادت» رفت. پیرقلی‌خان قاجار با عده‌ای او را دنبال و محاصره کرد و او مهلت خواست که تا سه روز دیگر نزد عباس‌میرزا برود، اما چون به او مهلت دادند و دست از محاصره کشید شب سوم فرار کرد و

به گنجه رفت و ایرانیان او را دنبال کردند و چندتن از همراهانش را کشتند اما خود به کوه «جمرق» گریخت.

در این میان خبر رسید که ژنرال تیتیسیانف با همه لشکر خود به یاری سرهنگ مزبور از گنجه بیرون آمده و در کنار رود «ترتر» توقف کرده است. عباس میرزا اسمعیل خان دامغانی را برای تفحص فرستاد و چون قدری پیش رفت به روس‌ها برخورد و جنگ سختی درگرفت و جمعی را اسیر کرد و به لشکرگاه عباس میرزا بازگشت. خبر این فتح روز پنجم شنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۲۲۰ در تخت طاووس به فتحعلی‌شاه رسید.

از سوی دیگر اسمعیل خان شامبیاتی قاجار حکمران خوی به دستور فتحعلی‌شاه به ایروان رفت. معلوم شد که محمدخان حکمران آن شهر باز جانب روس‌ها را گرفته و از عهد خود برگشته است و روس‌ها از ناحیه «شوره‌کل» گذشته به روستای «تالین» آمده‌اند که ایرانیان بر آن‌جا دست نیابند. در این هنگام مهدی‌قلی خان قاجار هم پس از اسمعیل خان به اردو رسید و آن خبر را تأیید کرد. اسمعیل خان به بهانه حمام رفت به شهر و قلعه ایروان رفت و افسران خود را یک‌یک و دو دو به قلعه خواست و چون جمعی که لازم بود گرد آمدند فرمان داد وارد برج و قلعه شدند و اطراف قلعه را گرفتند و محمدخان هنگامی از نتیجه این کار آگاه شد که دیگر مجال نداشت دفاع بکند. مهدی‌قلی خان واقعه را به فتحعلی‌شاه خبر داد و او هم اشرف خان دماوندی را با گزویی از لشکریان برای پاسبانی قلعه ایروان فرستاد و دستور داد که محمدخان را بند کند و خود حکمرانی ایروان را به دست بگیرد.

وقایع گیلان و دریای خزر

در ۱۲۲۰ در زمانی که لشکریان ایران در آذربایجان گرفتار جنگ با روسیه و لشکریان ژنرال تیتیسیانف بودند خبر رسید که در گیلان نیز حوادثی روی داده است، به این معنی که ژنرال تیتیسیانف برای این‌که نگذارد همه نیروی ایران در یک جبهه به کار مشغول شود یک تن از افسران زیردست خود سرهنگ «شفت»^۱ نام را که از بهترین فرماندهان وی بود مأمور کرد که به یاری ناوگان دریای خزر به گیلان حمله ببرد و دوازده کشتی نیرویی در کرانه‌های دریا در خاک طالش پیاده کردند و از آن‌جا به بندر انزلی حمله برندند. نگاهبانان بندر چون یارای برابری نداشتند به رشت گریختند و لشکریان روس بی‌مانع انزلی را متصرف شدند و

از آنجا به سوی رشت رهسپار گشتند. میرزا موسی منجم باشی لاهیجی که حکمرانی گیلان را داشت عده‌ای از لشکریان را مجهز کرد و در پیره بازار سنگر بستند و مقاومت کردند و جنگ سخت درگرفت و درنتیجه هزار تن از سربازان روسی کشته شدند و بازمانده آن لشکر به انزلی برگشتند و بر همان کشتی‌ها سوار شدند و راه روسیه را پیش گرفتند.

در آن موقع مرداب انزلی و خلیج آن کاملاً مهیای کشتیرانی نبوده و قسمتی از خلیج را شن گرفته بود و تنها در حدود ۱۲ کیلومتر از دهانه مرداب راه رفت و آمد کشتی‌ها را داشت و تنها کشتی‌های کوچک می‌توانستند از آن بگذرند و کشتی‌هایی که روس‌ها با خود آورده بودند برای حمل سربازها و توپ‌هایشان کافی نبود و به همین جهت در بازگشت دچار زحمت بسیار شدند. به این‌گونه این لشکرکشی روس‌ها به گیلان نتیجه‌ای نداد و در جبهه‌های دیگر مانع از عملیات سپاهیان ایران نشد.

جنگ دوم گنجه

چون ژنرال تیتیسانف برای یاوری لشکری که به فرماندهی سرهنگ گرگین فرستاده بود از گنجه بیرون آمد و در کنار رود ترتر لشکرگاه ساخت. ناچار شهر گنجه را تخلیه کرد و چون این خبر به فتحعلی‌شاه رسید دستور داد که عباس‌میرزا شهر گنجه را بگیرد. از سوی دیگر اسماعیل‌خان دامغانی را با عده‌ای دیگر برای مقابله با تیتیسانف فرستاد و وی به دستور عباس‌میرزا به گنجه تاخت و آن شهر را بار دیگر گرفت و قلعه‌ای را که روس‌ها در آن بودند محاصره کرد. چون در شهر گنجه آذوقه و علوفه کم شده بود و روس‌ها در قلعه خود آذوقه بسیار داشتند و می‌توانستند مدت مديدة پایداری بکنند و بالعکس لشکریان ایران دچار تنگی می‌شدند عباس‌میرزا دستور داد پنج هزار تن از زن و مرد شهر گنجه را با چهار پایان سپاه به «شمکور» که در نیم فرسنگی شهر بود ببرند، تا از مردم شهر کم بشود و دچار سختی آذوقه نشونند. فردای آن روز از گنجه بیرون آمد و در راه به کار عده‌ای که به شمکور فرستاده بود رسیدگی کرد و از آنجا به «زکم» رفت، در سر راه به عده‌ای از روس‌ها که آذوقه برای سربازان تیتیسانف می‌بردند برخورد و فرمانده آنها را که سرهنگی بود با عده‌ای دیگر اسیر کرد و به زکم رفت.

از آنجا دستور داد که پیرقلی‌خان و محمدعلی‌خان شامبیاتی آن عده از مردم گنجه را که از شهر بیرون آورده بودند به تبریز ببرند و آنها را در تبریز منزل دادند و فتحعلی‌شاه به توسط ملامک محمدقااضی عسکر با آنها نیکی کرد.

عباس‌میرزا از زکم به ناحیه «آخسقه قزاق» رفت و چند روز در آن‌جا ماند و چندتun از بزرگان سرزمین کاخت و قلعه‌ینکی در گرجستان نزد او آمدند و اظهار اطاعت کردند. سپس از آن‌جا عازم ایروان شد و از راه تنگی که از میان درختستان‌ها می‌گذشت و یک‌تن بیشتر نمی‌توانست از راه بگذرد عازم ایروان شد. در راه عده‌ای از گرجیان که با روس‌ها همدست بودند کمین کرده بودند و تیری به طرف او انداختند که چکمه او را خراش داد، اما آسیبی به او نرساند و وارد ایروان شد. از آن‌جا حاج محمدخان قراگوزلو را برای بردن اخبار نزد فتحعلی‌شاه فرستاد. از سوی دیگر اسمعیل‌خان دامغانی که با ابوالفتح‌خان جوانشیر و عده‌ای از لشکریان برای مقابله با تسیتسیانف رهسپار شده بودند با او روبرو شدند و جنگ سختی درگرفت و سرانجام لشکریان روس به کوه «آق‌دره» پناه برdenد و در راه عده‌کثیری از آنها گرفتار شدند و اسمعیل‌خان که پیروز شده بود نزد فتحعلی‌شاه برگشت و فتحعلی‌شاه به تهران بازگشت.

تصرف قلعه شوشی

پس از بازگشت فتحعلی‌شاه به تهران عباس‌میرزا به تبریز آمد و محمدخان قاجار حکمران ایروان را با محمدعلی‌خان شامبیاتی به دربار پدرش فرستاد. چون تسیتسیانف دید که لشکریان ایران به واسطه سرما میدان را تهی گذاشته‌اند نخست به بهانه تماشای قلعه شوشی و مهمان‌شدن نزد ابراهیم خلیل‌خان او را فریفت و وی هم باور کرد و او را به خانه خود دعوت کرد. تسیتسیانف بی‌مانع وارد قلعه شوشی شد و چهارصد تن از سربازان خود را در آن‌جا گماشت و از آن‌جا به گنجه رفت و به این‌گونه قلعه شوشی به دست سپاهیان روس افتاد.

در این زمان شیخعلی‌خان حکمران قبه و دربند و سرخای خان‌لگزی و حسین‌قلی‌خان حکمران بادکوبه نامه‌ای به عباس‌میرزا نوشتند که سرهنگ شفت سابق‌الذکر در بازگشت از گیلان قهراً به باکو خواهد تاخت و لازم است عده‌ای برای برابری با او بفرستند. عباس‌میرزا عسکرخان افشار ارومی را با عده‌ای سوار و پیاده روانه کرد.

از سوی دیگر سرهنگ شفت که از گیلان بازگشت با کشتی‌های خود در برابر شهر باکو ایستاد و جنگ در میان او و نیروهای ایرانی درگرفت و حسین‌قلی‌خان مقاومت سخت کرد و چند کشتی را با توب از میان برد و غرق کرد. سربازان روسی از کشتی‌پیاده شدند و از راه خشکی به شهر حمله برdenد. در این موقع شیخ علی‌خان و نوح‌بیک پسر سرخای خان‌لگزی

هم با سپاهیان خود رسیدند و به قلعه رفتند و بر نیروی ایران افزود و چند روز جنگ دوام داشت تا این‌که سرهنگ شفت دید از عهده برنمی‌آید سربازان خود را به کشتی نشاند و به میان پشتۀ ساری طالش رفت.

از آن سوی هم تیتیسیانف از گنجه عازم شروان شد و مصطفی خان شروانی مراتب را به اطلاع عباس‌میرزا رساند و وی هم پرقلی خان قاجار را با عده‌ای به یاری او فرستاد و پرقلی خان چون به کنار رود کر که در دوازده فرسنگی شروان است رسید خبر شد که مصطفی خان از شدت ترس با تیتیسیانف وارد گفتگوی صلح شده و با هم دیدار کرده‌اند و تیتیسیانف با او به سوی باکو حرکت کرده است که انتقام شکست سرهنگ شفت را از حسین‌قلی خان بگیرد. از آن طرف هم شفت با بازمانده لشکریان خود به اردوبی سرتیپ تیتیسیانف پیوسته است.

چون این خبرها به عباس‌میرزا رسید فوراً حسین‌قلی خان را با عده‌ای روانه باکو کرد و عسکرخان افشار را هم با هزار تن به یاری او فرستاد و باز احمدخان مقدم حکمران تبریز و مراغه را با چند توب و سپاهی از سواره و پیاده روانه کرد و با آن‌که سرمهای سخت بود خود هم در ۲۲ ذی القعده ۱۲۲۰ از تبریز بیرون رفت و از راه اردبیل روانه شد و چون به اردبیل رسید خبر شد که عسکرخان افشار به شتاب به باکو رسیده و حسین‌قلی خان قاجار در کنار رود کر بر سر پل ایستاده و پاسبانی می‌کند و پرقلی خان و شیخ علی خان هم در بیرون قلعه باکو لشکرگاه کرده‌اند و از سوی دیگر در لشکرگاه ژنرال تیتیسیانف به واسطه شدت سرما و کمبود آذوقه مشکلات بسیار پیش آمده است.

کشته شدن تیتیسیانف

در این موقع واقعه بسیار عجیبی در دریار تهران روی داده است به این معنی که فتحعلی‌شاه به خرافات و اباطیل و مخصوصاً سحر و جادو بسیار معتقد بود و در ضمن این‌که مسی‌کوشید به وسیله لشکریان خود روس‌ها را از میدان به در کند به این گونه وسائل هم متول می‌شد. در آن زمان مرد روحانی با سواد اما دیوانه وضعی در تهران بود به نام حاج میرزا محمد سبزواری که چون اعتقاد داشت در همه امور اسلام باید به اخباری که از پیامبر و امامان رسیده است قناعت کرد او را میرزا محمد اخباری می‌گفتند. وی سال‌ها در عتبات درس خوانده و مرد بسیار با سوادی بود و تأثیفات بسیار داشت اما جداً به خرافات معتقد بود و کارهای عجیب می‌کرد و معروف شده بود که طلس او مجرّب است و نتیجه قطعی دارد.

حاج میرزامحمد اخباری در جزو عقاید دیگری که داشت معتقد بود که در اسلام ادعای اجتهاد کردن یعنی در احکام عقیده اظهار کردن مخالف شرع است و شریعتی که از پیامبر و امامان مانده کسی حق ندارد در آن عقیده‌ای اظهار کنند و یگانه دستور مردم اخباری است که از آنها رسیده است، یعنی آنچه از گفتار و رفتار آنها روایت کرده‌اند معتبر است و چیزی بر آن نمی‌توان افزود و دیگر اجتهاد معنی ندارد و جز بذلت در دین چیز دیگر نیست. وی در ضمن مرد بسیار زبان‌آوری بود و حافظه بسیار سرشار داشت و مخصوصاً در صنعت جدل بسیار ماهر بود یعنی به قوه بیان خود همه را محکوم می‌کرد و کسی نمی‌توانست جوابش را بدهد. چون در علوم مختلف دست داشت و کسانی که با او طرف می‌شدند آن علوم را نمی‌دانستند هر وقت می‌دید شکست می‌خورد و مجاب می‌شود از این شاخ به آن شاخ می‌رفت و طرف را به علمی که نمی‌دانست می‌کشید و به این وسیله مغلوبیش می‌کرد. برای این کار در هر چیز حتی سحر و جادو و طلس و نیرنگ و جن‌گیری و شعبده هم اظهار اطلاع و مهارت می‌کرد و با مخالفان خود به این وسائل هم متول می‌شد. پیشوایان بزرگ شیعه در آن زمان مانند سیدعلی طباطبائی معروف به صاحب شرح کبیر و حاج سید محمد باقر حجه‌الاسلام اصفهانی و حاج محمد ابراهیم کلباسی و شیخ جعفر نجفی از دست او و مجادله‌های او به تنگ آمده بودند و در برابر او سپر انداخته بودند. حاج میرزامحمد تأییفات بسیار هم به زبان فارسی و عربی گذاشته است که برخی از آنها متنهای رواج را داشته است و در این زمینه هم کسی به پای او نمی‌رسیده است.

پس از آنکه مدت‌ها در عتبات و بحرین و اصفهان بود و عده‌بسیاری به او گرویده بودند در این موقع که ژنرال تسیتسیانوف که در ایران به او اشیختر یا اشیپخدر می‌گفتند حمله‌های پی در پی به لشکریان ایران می‌کرد حاج میرزامحمد در تهران بود و معتقد بود «تسخیر ارواح و تسخیر اجنہ و تسخیر ارواح طاهره و خبیثه و علم اعداد و طلسمات» همه را خوب می‌داند و هر کاری را که بخواهد از پیش می‌برد و چله نشستن او بی‌اثر نمی‌ماند. در ضمن می‌کوشید فتحعلی شاه را هم به خود جلب کند و به این وسیله کار خود را پیش ببرد و چون مرد بسیار متندزی بود به محض اینکه وقت ملاقات از شاه خواست او را پذیرفت. مجلس را خلوت کرد و به شاه پیشنهاد عجیبی کرد که حتی در آن دوره خرافات و در نظر آن شاه خرافاتی هم عجیب می‌آمد.

گفت من چله می‌نشینم و از روزی که به چله نشستم تا چهل روز حتماً سر اشیختر را به درگاه شما می‌آورند، به شرط آنکه اگر من پیش برم شما این مطلب را آشکار کنید و به

حمایت من طریقہ اخباری را در ایران رواج بدھید و باکسانی که مخالف من هستند مخالفت بکنید.

فتحعلی شاه این پیشنهاد را پذیرفت و قرار شد چهل روز دیگر سلام بنشیند و در همان مجلس سلام سر اشپختر را برایش خواهند آورد. پس از این شرط و پیمان حاج میرزا محمد معنی که صورت مردی را بر دیوار کشید و آن را اشپختر نام گذاشت و پای آن نشست و طنابی را به پشت خود بست و دوسر آن را به دو طرف شکلی که بر دیوار کشیده بود بست و شب و روز که در پای آن نقش نشسته بود چشم بر آن دوخته بود و مرتبأ ورد معینی را که معنی نداشت می خواند و آنقدر بر آن نقش دیوار نگاه کرده بود که هردو چشم مش سرخ و به رنگ خون شده بود و چنان متوجه این کار بود که هرکس وارد آن حجره می شد ملتافت نمی شد و توجهی به او نمی کرد. سرانجام روز چهلم کارדי برداشت و در سینه آن نقش که بر دیوار کشیده بود فرو برد و گفت در همین موقع اشپختر را کشتند.

فتحعلی شاه همان روز مطابق قراری که محرمانه گذاشته بود همه اعیان دربار خود را به سلام دعوت کرد و روی تخت مرمر به سلام نشست، اما هرچه منتظر شد سر اشپختر را نیاوردند. سرانجام حوصله اش سرفت و کسی را نزد میرزا محمد فرستاد پرسید چه شد؟ روز دارد تمام می شود و خبری از او نیست. وی جواب داد کسی که سر را می آورد اگر پای اسیش لنگ بشود و چند ساعت دیرتر بر سد تقسیر از من نیست.

یک ساعت پس از آن واقعه عاقبت سواری آمد و سر اشپختر را آورد و معلوم شد که راستی در سلیمانیه در شش فرنگی تهران پای اسیش لنگ شده و این که دیر رسیده برای آن است که مدتی در آنجا مانده است.

عجبی‌تر از این واقعه تفصیل کشته شدن ژنرال تیتیسیانف فرمانده ارتش روسیه است که سرش را به این گونه به تهران آورده‌اند. در زمانی که ژنرال مزبور به شهر باکو نزدیک می‌شد زمستان بسیار سختی پیش آمده بود و برف و باران به شدت می‌آمد و عده‌بسیار از چهارپایانی که در لشکر او بودند و تپیخانه او را می‌بردند از سرما تلف شدند و خوراک افراد و چهارپایان از شدت سرما کم شد و نمی‌رسید و بسیار نگران بود که چه بکند. در این موقع مصطفی قلی خان شروانی و حسین قلی خان قاجار که مأمور دفاع باکو بودند گرفتار همان سرمای سخت و همان دشواری‌ها شده بودند و سرانجام حسین قلی خان و تیتیسیانف قرار گذاشتند در بیرون شهر با یکدیگر ملاقات کنند و قراری در متارکه جنگ بگذارند.

حسین قلی خان وقتی که قرار این ملاقات را گذاشت نقشه خائناهای کشید و چون قرار

بود تنها با سه تن از همراهان خود به ملاقات برود ابراهیم خان عزمزاده خود را هم همراه برداشت و چون از شهر بیرون آمدند و به یکدیگر رسیدند و نشستند و بنای گفتگو را گذاشتند ژنرال روسی مطمئن بود که خطری متوجه او نیست. ابراهیم خان پشت سر او نشسته بود و در میان گفتگو همین‌که حسین قلی خان اشاره کرد با تفنجی که در دست داشت تیری از پشت به او زد و گلوله از سینه او بیرون آمد و بر او درافتاد و همراهان او را هم از پای درآوردند و سپس سرش را چنان‌که حاج میرزا محمد اخباری و عده کرده بود بریدند و با فرستاده مخصوص چاپاری به تهران فرستادند و در آن روز به آنگونه وارد تهران شد.

به این ترتیب ژنرال تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه در این جنگ‌ها در ماه ذی‌الحجہ ۱۲۲۰ قمری به خدعا کشته شد و ارتش وی هم چاره جز آن نداشت که به پایگاه خود برگردد.

نتیجهٔ جنگ‌های نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰

جنگ‌هایی که در مرحلهٔ نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰ قمری روی داد نتیجهٔ قطعی نداد. دولت روسیه چندتن از افسران کارآمد خود را به جنگ ایران فرستاده بود مانند پرنس تسیتسیانف سابق‌الذکر، کنت گوداویچ^۱ و تورماسف^۲ و کاتلیاروسکی^۳. مرتضی قلی‌خان برادر آقامحمدخان که در آغاز سلطنت وی از او رنجیده و از ایران به روسیه گریخته بود در پترزبورگ از ۱۲۱۱ در پناه دولت روسیه می‌زیست. در ایران معروف بود به‌واسطهٔ خشمنی که نسبت به دربار تهران داشت پنهانی با ارتش روسیه در قفقاز یاری می‌کرد. یگانه نتیجهٔ محسوسی که از این جنگ‌ها تا ۱۲۲۰ برای ایران گرفته شد همان کشته‌شدن ژنرال پرنس تسیتسیانف به خدوعه بود که پیش از این بدان اشاره شده است.

پس از کشته‌شدن تسیتسیانف واقعهٔ دیگری که رخ داد این بود که گلاسنوب^۴ که فرماندهٔ عدهٔ دیگر از سپاهیان روسیه بود شهر دربند را محاصره کرد و پس از جنگی که با علی‌خان فرماندهٔ لشکریان ایران کرد آن شهر را گرفت. گرفتن دربند بسیار به زیان ایران تمام شد، زیرا که این شهر نه تنها حکم دروازهٔ دریای خزر را دارد بلکه سواحل مرتفع دربند کاملاً به نواحی آذربایجان و مقان مشرف است و در استیلایی بر این نواحی این شهر را در عملیات نظامی اهمیت بسیار می‌بخشد.

1. Goudowitch

2. Tormassof

3. Kotliarévski

4. Glasénop

سیاست ایران در برابر این حوادث

در سراسر این جنگ‌ها تا این زمان دولت ایران برای مقابله با روس‌ها تنها به نیروهایی که در قفقاز داشت قناعت می‌کرد و سرکردنگان و اشراف مسلمان این نواحی را تحریک می‌کرد که با نیروهای خود و گاهی هم با پول خود با روس‌ها بجنگند و فقط از اختلاف‌های تزادی و دینی بهره‌مند می‌شد و از نواحی دیگر ایران نیرویی به یاری ایشان نمی‌رفت. اما چون کار سخت شد عباس‌میرزا نایب‌السلطنه مجبور شده بود با بیست هزار تن از تبریز رهسپار شود و از رود ارس بگذرد ولی او هم از عهده برابری بر نیامد و در بیشتر از جنگ‌ها شکست می‌خورد و دامنه این جنگ‌ها تا سال ۱۲۲۸ کشید و زدوخوردهای بزرگ و کوچک در نواحی مختلف ماوراء ارس روی داد. در سراسر این دوره دایماً دربار تهران تجهیزاتی می‌کرد و نیروهایی به نواحی مختلف قفقاز می‌فرستاد و جنگ‌هایی این‌سر و آن‌سر درمی‌گرفت، اما عموماً نتیجه به زیان ایران بود.

با این همه فتحعلی‌شاه غروری داشت و مطمئن بود حتماً بر روس‌ها غالب می‌شود و به همین جهت خطای جبران‌ناپذیری کرد و هر زمان که از جانب روس‌ها درخواست صلح می‌کردند وی نمی‌پذیرفت و به واسطهٔ بی‌اطلاعی از اوضاع عمومی جهان و کارهای سیاسی و نظامی آن عصر گاهی جواب‌های سخت و درشت می‌داد، چنان‌که پس از فتوحات ناپلئون در سال ۱۲۲۰ (۱۸۰۶) که دولت روسیه می‌خواست از جانب ایران آسوده شود و به کارهای خود در اروپا بپردازد در ۲۵ ذی‌القعده ۱۲۲۰ (فوریه ۱۸۰۶) ایستیفانوف^۱ نام را به سفارت به تهران فرستاد و درخواست صلح کرد. دربار ایران به این پیشنهاد اعتمایی نکرد. یعنی جواب رد و قبول نداد و در این کار دست نمایندگان ناپلئون در دربار تهران داخل بود. این سفیر پس از دو ماه و یک روز اقامت بیهوده در تهران در ۲۶ محرم ۱۲۲۱ (آوریل ۱۸۰۶) بازگشت و یگانه نتیجه‌ای که از این سفر خود گرفت این بود که فتحعلی‌شاه و عده داد تا از روسیه حمله نکنند او هم وارد جنگ نشود.

از همین جا پیدا است که ایران در این کشمکش‌ها فدای سیاست و منافع فرانسه می‌شد و چون نفع ناپلئون در این بوده است که نیروهای روسیه پراکنده باشد و عده‌ای از آنها در قفقاز در برابر نیروهای ایران معطل بماند تا او بتواند در اروپا روسیه را از پادر آورد دربار تهران هم

1. Istifanof

ناسنجیده و ناپخته به واسطه بی اطلاعی از اوضاع جهان و از توانایی نظامی روسیه تزاری در آن زمان آلت دست می‌شده و به این‌گونه موقع مناسب را از دست می‌داده است و نتیجه این می‌شده که در هر جنگ تازه‌ای ایرانیان تسبیت به جنگ پیش بیشتر می‌باخته و بیشتر نواحی ایران را از دست می‌داده‌اند.

عهدنامه گلستان

سرانجام پس از این جنگ‌های بیهوده که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ بیش از ده سال طول کشید دربار تهران به دولت انگلستان متول شد و انگلیسی‌ها در میان افتادند و عهدنامه‌ای که به عهدنامه گلستان معروف است در میان ایران و روسیه در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) امضا شد.

این عهدنامه در لشکرگاه گلستان بسته شد، نماینده ایران برای امضای آن میرزا ابوالحسن ایلچی و نماینده روسیه ژنرال ریشچف فرمانده نیروهای گرجستان بود و شکفت این است که سر گوراوزله سفیر انگلستان در دربار تهران نیز در موقع انعقاد آن به عنوان شفاعت حضور داشته است. اساس این عهدنامه به اصلاح حقوق بین‌الملل ستاتو کوئو^۱ بود، یعنی نواحی که تا آن تاریخ به دست دولت ایران بود متعلق به ایران بماند و نواحی که روس‌ها متصرف شده بودند به روسیه تعلق گرفت و متعهد شدن لشکریان ایران و روسیه از روز امضای قرارداد در هرجا که هستند همان‌جا بمانند و از آن‌جا تجاوز نکنند و آن‌جا مرز میان ایران و روسیه باشد، تا بعد نقشه معین و دقیقی ترتیب بدهنند که مرز دوکشور را معلوم کند و پس از دقت کامل خط سرحدی را معین کنند.

همین نامعلوم بودن مزهای ایران و روسیه و مقررات عهدنامه گلستان سبب شد که دولت ایران از این عهدنامه تخطی کرد و ادعای غبن داشت و به جنگ دوم با روسیه دست زد و به همین جهت یگانه سود عهدنامه گلستان این بود که صلح موقتی ناپایداری تا سیزده سال بعد یعنی تا سال ۱۲۴۲ قمری (۱۸۲۶ م.) در میان ایران و روسیه برقرار کرد. چنان می‌نماید که شاهکار انگلیسی‌ها در این میانجیگری این بوده است که اختلاف ایران و روسیه یکسره قطع نشود و سرحد دوکشور معلوم نباشد تا همیشه راهی جنگ دیگری باز بماند، چنان‌که شد.

متن فارسی عهدنامه گلستان در همان زمانی که به امضای رسیده بنا انشا و اصطلاحات مخصوص آن عصر تهیه شده و در ناسخ التواریخ در حوادث سال ۱۲۲۸ و در منظمه ناصری^۱ و تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی تألیف آقای محمود محمود^۲ با اندک اختلافاتی چاپ شده است و در ضمن در مجموعه‌هایی که در همان زمان‌ها گرد آمده نسخه‌های مختلف از آن را ضبط کرده‌اند.

در میان این نسخه‌ها بعضی اختلافات هست که درنتیجه تحریف کلمات فراهم شده و می‌توان متن آن را به این‌گونه اصلاح کرد:

«اعلیحضرت قضادرت خورشید رایت پادشاه، جم جاه امپراتور عالی دستگاه مالک بالاستقلال کل ممالک ایمپریه^۳ روسیه و اعلیحضرت قدرقدرت کیوان رفت پادشاه اعظم سلیمان جاه مالک بالاستقلال کل ممالک شاهانه ایران، به ملاحظه کمال مهربانی و اشفاق علیتین که در ماده اهالی و رعایای متعلقین دارند، رفع و دفع عداوت و دشمنی که بر عکس رای شوکت آرای ایشان است طالب و استقرار مراتب مصالحه می‌مونه و دوستی جواریت سابقه مؤکده را در بین‌الطرفین راغب می‌باشد، به احسن الوجه رأی علیتین قرار گرفته، در انجام این امور نیک و مصوبه از طرف اعلیحضرت قدرقدرت پادشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک روسیه به عالی جاه معلى جایگاه ینرال لیئتنانت^۴ سپه‌سالار روسیه و مدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازیه و گرجستان و ناظم امور و مصالح شهریه ولایات غروزیا^۵ و گرجستان و قفقازیه و حاجی ترخان و کارهای تمامی ثغور و سرحدات این حدودات و سامان، امر فرمای عساکر سفاین بحر خزر، صاحب حمایل الکساندر نیوسکی^۶ و حمایل مرتبه اولین آنای^۷، مرتبه‌دار رابع عسکریه مقتدره حضرت گیورگی^۸ صاحب نشان شمشیر

۱. ج ۳، ص ۱۰۲-۱۰۹، در ناسخ التواریخ و منظمه ناصری مقدمه عهدنامه را تغییر داده و مختصر کرده‌اند.

۲. ج ۱ ص ۱۳۰-۱۲۵.

۳. مأخذ از کلمه Imperia که همان کلمه Empire زبان فرانسه باشد.

۴. مأخذ از کلمه Yeneral leitenant روسی که همان ترکیب Général-Lieutenant زبان فرانسه است.

۵. Grouzia یا ناحیه شمالی گرجستان.

۶. Alexandre Nevski گراندوک معروف کیف و ولادیمیر از ۱۲۵۲ تا ۱۲۶۵ میلادی، در ۱۷۱۴ پتر کبیر طبقه‌ای از اشراف بهنام او تشکیل داد و نشانی نیز برقرار کرد که بالاترین نشان‌های نظامی روسیه بود.

۷. Anna Ivanovna دختر Ivan و برادرزاده پتر کبیر امپراتریس، معروف روسیه از ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰، یکی از مهم‌ترین نشان‌ها به نام وی بود.

۸. Guéorgui نشانی که در ۱۷۶۹ یکاترین دوم امپراتریس معروف روسیه بهنام Saint-George از اولیای معروف دین مسیح تأسیس کرد و چهار درجه داشت و به هریک از درجات حقوقی تعلق می‌گرفت.

طلا المرقوم به جهت رشادت و بهادری نیکالای رتیشچوف^۱ اختیار کلی اعطاشده و اعیلحضرت قدرقدرت والارتبت پادشاه اعظم مالک بالاستقلال کل ممالک ایران هم عالیجاه معلی جایگاه ایلچی بزرگ دولت ایران که مأمور دولتين روم و انگلیس بودند، عمدة الامراء والاعيان مقرب درگاه ذیشأن و محروم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت عليه ایران از خانواده دودمان وزارت و از امیرای واقفان حضور در مرتبه دویم آن، صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود از خنجر و شمشیر و کارد مرصع و استعمال ملبوس ترمه و اسب مرصع و یراق، میرزا ابوالحسن خان را که در این کار مختار بالکل نموده‌اند حال در معسکر روسیه و رودخانه زیوه محل گلستان متعلقه ولايت قراباغ ملاقات و جمعیت نمودند. بعد از ابراز و مبادله مستمسک مأموریت و اختیار کلی خود به یکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق به مصالحه مبارکه به نام نامی پادشاهان عظام قرار و به موجب اختیارنامه جات طرفین قیود و فصول و شروط مرقومه را الى الأبد مقبول و منصوب و استمرار می‌داریم:

فصل اول: بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا به حال در بین دولتين علیتین روسیه و ایران بود موقف و به موجب این عهدنامه الى الابد مقطوع و متوقف و مراتب مصالحة اکیده و دوستی و وفاق فیما بین اعیلحضرت قضاقدرت پادشاه اعظم امپراتور کل ممالک روسیه و اعیلحضرت خورشید رایت پادشاه دارا شوکت ممالک ایران و وراث و ولیعهدان عظام و میانه دولتين علیتین ایشان پایدار و مسلوک خواهد بود.

فصل دوم: چون بیشتر به موجب اظهار و گفتگوی طرفین و رضا از جانبین دولتين شده است که مراتب مصالحه در بنای «ستاتوکوئو پرزتیوم»^۲ باشد یعنی طرفین در هر موضع و جایی که الى قرارداد مصالحة حالیه بوده است از آن قرار باقی و تمامی اولکای ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هریک از دولتين بوده است کما کان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند. لهذا در بین دولتين علیتین روسیه و ایران به موجب خط مرقومه ذیل ثغور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده است: از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط

۱. Nicolas Rtichtchof امضاكننده این عهدنامه از جانب روسیه بوده است. نام وی را در نسخه‌های مختلف متن فارسی تحریف گوناگون کرده و در جاهای مختلف «رانشچیفوف» و «رانستچیفوف» و «ردیشجوف» و «ردیشچوف» و «ردیشیف» و «رویشچوف» نوشته‌اند.

۲. Statu quo Presentium جمله زبان لاتین و اصطلاح حقوقی که تحتاللفظ «حالی که اکنون هست» معنی می‌دهد و این اصطلاح را در نسخه‌های مختلف متن فارسی تعریف کرده «اوسطاطرسکو اوپریزندیم» و «اسطاطرسکو اوپریزندیم» و «اسطاطرسکو اوپریزندیم» نوشته‌اند.

مستقیم از راه صحرای مقان تا به معبر یدی بلوک رود ارس و از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنگ چای به پشت کوه مقری و از آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان از بالای کوههای الداگز به دره الداگز می‌رسد و از آنجا به سرحدات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از شغور گنجه جمع و متصل گردیده و بعد از آن حدود مزبوره که به ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس‌الدین‌لو را تا به مکان ایشک میدان مشخص و منفصل می‌سازد و از ایشک میدان نیز از بالای سرکوههای طرف راست طرق و رودخانه‌های حمزه چمن و از کوههای پنبک الی گوشه حدود و محال شوره‌کل و از گوشه محال شوره‌کل از بالای کوه برف‌دار آلداغز گذشته از سرحد محال شوره‌کل و میانه حدود قریه سدره به رودخانه اریه‌چای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص می‌گردد و چون ولایات خوانین نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست به دست افتاده، لهذا به جهت زیادة صدق و راستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلح‌نامه از پادشاه عظام معتمدان و مهندسان مأموره که به موجب قبول و وفاق یکدیگر و به معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه‌ها و دریاچه و امکنه و مزارع طرفین تفصیلاً تحدید و تمیز و تشخیص می‌سازند آن را نیز معلوم و تعین ساخته، آنچه در حال تحریر این صلح‌نامه در دست و در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده، آنوقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای ستاتوکوئو پرزنتیوم مستقر و معین ساخته، هریک از طرفین آنچه در تصرف دارد بر سر آن باقی خواهد ماند و همچنین در سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هر طرف موافق ستاتوکوئو پرزنتیوم رضاخواهند داد.

فصل سوم: اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم مالک بالاستقلال کل ممالک ایران به جهت ثبوت دوستی و وفاقي که به اعلیحضرت خورشید مرتب امپراتور کل ممالک روسیه دارند به این صلح‌نامه به عوض خود و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران ولایات قراباغ و گنجه که الان موسوم به یلزابتیول^۱ است و اولکای خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دریند و بادکوبه و هرجا از ولایت طالش را با خاکی که الان در تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره‌کل و آچوقباش و گروزیه^۲ و منگریل^۳ و انجازو تمامی اولکا و اراضی که در میانه قفقازیه و سرحدات معینه‌الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی

دریایی قفقازیه الى کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق به ممالک ایمپریه روسیه می‌دانند.

فصل چهارم: اعليحضرت خورشید رأیت امپراتور والاشوکت ممالک روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود نسبت به اعлиحضرت قدرقدرت پادشاه اعظم ممالک ایران به جهت اثبات این معنی که بنا بر همچوایی طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند، لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار می‌نمایند که هریک از فرزندان عظام ایشان که به ولیعهدی دولت ایران تعیین می‌گردد هرگاه محتاج به اعانت و یا امدادی از دولت علیه روسیه باشند مضایقت ننمایند، تا از خارج کسی نتواند دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و به امداد و اعانت دولت روس دولت ایران مستقر و مستحکم گردد و اگر در سر امور داخله مملکت ایران فیما بین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیه روس را در آن میانه کاری نیست، تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم: کشته‌های دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای خزر تردد می‌نمایند به دستور سابق مأذون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشته از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آنها بشود و کشته‌های جانب ایران هم به دستور العمل سابق مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شوند. به همین نحو در هنگام شکست و طوفان از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و درخصوص کشته‌های عسکریه جنگی روسیه به طریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشته‌های جنگی دولت روسیه با علم و بیرق در دریای خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اجازه داده می‌شود که به دستور سابق معمول گردد واحدی از دولت‌های دیگر سوای دولت روس کشته‌های جنگی در دریای خزر نداشته باشند.

فصل ششم: تمامی اسرایی که در جنگ‌ها گرفته شده‌اند یا این‌که از اهالی طرفین اسیر شده، از کریستیان^۱ و یا هر مذهب دیگر باشند می‌باید الى وعده سه‌ماهه هلالی بعد از تصدیق و خط‌گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده، هریک را از جانبین خرج و دایحتجاج به اسرای مزبوره داده به قراکلیسا زسانند و وكلای سرحدات طرفین

به موجب نشر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها به جای معین یکدیگر می‌نمایند اسرای جانبین را بازیافت خواهند کرد و آنان که به سبب تقصیر یا خواهش خود از مملکتین فرار نموده‌اند اذن به آن کسانی که به رضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند داده شود که به وطن اصلی خود مراجعت نمایند و هر کس از هر قومی چه اسیر و چه فراری که نخواسته باشد باید کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت به فراریان عطا خواهد شد.

فصل هفتم: علاوه از اقرار و اظهار مزبوره بالا رأی بیضاضیای اعلیحضرت کیوان رفت امپراتور اعظم روسیه و اعلیحضرت قدرقدرت پادشاه اعظم ممالک ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور و روانه دارالسلطنه جانبین می‌شوند بر وفق لیاقت رتبه امور کلیه مرجوعه ایشان را حاصل و برداشت محبت نمایند و به دستور سابق وکلایی که از دولتين به خصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعیین و تسکین گردیده زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت و ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده و به احوال ایشان هیچ‌گونه زحمت نرسیده، بل زحمتی که به رعایای طرفین عاید گردد به موجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور رضای ستم دیدگان جانبین داده شود.

فصل هشتم: در باب آمدوشد قول و ارباب معاملات در میان ممالک دولتين علیتین اذن داده می‌شود که هر کس از اهالی تجار به خصوص به ثبوت این که در دست رعایا و ارباب معاملات متعلق به دولت بهیه روسیه یا تجار متعلق به دولت علیه ایران می‌باشند از دولت خود یا از سرحدات تذکره و یا کاغذ راه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر به جانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هر کس هرقدر خواهد ساکن و متوقف گشته به امور معامله و تجارت اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها به اوطن خود از دولتين مانع نشوند. آنچه مال و تنخواه از امکنه ممالک روسیه به ولایات ایران و نیز از طرف ایران به ممالک روسیه برنده و به معرض بیع رسانند و یا معاوضه به مال و یا اشیای دیگری نمایند اگر در میانه ارباب معاملات طرفین به خصوص طلب و غیره شکوه و ادعایی باشد به موجب عادت مألوفه به نزد وکلای طرفین و یا اگر وکیل نباشد به نزد حاکم آن‌جا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند، تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را مشخص و معلوم کرده خود و یا به معرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته نگذارند تعرض و زحمتی به ارباب معاملات عاید شود و در باب تجار طرف ممالک روسیه که وارد به ممالک ایران می‌شوند مأذون خواهند بود که اگر با اموال و تنخواه خودشان به جانب ممالک پادشاهانه دیگر که

دوسن ایران باشند بروند از طرف دولت ایران بی مضایقه تذکرات راه به ایشان بدنهند و همچنین از طرف دولت علیه روسیه نیز در ماده تجارت اهالی ایران که از خاک ممالک روسیه به جانب سایر ممالک پادشاهانه که دوست دولت روسیه باشند می‌روند معمول خواهد شد. وقتی که یکی از رعایای دولت روسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک ایران فوت شده باشد اموال و املاک او در ایران بماند چون ما یعرف او از مال رعایای دولت دوست است لهذا می‌باید اموال مفوت به موجب قبض الوصول شرعی رد و تسليم ورثه مفوت گردد و نیز اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند چنان‌که این معنی در ممالک روسیه و پادشاهان دیگر دستور و عادت بوده متعلق به هر که باشد مضایقه نمی‌نمایند.

فصل نهم: باج و گمرک اموال تجار طرف دولت بهیه روسیه که به بنادر و بلاد ایران می‌آورند از یک تومان مبلغ پانصد دینار در یک بلدۀ گرفته از آنجا با اموال مزبوره به هر ولایت ایران که بروند چیزی مطالبه نکرده و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون می‌آورند آنقدر گرفته زیاده به عنوان خرج و توجیه و تحمل و اختراعات چیزی از تجار روسیه با شروشلاق مطالبه نشود و به همین نحو در یک بلدۀ باج و گمرک تجار ایران که به بنادر و بلاد ممالک روسیه می‌آورند و یا بیرون می‌برند به دستور گرفته اختلافی به هیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم: بعد از نقل اموال تجار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدات دولتين اذن و اجازه به تجار و ارباب معاملات طرفین داده شود که اموال خودشان را فروخته و اموال دیگر خریده و یا معاوضه کرده دیگر از امنای گمرک و مستأجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند، زیرا که بر ذمه امنای گمرک و مستأجرین لازم است که ملاحظه نمایند تا معطلی و تأخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیافته باج خزانه را از بایع و یا از مبیع یا از مشتری هر نوع با هم سازش می‌نمایند حاصل و بازیافت دارند.

فصل یازدهم: بعد از تصدیق و خط‌گذاردن در این شروط نامه به وکلای مختار دولتين علیتین بلا تأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار می‌نمایند و امر اکید به خصوص بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی به هرجا ارسال خواهند کرد. شرط این شروط نامه الحالیه که به خصوص استدامت مصالحه دائمه طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه با ترجمان خط فارسی مرقوم و محرز و از وکلای مختار مأمورین دولتين علیتین مزبوره تصدیق و با خط و مهر مختتم گردیده و مبادله با یکدیگر شده است. می‌باید از طرف اعلیحضرت خورشید

رأیت پادشاه اعظم امپراتور اکرم مالک کل ممالک روسیه و از جانب اعیان حضرت قادر قدرت پادشاه والاجاه ممالک ایران به امضای خط شریف ایشان تصدیق گردد و چون این صلح نامه مشروحةً مصدقه می‌باید از هر دو دولت پایدار به وكلای مختار بر سرده‌لها از دولتین علیتین در مدت سه‌ماه هلالی وصول گردد. تحریراً فی معسكر روسیه و رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه به ولایات قراباغ به تاریخ بیست و نهم شهر شوال المکرم سنّه یک‌هزار و دویست و بیست و هشت هجری نبوی مطابق دوازدهم ماه اکتبر بر سنّه یک‌هزار و هشت‌صد و سیزده عیسوی سمت تحریر یافت.

سجاد دستخط ایلچی روس ینرا لیتنانت نیکالای رتیشچوف سپاردانی که: چون میان وكلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافت بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دست خط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفرا آمد و شد نمایند، لهذا ایلچی که از دولت علیه ایران برای مبارکباد به دولت بهیه روس می‌رود و مطالبی که از شاه خود مأمور است بر رأی اعیان حضرت قضایقدر امپراتور اعظم عرض و اظهار سازد، سردار دولت بهیه روسیه تعهد نمود که در مطالب ایران به قدر مقدور کوشش و سعی نماید. به جهت اعتماد خط گذاشته مهر نمود. در معسكر روسیه رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه به ولایت قراباغ به تاریخ سیزدهم ماه اکتبر سنّه یک‌هزار و هشت‌صد و سیزده عیسوی. محل مهر وکیل مختار دولت علیه ایران میرزا ابوالحسن خان. محل مهر ینرا لیتنانت نیکالای رتیشچوف سردار دولت روسیه».

نیروی نظامی ایران در آن زمان

جنگ‌های این مدت برتری نظامی روسیه را به ایرانیان نشان داده بود. فتحعلی شاه و بیشتر از او پسرش عباس‌میرزای نایب‌السلطنه که در میدان‌های جنگ آزموده و ورزیده شده بود در صدد برآمدند نیروی نظامی تازه‌ای در ایران تربیت کنند که به وسائل جدید و فنون نظامی اروپا آشنا باشد. در زمانی که ژنرال گارдан در ایران بود نیروی نظامی ایران تنها شامل شخصت هزار پیاده و صد و چهل و چهار هزار سوار و دو هزار و پانصد توپچی بود. درجات نظامی و اصطلاح آن زمان به این‌گونه بود: دهباشی فرمانده ده سرباز، الی باشی فرمانده پنجاه سرباز، سلطان فرمانده صد سرباز، خان فرمانده هشت تا ده هزار سرباز.

مدت خدمت سربازان بنیچه و چریک معلوم نبود و هر سربازی در سال سی تومان مواجب می‌گرفت و از مالیات معاف بود و روزی یک چهار یک نان به او جیره می‌دادند.



حرکت قیقاچ سواران ایرانی

از کتاب دوبو

افراد پیاده نظام تفنگ‌های سرپر بسیار سنگین داشتند و به هردو سرباز یک اسب تعلق می‌گرفت که علیق آن را دولت می‌داد. افراد پیاده نظام آذربایجان و عراق (نواحی مرکزی) تفنگ‌های سرپر فتیله‌ای داشتند که زیر آن دو شاخه بود و در موقع تیراندازی تفنگ را روی دوشاخه می‌گذاشتند.

در جنگ تنها به یک صفت حمله می‌کردند و در تیراندازی زیردست بودند اما افراد سوار نظام می‌بایست هریک اسب خود را با خود بیاورند. تفنگ‌های دراز و سرپری داشتند که چندان در برابر گلوله مقاومت نداشت و گاهی می‌ترکید. سواران ترکمان ایران هنوز تیروکمان داشتند و شمشیرهایشان مخصوصاً خوب بود. افراد سوار نظام در جنگ نظام نمی‌گرفتند و هر طور پیش می‌آمد می‌ایستادند. در موقع حمله چهارنعل می‌رفتند و در فرار از پشت سر تیر می‌انداختند. هزینه نعل بندی به عهده سوار بود.

توب‌ها را با گاو می‌بردند و کارخانه‌های توب‌ریزی و گلوله‌ریزی در اصفهان و شیراز و تبریز و مشهد دایر کرده بودند. توب‌های ایران اندازه‌های مختلف داشت و بیشتر آنها را در ایروان و رشت نگاه می‌داشتند تا در موقع لزوم به میدان جنگ ببرند. در تهران نزدیک سی اراده توب داشتند که از کار افتاده بود. در مشهد و برخی نواحی ساحل خلیج فارس هم چند اراده توب بود و با هر توبی بیش از بیست تا سی گلوله نبود و هر توب را به یک گاو می‌بستند. گلوله‌های توب که در ایران بیشتر معمول بود گلوله‌هایی بود که پس از عقب‌نشینی روس‌ها از ایشان گرفته بودند. در مازندران هم کارخانه گلوله‌ریزی مخصوصی بود اما گلوله‌هایی که در آنجا می‌ریختند به اندازه‌ای بد بود و شن و مواد خارجی داشت که دهانه توب را از هم می‌شکافت و بیشتر در موقع بیرون آمدن می‌ترکید و به هدف نمی‌رسد.

در سپاه ایران مقداری زنبورک هم بود که بر شتر بار می‌کردند و روی کوهان جلو شتر می‌گذاشتند و زنبورک‌چی پشت آن می‌نشست و با یک دست مهار شتر را می‌گرفت و به تاخت سوی دشمن حمله می‌کرد و با دست دیگر زنبورک را آتش می‌داد. در موقع لزوم به اشاره او شتر که برای همین کار تربیتش کرده بودند زانو می‌زد و همین‌که زنبورک را خالی می‌کردند دوباره برمی‌خاست و به جلو یا عقب می‌رفت. تیر زنبورک مانند تیر تفنگ بود و بیشتر از آن برد نداشت و به محض این‌که شتر زخم برمی‌داشت دیگر آن زنبورک بی‌فایده می‌شد. زنبورک‌چی برای آتش‌دادن زنبورک خود فتیله‌ای داشت که در طرف راست خود آویخته بود و در طرف چپ شتر دو کیسه جای فشنگ و باروت بود. باروتی که در ایران می‌ساختند نیز بسیار بد و پر از مواد خارجی بود و سیاه بود و دود بسیار می‌کرد.

لشکریان ایران لباس متحدد الشکل مخصوصی نداشتند. علوفه سپاه تنها کاه بود و هنگامی که در بیابان علف می‌یافتدند به اسبان علف تازه می‌دادند. به همین جهت در فصلی که علف روی زمین نبود لشکریان را مرخص می‌کردند و به این‌گونه هرسال در دو ماه اول بهار سربازان را احضار می‌کردند و پس از چهارماه در ماه اول پاییز مرخص می‌کردند هرسال در موقع احضار و در موقع مرخصی لشکریان را سان می‌دیدند و پادشاه یا سپهسالار در زیر چادری می‌ایستاد و لشکریان در طرف چپ آن چادر صف می‌کشیدند و افراد را به اسم حاضر و غایب می‌کردند. به این‌گونه که یکی از افسران نام هریک از افراد خود را می‌خواند و افسر دیگر جواب می‌داد «حاضر» و اگر حاضر بود مواجب او را می‌پرداختند.

در اردوگاه‌های سپاه ایران نظم و ترتیبی نبود. توب‌ها را در برابر اردو جا می‌دادند و شترها را در جایگاه جداگانه در یک فرسنگی یا دوفرسنگی اردو نگاه می‌داشتند. در پیش‌اپیش اردو دکاندارها و اردو بازار بود که مرکب بود از نانوا و خیاط و سراج و میوه‌فروش. در جلو اردو دو چوب می‌افراشتند و بر بالای آن بیرق سرخی نصب می‌کردند و هر کس را که می‌خواستند کیفر بدھند بر آن چوب‌ها می‌آویختند. در دو سوی این اردو دسته‌های لشکریان را به ترتیب قبایل و طوایف و نواحی مختلف کشور جا می‌دادند و اسبان را در اطراف چادرها می‌بستند. طرف عصر عده‌کسانی را که می‌بایست پاسبان چادر شاه یا فرمانده لشکر باشند تعیین می‌کردند و عده آنها معمولاً مرکب از پانصدتن بود.

عباس‌میرزای نایب‌السلطنه که از نزدیک به ترتیب نظام روسیه آشنا شده بود بیش از پدرش در اصلاح سپاه ایران و خرید اسلحه جدید اروپایی کوشش کرده است و بهبودی که در وضع نظام ایران در اواخر دوره فتحعلی‌شاه پیدا شد نتیجه کوشش‌های او بوده است. از جمله کارهایی که وی در این زمینه کرده این است که وقتی به پرنس مترنیخ^۱ صدراعظم معروف اتریش که از مردان بزرگ آن زمان بوده متولّ شده و در زمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی معروف به ایلچی که بعدها وزیر امور خارجه ایران شده به سفارت به اروپا می‌رفته وی را مأمور کرده است به اتریش برود و نمونه‌ای از اسلحه جدید آن کشور را که در امور نظامی برکشورهای دیگر اروپا برتری داشته است برای سپاه ایران بگیرد و به ایران بفرستد. پرنس مترنیخ هم در ۱۷ جمادی الاولی ۱۲۳۴ (۷ مارس ۱۸۱۹) پاسخی به نامه عباس‌میرزا نوشته و نمونه‌هایی از اسلحه جدید اتریش را برایش فرستاده است.

عباس‌میرزا حتی برای یاوری سیاسی به پرنس مترنیخ متولّ شده و از او خواسته است که از ایران در برابر روسیه و انگلستان پشتیبانی بکند و به وسائل سیاسی مانع از تجاوزات روسیه در مرزهای ایران بشود. از آن جمله در ۱۲۴۲ (۱۸۲۶م) که داود ملک‌شاه نظر شاهپورزاده نام را از ارمنیان ایران به سفارت به پترزبورگ فرستاد، تا دعاوی ایران را به اطلاع دربار روسیه برساند، وی را که در ۳ ربیع‌الثانی ۱۲۴۲ (۷ نوامبر ۱۸۲۶) در استانبول متوقف بوده با نامه‌ای نزد پرنس مترنیخ به وین فرستاده و از او خواستار شده است از ایران حمایت کند. در این زمان پس از ناپلئون پرنس مترنیخ متنفذ‌ترین مرد سیاسی اروپا بوده است و دولت اتریش نیرومندترین دولت اروپا به شمار می‌رفته است. در همین زمان‌ها مأموران سیاسی که از سوی ایران به اروپا می‌رفته‌اند بیشتر ارمنیان بوده‌اند زیرا که مأمورین مسلمان از رفتن به اروپا احتراز می‌کرده‌اند و دولت ایران هم تصور می‌کرده که چون ارمنیان هم مانند اروپاییان عیسوی هستند بیشتر می‌توانند در اروپا نفوذ بهم رسانند و اروپاییان بیشتر از آنها حرف‌شنوی دارند.

وصیت‌نامه ساختگی پترکبیر

ذر قرن گذشته در میان استاد سیاسی که در آن زمان بسیار رواج داشته سند مجعلی نیز انتشار داده‌اند که آن را «وصیت‌نامه پترکبیر» وانمود کرده‌اند و مدعی شده‌اند که پتر اول امپراتور معروف روسیه در پایان زندگی این سفارش‌نامه را برای جانشینان خود نوشته است، اما هیچ دلیل متقنی درباره این استاد نیست و به همین جهت باید آن را ساختگی دانست. چون این سند در آغاز قرن نوزدهم میلادی انتشار یافته و پیش از آن ذکری از آن در جایی نکرده‌اند پیدا است که در همان زمان آن را ساخته‌اند و نزدیک صد سال پس از دوره سلطنت او که از ۱۶۸۲ تا ۱۷۲۵ میلادی پادشاهی کرده ساخته شده است، بیشتر بدان می‌ماند که این سند را در همان دربار تزارهای روسیه ساخته باشند زیرا برنامه کامل و انعکاس دقیقی از نقشه جهان‌گیری و کشورستانی تزارهای روسیه در آن هست.

ترجمه این وصیت‌نامه ساختگی به آنگونه که انتشار یافته است چنین است:

«وصیت‌نامه پترکبیر امپراتور روسیه که در سال مرگ خود نوشته است:

پس از ستایش فراوان بر آفریدگار جهان، همه فرزندان و جانشینان خود را از وصیتی که از این پس خواهد آمد آگاه می‌کنم، زیرا می‌بینم در روزگاران خجسته آینده همه فرزندان من رفته‌رفته، یکی پس از دیگری، بر همه کشورهای اروپا دست خواهند یافت. چه همه

ریاست‌ها و سلطنت‌های اروپا فرسوده و پیر شده‌اند و پادشاهی روسیه که مانند سر در برابر پیکر آنها است به سوی پیشرفت می‌رود و تربیت و سامان و سازمان آن بر همه ریاست‌ها و پادشاهی‌ها برتری دارد. ما نخست این پادشاهی را چون چشمه‌ای یافتیم و من با اندیشه خویشتن این کشتی را به کرانه رساندم، یعنی این چشم را بزرگتر کردم و دریایی از آن ساختم و می‌دانم که جانشینان من با رأی بلند خود آن را گشاده‌تر خواهند کرد و اقیانوسی خواهد شد. به این سبب این سخنان را برای راهنمایی و سفارش به ایشان می‌نویسم که دستور خود سازند.

نخست آن‌که دولت روسیه باید همیشه وسایل جنگ را آماده داشته باشد و این وسیله پیشرفت کارهای این کشور خواهد بود.

دوم آن‌که تا می‌توانند هنگام جنگ باید افسران ورزیده از کشورهای دیگر اروپا به کار بگمارند و از آنها بهره‌مند شوند و هنگام صلح نیز باید از وجود دانشمندان و هنرمندان بهره برگیرند.

سوم آن‌که هنگام جنگ در میان کشورهای اروپا و کشورهای دیگر چنان‌که موقع مناسب باشد باید با یکی از آن دو طرف همدست شد، مخصوصاً در جنگ‌هایی که با آلمان در می‌گیرد، زیرا که این کشور پیوسته به کشور ما است.

چهارم آن‌که باید در لهستان وسایل جنگی آماده کرد و اشرف و بزرگان آن سرزمین را رشوه داد و در عقایدشان رخنه کرد و از مسکو به هرگونه که ممکن باشد باید لشکریان به لهستان فرستاد و اگر دولت‌های دیگر در کار لهستان فسادی بکنند باید از خاک لهستان سهمی به آنها داد و کم کم باید با آن شریک هم وارد دشمنی شد و آن قسمت از لهستان را که به او داده‌اند پس گرفت و همه آن سرزمین را بدست آورد.

پنجم آن‌که تا جایی که ممکن است باید از کشور سوئد را هم گرفت، اما باید کاری کرد که پادشاه آن کشور بر ما بتازد تا آن‌که برای گرفتن آن‌جا بهانه‌ای به دست آید. برای این مقصود باید دانمارک را از سوئد جدا کرد یا آن‌که در میان حکمرانان این دو کشور باید دشمنی فراهم ساخت. ششم آن‌که پادشاهزادگان روسیه باید همواره دختران حکمرانان و پادشاهان و بزرگان آلمان را که از خاندان محترم باشند بگیرند زیرا که در این کار سودهای فراوان هست.

هفتم آن‌که باید با پادشاهان انگلستان اتحاد و اتفاق داشت و با ایشان در بازارگانی قرارهایی گذاشت، زیرا که ایشان برای ساختن کشتی‌های خود از ما چوب خواهند خرید و سود بسیار از این راه خواهیم برد و چون با انگلستان رابطه داشته باشیم در ساختن

کشتی‌های جنگی با مایاری خواهند کرد.

هشتم آنکه از سوی شمال تا دریای بالتیک را باید تصرف کرد و از سوی جنوب باید کشور را تا دریای سیاه وسعت داد.

نهم آنکه دولت روسیه را وقتی می‌توان دولت واقعی گفت که پایتخت خود را به استانبول که کلید گنج‌های آسیا و اروپا است ببرد. پس تا می‌توان باید کوشید که به شهر استانبول و اطراف آن دست بیندازیم و کسی که استانبول و اطراف آن را در دست داشته باشد خداوند همهٔ جهان خواهد بود، پس برای رسیدن به این مقصود باید در میان ایران و دولت عثمانی نفاق افکند، تا همیشه در میانشان جنگ باشد. اگرچه اختلاف مذهب و عقیده که مردم شیعه با مردم سنی دارند از هر لشکر و سلاحی بیشتر کارگر است و برای تأمین مقصود ما و تسلط روسیه بر آنها بهترین وسیله است. با این همه بر شما واجب است همواره به هر وسیله که می‌توانید دوگانگی را در میانشان سخت‌تر کنید و نگذارید با هم هماهنگ شوند. چیزی که بیش از همه مرا دلخوش می‌کند دو چیز است یکی اختلاف عقیده در میان شیعه و سنی و استیلای روحانیان بر ملل مسلمان و اینکه ایشان مانع‌اند که مسلمانان با ملل اروپا درآمیزند تا چشم‌شان باز شود و در کار خود چاره‌جویی کنند و همین بس خواهد بود که به‌زودی نام آنها از آسیا برآفتد و تمدن و فرهنگ عیسوی به دست پادشاهان دولت جوان روسیه سیل‌وار آن کشورها را فراگیرد، چنان‌که برتری واستیلای روحانیان ما بود که در این مدت روسیه را در پست‌ترین مرحله نگاه داشت و مانع از پیشرفت و برتری آن شد، تا من به هزاران رنج و دشواری این خار را از پیش پای ملت خود برداشتم و دست آنها را از کارهای دولت کوتاه کردم تا به نماز و روزه اکتفا کنند. گذشته از آن باید چاره‌جویی‌های فراوان کرد که کشور ایران روزبه روز تهی دست‌تر شود و بازگانی آن تنزل کند. روی هم رفته باید همیشه در پی آن بود که ایران رو به ویرانی رود و چنان باید آن را در حال احتضار نگاهداشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد بتواند بی‌دردسر آن را از پا درآورد و به اندک فشاری کار خود را به پایان رساند. اما مصلحت نیست که پیش از مرگ حتمی دولت عثمانی ایران را یک‌باره بی‌جان کرد. کشور گرجستان و سرزمین قفقاز رگ حساس ایران است، همین‌که نوک نیشتر استیلای روسیه به آن رگ برسد، فوراً خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت و چنان ناتوان خواهد شد که هیچ پزشک حاذقی تواند آن را بهبود بخشد. آن‌گاه دولت عثمانی چون شتری مهار کرده در دست پادشاهان روسیه خواهد بود و دم آخر را برخواهد آورد، تا در هنگام لزوم بارکشی کند و پس از آنکه دیگر کاری از آن ساخته نشد باید سرش را از تن جدا

کرد. بر شما لازم است که بی‌درنگ کشور گرجستان و سرزمین قفقاز را بگیرید و پادشاه داخلی ایران را دست‌نشانده فرمان‌بردار خود بکنید. پس از آن باید آهنگ هندوستان کرد، زیرا که کشوری بسیار بزرگ و بهترین بازار گاه تجارت است و هرگاه به آنجا دست یافتید هر قدر پول که به‌وسیله انگلستان به دست می‌آید می‌توان مستقیماً از هندوستان فراهم کرد. کلید هندوستان هم سرزمین ترکستان است، تا می‌توانید باید به‌سوی بیابان‌های قرقیستان و خیوه و بخارا پیش بروید تا به مقصود نزدیک‌تر شوید و اما تأمل و تأثی را باید از دست داد و باید از شتاب کاری خودداری کرد. باید با دولت اتریش دوستی ظاهری داشت، اما باید چنان چاره‌جویی کرد که آلمان و اتریش رفته‌رفته در چنگ ما بیفتند. باید با اتریش همدست شد و دولت عثمانی را از اروپا بیرون کرد، اما نه چنان‌که اتریش بهره‌مند شود و این دو راه دارد: نخست آن‌که باید اتریش را جای دیگر سرگرم کرد، دیگر آن‌که باید از خاک عثمانی آن نواحی را به اتریش داد که پس از چندی بتوانید آن را هم بگیرید.

دهم آن‌که باید با کشور یونان در صلح بود تا هنگام جنگ بتوانید از آن یاری بخواهید. یازدهم آن‌که پس از گرفتن سوئی و کشور عثمانی و ایران و لهستان باید با اتریش و فرانسه اتحاد کرد و اگر هریک از این دو دولت دوستی و اتحاد ما را پذیرفت می‌توان کشورهای دیگر را از پا درآورد و پس از آن باید بر اتریش هم مسلط شد.

دوازدهم آن‌که اگر این دو دولت با هم اختلاف پیدا نکنند باید چاره‌ای جست که در میانشان دوگانگی بیفتند و به این‌گونه رفته‌رفته یکی از پا درخواهد آمد و آن‌گاه می‌توان بر آن دست یافت و بی‌مانع بر همه اروپا حکمرانی کرد و به این‌وسیله می‌توانید هم این نواحی را دست‌نشانده خود بکنید».

نسخه دیگر از عهدنامه فینکن شتاين

ترجمه عهدنامه فینکن شتاين از روی متن فرانسه پیش از این در صحایف ۱۲۳-۱۲۷ چاپ شده است. در همان زمان فتحعلی‌شاه ترجمه دیگری از آن کرده‌اند که در برخی از مجموعه‌های آن روزگار باقی است و نمونه خوبی از ترجمه این‌گونه اسناد سیاسی در آن دوره است و به این‌گونه است:

بسم الله الرحمن الرحيم

چون در این اوان سعادت‌نشان و زمان می‌مینست اقتران خدیو فلک جاوه‌سلطنت دستگاه امپراتور ممالک فرانسه و پادشاه ایتالیا بنای اتحاد و الفت با اعلیحضرت قدرقدرت

قضابسطت خورشیدرایت شاهنشاه صاحب قران و خسرو گیتی سلطان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم وارت تختگاه کسری و جم فرمانفرمای ممالک فسیحة المسالک ایران عجم السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه گذاشته، به جهت تشیید مبانی الفت و وفاق دولتين علیتین و تجدید عهد مودت و اتفاق سلطنتین بهیتین از دو جانب با رخصت کامله تعیین رخصتگزار فرموده، از طرف جناب امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا وزیر اعظم و کاتب سر امپراتوری صاحب کلک همایون اشرف و نشانهای دولت مسیو هوگ برنارماره نام مأمور گردیده، بنای عهد و شرط با بنده آستان فلک بنیان پادشاهی و چاکر دیرین سپهر انتباش شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ابد قرین میرزا محمد رضا وزیر دارالسلطنه قزوین گذاشته، به مقتضای صلاح دولتين علیتین با یکدیگر مکالمه و مجاهده نموده اند، قرار شرح مسطور ذیل مواد مرقومه مبارکه را بنا گذاری نموده، که من بعد اولیای دو دولت کبری و امنای دو سلطنت عظمی رضانامه آنها را قلمی و به مهر همایون مزین ساخته تسلیم یکدیگر نمایند.

ماده اول: آنکه فیما بین اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه فلک بارگاه ایران و جناب امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا صلح موبد بوده، من بعد با یکدیگر شرایط الفت و وداد و مراسم محبت و اتحاد را مرعی فرموده، همواره بین دولتين علیتین کمال وفاق بوده باشد.

ماده دوم: آنکه جناب امپراتور اعظم به مقتضای مراسم دوستی و موافقت با دولت علیه ایران متعهد و کفیل گردیده که من بعد احدی رخنه در خاک ایران ننماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد از این دخل بر خاک ممالک ایران ننماید جناب امپراتور اعظم با پادشاه سپهر تختگاه ایران کمال موافقت به عمل آورده، به دفع دشمن پرداخته، حراست ممالک مزبوره را نمایند و به هیچ وجه خودداری نکنند.

ماده سوم: آنکه جناب امپراتور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملک حلال موروثی اعلیحضرت پادشاه ایران می باشد و حقیقت مطلب بر جناب امپراتور مشخص و معلوم است.

ماده چهارم: آنکه جناب امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا در خصوص اخراج نمودن طایفه روسیه از ملک گرجستان و تمامی خاک ایران به زور پادشاهانه خود قرارداد فرمودند که طایفه مزبوره را جبراً و قهرآً از جمیع خاک ایران اخراج نموده و بالکلیه ترک حدود کشور ایران نمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جمله شروط عهدنامه ایشان قرار داده، به طریق امور دولت خود در این خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد در

باب این مطلب فرموده بر ذمت همت عالی خود واجب و لازم ساختند.

مادة پنجم: آنکه از طرف قرین الشرف جناب امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا یک نفر سفير معتبر رخصت‌گزار معین آمده، در آستان فلک بنیان اعليحضرت قادرقدر پادشاه جم‌جهایران اقامت نموده، به خدمت‌گزاری و صلاح‌اندیشی دولتين قیام و اقدام نماید.

مادة ششم: آنکه هرگاه رأى بیضاضیای جهان آرای اعليحضرت پادشاه ممالک ایران اقتضا فرماید که عساکر پیاده و توپچی به رسم و ضابطه فرنگ تعلیم و مهیا نماید و بعضی قلعه‌ها به ضابطه قلعه فرنگ بنا گذارد جناب امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا بنابراین مطلب توب سفریه و تفنگ حربیه از هرقدر ضرور و لازم بوده باشد به صوب ایران ارسال و قیمت آن را از قرار قیمت فرنگستان به سرکار جناب امپراتور اعظم داده شود.

مادة هفتم: آنکه از دولت علیه ایران هرگاه خواهش نمایند که به طریق قلعه‌های فرنگ قلعه ساخته باشند و توپخانه به قاعده فرنگ ترتیب و عساکر پادشاه با ضابطه فرنگ تعلیم نمایند هرقدر توپچی و مهندس و تعلیم چی لازم بوده و ضرور شود جناب امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا متعهد گردید که ارسال صوب ایران نماید که در آن جا ترسیم قلعه و ترتیب توپخانه و تعلیم عساکر توپخانه نمایند.

مادة هشتم: آنکه بنا بر موافقت این دو دولت بهیه از جانب شوکت جوانب اعليحضرت پادشاه جم‌جهایران از هرجهت قطع مکاتبه و مراسله با قرال^۱ انگلیس گردیده، از جانب دولت علیه ایران متعهد شوند که بنای خصوصت با ایشان گذاشته، به جهت دفع آنها عساکر روانه نمایند و بنابراین مطلب ایلچی سرکار شوکت‌مدار پادشاهی که به جانب انگلیس رفته به ارجاع و احضار اوامر فرمایند و از جانب انگلیس و کمپانی آنچه بالیوز^۲ و وکلای قرال انگلیس در سواحل بنادر عجم و ولایات ایران اقامت نموده باشند آنها را مترود و اموال و امتعه انگلیس ضبط شده، تجارت آنها را براً و بحراً از جانب ایران مقطوع نمایند و فرمان قضا جریان همایونی در این خصوص از مصدر عزوشان صادر گردد و در اثنای این مخاصمه از طرف انگلیس به جهت سفارت یا بهانه دیگر هرگونه سفیری که به جانب آستان فلک بنیان پادشاهی عزیمت نمایند ایشان را مترود و مردود نموده راه ندهند.

۱. مأخوذه از کلمه کارول Korol روسی به معنی شاه.

۲. مأخوذه از کلمه بایولوس Bajulus لاتین به معنی قیم و بالاخص سفیر دربار و نیز در استانبول که به فرانسه Baile می‌گویند و ترکان این کلمه لاتین را بالیوس و بایلوس تلفظ کرده و در فارسی بالیوز نوشته و به معنی کنسول آورده‌اند.

ماده نهم: آنکه هرگاه فی المستقبل روسیه و انگلیس با هم اتفاق نموده، به جانب دولتین علیتین فرانسه و ایران عزیمت و حرکت نمایند این دو دولت نیز به اتفاق یکدیگر به دفع آنها اقدام نموده، از روی موافقت و اتحاد به مخاصمه و مجادله و محاربه آنها پردازند و چنانچه بنای سفر و حرکت نمایند اولیای دولتین علیتین فرانسه و ایران یکدیگر را خبر نموده، به دفع آنها اقدام نموده، و آنچه در ماده سابقه مرقوم شده از ضبط مال و امتعه ایشان به طریق مشروح در ماده فوق عمل نمایند و در موافقت و مرافقت و اعانت یکدیگر به هیچ وجه من الوجه کوتاهی و اهمال و مسامحه و امهال جایز و رواندارند.

ماده دهم: آنکه اعلیحضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران مراجعت و موافقت فرموده از صوب افغان و قندهار و آن حدود تجهیز سپاه و تهیه جنود فرموده، در وقتی که مشخص شود و معین گردد به جهت تسخیر و تصرف ممالک هندوستان متصرفی انگلیس عساکر و جنود منتصوره پادشاهی را مأمور و ارسال فرمایند و ولایات متصرفی انگلیس را ضبط و تسخیر نمایند.

ماده یازدهم: آنکه هرگاه کشتی فرانسه از صوب بنادر مملکت ایران ظهرور و عبور نماید و بعضی تدارکات و جزیيات و برخی اشیا و ضروریات برای آنها در کار باشد و لازم گردد اهالی بنادر به ایشان محبت و معاونت نمایند در تدارک آنها لوازم دوستی را به عمل آورده، اعانت نمایند.

ماده دوازدهم: آنکه جناب امپراتور اعظم خواهش می نماید که من بعد هرگاه به جانب هندوستان به جهت دفع انگلیس فرستادن لشکر ضرور شود و اقتضا نماید که از جانب خشکی سپاهی به جهت هندوستان ارسال نمایند. اعلیحضرت پادشاه ایران اذن و اجازت به ایشان عطا فرمایند که از هر راه و هر طرف که رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید به آنها رخصت داده، روانه هند شوند و سپاه ایران نیز با ایشان موافقت نموده، بالاتفاق عزیمت تسخیر هندوستان نمایند و من بعد هر وقت که این اراده و عزیمت را داشته باشند موقوف است بر آنکه مجدداً با اولیای دولت علیه ایران در این خصوص اظهار نموده، چنانچه رأی جهان آرای پادشاهی اقتضا فرماید و رخصت عبور به ایشان بدهند عهدنامه مجددی در این خصوص فیما بین دولتین علیتین ایران و فرانسه قلمی داده، عبور فرانسه و کمیت لشکر آنها را که چه قدر بوده باشند و این که ذخایر و ضروریات ایشان در کدام راه و کدام منزل باید تدارک شود و چه قدر سپاه ایران همراه بوده باشند همگی را قرارداد نموده به اذن و رخصت شاهنشاهی عهد و شروط علیحده شود. کمترین بندۀ درگاه جسارت به تعهد این مطلب

نموده، مجدداً موقف است به عرض اولیای دولت قاهره و اذن شاهنشاه عالمیان پناه.
ماده سیزدهم: آنکه هرگاه به جهت کشتی‌های فرانسه در حین عبور از بنادر ایران بعضی از اشیا و ذخایر ضرور شود اهالی بنادر به قیمت فروخته، تنخواه از فرانسه بازیافت دارند و همچنین هرگاه در عبور سپاه ایشان از راه خشکی ذخیره و بعضی اشیا ضرور شود به‌ نحوی که در ماده سابقه قلمی شده ذخیره و آنچه به عساکر آنها ضرور شود اهالی ایران به ایشان فروخته، از قرار قیمت ایران تنخواه بازیافت نمایند.

ماده چهاردهم: آنکه شروطی که در ماده دوازدهم مرقوم شده مختص دولت فرانسه بوده، با دولت روس و انگلیس به‌ هیچ‌وجه من‌الوجوه شروط مزبوره قرار داده نشود و از هیچ سمت به ایشان راه عبور و مرور ندهند.

ماده پانزدهم: آنکه به جهت آمدورفت تجار بنا بر انتفاع دولتین و امور متعلقه تجارت در دارالسلطنه طهران به خاکپای مبارک اعليحضرت پادشاهی عرض شده، قراردادی به جهت امور مزبور گذاشته شود و عهدنامه مجددی در این خصوص مرقوم فرمایند.

ماده شانزدهم: آنکه انشاء‌الله تعالی این عهدنامه در دارالسلطنه طهران بعد از چهارماه از این تاریخ تبدیل شده، رضانامه به مهر مبارک اعлиحضرت قدرقدرت شاهنشاهی مزین شده، تسلیم اولیای دولت فرانسه و به مهر جناب امپراتوری رضانامه ایشان تسلیم اولیای دولت علیه ایران شود. تحریراً در اردی جناب امپراتور اعظم که محل فینکن‌شاتین بوده باشد، شهر صفرالمظفر سنہ هزار و دویست و بیست و دو».

پیدا است که این متن فارسی که در آن زمان ترتیب داده‌اند ترجمه دقیق و تحت‌اللفظ متن فرانسه که در دربار ناپلئون تدوین شده است نیست و به سیاق انشای آن زمان القاب و عنوانی زاید و حتی کلمات مرادف در آن وارد کرده‌اند و از پایان ماده دوازدهم پیدا است که میرزا محمد رضا سفیر ایران در موقع امضا چیزی بر متن افزوده است و به این‌گونه می‌توان احتمال داد که این متن فارسی را میرزا محمد رضا خود ترتیب داده باشد.

موتضی قلی خان در روسیه

پیش از این در صحایف ۵۶-۵۷ اشاره رفت که آقامحمدخان هشت برادر و دو خواهر داشت و وی از همه مهتر بود. برادر پس از او حسین قلی خان پیش از آنکه وی به سلطنت برسد از جهان رفت. از هفت برادر دیگر که داشت پسران سوم و چهارم پدرش مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان بودند که مادرشان دختر حسین خان دولو پسر مصطفی خان بود.

پسر پنجم جعفر قلی خان از دختر محمدخان قاجار عضدالدین لو و پسر هشتم رضاقلی خان مادرش از مردم استرآباد بود. این چهار برادر چون به آقامحمدخان اطمینان نداشتند با او درافتادند و جنگ کردند جعفر قلی خان را به خیانت فریفت و به تهران آورد و او را به خذعه کشت. مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان هردو پس از چندی زد خورد با وی از ایران گریختند. رضا قلی خان هم از او گریخت و در خراسان درگذشت.

در همان سال ۱۱۹۳ که پس از مرگ کریم خان وی از شیراز بنای کشورستانی را گذاشت. مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان در استرآباد بودند و چون خبر مرگ کریم خان رسید ایشان هم مانند آقامحمدخان سر به طغيان برافراشتند. مؤلف ناسخ التواریخ می‌نویسد:

مرتضی قلی خان با سپاهی از استرآباد به «بازفروش» رفت و آن شهر را گرفت. سپس آگاهی یافت که برادرش آقامحمدخان از شیراز به تهران رسیده، گفت من مازندران را با شمشیر خود گرفته‌ام و آن‌جا را به کسی نمی‌دهم و گروهی را به سوادکوه فرستاد که مانع از پیشرفت آقامحمدخان شوند. در همین زمان برادر دیگر رضا قلی خان که با آقامحمدخان در دولاب طهران بود پشت به او کرد و به مازندران رفت و با مرتضی قلی خان همدست شد.

مرتضی قلی خان وی را با برادر دیگر مصطفی قلی خان که او هم در مازندران بود با لشکری به سوادکوه فرستاد تا با لشکریان دیگر که آن‌جا بودند با آقامحمدخان بجنگند. چون این خبر به آقامحمدخان رسید برادر دیگر جعفر قلی خان را نزد مرتضی قلی خان فرستاد تا او را پند دهد. وی رفت و ناکام برگشت و ناچار در میان برادران جنگ درگرفت.

آقامحمدخان جعفر قلی خان و خان ابدالخان گُرد و لطفعلی خان دادوی را با سربازان عراقی و تفنگچیان سوادکوه به جنگ ایشان فرستاد. در برخورد اول رضاقلی خان شکست خورد و به بارفروش گریخت و گروهی از لشکریانش کشته شدند و مالشان به تاراج رفت. مصطفی قلی خان چون کار را بدین سان دید نزد آقامحمدخان رفت و مرتضی قلی خان هم با همدستان خود به استرآباد گریخت و آقامحمدخان ساری را گرفت. چندی پس از آن واقعه آقامحمدخان جعفر قلی خان را به جنگ علی مرادخان زند به اصفهان فرستاد.

در همین زمان رضا قلی خان هم که از سوادکوه گریخته بود به استرآباد نزد مرتضی قلی خان رفت و لشکری برداشت و به ورامین تاخت. آقامحمدخان جعفر قلی خان را به جنگ او فرستاد و خود هم در پی او روان شد. رضا قلی خان باز نتوانست مقاومت کند و به استرآباد پیش برادر رفت. بار دیگر به اطراف طهران حمله برد و چون شکست خورد به لاریجان گریخت و در آن‌جا بنای فتنه‌گری را گذاشت.

مرتضی قلی خان بار دیگر از استرآباد به فیروزکوه حمله برداشت و رضا قلی خان هم از لاریجان به او پیوست و نیز مهدی قلی خان که آقامحمدخان او را برای دلジョیی مردم لاریجان فرستاده بود با ایشان همدست شد. چون این خبر به آقامحمدخان رسید جعفر قلی خان را از قزوین مأمور مازندران کرد و خود در پی او روانه شد. جعفر قلی خان در مازندران با مرتضی قلی خان جنگ سختی کرد و جعفر قلی خان شکست خورد و از راه در خستان مازندران گریخت و بار دیگر سپاهی آماده کرد و در «خواجک» در سرزمین کجور با رضا قلی خان رویرو شد، او را شکست داد و دنبال کرد و گرفتار کرد و نزد آقامحمدخان برداشت. وی هم او را بخشید و نزد خود نگاهداشت. سپس جعفر قلی خان را برای سرکوبی مردم لاریجان فرستاد و وی پس از پیروزی از بارفروش به سوی استرآباد تاخت و تا چهاردانگه رسید و امیدوار بود که مرتضی قلی خان پشیمان شود و چون وی تسليم نشد و او هم از جنگ با برادر خودداری می‌کرد از آنجا به اشرف رفت.

در این میان به آقامحمدخان گفتند که اگر رضا قلی خان را آزاد کند تا نزد مرتضی قلی خان برود شاید مرتضی قلی خان هم تسليم شود. وی این کار را کرد و او را به استرآباد فرستاد. مرتضی قلی خان هم اظهار پشیمانی کرد و مصطفی قلی خان برادر خود را با چندتن نزد آقامحمدخان فرستاد. آنگاه آقامحمدخان به ساری رفت و جعفر قلی خان و رضا قلی خان را با هفتصد تن سپاهی برای گرفتن گیلان فرستاد و خود در بارفروش ماند و رضا قلی خان قاجار قوانلو را حکمرانی آمل داد و رضا قلی خان برادر خود را برای سرکوبی مردم لاریجان به آنجا روانه کرد.

رضا قلی خان باز در آنجا بر آقامحمدخان قیام کرد و در ۱۱۹۵ بالشکریانی به بارفروش تاخت و بی خبر وارد شهر شد و گرد سرای برادرش را گرفت و برخی از مردم شهر هم با او همدست شدند. آقامحمدخان برادرزادگان خود فتحعلی خان یعنی فتحعلی شاه و برادرش حسین قلی خان را که با او بودند با مادرشان مهدعلیا برداشت و در بادگیری در پشت آن سرای پنهان شد و با ایشان جنگ کرد. لشکریان رضا قلی خان ساختمان زیر را که آقامحمدخان در بالای آن بود آتش زدند اما آسیبی به او نرسید و آقامحمدخان منتظر بود خان ابدال خان گُرد از ساری به یاری او برسد.

اتفاقاً خان ابدال خان هم که رسید با مخالفان آقامحمدخان همدست شد و چون وی چاره‌ای نداشت از آن بادگیر بیرون آمد و با رضا قلی خان رویرو شد. وی هم به دروغ گفت که از این واقعه خبر ندارد و تقصیر را به گردن مردم انداد. با این همه آقامحمدخان و

برادرزادگانش را بند نهاد و به ناحیه بندپی برداشت و در آنجا زندانی کرد و خود مدعی سلطنت شد. رضاقلی خان قاجار قوانلو که در آمل بود به سرعت این خبر را به جعفرقلی خان و مصطفی قلی خان رسانید و ایشان از گیلان به مازندران رهسپار شدند. از سوی دیگر مرتضی قلی خان و علی قلی خان و مهدی قلی خان سرکردگان قاجار که در استراباد بودند با هفتصد تن از آن شهر بیرون آمدند و روی به مازندران نهادند. رضاقلی خان چون از این واقعه خبر شد خان ابدال خان را با چهارصد تن به جنگ ایشان فرستاد و چون دو لشکر در راه ساری به هم رسیدند در زدو خورد اول بیرسلطان کرد که از سران لشکر خان ابدال خان بود کشته شد و لشکریان او شکست خوردن. خان ابدال خان گریخت و به ساری رفت و در آنجا با محمدقلی خان لاریجانی همدست شد و بار دیگر جنگ کرد و چون شکست خورد به ساری گریخت و با محمدقلی خان در دکان رنگرزی پنهان شد و دشمنانش او را یافتند و دستگیرش کردند.

از سوی دیگر مرتضی قلی خان وارد ساری شد و رضاقلی خان چون آگاه شد از بارفروش رهسپار گشت و در نیمه راه خبر شکست خان ابدال خان به او رسید و لشکریانش ترسیدند و او را رها کردند و پراکنده شدند. رضاقلی خان ناچار به بندپی گریخت که نزد آقامحمدخان برود و از او عذر بخواهد، وی هم او را نپذیرفت و ناچار به عراق نزد علی مرادخان زند رفت و چندی بعد از او هم روی برگرداند و به اصفهان و از آنجا به شیراز گریخت و نزد صادق خان زند برادر کریم خان رفت و آنجا هم نتوانست بماند و به خراسان فرار کرد و در همانجا مرد.

در سال ۱۱۹۴ خان ابدال خان کرد که همچنان در ساری بود خواست از خانه‌ای که در آنجا بود نقیبی بزند و به بیرون شهر بگریزد. زنی که در سرای او بود به مرتضی قلی خان خبر داد. وی هم دستور داد سرش را بریدند و نزد آقامحمدخان بردن و مصطفی قلی خان برادر خود را هم نزد وی فرستاد. با این همه هرچه آقامحمدخان کوشید با برادرانش به کنار بیاید نتوانست و عاقبت بار دیگر کار به جنگ کشید.

مرتضی قلی خان در علی آباد مازندران سنگر بست و آقامحمدخان رضاقلی خان قوانلو را بالشکری به جنگ او فرستاد و در حمله اول مرتضی قلی خان شکست خورد. از سوی دیگر آقامحمدخان هم به جنگ برادر به ساری رفت و در قلعه ساری او را محاصره کرد و پس از چند روز زدو خورد کار بر مرتضی قلی خان تنگ شد و از قلعه بیرون آمد و تسليم برادر شد. آقامحمدخان او را بخشید و حکمرانی استراباد و چهاردانگه و دودانگه هزارجریب را به او

داد و او با همراهان خود به استرآباد رفت.

چندی بعد در چهارم رمضان ۱۱۹۵ آقامحمدخان مرتضی قلی خان را با سپاهی مأمور گرفتن گیلان کرد. هدایت‌الله‌خان والی گیلان در راه ایشان خندقی کند و بنای جنگ را گذاشت. پس از چهل روز زد و خورد چون هدایت‌الله‌خان امید پیشرفت نداشت میرزا صادق منجم‌باشی لنگرودی و آقامحمد صالح لاهیجی را که مردی دانشمند بود با پیشکش نزد آقامحمدخان فرستاد و آقامحمدخان مرتضی قلی خان را از گیلان احضار کرد.

سپس در ۱۱۹۷ از ساری آهنگ جنگ گیلان کرد. حاجی جمال گیلانی پدر هدایت‌الله‌خان پیش از آن خواهر خود را به محمدحسن قاجار پدر آقامحمدخان داده بود و این دو خانواده با یکدیگر پیوستگی داشتند. اما چون هدایت‌الله‌خان به جای پدر نشست با قاجارها درافتاد. آقامحمدخان نخست دو برادر خود جعفر قلی خان و مصطفی قلی خان را از بیراهه به لاهیجان فرستاد و در جنگی که در میانشان درگرفت هدایت‌الله‌خان تاب برابری نیاورد، به کشتی نشست و به شروان گریخت و آقامحمدخان وارد رشت شد.

پس از آن چون رضاخان زند از سوی علی مرادخان زند تا ساوجبلاغ طهران به تاخت و تاز آمده بود آقامحمدخان جعفر قلی خان را به جنگ او فرستاد و او هم رضاخان را شکست داد.

در همین زمان چنان‌که مؤلف ناسخ التواریخ نوشته است: «یکی از بزرگان دولت روس که کرسخان نام داشت» با چند کشتی به کرانه اشرف آمد و به بهانه تجارت می‌خواست قلعه‌ای در آن‌جا بسازد و پنهانی مردم را به دولت روسیه دعوت می‌کرد. فتحعلی‌شاه که در ولیعهدی هنوز در مازندران بود از این راز خبر شد و او را گرفت و زنجیر کرده نزد آقامحمدخان فرستاد. وی هم پس از سرزنش او را عفو کرد و اجازه داد به سرزمین خود بازگردد. او هم خواستار شد که کسی از مردم استرآباد را برای بستن عقد دوستی به دریار روسیه بفرستند و آقامحمدخان سفیری با او به آن‌کشور روانه کرد.

در ۱۱۹۸ که آقامحمدخان در مازندران با رستم خان زند فرستاده علی مرادخان زند جنگ می‌کرد مرتضی قلی خان نیز با او همراه بود. چون علی مرادخان در سورچه‌خورت اصفهان درگذشت و مرتضی قلی خان ظاهراً با او پیمانی داشته است از ترس این‌که گرفتار شود از پیش آقامحمدخان به میان ترکمانان استرآباد گریخت و به گفته مؤلف ناسخ التواریخ «از آن‌جا به نزد پادشاه خورشید کلاه روس شده او را ترغیب به تسخیر ایران همی کرد تا در سنّة ۱۲۱۲ درگذشت، جسد او را به عتبات عالیات آورده مدفون ساختند».

پیدا است که مراد از «خورشید کلاه روس» به تعبیر مورخان آن زمان یکاترین دوم امپراتریس معروف روسیه است و چنان می‌نماید که مرتضی قلی خان از راه دریای خزر به روسیه گریخته و به دربار تزارها پناه برده است و به این‌گونه از ۱۱۹۸ تا ۱۲۱۲ چهارده سال در روسیه مانده است.

هدایت در روضة الصفای ناصری می‌نویسد که پس از مرگ کریم خان، آقامحمدخان از شیراز بیرون آمد. چون به طهران رسید دوروز در ناحیه خوار توقف کرد و چندی نیز با برادرش جعفر قلی خان در دولاب طهران ماند و چون دو طایفه قاجارها یعنی قوینلو و دوالو که تا این زمان با هم مخالف بودند اتحاد کردند و مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران دیگر رنجیدند و بر او برخاستند. به مازندران رفتند و گروهی را گرد آوردند و سر راه را بر آقامحمدخان گرفتند و او را از رفتن به مازندران مانع شدند، زیرا که مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان خواهرزادگان حسن خان دوالو بیگلربیگی استرآباد بودند و با سران قوینلو رقابت داشتند.

پس از کشته شدن حسین قلی خان بجانسوز که به جز رضاقلی خان از برادران دیگر مهتر بود مرتضی قلی خان به استرآباد رفت و به اشاره‌وی میرزا علی خان دوالو حکمران آن شهر را کشتند و وی بر استرآباد و مازندران استیلا یافت و مردم لاریجان هم با وی همداستان شدند. چون آقامحمدخان به طهران رسید مرتضی قلی خان نزد او رفت اما دید که اگر مازندران را به او بسپارد چیزی برای او نخواهد ماند. وانگهی در خانه پدرشان محمدحسن خان، مادر مرتضی قلی خان بیش از مادر آقامحمدخان احترام داشت و وی خود را از او بالاتر می‌دانست و به همین جهت اختلافی در میان برادران بود. نیز به همین جهت مرتضی قلی خان راضی نشد که آقامحمدخان به مازندران برود و دو طایفه از مردم لاریجان را که به سفید و سیاه معروف بودند با خود همدست کرد و آن‌گروه در میان کلاکه راه تنگی داشت درختان را بریدند و بر سر راه افکندند و سنگ و خاک و شاخ درخت را بر سر راه کشیدند و سنگر بستند. رضا قلی خان برادر دیگر نیز به مرتضی قلی خان پیوست. آقامحمدخان هم جعفر قلی خان برادر دیگر را برای دلجویی نزد مرتضی قلی خان فرستاد. جعفر قلی خان به بارفروش نزد او رفت و از این کار سودی نبرد و چون برگشت در زیر آب سوادکوه به آقامحمدخان رسید و آقامحمدخان مصمم شد با مرتضی قلی خان درافتند.

در پاتزدهم ربیع الاول آن سال (۱۱۹۳) وارد جنگ شد. لطفعلی‌بیک سوادکوهی که از دستیاران آقامحمدخان بود از فراز کوه هجوم آورد و با سواران مدانلو و جهان‌بیکلو حمله

کرد و رضا قلی خان به بارفروش گریخت و از آنجا به علی‌آباد رفت و در این میان برادر دیگر مصطفیٰ قلی خان به عذرخواهی نزد آقامحمدخان رفت. مرتضیٰ قلی خان هم که از آن شکست هراسان شده بود از بارفروش به استرآباد رفت و آقامحمدخان به ساری رسید و فتحعلی خان (فتحعلی شاه) که در آن زمان ملقب به باباخان بود و با مادرش در استرآباد نزد مرتضیٰ قلی خان می‌زیست پیش آقامحمدخان رفت و جزو همراهان عمش شد و در آن زمان برادرش حسین قلی خان که پس از مرگ پدر به جهان آمده بود بیش از سی ماه نداشت و مادرش را مرتضیٰ قلی خان به استرآباد فرستاد و آقامحمدخان حکمرانی استرآباد را به مصطفیٰ قلی خان داد.

سپس می‌نویسد رضا قلی خان با آقامحمدخان اختلاف داشت و برادر خود مرتضیٰ قلی خان را با خود همدست کرده بود. آقامحمدخان از طهران آهنج مازندران کرد و رضا قلی خان و مهدی قلی خان را از دماوند برداشت با محمدقلی خان لاریجانی به لاریجان رفت. مرتضیٰ قلی خان هم با قاجارها و ترکمان‌هایی که با او پیوستگی داشتند رهسپار شد و هزار جریب را گرفت. آقامحمدخان جعفر قلی خان را که به جنگ ذوالفقار خان خمسه‌ای به قزوین فرستاده بود احضار کرد. مرتضیٰ قلی خان که به چهاردانگه هزار جریب رسید مردم با او یاری نکردند و از آنجا به دو دانگه هزار جریب رفت و مردم آن سرزمین نزد خان‌ابdal خان حاکم ساری از جانب آقامحمدخان فرستادند و از او کمک خواستند. او هم با گروهی رهسپار دو دانگه شد و مرتضیٰ قلی خان پیش از آنکه او برسد یکی از سادات هزار جریب را به گروگان گرفت و به فیروزکوه رفت و در آنجا رضا قلی خان را از لاریجان به خود خواند. جعفر قلی خان که از قزوین رسیده بود مرتضیٰ قلی خان راه مازندران را بر او گرفت و با هم جنگ کردند و در جنگ اول در فیروزکوه جعفر قلی خان شکست خورد و روی به مازندران نهاد و در گردنۀ فیروزکوه راه جنگل را پیش گرفت و به مازندران رسید. رضا قلی خان و مرتضیٰ قلی خان چون با هم سازگار نبودند از یکدیگر رنجیدند و رضا قلی خان به جایگاه خود بازگشت. مهدی قلی خان هم که در لاریجان با رضا قلی خان بود از او برگشت و به مرتضیٰ قلی خان پیوست و به استرآباد رفت. مهدی خان سوادکوهی پسر محمدخان حکمران مازندران که به دست مرتضیٰ قلی خان گرفتار شده بود به حیله از پیش او گریخت و به سوادکوه و از آنجا نزد آقامحمدخان رفت و مهدی قلی خان نیز از استرآباد فرار کرد و به او پناه برد.

پس از آن در حوادث ماه رمضان سال ۱۱۹۴ می‌نویسد چون آقامحمدخان به «چهارده»

از سرزمین چهاردانگه هزار جریب رسید در آن زمان هزار هزار جریب همچنان در دست مرتضی قلی خان بود ولی او کسی را نزد آقامحمدخان نفرستاد و وی را به استراپاد دعوت نکرد و به همین جهت آقامحمدخان رنجید و به استراپاد نرفت و از راه ساور به کراوین اشرف رفت و رضاقلی خان و خان ابدال خان را از راه خیابان احضار کرد و به نزد مرتضی قلی خان فرستاد و مرتضی قلی خان هم برادرش مصطفی قلی خان را نزد آقامحمدخان به عذرخواهی روانه کرد و آقامحمدخان در ۱۸ ذی القعده آن سال به ساری رفت.

سپس می‌گوید پس از آنکه آقامحمدخان در مازندران گرفتار شد در ۵ محرم ۱۱۹۵ مرتضی قلی خان و علیقلی خان و مهدی قلی خان و خوانین دوالو و سواران ترکمان و پیاده استراپاد به یک فرسنگی ساری به دراز محله رسیدند که از محال فرح آباد بود و مصطفی قلی خان هم که مأمور جنگ گیلان شده بود به آنجا رسید و مرتضی قلی خان روز عاشورا وارد ساری شد و به آقامحمدخان تسليم شد و چون آقامحمدخان روی خوش به او نشان نداد نزد علیمرادخان زند رفت و چون او هم روی خوش نشان نداد به خراسان رفت و در آنجا درگذشت. پیدا است که هدایت در اینجا اشتباه فاحشی کرده و به جای آنکه رضاقلی خان بنویسد مرتضی قلی خان نوشه است.

پس از آن درباره رفتن مرتضی قلی خان به گیلان می‌گوید مرتضی قلی خان با سپاهی از ترکمانان و قاجارها و مردم گیلان بدان سرزمین رفت و چون به رودسر رسید معلوم شد که هدایت الله خان سنگر بسته است و چهل و پنج روز جنگ کرد تا اینکه هدایت الله خان زنهار خواست و میرزا صادق خان منجم باشی و آقامحمد صالح لاهیجی را نزد آقامحمدخان فرستاد و وی هم اورا بخشد و حکمرانی گیلان را به هدایت الله خان داد و مرتضی قلی خان را احضار کرد. وی در دوم صفر سال ۱۱۹۷ در ساری نزد آقامحمدخان رفت.

درباره آمدن کرافس روسی هدایت می‌نویسد: کرافس نام روسی با جمعی از روسیه در اواخر دولت کریم خان زند به تجارت از دریای خزر به بندر انزلی فرود آمده بود و چندی در رشت بود و از آنجا به آمل و ساری و بارفروش رفت و در سواحل و بنادر نزدیک دریای خزر نظاره می‌کرد و به اشرف و فرح آباد رفت و نقشه‌های آنجا را می‌کشید و از مناظر آنجا نقاشی می‌کرد. در سالی که آقامحمدخان به گیلان رفت این کرافس نام روسی با چند کشتنی پر از ملاح و لوازم دیگر در نزدیکی کراوین اشرف لنگر انداخت و از فتحعلی خان (فتحعلی شاه) که از جانب عمش در مازندران بود زمینی خواست که در آنجا ساختمانی بکند و همراهانش از کشتی پیاده شدند و خرید و فروش می‌کردند تا «از آلات و ادوات آهنین

حصاری متین برپا کردند». چون خبر به این شاهزاده جوان رسید تفصیل را به آقامحمدخان نوشت و به دستور وی به عنوان گردش و شکار به فرح آباد رفت و از آنجا به اشرف و کراودین روانه شد. کرافس‌خان روسی هدایای گوناگونی از کالای فرنگ نزد او برد و پس از سه چهار روز به بهانه شکار به تماشای کشتی‌های او رفت. کرافس او را به خانه خود دعوت کرد، وی نپذیرفت، اما برخی از بزرگان قاجار به آن مهمانی رفتند و وی به حاج محمدآقای عمارانلو دستور داد که آنها را بگیرد و او کرافس‌خان و چندتن از نزدیکان او را دعوت کرد و چون شراب خوردن و سرshan گرم شد به دستور وی مردم استریاباد بر سرshan ریختند و آنها را گرفتار کردند و نزد شاهزاده بردند و پس از چندی آنها را با نامه‌ای نزد «کاترین دوم» فرستاد و این واقعه را در سال ۱۱۹۷ ضبط کرده است.

پس از آن در ذکر واقعه مرگ علی مرادخان زند در اوخر ربيع الاول ۱۱۹۸ در مورچه‌خورت می‌گوید مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران آقامحمدخان که از وی روی برگردانده و به خاندان زند پیوسته بودند پس از مرگ او نومید شدند و مرتضی قلی خان به قزوین و گیلان و طالش رفت و از آنجا به بادکوبه و قبه و روس روی کرد و در آنجا هم عقده از کارش نگشاد و در آن دیار مرد.

پیدا است که مرتضی قلی خان پس از رفتن به روسیه آرام ننشسته است و ظاهراً به یاری دولت تزاری به ایران تاخته است. مؤلف ناسخ التواریخ پس از ذکر حوادث تابستان سال ۱۲۰۱ می‌نویسد در این هنگام مرتضی قلی خان از باکوبه با لشکری به گیلان تاخت و سلیمان‌خان حکمران تاب درنگ نیاورد و به قزوین گریخت و صورت حال را بازنمود. آقا محمدخان هم محمدحسین آقای ناظر و امیر محمدحسین خان ارجمندی فیروزکوهی را به دفع او فرستاد و سپس جعفر قلی خان را با پنج هزار کس در پی ایشان روانه کرد. پیش از آنکه جعفر قلی خان برسد مرتضی قلی خان جنگ سختی کرد و در حمله نخستین محمدحسین آقا شکست خورد و از میدان جنگ گریخت. امیر محمدحسین خان ارجمندی مقاومت سخت کرد و از گلوله تفنگ زخم سختی برداشت و همچنان جنگ می‌کرد و نه تن را کشت و خود نیز جان سپرد. چون مرتضی قلی خان دانست که از عهده جنگ با جعفر قلی خان برنمی‌آید در گیلان تاخت و تازی کرد و دوباره به باکوبه برگشت.

هدایت در روضه‌الصفای ناصری این واقعه را در سال ۱۲۰۲ آورده است و می‌گوید: رضاقلی خان و مرتضی قلی خان با آقامحمدخان درافتادند و چون نتیجه نگرفتند به خاندان زند متولّ شدند و از آنجا سودی نبردند. رضا قلی خان به خراسان و مرتضی قلی خان به

بادکوبه و شروان رفتند و رضا قلی خان در خراسان درگذشت و مرتضی قلی خان در همانجا که بود فتنه بر می‌انگیخت و چون حکمرانان شروان و بادکوبه و طالش با هدایت الله‌خان حکمران گیلان راهی داشتند گاه گاهی از او پشتیبانی می‌کردند. چون هدایت الله‌خان درگذشت و حکمرانی گیلان به امیر سلیمان خان قوینلو پسر محمد خان قاجار رسید که خال آقامحمد خان بود مرتضی قلی خان که در طالش و شروان در پی موقع می‌گشت در آن سال با مصطفی خان طالش و فتحعلی خان حکمران قبه و شیخعلی خان حکمران بادکوبه همدست شد و به گیلان آمد و آنجا را تاراج کرد. در این هنگام آقامحمد خان با فتحعلی شاه در فیروزکوه بود. امیر سلیمان خان قاجار قوینلو پس از آنکه سلیمان خان این خبر را به او داد به مهدی خان حکمران تنکابن نوشت و به او دستور داد با سلیمان خان یاری کند و راه را بر مرتضی قلی خان بگیرند. مردم خلخال و خمسه و طارم نیز با آنها یاری کردند و مرتضی قلی خان شکست خورد و بازگشت. در همان سال بار دیگر با گروهی سواره و پیاده به یاری مصطفی خان طالش با هفت هزار تن در اوایل ماه ذی الحجه آهنگ گیلان کرد و لشکریان خود را در گسگر فرود آورد. امیر سلیمان خان چون از مردم گیلان اطمینان نداشت از رشت به قزوین آمد و در آنجا ماند.

مرتضی قلی خان گیلان را گرفت و آقامحمد خان هم سلیمان خان را نزد خود خواند و شرح واقعه را از او پرسید و لشکریان خود را احضار کرد و کوچ و عیال مرتضی قلی خان را از مازندران به طهران خواست و آنها را در آنجا نگاه داشت.

محمد حسین خان قاجار قوینلو را که ناظر او بود با دوهزار سوار مأمور کرد که برونده منتظر لشکریان دیگر باشند. وی نیز بی درنگ رهسپار شد و در جنگ شکست خورد. سلیمان خان قاجار و امیر حسین خان ارجمندی فیروزکوهی و میرزا محمد خان لاریجانی با ده هزار سوار و پیاده به گیلان رفتند و در دوازدهم محرم سال بعد در چهار فرنگی گیلان با هم رو برو شدند. نخست مصطفی خان طالش حمله برداشت و شکست خورد. روز سوم سلیمان خان قاجار به اطراف رشت رسید و مرتضی قلی خان با نه هزار سپاهی با او رو برو شد و در آن جنگ برادر مصطفی خان طالش با امیر محمد حسین خان فیروزکوهی جنگ کرد و کشته شد. لشکریان وی دیگر تاب نیاوردند و لشکریان مازندرانی هم شکست خوردند. میرزا محمد خان لاریجانی و نجف قلی خان نوری که فرمانده آنها بودند عقب نشستند و لشکریان شروان بسیاری از آنها را کشتند و سلیمان خان به منجیل آمد و مرتضی قلی خان پیش برد.

آقا محمدخان برادر خود جعفر قلی خان را با سپاه استرآباد و مازندران و بسطام به جنگ مرتضی قلی خان برادر دیگر به گیلان فرستاد و نیز برادرزادهٔ خود فتحعلی خان نایب‌السلطنه یعنی فتحعلی شاه را مأمور گیلان و کرانه‌های دریای خزر کرد.

جعفر قلی خان چون به رستم آباد رسید مرتضی قلی خان تاب نیاورد و به انزلی گریخت و در آنجا ماند. دو برادر در کنار دریای خزر به یکدیگر رسیدند و مرتضی قلی خان به کشتی نشست و به سار و پشته و سالیان رفت و جعفر قلی خان وارد رشت شد و گیلان را گرفت و سپس بازگشت و دویارهٔ امیر سلیمان خان به حکمرانی گیلان مأمور شد.

پس از آن در حوادث سال ۱۲۰۴ می‌نویسد: مرتضی قلی خان و برادر مادریش که پیدا است مقصود مصطفی قلی خان است همچنان در بادکوبه و طالش و شروان نیرویی بهم زدند و بار دیگر آهنگ گیلان کردند. میرزا بابا نایب‌الحكومة گیلان به آقامحمدخان خبر داد. وی حاجی رضاخان دوالو قاجار را که خالوی او بود با عباس خان قاجار و محمدخان دوالو و عبدالله‌خان اصانلو از سرکردگان خمسه و میرزا محمدخان لاریجانی را به جنگ مرتضی قلی خان فرستاد و به ایشان دستور داد بکوشند شاید بتوانند به اندرز و پند او را از این کار بازدارند. اما سرانجام جنگ درگرفت و پلنگ‌نام طالش شبی به لشکرگاه فرستادگان آقامحمدخان شبیخون زد و همهٔ سرکردگان را گرفت و گروهی از ایشان را کشت. پس از چندی مرتضی قلی خان برخی از آنها را آزاد کرد و محمدخان و محمد زمان خان را از میان ایشان نگاه داشت و آزار می‌داد. میرزا بابا نایب‌الحكومة رشت به آقامحمدخان خبر فرستاد و وی مصطفی خان دوالو قاجار را به آن‌جا فرستاد. بار دیگر مرتضی قلی خان از شنیدن این خبر سراسیمه شد و با مصطفی خان طالش بازورقی به بادکوبه رفت و پس از چندی از آن‌جا به روسیه رهسپار شد.

پیدا است که هدایت باز در این‌جا اشتباهی کرده و چنان می‌نماید که مصطفی قلی خان برادر تنی مرتضی قلی خان با او از ایران نرفته است زیرا پس از این خواهد آمد که آقامحمدخان او را کور کرده است، مگر آن‌که با برادر رفته باشد و در این سفر با او به ایران برگشته و دستگیر شده باشد و او را کور کرده باشند و این هم به نظر بعید می‌آید.

سپس هدایت در شرح جنگ دوم آقامحمدخان در گرجستان باز اشاره‌ای دربارهٔ مرتضی قلی خان دارد و می‌گوید: «در سال یکهزار و دویست و ده هجری چون پادشاه ایران یعنی حضرت شهریار گیتیستان کامگار آقامحمدشاه قاجار به تفلیس رفته و قتل عام کرده و همانا بعضی از تجار روسیه را به قتل آورد سپاهی به دست اندازی ایران و مداخلت در بیشه شیران

فرستاد چه که مرتضی قلی خان قاجار برادر والاگهر شهریار ایران که به روس رفته بود جوانی مناسب الاعضا و صبیح الوجه بود، طالب پادشاهی ایران و محرک او می‌شد(!) و در آن حضرت کمال تعزز و تقرب داشت».

محمدحسن صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) در منتظم ناصری^۱ در حوادث سال ۱۱۹۴ می‌نویسد: «از حوادث غیرمترقبه آنکه مرتضی قلی خان برادر حضرت شهریاری پس از استماع فوت وکیل با سپاهی از استرآباد به بارفروش آمد و اگرچه از استخلاص برادر بزرگوار اظهار شعف می‌نمود ولی می‌گفت مازندران را من به شمشیر خود مصفی نموده‌ام و این مملکت خاص من است و اگر دیگری طمع در آن نماید کار به پیکار خواهد کشید و جمعی را با مصطفی قلی خان برادر خود به سوادکوه فرستاد که مانع عبور حضرت آقامحمدشاه شوند. مقارن این حال رضا قلی خان برادر دیگر آن حضرت از دولاب طهران به مازندران رفته، به مرتضی قلی خان پیوست. حضرت آقامحمدشاه پس از بذل نصایح که سودمند نیامد جعفر قلی خان را مأمور دفع آنها کرده، پس از مبادرت به جنگ ابتدا رضاقلی خان مغلوب و مقهور گردیده، به بارفروش راند و مرتضی قلی خان عزیمت استرآباد نمود و مصطفی قلی خان به موکب معلی ملحق شد. حضرت آقامحمدشاه به علی‌آباد ساری و بارفروش تشریف فرماده، خاقان صاحبقران فتحعلی‌شاه که در آن وقت با عم خود مرتضی قلی خان در مازندران بودند به حضور مبارک آمده، مصطفی قلی خان به استمالت مرتضی قلی خان مأمور استرآباد شد و والده خاقان معظم را که در آن وقت سی‌ماه از ولادت فرزند گرامیش حسین قلی خان ثانی ابن جهان‌سوز شاه گذشته بود همراه بود... مجدداً رضاقلی خان و مرتضی قلی خان بنای مخالفت را گذاشته، خواستند با خوانین دولوی ورامین همدست شوند. حضرت شهریاری جعفر قلی خان را از پیش روانه نموده، بنه و آغروق را به مهدی قلی خان سپرده، بعد از آن نهضت فرماده، به سعدآباد ورامین به خانه محمدخان ولد رفیع خان که با آن حضرت نسبتی داشت نزول اجلال فرمودند و میرزا محمدخان و مصطفی خان و رحیم خان و محمدخان و سایر بزرگان دولو مجدداً بر خدمت و سلطنت حضرت پادشاهی اتفاق کرده و عذر رضاقلی خان را خواسته، او را روانه نمودند، ناچار سایر خوانین و بزرگان دولو از در معذرت و انقیاد درآمدند... موکب منصور به عزم مازندران از ری انتهاض فرمود و در بین راه دسته قشون جعفر قلی خان با سپاهیان مرتضی قلی خان قتال

نمودند و جعفرقلی خان به عباس آباد و مرتضی قلی خان در یکی از قرای فیروزکوه بماند. اسرای طرفین را مرخص کردند. بعد از آن جعفرقلی خان در علی آباد به موكب معلم پیوست و مهدی قلی خان ناچار با مرتضی قلی خان روانه استراباد شدند ولی در ضمن فرستی به دست آورده، فرار نموده و به ملازمان حضرت سلطنت پیوست... هم در این سال در بیست و هشتم رمضان موكب آقامحمدشاه از ساری عزیمت استراباد نمود و ابتدا به الکای چهارده هزار جریب نزول اجلال فرموده، اما از آنجا که این اوقات هزار جریب از اعمال استراباد و تعلق به مرتضی قلی خان داشت و از جانب مشاورالیه پذیرایی نشد آن حضرت از او رنجیده، رضا قلی خان و خان‌ابdal خان را که مأمور توقف مازندران فرموده بود احضار کرده، به پیکار مرتضی قلی خان پردازند. ولی باز کار به اصلاح گذشت و رضا قلی خان به استراباد رفته، از رنجش خاطر مبارک پادشاهی شرحی برای مرتضی قلی خان تقریر نموده، مرتضی قلی خان برادر اعیانی خود مصطفی قلی خان را به معذرت فرستاد و موكب منصور از رفتن به استراباد عطف عنان کرده، از اشرف حرکت نموده، روز هیجدهم ذیقعدة الحرام به بارفروش تشریف فرما شدند و در عمارت شاه عباسی مشهور به بحر ارم نزول اجلال فرمودند.»

سپس در حوادث سال ۱۱۹۵^۱ در شرح اختلاف هدایت‌الله‌خان حکمران گیلان با آقامحمدخان می‌گوید جعفرقلی خان که با مصطفی قلی خان مأمور گرفتن گیلان شده بود چون آقامحمدخان دستگیر شد و او را به بندهی فرستادند «جعفرقلی خان که در لاهیجان بود از این مقدمه باخبر گردیده، بر جناح استعجال مراجعت نموده، مصطفی قلی خان را به استراباد فرستاد و به مرتضی قلی خان واقعه را خبر داد و خود به کجور رفت. مرتضی قلی خان به مازندران آمده با خان‌ابdal خان سردار رشید رضا قلی خان مصاف کرد و بر او غالب آمد و محمد قلی خانین را بگرفت. رضا قلی خان چشم از شهریاری ساری و بارفروش پوشیده، از ییم تیغ مرتضی قلی خان به بندهی در ظل عاطفت حضرت شهریاری گریخت... بزرگان بندهی حضرت سلطنت را با جمعی روانه بارفروش نمودند و رضا خان قاجار به نواب جعفرقلی خان که در کجور بودند مژده فرستاد و خود با برادران و تمامی خوانین مدانلو به آستان معظم پیوست و مرتضی قلی خان محض استرضای خاطر مبارک خان‌ابdal خان طاغی را بکشت و مصطفی قلی خان را به معذرت و تشکر خلاصی و سلامت مزاج همایون.

به دربار شهریاری روانه نمود و آن حضرت برای استینناس مرتضی قلی خان تشریف فرمای ساری گردیدند و با او ملاقات فرمودند ولی رفع خیال مرتضی قلی خان نشد. علیقلی خان و مهدی قلی خان ملتزم رکاب ظفر نصاب شهریار با اقتدار گردیده و مرتضی قلی خان تخلف جسته و بعدها به راه مخالفت رفت، لکن کاری از پیش نبرد... نیز از وقایع این سال آنکه پس از جنگ و جدل با مرتضی قلی خان و طول معاصره شهر ساری این بلده را عساکر منصوره شهریاری فتح کردند و مرتضی قلی خان به مصالحه و حکومت استراباد و هزارجریب و گرگان راضی شده، بدان ساحت شتافت».

پس از آن درباره حوادث سال ۱۱۹۶^۱ درباره آقامحمدخان می‌گوید: «در بیستم شعبان به مازندران عطف عنان فرمودند. مرتضی قلی خان نیز به خدمت آمد، به حکومت استراباد منصوب شد و به گیلان مأمور گردید و هدایت الله‌خان چون خود را مقهور دید به دادن مالیات تمکین کرده، لهذا ایالت گیلان را به او واگذار فرمودند».

سپس در حوادث سال ۱۱۹۷ قمری (۱۷۸۲ م.)^۲ می‌نویسد:

«در اول فصل تابستان این سال ووانویچ نام روسی با چند فروند کشتی از حاجی طرخان به استراباد آمد. حضرت آقامحمدشاه آن وقت در نواحی استراباد تشریف داشتند. ووانویچ از ملازمان آن حضرت درخواست نموده، رخصت طلبید که روس‌ها در سواحل استراباد در محل مناسبی دارالمعامله بنا نمایند، که تجار روس در آنجا به سهولت مشغول امور تجارتی باشند. حضرت شهریاری قبول فرموده، اذن ساختن دارالمعامله دادند. روس‌ها در عوض دارالمعامله در دوازده فرسنگی شهر استراباد قلعه بسیار محکمی بنا کردند و هیجده عراده(!) توپ و قورخانه در آنجا گذارند. بعد از اتمام قلعه حضرت شهریاری به تماشای قلعه روس‌ها تشریف برداشتند و از وضع باخبر گشتند. چون از قلعه مراجعت فرمودند ووانویچ و صاحب‌منصبان روس را به شام دعوت کردند. وقت شب که صاحب‌منصبان ووانویچ به محل دعوت رسیدند حضرت شهریار کامگار حکم به گرفتن آنها کردند و فرمودند که اگر قلعه را که ساخته‌اید فوراً خراب نکنید و توپ‌های خود را با آنچه در ساحل استراباد دارید نبرید جان و مال شما در خطر خواهد بود. ووانویچ چون می‌دانست فرمایشی که حضرت شهریاری می‌فرمایند هرگز تخلف را در آن راهی نیست از همانجا به کارگزاران خود دستورالعملی نوشت که توپخانه و لوازمه کشته حمل کنند و قلعه را خراب و

منهدم سازند. خلاصه حضرت آقامحمدشاه چون تهدید زیادی به آن جماعت فرمودند آنها از استراباد خارج شده، به مملکت خود بازگشتند. برخی این واقعه را به سال قبل نسبت داده‌اند».

پس از آن در حوادث سال ۱۱۹۸^۱ می‌گوید: «مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران حضرت معظم از راه صواب منحرف شده، به زندیه پیوستند و نزد شیخ ویس خان پسر علی مرادخان رفته‌ند...».

اندکی پس از آنکه سخن از شکست خوردن و کورشدن شیخ ویس خان می‌راند می‌گوید: «مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران حضرت شهریاری که از برادر تاجدار خود روگردان و به زندیه متولی شده بودند کار را زار دیده، یأس بر آنها غالب آمد. مرتضی قلی خان به قزوین و گیلان و طالش و قبه و بادکوبه و خاک روس رفت، در آن حدود حیات را وداع نمود و رضا قلی خان به صفحات خراسان رفته در آن سامان درگذشت».

سپس در حوادث سال ۱۲۰۲^۲ چنین آورده است: «هم در این سال مرتضی قلی خان که به صفحات قبه و طالش رفته بود، با مصطفی قلی خان طالش و فتحعلی خان حاکم قبه و شیخعلی خان بیگلریگی باکویه سازش نموده، غفلتاً به گیلان تاخت و چپاول درانداخت. نواب سلیمان خان قاجار کس فرستاده، واقعه را به عرض نواب جهانبانی که در فیروزکوه بودند رسانید. نواب حشمت نصاب معظم مهدی خان تنکابنی و بعضی از اهالی خلخال و خمسه و طارم را به معاونت و امداد سلیمان خان مأمور فرمودند، ولی قبل از وصول آنها به گیلان مرتضی قلی خان مراجعت نمود».

پس از آن در وقایع سال ۱۲۰۲^۳ می‌گوید: «هم در این سال در اوایل ذیحجه باز مرتضی قلی خان با هفت هزار نفر به گیلان راند، در گسگران فرود آمده، نواب سلیمان خان قاجار حاکم گیلان تاب مقاومت نیاورده، به قزوین آمد و مرتضی قلی خان بر گیلان استیلا یافت. حضرت شهریار کامگار چون از واقعه خبردار گردیدند سلیمان خان را احضار فرموده، تفصیل ماجری را استفسار فرمودند. پس از تحقیق به احضار قشون حکم همایون شرف صدور یافت و کوچ و بنه مرتضی قلی خان را از بارفروش به طهران برداشت و محمدحسین خان قاجار قوانلوی ناظر با دوهزار سور مأمور گیلان و مقرر شد که بعضی دستجات (!) دیگر به او پیوندد. محمدحسین خان ملاحظه آخر کار را نکرده، منتظر سایر دستجات (!) قشون

نشده، سبقت به جنگ نمود و شکست یافت. پس از آن نواب سلیمان خان قاجار و امیر محمد حسین خان فیروزکوهی و میرزا محمد خان لاریجانی با ده هزار نفر در رسیدند و در چهار فرسخی گیلان قدم در میدان محاربی گذاشتند. مصطفی خان طالش ابتدا پای جلادت پیش گذاشت، ولی منهزم‌پس نشست. روز سیم نواب سلیمان خان با افواج به اطراف شهر رفته و مرتضی قلی خان نیز با نه هزار نفر به مقابله او شتابته، ابتدا برادر مصطفی خان طالش با صفوف میر محمد حسین خان فیروزکوهی مصاف داده، امیر به زخم گلوله از پا درآمد و فیروزکوهی‌ها که بی سردار ماندند کاری از پیش نتوانستند برد و این فقره اسباب سستی سایرین نیز گردید. میرزا محمد خان لاریجانی و نحفلی خان نوری بعد از مجادله و مقاتله به طور جنگ و گریز بازگشتند و مصطفی خان و لشکر شیروان (!) بسیاری از این سپاه را بکشتند و نواب سلیمان خان عاجلاً مراجعت کرده نواب علیقلی خان قاجار نیز از جلو عصرخان زند عقب نشسته، به اصفهان واز آنجا به کاشان آمد. حضرت شهریار با اقتدار چون مطلع گشتند نواب عصر قلی خان را با قشون استراباد و بسطام به گیلان فرستادند و دیده برادر خود مصطفی قلی خان را میل کشیدند و نواب جهانبانی (فتحعلی‌شاه) را به حراست فرضه و معابر دارالمرز به مازندران مأمور فرمودند و خود به نفس نفیس با سیصد سوار نامدار به طرف اصفهان حرکت کردند... اما نواب عصر قلی خان چون به منزل رستم آباد گیلان رسیدند مرتضی قلیخان به بندر انزلی فرار کرده، در آنجا قرار گرفت و از جانبین پیغام‌ها داده شد و در ساحل دریای خزر دو برادر ملاقات و گفتگوها کردند آخر الامر مرتضی قلی خان در سفایین نشسته، راه سارو پشته و سالیان پیش گرفت و عصر قلی خان وارد رشت شدند و مراتب را تحریراً به عرض حضرت شهریار رسانیدند. حضرت قوی‌شوکت معظم در جواب ایشان را به مراجعت امر فرمودند و نواب سلیمان خان در گیلان مستقل گردید».

پس از آن در حوادث سال ۱۲۰۵ می‌نویسد: «هم در این سال مرتضی قلی خان از عماقی برادر خود مصطفی قلی خان باخبر گشت، چه مدت یک سال که مصطفی قلی خان محبوس بود این واقعه نیز مستور بود. این اوقات که از حبس خلاص شد، این خبر مشتهر گردید و مرتضی قلی خان که در باکویه و طالش و شیروان (!) با استعداد تمام می‌زیست نیز بشنید و بار دیگر به هیجان آمده و به طرف گیلان راند و میرزابابای رشتی نایب گیلان هراسان شده،

ماجرارا به عرض عاکفان حضور شهریار منصور رسانید. حاجی رضاخان دولوی قاجار خال مرتضی قلی خان و عباس خان و محمد خان دولو هم که از منسویان او بودند با عبدالله خان اصانلوی خمسه و میرزا محمد خان لاریجانی و چهارهزار نفر از سپاه ظفر همراه مأمور گیلان شدند و هرچه مرتضی قلی خان را نصیحت کردند سودمند نیافتاد. ناچار بنای جنگ و خونریزی شد. شبی شاه پلنگ نام طالش بر لشکریان حاجی رضاخان شبیخون زده، در این مقدمه سردار با سایر خوانین گرفتار شدند و تفرقه در میان سپاه افتاد و مرتضی قلی خان غلبه کرد، ولی بعد از چندی همه گرفتاران را رها و روانه دربار معلی نمود، سوای خال خود را که با سوء احوال نگاه داشته، با کلاب و ذئاب ردیف و حریف می‌نمود. میرزابابای نایب گیلان مراتب را معروض آستان مبارک داشته، حضرت شهریاری مصطفی خان دولوی قاجار را مقدمه‌الجیش قرار داده، از پیش روانه کردند و موکب همایون مستعد انتهاض گردید. مرتضی قلی خان و مصطفی خان طالش از عزیمت شهریار کامگار خبردار گردیده، دانستند که در جلو سیل هایل مقام نتوان نمود. ناچار به باکویه رفتند و در آنجا نیز چون کاری نتوانستند کرد مرتضی قلی خان خایب و مأیوس پناه به خاک روس برد و حاجی رضاخان و عباس خان را با مادر خود به طهران فرستاد.»

از این مطالبی که سه تن از معروف‌ترین تاریخ‌نویسان قاجاریه با اندک اختلاف چنان‌که گذشت بیان کرده‌اند پیدا است که آقامحمد خان با چهارتین از برادران خود رضاقلی خان و جعفرقلی خان و مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان یازده سال در نواحی مختلف شمال ایران در زد و خورد بوده است. از این چهار برادر رضا قلی خان از او گریخت و در خراسان مرد. جعفر قلی خان را پس از آنکه زنهار داده بود در تهران به خیانت کشت. مصطفی قلی خان را کور کرد و مدتی در زندان نگاه داشت. هدایت در روضه‌الصفای ناصری نوشته است که وی با برادرش مصطفی قلی خان که از بادکوبه و شروان آمده بود به گیلان تاخت اما چنان‌که گذشت این روایت درست نمی‌نماید زیرا که وی گرفتار شده و کور شده بود و تاخته است، مگر چنان‌که گذشت تصویر کنیم که وی در فرار مرتضی قلی خان از ایران با او همراه بوده و در تاخت و تاز اولی که به گیلان آمده است وی هم از باکو و شروان با وی آمده باشد و در این جنگ دستگیر شده و او را کور کرده و به زندان انداخته باشند. اما این نکته هم با قرایینی که هست درست نمی‌نماید.

اما مرتضی قلی خان که بیش از سه برادر دیگر در مخالفت با وی پافشاری کرده است

چون از عهده وی برニامده از راه دریای خزر به قفقاز گریخته و خانواده خود را در ایران گذاشته و آقامحمدخان آنها را به تهران برده است. تاریخ‌نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی محرك مردم گرجستان در جنگ با ایران بوده است و حتی چنان وانمود می‌کنند که خود در این جنگ با برادر شرکت کرده است اما از اسناد گرجی و روسی چنین چیزی برنمی‌آید. نیز تاریخ‌نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی در ۱۱۹۸ از ایران رفته و تا ۱۲۱۲ چهارده سال در ایران بوده و چون در ۱۲۱۲ درگذشته پیکر او را به عتبات برده و در آنجا به خاک سپرده‌اند. وی قطعاً از برادر خود آقامحمدخان کهتر بوده و چون آقامحمدخان در ۱۲۱۱ در ۶۳ سالگی کشته شده‌بود پیدا است که اگر در ۱۲۱۲ در روسیه مرده باشد کمتر از ۶۳ سال داشته است.

از منابع روسی مسلم می‌شود که مرتضی قلی خان تا سال ۱۲۱۱ در روسیه زنده بوده است زیرا که در این سال که مطابق سال ۱۷۹۶ میلادی است ولادیمیر لوکیچ بارویکووسکی^۱ که از نقاشان معروف آن زمان روسیه بوده و در ۱۷۵۷ به جهان آمده و در ۱۸۲۵ درگذشته است تصویری از وی ساخته است که در گالری تریاکووسکی^۲ در مسکو هست و پیدا است که تا این زمان در مسکو می‌زیسته است.

یکاترین دوم که وی را در دربار خود پناه داده بود در نامه‌ای که به گریم^۳ یکی از درباریان خود نوشته وصفی از مرتضی قلی خان دارد به این‌گونه: «نzedik يك ماه است که مرتضی قلی خان شاهزاده ایرانی که آقامحمدخان برادرش وی را از همه دارایی اش بی‌بهره کرده و برای نجات خود به روسیه پناه آورده است مهمان ماست. وی مردی نیک‌دل و مؤدب است. خواهش کرد اجازه یابد ارمیتاز^۴ را بازدید کند. سه‌چهار ساعت پی دربی در آنجا بود و همه چیزهایی را که در آنجا هست دید و به همه آنها بانتد خبره واقعی نگاه می‌کرد. هرچیزی که زیباتر و عالی‌تر باشد، از هرگونه که باشد، وی را مبهوت می‌کند و هیچ‌چیز از نظر دقت او فرار نمی‌کند. خواست بییند که گراور را چگونه می‌سازند و چگونه با رنگ نقاشی می‌کنند. این خواهش او را برآوردند و چند ساعت پی دربی هم وقت خود را نزد گراورساز و نقاش

1. Vladimir Loukitch Borovikovski

2. Tretiakovski Galleri

3. Grimm

4. Ermitage. کاخ معروف تزارهای روسیه در پترزبورگ که اینک بزرگ‌ترین و معروف‌ترین موزه‌های اتحاد جماهیر شوروی در آن شهر است.

گذراند. به تماسای کارهای رافائل^۱ هم رفت و دربارهٔ توریت سخن می‌راند و در مطالب آن واقایعی که در کتاب‌های عهد عتیق آمده است آگاهی داشت و سخن می‌راند... همهٔ سخنان او همیشه درست و بسیار خردمندانه است...».

از این ستایشی که یکاترین دوم ملکه دشوارپسند روسیه دربارهٔ او کرده است پیدا است که وی مردی باذوق و سنجیده و دانا بوده است. از کارهایی که در برابر برادرش کرده نیز پیدا است که با آقامحمدخان اختلاف فاحش داشته است.

تصویری که باراویکوسکی از او ساخته و از پرده‌های معروف و جالب اوست وی را با سیمای بسیار آرام با چشم تنگ کشیده و ریش تنگ بلند سیاه و بینی کوچک راست و قد متوسط و دست‌وپای کوچک نشان می‌دهد و کاملاً پیدا است که خون ترکمان در او بوده است. وی در این تصویر ایستاده است و در پشت او دورنمای کاخی که در دامنهٔ کوهی ساخته شده نمایان است. در پشت سروی سه‌تن خدمتگزاران ایرانی وی ایستاده‌اند و یکی از آنها دهانهٔ اسبی را در دست دارد.

مرتضی قلی خان جامهٔ فاخر رنگارنگی پوشیده که همهٔ رنگ‌ها در آن دیده می‌شود. قبای ارغوانی دربردارد که روی آن جبههٔ ابریشمین پوشیده و آستر و یقه و سر دست‌های آن از خز است. کلاه بلندی از پوست سیاه بر سر گذاشته و گردآگرد آن را شال پشمی رنگارنگ از ترمهٔ پیچیده است. چکمه او سرخ و سبز از دو پارچهٔ چرم است.

شال پشمی به کمر بسته که خنجری جواهرنشان در آن فروبرده و تازیانه‌ای بر آن آویخته است و بر سر شال او منگوله‌ای مرصع هست که در میان کمرش آویزان است. شست دست راست را در شال خود فروبرده و تسبیحی از مروراًید بر آن دست دارد. دورهٔ جبههٔ او زردوزی دارد.

در این تصویر سیمایی اندیشمند و پخته دارد و چشمان کوچک او دارای نگاهی نافذ و شکافنده است. روی هم رفته ارادهٔ نیرومند و آرامش خاطر و وقار از سیمای او پیدا است. پیدا است جامه‌ای که دربر او هست و جزیاتی که در این تصویر آمده است سند جالبی از لباس و آرایش مردانه و زیورهای آن زمان است و شاید یگانه سند معتبر دربارهٔ توانگران و سرکردگان آن زمان باشد.

این‌که تاریخ‌نویسان ایرانی نوشه‌اند که وی در جنگ‌های گرجستان در برابر ایران شرکت

۱. Raphael، نقاش بسیار معروف ایتالیایی متولد در ۱۴۸۳ و متوفی در ۱۵۲۰ که شاهکارهای معروفی از او در موزهٔ ارمیتاژ هست.



مرتضی قلی خان برادر آقامحمدخان

پرده نقاشی کار ولادیمیر لوکیچ بار اویکووسکی در مسکو

کرده است درست نمی‌نماید. زیرا که قطعاً وی پیش از مرگ یکاترین دوم که در ۱۷۹۶ میلادی مطابق با ۱۲۱۱ قمری درگذشته در پترزبورگ بوده و در همان سال بار او یکوسکی در مسکو صورت اورا ساخته است. جنگ اول آقامحمدخان در گرجستان در ۱۲۰۹ و چنگ دوم او در ۱۲۱۱ پس از مرگ یکاترین روی داده است. گمان نمی‌رود در ۱۲۰۹ که دو سال پس از آن در پترزبورگ و مسکو بوده است به جنگ گرجستان رفته باشد و اگر در یکی از این دو جنگ حاضر بوده می‌باشد در جنگ دوم در ۱۲۱۱ بوده باشد. این نکته هم از این جهت بعید می‌نماید که اگر چون او کسی، که مردی معروف و برادر آقامحمدخان بوده، در این جنگ شرکت کرده باشد می‌باشد نام او را در جریان حوادث بسیار برده باشند و ناچار فتحی یا شیکستی برای او نوشته باشند و حال آنکه مطلقاً در حوادث این جنگ واقعه‌ای را به او نسبت نداده‌اند و نه تنها در منابع ایرانی به‌جز همان اشاره مختصر که پیش از این گذشت نامی از او نیست بلکه در استاد روسی و گرجی که درباره این دوره بسیار فراوان است نیز ذکری از او نکرده‌اند.

درباره مرگ وی پس از این جنگ دوم یعنی در سال بعد و در ۱۲۱۲ نیز ذکری در منابع گرجی و روسی نیست و چون پس از مرگ یکاترین در حوادث سلطنت جانشین او پاول و پس از آن هم دیگر نامی از او نیست دور نیست در همان سال ۱۲۱۲ که تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند مرده باشد و پیکرش را به عتبات برده باشند.

مقدمات جنگ دوم با روسیه

صلحی که در نتیجه امضای عهدنامه گلستان در ۱۲۲۸ برقرار شد چندان نپایید و بیش از سیزده سال برقرار نبود. این عهدنامه به میانجیگری دولت انگلستان به امضای رسیده بوده و این‌که در آن مرز میان دو کشور را به دقت و به صراحة معین نکرده و حالی را که لشکریان دو طرف در موقع امضای عهدنامه داشته‌اند میزان قرار داده و هر ناحیه‌ای را که در تصرف یکی از آن دو لشکر بوده جزو خاک آن کشور دانسته‌اند پیدا است که عمدی بوده است، زیرا اگر به قطع و یقین خط مرزی را معین می‌کردند اختلاف از میان برمی‌خاست و شاید اگر همیشه مرتفع نمی‌شد تأمینت مدیلی از میان می‌رفت.

در مباحث آینده سیاست ایران را درباره افغانستان در این دوره به تفصیل خواهیم آورد. مجملأً باید این نکته را در نظر داشت که دولت انگلستان به تدبیر و بیشتر به جیله و خدمعه دست به قاره بزرگ هندوستان انداخته بود. ایران نه تنها نفوذ معنوی بسیار ریشه‌داری در آن

کشور داشت به طوری که زبان فارسی زبان رسمی دربارهای هندوستان بود و فرهنگ ایران در سراسر هند حتی در میان بوداییان و برهماییان و مذاهب گوناگون دیگر هند رواج داشت و در میان مسلمانان هندوستان سرچشمه الهام بود، بلکه نفوذ ایران در افغانستان که راه طبیعی و آسان‌ترین راه لشکرکشی به هندوستان بود نیز انگلیسی‌ها را از تجاوز ایران به خاک هند بیمناک می‌کرد.

از دورترین زمان‌های تاریخ آسان‌ترین و طبیعی‌ترین راه حمله به هندوستان جنوب افغانستان و شمال پاکستان امروز بوده است. اسکندر مقدونی در ۳۲۷ پیش از میلاد از راه آسیای مرکزی و همین راه افغانستان امروز به هندوستان تاخت. در ۶۵۹ میلادی و ۳۹ هجری لشکریان تازی از همان راه به هندوستان تاختند و سرزمین ملتان (مولتان) و سند را گشادند. در سال ۳۶۹ قمری بار دیگر ناصرالدین سبکتگین مؤسس سلسله غزنوی ایران به آن سرزمین حمله برد و همان راه را درپیش گرفت. پس از آن پسرش محمود همین راه را پیش گرفت و از سال ۴۱۸ تا ۴۹۰ هفده لشکرکشی به هندوستان کرد و تقریباً هرسال زمستان به آن‌جا می‌تاخت و حتی جانشینان وی پس از آن‌که مشرق ایران را از دست دادند در شمال هندوستان حکمرانی کردند.

در ۵۸۲ معزالدین محمد بن سام پادشاه غوری از همان راه لاہور را گرفت و جانشینان وی نیز در هند پادشاهی کردند. در ۸۶۹ جلال الدین فیروزشاه خلجی باز از افغانستان به هندوستان تاخت. در ۹۴۷ شیرشاه سوری پادشاه افغانی بار دیگر از همان راه به هند حمله برد.

در سال ۸۰۰ بار دیگر تیمور گورکان از همان راه به هندوستان تاخت.

در ۱۵ شعبان ۹۳۲ ظهیرالدین با بر شاهزاده تیموری باز از همان راه آغاز حمله به هندوستان را گذاشت و به سرعتی شگرف آن دیار پهناور را بگشاد. در ۱۱۵۲ نادرشاه از همان راه افغانستان به هندوستان تاخت. در ۱۱۶۱ احمدخان درانی ابدالی که تازه پادشاه افغانستان شده بود به هندوستان حمله برد و تا ۱۱۸۰ هفت بار به آن کشور لشکرکشید و تاخت و تاز کرد.

به این‌گونه از زمان اسکندر تا پایان قرن دوازدهم هجری سی و سه بار کشور گشایان مختلف از راه آسیای مرکزی و افغانستان به هندوستان تاخته‌اند و دیگر برای کسی تردیدی نمانده بود که بهترین راه حمله به هندوستان راه شمال هند است، چنان‌که ناپلئون هم می‌خواست همین راه را در پیش بگیرد و تزارهای روسیه نیز کوشش بسیار در تصرف

آسیای مرکزی کردند تا هرچه بیشتر می‌توانند به مرزهای هندوستان نزدیک شوند. در این لشکرکشی‌ها نواحی هرات و سیستان که مانع طبیعی درپیش ندارند اهمیت بسیار داشته‌اند. به همین جهت است که سه‌بار ایرانیان هرات را گرفتند و هرسه‌بار کارگزاران دولت انگلستان وسایلی فراهم کردند که هرات از دست ایران برود و در دست دولت دیگری باشد که نیروی تاختن به هندوستان را کمتر داشته باشد و در ضمن قسمتی از سیستان را که از آغاز تاریخ جزو خاک ایران بود از ایران بریدند و به افغانستان پیوستند و سپس قسمتی از بلوچستان را از ایران جدا کردند و پس از تقسیم هند جزو پاکستان شد.

برای این‌که ایرانیان خود از راه افغانستان به هند تازند یا افغان‌ها را در این کار نیرو ندهند همیشه صرفه و صلاح انگلستان در این بوده است که ایران در جای دیگر گرفتار شود تا نه تنها مجال تاختن به سوی مشرق نکند بلکه از نیروهای آن کاسته شود و وسایل این کار را نداشته باشد. بهترین راه گرفتارکردن ایران از سه سوی دیگر بود: نخست از سوی نواحی عرب‌نشین خلیج فارس که چندان اهمیت نداشت و نیروی ایران را چندان به خود گرفتار نمی‌کرد.

دوم از سوی دولت عثمانی که البته از تازیان خلیج فارس نیرومندتر بود و از روزی که ترکان عثمانی در مغرب آسیا نیرو گرفته بودند هرگاه توانسته بودند به سرزمین ایران چه از مغرب این کشور و چه از شمال غربی و حتی از راه گرجستان و ارمنستان تاخته بودند. اما ترکان عثمانی از زمان صفویه به بعد ضربت‌های سخت در جنگ‌های با ایران چشیده بودند که هنوز به یاد داشتند. وانگهی در پایان قرن دوازدهم و در سراسر قرن سیزدهم روزبه روز بیشتر رو به ناتوانی می‌رفتند و گرفتاری‌های گوناگونشان در جنوب اروپا دیگر مجال به ایشان نمی‌داد که با ایرانیان نیز در میدان جنگ روبرو شوند. به همین جهت در دوره قاجارها چندبار که حمله‌ای به خاک ایران کردند حمله‌های سبکی که چندان وخیم نشد و گرفتاری سختی برای دو طرف فراهم نکرد.

سومین راه که به مراتب از دو راه دیگر مؤثرتر بود گرفتارشدن ایران در جنگ با روسیه بود. سلاوهای روسیه با سرعت عجیبی در تاریخ جهان پیش رفته‌اند که تاکنون نصیب هیچ ملتی نشده است. مثلاً در قرن نهم میلادی شماره فنلاندی‌ها نزدیک ده برابر سلاوهای روسیه بوده و اینک نزدیک سه میلیون و نیم فنلاندی در برابر ۱۳۳ میلیون سلاو در جهان

مانده است.^۱ هیچ نزادی به این سرعت و تا این اندازه نزادهای همسایه خود را در خود تحلیل نبرده است. از زمانی که سلاوهای روسی وارد تاریخ شده‌اند تاکنون مرتبًا بر عده خود افزوده و سرزمین خود را وسعت داده‌اند و از سوی شمال و جنوب میل همسایه خود را رانده و چای آنها را گرفته‌اند، چنان‌که از شمال فنلاندی‌ها و ملل نزدیک و هم‌خون آنها و از جنوب خزرها را که پیش از آن ملت پرجمعیتی را تشکیل می‌داده‌اند از سرزمین خود رانده‌اند.

در این کشورستانی‌های پیاپی هرچه توanstه‌اند از سیوی شمال و از سوی جنوب به دریا نزدیک شده‌اند و به همین جهت یکی از آرزوهای دیرین تزارهای روسیه دست پیدا کردن به دریاهای گرم یعنی دریاهای جنوب و مجاور خط استوا بوده است تا بر دریای آزاد یعنی اقیانوس هند و از آنجا به اقیانوس کبیر و اقیانوس اطلس دست یابند. برای همین مقصد منظماً در دو سوی مغرب و مشرق دریای خزر به توسعه قلمرو خود کوشیده‌اند. از سوی مشرق مانع بزرگی در پیش نداشتند و از رودهای چیحون و سیحون به سرعت گذشتند و در تمام آسیای مرکزی از یک سو تا مرزهای ترکستان چین یا سین‌کیانگ و از سوی دیگر تا ترکمنستان پیش رفتند و در کرانه رود چیحون که از خاک افغانستان وارد می‌شود و رود مرغاب و رود اترک متوقف شدند.

از سوی مغرب مانع بزرگی در پیش نداشتند و آن کوه‌های بلند و سخت قفقاز بود که مردم باستان آن را کرانه جهان و کوه قاف می‌دانستند. اما این کوه‌های دشوار‌گذر را نیز با کمال سرعت و سهولت در پشت سر گذاشتند و پدرفتاری دریار ایران با ترسایان گرجستان نیز پیهانه‌ای به دستشان داد که سرانجام به لب رود ارس برسند. تنها اندک زمانی از ۱۸۰۵ تا ۱۸۱۴ (۱۲۲۹-۱۲۲۰ق.) گاه‌گاهی گرفتار جنگ با ناپلئون می‌شدند یا لشکرکشی‌های دیوانه‌وار وی را دفع می‌کردند. اما باز در همین نه سال هریار که در جنگ‌های پا ناپلئون وقهای یا دوره صلحی پیش می‌آمد نیروهای تازه‌نفس به مرزهای ایران می‌آوردند و با ایرانیان روی رو می‌شدند.

نقشه‌ای بسیار خام و هذیان آمیز که ناپلئون برای لشکرکشی به هندوستان از راه ایران و با همکاری ایران کشیده بود محل بود به چایی برسید و گرفتاری‌های گاه‌گاه لشکریان روسیه در اروپای غربی فتح‌حلی شاه را به کلی غره کرده بود و به همین جهت در ۱۲۲۸ که به کلی از

۱. نویسنده اشاره به تعداد سلاوهای هنگام نگارش کتاب می‌نماید.

ناپلئون مأیوس شده و انگلستان هم به روسیه نزدیک شده بود و دیگر چاره‌ای در برابر خود نمی‌دید به عهدنامه گلستان راضی شد اما باز همواره در اندیشه آن بود که با روسیه رویرو شود و نواحی از دست رفته در عهدنامه گلستان را پس بگیرد. انگلیسی‌ها هم پیوسته او را به این کار تشویق می‌کردند و چنان‌که بعد خواهیم دید حتی وعدهٔ یاری به او می‌دادند تا آخرین رمق ایران را هم بگیرند و هرگونه حمله احتمالی به افغانستان و هندوستان از میان ببرود، چنان‌که شد.

در این سیزده سال که در میان جنگ اول با روسیه و جنگ دوم فاصله شد فتحعلی‌شاه پیوسته تهیه می‌دید که جنگ را از سر بگیرد و سست‌بودن مقررات عهدنامه گلستان را هم وسیله‌ای برای این کار می‌دانست. مخصوصاً آنکه در مواد سوم و چهارم تصریح شده بود نواحی شکلی و شروعان و قبه و دریند و بادکوبه و داغستان و گرجستان و ابخاز جزو خاک روسیه خواهد بود اما با این همه قید کرده بودند که بعد از سرحد کوه‌ها و رو دخانه‌ها و دریاچه‌ها و کشتزارها را به وسیله مهندسان دو طرف معلوم کنند و سرحد طالش را هم در میان خود قرار بگذارند. پس ممکن بود فتحعلی‌شاه ادعای غبن بکنه و کوه و این نتیجه‌ای بود که انگلیسی‌ها از عهدنامه گلستان انتظار داشتند تا باز دیگر ایران را گرفتار جنگ با حریف پر زوری مانند روسیه تزاری بکنند و از نیروی آن بکاهند تا این نیرویی که از آن هراسان بودند هرگز در افغانستان و سرحد هندوستان مراحم شان نباشد.

مناسبات ایران و روسیه پیش از قاجارها

سلاوهای روسیه از زمانی که وارد تاریخ شده و حکومت مستقلی در جهان تشکیل داده‌اند همواره با ایران مربوط بوده‌اند و این روابط که همواره روابط تجاری بوده گاهی به تاخت و تاز سلاوها بر خاک ایران متنه شده است. در پایان دوره صفویه که دولت ایران بسیار ضعیف شده بود این روابط به شکل دیگری جلوه کرده و در این زمینه عهدنامه‌هایی چند در میان ایران و روسیه بسته شده است که متن فارسی آنها مطلقاً در دست نیست و آنچه باقی مانده متن روسی آنها است به زبان روسی قدیم که برای ضبط در تاریخ ایران و اهمیتی که در این زمینه دارد باید به فارسی ترجمه شود.

نخستین عهدنامه‌ای که در دست است در سن پترزبورگ در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۳ تقویم روسیه یا تقویم ژولین یعنی ۳۰ ماه اوت ۱۷۲۲ به تقویم گرگورین مطابق با ۲۸ ذی القعده ۱۱۳۵ بسته شده است، یعنی در همان سالی که شاه سلطان‌حسین صفوی تاج و تخت خود را به محمود افغان واگذار کرد. چون این عهدنامه در سن پترزبورگ منعقد شده پیدا است که از جانب شاه طهماسب دوم سفیری به آنجا رفت و این عهدنامه را امضا کرده است. متن آن به این قرار است:

قرارداد منعقد در سن پترزبورگ در ۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳

به نام ایزد توانا

«پوشیده نماند که چون چندین سالی اشت در کشور ایران پریشانی و نامنی پیش آمده و

عده‌ای از اتباع آن کشور در برابر اعلیحضرت شاه که پادشاه قانونی ایشان است برخاسته‌اند و نه تنها سبب ویرانی بسیار در ایران شده‌اند بلکه به اتباع اعلیحضرت امپراتور روسیه که بنا بر دوستی قدیم و قرارداد در میان دو کشور مشغول بازرگانی بوده‌اند نیز زیان رسائیده‌اند و آنها را کشته‌اند و مبلغ مهمی از دارایی ایشان به غارت برده‌اند و چون اعلیحضرت شاه در آن زمان نتوانستند آن چنان‌که باید از عهده شورشیانی که ناامنی بسیار فراهم آورده‌اند برآیند، به همین سبب بود که اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه بنا بر دوستی واقعی که با اعلیحضرت شاه دارد برای جلوگیری از توسعه کارهای شورشیان و نزدیک شدن ایشان به مرزهای روسیه و برای جلوگیری از انهدام سلطنت ایران شخصاً اسلحه خود را در برابر شورشیان به کار برده و برخی از شهرهای ایران و جاهای واقع در کنار دریای خزر را که بی‌اندازه در زیر فشار سرکشان بود با اسلحه خود آزاد کرد و برای دفاع از اتباع وفادار اعلیحضرت شاه لشکریان خود را در آنجا مستقر کرد ولی در ضمن سرکشان دیگری از سوی دیگر چنان نیروگرفتند که پایتخت دولت ایران را تصرف کردند و اعلیحضرت شاه آن زمان را با همه خانواده‌اش اسیر کردند و تاج و تخت را از ایشان ربودند و تنها پسر او طهماسب که به حکم و راثت قانونی پس از پدرش به تخت شاهی نشست و شاه قانونی ایران شد باقی ماند و از آنجایی که مایل بود دوستی قدیم در میان دولتين را تجدید کند و بیش از پیش استحکام بدهد از میان چاکران نزدیک و وفادار خود که در اختیار داشت اسماعیل بیک اعتمادالدوله معزز و صدیق خود را به عنوان سفیرکبیر و نماینده مختار نزد اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه فرستاد. وی حامل نامه‌ای بود که نه تنها به تخت نشستن اعلیحضرت شاه طهماسب را اعلام می‌کرد بلکه در آن خواهش کرده بودند که اعلیحضرت سراسر روسیه در اوضاع کنونی در برابر شورشیان و دشمنان یاری کنند و اراده کنند که تاج و تخت را نیز حفظ کنند. و نیز مشعر بر این بود که به سفیر و نماینده سابق‌الذکر اختیارات تام و تمام داده است و آن را به مهر خود آراسته که وی قرارداد و موافقت‌نامه ابدی درباره یاری به اعلیحضرت شاه در برابر شورشیان منعقد کند.

بنابراین اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه بنا بر علاقه دوستی که به اعلیحضرت شاه و دولت ایران دارد فرمان مؤکد عالی شاهانه خود را صادر کرد که با سفیرکبیر و نماینده مختار اعلیحضرت شاه این قرارداد را بینندن و قرارداد و موافقت‌نامه به شرح زیر است:

۱. اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه دوستی صمیمانه و دائمی خود را و نیز یاری و تأیید عالی شاهانه استوار خود را در برابر شورشیان به اعلیحضرت شاه طهماسب وعده

می داشتند و برای سرکوبی شورشیان و حفظ اعلیحضرت شاه بر تخت سلطنت ایران اراده می کنند هرچند زودتر به اندازه لازم سپاه سوار و پیاده به کشور ایران بفرستند تا هر برابر کسانی که بر اعلیحضرت شاه شوریده اند هرگونه وارد عملیات لازم بشوند تا آنها را شکست دهند و اعلیحضرت شاه به آسایش بر مملکت ایران حکومت کنند.

۲. در برابر این اعلیحضرت شاه شهرهای دریند و باکو را با تمام زمین‌ها و جاهايی که به این دو شهر بعنه است و در کنار دریای خزر جای دارند و نیز ایالت گیلان و مازندران و استرآباد را برای تصرف و تضاحک ابدی به اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه واگذار می کنند و این سرزمین از این زمان تا جنودان متعلق به اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه و در تابعیت او خواهد بود و اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه این نواحی را بدان سبب مایل است به عنوان پاداش بگیرد که سپاهی که اعلیحضرت امپراتور برای یاری به اعلیحضرت شاه در برابر شورشیان می فرستد در آن جا نگاهداری شوند زیرا که برای نگاهداری این سپاه از اعلیحضرت شاه کمک مالی نخواهد شد.

۳. چون انتقال عده لازم اسب برای سوار نظام و توپخانه و فرستادن تجهیزات و لوازم و خواربار سپاه اعلیحضرت امپراتوری که در برابر شورشیان نزد اعلیحضرت شاه فرستاده می شود به چنین سرزمین دوری از راه دریا ممکن نیست و از سوی دیگر سفیرکبیر و مختار اعلیحضرت شاه اعلام داشته است در ایالاتی که به اعلیحضرت امپراتور واگذار کنند عده بسیار اسب می توان پیدا کرد به این جهت فرماندهانی که برای یاری نزد اعلیحضرت شاه فرستاده می شوند باید در ایالاتی که به اعلیحضرت امپراتور واگذار می شود عده اسبی که لازم دارند به دست آورند و اگر نتوانند اسب فراهم کنند در آن صورت عده لازم اسب از جانب اعلیحضرت شاه داده خواهد شد و بهای آن به موجب تقویم ارزیابان خواهد بود و در هر محل نباید بهای آنها از دوازده روبل بیشتر باشد و اما درباره شتر برای حمل لوازم، اعلیحضرت شاه وعده داده است که بی کرایه و مجاناً هرچند شتر که لازم باشد در سرحد بدهد. برای خوارک این سپاه اعلیحضرت شاه وعده می دهد هنگامی که برای سرکوبی شورشیان می روند نان و گوشت و نمک را در سراسر راه آماده کند، به اندازه‌ای که احساس تنگی نکنند و اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه باید در برابر آن نان و گوشت و نمک بهایی بپردازد و به موجب موافقتنی که در این قرار داده شده است به این ترتیب خواهد بود: برای هر یک من گندم به سنگ شاه، ده کوپک، برای یک من گوشت گاو به سنگ شاه پنج آلتین و یک کوپک، برای هر گوسفند که کمتر از چهارمن به سنگ شاه وزن نداشته باشد یک

روبل، بروای یک‌هنگام نمک به سنتگ شاه دو کوپک. و اگر هنگامی که سپاه رهسپار خواهد شد بهای آنها بالاتر از آنچه در این قرارداد قید شده است باشد در این صورت اعیلیحضرت شاه باید اضافه‌بها را از قیمت مقرر از خزانه خود بپردازد. برای آنکه وقت تلف نشود به محسن بازگشتن و رسیدن سفیرکبیر و نماینده مختار سابق الذکر اعیلیحضرت شاه به کشور ایران برای ذخیره کردن آنچه لازم خواهد شد تدارک لازم به عمل خواهد آمد.

۴. از این پیش تا جاودان در میان اعیلیحضرت امپراتور سراسر روسیه و دولت روسیه و اعیلیحضرت شاه و دولت ایران دوستی برقرار خواهد بود و اتباع هردو طرف همیشه اجازه دایمی خواهند داشت به هر دو کشور سفر کنند و در آن‌جا به میل خود آزادانه زندگی کنند و بازرگانان خود را به آن‌جا بفرستند و هر موقع بخواهند آزادانه برگردند و در این کار هیچ‌گونه مانعی نباشد پیش آید و زحمت فراهم گردد و اگر کسی جرأت کند به کسی آزاری برساند از سوی اعیلیحضرتین کیفر سخت خواهد دید.

۵. اعیلیحضرت امپراتور سراسر روسیه و عده می‌دهد تا جاودان همیشه دوست دوستان شاه و دولت ایران باشد و دشمن دشمنان شاه و دولت ایران و عده می‌دهد در برابر آنها یاری کند و بدیهی است از سوی کشور ایران این دشمنی از هر جانب که باشد اعیلیحضرت شاه همین و عده را متقابلاً به اعیلیحضرت امپراتور سراسر روسیه می‌دهد».

* * *

پیدا است در همان سالی که شاه سلطان حسین تاج و تخت خود را در اصفهان به محمود افغان سپرده است پس از شاه طهماسب دوم که در همان‌گیروندار از اصفهان گزینخته بود و در برابر افغان‌ها از دولت عثمانی هم یاری خواسته بود از پترکبیر که دو سال پس از این واقعه درگذشت نیز در برابر مخالفان خود و افغان‌ها که اصفهان پایتخت ایران را گرفته بودند یاری خواسته و اسماعیل بیک اعتمادالدوله را به سفارت به پترزبورگ فرستاده و وی این عهدنامه را از جانب شاه طهماسب که در آن زمان به یاری فتحعلی خان قاجار ادعای سلطنت و جانشینی پدر را داشت در ۱۳ سپتامبر ۱۷۲۳ مطابق با ذی القعده ۱۱۳۵ امضا کرده و شاه طهماسب نواحی دربند و باکو و گیلان و مازندران و استرآباد را به امپراتور روسیه واگذار کرده است.

عهدنامه دوم شش سال پس از عهدنامه اول در شهر رشت در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۷۲۹ از تقویم ژولین یا اول فوریه آن سال از تقویم گریگورین مطابق با دوم ربیع‌الثانی ۱۱۴۱ در میان اشرف افغان که از ۱۱۳۷ پس از دیوانه شدن محمود تا ۱۱۴۲ بر ایران مسلط بوده است و پتر

دوم امپراتور روسیه که از ۱۷۲۷ تا ۱۷۳۰ (۱۱۴۰-۱۱۴۳ ق.) پادشاهی کرده است بسته شده و متن آن به این‌گونه است:

عهدنامه منعقد با اشرف در رشت در ۱۳ فوریه ۱۷۲۹

به نام خداوند قادر متعال

«به نام ایزد قادر متعال و بخشندۀ مهربان موافقت‌نامۀ زیر اعلام می‌شود: چون اعلیحضرت امپراتور پتر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه وغیره وغیره که در دریای خزر و ایالات ساحلی دریا با طرف دیگر یعنی پادشاه سعادتمند اصفهان در ایران و خداوندگار بسیاری از زمین‌ها وغیره وغیره همسایه است به اراده خداوند قادر متعال اتحاد مقدسی برای وقایعی که دارای جنبه نظامی است و جلوگیری از استعمال اسلحه هردو کشور در برابر یکدیگر برقرار کرده است نمایندگان تعیین شدند. از سوی اعلیحضرت امپراتور پتر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه وغیره وغیره عالی‌جناب آقای محترم سرلشکر واسیلی لواشوو^۱ دارنده نشان سنت آلكساندر^۲ فرمانده کل سپاهیان روسیه در گیلان و فرمانفرمای ایالات ساحلی دریای خزر در دارالمرز واز سوی پادشاه بسیار سعادتمند اصفهان و مالک اراضی وغیره وغیره سپهسالار بسیار معتمد و بسیار محترم محمد صیدالخان ویگلریگی و محترم‌ترین عالی‌جنابان مستوفی عالی خاصه میرزا محمد اسماعیل و عمر سلطان و حاجی ابراهیم که در میان دربارهای معظم و دولت‌های کشورهای معظم و اتباع آنها متفقاً اتحاد حقيقی و دائمی را مفید دانسته‌اند این عهدنامه دوستی ابدی شامل مواد ذیل بسته می‌شود:

۱. تمام زمین‌ها و شهرها با تمام متعلقات آنها که در ایران به طرفین معظمین ضمیمه شده است چه جاهایی که پیش از این سرحد واقع شده و چه جاهایی که اخیراً سرحد معین کرده‌اند به ترتیبی که در ماده سوم اعلام شده تا جاودان در تصرف طرفین معظمین خواهد بود.

۲. اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه از سوی دولت معظم خود اراده کرده است که ایالت استریا و مازندران را که از ایالات ساحلی است به مناسبت دوستی دیرین که امپراتور روسیه نسبت به ایران دارد به ایران واگذار کند اما به این شرط حتمی و استوار که

این ایالات به هیچ وجه به دولت‌های دیگر واگذاشته نشود و اگر این شرط را مورد بی‌اعتنایی قرار دهند ایالات مزبور با همه متعلقات آن دوباره تا جاودان و به طور تجزیه‌ناپذیر متعلق به امپراتوری روسیه خواهد شد و این قرارداد نقض خواهد شد.

۳. سرحد دوطرف در میان ایالات و زمین‌ها و شهرها و همه متعلقات سابق آنها به این‌گونه خواهد بود: از بالای دربند از سوی دریا به داخل زمین‌ها و از آنجا تا رود کر و تا مصب رود ارس که باب عالی (دولت عثمانی) سرحد قرار داده است و از رود کر تا مصب رود ارس تمام ایالات ساحلی متعلق به امپراتوری روسیه که بلافصله و از خطی که از بالا می‌گذرد با ایالات ساحلی دیگر از روی کوه‌ها پیوستگی دارد و نواحی ماسوله و شفت و کهدم و تمام دارالمرز با سرحدات ایالتی سابق خود مستملکات هردو طرف معین و منقسم می‌شود و باید بی‌هیچ‌گونه بحث و اعتراض باقی بماند و قابل نقض نیست و از محل انتهای این نواحی پس از عبور از شفت از سرحدات آنها تا شاهراه واقع در میان گیلان و قزوین در میان کهدم و زیتون رودبار تا محل نقله‌برکه در آنجا کاروانسرا هست و آن کاروانسرا در طرف متعلق به روسیه باقی می‌ماند و از نقله‌بر و کاروانسرا هم از روی رودخانه سبدور می‌گذرد و از بالای کوه‌ها مستقیماً بی‌انحراف به هیچ سویی به محل دلی مای در دامنه کوه ماکلاش به آبادی سردارب و از سردارب هم به خط مستقیم از بالای کوه‌ها بی‌انحراف به هیچ سویی در کوه به محلی که مرز محال سمام و اشکور و تمیشان با یکدیگر پیوسته می‌شود. این محل باید نقطه مرزی باشد و از محل تقاطع خط مرزی از محل اشکور بگذرد و تا مرز تنکابن باید خط مستقیم باشد و اگر مرزهای جدید سابق الذکر از نقله برو کاروانسرا تا سردارب و از سردارب هم تا محل تلاقی خط مرزی و از آنجا تا تنکابن هرجا که می‌گذرد اگر از وسط هر محال یا بلوك یا ده یا زمین و جنگل‌ها بگذرد باید آن محل در میانه تقسیم شود و هر مقدار زمین در هر طرفی از آنها باقی بماند تا جاودان متعلق به آن طرف خواهد بود و از محل تلافی خط مرزی سابق الذکر که سرحد مستقیم جدید به طرف مرز تنکابن می‌رسد و از آنجا هم پس از عبور از سرحدات ناحیه تنکابن تا کنار دریا باید در میان طرفین تقسیم شود و به همین‌گونه از بالای دربند به خط مستقیم تا مصب رود ارس بنابر سرحداتی که در آنجا تعیین شده دارای اعتبار خواهد بود و از مصب رود ارس هم تا ناحیه کهدم تمام نواحی و محل‌های سابق الذکر مطابق حدود ناحیه کهدم است که سابقاً تعیین شده و در ناحیه کهدم هم شاهراه مذکور از گیلان به قزوین که در میان کهدم و زیتون رودبار واقع است تا محل نقله برو کاروانسرا و از نقله برو از کاروانسرا تا محل سردارب و از سردارب تا محل خط مرزی

سابق الذکر و از محل خط مرزی سابق الذکر هم تا تنکابن مرزهای کوهستانی است که سرحد جدید از آنجا خواهد گذشت و از آنجا هم در امتداد سرحدات تنکابن تا کنار دریا خواهد بود. از سمت چپ به طرف دریا همه نواحی سابق الذکر با همه متعلقات آنها در تصرف اعیلی حضرت امپراتور سراسر روسیه و تا جاودان در ثملک امپراتوری روسیه خواهد بود. از سمت راست در داخل اراضی از جاهایی که پادشاه سعادتمند اصفهان در ایران و مالک بسیاری از اراضی در تصرف خود دارد در ثملک دربار اصفهان خواهد بود و تا تصویب این قرارداد صلح و اتحاد مقدس از پادشاه سعادتمند اصفهان و مالک بسیاری از اراضی هیچ کس به هیچ گونه حق ورود بدان نواحی و ارتباط کتبی با آنجا را نخواهد داشت.

۴. بنا بر معمول سابق سفیران و وزیران اختار و کسانی که از طرفین فرستاده می شوند و از هردو طرف پیش از وقت عبور آنها را به فرماندهان محلی که معین شده باشند اطلاع می دهند دوستانه و با احترام شایان و رفاه و آسایش حرکت داده خواهند شد و پذیرایی و نگهداری از ایشان خواهند کرد و پس از انجام کارهایی که به ایشان ستپرده شده است مراجعت داده خواهند شد.

۵. نامه های دوستانه طرفین معظمین با القاب و عنوانی کتونی معتبر خواهد بود و اگر مالکین معظمین از هر دو طرف اراده کنند در القاب عالی خود عنوان ضمیمه شده را به کار ببرند این کار باید اساس استواری داشته باشد و هیچ یک از دو طرف حق ندارد عنوان نواحی و اراضی و متعلقات آن اراضی را که تقسیم می شوند در القاب خود بگنجاند و نیز سکه تازه ای بزند.

۶. درباره نزاعها و دشمنی هایی که در مرزها بین مردم طبقات مختلف روی می دهد فرماندهانی که تعیین شده اند باید برای حفظ صلح و دوستی مقدس که برقرار شده است با حسن نیت و دقت و توجه آن اتفاقات سوء را قطع و ریشه کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند و رعایا در آرامش و آسایش باشند و در این کار باید طرفین با احتیاط کامل مراقبت و دقت کنند.

۷. اگر از طرفی به طرف دیگر مردمی از طبقات مختلف بگریزند هر دو طرف فراریان را با همه خانواده و دارایی آنها باید به طرف دیگر برگردانند و هیچ کس حق ندارد جسارت کند و آنها را در زیر حمایت و پشتیبانی خود بگیرد.

۸. برای نفع بازرگانی آزاد و بی مانع هردو طرف در میان طرفین و زمین های متعلق به آنها و رعایا و سکنه اراضی آنها در خشکی و دریا پرداخت مالیات معمولی بنا بر رسوم و حقوق

سابق بی آنکه اضافه‌ای دریافت کنند معمول خواهد بود و باید حق داشته باشند بسیار مانع هرگونه کالای خود را دادوستد کنند. اتباع روسیه در همه کشور و اراضی ایالات ایران حق دارند منافع خود را از بازرگانی دریافت کنند و برای سکنای خود و نگاهداری کالاهای خود خانه و کاروانسرا و ابزار و دکان بسازند و حق دارند برای تجارت و حمل کالا و کاروان‌ها از راه لیران به هندوستان و کشورها و زمین‌های دیگر در عبور آزاد و بی خطر باشند و نیز اتباع دولت ایران متقابلاً حق دارند در کشور روسیه هرجا که بازرگانان مایل باشند سکونت اختیار کنند و در بازرگانی و سفر آزاد باشند.

۹. در صورتی که یکی از بازرگانان کشوری در کشور دیگر بمیرد خانه‌ها و کاروانسراها و ابزارها و دکان‌ها و کالاهای آنها باید بی عیب در جایی پنهان بماند و خوب حفظ و نگاهداری کنند و بی عیب و نقص به وارث قانونی آنها یا کسانی که از جانب دربارهای معظم یا ادارات کتبیاً برای تحويل آنها معین می‌شوند آنها را تحويل بدهند.

۱۰. این عهدنامه خداپسندانه اتحاد مقدس دوستی با تمام اعتبار و فواید خود تا جاودان بی نقض و خللی حفظ و نگهداری و تصویب می‌شود و به مهرها آراسته خواهد شد و دو نسخه مبادله می‌شود و برای تأیید این عهد و پیمان صلح دو نسخه مطابق یکدیگر از هر دو طرف تهیه شده است و به امضای نمایندگان مختار سابق الذکر که دارای اختیارات تام هستند رسیده و با مهر ایشان تصدیق شده و مبادله شده است.

در گیلان در شهر رشت در ۱۳ فوریه در سال الهی ۱۷۲۹»

عهدنامه سوم در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ از تقویم ژولین و ۸ ژانویه ۱۷۳۲ از تقویم گریگورین مطابق با دهم رجب ۱۱۴۴ بسته شده است. در این زمان هنوز شاه طهماسب دوم در برخی از نواحی ایران و بیشتر در شمال کشور دعوی پادشاهی داشت و نادرشاه به نام طهماسب قلی خان پیشکار او بود. در این مدت سه سال که از عهدنامه دوم می‌گذشت نواحی که در آن عهدنامه اشرف افغان به روسیه بازگذاشته بود همچنان در تصرف روس‌ها بود. طهماسب قلی خان که کم کم نیروگرفته بود به روس‌ها پیشنهاد کرد این نواحی را بازگذارند و دولت روسیه که وی را توانا و نیرومند دید ناچار تسلیم شد و این عهدنامه به همان مناسب در میان نمایندگان آناییوانوونا^۱ امپراتریس روسیه که از ۱۷۳۰ تا ۱۷۳۵ (۱۱۴۳-۱۱۵۳) سلطنت کرده و نماینده ایران امضا شده و ترجمه آن به این گونه است:

عهدنامه منعقد در رشت در ۱۷۳۲ ژانویه

به نام پدر و پسر و زروح القدس

«همه بدانند و آگاه باشند که چندسالی است در کشور ایران اغتشاش‌های بزرگ روی داده و برخی از اتباع آن دولت بر دولت مشروع خود برخاسته‌اند و نه تنها در آن کشور ناامنی فراهم آورده و ویرانی ایجاد کرده‌اند بلکه به اتباع امپراتوری روسیه نیز زیان رسانده‌اند از این روی که عده‌ای بازرگانان روسی که به ایران پناه برده بودند زیان بسیار بردند و چندین صدهزار (روبل) از دارایی ایشان به غارت رفته و بسیاری از ایشان و پیشکارانشان را آزده‌اند و نیز از فرمان پادشاه خود سرپیچیده‌اند و این کار دولت ایران را به خطری بزرگ انداخته است به این سبب امپراتور بزرگ پترکبیر که خدای وی را در رحمت خود جای دهد و امپراتور و شاهنشاه همه روسیه بود چه برای پاسبانی از ولایاتی که نزدیک ایران بود و چه برای آن که مانع شود دولت ایران از پای درآید ناچار لشکریان خود را به ولایات ایران فرستاد و به ایشان فرمان داد در برخی از این ولایات و شهرها که در کنار دریای خزر هستند فروود آیند یعنی بدان جاها که مردم از سرکشان سختی بسیار دیده بودند و برای آن بود که این نواحی از حمله مسلح سرکشان که بر شاه برخاسته بودند و وی را مغلوب کرده درمان باشند و ایشان آن سرکشان را رانند و درنتیجه این لشکرکشی سلطنت ایران اکنون در آسایش می‌تواند اصفهان را پایتخت خود کند و شاه بر تخت نیاکان خود بنشیند و پیشرفتهای دیگر فراهم کند. اینک امپراتریس بزرگ آنایوانوونا که فرمانفرمایی وی قرین آسایش است و امپراتریس و فرمانروای سراسر روسیه است و لشکریان فراوان در اختیار دارد فرمان داده و اراده فرموده است همه گونه یاری با اعلیحضرت شاه بکند و چون از نیک‌اندیشی آن اعلیحضرت همایون اعلیحضرت امپراتریس آگاه شده است و از نظر دوستی و حسن هم‌جواری و این که همواره خواستار نیک‌بختی اعلیحضرت شاه است و امیدوار است که وی بتواند از همه ناگواری‌هایی که در راه پادشاهی موروث اوست در زینهار باشد به نمایندگان مختار خود که در گیلان هستند و مخصوصاً به کسانی که در ولایات متصرفی اقامت دارند یعنی سرتیپ نجیب والامقام آقای واسیلی لواشوو^۱ دارای نشان سنت الکساندر از درجه کاوالر^۲ و آقای بارون پتر شافیروو^۳ مشاور دولتی فعلی فرمان داده است

1. Vassili Lévachov

۲. Kavaler مأْخوذ از Cavalier فرانسه به معنی صاحب درجه دوم نشان.

وسایل برقرار ساختن و استحکام دوستی دیرین دولتین را فراهم کنند و وارد گفتگو شوند و با نماینده مختار اعلیحضرت شاه ایران عالی جامیرزا محمدابراهیم مستوفی سرکاری خاصه که از سوی اعلیحضرت شاه ایران اجازه رسمی و اختیار تام دارد قراری بگذارند و طرفین که از جانب پادشاهان بزرگ خود اختیار دارند پس از گفتگو عهدنامه دوستی مؤید را به این شرایط امضا کردن:

۱. همه اختلافات و عملیات خصمانه که تاکنون از این سوی به ایران وارد آمده و از آن سوی ایران وارد آورده است از هردو طرف کاملاً فراموش خواهد شد و امید است که پادشاهان و دولتین علیتین روابط دوستی و همسایگی دیرین را در میان خود برقرار کنند و از این بعد بدخواه یکدیگر نباشند و بکوشند دشمنی‌ها را هم اکنون و از این پس از میان بردارند.

۲. طرفین به وسیله این عهدنامه که به فرمان امپراتریس بزرگ روسیه دوستی صمیمانه خود را به ظهور می‌رسانند آن را اعلام می‌کنند و از امتیازاتی که امپراتوران روسیه که خدا ایشان را بیامرزد به وسیله عهدنامه یا قوه قهریه و با تحمل مخارج گزار از جانب لشکریان به دست آورده‌اند و برای رفاه مردم ولایات ایران لشکریان شان میلیون‌ها از کيسه خود خرج کرده‌اند و از آغاز ورود به ایران زیان و خسارت بسیار برده‌اند چشم می‌پوشند و تعهد می‌کنند که یک‌ماه پس از امضا و مبادله این عهدنامه ولایات لاهیجان و رانکوه و متعلقات آن را به تصرف عالیجاه نماینده مختار سابق الذکر واگذار کنند و در اختیار کامل شاه ایران بگذارند و منتظر امضای آن از طرفین نخواهند شد و اما گیلان و استراباد و سایر نواحی کنار رود کور پنج‌ماه پس از آن که این قرارداد به امضای شاه ایران رسید و آن را تصدیق کرد واگذار خواهد شد زیرا که مردم این نواحی اکنون در پرتو حمایت لشکریان اعلیحضرت امپراتریس بزرگ در کمال رفاه و آسایشند و منافع ولایات کudem و شفت یک‌ماه پس از آن و عایدات ولایات دیگر که در کنار رود کور هستند سه‌ماه پس از امضای این قرارداد و تصدیق آن از جانب اعلیحضرت شاه از تصرف مأموران امپراتوری روسیه خارج خواهد شد و به تصرف کسی که از جانب اعلیحضرت شاه مأمور دریافت آن خواهد شد در مدت پنج‌ماه داده خواهد شد اما ولایات و محال دیگر ایران در آن سوی رود کور که در تصرف امپراتریس بزرگ روسیه است و اکنون رسماً و به موجب قرارداد در دست مأموران اوست امپراتریس

روسیه نمی خواهد این نواحی را جزو کشور خود کند بلکه قول می دهد به محض این که رفع خطر بشود یعنی اعلیحضرت شاه دشمنانی را که اکنون دارد از کشور خود برآورد و آنها را مغلوب خود بکند و کشور را آرام کند آنها را در اختیار شاهنشاه ایران بگذارد. تصرف این ولایات به دست لشکریان امپراتوری روسیه دلیلی دیگر به جز خیرخواهی نسبت به شاه ایران و پشتیبانی از او نداشته است تا مبادا روزی که لشکریان امپراتریس بزرگ روسیه ناگهان از این ولایات و نواحی بیرون روند مردم چادرنشین کوهستانی که در آنجا هستند با مخالفان شاه ایران یار شوند و دوباره ناامنی فراهم آورند چنان که پیش از این این نواحی آسیب بسیار دیده اند و اکنون در پرتو حمایت لشکریان امپراتریس روسیه آسوده اند و بر جمعیت شان افزوده شده و نباید که آن سرکشان در آنجا رله پلبد و با مخالفان دیگر اعلیحضرت شاه همدست شوند و دوباره انقلابی فراهم آورند و البته به محض این که اعلیحضرت شاه ایران زمام امور را به دست گرفت امپراتریس بزرگ روسیه لشکریان خود را از این ولایات دیگر ایران که متعلق به ایران است احضار خواهد کرد و فرمان خواهد داد که این ولایات را بی هیچ عذری به دولت ایران واگذار کنند. اما امپراتریس بزرگ روسیه صلاح را در آن می داند نواحی را که ناوگان روسیه مأموران امپراتریس بزرگ گشاده اند و به شاه ایران واگذار می کنند به هیچ وجه به دولت دیگری واگذار نکنند و اعلیحضرت شاه ایران از این گذشت امپراتریس روسیه سپاسگزار خواهد بود و دوستی وی را خواهد پذیرفت و قول می دهد که در برابر از هیچ گونه دوستی با امپراتریس روسیه دریغ نکند.

۳. به همین جهت و برای سپاسگزاری اعلیحضرت شاه ایران از جانب خود و جانشینان خود اعلام می کند که همیشه با امپراتریس بزرگ روسیه و امپراتوری روسیه روابط دوستی و حسن همچواری مؤید خواهد داشت و اجازه خواهد داد در همه قلمرو و محال کشورش بازرگانان در کمال آزادی و آسیو دگی رفتو آمد کنند و از این پس در پرابر کالایی که از روسیه به ایران می بردند و خریدهایی که در برابر آن با ایرانیان و دیگران می کنند و آنچه در آنجا می خرند و مبادله می کنند گمرک ندهند و به همه شهرها و ولایات که فرمانروایان وی در آنجا هستند و به عمال گمرک فرمان خواهد داد که هیچ گونه گمرک و عوارض دیگر از بازرگانان روسی نخواهند و نگیرند و با ارائه فلامنهای رسمی از حکام نولجی همراهی خاک امپراتوری که این کالاهای از آن اتباع امپراتوری روسیه است در همه جای کشور و قلمرو و محال متعلق به اعلیحضرت شاه این بازرگانان اجازه داشته باشند بی گمرک وارد شوند و نیز اگر اتباع روسیه بخواهند از قلمرو و کشور اعلیحضرت شاه ایران برای کارهای بازرگانی به

هندوستان یا کشورهای دیگر بروند در عبور و مرور ایشان چه از راه خشکی و چه از راه دریا گمرکی گرفته نخواهد شد و هیچ‌گونه عوارضی به دولت ایران نخواهند داد و هدايا و رشوه‌ای به هیچ عنوان و دلیل داده نخواهد شد و امید است درباره محاکمه و مجازات در مورد وامها و ضررهایی که به اتباع روسیه باید پرداخته شود و حکام زیردست اعلیحضرت شاه ایران باید استیفا کنند همیشه به حق ایشان برسند و امید است هیچ‌گونه بیداد و تعدی را درباره ایشان روا ندارند و به ایشان اجازه دهنده خانه مسکونی و کاروانسرا و دکانی را که برای بازرگانی خود لازم دارند بسازند و کالای خود را در آن جا بگذارند و حکمرانان ایران هرگونه یاری با ایشان بکنند و اگر در جایی زیانی به دارایی بازرگانان روسی برسد امید است در کشور اعلیحضرت شاه ایران فرمان داده شود که درباره این بیچارگان برای آسایش و تأمین اجناس و لوازم شان اتباع ایران همه‌گونه یاری بکنند و نیز در چنین موارد دشوار فرمان اکید بدنه که در کشتی‌های شکسته ایشان هیچ‌گونه غارت به عمل نیاید و نیز اگر اتفاقاً مرگی برای یکی از اتباع روسیه در آن سرزمین پیش بیاید اموال متوفی بی کم و کاست به درخواست شرکای ایشان به کسانشان داده شود و در برابر امضای ایشان بی نقص تحويل بدهند.

۴. در مقابل به اتباع ایران که در روسیه هستند یا از آن‌جا به کشورهای دیگر برای بازرگانی می‌روند و وعده داده می‌شود که از جانب امپراتریس بزرگ روسیه از هرگونه یاوری و آزادی در برابر احکام و سنن روسیه همچنانکه شایسته اتباع دولت دوست است برخوردار شوند و در برابر هرگونه درخواست‌شان با کمال انصاف یاری خواهند کرد و در این زمینه از جانب امپراتریس بزرگ روسیه در شهرها و همه نواحی که فرمانبردار حکمرانان تابع امپراتوری روسیه‌اند دستور داده خواهد شد همچنانکه شایسته اتباع دولت دوست است به وسیله فرامینی که صادر می‌شود در همه نواحی دولت امپراتوری بزرگ روسیه هرگونه مساعدت با ایشان بکنند و درخواست‌هایشان را برآورند و از هرگونه حمایت برخوردار شوند و نیز از جانب امپراتریس بزرگ روسیه تعهد می‌شود درباره بازرگانانی که از کشور شاه ایران با استناد رسمی و معتبر دولتی برای خرید کالاهایی برای شاه ایران به روسیه می‌آیند این کالاهای را به پاس احترام به شاه ایران از گمرک دولتی معاف دارند و بنا بر رسوم قدیمی لازمه احترام درباره ایشان مرعی خواهد بود و از یاوری و پذیرایی خودداری نخواهند کرد اما به شرط آن‌که این بازرگانی به نفع مردم ایران باشد تا آنها به این وسیله جز برای شاه ایران کالایی به دست نیاورند و کالا را برای بازرگانی خصوصی تحصیل نکنند.

۵. چنان‌که پیش از این ذکر شد از آغاز سرکشی شورشیان در کشور ایران و قیامشان در

برابر اتباع شاه ایران به بسیاری از بازرگانان روسیه آسیب رسیده است و صدھا هزار (روبل) دارایی ایشان به غارت رفته و درتیجه بازرگانان روسی ورشکست شده‌اند و به این سبب امپراتریس بزرگ روسیه که از این گرفتاری‌های اتباع باوفای خود متأثر شده است فرمان داده است به پیشگاه شاه ایران عرضه دارند تا درباره این اتباع امپراتریس بزرگ روسیه که بازرگانان روسی باشند از جانب اعلیحضرت شاه ایران دادخواهی بکنند و اموال به غارت رفتة آنها را عوض بدھند و اعلیحضرت شاه ایران هم عقیده دارند که آن دادخواهی به عمل آمده است ولی اظهار می‌دارند که این کار در زمان قیام سرکشان شده اما قول می‌دهند که هرگاه خداوند توانا به او توانایی بدهد که این نواحی را به تسلط خود درآورد در آن هنگام فرمان خواهد داد به دادخواهی آسیب‌رسیدگان و اتباع امپراتریس بزرگ روسیه رسیدگی کند و پس از بازرسی چون معلوم شد مرتكب غارت و کشتار اتباع روسیه که بوده است متعهد می‌شود که دادرسی کند و حکم خواهد داد مقصران یا وراث آنها جبران خسارت اموال منقول یا غیرمنقول اتباع آسیب‌دیده روسیه را بکنند.

۶. بدانگونه که روابط دوستی و همسایگی اقتضا دارد که برای ادامه روابط دوستانه رفت و آمد طرفین تنها در میان دولتين و دربارها و اقامتگاه وزیران طرفین بنا بر اقتضای اراده شاهانه نباشد بلکه در نقاط مهم کشور هم برای رسیدگی به کار بازرگانان کسانی باشند که در مرتبه قنسولی یا نمایندگی دانا و بصیر باشند و بتوانند در موقع لزوم زیان‌هایی را که به بازرگانان می‌رسد جبران کنند و نیز در میان ایشان دادرسی کنند و انواع وسایل را به کار ببرند تا بازرگانی توسعه یابد. به این جهت قرار شده است برای این‌که در هر دو کشور در دربار و مقر آن چه از جانب دولت امپراتریس روسیه و چه از جانب دولت شاه ایران وزرای مختار بتوانند مقیم باشند و امتیازاتی را که درخور مقام و اهمیت کار و شخصیت آنها مطابق شئون دو دولتی که ایشان را انتخاب کرده است باشد باید در هر دو کشور به آنها مسکن مناسب و وسیله معاش نسبت به وضع آنها بدهند و اما در شهرهایی که لازم خواهد شد برای حمایت از بازرگانان مقیم باشند اجازه داده خواهد شد در هر دو کشور قنسول‌ها و نمایندگانی مقیم باشند و به فراخور مقامی که در دولت خود دارند همه‌جا به ایشان احترام و یاوری بکنند و به نیروهای هر دو طرف فرمان داده خواهد شد که به ایشان احترام بگذارند و از هر نوع بی‌حرمتی و زیان ایشان را کاملاً حراست بکنند و چنان‌که ضرری به ایشان رسید و شکایتی درباره اتباع یکی از دو طرف کردند هرگونه دادرسی و حکمیت منصفانه بکنند و به شکایات آنها برسند.

۷. همه مردم ایران و اتباع شاه ایران که هنگام ورود و اقامت لشکریان روسیه در ولایات و شهرهای ایران که پیرو فرمان و تبعیت امپراتوری بزرگ روسیه شده بوده‌اند دولت شاهنشاهی نباید ایشان را مقصراً بداند تا هنگامی که لشکریان روسیه از آنجا بیرون می‌روند در برابر خدماتی که کرده‌اند به شخص ایشان آسیبی نرسد و املاکشان هم از تعرض مصون باشد بلکه کمافی‌السابق مالک املاک و دارایی خود باشند و از مهربانی و سرپرستی شاه ایران برخوردار باشند در مقابل از طرف امپراتریس بزرگ روسیه نیز تعهد می‌شود که پس از امضای این عهدنامه و مبادله آن اتباع شاهنشاه ایران را از این ولایات به اسارت نبرند و پس از امضای این عهدنامه به ایشان اجازه داده خواهد شد کسانی که مایل‌اند داوطلبانه وارد خدمت روسیه بشوند و نیز اگر بخواهند از آن خارج شوند اجازه داده خواهد شد.

۸. واختان پادشاه گرجستان که تاکنون نسبت به امپراتوری بزرگ روسیه و شاه ایران وفادار بوده و از دارایی خود محروم شده است شاه ایران متعهد شده است هنگامی که گرجستان کمافی‌السابق در تحت حمایت ایران قرار بگیرد کمافی‌السابق املاک و دارایی وی به او بازگردد.

این قرارداد به وسیله نمایندگان مختار طرفین بسته شد و از جانب هردو کشور نسخه‌ای به امضای نمایندگان مختار طرفین رسید و به مهر ایشان تصدیق شد و مبادله گشت و ایشان به عهده گرفتند با اختیار تامی که در این زمینه از طرفین دارند چه از جانب امپراتوری بزرگ روسیه و چه از جانب شاهنشاهی بزرگ ایران این عهدنامه را هرچه زودتر که ممکن باشد امضا کرده و به مهر دولتی برسانند و ارسال دارند. در رشت در گیلان در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ به امضا رسید و در ضمن نمایندگان مختار امپراتوری بزرگ روسیه تعهد می‌کنند که تا چهارماه پس از مبادله این عهدنامه آن را به امضای امپراتریس بزرگ روسیه برسانند و بفرستند و موقع استرداد ولایات معهود در این عهدنامه از وقتی خواهد بود که این عهدنامه به امضای شاهنشاه ایران فرستاده شود و تسلیم نمایندگان امپراتریس بزرگ روسیه بشود.»

عهدنامه چهارم در گنجه در ۱۰ مارس ۱۷۳۵ از تقویم ژولین و ۲۷ فوریه از تقویم گریگورین مطابق ۴ شوال ۱۱۴۷ بسته شده است. در این زمان نادرشاه به اوج ترقی خود رسیده بود و در آستانه سلطنت بود و چندماهی به خلع شاه طهماسب دوم مانده بود و نادرشاه به آذربایجان و از آنجا به شروان رفته و داغستان را گرفته بود. به همین جهت در گنجه این عهدنامه در میان وی و نماینده همان امپراتریس آنا ایوانوونا به امضای رسیده است و ترجمه آن به این‌گونه است:

عهدنامه منعقد در گنجه در ۱۷۳۵ مارس ۱۰

بهنام خداوند بخشندۀ مهربان

«سپاس خدای را که دوستی در میان دولتین را برای آرایش جهان برقرار ساخته و موافقت در میان آنها را برای آرامش همیشگی هر دو دولت فراهم کرده و درود ابدی بر پیامبری که با نوشتۀ خود از خداوند مسیح پسر مریم خبر داده است، به او پناه می‌بریم و از او آمرزش التماس داریم. به این‌گونه بر همه آشکار است که از چندسال پیش دولت ایران (فارس) از تاخت و تاز لشکریان دشمن لگدکوب و ویران شده بود و سرکشان در آن‌جا بیدادگری بسیار کرده بودند و از هرسوی مزاحمت فراهم آورده بودند و بدخواهان از هر راه می‌کوشیدند با ستمگری خویش و سایل انقراض کامل آن را فراهم آورند و درهای نعمت را به روی مردم بینندند اما خداوند توانا که به قدرت خود همه کس را مشمول عنایت خویش قرار داده است و مردم ایران را نیز از آن برخوردار کرده است مرا نیز از لطف عظیم خود بهره‌مند کرده است به این‌گونه با لشکریان فراوان از شهر پایتخت خراسان برای تنیبیه و سرکوبی دشمنان برخاستم و به سعی من شهر اصفهان و نواحی دیگر از دشمنان پاک شد و اگرچه آن دشمنان می‌خواستند دوستی دیرین و استوار و تباہ‌ناشدنی در میان امپراتوری روسیه و دولت ایران را از میان ببرند و بدعت‌های نادرست پدید آورده‌اند که گویی امپراتوری روسیه ولایاتی را که از ایران گرفته است مانند نواحی دیگر می‌خواهد در تصرف خود نگاه دارد و به وسیله این تهمت‌ها خواستار دشمنی در میان دو دولت بودند. اما بر همه واضح و مخصوصاً بر اهالی ایران مبرهن است که به‌چه سبب امپراتور بزرگ اعلیحضرت پتر اول که خدایش بی‌امرزد شهرها و ولایات ایران را متصرف شد و تا مدتی در تصرف خود داشت اما پس از چندی که موقع را مناسب دید برای اثبات حسن نیت و دوستی صمیمانه خود و بطلان دروغ‌هایی که به ناروا در میان بود بلکه تنها برای اظهار دوستی حقیقی، گیلان و ولایات آبادان دیگر را که از خزانه روسیه اداره می‌شد بی‌آن‌که اجباری در میان باشد به دولت ایران واگذار کرد. و به این‌گونه به نفع مشترک دولتین علیتین و برای آن‌که دوستی حقیقی که در میان بود تا جاودان برقرار بماند و در آینده نیز این دوستی توسعه یابد و بیشتر شود طرفین برای گوشمال‌دادن دشمنان و پیوند دوستی محکم عهد کردند. و به این‌جهت

کنیاز^۱ سرگی گالیتسین^۲ رایزن مخصوص والامقام نماینده مختار صاحب نشان درجه دوم که اکنون در ایران است به فرمان عالی و با داشتن اختیارات تام از جانب امپراتریس بزرگ روسیه با من درباره قرارهای مختلف این عهدنامه موافقت کرد و اتحاد همیشگی در میان دولتین برقرار شد و امید است که این عهدنامه تا جاودان از هر خللی مصون باشد.

مقدمه—اگرچه در رشت از طرفین در عهدنامه‌ای که منعقد شده مقرر شده است که شهرهای باقیمانده مانند باکو و دربند در تصرف روسیه باقی بماند که دولت ایران از دشمنان خود مستخلص شود اما چون امپراتریس بزرگ روسیه به واسطه حسن نیتی که نسبت به دولت ایران دارد برای آنکه اوضاع سابق برقرار شود و بهترین راه را در این زمینه بیاید و به نزدیکان و دوران نشان دهد که دولت روسیه هرگز اراده نداشته است قسمتی از خاک ایران را در دست خود نگاه دارد و تنها از راه عنایت شاهانه و لطف عمیم خود خواسته است پیش از آنکه آن موعده برسد شهرهای باکو و دربند را با همه متعلقات و مضافات آن مانند سابق به دولت ایران مسترد دارد و به محض اینکه فرصت اجازه دهد لشکریان روسیه را از آنجایرون ببرد لهذا چنین مقرر شده است: شهر باکو با مضافات آن در ظرف دوهفته و شهر دربند و مضافات آن تا سرحد سابق در ظرف دو ماه پس از انعقاد این عهدنامه و اگر فرصت اجازه دهد پیش از آن از لشکریان تخلیه خواهد شد و داغستان و نواحی دیگر که جزو شمخال و اوسمی هستند کما فی السابق در تحت تصرف دولت ایران خواهد بود.

مواد این عهدنامه چنین مقرر می‌شود:

۱. در برابر این مهربانی و دوستی که امپراتوری روسیه می‌کند دولت ایران متعهد می‌شود همیشه اتحاد خود را با امپراتوری روسیه محترم بشمارد و دوستان روسیه را جداً دولستان خود و دشمنان آن را دشمنان خود بشمارد و هرگاه کسی با یکی از این دو دربار فلک‌مدار وارد جنگ شود این هردو دربار بزرگ با آن جنگ را آغاز کنند و در هر مورد یاور یکدیگر باشند و شهرهای باکو و دربند به هیچ وجه و هیچ عنوان به اختیار دیگران مخصوصاً دشمنان مشترک و اگذار نشود بلکه همه‌گونه کوشش بکنند که در تحت تسلط دولت ایران بمانند و اگر برخی از اهالی این شهرها که در تحت تبعیت و خدمت امپراتریس بزرگ روسیه و امپراتوری روسیه باشند و درنتیجه وفاداری خود به آن‌جا بازگردند دولت ایران هیچ‌گونه آزار درباره ایشان رواندارد و آن‌کار را دلیل بی‌وفایی نسبت به دولت ایران نداند. امید است

صومعه نصارای گرجی که در دریند هست همچنان در مقررات خود آزادی داشته باشد و آن را ویران نکند و اجازه دهنده در آن جا بنا بر دین مسیح به عبادت پردازند و هیچ کس زحمتی برای کارکنان آن که از روحانی و غیر روحانی بیش از شش تن نیستند در عبادت ایشان فراهم نکند و هیچ گونه ستم به آنها روا ندارند.

۲. نفع ایرانیان در این است که این صومعه با این تصمیم مفیدی که اکنون گرفته می شود در کوتاه کردن دست دشمنان اهتمام ورزد تا به خواست خداوند دشمنان دولت ایران و دشمنان خود را براندازند و به حال سابق بازگردند و نیز به امپراتوری روسیه نشان دهنده کما فی السابق خطری از جانب ایشان متوجه نیست. دولت ایران خواهد کوشید به هرگونه سعی کند جنگی را که در برابر دشمنان آغاز شده است با اهتمام و سعی فوق العاده دنبال کند تا از ایشان انتقام بگیرد و همه ولایات نه تنها ولایات کنونی بلکه ولایاتی را که سابقاً از دولت ایران مجزی شده و گرفته اند به آن دولت برگردانند و از دشمنان بگیرند و تا همه آنها کما فی السابق به دولت ایران مسترد نشده است قرار صلح نگذارند و اما به کیفر خدعاًی که از ترکان سرزده است آن جنگ را در داخل دوکشور خود ادامه دهد و تا وقتی که دولت ایران همه ولایات خود را پس نگرفته است در جنگ بماند زیرا منافع دولت ایران چنین اقتضا می کند.

۳. طرفین متعهد می شوند پیش از آن که با یکدیگر گفتگو کنند به هیچ مذکره‌ای با ترکان وارد نشوند و اگر کار به آن جا کشید که اسلحه در این مورد به کار برند یا باب عالی به طیب خاطر همه آن ولایات گرفته شده را به دولت ایران مسترد دارد و صلح با این دولت را به همان اساس سابق برقرار کند در این حال دولت ایران تعهد می کند در این مصالحه دولت امپراتوری روسیه را نیز شریک بداند. به این گونه که دولت ایران با روسیه قراردادی دارد که بنا بر آن وظیفه دارد همه دشمنان روسیه را دشمن خود بداند و با تمام کسانی که بخواهند با امپراتوری روسیه جنگ داشته باشند دولت ایران وظیفه دارد با آنها وارد جنگ شود و مصالحه را با این توضیح برقرار کنند و بی آن قراری نگذارند و اگر وقتی در میان امپراتوری روسیه و باب عالی در آتیه کار به عهدنامه‌ای برسد در آن حال نیز به همین طریقی که توضیح داده شده است دولت ایران را نیز در آن دخیل خواهند کرد.

۴. در عهدنامه‌ای که در رشت در میان دو دربار منعقد شده (۱۲ ژانویه ۱۷۳۲) به جز موادی که پیش از این به موقع اجرا گذاشته شده است باید این ماده از این بعد از مواد آن شمرده شود و کلمه به کلمه جزء آن باشد و با این عهدنامه اتحاد همیشگی تجدید می شود و

استوار می‌گردد و عهدنامه‌ای خواهد بود که تا جاودان اعتبار خواهد داشت.

۵. چون منافع دولتين اقتضا دارد که تجارت بر پایه استوار برقرار گردد و اتباع طرفین هیچ‌گونه اشکالی در فرستادن کالا نداشته باشند و این لازمه نفع طرفین است به این جهت دولت ایران تعهد می‌کند از این بعد با بازرگانان روسی بنا بر مقررات عهدنامه رشت وارد دادوستد شود و به ایشان و کشتی‌هایشان اجازه دهد در همه لنگرگاه‌ها و کرانه‌ها و باراندازها بایستند و کالای خود را به هرجا بخواهند خالی کنند و در آن‌جا گرد آورند و به جاهای دیگر بپرسند و کسی مزاحم بازرگانی ایشان نشود و ستمی رواندارد و اگر فرامینی به عهده شهرهایی که این بازرگانان روانه آن هستند فرستاده شده که مغایر با مفاد عهدنامه رشت باشد آنها را باید ملغی دانست و به آنها رفتار نکنند و باید در این زمینه به وسیله فرامین دیگر مقرر دارند که مفاد عهدنامه رشت در همه‌جا عملی شود و به همان‌گونه از طرف دولت روسیه با اتباع و بازرگانان ایران به موجب مواد همان عهدنامه رشت رفتار خواهند کرد و درباره اتباع ایران در امپراتوری روسیه به همان‌گونه رفتار کنند که با اتباع دولت دوست رفتار خواهند کرد. برای آن‌که فایده این عهدنامه بیشتر باشد و از این پس بازرگانان روسی بتوانند آنچنان‌که باید در کار خود آزادی داشته باشند امپراتریس بزرگ روسیه لطفاً قنسولی مأمور رشت خواهد کرد و بهزودی از دربار عالی روسیه با اعتبارنامه لازم امپراتوری فرستاده خواهد شد و از جانب ایران پذیرفته خواهد شد و فرمان لازم درباره‌ی صادر خواهد گشت.

۶. به این سبب و برای ادامه دوستی در میان طرفین امپراتریس روسیه پیش از هر وظیفه دیگر بنا بر عدالت‌پروری خود و به پاس نمایندگی که این بنده درگاه داشته است فرمان داد اسیران این طرف نه تنها کسانی را که در حال حاضر در اسارت هستند به میرزا کاظم نماینده مختار ایران مسترد دارند بلکه در سراسر کشور خود فرمانی صادر کنند که اسیران را از هر طرفی برای بازگرداندن به ایران بیاورند و به همین‌گونه همه اتباع و ساکنان امپراتوری روسیه را به هر اندازه که در هرجا باشند به روسیه برگردانند و در این زمینه به همه جای ایران فرامین فرستاده شود و اما کسانی که از این بعد از دوطرف دور بشوند باید آنان را طرفین دستگیر کنند و مسترد دارند.

۷. این بنده درگاه عالی‌جهان با نماینده مختار نامبرده که از دربارهای عالی خود اختیار داریم در مواد این عهدنامه اتحاد موافقت کردیم و برای آن‌که تا جاودان آن را تأیید کنیم به مهر اعلیحضرت شاه ظل‌الله مزین شده و به نماینده عالی مقام مذکور تسلیم شده است و در

مدت پنج ماه پس از امضای این عهدنامه به تصویب خواهد رسید و همه مواد آن به اجرا گذاشته خواهد شد و به امضای مسئولین دیگر خواهد رسید و به حضور امپراتریس بزرگ فرستاده خواهد شد و این بنده درگاه متعهد می‌شود آن را برسانند.

پایان—برای اطمینان از این عهدنامه اتحاد مقرر شده است در دو نسخه مطابق یکدیگر تهیه شود و هردو آنها به مهر برسد و مبادله شود.»

پیدا است که از طرف ایران این عهدنامه با موافقت نادرشاه که در آن زمان هنوز به نام طهماسب قلی خان معروف بوده است به امضا رسیده است. در آن زمان نادرشاه در قفقاز بوده و دولت ایران و دولت روسیه هردو با دولت عثمانی در جنگ بوده‌اند و در این عهدنامه با یکدیگر در برابر دولت عثمانی اتحاد کرده‌اند. نیز پیدا است سیاست روس‌ها چنین اقتضا می‌کرده است که از جانب ایران که در آن زمان نیرومند شده بود خیالشان آسوده شود تا بتوانند به یاری ایرانیان از عهده ترکان عثمانی برآیند و نفع ایران نیز در این بوده است که در اتحاد با روسیه نواحی از دست رفته را پس بگیرد و به وسیله این اتحاد مزاحمت ترکان عثمانی را نیز از خود دفع کند.

رابطه‌ای که با این عهدنامه نادرشاه با دربار روسیه بهم زده گویا تا مدتی دوام داشته است، زیرا که دو نامه از زمان وی به دست است که به کارگزاران دولت تزاری نوشته‌اند: نخست نامه‌ای که پیدا است به یک تن از وزیران و شاید صدراعظم روسیه نوشته باشند و در آن جلوس یکی از پادشاهان آن سرزمین را تبریک گفته‌اند. چون نادرشاه از ۱۱۴۸ تا ۱۱۶۰ سلطنت کرده و آنا ایوانوونا امپراتریس روسیه از ۱۱۴۳ تا ۱۱۵۳ فرمانروای روسیه بوده یعنی پنج سال پیش از جلوس نادر به پادشاهی رسیده و هفت سال پیش از کشته شدن وی درگذشته است پیدا است که این نامه را از سوی نادرشاه در جلوس وی نوشته‌اند و ناچار در جلوس جانشین وی نوشته‌اند.

پس از مرگ آنا ایوانوونا نخست ایوان^۱ ششم اندک زمانی پادشاهی کرده است و وی را خلع کرده‌اند و پس از او در سال ۱۷۴۱ م. (۱۱۵۴ ق.) یلیزابتا پتروونا^۲ به تخت نشسته و از ۱۷۴۱ تا ۱۷۶۲ م. (۱۱۵۴-۱۱۷۶ ق.) امپراتریس روسیه بوده است و این نامه را از دربار نادرشاه می‌باشد در تبریک جلوس وی نوشته باشند چنان‌که از القاب و عنوانی که در آن

آمده پیدا است که زن بوده است.

متن این نامه در مجله ارمغان^۱ به این‌گونه چاپ شده است: «جناب وزارت مأب، ایالت و شوکت‌پناه، حشمت و جلالت دستگاه، رکن رکین دولت ابدمدت، حصن حصین ملکت دوران عدت مسیحیه، وزیر اعظم رفع اللہ قدره را بعد از طی تعارفات آنکه: مکتوب آداب اسلوبی که مشعر بر جلوس میمانت مأنوس حضرت خورشید طلعت، زهره برج سلطنت و کامگاری و دره درج عظمت و شهریاری بر اورنگ موروئی و صرف همت پادشاه والاجاه معزی الیها بر اینکه آثار محبت و اتحاد زیاده بر ازمنه سابقه بین دولتين عظمتین^۲ به ظهور رسد، نوشته بودند سمت وصول یافت و از این خبر بهجت اثر کمال مسرت و شادکامی میسر گشته، از این که لله الحمد زمام وکالت و سررشتہ کفالت آن دولت والا به حیطه اختیار جناب وزیر صایب تدبیر نیک خواه درآمد، بهجت بر بهجت افزود و حقیقت اخلاص و دولت خواهی به مسامعی جميلة آن عالیجاه شایان تقریبات به عرض اقدس اشرف ارفع امجد امنع همایون اعلی، که جانهاش فدایا، رسید باعث نوید عنایات شاهنشاهانه دریاره آن وزارت و شوکت‌پناه گردید. در این وقت که افسر و دیهیم سلطنت به فر فرق اقبال پادشاه خورشید کلاه معزی الیها سربلندی یافته، خاطر آفتاد مظاهر همایون شاهنشاهی نیز متعلق به آن می‌باشد که بهتر از ازمنه سالفه و بیشتر از ایام خالیه رسم محبت و وداد و شرط مصادقت و صفا بین الحضرتین مرعی و ملحوظ گردد و هرگاه قبل از این سبب مساهله کارگزارانی^۳، که متکفل امور آن دولت می‌بودند، قصور و فتوری در بعضی موارد واقع شده باشد، معلوم است که من بعد به صیقل خیرخواهی زنگ زدای آیینه خاطر آفتاد مظاهر شاهنشاهی گشته، حق مصافات و شرایط موالات از آن طرف قرین الشرف به تقدیم خواهد رسید و نوعی خواهد شد که محبت و اتحاد بین الدولتين به حسن سعی و نیک خواهی آن وزارت و شوکت‌پناه ابدالاً بقرار و پایدار باشد. به مقتضای مراتب حسن عقیدت و اخلاص مطالب و مدعیاتی که در این درگاه خلافت مناص داشته باشد مخلصانه اعلام نموده، قرین انجاح دانند».

پیدا است که نخست یکی از وزرای دربار یلیزابتا پتروونا در سال در ۱۱۵۴ نامه‌ای به یکی از درباریان نادرشاه نوشته و جلوس امپراتریس روسیه را اطلاع داده و خواستار شده است که مانند گذشته اتحاد در میان باشد و وی نیز این پاسخ را نوشته است.

۳. در اصل کارگزارانی.

۲. در اصل: عظیمین.

۱. شماره ۵ سال ۱۱، ص ۳۹۴-۳۹۵.

نامه دوم پیدا است در جواب نامه‌ای است که در جلوس یلیزابت پتروونا به نادرشاه نوشته شده و آن را به وسیله فرستاده‌ای به دربار ایران گسیل داشته‌اند. نام این فرستاده در نسخه‌ای که در مجله ارمغان^۱ چاپ شده «ایوان کاتشکین» آمده است و احتمال می‌رود که نام وی «ایوان گالیتسین» بوده باشد از همان خانواده معروف شاهزادگان لیتوانی که یک تن ایشان سرگی گالیتسین عهدنامه^۲ شوال ۱۱۴۷ را امضا کرده است. متن این نامه چنان‌که در مجله ارمغان چاپ شده به این‌گونه است: «نفایس دعوات و افیات اجابت قرین و تحف تحيات طیبات مصادقت تضمین، از کمال محبت و نهایت مودت به جانب تعجب و صوب حسیب حضرت آفتاب طلعت، ثریامتزلت، زهره زهراً برج سلطنت و کامگاری و دره دریای عظمت و جلالت و شهریاری و ثمرة شجره ابهت و اقبال و شجره ثمرة شهامت و جهانداری و اجلال، عمدة الخواتین المسيحیه، زبدۃ السلاطین العیسویه، پادشاه خورشید کلاه، کیوان ایوان، خسر و شیرین شمایل، روشن روان، ابلاغ و اهدا ساخته، مشهود رأی بیضا ضیا می‌دارد که: نامه نامی و مكتوب لازم الاعزار گرامی، که مشعر بر مژده جلوس میمانت مأنوس آن خدیو والاشأن بر اورنگ پادشاهی و قرار یافتن حق به مرکز خود به عون و تأیید الهی نگاشته کلک محبت سلک والا شده بود، سمت وصول و ورود یافته، باعث شکفتمن شکوفه‌های شکفتگی در حدیقه خاطر و موجب طراوت و نضرت چمن^۳ همیشه بهار باطن و ظاهر گردید و فی الحقيقة به اولویت واستحقاق آن برآزنده سریر و افسر به فرمان نفرمایی آن دیار، در این وقت که این خبر بهجهت اثر سامعه افروز گردید و این نوید فرح بخشا به مسامع دوستان رسید، نه به حدی انبساط و اتعاش در طبع اقدس حاصل شد، که به دستیاری خامه و توسط نامه، سمت اعلان و صورت اظهار و بیان تواند یافت و قبل از وصول مكتوب گرامی، که به وساطت ایوان کاتشکین، ایشیک وکیل آن دولت ابدمدت معلوم رأی جهان‌آرای همایون گردید، از غایت محبت به ابلاغ‌نامه مشکین ختامه و تنهیت و تبریک جلوس سعادت مأنوس شاهی پرداختیم. انشاء الله تاج و دیهیم سلطنت بر تارک شریف مبارک و ایام جهانداری و جهانبانی با بود و خلود مقرون باد و این که مرقوم قلم دوستی شیم شده بود که: شرایط دوستی و محبت نسبت به این دولت جاویدمدت بهتر و بیشتر از ایام سلف مرعی و منظور خواهد بود، هرچند قبل از این از آن طرف، که به سبب بی‌اهتمامی و سهل‌انگاری کارگزاران^۳ سالفه، که متکفل امور آن دولت می‌بودند، لوازم دوستی چنان‌که

^۱. در اصل: کارگزاران.

^۲. در اصل: چون.

۱. شماره ۷، سال ۱۱، ص ۵۵۷-۵۵۸.

مکنون خاطر و مقصود ضمیر مقدس بود به عمل نیامد، لیکن از آن‌جا که با دولت علیه روسیه حرف دوستی به میان آمد، بود از آن رهگذرها چندان غباری بر خاطر خورشید مظاهر راه ندادیم. حال که بحمدالله سریر دولت موروژی به وجود مسعود آن حضرت مزین گشته این مطلب بالکلیه زنگزدای کلفت و موجب احیای راه و رسم الفت گردید. معلوم است که به محامد ذات خجسته آیات گرامی در هر باب شیوه ائتلاف مرعی و ملحوظ و کشور مودت را از دست انداز تطاول فتن و فتوّر محفوظ خواهند داشت و شرحی که مستب Shr تفzیض شغل وکالت آن دیار عظمت‌مدار به ایوان کاتشکین به دستور سابق و توثیق او در امور بین‌الدولتین نوشته بودند وکیل مزبور در این مدت لوازم دولت خواهی به ظهر آورده، به هرجهت منظور انتظار عنایات شهنشاهانه می‌باشد و در این اوان، که از جانب نیکوچواب آن پادشاه والا جاه به تجدید و امضای شغل و کار خود سرافرازی یافته است، البته زیاده بر سابق او را محل اعتماد آن دولت خواهیم دانست. طریقهٔ مرضیه آن‌که پیوسته به مراسلات دوستانه ابواب مودت مفتوح باشد».

جزئیات وقایع گرجستان در این دوره

در آثار تاریخ‌نویسان ایرانی درباره جزئیات وقایعی که در این دوره از زمان آقامحمدخان تا پایان جنگ اول ایران با روسیه در گرجستان که مهم‌ترین مرکز حوادث قفقاز و شمال غربی ایران بوده است روی داده اثری نیست. ناچار باید به منابع گرجی رجوع کرد که درباره حوادث این روزگار دقیق‌تر است. بهترین کتابی که در این زمینه در دست است کتابی است که م. بروسه مورخ معروف روسی به زبان فرانسه نوشته و در سه مجلد بزرگ در سن پترزبورگ در ۱۸۵۶ و ۱۸۵۷ و ۱۸۵۱ چاپ کرده است.^۱

در مجلد دوم این کتاب پس از آنکه ترجمه متون گرجی را چاپ کرده از روی اسنادی که از گرجستان اشخاص مختلف برای او فرستاده‌اند دنباله وقایعی را که پس از تألیف متون اصلی روی داده است از صحیفه ۲۲۸ تا ۳۳۴ نوشته است و از صحیفه ۲۶۰ به بعد مربوط به دوره قاجارهاست و ترجمه حوادثی که با تاریخ ایران پیوستگی دارد به این‌گونه است:

در ۱۷۹۵ میلادی (۱۲۰۹ ق.) آقامحمدخان در ماه مه (ماه شوال) شهر شوشی را محاصره کرد زیرا که ابراهیم‌خان پسر فناخان حکمران آن شهر بر او برخاسته بود. چهارماه این شهر در محاصره بود و چون بسیار محکم بود نتوانست آن را بگیرد. در همان زمان قزاقان از ترس حمله او گریختند و به سرزمین کرتیل آمدند. در همان زمان یولون^۲ و

1. M. Brossot-Histoire de la Géorgie, 3 vol. Saint-Pétersbourg 1851, 1856, 1857.

2. Ioulon

آلکساندره پسران پادشاه گرجستان چون به گنجه لشکر کشیده و در آنجا تاخت و تاز کرده بودند آقامحمدخان بسیار در خشم شد زیرا که جوادخان پسر شاهور دی خان چون به کنار رود ارس به پیشواز وی رفت و وی به او احترام بسیار کرد و حتی او را عم خود خواند جوادخان به وی شکوه برد و او را برانگیخت به کرتیل حمله ببرد. به این گونه سبب حمله آقامحمدخان نه تنها نافرمانی اراکلی پادشاه گرجستان بوده بلکه این حمله به شهر گنجه بوده است.

در این زمان سولومون^۱ پسر ارچیل^۲ پادشاه ایمرت در تفلیس نزد پدر بزرگش بود. آقامحمدخان وارد گرجستان شد و در کنار رود آقستافا^۳ در سرزمین قزاقان لشکرگاه ساخت. بنه خود را در آنجا گذاشت و با سی و پنج هزار تن لشکریان سبک اسلحه به تفلیس حمله برد. اراکلی از دولت روسیه یاری خواسته بود اما لشکریان روسی به موقع به یاری او نرسیدند و تنها پادشاه ایمرت سپاهیانی به یاری او فرستاد. اراکلی در آن زمان در سوقان لوخ در ساحل راست رود کور بود و سولومون نیز همراه وی بود. وی ریس پیشخدمتان خود گرجاسپ ناتالیشویلی را با دوازده سوار برگزیده به پیش آهنگی فرستاد و ایشان به پیشنازان ایرانی برخوردند. پس از جنگ دلیرانه‌ای داوید طاراشویلی و چند تن دیگر کشته شدند. پس از آن آقامحمدخان سوقان لوخ را لشکرگاه خود ساخت و نخستین روز لشکریان ایرانی و گرجی در کرتسانیس^۴ با هم زد و خورد کردند. داوید شاهزاده گرجستان و نوه پادشاه با ایوانه^۵ شاهزاده موخران^۶ و زوراب تزرتل^۷ و اوطار^۸ امیر آخر و زکریا اندرونیکاشویلی در آن جنگ شرکت کردند. درنتیجه دلاوری ایشان سپاهیان ایران شکست خوردند.

فردای آن روز چون مردم ایمرت مردم تفلیس را که از شهر بیرون آمده بودند غارت کردند دو پادشاه نتوانستند بیش از دوهزار و پانصد تن از شهر به میدان جنگ ببرند. در جنگی که در دشت کرتسانیس درگرفت مردم کرتیل و ایمرت شکست خوردند و دو پادشاه گریختند و روز سه‌شنبه ۱۱ سپتامبر ۱۷۹۵ (۲۶ صفر ۱۲۱۰) ایرانیان شهر تفلیس را گرفتند و توپخانه پادشاه گرجستان را نابود کردند. برخی تاریخ این جنگ را دو شنبه یازدهم نوشتہ‌اند ولی تاریخ درست همان روز سه‌شنبه است. بنابر شرحی که یکی از کشیشان ارمنی نوشته جنگ دوم که در میان کوچور و کرتسانیس درگرفته در ۱۴ سپتامبر (۲۹ صفر) روی داده است و سپس شهر را گرفته‌اند و اراکلی ۲۵ روز بعد به تفلیس برگشته است.

1. Solomon

2. Artchil

3. Aghstapha

4. Crtsanis

5. Ioané

6. Moukhtran

7. Zourab Tséréthel

8. Otar

در روز ۱۱ سپتامبر ایوانه نوئه شاه، داوید ماچابل، جاندیر جاندیریشولی^۱ و سینجیا از سران گرجستان دلیرانه جنگ کرده‌اند و اگر دلاوری ایشان نبود پادشاه گرجستان در دروازه شهر اسیر می‌شد و وی را به زور به آولابار برداشتند. اما شاهزاده داوید چون نمی‌خواست توب‌هایش که در کنار کوه طابور جا داده بود به دست لشکریان ایران بیفتند آنها را به دره ساگو باز انداخت. ناچار سپاهیان ایران تفلیس را گرفتند و همه دارایی پادشاه گرجستان را تاراج کردند. از آن جمله بازوی اوستاش^۲ از شهدای نصارای گرجستان بود که در کاخ شاهی جا داده بودند و برای آن معجزه قائل بودند و نیز تمثال معروفی از مریم بود.

شهر تفلیس را آتش زدند و عده بسیاری را اسیر کردند. آقامحمدخان هشت روز در سوقان لوخ ماند. پادشاه گرجستان به متیولت^۳ در آراغوی گریخت. چون این خبر به آقامحمدخان رسید هشت هزار تن از لشکریان خود را به فرماندهی کلبعلی خان حکمران نخجوان روانه کرد و آقاجان کولمانیشولی^۴ را که سازن شاه گرجستان بود و در تفلیس اسیر شده بود برای راهنمایی با ایشان همراه کرد و دستور داد پادشاه را در متیولت گرفتار کنند. چون به متزخت رسیدند کلبعلی خان لشکریان را به دو قسمت کرد، یک دسته را به گوری فرستاد و با دسته دیگر خود از راه ساگورامو^۵ به آراغوی تاخت. چون به جینوان رسید علی سلطان از مردم شامشادین سیصد سوار از کسان خود گرد آورد و با دویست تن از مردم کنار رود آراغوی و دیگران بر لشکریان ایران تاختند و ایشان را در بولاچائور پس نشاندند. دسته‌ای که به گوری رفته بودند در کوه کورناک به ایشیک آقاسی باشی طهماسب قافلانیشولی برخورند و وی ایشان را برخنی کرد و برگرداند. در این جنگ دو برادر زال و طانا نزیریشولی با دوتن از لزگیان دلاوری کردند وزن طهماسب را از خط رهاندند. اما زنان ایوانه چوچقیا شویلی و دیگران اسیر شدند. چون با این همه لشکریان ایران می‌خواستند به کسان^۶ بروند در لامیس کانا به ایوانه نوئه شاه برخورند که این ناحیه در دست وی و کسانش بود و با اندک عده‌ای ایشان را شکست داد و گریزاند.

آقامحمدخان همچنان در سوقان لوخ بود و پادشاه گرجستان را به صلح دعوت کرد به او عده کرد همه کسانی را که در تفلیس اسیر کرده است آزاد کند و قهرمان پسر میرزا گورژینا را که در شهر اسیر شده بود نزد وی فرستاد. چون وی به آراغوی رسید به پادشاه تکلیف کرد پیشنهادهای آقامحمدخان را پذیرد و پادشاه هم سفره‌چی کیخسرو آوالیشولی را که از

1. Djandiér Djandiérichwili

2. Bustache

3. Mthiouleth

4. Aghajjan Qoulémanichwili

5. Sagouramo

6. Ksan

مردم کاخت بود نزد وی فرستاد. آقامحمدخان وی را به خوشروی پذیرفت و گفت که اگر پادشاه تسلیم شود و یکی از پسران خود را گروگان بدهد همه اسیرانی را که از تفلیس گرفته است آزاد می کند و آنچه را تاراج کرده است پس می دهد و به این گونه وی را با این پیشنهادها از سرزمین قراقوان روانه کرد.

می خواست پل گاتخیلی خیدی را ویران کند اما کیخسرو او را از این کار بازداشت. چون کیخسرو به نزد شاه رفت و او را از این کار خبر داد با آنکه مردم گرجستان می خواستند تسلیم آقامحمدخان شوند چون پادشاه از دورویی او باخبر بود و می دانست نمی تواند به او اعتماد کند از پذیرفتن عهد وی سر باز زد. وانگهی چون از مدتی مدد موردن حمایت روسیه بود و با آن دولت عهد کرده بود نخواست با ایران اتحاد کند.

پیش از آن از کنت ایوان واسیلیچ گوداویچ^۱ فرمانده لشکریان قفقاز یاری خواسته بود و با دولت روسیه عهدنامه ای بسته بود که به موجب آن وعده صریح داده بودند که اگر دشمنی توانا بر او حمله ببرد فرمانده لشکریان قفقاز با او یاری خواهد کرد اما کنت در این زمان با او یاری نکرده بود.

در تصرف تفلیس چند تن از کشیشان سویمون^۲ و ایوانه و اوژونلی^۳ و خاربیزا^۴ و چند تن زن و مرد را از مردم کرتیل و سومخت شهید کرده بودند. و در این میان آمباردنیزا^۵ از زنان تارک دنیا را به تبریز برداشت و چون به وی تکلیف کردند دست از دین نصاری بشوید و وی زیر بار نمی رفت او را در کیسه ای کردند و کشتند و سرش را له کردند و در همانجا که کشته بودند به خاک سپردند. سپس گرجیان معتقد بودند که بسیاری از بیماران از زیارت خاک وی شفا یافته اند.

در ۱۷۹۶ (۱۲۱۰ق) ابراهیم خان حکمران شوشی گنجه را محاصره کرد. چون جوادخان حکمران قراباغ سبب شده بود که قراباغ و تفلیس را به خاک و خون کشیده بودند ابراهیم خان از اراکلی یاری خواست و وی پرسش آلكساندره و نوه اش داوید را به یاری او فرستاد. ایشان شهر را گرفتند و تنها نتوانستند ارک شهر را بگیرند و آن را آتش زدند و در همه جنگ ها مردم گنجه شکست خوردند و مردم گرجستان چنان دلیری نشان دادند که باعث شگفتی مردم قراباغ و لزگیان شد. سرانجام در ماه مه (ذی القعده) اراکلی شخصاً آمد و بیش از هزار تن اسیر را که در استیلای آقامحمدخان گرفتار شده بودند آزاد کرد. و پس از

1. Ivan Vassilitch Goudovitch

2. Suimon

3. Osouphli

4. Kharébziza

5. Ambardnisa

آنکه با مردم گنجه صلح کرد و دوباره خراجی بر آن شهر بست از آن جا رفت. در همین زمان سی هزار تن لشکریان روسی به فرماندهی سرتیپ والرین زوبف^۱ به قفقاز آمدند و دریند و شماخی و باکو و سالیان و شکی و شروان را گرفتند. در سوم ماه مه (شوال ۱۲۱۰) این خبر به پادشاه گرجستان رسید و سرتیپ مزبور تا ناحیه طالش پیش رفت و در کنه شماخی فرود آمد و در این جنگ شهر دریند در ۱۱ ماه مه (ذی القعده) به تصرف سپاهیان روسیه درآمد.

چندی پس از آن ژنرال زویف شش هزار تن از لشکریان خود را به فرماندهی ژنرال ماژور آلساندر میخائیلوفیچ کورساکوف^۲ مأمور گنجه کرد و ایشان آن شهر را بی مانع گرفتند و یک فوج از سربازان شکارچی را در آن جا پادگان گذاشتند و بازمانده سپاهیان به تفلیس برگشتند. در همان سال قحطی سختی در گرجستان و گنجه و قرایاغ روی داد و بسیاری از مردم آن نواحی به کاخت و جاهای دیگر هجرت کردند.

در ۲۸ ماه اوت ۱۷۹۶ (۱۲۱۰ صفر) در طلوغ آفتاب ستاره‌ای که به رنگ آتش بود و دم درازی داشت و مانند موشکی حرکت می‌کرد از جانب ایران در آسمان قفقاز پدیدار شد. از بالای دریای خزر گذشت و در وسط روز در حاج طرخان نمودار شد و در غروب آفتاب در آسمان سن پترزبورگ ظاهر شد و از بالای کاخ زمستانی و رودنوا گذشت و چون به بالای قلعه سن پیروپول^۳ که قبرهای امپراتوران روسیه در آن جا است و رو به روی کاخ امپراتوری است رسید در آن جا ناپدید شد.

در همان سال در ۶ نوامبر ۱۷۹۶ (۵ جمادی الاولی ۱۲۱۰) یکاترین امپراتریس روسیه درگذشت و پسرش پاول به جای او نشست و وی سپاهیان روسیه را از شکی و شروان و گرجستان احضار کرد.

چون این خبر به آقامحمدخان رسید و در این موقع از جانب خراسان و گرفتن مشهد و گرفتاری شاهrix پسر رضاقلی میرزا پسر نادرشاه که وی را کور کرده بودند و ضبط دارایی وی و سرانجام کشن او آسوده شد و چون از تخلیه شکی و شروان و گرجستان آگاه شد دوباره وارد جنگ شد و به شوشی رفت. ابراهیم خان پسر فناخان به شنیدن این خبر به بیلقان گریخت و آقامحمدخان شوشی را متصرف شد.

می‌خواست مردم کرتیل را قتل عام کند و لشکریان خود را به دو قسمت کرد و

1. Valérien Zouboff

2. Alexandre Michailovitch Korsakof

۳. Saint Pierre-et-Paul (پیرو پاول).

می خواست یک قسمت از آنها را به کرتیل بفرستد و با قسمت دیگر در کاخت کشتار کند. اما مردم گرجستان از این مصیبت رهایی یافتند و به اغوای مصطفی خان حکمران قراباغ و خداداد و یارانش که از خدمتگزاران وی بودند در شب ۱۲ ژوئن ۱۷۹۷ (۱۰ محرم ۱۲۱۲)^۱ در خواب او را در قلعه شوشی کشتند. برخی گفته‌اند که صادق خان محرك این کار بوده است. مصطفی خان حکمران شماخی بود. آقامحمدخان او را به حضور خود خوانده بود و مراقب او بود اما دلیلی نیست که وی در این کار دست داشته باشد و نیز صادق خان شفاقی معلوم نیست در این کار وارد بوده باشد. وی از سران درجه اول سپاه او بود و تنها زودتر از همه از این کار باخبر شد. لشکریان ایران از این نواحی رفتند و باباخان برادرزاده وی را به نام باباخان به سلطنت برداشتند.

در همان سال طاعون در گرجستان روی داد و در کرتیل و گنجه و قراباغ و شکی و شروان قحطی به جایی رسید که یک کدی گندم که معادل دو پوت باشد یک تومان به فروش رسید که در آن زمان معادل ده روبل و چهل کپک بود.

اراکلی پادشاه گرجستان در ۸۲ سالگی یا ۸۰ سالگی در ۱۲ ژانویه ۱۷۹۸ (۲۴ ربیع‌الثانی ۱۲۱۲) پس از ۵۲ سال پادشاهی درگذشت و پیکرش را در مسخت به خاک سپردند و پسرش ژیورژی^۲ در ۱۴ ژانویه به جای او به تخت نشست. وی مرد متدين و دادگستری بود و مردم گرجستان او را به عدالت بسیار ستوده‌اند.

در سال ۱۷۹۸ (۱۲۱۳) باباخان (فتحعلی شاه) محمدخان قاجار پیشخدمت باشی خود را نزد ژیورژی پادشاه گرجستان فرستاد و او را به تسلیم دعوت کرد و خواستار شد یکی از پسران خود را به گروگان به دربار ایران بفرستد و به او وعده کرد حکمرانی شکی و شروان و ایروان و گنجه را به وی واگذار کند. ژیورژی که در آن زمان در ناحیه تلاو بود چون این پیشنهاد را شنید پدرزن خود ژیورژی تزیتیشولی^۳ را که حکمران یکی از نواحی کاخت بود نزد وی فرستاد که اگر شاه ایران همه اسیران گرجستان را که عمش از تفلیس برده است آزاد کند به این کار تن درخواهد داد. چون این فرستاده و محمدخان به فامباک^۴ رسیدند خبر تازه‌ای از ایران به ایشان رسید. فتحعلی شاه وارد آذربایجان شده و در خوی فرود آمده بود و

۱. در اغلب مدارک ایرانی تاریخ قتل آقامحمدخان ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ثبت شده است. و احتمالاً به سبب استفاده از دو نوع تاریخ مسیحی در مدارک روسیه که با هم اختلاف دارند و پشت سرهم بودن ماه‌های ذیحجه و محرم در برخی از مدارک سال ۱۲۱۲، ۱۲۱۳ ثبت شده است.

خبر سرکشی برادرش حسین قلی خان که حکمران عراق بود به او رسید و ناچار شد از آذربایجان ببرود. به این جهت فرستاده پادشاه گرجستان به ایروان رفت و محمدخان هم به ایران بازگشت. فتحعلی شاه هم برادر خود را شکست داد و کور کرد و در این میان پاول امپراتور روسیه که از این وقایع خبر شد فوراً نامه‌ای به ژیورژی پادشاه گرجستان نوشت و او را دعوت کرد به ایران تسليم نشود و وعده کرد که در موقع لزوم به او یاری کند.

در ۱۷۹۹ (۱۲۱۴) داوید جاثلیق گرجستان که خود را در حمایت دربار ایران قرار داده بود از محمدخان حکمران ایروان پسر حسینعلی خان حکمران ایروان یاری خواست و وی لشکریانی به یاری او فرستاد و دانیال را که با او رقابت داشت گرفتار کرد و به دست وی سپرد. امپراتور روسیه هم به ژنرال گوداویچ حکمران گرجستان نوشت و به او دستور داد داوید جاثلیق گرجستان را که به ایرانیان پیوسته بود خلع کند و دانیال را به جای او بگمارد و چون روس‌ها این کار را کردند داوید به دربار ایران گریخت و در آنجا ماند. داوید در ۱۳ اکتبر ۱۸۱۷ (ذی الحجه ۱۲۳۲) در زندانی در صومعه اوچ کلیسا (اچمیادزین) درگذشت.

در سال ۱۸۰۰ (۱۲۱۵) چون فتحعلی شاه بار دیگر از رسیدن لشکریان روسیه به گرجستان آگاه شد یکی از سرداران خود را با لشکریان بسیار به قفقاز فرستاد و ایشان در نخجوان فرود آمدند و از آنجا به پادشاه گرجستان اختهار کردند که سپاهیان روسیه را از گرجستان بیرون کند و تسليم ایران شود. سبب این بود که اراکلی در دم مرگ وصیت کرده بود که جانشین وی یکی از برادرانش باشد. به همین جهت چون خبر رسیدن لشکریان ایران انتشار یافت آلکساندره برادر ژیورژی پادشاه گرجستان از شولاور^۱ نزد سردار ایران رفت، زیرا وی نامید بود که پاول امپراتور روسیه حق وی را بشناسد و بالعکس داوید پسر ژیورژی را به این سمت می‌شناخت که از دو سال پیش وارد دسته قراولان سپاه امپراتوری روسیه شده بود و منصب ژنرال مأذور به او داده بودند.

به این‌گونه در میان ژیورژی پادشاه گرجستان و دارجان ملکه آن سرزمین که مادرزن او بود و برادران وی اختلاف درگرفت و آلکساندره به تحریک ملکه به ایرانیان پناه برد. دارجان ملکه با داماد خود میانه نداشت و در بسیاری از کارهای کشوری با او مخالفت می‌ورزید. اما چون آلکساندره به نخجوان رسید سردار ایرانی چندان احترامی به او نکرد و در همان حین

به دستور شاه ایران از آن شهر رفت و آلکساندره که تنها مانده بود ناچار شد نزد ابراهیم خان حکمران قراباغ برود.

در ۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (شعبان ۱۲۲۵) ژیورژی سیزدهم پادشاه گرجستان در تفلیس پس از دو سال پادشاهی درگذشت و به فرمان امپراتور روسیه پسرش داوید به نیابت سلطنت گرجستان برگزیده شد.

در ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ (جمادی الاولی ۱۲۱۶) آلکساندر امپراتور روسیه پس از مرگ پدرش پاول در مسکو تاجگذاری کرد و در همان آغاز سلطنت خود فرمانی صادر کرد و پادشاه گرجستان را رسماً دست‌نشانده خود دانست و این سرزمین را به پنج استان تقسیم کردند و مردم گرجستان سوگند وفاداری نسبت به تاج و تخت روسیه خوردند و ادارات روسی را در آن کشور دایر کردند. از آن روز به بعد امپراتوران روسیه گرجستان را یکی از توابع خود دانستند.

در ۱۸۰۲ (۱۲۱۷) آنا ملکه گرجستان که زن بیوہ داوید پادشاه سابق بود پس از مرگ شوهرش به دربار آلکساندر رفت و وی را در آن جا به احترام پذیرفتند.

در ۹ سپتامبر ۱۸۰۲ (جمادی الاولی ۱۲۱۷) ژنرال پاوله تزیتیشولی^۱ از مردم گرجستان که در میان روس‌ها به نام پاول تیتیساناف^۲ معروف شده بود و وارد سپاه روسیه شده و در آن جا به مقام عالی رسیده بود حکمران گرجستان شد و به تفلیس رفت و در ۶ فوریه ۱۸۰۳ (شوال ۱۲۱۷) وارد شهر شد و دولت روسیه به او دستور داده بود همه شاهزادگان تزدیک به خاندان سلطنتی گرجستان را به روسیه بفرستد. داوید و واختانگ زودتر از همه در ۱۸ فوریه (شوال ۱۲۱۷) رهسپار شدند. شاهزاده طهمورث (تیموراز) از ترس عازم روسیه نشد و نزد عم خود آلکساندره به ناحیه چار رفت. در ۱۸ آوریل آن سال (ذی الحجه ۱۲۱۷) مریم ملکه سابق گرجستان با فرزندان خود نیز روانه شد و او را به صومعه بیلوگورود^۳ در ناحیه کورسک^۴ برداشت و در آن جا نگاه داشتند. ملکه دارچان زن بیوہ اراکلی پادشاه سابق که بسیار مسن و علیل بود در تفلیس ماند.

در ۶ اکتبر ۱۸۰۴ (اول ربیع ۱۲۱۹) تیتیساناف برای گرفتن گنجه از تفلیس رهسپار شد. جوادخان حکمران آن شهر در بیرون شهر رویه روی جبیر با او رو برو شد اما شکست خورد و به ارگ شهر پناه برد و لشکریان روسیه شهر را گرفتند. تیتیساناف هرچه جوادخان

1. Pawlé Tzitzichwili

2. Pavel Tzitzianof

3. Biélogorod

4. Koursk

را دعوت کرد تسلیم شود به جایی نرسید. چون می‌خواست لشکریان خود را در ارگ شهر جا بدهد به او پیشنهاد کرد که همهٔ دارایی او مصون باشد و خود او وارد خدمت روسیه شود. جوادخان چون متکی به مواعید شاه ایران بود زیر بار نمی‌رفت. ناچار تسبیحات به لشکریان خود دستور داد نرdban بگذارند و ارگ را تصرف کنند. به همین جهت سپاهیان روسی در ۳ ژانویه ۱۸۰۵ (اول شوال ۱۲۱۹) به پای دیوار ارگ رسیدند و از دیوار بالا رفته‌اند و ارگ را گرفته‌اند. آن روز عید بایرام اوروج (عید فطر) مسلمانان بود و با مدد روز عید ارگ را گرفته‌اند. در این جنگ مردم کرتیل شرکت مؤثری کردند و شهر را آتش زدند و از مردم گنجه که در ۱۷۹۵ (۱۲۱۰) در تصرف تفلیس بیداد کرده بودند انتقام گرفته‌اند و ناچار لشکریان روسیه هم در این گیرودار بسیار خشمگین بودند. جوادخان دلیرانه مقاومت کرد و در جنگ کشته شد. ارگ را به کلی نابود کردند و عده‌ای از مردم شهر را کشته‌اند. در این واقعه چهارصد تن از سپاهیان روسی جان سپردند. پس از آن تسبیحات شهر گنجه را تعمیر کرد و آن را تابع تفلیس قرار داد و مردم را که گریخته بودند به آنجا بازگرداند و آن شهر را یلیزابدپول^۱ نام گذاشت، به نام امپراتریس یلیزاوتا الکساندرونا^۲ زن الکساندر اول و این تغییر نام در ۵ فوریه سال ۱۸۰۵ (ذی القعده ۱۲۱۹) رسمیاً پذیرفته شد. چون این خبر به امپراتور الکساندر رسید منصب ژنرالی به او داد و به افسران روسی نیز درجه و نشان داد.

در همان سال ۱۸۰۵ (۱۲۲۰) در بهار تسبیحات به عزم گرفتن ایروان رهسپار شد و در آن جا با عباس‌میرزا پسر شاه و عده‌ای محدود لشکریان وی برخورد و در جنگ مختصراً ایرانیان شکست خوردند و به گارنی رفته تسبیحات از رود زنگی گذشت و ایروان را محاصره کرد. چون این خبر به فتحعلی‌شاه رسید^۳ لشکریانی گرد آورد و به گارنی رفت.

تسیبیحات یاور مون ترزور^۴ را به فامباک فرستاد آذوقه برای لشکریانش بیاورد زیرا که در آن نواحی قحطی بود. چون این خبر به فتحعلی‌شاه رسید پیر قلی خان از سرداران خود را که در فامباک بود آگاه کرد زیرا وی قلعهٔ قراکلیس را که آذوقه در آن جا فراوان بود محاصره کرده بود، گلوه و باروتی که لشکریان روسی لازم داشتند نیز در آنجا بود و عده‌ای از مردم اطراف به آنجا پناه برده بودند.

به پیر قلی خان دستور داده بودند که سپاهیان روسی را دستگیر کند. یاور مون ترزور با

1. Yelizabedpol

2. Yelizavéta Alexaïevna

۳. در اسناد گرجی همه‌جا نام فتحعلی‌شاه را «باباخان» و «شاه باباخان» و نام عباس‌میرزا را «آباز» نوشته‌اند.

4. Montrésor

عدد محدود سربازان خود در حدود ۱۷ ماه اوت (جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپار شد و در جنگی که در ۲۱ اوت با شش هزار تن لشکریان ایرانی کرد وی و تقریباً همه سپاهیانش کشته شدند. پیش از آن پادگان قراکلیس دلیرانه از آن دفاع کرده بودند و آلكساندره ولیعهد گرجستان از تصرف آن خودداری کرده بودند.

در این زمان آلكساندره و فارنائوز^۱ و تیموراز (طهمورث) شاهزادگان گرجستان با پیرقلی خان یاوری می‌کردند و با سواران و چادرنشینان گرجی با او بودند. چون لشکریان روسی به دریا ز رسیدند پیرقلی خان بر ایشان حمله برد، کاملاً آنها را شکست داد، توپی را که داشتند از ایشان گرفت و با اسیرانی نزد شاه فرستاد و وی هدایای گرانبها برای او شاهزادگان گرجی فرستاد و به آلكساندره نوشت که فارنائوز را به آراگوی بفرستد تا راه را بر لشکریان روسی بگیرند.

چون خبر ورود شاه به ایروان به یولون^۲ و فارنائوز شاهزادگان گرجی که در ایمرت بودند رسید ایشان به راه افتادند نزد وی بروند. چون به جنگل کوچک اولو^۳ در ایمرت رسیدند یکی از مردم ایمرت به روس‌ها که در سورام یک فوج با دو توب داشتند خبر داد که می‌خواهند به ایروان بروند. گوژیا رامینس شویلی^۴ پیشخدمت باشی دربار گرجستان که به روس‌ها اطمینان داد آنها را دستگیر کند با یک دسته از سربازان شکارچی برای گرفتاری ایشان مأمور شد.

چون سپاهیان روسی به ایشان رسیدند در طلوع آفتاب روز ۲۹ ژوئن (اول ربیع‌الثانی ۱۲۲۰) بر ایشان حمله کردند و در این جنگ تیاتارخینیس شویلی^۵ پسر بتزیا^۶، فیراو چرکزیشویلی^۷ و داتواکزل^۸ و پرسش کشته شدند و به شاهزاده یولون نزدیک شدند که او را بکشند. اما غلام‌باشی او داوید آبازادze^۹ وی را پناه داد و سرنیزه‌ای که یکی از سربازان روسی متوجه کرده بود به شقیقه او خورد. به این‌گونه شاهزاده یولون نجات یافت اما گرفتار روس‌ها شد پس‌رانش لئون و لوراسب (لهراسب) و شاهزاده فارنائوز گریختند. لئون و فارنائوز نزد لزگیان رفتند و از آنجا در فامباک به پیرقلی خان پیوستند و برادر و عمنان آلكساندره و برادرزاده و پسر عمشان «تیموراز» نیز در آنجا بودند. لوراسب که جوانی بود به گرجستان پناه برد.

1. Pharnaoz

2. Ioulon

3. Oulew

4. Gogia Raminis Chwili

5. Tétia Tarkhinis Chwili

6. Betzia

7. Tétia Tarkhinis Chwili

8. Betzia

9. David Abazadzé

اما تسیتیسیانف بی‌آنکه کاری از پیش ببرد با اندکی از لشکریان خود شبانه از ایروان عقب نشست. بیماری و تنگی آذوقه لشکریان وی را سست کرد و ناچار شد بامداد روز ۴ سپتامبر ۱۸۰۵ (۹ جمادی‌الآخره ۱۲۲۰) دست از محاصره بردارد. از راه کاناکیر و اچمیادzin و قراکلیس در ۲۲ سپتامبر (۲۷ جمادی‌الآخره) به تفلیس رسید و لشکریان او دوباره از بیماری از پا درآمده بودند.

روایت دیگر دربارهٔ محاصره ایروان به این‌گونه است که در ۱۸۰۵ (۱۲۲۰) تسیتیسیانف محمدخان حکمران ایروان را دعوت کرد تسلیم او شود و از او خواستار شد بگذارد لشکریان روسیه قلعهٔ ایروان را به دست گیرند و خود حکمران شهر ایروان باشد و همان مالیاتی را که به دربار ایران می‌داده به دست پردازد. محمدخان به فتحعلی‌شاه خبر داد و وی فرستاده‌ای نزد تسیتیسیانف روانه کرد و نامه نوشت که اگر دست از ایروان نکشد باید به جنگ آماده شود. تسیتیسیانف لشکریان خود را گرد آورد و شاهزادگان و نجایی گرجستان و مردم شهر را با خود یار کرد و به ایروان لشکر کشید. چون به آنجا رسید عباس‌میرزا پسر فتحعلی‌شاه با ده‌هزار سپاهی به یاری شهر تاخت، تسیتیسیانف با او وارد جنگ شد و جنگ سختی درگرفت. ایرانیان سخت برابری کردند اما ژنرال سرگی آلکساندر رومیچ دوچکوف^۱ بی‌آنکه به وضع مساعد آنها در تخته‌سنگ‌ها و کوه‌های گردآگرد ایروان اعتماد کند، سربازان خود را فرمان داد از بلندی‌ها بالا روند و افراد فوج خمپاره‌اندازان قفقاز را به آنجا فرستاد و به جلگه‌ای رسید که سپاهیان ایران در آنجا استحکامات بسیار داشتند. سربازان روسی پیش بردنده و ایرانیان را فرار دادند و ایشان را تا لشکرگاه‌شان دنبال کردند و بر آنجا دست یافتنند. در این جنگ کیخسرو آباشیدزه پسر لئون کشته شد که تازه از گرجستان به لشکر روسیه پیوسته بود. لشکریان روس صومعهٔ اچمیادzin و شهر ایروان را هم از ایرانیان گرفتند و به آنجا وارد شدند.

با این همه خان ایروان و مردم شهر در ارگ آنجا که بسیار مستحکم بود و دشمن نمی‌توانست در آن رخنه کند از خود دفاع کردد. عباس‌میرزا پدرش را از این واقعه خبر کرد و خود با صد‌هزار تن از لشکریان رهسپار شد و چون به ایروان رسید سپاهیان تسیتیسیانف را محاصره کرد. هر روز جنگ می‌کردند، یاری به لشکریان روس نمی‌رسید، بسیاری از ایشان از گرما و بدی آب و هوای بیمار شدند، بسیاری مردند، برای تسیتیسیانف تنها ۲۶۰۰ سرباز

باقي ماند شاهزادگان و اعيان گرجستان که با لشکریان همراه بودند چون اين حال را دیدند بنای فرار و رفتن به تفلیس را گذاشتند.

در اين میان فتحعلی شاه که راهها را گرفته بود و در اطراف ایروان می جنگید و نمی گذاشت لشکریان از آنجا بگذرند، بر ایشان حمله برد و چندتن از آن گرجیان را که می خواستند برگردند کشت و برخی از ایشان و از اعيان شهر را اسیر کردند. در میان ایشان یکی از نجبا ایوانه اوربیلیان^۱ پسر داوید سردار ساباراطیانو^۲ بود که او را هم با سه تن از پسران عمش اسیر کردند و نزد شاه بردند. وی ایشان را به تبریز و ارومیه فرستاد و در آنجا زندانی کرد و دیگران را بر خر نشاندند و برخی را پیاده به تهران بردند. سردار ایوانه این امتیاز را از شاه یافت که وی را سوار بر خر کردند و در پیشاپیش این گروه بردند.

فتحعلی شاه سردار خود پیرقلی خان را هم با هشت هزار تن سپاهی به فامباک فرستاد تا بر قراکلیس که روسها آن را مستحکم کرده بودند حمله ببرند و ذخیره گلوله و باروت روسها در آنجا بود.

پیرقلی خان به آنجا حمله برد و نتوانست آن را بگیرد زیرا که پادگانی از دویست تن سرباز روسی در آنجا بود. اما راه تفلیس چنان بسته شده بود که تا تیسیتسیانف به آنجا نرسید کسی از او خبر نداشت. وی که در شهر ایروان سخت گرفتار شده بود اما وسایل دفاع کافی داشت دیگر باروت و گلوله نداشت. باور مون ترزور را با صد و هشتادتن سپاهی به آنجا فرستاد که باروت و گلوله و آذوقه بیاورند و رستم پسر ملیک آپو^۳ از مردم قراباغ و شصت تن از ارمنیان آن ناحیه را با دو توب با ایشان روانه کرد. ایشان پنهانی از ایروان رهسپار شدند و به سوی فامباک روانه گشتند. سردار پیرقلی خان که در آنجا بود خبر شد و پیش آمد که راه بر ایشان بگیرد. روسها چون به حماملى رسیدند جنگ درگرفت و ایشان کشته شدند. تنها چندتن و از آن جمله ارمنیان اسیر شدند و ایشان را با توب‌ها نزد شاه فرستادند که در ایروان بود. در این مورد شاه از پیرقلی خان تشکر بسیار کرد و برای او خلعت فرستاد. در این هنگام چون خبر طغیانی از ایران به فتحعلی شاه رسید بازگشت و تیسیتسیانف را از گرفتاری نجات داد و وی بار خود را بست و به تفلیس رفت. فتحعلی شاه آگاه شد که سلیمان خان از سرداران سپاهش می خواهد وی را بکشد و به همین جهت تیسیتسیانف را دنبال نکرد و به تهران بازگشت. در همین سال ۱۸۰۵ (۱۲۲۰) در آن نواحی زمین لرزه سختی روی داد.

در همین سال ۱۸۰۵ فتحعلی شاه به اردبیل رفت و ابراهیم خان حکمران شوشی از نزدیک شدن وی هراسان شد و به گنجه رفت و ژنرال تیستیسیانف در آن زمان آن جا بود. از روس‌ها یاری خواست قلعهٔ شوشی را حفظ کند و پانصد تن برای این کار با او یاری کردند. چون فتحعلی شاه به کنار رود ارس رسید پسرش عباس‌میرزا را بالشکریانی که چندان فراوان نبودند مأمور تاختن به گرجستان کرد. چون وی به کنار رود ترتر در قراباغ رسید تیستیسیانف که در گنجه بود خبر شد و هزار تن از لشکریان روسی را به فرمانده یکی از سرهنگان تفتگچیان به مقابله فرستاد. چون ایشان به کورگ رسیدند کاریاگین^۱ که فرمانده آن عده بود از ایرانیان شکست خورد و خود نیز زخم برداشت و به زحمت توانست با سی سربازی که برای وی مانده بود بگریزد. چون این خبر به تیستیسیانف رسید با چهار هزار لشکر بر ایرانیان حمله برد ولی ایشان روس‌ها را در راهی که در پایین بود گذاشتند و خود راه بالا را گرفتند و وارد گنجه شدند و همهٔ اهالی مسلمان آن شهر را اسیر کردند و به تبریز برندند. آن‌گاه عباس‌میرزا شخصاً به ناحیهٔ شمشادین رفت و می‌خواست به تفلیس بتازد، اما این کار را نکرد. فرمانی از پدرش فتحعلی شاه به او رسید و بازگشت و از راه سرزمین قراقان به آقستافه رفت. قراقان در درهٔ تنگی در میان کوهستان بزر او حمله بردند و به ایشان آسیب رساندند. آن‌گاه سلیمان آفاج اوغلی از این راه یوآنه قافلانیشویلی^۲ را که در آن زمان نزد عباس‌میرزا بود و وی به او احترام می‌کرد و تا این دم همراه او بود فرار داد و قراقان نیز در آن جا چندتن دیگری از نجای گرجستان را که در موقع رفتن از ایران به تفلیس گرفتار شده بودند گریزانند.

فتحعلی شاه به گیلان رفت زیرا که لشکریان روس از راه دریا به آن جا حمله برده بودند و فرمانده ایشان ژنرال زاوالیشین^۳ بود، اما پیش از آن که شاه به آن جا برسد مردم گیلان خود آن لشکریان را شکست داده بودند و ایشان از راه دریا به باکو رفت و در نزدیکی آن شهر مانده بودند. این لشکرکشی روس‌ها ۳۳ روز طول کشید. تیستیسیانف که می‌خواست حکمران باکو را به تسلیم وادرد خواست نخست وی را از یاری که ممکن بود از گیلان به او برسد محروم کند و در ۱۳ ژوئن ۱۸۰۵ (۱۵ ربیع الاول ۱۲۲۰) ژنرال زاوالیشین را فرستاد بندر انزلی^۴ را بگیرد و وی در ۲۴ آن ماه (۲۶ ربیع الاول) کامیاب شد. در اول ژوئیه (۴ ربیع الثانی) پیره‌بازار را گرفت و در آن جا سنگر ساخت از آن‌جا از راه پچنان دشواری رهسپار رشت شد که از

1. Karigin

2. Qaphlanichwili

3. Zavalichin

۴. در متون گرجی نام انزلی را «زنزلی» Zinzéli نوشته‌اند.

هر سو دشمنان بر او حمله می‌بردند و چون بیشتر اسب‌های توپخانه‌اش مردند سربازان ناچار توپ‌ها را خود می‌کشیدند و سپس روس‌ها جان به در بردند و به پیره‌بازار برگشتند، به‌زودی گرما و ناسازگاری هوای گیلان بیماری در میان لشکریان روس انداخت و ناچار در ۲۲ و ۲۳ ژوئیه (۲۷ و ۲۸ ربیع‌الثانی) از انزلی رفتند و چندان آسیبی از ایرانیان ندیدند. اما معلوم نیست که فتحعلی‌شاه خود به گیلان رفته یا نرفته باشد و در هر حال چندبار لشکریانی به آن‌جا فرستاده است.

در همان سال فتحعلی‌شاه عسکرخان را به سفارت به دربار امپراتور بناپارت به پاریس فرستاد. امپراتور به نوبت خویش ژنرال لازار^۱ را به ایران فرستاد و وی حامل هدایای جالبی بود و همراه وی شصت آموزگار توپخانه و کارهای نظامی بودند که مأمور بودند سربازان ایرانی را به اصول فرانسوی آموخته کنند. شاه از آن فوق‌العاده ممنون شد و بنا کرد لشکریان و توپخانه خود را به اصول اروپایی فراهم کند.

در سال ۱۸۰۶ (۱۲۲۰) تیسیسیانف از رود متکوار^۲ در گنجه گذشت و با لشکریان خود به نوخارفت. حکمران نوخا محمد‌حسن خان کور بود که آقامحمدخان چشمانش را درآورده بود. تیسیسیانف او را عزل کرد و جای وی را به جعفرقلی خان از مردم خوی داد که از دست فتحعلی‌شاه گریخت و در محاصره ایروان به تیسیسیانف خدمت کرده و او را از محاصره نجات داده بود. امپراتور الکساندر منصب ژنرال لیوتنان به او داد و یک جقة الماس و بیرقی برای وی فرستاد و دستور داد از مردم شکی صد و سی هزار سکه طلا خراج بگیرند و بازمانده مالیات را در اختیار حکمران آن‌جا گذاشتند. چون تیسیسیانف از آن‌جا به شماخی رفت مصطفی خان مقاومتی نکرد و او هم در برابر روسیان مقیم شد و چون همان احترامی را که به جعفرقلی خان کردند به او کردن مالیات سالیانه هشت‌هزار دوکای^۳ هلندي را به عهده گرفت. تیسیسیانف از شروان گذشت و به باکو رفت، در اندیشه آن‌که آن شهر را بگیرد تا از راه آن شهر آذوقه‌ای را که برای لشکریان گرجستان لازم است از حاج طرخان بیاورد، زیرا که در گرجستان خوراک به اندازه کافی برای احتیاجات روس‌ها نبود. چون به باکو رسید در یک فرسنگی شهر لشکرگاه ساخت و به حسین خان حکمران شهر نوشت که کلیدهای شهر را نزد او ببرد. هرچه خان از او التماس کرد وی را از این سرشکستگی معاف دارد و نخواهد که کلیدها را با خود بیاورد تیسیسیانف نپذیرفت سرانجام خان به او نوشت: «چون نگرانی مانع

است که به میان لشکریان شما بروم از شما خواهش می‌کنم با دوتن به ارگ شهر نزدیک شوید». پس تسبیتیانف یک یا به قول دیگر دو قزاق برداشت و الیسبار^۱ پسر آقابابا را هم همراه گرفت تا با خان دیدار کند. وی نیز با دو خدمتگزار نزدیک شد. از اسب پیاده شدند، یکدیگر را در بغل گرفتند و چون خان کلیدها را به دست او داد دو خدمتگزار وی تفنگ خود را به سوی تسبیتیانف خالی کردند. او را با الیسبار پسر آقابابا در روز پنجشنبه ۸ فوریه ۱۸۰۶ و ۱۹ ذی القعده (۱۲۲۰) کشتنند. سرش را بریدند و برای شاه فرستادند پیرقلی خان سردار که به یاری مردم باکو آمده بود درست در همین موقع رسید و چون از این واقعه خبر شد بر لشکرگاه روسیان تاخت و ایشان که وسیله بازگشت به گرجستان را نداشتند در باکو به کشتی نشستند و از راه قزلر از دریا رفتند.

پس از لشکرکشی به انزلی کشتی‌های روسی در ۵ ماه اوت ۱۸۰۵ (۹ جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپار باکو شدند به محض این‌که به آن‌جا رسیدند حسین خان نزد ژنرال زاوالیشین فرستاد و به او تبریک ورود گفت و وی به او نوشت و یادآوری کرد که سال گذشته در برابر ژنرال تسبیتیانف تعهد کرده است فرمانگزار روسیه باشد و در ارگ شهر پادگان روسی را جا بدهد. خان نیز منکر تعهدات خود نشد و دو روز مهلت خواست، سپس دو ماہ مهلت خواست به عهد خود وفا کند، ناچار ژنرال در ۱۵ اوت (۱۹ جمادی الاولی) به بمباران شهر برای گرفتن ارگ آغاز کرد. تا سوم سپتامبر (۸ جمادی الآخر) این کار در پیشرفت بود اما نتیجه‌ای نمی‌داد. آنگاه خبر شدند که شاه علی خان حکمران دریند و قبه به یاری محاصره شدگان ارگ آمده است و ناچار روس‌ها دست از محاصره کشیدند. این خان را در ۱۷۹۶ (۱۲۱۱) اسیر کرده و سپس چون امپراتور پاول حکمرانی دریند را به او داده بود و از تسليم باکو خودداری می‌کرد و بهانه می‌آورد که این شهر را مقام بالاتری به او واگذار کرده است و زاوالیشین ناچار شد دست از این کار بشوید. از سوی دیگر مصطفی خان حکمران شروان که مشغول گفتگو بود تا تسليم روس‌ها بشود نیز دفع الوقت می‌کرد ناچار تسبیتیانف در پایان ماه نوامبر (پایان رجب ۱۲۲۰) بدین سوی رهسپار شد و به ژنرال زاوالیشین فرمان داد به پائی دیوارهای شهر باکو برگردد تا آن‌جا به یکدیگر برسند و بازمانده وقایع به همان گونه است که پیش از این اشاره رفت.

پس از کشته شدن تسبیتیانف در همان سال کنت ایوان واسیلیویچ گوداویچ^۲ را که پیش از

آن حکمران خطه فرقان و سرتیپ فرمانده بود به جای وی گماشتند. پیش از آن که به تفلیس برسد به ابراهیم خان حکمران قراباغ که قلعه و نیروهای خود را در اختیار روس‌ها گذاشته بود حمله برداشت. چون به هیچ وجه منتظر این حمله نبود با خانواردهاش در بیرون قلعه عسکران در زیر چادر بود زیرا که گرما بسیار سخت شده بود. این حمله را نایب سرهنگ دیمیتری تیخونیچ لیزانویچ^۱ به پیشنهاد نینیا جورا شویلی ملقب به تاوبرا^۲ کرد که پس از آن که میرآخور و ندیم شاهزاده آلکساندره بود به او خیانت کرده و در این موقع از ایران به قراباغ آمده بود. در این حمله که شب با توپ کردن ابراهیم خان را روس‌ها کشتند و وی و زنانش را به کلی نابود کردن و ثروت هنگفت او را غارت کردند. مهدی خان پسر ابراهیم خان از گوداویچ درخواست کرد حکمرانی قراباغ را به او بدهد و وی پذیرفت و این سمت را به او داد که در سال ۱۴ هزار دوکای هلندی مالیات بدهد لقب ژنرال ماژور و عنوانی مخصوص محترمین آن ناحیه را به او دادند و پس از آن که سوگند خورد روانه شد. اما قلعه شوشی همچنان در دست لشکریان روسیه باقی ماند. زیرا که پیش از آن ابراهیم خان حکمران شوشی سپاهیان روسی را به قلعه راه داده بود و زیردست آنها شده در سال هشت هزار دوکا مالیات می‌داد. اما پس از کشته شدن تیتیسیانف با ایران وارد گفتگو شده بود و یاری خواسته بود که به دستیاری حکمرانان شکی و غازی کوموک دویاره قیام کند. به همین جهت از شوشی بیرون آمد و در نزدیکی شهر اردوزده بود. لیزانویچ سعی کرد او را بازگرداند و چون سعی او به جایی نرسید با سپاهیان معذوبی بر او حمله برداشت. پس از کشته شدن ابراهیم خان پسر مهترش مهدی قلی خان را به جای او نشاندند. در همین زمان هم ژنرال نبولسین^۳ نزدیک قلعه کوچک عسکران در کنار رود قراکپک در جنگی که با عباس میرزا کرد او را شکست داد.

در ۸ نوامبر ۱۸۰۷ (۷ رمضان ۱۲۲۲) دارجان ملکه گرجستان همسر اراکلی پادشاه آن کشور در سن پنzesیورگ درگذشت و امپراتور روسیه دستور داد با احترام بسیار پیکر او را در صومعه نوسکی^۴ در کلیسای آنونسیاسیون^۵ به خاک سپرده.

در اول نوامبر (۲۹ شوال) همان سال ستاره دنباله‌داری در افق پدیدار شد که با ستاره‌های دنباله‌دار دیگر تفاوت داشت و به شکل کشیده بود. اخترشناسان می‌گفتند دم آن ۵۰۰ درجه درازی دارد که هر درجه عبارت از ۱۱۹ ورست باشد.

در ۲۰ نوامبر (۲۹ رمضان) همان سال شاهزاده ژیورژی پسر آلکساندره پسر سولومون

1. Dimitri Tikhonitch Lisanévitch

2. Thawbéra

3. Nébolsin

4. Nevski

5. Annonciation

پادشاه ایمرت از آبله در سن پتربورگ درگذشت و پیکرش را در همان صومعه نوسکی به خاک سپردند و در تاریخ مرگ او اقوال مختلف هست.

در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۱۲۲۳) کنت گوداویچ برای گرفتن ایروان رهسپار شد و لشکریان خود را با دسته‌ای از گرجیان همراه برداشت. چون شهر را گرفت در کاناکیر لشکرگاه ساخت. در آن زمان یکی از سرداران ایرانی مدافع قلعه ایروان بود، چون که فتحعلی شاه هنگامی که از آذربایجان می‌رفت محمدخان و خانواده‌اش را با خود برده بود و او را در آنجا نگاه داشته بود زیرا که مردی دوروی و ناراحت بود. چون شاه از او اطمینان نداشت عده‌ای از سپاهیان خود را در قلعه ایروان گذاشت و فرماندهی آنها را به یکی از سرداران خود داده بود. چون این خبر رسید عباس‌میرزا پسر شاه که حکمران آذربایجان بود و در تبریز اقامت داشت با لشکریان خود و سربازان جدیدی که افسران فرانسوی تربیت کرده بود و توپخانه خود رهسپار شد. چون به نخجوان رسید که به یاری لشکریان ایروان برود در آنجا درنگ کرد. چون به گوداویچ آگاهی رسید دو فوج را که یکی از آنها فوج تفنگداران ترائیتسکی^۱ و دیگری فوج شکارچیان بود به آنجا فرستاد. چون لشکریان روسی به نخجوان رسیدند جنگ سختی درگرفت و ایرانیان درنتیجه هنرنمایی سربازان جدید اندکی پیش بردنند. با این همه گوداویچ به سربازان خود دستور داد نردهان بگذارند و به قلعه ایروان حمله کنند. هنگامی که سربازان از نردهان بالا می‌رفتند ایرانیان آتش توپخانه را متوجه ایشان کردند. روس‌ها شکست خوردند و دوهزار کشته دادند.

هنگامی که گوداویچ در ایروان بود از مقام خود عزل شد و آلکساندر پتروویچ تورمازف^۲ را به فرماندهی کل مأمور کردند و گوداویچ پس از چهارسال از مقام خود معزول شد. چون این خبر به وی رسید به جای آنکه حمله دیگری بکند بار خود را بست و از راه آباران رهسپار شد. در راه برف و سرمای بسیار بود و چون در کوهستان آباران برف در سراسر زمستان آب نمی‌شود و چوب در آنجا نیست عده‌کثیری از همراهان وی تلف شدند. چون این خبر به عباس‌میرزا رسید که در گارنی بود لشکریان روسی را تا آباران دنبال کرد، عده‌کثیری از آنها را کشت و بنده آنها را غارت کرد و آسیب بسیار به روس‌ها و گرجیان رساند. این واقعه در ماه دسامبر آن سال (شوال ۱۲۲۳) روی داد و بازمانده سپاهیان روسی و گرجی به زحمت توانستند خود را به فامباک برسانند. عباس‌میرزا به ایروان برگشت و قلعه آنجا را

محکم تر کرد و زمستان را در آنجا ماند. گوداویچ به روسیه برگشت و حکمران کل مسکو را به او دادند و تورمازف به حکمرانی گرجستان پرداخت.

در دورهٔ فرماندهی گوداویچ وقایع مهمی که روی داد تصرف نوخا و ناحیهٔ شکی به دست ژنرال نبولسین بود.

در ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) محمدعلی خان پسر فتحعلی شاه به گرجستان آمد. این پسر را شاه از یک زن گرجی از نژاد چوش^۱ از خانوادهٔ تزیکارا شویلی^۲ پیدا کرده بود که ایرانیان اسیر کرده و در ایران فروخته بودند و شاه خریده و به واسطهٔ زیبایی فوق العاده به همسری خود اختیار کرده بود؛ وی پسر مهتر او بود. محمدعلی خان مردم فامباک را کوچ داد و ایشان را به ناحیهٔ ایروان برد و از آنجا به آقچه قلعه رفت و در توسکی تافا درنگ کرد و تا ناحیهٔ دمانیس^۳ و کودی را قتل و غارت کرد و از آنجا بازگشت. هرچند که سوار نظام روسیه در گاتخیلی خیدی^۴ بودند که جنگی در میانشان درنگرفت.

در پاییز ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسین قلی خان سردار ایروان و آلكساندره ویعهد گرجستان پس از آن که به فامباک حمله برداشت و نتیجهٔ نگرفتند خواستند به شریف پاشا، پاشای قارص که او هم با روس‌ها در جنگ بود ملحق شوند اما تورمازف فوراً لشکریانی به یاری روس‌ها به تزالکا^۵ فرستاده و راه را بر ایشان گرفتند. در شب چهارم سپتامبر (شعبان ۱۲۲۵) مارکی پاولوچی و سرهنگ لیزانویچ بر ایشان حمله برداشتند و ایرانیان و عثمانیان شکست فاحش خوردند و روس‌ها لشکرگاه ایشان را متصرف شدند. در همان زمان عباس میرزا دسته‌ای از چهارهزار تن از اچمیادزین (اوج کلیسا) به فامباک فرستاد و در ۸ سپتامبر به ده‌اما ملی نزدیک شد و وی را از آنجا راندند. اما لشکریان ژنرال پورتنياگین^۶ در این جنگ شکست خوردند در تاریخ ۱۴ سپتامبر دستهٔ دیگری از لشکریان ایران را در شامشادیلو ژنرال نبولسین شکست داد، در تاریخ ۱۸ سپتامبر دستهٔ سومی در قرارگاه آرتیک به همین سرنوشت گرفتار شد.

در همان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) میرزا بزرگ وزیر^۷ از جانب شاه به قراباغ در کنار رود ارس آمده بود عهدنامهٔ صلح و اتحادی با روسیه بینند و سرحدات گرجستان را معین کند و با تورمازف در آنجا ملاقات کرد.

۱. ظاهراً مراد محمدعلی میرزا دولتشاهی است.

2. Tzicara chwili

3. Dmanis

4. Gaté khili-khidi

5. Tzalca

6. Portniagin

7. مراد میرزا بزرگ قائم مقام معروف به میرزا بزرگ وزیر آذربایجان است.

در همان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسین قلی خان سردار ایروان با دوهزار سرباز از ایران عازم قفقاز شد و به آخال کالاک در ناحیه جواخت رسید و در آن جا متظر شریف پاشا حکمران آخال تزیخه^۱ و شاهزاده الکساندره و لشکریان ایشان بود که می‌بایست به وی ملحق شوند و می‌خواستند به سرزمین سوماخت حمله کنند. تورمازف با لشکریان روسی رهسپار شد و در تزالکا فرود آمد. از آن جا با هزار تن سرباز روسی و پانصد تن لشکریان گرجی و ژنرال ماژور ایتالیایی مارکی دوپاولوچی روانه شد. راهنمای این عده یکی از تاتارهای سروان بود که الیاس پسر ابراهیم خلیل نام داشت. شبانه به آخال کالاک رسیدند و به ایرانیان حمله برداشتند و ایشان را پراکنده کردند. شریف پاشا چون این وضع را دید نزد سردار ایرانی نرفت و وی به ایروان برگشت. چون عباس میرزا پسر شاه در آن زمان در گارنی بود «تیموراز» پسر ژیورژی پادشاه گرجستان در ۱۴ سپتامبر ۱۸۱۰ به نزد وی گریخت و عباس میرزا که در آن زمان هشت هزار تن سرباز و توپخانه منظمی با خود داشت که به اصول جدید فراهم کرده بودند به او احترام بسیار کرد. از آن جا نزد تورمازف رفت و وی او را به روییه فرستاد.

در همین سال ۱۸۱۰ در ۱۶ اکتبر (رمضان ۱۲۲۵) لشکریان روسی در ده آمالو در ناحیه فامباک عباس میرزا را شکست دادند.

در ۱۴ مه ۱۸۱۱ (۲۰ ربیع الثانی ۱۲۲۶) ساعت چهار بعد از ظهر آفتاب در افق روسیه گرفت و مردم مسکو این واقعه را بدینتی بزرگی پنداشتند. در همان سال در شب چهارشنبه ۱۴ ژوئن (جمادی الآخر ۱۲۲۶) ماه در آسمان روسیه گرفت و شب بسیار تاریک شد. در همان سال الکساندر امپراتور روسیه مریم ملکه گرجستان را که همسر ژیورژی پادشاه آن سرزمین بود و در صومعه‌ای در بیلوگورود زندانی شده بود آزاد کرد و او را به مسکو برداشت. در همان سال ۱۸۱۱ (۱۲۲۶) تورمازف که چهارمین فرمانده لشکریان روسیه در گرجستان بود پس از سه سال فرماندهی عزل شد و در ماه اول آن سال (رجب ۱۲۲۶) ژنرال لیوتنان مارکی دوپاولوچی ایتالیایی را به جای او گذاشتند. وی در همان سال با حسین خان بیگلریگی ایروان که شاه ایران حکمرانی آن شهر را به او داده بود محرومانه وارد گفتگو شد و به او پیشنهاد کرد که اگر قلعه و شهر ایروان را به او تسليم کند وی بازمانده آن ناحیه را به او واگذار خواهد کرد. حسین خان هم وعده کرد قلعه را واگذار کند. پاولوچی که از دور رویی و

خیانت حسین خان بی خبر بود ژنرال ماژور لیزانویچ را با دوهزار سرباز روسی برای تصرف قلعه فرستاد. حسین خان که لشکریانی از اطراف گرد آورده بود در صومعه اچمیادزین (اوچ کلیسا) پنهان شد و به محض این که سپاهیان روسی به آن جا رسیدند ایرانیان به ایشان حمله برداشتند و آنها را عقب نشاندند.

در ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) در گرجستان و ایمرت قحطی بسیار سختی روی داد و مدتی دوام داشت. از ۱۸۱۱ تا ۱۸۱۳ (۱۲۲۶-۱۲۲۸) نیز در کاخت قحطی بود و به همین جهت مردم آن ناحیه قیام سختی کردند. در ماه فوریه ۱۸۱۲ (صفر ۱۲۲۷) شاهزاده آلکساندره از ایروان به آن ناحیه رفت که با شورشیان همدست شود و این کار وی بدبختی بسیاری برای وی و خانواده اش و کسانی که با او همدست شده بودند فراهم کرد. در قحطی ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) بهای یک کدی گندم به شش مینالتون^۱ رسید و تورمازف مجبور شد از آخال تزیخه گندم وارد کند.

در این سال مارکی دوپاولوچی به قراباغ رفت و از آن جا مهدی خان به نزد وی رفت و هدایای گرانها به او داد زیرا که روس‌ها قراباغ را گرفته بودند هرچند که خان هنوز در آن جا حکمرانی ظاهری داشت. به پیشنهاد مهدی خان، مارکی دوپاولوچی جعفر قلی خان برادرزاده وی را گرفتار کرد، زیرا وی که پسر محمد اصلان خان برادر مهتر وی بود خود را جانشین پدر خویش و مدعی او در حکمرانی می‌دانست. جعفر قلی خان از زندان گریخت و به تبریز نزد عباس‌میرزا رفت پس از آن پاولوچی به متکوار^۲ رفت تا در کارهای شکنی و شروعان و دربند و باکو که به دست روس‌ها افتاده بود رسیدگی کند. چون به قلعه رسید در میان سپاهیان روسی و خان بوتا و نوہ فتحعلی خان یعنی شیخ‌علی خان حکمران دربند که روس‌ها سرزمین وی را گرفته بودند جنگ مختصری درگرفت و ایشان پس از آن که شکست خوردند به داغستان رفتند. شیخ‌علی خان همان‌کسی بود که در ۱۷۹۶ (۱۲۱۱) هنگامی که زویف به دربند رفت حکمرانی آن جا را داشت.

در همان سال در ۲۹ فوریه (صفر ۱۲۲۷) جبرئیل یا گابریل پسر ژیورژی پادشاه گرجستان که در ۱۳ اوت ۱۷۸۸ (۱۰ ذی القعده ۱۲۰۲) به جهان آمده بود در سن پترزبورگ مرد و پیکرش را در صومعه نوسکی به خاک سپردند.

در همین سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) مارکی دوپاولوچی از فرماندهی لشکریان روسیه معزول

۱. minalthoun، کدی معادل دو پود و ربع و مینالتون یک روبل نقره یا چهار هزار فرانک فرانسه.

2. Mtcouar

شد و ژنرال لیوتنان رتیشچف^۱ را به جای وی گماشتند و وی آجودانی خود را به ژنرال ماژور آخوردف^۲ حکمران سابق تفلیس داد که از ارمنیان کرتیلوان^۳ و از خاندان پوپولاشویلی بود.

در همان سال در روز یکشنبه ۲۵ اوت (شعبان ۱۲۲۷) در افق روسیه آفتاد گرفت و دو حلقه خونآلود مانند قوس قزح در اطراف آن پدیدار شد و تا عصر ادامه داشت و مردم فردای آن روز منتظر جنگ و خونریزی سخت بودند. جنگ معروف بارادینو^۴ در میان لشکریان روسیه و ناپلئون روز پیش از آن در ۲۴ ماه اوت روی داده بود.

در ۲۰ اکتبر ۱۸۱۲ (۱۳ شوال ۱۲۲۷) فتحعلی‌شاه پسرش عباس‌میرزا را به یاری آلساندره شاهزاده گرجستان که در کاخت بود فرستاد. وی سابقًا از ایروان آمد و بود که مردم را به قیام تحریک کند. در آنجا چندین بار در شیلداوماناو شکست خورد و ناچار به کوهستان آنجا گریخت و یاران خود را گرفتار مصائب سخت کرد.

عباس‌میرزا شش هزار تن لشکریانی که داشت که تازه آنها را تربیت کرده و به ایشان سرباز می‌گفتند و نیز چهارهزار سوار داشت و سیزده توب که پادشاه انگلستان به او داده بود. وی از ارس گذشت، در اسلامدوز درنگ کرد زیرا که خبر شکست آلساندره و فرار او به داغستان به وی رسیده بود. آنگاه رتیشچف به ژنرال ماژور پترستفانیچ کاتلیاروسکی^۵ که با فوجی از خمپاره‌اندازان که به آن گروزینسکی^۶ یعنی (گرجی) می‌گفتند در قراباغ بود نوشت و به او دستور داد به یاری مهدی‌خان حکمران قراباغ به لشکریان عباس‌میرزا حمله کند. کاتلیاروسکی فوراً رهسپار شد و مهدی‌خان هم با دوهزار سوار قراباغی در پی او رهسپار گشت. چون به رود ارس رسیدند پایی ساختند و لشکریان را از آن گذراندند ولی چون نوبت تیراندازی توپخانه رسید پل فرو رفت و دو توب سنگین در آب افتاد و تنها دو توب سبک ماند. کاتلیاروسکی از این کار نگران نشد و توب‌ها را در آب رود گذاشت و راه را به سوی لشکرگاه عباس‌میرزا دنبال کرد. راهنمای او در راه تبریز مردم قراباغ بودند و بی خبر در ۲۰ اکتبر ۱۸۱۲ به لشکرگاه ایرانیان رسید و در سپیده‌دم به ایشان حمله کرد سپاهیان ایران هم دفاع کردند ولی چون آماده جنگ نبودند ۱۳ توب و ۳۰۰ سربازشان را روس‌ها گرفتند و هشت بیرق بزرگ را هم غنیمت بردنند. سپاه لشکرگاه ایران به دست روس‌ها افتاد. عباس‌میرزا گریخت و به تپه‌ای پناه برد و در آنجا در صدد برآمد دفاع کند. ولی

1. Rtichtchof

2. Akhwerdof

3. Krtzkhilwan

4. Borodino

5. Petr Stephanitch Kotliarevski

6. Grouzinski

روس‌ها از کنار بر او تاختند و او را شکست دادند و ناچار شد به تبریز برگرد. کاتلیاروسکی فاتح به تفلیس برگشت و امپراتور روسیه پاداشی به او بخشید و منصب ژنرال لیوتنان را به او داد. در این جنگ نه تن افسر و چهل سرباز به جز مردم قراباغ از لشکریان روس کشته بودند. این خبر جنگ اسلامندوز که به دربار تهران رسید مصمم شد صلح کند و در اواسط ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) به درخواست شاه سفیر انگلستان سرگوراولی^۱ وارد کار شد و سر رابت گوردون^۲ را به تفلیس و موریه را^۳ را نزد عباس‌میرزا فرستاد. در ماه سپتامبر (رمضان ۱۲۲۷) رتیشچف خود به کنار رود ارس به گدار اسلامندوز رفت و در آنجا به گفتگو آغاز کردند اما به جایی نرسید. در ۱۸ اکتبر (شوال ۱۲۲۷) عباس‌میرزا که بیست هزار سپاهی با خود داشت در کنار ارس آماده جنگ با روس‌ها شد کاتلیاروسکی با دوهزار سرباز و شش توپ در ۱۹ اکتبر (شوال) از ارس گذشت و بر ایرانیان حمله برد و ایشان را شکست داد و لشکرگاهشان را گرفت و توپخانه و مهمات ایشان را غارت کرد. فردای آن روز که روز ۲۰ اکتبر ۱۸۱۲ بود، روس‌ها از رود کوچکی که به ارس می‌ریخت در گدار اسلامندوز گذشتند و قلعه اسلامندوز را گرفتند که بازمانده لشکر ایران به آنجا پناه برده بود و از آنجا نیز چند توپ و عده بسیار اسیر گرفتند و روز ۲۳ اکتبر کاتلیاروسکی به جای خود بازگشت. در همان زمان پیر قلی خان حکمران شکی و سردار ایروان که به ناحیه فامباک و شوراگل رفته بودند نیز از لشکریان روسیه شکست خوردند.

در همان سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) فتحعلی‌شاه مصطفی خان را از قلعه لنکران بیرون کرد و با دوهزار سپاهی آنجا را گرفت زیرا که مصطفی خان خود را در حمایت روس‌ها افکنده بود و به وی منصب ژنرال مأمور با پانصد تومان حقوق داده بودند که در آن زمان معادل پنج هزار روبل بود. وی از آنجا گریخت و به شکایت نزد رتیشچف رفت و وی ژنرال لیوتنان کاتلیاروسکی را با دوهزار تن با او فرستاد. روس‌ها قلعه را محاصره کردند و کاتلیاروسکی دستور حمله داد. نردهان گذاشتند و چون از نردهان بالا رفتند که ایرانیان بسیاری از ایشان را کشتند و هفده افسر کشته شد و گونه کاتلیاروسکی زخم سختی برداشت. آنگاه یاور ایوانه آفخازیسشویلی یک دسته دیگر لشکریان از سوی دیگر بردا که از نردهان بالا رفتند و وارد قلعه شدند و درها را گشودند. سربازان دیگری که مانده بودند نیز وارد شدند و چندتن از ایرانیان را کشتند و دیگران گریختند. همه توپخانه و مهمات و آذوقه و مقداری پول به دست

روس‌ها افتاد و ایشان مصطفی خان را دوباره به حکمرانی گماشتند و یک فوج در آن جا گذاشتند زیرا که لنکران در کنار دریای خزر است. در برابر این خدمت نشان درجه دوم سن ژرژ را به کاتلیاروسکی دادند و حکمران لنکران خراج‌گزار روسیه شد.

این واقعه بلافاصله پس از جنگ اسلامندوز روی داده است. لشکریان ایران میرمصطفی خان را از طالش بیرون کرده و شهر لنکران را ویران کرده و در کنار دریای خزر قلعه‌ای به همین نام ساخته بودند. به همین جهت ژنرال کاتلیاروسکی را بدانجا فرستادند. وی در ۲۱ دسامبر ۱۸۱۲ (ذی الحجه ۱۲۲۷) ایرانیان را نزدیک ارکوان شکست داد و در این فتح سه هزارخانوار مردم قربان را که به اسارت برده بودند نجات داد. سپس قلعه ارکوان را محاصره کرد و گرفت که انگلیسی‌ها آن را در جای قلعه کنه‌ای به همین نام ساخته بودند و در آن زمان فتحعلی شاه و عسکرخان از آن دفاع می‌کردند. در ۲۶ همان ماه (ذی الحجه) قلعه جدید لنکران را که چهار هزار تن از ایرانیان به فرماندهی صادق خان مدافعان آن بودند محاصره کرد و در اول ژانویه ۱۸۱۳ (واخر ذی الحجه ۱۲۲۷) به حمله آن را گرفت. اما زخمی که در این جنگ خورده بود از آن پس مانع شد که خدمت خود را در نظام دنبال کند. سرانجام در ۱۸۱۳ (۱۲۲۸) فتحعلی شاه در برابر فشار حوات ابوالحسن خان شیرازی را به قربان فرستاد. رتیشچف چون از تفلیس رهسپار شده بود ایشان در زیانا نزدیک گلستان به یکدیگر رسیدند. ایرانیان و روس‌ها با هم صلح کردند و بنا بر عهدنامه‌ای که در میانشان به امضا رسید سرحد خود را چنین قرار دادند: از کنار رود ارس، میگری و شوراگل در دست روسیه ماند مانند خان‌نشین‌های قربان تا کنار ارس و گنجه و شکی و همه شروان و باکو و طالش و لنکران و دریند و همه داغستان و قبه و سراسر گرجستان و ایمرت و ابخاز و حدود آن و گوریا و نواحی آن. ایرانیان نواحی ایروان و اچمیادزین و سرزمین آن سوی رود ارس را از پل خدا آفرین بدان سوی نگاه داشتند. چون صلح در میان ایران و گرجستان برقرار شد ابوالحسن خان بازگشت و رتیشچف به تفلیس رفت.

گفتگو درباره عقد قرارداد در سال ۱۸۱۳ (۱۲۲۸) آغاز شد، از جانب ایران نخست سرگور اوزلی که در اوچان در سی میلی تبریز درنگ کرده بود وارد گفتگو شد و پس از او میرزا ابوالحسن که اقامتگاه خود را در ناحیه گلستان نزد زیوه در قربان قرار داد رتیشچف و وزیر ایرانی در ۲۸ سپتامبر (۲ شوال) بهم رسیدند و عهدنامه در ۱۲ اکتبر (۱۶ شوال) به امضا رسید. ابوالحسن خان در آغاز ژوئن ۱۸۱۴ (اواسط ربیع ۱۲۲۹) به روسیه رفت و در ۱۵ سپتامبر (سلخ رمضان) مبادله عهدنامه در تفلیس روی داد.

در ۱۸۱۴ (۱۲۲۹) فتحعلی شاه ابوالحسن خان شیرازی را که نایب وزیر بود به سفارت به دربار روسیه فرستاد و مأمور بود عهدنامه صلح و تعارفات و هدایای او را برای امپراتور روسیه ببرد و از جمله دو فیل سراپا جل کرده و چهارده اسب از آن بهترین نژاد بود. چون به مسکو رسید با تجمل بسیار از او پذیرایی کردند و چهارماه در آنجا ماند.

در ۲۰ دسامبر ۱۸۱۵ (۱۸ محرم ۱۲۳۱) امپراتور روسیه در پترزبورگ ابوالحسن شیرازی سفیرکبیر ایران را پذیرفت و هدایایی را که بباخان که او را فتحعلی شاه نامیدند برای او برد و بود به حضورش بردن. از دروازه شهر تا خانه سفیرکبیر قراولان صفت کشیده بودند. ژنرال لیوتنان سویمون^۱ پسیرو اورام سولاقاشویلی^۲ را با کالسکه امپراتوری و چند تن دیگر به استقبال او فرستادند. ابوالحسن خان با این تشریفات وارد شهر شد و بیرق پادشاه خود را که باز کرده در دست داشت با خود می‌برد. چند روز بعد عهدنامه را با این هدایا تسليم کرد: دو فیل نر و ماده که چتری از زری با خود داشتند، دوازده اسب از بهترین نژادها که زین پوش ترمه داشتند، ۱۴ طاق شال کشمیری گرانبهای، سه تسبیح مروارید صددانه به درشتی دانه فندق، و یک چهاریک مر واژید قیمتی دو زمرد به شیار شاداب به وزن یک قروش، سه شمشیر گرانبهای از آن داریوش و تیمور لنگ و شاه عباس بزرگ، مومیایی اعلا و چند سنگ پازهر، جعبه هایی با نقاشی اصفهان که در یکی از آنها ترازوها و مقراض های زرین بود و علامتی به شمار می‌رفت، دو قالی ابریشمی کرک بلند خراسانی بسیار اعلا برای امپراتریس یلیزابت همسر امپراتور هدایای شاه عبارت بود از شش طاقه شال، شش قطعه قالی، یک تسبیح جواهر، و نیز هدایایی برای مادر امپراتور و برای بزرگان امپراتوری روسیه هم شاه برای هریک به فراخورشان هدایایی فرستاده بود. سفیرکبیر یک سال تمام در دربار روسیه ماند و به او احترام بسیار کردند.

در سال ۱۸۱۶ (۱۲۳۱) ژنرال رتیشچف فرمانده کل سپاه گرجستان عزل شد و ژنرال لیوتنان الکسیس پتروویچ یرمولف^۳ را که هفتمنین فرمانده لشکر آن ناحیه بود به جای او گماشتند. وی در ۲۸ مه ۱۸۱۶ (جمادی الآخر ۱۲۳۱) به این سمت برگزیده شد و در پایان سال ۱۸۱۷ (آغاز ۱۲۳۳) وارد تفلیس شد.

در ضمن یرمولف به سفارت کبرای ایران گماشته شده بود و مأمور بود از گرجستان به دربار فتحعلی شاه بروم و آخرین امضا را در عهدنامه دائمی با ایران بکند و سرحدهای



ژنرال آلكسی پتروویچ یرمولف

فرمانده سپاه روسیه در جوانی

گرجستان را معلوم کند. زیرا که در ماده دوم عهدنامه گلستان چند نکته مشکوک مانده بود. وی حامل هدایای گرانبهای بسیار برای شاه بود و نیز هدایایی از جانب امپراتریس برای زنان شاه و شاهزادگان محمدعلی میرزا و عباس میرزا و بزرگان ایران.

در روز چهارشنبه ۲۳ اوت ۱۸۱۶ (رمضان ۱۲۳۱) ساعت هشت شب یولون پسر اراکلی پادشاه گرجستان که ۵۷ سال داشت پس از چهار سال بیماری به سکته درگذشت و پیکرش را در پترزبورگ در کلیسای سن ژان کریزوستوم^۱ در صومعه نوسکی به خاک سپردند.

در ۱۷ آوریل ۱۸۱۷ (سلخ جمادی الاولی ۱۲۳۲) یرمولف از گرجستان به سوی ایران به عنوان سفیرکبیر در دربار فتحعلی شاه راهی شد. چون به سلطانیه رسید شاه در آنجا بود و او را پذیرفت. در ۲۰ ژوئیه (۶ رمضان ۱۲۳۲) هدایایی را که همراه داشت به شاه داد و سrudat دو کشور و شرایط اجرای عهدنامه را معین کردند و پس از چندی یرمولف به گرجستان برگشت.

در موقع توقف در ایران فتحعلی شاه یرمولف را دوباره به حضور خود پذیرفت. بار اول در ۳۱ ژوئیه (۱۷ رمضان) که در مسائل سیاسی بحث کردند. بار دوم در سوم ماه اوت (۲۰ رمضان) که روز تعطیل بود و در آن روز هدایایی را که دیر رسیده بود به شاه دادند. در جلسه اول بزرگ‌ترین مانعی که پیش آمده بود که بهزحمتی توانسته بودند سفیرکبیر را وادار کنند در موقعی که وارد اطاقی می‌شود که شاه در آن نشسته است چکمه خود را بکند این عادت در آسیا برای رعایت قالی‌هایی است که در اطاق‌ها گسترده‌اند. سرانجام یرمولف به این کار تن داد ولی تقاضا کرد بگذارند با کفشی که در زیر چکمه خود پوشیده است وارد شود و زیر چکمه خود یک جفت چکمه دیگر ساغری سرخ پوشیده بود که بسیار ظریف بود و جای جوراب را می‌گرفت و مأموران تشریفات ایران چاره جز تسلیم نداشتند.

در ۱۸۱۸ (۱۲۳۳) محمدحسن خان افشار از جانب فتحعلی شاه به سفارت کبری به پترزبورگ رفت و ۱۳ اسب بسیار خوب برای امپراتور هدیه برده بود. در ماه مه ۱۸۱۹ (رجب ۱۲۳۴) محمدحسن خان افشار سفیرکبیر فتحعلی شاه از پترزبورگ عازم ایران شد. امپراتور روسیه هدایایی برای شاه ایران فرستاد که آنها را به آوتیک ایزمیرل^۲ (یعنی ازمیر) و به موره^۳ از افسران پلیس پسر نامشروع شیوش^۴ سپرده بودند و آن عبارت بود از لگن گردی از بلور تراش که دوره آن سه آرشین بود و یک آرشین بلندی داشت و در میان آن

1. Saint Jean-Chrysostome

2. Avétik Izmiré

3. Moré

4. Chioch

فواره‌ای بود. به محض این‌که آن را پر می‌کردند فواره به راه می‌افتداد و دیگر فرو نمی‌نشست زیرا آبی که در آن می‌ریختند از میان نمی‌رفت و از لوله با آن بالا می‌رفت و دوباره فرود می‌آمد. هدایای دیگر عبارت بود از یک سرویس سر میز بلور و گلدان‌ها و گیلاس‌های بسیار گران‌بها که روی هم رفته ۱۶۰۰ تومان ارزش داشت که در آن زمان معادل صد و شصت هزار روبل و تقریباً صد و هشتاد هزار فرانک بود.

در ۱۸۲۰ (۱۲۳۵) در گنجه ملغ خوارگی شد و تا تغليس این آفت امتداد داشت و در همان سال در کرتیل و کاخت خشکسالی سخت روی داد و یک قطره باران نبارید و همه گیاه‌ها خشک شد و قحطی به جایی رسید که یک کدی گندم را چهار مینالتون فروختند.

در ۱۸۲۱ (۱۲۳۶) جنگ در میان عثمانی و ایران درگرفت و ایرانیان به فرماندهی محمدعلی میرزا پسر فتحعلی شاه که فرماندهی شایسته و بسیار دلاور بود بغداد و وان و ارزروم و طرابوزان را گرفتند و بهزودی درنتیجه میانجیگری انگلستان صلح کردند. در این زمان محمدعلی میرزا پسر فتحعلی شاه که فرمانده این جنگ در برابر ترکان عثمانی بود در بغداد کشته شد با آن‌که مرگ او بر لشکریان او بسیار گران آمد فتحعلی شاه عهدنامه صلح را امضا نکرد. بغداد را گرفت و پاشای آن شهر را ناگزیر کرد شهر را تسليم کند و چون انگلیسی‌ها بسیار ناراضی شدند همه کسانی را که از این ملت در ایران بودند از ایران بیرون کرد.

در ۱۸۲۲ (۱۲۳۷) فتحعلی شاه دوباره با عثمانی وارد جنگ شد و به بغداد و آناتولی لشکر کشید و لشکریان ایران به ارزروم رسیدند و در آن‌جا با ترکان رویرو شدند در جنگ سختی که درگرفت پاشاهی قارص و ارزروم و طرابوزان کشته شدند و جنگ مدتی ادامه یافت.

در ۱۸۲۳ (۱۲۳۸) روس‌ها مهدی خان حکمران قرایاغ پسر ابراهیم خان را از قفقاز بیرون کردند وی در سپاه روسیه منصب ژنرال مأذور داشت و به او نشان داده بودند و از جانب روس‌ها حکمران قرایاغ شده بود. اما چون سپاهیان روس این ناحیه را تصرف کردند و یک تن از ارمینیان را به حکمرانی آن‌جا گماشتند وی او را متهم کرد. جعفرقلی آقا پسر محمدحسن آقا برادرزاده مهدی را گرفتند و در روسیه در شهر سیمیرسک^۱ زندانی کردند. در ماه ژوئیه ۱۸۲۶ (ذی‌الحجہ ۱۲۴۱) جنگ دوم در میان ایران و روسیه درگرفت و ایرانیان بار دیگر به قفقاز حمله برداشتند و فتحعلی شاه با شصت هزار تن وارد جنگ شد.

دوره میان دو جنگ

جنگ اول ایران با روسیه با امضای عهدنامه گلستان در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) به پایان رسید و جنگ دوم روز ۱۰ ذی الحجه ۱۲۴۱ (۱۶ ژوئیه ۱۸۲۶) آغاز شد. در فاصله میان این دو جنگ یعنی در مدت ۱۳ سال و یک ماه و یازده روز ظاهرآ صلح در میان ایران و روسیه برقرار بوده است، اما چنان‌که پس از این خواهد آمد در این مدت دربار ایران گاهی آشکار و گاهی پنهان تهیه جنگ دیگر را می‌دیده است. ناچار دولت روسیه نیز که از جزئیات آگاه بوده غافل نشسته و کاملاً مراقب اوضاع بوده است.

در پایان جنگ اول در ۱۲۲۷ (۱۸۱۲م) ناپلئون در لشکرکشی معروف خود به روسیه آن رسوایی تاریخی را بار آورد و بر آبروی دولت روسیه در سراسر جهان افزوده شد. از آن پس دیگر حتی دربار تهران مانعی در برابر دست‌اندازی‌های روسیه در آسیا نمی‌دید و تنها همان غروری که همیشه دربار فتحعلی‌شاه را در میان نبود مدارکارها بود.

عباس میرزا نایب‌السلطنه داناتر و بیناتر از آن بوده است که متوجه ناتوانی لشکریان خود نشود، اما از قراین پیدا است که در برابر اصرار دربار پدرش چاره‌ای جز تسلیم نداشته است. جنگ اول با روسیه که نه سال پی‌درپی طول کشیده است ناچار از نظر مادی و معنوی می‌باشد اوضاع ایران را پریشان کرده باشد. چاره‌جوبی از فرانسه و پس از آن یاری خواستن از انگلستان با اوضاع آن روز جهان اندک سودی برای ایران نداشت. ناچار

دست زدن به جنگ دوم که تنها غرور دربار فتحعلی شاه محرك آن بود جز زیانی مسلم و قطعی چیزی بار نمی آورد.

در آغاز این کشمکش‌ها گاهی طوایفی که در آن سوی کوه‌های قفقاز بوده‌اند و سرانی که داشته‌اند چون قرن‌ها دست نشانده ایران بوده‌اند گاهی به سود ایران برخاسته و در برخی از جنگ‌ها جان‌فشنایی کرده‌اند. اما پس از عهدنامه گلستان که آن نواحی جزو خاک روسیه شد ناچار امپراتوری روسیه دست ایشان را از این یاوری‌ها بازداشت و از آن سوی دیگر یاری به ایران نرسید. دولت فتحعلی شاه مجبور بود با وسائلی که در گوش و کنار آن روز داشت با روس‌ها برابری کند، اما اوضاع داخلی ایران به هیچ وجه برای این کار سازگار نبود.

در ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۴۱ (اول دسامبر ۱۸۲۵) یعنی ۷ ماه و ۱۶ روز پیش از آنکه جنگ دوم در بیگرد الکساندر امپراتور روسیه در گذشت و پرسش نیکلای اول به جای او نشست. چنان می‌نماید که چون خبر مرگ وی به ایران رسیده است دربار فتحعلی شاه دلیر شده و پنداشته است که جانشین وی نیروی او را نخواهد داشت و تنها الکساندر بوده که ناپلئون را ناتوان کرده است و او که رفت دیگر شکست‌دادن روسیه آسان است. اما این کار را کسی می‌باشد بکند که مرد دلاور و مدبیری باشد و وسائل مادی و معنوی این کار را در ایران فراهم کند.

یکی از دشواری‌های بزرگ فتحعلی شاه در فرمانروایی، نفاق و چندستگی شگفتی بود که در خانواده‌اش برقرار بود. تا جایی که استناد تاریخی آن زمان گواهی می‌دهد وی خانواده‌ای تشکیل داده است که در تاریخ هیچ کشوری در هیچ زمانی مانند آن را نمی‌توان یافت.

سپهر که خود در جوانی معاصر وی بوده در ناسخ التواریخ ۱۵۸ زن او را نام می‌برد و درباره فرزندان و فرزندزادگانش چنین می‌نویسد: «از روزی که پادشاه به حد رشد و بلوغ رسید و با زنان مضاجعت توانست کرد و فرزند آورد تا این وقت که به جهان دیگر شتافت از چهل و هفت سال افزون نبود در این مدت قلیل از صلب پاک او دوهزار تن فرزند و فرزندزاده به عرصه شهود خرامید و بیشتر از ایشان هم در حیات او وداع زندگانی گفتند و تا این زمان، که پس از وفات او بیست و یک سال سپری شده، اگر فرزند و فرزندزادگان آن پادشاه را شماره کنیم عجب نباشد که با ده هزار تن راست آید. لکن را قم این حروف مردگان ایشان را رقم نکند و نبیره فرزندان را که نسبت به آن شهریار بطن سیم باشند نام نبرد؛ بلکه فرزند و فرزندزادگان را که هنگام وفات شهریار زندگانی داشتند بر نگارد. همانا دویست و

شصت تن پسر و دختر بی‌واسطه، از پشت پادشاه پدید آمد و یکصد و پنجاه و نه تن از ایشان در زمان حیات پدر بمردند و یکصد و یک تن مختلف ماندند. از این جمله پنجاه و هفت تن پسر و چهل و شش تن دختر بود و از پسرزادگان پانصد و هشتاد و هشت تن فرزند بهجای ماند و این جمله دویست و نود و شش تن پسر و دویست و نود و دوتن دختر بودند و از دخترزادگان نود و هفت تن بهجای بود و از این جمله چهل و هفت تن دختر بود. پس معلوم شد که هنگام بیرون‌شدن از این جهان آن پادشاه را هفت‌صد و هشتاد و شش تن فرزند و فرزندزاده زندگانی داشت...»

اگر چنان پنداریم که دختران و فرزندزادگان وی در اوضاع ایران آن روز و در روزگارهای آینده مؤثر نبوده‌اند، ناچار پسران وی که هریک دعوی جداگانه داشته‌اند اوضاع کشور را تا می‌توانسته‌اند پریشان می‌کرده‌اند. از پسران وی شصت تن به اسم و رسم در تاریخ معروفند، تاریخ ولادت برخی از ایشان معلوم است که در پی نامشان می‌آورم و این شصت تن به این‌گونه بوده‌اند:

۱. عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، چهارشنبه چهارم ذی‌الحجہ ۱۲۰۳ در قصبه نوازدیک دماوند از دختر فتحعلی‌خان قاجار دوالو برادر جان‌محمدخان ولادت یافت و در ۱۲۴۹ درگذشت.
۲. محمدعلی میرزا دولتشاه در همان سال ۱۲۰۳ در هفتم ماه ربیع‌الثانی متولد شد و در ۱۲۳۷ درگذشت.
۳. محمدقلی میرزا ملک‌آرا متولد در ۲۲ رمضان ۱۲۰۳
۴. محمدولی میرزا متولد در روز آدینه عید رمضان ۱۲۰۳
۵. حسینعلی میرزا فرمانفرما متولد در عید اضحی همان سال ۱۲۰۳
۶. حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه در غرہ ذی‌الحجہ ۱۲۰۴
۷. محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه ۶ صفر ۱۲۰۶
۸. علینقی میرزا رکن‌الدوله ۱۹ شوال ۱۲۰۷
۹. علیشاه ظل‌السلطان ۶ شعبان ۱۲۱۰
۱۰. شیخ‌علی میرزا شیخ‌الملوک ۱۰ رجب ۱۲۱۰
۱۱. اماموردی میرزا ایلخانی ۱۴ شوال ۱۲۱۱
۱۲. عبدالله میرزا دارا ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۲۱۱
۱۳. محمدرضاء میرزا ۳ ذی‌القعدة ۱۲۱۱

۱۴. حیدرقلی میرزا ۱۵ صفر ۱۲۱۴
۱۵. محمود میرزا ۱۲ صفر ۱۲۱۴
۱۶. همایون میرزا ۲۸ جمادی الآخر ۱۲۱۶
۱۷. اللهوردی میرزا ۲۳ رمضان ۱۲۱۶
۱۸. اسماعیل میرزا ۱۴ شعبان ۱۲۱۷
۱۹. احمد علی میرزا ۶ شوال ۱۲۱۸
۲۰. علیرضا میرزا ۶ ذی القعده ۱۲۱۸
۲۱. بهرام میرزا ۵ ربیع الاول ۱۲۲۱
۲۲. کیقباد میرزا ۱۸ صفر ۱۲۲۲
۲۳. شاپور میرزا ۱۳ صفر ۱۲۲۲
۲۴. ملک قاسم میرزا ۲ جمادی الآخر ۱۲۲۲
۲۵. منوچهر میرزا ۴ جمادی الآخر ۱۲۲۲
۲۶. ایرج میرزا غرہ جمادی الآخر ۱۲۲۲
۲۷. کیکاووس میرزا ۱۸ شوال ۱۲۲۲
۲۸. هرمز میرزا ۱۴ جمادی الاولی ۱۲۲۳
۲۹. شاهقلی میرزا ۱۱ محرم ۱۲۲۳
۳۰. محمد مهدی میرزا غرہ شوال ۱۲۲۳
۳۱. کیخسرو میرزا ظاهرًا در ۱۲۲۳ یا ۱۲۲۴
۳۲. کیومرث میرزا ابوالملوک ایلخانی ۱۴ جمادی الآخر ۱۲۲۴
۳۳. جهانشاه میرزا ۲۵ رمضان ۱۲۲۴
۳۴. سلیمان میرزا ۴ محرم ۱۲۲۵
۳۵. فتح الله میرزا ۹ رجب ۱۲۲۶
۳۶. ملک منصور میرزا ۲۲ رجب ۱۲۲۶
۳۷. بهمن میرزا بهاء الدوّله ۲۳ شوال ۱۲۲۶
۳۸. سلطان محمد میرزا سیف الدوّله ۲۶ جمادی الاولی ۱۲۲۸
۳۹. سلطان سلیم میرزا ۲۶ شوال ۱۲۲۸
۴۰. سلطان مصطفی میرزا ۱۱ ذی القعده ۱۲۲۸
۴۱. سلطان ابراهیم میرزا ۱۹ جمادی الآخر ۱۲۲۸

۴۲. سيف الله ميرزا ۱۴ ربیع الاول ۱۲۲۹
۴۳. يحيى ميرزا غرة محرم ۱۲۳۳
۴۴. ذكريا ميرزا ۲۶ ربیع الاول ۱۲۳۴
۴۵. محمدامین ميرزا ۱۰ ربیع الثانی ۱۲۳۴
۴۶. سلطان حمزه ميرزا ۲۱ رمضان ۱۲۳۴
۴۷. فرخ سير ميرزا
۴۸. سلطان احمد ميرزا عضدالدوله ۱۹ ذى القعدة ۱۲۳۴
۴۹. صاحقران ميرزا
۵۰. طهمورث ميرزا ۱۷ جمادی الاولی ۱۲۳۵
۵۱. حسينقلی خان جهانسوز
۵۲. محمدهادی ميرزا
۵۳. شاهپرويز ميرزا
۵۴. عليقلی ميرزا حجه السلطان
۵۵. عباسقلی ميرزا
۵۶. کامران ميرزا
۵۷. اورنگ زیب ميرزا
۵۸. سلطان جلال الدین ميرزا
۵۹. امان الله ميرزا
۶۰. سلطان حسين ميرزا

در میان این پسران در ایران دوستی و دانایی و بینایی و دلاوری و عزت نفس، حتماً عباس میرزا نایب السلطنه بر همه ترجیح داشته است. وی بزرگ‌ترین پسر فتحعلی شاه بود که از مادر، قاجارزاده بود.

معروف است آقامحمدخان به برادرزاده‌اش فتحعلی شاه وصیت کرده بود که ولیعهد ایران همواره از پدر و مادر قاجار باشد تا همه طوایف قاجار پشتیبان سلطنت این خاندان باشند. به همین جهت در ۱۲۱۳ فتحعلی شاه در سال دوم سلطنت خود عباس میرزا را که در آن زمان ده‌ساله بوده است ولیعهد و جانشین خود کرده و به همین سبب او را نایب السلطنه لقب داده است. عباس میرزا سه برادر بزرگ‌تر از خود داشت: محمدعلی میرزا دولتشاه که هفت‌ماه و سه روز از او مهتر بود و محمدقلی میرزا ملک‌آرا که سه‌ماه و دو روز و محمدولی

میرزا که دوماه و چهار روز زودتر از وی به جهان آمده بودند اما مادران این هرسه برادر از طوایف قاجار نبودند.

از ۱۲۱۹ که جنگ اول با روسیه در گرفت عباس میرزا که شانزده ساله بود وارد جنگ شد و از آن پس بیشتر در آذربایجان می‌زیست و حکمرانی آن سرزمین را داشت تا به میدان جنگ نزدیک‌تر باشد و ناچار کمتر در دریار پدر بود. برادران که بر وی رشک می‌بردند در غیاب او پیوسته دسیسه می‌کردند. پسر مهتر فتحعلی شاه محمدعلی میرزا بر برادران دیگر برتری داشت و چند کار برجسته کرده و مردمی دانا و شاعری نسبتاً توانا بوده است و دولت تخلص می‌کرده است.

وی در نزد پدر بسیار گرامی بود. در ۱۲۲۱ وی را به جنگ عثمانی فرستاد و حکمرانی کرمانشاه تا بصره و بغداد را به او داد تا در برابر ایشان پایداری کند و وی تقریباً همیشه در غرب ایران بود و چندین بار با لشکریان عثمانی جنگ کرد و آخرین بار که نزدیک بود فتح نمایانی بکند در ماه صفر ۱۲۳۷ در میدان جنگ هنگامی که چیزی نمانده بود بغداد را بگیرد به سببی که معلوم نشد درگذشت.

در میان عباس میرزا و محمدعلی میرزا نقاری بود و گاهی دشمنی ایشان آشکار می‌شد. عده‌ای از برادران دیگر که چندتن از درباریان متنفذ با ایشان همدمست بودند همواره کوشیده‌اند پشتیبانی و یاوری را که عباس میرزا در جنگ‌های با روسیه لازم داشته است به او نرسانند تا او شکست بخورد و سرشکسته بشود و شاید از ولیعهدی بیفتند.

برخی قراین هست که می‌رساند تا زمان فتحعلی شاه هنوز مردم ایران به پادشاهی قاجارها عادت نکرده و هواخواه و دوستدار ایشان نبوده‌اند. دلیل عدمه این دوری مردم ایران از قاجارها این است که هنوز دیرزمانی از سلطنت صفویه و افشارها و خاندان زند نگذشته بود و هر سه خاندان در ایران هواخواهان داشتند و قاجارها را غاصب تاج و تخت می‌دانستند.

ژنرال یرمولف فرمانده لشکریان روسیه در جنگ نخستین و آغاز جنگ دوم در نامه‌ای که به دربار روسیه نوشته صریحاً درباره قاجارها چنین گفته است: «نفرتی را که این مردم همواره برانگیخته‌اند و تنها نامشان ناسزاپی بوده است هنوز گذشت زمانه در برابر ایرانیان از میان نبرده است»^۱.

1. Le Feld-Maréchal Prince Paskévitsch... Par Le Général Prince Stcherbatow-Tome Second-St-Pétersbourg 1890, p. 5.

به همین جهت مدت‌های دراز یگانه پشتیبان این خاندان همان چادرنشینان قاجار بوده‌اند. با این همه برادرکشی‌ها و نزدیک‌آزاری‌های آقامحمدخان از آغاز، دوگانگی آشکار در میان قاجارها انداخته و ایشان را به فتنه و دسیسه و توطئه بر یکدیگر خوی داده بود. چنان‌که تا زمان ناصرالدین‌شاه هر پادشاهی که می‌مرده از میان پسران وی مدعیان بر می‌خاسته‌اند و هم برادران محمدشاه و هم برادران ناصرالدین‌شاه بر وی قیام کردند.

در آن سوی مرزهای جدید ایران یعنی در نواحی جنوب قفقاز و شمال رود ارس که قرن‌ها از ولایات ایران بوده است و بسیاری از سرکردهای قاجار حکمرانی نواحی مختلف آن را داشته‌اند به جز حکمران گنجه که پایداری کرد دیگران همین‌که لشکریان روسیه به ایشان نزدیک شدند تن به فرمانروایی روسیه دردادند و به ایزان و حتی به خاندان و طایفه خود خیانت کردند. چون روس‌ها این نواحی را گرفتند مردم آنجا که در مسلمانی همواره بسیار متعصب بوده‌اند و از اوضاع دربار فتحعلی شاه خبر نداشتند و به علل حقیقی شکست ایران پی نمی‌بردند قاجارها را مقصراً می‌دانستند که سبب شده‌اند کافران بر ایشان چیره شوند. چون عهدنامه گلستان به امضا رسید و آن نواحی یکسره جزو خاک روسیه شد بر خشم مردم این نواحی افزوده شد.

دربار تهران هم درنتیجه همان غروری که داشت یکسره از اوضاع جهان و نیروی نظامی شگرفی که روسیه فراهم کرده و در میدان‌های جنگ اروپا کاملاً آزموده شده بود و سرانجام ناپلئون بنی‌پارت را از پای درآورد بی‌خبر بود. پیدا است که در همه‌جای ایران مردم کشور این زیونی را از قاجارها می‌دانستند و دوگانگی و پراکندگی را که در میان ایشان بود به‌چشم می‌دیدند.

آقامحمدخان پایه تخت خاندان خود را بر کشتار و بی‌رحمی و بیدادگری استوار کرده بود. اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران چه در زمان وی و چه پس از او سخت پریشان و آشفته شده بود. لشکرکشی‌هایی که در سراسر سال پس از مرگ کریم‌خان در ۱۱۹۳ تا پایان جنگ اول با روسیه در ۱۲۲۸ یعنی در ۳۵ سال پیاپی دوام داشت زندگی اجتماعی و اقتصادی را از هم پاشیده بود.

زمینه‌سازی‌های برادران و مخالفان عباس‌میرزا که در دربار پدرش بودند سبب شده بود که گروهی وی را یگانه مسئول شکست‌های ایران می‌دانستند و ننگ عهدنامه گلستان را

متوجه او کرده بودند. در پایان جنگ اول چنان‌که پیش از این آورده‌ام^۱ ژنرال کاتلیاروسکی سپاه وی را یکسره درهم شکست و پریشان کرد و مردم ایران از دسترفتن ایالت آنسوی ایران را از او می‌دانستند.

از سوی دیگر دو برادر عباس‌میرزا که به سال از وی مهتر بودند یعنی محمدعلی میرزا دولتشاه حکمران غرب ایران و محمدولی میرزا حکمران کرمان آشکار وی را به ولیعهدی نمی‌شناختند. فتحعلی‌شاه حکمرانی هریک از نواحی بزرگ یا کوچک ایران را به یکی از پسران خود داده و برخی از دامادان خود را هم بر سرکارهای مهم نشانده بود. هریک از این پسران در قلمرو خویش لشکریانی مسلح کرده بود و همه بر عباس‌میرزا رشك می‌بردند، نه تنها بدان سبب که ولیعهد و جانشین پدر بود بلکه بدان جهت که آذربایجان مهم‌ترین و وسیع‌ترین ایالت ایران را به او سپرده بودند. در هر دو جنگ با روسیه هنگامی که قرار می‌شد ایشان سپاهیان خود را به یاری وی بفرستند یا در هزینه جنگ شرکت کنند طفره می‌رفند و بسیاری از شکست‌های لشکریان در هر دو جنگ به‌واسطه آن بود که سپاه به یاری وی نمی‌رسید و بی‌پولی وی را به عقب‌نشینی و ادار می‌کرد.

عباس‌میرزا در پدر نفوذ بسیار داشت اما پدرش مردی سست و دهان‌بین و زودفریب و بسیار دلسته و دلداده تملق و خوش‌آمدگویی بود. دربار وی انباسته از یک گروه سودپرست و نادان و از جهان بی‌خبر بود. پادشاه نیز لئیم و پول‌پرست بود و کسانی که از غارتگری دارایی‌های سرشار اند و خوته بودند و هنگام ضرورت به او وام می‌دادند یا هوی و هوس‌های او را بر می‌آوردند کاملاً بر وی تسلط داشتند. پیدا است کسی که ۱۵۸ زن و دوهزار تن فرزند و فرزندزاده داشته باشد زندگی او تا چه اندازه پر خرج خواهد بود.

در میان کارگزاران مت念佛 دربار وی مردان پاک و درستکار و آگاه بسیار کم بوده‌اند. حاج محمد ابراهیم، کلانتر شیراز در پایان پادشاهی خاندان زند که جنگ در میان بازماندگان کریم‌خان و آقامحمدخان درگرفت از مخدومان سابق و دیرین خود روی بر تافت و به قاجارها پیوست. آقامحمدخان به پاس این خدمت او را اعتمادالدوله لقب داد و صدراعظم خود کرد و در لشکرکشی‌ها وی را با خود می‌برد. پس از کشته شدن وی چندی در همان مقام در دربار فتحعلی‌شاه بود و زمام اداره و مالیه کشور به دست وی بود. این مرد بسیار حیلت‌گر برای آنکه خویشن را در مقام خود استوار کند حکمرانی همه نواحی ایران را به نزدیکان و

بستگان خود داده و ایشان را در تاراج کردن آزاد گذشته بود و از این یغماگری سهم می‌برد. سرانجام عرصه بر فتحعلی شاه تنگ شد و پس از سه سال سلطنت، نابهنه‌گام در ۱۲۱۵ پنهانی به هرجایی که خویشاوندان وی در آنجا حکمرانی داشتند دستور داد در روز معین همه را بگیرند و زندانی کنند و در همان روز وی را در تهران کور کردند و کشتند و از جمله نزدیکانش که گرفتار شدند عبدالرحیم خان برادرش حکمران اصفهان و حسینعلی خان پسرش را نیز کور کردند و میرزا محمدخان پسر دیگرش حکمران شیراز را هم کور کردند و کشتند و با محمدعلی خان برادرش که در تهران بود همین رفتار را کردند و آقا اسدالله پسر دیگرش را عزل کردند و محمدحسین خان برادر دیگر را که حکمران کهگیلویه بود کشتند و آقا محمدزمان برادر دیگر او را کور کردند و پسرانش را نیز گرفتند و سرشان را در دامان پدر گذاشتند و نایبنا کردند و گروهی از هواخواهان این خانواده را به توب بستند و طناب انداختند یا در آب خفه کردند و یا کور کردند و دارایی ایشان را ضبط کردند.^۱

پس از نابودشدن حاج محمدابراهیم، فتحعلی شاه میرزا محمدشیعی قدیمی مازندرانی را که از روز نخست از درباریان قاجارها بود به صدارت برداشت و وی که مردی امین و درستکار و پرهیزگار بود تا زنده بود در این مقام ماند و در ۱۹ رمضان ۱۲۳۴ یعنی چهارسال پس از امضای عهدنامه گلستان و هفت سال پیش از آغاز جنگ دوم درگذشت. پیدا است که وی کاردان‌تر و هوشیارتر از دیگران بوده و یکی از کسانی است که بیش از همه در نزدیک شدن به ناپلئون و نیرودادن به سپاه ایران به وسیله آموزگاران فرانسوی و اسلحه جدید و در صلح کردن با روسیه و بستن عهدنامه گلستان کوشیده است.

پس از مرگ وی فتحعلی شاه صدارت را به حاج محمدحسین خان امین‌الدوله اصفهانی داد که پیش از آن سمت خزانه‌داری وی را داشت و مستوفی‌الممالک ایران بود و همه کارهای مالی کشور به دست او بود و تا پایان ۱۲۳۹ که زنده بود در مقام خود ماند و از آغاز این دوره نفوذ فوق العاده در دربار و در مزاج شاه داشته زیرا با زیرکی و زبردستی خاصی فتحعلی شاه را به وام خواستن از خود محتاج کرده بود. روایتی که دهان به دهان به ما رسیده است حاکی است که وی در آغاز در اصفهان علاف بوده و دارایی سرشاری در آنجا بهم زده و در آغاز کار که آقامحمدخان از شیراز گریخته است در اصفهان به او یاری کرده و وی را وام‌گزار و مديون خویش ساخته است و به همین جهت از آغاز سلطنت آقامحمدخان از

۱. تاریخ زندیه آقامحمد رضا شیرازی ذیل تاریخ گیتی‌گشای میرزا محمدصادق موسوی نامی اصفهانی - با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، طهران، ۱۳۱۷، ص ۳۹۲-۳۹۵.

بزرگان دربار وی شده است.

در این که وی در آغاز کار، کاهفروش و دکاندار بوده است تردیدی نیست زیرا که فتحعلی خان صبا ملک‌الشعرای معروف دربار فتحعلی شاه نیز در مشتبهی که به عنوان عبرت‌نامه در هجای وی سروده به این نکته چنین اشاره کرده است:

از کاهکشی به کهکشان شد
بر تخت ز تخته دکان شد

چنان‌که در صفحات قبل اشاره شده است حاج محمد حسین خان که پس از صدارت اعتماد‌الدوله لقب گرفته با پسرش عبدالله‌خان نظام‌الدوله حکمران اصفهان که پس از مرگ پدر در کارهای مالی جانشین او شده است از طرفداران جدی اتحاد ایران با انگلستان و بدخواه آشکار سیاست فرانسه و سازش با روسیه بوده‌اند و تامی‌توانسته‌اند با عباس‌میرزا و بسته‌شدن عهدنامه گلستان مخالفت کرده‌اند و بالعکس حاج محمد حسین خان در دو عهدنامه‌ای که با انگلستان بسته شده دست داشته است. هنگام امضای عهدنامه ترکمانچای در ۱۲۴۳ حاج محمد حسین خان زنده نبوده اما پسرش عبدالله‌خان نظام‌الدوله که در آن زمان امین‌الدوله لقب داشت در این موقع نیز کارشکنی کرده است.

پس از مرگ حاج محمد حسین خان، فتحعلی شاه در ۱۲۴۰ صدارت را به اللهیارخان آصف‌الدوله پسر میرزا محمد خان بیگلریگی از سران قاجار و برادرزن عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و دایی محمد شاه داد و تا پایان سلطنت وی این مرد در این مقام بود و پس از مرگ فتحعلی شاه وی و پسرش سالار در خراسان فتنه‌ها برپا کردند و مدتی مزاحم سلطنت محمد شاه بودند و این داستان به جای خود خواهد آمد. آصف‌الدوله مردی بوده است نسبتاً عامی و از سیاست تهی دست اما در ضمن فتنه‌جوی و آشوب‌طلب.

گذشته از این چهارتین که هریک به گونه‌ای مدار سیاست ایران و مسئول سرنوشت این کشور بی‌سامان آن روز بوده‌اند، در دربار فتحعلی شاه چهارتین مردان دیگر به جز لشکریان در کارهای مهم دست داشته‌اند یعنی میرزا عیسی قائم مقام فراهانی معروف به میرزا بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام متخلف به ثناوی نویسنده و شاعر معروف و میرزا تقی علی‌آبادی صاحب دیوان و میرزا عبدالوهاب معتمد‌الدوله اصفهانی متخلف به نشاط که ایشان نیز از نویسنده‌گان و از شاعران نامی آن دوره بوده‌اند و ذکر هر چهارتین در مبحث مخصوص به مردان ادب این دوره خواهد آمد.

در سراسر دوره فتحعلی شاه هریک از نزدیکانش ناحیه‌ای از ایران را داشتند، تنها هنگامی از کار برکنار می‌شدند که به مقام بالاتر می‌رفتند و ایشان در قلمرو حکمرانی خود

کاملاً مختار بودند و تقریباً آن چیزی را که در آن زمان «جزء جمع» می‌گفتند و بودجه عایدات آن ناحیه بود تنها در روی کاغذی که نزد مستوفی یعنی ناظر مالیات هر ناحیه در تهران بود و به آن «فرد» می‌گفتند ثبت شده بود و حکمران همیشه از آن تجاوز می‌کرد و هرچه می‌توانست به عناوین مختلف از مردم آن ناحیه به زور و اکراه می‌گرفت و از عایدات محل تنها حقوق کسانی را که به او تملق می‌گفتند می‌پرداخت.

عباس میرزا در آذربایجان می‌بایست به تنها یی از درآمدهای آن ایالت مخارج لشکرکشی و جنگ‌ها و نگاهداری لشکریانی را که گاهی شماره آنها به سی هزار می‌رسید بپردازد و گاهی نیز هزینهٔ توب‌ریزی و ساختن اسلحه با او بود. اصول سربازگیری همان بود که در زمان صفویه برقرار کرده بودند و آقامحمدخان آن را توسعه داده بود. صورت‌هایی تهیه کرده بودند که به آن «بنیچه» می‌گفتند و در درجهٔ اول آن طوابیف چادرنشین ایران از هر نژاد که بودند عده‌ای سوار و پیاده به فراخور جمعیت آن طایفه به خود بروزگران و جنگ‌ها آمده می‌کردند و تهیهٔ اسلحه و اسب به عهدهٔ ایشان بود و در درجهٔ دوم بروزگران و کشاورزان برخی از نواحی پرجمعیت‌تر عده‌ای از جوانان خود را در برابر ماهیانه بسیار ناچیزی که به آن «جیره» می‌گفتند و شش ماه پیش به آنها می‌پرداختند برای شرکت در کارهای نظامی می‌گماشتند و فرمانده ایشان نیز اغلب از مردم همان ناحیه بود.

در موقع جنگ ظاهراً بر ماهیانه ایشان مبلغی می‌افزودند ولی در حقیقت فشار بر مردم غیرنظامی وارد می‌آمد زیرا که به هر ناحیه می‌رسیدند علوفه‌ای را که برای چهاربایان خود لازم داشتند و به آن «علیق» می‌گفتند از مردم آبادی‌های سرراه به زور می‌گرفتند و زراعت آنها را می‌چریدند و خوراک خود را نیز به همین وسیله به دست می‌آوردند. به همین جهت در سراسر دورهٔ فتحعلی‌شاه نواحی حاصلخیز ایران در قزوین و زنجان و آذربایجان و گیلان و مازندران که در سر راه لشکرکشی به قفقاز بود و نواحی مغرب ایران که در سر راه لشکرکشی به افغانستان و آسیای مرکزی بود گرفتار تاراج و غارت و تعدی و اجحاف دائمی بود.

عباس میرزا پس از جنگ اول گرفتار وضع بسیار دشواری شده بود. از یک سو می‌بایست با دسیسه‌هایی که در پایتخت، درباریان و برادرانش می‌کردند رویه روشود و از سوی دیگر، هم مردم نواحی قفقاز که از دست ایران رفته بود و هم مردم سراسر ایران که گروهی از مسلمانان را گرفتار استیلای «کافران روس» می‌دیدند مسئولیت را متوجه او کرده بودند. چون امیدوار نبود بتواند برادران و درباریان را از دسیسه مانع شود چاره جز آن نداشت که

جنگ دیگری با روسیه بکنند شاید بتواند نواحی از دست رفته را پس بگیرد. به همین جهت در مدت ۱۳ سال و یک ماه و یازده روز که در میان دو جنگ فاصله شد همهٔ حواس او متوجه تدارک جنگ دوم و جبران شکست‌های گذشته بود که پیروزمندی ژنرال کاتلیاروسکی در پایان جنگ اول آن را به منتهی درجهٔ ناکامی رسانده بود.

چون خود را محتاج می‌دید که از خارج از ایران نیز یاری بخواهد پس از آن‌که ناپلئون با روس‌ها صلح کرد و وی از جانب فرانسه نومید شد تنها راهی که دریش داشت این بود که از دولت انگلیس در برابر روس‌ها یاری بخواهد. پس از کوشش بسیار توانست پنج سال و نه ماه و سه روز پیش از امضای عهدنامهٔ گلستان یعنی در ۲۵ محرم ۱۲۲۴ (۱۹ مارس ۱۸۰۹) انگلستان را به عقد قراردادی با ایران وادار کند.

برای تهیه زمینه این عهدنامه چندی پیش از آن میرزا ابوالحسن معروف به ایلچی را به لندن فرستاده بودند. در آن هنگام سفير انگلستان در دربار ایران سر هرفورد جونز بریج بود که از ۱۲۲۲ (۱۸۰۷ م.) مأمور ایران شده بود.^۱

این عهدنامه که نخستین سند امضا شده در میان ایران و انگلستان است در زمان فتحعلی‌شاه به «عهدنامهٔ مجلمل» معروف شده بود زیرا که در عهدنامه این اصطلاح را به کار برده‌اند و در موقع عمل انگلیسی‌ها از آن سرباز زدند و عهدنامهٔ مفصل‌تری با ایران امضا کردند. این عهدنامه در تاریخ ۵ محرم ۱۲۲۴ مطابق با ۱۹ مارس ۱۸۰۹ در تهران به امضای میرزا محمدشفیع صدراعظم و حاج محمدحسین‌خان مستوفی‌الممالک (امین‌الدوله) نمایندگان ایران و سر هرفورد جونز بریج سفير انگلستان رسیده و متن فارسی آن را از روی یک نسخه خطی آنچنان‌که در آن زمان نوشته شده است نقل می‌کنم:

عهدنامه ۱۲۲۴ با انگلستان

«چون در این اوان سعادت نشان سفير بی‌نظير روشن‌ضمیر صایب‌تدیر، صاحب‌نشان همایون هلالیه عثمانیه، عالی‌جاه عمده‌الاعاظم المسيحيه سر هرفورد جانس بارونت، از جانب سعادت جوانب شهریار نامدار کامگار، خسرو عدل‌گستر مکارم‌شعار، نظام‌آرای مناظم کشورستانی، صدرنشین ارایک سلطنت و جهانداری، شرف‌افزای سپهر جلالت و بختیاری خدیو باذل عادل، دارای ابرکف دریادل، پادشاه والاچاه فلک دستگاه ممالک

1. Diplomatic and Consular Officers of Great Britain and Iran by H. L. Rabino di Borgomale, 1946, p. 61.

فسیح المسالک انگلستان و هندوستان، ادام اللہ تعالیٰ ایام سلطنتہ الباهرہ، به رسم سفارت با نامہ همایون پادشاهی وارد آستان سپهر نشان و شرف اندوز تقبیل عتبہ علیہ اعلیحضرت قادر قدرت، قضاهمت، گردون حشمت، جهان داور خدیو مکرم، فلک یاور خسرو اعظم، بلند اختر داورانجم خدم، مالک رقاب الامم، غوث الاسلام والملمین، عوذ بالملة والدين، قهرمان الماء والطین، شهریار جم اقتدار کشور خجسته ایران و توران، لزالت مشارق اقباله به مطالع کواكب الاجلال، گردیده و موافق وکالت نامچہ معتبره میمونه، ممهوره به مهر مهر آثار پادشاه والا جاه معظم الیه در تسبیح مبانی یک جهتی و الفت دولتین علیتین وکیل مطلق و معتمد و مختار بوده و از طرف بهی الشرف شاهنشاه سپهر بارگاه ایران نیز به عالی جahan نبالت و جلالت پناهان، عزت و دولت دستگاهان، مجده و حشمت همراهان، مقربی الخاقان، صدرالوزراء الفخام معتمدالدوله العلیة الباهرہ میرزا محمد شفیع وزیر و امیر الامراء العظام، امین الحضرة البهیۃ القاهره حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان همایون اعلیٰ، از قرار فرمان اشرف جداگانه وکالت مطلقه تفویض رفته که: با عالی جاه ایلچی مشارالیه به تمہید شرایط مودت و یک جهتی و وفاق دولتین پرداخته، ارکان اتحاد حضرتین بهیتین را، به نحوی که متضمن صلاح طرفین باشد، مستحکم و مشید ساخته باشند، لهذا عالی جahan مشارالیهم بعد از انعقاد مجالس عدیده و طی مقالات و مکالمات لازمه به استصواب و رضای یکدیگر بنای عهد و میثاق و ادائی شروط یگانگی و وفاق، فيما بین دولتین به اصول مفصله هشتگانه گذاشته؛ بر اولیای هر دولت لازم و ثابت داشتند که از این پس هریک به نهج مسطور عمل و شرطی را از شروط متروک و مهمل نگذارند:

فصل اول. چون تفصیل شروط و توضیح و تعین مقاصد جانبین موقوف می بود به مکالمات گوناگون و مجالس متعدده، عجالۃ الوقت این وثیقه میمونه، که عهدنامه مجمل است مرقوم می گردد، تا کاخ دوستی و اتحاد را بیادی متین باشد و مکتونات ضمایر جانبین را میین گردد و قرار این که من بعد عهدنامه مفصلی مشتمل بر جمیع مقاصد و حاکی تمامی شرایط و ضوابط مرقوم و به خط و مهر و کلای اجلای ثلثه مختوم گردد و مدار یک جهتی دولتین بر آن باشد.

فصل دویم. باید که این عهد خجسته، که در میان دو دولت جاویدمدت به دست صدق و راستی بسته اند، از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روزیه روز ملزمات و مقتضیات یک جهتی و یگانگی در میانه افزون باشد و پیوند موحدت و موافقت میان این دو پادشاه جم جاه زاده‌ما اللہ ملکا و سلطانا و ولی‌عهد و فرزندان و احفاد امجاد ایشان و وزرا و امرا و ولات و

حکام ولایات و سرحدات مملکتین ابدالاً باد استوار ماناد.

فصل سیم. اولیای دولت علیه ایران بر خود لازم دانستند که: از تاریخ این عهدنامچه میمونه هر عهد و شرطی که با هریک از دولت‌های فرنگ بسته‌اند باطل سازند و لشکر فرنگ را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به طرف مملکت هندوستان و سمت بنادر هندوستان نخواهند داد.

فصل چهارم. در این صورت که لشکری از طوایف فرنگ به مملکت ایران آمده باشد و یا در صورتی که بیاید پادشاه والا جاه انگلستان قشون و تدارک و اسباب و یا در عرض آن وجه نقد و توب و تفنگ و معلم و عمله، به قدری که صلاح دولتین باشد، به خدمت شهریار سپهراقتدار ایران بفرستند و در دفع ورفع ایشان با پول کمال اعانت و امداد نمایند. بعد از این قشون یا مبلغ وجه و مقدار تدارکات و اسباب به قراری است که در عهدنامه مفصل مشخص و معین خواهد شد و اگر احیاناً بنای مصالحه فیما بین آن طایفه فرنگ، که با دولت علیه ایران نزاع و جنگ دارند و اولیای دولت انگلیس اتفاق افتاد پادشاه والا جاه ممالک انگلستان کمال سعی و دقت و اهتمام نماید که فیما بین ایران و آن طایفه نیز رفع نزاع و دشمنی شده و صلح واقع شود و اگر خدانخواسته این سعی به جایی نرسد شاه والا جاه انگلستان به طریقی که مرقوم شده و در عهدنامه مفصل تشخیص و تعیین داده خواهد شد، قشون و لشکر و یا وجه نقد و اسباب به کمک ایران بدهد و این اعانت و کمک را مدام که جنگ فیما بین ایران و آن طایفه باشد داده، تا هنگامی که رفع جدال بشود و آن طایفه با اولیای دولت ایران صلح نمایند مضایقه در دادن کمک ننمایند و هرگاه افغانه هندوستان را با اولیای دولت انگلیس نزاع و جدالی باشد اولیای دولت ایران از این طرف لشکر تعیین کرده، به قسمی که مصلحت دولتین باشد، به دولت انگلیس اعانت و امداد نماید، از قراری که در عهدنامه مشخص و معین خواهد شد.

فصل پنجم. اگر از سواحل هندوستان قشون و لشکر وارد بحرالعجم شده باشد و قبل از اذن و رخصت اولیای دولت علیه ایران در جزیره خارک یا جای دیگر از سواحل عمان نزول کرده باشند، به هیچ وجه من الوجه دخل و تصرفی در آنجا نکرده و از تاریخ عهدنامه میمونه قشون مذکوره در تحت اختیار اولیای دولت ایران باشد. اگر عالی جاه رفیع جایگاه، جلالت و نیالت پناه، حشمت و شوکت دستگاه، فرمانفرمای هندوستان قشون مزبوره را برای حراست حدود هندوستان ضرور نداشته باشد و اولیای دولت ایران خواهد برای امداد خود همان قشون را نگاه دارند و اگر نخواهند روانه هندوستان نمایند و در عرض قشون به طریقی که

سبق ذکر یافت و در عهدنامه مفصل مشخص خواهد شد، وجه نقد برای اخراجات و تدارکات بازیافت نمایند.

فصل ششم. اگر قشون مذکور به خواهش اولیای دولت ایران در جزیره خارک، یا جای دیگر از سواحل عمان، توقف نمایند باید از جانب کارگزاران دولت ایران کمال شفقت و مهربانی نسبت به ایشان به عمل آید و به حکام و مباشرين بنادر فارس قدغن نمایند که هر قدر سیورسات و آذوقه برای قشون مجبور ضرور و در کار باشد بهتر و تسعير عادله وقت به ایشان فروخته، قيمت بازيافت نمایند.

فصل هفتم. اگر جنگ و نزاعی فيمایين دولت ایران و افغان اتفاق افتاد اولیای دولت انگلیس را در آن میانه کاري نیست و به هیچ طرف اعانت و امداد نخواهد کرد، مگر آنکه به خواهش طرفين واسطه صلح گردد.

فصل هشتم. اين عهدنامچه ميمونه به رسم و معنى عهد محافظت مرقوم و در ضمن العهد شرط رفت که: مادامي که اين عهد جاويده به رسوم و شروط مقرره مفصله، بين الدولتين برقرار است، اولیای دولت دوران مدت ایران عهد و شرطی که مخالف دوستی دولت انگلیس و باعث اهانت و اضرار ایشان در حدود هندوستان بشود، با هیچ يك از طوایف فرنگ ننمایند. اميد که اين عهد همایيون خجسته تا ابد پایدار باد و اين پیوند ميمون به اولیای هر دو دولت محاسن و فواید آثار گردد. ما که وكلا می باشیم به راستی و استحکام این عهدنامه مباركه را دستخط و مهر گذاشته ايم. به تاريخ نوزدهم ماه مارچ سنۀ يکهزار و هشتصد و نه عيسوي مطابق بیست و پنجم شهر محرم الحرام سنۀ هزار و دویست و بیست و چهار هجری.

سجاد دستخط و امضای اعليحضرت قدرقدرت امپراتور انگلستان است: «ما که اين عهدنامه مجمل را ديده ايم، همه فصلها و شروط آن را مقبول و منظور داشته ايم و داريم، برای خودمان و هم برای وراث ما و ولیعهد های ما و نیز قول شاهانه را می دهیم که: همیشه موافق شروط این عهدنامه عمل و حسب المقدور ما کسی را اذن خلاف کردن آن نخواهیم داد. برای مربوطی این امر مهر بزرگ دولت خود را بر این عهدنامه مجمل چسبانیده ايم و آن را با دست مبارک خود دستخط کرده ايم. در قصر شاهانه ولز^۱، به تاريخ هفتم شهر جمادی الاولی سنۀ ۱۸۱۰ عيسويه (!) جلوس ما، جارج شاه».

این عهدنامه که به امضای توشیح جارج (زرز) سوم (۱۷۳۷-۱۸۲۰) پادشاه انگلستان نیز رسیده است در متن فارسی نام آن را «عهدنامه مجلمل» گذاشتند و این تعبیر ترجمه Preliminary Treaty به زبان انگلیسی و Traité Préliminaire به زبان فرانسه است که به معنی «عهدنامه مقدماتی» باشد. از همینجا پیداست که انگلیسی‌ها می‌خواستند با فتحعلی‌شاه و درباریان بی‌خبرش بازی بکنند و به‌اصطلاح وعده سرخرمن بدهنند.

نایپلئون در ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ مطابق ۲ ژوئیه ۱۸۰۷ یعنی یک سال و هفت ماه و ۱۴ روز پیش از امضای این عهدنامه انگلیس و ایران عهدنامه معروف تیلیسیت را با روسیه امضای کرده بود. وی از آغاز دشمن آشکار انگلستان بود. در این عهدنامه با امپراتور روسیه نیز اتفاق کرد و قهرأً روسیه نیز در صف دشمنان انگلستان درآمد و آشکار است که مقصود از این عهدنامه با ایران این است که ایران را یکسره از فرانسه جدا کنند و در دشمنی با روسیه پرربال بدهنند و دلیرتر بکنند و به آن وعده بی‌اساسی بدهنند که هرگاه یکی از دول فرنگ به ایران حمله کند بالشکریان و اسلحه و پول به یاری ایران بیایند. مقصود عمدۀ از این عهدنامه آن است که از راه ایران، نه فرانسه و نه روسیه مزاحم انگلیسی‌ها در هندوستان نشوند.

انگلیسی‌ها نخست به عنوان تجارت وارد هند شده بودند و تا مدتی «شرکت هند شرقی» که ظاهراً یک شرکت تجاری بود به کارهای هندوستان می‌رسید چنان‌که نخستین مأموران سیاسی که به ایران آمدند از هند آمدند و عنوان رسمی ایشان فرستاده شرکت هند بود. اندکی پیش از امضای این عهدنامه با ایران دولت انگلستان دیگر آشکارا سرنوشت هندوستان را به دست گرفته بود و بیشتر هراس این دولت از این بود که افغان‌ها از شمال و ایرانیان از مغرب به هندوستان حمله کنند و مزاحم پیشرفت ایشان که به دشواری‌های گوناگون برخورده بود بشوند. یگانه مقصود این عهدنامه هم همین بود که ایران نه خود به هندوستان بتازد و نه بگذارد روس‌ها و فرانسوی‌ها و افغان‌ها منافع انگلستان را در این سرزمین پهناور به‌خطر بیندازند.

چیزی که در این عهدنامه بسیار شگفت‌انگیز است این است که در ماده چهارم قید کرده‌اند اگر جنگی در میان ایران و افغانستان دربگیرد «اولیاً دولت انگلیس را در آن میانه کاری نیست و به‌هیچ‌وجه اعانت و امداد نخواهد کرد». پیدا است که مقصود از این ماده این است که ایران و افغانستان باید به جان یکدیگر بیفتند و یکدیگر را ضعیف کنند و انگلستان از ناتوانی هر دو طرف بهره‌مند شود.

چیزی که در این عهدنامه بسیار جالب‌تر است این است که در ماده سوم قید شده است

که دولت ایران هر عهدنامه‌ای را که «با هریک از دولت‌های فرنگ» بسته است باطل بکند و البته مقصود از آن بیشتر تعهداتی است که ایران نسبت به دولت فرانسه داشته است. در این «عهدنامه مجمل» وعده داده شده بود عهدنامه مفصلی نیز به امضا برسد. به همین جهت سه سال و پنج روز کم پس از امضای عهدنامه اول آن عهدنامه دوم نیز بسته شد. این عهدنامه دوم را سرگور اوزلی سفیر کبیر و وزیر مختار انگلستان که در ۲۹ محرم ۱۲۲۵ (۶ مارس ۱۸۱۰) به دربار ایران رسیده است از جانب انگلستان امضا کرده و از جانب ایران عباس میرزا نایب‌السلطنه آن را تصدیق کرده و در ۲۹ صفر ۱۲۲۷ مطابق با ۱۴ مارس ۱۸۱۲ به امضا رسیده است. متن این عهدنامه که یک سال و پنج ماه و ۲۸ روز پیش از امضای عهدنامه گلستان بسته شده از روی همان نسخه خطی به این‌گونه است:

عهدنامه ۱۲۲۷ با انگلستان

«الحمد لله الباقي الكافي - أما بعد اين خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بي خار وفاق رسته و به دست وكلای حضرتین عليتين به‌رسم عهدنامه مفصل بر طبق صدق خلوص پیوسته می‌گردد. چون قبل از این که عاليجاه زيدة السفراء سرهرفرد جانس برونت از جانب دولت عليه انگلیس به‌جهت تمهید مقدمات یک جهتی دولتین وارد دربار شهریاری شده بود و عهدنامه مجملی فیما بین وكلای دولت عليه ایران: اجل الكفات الفخام، صدرالوزراء العظام، فخر الصداره والوزارة والاحتشام، میرزا محمد شفیع صدراعظم و امیرالامراء الكرام، المؤمن الحضرة لعلية العالية، امین‌الدوله البهية السنیه، قواماً للجلالة والتباله، حاجی محمد‌حسین‌خان مستوفی‌الممالک دیوان معظم با مشارالیه، که وکیل و سفیر دولت بهیه انگلیس بود، به شروط چند که تبیین و تعیین آن به عهدنامه مفصل رجوع شده، مرقوم گردیده بود، حال که عاليجاه رفیع جایگاه، عزت و فخامت همراه، شهامت و صداقت اکتناه، فطانت و درایت آگاه، دولت خواه بلاشتباه، سرگور اوزلی برونت، ایلچی بزرگ دولت مزبور برای اتمام عهود و انجام مقاصد حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلائق پناه پادشاهی می‌باشد و از جانب آن فرختنده دولت وکیل و کفیل مهمات یک جهتی است، وكلای این همایون حضرت قاهره، به صلاح و صوابدید مشارالیه، شروع در تفصیل عهود کرده و تفصیل مقاصد از قراری است که در فصول لاحقة دوازده گانه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه به تجارات و معاملات مملکتین از قراری است که در عهدنامه تجارنامه جداگانه معین و مفصل خواهد گشت:

فصل اول. اولیای دولت علیه ایران بر خود لازم دانستند که: از تاریخ این عهدنامه فیروز هر عهد و شرطی که با هریک از دولت‌های فرنگ بسته‌اند باطل و ساقط سازند و لشکر سایر طوایف فرنگستان را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به طرف هندوستان و سمت بنادر ندهند و احتمالی از این طوایف را نگذارند که داخل مملکت ایران شوند و اگر طوایف مزبور خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به مملکت هند نمایند، شاهنشاه ایران حتی‌المقدور پادشاهان و والیها و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه طوایف مزبور را بازدارند، خواه از راه تهدید و تحویف و خواه از راه رفق و مدارا.

فصل دوم. اگر دشمنی از ممالک فرنگ به مملکت ایران آمده باشد یا بیاید و اولیای دولت علیه ایران از دولت بهیه انگلیس خواهش اعانت و امداد نمایند فرمانفرمای مملکت هند از جانب دولت بهیه انگلیس، هرگاه امکان و قدرت داشته باشد، به قدری که خواهش اولیای دولت علیه ایران باشد، عسکر و سپاه از مملکت هندوستان روانه سمت ایران نمایند و اگر به علت بعضی گرفتاری‌ها فرستادن عسکر امکان نداشته باشد هرساله مبلغ دویست هزار تومان به جهت اخراجات سپاه به سرکار دولت علیه ایران بدهند. مادام که جنگ و جدال با طوایف مزبوره در میان باشد و جوهر مزبوره برقرار کارسازی شود، چون وجود نقد مزبور برای نگاهداشتن قشون است ایلچی دولت بهیه انگلیس را لازم است که رسیدن آن را به قشون مستحضر و مطلع و خاطرجمع بشود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف می‌شود.

فصل سیم. اگر احیاناً طایفه فرنگ را که با دولت علیه ایران نزاع و جدال دارند با دولت بهیه انگلیس مصالحتی اتفاق افتد، پادشاه والاچاه انگلستان کمال سعی و دقت را نماید که: فیما بین آن طایفه و دولت علیه ایران نیز رفع دشمنی و نزاع شده، صلح واقع گردد و اگر این سعی بجا نیافتد، پادشاه ذیجاه انگلستان، به طریقی که مرقوم شد، از مملکت هند عسکر و سپاه به کمک ایران مأمور کند، یا این که دویست هزار تومان مقرر را برای خرج عسکر و غیره کارسازی دولت ایران نماید و این اعانت و امداد را مدام که جنگ میان دولت علیه ایران و آن طایفه باشد و رفع جدال نشود و آن طایفه با دولت ایران صلح نماید مضایقه ننمایند، به شرط مرقومه مفصله از این امداد کوتاهی ننمایند و در صورتی که صلح میان آن طایفه و دولت بهیه انگلیس اتفاق افتد باز هر وقت اولیای دولت علیه ایران خواهند جنگ و جدال با آن طایفه رفع نشود معلم و غیره به جهت تعلیم و تعلم سپاه ایران خواهند، اولیای دولت انگلیس به شرط فراغت وقت به قدر مقدور البته مضایقه نخواهند کرد.

فصل چهارم. چون قرارداد مملکت ایران این است که: مواجب قشون ششماه به ششماه و پیش داده می‌شود قرارداد تنخواهی که به عوض عساکر از دولت بهیه انگلیس داده شده چنین شد که: تنخواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیه هرچه ممکن شود، زودتر و پیشتر مهم‌سازی نماید.

فصل پنجم. هرگاه طایفه افغانه را با اولیای دولت بهیه انگلیس نزاع و جدالی باشد، اولیای دولت علیه ایران لشکر تعیین نموده به قسمی که مصلحت دولتین باشد، به دولت بهیه انگلیس اعانت و امداد نمایند و وجه اخراجات آن را از اولیای دولت بهیه انگلیس بگیرند، از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل خواهد کرد.

فصل ششم. اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد، اولیای دولت بهیه انگلیس را در آن میان کاری نیست و به هیچ طرف کمک و امدادی نخواهد کرد، مگر این که به خواهش طرفین واسطه صلح گرددند.

فصل هفتم. در صورتی که در سواحل دریای قلزم، چوب و اسباب مهیا شود و شاهنشاه ایران خواهش فرماید که: در خورهای بحر مزبور کشتی‌های جنگی سازند پادشاه ذیجاه انگلستان اجازت به معلم و عمله کشتی‌ساز و غیر، هم از دارالسلطنه لندن و هم از بندر بنبائی عطا نمایند که: به خدمت شاهنشاه ایران حاضر و به خدمت مرجوعه مأمور شوند و مواجب و اخراجات آن با سرکار پادشاه جم‌جاه دولت علیه ایران باشد، به موافق قراری که با ایلچی دولت بهیه انگلیس داده خواهد شد.

فصل هشتم. اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار به ولايت انگلیس نماید، به محض اشارت امنی دولت علیه ایران آن کس را از ولايت مزبور بیرون کند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولايت مزبور اشارتی از امنی دولت ایران درباره او به حاکم آن حدود رسد آن کس را رخصت فرودآمدن ندهند و اگر بعد از ممانعت آن کس فرود آید، او را گرفته روانه ایران نمایند.

فصل نهم. اگر در بحرالعجم اولیای دولت علیه ایران را امدادی ضرور شود اولیای دولت بهیه انگلیس به شرط امکان و فراغ بال در آن وقت کشتی جنگی و قشون بدنهند و اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده، بازیافت نمایند و کشتی‌های مزبور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور کنند که امنی دولت علیه ایران نشان بدنهند و از جای دیگر بی‌رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

فصل دهم. موافق صاحبان و عمله و معلم و غیره را امنای دولت بهیه انگلیس خواهند داد ولیکن چون شاهنشاه جم جاه ایران نخواستند که: کسی که به خدمت ایشان مشغول باشد از عنایات خسروانی بی بهره باشد، لهذا از وفور عنايت به موجب تفصیل ذیل و علی قدر مراتبهم موافق در وجه هریک برقرار فرمودند:

صاحبان و سرادراران^۱:

کرنیل^۲ سه هزار و ششصد تومان
میجر جنرال^۳ دو هزار و ششصد تومان
کوماندر جنرال^۴ هزار و پانصد تومان
مهندس:

کرنیل هزار و پانصد تومان
لفتننت کرنیل^۵ پانصد و ده تومان
میجر^۶ هشتصد و چهل تومان
سرکردگان توپچی سوار:

کرنیل هفتصد و پنجاه تومان
لفتننت کرنیل پانصد و هشتاد تومان
میجر چهارصد و هفتاد و پنج تومان
سرکردگان توپچی پیاده و سرباز:

کرنیل هفتصد و پانزده تومان
لفتننت کرنیل چهارصد و هشتاد تومان

میجر سیصد و هفتاد و پنج تومان
کاپتین^۷ دویست تومان
لفتننت^۸ صد و چهل تومان
سرتیپ (!) توپچی سوار:

۱. در اصل همه این قسمت به شکل سیاق و با ارقام سیاق نوشته شده است.

۲. Colonel، سرهنگ.

۳. Major General، سرلشکر

۴. Lieutenant-colonel، سرهنگ دوم

۵. Captain، سروان

۶. Commander General، سپهبد

۷. Major، سرگرد

۸. Lieutenant، ستوان

سرجن特 میجر^۱ بیست و پنج تومان
سرجنت^۲ بیست و چهار تومان
سریاز:

سرجنت میجر بیست تومان
سرجنت شانزده تومان
کارپرال^۳ سیزده تومان^۴

صاحبان و معلمان که اکنون در رکاب ظفر انتساب شاهنشاه جم جاه ایران حاضر و مشغول خدمت می باشند و هریک از صاحبان مرتبه های مفصله حشو^۵ که بعد از این حاضر شوند از قراری که در حشو مشخص شده است موافق مرتبه به هریک انعام داده خواهد شد و هریک از ایشان که بر سایر ملتزمن و حاضرین بزرگ تر و حکمران باشد نصف آنچه موافق مرتبه برای او مقرر و مشخص شده است علاوه انعام داده خواهد شد که مرحمت شود و اگر خدانخواسته یکی از ایشان در خدمت مرجوعه کوتاهی کند به مجرد اظهار آن به ایلچی از خدمت شاهنشاه رانده خواهد شد.

فصل یازدهم. چون منظور هردو پادشاه آن است که: این عهد جاوید مهد ابدالabad مایین اولاد و احفاد امجاد پایدار و برقرار بماند، لهذا از هر دو طرف بهی الشرف قرار داد چنین شد که هریک از کواكب فروزان سپهر پادشاهی که ولیعهد دولت و زینت بخش سریر سلطنت باشد، با دولت دیگر عهود یک جهتی و دوستی را پایدار نداشته، این طریقہ اینقه را ممضی دارند و هرگاه ولیعهد یکی از دولتين علیتین محتاج به اعانت جدیدی از دولت دیگر گردد، به طریقی که پیشرفت و صلاح دولتين و مملکتین و مقدور طرفین باشد مضایقه و کوتاهی در امداد و اعانت ننمایند و اعانت و امدادی که الحال از قرار تفصیل فصول سابقه در این عهدنامه میمونه مشخص شده است باید با ولیعهد نیز مستمر و برقرار باشد.

فصل دوازدهم. چون از قراری که بر اولیای هر دو دولت واضح و از مکنون دل و ضمیر یکدیگر واقف شده اند، منظور از این عهد دوستی از دیاد قوت هر دو دولت و وسعت هر دو مملکت است و هریک را پیشنهاد خاطر این است که: تقویت به یکدیگر کرده، به امداد

.۱. سرجهانت-major گروهبان یکم

.۲. سرچوخه، Corporal

.۳. تردید است اعدادی که در اصل به سیاق نوشته شده درست باشد.

.۴. حشو به معنی متن عهدنامه است.

یکدیگر بر مملکت طرفین افزوده باشند و مطلب و خواهش امنی دولت بهیهٔ انگلیس است که دولت علیهٔ ایران روزبه روز زیاده قوی و مستحکم گردد و از خارج کسی تواند دخل در مملکت مزبور نماید و به امداد دولت انگلیس دولت و مملکت رعیت ایران قوی و فسیح تر گردد، اگر بر سر امور داخلهٔ مملکت ایران فیما بین شاهزادگان و یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد دولت بهیهٔ انگلیس را در این میانه کاری نیست، تا شاه وقت خواهش نماید و اگر احیاناً احدی از مشارالیهم ولایتی و جایی از خاک متعلقهٔ به مملکت ایران را به آن دولت بهیه بدهند، که به ازای آن کمک و اعانتی نمایند، هرگز اولیای دولت بهیهٔ انگلیس به این امر اقبال نکرده‌اند، پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرف در ممالک متعلقهٔ به ایران هرگز نخواهند نمود.

تمت الفصول بالیمن والسعاده. امید که این عهد میمون خجسته با فواید و نتایج نیک تا ابد متعقد و پیوسته ماند. این عهدنامه میمون را ما که وکلای حضرتین علیتین می‌باشیم به صداقت و راستی مشحون به فصوص دوازده‌گانه مستحکم و متعقد داشته، دستخط و مهر گذاشته‌ایم. به تاریخ چهاردهم ماه مارچ سنّه یکهزار و هشتصد و دوازده عیسویه، مطابق بیست و نهم شهر صفرالمظفر سنّه یکهزار و دویست و بیست و هفت هجریهٔ مصطفویه، علی هاجرها السلام والتحیه، تحریراً فی دارالخلافة طهران صانها اللہ تعالیٰ عن الحدثان.

سود امضای مرحوم نایب‌السلطنه عباس‌میرزا: چون اعلیحضرت قادرقدرت فلک‌رفعت شاهنشاه عالم‌پناه، نیابت سلطنت دولت ابدمدت قاهره را به ما تفویض فرموده، لهذا قبول نموده، حسب‌الامر که همین عهد میمون خجسته، که ماین دولتین بسته و محکم گردیده است، به شروطی که در عهدنامه میمونه مبسوط و مشروط است، از حال تحریر‌الى انقراض زمان فیما بین ما و اخلاق کبار این دودمان خلافت نشان با حضرت ولی‌عهد دولت بهیهٔ انگلستان مستمر و برقرار و تخلف و تجاوز روی ندهد السلام خیر ختام باشد».

در این عهدنامه دوم نکات جالب هست: نخست آن‌که در مادهٔ اول قید شده است که اگر اروپاییان «از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره» به هندوستان حمله برنند ایران پادشاهان و اعیان این نواحی را وادارد مانع شوند. پیدا است که دولت انگلستان در ضمن آن‌که با روسیه در برابر ناپلئون متحد شده بود در این تاریخ از پیشرفت روس‌ها به سوی آسیای مرکزی و نزدیک شدن به مرزهای غربی هندوستان واهمهٔ مخصوصی داشته است و می‌خواسته است به توسط ایران سران نواحی مختلف آسیای مرکزی را وادار کند از پیشروی روسیه مانع شوند.

در ماده سوم انگلستان وعده کرده است هرگاه جنگی در میان ایران و یکی از کشورهای اروپا دریگیرد از هندوستان سپاه و اسلحه به یاری ایران بفرستد و یا آنکه سالی دویست هزار تومان برای مخارج لشکرکشی پردازد و در ضمن آموزگار و افسر برای تعلیم لشکریان بدهد. برای اینکه ارزش حقیقی این مبلغ دویست هزار تومان در آن موقع معلوم شود باید در نظر داشت که در آغاز این تاریخ که پول ایران هنوز در قفقاز رواج داشته است سکه طلای یک تومانی و پنج قرانی (نیم تومانی) و یک ربع تومان معمول بوده است. سکه یک تومانی بیست و هشت نخود طلا داشته یعنی یک مثقال و یک شانزدهم مثقال، و بیست فرانک فرانسه ارزش آن بوده است. سپس وزن پول ایران را پایین برده‌اند و ارزش آن چهار روبل نقره روسی یا ۱۶ فرانک فرانسه شده است و سکه‌های سه تومانی که زده‌اند با ۴۸ فرانک فرانسه برابر بوده و وزن آن درست معادل چهار دوکای هلندی بوده است. در بازار معاملات یک تومان را چهل فرانک فرانسه حساب می‌کردند. یک تومان را به هشت ریال تقسیم می‌کرده‌اند و هر ریال معادل دو فرانک بوده است. در ضمن سکه دیگری به نام «عباسی» رایج بوده که از زمان شاه عباس صفوی معمول شده بود و به نام او معروف بود و از نقره خالص بود و هر عباسی معادل با ۸۰ کپک روسی بود و این پول از پول‌های دیگر بیشتر رواج داشت.

چون سکه‌های عباسی در قفقاز رواج بسیار داشت تا مدتی دولت روسیه در ضرابخانه تفلیس سکه یک عباسی و دو عباسی می‌زد و به جای آنکه به زبان فارسی سجع سکه را بنویسند در یک سوی آن به زبان گرجی نام شهر تفلیس و در سوی دیگر کلمه پول و تاریخ سالی را که سکه زده بودند به همان زبان نوشته بودند. اما این سکه‌های ایران از نقره خالص نبود و عیار داشت ولی در بازار اختلافی در میان سکه‌های ایران و تفلیس نبود.

برخی از حکمرانان نواحی قفقاز نیز حق سکه‌زن داشتند و این حق را دربار ایران به ایشان داده بود، از آن جمله حکمران گنجه و مخصوصاً حکمران شروان سکه‌هایی می‌زدند که عیار آنها تفاوت داشت و به همین جهت ارزش آنها کمتر از سکه‌های ایران و تفلیس بود.^۱ تقسیمات پول ایران تا پایان دوره قاجاریه برقرار بود به این معنی که چهار سکه طلا رواج داشت: سکه‌ای که دو تومان ارزش داشت و به آن «asherfi» می‌گفتند، سکه طلای یک تومانی، سکه طلای نصف تومان که به آن «پنج هزاری زرد» می‌گفتند، سکه ربع تومان که به

1. Voyage dans la Russie Méridionale... par le Chevalier Gamba Tome second, Paris, 1926, p. 455–457.

آن «دوهزاری زرد» می‌گفتند. در اواخر دوره فتحعلی شاه به جای آنکه یک تومان را به هشت ریال تقسیم بکنند به ده ریال تقسیم کردند و چنانکه پس از این به جای خود خواهد آمد وقتی که در روی سکه کلمه «صاحب قران» را بر نام فتحعلی شاه افزودند سکه یک ریالی را «صاحب قران» گفتند و سپس این کلمه مختصر شد و در زبان مردم به «قران» تبدیل شد. در همان زمان‌ها یک سکه کوچک نقره که نصف ریال بود در «پناه‌آباد» آذربایجان درست کردند که به آن «پناه‌آبادی» گفتند و در زبان مردم این کلمه «پناباد» شد. هر ریال یا قران را به هزار دینار تقسیم کردند و یک هزارم دینار را «شاهی». نام گذاشتند و دو شاهی را «صد دینار» گفتند. سکه‌های کوچک نقره به ارزش پنج شاهی نیز معمول بود که ربع قران باشد و روی آن کلمه «ربعی» نوشته بودند. سکه‌های کوچک تراز آن از نقره سه شاهی ارزش داشت که به آن «شاهی سفید» می‌گفتند. به عادت زمان صفویه کلمه عباسی نیز رواج داشت و یک عباسی عبارت از چهار شاهی بود.

چنانکه گذشت در آن زمان ارزش واقعی یک تومان پول ایران به حداقل بیست، و به حداقل شانزده فرانک فرانسه بوده است. در صورتی که حداقل را به حساب بیاوریم دویست هزار تومانی که انگلیسی‌ها در هرسال در موقع جنگ به ایران وعده کرده‌اند چهار میلیون فرانک آن روز می‌شده است. در آن زمان به حد وسط خرج یک تن از مردم متوسط در اروپا معادل صد و پنجاه فرانک و تقریباً سالی دوهزار فرانک بوده است. ناچار چهار میلیون فرانک در سال تنها زندگی دوهزارتن را تأمین می‌کرده است. حداقل سپاهیان ایران در جنگ‌های با روسیه سی هزار تن بوده است و انگلیسی‌ها اگر این پول را می‌دادند تنها خرج زندگی دوهزارتن از لشکریان ایران را می‌پرداختند و خرج ۲۸ هزار تن دیگر را ایران می‌بایست از درآمد ناچیز آن زمان خود پردازد. چنانکه پس از این به تفصیل خواهد آمد هرگز در سخت‌ترین روزهای جنگ با روسیه دولت انگلستان این پولی را که در این عهدنامه به عهده گرفته بود پرداخت و پیدا است مقصود از این وعده دروغ این بوده است که ایرانیان را بفریبند و ایشان را به جنگ با روسیه دلیر کنند تا ناتوان شوند و نیرویی در برابر انگلستان در آسیا فراهم نکنند.

در فصل دهم این عهدنامه، چنانکه پیش از این از نسخه خطی متن فارسی نقل کردم. برای بیست درجه از صاحب منصبان جزء وكل انگلیسی که به خدمت دولت ایران گماشته شوند حقوقی منظور شده است که در اصل به سیاق نوشته‌اند و در درست‌بودن این اعداد شک دارم. اگر فرض کنیم که این اعداد درست باشد و از هریک از این صاحب منصبان یک تن را دولت آن زمان استخدام کرده باشد بنا بر اعدادی که در این فصل آمده است

می‌بایست در سال به این بیست تن ۱۴۳۷۸ تومان را بپردازد و از این مبلغ دو بست هزار تومان تنها ۱۸۵۶۲۲ تومان برای سی هزار تن از سپاهیان ایران در سال باقی می‌ماند. همین حساب می‌رساند تا چه اندازه و عده دولتی که این مبلغ را در این عهدنامه ذکر کرده است بی‌بنیاد بوده و رضایت دولتی که این مبلغ را پذیرفته و به این عهدنامه تن درداده و خشنود شده است بی‌اندیشگی را می‌رسانیده است.

شگفت‌تر این است که در همین فصل دوم عهدنامه که این مبلغ را وعده داده‌اند قید کرده‌اند لازم است ایلچی انگلستان از رسیدن آن به قشوں مستحضر و خاطرجمع بشود یعنی حتی در خرج کردن این پول کم نظارت داشته باشد و دولت ایران در هر راهی که او بخواهد آن را خرج نکند.

فصل پنجم این عهدنامه نسبت به فصل هفتم عهدنامه نخستین باز بیشتر به زیان ایران بوده است زیرا که در آن عهدنامه قید کرده بودند که هرگاه جنگی در میان ایران و افغانستان دریگیرد انگلستان دخالت نخواهد کرد اما در این عهدنامه قید شده است که هرگاه افغان‌ها با انگلیسی‌ها وارد جنگ بشوند ایران از انگلستان یاری کند اما اگر جنگی در میان ایران و افغانستان دریگیرد «انگلیس را در آن میان کاری نیست». معنی صریح و عجیب این ماده این است که «هرگاه کسی مرا زد تو باید از من یاری کنی و هرگاه کسی ترا زد من در کنار می‌ایstem و تماشا می‌کنم».

نکته دیگری که در این عهدنامه تازگی دارد این است که در فصل یازدهم قید کرده‌اند ولیعهد آن دو کشور با کشور دیگری دوستی نکنند. پیدا است مقصود از این عبارت این است که عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ناچار باشد همواره با روس‌ها دشمنی بکند و هرگز از در سازش با ایشان در نیاید.

در دنباله این مطلب در همین فصل چنین آمده است که هرگاه ولیعهد یکی از دو کشور محتاج به یاری کشور دیگر باشد از آن خودداری نکنند. پیدا است که این ماده را به چه سبب در این عهدنامه جای داده‌اند. عباس‌میرزا که همواره از بدخواهی برادران و مدعیان خود هراسان بوده می‌ترسیده است که دولت‌های دیگر پشتیبان سلطنت مدعیان او شوند و این ماده برای رفع واهمه او و جلب همکاری و دوستی او است. چنان‌که پیش از این گذشت همین مطلب را در فصل چهارم عهدنامه گلستان^۱ نوشته‌اند و پس از این نیز خواهد آمد که در

عهدنامهٔ ترکمانچای نیز وارد کرده‌اند. به همین جهت پس از امضای عهدنامهٔ ترکمانچای دولت تزاری روسیه همواره آشکارا خود را پشتیبان سلطنت فرزندان و بازماندگان عباس‌میرزا نایب‌السلطنه می‌دانسته است.

در فصل دوازدهم نیز قید کرده‌اند که اگر در میان شاهزادگان و سردارهای ایران اختلافی در بیگرد دولت انگلیس در این زمینه کاری نکند و اگر هم قسمتی از خاک ایران را به انگلستان بدهند و یاری بخواهند، نپذیرند. این مطلب خود آشتفتگی اوضاع را در دریار ایران و نفاق‌ها و چندستگی‌های شاهزادگان و دریاریان را در آن زمان می‌رساند و پیدا است که همه از این اختلاف‌ها و فتنه‌های وخیم هراسان بوده‌اند.

دو سال و ده ماه و بیست و دو روز پس از امضای عهدنامه دوم در تاریخ ۱۲ ذی‌الحجہ ۱۲۲۹ مطابق با ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ عهدنامه سومی بسته شده که از جانب ایران، میرزا محمدشفیع صدراعظم و میرزا بزرگ قائم مقام و میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله منشی‌الممالک و از جانب انگلستان مستر هنری الیس^۱ امضا کرده‌اند. هنری الیس که در ۱۷۷۷ متولد شده و در ۲۸ سپتامبر ۱۸۵۵ درگذشته نخست از کارگزاران شرکت هندوستان بوده و در ۱۲۲۵ (۱۸۱۰ م.) جزو هیئت فرستادگان این شرکت با جان ملکم معروف به ایران آمده و از آن وقت با کارهای ایران آشنا شده است. سپس هنگامی که موریه معروف از ایران رفته بود در ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۲۹ (۱۸۱۴ آوریل) به سمت کفیل سفارت انگلستان در تهران مأمور شده است و در نیمة دوم ذی‌الحجہ آن سال (اوایل ماه دسامبر) پس از هفت ماه و چند روز درنگ در ایران همین عهدنامه را با خود به انگلستان برده است. پیدا است که وی را برای همین کار به ایران فرستاده بودند. وی چنان‌که به جای خود خواهد آمد بار دیگر در سال ۱۲۵۱ (۱۸۳۵ م.) به سفارت به ایران آمده است.^۲

متن فارسی این عهدنامه را نیز از همان نسخه خطی سابق‌الذکر نقل می‌کنم:

عهدنامه ۱۲۲۹ با انگلستان

«الحمد لله الكافي الوافي - اما بعد - این خجسته اوراق دسته‌گلی است که از گلزار بی خار وفاق رسته و به دست اتفاق وکلای حضرتین سنتین بهیتین به رسم عهدنامه مفصل، برطبق

1. Henry Ellis

2. کتاب سابق‌الذکر رابینوودی بورگو ماله، ص ۲۲

صدق و خلوص پیوسته می‌گردد: چون قبل از این که عالیجاه زبده السفرا سرهنگ جانس برونت از جانب دولت بهیه انگلیس به جهت تمهید مقدمات یک جهتی دولتین علیتین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود و عهدنامه مجلملی فیما بین وکلای دولت علیه ایران، اجل الكفات الفخام، فخرالوزراء العظام، نظاماً للصدارة والوزارة والاحتشام، جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم و امیرالامراء الكرام المؤتمن الحضرة العلية العالية، امین الدوله البهیة السنیه، قواماً للعزّة والنباھه و نظاماً للجلالة والنبلاء، جناب حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان معظم با مشارالیه، که کفیل و سفیر دولت بهیه انگلیس بود، به شروط چند که توضیح و تبیین آن به عهده نامه مفصل رجوع شده، مرقوم گردیده بود و عهدنامه مذبوره علی شرایطها به تصدیق و امضای دولت بهیه انگلتره مصدق و ممضی آمد، بعد که عالیجاه رفیع جایگاه، عزت و فخامت همراه، شهامت و صداقت اکتناه فطانت و درایت آگاه، دولت خواه بلاشتباه، عمدة الاکابر، سرگوار اوزلی بارونت ایلچی بزرگ دولت مذبوره، برای اتمام عهود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلائق پناه پادشاهی گردید؛ از جانب آن فرخنده دولت وکیل و کفیل در باب مهمات یک جهتی بود و وکلای این همایون حضرت قاهره، به صلاح و صواب دید عالیجاه مشارالیه عهدنامه مفصله، مشتمله بر عهود و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته، بعد از آن که عهدنامه یک جهتی و اتحاد مذبور منظور اولیای دولت بهیه انگلتره گردید، چند فصل از آن را با تغییرات چند به مقتضای مراسم یک جهتی و اتحاد دولتین علیتین، انسب دانسته، عالیجاه رفیع جایگاه، شهامت و درایت اکتناه، معتمد آن دولت بهیه هنری الیس را روانه و در طی نامه دوستانه خواهشمند تغییرات مذبوره گردیده، لهذا جناب جلالتماب، صدرالوزراء العظام، نظاماً للصدارة والاحتشام، صدراعظم معزی الیه و عمدة الكبراء الفخام و زبده الأعيان العظام، مقرب الخاقان، نایب الوزاره، میرزا بزرگ قائم مقام و معتمدالدوله العلیه و مؤتمن السدۀ السنیه، میرزا عبد الوهاب منشی الممالک، دیوان همایون وکلای دولت علیه ایران، با عالیجاه فخامت اکتناه، اصالت پناه، فطانت و ذکاوت همراه، شهامت و بسالت دستگاه، مجدت و نجدت انتباه، عزت و رفعت جایگاه، دولت خواه بلاشتباه، عمدة الا عاظم المسيحيه و زبده الا فاخم العيسويه، مستر موريه ایلچی جدید دولت بهیه انگلتره و عالیجاه مشارالیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده، و مقاصد معاہده میمونه از قراری است که بعد از تغییرات مذبوره در فصول یازده گانه لاحقه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه به تجارات و معاملات مملکتین از قراری است که در عهدنامه تجارت نامه جدا گانه لاحقه شرح داده خواهد شد.

فصل اول. اولیای دولت علیه ایران بر خود لازم داشتند که: از تاریخ این عهدنامه فیروز هر عهد و شروطی که به هریک از دولتهای فرنگ، که با دولت بهیه انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باشد، بسته‌اند باطل و ساقط دانند و لشکر سایر طوایف فرنگیان را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به طرف هندوستان و سمت بنادر هند ندهند و احدی از این طوایف را، که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیه انگلتره باشد، نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبوره خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به مملکت هند نمایند شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره بازدارند، خواه از راه تخویف و تهدید و خواه از روی رفق و مدارا.

فصل دوم. چون این عهد خجسته، که در میان دو دولت ابدمدت، به دست صدق و راستی بسته‌اند امید چنان است که به خواست خداوند یگانه از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روزبه روز ملزمات و مقتضیات یک جهتی و یگانگی در میانه افزون و پیوند موافقت و موحدت در میان این دو پادشاه جم جاه فلک دستگاه، زاده‌ماالله ملکاً و سلطاناً، و لیعهد و فرزندان و احفاد امجاد ایشان و وزرا و امرا و ولات و حكام ولایات و سرحدات مملکتین ابدالاً باد برقرار و استوار باشد، پادشاه والاچاه انگلیس قرارداد می‌نماید که: اگر بر سر امور داخله مملکت ایران فیما بین شاهزادگان یا امرا و سرداران مناقشتی روی دهد، دولت بهیه انگلیس را در این میان کاری نیست، تا شاه وقت خواهش نماید و احیاناً اگر احدی از مشارالیهم ولایتی و جایی از خاک متعلقه به ایران را به آن دولت بهیه بدهند، که به ازای آن کمک و اعانتی نمایند، هرگز اولیای دولت بهیه انگلیس به این امر اقبال نکرده، پیرامون آن خواهند گشت و دخل و تصرف در ممالک متعلقه به ایران هرگز نخواهند نمود.

فصل سیم. مقصود کلی از این عهدنامه آن است که: دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کمک به یکدیگر نمایند، به شرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور این است که: از امداد جانبین به یکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند و این عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار یافته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاک متعلقه به خود و قصد ملک خارج از ملک خود کردن است و خاک متعلقه به هریک از دولتين ایران و روس از قراری است که به استصواب و اطلاع وکلای دولت علیه ایران و انگلتره و دولت روس بعد از این مشخص و معین خواهد گشت.

فصل چهارم. چون در یک فصل از فضول عهدنامه مجمله، که فیما بین دولتين علیتین بسته

شده، قرارداد چنین است که: اگر طایفه‌ای از طوايف فرنگیان به ممالک ایران به عزم دشمنی بیايند دولت علیه ايران از دولت بهیه انگلیس خواهش امداد نماید، فرمانفرماي هند از جانب دولت بهیه انگلیس خواهش مزبور را به عمل آورده و لشکر به قدر خواهش با سردار و اسباب و اساس جنگ از سمت هندوستان به ايران بفرستد و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد به عوض آن از جانب دولت بهیه انگلیس مبلغی وجه نقد، که قدر و قرار آن در عهدنامه مفصله، که من بعد فیماین دولتين قوى شوكتين بسته می شود، معین خواهد شد. الحال مقرر است که: مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه خواهد بود و اگر دولت علیه ايران قصد ملكی خارج از خاک خود نموده، در نزاع و جنگ سبقت با طایفه‌ای از طوايف فرنگستان نموده باشد، امداد مذکوره از جانب دولت بهیه انگلیس به هیچ وجه داده نخواهد شد و چون وجه نقد مزبور برای نگاهداشت قشون است ايلچى دولت بهیه انگلیس را لازم است که: از رسیدن آن به قشون مستحضر و خاطرجمع گردد و بداند که در خدمات مرجع عه صرف می شود.

فصل پنجم. هرگاه اولیای دولت علیه اiran خواهند که: برای تعلیم و تعلم نظام فرنگ معلم به اiran بیاورند مختارند که: از مملکتی از ممالک فرنگ، که با دولت بهیه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند، معلم بگیرند.

فصل ششم. اگر کسی از طوايف فرنگ، که در حالت مصالحه با دولت بهیه انگلیس می باشد، نزاع و جدال با دولت علیه اiran نمایند پادشاه والاچاه انگلستان کمال سعی و دقت نمایند که: فیماین دولت علیه اiran و آن طایفه نیز رفع دشمنی و جدال شده، صلح واقع گردد و اگر این سعی بجا نیفتند پادشاه ذی جاه انگلستان، به طریقی که مرقوم شده، از مملکت هند عسکر و سپاه به کمک اiran مأمور کند و با این که دویست هزار تومان مقرره را برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیه اiran نمایند و این اعانه و امداد را مادام که جنگ فیماین دولت علیه اiran و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیه اiran صلح ننمایند مضایقه ننمایند.

فصل هفتم. چون قرارداد مملکت اiran این است که: مواجب قشون شش ماه به شش ماه داده می شود قرارداد تنخواهی، که به عوض عساکر از دولت بهیه انگلیس داده می شود، چنین شد که: تنخواه مزبور را ايلچى دولت بهیه هرچه ممکن شود زودتر و پیشتر مهم سازی نماید.

فصل هشتم. هرگاه طایفه افاغنه را با اولیای دولت بهیه انگلیس نزاع و جدالی باشد اولیای دولت علیه اiran از این طرف لشکر تعیین کرده، به قسمی که مصلحت دولتين باشد، به

دولت بهیه انجلیس امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آن را از اولیای دولت بهیه انجلیس بگیرند، از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل خواهند کرد.

فصل نهم. اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتاد اولیای دولت بهیه انجلیس را در آن میانه کاری نیست و به هیچ طرف کمک و امدادی نخواهد کرد، مگر این که به خواهش طرفین واسطه صلح گرددند.

فصل دهم. اگر از رؤسای ایران کسی خواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار به ولایت انگلیس نماید باید به محض اشارتی که از جانب اولیای دولت ایران بشود آن کس را از ولایت مزبوره بیرون کنند و اگر بیرون نرود او را گرفته، روانه ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایت مزبوره اشارتی از امنی دولت علیه ایران درباره او به حاکم آن حدود رسد آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آن کس فرود آید او را گرفته، روانه ایران نمایند و همچنین معلوم است که: از جانب دولتین شرایط این فصل از طرفین استقرار پذیرفته است.

فصل یازدهم. اگر در بحرالعجم دولت علیه ایران را امدادی ضرور شود دولت بهیه انجلیس به شرط امکان و فراغ بال در آن وقت کشتی جنگی و قشون بدنهند و اخراجات آن را موافق برآورد همان وقت بگیرند و کشتی‌های مزبور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور کنند که امنی دولت علیه ایران نشان بدنهند و از جای دیگر بی‌رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

خاتمه. ما که وکلای حضرتین علیتین می‌باشیم این عهدنامه مفصله را، که سابقاً فیما بین دولتین علیتین به فصول دوازده‌گانه نگارش یافته، حال به تغییرات چند، که منافی دوستی و یک جهتی دولتین علیتین نبود و به صلاح حضرتین انساب می‌نمود، در فصول یازده‌گانه تعیین و تقریر و تحریر یافته، دستخط و مهر گذاشتم. به تاریخ دوازدهم شهر ذی‌حجه‌الحرام سنّه یکهزار و دویست و بیست و نه هجریه مصطفویه، مطابق بیست و پنجم ماه نوامبر سنّه یکهزار و هشتصد و چهارده عیسویه. تحریراً فی دارالخلافة طهران، صانها اللہ تعالیٰ عن طوارق الحدثان.

اساس مطالبی که در این عهدنامه ۱۲۲۹ گنجانیده‌اند همان است که در عهدنامه دوم در تاریخ ۲۹ صفر ۱۲۲۷ مطابق با ۱۴ مارس ۱۸۱۲ هست و به همین جهت معلوم نیست ایران خواستار تجدید عهد و تنظیم این عهدنامه جدید بوده است یا انگلستان و چه چیز سبب انعقاد این عهدنامه سوم شده است. تنها تفاوتی که در این عهدنامه سوم نسبت به آن دو عهدنامه پیشین هست این است که مبالغ حقوقی را که می‌باشد دولت ایران به

صاحب منصبان انگلیسی که وارد خدمت آن می‌شوند بدهد حذف کرده‌اند. دیگر آنکه قید دوستی نکردن و لیعهد ایران را با دولت دیگر برداشته‌اند و معلوم نیست چه شده است که این پشتیبانی از عباس‌میرزا را نیز از میان برده‌اند و شاید به همین جهت بوده است که دیگر عباس‌میرزا در ذیل این عهدنامه سوم ضمانتی را که برای اجرای عهدنامه دوم کرده بوده نکرده است.

دلیل مسلم این بی‌مهری نسبت به عباس‌میرزا هم این است که در عهدنامه گلستان که سیزده ماه و سیزده روز پیش از امضای این عهدنامه سوم با انگلستان بسته شده است روس‌ها همین پشتیبانی را از عباس‌میرزا کرده بودند و عباس‌میرزا از ناچاری و برخلاف میل انگلیسی‌ها به عهدنامه گلستان تن درداده بود و ناچار انگلیسی‌ها پشتیبانی را که در عهدنامه دوم از او کرده بودند، دریغ کردن.

اما نکاتی که در این عهدنامه سوم بر عهدنامه دوم افزوده‌اند یکی این است که در فصل سوم صریحاً نامی از روسیه برده نشده است ولی در این مورد دو جا کلمه «سبقت» را وارد کرده‌اند. پیدا است که دولت انگلستان از سیاست آن روز روسیه کاملاً آگاه بوده و می‌دانسته است که روس‌ها به همان نواحی که تا آن زمان گرفته‌اند و در عهدنامه گلستان که در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) یعنی یک سال و یک ماه و سیزده روز پیش از امضای این عهدنامه به خود تعلق داده‌اند قناعت خواهند کرد و دیگر حاجت به جنگ تازه‌ای نخواهند داشت ولی ایرانیان از این عهدنامه راضی نیستند و مایل‌اند با جنگ دومی این نواحی از دست رفته را پس بگیرند، پس سبقت در جنگ با ایرانیان خواهد بود و در این صورت انگلستان دیگر تعهدی نخواهد داشت و خواهد گذاشت روسیه و ایران با یکدیگر درافتند و هریک که در این زدouxord ناتوان شدند به سود انگلستان خواهد بود. در این عهدنامه سوم باز در فصل چهارم وعده دادن مبلغ دویست هزار تومان را در سال تکرار کرده‌اند و باز وزیر مختار انگلستان حق نظارت در خرج کردن آن خواهد داشت.

نکته دیگری که در این عهدنامه سوم تازگی دارد این است که دولت ایران به عهده گرفته است معلمانی را که برای سپاهیان خود لازم دارد از کشورهایی در اروپا بگیرد که با انگلستان اختلاف نداشته باشند. پیدا است که این تعهد از جانب ایران، پذیرفتن قیوموت انگلستان بر نظام ایران است.

مهم‌ترین مطلبی که در این عهدنامه سوم هست این است که در پایان فصل سوم تصریح کرده‌اند که خاک متعلق به ایران و روسیه از قراری است که به تصویب نمایندگان ایران و

انگلستان و روسیه برسد. به این گونه، انگلیسی‌ها خود را در اختلاف در میان ایران و روسیه داخل کرده و حکمیت قاطع برای خود قائل شده و از ایران گرفته‌اند چنان‌که عواقب شوم این دخالت را پس از این در جای خود خواهم آورد.

اما عهدنامه تجاری که در پایان مقدمه عهدنامه دوم و عده داده شده است تا مدت‌های مديدة معوق مانده و نخستین بار که عهدنامه تجاری در میان ایران و انگلستان بسته شده در ۱۲۵۷ (۱۸۴۱ م.) یعنی ۲۸ سال پس از امضای این عهدنامه سوم است.

این عهدنامه سوم ضمیمه‌ای یا صورت مجلسی هم دارد که در آن زمان به آن «احتجاج‌نامه» گفته‌اند و گویا در همان روز امضای عهدنامه سوم نوشته شده و متن فارسی آن را از همان نسخه خطی نقل می‌کنم:

۱۲۴۹ عهدنامه

صورت احتجاجی است که با عالیجاهان مستر هنری آلس و مستر موریه ایلچیان دولت بهیه انجلیس واقع شده:

ما را با آن عالیجاهان، که ایلچیان دولت بهیه انگلتره و متکفل مهمات دوستی دولتين می‌باشند، در لزوم تنخواه قراردادی و معلم سه حجت قوی و متین است:

حجت اول. مبنای این حجت‌ها همان عهدنامه مبارکه مجمله و مفصله است. بیان این سخن را چنین می‌کنیم که: مدامی که صلح حقیقتاً واقع نشود باید دولت بهیه انگلتره از عهده تنخواه قراردادی برآید و این صلح مجمل ما با روسیه حقیقتاً مشروط به استرداد ولایات است. ایلچی ما به پایتخت روسیه رفته است. عهدنامه مفصله در میان است، تا ایلچی بازگردد و عهدنامه مفصله بسته گردد. حقیقتاً صلح مشخص نشده است و ما مستحق اخذ تنخواه تا هنگامی که این امر مبهم است خواهیم بود و شاهد ما بر این معنی که: مصالحة ما با روسیه مشروط به استرداد ولایات است و هنوز به اتمام نرسیده است همان کاغذهای ایلچی بزرگ شماست و حجتی که او سپرده و صریحاً در آن نوشته است که: تا عهدنامه مفصله نرسد تنخواه را از عهده برآید، دلیلی واضح بر عدم تحقق مصالحة و اتمام آن و این سخن شما که: حجت تنخواه‌سپردن ایلچی بی‌امضای دولت برای ما، که ایلچیان جدیدیم، حجت نیست اگر فرضًا مسلم باشد جواب این سخن مانمی‌شود، چرا که ما به حجت ایلچی مطالبه تنخواه از شما نمی‌کنیم، بلکه به حکم فصل چهارم و دویم عهدنامه مجمله و مفصله تنخواه را مطالبه می‌نمایند و حجت ایلچی و دیگر کاغذهای او

را شاهد عدم تحقق مصالحه و اتمام آن قرار داده ایم.

حجت دویم، مبنای این حجت ما بر سخنان ایلچی بزرگ شماست و ما ایلچی بزرگ انگلتره را، موافق اختیارنامه پادشاه ذی جاه، مختار مطلق و وکیل آن دولت بهیه در طی مهمات یک جهتی دولتين عموماً یافته ایم و نامه مبارکه پادشاه و کاغذهای وزرای دولت بهیه، که در دست هست، بر اختیار و عظم و شأن و وکالت مطلقه او دلیل واضح است و این معنی بر همه ایران و روس و صاحبان شما، که در اینجا بوده است، آشکار است که: ما را در سال گذشته هیچ رأیی به مصالحة با روسیه نبوده، بلکه در جنگ اصرار زیاده داشتیم. ایلچی شما مایل به مصالحه و واسطه صلح و مصرب ترک جنگ شد و سخن او این بود که: دولت انگلتره خواهان این صلح می باشد و این صلح را برای دولت خود و دولت ایران افاقه می داند: شما این صلح را مجملأً قبول کنید و در قید قرار و مدار استرداد ولایات با سردار روسیه، در عهدنامه مجمله، نباشید و خاطر جمع دارید که: مقصود اصلی و شرط کلی مصالحه، که استرداد ولایات است، به توسط دولت انگلتره به عمل خواهد آمد. کاغذهای او بر این معنی شاهد است و از آنجا که دولت انگلیس در راستی عهد و درستی قول مسلم و مشهور عالم است سخن ایلچی بزرگ هم، به حکم اختیارنامه پادشاه فلک جاه و مراسلات وزرای بزرگ، با سخن دولت تفاوتی ندارد. ما قبول مصالحة مجمله و مشروط کردیم. خاطر جمعی و اطمینان ما به آن دولت و سخنان ایلچی بزرگ آن دولت بوده و اگر به چنین صلحی بی سرانجام اقبال و اقدام نمی نمودیم تحمل رشتہ اعتذار و بهانه به دست اولیای آن دولت بهیه می آمد ولی بعد از قبول مصالحة مجمله، به حکم همین کاغذها که از ایلچی در دست داریم، استرداد ولایات و اتمام مصالحه را از دولت انگلتره می خواهیم و تا ولایات استرداد نشود و عهدنامه مفصله، به طریقی که ایلچی بزرگ آن دولت با ما قرار داده است به اتمام نرسد، تنخواه را مطالبه می نماییم.

حجت سیم. در این حجت قطع نظر از تفصیلهای گذشته می کنیم و همین می گوییم: ما از ایلچی بزرگ آن دولت، که به حکم اختیارنامه، قائم مقام پادشاه فلک جاه است، حجتی صریح در دست داریم که: تا عهدنامه مفصله نرسد تنخواه را از عهده برآید و انصاف دولت انگلتره را از این بیشتر می دانیم که: حجت ایلچی بزرگ را، که در حقیقت حجت دولت است، انکار نماید. شما که حال ایلچی معتمد آن دولت بهیه اید و به حکم اختیارنامه کفیل مهمات یک جهتی دولتين می باشید به مراتب مرقومه انصاف خواهید داد. ما را به آن عالیجنابان، که معتمد دولت بهیه انگلتره اند، در باب معلمین انگلیسی سخن این است که:

البته بر شما ظاهر است که: نظام آلات جنگ با نظام دولت علیه ایران در این سال‌ها به قانون دولت بهیه انگلیس منتظم گشته و همواره معلمین انگلیس متوجه تعلیم آنها بوده‌اند و اگر در این وقت معلمین انگلیس ترک تعلیم آنها نمایند شیرازه نظام آنها مختل خواهد شد و این همه خسارت و مرارت، که در این مدت برای این نظام رسیده است، ضایع و باطل خواهد بود. دولتین هم بر حکم دولت واحد است و در حقیقت نقصان‌ها به آن دولت می‌رسد و تفاوتی ندارد. اگر سخن شما این است که: در اصلاح‌دوز برخلاف قانون معلمین انگلیسی اقدام به جنگ سپاه روس کرده‌اند البته گوشزد شده است که: در آن هنگامه وضعی اتفاق افتاد که غیرت فطری معلمین انگلیس تاب تحمل نیاورد و بعضی خود به اختیار، نه به حکم کارپردازان این دولت علیه، اقدام به جنگ کردند. روزنامه نواب مستطاب ولی‌عهد دولت علیه، که به دولت انگلیس مرقوم شده، در این باب شرحی نگاشته شده و انشاء الله تعالی من بعد، از این گونه امور روی نخواهد داد و اهتمام و التفاتی زیاده در انتظام این سهام خواهد بود و یقین است که: آن عالیجاهان مضایقه از قرار معلم نخواهند نمود و به نقصان و خسارت دولتین علیتین راضی نخواهند شد.»

از این «احتجاج‌نامه» پیدا است که در تعبیر و تفسیر فصل چهارم عهدنامه سوم که تکرار فصل دوم عهدنامه دوم نیز هست در میان ایران و انگلستان اختلاف بوده است. چنان‌که از اسناد موجود بر می‌آید این اختلاف تا سالیان دراز و گویا تا پایان سلطنت فتحعلی‌شاه باقی بوده و دربار ایران کراراً آن را بیان کرده و هرگز به نتیجه نرسیده است. در این دو عهدنامه پی‌درپی قید کرده‌اند که هرگاه در میان ایران و یکی از دول اروپا جنگی دربگیرد دولت انگلستان سالی دویست هزار‌تومان برای هزینه جنگ به ایران بدهد.

علوم نیست که تا جنگ اول هنوز خاتمه نیافرته بود این مبلغ را پرداخته‌اند یا نه. جنگ اول با روسیه در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق ۱۸۱۳ با امضای عهدنامه گلستان به پایان رسیده است. عهدنامه دوم با انگلستان که این مبلغ دویست هزار‌تومان را در آن وعده کرده‌اند در ۲۰ صفر ۱۲۲۷ مطابق با ۱۴ مارس ۱۸۱۲ بسته شده است، یعنی درست یک سال و هشت ماه در میان امضای عهدنامه دوم و پایان جنگ اول مدت گذشته است و چنان‌که از قرایین بر می‌آید در این مدت گویا انگلیسی‌ها تنها به دادن چند صاحب‌منصب به سپاه ایران قناعت کرده‌اند.

جنگ اول که به پایان رسیده انگلیسی‌ها باز انتظار جنگ دوم را داشته و ایران را به این کار تشویق می‌کردند زیرا که یک سال و سیزده روز پس از پایان جنگ اول عهدنامه سوم را با

ایران امضا کرده‌اند و در این عهدنامه بار دیگر اشاره به جنگ با یکی از دول فرنگ کرده و وعدهٔ یاوری نظامی و دویست هزار تومان در سال را داده‌اند.

وضع نواحی از دست رفته

امضای عهدنامه گلستان را مردم آن سوی ارس که سرزمین ایشان از ایران جدا شده و به روسیه پیوسته بود بسیار ساده تلقی کرده‌اند. بهترین دلیل این است که عباسقلی ییک متخلص به نورس پسر میرزا محمدخان ثانی باکویی در کتابی که در تاریخ این زمان و حوادث آن سرزمین در ۱۲۵۷ به نام گلستان ارم تألیف کرده است این واقعه را با آهنگی که هیچ‌گونه نگرانی در آن نیست بیان کرده است. این عباسقلی ییک که بعدها به نام عباسقلی خان معروف شده و در همین زمان‌ها وارد سپاه روسیه شده و نام خانوادگی خود را به سیاق زبان روسی « Abbasقلی ییک » به مناسبت این که پدرانش از خوانین باکو بوده‌اند گذاشته است و به زبان ترکی و فارسی شعر می‌گفته و گویا در فارسی نورس و در ترکی قدسی تخلص کرده این کتاب را به زبان فارسی نوشته است. متن فارسی این کتاب تاکنون چاپ نشده و تنها ترجمه روسی آن در ۱۹۲۶ در باکو منتشر شده است. یک نسخه از آن متعلق به دانشمند وسیع‌الصدر دانش دوست آقای حاجی حسین آقا نخجوانی ساکن تبریز که مقارن تألیف آن نوشته شده نزد من امانت است و در پایان فصل راجع به حوادث تاریخ که به وقایع سال ۱۲۲۸ می‌انجامد چنین نوشته است:

« در این اثنا به وساطت ایلچی انگلیس، سرگراوزلی، سخن مصالحه به میان آمده، سردار روس با نایب‌السلطنه در کنار ارس بنای مکالمه گذاشتند. اما صورت انجام نپذیرفت. سردار مذکور کاتلیاروسکی را با دوهزار سالدات و مشق توب در کنار چپ ارس گذاشته، خود مراجعت به تفلیس کرد و نایب‌السلطنه از سلطان حصار، پیر قلی خان و میرزا محمدخان قاجار و علی مرادخان خمسه را با افواج سواره مأمور به مملکت شکی ساخته، خود با سرباز و توپخانه به موضع اصلاحندوز آمد و صادق‌خان قاجار و جعفر قلی آقا را برای کوچانیدن ایل به قراباغ فرستاده، جنرال کاتلیاروسکی، که در آق‌اگلان توقف داشت، شب نهانی از ارس عبور و سحرگاهان بر اردوی ایرانیان، که چند مقابل لشکر او بودند، تاخته، شکست داد. جمعی از ایشان به کل پریشان، فرار و نایب‌السلطنه با باقی سپاه در کار پیکار

بود که جنرال شب دیگر بیستم تیرین اول^۱ حمله برده، ایشان را بالکلیه متفرق و بسیاری را مقتول و با غنایم موافور مراجعت نمود و عساکر مأموره شکی و قراباغ نیز از استماع این خبر برگشته، به نایب‌السلطنه پیوستند و بار ارتحال به مشکین و از آنجا به تبریز بستند و جنرال کاتلیاروسکی عزیمت مقان کرده، ایل قراباغ را، که در آنجا بودند، کوچانیده، قلعه ارکوان را به یورش مسخر و به لنگران رفته، قلعه آنجا را محاصره، شب عاشورا اول کانون آخر^۲ سنه ۱۲۲۸-۱۸۱۳ بنای یورش نهاد. هریک از طرفین به کمال استقامت داد مردانگی داده، بالاخره به قوت طبع بی‌هراس جنرال روس قله آنجا را مسخر و صادق‌خان و محمدیک سرهنگ قاجار، که سرکرده مستحفظان بودند، با جمع کثیری از روس و مسلمان به قتل رسیده و خود کاتلیاروسکی سه زخم سنگین برداشت و در بهار این سال، که دولت ایران از استرداد ممالک متصرف روس مأیوس و مصالحة روم و اغتشاش خراسان علاوه آن بود، شاه اظهار میل به صلح نمود. میرزا ابوالحسن خان شیرازی از آن طرف به رسالت مأمور و سردار رتیشچوف نیز آمده، در موضع گلستان قراباغ، روز دوازدهم تیرین اول سنه مذکور^۳ عهدنامه میان دولتين روس و ایران متعلق گشته؛ دولت ایران به اختصاص ممالک خوانین‌نشین گنجه و قراباغ و طالش و شکی و شروان و باکو و قبه و دربند و همه داغستان و گرجستان و طوایف همجوار آن را به دولت روس اقرار و از هرگونه ادعایی در باب آنها دست‌بردار شد و امپراتور روس نیز متعهد گشت که شاه هرگدام از اولاد خود را، که ولیعهد سازد، ثابت و به استقرار امر او پردازد.»

اما لحن کسانی که در این سوی رود ارس بوده و برای خوشامد دربار فتحعلی‌شاه سخن می‌رانده‌اند لحنی دیگر است و این شکست جبران‌ناپذیر لشکریان عباس‌میرزا را در برابر تاخت‌وتاز سپاهیان کاتلیاروسکی تیجه خشم طبیعت و ناسازگاری آسمان دانسته‌اند. عبدالرzaق ییک مفتون دنبیلی که در تبریز می‌زیسته این واقعه را در کتاب مآثر سلطانیه چنین وانمود کرده است:

«شرح قضیه اصلاحندوز و وقایعی که روی نمود - حضرت حق، جل و علا، که جمیع موجودات به وحدت او گواه است، چگونه تواند شد که گردونی چنین بلند برکشد و فضای فسیح‌الأرجای او را به ثوابت و سیار و پرتو ماه و هور و ابراج و منازل برآراید و خیمه گردون را بی‌طناب و ستون بدارد؟ آن همه اجرام علوم در حرکات و سکنات و مقارنه و مقابله و

۱. بیستم اکتبر ۱۸۱۳ مطابق با ۲۵ شوال ۱۲۲۸ و اواخر مهرماه.

۲. اول ژانویه ۱۸۱۴. ۳. اکتبر ۱۸۱۳

غروب و طلوع و استقامت و رجوع خالی از نفع و ضر و عاری از سعد و نحس باشد و حیرت زدگان عالم خاک، که ناظر حرکات و اشکال افلاک اند، آنها را به یک بارگی در گذرگاه سنین و شهور از تأثیر و تصرف مهجور دانند؟ و حال این که در این سال مشاهده شد و معلوم گردید که: به واسطه نظرات و علامات رديه، از ظهور ذوذابه و خسوف و کسوف، لشکرکشی‌ها و خونریزی‌ها و آشوب و فتن، فتور و محن در دول متعدده پدیدار، که باعث حیرت عقول و دهشت نفوس اولو‌البصار گردید. از آن جمله پادشاه روس، به سبب دوستی و صداقت با پادشاه انگلیس در عداوت پادشاه فرانسه جازم گشت، تجار و اهل معاملات را از تردد و تجارت به مملکت فرانسه و آمیزش آنها منع نمود و بالاخره در میان ایشان اتفاق محارباتی چند افتاد و جمعی کثیر از دوطرف کشته شد، که شرح آن وقایع طولی دارد و لایق به سیاق کتاب نیست^۱ و نیز از تأثیرات ثوابت و سیار در این سال مرض وبا و طاعون به اهالی اسلامبول راه یافت. از قرار اخبار جمعی تجار، که به سخن ایشان اعتماد بود والعهدة عليهم، قریب ششصد و پنجاه هزار نفس ترک زندگانی کرده، از حیات فانی دست شستند. آشوب و تزلزل فتنه و تطاول فساد و تداخل در سرحدات آذربایجان نیز، که متصرفة روسیه بود، اتفاق افتاد. روسیه در بساط حیله و تزویر منصوبه ساختند و به غفلت رایتی در خودنمایی برافراختند. آری، اگر با دولتیاران همواره دولت ظفریار باشد ایشان را مراتب تجربت‌اندوزی و قدردانی و عدل‌آموزی روی ننماید و اگر قرین صاحب قرانان همیشه شاهد نصرت گردد هیچ‌گاه خلافت غلبه بر دشمن، بعد از انحطاط کار، در مذاق تلاش و سعی ایشان لذت نبخشد، بلکه همواره کامگاری را عادتی دانند مألف و کامرانی را رسمی پندارند معهود و در طبیعت ملک‌داری ایشان کامروایی چون طبیعت ثانیه باشد، که گفته‌اند: «العادة كالطبيعة الثانية». تا تشنگی غالب نگردد قدر آب زلال ندانند و تا شام هجران پرده ظلام نگستراند آیت پرتوا فروزی آفتاب وصال از اوراق لیل و نهار نخوانند. پاینده بر یک حال ذات بی‌مثال خداوند ذوالجلال است، شعر:

نگردد هرگز از حالی به حالی
خدایست آن که ذاتش بی‌مثال است

تغییر حالات، که از نتایج ادوار چرخ دور زاید و درک آن از بدیهیات اول است، مخصوص بُنی نوع انسان است، به تخصیص ظاهر و آشکار در کار فرماندهان و در عالم امکان، که عالم صورت است و مبتنی بر حدود و جهات چگونه ممکن باشد که چهره

۱. اشاره است به لشکرکشی ناپلئون به روسیه در ۱۸۱۲-۱۲۲۷.

حسنای مکنونات خالی از خال تغییرات و عاری از خدشة تبدلات ماند؟ هر که را در عالم معنی و صورت درجه و رتبت بلندتر است در مدارج و مسالک او نسبت نشیب و فراز بیشتر است. فرومایگان را از گزند حوادث چه غم و دونه‌هستان را از گردش ناهموار چرخ پرآزار چه ال؟ پادشاهان در غم گرفتن اقالیم باشند و گدایان را دل از غصه نیمنانی، که به چنگ آرند، دو نیم. قامت همت هر بلندترتبی، که به خلعت ریاست عامه و سیاست مدن و کسب اخلاق فاضله، که مهمی خطیر است، آراسته است. در صادر احوال او کمال و نقصان و کاهش (و) افزایش و قبض و بسط و نفع و ضر با هم آمیخته، شعر:

بر آسمان ستاره بود بی‌شمار، لیک رنج و خسوف بر دل شمس و قمر بود
 صاحب دولتان را غلبه در هزیمت‌ها و فزایش‌ها در کاهش‌ها است. پادشاهان قوی مکنت
 امتحان بیشتر دیده‌اند و پیغمبران بلندرتبت زهر بلیت بیشتر چشیده. صافی نظران دانند که:
 ارتفاع و انحطاط در حرکات آفتاب و ماه پیدا است. خلاصه این تشییب و تبیین این مدعای آن
 است که: همت بلند نهمت نواب نایب‌السلطنه مقصود بود که: هم در این سال، به عنوان ایزد
 متعال، کار روسیه به یک سو شود و در آن روزها ورود جمعی از اکابر شکی به رکاب والا و
 عرض تعدیات جعفرقلی‌خان دنبلي و استدعای آنها در تعیین سردار و سپاه و تعهداتی که در
 تصرف شکی نمودند و الحاحی که سلیمان خان در انجام مسئول ایشان کرد معاون و ممداین
 معنی آمد. با آنکه غالب سپاه به مهم طالش، که اهم امور بود، مشغول و تعسر و تعذر آذوقه
 در موغان مانع از دحام همه سپاه آذربایجان در معسکر ظفر اثر بود، قلع مواد روسیه و
 استخلاص عجزه و ملهوفین شکی مهیج ماده شوق و دامن زن آتش غیرت نایب‌السلطنه
 گشته، از موضع سلطان حصار پیرقلی‌خان قاجار را با میرزا محمدخان قاجار و
 علی مردانخان خمسه و جمعی کثیر از مجاهدان شیرگیر، از راه قراباغ به شکی مأمور،
 رایات فیروز از سلطان حصار با سه چهار فوج سرباز و توپخانه و چند دسته غلام و جمعی
 سواره عازم اصلاحندوز و منظور نظر مهرگستر آن بود که: بعد از عبور مأمورین از رود ارس و
 کر و اتمام کار ولايت شکی، از اصلاحندوز عزیمت قراباغ فرمایند و در بدایت ورود به
 اصلاحندوز سواران دشمن سوز به اطراف اردوی روسیه مأمور و لشکر منصور اطراف ایشان
 را احاطه کرده، آن جماعت را عزم متقابل مقدور نبود. از غلبه رعب و هراس در قلعه و سنگر
 خویش خزیدند و رأیت مخاصمت به میدان مجادلت نکشیدند. رفتہ رفته کار به جایی
 انجامید که: آذوقه و علف برای سالدات ممتنع الحصول آمده. ینارال روسیه به فکر
 چاره‌جویی افتاد و دام حیلت نهاد و سر حقه تزویر گشاد و تنی چند از قراباغیان یا غیان در

لباس موافقان بفرستاد، به شیوه فراریان، به معسکر اسلامیان و به ملاقات جعفرقلی خان قراباغی پیوستند و اظهار کردند که: ما از طرف ایلات قربانی آمدہ‌ایم که سپاهی از رکاب منصور بریم و ایل قربانی را به تمامت از کنار رود ترتر کوچانیده، به رکاب سعادت اثر آوریم. جعفرقلی خان از ساده‌لوحی به سخنان آنها فریفته، سپاهی به سرداری صادق‌خان قاجار از نواب نایب‌السلطنه بگرفت و از رود ارس عبور نمود و تنی دو از جاسوسان مزبور، چون دزدان در بنگاه جعفرقلی خان مانده، از عدت سپاه و کم و کیف و کار و شمار پیاده و سوار اردو آگاه، به بهانه این‌که: از پی مأمورین می‌رویم از ارس عبور و به اردوی ینارال پیوستند و او را از حقیقت هر کار خبردار داشتند. او نیز چون دریافت که: جمعیت اردو منحصر به چند فوج سرباز نوآموز و چند دسته غلام و بنه مأمورین شکی و قربانی است و معلمین انگلیس، که متوجه تعلیم توپچیان و سربازان تازه‌مشق بودند، به مناسبت مسالمت انگلیس و روس از کاربی کار آسوده و اگر غفلتاً عزم رزم نمایند صید مراد به دام و کار بر وفق مرام خواهد بود و دریافت نمود که: سواران اسلام نیز از ظهر عجز روسیه اطمینانی یافته‌اند و مانند زمان سابق اهتمامی در احاطت اردوی او به جا نمی‌آورند. شب‌هنگامی به رهنمونی مرادخان دلاغرده، که غالب ایل او در اصلاح‌دوز میان ایلات قربانی بود، از آق اغلان رانده؛ نیشب از معبری غیرمعروف عبور و سواری چند، از قربانی، از معبر دیگر، به قراولان اسلام ملحق داشت که: خود را کس جعفرقلی خان گفته، قراولان را تا رسیدن او معطل دارند و آنها به موجب تمھید و مخداعه عمل نمودند. مقارن آن ینارال بررسید و سواره قراق دور قراولان را فروگرفته، تمامت را دستگیر کردند و به تعجیل رانده، صبحگاهی در کنار اردو سیاهی نمودند. سپاه اسلام چنان پنداشتند که: صادق‌خان مراجعت نموده چون نیک نگریستند رایت جماعت روس نمودار، مجال تسویه صفوی نیافته، اجتماع سپاه در نظر اندیشه محال آمد و شجاعت و خودداری در چنین هنگام مشکل. نواب نایب‌السلطنه، که خداوند بی‌مانندش یار و بخت بلند ظفرمندش در نوایب مددگار، قدم ثبات و دوام افسرده، فوراً به شلیک زنبورکخانه فرمان داد، تا جمعی که دواب خود را به صحرا برده بودند، از آن به شلیک بی‌هنگام دریافت وقوع حادثه کرده، به اردو مراجعت نمایند و آن حضرت خود از سراپرده جلالت میان فوج سرباز و توپخانه آمده، طبل جنگ فروکوفت. صفحه‌ای سربازان، که متصل به خیام اردو بود، راست شد. چون میان دو لشکر فاصله نمانده بود، حکم صادر شد که: علی خان نسقچی باشی اصحاب حرفت و صنعت و اهل اردو بازار و بنه سپاه مأمورین به شکی را به استعمال تمام کوچانیده، از معركة جنگ و غوغای دورتر برد. سواره



ماں جنڈ کلہ ماد کا رمکد ارم نام خود را

خسرو میرزا

خسرو میرزا پسر عباس میرزا

قراقر از قلت سواره اسلام جرأت کرده، عنان گشادند. نواب نایب‌السلطنه با غلامان خاص تاختن آورد و به حمله اول آنها را در هم شکست و داخل سالدات و توپخانه روس نمود. اما چه سود؟ پس روسیه را از مشاهده آن حالت آتش توب و تفنگ در اشتغال آمد. زبانه نوایر جدال و قتال سربه‌زبانا کشید. چون معلمین انگلیس خود را دور از کار داشته، توپچیان نوآموز آذربایجانی نیز استقلالی در آن کار نیافته، جنگ توپخانه بر حسب دلخواه نایب‌السلطنه نبود. از سمند آسمان حرکت به زیر آمد و دامنی، که اطلس فیروزه چرخش عطف او بود، بر کمر استوار ساخته، به دست دریا مثال از دهان توپ‌های دوزخ شرار دامن دامن شعله بر دامن سپهر دوار می‌افشاند. صواعق توب و تفنگ از دو طرف، چون ابر بهاری، برق ریز بود و عرضه کارزار، چون هوای هاویه، آتش‌انگیز. نایب‌السلطنه در روز چنین عافیت سوز دلیری‌ها کرد که باعث حیرت دور و نزدیک گردید و از توپخانه به صفوف سرباز تاخته، آن شیر مردان را به جنگ و جدال دلیر ساخت و بازوی تجلو و بسالت برافراخت. فوج سرباز حاضر، که به مراتب از سالدات روس در عدد کمتر بودند، کوشش‌های مردانه می‌نمودند. سه چهار ساعت سد دریایی آتش شده، تا این‌که اکثر دواب اهل اردو رسید و جمعی عاری از فنون جنگ خود را از میان نارسوزان به کنار سلامت کشید. نایب‌السلطنه زیاده توقف را در آن مقام مقرون به صرفه ندید و از آنجا به پای تپه اصلاح‌ندوز، که با روسیه زیاده از یک تیر پرتاب فاصله نبود، کشیدند. در آن روز آرام‌سوز شیوه ثبات قدم از جعفر قلی خان مقدم، که سرهنگ فوج مراجعه بود، ظاهر گشت و مصابت او مایه آرام سربازان نوآموز شفاقی و نخجوانی گردید و در معركه جدال از زبان نایب‌السلطنه تحسینات گوناگون شنید. روسیه در جای اردو تسویه صفوف و تعییه الوف کرده لشکر اسلام (را) متصل به پشتۀ اصلاح‌ندوز آن روز تا شب نفسی آسودگی نبود و جنگ‌های متوالی روی نمود. نه غیرت نایب‌السلطنه متحمل آن خسارت از روس و نه روسیه جز مدافعت چاره داشتند. هنگام عصر هنگامه جنگ گرم‌تر و مبارزان اسلام حمله‌های جان‌شکر می‌کردند. چون نقاب قیرگون بر روی گردون کشیده آمد، روسیه خود را به دامن تپه بلند که به مقام اردو متصل بود، کشیدند. به این اراده که: چون شب تیره‌تر گردد راه معاودت پیمایند. پس بر حسب حکم سربازان مراجعه بر سر پشتۀ اصلاح‌ندوز ممکن و افواج دیگر و توپخانه در دامن پشتۀ مقیم و قراولان تعیین شد که: از حرکات روسیه خبر رسانند. اتفاقاً در آن شب شب‌رنگ جمعی سالدات، از اسرای سلطان بود، که در میانه فوج بهادران بودند، فرصت یافته، به روسیه ملحق. وقتی که روسیه بار مراجعت بسته بودند ایشان را از مراجعت ممانعت کرده، گفتند:

اگر از شما عنزی^۱ به ظهر رسید، ما پیش رو شده، اسم بعضی از سربازان شقاقی و نخجوانی برمی و شما را به میان آن دو فوج می رسانیم. ینارال آن رای را پسندیده، از قرار تمہید ایشان معمول داشت. سربازان شقاقی و نخجوانی وقتی به خود پرداختند که روسیه را در میان خود یافتند. جنگ درگرفت و دود تفنگ دامن چرخ و اختر، در شلیک اول. کرشت انگلیس^۲ سرهنگ فوج شقاقی و نخجوانی، که از اشتغال جنگ و جدال و استعمال نایره قتال فراغی داشت، با چند نفر سرکرده مقتول و مجروح گشته، سربازان مزبوره مجال جنگ نیافته، به جانب تپه اصلاحندوز روان و توبخانه نیز بی ایشان گرفت. نایب‌السلطنه از مشاهده این حال، از پی دفع این حادثه، خود را به آن گیرودار درآفکند. اتفاقاً سمند آسمان رفتارش در گودی ژرف افتاده، از صدر زین جدا ماند. غلامان چنین پنداشتند که آسیبی پیکر مبارکش رسیده، از هر طرف صدا بلند شد و هر کس شنید خود را به کناری کشید. سربازان مراغه نیز، چون سالدات روس و سربازان اسلام را دیدند، که آمیخته به هم قاصد تپه شده‌اند، و آن پشته جایی نبود که حفظ آن واجب باشد، بعد از کشش و کوشش بی‌فایده پی دیگران گرفتند. چون لطف پروردگار حافظ وجود مسعود نواب نایب‌السلطنه بود، خود را از آن حضیض پرخطر به اوج سلامت رسانیده، سواری را دیدند که مرکب انگیخته و مرکبی دیگر می‌کشد. نواب اشرف، به تصور این‌که او سواره دشمن است و اسبی به غنیمت می‌برد، پیاده با شمشیر برکشیده، قصد او نمود و نهیبی بر وی کردند و آن سوار خود از جلوه‌داران سرکار بود. صدای مبارکش بشناخت و خود را از اسب بر زمین انداخت. جنیت پیش کشید و نایب‌السلطنه سوار گردید و مردم از سلامتی وجودش استبشار کردند و آن جناب کوشش زیاده از آن را بیجا دانسته، سپاه را در محلی که موسوم به حاجی خمرلو بود، مجتمع داشتند، که اجتماعی نمایند و اختصاصی فرمایند. مقارن آن خبر رسید که: روسیه در اصلاحندوز به قدر این‌که تفنگ مقتولین را برگیرند توقف جایز ندانسته، مراجعت و به تعجیل از رود ارس عبور نمودند. نایب‌السلطنه روز دیگر در همان محل توقف و کس تعیین فرمودند که: اسبابی که در اردو مانده، ضبط و شهیدان جهاد را دفن نمایند. پیرقلی خان نیز در همان منزل مراجعت نموده. مشخص شد که: بعد از عبور از کر، خبر شبیخون روسیه و مراجعت موکب والا به او رسیده بود. دیگر توقف در حدود شکی را بی‌حاصل دانسته، مراجعت و از رود کر و ارس بی‌جنگ و جدال گذشته، به رکاب پیوست. متعاقب او

۱. در اصل عزی. عنز به فتح اول و سکون دوم به معنی روی برگرداندن است، مؤلف ناسخ التواریخ در این مورد

۲. در ناسخ التواریخ: مترکشت انگلیس. «شبیخون» آورده است.

صادق خان و جعفرقلی خان از طریق قراباغ و ابراهیم خان از طرف سالیان، مجرد شنیدن این اخبار، به رکاب سعادت آثار رسیدند. چون هوا سرد شده و گیاه در کوه و دشت یافت نمی‌شد و از آن موضع تا آبادانی مسافتی بعید بود، عزیمت مشکین بر توقف راجح آمد. قاصد مشکین گشتند و چندی در آنجا متوقف بودند که اسباب اختصاصی فراهم آورند و همت در تلافی و انتقام گمارند. مقارن آن حال خبر دست انداز روسيه به ایلات مغایز که ساکن دره ايلدگز نخجوان بودند، رسید و اين خبر عنان‌کش موکب سعادت اثر به جانب تبریز گردید و نظامی که بایست، در کار ایلات آنجا داده شد.»

این شرح نسبتاً مفصل را از کتاب مأثر سلطانیه که به دستور عباس میرزا نایب‌السلطنه تألیف و در ۱۲۴۱ چاپ شده است عمدتاً برای آن آوردم که نمونه‌ای از انشای سنگین و پرتکلف تاریخ‌نویسان آن زمان در دست باشد و در ضمن نشان بدهد چگونه سخت‌ترین و بدفرجام‌ترین شکستی را که لشکریان ایران در پایان جنگ اول خورده‌اند در این سوی رود ارس توجیه می‌کرده و خطای فاحش را نتیجه ناسازگاری آسمان و زمین و حوادث دور دست جهان می‌دانسته‌اند.

توضیحات ناشر

در قسمتی از این کتاب (در بخش اجتماعی ایران) در مورد روحانیان مطالبی نوشته شده است که ناشر لازم می‌داند ملحقاتی به آن بیفزاید تا خوانندگان محترم خود سره از ناسره و صحیح از سقیم را تشخیص دهند.

قاجاریه برای این‌که به حکومت خود مشروعیت بیخشند خود را در پناه جامعه روحانیت قرار دادند تا آنجا که زمینه برای افراد فرصت طلب فراهم شد که در لباس روحانی خود را به دربار نزدیک نمایند و از اینجا روحانی درباری پیدا شد. مسلمًاً اینها مصالح شاه و دربارش را در نظر داشتند نه دین و مذهب را. و گرنه با نظری اجمالی به گذشته و حال متوجه می‌شوند که خدمات زیادی از جانب روحانیان به اسلام و مسلمین شده است. از جمله مرحوم مجلسی که نوشه‌هایش برای درک و فهم مسائل دینی و مذهبی، مرجع قابل اعتمادی برای نخبگان و علمای طراز اول است. یا عالمی مانند سید جمال الدین اسدآبادی که برای بیدارکردن مردم ایران کارهای مهمی انجام داد که تا حدودی باعث نجات مردم از استبداد ناصرالدین شاه شد و با بنیاد مجله عروة‌الوثقی و پاسخ‌گویی به مقالات ارنست رنان که علیه اسلام در یکی از مجلات پاریس می‌نوشت در جهان مشهور شد و ناصرالدین شاه با توجه به معروفیت آن مرد بزرگ به دعوتش همت گماشت.

وی در آغاز تصور می‌کرد می‌تواند با نزدیکی به شاه اندیشه‌های اصلاح طلبانه خود را به اجرابگذارد اماً چون ماهیت و طبع سلطان با هیچ اصلاحی موافق نبود از ایران اخراج شد.

مجتهد آگاه و دلسوز ایرانی حاج ملاعلی کنی در زمان همین سلسله رهبری مخالفین امتیاز رویتر را به عهده گرفت تا جایی که شاه قاجار حاضر شد آن را کان لمیکن اعلام کند. روحانیون همواره در پی راهنمایی مردم و مصالح کشور بودند و جز عده محدودی با دربار همکاری نمی‌کردند مگر این‌که صلاح اسلام و مسلمین را در مماشات با دربار می‌دانستند. مثل مرحوم آیة‌الله حائری که با رنج بسیار حوزه علمیه قم را در ایران دایر کرده بود چون رضاخان و قدرت جهنمی او را به خوبی می‌شناخت. به خصوص آن موقع رشد سیاسی مردم چندان بالا نبود که بتوان مبارزه کرد. از این‌رو آیت‌الله حائری دچار باب تراحم و موضوع اهم و مهم شده بود. به این معنی که امر دایر بود بین این‌که با رضاخان درافتند و مردم مانند جریان مسجد گوهر شاد با قتل عام موافق شوند و بقیه صحنه را رها کنند و درنتیجه روحانیت شیعه به کلی شکست بخورد و سازمان علمیه قم برچیده شود یا این‌که با حاکم وقت به طور کجدار و مریز سرکند تا بتواند با اداره و ادامه کار حوزه علمیه قم علما و مجتهدین و مردان مبارزی برای آینده ایران و دنیای اسلام تربیت نماید. آیت‌الله با صبر سیاسی و دوراندیشی مخصوص به خود شق دوم را اختیار کرد و دیدیم که در تمام دوره رضاخانی حوزه علمیه قم را با همه تحمیلات و فشارهای رضاخانی به خوبی اداره کرد و از همین حوزه بود که زعیم عالیقدر حضرت امام خمینی(ره) و سایر مراجع کنونی قم به عنوان شاگردان آیت‌الله حائری برخاستند و درنتیجه طومار سلطنت ۵۸ ساله دودمان پهلوی درهم پیچیده شد.

تاریخ ایران پر از خدمات علما و مجتهدان است. فتوای تحریم توتون و تباکو که از طرف بزرگ عالم زمان مرحوم میرزا شیرازی صادر شده بود هنوز در فضای ایران اسلامی طنین انداز است که پشت امپراتوری انگلیس را شکست و سیطره شاه وقت را در بین مردم از بین برد و همین اقدامات باعث شد که سید بزرگوار (طباطبائی و بهبهانی) نهضت مشروطیت را بنیان نهند.

کارهای روحانیت نه تنها موجب رهایی مردم ایران از ظلم و ستم شد بلکه در سال ۱۳۴۱ هجری قمری ملک فیصل که قصد انجام انتخابات و تأسیس مجلس شورای ملی را داشت از فعالیت‌های انتخاباتی علمای شیعه سخت بهزحمت افتاد، زیرا اعتقاد علمای شیعه بر این بود که انتخابات زیر نظر روحانیت صورت گیرد و نسبت به شیعیان عراق که دو ثلث ملت عراق را تشکیل می‌دادند توجه بهتری شود اما ملک فیصل زیر بار نمی‌رفت. لذا آیت‌الله شیخ مهدی خالصی که از علمای بزرگ عراق مقیم کاظمین بود حکم تحریم انتخابات را صادر

نمود. این حکم را مرحوم آیت‌الله نائینی و سپس آیت‌الله اصفهانی رحمت‌الله علیه امضا نمودند و در اثر امضای این دو بزرگوار سروصدای عجیبی در عراق برپا شد و دولت عراق تصمیم گرفت شیخ مهدی خالصی و سایر روحانیون ایرانی طراز اول و سرشناس را که مؤثر در این امر بودند به ایران تبعید کند.

در اواخر سال ۱۳۴۱ هجری قمری تحت اقدامات و پوشش‌های نظامی تبعید علماء طرزی فجیع صورت گرفت. آیت‌الله نائینی و آیت‌الله اصفهانی و جمعی دیگر از اصحاب و شاگردان مبرز آنها مانند آقا سید جمال گلپایگانی، سید حسن تهامی بیرجندی، آقا سید حسن بحرالعلوم، آقا شیخ اسدالله زنجانی و جمع دیگری از بستگان نائینی به صوب ایران تبعید و اخراج گردیدند. مردم متدين و مبارز ایران تا از خبر ورود علماء و مراجع اطلاع یافتدند بی‌درنگ به استقبال آنان شتافتند. آیت‌الله نائینی مدتی در کرمانشاه اقامت گزیدند و پس از چندی به طرف همدان حرکت کردند. و سپس رهسپار قم شدند. این مرد بزرگ دوماه در قم توقف و به تدریس و امام جماعت اشتغال ورزیدند. قریب یک سال پس از تبعید مراجع، درست در سال ۱۳۴۲ بود که ملک‌فیصل در اثر فشار مردم مسلمان عراق توسط نمایندگان خود از علما عذرخواهی کرد و درخواست بازگشت مجدد آنان را به عراق نمود. علما نیز برای خالی نگذاشتن حوزه علمیه نجف اشرف و ادامه مبارزات تصمیم به مراجعت گرفتند.

آیت‌الله نائینی پس از بازگشت به عراق همچنان به پیگیری امور اجتماعی و اقدامات اصلاحی و رفع نیازمندی‌های مسلمین پرداخت و پس از عمری زحمت در راه تعلیم و تربیت و مبارزه در مرداد ۱۳۱۵ شمسی به رحمت حق پیوست.

* * *

در جنگ اول جهانی دولت عثمانی به کمک دولت آلمان علیه قوای انگلیس و فرانسه وارد جنگ شد، دامنه جنگ به عراق کشیده شد و آن کشور اسلامی در معرض خطر و نابودی قرار گرفت، در این هنگام علمای شیعه مقیم عراق (کربلا و نجف) که در رأس همه مرحوم محمد تقی شیرازی (سیز زای کوچک) قرار داشت اعلام جهاد نمودند و خود شخصاً وارد جنگ گردیدند و در سنگرهای اطراف بغداد به دفاع از مملکت اسلامی پرداختند. از جمله علمای مشهور و مجتهدین بزرگی که در آن جنگ و جهاد ضداستعماری شرکت جستند این ناماها بیشتر و درخشان‌تر در تاریخ مبارزات اسلامی ملت عراق به چشم می‌خورد. مرحوم آقا سید محمد طباطبائی فرزند ارشد آیت‌الله العظمی سید کاظم یزدی

صاحب عروة‌الوثقی، آیت‌الله سید‌محمد تقی خوانساری، آیت‌الله شیخ مهدی خالصی و آیت‌الله شیخ محمد باقر زنجانی که هریک در رهبری نهضت اسلامی پایه‌گذاری شده توسط میرزای دوم نقش حساس و تاریخ‌سازی به عهده داشتند. این نیروی مشکل به رهبری روحانیت مبارز در طی مبارزات خود شکست‌ها و عقب‌نشینی‌هایی نصیب قوای انگلیس کردند و از آنان اسیر گرفتند. سرانجام دولت عثمانی شکست خورد و قوای مجاهدین نیز رو به ضعف نهاد و بالاخره پس از دو ماه مقاومت در یک حمله سنگین و همه‌جانبه انگلیس‌ها شکست خوردن و ناگزیر به عقب‌نشینی شدند.

در این جنگ خونین و دامنه‌دار بسیاری از علمای مشهور و روحانیون طراز اول و پیشگام و رهبران مبارز و آگاه شریت شهادت نوشیدند که یکی از آنها شهید راه حق آیت‌الله‌زاده بزدی آقای سید‌محمد طباطبائی فرزند آیت‌الله سید‌کاظم یزدی بود و عده‌ای هم در اثر صدمات و آسیب‌هایی که در میدان جنگ به آنها داده شده بود بعداً در بستر به شهادت رسیدند. از جمله این افراد مرحوم سید‌مصطفی کاشانی پدر مرحوم آیت‌الله کاشانی بود. در خاتمه نمونه‌ای از وارستگی و ساده‌زیستی روحانیان واقعی که در هر زمان مورد احترام مردم می‌باشد نقل می‌شود.

ناصرالدین شاه قاجار در اوایل سلطنت خود برای زیارت مشهد مقدس، عازم آن دیار شد. سرراه در شهر سبزوار اطراف کرد. روزی نزدیکی‌های ظهر به خدمت آیت‌الله سبزواری که بعد از مرحوم ملاصدرا بزرگ‌ترین فیلسوف زمان بود رسید، پس از قدری گفتگو، شاه عرض کرد که دستور ناهار بدھید و میل دارم که هرچه هر روز خودتان میل می‌فرمایید همان را آماده سازند. آیت‌الله به فردی که مأمور پذیرایی بود دستور داد که ناهار را بیاورید، ظرفی دوغ و دو عدد قاشق چوبی و مقداری نان خشک شده حاضر کردند. مرحوم سبزواری با دست خود نان‌ها را خرد و در ظرف دوغ ترید کرده پس از به‌هم‌زن، قاشقی به شاه دادند و فرمودند بسم‌الله، بفرمایید و خودشان مشغول صرف ناهار شدند، شاه هم به ناچار قاشقی نان تریدشده به دهان گذاشت اما فروبردن و جویدن نان خشکیده برای ایشان سخت بود. پس از صرف ناهار موقع خدا حافظی شاه کیسه‌ای پول تقدیم آقا کرد، آقا فرمودند: پولتان را بردارید، چنان‌که نان ما از گلوی شما پایین نمی‌رود پول شما هم از گلوی ما پایین نخواهد رفت.

وضع اجتماعی ایران در این دوره

آشکار است که دوره نهاله جنگ اول با روسیه چنان اوضاع اجتماعی ایران را آشفته و پریشان کرده بود. گذشته از بار بسیار گران جنگ با روسیه کشتارهایی که در شمال غربی ایران شده و در هر واقعه شماره بسیار از سپاهیان جان سپرده‌اند ناچار جمعی کثیر از مردم ایران که شوهر و فرزند و پدر و برادر و خویشاوندان را از دست داده‌اند چنان سوگوار و خشمگین بوده‌اند. با آن اوضاع قهرآ وسایلی که کشتگان میدان جنگ را هرچه زودتر به خاک بسپارند و دفع عفو نت بکنند درمیان نبوده است و به همین جهت در این دوره بیماری‌های عفونی و واگیر در سراسر ایران انتشار یافته و گروه بسیاری از مردم را که در پشت میدان‌های جنگ بوده‌اند گرفتار کرده است. از آن جمله در سال‌های ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ بیماری جانکاهی در ایران روی داده و مؤلف مائز سلطانیه درباره آن چنین نوشه است:

«یان کیفیت امراض مهلکه که در این دو سه سال در بعضی از ممالک چین و هند و ایران روی نمود... در این دو سه سال از تأثیر حرکات اجرام علویه و قراتات کواکب امراض مهلکه در بعضی از بلاد چین و هندوستان اتفاق افتاده، جمع کثیر از زندگانی سیر آمدند و از آن حدود به بعضی از بلاد ایران سرایت کرده، در شیراز و اصفهان و یزد و کاشان و قزوین و عراق عجم و از آنجا به بعضی از ولایات آذربایجان، مثل مراغه و تبریز و خوی و قراچه داغ و نخجوان افتاده، در همه این ولایات گروهی انبوه رخت هستی به کاخ نیستی کشیدند. همانا که هوا عفو نتی پیدا کرده بود. هر که را این ناخوشی می‌گرفت در سال اول یخ و آب سرد بر

وی ریخته، می‌مالیدند و اکثری را قی و استفراغ و اسهال دست می‌داد و مدت بیست و چهار ساعت طول می‌کشید و در این زمان اندک چنان می‌گداخت که گویا دوماه آزار کشیده بود. هالک بیش از ناجی بود و معلوم می‌شد که: این مرض سرایتی داشت، یکی را می‌گرفت و یکی را می‌گذاشت و اکثر پیران را گربیان می‌گرفت و کمتر متعرض جوانان می‌شد و احياناً سمیت هوا را قوت طبیعت جوانان دافع بود و سرّ این امراض مهلکه بر کسی ظاهر نشد و نه کسی او را فجاؤ و بیا می‌توانست گفتن و نه غیر فجای و بیا احتمال می‌رفت. بالجمله قائم مقام صدر دولت پایدار، در دارالسلطنه تبریز برای نظام کار و انتظام امور دولت قرار داشت و به تدابیر و دوا جوان و پیر این خطه دلپذیر را پرستار بود و در همه امور مساعی جمیله، که عادت آن جناب بود، به ظهور می‌رسانید و بعد از فتح سپاه روم و شکست آن جماعت ناخوشی در اردبیل معلى نیز افتاد و در زمان مراجعت نواب نایب‌السلطنه به دارالسلطنه تبریز جمعی از بهادران نومسلمان و سربازان جلادت نشان در راه وداع زندگانی نمودند و در تبریز نیز بازار جان‌دادن گرم بود. وضعی و شریف آن دیار، به صواب دید ارکان دولت، به حوالی و حواشی فرار کردند و قائم مقام از مقام خود حرکت نکرد و سرگرم انجام خدمات دیوانی و مشغول حراست و حمایت ملک و ملت بود، تا در بیست و پنجم شهر ذیقعدة‌الحرام مریض شده، روح پرفتوحش با روحانیان در حظایر قدس مأوى گرفت و در جوار سید حمزه مدفون گردید^۱.

رضا قلی خان هدایت در روضه‌الصفای ناصری این واقعه را چنین آورده است: «ذکر عروض و بروز مرض و بیا در اردوهای متعدد سپاه حضرت شاهنشاه... از تأثیرات قضا و قدر و قرانات اختر، بلکه به تقدیر حضرت داور در بلاد چین و هندوستان مرضی مهلک قتال روی کرده بود و بسیاری را از پای درآورده، تا به بنادر و سواحل فارس، به عراق دررسید و از فارس به عراق خرامید و در بلاد ایران سیر و سیاحت کرد و در هرجا بر پیر و برنا ابقا نمود و جمعی کثیر و جمعی غفیر، از هر شهری، روی به وطن اصلی نهادند و حکما آن را از عفونت هوا شمرده، به مقویات قلب و دماغ و معطرات لطیفة قویه معالجه می‌نمودند و یخ آب و حموضات می‌دادند و غالباً سودی نمی‌داد و در بد و حال قی و اسهال بر طبع چیره می‌شد و گردانگرد دیده‌ها سیاه و تیره، ناخن‌ها کبود و صدغین فرورفته و فوات می‌یافتند و احياناً بعضی معالجه می‌یافتند، برخی را فصد می‌نمودند و به بعضی جوهریات و راح می‌پیمودند

۱. مقصود میرزا عیسی قائم مقام معروف به میرزا بزرگ پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام است.

و فی الحقیقہ قانونی و معالجتی صریح نداشته و کماکان علاج ندارد و جناب قائم مقام در پنجم ذیقعدة الحرام در تبریز بدین مرض وحشت‌انگیز درگذشت... و در این ایام در اردبیل ثلثه شاهزادگان فتوری عظیم و وهنی جسمی درافکند، جماعتی انبوه از هرگروه، متاع جان را از وبا در معرض هدر و هبا دیدند... و در اردبیل بزرگ شاهنشاهی نیز بروز کرده، جماعتی به راه دیار عدم قدم نهادند و توهّم تمام در همه افتاده، کس را یارای عرض این عارضه نبود، تا آخر الامر جناب میرزا محمد حسین اصفهانی، حکیم باشی خاصه حضرت خاقانی، به عرض شیوع و وقوع این عارضه در اردبیل بزرگ اقدام کرد و چون یکی از جمله مجريات ضعف این مرض عدم اجتماع و ازدحام و تفرقه در منزهات و بیلاقات و کوهستان است شاهنشاه کارآگاه عساکر نصرت‌ماثر را رخصت رجعت به اوطن داده؛ فسخ عزیمت بغداد و در دامان کوه الوند فرمود...»

در پایان قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم بارها در ایران بیماری‌های جان‌کاه و اگیر مردم را از پای درآورده است از آن جمله در سال ۱۸۷۱ در مغرب ایران طاعون بسیار سختی رواج یافته و کشتار بسیار کرده است و ماده تاریخ آن را «طاعون العظیم» یافته‌اند و در ۱۹۸۱ یک نیمه از مردم مازندران به طاعون جان سپرده‌اند.

در سال ۱۹۳۱ هم در نواحی مرکزی ایران و مخصوصاً در شهر کاشان نخست زلزله بسیار سختی روی داده و پس از آن بیماری و اگیر عفونی جان‌کاهی بر مردم ایران مسلط شده و کشتار بسیار کرده است. دانشمند بزرگ آن روزگار حاج ملامهدی بن ابوذر نراقی که در ۱۲۰۹ درگذشته و سی مجلد کتاب و رساله جالب در علوم مختلف به فارسی و تازی از او مانده است در پایان کتاب جامع الافکار خود که نسخه‌ای به خط وی نزد دانشمند هنرپرور آقای حسن نراقی در تهران هست و با مهربانی خاصی مرا رخصت داده است از آن بهره‌مند شوم شرحی درباره این بلاهای دردانگیز نوشته است که عیناً آن را ترجمه می‌کنم:

«در آغاز ماه ربیع الاول سال ۱۹۳۱ از هجرت مبارک پیامبر به پایان رسید و آن هنگام گردآمدن اندوه‌ها و دلگیری‌ها و بسیار شدن غم‌ها و دلآزاری‌ها و بسیاری بی‌آرامی و نبودن تن آسایی از گردآمدن مصیبت‌ها و رنج‌ها و پی درپی رسیدن بلاها و فتنه‌ها بود، نخست آن که در شهر کاشان، که خدای آن را از گزند آسیب‌ها نگاه دارد، زمین لرزه‌های هراس‌انگیز و آسیب‌های جان‌کاه ناگوار رسید و همه ساختمان‌ها و جایگاه‌ها ویران شد و خانه‌ها و زادگاه‌ها بهم ریخت و بسیاری از دوستان و دوستداران مردند و بیش از یک تن از یاران و یاوران رفتند و پس از آن گرفتار بیماری‌های سخت و شگفت و دردهای وبای شگرف

شدیم. پس از آنکه به واسطه نداشتن جایگاه و جز آن و پریشانی کار به برخی از روستاها رفتیم و دلم از رفتن برخی از فرزندانم داغدار شد و چشم از تاریکی‌های غم و اندوه تیره گشت و روی آوردن اندوه و غم مرا پریشان کرد و در بلای سخت و فتنه بزرگ افکند یعنی مرگ پادشاه و پیش‌آمدن پریشانی و هراس مردم ایران...» از اینجا پیدا است که رادمردان و دانشمندان بزرگ این روزگار در سالیان دراز گرفتار چه حوادث جان‌کاه بوده‌اند.

نفوذ روحانیون درباری

یکی از ناگواری‌های بسیار زیان‌بخش در این دوره از آغاز پادشاهی قاجارها در ایران نفوذ مصنوعی فوق العاده‌ای است که به برخی از روحانیان درباری داده بودند. پادشاهان صفوی روحانیان درباری را تنها برای ایجاد نیروی باطنی و روحانی در برابر اهل تسنن که از دو سوی خطرهایی متوجه ایران کرده بودند می‌خواستند. از سوی شمال شرقی ازیکان حنفی هرگاه نیرو می‌گرفتند به ایران می‌تاختند و کشتار و تاراج بی‌رحمانه می‌کردند. از سوی مغرب ترکان عثمانی که پادشاه خود را خلیفه مسلمانان اهل سنت می‌دانستند نیز بارها نواحی ایران را به خاک و خون کشیده بودند و صفویه چاره‌ای جز آن نداشتند که کینه ایشان با انتشار طریقہ شیعه در دل ایرانیان استوار کنند تا به این وسیله خاک خود را از دستبرد ایشان بازدارند. با این همه هرگز به روحانیان سودجوی آن آزادی را نداده بودند که بر جان و مال مردم دست اندازی کنند. شاهان صفوی خود را سایه خدای و جانشین پیامبر در روی زمین و پیشوای روحانی می‌دانستند و ناچار روحانیان درباری دیگر دست نشانده ایشان و پیرو فرمانشان بودند.

در دوره افشارها و خاندان زند همچنان روحانیان درباری جز ادای وظایف شرعی خود کاری نداشتند و کسی ایشان را بر جان و مال مردم مسلط نمی‌کرد. قاجارها چون به سرکار آمدند خود می‌دانستند که مردم ایران پادشاهی ایشان را مشروع و به حق نمی‌دانند به همین جهت از آغاز روحانیان درباری را که پشتیبان خود ساخته بودند بر مردم چیزه کردند. آقامحمدخان با بسیاری از این روحانیان دیدار کرده و ایشان را به خود پذیرفته و تملق گفته است. فتحعلی‌شاہ دنبال این کار را گرفت و بلکه پای را فراتر گذاشت. مخصوصاً در دو جنگی که با روس‌ها کرد چون به وسایل مصنوعی سپاهیان را به میدان جنگ می‌برد و می‌دانست که مردم ایران صمیمانه با او یاری نمی‌کنند جنگ را جهاد و غزای با کافران

وانمود می‌کرد و مرتباً از روحانیان درباری حکم جهاد و فتوای غزا می‌گرفت، مخصوصاً جنگ دوم با روسیه را با همین ماجرا آغاز کرد و پس از این شرح آن خواهد آمد.

روحانیانی که به این‌گونه دستیار دربار تهران می‌شدند اختیارات بسیاری به دست آورده‌اند. در ایران نزدیک هزار سال در گوشه و کنار فرق مختلف تصوف زیسته و نه تنها آزادی کامل داشته‌اند بلکه همواره بسیار محترم بوده‌اند.

تها در اوایل دوره صفویه در مرکز ایران در میان دو گروه از صوفیه از یک طرف نعمتیان، پیروان طریقہ نعمت‌الله ولی و از طرف دیگر حیدریان پیروان طریقہ سلطان حیدر صفوی مخصوصاً در قزوین زد خوردهایی شده است اما به‌زودی این آتش فتنه فرونشست و دوباره صوفیه ایران امان یافتند و برخی از متشرعنان دوره صفویه تنها به نوشتن کتاب‌های غرض‌الولد در رد صوفیه پرداختند.

اما در دوره قاجارها چون آزادی بی‌سرانجامی به گروهی از به اصطلاح متشرعان دادند و دولت ایشان را به پشتیبانی خود برای پیشرفت مقاصد سیاسی برگزید آتش فتنه بالا گرفت. در اسناد آن زمان مطالب شگفت‌انگیز در این زمینه می‌توان یافت.

از آن جمله سپهر در ناسخ التواریخ در حوادث سال ۱۲۳۵ شهر رشت چنین آورده است: «هم در این سال فقهای مملکت گیلان معروض داشتند که: خدام حضرت شاهزاده محمد رضا میرزا و علی‌خان اصفهانی وزیر او را با درویشان نعمت‌الله ارادتی به نهایت داشت و به تسویلات ایشان نیز شاهزاده از ارادت‌کیشان درویشان است. هم‌اکنون از بی‌قیدی این جماعت کس نام از جمعه و جماعت نبرد و آیات شریعت منهدم و مطموس باشد. شاهنشاه ایران به دست آویز نخجیر کردن تا اراضی طارم شتافت و شاهزاده محمد رضا میرزا و ملازمان حضرت او را حاضر کرده، در معرض عتاب و عقاب بداشت. وزیر او را نیز از عمل معزول کرد و حاجی محمد جعفر قراگوزلو، که در قریه کوترا آهنگ نشیمن داشت و در طریقت نعمت‌الله خلیفه عهد و مرشد وقت بود، به اتفاق سید حسن همدانی، مورد سخط پادشاه شدند و به مصادره دوهزار تومان زر مسکوک گرفتار گشته‌اند. فاضل خان گروس، امیر جار، که فاضلی نامبردار و ادبی کامگار بود، با جماعتی از چاوشان، به اخذ آن مأمور شد و عبدالله خان امین‌الدوله از بهر فیصل حساب گیلان راه رشت درنوشت و شاهنشاه مراجعت به طهران کرد.»

هدایت در روضه‌الصفای ناصری این داستان را چنین نوشه است: «ذکر شکار طارم و لواسان و تأدیب بعضی از چاکران شاهزاده محمد رضا میرزا والی گیلان - چون طریقہ

طريقت سلسله شاه نورالدین نعمت‌الله ماهانی کرمانی را از عهد امیرتیمور الی زمان صفویه در ایران کمال عزت و شهرت بوده و تشیع آنان به اثبات رسیده بود، بسیاری از علماء و فضلا به مشایخ آن طایفه رغبت کردند و جماعتی از امرا نیز میل بدان طریقه نمودند و در زمان دولت ابدمدت خاقان کامران حاجی محمدحسین اصفهانی، از اولاد شیخ زین‌الدین و حاجی محمدجعفر همدانی از طایفه قراگوزلو، و بسیاری از این قوم به ریاضت و زهد معروف شده، لهذا شاهزاده محمدرضا میرزا، حاکم گیلان را، به واسطه علی‌خان اصفهانی وزیر وی به آن طایفه و سلسله تقویتی رفت. گروهی از آن قوم در گیلان اجتماع کردند و به ملازمت ملک‌زاده موصوف اقدام جستند. چون گروهی از مقلدین و متشبهین در هر طایفه خواهند بود و تحقیق محق و مبطل موقوف بصیرتی کامل است، علمای گیلان را از بعضی نقاری به خاطر روی داد و در حضرت خاقان شریعت پرور معروض شد و گروهی از ارباب اغراض این طایفه را به داعیه سلطنت متهم کردند. لهذا خاقان کامگار به شکار طارم رغبت فرموده و نواب شاهزاده نایب‌السلطنه به حضرت آمد و پس از استیفای حظ از شکار رخصت یافت و موكب پادشاهی با همراهان رکاب به منزل لوشان ذهاب جست. نواب شاهزاده محمدرضا میرزا و عمال گیلان را احضار فرمود و وزیر مذکور را معزول و برخی را مقهور و مغلول ساخت. چون آن طایفه به ارادت حاجی محمدجعفر قراگوزلوی کبوترآهنگی مشهور بودند فاضل خان گروس جارچی باشی که مردی ادیب و فاضل بود، مأمور شد که: به همدان رفته، هزار تومن از وی و سید‌حسن همدانی جریمه گناه گیلانیان اخذ کند. وی رفت و بگرفت و در منزل لوشان فرستاده شاهزاده آزاده نایب‌السلطنه دررسید و معروض داشت که: سرخای خان لگزی و مصطفی خان جوانشیر از رفتار روسیه دلگیر و روی به این سوی کرده‌اند. از جانب شاهنشاه ایران مورد التفات بی‌کران شدند و امین‌الدوله عبدالله‌خان ابن صدراعظم اصفهانی به تفريح محاسبه اهالی گیلان و رشت مأمور به آن ولایت گشت و در پنجشنبه بیست و هفتم جمادی الاول سال یکهزار و دویست و سی و شش آن شهریار معظم و خدیو اعظم به دارالملک بازآمد.

حاج محمدجعفر کبوترآهنگی که در این واقعه مبلغ گزافی وی را جریمه کرده‌اند از بزرگان ادب و دانشمندان ایران در این زمان بوده است و احوال او به این‌گونه است: حاج محمدجعفر ملقب به مجذوب علی‌شاه پسر حاج صفرخان بن عبدالله‌یک همدانی کبوترآهنگی بیوک آبادی، پدر و جدش نیز از پارسایان روزگار خود و از بزرگان طایفه قراگوزلو از طوایف قزلباش بوده‌اند و وی در آغاز در کربلا و اصفهان و کاشان از بزرگ‌ترین

دانشمندان آن روزگار دانش آموخته و از بسیاری از ایشان بهره‌مند شده و از عارف مشهور آن زمان نورعلیشاه، که ذکر ش پس از این خواهد آمد، در ۱۲۰۷ اجازه ارشاد گرفته و نیز از مریدان حاج محمدحسین بن زین‌الدین اصفهانی از مشایخ نامبردار آن زمان بوده است. چنان می‌نماید که پس از مصادرهایی که در ۱۲۳۶ از او کرده‌اند شاید برای دادخواهی نزد عباس میرزا نایب‌السلطنه به تبریز رفته باشد، زیرا که در این شهر در روز پنجمین ۲۲ ذی‌القعده ۱۲۳۸ به بیماری وبا درگذشته و در مقبره سید حمزه وی را به خاک سپرده‌اند.

این عارف مشهور آن روزگار در نواحی مختلف ایران مریدان و معتقدان بسیار داشته و وی را صاحب کرامات می‌دانسته‌اند و در همه دانش‌های معمول آن روزگار دست داشته و کتاب‌های جالب پرمغز به زبان فارسی نوشته است از آن جمله: شرح دعای «اللهم نور ظاهری بطاعتك» و شرح حدیث نبوی معروف «انا اصغر من ربی بستین» و رساله در بیان اعتقادات و دو کتاب بسیار شیوا در تصوف به فارسی از او باقی است یکی به نام مرآة الحق^۱ و دیگری به نام مراحل السالکین^۲ و در نظم و نثر فارسی استاد بوده و این چند بیت بلند از اوست^۳:

من نگویم: خدمت زاهد گزین یا می‌فروش

هر که حالت خوش کند در خدمتش چالاک باش

ز خاموشی بریدم من زیان هرزه گویان را

دولب برهم نهادم کار شمشیر دودم کردم

در عشق موی دوست به مانند مو شدم

و زیاد او چنان شدم آخر که او شدم

مبلغی را که به این بهانه در این موقع از او گرفته‌اند سپهر دوهزار تومان و هدایت هزار تومان نوشته است. چنان می‌نماید که در روضة‌الصفای ناصری یا مؤلف و یا کاتب به خط رفته‌اند. پیدا است که دوهزار تومان به زور گرفتن از مرد صوفی وارسته پرهیزگاری آن هم به بهانه آن‌که در گیلان مردم به او گرویده بودند تا چه مایه کار زشت نابخردانه است و این نمونه‌ای است از طرز حکمرانی قاجارها در آن روزگار پرآشوب.

شگفت‌تر آن‌که فاضل خان گروسی که در آن زمان جازچی باشی یعنی سرکرده منادیان دریار بوده و مأمور این گوش‌بری و اخاذی عجیب شده است خود از شاعران و نویسنده‌گان

۱. چاپ تهران، ۱۳۱۵.

۲. چاپ تهران، ۱۳۲۰.

۳. ریاض العارفین هدایت، چاپ تهران، ۱۳۰۵، ص ۳۰۲-۳۰۴.

بسیار باذوق این روزگار بوده است. محمدخان معروف به فاضلخان گروسی متخلص به راوی از ترکمانان بایندری گروس در ۱۴ ذی الحجه ۱۱۹۸ ولادت یافته و در ۱۲۱۴ پس از مرگ پدرش از سرزمین خود برون آمده و پس از چندی به فتحعلی‌خان صبای کاشانی ملک‌الشعرای معروف دربار فتحعلی‌شاه پیوسته و چون شاعر توانایی بوده کارش بالاگرفته و از درباریان مقرب شده و در سفرها نیز همراه شاه بوده است و پس از مرگ وی خانه‌نشین شده و سرانجام در ۱۲۵۲ درگذشته است.^۱ وی از بزرگان ادبی این روزگار است و نویسنده بسیار توانایی بوده و نامه بسیار شیوا و معروفی از او به دست است که به آفاخان محلاتی نوشته و از شاهکارهای نثر فارسی است^۲ و در ۱۲۳۴ کتابی شامل مدایحی که شاعران زمان درباره فتحعلی‌شاه سروده‌اند به نام «انجمن خاقان» تألیف کرده و در سفری که خسرو‌میرزا را برای عذرخواهی از کشته‌شدن گریب‌اید سفیر روسیه در تهران به روسیه فرستاده‌اند، چنان‌که به جای خود خواهد آمد، با او همراه بوده است.

شگفت‌تر از این داستان صوفی‌کشی آقامحمدعلی کرمانشاهی معروف به بهبهانی است. وی پسر آقامحمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی معروف به آقا از معاريف ققیهان پایان قرن دوازدهم بوده، در کربلا در ۱۱۴۴ ولادت یافته و پس از سفرهای چند در عراق و حجاز و ایران در کرمانشاه ساکن شده و در آنجا در روز آدینه عید مبعث سال ۱۲۱۶ درگذشته است. مؤلفات چند از او مانده است که بیشتر آنها به زیان تازی است و آنچه معروف است به این‌گونه است: *قطع القال والقليل في انفعال الماء القليل*، *رسالة امامية*، *رسالة نبوية*، *شرح دیباچه مفاتیح و شرح میراث و مطاعم آن کتاب*، *خوان الاخوان*، پنج رساله مبسوطه و مختصره در مناسک حج، دو رساله در تاریخ حرمین شریفین، *سهو الاقلام*، *رسالة تفضیلیه*، *تجددی‌الاعسار بعدالیسار*، *مقام الفضل*، *رسالة فی حلیة الجمع بین فاطمیتین*: پسر دومش آقا‌احمد کتابی به فارسی به نام *مرآة الاحوال* جهان‌نما نوشته که قسمت اول آن شامل تفصیلی در احوال خاندان پدری و مادری او است و قسمت دوم آن شرح سفرهایی است که از ۱۲۱۰ تا ۱۲۲۴ در عراق و ایران و مخصوصاً هندوستان کرده است.

از جمله مؤلفات این آقا محمدعلی کتابی است به فارسی به نام *خیراتیه* که در رد بر صوفیه نوشته و خود در مقدمه آورده است که ماده تاریخ تألیف آن کلمه خیرات یعنی ۱۲۱۱ است. معروف است که وی در روزگار خود در کرمانشاه به موقعه می‌نشسته. و دهان به دهان از

۱. مجمع‌الفصحای‌هدایت، ج ۲، چاپ تهران، ۱۲۹۵، ص ۱۴۲.

۲. مخزن‌الاشاه، چاپ تهران، ۱۲۸۵، حواشی ص ۴۲۷-۴۲۱.

کسانی که وی را دیده بودند رسیده است که مردی بسیار تنومند و پرзор بوده است و از این راه نیز مردم روزگار را مروعوب می‌کرده است.

از این کتاب خیراتیه او یک نسخه خطی که ورق اول آن افتاده و تاریخ روز شنبه ۲۰ ربیع الاول ۱۲۳۳ را دارد نزد آقای باستانی راد در تهران دیدم و با گشاده رویی روا داشت از آن بهره‌مند شوم. اینک برخی قسمت‌های بسیار جالب آن را عیناً نقل می‌کنم:

در پایان این کتاب که سراسر مطالب آن بی‌منطق و دلیل و تنها تهمت و افترا و دشناام است نخست چنین نوشته است: «بدان که در تاریخ شهر صفرالمظفر ۱۲۱۳ هزار و دویست و سیزده قاصر از کرمانشاهان روان، به عزم زیارت شاه خراسان و تهییت جلوس می‌می‌نت مأнос بندهان سکندرشأن، دارادریان، اتوشیروان نشان در قلع و قمع مزدکیان و صوفیان، سلطان ایران فتحعلی شاه، ملقب به باباخان قاجار، بعد از وفات عم بزرگوار معدلت شعار، که ملک الشعراى کاشان، بلکه مجموع ایران، هر دو را تعیینه کرده است به این عنوان: «از تخت آقا محمد خان شد و بنیشت باباخان» و در شهر بیع المولود وارد دارالسلطنه مسعود طهران، صنیت عن طوارق الحدثان، گردیده، در آنجا مشغول تعزیه (ظ: تعزیر) و تنبیه ملاحدة صوفیه و فرقه ضاله ظلمتیه شده، بنا بر درویش‌کشی شده و سرهای آنها را تراشیده و کلاه مخروطی آنها را پاره‌پاره و از آن دیار و حوالی آواره نمود. قلندررا طلب‌کنان صاحب امان از ابواب ارباب مناصب و بزرگان گریزان، رو به فرار نهاده و اجازه ضرب و شتم و ازاله ایشان به بسیاری از دوستان داده و دفع و رفع خوف از دم این سگ‌دمان از مردمان نموده، گفتم به ایشان برینند، به دم درویشان و به ریش معتقد و قریب به نصف رساله خیراتیه، که تا آن وقت بر بیاض رسیده، به نظر فیض مظہر مقربان درگاه حضرت ظل‌الله مشرف گردیده، به خدام والامقام امر و اعلام شد که: آن کتاب در کتاب فیض‌یاب از خواندن عالی جahan نور چشمان شاهزادگان و در شب‌ها نقل مجلس انس بندهان ثریامکان شد و به این تقریب بعد از اطلاع اعلیحضرت شاهی ظل‌الله بر قبایح افعال و فضایح اقوال آن گروه ضال، کماهی فرمان قضا جریان قدر توأمان، به اعیان و ارکان حدود محرومۀ ایران صادر گشت که: هرجا و هرکسی را از آن درویشان گرگان در لباس میشان ببینند او را رنجانیده و سرتراشیده و توبه داده از کسوت عاری سازند و اموال را، که به عنوان تکدی و حرام از عوام کالانعام اخذ نموده‌اند، چون مجھول‌المالک هست، بر فقراء قسمت نمایند. نسبت به بلاد طهران و همدان و حوالی آن و بعضی را از همدان به رکاب ظفراتتساب برای تأدیب و تنبیه اولی الالباب طلبیده و در آن بین مهدی ضال و تقی شقی کرمانی در معرض خطاب و عتاب درآمده، مهدی ضال خسران

مال به وساطت ضرب و عقاب به دارالعذاب جحیم رسیده و از زقوم حمیم چشید. تقی شقی را با کنده و دو شاخه مغلولاً، «غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا»^۱ با فرمانی نزد قاصر ارسال، که تا به حال در این محال محبوس و هنوز چون معبد مطروح و مردودش به معراج نرفته و از بی قیدی نگریخته و بعد از ورود آن مردود و قاصر بعضی را روانه بلده ذهاب^۲ که مقر والس^(؟) و رئیس ذوی‌الاذیاب^۳، اعنی مستحق لعن ازلی نور علی‌شاه، وجهه^۴ بود، نمود، که شاید آن لعین را مانند معبد خویش به تله مخلص افتاد و بعد از اطلاع از آنجا فرار بر قرار و از تقدیرات و تدبیرات مستحسنه راه آن گمراه به بلده موصل متصل گشت. در موصل به مرض طاعون به درک نیران واصل گشت.»

گذشته از معانی و الفاظ رکیک که در این مورد به کار رفته انشای این کتاب چنان‌که پیدا است بسیار کودکانه و هذیان‌مانند است. در این شرح مراد از «قاصر» مؤلف کتاب است و مراد از «مهدی» ظاهراً آقامحمد مهدی بن خواجه شفیع کرمانی شبستری ساکن آذربایجان از مریدان معروف نورعلی‌شاه است که نام طریقت وی معطر علیشاه بود و مرحوم اسدالله ایزدگشسب در کتاب نورالبصار در شرح حالات نورعلیشاه^۵ رحلت وی را به سال ۱۲۱۷ ضبط کرده است، اما مراد از «تقی شقی» میرزا محمد تقی مظفر علی‌شاه کرمانی است که ذکرش پس از این خواهد آمد. این مؤلف اندکی پس از آنچه پیش از این آوردم نوشته است:

«از غرایب رغایب آنکه بعد از اتمام رساله خیراتیه به دو ساعت مژده فتح و نصرت نواب مستطاب، نورچشم احباب، صاحب سطوت و باس سلطان عباس جهانبانی، سیرالله الامال والامانی، بر اهل نااهل خوی ضلالت پوی رسید... و چون ابراهیم نمرود اساس و فصل ولایت خوی و سلماس، نیز از ارکان کفار بود، از برای تاریخ قتلش تفالا به خاطر خطور نمود: «مقتول بود خوئی».»

در جمله «مقتول بود خوئی» اگر همزه را الف بگیریم ۱۲۰۵ و اگر یا بگیریم ۱۲۱۴ می‌شود. در هر صورت با آنکه مؤلف خود تصریح کرده که در ۱۲۱۳ این کتاب را می‌نوشته به هیچ‌وجه سازگار نیست و این می‌رساند که وی در حساب نیز تهی دست و سبکبار بوده است. چیزی که از این جا مسلم می‌شود این است که بخت برگشته‌ای را هم در شهر خوی به همین بهانه کشته‌اند اما نتوانستم در کتاب‌ها اثری از این صوفی مقتول فلک‌زده بیابم. پیدا

۱. سوره‌المائدہ، آیه ۶۹.

۲. در اصل چنین است و باید «زهاب» باشد.

۳. چنین است و گویا در اصل «اذناب» بوده است.

۴. سودالله وجهه، ص ۲۴.

۵. چاپ ۱۳۲۵، ص ۲۴.

است که این مرد چنان‌که خود می‌گوید در خوی و سلماس نیز فتنه‌ای برانگیخته است.
در پایان کتاب تاریخ تألیف آن را ۱۲۱۳ نوشت و پس از آن گفته است:

«واز حسن تقدیرات و خیر تأثیرات ختم رساله خیراتیه آن است که بعد از ختم رساله به سه‌ماه و سه‌شب در شب یکشنبه سیم شهر ربیع‌المرجب صواعق قهر و غضب الهی بر میرزاتقی کرمانی مزبور ریخت و خاکستر حسرت و ندامت بر چهره آمال و امانی او بیخت و چون او نیز با معصوم علی و نور علی و مهدی کرمانی اربعه متناسبه می‌نمودند رفاقت ایشان را اختیار و از راه کرمانشاهان عزم سفر سقر و دارالبوار نموده، رحل اقامت به بیت خلود وابود به درک اسفل کشید و از برای تاریخ رحلتش مانند دیگران چنین به‌حاطر فاتر رسید: «مردن تقی شقی» و بعضی از ظرف‌ها تاریخ او را و تاریخ نور علی، که قبل از این گفته بودم، در سلک نظم سفته و چنین گفته، ماده تاریخ:

مرشد گمراهی و سرگشتنگی	نور علی هادی راه ضلال
در صغیر و کودکی و سادگی	داده به صد عاشق ناکام کام
کرد ورا حاجت هر بدرجی	از پدرش... چون میراث بود
شد به سقر حاکم و بیگلریگی	بود چو در ملک ضلالت رئیس
«نور علی رفته ز دنیا سگی»	حامه به تاریخ وفاتش نوشته:

میرزاتقی:

بود ذاتش شقی و نام تدقی	گبر کرمانی، آن لعین، که به عکس
با ابو جهل داشت هم سبقی	آن که در درس کفر و جهل و نفاق
از کتاب ضلالتش ورقی	کفر ابليس، با همه تلبیس
که نماند از حیات او رمقی	رفت در دوزخ آن لعین، صد شکر
که مه از نور او بود شفقی	خامه آفتتاب مشرق فضل
زد رقم: «مردن تقی شقی»	بهر تاریخ فوت آن مردود

نخست از خوانندگان این کتاب پژوهش می‌خواهم که این کلمات رکیک و اشعار سخیف عامیانه و مغرضانه را عیناً نقل کردم. چاره جز آن نبود و می‌خواستم روح و روش این‌گونه پیشوایان مردم‌کش و جان او بار را که در آن روزگار بر مردم ایران چیره کرده بودند به زبان خودشان نشان بدhem.

خوانندگان دادگر منصف خود گواهی خواهند داد مؤلفی که کشته شدن این و آن را

شگون خاتمه کار خود بداند و بدان تا این مایه شادی کند و بنازد تا چه اندازه مرد زیون نابکاری بوده است و انگهی بیشتر مطالب او درست نیست و پیدا است که در دروغزنی نیز بی باک بوده است:

نخست آنکه میرزا محمد تقی مظفر علیشاه در ۱۲۱۵ از جهان رفته است و بهترین دلیل آن اشعاری است که بر سر خاک وی در همان زمان بر سنگ مقبره وی که در محله فیض آباد کرمانشاه است نقش بسته‌اند و آنها را عیناً نقل می‌کنم:

اختری شد نهان به زیر زمین	ای دریغا ز گردش گردون!
بنیامد قرینش از پرورین	اختری کو به آسمان سلوک
در بزرگی کسش نبود قرین	تا نگویم: قرین او کس بود
بود خرم چو صبح فروردین	گلشن فقر جاودان از وی
بال و پر در فضای علیین	چون ز زندان تن روانش زد
خود تبراییش بگفت چنین	با تکلف برای سال وفات
شد مظفر علی بخلد بزین	دوصد و پانزده فزون ز هزار

در این اشعار که تبرایی از شاعران زمان در همان روزها سروده صریح است که وی در ۱۲۱۵ از جهان رفته است.

محمد تقی بن محمد کاظم بن ابوالقاسم بن محمد کاظم بن سعید شریف طبیب کرمانی معروف به میرزا محمد تقی که لقب او در طریقت مظفر علی شاه بوده از خانواده پدری من است و پسر دوم جد چهارم من بوده است. وی از بزرگان دانشمندان زمان خود بود و در همه دانش‌های آن عصر از نامبرداران زمان به شمار می‌رفت و مخصوصاً در پیشه پدران و نیاکان خویش منتهای مهارت را داشت چنان‌که فتحعلی شاه او را برای حذاقتی که در این فن داشت از کرمان خواست و چندی که در دربار او بود به خواهش آقا محمد علی کرمانشاهی که از متنفذان آن دستگاه بود برای معالجه پسرش آقامحمدود و به اصرار حاج محمد ابراهیم صدراعظم وی را به کرمانشاه فرستاد و در آن شهر در خانه همان آقا محمد علی در ۱۲۱۵ وی را زهر دادند و کشتند.^۱ این مرد از نوادران خویش بود و فقیه و ادیب و حکیم و طبیب و مفسر و شاعر کاملی بوده است. در جوانی در کرمان از میریان میرزا محمد تربیتی از

۱. رجوع کنید به کتاب طوایق الحقایق تألیف معصوم علی شاه شیرازی، ج ۳، ص ۹۴-۹۳ و نورالبصار، تألیف اسدالله ایزدگشسب ص ۲۸۱-۲۸۲ و مقدمه مجلد اول فرنودسار یا فرهنگ نفیسی تهران ۱۳۱۷-۱۳۱۸ ص پ و دیاض العارفین، ص ۲۰۲.

مشايخ طریقه نعمت‌اللهی شد که در طریقت میرزا محمد تربیتی لقب داشته است و چون وی را در ۱۲۰۶ در کرمان کشتنند سخت از این واقعه سوگوار شد و چندان فریفته او بود که در پایان بیشتر از غزلیات خود که شماره اشعار آنها به چهارهزار می‌رسد نام مرشد خود را برد و به همین جهت آن را دیوان مشتاقیه نام گذاشت و در این کار تقلید از مولانا جلال‌الدین کرده است که در پایان بسیاری از غزلیات خود نام مرشد خویش شمس‌الدین تبریزی را جای داده است. پس از آن مظفر علیشاه از مشایخ دیگر طریقت خود مانند نورعلیشاه و رونقعلی‌شاه نیز بهره‌مند شده است. وی را مؤلفات چند به نظم و نثر فارسی هست به این‌گونه: دیوان مشتاقیه شامل غزلیات و رباعیات، بحرالاسرار تفسیر منظوم سوره سبع‌المثانی، مجمع‌البحار تفسیر همان سوره به نثر، کبیریت احمر در اوراد و اذکار طریقه نعمت‌اللهی، رساله افیونیه در طب، رساله خلاصه‌العلوم، نورالاتوار فی علم الاحجار در کیمیا. پسروی میرزا محمد کاظم نیز از پزشکان حاذق زمان خود بوده و دختر وی مادر میرزا عبدالحسین بن میرزا عبدالرحیم ابن عبدالحسین بر دسیری معروف به میرزا آقاخان کرمانی شاعر و مؤلف و مرد سیاسی معروف است که در ۱۲۷۰ در کرمان ولادت یافت و در ۱۳۱۴ در تبریز در راه آزادی ایران کشته شد. به این‌گونه مظفر علیشاه حتماً در ۱۲۱۵ درگذشته و نه در ۱۲۱۳ که این رساله خیراتیه به پایان رسیده است و این مرد آشکار دروغ‌گفته است و سازنده آن اشعار رکیک هم حساب نمی‌دانسته و جمله «مردن تقی شقی» که به حساب جمل ۱۲۱۳ می‌شود ماده تاریخ مرگ این دانشمند بزرگ نیست. پسدا است که چون مؤلف این رساله خیراتیه را در ۱۲۱۳ به پایان رسانیده خواسته است زهردادن و کشتن مظفر علیشاه را از کرامات خود و نتیجه کتاب بی‌مغز خود بداند و این کار را به خود بیندد. تنها چیزی که ممکن است درست باشد این است که مظفر علیشاه را در شب یکشنبه سوم رجب ۱۲۱۵ چنان‌که وی نوشته است زهر داده باشد.

اما آن‌که در آن قطعه رکیک و سخیف دیگر ماده تاریخ درگذشت نورعلیشاه را هم «نورعلی رفته ز دنیا سگی» آورده که به حساب جمل ۱۲۱۳ می‌شود این نیز درست نیست زیرا که عارف و شاعر بسیار معروف نورعلیشاه در ۱۲۱۲ در شهر موصل درگذشته و این واقعه معروف‌تر از آن است که کسی در آن شک کند.

محمدعلی بن عبدالحسین بن محمدعلی رقی طبسی اصفهانی معروف و ملقب به نورعلیشاه یکی از بزرگان مشایخ تصوف طریقه نعمت‌اللهی و در عصر خود از نام‌آورترین مردان ایران بوده است. پدرش نیز از مشایخ معروف بود و در طریقت فیض علیشاه لقب

داشت. از مردم روستای رقه در طبس بود و در اصفهان جایگزین شد و این پسر را به نام پدرش که امام جماعت طبس بود نامید. وی از کودکی بسیار هوشیار و رشید بود و علوم زمان خود را به خوبی فراگرفت و در جوانی مرید سید معصوم علیشاه دکنی پیشوای طریقہ نعمت‌اللهی هندوستان شد و چون وی به هندوستان می‌رفت نورعلیشاه را مأمور ایران کرد و او سفرهای بسیار به خراسان و هرات و کرمان و شیراز و عتبات کرد و در آنجا ماند و شهرت بسیار یافت و به همین جهت مخالفان بر او برخاستند و وی را آزار بسیار کردند و حتی تهمت زدند که اندیشه پادشاهی در سردارد و وی هرجا که می‌رفت در میان مردم می‌گشت و در کوی و بربن اشعار خود را به آواز می‌خواند و پس از پنج سال که در عراق بود و چند تن از فقهای شیعه در کربلا با وی مناظره کردند، سرانجام ناچار شد از آن سرزمین برود و به عزم حج از راه سليمانیه به موصل رفت و پس از چندی در آنجا به سال ۱۲۱۲ درگذشت و در جوار قبر معروف به قبر یونس اورا به خاک سپرده‌شد. نورعلیشاه گذشته از مقام شامخی که در میان صوفیه دارد مردی دانشمند و شاعری توانا بوده و دیوان غزلیات او در میان اشعار متصوفه شهرت و امتیاز خاص دارد و آنچه از آثار او معروف است به این‌گونه است: جامع الاسرار به تقلید گلستان سعدی، رساله اصول و فروع، تفسیر منظوم سوره بقره، منظومة تفسیر خطبة البیان، منظومة کبری در منطق، مثنوی جنات‌الوصل، منظومة روضة الشهداء، منظومة کیمیا. مثنوی جنات‌الوصل را می‌خواسته است در هشت قسمت به پایان برساند ولی عمرش وفا نکرده و تنها تا اندکی از قسمت سوم را سروده و به نام جنات عدن معروف شده و پس از او جانشین وی رونقعلی شاه میرزا محمد حسین کرمانی دو جلد و نظام‌علی شاه از مشایخ این طریقه یک جلد بر آن افزوده‌اند. همسرش که حیاتی تخلص می‌کرده و خواهر رونقعلی شاه بوده نیز در شعر فارسی دست داشته است. نورعلیشاه مرد زیباروی و خوش‌اندام و شیرین سخنی بوده و به این صفات نیز در عصر خود و در میان صوفیه معروف بوده است. اما ابراهیم‌نام که ذکر او نیز در این کتاب به تحریر آمده پیدا است مراد از آن سید ابراهیم تونی مظہر علیشاه است که در اصفهان از شاگردان و مریدان نورعلیشاه بوده و با او به عتبات رفته و در پایان زندگی ناپدید شده و تاریخ رحلت او معلوم نیست شاید وی را نیز از میان برده باشند.

مراد از معصوم‌علی هم همان معصوم‌علی شاه دکنی سابق‌الذکر است که مرشد و سلف نورعلیشاه در این طریقه بود.
درباره افزون‌جویی‌ها و خودکامی‌های روحانیان این دوره کتابی هست که از این حیث

بسیار جالب است و آن قصص‌العلماءتألیف محمد بن سلیمان تنکابنی از روحانیان پایان قرن گذشته و آغاز این قرن است که چاپ اول آن در زندگی وی در تهران در ۱۳۰۴ با کتاب تبصرة‌العوام انتشار یافته است. این مؤلف قهراً نسبت به این گروه از مردم مؤمن و نیکوخواه بوده است و آنچه از دراز دستی‌های ایشان نوشته از بزرگواری‌ها و گاهی از کرامات ایشان دانسته است. اما در دیدهٔ مورخان گونهٔ دیگر به خود می‌گیرد و آنچه جالب‌تر است با همان کلماتی که او به کار برده است عیناً از آن کتاب نقل می‌کنم:

دربارهٔ ملاحسن یزدی (ص ۷۰-۷۱) چنین آورده است: «در آخر حال مبتلا به آزار رعشه بود و اطبا او را هر روزی یک مثقال سم‌الفار اعتیاد داده بودند و از جمله کرامات آخوند ملاحسن یزدی این‌که در بد و امر در ولایت یزد بودند و حاکمی از جانب سلطان اعظم فتحعلی شاه در یزد بود و بالنسبه به رعایا تعدی زیاد نمود. اهل شهر از ستم او به ستوه آمدند. آخوند مزبور حکم کردند که رعایا اجماع کردند و او را به انواع فضاحت و فظاعت بیرون کردند و در بد و امر به سلطان عارض شدند و مردم امر را به سلطان اشتباہ کردند... مجملأً در معاملهٔ یزد سلطان جنت مکان فتحعلی شاه آخوند ملاحسن را به دارالخلافه خواست. پس از ورود او را احضار به دربار معدلت آثار فرمود و عنده‌الملقات سخنان خشونت‌آمیز در میان آمد. سلطان استفسار واقعه از آخوند نمودند و میلش آن بود که آخوند این امر را از خود خلع نماید. آخوند گفت که: این حاکم ظالم است و فقرا از ظلم او به ستوه آمدند، لهذا من او را بیرون کرم. سلطان متغیر شد و حکم کرد که چوب و فلک آوردن که آخوند را، العیاذ بالله، چوبکاری و تنبیه و سیاست کرده باشد. پس در مجلس سلطان پاهای آخوند را به فلک بستند. مجدداً سلطان به امین‌الدوله اصفهانی روی آورده که: امین‌الدوله، آخوند یقیناً تقصیری نکرده و این کار را رعایا و برایا خودشان نموده‌اند و مقصودش این بود که به آخوند تلقین نماید که او از این کار تبری نماید. امین‌الدوله نیز چون به طبقهٔ علیه علماء اخلاص داشته، در مقام معذرت و تصدیق سلطان برآمده، به ناگاه آخوند، با آن‌که پایش بسته بود، به تغیر گفت که: سلطان چرا باید دروغ بگوید؟ من حاکم را بیرون کرم، به سبب ظلم و تعدی او به فقرا و رعایا، فقرا و رعایا تقصیری ندارند. سلطان به امین‌الدوله اشاره کرد که: توسط کند. پس امین‌الدوله توسط کرده، پای آخوند را بازنمودند و آخوند از مجلس برخاست و به منزل خود رفت. چون شب شد سلطان در عالم رؤیا رسول خدا را دید که دو انگشت پاهای مبارکش را بسته‌اند و آن جناب افتاده. سلطان به نزد پیغمبر شتافت و سلام کرد. آن جناب به سلطان اعتمایی نکرد. سلطان عرض کرد که: پاهای مبارک شما را که بسته



تصویر فتحعلی شاه در پایان زندگی که یکی از نقاشان روسی
معاصرش از روی طبیعت ساخته است

است؟ تا من او را تنبیه و سیاست نمایم. پیغمبر فرمود که: پای مرا تو بستی. سلطان عرض کرد که: من این گونه بی ادبی ننمودم. آن جناب فرمود: تو دیروز حکم نکردم که پای آخوند ملاحسن را بستند؟ پس پادشاه با بیم و هیبت و خوف از خواب بیدار شد و صباح آن روز به آخوند احترام بسیار نمود و خلعتی فاخر به او داد و او را مأمور به رجوع به وطن نمود.

آخوند قبول نکرد و در همان دارالخلافه ماند و در آخر عمر به کربلا سکنی نمود...»

جای دیگر (ص ۸۴) درباره حاج محمدابراهیم بن محمدحسن کلباسی ساکن اصفهان درگذشته در ۱۲۶۲ چنین آورده است: «... آقا سیدرضا مازندرانی از حکما و از تلامذه آخوند ملاعلی نوری بود و یکی از اساتید معقول این فقیر مؤلف کتاب است و از زبان آفاسیدرضا به حاجی رسانیدند که: او گفته است که ملاها دین ندارند. حاجی سید را طلب کرد و فرمود که: من از عدول شنیده‌ام که تو گفته‌ای که: ملاها دین ندارند و یکی از ملاها منم و از این جا معلوم می‌شود که دین تو و رای دین من است و دین من و رای دین تو و من مأمورم که هر که را و رای دین من دینی باشد او را به قتل بیاورم. پس سید بالبدیه عرض کرد که: مرا جنون ادواری است و آن کلام را در حالت جنون گفته‌ام و فلان طبیب که از اخلاص کیشان سید بود او هم مطلع بر جنون من است و اهل خبره است و این ایام قرار شده است که مرا معالجه کند و آن طبیب از معاريف اطبای اصفهان بود. حاجی او را خواست. آن طبیب به همین مضمون شهادت داد. پس حاجی از قتل او درگذشت، لیکن او را نفی از بلد نمود. پس سید مدت یک سال یا زیادتر در نجف آباد، که یکی از قرای اصفهان بود، منزل کرد تا این که حاجی سید محمد باقر حجه‌الاسلام در نزد حاجی توسط کرد تا بار دیگر حاجی اذن داد که به اصفهان بیاید و در وقتی از اوقات حاکم اصفهان با حاجی کم‌اخلاصی کرد. حاجی دعا کرد و به اندک زمانی آن حاکم معزول و منکوب و مخدول گردید. پس جناب حاجی رقه‌ای به او نوشت و این بیت را در آن رقه درج نمود:

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

... و در وقتی از اوقات یکی از همسایگانش به لهو و لعب و ساز و دف اشتغال داشتند.

پس حاجی ملازمی از خود به نزد او فرستاد که: این عمل را ترک کن. آن شقی در جواب گفت که: به آقای خود بگو که غل به... من بگذارد. آن شخص همین مضمون را به حاجی عرضه داشت. پس وقت ظهر حاجی به مسجد رفت، بعد از نماز موعظه فرمود و بعد از موعظه دعا کرد، عرض کرد: خداوندا، من که صنعت نجاری نمی‌دانم که غل به... او گذارم. فوراً یضه آن شخص ورم کرده و بسیار بزرگ شد و در همان شب جان به مالکان دوزخ

سپرد. وقتی فتحعلی شاه به دیدن حاجی آمد. پس نقل در میان خوان و در میان مجلس گذاشتند. ناگاه پرستوک در میان آن فضله انداخت. پادشاه گفت: فضله مرغ نقل مجلس شد.
حاجی فرمود: چون هوایی است مال دیوان است...»

جای دیگر (ص ۸۸-۸۹) درباره سید محمد مهدی بن سید علی چنین می‌گوید:

«در امر به معروف شدیدالتعصب بود و به شهادت شریف‌العلماء و حاجی ملا جعفر استرابادی که در حضور او با حاجی سید‌کاظم مناظره کردند حکم بر تکفیر شیخ احمد احسایی نمود و در آخر حال برای این‌که یهود به شرایط ذمه عمل ننمودند از عتبات به سمت اصفهان آمد. مرحوم حجۃ‌الاسلام نهایت اعزاز و احترام آن بزرگوار را مرعی داشتند. پس از حجۃ‌الاسلام خواهش آن داشت که به اتفاق او به طهران رفته و این امر را انجام دهنند. آقا سید‌محمد‌باقر قبول نمود، بلکه او را از این حرکت منع نمود. آن جناب را خوش‌آیند نشد و در شب از اصفهان بی‌اطلاع مردمان حرکت به سوی طهران کرد. بعد از ورود حکم نمود که آب بر یهودان بستند. محمد شاه حکم برخلاف کرده، پس پادشاه به دیدن جناب سید آمد. سید از خانه بیرون نیامد و عذر خواست که: مريض می‌باشم. پس از طهران به نحو طرح و قهر به شاهزاده عبدالعظیم نزول اجلال فرمود و در آنجا مريض شد. سلطان به عیادت او رفت، باز بیرون نیامد و متذر شد و در همان‌جا وفات یافت.»

جای دیگر (ص ۹۳) درباره سید محمد بن سید علی طباطبائی معروف به سید مجاهد در گذشته در ۱۲۴۲ که ذکر وی پس از این بد تفصیل نیز خواهد آمد چنین آورده است: «سلطان عصر مرحوم فتحعلی شاه را به او اخلاص بسیار بوده و در همه امور مطیع آن بزرگوار بود و به امر او سلطان جمع عساکر نمود و مهیاً جهاد با سلطان روس شد و چون دولت روس بر بلاد مسلمانان استیلا یافت مانند دریند و قبه و گنجه و شیروان و غیر آنها از ولایات اطراف، پس مسلمانان احوال خود را به آقا سید محمد عرضه داشتند که: کفار بر بلاد ما غلبه نمودند و ما را امر نمودند که: اطفال ما را به سوی معلم ایشان بفرستیم، تا رسوم دین ایشان را و شریعت و طریقت ایشان را تعلیم گیرند و بالنسبه به قرآن و مساجد و سایر شعائر اسلام بی‌احترامی می‌نمایند. پس آن جناب به جهاد امر نمود و خود به نفسه با جمع کثیر از علماء و متديين و طلاب بدان صوب رفته، لیکن مسلمانان تقصیر کردند و مغلوب روسیه شدند و آن جناب به قزوین معاودت فرمود. این مرحله مایهٔ فتح لسان منافقین و رجوع ضعفه مسلمین از اعتقاد به جناب ایشان و قلت احترام سلطان گشت و آن جناب از حزن و اندوه، چنانچه سجیه آبا و اجداد آن جناب بود مريض شد و در همان سفر وفات کرد...»

جای دیگر (ص ۱۰۰-۱۱۱) در حق حاجی سید محمد باقرین سید محمد تقی موسوی شفتی رشتی معروف به حجۃ‌الاسلام ساکن اصفهان درگذشته در ۱۲۶۰ چنین می‌نویسد: «عبادت این بزرگوار به نحوی بود که از نصف شب تا به صبح به گریه و زاری و تپسی اشتغال داشته و در صحن کتابخانه‌اش مانند دیوانگان می‌گردید و دعا و مناجات می‌خواند و بر سر و سینه‌اش می‌زد تا صبح و چنان بی اختیار حنین و این آن سرور دین‌بلند می‌شد که اگر همسایگان بیدار می‌بودند می‌شنیدند و در اواخر زندگانی آنقدر گریسته بود و به های‌های ناله و بی‌قراری و گریه و زاری کرده بود که او را فقط عارض شده بود و با فقط بند او را بسته و اطبا هرچه معالجه کردند مفید نیفتاد، آخر الامر او را از گریه منع کردند و گفتند که: گریه بر تو حرام است، چه موجب زیادتی آن باد می‌شود. پس هر زمانی که به مسجد می‌رفت ذاکرین تا او نشسته بود بر بالای منبر نمی‌رفتند مگر زمانی که از مسجد بیرون می‌آمد و اگر ذاکری بر بالای منبر می‌رفت و او حضور داشت برنمی‌خاست و باز گریه می‌کرد... در سالی که مؤلف کتاب به زیارت امام ثامن مشرف شدم در اثنای طریق حاجی سلیمان‌خان قاجار حاکم سبزوار مصاحب ما شده بود و تازه حکومت گرفته، به سبزوار می‌رفت. شب‌ها که به راه می‌افتدیم با یکدیگر صحبت می‌داشتیم، تا زمانی حکایت از مرحوم حاجی سید محمد باقر شد. حاجی سلیمان‌خان گفت که یکی از شاهزادگان در اصفهان توطن داشت و او برایم حکایت کرد که: مرا کنیزی بود و فرار کرد و در خانه مرحوم حجۃ‌الاسلام رفت. بعد از چند وقتی آن بزرگوار آن کنیز را به خانه من روانه ساخت و رقعه به من نوشت که: این کنیز را اگر تقصیری است به ما بخشیده باشید و بعدها به ملازمان و خانواده سفارش داشته باشید که با او به نهج خوش رفتار نمایند. پس ما از آن کنیز استفسار از خانه و احوالات آن بزرگوار نمودیم. آن کنیز گفت که: آن جناب چون شب می‌شد دیوانه می‌شد و روز عاقل. گفتیم: چگونه دیوانه می‌شد؟ گفت: چون قدری از شب می‌گذشت در صحن و سرای کتابخانه مانند آدم دیوانه بر سر خود می‌زد و به های‌های گریه می‌کرد و به مناجات و ادعیه اشتغال داشته، تا این که صبح می‌شد، عمامه بر سر و عبا به دوش می‌گرفت و مانند معقولین می‌نشست و هر شب کارش همین بود. مجملًا در کتابخانه هر شب تنها بود و کنیزی در دم در می‌خواید و چراغ او دو فتیله داشت: یکی کلفت و یکی باریک. آن فتیله کلفت را زمانی که بیدار بود روشن می‌کرد و چون می‌خواید فتیله باریک روشن می‌کرد و چون از خواب بر می‌خاست باز آن فتیله کلفت را روشن می‌کرد و همیشه چون قرص آفتاب مستتر می‌شد پیش از مغرب چراغ را روشن می‌کرد و چون آفتاب طلوع می‌کرد چراغ را خاموش می‌کرد.

گویند که این قسم مایه انتفاح امور و اقبال و روادادن دولت است... دولت و شروت حجۃ‌الاسلام بعد از انجام فقر و افاقت فاقه آن است که دولت آن بزرگوار از احصاء گویا گذشته و حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخته، که عبرت جمیع انظار و مایه اعتبار ارباب اعتبرگردید و یکی از خوانین شفت تنخواهی جزاف به نزد آن جناب فرستاد که: قدر معینی از آن جناب و مدام‌الحیة مالکش آن را معامله داده، آنچه منافع است مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از وفات در مصارف معینه صرف نماید و سید آن مال را به معامله تجارت داده، تا این‌که در اندک‌زمانی ریح بسیار نمود و اگر مالی می‌داد به بیع شرطی پس از رسیدن موعد بلاfacسله آن بیع را تصرف می‌کرد و نگه می‌داشت و یا می‌فروخت. پس شتر خانه و قاطر خانه داشت و محوطه خانه‌اش خانه مرحوم آقا محمد بیدآبادی بود که از عرف و صاحبان باطن و معروف به کیمیا بود و خانه‌اش مشتمل بود بر دور و بیوت بسیار داشت. هفت پسر داشت، هریک اندرونی و بیرونی علیحده و مخارج ایشان جدا بود و فرزند اکبرش آقامیرزا زین‌العابدین در اصطبل او هفده رأس اسب خوب بسته داشت و عیال حجۃ‌الاسلام، قطع نظر از پسران و عیال ایشان، صد نفر در شماره آمده بود، از خادمان و کنیزان و زنان و قرای و ضیاع و عقار بی‌اندازه داشته، در شهر اصفهان گویا چهارصد کاروانسرا از هال خود داشته، گوینا زیاده از دوهزار باب دکاکین داشته و یکی از قرای او در اصفهان کرونده بود که نهصد خروار برنج مقرری آنجا بود، قطع نظر از گندم و جو و حبوبات دیگر و یک باب آسیا در نجف آباد داشت که مستمراً روزی یک تومان اجاره او بود و هکذا و املاکی که در بروجرد داشت مداخل آن هرسالی تقریباً شش‌هزار تومان بود و املاکی که در بیزد داشت سالی دوهزار تومان مداخل آنها بود و دهاتی که در شیراز داشت سالی چند‌هزار تومان مداخل آنها بوده، مجملًا سالی هفده هزار تومان مالیات دیوانی دهات آن جناب در اصفهان بود که به دیوان می‌رسید و رضوان آرامگاه فتحعلی‌شاه به سید گفت که: ما از مالیات دهات شنما می‌گذریم. آن جناب فرمود که: آن مقدار از مجموع مالیات اصفهان کم می‌کنید و یا مالیات اصفهان به احوال خود باقی است؟ سلطان گفت که: مالیات اصفهان کم نمی‌شود، وجه را سرشکن معحال دیگر می‌کنند. سید فرمود که: من راضی به آن نمی‌شوم که مالیات دهات مرا سرشکن بکنید و مردم دیگر بدنهند و این ظلم است و من به آن راضی نخواهم بود، بلکه خودم مالیات دهات خودم را می‌دهم و از بlad و همه امصار از ایران و غیر ایران و جوهر را نقل می‌کرددند و به اصفهان به نزد سید می‌بردند و او فوراً به فقرا می‌داد و در زمانی فتحعلی‌شاه در اصفهان در عمارت هفت‌دست

که در بیرون شهر است منزل داشت و دوربین انداخته به صحراء تماشا می‌کرد. دید فیلی را بار کرده می‌آورند. سلطان به ملازمان حضور گفت که: فیلی برای ما می‌آورند. پس نگاه کرد دید فیل را از اردوگذرانیدند و به جانب شهر می‌برند. سلطان استفسار کرد که: فیل از کیست و بارش چیست؟ به عرض او رسانیدند که این فیل را تجار و ارباب دول از مسلمانان هند برای حجۃ‌الاسلام فرستادند و بارش تنخواهی است که تجار هند از وجود برومال امام برای آن جناب فرستادند. سلطان را در باطن خوش‌آیند نشد. چون فیل را به نزد سید بردند و حکایت سلطان را نیز به عرض جناب سید رسانیدند سید بار آن را که تنخواه بود قبض کرده و فیل را برای سلطان فرستاد. مجملًا دولت و ثروت سید را در میان علمای امامیه از متقدمین و متأخرین کسی نداشته... زمانی که سلطان به اصفهان آمد سید را به دیدن او بردند. پس سلطان به سید گفت که: از من مطلبی خواهش کنید. سید امتناع نمود. سلطان اصرار کرد. آخر الامر سید گفت که: چون اصرار دارید مرا استدعا این‌که فرمایش کنید که نقاهه‌خانه را موقوف کنند. سلطان سکوت کرد. پس از برخاستن سید سلطان به امین‌الدوله گفت: عجب سیدی است! که از من خواهش می‌کند که: نقاهه‌خانه سلطانی، که علامت پادشاهی است، موقوف دارم. امین‌الدوله معدتر خواست. چون سال دیگر سلطان به اصفهان رسید و سید به دیدن او رفت پس از انقضای مجلس سلطان به امین‌الدوله گفت: این سید آن سید سال سابق نیست، اکنون بسیار زیرک شده است!... از امر به معروف آن جناب این بود که هفتاد نفر را به حدود شرعیه قتل نمود و اماحد غیرقتل بس بسیار بود و در دفعه اول که به سبب لواط حکم به قتل فرمود به هر که تکلیف کرد که او را قتل کند ابا کردند. آخر خود برخاست و ضربتی زد که او را تأثیری نکرد. پس شخصی برخاست و او را گردن زد و خود بر او نماز گزارد و در وقت نماز غش کرد و در مدایع او آنقدر از قصاید از عرب و عجم گفته‌اند که جمع کردند و آن دیوانی بزرگ شد... و آن جناب هرگز به دیدن و بازدید و میهمانی کسی نمی‌رفت و هرگز به دیدن حاکم بلد نرفت، بلی به دیدن سلطان در زمان ورود به اصفهان می‌رفت و حاکم اصفهان هر وقت که شرفیاب خدمت ایشان می‌شد در دم در سلام می‌کرد و می‌ایستاد و بسا بود که آن جناب ملتافت نمی‌شد، بعد از ساعتی نگاه می‌کرد و او را اذن جلوس می‌داد و تواضعی نمی‌کرد برای او و دو سه دستگاه تا کتابخانه او بود که در هرجایی در بانی می‌نشست و ملازمین بسیار داشت، ده باشی داشت و زمانی که به مکه مشرف شد زمان محمدعلی پاشای مصری بود و با او مراوده داشت. باغ فدک را از او گرفت و به سادات مدینه برگذار کرد و آن جناب سه نفر از علمای عصر را تفسیق نمود: یکی

حاجی ملا اسدالله بروجردی بود، که از شاگردان آقا سید محمد مرحوم بود و مجاز بود و صبیهٔ میرزای قمی عیال او بود. پس چند نفر از علمای بروجرد مانند آخوند ملاعلی و غیره سید را معتقد بر تفسیق او نمودند. پس حاجی را تفسیق نمود. دوم میرزا محمد تقی نوری از شاگردان حاجی کلباسی بود و حدت ادراکی داشت و فی الجمله تلمذی نیز در خدمت آقاسید علی نموده و در اصول راجل بود و تقویت از اقوال ضعاف می‌نمود، مانند این‌که در مضاف قایل است به این‌که: نجاست از اسفل به اعلیٰ سرایت می‌کند و حال این‌که این قول خلاف فتوی مشهور، بلکه در اجماع متقول برخلاف اوست و ایضاً تسبیحات اربع را در دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشاء و یک رکعت آخر مغرب سه‌دفعه واجب عینی نمی‌دانست و در ماه رمضان غلیان بر بالای منبر می‌کشید و دخان را مفطر نمی‌دانست، اگرچه مفطر نبودن دخان صوم فتوای شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و صاحب مدارک و جمعی دیگر است و قاعده نیز اقتضای عدم افطار می‌کند و تمسک به اولویت خالی از صعوبت نیست. لیکن فتوی دادن و علانیه کشیدن خلاف طریقهٔ فقها است. مجملًا میرزای مزبور را فتاویٰ غریبه، که خارج از قانون فقاهت است، بسیار است، لیکن در امر معروف اوحد زمان و نادر دوران بود. پس جماعتی از اهالی نور در خدمت حجه‌الاسلام شهادت بر فسق او دادند. پس سید او را تفسیق نمودند و فتحعلی‌شاه او را به جهت فتوای غلیان به طهران آورد، برای این‌که تأدیش کند. در حضور با او محاجه کرد و سخنان ناشایست به میرزا گفت. میرزا عرض کرد که: اعلم‌العلمای شما آقا سید محمد باقر است، بفرستید بیاید در طهران و در باب غلیان با من گفتگو کند. سلطان گفت: آخوند، تو مخبوط و مصروفی. آقا سید محمد باقر کذا بی از اصفهان برای من و تو می‌آید به طهران؟ پس بعضی از اعیان توسط نمودند، سلطان از او گذشت. سوم حاجی ملا صادق رشتی بود و حاجی مزبور جامعیت فی الجمله داشت و نطاق بود و در وعظ او را سلطی بود و در میان علمای آن‌جا از هر قسم ممتاز و از تلامذهٔ مرحوم آقا سید علی بود و مدت صد و هیجده سال عمر کرد و حواس او برجا بود و مؤلف این کتاب در وعظ او حاضر شده، عنوانی بلند می‌نمود، اگرچه در انجام آن عجز داشت... و حاجی عیالی از دهاتی گرفته بود و اسم پدر عیالش کریم بود پس از آن زن اولادی تولد یافت و آنها به عرصهٔ آمدند. روزی حاجی مزبور وارد خانه شد. دید پسرانش بالای تختی، که در سرای خانه بود، نشسته‌اند و اخوانش با البسهٔ فاخره در پهلوی همشیره زادگان خویش نشسته‌اند.

حاجی این رباعی را بالبدیهه گفته:

بنو کریم جلسوا بالتحت و هکذا ی فعل البحت

قد بدلو الفاکون بالسریر واستبدلو الکرباس بالحریر

فاکون به زبان رشتی است و در این جا معرب شده است، معنی آن خانهٔ محقری است که سکنهٔ دهات در جنب خانهٔ بنا می‌کنند و مقصود حاجی از این ایيات این‌که: اخوال پسرانش نجابتی نداشتند و به‌سبب بستگی پسرانش به نعمت و عزت رسیدند. الحاصل بعضی از اهالی رشت جمع شدند و در خدمت حجه‌الاسلام شهادت بر فسق او دادند، لهذا جناب سید تفسیق او را به اهالی رشت نوشتند. چون حاجی مذبور کیفیت مذکوره را استماع نمود بر بالای منبر برآمد و زبان به سخنان ناهنجار گشود و يحتمل که امر بر جناب سید مشتبه شده و درواقع طرفین ناجی و برق بوده‌اند والله اعلم و مناسب این مقام حکایت شیرینی دارم و آن این‌که: حاجی میرزا مسیح از تلامذهٔ فاضل قمی و ساکن طهران بود، که ایلچی روس را به‌سبب تجاهر به کفر و فسق و بعضی از امور کشته و حکم به اخراج او از طهران شد و آقامحمد بن آقا محمدعلی بن محمدباقر بهبهانی فاضل و جامع و مسلک او مسلک اخبارین بوده و این فقیر به موقعهٔ او نشسته‌ام. پس حاجی میرزا مسیح آقامحمد را تکفیر کرده بود. پس از مدتی حاجی میرزا مسیح به زیارت قم و در مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام نماز می‌کرد و آقامحمد نیز به زیارت قم رفته بود. روزی آقامحمد به مسجد امام حسن حاضر شد. دید که نماز جماعت می‌نمایند، از امام آن جماعت سؤال کرد. گفتند: حاجی میرزا مسیح است. آقامحمد به او اقتدا کرده، از آن پس به منزل خود معاودت کرد. پس اصحاب آقامحمد از او سؤال کردند که: حاجی تو را تکفیر کرده بود و تو به او اقتدا کردی. آقامحمد در جواب گفت که: چه منافاتی است میان این‌که او اعتقاد به کفر من داشته باشد و من من اعتقد به عدالت او داشته باشم و هردو مثاب و مأجور باشیم. چون این خبر به حاجی میرزا مسیح رسید از اخلاق آقامحمد تعجب کرده و به دیدن او رفت و مباعدت به مصادقت مبدل گردید. مجملًاً در مسجد حجه‌الاسلام در روزی از ایام صیام نمازگزارندگان به شمارهٔ بیست و دو هزار نفر بودند و در اقالیم سبعه و دول خارجه همه‌جا آن جناب معروف و در همه‌جا حکم او ممضی و مقلدان او در همه اصقاع بودند و در میان علمای امامیه مانند او در ثروت نیافتمن، نه در اسلاف و نه در اخلاف، بلی سید مرتضی علم‌الهدی نیز صاحب ثروت بوده، لیکن ثروت حجه‌الاسلام بیشتر و سطوت و اقتدار سید مرتضی نیز بسیار بوده و اما سخاوت حجه‌الاسلام: پس اکثر از توصیف و اصفین است. چه خود آن وجود مبارک بر اسم بر مکیان و حاتم عربان خط محو کشیده و آخوند ملاعلی اکبر خوانساری گفت که: روزی در کتابخانهٔ حجه‌الاسلام وارد شدم، در حالتی که از زر سرخ

و سفید، از بابت مال امام، علیه السلام، آنقدر در پیش روی حجۃ‌الاسلام ریخته که آن جناب از آن طرف که نشسته است نزدیک به آن بود که پیدا نباشد و آن تنخواه میان من و او حایل شدند. پس غلیانی برای من خواست. من شروع به کشیدن غلیان کردم، که فقرا و سادات را خبر کرده، به نحو جمعیت حاضر شدند. سید به هر کسی یک چنگ از آن تنخواه می‌داد و هنوز غلیان را انجام نداده بود که آن تنخواه تمام شد. پس من بر سیل سرور و تعجب عرض کردم که: شما را در اموال امام زیاد تجری است. آن جناب فرمود که: بله، پسر در مال پدر زیاده از این تصرف می‌نماید و فقیر مؤلف کتاب روزی از منزل خود به مدرسهٔ میرزا حسین می‌رفتم، در اثنای راه به کوچه‌ای که در جنب خانهٔ سید بود گذارم افتاد. دیدم که: آنقدر فقرای سادات هجوم کرده و به خانهٔ سید می‌شتابند که کوچه از عبور مسدود شده است. استفسار کردم که: چه واقعه روی داده باشد که این همه جمع شده‌اند؟ جواب گفتند که: معادل هشت‌صد تومان مال امام از بروجرد آورده‌اند، به جهت حجۃ‌الاسلام و او فرموده که: فقرای سادات را اخبار کنند، تا مال امام را به ایشان داده باشد. پس از حضور به هر کسی یک دکله یا بیشتر قلمکار داده و همه را در آن ساعت تمام نمود و از جمله شعرای اهل بیت، علیهم السلام، در آن ازمنه ملا قربان متخلص به بیدل بوده، که از اهل روobar و ساکن قزوین بود و با مؤلف کتاب صداقت داشته، روزی به حجره‌ام آمد و گفت: الیوم محض برای کشیدن غلیان کدو آمده‌ام. یکی از تلامذه را، که از اتراء بود، گفت: غلیان کدو را درست کرد و او را چندان وقوفی نبود. خوب درست نمود. پس به بیدل داد و او هر چند کشید سودی نبخشید. پس این بیت را انشاد کرد:

در کشمکشیم از این دو حالت غلیان بکشیم یا خجالت؟

پس من دوبار خود آن را اصلاح کردم و به او دادم و بیدل در بدوان پرهیزگاری و تقوایی نداشت، از آن پس تایب و زاهد و عابد، بلکه از هد و عبد اقران خود شد و کتابی در مصیبت نوشته، که در آثار حزن و اندوه سرآمد کتب مصیبت است و هرگز برای غیر اهل بیت مدح نمی‌گفت و هجو نمی‌کرد، بلکه اشعارش منحصر به مراثی و نواحی و مصیبت است، مگر این که یک رباعی برای حاجی میرزا آقا سی وزیر سلطان محمد شاه گفته و آن این است:

شد صرف قنات و توب هر بیش و کمی نگذاشت برای شاه حاجی درمی
نه مزرع دوست را از آن آب نمی و چون حاجی میرزا آقا سی استماع نمود به اموال او را انجام و انجام داده و ایضاً شخص کامل طویل‌اللحیه را واسطه کاری در نزد کسی گرفته، آن شخص یا قاصر شد یا مقصرا.

بیدل یک شعر در توصیف لحیه او گفته و آن این است:

معنعن ریش او چندان طویل است که از سیچقان الی تنگوزئیل است
و بیدل می‌گفت که: محتشم دوازده بند خود را در مدت هفده سال گفته، به این معنی که:
این اشعار را گفته بود و تا هفده سال حک و اصلاح می‌کرد و بعد از هفده سال آن را داده، که
مردم اتساخ گرفتند و بیدل را کرامات بسیار است. از آن جمله می‌گفت که این کتاب مصیبت
را قدری نوشتم، پس مقروض شدم و دماغ سوخته و چیزی نداشتم و نوشتن کتاب را ترک
نمودم. پس در وقت مغرب در خانه را کوییدند، بیرون رفتم، دیدم شخصی یک کیسه وجه
نقد سربه‌مهر به من داد و فرمود که: این تنخواه را به قرض خود بده و کتاب مصیبت را انجام
ده. ایضاً می‌گفت: پیاده به کربلا می‌رفتم. پس مدتی گذشت که قوتی پیدا نکردم و تنها بودم،
به حدی گرسنه شدم که از رفتار ماندم. ده خرابی بود که دیوارهای شکسته از آن باقی بود.
پس از عجز و گرسنگی نشستم و به دیواری تکیه کردم و قدرت بر حرکت نداشتم. ناگاه نظرم
به سوراخ آن دیوار شکسته آمد. دیدم میان دیوار نان خشک بسیار است. قدری از آن نان
به قدر سد رمق خوردم. دوباره آن سوراخ را مسدود ساختم که به کار دیگری آید. ایضاً بیدل
می‌گفت که: در ایام گردش و سیاحت وقتی در بیابانی دور از آبادی بودم و شب رسید و
چندوقت گذشته بود که غذایی نخورد بودم. پس وقت مغرب در رسید. در میان بیابان
مشغول به نماز شدم و نماز مغرب را ادا کردم و از ضعف نشسته بودم و مشغول به ذکر خدا
بودم، ناگاه شخصی پیدا شد و سفره‌گسترده که در آن نان تازه با خورش بود، و فرمود: بخور.
پس من به قدر حاجت خوردم. باقی را با سفره برداشته و رفت. مجملًا بیدل در وقتی از
اوقات پریشان و مدیون شده، پس به اصفهان خدمت حجه‌الاسلام شرفیاب و در پریشانی
خویش به آن جناب عرضه داشت. آن بزرگوار مبلغ یکصد تومان وجه نقد به بیدل داده و
مبلغ یکصد تومان هم در بروجرد نزد تاجری برات کرد. بیدل به بروجرد رفته و برات را به آن
تاجر نشان داد. آن تاجر قبول ننمود. پس بیدل قضیه را به آن جناب عرضه کرد. آن جناب
برات دیگر یکصد تومان به تاجر دیگر برات کرد. تاجر ثانی تنخواه را داد. از آن پس تاجر اول
هم درخواست کرد که: بیدل وجه برات را قبض گیرد. بیدل باز عرضه کرد که: تاجر ثانی
وجه برات را داده، اکنون تاجر اول هم خواهش آن کرده وجه را داده باشد. اکنون چه
مصلحت می‌دانید؟ آن بزرگوار در جواب نوشت که: آن وجه را نیز قبض و ضبط کرده، که آن
را هم به تو بخشیدیم. پس جمیعاً سیصد تومان به او رسید و در روز عید غدیر تجار اصفهان،
هر کسی به فرآخور خود، از صد و دویست و کمتر و بیشتر خدمت آن جناب می‌دادند که: به

فقرا بذل کند. از قضا در یک روز عید غدیر به مسجد رفته و بر منبر برآمد. و در اطراف او کیسه‌های تنخواه گذاشتند، از زر سرخ و سفید و از پول سیاه و دهشادی و هزار دینار و حکم کرد که: فقرا در سریک در جمع شوند، یکیک بیایند و از در دیگر بیرون روند. پس فقرا جمعیت بسیار کردند و به هریک یک مشت از زر می‌داد، تا چه مقدار برآید. به قدر یک ساعت تقریباً آن تنخواه به فقرا بذل نمود و حساب نمودند: هیجده هزار تومان شد، که در مدت یک ساعت به فقرا داده بود و دو باب دکان از مال خود داشت: یکی نانوایی و یکی قصابی، برای فقرا، قرار داده بود که: نانوایی آن گندمش از مال خود و دکان از خود و مزد نانوا از خود و همچنین قصابی و این دو باب دکان مصرف آنها بود که: به فقرا برات می‌کرد از بنان و گوشت و گویا یک هزار نفر، بلکه دوهزار خانوار از نان و گوشت از آن بزرگوار موظف بودند. شخصی حکایت داشت که: وقتی به فقر گرفتار بودم و چند وقت بود که غذایی گیرم نیامد. پس شبی از کوچه‌ای عبور می‌کردم، دیدم حجه‌الاسلام از آن کوچه عبور می‌کند. چون به من رسید یک مشت از زر سرخ به من داد و گذشت و در سال طاعون در شهر رشت اموال بلاوارث و مالک بسیار جمع کرده بودند. فتحعلی شاه به دیدن سید رفت و گفت که: پادشاه صاحب عیال بسیار فقیر شده است. شما از آن اموال که در رشت جمع شده به ما برات کرده باشید. سید مبلغ بیست هزار تومان به شاه برات کرده، که در رشت ازان اموال داده باشند و هرساله برای فقرا مدنیه تنخواهی می‌داد و طلاب را بسیار اعانت می‌نمود، بلکه رؤسا و اعیان و تجار و شاهزادگان را به‌رسم قرض رعایت می‌کرد و در محله بیدآباد مسجدی بنادرد، که گویا در عالم چنین مسجدی بنا نکرده و بنیان آن مسجد را، که تا مقابل زمین آورده بود، مبلغ شصت هزار تومان مخارج شد و تا وفاتش تمام نشد. بعد از وفاتش ملاحظه کردند هفتاد هزار تومان مخارج باقی داشت و در زمان مرحوم فتحعلی شاه، که به علما یار و با احسان و تلطیف بود، با سید به تماسای مسجد رفتند. سلطان استدعا نمود که: مرا هم شریک در این مسجد گردان. سید قبول نکرد. سلطان گفت که: شما را قادرت بر اتمام و انجام این بنای نیست. سید گفت که: دست من در خزینه خلاق عالم است و در سالی که وفات می‌نمود مؤلف کتاب در اصفهان بودم، که امین‌الدوله دعوی بیست هزار تومان بر آن جناب نمود، در جواب فرمود که: تو این تنخواه را داده بودی که من از بابت مظالم به فقرا داده باشم، من داده‌ام. امین‌الدوله گفت که: من به ودیعه نزد شما گذاشته بودم. سید گفت: مرا اشتغال ذمه به تنخواه تو نیست، لیکن الحال که قبول نداری، من خود قبول دارم و آنکه من به فقرا داده‌ام مال من باشد و وصیت کرد که: از مال او بیست هزار تومان داده باشند، در قروض

او مصروف سازند. ایضاً تاجری، از طایفه حاجی غفور، در همان زمان از سید ادعا نمود. آن جناب فرمود: آن را از بابت مال فقرا به من دادی و من هم داده‌ام و اشتغال ذمه به تو ندارم. آن شخص گفت که: من به ودیعه نزد تو گذاشته بودم. سید گفت: اکنون که پشیمانی، آنچه به فقرا داده‌ام از مال من باشد. پس آن را هم داخل قروض فرمود و وصیت فرمود که: از مال او کرده باشند...»

اندکی بعد (ص ۱۱۱-۱۱۷) درباره همین سید محمد باقر حجه‌الاسلام می‌گوید: «مخفى نماناد که مسجد حجه‌السلام فی الحقيقة بیان قابلی برای آن نکردیم، زیرا که محتاج به دیدن است و مشتمل بر قریب به پنجاه در مدرسه است و بعد از اتمام مسجد آخوند ملاعلی نوری چند بیت در وصف آن مسجد انشاء نمود و برای حجه‌الاسلام فرستاد. سید فرمود: من چیزی قابل برای جایزه این اشعار ندارم و اگر مایتملک خود را نثار این اشعار نمایم کم است و آخوند پیر شده بود و عمر طویل کرده بود و سید و حاجی کلباسی در سوابق ایام در خدمت آخوند درس خوانده بودند. روزی به مسجد آمد، که به سید اقتدا کند. از نهایت ضعف شیخوخخت در بین راه غش کرد. بعد به هوش آمد و به مسجد رفت. دید سید آن روز به مسجد نیامده، آخوند بسیار تغیر نمود که: من به این سن به مسجد آمدهام، که ادراک نماز جماعت نمایم و تو به مسجد نیامدی و آخوند ملاعلی در میان حکما از همه کس متشرع تر بود و در بدو امر تقلید میرزای قمی می‌کرد. پس از وی تقلید حجه‌الاسلام می‌کرد. آخوند ملاعلی نصف شرح حکمة‌العين را در مدت نه سال درس خوانده و در سالی او و میرزای قمی هم کجاوه شدند و به عتبات رفتند و در بین راه میرزا از اشعار ملای رومی سؤال می‌کرد، صفحه‌صفحه و ورق ورق اشعار آن را از حفظ می‌خواند و از آخوند سؤال می‌کرد. آخوند خود را دزدیده، گفت: من در اشعار چندان سرشناس ندارم و به قدر اشعاری که شما ضبط دارید من ضبط ندارم. روزی آخوند به دیدن آقا سید علی صاحب ریاض رفت. سید به غلیان معتقد نبود و آخوند معتقد بود. پس غلیانی برای آخوند آوردنده که منافذ بسیار داشت و کوک نبود. هرچه کشید دیدند دود نمی‌دهد. به سید گفت: آن غلیانی که اخباری حرام می‌داند این غلیان شمامست، نه غلیان‌های دیگر. پس سید خندید و امر کرد که: غلیان دیگر آوردنده و باید دانست که غلیان در اواسط زمان آخوند ملام محمد باقر مجلسی احداث شد و سلطان از آن منع نمود. مردم ممتنع نشدند و در خلوات و سردارها و زیرزمین‌ها غلیان می‌کشیدند. چون سلطان مطلع شد تباکو را خراج بسیار بست، که شاید مردم ترک کنند، آخر صورت نگرفت و از این بابت است که تباکوی شیرازی گمرک بی‌اندازه دارد. لیکن

سید جزايری در انوار نعمانیه نوشته است که: خانه‌ای پیدا کردنده اکثری از اسباب بود و از ایام قدیم بود و در آنجا آلات غلیان هم بود و این کاشف از آن بود که: در عهد قدیم نیز غلیان معمول بود. مجملًاً آخوند ملاعلی در اشتهر سید اهتمام تمام داشت و خود مسلم و مقبول القول بود، لهذا مردم از او می‌پذیرفتند و در اذلال و تکفیر صوفیه اهتمامش زیاده از فقها بود و می‌گفت: من اهل خبره‌ام و این‌گونه اشخاص کافرند و در علم الهی بر آخوند ملاصدرا بالاتفاق ترجیح داشت. وقتی به شیراز رفته بود و میرزا ابوالقاسم نامی صوفی مشهور به سکوتی در شیراز منزل داشت. پس مردم به دیدن آخوند می‌رفتند و معرفی در مجلس معرفی می‌کرد، تا این‌که میرزا ابوالقاسم سکوتی وارد شد و خواست که با آخوند ملاعلی ملاقات نماید. معرف گفت که: ایشان میرزا ابوالقاسم سکوتی هستند. آخوند دست خود را به سوی خود باز پس کشید و گفت: این مرد نجس است و کافر است، از مجلس من بیرون رود. میرزا ابوالقاسم شرمسار از مجلس مراجعت نمود. چون خواست که کفش خود را بپوشد به ملازمان آخوند گفت: این‌گونه حکیم هم نوبر است و در وقتی از اوقات صوفی معروفی را مردم تکفیر کردنده. پس خدمت آخوند استفسار نمودند. آخوند شرح مفصلی در تکفیرش نوشته و گفت که: فتوای قتل با مجتهدین است. خدمت سید رسیده که: حکم به قتل کند. سید در این امور به حسب تکلیف شرعی مسامحه داشت. دوباره خدمت آخوند رسید. آخوند بسیار تغیر برای سید کردنده و گفتند که: من اهل خبره ایشانم و ایشان کافرند و حکم به قتل تکلیف حاکم شرع است. چرا باید مساهله و مسامحه و مسادفه نماید؟ گویند که: از آخوند ملاعلی نوری سؤال کردنده که: اگر ماهی در میان چاه بیفتند چند دلو آب باید کشید؟ آن جناب تأمل کرده، از آن پس گفت که: حکم این مسئله را نمی‌دانم...»

جای دیگر (ص ۱۲۵) درباره سیدمهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی طباطبائی بروجردی معروف به بحرالعلوم متولد در کربلا در شب آدینه از ماه شوال ۱۱۵۵ و متوفی در ۱۲۱۲ نوشته است: «زمانی بحرالعلوم و استادش آقا باقر بهبهانی در مجلس مصیبت نشسته بودند که ناگاه ذاکری تغنى کرد. بحرالعلوم متغیر شد و ذاکر را از تغنى منع نمود. مؤسس بهبهانی بر بحرالعلوم تغیر کرد و فرمود: «اسکت یا سیدمهدی» و این حکایت را مرحوم ملاآقا دریندی در کتاب اکسیر العبادات نقل کرده...»

پس از آن جای دیگر (ص ۱۲۹) می‌گوید: «حال مفضل مؤلف کتاب مرحوم آقا سید صادق پیشمناز تنکابنی الاصل ساکن لنگرود حکایت می‌نمود که: زمانی مرا مسافرت از عتبات به جانب اصفهان اتفاق افتاد. پس از راه نهادن عبور کردم که کرامات سید را شنیده

بودم و خواستم چیزی از آن را معلوم نمایم، بلکه چیزی از آن را مشاهده کنم. پس به خدمت سید رسیدم، نهایت سید بالاخلاق و باصفا به نظرم آمد و در آن صفحات مردم را به او اخلاص زیادی بوده به نحوی که شاهزادگان رعایت و حمایت او بسیار می‌کردند، به گمان این که توجهی کند که بعد از فتحعلی‌شاه جنت آرامگاه ایشان به سلطنت برستند. خال مفضل گوید که: سید پس از پرسش از حال من سؤال کرد که: سبب آمدن شما به اینجا چیست؟ گفتم: چون کرامات شما در اصقاع مقروع اسماع گردیده خواستم که فیض عیم شما عایدم گردد و چیزی از آن را به رأی العین مشاهده کنم. سید گفت: مرا کرامتی نیست و سبب اشتهر کرامت من از آن است که: هرکسی از مادر متولد می‌شود در میان طایفه اجنه نیز در آن حین کودکی از مادر متولد می‌شود و آن کودک را همزاد این شخص می‌نامند و مرا همزادی است، که آن همزاد چنان اتفاق افتاده که پادشاه طبقه‌ای از طبقه جنیان است و او همزاد من، پنج شش نفر از اجنه را برایم فرستاده که در خانه من باشند و مرا خدمت نمایند، مثلاً گاهی ظرف خانه من خالی از آب است، به یک دفعه ملاحظه می‌کنم، پر آب است و گاهی طفل در گهواره گریه می‌کند و بسا باشد که گهواره می‌جنبد، بدون این‌که کسی او را بجنباند، یا این‌که هیزم نیست، پس ناگاه هیزم آورده می‌شود یا این‌که خاموش شد، به یک دفعه آتش چیده می‌شود، بدون این‌که کسی آتش بچیند و چون مردم این‌گونه امورات را می‌بینند گمان می‌کنند که این از کرامت است و حال این‌که مرا کرامتی نیست، بلکه این‌گونه خدمات از آن اجنه می‌باشد. مؤلف کتاب گوید که: حکایت همزاد معروف است و از شیخ احمد احسایی سؤال نمودند که: سبب چیست که انسان در بعضی از احیان بدون سببی از اسباب ظاهره ملول و مکدر می‌شود؟ شیخ احمد چند وجه در جواب گفته: یکی این‌که هرکسی را همزادی است، از اجنه، چون او ملول شود انسان بدون جهتی به سبب ارتباطی که با او دارد ملول می‌شود و سببیش را نمی‌فهمد. دوم این‌که چون امام برنامه اعمال شیعیان آگاه می‌شود از برای صدور معاصری ملول می‌شود و چون امام قلب عالم امکان است و هر وقت که قلب را کلالت و ملالتی روی داد آن ملالت در همه اعضا سرایت می‌کند. هم‌چنین ملالت امام در همه سکنه عالم سرایت می‌کند و شاید که همان شخصی که از عصیان او امام مکدر شد، به سبب علایق و ارتباط آن، همان شخص ملول و مکدر می‌شود، نه اشخاص دیگر.»

سپس جای دیگر (ص ۱۳۰) درباره سید علی بن سید محمد علی بن سید ابوالمعالی ابن سید ابوالمعالی طباطبائی اصفهانی ساکن کربلا متولد در کاظمین در ۱۲ ربیع الاول ۱۱۶۱ و متوفی در ۱۲۳۱ معروف به صاحب شرح کبیر و صغیر و یا صاحب ریاض المسائل می‌گوید:

«بسیار خوش احوال بود. شخصی برایم حکایت کرد که: آن جناب روزی شرح کبیر را درس می‌گفت و در اثنای خواندن عبارت به جایی رسید که نوشه بود: «ذکر اکان او انشی». یکی از تلامذه معنی دیگری از کلمه اول فهمید و آن جناب خندید و جواب شوخی آمیزی به او داد. در پایان ترجمهٔ حال این سیدعلی طباطبایی شرحی دربارهٔ جدل‌هایی که میرزا محمد اخباری با وی کرده آورده است. ذکر این میرزا محمد اخباری پیش از این گذشت^۱ ولی این مؤلف (در ص ۱۳۱) نمی‌دانم به چه سبب نوشه است «میرزا محمد اخباری از اهالی بحرین» و سپس (در ص ۱۳۲-۱۳۳) داستانی را که در مجلد اول آورده‌ام چنین بیان کرده است: «در زمانی شیخ جعفر نجفی، اعلی‌الله مقامه، وارد طهران شد و میرزا محمد نیز در طهران بود و شب‌ها که اعیان شیخ را به ضیافت دعوت می‌نمودند میرزامحمد را نیز دعوت می‌کردند و میرزامحمد با شیخ مکالمه می‌کرد و چون مهارت شیخ در علم منقول بود و میرزامحمد را جامعیت و تسلط در مناظره و جدل بود، لذا میرزامحمد در انتظار ناس بر شیخ غلبه می‌نمود و اوقات را بر شیخ تلغخ داشت. پس در شبی از شب‌ها شیخ نهایت تغیر را به میرزا محمد نمود که: با این کلمات واهیه بر عوام امر را مشتبه می‌سازی و سخنان فاسد خود را در ظاهر زینت می‌دهی و ادیان مسلمانان را فاسد می‌سازی. اکنون اگر ترا سخنی است صباح وقت ظهر من و تو در بیرون دروازه به مباھله می‌رویم، تا هرکسی که محق است از مبطل ممیز گردد. پس صباح آن روز میرزامحمد تقدم ورزید و بیرون دروازه رفت و جمعیت بی‌اندازه آمدند و میرزامحمد به نماز ایستاد. جمع بسیار به او اقتدا کردند: ناگاه شیخ در رسید و به نماز ایستاد. جمعیت همه در عقب شیخ رفتند و به نماز در پشت سر شیخ ایستادند. پس میرزا محمد به تعجیل نماز را تمام کرد و بلافصله به شهر مراجعت نمود و به مباھله نایستاد و باید دانست که مباھله در فصل میان حق و باطل بسیار مؤثر است، اما با تحقق شرایط و در اصول کافی اخبار بسیار در مباھله و کیفیت و شرایط آن مذکور است و از وقایع غریبه این که: در زمانی از ازمنه مرحوم فتحعلی‌شاه و سلطان روس در مقام مخاصمه برآمده و اشپختر سردار لشکر روس شد و قبه و بادکوبه را گرفت و عازم شهرهای ایران شد و به هر شهری که می‌رسید فتح می‌کرد. فتحعلی‌شاه را اضطراب بسیار حاصل شد و میرزا محمد اخباری در آن زمان در دارالخلافه طهران اقامه داشت. پس میرزا محمد نزد فتحعلی‌شاه رفت و گفت: من سر اشپختر را چهل روزه برای توبه طهران حاضر می‌سازم،

مشروط به این که مذهب مجتهدین را منسخ و متروک سازی و بن و بیخ مجتهدین را قلع و قمع نمایی و مذهب اخباری را در بلاد ایران رواج دهی. فتحعلی شاه قبول کرد. پس میرزامحمد یک اربعین به ختم نشست و به ختم آیه‌الکرسی با ده وقف، به شرایطی که در میان ایشان متداول بود شروع نمود و ترک حیواناتی کرده و صورتی از موم درست کرده و در اثنا شمشیر به گردن آن صورت نواخت. چون روز چهلم شد فتحعلی شاه به سلام عام نشست، دید اثری از سر اشپختر پدیدار نگردید، متغیر بر میرزامحمد شد و فراش فرستاد که: او را حاضر سازند. میرزامحمد از ختم بیرون آمد و حیوانی خورد و در آمدن به نزد سلطان مسامحه و مساهله و مساوقه نمود، تا این که سلطان دو سه فراش بر عقب یکدیگر برای احضار میرزا محمد فرستاد. پس میرزا محمد به تأثی روانه شد و چنان آمد که سر اشپختر و میرزامحمد به یک مرتبه وارد مجلس سلطان شدند و بیان کردند که در لنکران حکمران آنجا در زمانی محاصره اشپختر را به گوشہ میدان خواست که: تنها با یکدیگر در امر اصلاح مکالمه کنند. پس اشپختر با یک نفر و آن حاکم با یک نفر بهم رسیدند و نشستند و آن حاکم فوراً طباقچه برآورد و اشپختر را نشان گلوه ساخت و سرش را جدا کرد و لشکرش، چون سردار را کشته دیدند، فرار کردند. پس سر سردار روس را برای سلطان آوردند. سلطان بسیار متعجب گشت، میرزامحمد معروض داشت که: ما به وعده خود وفا نمودیم، اکنون شما نیز به وعده خود وفا نمایید. سلطان با امنای دولت در این باب مشاورت نمود، اعیان دولت معروض داشتند که: مذهب مجتهدین مذهبی است که از زمان ائمه هدی، علیهم السلام، الی الان بوده، برقاند و مذهب اخباری مذهب نادر ضعیفی است و زمان اول سلطنت قاجار است، مردمان را نمی‌توان از مذهب برگردانید و این شاید مایه اختلال حال دولت سلطان شود و مردمان بر سلطان شورش نمایند. علاوه بسا باشد که میرزامحمد از شما نقاری پیدا کند و با خصم شما ساختگی کند و با شما همین معامله نماید که با اشپختر روس نمود. مصلحت آن است که به او خرجی داده و معذرت از او خواسته، حکم بفرمایید که: به عتبات غالیات رفته، در آنجا سکنی نماید، که وجود چنین کسی در پایتخت مصلحت دولت نیست. پس سلطان از میرزامحمد معذرت خواسته و به او خرجی داده و او را روانه عتبات ساخته. چون میرزامحمد به عتبات غالیات مشرف شد به خدمت جناب آقاسیدعلی مشرف شده و مسئله نزاع میان اخباری و مجتهد در میان ایشان شد. آقا سیدعلی فرمود که: من با تو مباحثه و مجادله می‌نمایم، به شرط این که کار به مکالمه و مقاوله تمام شود و پای نوشتگات و ارسال رسایل به میان نیاید. میرزامحمد قبول نمود. پس مناظره

کردند و آقا سیدعلی بر میرزا محمد غلبه نمود. پسر میرزا محمد به کاظمین رفت و از آنجا رساله‌ای در این مسئله در رد بر آقا سیدعلی نوشته و برای او فرستاد. سید چون رساله را دید قبول نکرد و گفت که: قرار میان من و او به مکالمه و مقاوله و مباحثه بود، نه به مکاتبه و مراسله، اکنون نیز اگر سخنی دارد حاضر شود و با من مکالمه کند، تا او را ملزم سازم و میرزا محمد در علوم غربیه مربوط بود و در انساب عرب مهارت داشت و می‌گفت، العیاذ بالله که: شیخ جعفر نجفی از نسل بنی‌آدیه است و چون شیخ جعفر وفات کرد آن ملعون مطروح این عبارت را گفت که: «مات الخنزير بالخنازير»، چون مرض شیخ از خنازیر بود، که حلق و گلویش و گردش ورم کرده بود. پس افعال شنیعه از او صدور یافت، که علمای عتبات او را تکفیر نمودند، به سبب اقوال شنیعه و سحرکردن، پس حکم به قتل او شد. چون خواستند که به خانه‌اش درآیند دیدند که خانه در ندارد، به سبب سحری که کرده بود. پس دیوار خانه شکافتند و او را یافتند و کشتند.»

پس از آن جای دیگر (ص ۱۳۴) در احوال میرزا ابوالقاسم بن محمد حسن گیلانی قمی معروف به میرزای قمی درگذشته در ۱۲۳۱ در قم چنین آورده است: «... میرزا از آنجا (قلعه با بودر چاپلاق) به دارالسلطنه اصفهان آمد و در مدرسه کاسه‌گران چند از زمان را گذرانید. پس بعضی از علمای دنیا که آثار رشد را در آن بزرگوار دیدند به او اهانت نمودند. پس میرزا به جانب شیراز مسافرت کرد و آن زمان سلطنت با کریم خان زند بود. پس مدت دو سال یا سه سال در آنجا اقامه داشت و او را شیخ عبدالمحسن با پرسش شیخ مفید اعانت نمود و مبلغ هفتاد تومان یا دویست تومان، علی اختلاف الحکایتین، به او دادند. پس میرزا آن تنخواه را گرفته، به اصفهان مراجعت کرد و چون اسباب اجتهاد نداشت، پس بعضی از کتب استدلایه و کتب لغت و کتب احادیث ابتداء نمود. گویند که: در آن زمان کتاب را به من می‌فروختند و من به وزن شاه، که معادل دومن تبریز بود، به ده تومان معامله و دادوستد می‌نمودند و چون داب و دیدن در این ازمنه بدان جریان یافته که: بایع کفه میزان بیع را سنگین‌تر از سنگ وزن می‌نماید، لهذا میرزا کتاب خریده و برای نقل میزان کتاب روضه‌البهیه، که شرح لمعه دمشقیه است، بر بالای کفه کتب گذاشته، که کفه کتب سنگین‌تر شود به قریه بابو مراجعت نمود... از جمله فتاوی او حرمت کشمش مطبوع است و جایز می‌دانست که مقلد برای مجتهد خود مرافعه نماید...»

پس از آن جای دیگر (ص ۱۴۷-۱۳۹) در احوال شیخ جعفر بن خضر بن یحیی حلی جناحی نجفی معروف به کاشف‌الغطاء یا صاحب کشف‌الغطاء درگذشته در ۱۲۲۸ چنین

آورده است: «آن جناب کثیرالاکل بودند. و هرشب را هم با زن مقاربت می‌نمود و هرشب دوثلث شب را بیدار بود و به عبادت حضرت آفریدگار اشتغال داشته و در اکثر از سال‌ها خانهٔ خود را به رهن می‌گذاشت و قیمت آن را به فقرا بذل می‌نمود و به بلاد ایران می‌آمد و تنخواه تحصیل می‌کرد و مراجعت می‌نمود و خانه‌اش را از رهن بیرون می‌آورد و آن جناب بسیار خوش‌احوال بوده و در وقتی از اوقات آن جناب خواست که با اصحاب اطنا از شهر به زیارت ارواح وادی‌السلام رفته باشد. پس با جمعی سوار شده، روانه شدند و از آن جمله میرزا ابوالحسن نامی بود، ملقب به خوش‌مزه، او بر حماری سوار و در خدمت بود، آن بزرگوار از در دروازه بیرون رفتند. همه به سمت وادی‌السلام می‌رفتند و میرزا ابوالحسن به راهی دیگر روانه شد. شیخ آواز داد که: از آن راه به کجا می‌روی؟ میرزا ابوالحسن عرض کرد که: مرا معدور دارید، که درازگوش من خود رأی است، به هر کجا که می‌خواهد و میل اوست می‌رود، شیخ بخندید... و در سالی شیخ جعفر را گذار به شهر رشت افتاد. خواستند نماز را با آن جناب به جماعت گزارند. مساجد موجوده در شهر کم وسعت و وفا به جمیعت ننمود. پس در میدانی که دارند جمع شدند و همه اهل شهر جمع شدند و بعد از نماز از شیخ خواهش نمودند که موعظه کند. شیخ فرمود که: من فارسی را خوب نمی‌دانم. پس اصرار از حد گذرانیدند. شیخ بر منبر برآمد و به این عبارت فرمود که: «ایها الناس، رشت شما مانند بهشت است. چه در بهشت قصور است و در شهر رشت نیز قصور عالیه و بوستان‌هایی که دارای نهرهاست و در بهشت حورالعین است، که در نهایت حسن و جمال‌اند وجود دارند، زنان رشت نیز مانند حورالعین باشند، در کمال وجاهت و در بهشت غلمان باشند، هم‌چنین است در رشت و در بهشت تکلیف از نماز و روزه و سایر عبادات برداشته است، هم‌چنین است در رشت که نماز و روزه و عبادات دیگر بالکلیه برداشته است. پس نگاه کرد، در پای منبر دید که ذاکری نشسته است. شیخ به آن ذاکر فرمود که: برخیز و ذکر مصیبت کن. پس از منبر برآمد و چون علمای آن بلد غالب ایشان تنپرور و عیاش بودند و ائمهٔ جماعت رشت نماز نوافل را ادا نمی‌کردند و این مطلب را به شیخ عرض کردند، شیخ فرمود که: هر که نماز نافله به جا نیاورد به او اقتدا نکنید. پس ائمهٔ جماعت که این سخن را از شیخ شنیدند همه بنای نماز نافله با جماعت گذاشتند و ایضاً در سالی که شیخ به قزوین آمدند به مسجد رفتند. مردم خواهش موعظه نمودند. شیخ در مسجد بر بالای منبر رفت و فرمود: ایها الناس، شما مگر شیعه نیستید؟ چرا عقد انقطاع در میان شما متداول نیست؟ پس فرمود که: تقصیر با علمای بلد است و چون حاجی ملا عبد‌الوهاب رئیس علمای قزوین در آن عهد بود، شیخ به

او خطاب فرمود که: چرا دختر خود را به عقد انقطاع نمی‌دهی؟ تا مردم رغبت در عقد انقطاع کنند و به تو متابعت نمایند؟ پس شیخ فرمود که: مرا صبیه‌ای بود، چون به تکلیف رسید من او را خواستم و گفتم که: خداوند عالم قرار داده که زنان شوهر کنند و اکنون وقت شوهر کردن تو است. هر که را که میل داری من تورا به او تزویج کنم. پس یک‌یک از اقارب و عشایر و اهل علم را اسم بردم. قبول نکرد. آخر الامر بقالی در همسایگی داشتم، اسم او را بردم، سکوت کرد. من از آن رضایت فهمیدم و آن بقال را آوردم و صبیه خود را به او تزویج کردم و به دست او دادم، به خانه برد. بعد از چندی دیدم که دخترم آمد و شکایت از شوهر خویش دارد. من به او تغییر کردم و گفتم که: خود به خواهش خود این مرد را اختیار کردي. اکنون علاجی جز صبر و شکر و حوصله نیست. پس در همان ساعت او را به خانه شوهرش روانه ساختم... و آن جناب فتحعلی شاه را اذن در سلطنت داد و او را نایب خود قرار داد، اما با شرایط چند که: در هر فوجی از لشکر مؤذنی قرار دهد و امام جماعت در میان لشکر داشته باشد و هر هفته یک روز وعظ کنند و تعلیم مسائل کنند و کیفیت آن را در چهار کتاب کشف الغطاء نوشته است و در زمانی از ازمنه ستر کبری و مهد علیا، والده فتحعلی شاه، به عتبات عالیات مشرف شد و به نجف رفت و در آنجا به خانه شیخ شرفیاب خدمت ایشان شد و به شیخ عرض کرد که: چون پسرم پادشاه است، لهذا ظلم و ستم از او و از بستگان ما به رعایا و برایا واقع می‌شود، از شما مستدیم که: قسمی فرموده باشید که خدای تعالی از گناهان ما درگذشته و ما را با حضرت صدیقه کبری محسور نماید و در زمانی از ازمنه فتحعلی شاه به جهت امری از جناب شیخ دلتیگ شد و او از این معنی متغیر شد، تا زمانی که شیخ جعفر وارد تهران شد. پادشاه به امین‌الدوله گفت که: من دیدن از شیخ نمی‌کنم و حکم کرد که: اورا در خانه پادشاهی راه ندهند. پس شیخ روزی به عزم دیدن پادشاه وارد ارگ شد حجاب و در بیان و حرسه و ملازمین استقبال شیخ نمودند و دست مبارکش را بوسیدند. پادشاه دید که شیخ وارد سرای سلطانی شد. تعجب کرد که: در بیان چگونه او را راه دادند؟ پس به امین‌الدوله گفت که: چون به مجلس آید برای او تعظیم و تکریم نمی‌نمایم. پس شیخ چون خواست که از درجات قصر بالا برود بلند «یا الله» گفت. سلطان بی اختیار از جای برخاست و به استقبال شیخ شتافت و دست شیخ را گرفت و از پله بالا آورد. پس نشستند، بعد از انقضای مجلس امین‌الدوله به سلطان عرض کرد که: شما فرمایش داشتید که برای شیخ تواضع نکنید، چگونه قضیه به عکس نتیجه داد؟ سلطان فرمود که: چون شیخ صدای «یا الله» بلند کرد دیدم که ماری عظیم رویه روی من حاضر است و می‌خواهد بر روی سینه

من بجهد و مرا اذیت کند. پس بی اختیار از جای خود برخاستم و دست شیخ را گرفتم، از آن پس مار مفقود شد... در وقتی از اوقات شیخ زارد اصفهان شد و چندی را در آنجا اقامه فرمود. پس خواست از آنجا رفته باشد، از منزل بیرون آمد و سوار شد. در این وقت سیدی آمد و از شیخ سؤال کرد که: فقیرم و مبلغ یکصد تومان مخارج ضروریه دارم و از شما می خواهم. شیخ فرمود که: تو زودتر نیامدی، اکنون من در سر راهم. سید اصرار را از حد گذرانید و در آن زمان امین‌الدوله حاکم اصفهان بود. شیخ به آن سید گفت که: برو و به امین‌الدوله بگو که: شیخ گفته: صدتومان به تو دهد. سید گفت گاه است نداد و تو هم که می روی. شیخ گفت که: من سواره در همین جا خواهم بود تا تو مراجعت کنی. پس شیخ سواره ایستاد. سید به نزد امین‌الدوله رفت و پیغام شیخ را رسانید. امین‌الدوله گفت که: شیخ کجاست؟ سید گفت که: سواره ایستاده است، تا من مراجعت نمایم. امین‌الدوله به ملازمین گفت که: به تعجیل صدتومان تنخواه بیاورید. ملازمین یک کيسه تنخواه آوردند. خواستند که بشمارند، زیرا که وجه زیادتر بود. امین‌الدوله گفت که: مشمارید، زیرا که می ترسم طول بکشد و شیخ خود به این جا بیاید و ضرر بسیار بر ما وارد آورد. پس آن کيسه را به سید دادند. سید آن را به نزد شیخ آورد و شیخ هنوز ایستاده بود. پس شیخ فرمود تنخواه این کيسه را شمردند، مبلغ دویست تومان به شماره آمد. صدتومان به سید داد. سید مطالبه صدتومان دیگر نمود. شیخ گفت که: تو از صدتومان بیشتر نخواستی، بیشتر از آن به تو نمی دهم پس فرمود که: فقرای شهر را اعلام کنید. پس شیخ همان جا آنقدر سواره ایستاد که فقرا را اعلام کردند و ایشان جمع شدند و آن صدتومان دیگر را میان ایشان تقسیم نمودند. پس راحله را به حرکت درآورده، به راه افتاد و طریقه شیخ این بود که: مکرر در میان صفوف جماعت دامن خود را پهن می کرد و از مردم درهم و دیناری برای فقرا می گرفت و به ایشان می داد و چون به مجلس ظلام یا تجار می آمد و مهمان می شد، بعد از چیدن خوان و طعام می فرمود که: آن اطعمه را قیمت می کردند. پس آن را، به صاحب خانه می فروخت و عوض را بازیافت می کرد، آنوقت اذن می داد که حاضران غذا را صرف نمایند، به حدی که شبی در جایی میهمان بود، مبلغ سی تومان یا بیشتر اطعمه ضیافت را قیمت کردند و تنخواه را گرفت، جز یک تومان که حاضر نبود. صاحب خانه گفت که: غذا سرد می شود، شما طعام را میل کنید، بعد از صرف غذا آن یک تومان می رسد. شیخ راضی نشد تا آن یک تومان را اخذ کرده، پس از آن مردم را رخصت داد که غذا را صرف کنند و آن وجهه را که اخذ می نمود به فقرا بذل می کرد و مکرر می شد که به خانه‌ای وارد می شد، تعریف از آن خانه می نمود و صاحب خانه

عرض می‌کرد که: آن پیشکش شماست. شیخ می‌فرمود که: قبول کردم. دوباره می‌گفت که اهل خبره خانه را قیمت می‌کردند و آن را به صاحب‌خانه می‌فروخت و وجه آن را می‌گرفت و به فقرا بذل می‌نمود... گویند روزی در اصفهان وجهی به فقرا قسمت نمود، پس از اتمام آن به نماز ایستاد. سیدی بین‌الصلوٽین آمد و به شیخ گفت که: مال جدم را به من بازده. شیخ فرمود که: تو دیر آمدی و اکنون چیزی باقی نیست. سید آب دهان خود را به ریش شیخ انداخت. شیخ از جای خود برخاست و دامن خود را گرفت و در میان صفوف گردش کرد و فرمود: هر که ریش شیخ را دوست دارد به سید اعانت کند. پس مردم دامن شیخ را پر از زر سرخ و سفید کردند. شیخ آنها را به سید داد. از آن پس نماز عصر را به جماعت ادا کرد و ایضاً در وقتی از اوقات شیخ وارد قزوین شد و در خانه حاجی ملاعبدالوهاب منزل کرد. پس تجار کاروانسرا شاه استدعا نمودند که: جناب شیخ به بازدید تجار رفته باشد. پس حاجی ملاعبدالوهاب شیخ را برداشت، که به بازدید ایشان بروند. شیخ با اصحاب و علماء و اطیاب روانه شدند. چون به بازار رسیدند تجار کاروانسرا شاه به استقبال شیخ شتافتند. چون به در کاروانسرا رسید در سبقت ورود شیخ به حجرات تجار نزاع در میان تجار شد و هر کس را تمنای آن بود که شیخ اول به منزل او رفته باشد. پس حاجی ملاعبدالوهاب منازعه تجار را معروض جناب شیخ داشت، شیخ در همانجا نشست و گفت: هر که بیشتر تنخواه می‌دهد شیخ در اول به منزل او می‌رود. پس بعضی از تجار ظرفی را پر از درهم و دینار ساختند و به خدمت آن بزرگوار آوردند. آن جناب اول فقرا را خواست و آن وجه را در میان ایشان تقسیم نمود. از آن پس به منزل ایشان رفت و ایشان را بازدید نمود... مسموع شده است که: شخصی به خدمت شیخ رسید، که مسئله محتاج‌الیها را سؤال نماید بناگاه غذای شیخ را آوردن. دید غذای بسیار آوردن و در آنجا به جز شیخ کسی نیست. با خود خیال کرد که: قانون مجلس اعیان آن است که غذا بسیار می‌آورند، لیکن همه را نمی‌خورند. هر چه ضرور است صرف می‌شود، باقی را ملازمان صرف می‌نمایند. پس شیخ شروع به اکل نمود و آن غذا را مصروف داشت. آن مرد تعجب کرد با خود اندیشید که: این غذایی که این مرد خورده اکنون ابخره این اغذیه به دیوان خانه دماغ او می‌نشیند و معلوم و مجھول او یکسان خواهد بود، در چنین وقتی سؤال نمودن بی‌جاست و بی‌فایده. پس آن مرد برخاست که رفته باشد. شیخ فرمود که: بنشین و بگو برای چه کار آمده‌ای؟ گفت: کاری نداشت. پس از اصرار بسیار آن مرد حاجت خویش را ابراز و اظهار داشت و عرض کرد که: به جهت کثرت اکل شما از خیال سؤال گذشتم. پس شیخ فرمود که: مسئله خود را بیان کن. آن مرد بیان کرد. شیخ جواب

آن مسائل را به نحو استیفا با فروع بیان فرمود. پس از آن فرمود که: حضرت خلاق عالم در علم مرا فرید دهر ساخته و همیشه به لذایذ روحانیه می‌باشم و در اکل نیز اشتها را فربه من عطا فرمود، که به لذت نعمت‌های او علی الدوام متلذذ می‌باشم و چنان قوه اطاعت و طاعت به من موهبت فرمود که همیشه از نصف شب تا صبح به راز و نیاز حضرت بی‌نیاز دمساز و مداومت دارم و تو را نه فهم و ادراک است که غذای روحانی است و نه آن اشتها به مطعومات که غذای جسمانی است و نه آن قوه شب‌خیزی که به عبادت قیام نمایی، پس نه لذات دنیا را بردہای و نه لذت آخرت... و مکرر در بازار می‌نشست و غذا می‌خورد، پس به او عرض کردند که: اکل در بازار خلافت مروت و سالب عدالت است. در جواب می‌فرمود که: اگر آقا سید علی در بازار اکل کند سلب عدالت او می‌شود و اگر من در بازار اکل کنم سلب عدالت من نمی‌شود، زیرا که مرا جلالی نیست و درویش می‌باشم و شخصی از طلاب یکی از تلامذه شیخ را واسطه گرفت که: در خدمت شیخ دخترش را برای او خطبه نماید. پس آن واسطه صباح به مجلس درس رفته و چون شیخ بسیار باهیبت بود هر وقت که خیال این جواب و سؤال می‌کرد عرق انفعال بر رخسارش جاری می‌شد، به همین خیالات بود تا درس تمام شد و با خود قرار داد که به شیخ ابراز این مطلب نکرده باشد و پشیمان شد و چون خواست که برخیزد شیخ فرمود: بنشین. پس از خلوت کردن شیخ فرمود که: تو را مطلب چیست؟ بیان کن. پس خجلت آن شخص زیادتر شد و عرض کرد که: حاجتی ندارم. شیخ فرمود که: البته حاجتی داری و آن را ابراز کرده، که حاجت تو به انجاج مقرون است. آن شخص با خود اندیشه کرد که: چون شیخ این مطلب را برآورده خواهد فرمود و من هم در سؤال باید خجالت را بکشم، پس بهتر این که برای خود اظهار نمایم. پس عرض کرد که: صیه خود را به من تزویج فرما. پس دست او را گرفت و به اندرون خانه رفت و دختر خود را به او تزویج نمود و در همان شب یک باب خانه برای او خالی کرد و ایشان در همان شب زفاف کردند. چون نیمی از شب گذشت شیخ به نفس نفیس خویش به در خانه ایشان آمد و صدا کرد که: برخیزید، که برای شما آب گرم کردم که غسل نمایید و به نماز شب قیام نمایید... الحال شیخ جعفر را سخن این بود که: من هرگز مال حرام نخورده‌ام. پس در زمانی وارد اصفهان شد. امین‌الدوله عبدالله‌خان حاکم اصفهان بوده، پس شیخ را دعوت ضیافت کرد و جمیع مخارج ضیافت از مال گمرک خانه و عشاری قرار داده، پس بعد از صرف غذا امین‌الدوله به شیخ عرضه داشت که: شما فرموده‌اید که من هرگز مال حرام نخورده‌ام و نمی‌خورم و حال این که این غذایی که بالفعل میل فرمودید همه آن از مال حرام و از وجه

عشر گمرک بوده و شما تناول فرمودید. شیخ فرمود که: مجھول‌المالک بر من حلال است و بر تو حرام. از جمله کرامات شیخ جعفر این که: در زمانی که در لاهیجان اقامه داشت شخصی خدمت آن بزرگوار آمد و عرض کرد که: به شما عرضی دارم، که باید در خلوت به شما عرضه دارم. پس شیخ مجلس را خلوت نموده، آن شخص عرض کرد که: من مردی هستم که دوزن دارم، روزی به صحراء رفتم، دختری دیدم در غایت حسن و جمال، از دیدار او در آن بیابان هراسان شدم و از او سؤال نمودم که: تو کیستی و در اینجا چه می‌کنی؟ در جواب گفت که: من طایفه اجنه می‌باشم و با تو تعشق به هم رساندم. چون به خانه رفتی یک باب خانه جداگانه برایم ترتیب داده باش و از زنان خود هم باید دوری کنی و با ایشان مجامعت نکنی و من هر شب به نزد تو می‌آیم و می‌باید که این راز میان من و تو باشد و آن را به کسی ابراز ننمایی والا خواهم تورا هلاک ساخت. پس من به خانه آمدم و به دستور العمل آن جنیه عمل کردم و از آن وقت تا حال هر شب به نزد من می‌آید و مرا از مقاومت او ضعف و سستی بسیار روی داده، که مشرف به هلاکت می‌باشم و اموالی بسیار هم برای من آورده و آنها هم در خانه علاحده (!) گذاشته‌ام. اکنون تو نایب امام زمان می‌باشی، علاجی برایم بفرما و مرا از این مهلکه نجات بخش. شیخ دور قوه نوشتند و به آن مرد داده و فرمود که: یکی از آنها را بر بالای آن اموالی که آن جنیه آورده بگذار و رقعه دیگر را در سر دست بگیر و بر در خانه بنشین. چون آن جنیه پیدا شد رقعه مرا به او نموده و بگو: این رقعه را شیخ جعفر نجفی نوشتند است. پس آن مرد به فرموده شیخ عمل نموده و یک رقعه را بر بالای اموال گذاشته و رقعه دیگر را به دست گرفته، چون آن جنیه به عادت سابقه پیدا شد، آن مرد آن رقعه را ابراز نمود و گفت که: این رقعه را شیخ جعفر نجفی نوشتند. آن جنیه پیش نیامد و در همانجا ایستاد. پس آن جنیه به سر اموالی که آورده رفته، که آنها را برداشته و برده باشد. دید که رقعه‌ای از جناب شیخ بر بالای آن اموال گذاشته. پس گفت که: اگر نه آن بود که شیخ بزرگوار رقعه نوشتند هر آینه تو را به هلاکت می‌رساندم. پس آن جنیه ناپیدا شد و دیگر معاودت ننمود و مروت جناب شیخ برخلاف نفس نمودنش به سرحد کمال بود. چنانچه شیخ زمانی به زنجان رفته و از بزرگ آن بلد شبی صیغه‌ای خواسته، که به عقد انقطاع درآورد. زنان آن دیار از این معنی انکار کردند. آن مرد را دختری جمیله بود. پس او را به انواع زینت‌ها و تجملات آراست و به منزل شیخ فرستاد. چون شیخ داخل منزل شد و آن دختر را با آن تجملات دیده، تعجب کرده، در گوش‌های بنشست و از آن دختر سؤال کرد که: دختر کیستی؟ گفت: من دختر فلانم گفت که: اکنون به رضا و رغبت برای شیخ به عقد انقطاع درمی‌آیی؟

گفت: بله. شیخ فرمود که: چگونه شد که تو با این حسن و جمال تا به حال شوهر نکردی؟ گفت که: من کسی را طالب بودم و پدرم از ازدواج او امتناع داشت و کسان دیگر که پدرم میل داشت من راضیه به مزاوجت آنها نشدم. شیخ گفت: آن کسی را که تو طالب او بودی در کجاست؟ گفت: در فلان مکان است. گفت: می خواهی که به او تزویج شوی؟ گفت که: اکنون به مزاوجت شیخ درآمده‌ام و همین مایه افتخار من است. شیخ از آن دختر میل به آن کس را مشاهده فرمود. پس در حال پدر دختر را احضار نمود و آن کس را که دختر به او تعشق داشت تعیین کردند و آن دختر را تسليم آن مرد نمود و این داخل در کرامات آن بزرگوار است. اگرچه شهوت داشت، لیکن امیر شهوت بود، نی اسیر شهوت و ملای روم در کتاب مثنوی معنوی در باب رسالت حضرت سلیمان پیغمبر، علی نبینا و آله و علیه السلام، به بلقیس نوشته است:

لشکرت خصمت شود مرتد شود
چون اجل شهوت کشم، نی شهوتی
نسی اسیر شهوت روی بتم

هین بیا، بلقیس، ورنه بد شود
هین بیا، که من رسول شهوتی
که بود شهوت امیر شهوتم

واز فتاوی غریب شیخ جعفر این که می فرمود: تعییه و شبیه مصیبت حرام است و به نظر مؤلف کتاب این قول اقوی است. ایضاً شیخ فرموده که: اگر در جایی تسبیح نداشته باشند، استخاره کنند، می توان قدری از موی ریش را گرفته، استخاره کند، یعنی جفت و طاق کند و از جمله فتاوی غریب او آن که اگر نتوانند که جسد انسانی را حمل به عتبات عالیات دهند جایز است که جزوی از اعضای او را جدا کنند و به مشاهد مشرفه رسانند، اگرچه به جدا کردن یک بندی از بندهای انگشت او باشد. گویا راه خیالش آن است که در چنین مقام تعارض میان دفع ضرر دنیوی و دفع ضرر اخروی است و ضرر دنیوی اذیت کردن به جسد و هتك حرمت مؤمن است و اما دفع ضرر اخروی برای این که نقل به مشاهد مشرفه به جهت دفع عذاب اخروی است و دفع ضرر اخروی به جهت اقوائیت و اشدیت مقدم بر دفع ضرر دنیوی است. پس باید که دفع ضرر دنیوی را مرتکب شد و دفع ضرر اخروی را نمود...»

جای دیگر (ص ۱۴۹-۱۴۸) درباره ملام محمد باقرین محمد اکمل بهبهانی در حق پرسش آقامحمد علی سابق الذکر و همان مؤلف رساله خیراتیه چنین نوشته است: «... آقا محمد علی فاضل و جامع بوده، در اصول و فقه و کلام و تاریخ اوحد زمان بود و در امر به معروف و نهی از منکر فرید دوران و مشهور به صوفی کش و بسیار از دراویش و ارباب تصوف را به قتل رسانید و در وقتی از اوقات شیخ جعفر نجفی در کرمانشاه بر آقامحمد علی وارد شد. دید که

ده بیست نفر از کسانی که قبایل ماهوت و شال‌های ترمه بر کمر داشتند ایستاده‌اند. شیخ به آنها گفت: بنشینند. آنها ابا و امتناع از نشستن کردند. پس شیخ به آقا محمد علی گفت: اذن بده که اینها بنشینند. آقا محمد علی گفت که: اینها ملازمان من اند و در مجلس من باید بایستند، زیرا که من چندین قتل و حد در اغلب اوقات باید جاری کنم، اگر اینها بنشینند مرا آن قدرت و سطوت نخواهد بود و در آن زمان نورعلیشاه درویش، که خود را مرشد می‌دانست، بروز کرد و تقریباً چهارصد و یا پانصد درویش مرید داشت و بر بالای چادرش قپه طلامی زد و او وارد اصفهان شد و امر را بر مردم مشتبه کرد. هر که آنجا می‌رفت از زیر بساطی، که بر بالای آن نشسته بود، دست به زیر آن می‌برد و نان تازه و کباب جوشان بیرون می‌آورد و این را کرامت خود قرار داد و سرش آن بود که نقیبی از زیر مجلس خود بیرون برده و در زیر نقب نانوا و کباب پزی نشانده بود و دو دست به آن سوراخ می‌برد و نان و کباب تازه بیرون می‌آورد و امر را بر مردم مشتبه کرده بود و آخوند ملاعلی نوری او را تکفیر کرده، نورعلیشاه با آن جمعیت از مریدان به جانب کرمانشاه آمد و مراسله‌ای به نظم به آقا نوشت، چون کرمانشاهان در بالای قله کوه واقع است از جمله اشعارش این بود که: «ما شاه جواهر ناسوتیم، هی هی جبلی قم قم». چون آن مراسله به آقامحمد علی رسید جواب به نظم به همان وزن نوشت و از جمله اشعار این بود که: «تو خرسک دمداری هی هی دغلی قم قم». پس آقامحمد علی حکم به قتل نورعلیشاه کرده و او را کشتند و مؤلف این کتاب از شهید ثالث شنیده که می‌فرمود: این که آقا محمد علی بر بالای منبر موعظه می‌کرد، اشعار می‌خواند و تأویلات می‌نمود از آن جمله این شعر را می‌خواند:

شد فصل بهار و گشتم از غصه هلاک دارم جگری کباب و چشمی نمناک
گلهای همه سر ز خاک بیرون کردند الا گل من که سر فرو برده به خاک

و آن را توجیه و تأویل می‌کرد و عالمی برایم حکایت کرد که: پدرم گفت که: عزم داشتم که به کربلا برای تحصیل رفته باشم. به کرمانشاه رفتم. گفتند: آقامحمد باقر در این جاست. به در خانه‌اش رفتم و استخاره خواستم. پس به من فرمود: به کجا می‌روی؟ گفتم: به کربلا، برای تحصیل می‌روم. گفت که: در نزد علمای اهل دنیا تلمذ مکن و فرزندم محمد علی از علمای اهل دنیاست. گویند که: آقا محمد علی زمانی وارد مجلس کریم خان شد، که سلطان بود و آقامحمد خان قاجار در حضور کریم خان ایستاده بود. پس کریم خان در باب آقامحمد خان مسئله‌ای سؤال کرد و آقامحمد علی جوابی داد، که آقامحمد خان را خوش‌آیند نشد. پس در زمانی که سلطنت به آقامحمد خان انتقال یافت آقامحمد علی به عزم زیارت

مشهد وارد قریه شاهزاده عبدالعظیم شد. آقامحمدخان فتحعلی‌شاه را فرستاد که: به آقامحمدعلی بگو که: مأذون نیستی که به طهران بیایی و صباح نیز حکماً باید از شاهزاده عبدالعظیم حرکت کنی. چون صباح شد آقامحمدعلی حکم کرد که چادر او را در دم دروازه طهران زندند و در آنجا منزل کرد. چون این خبر به آقامحمدخان رسید برای فتحعلی‌شاه تغییر کرد و به وزیر خود گفت که: اکنون من به دیدن او می‌روم و این مسئله را از او سؤال می‌کنم. پس اگر غیر آن جواب گفت، که در مجلس کریم‌خان گفته بود، پس در همان مجلس او را گردن می‌زنم و اگر همان جواب را گفت به او محبت خواهم کرد. پس بلافضله آقامحمدخان وارد مجلس آقامحمدعلی شد و همان مسئله را سؤال کرد. آقا محمدعلی عین همان جواب سابق را گفت. آقا محمدخان گفت که: این مرد حقیقت عالم است، پس به او محبت و احسان کردد... آقامحمدعلی را تألیفات نیکوست از آن جمله رساله در حلیت جمع میان دو زن فاطمیه...»

احکام جهاد

برای نمایانیدن سیاست داخلی فتحعلی‌شاه وسیله‌ای بهتر از مطالعه در احکام جهادی که به مناسبت دو جنگ روحانیان صادر کرده‌اند و در کتاب‌های آن روزگار منعکس شده است نیست.

مؤلف مأثر سلطانیه درباره جنگ اول چنین نوشتند: «در بیان فتاوی مجتهدین عصر در این سال‌ها در باب محاربات روسیه و رسیدن رساله هریک که به این محاربه احکام جهاد جاری است و بیان نیابت اعلیحضرت شاهنشاهی و نواب نایب‌السلطنه در مقام نیابت امام عصر در تهیه این جنگ و ترتیب رساله جهاد قائم مقام و بر القاب اعلیحضرت و نایب‌السلطنه لفظ الغازی والجاهد فی سبیل اللہ افزودن – در این سال‌ها که لشکر اسلام را محاربات با روسیه واقع بود و دلیران اسلام آن فرقه را دافع، جنگ و پیکار آن طایفه موقوف به وقتی و معین به زمانی نبود، بلکه بر سبیل استمرار صفوف کارزار آراسته بود و علم نصرت در خرام و نایب‌السلطنه و میرزا بزرگ قائم مقام، صدر دولت و امرا و بزرگان حضرت و لشکریان را آسایش حرام و کفایت این زحمت بسی نهایت بر ذمت همت نایب‌السلطنه و قائم مقام و حاضران رکاب ظفر نصاب و لشکر فیروزی اثر بود و آسودگان ممالک دیگر در مهد راحت غنوده، از غوغای قیامت خبری می‌شنیدند و اثری از نارودخان او نمی‌دیدند. در سرمای زمستان آذربایجان و گرمای صحرای قراباغ و موغان دائم در رکضت و نهضت بودند. جنسی

که در آن جیش، قیمتی نداشت تقد جان‌ها بود و متعاقی که به جوی نمی‌ارزید جوهر روان‌ها و بر چیزی که نظر التفات نمی‌رفت سرهای مسلمان و رؤس بود، افتاده در میدان هیجا دایرۀ لشکرگاه روس، دریای آتشی در جیش و جهنمی پرخروش افواج مواج سرباز و سنوار در غمرات آتش شعله‌بار، چون سمندر و سیاوش. در میان این قتال و جدال مقربان حضرت را در ماه‌های روزه و غیره از صلوة و صیام و حکم اسیر و چپاول و فروعات به آن مسئله چند عارض می‌شد که تمیز و تشخیص این حروب باغزا و جهاد مشکل می‌نمود و خارخار این اندیشه نیز بر دامن دل‌ها می‌آویخت که: آیا تحمل این مشقت و مصابرت در این زحمت بی‌نهایت، که هنگامه محشر از او نمونه و روز غصب داور از او نشانه بود و صرف اموال بی‌کران و تضییع جان‌ها و دریاختن سرها و روان‌ها در بارگاه الهی مثمر سعادتی و باعث اثیار رحمتی و مغفرتی است؟ یا محض صیانت ملک یا مجرد دفاع یا رعایت سد رخنه ییگانه یا مخصوص به اهل آذربایجان یا غزا و جهادی است که همه مسلمانان در این زحمت شرکت دارند و این همه خزان و سلاح که در اصلاح این کار و تجهیز لشکر جرار صرف می‌شود خزینه‌ها پرداخته و کارها ساخته می‌گردد، موافق قانون شرع رسول اکرم است یا متعارف به قاعده عرف و دستور ملک‌داری خسروان معظم و شیوه کسری و جم؟ بنا بر تمهد این مقدمات نایب‌السلطنه و قائم‌مقام، بعد از عرضه‌داشت به دربار خاقان جم؟ جاه، اولاً عالی‌جناب حاجی ملا‌باقر سلماسی و ثانیاً صدرالملة والدین مولانا صدرالدین محمد تبریزی را برای استفتا و حل مسائل و تحقیق مدعای شیخ جعفر نجفی و میرزا ابوالقاسم جایلی و آفاسید‌علی مجتهد، نورالله مضاجعهم و شکرالله مساعیهم، به عتبات عالیات عرش درجات روانه نمودند و نیز مکاتبات و مراسلات در این مخصوص به تفتیش آیات و فصوص به علمای اصفهان و یزد و کاشان، مانند مرحوم حاجی محمد حسین امام‌جمعه اصفهان و ملاعلی اکبر ایجی و آخوند ملا‌احمد کاشی نگاشتند. و در اندک‌مدت رسایل عدیده از اطراف و جوانب در رسید و شعرای آستان امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، قصاید عربی در مدح اعلی‌حضرت خاقانی و نواب نایب‌السلطنه بر رشته نظم کشیده، ارسال داشتند و رساله‌ها در اثبات جهاد و غزا و فتاوی در ملت بیضا، که امروز شاهنشاه و نایب‌السلطنه به راستی غازی راه دین و محیی ملت سید‌المرسلین است پرداخته و در رساله شیخ جعفر و آقا سید‌علی، که رأس و رئیس مجتهدین بودند، صراحتاً تعیین نیابت امام و کالت فقهای ذوی‌العز والاحترام در این مقام نگاشته و به دلایل واضحه و براهین ساطعه تصریح نموده که: امروز محاربات با جماعت روسیه جهاد است و هرچه به قانون شرع شریف خراج حسابی

از رعایا گرفته، صرف این راه شود، حلال است و مبادران امور جهاد، به شرط دیانت و امانت، از کاتب تا سرور شته‌داران نظام جدید، اندوزنده ثواب و مأجور در روز حساب و بر صغیر و کبیر و وضعی و شریف ممالک محروسه واجب که: به عزم جهاد و برای تقویت دین و اعلای کلمه حق و حفظ بیضه اسلام به واجبی تهیه حرب سازند. بالجمله بعد از ورود رسایل قائم مقام صدر دولت به مطالعه آنها پرداخته، عمری صرف ساخت و پس از تحقیق و تدقیق فتاوی و اجتهاادات فضلا را مطابق یافت. همت بر جمع و تدوین مسائل رسائل نهاد. مجالس روح پرور در تشریف حضور افضل هنرور آراست و شروع در جمع اقوال مجتهدین در رساله علیحده نمود. مسائل جهادیه که سال‌ها متروک بود و هیچ‌یک از فضلا و علماء در روزگارها اقبال و التفات به تدریس و مباحثه آن ننمود، از آن روی که سلاطین سابق را محتاج الیه نبود، قائم مقام مجرد چند روز مطالعه و تبع از حدت ذهن سلیم و استقامت سلیقه چنان در آن مسائل مهارت یافتند که کسی را مقدور نبود و مزیدی بر آن متصور نمی‌گشت. رساله علیحده به اتمام رسید و محتاج الیه امرا و سرتیپان و سرهنگان بود اندکی بسط یافت و مطلب در اذهان دیرتر جای می‌گرفت. لهذا به ترتیب رساله دیگر پرداختند و آن نسخه را در اندک روزی مضبوط و مدون ساختند و آن رساله در نهایت اختصار پسندیده طباع مختلفه و آرای متفاوته درآمد و از روی آن نسخه نسخ دیگر در قلم آمد و در انجمان حضور اعلیحضرت شاهنشاهی به عرض رسید و مورد تحسین و آفرین گردید و نیز یوسف نام پادری از اهالی فرنگستان بود، به اصفهان آمد و نزد علمای آنجا تحصیل کرد و مهارتی تمام در خط و علم دین مسلمانی از فضلای گرام بهم رسانید. از غایت خبث طینت و فساد طوبیت در رد ثبوت ختم رسالت و انکار اعجاز قرآن، به براهین و ادله سخیفه خود سخنان گفت و نوشت بعضی از فضلای عراق و فارس جواب مختصراً نوشت، غیراقناعی. در این اثنا پادری را مرگ دریافت و اوراق او به نظر قائم مقام رسید. از غلبه غیرت هاشمی و عصیت دین مصطفوی و فصاحت مرتضوی دامن همت بر میان زد و دوشه تن از قسسين و رهایین آگاه حاضر ساخت و به تبع توراه و انجیل پرداخت و بنای مذهب نصاری و یهود، چنان‌که بود، نیک دانست، سنتی مذاهب خودشان را مجاجه کرده، از حدت ذهن دلایل دیگر نیز آورد و رد سخنهای پادری فرمود و در حقیقت از عهده بر می‌آید و الحال به تحریر آن کتاب مشغول است و دلایل و براهین بلند، که به ذهن اکثری از علماء فضلا نرسیده، به ذهن شریفش می‌رسد و در هر مطلب هشت دلیل می‌آورد و ایواب هشت بهشت بر روی مستمعین می‌گشاید. آن نیز نسخه‌ای مرغوب و رساله‌ای به اسلوب خواهد شد و توفیق اتمام خواهد یافت، انشاء الله

تعالی. بالجمله در این سال فرخنده‌ماں فضلا و علمای آذربایجان در مساجد و منابر رفته، بنای وعظ نهادند و سلوک آن طایفه را با مسلمانان به آواز بلند بر فراز منابر گفته و گوهرهای وعظ به مثقب طلاقت لسان و فصاحت بیان سفتند و مستمعان را متأثر و قلوب غافلان را متزجر ساختند و سوای جماعت سریاز و نوکر مواجب خوار، جمیع کثیر را غیرت اسلام دامن‌گیر گشته، داوطلب جهاد شدند و با اسلحه و اسباب حرب از جان گذشته، منتظر محاربیت و مجاهدت گشتند، تا هر وقت که امر و اشارت رود به مجاهده پردازند و جوهر ذاتی خود را ظاهر و باهر سازند و اکنون در همه بلاد آذربایجان با یراق و اسباب در همه‌جا قریب صدهزار نفر مجاهد بهم رسیده است.»

رساله جهادیه که مؤلف مأثر سلطانیه در این مورد بدان اشاره کرده است نخستین کتابی است که در چاپخانه سربی که در این زمان در تبریز دایر کرده‌اند چاپ شده است. در خطبه این رساله مؤلف نام خود را «اقل الخالیق عیسی بن الحسن الحسینی» نوشته که همان میرزا عیسی قائم مقام فراهانی معروف به میرزا بزرگ است. چاپ اول این رساله نخست در تبریز در ۱۲۳۳ منتشر شده است و چاپ دوم آن در ۷۶ صحیفه به قطع رقعی با حروف سربی درشت جلی درآمده و در «دارالانتباع» تبریز در روز سه‌شنبه ۱۷ ذی‌الحجہ ۱۲۳۴ چاپ آن به پایان رسیده است.

در آغاز جنگ دوم نیز دربار تهران به این وسیله دست یازیده است. سپهر در وقایع سال ۱۲۴۱ می‌نویسد: «این هنگام شاهنشاه ایران در کیفر جماعت روسيه یک جهت شد، چه از این پیش نقض عهد ایشان و درآمدن به قلعه بالغ‌لوی ایروان به شرح رفت و هم در این مدت که در اراضی مسلمانان مسلط بودند از دراز دستی بازنان بیگانه و اخذ اموال مردم خودداری نمی‌نمودند. این حدیث به دست بعضی از چاکران نایب‌السلطنه، که از مصالحه با روسيان دلگران بودند، گوشزد آقاسید محمد اصفهانی، که ساکن عتبات عالیات بود، گشت و او به کارдан درگاه شاهنشاه ایران نگاشت که: این هنگام جهاد با جماعت روسيه فرض افتاده، پادشاه اسلام را در این امر رأی بر چگونه است؟ شهریار تاجدار فرمود که: ما پیوسته به اندیشه جهادشاد بوده‌ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین و رونق شریعت نهاده‌ام. جناب آقاسید محمد، چون مکنون خاطر پادشاه را اслуша فرمود، بی‌توانی از عتبات کوچ داده، راه دارالخلافه برگرفت و در عشر آخر شوال المکرم وارد طهران شد و تمامت شاهزادگان و علمای آن بلده جنابش را پذیره شدند و شهریارش نیز عظیم گرامی بداشت و از اجرای لشکر بر زیادت سیصد هزار تومان زر مسکوک از خزانه خاص باز کرد، تا در تجهیز لشکر به

کار شود. پس آقاسید محمد دل شاد کرد و با هریک از علمای ایران مکتوبی نگار داد که: به حضرت شهریار گرد آیند و مردم را از بهر جهاد تحریض کنند و فرمان رفت که: عبدالله خان امین الدوله، که این هنگام از خدمت وزارت معزول بود، آقا سید محمد و دیگر علماء را میهمان پذیر باشد.»

اندکی پس از آن چنین آورده است: «روز جمعه هفدهم ذیقعده جناب آقاسید محمد و حاجی ملا جعفر استرابادی و آقا سید نصرالله استرابادی و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیزالله طالش و دیگر علما و فضلا وارد لشکرگاه گشتند و شاهزادگان و امرا ایشان را پذیره کردند و روز شنبه هیجدهم جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی، که از تمامت علمای اثنا عشریه فضیلتش بروزیارت بود، به اتفاق حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علماء و حاجی ملام محمد پسر حاجی ملا احمد، که او نیز قدوۀ مجتهدين بود، از راه بر سید. تمامت شاهزادگان و قاطبه اسرا و اعیان نیز به استقبال بیرون شتافتند و جنابش را با تکبیر و تهلیل فرود آوردند و این جمله مجتهدين، که انجمن بودند، به اتفاق فتوی راندند که: هر کس با جهاد از روسيان بازنشيند از طاعت يزدان سربز تافت، متابعت شيطان کرده باشد. شاهنشاه دیندار و ولیعهد دولت نیز سخن ایشان را استوار داشت. از میانه معتمددالدوله میرزا عبد الوهاب و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه، رزم روسيه را پستنده نمی داشتند، و رضا نمی دادند. مجتهدين ایشان را پیام‌های درشت فرستادند و گفتند: همانا شما را در عقیدت و کیش خویش فتوری است و اگرنه چگونه جهاد با کافران را مکروه می شمارید؟ لاجرم ایشان دم در بستند و از آن سوی سفیر روس نیز چندان که سخن از در صلح راند و همی گفت: وقت آن است که کس به حضرت امپراتور گسیل دارید، تا او را تهنيت جلوس گوید و از بهر پادشاه گذشته تعزیت فرماید، سخنان او را نیز وقعي نگذاشتند و از قضا هم در این وقت کینیاز و سرحدداران پنک و قراکلیسیا از حدود خود بیرون شده، تا آباران ایروان تاختن کردند. این معنی یکباره علمای دین و اعیان دولت را در کار جهاد یک جهت کرد و سفیر روس از گفت و شنود با کارداران دولت مأیوس شد و خواست تا مجتهدين را دیدار کند، بلکه ایشان را از اندیشه جدال فرود آرد و خویشتن بر گردن نهاد که: دست روسيان را از حدود ایران بازدارد و مجتهدين در پاسخ گفتند که: در شريعت ما با کفار از در مهر و حفاظت سخن کردن گناهی بزرگ باشد، اگرچه روسيان از حدود ایران بیرون شوند، هم جهاد با ایشان را واجب دانیم. در پایان کار شاهنشاه ایران سفیر روس را طلب داشته، فرمود: اکنون کار بر حسب تшиید مبانی شريعت است و ما همواره قوام ملت را بر

صلاح دولت فضیلت نهاده‌ایم و او را رخصت انصراف داده، یک هزار تومان زر مسکوک و بعضی از اشیای دیگر او را عطا فرمود و برحسب فرمان میرزا اسماعیل منشی نایب‌السلطنه به مهمانداری او مأمور گشت و راه آذربایجان برداشت.»

اندکی بعد سپهر در پایان حوادث سال ۱۲۴۱ نوشته است: «این هنگام جناب آقاسید محمد، که در میان علمای ایران فحلی نامبردار بود، مزاجش از اعتدال بگشت و از تبریز بیرون شد و در بین راه به مرض اسهال وداع جهان گفت، در جناب جاویدان جای کرد.» هدایت در روضة‌الصفای ناصری در این زمینه چنین نوشته است: بر امنای دولت ابد مدت اسلامیه چنان خاطرنشان شد که: بعد از تسلط روسیه بر گنجه و شیروانات و قراباغ دست تعدی بر عرض و ناموس اهالی اسلام دراز کرده، به انتظام ملت اسلام و اندراس شریعت خیر‌الآنام مجد و ممدند و به نسخ و فسخ دین میین خیر‌المرسلین راعی و ساعی و این اخبار مخالفت آثار در بلاد ایران پراکنده گشت و بنیاد صبر و سکون علمای متعصب از جای کنده آمد. همانا کارگزاران دربار حضرت ولی‌عهد کامگار، که بنابر بعضی مصالح راضی به مصالحه نبودند نیز در این باب تقویتی نمودند. علمای ایران، که برحسب مذهب اثناعشری، خود را نایب امام و مجتهد امام می‌دانستند، از دیار عرب و عجم به همه‌مه و دمدمه درآمدند که: اگر پادشاه ایران در این باب مسامحه و معاطله کند تکلیف ما، که مروجان دین میین و حامیان شرع حضرت سید‌المرسلینیم، آن است که بالاتفاق با همه عوام و خواص اهل آفاق موافقت ورزیم و موافقت جوییم و با سرداران دولت روسیه راه محاربت و مضاربیت پوییم، اگر مغلوب شویم و مقتول آییم عواقب ما بخیر و منزل و مرجع ما بهشت عنبر سرشت و اگر غلبه کنیم مآل کار ما بر تحصیل مثبتات خواهد بود. چون عموم عوام کالأنعام مطیع و منقاد علمای معروف به اجتهادند، بر این قول اتفاق کردند و این سخن را تصحیح و این عقیدت را تصویح نمودند و چون جناب مجتهد‌الزمانی آقاسید محمد اصفهانی را ظن برآن بود که: حضرت شاهنشاه صاحب قران مخالفت با اولیای دولت بهیه روسیه را صلاح دولت ابد مدت نخواهد داشت اسلام و اصلاح آن که: معتمدی از خود بدان حضرت روانه نماییم و استمزاجی حاصل آوریم. لهذا ملا رضا خوئی را با صورت حکم جهاد به حضرت خاقان صاحب قران فرستاد که: استمزاجی رود و از مکنون خاطر خطیر صاحب قرانی تحقیق شود. حضرت شهریار دانش شعار قاجار، صاحب قران کامگار، که پادشاهی عاقل و دانا و شهریاری دقیق و توانا بود و از قواعد علمای اسلامیه اثناعشریه مفصل‌اً اطلاعی کامل داشت، دانست که: مجتهدین اسلام خود را نایب امام و پادشاه عهد را در آن کیش نایب

مناب از جانب جناب خویش همی شمردند و اگر جز این باشد عوام را برانگیزنند و طرح فساد ریزند و برجسب قانون ملت به سلطان عهد به این علت طغیان گزینند. کار دولت خود را از دوری و دوسوی قرین اعتلال دانست، چه که با مخالفت علمای اعلام و مجتهدین اسلام امر سلطنت ایران را کمال اختلال همی دید و با موافقت دولت بهیه روئیه مفاسدت این کار بزرگ را بیشتر مقرون به فساد همی فهمید و عقلاً دانند که: چون کاری مشکل را دوری از دوسوی ظاهر شد به طرف انسب و اوجب متمایل شدن الزام است. بناء علی هذا حضرت شاهنشاه صاحبقران رعایت جانب عموم اهالی ایران را اولی شمرد و ملام محمد رضای فرستاده جناب اکمل المجتهدین آفاسید محمد را بروفق رضای او پاسخ نگاشته و به عتبات عالیات عرش درجات مرجع داشته، روانه فرمود و چون او بدان مقصد رسید و تمکین حضرت شاهنشاه شریعت آگاه را مصدق گردید، عالی جناب سید سند فضایل القاب را، که قبول خاصه و عامه و گرمی هنگامه داشت، به حضور حضرت صاحبقرانی ترغیب کرد. جناب سید محمد، که در کیش اسلام به منزله نایب و اعلم علمای فضیلت‌ماب بود، با جماعتی از معارف مجاورین از عتبات فیض قرین حرکت فرموده، به دارالسلطنه طهران تصمیم عزم فرمود و در اوایل شوال وارد گردید و بنا بر رعایت شریعت اسلام تکریم و تعظیم او بر خواص و عوام لازم شد و از حضرت خاقان صاحبقران و شاهزادگان والا شائن تعظیم و تکریم بی‌کران دید. لهذا به عموم فضلای ایران نامه‌ها نگاشت و آنان را به آمدن دارالسلطنه مجبور و مأمور داشت. همه علمای ایران در طهران گرد آمدند و در امر جهاد با روئیه بدنها همداستان شدند. پادشاه ذی‌جاه قاجار ناچار بدان گروه شریعت‌پژوه موافقت کرد و آنان را به قید مراجعت درآورد و اگر نعوذ بالله چنین نکرده بلوای عام شدی و کار سلطنت خاصه تمام. مبلغ سیصد هزار تومان زر مسکوک، اضافه بر مخارج مواجب و علوفه هر شهر بلوک، به مصارف معارف اهل جهاد مقرر شد. کارکنان توانا، به حکم حضرت صاحبقران دانا، مقدار زر سره را در قوصره کرده، به اردوی کیهان پوی اعلی نقل و تحويل نمودند.»

اندکی پس از آن نوشته است: «روز جمعه هفدهم این ماه (ذی‌قعده ۱۲۴۱) عالی جناب سلالة الاطیاب آقا سید محمد اصفهانی، مجتهد عصر و مفتی عهد، که در قبول عامه و خاصه متفرد و به اجرای احکام فروعیه و اصولیه احدی از امرش نامتمرد بود، با فضلای عظام: حاجی ملام محمد جعفر و آقا سید نصرالله استرابادی و حاج سید محمد قزوینی و سید عزیزالله طالش و بسیاری از علماء و فضلای هر بلد وارد اردوی خاقان صاحبقران (در چمن

سلطانیه) شدند و در کمال تعظیم و توقیر و نهایت کشrt و توفیر در خمیه‌های آماده بیاسودند و در ورود این علماء تمام خوانین و عظاماً مقدم ایشان را استقبال کردند و عموم لشکریان اردو با سلام و صلوات و تکبیر و تهلیل در رکاب ایشان پیاده همی آمدند و همه‌م غریب در اطراف انتشار یافت و عموم اهل ایران را تمیز موافقت و متابعت با پیشوایان دین میین مرکوز ضمیر ارادت تخمیر گردید. پس از روزی دو، جناب حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی و حاج ملا احمد نراقی و جمعی از علماء در رسیدند. الحاصل رأی تمام پیشوایان شریعت، که حامیان ملت و دین میین اسلام بودند، بر این مقرر شد که: باید حضرت صاحب قران با دولت بهیه روسيه ترک مصالحه و مداراکند و لازم است و واجب شرعی که: عداوت و منازعه آشکار سازد. چه بر ما معلوم شده که: سلوک اهالی آن دولت در بلاد متصرفةٰ قراباغ تعرض به عرض و ناموس و تمسخر به دین و آیین اهالی اسلام والامقام به نحوی است که: در شریعت ما ننگ و مایه نزاع و جنگ و تکلیف پادشاه ایزان و تمامی اهل اسلام و ایمان در جهاد با روسيه است و تمامت فقهها و علماء، که به حسب مذهب پیروی ایشان بر پادشاه ایران عهد لازم بود، فتوی دادند و مجله نگاشتند که: این امر، یعنی جهاد بر پادشاه و همه مسلمانان واجب است و مساحة در این باب کفر و ضلالت. ناچار کل امراء دربار به فتاوی علمای مذکور گردن اطاعت نهادند و به مطاوعت تن دردادند، الا جناب معتمدالدوله العلیه العالیه میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی و حاجی میرزا ابوالحسن شیرازی وزیر دول خارجه، که بر این رأی انکار داشتند و مخالفت با دولت بهیه روسيه را صلاح دولت و مملکت نمی‌پنداشتند. علماء و فقهاء به این دو عاقل بارها، پیام‌های تهدید آمیز و عیدانگیز فرستادند. آن دو نیز از بیم تسليم نمودند و سفير دولت بهیه روسيه با امنی دولت علیه عالیه مجالس ملاقات و مکالمه آراست. سخن از ترک خلاف راند و مفید نیفتاد و مقارن این حال روزگار فتنه‌انگیز و دوران نایبه کار حادثه آمیز اسبابی مجدد فراهیم آورد و خبر رسید که: کینیاز و سرحدداران پنپک و قراکلیسیا از حدود خود تجاوز کرده و به آباران ایروان روی آورده، استماع این واقعه بر لجاج علماء برافزود و نصح سفير روسي در ایشان سرايت ننمود و کار بر حضرت صاحب قران تنگ و به ابرام و اصرار مجتهدين ملت مجبور به جنگ شد. ناچار به سفير دولت بهیه روسيه اتفاق آرای علماء و امرا را در میان نهاده و او را رخصت رجعت داده، مبلغ یکهزار تومان نقد و چهار طاقه شال کشمیری، سوای انعام همراهان، به کینیاز بخشکوف التفات نموده و روز جمعه بیست و چهارم شهر ذیقعده روانه شد و میرزا اسمعیل انجدانی به میهمان داری سفير مذکور تا تفليس مأمور گردید و فتنه خفته از خواب

بیدار آمد و از دوسوی مؤلفت به مخالفت تبدیل یافت و تمامت ایران برآشفته شد و دلهای عموم رعایا و برایا از مواعظ علماء بهم برآمده گشت و زمام رفع این فتنه عظمی از دست تصرف پادشاه دانش آگاه اسلام بهدر رفت و کار ملک به کف کفایت گروهی بیکفایت درافتاد. عوام کالانعام را کار به جایی رسید که: احکام علماء بر اوامر سلطان ایران رجحان دادند و گوش جان و دل بر طاعت و اطاعت مجتهدین نهادند و کمر همت بر جهاد بربستند و بر در اریاب اجتهاد نشستند. بازار لاف و گراف گرم و دیده عقل و انصاف بیشتر گردید. کتاب خوانان شمشیرجوی شدند و قلم زنان رمح برگرفتند، عمامه‌ها و خامه‌ها به خود و رمح بدل و عباها و قباها به خفتان و قزاقن مبدل آمد. از دحام عام مایه امید عوام گشت و جلوه سراب در دیده متعطشان نادان دریای آب همی نمود... تا در همه ایران کار چنان شد که: اگر حضرت خاقان صاحب قران بر رأی علماء انکار کند اهالی ایران سلطانی برانگیزند و به مخالفت شاهنشاه اسلام برخیزند. لاجرم حضرت خاقانی، با آن فر سلیمانی، به متابعت ملت محافظت دولت خواست و سپاه کینه‌خواه به محاربه و مجادله با سرحدداران قراباغ و ارمن برآراست.»

اندکی بعد در ضمن شرح نخستین زدوخوردهای لشکریان ایران و روسیه و رفتن فتحعلی شاه به آذربایجان برای چاره‌جویی چنین نوشه است: «توقف لشکر در چنین زمین (طوبیله شاهی) کمال صعوبت داشت و حضرت خاقان صاحب قران را بر عساکر پریشان خاطر دل بسوخت و ترحم فرموده، از آن منزل کوچ داد و در اهر که یک فرسنگی آنجاست نزول گرفت. چون آذوقه و علوفه این همه سپاه بعد از توقف بسیار در آن دیار روی به کمیابی نهاده بود و به علت قلت ضروریات سپاهیان به عسرت درافتاده بودند، از اهر عزیمت تبریز فرمود و چون عوام تبریز به جهت کشته شدن تنی دو از سادات و قادات آن ولایت با جانب آقا سید محمد مجتهد سوءادب شیوه کردند، حضرت شاهنشاه به دیدن جانب مجتهد العصر توجه فرمود و زنگ کدورت از آیینه خاطر علماء زدود.»

اندکی پس از آن نوشه است: «و هم از واقعات این سال وفات عالی جانب فخرالمجتهدین آقا سید محمد اصفهانی بود که در تبریز مریض و در عرض راه به مرض اسهال ارتحال جست و با مقام اجتهاد و ثواب جهاد روی به سوی عام جزا نهاد.»

درباره این سید محمد طباطبائی اصفهانی ساکن عراق معروف به سید مجاهد پیش از این در صحیفه ۷۰ شرحی آمده است. مرحوم محمد علی تبریزی مدرس در کتاب ریحانة‌الادب

فی تراجم المعروفین بالکنية او اللقب^۱ دربارهٔ وی چنین نوشته است:

«صاحب مناهل سید محمد معروف به مجاهد ابن صاحب ریاض سید علی طباطبایی سالف الترجمه، از مشاهیر علمای امامیه اواسط قرن سیزدهم هجرت که فقیه اصولی متبحر ادیب ماهر عابد زاہد بوده و از والد معظم خود و پدرزن خود سیدمهدی بحرالعلوم تکمیل مراتب علمیه نموده و درحال حیات پدر از کربلا که مولدش بوده به ایران آمده و در اصفهان اقامت گزیده و به تدریس و تأثیف مشغول و مرجع استفاده افضل آن نواحی بوده و کتاب مفاتیح را نیز در آنجا تأثیف داده تا آنکه خبر وفات والد معظمش رسیده و بلافصله عازم عراق و در کاظمین مقیم و مشغول انجام وظایف علمیه بوده تا آنکه سلطان فتحعلی شاه قاجار مدافعه روس و دفع شر و تعدیات ایشان را که نسبت به بلاد اسلامیه داشتند تصمیم گرفته و محض تبرک و استمداد از معنویت سید خواستار حضور او در موکب همایونی گردید. سید نیز اجابت کرده و با چندی از اکابر علمای وقت که محقق نراقی نیز از آن جمله بوده عزیمت ایران داده و بیش از اندازه مورد عنایات ملوکانه و احترامات درباریان و عموم اهالی گردیده و به معنویت و اهل باطن بودن سید اعتقادی کامل داشتند. حتی گویند سید در حوض مسجد شاه قزوین وضو گرفته و اهالی آن بلده در اثر حسن عقیدتی که دربارهٔ وی داشته‌اند تمامی آن آب حوض را به اندک زمانه محض تبرک و استشفا بردنده. لکن عاقبت به اقتضای تقدیر ازلی که سلطان ایرانی بدان مرام مقدس موفق نگردید آن رسوخ و خلوص عقیده که دربارهٔ سید داشتند فتور یافته و سید نیز با دلی پر ملال که از اقوال ناشایست و نابایست آن جماعت بی خبر از اسرار غیبیه الهیه داشته در قزوین اقامت کرده تا در اوایل سال هزار و دویست و چهل و دویم هجرت در همان‌جا وفات و جنازه‌اش با تمام فوریت به کربلا نقل و در بازار بین‌الحرمین مدفون و لفظ «مغرب» مادهٔ تاریخ وفات اوست و از مصنفات اوست: ۱. الاستصحاب ۲. اصلاح العمل در عبادات ۳. الاغلاط المشهوره ۴. جامع العبائر ۵. جامع المسائل نظیر جامع الشتاب میرزای قمی ۶. الجهادیه ۷. حاشیة معالم الاصول ۸. حجية الشهره ۹. حجية المظنه ۱۰. المضابیح در فقه ۱۱. مفاتیح الاصول که در تهران چاپ سنگی شده ۱۲. مناهل در فقه ۱۳. الوسائل الى النجاة در اصول فقه که در اوایل زندگانی تألیف شد و غیر اینها و سبب اشتهرار او به مجاهد هم از بیانات مذکور روشن گردید.»

در میان کسانی که در این گیرودار وارد شده‌اند و بنیاد چنان کاری را گذاشته‌اند دخالت

حاج ملااحمد نراقی بیش از همه مایه شگفتی است که باید گفت به این کار کشانده شده. مرحوم حاج ملااحمد بن حاج ملامحمد مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی یکی از بزرگان ایران در آن روزگار و مردمی بسیار دانا و محیط بر معارف عصر خود و عارف پیشه و شاعر بسیار زبردستی بوده و صفاتی تخلص می‌کرده و آثار جالب از او مانده است و از آن جمله مثنوی معروف طاقدیس و غزلیات بسیار شیوا است. وی در فقه و اصول و رجال و نجوم و ریاضیات و حکمت دست داشته، مردمی بسیار پرهیزگار بوده است و چندتن از بزرگان زمان مانند شیخ مرتضی انصاری و حاج سید محمد شفیع جاپلقی از شاگردانش بوده‌اند و خود از بزرگان روزگار دانش آموخته است.

در میان مؤلفات وی کتاب‌های مهم هست از آن جمله: *اجتماع الامر والنهی*، *اساس الاحکام* فی تتفییح عهد مسائل الاصول بالاحکام در اصول فقه، *اسوار الحجج به فارسی*، *حجۃ المظنه*، *خرائن به فارسی*، *دیوان اشعار*، *سیف‌الامه به فارسی* در رد پادری عیسوی، *شرح تجرید الاصول پدرش*، مثنوی طاقدیس، *عواائد الایام من قواعد الفقهاء الاعلام و قوانینهم التي لابد فيها من الاعلام*، *عيین الاصول در اصول*، *مستند الشیعه فی احکام الشریعه در فقه استدلالی*، *معراج السعاده در اخلاق به فارسی*، *مفتاح الاحکام در اصول فقه*، *مناهج الوصول الى الاصول*.^۱

یکی از امتیازات بزرگ این مرد در میان معاصرانش این است که در زبان فارسی نویسنده و سراینده بسیار باذوق شیرین سخنی بوده است و زندگی بسیار ساده بی‌آلایش داشته و در آزادمنشی یگانه روزگار خویش بوده است. سرانجام در روستای نراق کاشان به بیماری و با در آغاز شب یکشنبه ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۲۴۵ درگذشت و پیکرش را به نجف بردنده در آنجا به خاک سپردند.^۲

وی در پایان زندگی در ۱۹ ذی‌قعده ۱۲۴۱ یعنی سه سال و چهارماه و چهار روز پیش از آن‌که از این جهان برود برای شرکت در این ماجرا وارد چمن سلطانیه شده است و بسیار شگفت است که مردمی با این جلالت قدر و بزرگواری در زمانی که پیدا است پیرو شکسته بوده است به این کار تن دردهد و پیدا است که هنگامه دنیاپرستان در آن زمان به اندازه‌ای بالاگرفته است که چنان مرد بزرگی را بی‌آن‌که بخواهد از شهر و دیار خویش به این میدان می‌کشد.

چنان‌که تاریخ‌نویسان آن زمان نوشتند و پیش از این آوردم از میان درباریان فتحعلی‌شاه

تنها کسانی که به این کار تن درنداده و مخالف ورود ایران به جنگ دوم با روسیه بوده‌اند میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط اصفهانی شاعر بزرگ آن روزگار و میرزا ابوالحسن شیرازی معرف به ایلچی بوده‌اند که در آن زمان تازه «وزیر دول خارجه» شده بود. این دو تن را نیز ماجراجویان بی‌لگام آن روز به‌зор تهدید از میدان رانده‌اند.

سپهر در ناسخ التواریخ در حوادث سال ۱۲۲۹ نوشته است: «در عشر آخر محرم حاجی ملامحمد زنجانی که در زاویه‌ای از زوایای مسجد دارالخلافه طهران نماز به جماعت می‌گذاشت و در کسب علوم نیز اندک بضاعت داشت روزی در عبور کوی و بربزن با مستی چار شد و در میان ایشان عربده‌ای برفت. حاجی ملامحمد این معنی را دست آویز کرد، با جمعی از مریدان خود بی‌آگهی کارداران دولت به سرای جماعت ارامنه، که سکنی طهران اند در رفت و خم‌های خمر و اواني دیگر مسکرات، هرچه بیافت بشکست و بعضی اموال ایشان نیز به دست عوام به غارت رفت. شهریار نامدار فرمود: این جماعت در پناه اسلامیان اند و نیز از اهل ذمت شمرده شوند، خسارت ایشان در شریعت ما پستدیده نیست و جسارت حاجی ملامحمد در سده سلطنت سخت نکوهیده است. پس فرمان داد تا او را و اهل او را، هرکه بود، از زن و فرزند از دارالخلافه طهران اخراج کرددن».

هدایت در روضة الصفای ناصری این واقعه را چنین آورده است: «لامحمد زنجانی، که از علمای رسمیه متوقفه در دارالخلافه طهران بود به جهت قبول عامه با مردمی از او سطناس، که از باده سرخوش و در عرض راه بازار با وی عربده کرد، جمعی از عوام کالانعام را با خود یار کرده، به خرابی کلیسا ارامنه، که از زمان شاه عباس صفوی ماضی در همه ایران برپاست، حرکت کرده، با آنکه اهل جزیه بودند به خانه ایشان رفته، به شکستن خم‌های شراب ناب بلوی عام برانگیخت و بعضی از اینها آنان را در آن غوغای خراب کرد و خم‌های آن طایفه را شکسته، خفته‌گان (!) زیر تراب را از جریان شراب سرمیست ساخت. نواب شاهزاده حسنعلی میرزا، حاکم طهران، وقتی اطلاع یافت که آن متزاهد خشک‌مغز به این آلایش نفر تردامان شده بود. لاجرم به حکم سیاست سلطانی او را از بلده طهران اخراج بلد کردند و غرامت و خسارت اموال ارامنه را از مرتکبین مأخذ و بدان‌ها موصول داشتند و محمدمهدی خان مازندرانی متخلص به شحنه که از امرا و شعرای این دولت بود بس نیکو سروده، رباعی:

زاهد بشکست از سر خامی خم می	اسباب نشاط می‌کشان زو شد طی
گر بهر خدا شکست ای وای به من	ور بهر ریا شکست پس وای به وی».

روابط روسیه با ایران در این دوره

چنانکه استناد معتبر نشان می‌دهد دولت روسیه به همان عهدنامه گلستان قانع شده و دیگر در اندیشه جنگ با ایران نبوده است. با این همه زمینه‌ای که در ایران می‌چیدند و آشکارا درباره این عهدنامه سخن می‌گفتند و گاهی نیز با دولت روسیه برای تغییر مواد آن و پس‌گرفتن برخی از نواحی که در آن عهدنامه به ایران واگذار شده بود گفتگو می‌کردند دولت روسیه را وادار می‌کرد احتیاط خود را بکند.

دولت انگلستان هم با وجود آنکه در سه عهدنامه ۱۲۲۴ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۹ پس در بی به عهده گرفته بود از ایران در برابر هر دولت اروپایی پشتیبانی بکند و نیز وعده واهی یاوری نظامی و حتی مساعدت نقدی کرده بود به همین قانع بود که دیگر ایران مزاحم منافع آن در هندوستان و افغانستان نشود و میانجی‌گری که در میان روسیه و ایران گاهی می‌کرد چندان جدی و صمیمانه نبود و در حقیقت بیشتر مایل آن بود که ایران در جای دیگری گرفتار باشد و از پای دریا یاد و نتواند در مرزهای هندوستان کاری از پیش ببرد. ناپلئون هم دیگر از ایران منصرف شد و آن بلندپروازی‌های سابق را رها کرده و روزیه روز به پایان کار خود نزدیک‌تر می‌شد.

در همان روزی که عهدنامه گلستان امضا شده است شاید در همان مجلس نمایندگان ایران از نمایندگان روسیه خواستار شده‌اند که تجدیدنظری در این عهدنامه بکند. سپهر در ناسخ التواریخ بلا فاصله پس از ضبط متن عهدنامه گلستان نوشته است: «صورت نوشته سردار روسیه نیکولای ردیشجوف سپارنی اکد: چون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافته بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفرا آمد و شد نمایند. لهذا ایلچی که از دولت علیه ایران برای مبارکباد به دولت بهیه روس می‌رود مطالبی که از شاه خود مأمور است بر رأی حضرت امپراتور اعظم عرض و اظهار نماید سردار دولت بهیه روس تعهد نمود که در مطالب ایران به قدر مقدور کوشش و سعی نماید به جهت اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم به تاریخ سیزدهم ماه اکدمیر».

پیدا است که این شرح ترجمۀ سندی است که در همان ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ (۲۹) ۱۲۲۸ ژنرال رتیشچوف سپاردانی فرمانده لشکریان روسیه و امضاکننده آن عهدنامه امضا کرده و قرار گذاشته‌اند سفیر ایران که پس از امضای عهدنامه به روسیه می‌رود با امپراتور روسیه درباره تغییر یا توجیه و تفسیر برخی از مواد عهدنامه گفتگو بکند.

در همین موقع سرگور اوزلی سفیر انگلستان و امضاینده عهدنامه دوم که دست‌اندرکار انعقاد عهدنامه گلستان بوده از راه روسیه به انگلستان رفته و هدایا و نامه‌ای برای دربار انگلستان برد و موریه معروف را به جای خود گماشت و از راه تفلیس و سن‌پترزبورگ رهسپار شده است.

دربار تهران نیز میرزا ابوالحسن شیرازی معروف به ایلچی را به سفارت به روسیه فرستاده است که با سفیر انگلستان عزیمت کند و به یاری او در دربار روسیه کار را به جایی برساند. دو هزار تومان نقد خرج سفر او را پرداخته و حواله داده بودند که اگر محتاج بشود چهل هزار تومان از بازرگانان گیلان دریافت کند.

وی در آغاز سال ۱۲۳۱ (پایان ۱۸۱۵) وارد پایتخت روسیه شد و در ۲۰ ژانویه ۱۸۱۶ (ریع الاول ۱۲۳۱) یادداشتی به کنت نسلروド وزیر امور خارجه روسیه داده که مدلول آن چنین بوده است:

چون عهدنامه جدید گلستان را به اختصار نوشه‌اند امیدوار است در سن‌پترزبورگ عهدنامه مفصل‌تر و صریح‌تری بسته شود. امپراتور بزرگ روسیه از راه کرم به درخواست شاه ایران خان‌نشین‌هایی را که به روسیه واگذار شده است پس بدهد. ایران از سوی خود به عهده می‌گیرد هزینه جنگ را پردازد و اگر پس‌دادن ولایاتی که متنزع شده است ممکن نباشد و تنها به استرداد قسمتی از آنها رضایت دهنده باز هم غرامت جنگی پرداخته خواهد شد.

کنت کاتکارت^۱ سفیر انگلستان در دربار روسیه نیز در این موقع تقاضای ایران را تأیید کرده است و پیدا است که این اقدام وی نتیجه سفر سرگور اوزلی از راه سن‌پترزبورگ به انگلستان بوده است. اما کنت نسلرود وزیر امور خارجه روسیه بالحن خشک و خشنی این تقاضای سفیر انگلستان را رد کرده و در تاریخ ۵ آوریل ۱۸۱۶ (۶ جمادی الاولی ۱۲۳۱) چنین نوشت: «به اتكای اصولی گه کایینه انگلستان را در چنین مواردی وادار می‌کند پذیرفتن دخالت یک دولت خارجی در این کار دشوار است.»

اما پاسخی که به سفیر ایران داده مبهم بوده است به این معنی که به جز ناحیه گنجه که لشکریان روسیه به ضرب شمشیر تصرف کرده‌اند همه نواحی دیگر به میل خود فرمانروایی روسیه را پذیرفته‌اند با این همه ژنرال یرمولف را امپراتور مأمور کرده است درباره مرزهای

روسیه و ایران تجدیدنظر کند و امپراتور پس از دریافت اطلاعاتی که وی خواهد فرستاد پاسخ قطعی خواهد داد و رعایت مصالح امپراتوری خود را خواهد کرد و در ضمن صمیمانه خواستار آن است با اعلیحضرت شاه ایران یاری کند.

در این هنگام یرمولف را به فرماندهی کل لشکریان قفقاز برگزیده بودند و در دستوری که به امضای امپراتور روسیه به او داده بودند چنین نوشته شده بودند: «باید مطمئن شود آیا ممکن خواهد بود در خاننشین‌های طالش و قراباغ وسیله‌ای به دست آورد که دولت ایران را راضی کند و خط مرزی تازه‌ای رسم کند و در برابر آن مزایای دیگری به دست آورد.» این مزايا را برای یرمولف شرح داده بودند اما امپراتور عقیده داشت که دولت ایران به دادن آنها سرفود نخواهد آورد و چنین نوشته بود: «تردید نیست که مفیدتر از همه آن خواهد بود که به جای نواحی که در آن سوی رود ارس واقع شده است ولایات ایروان و نخجوان را گرفت ولی چون می‌دانم با چه لجاجتی همیشه دولت ایران هرگونه واگذاری را رد کرده است شک دارم که امروز هم بدان رضایت بدهد.» سپس امپراتور مقصود دیگری را که رسیدن به آن آسان‌تر بود به یرمولف پیشنهاد می‌کرد: تأسیس تجارت‌خانه‌هایی در انزلی و استرآباد آن‌چنان‌که کاترین دوم پیش از آن در دستوری که به کنت زویف داده بود نقشه آن را کشیده بود. در پایان مطلب امپراتور نوشته بود: «این برای بازرگانی ما در حاج طرخان فایده بسیار خواهد داشت و اگر بتوانید این کار را اجرا کنید خدمت حقیقی خواهید کرد.» این دستور در تاریخ ۲۹ ژوئیه ۱۸۱۶ (۴ رمضان ۱۲۳۱) به امضای امپراتور به ژنرال یرمولف داده شده است.^۱

چیزی که بسیار شگفت است این است که قطعاً پس‌گرفتن نواحی شمال رود ارس که از دست ایران رفته بود بر اجازه تأسیس تجارت‌خانه‌های روس در استرآباد و انزلی به مراتب رجحان داشته است و نپذیرفتن این پیشنهاد جز لجاج کودکانه چیز دیگر نبوده است. با همه قدر و قیمتی که می‌توان در کارهای عباس‌میرزا نایب‌السلطنه قائل شد این جا باید به خطای جبران‌ناپذیر وی اعتراف کرد زیرا تردیدی نیست که مانع پذیرفته شدن این پیشنهاد وی بوده است و آن هم دلیل بسیار شگفتی دارد. یرمولف در آخرین زدوخوردهای جنگ اول از کاردانی خود عباس‌میرزا را رنجانیده بود و عباس‌میرزا سخت با وی دشمن شده بود و چون واسطه این گفتگوها یرمولف بوده است عباس‌میرزا هرگز روی خوشی نشان نداده و چون در مزاج پدر بسیار مؤثر بوده سرانجام این کار سرنگرفته است.

۱. کتاب سابق‌الذکر پرنس سچریاتف، ج ۲، ص ۱۲-۱۳.

ولا یتعهد عباس میرزا

چنان‌که پیش از این گذشت موضوعی که تقریباً در سراسر دوره پادشاهی فتحعلی‌شاه دشواری‌های فراوان در ایران فراهم کرده و مدار همه حوادث این زمان بوده و در جنگ‌ها و روابط سیاسی فوق‌العاده مؤثر بوده و تا مدت‌های مديدة در سرنوشت ایران و خاندان قاجار اثر فوق‌العاده داشته و لیعهدی عباس میرزا نایب‌السلطنه بوده است. قطعاً اگر فتحعلی‌شاه پسر دیگری جز او نمی‌داشت و پسران مهتر از مادران دیگر به جز او به جهان نیاورده بود سرنوشت ایران در این روزگارها جز این می‌بود که شد.

عباس میرزا با همه مخالفت‌ها و دسیسه‌هایی که در دربار پدر شب و روز متوجه او بود در وجود پدر بسیار مؤثر بود و همه حواس او متوجه این بود که و لیعهد باشد و پس از پدر به جای او بنشیند. برای تأمین حق خود از هیچ چیز دریغ نکرد و یکی از مطمئن‌ترین وسایلی که به کار می‌برد شناسایی این حق به وسیله دولت‌های اروپایی یعنی فرانسه و انگلستان و روسیه بود.

در فصل چهارم عهدنامه گلستان قید شده است که دولت روسیه هرگز را که پادشاه ایران به و لیعهدی خود برگزیند به این سمت بشناسد و در دشواری‌ها با او یاری کند. در فصل یازدهم عهدنامه ۱۲۲۷ با انگلستان و فصل دوم عهدنامه ۱۲۲۹ با همان دولت نیز همین قید را کرده‌اند.

پس از امضای عهدنامه گلستان ژنرال رتیشچوف عباس میرزا را به و لیعهدی ایران رسمی شناخته است. آقای محمود فرهاد معتمد در تهران اصل نامه‌ای را که ژرژ سوم (۱۸۲۰-۱۷۳۸) پادشاه انگلستان به امضای خود به عباس میرزا نوشته است دارد. در این نامه پادشاه انگلستان رسمی شدن ولا یتعهد وی را شناخته و به او تبریک گفته است. چنان‌که پس از این خواهد آمد در عهدنامه ترکمانچای نیز ماده مخصوصی را به این مطلب اختصاص داده‌اند. پس از مرگ فتحعلی‌شاه که پسران وی در گوش و کنار دعوی پادشاهی داشته‌اند محمدشاه از همین حق بهره‌مند شده و به یاری دولت روسیه به سلطنت رسیده است. پس از مرگ وی ناصرالدین‌شاه نیز به موانع بسیار برخورده و باز روس‌ها با او یار شده‌اند. محمدعلی‌شاه نیز در پادشاهی خود متکی به یاری دولت روسیه بوده است و به این‌گونه این موضوع مدت‌های مديدة در حوادث ایران اثر فوق‌العاده داشته و بسیاری از وقایع را فراهم کرده است.

در دستوری که در تاریخ ۱۰ آوت ۱۸۱۶ (۱۶ رمضان ۱۲۳۱) امپراتور روسیه به یرمولف داده صریحاً چنین نوشتند: «در صدد نیستم در بارهٔ شناسایی عباس‌میرزا به پادشاهی ایران تغییر عقیده بدهم اما اگر شما مطمئن بشوید که چون عنوان ولی‌عهدی شاه را به او بدهیم مجبور نخواهیم شد حق وی را به تاج و تخت ضمانت بکنیم هیچ دلیلی ندارد امروز این عنوان را از او دریغ بکنیم.»

پیدا است که تردید امپراتور روسیه در این موقع به واسطه آن بوده است که هنوز دولت انگلستان این حق را برای عباس‌میرزا نشناخته بود و عباس‌میرزا همهٔ کوشش خود را به کار می‌برد که دولتهای بیگانه این حق را برای وی بشناسند. یرمولف هم در این کار دست به دست می‌کرد. در سفری که وی در این موقع به تهران کرده به دربار روسیه نوشتند: در تبریز بسیار کوشیده‌اند مرا وادار کنند عباس‌میرزا را به ولی‌عهدی بشناسم، اگرچه در دستوری که به من داده‌اند این اختیار را هم داده‌اند ممکن نبوده است این حق را برای وی بشناسم زیرا که در برابر این مساعدت هیچ مزیتی به دست نیاورده‌ام و تنها شاه ممکن بود این مزیت را به من بدهد. وانگهی نه تنها در عباس‌میرزا هیچ آمادگی که مساعد به حال ما باشد نمی‌بینم بلکه برعکس ناخشنودی آشکاری در او هست که نمی‌تواند پنهان کند چرا ایالاتی که شاه تا این اندازه با حرارت در آرزوی آنهاست به دست ماست و پس‌دادن آنها بر آبروی عباس‌میرزا می‌فزاید و آن هم نزدیک به آن زمانی که نمی‌تواند از جنگ با برادر مهترش خودداری کند و حق خود را در جانشینی به تاج و تخت مسلم سازد. این گزارش را یرمولف در تاریخ ماه اکتبر ۱۸۱۷ (ذی‌حجہ ۱۲۳۲) به دربار روسیه داده است.

مناسبات و روابط شخصی عباس‌میرزا با یرمولف در این دوره دشواری‌های بسیار فراهم آورده و یکی از وسائل و خامت اوضاع شده است. در این زمینه هردو مقصربوده‌اند. عباس‌میرزا آخرین شکست‌هایی را که در پایان جنگ اول خورده بود ناچار از یرمولف می‌دانست و یرمولف هم اصراری داشت که وی را به ولایتعهد نشانسد و حتی روابط پنهانی با رقیب سرسرخ وی برادرش محمدعلی میرزا دولتشاه فراهم کرده بود.

دربار تزار هم ناچار حل و فصل جزئیات کارهای مربوط به ایران را به عهده یرمولف واگذار کرده و اختیارات تام در کارهای لشکری و کشوری قفقاز و نواحی که تازه به روسیه تعلق گرفته بود به او داده بودند. گفتگوهای پی درپی که دربارهٔ پس‌دادن برخی از این نواحی و تجدیدنظر در خط مرزی مدت‌های دراز در میان دو دولت در میان بود به جایی نمی‌رسید. نخست یرمولف خود به تفتیش در این خط سرحدی جدید پرداخت و معتقد شد که

تغییر در آن به هیچ وجه صلاح نیست. سفری نیز به عنوان سفیر روسیه به تهران کرد. در این سفر فتحعلی شاه معلوم نیست به چه جهت مستقیماً وارد موضوع نشده و گفته است اجرای عهدنامه گلستان و پیداکردن راه حلی برای رفع اختلافات به عهده عباس میرزا خواهد بود زیرا که حکمرانی آن نواحی سپرده به اوست و وی می‌تواند خط سرحدی جدید را معلوم کند و فراریان و اسیران روسی را آزاد کند و در نواحی سرحدی اجازه تأسیس کنسولخانه‌هایی بدهد. شاید خواسته است در ظاهر حسن‌نیتی نسبت به دولت روسیه وانمود کند و ناسازگاری با روسیه را به گردن پرسش بیندازد یا این‌که در میان درباریان وی اختلاف و دوستگی پیش آمده بود و بهتر این می‌دانست عباس میرزا را که در این گیرودار در دشمنی با روسیه یک دنده‌تر از دیگران بوده است وسیله قرار دهد. در هر صورت پیدا است که خود را از حل و فصل این موضوع پیچیده و دشوار عاجز می‌دیده و در این زمینه طفره می‌رفته است و به عادت مردان عاجز می‌پنداشته است که از این ستون به آن ستون فرجی هست.

پس از امضای عهدنامه سوم با انگلستان در ۱۲۲۹ همه امیدهای دربار ایران این بوده است که به یاری انگلستان بتوانند قسمتی از نواحی از دست‌رفته را از روس‌ها پس بگیرند. دولت روسیه در ضمن آن‌که مطلقاً حاضر نبوده است در این زمینه روی خوش نشان بدهد و اگر هم در دربار تزار گاهی زمینه‌ای فراهم می‌شده یرمولف که اختیار تام داشته به هیچ وجه تن درنمی‌داده است برای حفظ ظاهر گاهی نمایندگانی به ایران می‌فرستاده و اندک دلجویی می‌کرده است.

در این مدت سیزده سال در میان دو جنگ مکرر نمایندگان روسیه به ایران آمده‌اند و چون رفت و آمد ایشان بسیار فرعی بوده و جزو حوادث مهم آن عصر به شمار نمی‌رفته در اسناد روسی کمتر ذکری از این فرستادگان هست ولی در اسناد ایرانی بالعکس گاهی با آب و تاب نام از ایشان برده‌اند و پیدا است که تصویر می‌کرده‌اند این رفت و آمدها دلیل بر عجز دولت روسیه بوده است. غافل از آن‌که این فرستادگان بیشتر مأموریت داشته‌اند از اوضاع ایران از نزدیک آگاهی کامل و دقیق به دست آورند و روس‌ها که می‌دانسته‌اند گرفتار جنگ دوم خواهند شد نمی‌خواسته‌اند غافلگیر بشوند.

اشکالی که در میان هست این است که در این اسناد ایرانی نامه‌های فرستادگان روسی که در اسناد روسی به آنها چندان اهمیتی نداده‌اند به خط فارسی اغلب تحریف شده و پیداکردن اصل روسی آنها بسیار دشوار است.

از آن جمله سپهر در حوادث سال ۱۲۲۹ نوشت: «هم در این سال ابخسوف گرجی از قبل نیکولای ردیشجوف سردار روسیه با پیشکشی لایق به تهنيت مصالحه دولتين علیتین ایران و روس برسید. برحسب فرمان شهریار نصرالله‌خان نوری غلام پیشخدمت خاصه به موافقت ابخسوف روانه تفلیس گشت و یک قطعه نشان مرصع شیر و خورشید، که خاص دولت ایران است، و یک قبضه شمشیر و یک سر اسب به تشریف سردار روس برد. پس از مراجعت نصرالله‌خان دیگر باره سردار روس بولکونیک پاولانچ وزیر عسکر را به شکرانه عواطف شهریار با پیشکشی لایق پیشگاه به درگاه فرستاد.»

هدایت در همین زمینه نوشت: «از جانب ینارال نیکولای زدیشجوف سردار روسیه ابخسوف نام گرجی به تهنيت مصالحه دولتين روس و ایران و به اتفاق حاجی میرزا ابوالحسن خان به حضور مبارک آمد و خورسند(!) بازگشت و نصرالله‌خان نوری غلام پیشخدمت خاصه حامل خلعتی زیبا و یک رأس اسب و یک قبضه شمشیر هندی و یک قطعه نشان مرصع شیر و خورشید خاصه دولت علیه ایران به جانب سردار مذکور روانه شد و پس از وصول و رجعت نصرالله‌خان دیگر باره از جانب سردار دولت روسیه بولکونوک بالاونچ نام وزیر مباشر امور عسکر با پیشکشی وافر بازآمدند و اظهار ارادت و امتنان از مراحم حضرت خاقان گیتیستان کردند و معزز و مکرم رخصت یافتند.»

نام فرستاده اول در ناسخ التواریخ «ابخسوف» و در روضة الصفای ناصری «ایخسوف» چاپ شده است. نام فرستاده دوم در ناسخ التواریخ «بولکونیک پاولانچ وزیر عسکر» و در روضة الصفای ناصری «بولکونوک بالاونچ» آمده است. پیدا است که کلمه اول محرف لفظ پالکونیک روسی به معنی سرهنگ است و احتمال می‌رود که کلمه دوم محرف «پاولوویچ» باشد که از نام‌های بسیار رایج روسی است.

در همین اوان هنری الیس نماینده انگلستان از تهران به لندن رفته است و پیدا است که پس از امضای عهدنامه ۱۲۲۹ رفته است درباره سیاست انگلستان در ایران دستورهایی بگیرد.

در ۱۲۳۱ میرزا ابوالحسن خان سفیر ایران از روسیه بازگشته است. سپهر در این زمینه می‌نویسد: «این هنگام میرزا ابوالحسن خان شیرازی از سفر روس مراجعت کرد. همانا میرزا ابوالحسن خان چون رسول مملکت روسیه شد در هر اراضی و بلدی مکانتی تازه یافت و چون پادشاه روس برای جنگ ناپلئون در حدود مملکت خویش بود بعد از ورود میرزا ابوالحسن خان در ظاهر پترزیورگ در باغ پادشاهی بیرون آن بلده متزل ساخت، تا امپراتور

روس مراجعت به تختگاه خویش کرد. پس بفرمود سه فرسنگ راه را بزرگان درگاه به استقبال میرزا ابوالحسن خان بیرون شدند و او را عظیم عزت و حشمت بداشتند و از یک فرسنگ راه پنجاه هزار سالدات و دوهزار سوار و شصت عراوه توپ از دوریه راه برصف کردند و او را از میان رده به شهر درآوردند. پس از چند روز، که از زحمت راه بیاسود، به حضرت امپراتور دست یافت و نواخت و نوازش فراوان دید و از کلمات امپراتور چنان معلوم می‌داشت که: مملکت تفلیس و شیروان و دیگر اراضی، که روسیه به تحت فرمان درآورده‌اند، دست باز خواهند داشت و به کارداران ایران خواهند گذاشت. آنگاه که ملک ناپلئون به نهایت شد، چنان‌که در جای خود مذکور خواهد گشت، خاطر امپراتور از قبل او آسوده آمد. روزی میرزا ابوالحسن خان را در پیشگاه خویش حاضر فرمود و گفت: ممالک گرجستان و آذربایجان را هرگز از در عنف و تعدی به دست نکرده‌ایم، بلکه اهالی این ممالک به قدم رضا پیش شده‌اند و پناهندۀ دولت ما گشته‌اند. از کیش مروت و آیین مملکتین داری بعيد است که: پناهندگان دولت روسیه را دست‌بسته به کارداران ایران سپاریم. بالجمله مردم مملکت گرجستان و قرایاغ، چون مذهب عیسی علیه السلام دارند، نیکوتر آن است که در تحت فرمان پادشاه روس باشند و مردم داغستان، چون بسیار وقت به اراضی گرجستان ترکتاز می‌کنند و به نهب و غارت پردازنند، نیز واجب است که فرمان‌بردار روسیه باشند. لآخر (!) در اراضی شیروان و گنجه و طالش مکروه نمی‌دارم و مسترد می‌سازم. این نیز وقتی است که ایلچی مختار ما، که سرحددار جدید گرجستان است، به آن اراضی درآید و رضای خاطر مردم بازداشت. سخن بر این نهاد و الکساندر یرمولف را سردار قفقاز نمود و ایلچی مختارش لقب نهاد و به اتفاق میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت. یرمولف بعد از ورود به تفلیس برای نظم آن اراضی متوقف گشت و میعاد نهاد که: در نیمه بهار به حضرت پادشاه آید و چندتن از مردم خود را با عریضه به همراه میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه نمود و هم در این سال هنری الک انگریزی لقب وکالت یافته، مأمور به توقف ایران گشت و مستر موریه (در اصل: مویه) از حضرت شاهنشاه رخصت مراجعت یافته، به انگلتره شتافت.»

هدایت این واقعه را چنین آورده است: «ذکر وصول حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر ایران به ولایت روس و نمسا و رسیدن به حضور شهریار روس الکساندر باولیج امپراتور اعظم و مراجعت به دربار شاهنشاه معظم - حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر دولت علیه عالیه، که به سفارت دولت امپراتور روس الکساندر باولیج مأمور بود بعد از وصول به

خاک آن دولت معزز و محترم همی رفت، تا در باغ خارج شهر پترزبورگ (!) نزول نمود. چون پادشاه والاجاه روسیه به عزم مجادله با پونهپات (!) ناپلئون امپراتور فرانسه به ولایت نمسا حرکت فرموده بود سفیر ایران چندی در آنجا بماند و به روز ورودش او را احترام تمام کرده بودند و از شهر پطرزبورغ الى سه فرسنگ اساس استقبال چیندند و کالسکه سرکاری را به جهت سفیر آوردنده و ینارالان از جانب امپراتور به پرسش و اظهار تقدرات مکرر آمدند و بعد از آسودگی از کسالت سفر به حضور امپراتور روس شرفیاب شد و مورد التفات بی حساب و امضای عهدنامه مختوم به خاتم همایون را سپرده و مطالب را بر شمرده، مجملأً تا امپراتور فرانسه ناپلئون گرفتار نگردیده، امید سفیر در مقاصد مکتوته افزون و احتمال استرداد بلاد متصرفه بیشتر می‌رفت. چون کار ناپلئون برآشته شد و دیده دولتش خفته گشت، نومیدی سفیر ایران صورت ظهور یافت. مجملأً این‌که دولت قوی شوکت کارکن کاردان انگلیس دولت‌های دیگر اروپا را با خود موافقت و مراجعت داده، دوک ولستین (!) از جانب دولت بهیه انگلیس سردار و با سی هزار سپاه و آتشخانه روی به دفع ناپلئون نهاد و پلوخیر (!) نام نیز با جماعتی کثیر از دولت پروس مأمور وله و دانماریق و دیگران نیز امدادها کردنده، با جماعت روسیه و گروهی فرانسه، که از ناپلئون روگردان بودند، به دفع او اتفاق کردنده و در محل واترلوی فرانسه دوک ولستین سردار انگلیس با ناپلئون رزمی دلیرانه کرده و شکستی فاحش به ناپلئون در رسید و در بیابان‌ها سرگردان گشت و کار خود را از آن طرف پریشان و آشته دید. ناچار به دولت انگلیس، که در ثبات عزم معروف‌اند، روی کرد. گماشتگان آن دولت او را در جزیره انگلتره گرفتند و بر حسب صوابدید و رأی عقلای جمهور دولت‌ها او را به جزیره سالتالیستا (!)، که در میان دریای محيط و در وسط امریکا و افریقاست، برده، محبوس نموده، مقررآ بیه هزار کس حافظ نگهبانان بر او گماشتند و بعد از این قضیه لوی هیجدهم، که از سلسله بوربن و در انگلتره بود در این سال، که یک هزار و دویست و بیست هجری و یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی بود، بر مسند حکمرانی فرانسه نشست و بعد از حبس ناپلئون پادشاهان فرنگستان در نمسا اجتماع و مشاورت کردنده و عهد مقرر شد که: هرکس به ملک خود قناعت کند و به طمع ملک یک دیگر نیفتند و اگر کسی در ملک دیگری تصرف خواهد همه دولت‌ها با هم موافقت کرده، بر سر او روند و او را از میان برگیرند و بر این مقرر روس تعهد کردنده. مع القصه: امپراتور روس به ملک خود آمده، در پطرزبورغ برآسود و سفیر ایران را بخواند و تصريح کرد که: در باب رد بلاد متصرفی ما گماشتگان ما هیچ‌یک را به قهر و غلبه نگرفته‌اند، بلکه حکام هریک به طوع و

رغبت به نزد یتارالان ما آمده، استدعا کردند که: ولایت خود را به تصرف دولت ما دهند و اهالی گرجستان به جهت قتل و غارت در آن حدود و مواحدت با ملت ما با ما انسب می‌باشند و چون کوهنشینان داغستان به اهالی گرجستان اذیت می‌رسانیدند اگر با دو حاکم باشند مایه مخالفت خواهد بود. در باب ولایات گنجه و شیروان و طالش در این ایام الکساندر یرمولف، که ایلچی مختار و سردار جدید گرجستان است، روانه آن حدود می‌نماییم که: از حال اهالی آن بلاد پرسش و تحقیق نماید که: رضای ایشان چیست؟ به قاعده‌ای که در میان ما آن را نظام و در اسلام مروت خوانند آن جماعت را، که به پای خود ملت‌جی به دولت ما شده‌اند و روی به ما آورده‌اند شرط انصاف نیست که به دست پادشاه والاجاه ایران دهیم، که مورد سیاست شوند. اگر خود راضی شوند مضایقه نخواهد رفت.

مع القصه: بعد از این معاذیر میرزا ابوالحسن خان و سردار قفقاز مخصوص شدند و به تدریج به تفلیس آمدند. سردار در آنجا بماند و سفیر مرکب عزیمت به جانب ایران براند و معتمدی چند از جانب الکساندر یرمولف با عرضه به اتفاق سفیر ایران، به طهران وارد شدند. هم در این سال هنری ولک انگلیس از دولت خود مأمور به توقف طهران و منصب وکالت شد و مستر موریه نایب ایلچی انگلیس را به دولت احضار کردند و گویند مستر موریه دو کتاب تألیف کرده، از نیک و بد سفارت خود هرچه دیده و شنیده در آن درج نموده، از سفیر ایران یعنی حاجی میرزا ابوالحسن خان نکایت و حکایت بسیار برنگاشته است.

شرحی که هدایت درباره اوضاع اروپا در آن زمان و رابطه آن با سیاست ایران نوشته نمونه بسیار خوبی است از اطلاعات ناقص و شکسته‌ای که در ایران از آن سوی جهان داشته‌اند. این که نام خانوادگی امپراتور روسیه را «باولیچ»¹ می‌نویسد پیدا است که این کلمه محرف «پاولوویچ»² است، زیرا که پدر امپراتور الکساندر پاول نام داشته و پاولوویچ به زبان روسی تقریباً «پاولزاده» معنی می‌دهد. کلمه «پونهپارت» هم پیدا است که محرف لفظ «بنپارت» نام خانوادگی ناپلئون است. مراد از «نمسا» که بعدها «نمیسه» هم نوشته‌اند کشور اتریش امروز است. این کلمه اصلاً روسی است و در روسی «نمیتس»² تلفظ می‌کنند درباره آلمان‌ها به کار می‌برند و نظری همان کلمه «عجم» در زبان تازی است که درباره بیگانگان گفته می‌شود. این کلمه را ایرانیان آن زمان از زبان روسی گرفته به این شکل درآورده و تنها درباره کشور اتریش به کار برده‌اند.

مقصود از سفر امپراتور روسیه به اتریش ناپلئون و اتحاد وی با دول دیگر اروپا برای برانداختن ناپلئون است که در ۱۸۱۵ (۱۲۳۰) روی داد و در این مورد مراد از «له» لهستان و مراد از «دانمارق» دانمارک و مقصود از «دوك ولستن» هم «دوك دولینگتن»^۱ فرمانده معروف لشکریان انگلستان و مقصود از «پلوخیر» نیز «بلوخر»^۲ فرمانده معروف پروسی در جنگ واترلو است که در خاک بلژیک در ۱۸ ژوئن ۱۸۱۵ (۱۰ ژوئن ۱۲۳۰) روی داده است و در این جنگ معروف ناپلئون یک باره از پای درآمد. مراد از جزیره «سالتالیستا» نیز همان جزیره معروف سنت هلن در اقیانوس اطلس است که انگلیسی‌ها به آن سنت هلنا می‌گویند. اما این واقعه چنان‌که هدایت نوشته در ۱۲۲۰ هجری و ۱۸۱۴ عیسوی روی نداده و چنان‌که گذشت در ۱۲۳۰ مطابق ۱۸۱۵ میلادی اتفاق افتاده است و ۱۲۲۰ مطابق ۱۸۱۴ نبوده بلکه برابر با ۱۸۰۵ و ۱۸۰۶ بوده است و مراد از اجتماع «پادشاهان فرنگستان در نمسا» کنگره معروف وین پس از جنگ واترلو است که وضع اروپا را پس از عزل ناپلئون تغییر داد.

دولت ایران برای فرستادن میرزا ابوالحسن خان به دربار روسیه و درخواست پس‌دادن نواحی از دست‌رفته موقع را بسیار بد انتخاب کرده بود، زیرا که در این موقع الکساندر امپراتور روسیه در اوج قدرت خود بود و در اقراض امپراتوری ناپلئون سهم بسیار مهمی داشت و تواناترین مرد جهان به شمار می‌رفت و همه دول جهان از او حساب می‌بردند و به طریق اولی انگلستان بی‌موافقت وی هیچ کار به سود ایران در جهان نمی‌توانست بکند و اگر هم نیت انگلستان یاوری به ایران بود مطلقاً کاری از آن ساخته نبود.

نمایندگان انگلستان هنری ولک و موریه که در پایان این شرح روضه‌الصفای ناصری نامی از ایشان برده شده است دومی جیمز ج. موریه نام داشته که نخست منشی سفارت انگلستان در تهران بوده و سپس در ۸ آوریل ۱۸۱۴ (۱۷ ربیع‌الثانی ۱۲۲۹) که وزیر مختار انگلیس از تهران رفته وی به سمت وزیر مختار موقتی و کفیل سفارت انتخاب شده است. موریه همان مسافر معروفی است که چندسال در دربار فتحعلی‌شاه مانده و دو سفر به ایران آمده و دو سفرنامه نوشته است که دویی را به نام سفرنامه دوم انتشار داده و هر دو به فرانسه نیز ترجمه شده و از کتاب‌هایی است که مدت‌ها در اروپا سند برای کسانی که می‌خواستند از ایران باخبر باشند بوده است.

شکی نیست که این مرد بدخواه ایران بوده و از آن اروپاییانی بوده است که هرگز حاضر نیستند در خارج از اروپا هیچ چیز خوب ببینند و ناچار محرک درونی ایشان خودخواهی خاصی است که گاهی در تراویدهای اروپایی به شکل بسیار بد و ستمگرانه‌ای آشکار می‌شود. از اشاره‌های که هدایت دربارهٔ میرزا ابوالحسن کرده پیدا است که در آن زمان قهرمان مضحك داستان حاج‌بابا وی را می‌دانسته‌اند.

وی چند داستان مهم نوشته که معروف‌ترین آنها کتاب حاجی‌بابا و پس از آن حاجی‌بابا در لندن است و مخصوصاً در کتاب اول هر عیب کوچکی را که در ایران دیده در زیر ذره‌بین بسیار درشتی گذاشته و یک کلاع را هزار کلاع کرده است و می‌دانید که این شیوه در نویسنده‌گی بسیار ناپسند است و این‌گونه نویسنده‌گان را نسبت به جامعه و خوانندگان خود خائن و دروغزن می‌دانند.

اما آن اولی: میجر هنری ولکس^۱ که بعدها درجهٔ سرهنگی گرفته در ماه ژوئن ۱۸۱۵ (جمادی‌الآخر ۱۲۳۰) به سمت کاردار مأمور ایران شده و پس از چندی در ۶ اکتبر همان سال (۲ ذیقعده ۱۲۳۰) سمت وزیر مختاری یافته است.^۲

اما آنچه در دو سند سابق‌الذکر دربارهٔ پذیرایی دربار روسیه از میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر ایران نوشته‌اند پیدا است که بسیار مبالغه‌آمیز است و به هذیان شبیه‌تر است تا به حقیقت. سپهر نوشته است در سه فرسنگی به استقبال او رفتند و از یک فرسنگی پنجاه هزار سرباز و دو هزار سوار و شصت توپ در دو سوی راه صفت کشیده بودند و دنبال او به شهر رفتند. هدایت این ارقام عجیب را حذف کرده و پیدا است که وی به این دروغ‌گویی پی برده است.

این ارقام سپهر به هیچ‌وجه باورکردنی نیست زیرا که مطلقاً در هیچ تاریخی و در هیچ کشوری پیش نیامده است که برای پیشیاز سفیری پنجاه هزار پیاده و دوهزار سوار و شصت توپ بیرون، مخصوصاً دربارهٔ سفیر کشوری که تازه شکست از روسیه خورده و در عهدنامه گلستان زانو زده است، وانگهی در آن روزها تازه الکساندر از غلبه قطعی بر ناپلئون، دیو اروپای آن روز، بر می‌گشت و بر تمام اروپای غربی که از زیر پی لشکریان ناپلئون بیرون آورده بود دست انداخته بود و پنجاه هزار پیاده و دوهزار سوار و شصت توپ خود را برای کارهای بسیار مهم‌تر و واجب‌تر لازم داشت و سفیه نبود که این لشکریان را از آنجاها بخواهد و به

1. Major Henry Willocks

2. کتاب سابق‌الذکر، رابینودی بورگوماله، ص ۶۱

استقبال سفیری بگمارد.

تا جایی که پیشرفت حوادث نشان می‌دهد پیدا است که این میرزا ابوالحسن شیرازی که خواهرزاده حاج محمدابراهیم خان صدراعظم شیرازی معروف بوده مردی بسیار طرار و حیله‌گر بوده است و به همین جهت هنگامی که همه نزدیکان حاج محمدابراهیم پس از برافتادن او حتی دامادان وی گرفتار شدند تنها او جان به در برداشت و نه تنها زنده ماند بلکه بهزودی یکی از لوازم زندگی دربار بسیار آشفته فتحعلی شاه شد و به مکه رفت و لقب خانی گرفت و چندین بار به سفارت به اروپا مخصوصاً به فرانسه و اتریش و انگلستان و روسیه رفت و با همه کشورهای اروپا و همه سیاست‌های متضاد سروسری داشت و درنتیجه این زیردستی‌ها به نام حاج میرزا ابوالحسن خان «وزیر دول خارجه» یعنی نخستین وزیر امور خارجہ دربار فتحعلی شاه شد و بسیار ممکن است که برای پیشرفت کار خود از این‌گونه لاف‌های گزار که ساده‌لوحان آن روزگار می‌پذیرفته و در کتاب‌های خود می‌نوشته‌اند زده باشد.

سیاست عباس‌میرزا

چنان‌که گذشت آخرین چاره‌جویی دربار تهران با فرستادن میرزا ابوالحسن شیرازی به پترزبورگ و توسل به انگلستان برای بهم‌زدن عهدنامه گلستان و پس‌گرفتن برخی از نواحی از دست‌رفته به جایی نرسید. عباس‌میرزا ناچار سیاست خود را دگرگون کرد و چون یرمولف هنوز وی را به ولیعهدی نشناخته بود آشکارا بنای مخالفت با روس‌ها و پیروی از سیاست انگلستان را گذاشت. این کار به اندازه‌ای آشکار بود که بهزودی خبر به دربار روسیه رسید. یرمولف گزارش بسیار روشنی به دربار روسیه داده و در آن صریحاً چنین نوشه است: « Abbas Mیرزا پسر دوم شاه که اعلام کرده‌اند ولیعهد است به یاری انگلیسی‌ها اصلاحات مهم کرده و پیش برده است. لشکریان منظمی براساس بسیار خوبی تشکیل می‌دهد، توپخانه و وضع کاملی دارد و روزافزون است. کارخانه توپ‌ریزی بسیار خوبی هست و یک کارخانه اسلحه‌سازی که زرادخانه‌ها را پر بکند. دژهایی به روش اروپایی می‌سازند، از کانها بهره‌برداری می‌کنند و مقدار بسیار مس و سرب و آهن به دست می‌آورند. عباس‌میرزا تا اندازه‌ای نگرانی از لثامت پدرش دارد، که تنها پول کمی در اختیار او می‌گذارد اما چون خود به قناعت زندگی می‌کند بخشی از درآمد خود را در نگاهداری لشکریان و سازمان‌های دیگر به کار می‌برد.»

یرمولف در گزارش‌های خود آگاهی‌های بسیار جالب از اوضاع ایران در آن زمان داده که در اسناد ایرانی مطلقاً منعکس نشده است از آن جمله نوشته است که عباس‌میرزا در این زمان سی دسته تشکیل داده بود که هریک مرکب از هزار تن بود و صد توب صحرایی داشته است. سپس می‌گوید: «اصلاحات دنباله دارد و در اندک زمانی ایران پیاده‌نظامی خواهد داشت که می‌تواند در شمار بهترین پیاده‌نظامهای اروپا درآید.»

ناچار این اطلاعاتی که وی داشته او را وادار به واکنش‌هایی در برابر کارهای عباس‌میرزا کرده است. هرچند که یرمولف نقشهٔ خود را پنهانی برای کنت دونسلرود وزیر امور خارجه فرستاده است از قرایین برمی‌آید که عباس‌میرزا لااقل از قسمتی از آن آگاه شده است.

چندی پس از این وقایع که یرمولف به سفارت به تهران آمده پنهانی با محمدعلی میرزا پسر مهتر فتحعلی‌شاه روابطی بهم زده است. چون از کینهٔ وی دربارهٔ برادرش آگاه بوده به او وعده کرده است که پس از مرگ فتحعلی‌شاه در زد خوردن که وی با عباس‌میرزا خواهد کرد روسیه با او یاری کند. با این همه به او راهنمایی کرده است که ظاهراً از پدر و برادرش فرمانبرداری کند و سپس روابط پنهانی با او برقرار کرده است. در این زمینه چنین گزارش داده است:

«به او وعده کردم از هرچه پیشرفت حوادث به من اجازه می‌دهد به یاری او بکنم او را آگاه کنم و در میان خود مهری را نشان قرار دادیم که به آن وسیله بتوانیم مکاتیب یکدیگر را بشناسیم زیرا که ممکن نبود در این نامه‌ها هیچ اسم خاصی را ببریم تا آنکه جان محمدعلی میرزا و بسیاری از دیگران را به خطر نیندازیم.»

خلاصه نقشه‌ای که یرمولف برای دربار روسیه فرستاده بود به این گونه است: در مرگ فتحعلی‌شاه در صدد بود با لشکریان روسیه ولایت ایروان را بگیرد^۱ و به این گونه قسمت عمده از لشکریان عباس‌میرزا را به خود مشغول کند تا برادر مهترش بتواند به تخت بنشیند.

چنان می‌نماید که عباس‌میرزا چون به مراتب بیش از محمدعلی میرزا اختیار و پول داشته و از نزدیک مراقب او بوده است به روابط پنهانی او با یرمولف پی برده باشد. به همین جهت است که در ۱۸۱۷ میلادی (۱۲۳۲ ه.) که یرمولف از سفارت تهران برگشته به دربار تزار نوشته است که در دشمنی عباس‌میرزا شک ندارد و روی هم رفته معتقد به صلح طلبی

۱. در این زمان هنوز ناحیهٔ ایروان به دست روسیه نیفتاده بود در جنگ دوم آن را از ایران گرفتند.

ایرانیان نیست. در ماه ژانویه آن سال (صفر ۱۲۳۲) در گزارش دیگری به وزیر امور خارجه روسیه چنین نوشتند است:

«از هر سوی آگهی‌هایی به من می‌رسد که در ایران لشکر بسیار نیرومندی تشکیل می‌دهند و دژها را پر کرده‌اند. پسر مقرب شاه، عباس‌میرزا که مدعاً اند مرد بزرگی است مانند همه ایرانیان کتمان می‌کند، و انمود می‌کند که نسبت به ما وفادار است و به بهانهٔ تبریک ورود من از هرسوی فرستادگان‌شان می‌آیند برای این‌که بکوشند در بیابان آیا ما نیز خود را برای جنگ آماده می‌کنیم یا نه. آقای کنت، در این صورت وضع من بسیار دشوار است؛ هیچ شک نیست که ایشان در گفتگو طفره می‌روند تا آن‌که وقت داشته باشند لشکریان را در مرزها گرد آورند.»

چنان‌که گذشت در این روزها فتحعلی‌شاه رفتار مساملمت‌آمیزی داشته است و همین گاهی یرمولف را آرام کرده اما در بازگشت از تهران هنگام درنگ در تبریز روابط وی با عباس‌میرزا آشکارا خصم‌انه شده است. در همین موقع یرمولف در گزارشی که به امپراتور روسیه نوشتند گفته است که دفاع از مرزها نیازمند به مبالغ بسیار خطیری است و ما را ناگزیر خواهد کرد خرج‌هایی بکنیم که تاب آوردن در برابر آنها دشوار است. اما دربار تزارها تا این اندازه نگرانی نداشته و پاسخ‌هایی که به او می‌داده‌اند لحن دیگر داشته است. از آن‌جمله کنت نسلرود به او نوشتند که امپراتور روابط پنهانی او را با محمدعلی میرزا تصویب نکرده است. به او دستور می‌دادند نقشه‌هایی پیش از وقت نکشد و با خوش‌رویی رفتار بکند، بکوشد خدماتی بکند و تا می‌تواند، امتیازاتی بدهد، به زبردستی در نفوذ انگلستان تعادلی برقرار کند و بفهماند نفع ایران در دوستی با روسیه است.

در دستوری که وزیر امور خارجه در این زمینه به او داده نوشتند است: «بیان عقیده ما به ساده‌ترین وجوه این است: شاه را آماده کنید کارهایی بکند که هم به سود ایران و هم برای نگاهداشتن روابط نیک از دو طرف باشد؛ اگر پیش نبردید بگذارید گذشت روزگار مواردی پیش بیاورد که ما به هیچ بهانه‌ای نه به وسیلهٔ دخالت مستقیم و نه به وسیلهٔ هیچ‌گونه کاری از طرف خود باید آن را برانگیزیم.»

در همین دستور کنت نسلرود دربارهٔ تردیدی که یرمولف در زمینهٔ کارهای سیاسی و نظامی انگلیسی‌ها و عباس‌میرزا بیان کرده به او پرخاش کرده و نوشتند است: «پیشرفتی که در این کارها یافته‌اند اکنون مسلم است، باید ما تنها به پیش آمد در حدود دوستی قناعت کنیم، بی‌آن‌که پنهانی در اندیشهٔ آن باشیم بر متصرفات خود بیفزاییم.»

در این مورد کنت نسلرود این نکته را هم گفته است که امیدوار است ایرانی که به این خوبی هم ادارات نظامی خود و هم رشته‌های دیگر اقتصاد خود را از نو تشکیل می‌دهد درباره خدماتی که تمدن ما به او کرده است سپاسگزار باشد و متحدمی باوفا و سودمند برای روسیه بشود.

یرمولف در پاسخ این دستورهای صلح‌جویانه اما مبهم چنین پاسخ داده است: «چون می‌بینم تا چه اندازه نظر من درباره محمدعلی میرزا پسر مهتر شاه با اصول سیاست اعلیحضرت امپراتور که بلندی فکر احسان‌آپذیرش آن را ایجاد و استوار کرده است تفاوت دارد از این پس دیگر جسارت نخواهم کرد نظر خود را و حتی افکار خود را تأیید بکنم و نیز پیشنهادی مانند آن بکنم».

با این همه نتوانسته است از تأکید در عقیده خود خودداری کند و چنین نوشته است: «نفوذ انگلیسی‌ها در ایران همیشه برتری خواهد داشت زیرا که نه تنها متکی بر عباس میرزا است بلکه متکی بر همه وزرای شاه است که مزدور انگلیسی‌ها هستند».

در این میان یرمولف گفته است که عباس میرزا به هیچ وجه در اندیشهٔ متمدن‌کردن کشور نیست، و تشکیل سپاه را تنها وسیله‌ای برای رسیدن به تاج و تخت می‌داند. پس از آن نوشته است می‌خواهد «ایالاتی را که روسیه گرفته است از دست ما دریاورد»، و به این وسیله حق خود را بر تاج و تخت مسلم بکند و به این‌گونه بی هیچ‌گونه دلیل پذیرفتی حقوق مقدس ارشدیت را از میان ببرد. پس باید از دو وسیله یکی را برگزیند: یا آنکه میل مردم را برأورد و به یاری طلاهای انگلستان که آنها را نیز در تشکیل سپاه به کار می‌برد، ولایاتی را که به تازگی از دست داده است به ایشان بازگردداند، یا آنکه کاملاً تسليم نیک‌خواهی روسیه بشود و به نیروی حمایت روسیه و برخلاف میل مردم ناراضی قدرت خود را از دست ندهد. اجازه می‌خواهم این عقیده را اظهار بکنم که بی‌رنجی رفتار نخستین را اختیار خواهد کرد، زیرا که اگر تغییری بددهد یگانه تقوایی را که در نظر مردم دارد از دست خواهد داد و آن دشمنی و کینه‌ای است که با ما می‌ورزد».

چون این عقیده با رأی امپراتور و نسلرود یکسان نبود و یرمولف هم خود آن را می‌دانست ناچار در ضمن این گزارش نوشته است میل دارد اشتباه کرده باشد، اما در هر حال وظیفهٔ او «این است که ارادهٔ بلند اعلیحضرت امپراتور را بی‌چون و چرا اجرا کند و این کار برای خدمتگزاری که جانفشانی دارد هرگز دشوار نیست».

از دربار سن‌پترزبورگ هیچ پاسخی به این گزارش نداده‌اند. در این موقع روابط روسیه با

انگلستان بسیار صلح‌جویانه بوده و با عباس‌میرزا نیز همین روابط را داشته‌اند و در ضمن امیدوار بوده‌اند که سازش با ایران و اندرازهای بخردانه ممکن است سیاست روسیه را در ایران برتری بدهد.

اما یرمولف که مأمور اجرای مستقیم دستورهای دولت خود بود همچنان با این نظر موافق نبود بلکه عقیده داشت اجرای این دستور محال خواهد بود. حتی معلوم نیست روابط پنهانی خود را با محمدعلی میرزا بهم زده باشد. چنان‌که واقعه‌ای در ماه اکتبر ۱۸۲۱ (محرم ۱۲۳۷) روی داده است که بیشتر این شک را قوت می‌دهد. کسی که کیفالا نام داشته و حدس می‌زنند ارمنی بوده باشد روزی به دیدن کنت دونسلروود وزیر امور خارجه روسیه رفته و مدعی بوده است که محمدعلی میرزا وی را فرستاده است تا پس از مرگ پدرش دولت روسیه در کشمکش با عباس‌میرزا از او یاری کند. کنت دونسلروود از گفتگو با وی خودداری کرده و او را از راه گرجستان به ایران برگردانید و به همین مناسبت به یرمولف نوشت: «سرتیپ، در مدت آخرین توقف در سن پترزبورگ مجالی برای شما فراهم شد مستقیماً مطمئن بشوید چگونه چنین گفتگوهایی برخلاف عقاید اعیان‌حضرت امپراتور است».

در این میان در شب هفتم ربیع‌الثانی ۱۲۳۷ (اول ژانویه ۱۸۲۲) در ضمن محاصره بغداد محمدعلی میرزا در لشکرگاه خود درگذشته و سبب مرگ او درست معلوم نیست. پس از مرگ وی برادر دیگر محمدولی میرزا که پسر سوم فتحعلی‌شاه و دوماه و چهار روز از عباس‌میرزا بزرگ‌تر بوده مدعی جانشینی پدر شده است. یرمولف درباره وی نوشت: «کسی است که کاملاً بی‌مغز است و چون نفوذ‌کمی دارد هیچ نباید از او ترسید». با این همه عباس‌میرزا همچنان در هراس بوده است زیرا که عده‌کثیر از بزادران و درباریان پدرش از این مرد بی‌کفایت پشتیبانی می‌کرده‌اند.

اختلافات در میان عباس‌میرزا و یرمولف تا اعلان جنگ دوم همچنان باقی بود و چون عهدنامه گلستان درباره مرزهای دوکشور صراحتی را که لازم است نداشت همواره مشکلات تازه‌ای روی می‌داد. یرمولف اصراری داشت که سرحد را با اوضاع آن روز تطبیق نکند و به هیچ‌وجه زیربار نمی‌رفت که قسمتی از نواحی از دست‌رفته را به ایران برگرداند. عباس‌میرزا همچنان در دعاوی سابق خود پابرجا بود و دفع‌الوقت می‌کرد تا خود را برای جنگ دوم آماده نکند.

در مدت ده‌سال یرمولف منظماً گزارش‌هایی به دربار روسیه فرستاده و این جنگ را

پیش‌بینی کرده است اما دربار تزار همچنان در این زمینه ساکت بوده است. احتمال می‌رود که بیشتر پیروی از عقیده‌کنت دونسلرود می‌کردند و چون ضربت سختی کاتلیاروسکی در پایان جنگ اول به لشکریان ایران زده بودند گمان می‌کردند دیگر دربار ایران جرأت نخواهد کرد وارد جنگ دیگری بشود.

یرمولف تنها به فرستادن گزارش‌ها و رجوع مستقیم به شخص امپراتور قناعت نمی‌کرد، بلکه بزرگان دربار را نیز وادار می‌کرد پیروی از عقیده او بکنند. اما از این وسایل هم سودی نمی‌برد زیرا کنت نسلرود معتقد بود که وی روسیه را به جنگ دوم با ایران تحریک می‌کند.

روابط سیاسی با روسیه

مأموران سیاسی که پی درپی از روسیه به ایران می آمدند از گفتگوهای خود کمترین نتیجه را نمی گرفتند چنانکه نخست مازاروویچ^۱ را به سفارت به تهران فرستاده‌اند و اوی مطلقاً از مأموریت خود نتیجه نگرفته است.

در ۱۲۳۲ چهارسال پس از امضای عهدنامه گلستان یرمولف خود با جاه و جلال بسیار به عنوان سفیر فوق العاده به ایران آمده است. سپهر در این زمینه می‌نویسد: «این هنگام (یعنی در ماه رمضان ۱۲۳۲) وقت رسیدن الکساندر یرمولف ایلچی روس قریب افتاد و این یرمولف از قبل مادر نسب به جوچی خان بن چنگیزخان می‌رساند. خوبی خشن و خاطری مستبد داشت. پس از دو ماه که نظم مملکت تفلیس و قراباغ بداد و بر حسب میعاد آهنگ چمن سلطانیه کرد عسکرخان افشار به فرمان نایب‌السلطنه از اوچ‌کلیسیا مهمان‌پذیر گشت و در ایروان حسن خان برادر حسین خان سردار با پنج هزارکس از سواران نامور به استقبال او شتافت و حسین خان که در شهر ایروان از بھر مضیف، سراپرده پنج سری برپایی کرده بود وقت رسیدن ایلچی تا بیرون سراپرده پذیره شد و دست او را به قانون اهالی یوروپ که علامت محبت نهاده‌اند فشار داد و به سراپرده آورد و او را با شرایط مهمان‌نوازی از خاک ایروان بگذرانید و روز ورود به تبریز بر حسب حکم نایب‌السلطنه از قریه سهلان تا سرای

1. Mazarovitch

دارالاماره بیست و پنج هزار سوار و پانزده هزار سرباز و بیست هزار کس پیاده و چهل هزار کس از اهل حرفت و صنعت با چهل عراده توب از دورویه صف برکشیدند و همه‌هن چون تمثال دیوار از سخن خاموش و چشم برایلچی داشتند. بالجمله یرمولف به این سازوسامان درآمد و روز دیگر رخصت بار یافته، به حضرت نایب‌السلطنه شنافت. اما از نایب‌السلطنه سخنی که تشیید قواعد مصلحت کند نشنود زیرا که خاطر او شیفتۀ جنگ بود و آهنگ انتقام داشت. لاجرم یرمولف با کدورت ضمیر از آنجا کوچ داده، به زنجان آمد و شاهزاده عبدالله میرزا او را عظیم بزرگ دانست و هیچ دقیقه از پذیره‌دادن و مهمان‌پذیری فرونگ‌گذاشت و برحسب امر شاهنشاه ایران او را در چمن سامان ارخی فرود آورد و میرزا عبدالوهاب معتمد‌الدوله با او طریق موافقت و مؤالفت سپرد. از این سوی شاهنشاه ایران روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شعبان از دارالخلافه طهران حرکت فرموده، جمعه هفدهم شهر رمضان وارد چمن سلطانیه گشت و از تپیخانه و زنبورک‌خانه و سوار و سرباز و شاهزادگان و امرا چندان انجمن بودند که کمتر وقت به این ازدحام و انتظام سپاهی با دید آمد و یرمولف به لباس دیگرگون از یک سوی بیرون شده، نظاره سپاه و رسیدن پادشاه را بدان شوکت و حشمت همی کرد و بعد از ورود به چمن سلطانیه به فرمان شهربیار اسبی با ساخت مرصع به جواهر آبدار به نزدیک ایلچی بردند، تا برنشسته به لشکرگاه آمد و امان‌الله‌خان والی کردستان با پنج هزار سوار پذیره او شد و از سراپرده پادشاه تا دومیل راه سربازان و تپیچیان و زنبورک‌چیان از دورویه صف راست کردند. بالجمله یرمولف با این مکانت وارد شده، در سراپرده میرزا شفیع صدراعظم درآمد و محمودخان دنبی قوریساول باشی از قبل پادشاه بدان‌جا شده، او را پرسش بسزا نمود و روز دیگر هنگام بارعام، که شاهنشاه ایران بر تخت مرصع جای کرد و ادات و اواني زر و گوهر، که هریک به الماس و یواقیت شاهوار ترصیع داشت به کار شد و شاهزادگان با سلب‌های (جامه رزم) زرتاب و جواهر آبدار حلی و حلن کرده، در برابر پادشاه رده بستند و بزرگان و امرای ایران در جای خویش بر صف شدند، حکم به احضار ایلچی رفت و یرمولف با چهل تن از مردم روسیه و دوتن ترجمان برنشسته، لختی در کشیک‌خانه بیاسود و از آنجا به سراپرده خسروانی درآمد و به اتفاق حاجب بار از هنگامی که پادشاه دیدار شد تا آنگاه که به خرگاه درآمد چهارجای سرفرو داشت و شاهنشاه ایران بدان قانون که با سفرای یوروپ کار همی کرد او را اجازت جلوس داد. یرمولف برحسب امر بنشست و بی‌درنگ برخواست(!) و نامه امپراتور را میرزا شفیع صدراعظم از دست یرمولف اخذ نموده، در پیش تخت شهربیار گذاشت. پس از مطالعه

مکتب و پرسش حال امپراتور روس همراهان یرمولف را احضار فرموده، هریک را عطوفتی درخور فرمود و جمله را اجازت داد به قانونی که درآمدند باز شدند. روز سیم تحف امپراتور را از نظر پادشاه بگذرانید و آن صورت فیلی از ذهب خالص بود که در پهلوی چپ آن صنعت ساعتی کرده بودند که هنگام مدار آن ساعت تمامت اعضا و جوارح فیل مشابه کار طبیعت در حرکت بود و نغمه به قانون موسیقی می‌نوشت و سه قطعه آینه صافی که هریک پنج ذراع طول و دو ذراع مقداری بر زیادت عرض و یک به دست سخن(!) داشت و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش گذراند. بر حسب فرمان آینه‌ها در کاخ‌های سلطنت، که تمامت آن کاخ‌ها نیز از آینه بلور بود، نصب گشت و همچنان یرمولف از قبل امپراتور افسری مکلل به جواهر و بعضی اشیاء دیگر به میرزا شفیع صدراعظم عطا کرد و هریک از بزرگان درگاه را هدیه جداگانه داد. اگرچه سفر یرمولف برای تشیید قواعد عهدنامه سابق بود، لیکن پاره‌ای سخن از قبل امپراتور معروض داشت که بنیان مودت را متزلزل می‌ساخت. نخستین آن بود که پادشاه روس را با دولت عثمانی آهنگ مخاصمت است، شاهنشاه ایران را به حکم اتحاد در این مخاصمت اعانت روسیه لازم است و اگرنه اعانت رومیان نیز نفرماید. شهریار تاجدار در پاسخ فرمودند: عهد ما با امپراتور همان است که در عهدنامه مسطور است. دیگر عرض کرد که: دشت خوارزم با اراضی دولت روسیه پیوسته است و بازرگانان روس را پیوسته مردم خوارزم زحمت رسانند و اموال ایشان را به غارت برگیرند، شاهنشاه ایران یا خود لشکر به خوارزم فرستاده، آن اراضی را در تحت فرمان خویش آرد، یا اجازت دهد که لشکر روسیه از دریای خزر به استرایباد شود از آنجا یا از راه خراسان یا از طریق دشت به تنیه خوارزمیان عبور کنند. شهریار فرمود که: اگرچه در فصول یازده‌گانه عهدنامه این سخن مرقوم نیفتاده، لکن در طریق محبت مضایقت نمی‌رود، اما عبور سپاه روسیه در خاک ایران روا نیست و از تسخیر خوارزم کارداران ایران را مکروهی نباشد، به شرط آنکه نخستین فتح بلخ و بخارا و هرات به دست شود، آنگاه رزم خوارزم آسان گردد، چنان‌که نادرشاه افشار نیز چنین کرد. دیگر عرض کرد که: اگر اجازت رود یک نفر بالیوز از دولت روسیه در گیلان متوقف باشد و زشت و زیبای تجارت روسیه را باز راند. امنای دولت به این سخن وقوعی نهادند و اباکردن و دیگر عرض کرد که: بر حسب عهدنامه مبارکه مؤتمنی معین شود که حدود طالش بازنماید. شهریار انجام این کار را به صوابدید و لیعهد دولت عباس‌میرزا بازگذاشت. دیگر عرض کرد که: توقف وکلای طرفین در سرحد دولتين واجب است. پاسخ رفت که: پس از مراجعت به تفليس معتمدی به درگاه ما فرست تا با کارپردازان دولت ایران این کار ساخته کنند. آنگاه

یرمولف را به خلعت گرانبها و شمشیر مرصع و اسب با ساخت و ستام مکمل به جواهر و یک قطعه نشان شیرخورشید الماس سرافراز فرمود و همراهانش را جداگانه هریک را به حسبه قرین اعطای و اعزاز داشت و رخصت مراجعت فرمود، به مهمانداری عسکرخان افشار بازشتافت. از پس یرمولف پادشاه روشن ضمیر را مکشوف افتاد که او از کاوش روم و خوارزم از پای نخواهد نشست، دور نباشد که وقتی به دولت ایران نیز از وی زیانی رسد. لاجرم محب‌علی خان خلچ حاکم ساوه راه، که مردی کهن‌سال بود، با یک زنجیر فیل و چهارسر اسب و چند رشته تسبیح مروارید و بعضی اشیای دیگر به سفارت روم فرستاد و انهی داشت که اگر یرمولف به حدود ایران با روم وقتی دست تعدی فراز کند دولت عثمانی و ایران به اتفاق دفع او دهند. محب‌علی خان در عشر آخر شوال از چمن سلطانیه طریق حضرت سلطان محمود خان ملک روم گرفت.»

عموماً در این گونه موارد تاریخ‌نویسان ایرانی اعداد و ارقامی به کار برده‌اند که باورکردن و گاهی نیز تصور آنها دشوار است. چنان‌که سپهر در این مورد نوشه است که از ایروان با پنج هزار تن به استقبال یرمولف رفته‌اند و سپس در استقبال او به تبریز بیست و پنج هزار سوار و پانزده هزار سرباز و بیست هزار پیاده و چهل هزار از اهل حرفة و صنعت و چهل اراده توپ را بر شمرده است و بسیار دشوار به نظر می‌آید که صدهزار تن و چهل توپ را برای این تشریفات به کار برده باشند. پیدا است که آماده کردن صدهزار تن و چهل توپ با وسائلی که در آن زمان در ایران بوده چه کار دشواری بوده است!

هدایت در روضة‌الصفای ناصری شرح این سفر یرمولف را چنین آورده است: «در بیان حال الکساندر یرمولف سردار قفقاز و سفیر دولت بهیه روسیه و آمدن به تبریز و سلطانیه خمسه - سابقاً ایراد رفت که الکساندر یرمولف از جانب پادشاه والاچاه روسیه الکساندر باولیج (!) به سرداری ممالک قفقاز و حاجی ترخان و گرجستان مأمور و به تفلیس وارد آمد و پس از چندی عزیمت شرفیابی حضور پادشاه جم‌جهان ایران فتحعلی شاه ملقب به خاقان کرد و عسکرخان افشار ارومی به میهمانداری او رفت و در اوچ کلیسیای ایروان به او رسید و با احترامی تمام روانه گردید. حسن خان برادر حسین خان سردار ایروان با پنج هزار سوار ساخته آراسته به استقبال او رفت و سردار خود در خارج شهر خیمه و خرگاه وسیع و رفیع برافراخت، که مشتمل بر پنج عمود طویل بود و بزمی مهنا مهیا ساخت و تا دو فرسنگ راه پیاده و سواره ایلات ایروان در کمال جلال ایستاده بودند و خود با ابهتی تمام در خیمه مقام داشت. چون سفیر مذکور رسید سردار قدمی چند تن پیش رفته، دست او را گرفته، چنان‌که

رسم است اظهار مهربانی کرده، بر جای خود نشستند و مجملًاً چنان رفتاری کرد که پسندیده آن سفیر بی نظیر افتاد. چه این سفیر صاحب اختیار کل تپیخانه دولت روسیه بود و از مقام ینارالی برتر منصب داشت و خود را در نسب از نباير دختر جوچی خان بن چنگیزخان همی پنداشت و با ازدحام و سامانی بیش از پایه سفارت به مرزا ایران درآمده بود و مردم را درباره او توهمنات وافر و ظنون متکاشر می‌رفت. مع القصه در روز ورود به تبریز از حوالی قریه سهلاں تا دولت سرای نواب شاهزاده معظم نایب‌السلطنه ولیعهد از دوسوی سواره و پیاده و توبه‌های بر فراز عراده و قریب یکصد هزار جمعیت از ملازمان سرکار دولت و چریک آن ولایت صفت به صفت و جابه‌جا به نظام تمام قیام داشته و چشم بر ورود ایلچی دوخته، جناب میرزا ابوالقاسم خلف میرزا بزرگ قائم مقام با سران و اعاظم آذربایجان به استقبال رفتند و با ایلچی بازگشته، به حضور شاهزاده نایب‌السلطنه درآمدند. بعد از شروط میزبانی و بروز مهربانی سخن از مصالحه و یگانگی راند و از طرف وکلای دولت ایران به خلاف آن پاسخ یافت و از این معنی برآشفت و دیگر بنیاد موافحت و موافقت نهاد(!) و نواب شاهزاده نایب‌السلطنه با وی تلطف کرد و در هنگام عبور از خمسه نواب شاهزاده عبدالله میرزای دara با او کمال ملاطفت به ظهور آورد و او را اکرامی کریمانه فرمود و خرسند بگذرانید. تا در چمن سامان ارخی، که از سامان سلطانیه است، نزول کرد. جناب میرزا عبدالوهاب منشی‌الممالک اصفهانی، که در خمسه منتظر ورود سفیر مذکور بود، در این مدت با او رفتاری مناسب و شایسته نمود. الکساندر یرمولف مردی شدیدالبطش، کثیر الطیش، راسخ‌العزم، ثابت‌الرأی، سخت‌گوی، تندخوی بود و کمال صلابت و تکبر داشت و چون به مقبره اولجاتیو سلطان رفتی او را خال خود خطاب کردی، گه‌گاه نیز بدلو عتاب نمودی. الحاصل موکب ظفر کوکب شاهنشاهی در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شعبان سنه یکهزار و دویست و سی و دو از دارالسلطنه طهران با فر فریدونی و ثروت قارونی و حشمت خسروی و معدلت کسری متزل به متزل همی رفت، تاریه چمن بی‌جقین سه‌فرسنگی سلطانیه نزول فرمود و در جمعه هفدهم رمضان عزم ورود به چمن سلطانیه جزم کردند... الکساندر یرمولف پس از ورود ملتزمین رکاب ظفراتساب به چمن سلطانیه از چمن سامان ارخی به لباس مبدل به اردوی قیامت اثر حضرت شاهنشاهی آمده، تفرجی تمام و تفسی لاکلام نموده، مراجعت نمود و حشمتی عجیب و دولتی غریب دید و از این احتشام و ازدحام لختی به رهاسیید و به مقام خود معاودت و مراجعت کرد. پس از چند روزی صفیارخان کردبچه افشار اسبی خاصه با ساخت و ستم و لگام مرصع احضار ایلچی را به

سامان ارخی رفته و ایلچی مذکور را در عین حرمت و عزت برداشته، به سوی اردوی شاهی آوردند و دومیل راه از میان دو صفت سپاه گذرانیده، به سراپرده جناب میرزا شفیع صدراعظم فرود آوردند و امیرکبیر محمودخان دنبلي در آن خرگاه از جانب حضرت شاهنشاه فلک درگاه اظهار پرسش و تقدرات به ظهور آورده، دیگر روز در سراپرده خدیوانه شهریار گیتی مدار، که در پایان قصر سلطانیه از گردون رفیع بالاتری داشت، بزمی ملوکانه مرتب داشتند و انواع اسباب تجمل و تجشم فراز آوردند. شاهنشاه ایران با آن شمايل و مخايل و روی و موی و جلال و جمال، که از شاهان دهرش نظير و همآل نبوده، غرق اشعه جواهر رخشنده به فراز تخت مرصع برآمد و یک جهان شاهزادگان و میران سران از حوالی پایه تخت تا در سرای پرده وسیع جای بجا ستابه شدند و کورنش را آماده، مقارن قعود شاه گردون غلام سجود و رکوع اهل قیام و قوع یافت. نوای نای و شیبور اهل نظام بلندآوازه و خطبه خطیبان و مدحت سخن سرایان بر سپهر برین رسید. اسلحه و ادوات و سپر و شمشیر و سایر آلات و ظروف و اوانی مرصع به جواهر گرانها، که خاصه مجلس حضور سلطانی است، هریک در دست یکی از وشاقان زرین کمر سیمین غبغب ییجاده لب آماده گشت و فضای بارگاه از زیب و زینت و بها از کارگاه سپهر اعلی درگذشت. امیر محمودخان دنبلي قوریساول باشی خاصه حضور با عصای مرصع به احضار سفیر بی نظیر مذکور مأمور و محسن بیک قراچورلو نایب امیر آخر بیاشی با اسبی خاصه زرین زین مرصع ستام به نزد سفیر رفته، که او را برنشانده، به در بارگاه شاهنشاه آورده باشد و الکساندر یرمولف، که مردی عاقل و بزرگ منش و زیرک بود، در هنگامی که اسب خاصه مخصوصه مذکوره را سوارشدن خواست از راه تحریم و تکریم و آداب دانی زانو و رکاب اسب را بوسه داد و پای در رکاب برنهاد و با احتشام و احتشاد تمام و چهل کس از همراهان و صاحب منصبان دولت روسیه و دو تن زیان دان مترجم طلیق اللسان ذلیق البیان به راه افتاد، تا از خیمه کشیک خانه، که مجمع امرای یگانه بود، فرود آمد و لختی برآسود و از حضرت اعلی به خواندن وی اشارت رفت. الکساندر یرمولف باینارال نقری ترجمان، از اعزه ارامنه افلاق (در اصل: اقلاق) و بغداد، به همراهی محمودخان به حضور خسرو محمودشأن رفت. در چهار مکان و مقام به مراسم رکوع و سجود و برداشتن کلاه و سر بر هنره رفتن در پیشگاه اقدام کردند و بعد از عرض حاجب بار و اجازت شهریار به خرگاه فلک درگاه داخل گردید و چون فرستاده نشانه و نمونه و واسطه و رابطه فرستنده است پادشاه جم جاه دولت ایران بنا بر موافقت و موافقت با امپراتور اعظم دولت روسیه به جلوس سفیر اشارت راند. وی بنا بر امثال بر

کرسی بنشست و به جهت احترام آمر فوراً برجست. پس از استعلام واستفسار حال سلامتی امپراتور نامه پادشاه والاجاه روسیه را جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم از سفير فیروزبخت معظم گرفته، بر فراز تخت مرصع برنهاد و پادشاه جم جاه به احضار همراهان سفیر فرمان داد. همگان (!) شرفیاب حضور شهریار ایران شدند و به معرفی سفیر بزرگ هریک به قدر مرتبه و شأن و نشان و منصب مورد تقدات و تلطفات حضرت خاقان سلطان نشان شدند و از آن پس مرخص گشتند و همه روزه و همه شبه در جناب صدراعظم و امراهی معظم به مجالس دلکش و طوی‌های خوش روز را شب و شام را به بام می‌رسانید و سیوم روز تحف و هدایای جناب امپراتور اعظم را به حضور شاهنشاه معظم آورده و به روی میز و صندلی و گاه و تخت فروگستردن - در ذکر مجلس حضور و هدایای سرکار امپراتور و مراجعت سفیر روسیه - از جمله هدایای شاهانه پیل و هودجی از زراهم را بود که استادان صاحب‌صنایع بدایع کار در جانب یسار آن ترکیب ساعتی به کار برده بودند که چون با کلید آن را کوک کردندی اعضا و جوارح زنده پیل زرین به مانند پیل زنده متحرک اظهار حرکت طبیعی نمودی و اجزای آن به حرکت قسری در جنبش بودی و نغمات دلکش و مقامات خوش از جوف آن برآمدی و بر دیده بینندگان و گوش نیوشندگان آن حرکات و اهتزاز و نغمات و آواز جلوات وافره کردی و نیز از آن جمله تحف سه قطعه آیینه صاف شفاف اصفی از صرح مردم بود که هریک را طول دوزرع (!) و نیم و افزون از یک زراع (!) عرض و ثخن آن از چهار یک زراعی (!) کمتر بود و چون در برابر شاهنشاه والاجاه بنهادندی اصلاً و عکساً چهار اسکندر دارا حشمت سلیمان شوکت مجسم و مصور گشتی و بر حسب امراضی دو قطعه آن مرأت را در جدار دیوان خانه خاصه طهران، که محل جلوس حضرت خاقان بود، نصب کردند و دیگری با قاب و اسباب زرین و سیمین در شاهنشین عمارت بلور باغ مشهور به گلستان نهادند و پیکر پیل زرین را نیز در فانوسی از آیینه لطیف محفوظ داشته، در پایان مسند بگذاشتند و به جهت میرزا محمد شفیع صدراعظم نیز افسری زرین مکلل به جواهر ثمین، که نشان صدارت بود، عنایت رفته بود و به هریک از امرا و سپهبدان تحف و راه آورده بود و مجلملی از مطالب و مقاصد سفیر مذکور این بود که: ما را با دولت عثمانیه بنای مخالفت است و چون با دولت ایران موحدتی داریم ما را اگر ضرورت افتاد امداد نمایید و اگر نکنید از آن جانب نیز معاونت ننمایید. جواب آین فقره داده شد که: در فصول یازده گانه از این فقره ذکری نرفته است و چون سرحدات ایران و ولایات آل عثمان را با یکدیگر اتصال است یحتمل که در کاوش با آن دولت اختلالی در این سرحدات به ظهور

آید، اولی آنکه با دولت آل عثمان نیز موافقت و مصالحت مقرر دارید، که مبادا امری روی دهد که موافقت دولتین ایران و روسیه به مخالفت کشد. مطلب دیگر سفیر آن بود که: چون خاک خوارزم به خاک روسیه پیوسته است گاهی تجار ما را زیان رسانند و متعرض شوند. چون خوارزم سابقاً جزو ایران بوده و اکنون جدا شده یا خود به استیصال ایشان پردازند، یا ما را از بحر خزر و استرایباد به رفتن آن بلاد مأذون سازند. پاسخ یافت که: عبور روسیه از استرایباد در فصول مقرر نبوده و راهدادن سپاه روسیه در آن ملک امتناع دارد و تعیین لشکر ما بر سر خوارزم در صورتی است که هرات و بلخ و بخارا ضمیمه ملک محروسه ما باشد، تا لشکر ایرانی به آسانی به رزم خوارزم تواند پرداخت، چنانکه نادرشاه بعد از فتح آن دو سه ولایت به خوارزم رفت و مفتوح کرد. مطلب دیگر تعیین قونسل روسیه در گیلان بود و علی التصریح مقبول نیفتاد. مقصد دیگر تعیین حدود طوالش و توقف وکلای طرفین در سرحدین بود. پاسخ این فقره به مراجعت سفیر به تفلیس و اظهار ثانوی و آمدن معتمدی دیگر محول شد و پس از چندی سفیر و همراهانش مشمول عواطف بیکران خاقانی شده، خورستند(!) و خوشنود(!) به اعطای نشانهای خاصه دولت علیه ایران و خلعت‌های شایسته از خنجر و شمشیر و اسب و شال کشمیر روانه تفلیس شدند و عسکرخان افشار در ایاب و ذهاب الکساندر یرمولف معزز و مشعوف به مقصد رسید و هم در این سال که یکهزار و دویست و سی و دو بود محب علی خان خلچ با یک زنجیر فیل کوهپیکر و چهار رأس اسب ترکمانی و چند طاقه شال کشمیری و چند رشته تسبیح مروارید و هدایای دیگر به سفارت اسلامبول مأمور و روانه خدمت سلطان محمد خان خواندگار گردید».

سپهر در ناسخ التواریخ در حوادث ماه جمادی الآخرة ۱۲۳۳ چنین آورده است: «میرزا ابوالحسن خان شیرازی را به سفارت انگلتره مأمور فرمود، تا پادشاه انگلستان را که صلح دولت ایران و روس به توسط کارداران او بود آگاه سازد که الکساندر یرمولف فرستاده امپراتور روس را دیگرگون یافتیم و از اطوار او چنان تفرس کردیم که زمانی دیر برنگذرد که عهد بشکند و اوراق عهدنامه را درنورد و رقم مصالحت را به دست مسامحت محو سازد و دیگر باره کار به مقاللت و مبارزت اندازد و همچنان از دویست هزار تومان زر مسکوک که در ایام مقاللت با روسیه همه ساله از دولت انگلریز به دولت ایران حمل می‌شد و پس مصالحة پیشکاران انگلریز از انفاذ یک نیمه آن ذهب دست بازداشت‌هایند طلب کند و یک قبضه شمشیر و چند رشته مروارید و قابی از سنگ یشب، که تمثال شاهنشاه ایران بر آن رسم بود و بعضی اشیای دیگر به هدیه پادشاه انگلستان مقرر شد و چون میرزا ابوالحسن خان از طریق

اسلامبول رهسپار بود هم مکتوبی به سلطان محمود خان ملک روم مرقوم افتاد و همچنان نامه‌ای به امپراتور نمسه و کتاب دیگر به پادشاه فرانسه رقم شد و هریک را ارمغانی جداگانه فرمان رفت و میرزا ابوالحسن خان در نیمة رجب راه برگرفت.»

هدایت در روضه‌الصفای ناصری این واقعه را چنین نوشه است: « حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر دولت ایران را به سفارت انگلیس و تجدید تأسیس وداد و اکمال شرایط اتحاد روانه فرمود و چون از راه اسلامبول می‌گذشت نامه دوستی خاتمه به سلطان محمود خان خواندگار روم با هدایا مقرر آمد و همچنان به امپراتور دولت نمسا و لوئی هیجدهم امپراتور فرانسه تحف و هدایا مرسول شد و به جهت پادشاه والاچاه انگلیس، که مقصد اصلی بود، دوازده رأس اسب تازی تزاد و یک قبضه شمشیر مرصع خراسانی و شارهای کشمیری و مرواریدهای عدنی و جعبه‌ای از طلای مینا و بشقابی از یشم مصور به صورت بی‌مثال شاهنشاه بی‌همال مرسول شد و سفیر مذکور در اواسط رجب‌المرجب این سال روانه مقصد گردید. محب‌علی خان خلچ را، که در سال گذشته به اسلامبول رفته بود در اوج کلیسیا ملاقات کرد. میرزا عبدالحسین خان همشیره‌زاده سفیر ایران که به سفارت نمسه مأمور شده بود بعد از وصول به آن ولایت در آنجا گذاشت، خود به انگلتره رفت.»

سپهر در جای دیگر از ناسخ التواریخ در حوادث سال ۱۲۳۳ شرح سفارت مازار و ویچ را چنین آورده است: «هم در این سال بر حسب پیمانی که در میان دولت ایران و روس رفت، چنان‌که مذکور شد، بولکونیک مرزادیچ از دولت روسیه به صوابدید الکساندر یرمولف به درگاه شاهنشاه ایران آمد. تا حدود طالش را معین کند و خود نیز در ایران توقف کند و کار تجارت روسیه را نگران باشد. شاهنشاه ایران فرمود تا وليعهد دولت عباس‌میرزا او را در مملکت آذربایجان جای نشیمن معین کند و يك تن از کارداران خود را از بهر تعیین حدود طالش با او همراه دارد و هم در این سال میرزا عبدالحسین خان غلام پیشخدمت، که به اتفاق خالوی خود میرزا ابوالحسن خان شیرازی به سفارت فرنگستان مأمور بود و به صوابدید میرزا ابوالحسن خان مکتوب امپراتور نمی (گویا مراد نمسه باشد) مصحوب او گشت، جواب نامه پادشاه ایران را از امپراتور گرفته با تحف و هدایای او برسانید.»

هدایت این واقعه را چنین آورده است: «ذکر آمدن بولکونوک مرزاویچ از جانب دولت بهیه روسیه به دارالخلافة تهران و مراجعت میرزا عبدالحسین خان از دولت نمسه - سابقاً مرقوم افتاد که: در باب برخی امور مقرر بود که از دولت روسیه معتمدی به ایران آید. در این

وقت بولکونوک مزراویج، که در اصل از ایتالیا و نشوونما در روس یافته بود، به تفلیس آمد، از آنجا با شاه میرخان ارمنی مترجم خود روی به طهران کرد و در خانه جناب صدراعظم فرود آمد. بعد از شرفیابی به حضور حضرت خاقانی مقرر شد که: به خدمت نواب شاهزاده اعظم و ولیعهد معظم نایب‌السلطنه رفته، به صوابدید امنای دولت به وکالت در هرجا که صلاح باشد متوقف شود و جناب میرزا محمدعلی آشتیانی مستوفی خاصه نایب‌السلطنه برحسب امر شاهزاده با وی به تعیین حدود طوالش مأمور گردیده و اهتمامی تمام در این باب رفت و مشارالیه در تبریز متوقف شد و میرزا عبدالحسین خان شیرازی، که به اتفاق خال خویش میرزا ابوالحسن خان به سفارت نمسا رفته بود با جواب نامه امپراتور نمسه و برخی تحف بازآمد و از نظر انور شاهنشاهی گذرانید و وقایع سفارت خود را مفصلًاً معروض رأی امنای دولت ابدمدت داشت.»

در رمضان ۱۲۳۵ بار دیگر فرستاده‌ای با هدايا از دولت روسیه به ایران آمد و سپهر در این زمینه چنین می‌گوید: «خویشن (فتحعلی‌شاه) نیز از دارالخلافه خیمه بیرون زد و راه چمن سلطانیه برگرفت. در منزل سلیمانه فرستادگان امپراتور روس برسیدند و مکتوب مودت و حفاوت برسانیدند و تحف امپراتور پیش داشتند و آن حوض مثمن از بلور صافی بود، که از هر جانب تا جانب دیگر چهار ذراع بعد داشت و عمق آن دو ذراع برمی‌آمد و فواره‌ای در مرکزش منصوب بود و چند قطعه آینه، که هریک را چهار ذراع و شش ذراع طول بود و هم‌چنان قنادیل و چل چراغ‌های بلور و دیگر اشیا پیش داشتند. شهریار تاجدار تحف امپراتور را به طهران فرستاد و فرستادگان او را کامروا و اجازت انصراف داد.»

در روضه‌الصفای ناصری این واقعه چنین آمده است: «در این وقت فرستاده امپراتور اعظم الکساندر باولیج در رسید و از جمله تحف و هدایای او یک قطعه حوضه کوثر مانند مشتمل بر دو زرع (!) طول و عرض و یک زرع (!) عمق بود که از قطعات بلور الماس تراش به ترکیب مثمن ترتیب یافته و فواره‌ای هم از یک پارچه بلور به ارتفاع زرعی (!) در وسط آن حوضه مصفاتر از روضه مستقیم بود و آینه دو سه زرعی (!) بسیار و چل چراغ و قنادیل بلور بی‌شمار متنضم این مصنوع اصفری از صرح مرد آورده بودند و حسب الامر اعلی حوض بلور را در وسط عمارت بلور گلستان نصب گردند و چل چراغ و قنادیل را نیز در آن ایوان تابان آونگ نمودند.»

اندکی بعد در وقایع همان سال ۱۲۳۶ در ناسخ التواریخ چنین آمده است: «این وقت میرزا ابوالحسن خان شیرازی که به سفارت انگلتره رفته بود برسید و مکاتیب سلاطین روم و نمسه

و فرانسه را، که هنگام عبور دیدار کرده بود، برسانید. معادل صد هزار تومان زر مسکوک، که کارдан انگلیس از تسليم به کارپردازان ایران مضايقت کردند، مأخوذه داشت و سبب انفاذ و علت امساك این زر در دولت انگریز از پیش به شرح رفت و نیز خطی به امضای ولیعهدی نایب‌السلطنه عباس‌میرزا بیاورد و نیز یک قطعه خاتم الماس پادشاه انگریز به تهنيت ولیعهدی نایب‌السلطنه به مصحوب میرزا ابوالحسن خان بفرستاد و مدت سفارت میرزا ابوالحسن خان سه‌سال بود.»

این واقعه در روضة‌الصفای ناصری چنین آمده است: « حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی، که به سفارت اسلامیول و انگلیس و فرانسه و نمسا رفته بود و زمان غیبت و هجرتش از سه‌سال گذشته، در این ایام بازآمد و یک‌صد هزار تومان وجهه مقرری ششماهه قبل از مصالحه را بازآورد و ولايتعهد نواب شاهزاده کامگار نایب‌السلطنه را که در سفارت مستر الیس انگلیس از عهدنامه خارج شده بود امضا داشته و پادشاه ذیجاه انگلیس یک قطعه انگشتی الماس گران‌بها به مبارکی امضای ولیعهدی به جهت ولیعهد نایب‌السلطنه ارسال داشته بود و مزید اتحاد و وداد دولتين علیتین گردید.»

سپهر در ناسخ التواریخ شرح آخرین مراحل مأموریت و سفارت مازاروویچ را در دربار ایران در ذی القعدة ۱۲۴۰ یعنی سال پیش از جنگ دوم چنین آورده است: «هیجدهم ذیقعده چمن سلطانیه لشکرگاه گشت. این هنگام کارداران دولت روسیه را نصب خاطر گشت که با دولت ایران نقض عهد کنند و پیمان بشکنند. پس سخن درانداختند که بعضی از اراضی گوگجه ایروان به حکم صلح‌نامه باید در تحت فرمان ما باشد و همچنان چون در صلح‌نامه مرقوم شد که هریک از دولتين معتمدی معین فرمایند تا حدود طالش را بازنمایند. در مدت چهارده سال که فیما بین دولتين ایران و روس کار به مصالحه و متارکه می‌رفت چون مردم روس از حق خود بر زیادت طلب می‌کردند این کار به پای نرفت. این هنگام یک‌باره روسیان سربرداشته و گفتند محال بالغ لو و کونی و گوگجه‌دنگیز جزو ممالک ما باشد و اگرنه کار به مخاصمت خواهد رفت و یتارال یرمولف سردار گرجستان بولکوئیک مزرادیج (!) و کیل دولت روس را با شاه میرخان ارمنی، که ترجمان او بود، روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت، تا این دعوی را بر مراد خویش کند و از آن سوی نایب‌السلطنه و حسن خان ساری اصلاح نیز حاضر حضرت شدند و بر حسب فرمان روزی چند با مزرادیج (!) سخن کردند و میرزا ابوالحسن خان شیرازی و میرزا محمدعلی آشتیانی که از تقریر عهد و تحریر عهدنامه آگهی داشتند، نیز در مجلس گفت و شنود حاضر بودند. در پایان امر چون مزرادیج (!) را با شرایط

عهدنامه حقی نبود، سخن بر این نهاد که: این اراضی را کارداران ایران با ما به رسم عطا بازگذارند و اگرنه کار ما با عمال نایب‌السلطنه راست نیاید و بی‌شک آغاز مجادلت و مقاتلت شود. لاجرم شاهنشاه ایران میرزا صادق و قایع‌نگار را به اتفاق مزرادیج (!) سفارت تفلیس فرمود، تا با یرمولف سخن کند و آتش این فتنه را فرونشاند. آنگاه میرزا ابوالحسن خان شیرازی را به وزارت امور دول خارجه مفتخر ساخت و شب پنجشنبه نوزدهم محرم سنه یکهزار و دویست و چهل و یک هجری راه طهران برگرفت... از آن سوی و قایع‌نگار به اتفاق مزرادیج طی مسافت کرده، بعد از ورود به تبریز مزرادیج سبقت جست و قبل از رسیدن و قایع‌نگار یرمولف را دیدار کرد و از طریق مرافقت و موافقت بگردانید و سخن بر این نهادند که: باید قبل از رسیدن سفیر ایران قریه بالغ‌لو را مسخر داشت و فوجی سالدات با چند عراده توب به حراست گذاشت. اگر سردار ایروان از بهر انتزاع میان بند و ناقض عهد و فاتح نزاع او خواهد بود و اگر سخن نکند بیاشیم، تا سفیر ایران برسد. آنگاه گوییم که: ما هرگز گمان نداشتم که کارداران ایران از ارض بالغ‌لو، که در خور هیچ زرعی و حرثی نیست با دولت روسیه دریغ دارند، اکتون که کار به این‌گونه رفت و صورت حال معروض امپراتور روس شد، بی‌آنکه از دولت فرمانی رسد، توانیم دست از بالغ‌لو بازداریم. همانا کارپردازان ایران از بهر بالغ‌لو ترک مصالحت نخواهند گفت و آغاز مخالفت نخواهند کرد. بالجمله سخن بر این نهادند و کیناز قرا کلیسیا را حکم دادند، تارفت و قریه بالغ‌لو را بگرفت و یک تن مایور^۱ با دویست تن سالدات و دو عراده توب در آنجا بازگذاشت و از این سوی چون و قایع‌نگار به ایروان رسید کیتباز به حسین‌خان سردار پیام داد که: سفیر ایران را در این سفر مقصود چیست؟ اگر غرض تحديد حدود دولتين است، این منازعه و مناقشه برخاست و اگر دیدار یرمولف را طالب است، او به حدود چچن سفر کرده، پس بیاشد تا یرمولف به تفلیس مراجعت کند. و قایع‌نگار سخنان او را وقعي نگذاشت و از راه بالغ‌لو کوچ داده، سه‌شنبه بیست و پنجم ربیع الاول وارد تفلیس گشت و روز ورود او را عظیم مکانت گذاشتند و به سزا پذیره گشتند و یرمولف هنگام سفر ولیمنوف^۲ را از بهر گفت و شنید سفیر ایران به جای گذاشته بود و او با وقایع‌نگار سخن درانداخت و جز از در غدر و حیلت حرفی برزیان نراند. و قایع‌نگار گفت: از این‌گونه سخن چیزی به دست نخواهد شد. نیکو آن است که من حکم

۱. کلمه روسی مأخوذه از major فرانسه به معنی سرگرد به اصطلاح امروز

۲. ظاهراً Veliaminov که از نام‌های رایج روسی است، سپهر در حاشیه نوشته است: «با واو و لام و تحتانی و میم و نون و واو و فا».

شاهنشاه ایران را بر لوحی رقم کنم و تو پاسخ خود را در ذیل آن نگار دهی، تا مرا حجتی باشد. پس قلم برداشت و خلاصه حکم شاهنشاه را بر صفحه بنگاشت. به این شرح که: اکنون سال فراوان است که دولتين علیتین ایران و روس را موافقت است، بهتر آن است که کارداران دولت روسیه در تشبید قواعد اتحاد طرفین رنج برند، تا لشکری و رعیت دولتين بی‌کلفت خاطر زیست کنند و اکنون که جماعت روسیه از حدود خویش قدم فراپیش نهاده‌اند و قلعه بالغ لو را به زیردست کرده‌اند، صواب آن است که از خلاف رأی شاهنشاه ایران پرهیزند و از آن اراضی بیرون شوند، تا این مسالمت به مخاصمت نپیوندد و این مصاقات به معادات بدل نشود. ولیمنوف در تحت این کلمات نگاشت که: ما قریب بالغ لو را بعض حدود خود دانسته‌ایم و زیردست کرده‌ایم، تا از قبل امپراتور فرمان نرسد دست باز نداریم. این هنگام الکساندر باولیچ^۱ امپراتور روس در بیست و یکم ربیع الاول سنّه یکهزار و دویست و چهل و یک از جهان رخت به دربرد و برادر او قسطنطین^۲ به هوای سلطنت سربرکشید. چون او به غلظت طبع و شراست خوی شناخته بود، اعیان دولت روسیه او را از در فرمان‌گذاری (!) نگذاشتند و برادر دیگرش نکولای باولیچ^۳ را به سلطنت برداشتند. چنان‌که شرح حال ایشان در ذیل قصه سلاطین یوروپ مرقوم خواهد شد. بالجمله وقایع نگار را در چنین وقت مجال هیچ‌اندیشه نماند، ناچار نگاشته ولیمنوف را برداشته، روز بیست و هشتم جمادی‌الآخره از تفلیس راه برگرفت و بعد از ورود به دارالخلافه طهران صورت حال را بازنمود و شاهنشاه ایران کیفر کار روسیان را تصمیم عزم داد.

این واقعه را هدایت در روضه‌الصفای ناصری چنین آورده است: «در بیان ورود بولکونوک مزراویچ وکیل دولت بهیه روسیه و مأموریت وقایع نگار به جانب تفلیس و سایر وقایع – مخفی نماناد که در عهدنامه دولتين علیتین ایران و روس حدود و ثغور همه ولایات، سوای سور طوالش، مضبوط بود و در این ایام مصالحه که قریب به چهارده سال بوده از طرفین معتمدین به تشخیص و تعیین اراضی و صحاری و مرابع و مراتع معین و مقرر شدند. در این سال فی‌مایین سرحدداران فتنه‌جو اسباب نقار و خلاف چیده و صلاح حال خود را به فساد و مصالحه دیده، زیرا که در این مدت که تیغ خلاف در غلاف غنوده و جنگ‌جویان رزم دوست در خانه و سرای خود آسوده بودند حکام سرحدات آذربایجان را بهانه در دست نبود که درازای دخل ولایت خرجی رعایت کنند و باستی مالیات مقررة دیوانی به خازن حضرت

1. Alexander Pavlovitch

2. Konstantin

3. Nikolay Pavlovitch

خاقانی انفاد شود و رعایا به کار رعیتی خود پردازند و عمال با تکالیف صعبه حواله و اطلاق بسازند. کارگذاران(!) دولت بهیه روسیه در باب محال بالغلو و کونی و کوکجه دنکیز، از توابع ایروان سخن راندند و آن محال ثله را داخل تقسیم خود خواندند و حسین خان سردار و حاکم ایروان در قبول این دعوی سر رضا بجنبانیده، شرح حال به خاقان بی همال معروض داشت و ینارال یرمولوف سردار گرجستان نیز به جهت اثبات مقصد خویش بولکونوک مزراویج، وکیل دولت را، به ترجمانی شاهمیرخان ارمنی، روانه خدمت خاقان گیتیستان کرد. نواب مستطاب نایب‌السلطنه العلیه العالیه و حسن خان سردار برای تحقیق این دعوی به حضور شاهنشاهی احضار شدند و روزی چند امنای دولت ابدمدت: جناب آصف‌الدوله و حسن خان ملقب به حسن خان و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی واسطه صلح‌نامه و جناب میرزا محمد علی آشتیانی، که در این امور دخالت داشت با وکیل دولت بهیه روسیه نشستند و گفتند و برخواستند(!) و حاصلی نباشد، تا وکیل مذکور صریحاً مذکور کرد که: عده قبول موهبت این محال نقض عهد اتحاد و موجب ترک مصالحه و برک مجادله است و امپراتور دولت روسیه را صرفه در نزاع و مقاتله. لهذا چون حضرت خاقان اصرار وکیل را به غرض و لجاج دلیل دانست او را مخلع فرموده، یک عدد گل الماس گران‌بها و بافتحه‌های کشمیری اعلیٰ به او داده، میرزا محمد صادق مروزی و قایع‌نگار را به اتفاق مزراویج روانه تفلیس داشته، که در نزد جناب ینارال یرمولوف، که به انصاف موصوف است، طی این دعوی شود و از سر لجاج و اعوجاج درگذرند و در موادرت و پیگانگی خللی درنیفکنند و در این اوقات چون حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر بر احوال اهالی دولت‌ها بصیر بود به منصب وزارت دول خارجه منصوب آمد... در ذکر تصرف سپاه روسیه در بالغلو و آغاز اختلاف فیما بین دولتين - و از وقایع اتفاقیه مقدره این ایام و شهرور و اعوام این بود که چون مقرر شد که میرزا محمد صادق و قایع‌نگار در موافقت و مراجعت بولکونوک مزراویج به تفلیس رفته، به اتفاق در قطع و فصل شجر نفاق یک‌دل شوند، چون به تبریز رسیدند وکیل دولت روسیه رفیق سفر را بر جای گذاشت و به تعجیل به تفلیس ایلغار گزید و از وصول به مقصد ینارال یرمولوف را برانگیخت و مقدمات مخالفت را طرح و بنیاد ریخت. لهذا جناب یرمولوف کنیاز مستحفظ اوج کلیسیا را به تصرف بالغلو اشارت کرده و به دست او بر بهانه انتظارم امور داغستان سفر گزید و بر وفق مذهب نظام طفره را جایز شمرده، مأموریت و قایع‌نگار را نشینیده پنداشت. و قایع‌نگار ناچار در تبریز توقف پیشه و در وحامت عواقب این امور اندیشه همی کرد، تا حضرت نواب نایب‌السلطنه العلیه العالیه از سفر عراق به دارالملک بازآمد و او

را روانه مقصود فرمود و در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول به ایروان راه برگرفت و در روز ورود بر وی معلوم و مشهود آمد که بالغلو را روسیه به تصرف گرفته‌اند و متوقف گزیده(!) و هم استماع کرد که یرمولف سردار به سرحدات داغستان عزیمت کرده، با آنکه کینیاز اوچ‌کلیسیا شرحی به حسن‌خان سارو اصلاح سردار ایروان نگاشته و وقایع‌نگار و سفیر دولت خاقان کامگار را در زمان غیاب سردار والاجناب گرجستان از عزیمت تفلیس ممنوع داشته، مشارالیه به حسب قواعد مأموریت عزیمت تفلیس کرد و از راه بالغلو به ابلاغ حکم شهریار گیتی مدار مرحله‌پیمایی تفلیس را تصمیم داد و روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول بدان شهر جنت‌آثار وارد شد و مع‌هذا از بابت قاعده‌دانی و نظام دولت کمال تبخیل(!) و تعظیم و تشریف و تکریم درباره او رعایت کردند و او را در منزلی مناسب و عمارتی رفیع فرود آوردنند. نایب جناب ینارال یرمولوف، که او را نام و لیمنوف بودی، جناب وقایع‌نگار را ملاقات و در باب امور بالغلو حسب‌الامر با او ملاقات کرد و به جایی منجر نگردید ولی و لیمنوف اسکات وقایع‌نگار معروف را شرحی نوشت، به او سپرد و به مهر و خاتم خود ممهور کرد و در آن نگاشته تصریح کرد که: ما محل بالغلو را از جمله اراضی رسدی خاک منفصله خود نگاشته‌ایم و تصرف در آن را صواب پنداشته‌ایم و بی‌اذن و حکم اولیای دولت بهیه روسیه تخلیه آن محال است و زیاده بر این گفتگوی قیل‌وقال و در خلال این احوال امپراتور روسی، یعنی حضرت الکساندر باولیج، سپنجی سرای را بدرود کرده، به عالم دیگر بسیج کرد و این خبر به توسط سفیر بی‌تلیس تفلیس به عرض شهریار نامور رسید و کار دولت قوی صولت از وقوع این سانحه مقرون به تردید و تشکیک شد و دولت خواهان ایران، مانند شیران، برآشافتند و در این باب سخنان مخالفه گفتند و دیگر باره گردون گردان آهنگ نفاق را ساز کرد و در فتنه بر کل گیتی باز... وفات الکساندر باولیج امپراتور اعظم دولت بهیه روسیه و جلوس نیکولای پادشاه روس - از جمله وقایع این عام زحمت فرجام فوت سرکار الکساندر باولیج امپراتور اعظم دولت بهیه روسیه است، که در سال یکهزار و دویست و شانزده بر تخت سلطنت روس جلوس کرده بود و در ترتیب و تقویت دولت و ملت خود کمال جد و جهد مبذول داشت. پادشاهی عاقل و عادل و سایس و کامل بوده و شمئا از خصایص احوال او سبق نگارش یافته. پس از وفات او قسطنطین بن پول برادرش را هوس سلطنت دولت روسیه در سرفتاد، بنا بر شدت طیش و بطش و تندي خوى او وزرای مصلحت جوى به او رضا ندادند و برادر والاگهر دیگر او را، که دارایی بود نیکورأی و مسمی به نیکولای، برحسب شایستگی و استحقاق به امپراتوری و سلطنت

دولت روسیه اختیار کردند و بر تخت شاهی جلوس کرد. آغاز جلوس الکساندر باولیچ مذکور در هزار و هشتصد و یک تاریخ رفع مسیح بود و در هزار و ششصد و بیست و پنج، که مطابق یکهزار و دویست و چهل از تاریخ هجری عربی مصطفوی (ص) بود جهان را بدرود کرد و رحلت او مایه اختلال امر مصالحة ایران و روس گردید، چنان‌که بیان خواهد یافت.

مورخان این دوره صریحاً اندیشه درونی و بهانه‌جویی دربار ایران را برای اقدام به جنگ دوم ننوشته‌اند، اما از خلال بیانات ایشان تلویحاً پیدا است که در ایران کسی شک نداشته است که فتحعلی‌شاه و پسرش عباس‌میرزا به همان دلایلی که گذشت خود را آماده جنگ می‌کرده‌اند. احتمال بسیار می‌رود که بی‌خبری ایشان از اوضاع روسیه و از سیاست جهان در آن روزگار این اندیشه را در ذهن ایشان جای داده باشد که چون الکساندر امپراتور بزرگ روسیه درگذشته است رخنه در کار دربار تزارها خواهد افتاد و جانشین او نیکولای اول توانایی غلبه بر ایران را نخواهد داشت و می‌توانند نواحی از دست‌رفته را پس بگیرند.

الکساندر اول باولیچ در ۱۷۷۷ (۱۱۹۱ ه.) به جهان آمد، در ۱۸۰۱ (۱۲۱۶ ه.) به سلطنت نشست و پس از ۲۴ سال پادشاهی در ۱۸۲۵ (۱۲۴۱ ه.) انکدامتی پیش از درگرفتن جنگ دوم درگذشت. در پایان سلطنت خود به اوج قدرت رسیده و یکی از تواناترین مردان جهان شده بود و نیروی شگرفی در کشور خود فراهم کرده بود که جانشینان او هرقدر ناتوان بودند تا سالیان دراز از آن بهره‌مند شدند.

نیکولای اول برادرش که در ۱۷۹۶ (۱۲۱۰ ه.) به جهان آمد و در ۱۸۰۵ (۱۲۷۰ ه.) پس از سی سال پادشاهی درگذشته است هرچند به پای برادر نمی‌رسید مرد ناتوان زیونی نبود و در بیشتر از کارها پیش برد، ناچار از عهده او برآمدن هم کار آسانی برای دربار قاجارها در آن روزگار نبود. وانگهی با آنچه پیش از این گذشت ثابت شد که الکساندر پس از جنگ اول دیگر حاضر نبود جنگ دومی با ایران بکند اما برادرش نیکولای این اندیشه را نداشت و قهرآ جلوس وی و تغییر سیاست دربار پترزبورگ می‌باشد به زبان ایران تمام بشود.

نیکولای در آغاز سلطنت خود سیاست برادر را درباره ایران دنبال کرد و همچنان می‌کوشید صلح برقرار باشد. در پایان سلطنت الکساندر یرمولف باز در عقیده خود اصرار کرده و درگزارشی که در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۸۲۵ (۱۲۴۰ ذیحجه) به دربار پترزبورگ نوشته و یکی از آخرین گزارش‌های وی در زمان الکساندر است عقاید سابق خود را مکرر کرده و اجازه خواسته است لشکر ذخیره‌ای در قفقاز برای برابری با سپاهیان ایران که معتقد بوده است به‌زودی وارد جنگ خواهند شد فراهم کند. در این گزارش که لحن زننده و

توهین آمیزی درباره ایران دارد چنین گفته است: «می‌ترسم به من تهمت بزنند که باعث برهم‌زدن صلح خواهم شد و برای استرضای جاه طلبی شخص خود تهیه جنگ می‌بینم. اگر جنگی دریگیرد بهتر این است فرمانده دیگری را به جای من بگمارند.»

سپس در این گزارش به عنوان پاداش خدمات خود این درخواست را کرده است: «مانند یک آدم عادی در اینجا (در قفقاز) بمانم تا آنکه ناظر چشم‌زخمی باشم که بر زشت‌کارترین دولتها و خائن‌ترین و منفورترین ملت‌ها وارد خواهد آمد». این جمله اخیر یرمولف نشان می‌دهد تا چه اندازه نسبت به سیاست دربار فتحعلی‌شاه و کارگزاران وی بدین و بدگمان بوده است.

در پاسخی که امپراتور در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۲۵ (۱۲۴۱ هجری) به این گزارش داده باز عقیده سابق خود را که کنت دونسلرود همچنان به او تلقین می‌کرده به این‌گونه بیان کرده است: «ممکن است در گفتگو با وزرای شاه و با عباس‌میرزا به دشواری‌های بسیار بربخوریم: ممکن است در عقیده خود استوار بمانند و تا مدت مديدة رضایت ندهند آنچه را که به ادعای ایشان حق نداریم از ایشان بخواهیم به ما واگذار کنند، هرچند که ما متکی بر مدلول صریح عهدنامه گلستانیم. دشوار است این نتیجه را بگیریم که ایشان خود را برای حمله قطعی آماده می‌کنند و می‌خواهند به زور ایالاتی را که به ما واگذار کرده‌اند و جزو گرجستان شده است تصرف کنند. تاکنون دولت ایران چنین اقدام کورکورانه‌ای را آشکار نکرده است.» پس از آن امپراتور به اتکای گزارش‌های مأموران خود در ایران و نامه آخری که میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه ایران به او نوشته بود به صلح‌طلبی شاه ایران اعتماد کرده و چنین نوشته است: «این دلایل را که با هم جمع کنیم سبب می‌شود که من نمی‌توانم این اندیشه را برای شاه تصور کنم که به روسیه تعرض کند و اگر عقیده به دوستی صادقانه درباره روسیه نداشته باشد لاقل معتقد به حفظ صلح باشد». در پایان این دستور صریحاً به یرمولف فرمان داده است که تنها در فکر حفظ صلح باشد و پیدا است که عقاید یرمولف که پس از ده‌سال اقامت در گرجستان برای او فراهم شده بود هیچ اثری در دربار پترزبورگ نکرده است.

پس از امضای عهدنامه گلستان یرمولف جد و جهد فراوانی در استقرار حکومت روسیه در نواحی که به موجب آن عهدنامه به روس‌ها تعلق گرفته بود به کار برده و از جمله کارهای وی اخراج و تبعید حکمرانانی بوده است که از استیلای روسیه ناراضی بوده و مانع پیشرفت مقاصد او می‌شده‌اند. ایشان چاره‌ای دیگر جز آمدن به ایران نداشته‌اند و همه گرد

عباس‌میرزا را فراگرفته و پنهانی با وی نقشهٔ جنگ دوم را می‌کشیده‌اند و بهترین وسیله‌ای را که در نظر گرفته بودند این بود که مردم آن نواحی را بر روس‌ها برانگیزند.

پیدا است در مدت نه‌سال که جنگ اول در میان ایران و روسیه کشیده است در ناحیه وسیعی که میدان جنگ بوده درنتیجهٔ رفت‌وآمد و فیروزی و شکست‌های پی‌درپی لشکریان ایران و روسیه اوضاع آن ناحیه چسان پریشان شده و با اصولی که در آن زمان برقرار بود و استیلایی که حکمرانان مستبد آن سرزمین داشته‌اند چگونه وضع نواحی شمال غربی ایران دشوار بوده و تا چه اندازه مردم در آنجا گرفتار این حوادث شوم شده‌اند. این ناحیه از خاک ایران تقریباً همیشه دستخوش انقلاب و میدان جنگ و لشکرکشی بوده است. در دوره ساسانیان بارها در میان ایران و روم در این سرزمین جنگ درگرفته است. پس از آن نیز گاهی تاخت و تازهای ترکان خزر و روس‌ها و سپس جنگ‌های مکرر در میان پادشاهان ایران و سلاطین عثمانی که منتهی به کشتارهای آقامحمدخان شده است همیشه زندگی را بر مردم این سرزمین به منتهی درجه دشوار و ناگوار کرده است.

ناچار مردم این نواحی که همیشه در میان دو نیروی متضاد گرفتار شده‌اند چارهٔ خود را منحصر به این می‌دیده‌اند که هر روزی با هر کسی پیروز می‌شده است بسازند و اگر بیداد و ستمی از او ببینند بکوشند نیروی مخالف آن را به خود جلب کنند. به همین جهت در این دوره عده‌کثیر مخصوصاً از مسلمانان آن سوی رود ارس به آذربایجان و گاهی هم به نواحی دیگر آمده‌اند که به نام «مهاجر» خوانده می‌شدند و هنوز بازماندگان برخی از ایشان در ایران هستند و مدت‌های مديدة دشواری‌های فراوان در سیاست داخلی و خارجی ایران فراهم کرده‌اند.

مخصوصاً سرکردگان و حکمرانانی که روس‌ها ایشان را تبعید کرده بودند پیوسته کسان و زیرستانشان را که در سرزمین اصلی مانده بودند تحریک می‌کردند حوادثی برانگیزند و حوادثی فراهم کرده‌اند که هم روس‌ها و هم ایرانیان پی‌درپی و هریک به نوبهٔ خود از آن زیان دیده‌اند. چنان‌که در جنگ اول همین سران در برابر لشکریان و کارگزاران ایران قیام کرده و گاهی با سپاهیان ایران درافتاده‌اند و مخصوصاً در قریباغ و شروان و طالش با لشکریان عباس‌میرزا جنگیده‌اند. قهرآ کسانی که در برابر لشکریان روسیه می‌گریخته یا هجرت می‌کرده‌اند عمال روسیه دارایی ایشان و حتی نزدیکانشان را ضبط می‌کرده‌اند، چنان‌که مصطفی‌خان حکمران شروان چون به ایران گریخت همین معامله را با او و خاندانش کردند.^۱

۱. کتاب سابق‌الذکر، سچرباتف، ج ۲، ص ۲۶.

دیگر از دشواری‌های آن زمان این است که گرجیان و ارمنیان که مدت‌های دراز از دربارهای ایران بدرفتاری دیده بودند همین که پای روس‌ها در قفقاز باز شد به‌سبب این‌که روس‌ها نیز مانند ایشان مسیحی بودند خود را به ایشان بستند و چون آشنایی کامل به اوضاع جغرافیایی و اجتماعی آن نواحی داشتند روس‌ها ایشان را به کارهای دقیق و مهم گماشتند و ایشان نیز کینهٔ دیرین و تعصب دینی خود را به میان آوردند. البته برخی از کارگزاران روس هم در این گیرودار بیدادگری و مردم‌آزاری را به کار برده‌اند چنان‌که پرنس ماداتف^۱ فرمانده لشکریان روسیه در شروان و یاور ایلینسکی^۲ فرمانده روسی در طالش کارهایی کرده‌اند که در اسناد روسی نیز زشتی آن منعکس شده است. از آن جمله در شهر نوخا پرنس ماداتف اسمعیل‌خان آخرین حکمران شکی را زندانی کرد و هرچه داشت از او گرفت و سپس مهدیقلی‌خان حکمران قراباغ را وادار کرد دارایی خود را به وی واگذار کند و او را واداشت به ایران بگریزد و سیصد خانوار از مردم قراباغ را به‌зор به ناحیهٔ شروان فرستاد و دارایی ایشان را نیز به نفع خود ضبط کرد. وضع آن نواحی چندان و خامت یافت که یرمولف مجبور شد احکام سخت دربارهٔ این‌گونه ستمگری‌ها صادر کند. در صورتی که در دورهٔ زمامداری ژنرال رتیشچوف سلف وی بر عکس عدهٔ بسیار از خانوارهای ایرانی که ساکن نواحی متصرفی ایران بودند مصلحت خود را در این دانسته بودند که به نواحی متصرفی روسیه هجرت کنند.^۳

از جمله کارهایی که فرماندهان روسی در این ناحیه کردند و مردم آن سرزمین را بسیار ناراضی کرد این بود که ایشان را وادار کردند به اجبار در جاهایی که لازم بود به خرج خود ساختمان‌های جنگی بکنند. سربازان روسی را نیز به این کارها گماشته بودند. چنان‌که در آغاز جنگ دوم بسیاری از سربازان مشغول ساختن خانه‌هایی در شهر تفلیس و جاهای دیگر بودند و همین سبب شد که در نخستین مراحل این جنگ روس‌ها چندی شکست خوردنند. اسناد روسی حاکی است که چون جنگ درگرفت تمام افراد یک فوج در قراباغ مشغول ساختمان خانهٔ مسکونی پرنس ماداتف بودند و فوج دیگری مشغول کشاورزی در زمین‌هایی بود که یکی از فرماندهان لشکریان روسیه پرنس سوارزمیدزه^۴ از شاهزادگان گرجی تصرف کرده بود.

1. Madatof

2. Ilinski

۳. کتاب سابق‌الذکر، سچربانف، ج ۲، ص ۲۶.

4. Sévarzémidzé

در این موقع هنوز طوایف چادرنشین قاجار که از دیرزمانی در قراباغ ساکن شده بودند در آن ناحیه می‌زیستند و از قدیم بر اوضاع آنجا مسلط شده بودند، ناچار ایشان کاملاً از اوضاع آن نواحی آگاه بودند و به عباس میرزا و کارگزاران وی خبر می‌رساندند و در حوادث آن زمان مؤثر بوده‌اند. همین پریشانی اوضاع آن سامان و بی‌نظمی که در سپاهیان روسیه پیش آمده بود عباس میرزا را دلیر کرد که به جنگ دوم آغاز کند و امیدوار بود به این وسیله بتواند از شکست‌های جنگ اول انتقام بگیرد.

در این میان معلوم نیست فتحعلی‌شاه آنچنان که خود مستقیماً و برخی از کارگزارانش پی‌دریبی گفته‌اند راستی اندیشهٔ صلح‌جویانه داشته و از جنگ دیگری بیزار بوده یا آن‌که در این زمینه تزویر و فریب را بهترین وسیلهٔ اغفال روس‌ها می‌دانسته است تا آن‌که لشکریان خود را آماده کند و بار دیگر دست به جنگ بزنند. اگر هم در این نیت صلح‌جویی راستگو بوده است ضعف و تردید جبلی که در او بوده و نفوذ کلام فوق العاده‌ای که پسرش عباس میرزا در وی داشته است سرانجام بر او فایق شده و وی نیز تصمیم به جنگ گرفته است، زیرا که در آن زمان تنها ارادهٔ وی حاکم در این گونه کارهای مهم و اساسی بود و مشورتی در کار نبود و اگر هم با کسی شور می‌کرد زیردستان وی پیش‌بین‌تر و از اوضاع جهان آگاه‌تر از او نبودند. در نظر منورخ حقیقت‌بین آشکار است که با همهٔ برتری‌هایی که عباس میرزا نسبت به همهٔ معاصران خود داشته است مسئولیت جنگ دوم و عواقب بسیار وخیم آن‌که تا امروز باقی است به عهدهٔ اوست و جاه‌طلبی این شاهزاده سرانجام کار خود را کرد.

امپراتور نیکولای چون به سلطنت رسید دربارهٔ ایران سیاست دیگر به جز سیاست برادرش پیش گرفت. وی اطمینانی را که الکساندر به یرمولف داشت نداشت و به همین جهت اندک مدتی پس از جلوس خود در ۲۵ دسامبر ۱۸۲۵ (۱۴ جمادی‌الآخر ۱۲۴۱) یعنی پنج ماه و بیست و هفت روز پیش از آغاز جنگ دوم نوشته است: «تا خبر سوگند خوردن لشکریان قفقاز به او نرسد آرام نخواهد داشت». به همین جهت چنان‌که پس از این خواهد آمد در آغاز جنگ دوم یرمولف را عزل کرد. با این همه یرمولف تا در سرکار بود تغییر عقیده نداد و در آغاز سلطنت نیکولای هم پیوسته پیش‌بینی خود را در این‌که ایرانیان به‌زودی وارد جنگ خواهند شد به دربار روسیه گزارش می‌داد.

روابط سیاسی نیکولای با دربار ایران

نیکولای در آغاز کار همان عقیده برادر و کنت دونسلرود را داشت که ایرانیان وارد جنگ

نخواهند شد و به هیچ‌وجه به گزارش‌های پی‌درپی یرمولف اعتنا نمی‌کرد. به همین جهت در ماه ژانویه ۱۸۲۶ (جمادی‌الآخر ۱۲۴۱) در صدد شد پرنس منشیکو^۱ را که از اعیان دربار و از خاندان معروف بود به سفارت فوق‌العاده به ایران بفرستد. برای این‌که سفيرکبیر فوق‌العاده روسیه در ایران مورد تحقیر قرار نگیرد و از اوضاع باخبر باشد یرمولف می‌باشد گزارشی به امپراتور در این زمینه داده باشد اما در اسناد روسی اثری از این گزارش نیست و معلوم نیست چه شده که وی نخواسته است امپراتور جدید را در آغاز سلطنت از روابط روسیه با ایران آگاه کند.

قطعاً اگر نیکولای می‌دانست که به‌زودی جنگ دوم درخواهد گرفت و لشکریان ایران برای حمله آماده‌اند پرنس منشیکو را با هدیه‌ای گران‌بها به ایران نمی‌فرستاد و به او دستور نمی‌داد اعلان کند که دولت روسیه حاضر است قسمتی از ناحیه طالش را به ایران برگرداند. از یرمولف خواسته بودند عقیده خود را در این زمینه اظهار کند و وی معتقد بود که باید باریکه‌ای از زمین‌های جنوب لنکران را به عرض بیست و رست^۲ به ایران پس داد و این کار چندان اهمیتی ندارد. اما همین که پرنس منشیکو وارد سلطانیه شد و به حضور فتحعلی‌شاه که در آنجا بود رسید وضع سیاست ایران تغییر کرد و پیش از آن‌که وی هنوز در تبریز بود عباس‌میرزا موافقت پدر را برای جنگ دوم به‌دست آورده بود.

چنان‌که پیش از این در صحایف ۴۸۹–۴۸۲ به تفصیل آورده‌ام در همان زمانی که منشیکو در دربار ایران بوده آن هنگامه اعلان جهاد را فراهم کرده‌اند. در شرحی که مورخان آن دوره در این زمینه نوشته‌اند و پیش از این گذشت نام منشیکو سفيرکبیر فوق‌العاده روسیه نادرست آمده و تنها اشاره مختصری کرده‌اند که چون تصمیم به جنگ گرفته‌اند او را آگاه کرده و با عجله روانه کرده‌اند.

پیش از آن هم پس از پایان مأموریت مازاروویچ در ۱۲ آوریل ۱۸۲۶ (۴ رمضان ۱۲۴۱) نماینده سیاسی دیگری از دربار روسیه به ایران آمده است. این‌که درباره مأموریت فوق‌العاده منشیکو در اسناد ایرانی اهمیتی نداده‌اند پیدا است به آن جهت است که سخت گرفتار تهیه وسایل جنگ دوم و اعلان جهاد و از این‌گونه کارها بوده‌اند، یا آن‌که مجال نداشته‌اند به مأموریت مهم منشیکو توجه نکنند یا عمدآ برای آن‌که دشمنی را غلیظتر بکنند مأموریت او را نادیده گرفته‌اند. در اسناد ایرانی نمی‌دانم چه شده است

.۱. Alexandre Serguéevitch Menshikov، ۱۷۸۷–۱۸۶۹.

.۲. Verste، مقیاس طول روسیه که تقریباً معادل ۱۰۷۰ متر است.

که نام منشیکو را «کینیاز بخشکوف» نوشته‌اند.

سپهر در ناسخ التواریخ در این زمینه چنین آورده است: «دو شنبه ششم ذی قعده چمن سلطانیه را (فتحعلی شاه) لشکرگاه کرد و جمعه دهم ذی قعده نایب‌السلطنه حاضر درگاه شد و از قبل نیکولای امپراتور روس کینیاز بخشکوف به سفارت ایران آمد و بر حسب فرمان سه‌شنبه چهاردهم ذی قعده خسروخان والی کردستان و فرج‌الله‌خان آدخلوی افشار او را استقبال کرده، در سراپرده آصف‌الدوله الله‌یارخان وزیر اعظم فرود آورده‌اند و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و میرزا رحیم شیرازی طبیب، که این‌وقت منشی‌الممالک بود، و میرزا تقی علی‌آبادی او را ملاقات کرده، پرسشی به سزا نمودند و شانزدهم ذی قعده در حضرت شهریار بار جست و مکتوب امپراتور را بر سانید و تخت بلوری، که به هدیه داشت، پیش گذرانید و این تخت را الکساندر با ولیح (!) از بھر شاهنشاه ایران پرداخته بود و چون او نماند برادرش نیکولای بعد از جلوس بر سریر پادشاهی همان تخت را ارسال داشت و این تخت را سه زرع (!) طول و دو زرع (!) عرض باشد، که از بلور یضا و مرصع کرده‌اند و در آن از هرسوی سه مشریه، از بھر فوران آب جای داده و از پس پشت نشستگاه صورت خورشیدی، از بلور صافی پرداخته‌اند. بالجمله بعد از تقبیل سده سلطنت سفیر روسیه مراجعت کردد...».

پس از آن سپهر شرح ورود روحانیان را در روز جمعه هفدهم چنان‌که پیش از این گذشت آورده است. از این‌جا آشکارا معلوم می‌شود که در همان روز ورود پرنس منشیکو به سلطانیه عباس‌میرزا نیز به آنجا رفته است که پدر را وادارد به سفیر روسیه بی‌اعتنایی بکند و خبر جنگ را به او بدهد و هفت روز پس از آن، هنگامی که سفیر هنوز در سلطانیه بوده است، آن‌گروه از روحانیون را برای آن اعلام جهاد بدان‌جا وارد کرده‌اند.

هدایت در روضة الصفاتی ناصری تفصیل ورود پرنس منشیکو را چنین نوشته است: «در بیان ورود نواب نایب‌السلطنه‌العلیه به حضور حضرت سنیه و آمدن کینیاز بخشکوف ایلچی دولت بهیه روسیه و اخبار فوت الکساندر با ولیح امپراتور روس و جلوس نیکولای برادر او و مشاورات اولیای دولت و مجتهدین در کار نام و ننگ و امر صلح و جنگ نواب مستطاب نایب‌السلطنه در روز جمعه دهم شهر ذی قعده الحرام در چمن دلکش سلطانیه به حضور شاهنشاه کیوان غلام در رسید و التفات‌های بسیار دید و کینیاز بخشکوف ایلچی دولت بهیه روسیه نیز وارد تبریز شد و پس از استیزان از حضرت صاحب‌قرآن در کمال احترام و احتشام به اردوی اعلی آمد و سبب آمدن او آن بود که الکساندر با ولیح در عوالم دوستی و داد تختی از بلور به جهت جلوس خاقان به اتمام آورده، قصد ارسال داشت و در آن حال شیشه

حیاتش به صخره مهمات در شکست و دیده از گیتی بر بست و فی ما بین قسطنطین و نیکولای مخالفت رفت و جناب نیکولای با ولیج، چنان‌که مذکور شد، در سلطنت دولت روسیه استقلال یافت و تخت مذکور را روانه دربار خاقان منصور نمود و سفیر مشارالیه، بعد از نزول و ورود به حضور حضرت خاقان، رسانید و صنعت آن صرچ (!) مرد این‌که: قطعات بلور شفاف الماس تراش بی‌ثقبه و فیروزجی را به یکدیگر اتصال داده، به اندازه سه زرع (!) طول و دوزرع (!) عرض، اورنگی الماس رنگ مرتب داشته، پله آن از بلور فیروزجی و سایر اجزا و نشیمنگاه بلور سفیدتر از نور ماه بود و از هر طرف نشیمنگاه سه مشربه برای فوران آب ساخته و در قفای نشستنگاه صورت خورشیدی، از یک پاره بلور الماس تراش، پرداخته، الحق اورنگی در کمال صفا و بها و جلوس چنین پادشاه بزرگ را سزا همی بود و سفیر مذکور در منزل جناب آصف‌الدوله اللهیارخان وزیر اعظم نزول گزید و در آن یک دو روز اکابر دربار شهریار کامگار: جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام و جناب میرزا محمد رحیم شیرازی طیب، که در آن سفر منشی‌الممالک بود، و جناب میرزا محمد تقی صاحب‌دیوان علی‌آبادی، خلف‌الصدق میرزا محمد زکی وزیر خاقان سعید شهید منشی خاصه دیوان اعلی، به دیدن سفیر مذکور مأمور شدند. مع القصه از تكريمات و تشریفات مخصوص مقرر سرمویی درباره ایلچی نکاست و اظهار کمال موادر و اتحاد با سرکار شوکت‌مدار امپراتور روس نیکولای با ولیج به ظهور آمد و اصلاً خیال خلاف در خاطر با انصاف حضرت شاهنشاه صاحب‌قران پرتو نیفکند...»

از این گفته تاریخ‌نویسان ایرانی نیز بر می‌آید که تا روز آخر نیکولای پیرو همان سیاست صلح و مدارا با ایران بوده و تخت بسیار زیبایی را که الکساندر برادرش برای اثبات دوستی خود با فتح‌علی‌شاه دستور داده بوده و از گفته این تاریخ‌نویسان پیدا است که چیز بسیار جالبی بوده است برای او با سفیر کبیر فوق‌العاده خود که از مردان نامی دربار و از خاندان بسیار معروفی بوده است به ایران فرستاده و گمان نمی‌کرده است در حضور سفیر وی رشتهٔ صلح که خواستار آن بوده است به این‌گونه ناگهانی و با آن زمینه‌سازی کودکانه گسته شود. سپهر پس از شرح ورود این سفیر داستان شگفت روانه کردن وی را چنین آورده است: «از آن سوی سفیر روس نیز چندان که سخن از در صلح راند و همی گفت: وقت آن است که کس به حضرت امپراتور گسیل دارید، تا او را تهییت جلوس گوید و از بھر پادشاه گذشته تعزیت فرماید سخنان او را نیز وقعي نگذاشتند و از قضا هم در این وقت کینیاز و سرحدداران پنیک و قراکلیسیا از حدود خود بیرون شده، تا آثاران ایروان تاختن کردند. این

معنی یکباره علمای دین و اعیان دولت را در کار جهاد یکجهت کرد و سفیر روس از گفت و شنود با کارداران دولت مأیوس شد و خواست تا مجتهدین را دیدار کند، بلکه ایشان را از اندیشه جدال فرود آرد و خویشن برگردان نمود که: دست روسیان را از حدود ایران بازدارد و مجتهدین در پاسخ گفتند که: در شریعت ما با کفار از در مهر و حفاوت سخن کردن گناهی بزرگ باشد، اگرچه روسیان از حدود ایروان بیرون شوند، هم جهاد با ایشان را واجب دانیم. در پایان کار شاهنشاه ایران سفیر روس را طلب داشته، فرمود: اکنون کار بر حسب تشیید مبانی شریعت است و ما همواره قوام ملت را بر صلاح دولت فضیلت نهاده ایم و او را رخصت انصراف داده، یک هزار تومان زر مسکوک و بعضی از اشیاء دیگر او را عطا فرمود و بر حسب فرمان میرزا اسماعیل منشی نایب‌السلطنه به مهمانداری او مأمور گشت و راه آذربایجان برداشت. از پس او شهریار تاجدار یک‌باره دل بر جهاد نهاد و نخستین شاهزاده اسماعیل میرزا را با تفنگچیان استرابادی و هزار جریبی و فندرسکی به منقلای سپاه مأمور فرمود و ایشان دوشنبه چهارم ذیحجه از چمن سلطانیه راه آذربایجان برگرفتند و جمیع هشتم محمدقلی خان پسر آصف‌الدوله، با جماعت خواجه‌وند و عبدالملکی و مافی از قوای اسماعیل میرزا بیرون شد و نایب‌السلطنه دوشنبه یازدهم طریق تبریز گرفت و مجتهدین از بهر تحریض مجاهدین پنجشنبه چهاردهم برنشستند...»

از اینجا پیدا است که عباس‌میرزا عمداً در این موقع از تبریز به سلطانیه آمده است که صلح را بهم بزنند و وسیله فراهم سازد که سفیر روسیه را روانه کنند و همین که سفیر روسیه از سلطانیه رفته است فوراً نخستین دسته‌های لشکریان را که آشکار است در سلطانیه گرد آورده بودند به میدان جنگ فرستاده‌اند و روحانیان نیز در پی ایشان روان شده‌اند و عباس‌میرزا هفت روز پس از عزیمت نخستین دسته سپاهیان خود به میدان جنگ رفته است. این وقایع را هدایت در روضه‌الصفای ناصری چنین آورده است: «سفیر دولت بهیه روسیه با امتأی دولت علیه عالیه مجالس ملاقات و مکالمه آراست. سخن از ترک خلاف راند و مفید نیفتاد و مقارن این حال روزگار فتنه‌انگیز و دوران نایبه کار حادثه‌آمیز اسبابی مجدد فراهم آورد و خبر رسید که: کینیاز و سرحدداران پنک و قراکلیسیا از حدود خود تجاوز کرده و به آباران ایروان روی آورده؛ استماع این واقعه بر لجاج علما برافزود و نصح سفیر روس در ایشان سرایت ننمود و کار بر حضرت شهریار صاحب‌قران تنگ و به ابرام و اصرار مجتهدین ملت مجبور به جنگ شد. ناچار به سفیر دولت بهیه روسیه اتفاق آرای علما و امرا را در میان نهاده و او را رخصت رجعت داده، مبلغ یک هزار تومان نقد و چهار طاقه شال کشمیری،

سوای انعام همراهان، به کینیاز بخشکوف التفات نموده و روز جمعه بیست و چهارم شهر ذیقده روane شد و میرزا اسمعیل انجدانی به میهمانداری سفیر مذکور تا تفلیس مأمور گردید و فتنه خفته از خواب بیدار آمد و از دوسوی مؤالفت به مخالفت تبدیل یافت و تمامت ایران برآشفته شد و دل‌های عموم رعایا و برایا بهم برآمده گشت. صلاح‌اندیشان به درفت و کار ملک و وقایع آینده به کف بی‌کفایت گروهی دیگر افتاد...

از شرحی که هدایت در پایان این داستان افزوده است پیدا است که فرزانگان آن زمان این پیش‌آمد بسیار و خیم را چگونه تلقی کرده‌اند و این خود نمونه‌ای از افکار عمومی مردم هشیار آن روزگار ایران است. تنها هدایت تاریخ عزیمت پرنس منشیکو را ۲۴ ذیقده آورده است و از این‌جا پیدا است که ده‌روز پس از رفتن وی نخستین دسته از لشکریان را از سلطانیه به میدان جنگ فرستاده‌اند و عباس‌میرزا هفده‌روز پس از آن رهسپار شده است.

در باره پایان این مأموریت عجیب پرنس منشیکو جهانگیر میرزا پسر عباس‌میرزا در تاریخ نو^۱ نوشت: «در بهار این سال که سنّه یک‌هزار و دویست و چهل و یک هجری بود خاقان مغفور (فتحعلی‌شاه) باز در سلطانیه نزول فرموده، رونق فرمای نظام ممالک شده، از هر طرف عساکر بی‌شمار در اردوی پادشاهی جمع آمد و نایب‌السلطنه مرحوم را نیز از تبریز احضار فرمودند. نظر به مقدمات سابقه علامه‌العلمایی مجتهد‌العصر والزمانی جناب آقا سید‌محمد مرحوم، ولد علامه‌العلمایی مجتهد‌العصر والزمانی آقا سید علی مرحوم، که مستغنى از تعریف و توصیف می‌باشند، از کربلای معلی با سایر علماء و فضلاً عراق عرب به عزم رزم دولت روس و برانگیختن خاقان مغفور به این کار، به فتوای عقل و شرع روائی عراق عجم شدند و به جمیع علماء عراق و آذربایجان نوشتند، حکم به وجوب این یورش و شورش دادند و علماء عراق و آذربایجان کلا، مثل جناب آقا عبدالحسین رحمة الله عليه و جناب مجتهد‌العصر والزمانی حاجی ملا‌احمد تبریزی و سایر علماء و فضلاً و سادات را، کلاً در این عزم با خود شریک ساخته و امنی دولت شاهی نیز به علت‌های سابقه به سخن‌هایی، که ظاهرًا صلاح دولت می‌نمود، تقویت فتوای علماء را در خدمت خاقان مغفور می‌نمودند و نایب‌السلطنه مرحوم غافل از آن نوع حکایت‌ها، که در خدمت خاقان مغفور امنی دولت ذکر می‌نمودند، به هیچ‌وجه صلاح در این جنگ و جدال نمی‌دید و در خدمت خاقان مغفور تمکین این عمل را نمی‌نمود و امنی دولت شاهی، مثل عبدالله‌خان امین‌الدوله

و سایرین، در خدمت علماء و مجتهدین از طرف نایب‌السلطنه مرحوم به طورهای دیگر حرف می‌زدند و علماء و مجتهدین را واداشتند که: فتوی بر این نوع صادر شود که: هرکه بر این مصلحت و بر این جنگ انکاری نماید از جملهٔ کفار و ملحدین می‌باشد.

«نایب‌السلطنه مرحوم از این خیال آگاه شد و اجماع خواص و عوام را در این باب مشاهده نموده، علاوه بر این خاقان مغفور نیز تصريحات در این باب فرمودند، نایب‌السلطنه مرحوم از آن جایی که جانشان را در راه این دولت وقف نموده بودند و رضای خاقان مغفور را بر همهٔ امور ترجیح می‌دادند لابد تمکین این مسئله را کردند و جز تمکین و تسليم چاره‌ای ندیدند و چون فرستادگان دولت روس، که در دارالسلطنه تبریز می‌نشستند و یک دوسرالبود که از این نوع سخن‌ها به میان افتاده و در این نزدیکی‌ها هم که امپراتور روس وفات یافته بود مستشعر بودند که: دولت علیه ایران در مقام نزاع و جدال خواهند برآمد و ادعای ولایات اسلام را، که در تصرف ایشان است، خواهند نمود و به دولت خود این نوع حکایات را معلوم ساخته بودند و موافق قانون دولتشی نیز در دوستی آن بود که سفیری از جانب این دولت علیه برای تعزیت امپراتور گذشته و تهنیت امپراتور نشسته روان شود و به سبب این‌گونه امورات به عهدهٔ تعویق افتاده بود و این تعویق نیز علامتی برای نزاع و جدال می‌نمود. با وجود این تعویق امپراتور روس، که در آن وقت قریب به سن بیست‌سالگی بود، خود را در مقام فرزندی خاقان مغفور نماید، پرس منچیکوف را، که از اعاظم دولت روس بود، به سفارت فرستاده و گله‌مندی دوستانه نموده و هدايا ارسال داشته.

«بعد از ورود سفیر به سرحد و اعلام سرحدداران به دولت علیه، چون هنوز عزم رزم تصمیم نیافته بود و مصلحت کل منعقد نشده بود، اذن آمدند او را به اردوی همایون مرحمت فرموده بودند. او نیز در این اوقات به سلطانیه وارد شده بود و هنوز به شرف آستان بوسی مشرف نشده بود، از این اجتماع کل مستحضر شده و بسیار در مقام اتحاد و دوستی برآمده و به امنای دولت سخن‌های چرب و شیرین و به کار نزدیک می‌گفت.

«این دعاگوی دولت شاهی از نایب‌السلطنه مرحوم استماع نمود که: سفیر مزبور متعهد واگذاشتن مملکت طالش و مغان تا کنار سالیان و قزل آغاج شده بود. از این نرمی‌ها تهاون در دولت روس امنای این دولت استنبط می‌نمودند و بالاخره سفیر مذکور را بعد از انعقاد مصلحت کل بر جنگ و نزاع رخصت داده، بدون شرفیابی حضور پادشاهی، با بار بسته تحف و هدايا، روانه داشتند و در اینجا حکایتی شیرین بود، گذشتن از آن را انصاف ندانست و برای بعضی از مطالعه‌کنندگان نیز استبصاری می‌باشد.

«حکایت - شخصی را از اهل قلم از ولایت انجدان^۱ با جمعی مهماندار سفیر مزبور نمودند که: او را صحیحاً سالماً به خاک روس رساند. این دعاگوی دولت شاهی در وقتی که لشکر روس غلبه کرده، تا اردبیل آمده بودند، چه خود از سردارهای آنها استماع نموده، چه از کسانی که در قصبه دهخوارقان از سردارهای دولت روس شنیده بودند که به طور گله می‌گفتند و از زبان سفیر رفتار مهماندار مزبور را، که در منازل با او نموده بودند، بیان می‌کردند. از آن جمله بیان نمودند که: در منزل میانج مهماندار مزبور در بین راه، که با سفیر مذکور می‌رفت، کاغذی سربسته به دست یکی از ملازمان خود داده بود، که در حضور سفیر مزبور کاغذ را به دست مهماندار بدھند و چنان نمایند که: حکمی است از دولت پادشاهی رسیده است.

«سفیر مزبور می‌گفته است که: بعد از رسیدن کاغذ و مطالعه مهماندار مزبور سر خود را می‌جنباید و دست‌ها را به هم می‌مالید و اظهار تأسف و تحسر می‌نمود. سفیر مزبور می‌گفت که: چندان از این حرکات به فعل آورد که مرا واهمه گرفت و به ترجمان گفتم که: از مهماندار پرس که چه واقع شده؟ مهماندار جواب داده بود که: بعد از ورود به منزل معلوم می‌شود و انگشت سبابه خود را به طور کشتن به زیر حلق برده بود. بیچاره سفیر در احوالات خود حیران مانده، می‌گفته که: دیدم مهماندار ترجمان را به کناری کشیده و به او گفته است که: به من حکم رسیده و مأمورم که سفیر مزبور را در عرض راه تلف نمایم و در هر منزل، که صلاح دانم، او را مقتول نموده، نگذارم به سلامت به خاک روس رفته، اخبار ایران را برساند. سفیر مزبور می‌گوید که: به کمال وحشت افتاده، در غایت خوف به منزل رسیدیم و در این منزل منتظر صدمه قتل نشستیم، که ناگاه قدری از شب گذشته دیدیم که: چند نفر پوستین‌ها را وارونه پوشیده و شمشیر از بالای پوستین بسته، بعضی آرد و بعضی زغال و برخی گل سرخ به سرو صورت خود مالیده و هر یک دم رویاه و شغال بر کله کلاه خود بند کرده و زنگوله‌ها نیز آویزان نموده، با شمشیرهای کشیده به میان منزل ما آمدند و مهماندار مزبور از عقب سر آنها آمده، به ترجمان می‌گوید که: این اشخاص قانون است، که به این هیئت به منصب میرغضبی پادشاه ایران مشغولی می‌نمایند و چون حکم شده که سفیر را به قتل برسانند تعجیل می‌نمایند که در همین منزل سفیر را مقتول نمایند. اگر هزار با جقلو^۲ به

۱. میرزا اسماعیل انجدانی سابق‌الذکر منشی عباس‌میرزا.

۲. اصل این کلمه با جقلو یا با جاقلی به زبان ترکی «دارای پای دراز» معنی می‌دهد و در آن زمان در ایران و ترکیه و فرقه این کلمه را در باره سکه طلایی که در اتریش و هلند می‌زدند می‌گفتند که در اروپا به نام ducat خوانده می‌شد

من بدنهند یک دو سه منزل مهلت داده، ایشان را مانع می‌شود. در آن شب مبالغی به اسم رشوه گرفته و در هر دو سه منزل از این نوع اداهای لغو برای اخذ و جر به عمل می‌آورده است.

«پرنس مزبور می‌گفته است که: شش هزار با جعلی نقد و قریب به چهار هزار تومان جنس، که برای مخارج خود و تحفه برای پادشاه همراه داشتیم، مهماندار مزبور از ما بازیافت نمود و در منزل آخر معلوم شد که این همه انگیخته خود او بود و دخلی به دولت نداشت».»

پیدا است در این شرحی که جهانگیر میرزا نوشته است چون در ۱۲۶۷ یعنی ۲۴ سال پس از خاتمه جنگ دوم و هنگامی بوده است که نتیجه بسیار وحیم آن جنگ معلوم بوده خواسته است پدر خود عباس میرزا را از این مسئولیت پاک کند و گناه این کار را از گردن پدر بردارد و حال آنکه همه استناد دیگر و حتی استناد ایرانی چنان‌که گذشت مدلل می‌کنند که بیش از همه عباس میرزا خواستار این جنگ بوده است و شاید صدراعظم آن روز الله یارخان آصف‌الدوله قاجار که مرد بسیار شریر و بی‌خردی بوده است در این ماجرا نیز دست‌اندرکار بوده باشد، چنان‌که عبدالله خان امین‌الدوله پسر حاج محمد حسین صدراعظم اصفهانی که پس از مرگ پدر مشکل‌گشای کارهای اقتصادی فتحعلی‌شاه بوده در این کار بی‌گناه نبوده است. الله یارخان آصف‌الدوله برادرزن عباس میرزا و دایی محمد شاه بوده و ناچار دست‌نشانده وی به شمار می‌رفته است. پیش از این گذشت^۱ که میرزا عبدالوهاب نشاط معتمد‌الدوله شاعر و نویسنده معروف و میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه گویا یگانه کسانی بودند که به این کار تن در نمی‌دادند و ایشان را مرعوب کردند.

درباره حوادثی که منتهی به جنگ دوم شده نامه‌ای از میرزا ابوالقاسم قائم مقام به یکی از نمایندگان انگلستان در دست است^۲ و هرچند که این نامه را پس از بروز جنگ نوشته در آغاز آن مطالبی درباره وقایع میان دو جنگ و حوادثی که منتهی به جنگ دوم شده هست و این است متن آن:

«هو، بسم الله وبحمده، قرار مصالحة دولتين ایران و روس بر اسطاطوسکو ادپرزندم^۳
بوده، يعني آنچه در هنگام مصالحة به تصرف يكى از طرفين باشد، دیگری را در آن سخن

۱. ص ۴۸۴-۴۸۲ و ۴۸۵.
۲. مقاله آقای مجتبی مینوی «دو نامه تاریخی از میرزا ابوالقاسم قائم مقام» در مجله یغده سال ۷، شماره ۱۰، ص ۴۴۷-۴۳۸ و شماره ۱۱ ص ۴۸۵-۴۹۰.
۳. رجوع کنید به صحیفه ۳۰۱.

نباشد، بعد از مصالحه به اندک فاصله عساکر روس از سمت طالش به قریه‌گرمی و متعلقات آن، که هنگام مصالحه در تصرف ایران بود، آمدند و با توب و تفنج تصرف کردند و بعد از چندگاه از طرف دیگر محال چلوند و لوندویل و سفیددشت طالش را هم علی‌الغفله تصرف نمودند. از جانب دولت ایران به ردیشجوف، که خود واسطه انعقاد مصالحه بود، اظهار شد. مشارالیه ساعی بود که رفع کند و تعهدات لازمه می‌نمود، حتی بوالونیچ فرستاده او در حضور شاهنشاه و ولی‌عهد ایران متقبل تخلیه این محالات شد. میرزا ابوالحسن خان هم، که به سفارت دولت روس مأمور بود، در این باب با امپراتور و وزیر خارجه گفتگو کرد و به‌عهده یرمولف، که به سفارت ایران آمد، مخول داشتند که در ورود پایتخت دولت ایران رفع این تجاوزات را بکند. مشارالیه به دفع وقت گذراند. چون مهمان و رسیده بود و احترام بگیرند و نظر به شفقت‌هایی که از شاهنشاه دید و اظهار ارادت و امتنانی که می‌نمود مطمئن بودند که [رعايت] رضای دولت ایران و نیک‌نامی دولت روس را، در رفع این تجاوزات، خواهد کرد؛ اما مشارالیه، بعد از مراجعت از دربار شاهنشاهی، که خود به سرداری گرجستان و غیرها منصوب شد، رفع این تجاوزات را نکرده، سهل است، به فکر تجاوز تازه افتاده و در وقتی که سپاه ایران و عساکر آل عثمان در مقابل یکدیگر بودند و آتش جنگ و جدال در میانه اشتعال داشت هجومی ناگاه بر محال برکشاط قراباغ، که قبل از مصالحه و هنگام مصالحه و [سیزده] سال بعد از مصالحه در تصرف ایران بود و احدی را در آن سخن نبود و صد کاغذ و حجت روس، که دلیل بر همین مطلب است، در دست هست آورد و توپخانه و صالدات گذاشت، سهل است که محال دیگر را هم، که نام آن در اصل لغت قبان، به قاف و پای پارسی و الف و نون است و جماعت روسيه، به‌سبب اختلاف مخارج، کاپانگ، به کاف عربی و الف و پای پارسی و الف و نون ساکن و گاف پارسی ساکن تلفظ می‌نمایند و چون عهدنامه گلستان به زیان روسي مرقوم و مطابق آن به پارسی ترجمه شده در عهدنامه لفظ کپنک مرقوم است، به ادعای اين‌که اين لفظ کپنک به فتح نون است و اسم رودخانه مقری کپنک چای است می‌خواست ضبط کند و حال آن‌که کپنک چای اسم رودخانه مقری نیست، بلکه هیچ رودخانه در آن محالات به این اسم معروف نیست. شاهزاده ولی‌عهد ایشك آقاسی خود را به تفلیس فرستاد که: سبب این مطلب را پرسد، جواب بیارد. یرمولف نه او را دید و نه نزد خود طلبید و نه حرف‌هایی که داشت شنید. بل به نایب خود رجوع کرد که: او را به وضعی، که با دوستی و خصوصیت دولتین نمی‌ساخت، بی‌جوابی درست روانه نمود و

بعد ذلک در میانه شاهزاده ولیعهد و یرمولف رفت و آمد آدم و کاغذ شد و چندان که از طرف او حرف‌های سخت و بهانه‌های ناصواب و جسارت‌های بی‌ادبانه به عمل آمد از جانب خدام ولیعهد پاسداری صلح پادشاهان می‌شد و حوصله و تحمل به ظهر می‌آمد. عاقبت قرار بر این شد که: صورت ماجرا به عرض شاهنشاه برسد و به هرچه حکم بفرمایند از آن قرار عمل شود. شاهنشاه ایران نیز میرزا صادق داروغه دفترخانه را به تغليس فرستاد که: حکم شاهی را به یرمولف برساند و این گفتگو را قطع و فصل کند. میرزا صادق و مزرویچ، ایلچی روس، که با هم از سلطانیه، موقف اردوانی شاهنشاهی، مخصوص شدند، به تبریز آمدند. مزرویچ در تبریز به میرزا صادق گفت که: اگر تو رازوری و چماقی، مثل این که من دارم، هست به تغليس بیا و حرف بزن و اگر نیست میا و هیچ مگو. خودش هم قبل از میرزا صادق روانه شد و میرزا صادق، که به عزم تغليس می‌رفت، هنوز به ایروان نرسیده بود، که خبر ورود توب و صالدات به قریه بالگلو و سایر قشلاقات گکچه دنگیز رسید. نایب یرمولف هم کاغذها به میرزا صادق نوشت، عذر آورده بود که: چندی در رفتن تغليس میرزا صادق تأخیر کند. به این جهت او را مدتی در ایروان با فرمان و فرمایشات شاهانه معطل کردند، که نوع تخفیفی بود. بعد از آنکه به تغليس رفت هم یرمولف خودش نه او را خواست، نه فرمان شاه [را]، که به اسم بود، گرفت نه خودگوشی به سخن‌های او و فرمایشات شاه داد و به این جهت‌ها و غیر اینها متنهای استخفاف و بی‌احترامی به عمل آورد و کار میرزا صادق را به نایب خود رجوع کرد. او هم طوری خوش‌سلوکی نکرد. فرستاده معتمدشاه ایران را بی‌نیل مقصود روانه نمود و صریحاً جواب داد که: توب و صالدات را از گکچه، که خاک ایران است، برنمی‌دارم. این مطلب بر خاطر اولیای دولت ایران بسیار شاق و گران آمد و چون هریار خواستند به دولت روس و حضرت امپراتور اظهاری کنند یرمولف گاهی اینجا مانع می‌شد و گاهی آنجا مغشوش می‌کرد. لذا به کلی از آن طرف مأیوس شده، لابد شدند که: به‌نوعی که از آن طرف در قید صلح و دوستی نیستند و به‌зор محض راه می‌رونند از این طرف هم در مقام تلافی برآمده، احراق حق نمایند. شاهزاده ولیعهد به این عزم حرکت کرده، تا ایروان آمد. در آنجا خبر قضیه ناگزیر امپراتور سابق رسید. دولت ایران شایسته ندید که همچه (!) وقتی بنای سنتیز و آویز بگذارد و مصلحت در این دید که: دوستی و خصوصیت را در آن هنگام زیاده کنند و یکی از شاهزادگان را به تعزیت امپراتور سابق و تهنیت امپراتور جدید بفرستند. اظهاری هم ضمناً در این خصوص‌ها بشود که: ماده نزاع سرحدها رفع شود و پایه دوستی دولتين محکم‌تر باشد. در این بین خبر عزیمت منچشکوف

به ایلچی‌گری رسید. دولت ایران به انتظار ورود او در فرستادن شاهزاده تأمل نمودند. او که به سرحد مملکت رسید از یک طرف خودش با نامه و هدیه امپراتوری وارد حدود قرداخ شد و از طرف کینیاز با توب و صالحات بر سر آب میرک آمد، که بیلاقات محال آباران را تصرف کند. شاهزاده ولیعهد میرزا انبورگر^۱، وکیل دولت روس را، نزد منچشکوف فرستاده، این خبر را به او داد. منچشکوف پولکونیک بارتلامه^۲ را نزد نایب یرمولف به تفلیس فرستاد که: چاره مطلب را کند. لکن به هیچ وجه اثری ظاهر نشده، فایده نکرد، تا منچشکوف خودش به تبریز آمد و در چمن سلطانیه شرفیاب حضور شاهنشاهی شد. چند مجلس فیما بین او و امنای دولت ایران گفتگو اتفاق افتاد. خواهش دولت ایران این بود که: رفع تجاوزات شود. منچشکوف به عذر عدم اذن و اختیار معترض شد. یأس دولت ایران از این رهگذر به عمل آمد. تمامی خلق از جا درآمدند که: حفظ آب و خاک مملکت خود را، هر طور مقدور شود، بکنند حتی علماء و فضلا در حرکت آمدند و از دحامی عام در اردبیل همایون شاهنشاه شد. از ولایات اسلام هم، که در دست روس بود و از سلوک یرمولف به جان رسیده بودند، عرضه‌ها و عجزه‌ها رسید و دولت ایران نظر به یأسی، که موافق تفصیل فوق، از رفع اذیت و همسایگی عساکر روس، به هرجهت از جهات، حاصل شده بود، جای تحمل نماند و به حکم ضرورت در مقام احراق خود برآمدند و بر هر که اندک انصاف دهد و اطلاع یابد ظاهر خواهد بود که ابتدا بد عهد و عهدشکنی از عساکر روس بود، که بنای تجاوز را گذاشتند و خلاف شرط عهدنامه پادشاهان را به عمل آورده‌اند. معهذا باز در وقتی که منچشکوف از اردبیل شاهنشاه مرخص می‌شد وزیر دولت ایران صریحاً به او گفت و نوشت که: هرگاه بعد از ورود پطرزبورغ مراتب را حالی دولت روس کنی و در صدد منع سرحدداران خود از حرکات سابقه برآیند دولت ایران را جز صلح و سازش و خوش‌همسایگی منظور و مقصودی نیست. بالفعل هم سخن و خواهش دولت ایران همین است و راضی به جنگ و خونریزی خلق‌الله نمی‌باشند. همین که اطمینان حاصل کنند که مثل سابق رفتار نمی‌شود بر سرکار صلح ایستاده و برای خیرخواهی خاص و عام آمده‌اند، والسلام.»

از سنجهش مدلول این نامه میرزا ابوالقاسم قائم مقام که پیدا است به دستور مخدومان خود نوشته است با آنچه تاریخ نویسان زمان ضبط کرده‌اند و پیش از این آورده‌ام معلوم می‌شود که آنچه در این نامه آمده است درست نیست و قطعاً دربار ایران جداً خواستار

جنگ بوده و امیدوار بوده است به این وسیله نواحی از دست رفته را پس بگیرد. چنان‌که گذشت منتظر اقدامی که در این نامه نوشته‌اند امیدوار بوده‌اند پرنس منشیکو در ورود به پترزبورگ برای جلوگیری از جنگ بکند نشده‌اند و بلافاصله پس از عزیمت او از سلطانیه لشکریانی را که آماده کرده بودند به میدان جنگ فرستاده‌اند.

نتیجهً مأموریت پرنس منشیکو و بهانه‌جویی برای جنگ دوم در استناد روسی چنین منعکس شده است: پرنس تازه به سلطانیه رسیده بود که عباس میرزا در همان ماه ژوئن (سال ۱۸۲۶ برابر ذیقعده ۱۲۴۱) و در ضمن توقف سفیرکبیر در تبریز هنوز هیچ نشده دست به کارهای جدی زده بود که رضایت شاه را به جنگ فراهم کرده بود. در این هنگام شیخی از کربلا (شهر متبرک مسلمانان شیعه در اطراف بغداد) به نام میرسید محمد در طهران پدیدار شد و وی به نام پیامبر آشکارا فتوی به جهاد داد. این شیخ در ضمن عرایض بسیاری از روحانیان و اهالی خان‌نشین‌های ما را در سرحد به شاه نشان می‌داد که به گفته وی از او درخواست کرده بودند ایشان را از دست کافران خلاص کنند. رونوشت‌هایی از این عرایض نزد عباس میرزا در تبریز بود. این نکته هیچ شکی درباره دستیاری وی در توطئه‌های روحانیان باقی نمی‌گذارد. شاه در انتظار ورود فرستاده امپراتور روسیه، بسیار مایل بود شیخ فتوی دهنده را از جایگاه خود دور کند؛ اما تعصب روحانیان این کاری را که بسیار شایسته بود و حتی در روابط بین‌الملل که به دقت رعایت آن را بکنند اجباری به نظر می‌آید به او اجازه نداد. هنگام ورود منشیکو به سلطانیه پیش از وقت به جنگ مصمم شده بودند. الله‌یارخان وزیر اعظم شاه که کاملاً فدایی عباس میرزا بود و تنها به تحریک وی کار می‌کرد، با وجود دلبستگی تامی که فتحعلی شاه به صلح داشت او را به همراهی در آغاز کردن به جنگ ودادشت. در این موقع پرنس منشیکو نوشه است: «شاه هم از جانشین خود می‌ترسد و هم از روحانیان، هنگامی که روحانیان مردم را به تعصب و ادارند تسلیم درخواست‌های ایشان می‌شود». در آغاز ماه ژوئیه (آغاز ذی‌الحجہ) هنگام پذیرایی از سفیرکبیر به او بی‌ادبی کردند و رعایت تشریفات معمولی را درباره فرستادگان دول بزرگ نکردند. شاه از آن‌که به دست خود نامه‌پادشاه ما را بگیرد امتناع کرد و به پرنس منشیکو فرمان داد آن را روی بالش بگذارد، بنا بر معمول مشرق‌زمین این بی‌احترامی از سوی شاه نسبت به امپراتور روسیه بود.^۱

گفتگوهای پرنس منشیکو با الله‌یارخان وضع جدی نداشت؛ احتمال می‌رود مقصود

۱. انقلابی که درنتیجهً چشم‌پوشیدن گراندوک کونستانتنین از ناج و تخت روی داده بود (یادداشت اصل کتاب).

وزیر اعظم این بوده است که پرنس را معطل کند، زیرا که در همان تاریخ ۱۷ ژوئیه (۱۱ ذی الحجه) عباس‌میرزا شتابان از سلطانیه رفت برای آنکه در سرحدات قراباغ بر قلمرو ما تاخت و تاز کند چون پیش از ده‌سال بود که خود را برای این کار آماده می‌کرد، نه تنها به شورش خان‌نشین‌های مسلمان ما، به کافی نبودن تدارک‌های نظامی ما در ایالات سرحدی، بلکه به برخی شایعات مبهم انقلابی که می‌گفتند در سن پترزبورگ روی داده است^۱ امیدوار بود. تنها اندیشه او از میان بردن همه آثار عهدنامه گلستان بود که از آن نفرت داشت. اما پرنس منشیکو چون از سلطانیه رهسپار شد، در تبریز او را معطل کردند، در ایروان تقریباً وی را زندانی کردند، تنها در آغاز ماه سپتامبر (صفر ۱۲۴۲) به تفلیس رسید. نخستین گزارشی که یرمولف در این زمینه داد امپراتور را بسیار خشمگین کرد.

در سوم ماه اوت (۲۸ ذی الحجه ۱۲۴۱) نوشته که سردار ایروان در ۲۸ ژوئیه (۲۲ ذی الحجه) با دسته‌ای شامل پنج هزار تن از سرحد ماگذشته و فرمانده فوج پیاده نظام تفلیس پرنس سوارز میدزه را ناگزیر کرده است از لشکرگاه خود عقب بنشیند.^۲

مطلوبی که در این کتاب درباره نامه‌های مردم نواحی از دست رفته فقفاز آمده قائم مقام نیز در نامه‌ای که پیش از این آوردم به آن اقرار کرده است. از این جاییدا است که استناد روسی اگر هم مبالغه‌ای در آنها رفته باشد چندان بی‌اساس نیست.

روابط دربار روسیه با عباس‌میرزا

در این دوره سیزده سال و یک ماه و یازده روز در میان دو جنگ، امپراتوران روسیه با عباس‌میرزا نایب‌السلطنه نیز روابط مستقیم داشته‌اند و این روابط پیش از آن بوده است که دربارهای شاهی با یکدیگر دارند، زیرا که معمول است پادشاهان با پادشاهان مکاتبه می‌کنند و اگر لازم شود نامه‌ای به ولی‌عهدی بنویسند آن نامه را ولی‌عهد آن کشور می‌نویسد. این‌که امپراتوران روسیه مستقیماً نامه به عباس‌میرزا نوشته‌اند دلیل است که نفوذ او را بر پدرش می‌دانسته‌اند و آگاه بوده‌اند که در کارها مخصوصاً در لشکرکشی‌ها اراده‌وی مؤثرتر است و می‌توانند پدر را به کاری که خواست او نیست برانگیزد و به هر کاری که خود می‌خواهد وادار کند. چنان‌که پیش از این گذشت هرگاه برای پدرش می‌فرستاده‌اند هدایایی

۱. انقلابی که درنتیجه چشم‌پوشیدن گراندوک کونستانتنین از تاج و تخت روی داده بود (یادداشت اصل کتاب).

۲. کتاب سابق‌الذکر، پرنس سجریائوف ج ۲، ص ۳۰-۳۲.

برای وی نیز ارمنان‌هایی روانه می‌کردند.

در بار انگلستان بالعکس تا این اندازه به عباس‌میرزا پروردگار نداده است، زیرا در موقعی که ولایت‌عهدی پس از عهدنامه گلستان رسمی شده است نامه‌ای که برای تبریک این سمت به او نوشته شده و نسخه اصل آن نزد آقای محمود فرهاد معتمد در تهران است به امضای ژرژ چهارم در زمان ولی‌عهدی و نیابت سلطنت او است.

اما در بار روسیه چنان‌که گذشت رعایت این اصول رایج را نکرده است. در منشآت قائم مقام چند نامه هست که وی از جانب عباس‌میرزا به امپراتوران روسیه نوشته است و ناچار پاسخ نامه‌هایی است که ایشان به وی نوشته‌اند. متنهای از مضمون آن نامه‌ها پیدا است که پس از جنگ دوم و پس از امضای عهدنامه ترکمان‌چای نوشته شده است. از نامه‌هایی که امپراتوران روسیه در میان دو جنگ و پس از عهدنامه گلستان به عباس‌میرزا نوشته‌اند تنها به دو نامه دسترسی یافته‌ام بدین‌گونه که آقای محمود فرهاد معتمد نسخه اصل دو نامه از امپراتوران روسیه را خطاب به عباس‌میرزا دارد و با کمال کرم و گشاده‌روی اجازه نقل آنها را به من داده است. نخست نامه‌ای است از الکساندر اول به عباس‌میرزا که در تاریخ دهم ماه مایس سال ۱۸۱۶ تقویم روسی (۲۸ ربیع الاول ۱۲۳۱) نوشته شده و دیگر نامه‌ای است از نیکولای اول که در ۳۱ زانویه ۱۸۲۶ روسی (۱۱ جمادی‌الآخره ۱۲۴۱) در آغاز سلطنت خود به او نوشته و ترجمه نامه اول را به فارسی مخصوصی که پیدا است مرد بیگانه‌ای در روسیه کرده در برابر آن نوشته‌اند و اینک خواهد آمد.

اصل این نامه روی کاغذ سفید به قطع بزرگ با خط خوش‌نویس و با طلا نوشته شده و در چهار طرف آن با طلاگل و بوته‌های زیبا ساخته‌اند و در بالای آن عقاب امپراتوری روسیه را با طلا کشیده‌اند. کسی که ترجمه فارسی آن را با خط نسبتاً خوب و مرکب سیاه نوشته پیدا است که روسی را درست نمی‌دانسته یا آن‌که خط مترجم را درست نمی‌خوانده است زیرا که در اسامی جغرافیایی که در آغاز نامه در پی نام الکساندر هست اشتباهات کرده و در آنها تحریف به کار برده است. در متن عیناً آنها را همچنان که در اصل هست نقل کردم و ضمناً برای راهنمایی خوانندگان آن اسامی را چنان که به زبان روسی تلفظ می‌کنند آورده‌ام:^۱

«به‌نام و مرحمت بی‌عنایت حضرت سبحان آفریدگار، ماکه الکساندر اول امپراتور و شاهنشاه فرمانفرمای کل ممالک روسیه و موسحه (مسکو^۲) و کتو^۳ و ولادیمر^۴ و نووغرود^۵ و

۱. ضبط ترکی کلمه tsar روسی.

چارقران و حاجی ترخان وله (لهستان^۱) و سیبر (سیبری^۲) و جزیره قریم، پادشاه پسکو^۳ و کنیاز اعظم سмолنسق^۴ و لتوانیا (لیتوانی^۵) و ولینا^۶ و پودلیا^۷ و فنومدیا^۸، کنیاز استلوندیا^۹ و لفلوندیا^{۱۰} و فورلوندیا^{۱۱} و سمیفالیا^{۱۲} و بلومستوق^{۱۳} و قورل (کارلی^{۱۴}) و تور^{۱۵} و پوغرو^{۱۶} و پرم^{۱۷} و بلغار^{۱۸} و سایر، پادشاه و کنیاز اعظم اراضی نوواگرود^{۱۹} و راران^{۲۰} و پولوچق^{۲۱} و بلورروا^{۲۲} و دوروا^{۲۳} و بدور^{۲۴} و قوندیس^{۲۵} و وتیسق^{۲۶} و حاکم بالاستقلال ولایات شمالیه و پادشاه اپریا^{۲۷} و قرنالینا^{۲۸} و گرجستان وایمرت (ایمرت^{۲۹}) و منکریل (منگریل^{۳۰}) و غوریل^{۳۱} و اراضی قبارده^{۳۲} و بالارث پادشاه و حکمران کنیازهای چرکس و جبال قفقازیه و ستورمان^{۳۳} و وتیمار^{۳۴} و پادشاه سایر و سایر ممالک و محال و اراضی هستیم، به آن علوالمآب و جلیل الاشها ر شهزاده، فرزند ارجمند فرمانفرما ممالک ایران جناب عباس میرزا^{۳۵}، والانزاد و تعالی شانه، سلمه الله تعالی، از بليات و آفات زمان از مکنونات خاطر خلوص ما به اين گونه اظهار نمایم که: صحیفة الولای آن والا شأن فرح بخشای وصول شده، با کمال محظوظیت از مضمون آن مفهوم گردید. این که اعاده مضافات قدیمیه، که اکنون به شادمانی عام میان دولتين علیتین روسیه و ایران کما فی السابق، بالیمن والسعاده، پذیرای حصول گشت مؤدی اقصای ممنونیت و غایت مسروریت این جانب شده، نظر به حرمت طبع و اخلاق گزیده صفات و درایت عقل و خرد بین آن نبالت سمات ما را وثوقی تمام است، که در تمهید بنیان راسخه دوستی دولتين و در تأیید استحکام اساس و اسباب حب و وداد شوکتین، که متوجه خیر و خوشحالی رعایای جانبین است، خالصانه راغب و در تکمیل وسائل این امر میمانت اثر مایل و طالب می باشند، چون نیت قرارداده ما آن است که: به هر وجهه مبانی محبت و وداد و مراتب حسن جواریت و اتحاد دولتين بیشتر قوی و استوار و محکم و پایدار گردد و نیز در انجام مقاصد مخصوصه آن جناب، که از زیانزد خامه وفا نشانش فهمیده شد، مراد ضمیر صفت تخمیر ما چنین است که: به طریق موافق کار و مصلحت و به وجهی مطابق فواید دولت خود حسب الامکان شیوه همنگی و مضافات را مراعات کرده باشیم، ایلچی بزرگ، که به دولت بهیه ایرانیه مأمور و تخصیص کردیم،

1. Leh	2. Sibir	3. Pskov	4. Smolensk	5. Litov	6. Valin
7. Podol	8. Finlande	9. Estland	10. Lifland	11. Courland	12. Semigal
13. Beloston	14. Korel	15. Tver	16. Yougor	17. Perm	18. Bolgar
19. Novogord	20. Razan	21. Polot	22. Belozer	23. Oudor	24. Obdor
25. Kondis	26. Vitepsk	27. Iversia	28. Kartalin	29. Iméretie	30. Mingrelie
31. Gouril	32. Cabarde	33. Stormarn	34. Ditmaren		

فرمودیم که به آن محل‌ها رفته، بعد از معاینه و رؤیت جمیع مقتضیات این خصوص را برواجنبه^۱ دویت تدقیق و ملاحظه و تفصیلات کیفیت حال را بالتحقیق به این جانب عرض و اعلام کند. دلخواه ماست که: نتایج اخبارات مومن‌الیه صورتی نماید که به آن درجه خلوص خاطر صداقت سمیر و علامات نیک‌خواهی ضمیر صدق تخمیر خود را به حضرت پادشاه رفیع‌جاه و به آن شهزاده مناعت دستگاه بالفعل اظهار و اجرا ما را ممکن شده باشد. ایلچی بزرگ آن دولت، زبده‌الامرا العظام، میرزا ابوالحسن‌خان، که اکنون مرخص معاودت به آن جانب گردید، در اثنای مأموریت و ایلچی‌گری خود به ایفای لازمه غیرت و ادای واجبه بندگی و صداقت در خدمات حضرت پدر بلندآختر، پادشاه جلیل‌الاقدار، شایسته انتظار عواطف آثار آن فرزند والاشأن شده است. در این اوان سعادت‌نشان، که مشارالیه متوجه آن سامان بود به تحریر این نامه مسرت ختامه حقایق‌نگاری توجه خاطر و اعتبار خلوص آثار خود را واجب دانسته، چندان می‌گوییم که: در همه آن وصال در اثبات نیک‌خواهی خود به آن ذات جلالت سمات حاضر و آماده می‌باشم. باقی ایام خجسته و صحت و عافیت مستدام باد. در پایتخت پطرزبورغ به تاریخ دهم ماه مایس سنه ۱۸۱۶ در سال شانزدهم سلطنت ما نوشته شد.» پیدا است که این نامه را الکساندر در پاسخ نامه‌ای از عباس‌میرزا نوشته که در آن خواستار شده بوده است در تحدید حدود ایران که در عهدنامه گلستان مبهم گذاشته بودند تجدیدنظر کند و وی و عده داده است که سفیر روسیه که تازه به این سمت برگزیده شده است به محل برود و در این زمینه گزارش به او بدهد. قطعاً مقصود از این سفیر همان یرمولف است که نتیجه مأموریت او را در صحایف پیشین آورده‌ام. این نامه را الکساندر به توسط میرزا ابوالحسن‌خان، هنگامی که از روسیه بازمی‌گشته فرستاده است.

نامه دیگری که آقای محمود فرهاد معتمد‌اصل آن را دارد در همان نخستین روزهای سلطنت نیکولای اول در ماه ژانویه ۱۸۲۶ (جمادی‌الآخره ۱۲۴۱) نوشته شده و به زیان روسی است و ترجمه آن به این‌گونه است:

«با تأییدات خداوند متعال ما نیکولای اول امپراتور و فرمانروای کل کشورهای روسیه و غیره و غیره در ضمن اظهار احترامات اعلیحضرت امپراتوری خود به والاحضرت عباس‌میرزا ولی‌عهد و فرزند ارجمند برادر کیوان حشمت و نامدار ما، اعلیحضرت شاهنشاه و فرمانروای ایران، اطلاع می‌دهیم که: خواست خداوند توانا به آن تعلق گرفت که به دوران گران‌بهای امپراتور اعظم الکساندر اول، برادر کامگار ما، خاتمه دهد و ما را بر تخت اجدادی

۱. در اصل چنین است و شاید «واجبه» بود که کاتب چنین نوشته است.

کشورهای روسیه بنشاند. اینک مراتب را به اطلاع آن والاحضرت می‌رسانیم و یقین داریم که شما در این حادثه غم‌انگیز که باعث فقدان کسی شد که همواره با شما دوست بود با ما شریکید. برای ما نیز موجب کمال مسرت است اظهار کنیم که آن ولیعهد والاجاه ایران، که فرمانفرمای ولایات همسایه روسیه است، با همه قوای خود در استوارکردن پایه‌های اتحاد و نیکخواهی، که خوشبختانه در میان دو دولت موجود است، خواهد کوشید و به این‌گونه حق خواهد داشت از دوستی و مهربانی ما برخوردار گردد. در زمان ولیعهدی ما اطلاعاتی به ما رسیده است که شما به کسب معلومات نظامی و اصول کشورداری میل وافری آشکار می‌کنید. این خبرها موجبات کمال احترام را نسبت به ملکات فاضله آن والاحضرت در ما فراهم کرده است و اکنون که بر تخت سلطنت نشسته‌ایم با کمال خرسندی موقع را غنیمت می‌شماریم و مترصدیم که وسایل لازم را برای رسیدن به این اندیشه‌های بزرگ در اختیار شما بگذاریم. مادر ژنرال شاهزاده منشیکو، که با نامه‌ای عازم حضور اعلیحضرت پدر تاجدار شماست و ضمناً حامل این نامه به عنوان آن والاحضرت هست چگونگی دستورهای ما را، که به فرمانده کل نیروهای گرجستان داده‌ایم، به اطلاع شما خواهد رساند. این دستورها حاکی از آن است که به پیروی از حفظ مبانی مقدسی، که روسیه شعار خود قرار داده است، در ضمن رعایت شئون و حقوق مسلم ما هیچ‌گاه موجبات نارضایتی مشروع همسایگان را فراهم نکند. سنت پترزبورگ ۳۱ میان روز ژانویه ۱۸۲۶ و نخستین سال سلطنت ما.»

پیدا است که این نامه در ظهر روز ۳۱ ژانویه ۱۸۲۶ (روسی) مطابق با ۱۰ جمادی الآخرة ۱۲۴۱ نوشته شده و نیکولای آن را به توسط سفیر خود پرنس منشیکو برای عباس‌میرزا فرستاده است.

از مدلول این دو نامه و لحنی که در نوشتن آنها به کار رفته است خوب پیدا است که چه تفاوتی در میان سیاست الکساندر و نیکولای درباره ایران بوده است. در نامه الکساندر در پی نام او ۴۵ ناحیه را که جزو امپراتوری او بوده است اسم برده‌اند و این نامه را با طمطراق مخصوصی نوشته‌اند. پیدا است که الکساندر خود را فاتح روزگار خویش می‌دانسته و به ضرب شستی که به ایران داده بود مطمئن بوده است و یقین داشته که ایرانیان دیگر جرأت درافتادن با وی را نخواهند داشت. اما لحن نامه نیکولای بسیار ساده و عاری از طمطراق است و حتی جنبه مساعدتی در آن هست و این می‌رساند که نیکولای در صدد نبوده است جنگی با ایران بکند و شاید اگر ایرانیان در جنگ دوم پیش‌دستی نمی‌کردند و آن اوضاع وخیم را فراهم نمی‌آوردند با وسایل دیگری می‌توانستند عواقب جنگ اول و عهدنامه گلستان را تغییر بدهند چنان‌که قراین دیگر نیز این نکته را تأیید می‌کند.

مراحل و عواقب جنگ دوم

نخستین اقدامی که در جنگ دوم شده این است که در تاریخ ۲۲ ذی الحجه ۱۲۴۱ (۱۸۲۶) حسین خان بیگلریگی ایروان معروف به حسین خان سردار ایروان با پنج هزار تن از لشکریان خود از مرزی که در آن تاریخ پس از عهدنامه گلستان معین کرده بودند گذشته و وارد متصرفات روسیه شده است.

چنان‌که پیش از این گذشت در بار روسیه تصور نمی‌کرده است که جنگ دوم دریگیرد و عقیده‌یار مولف را در این زمینه نمی‌پذیرفته و به او اجازه نداده است وسائل پیش‌بینی از این جنگ را فراهم کند و لشکریان وی در قفقاز آماده برای این کار نبوده‌اند. چون در همین زمان پرس منشیکو هنوز در ایران بوده است و انتظار نمی‌رفته است در حضور سفیر فوق العاده در بار روسیه به جنگ اقدام کنند. لشکریان قفقاز آماده جنگ نبوده‌اند و شاید عباس‌میرزا از این اوضاع یا خبر بوده و امیدوار بوده است روس‌ها را به غفلت بگیرد و به همین جهت چنان‌که پس از این خواهد آمد در آغاز جنگ تا چندی لشکریان روسیه شکست می‌خوردند. بهترین دلیل بر این که روس‌ها منتظر جنگ نبوده‌اند این است که اعلان جنگی که به ایران داده‌اند سه ماه و سه روز بعد یعنی در ۲۶ ربیع‌الاول ۱۲۴۲ (۱۸۲۶) در مسکو منتشر شده است.

این اعلان را به زیان فارسی نوشته و در همان روز در مسکو در یک ورق بزرگ به قطع ۵۰ سانتی‌متر به خط نسخ تعلیق و چاپ سنگی انتشار داده‌اند. متن آن با تصویری از

آن در مجلهٔ یغما^۱ سابقاً منتشر شده است و عین آن را اینجا نقل می‌کنم:

«شبههایی که در کیفیت نقض عهد، که بلاحق و نصفت از طرف دولت ایران ناگهان به ظهر آمد، در خاطر دولت روسیه می‌بود، الحال رفع شد. در خلال یک ماه دولت روسیه هرگز ظن و خیال نمی‌کرد که شاه ایران، هنگامی که صلح و مسالمت برقرار و مذاکرات دوستانه در میانه درکار می‌بود، بجهت منازعه و بدون سبب شکوا هنوز از محاربه خبر نداده، به عسکر خود مقرر فرماید که به اراضی دولت روسیه هجوم آورده، بدان حوالی شرارهٔ فتنه و آشوب القا و به اشتغال نایره جنگ و جدال اشتغال نماید. اما ظن و اعتقاد دولت روسیه، که به نفس الامر موافقت داشت، محض خیال باطل می‌بود. از آنجاکه به حدود روسیه علی‌الغفله تجاوز‌کننده، چنان‌که دولت روسیه، از فرط خیرخواهی و اعتدالی که دارد، مظنه می‌برد، نه از قبائل همجواران وحشی بوده، بلکه بر چند نفر از عسکر روسیه، که به محافظت سنتور و ثغور مقرر می‌بودند، علی‌الفور هجوم آورند و به میان ولایات هم‌حدود داخل شوند. بلاشتباه عسکر ایران بوده و سالار لشکر مزبور نه از سرکردگان فتنه‌انگیزی که از اوامر پادشاه ایران روگردان باشند بوده، بلکه عسکر مزبور را سوق‌کننده و ایشان را به حمله مرتب گرداننده و اهالی آن ولا را به عصیان تحریک و ترغیب سازنده، بالفعل وليعهد و وارث تاج و تخت ایران بوده است. در این صورت دولت روسیه، که به مقابله اقتدار با اقتدار و حرب با حرب مجبور است، اگر مورد اشتکای دولت ایران را می‌شناخت و یا دریافت می‌ساخت، هرآینه اسنادات دولت ایران را، که به وجوب این‌گونه منتهای اسباب و حرکات اساس اتخاذ کرده، از لوازم دانسته، در مواجهه دول اروپا رد و ابطال می‌نمود. فاما دولت روسیه، به سبب مواد نزاع، که بعد از این به قوت عسکریه خود قطع و فصل خواهد شد، اگر واقف نمی‌باشد، لکن علائق و معاملاتی که با دولت مذکوره جریان بوده است، به طریق اجمال تحریر و اشعار نموده، از طرف دولت ایران به ظهور این مقوله پیمان‌شکنی و وضع و حرکتی، که منافی جمیع اصول حقوق ملل می‌باشد، اصلاً متربّ نگشته، برای اثبات این مدعای این منوال بسط کلام و مقال می‌گردد که: در وقتی که اتفاق و اتحاد کافه دول، که ممالک اروپا را از آفات تغلب تخلیص و بین‌الخالق اساس صلح و صلاح را مؤسس کرد، بنا بر فتوحات که ابدال‌باد در السنّة خاص و عام مذکور خواهد شد، اقصی‌الغايه اشتها ریافت، به عنایت الله تعالی مساعی حریبه دولت روسیه در محاربه که با دولت ایران داشت مظہر

توفیقات ریانی شده، از ولایات ایران ایالات موفوره به تصرف عسکر روسیه درآمده، از جهت فتوحات متوالیه، چون دولت ایران طالب مصالحه گردید، لهذا به تاریخ دوازدهم ماه تشرین اول سنه هزار و هشتصد و سیزدهم عیسویه در چمن گلستان بین الدولتين یک قطعه عهدنامه مصالحه منعقد شده. از آن وقت به منطقه عهدنامه مذکور ضوابط علائق و روابط معاملات جانین مقرر و بنابر اساسی که علی حالها ابقا باید باشد چگونگی متصرفات و تملکات طرفین معین گردیده، از مواد اصلیه آن، که دولت روسیه به دولت ایران متعهد شد، یکی آن است که شاه ایران از شهزادگان خود هر که را انتخاب کرده، ولیعهد گرداند، دولت روسیه او را بالاستحقاق وارث تاج و تخت ایران دانسته، قبول نماید. ثانیاً حدود جدیده، که در ولایات، که ضمیمه ممالک روسیه گردیده و به موجب عهدنامه گلستان معین شده بود، امر تحدید آن را به اتفاق مأموران دولت ایران به اتمام رساند. اول تعهد مذکور از جانب دولت روسیه به دقت تمام اجرا شده، هنگامی که فتحعلی شاه پسر خود عباس میرزا را ولیعهد خود نامزد کرده، اعلام نموده بود، دولت روسیه نیز میرزای معظم الیه را شایسته تاج و سریر دیده، نیابت او را بدون تأثی تصدیق نمود، ولیکن امر تعیین سرحد و سنور از جهت وقوع بعضی مباحثات در عقده تعویق مانده، پیش از قطع منازعه پادشاه اعظم و امپراتور معظم کساندر اول، که شأن و شوکت خود را به مدارج اعلی رسانیده بود، اگرچه به دار عقبا ارتحال کرد، اما در عهد سلطنت او مذاکرات و مکالمات، که در مباحث جزویه مذکوره با دولت ایران واقع شده بود، به حقانیت و اعتدال پادشاه مرحوم، که در تدبیر امور ملکیه موصوف گشته، دلیل شافی است. اوامر و تأکیدات، که به وکلای دولت خود و به ایلچیان و مصلحت گزاران^۱، که به دولت ایران مأمور بودند و به تمامی کارکنان گرجستان فرموده، به این جهت نهج است که: آثار دوستی و مسالمت و حسن مؤلفت را، از قراری که دولت روسیه با سایر دول ملتزم دارد، در معاملات با دولت ایران کذلک به دقت تمام مرعی داشته، به نحوی رفتار کنند که: به شاه و به ولیعهد او و وکلای دولت ایران یقین حاصل گردد که: دولت روسیه هرگز در هوا و هوس ضبط ممالک نمی باشد و در مطعم نظر به غیر از دوام آسایش و اجرای شروط معهوده چیز دیگر ند وهم از وضع و حرکتی، که باعث سوء ظن و شکایت دولت ایران بوده باشد، احتراز کرده، اجتناب نمایند. خلاصه کلام: بقیه مباحثه که در فی مابین دولتين سانح گردیده موجب آن می باشد که از زمان انقطاع مخاصمت اراضی،

۱. در اصل: مصلحت گذاران

که در مایین انہار کپه نکچی و چودار واقع است و به مضمون عهدنامه گلستان به دولت روسیه منتقل و متعلق گشته بود، الی حال در تصرف دولت ایران باقی است و دولت روسیه نیز در مقابل آن در سواحل دریاچه کوکچه، که در مایین غرب و شمال فاصله جبال است، قراولخانه‌ها ساخته بود. امپراتور مرحوم از مباحثه مدعیات دولت ایران اعراض و برای رد سواحل مزبوره به ایران استرداد اراضی دولت روسیه را، که تا آن زمان در تصرف دولت ایران بود، مطالبه و یا این‌که مبادله اراضی مذکوره را، که معمور و محصول دار است به آن سواحل دریاچه مزبور، که قلیل‌الوسعه و کم‌علف می‌باشد و به جز از^۱ قریبیت به دریاچه فضیلت ندارد، اعلام فرمودند. کیفیت تحديقات لازمه در آن خصوص پیشنهاد وکلای دولت ایران گردیده، بعد از توضیحات و تفسیرات، که مدت متمادیه بین‌الدولتين شده و به هیچ‌وجه از آن نقاری به‌خاطر نیامده، در ماه آذر سنه هزارهشتصد و بیست و پنجم عیسویه رأی جانین مقتربین گشته، در حین فوت پادشاه غفران جایگاه علامات اختتام مباحثه و معارضه، که به آرام و خوشی گذشته بود، رو نمود. در این وقت که چون اعلیحضرت پادشاه اعظم و امپراتور اکرم نیقولای، که به اطوار و افکار صاییه سلف بزرگوار خود وارث شدند، به اثر برادر مرحوم خود به رغبت تام اقتدا کرده، جلوس همایون خود را به جهت تبلیغ به شاه ایران و به نایب‌السلطنه عباس‌میرزا در ماه کانون ثانی جنرال مایور کنیاز منشیقوف را به ایلچی‌گری تعیین و با نامه‌های شاهانه، که به عبارات محبت‌آمیز مشعر، به اخص میل و رغبت امپراتوری در اجرای شروط و عهود و تشید قواعد صلح و مسالمت بود، به دولت ایران ارسال و به کنیاز مرقوم رخصت کاملاً داده، تأکید فرموده بودند که به تمشیت قضیه مباحثه، که تا حال باعث تعویق تحديد سنور می‌بود، پردازد و خصوص مبادله را، به طریقی که مذکور شد، تکرار بیان نماید و جهت ترویج مصلحت دولت به وجه احسن و انفع برای اظهار مقاصد خالصانه دولت روسیه در باب مبادله به اراضی مزبوره، که الی الان در تصرف ایران است، قطعه‌ای از ایالت طالش علاوه کند و از استقامت ضمیر صفوت تخمیر معدلت مشحون اعلیحضرت امپراتور به شاه ایران و به عباس‌میرزا علم یقین حاصل گرداند و اقتدار دولت روسیه را، که به حقانیت و نصفت مربوط است، به وضوح رسانیده و هر جهات سوءظن و توهمند دولت ایران را رفع کرده، تلقین سازد که: تشید و استحکام مبانی خلت و ودادی که به تقریب مصالحه در فی‌مایین دولتين رسوخ یافت محض صلاح دولت طرفین و

مقتضای مصلحت جانبین می‌باشد و اعليحضرت امپراتور نيقلای، نيز مانتد برادر مرحوم خود، جز از وفا به عهدنامه^۱ مطلبی ندارند. القصه مأموریت سفیر مومنی اليه اين بوده که: دولت ايران در مقابل آن با جنگ و جدال جواب داده، احوال و حادثات اصليه، که بعد از اين به ظهر آمد، از اين قرار بوده است که: سفير مذکور هنگام ورود به حدود ايران در کمال تعظيم و تكرييم قبول شده و حين وصول به تبريز عباس ميرزا لوازم عزت و احترام را درباره او مبذول و اظهار مراسم دوستي و مضافات مخالصت مشمول فرموده، سفير مومنی اليه برای ادائی اوامر محولة امپراتوری به صحرای سلطانیه تکليف می‌شود و در آن اثنا میان خلايق آن ولا غلغله عظيمي ظاهر می‌گردد. عباس ميرزا سفير مذکور را در آنجا گذاشت، به سرعت تمام به جانب سلطانیه عزیمت و عسکر ايران فی الحال به حدود روسیه روانه و آمد، ذر رأس سنور بر چند نفر از عسکر روسیه، که به جهت محافظت سرحد مأمور می‌بودند، هجوم آور و نفرات مذکوره را به بازگشتن به معسکر خود مجبور ساخته، به اراضی دولت روسیه مستولی می‌شود. چون اعлиحضرت امپراتور اعظم به حرکات خصمانيه دولت ايران مطلع گردیدند در مبادی حال مقدمه تعدی را به سرکشی و عدم اطاعت يكی از سرکردنگان ايران، که از اراده شاه خود مخبر نباشد، حمل کرده، فرمودند که: در نقض عهد پيش از همه به سردار ايروان گمان می‌رود، باید که او عبرة للسايرین از امور خود معزول گشته، تبيه عظيم معاقب گردد. در اين باب فرمان مرسول امپراتوری در محلی به ضابطان گرجستان وصول گردید که: حادثه مذکوره علانيه شده، اجرای مضمون حکم همایون عديم الامكان بود. به جهت آنکه در آن زمان عباس ميرزا از صحرای سلطانیه مراجعت و به سرکردگی عسکر مذکور خود قيام کرده، قطعه‌ای از خاک قره‌باغ متعلق دولت روسیه را ضبط و سکان آن حوالى را به عصيان تحريک و برای انگیختن فتنه و فساد میان اهل اسلام رعایاي دولت روسیه به اطراف و اکناف آن نواحي مخفی آدم‌ها فرستاده و اعلام‌نامه‌ها، که مشعر بر جهاد فی سبيل الله باشد، منتشر نموده، در اين صورت جاييز نیست که اين‌گونه حرکات ناسزا بی جزا بماند. فلهذا دولت روسیه به دولت ايران محاريه را مقرر کرده، اعلان آن می‌نماید که: چون عهدنامه گلستان فسخ شده، بعد از اين تا به تقریب مصالحة مشیده، چنان‌که لایق شأن و شوکت دولت می‌باشد، ضابطه امن و امان را مستحکم نسازد و در عوض غدری که شده لوازم ترضیه و مكافات را تلافی نکند هرآیته اسلحه را به زمین نخواهد گذاشت.

در دارالسلطنه مسقوف شانزدهم تیرین اول سنّه ۱۸۲۶ عیسویه اعطای گردید. چنان‌که پیش از این گذشت و در این اعلامیه دولت روسیه نیز بدان اشاره کرده است حسین‌خان سردار ایروان با پنج هزار تن لشکریان خود از خط مرزی گذشته و پرنس سوارز میدزه^۱ از شاهزادگان گرجی را که فرمانده فوج پیاده تفلیس بود ناگزیر کرده است از لشکرگاه خود در الیک به گوملی عقب‌نشینی بکند.

در مراحل مختلف این جنگ کار ناشایسته‌ای که کرده‌اند این است که اهالی این نواحی را که به دست روس‌ها افتاده بود در فرمانبرداری از ایشان مقصوٰ می‌دانسته و از اسیرکردن و کشتن شان خودداری نکرده‌اند. از طرف دیگر عباس‌میرزا سی‌هزار تن سپاهیان خود را در کنار رود ارس گرد آورده و اندیشه عبور از آن و حمله به سرزمین قراباغ را داشته است.

در این هنگام یرمولف نامه‌ای به امپراتور نوشته و در آن گفته است: «از سرنوشت مژوز ژنرال منشیکو خبری ندارم اما شایعاتی که به من رسیده حاکی است که همه نامه‌هایی را که به من نوشته است ضبط کرده‌اند و دیگر با او رابطه‌ای ندارم». جای دیگر در این گزارش گفته است: «اعلیحضرتا، مرا بدان متهم مکنید که پس از ده‌سال توقف در این سرزمین هنوز ایرانیان را نمی‌شناسم: تصور مکنید که این وقایع کنونی برای من حادثه نامترقبی بوده باشد.»

چنان می‌نماید که نیکولاوی از توهینی که در ایران به سفیرکبیر فوق العاده او شده بود یرمولف را مقصوٰ می‌دانسته است که پیش از وقت او را از این وقایع آگاه نکرده است. به همین جهت یرمولف در همین گزارش نوشته است: «نه، اعلیحضرنا، بیش از یک سال است که افتخار داشته‌ام جزئیات را مستقیماً به اعلیحضرت مرحوم و کنت دونسلرود بنویسم. مازار و ویچ نماینده‌رسمی ما در ایران نیز پیوسته آن را تکرار کرده است. از همان وقت جنگ را پیش‌بینی می‌کردم و درخواست داشتم که بر لشکرها بیفزایند.»

در این دوره مبلغان ایرانی مسلمانان نواحی را که در دست روس‌ها بود تحریک به قیام بر آنها می‌کردند و دشواری که برای کارگزاران روسیه پیش آمده بود این بود که می‌بایست عده‌ای از لشکریان خود را در اطراف گرجستان و ارمنستان برای سرکوبی کسانی که ممکن بود فتنه بکنند نگاه بدارند و در این جنگ تنها از گرجستان و ارمنیان اطمینان داشته‌اند. از خاندان‌های مالداران و نجباٰی گرجستان که از استیلاٰ روسیه به این نواحی زیان دیده بودند

برخی به خاک عثمانی و برخی به ایران گریخته بودند و ایشان نیز هواخواهانی در گرجستان داشتند که روس‌ها می‌ترسیدند مزاحم بشوند. از آن جمله خانواده معروف دادیان بود که از نجای منگریل بودند و با واختانگ^۱ و لیعهد ایمرت که به ارزروم گریخته بود و الکساندر و لیعهد گرجستان که به ایران پناه آورده بود مکاتبه داشتند و از ایشان برای تحریک مردم دستور می‌گرفتند. چنان‌که در ماه مارس ۱۸۲۶ (شعبان ۱۲۴۱) در نامه‌ای که واختانگ به الکساندر نوشته و اطلاعاتی به او داده گفته است: «می‌گویند جنگ در میان روس‌ها و ایرانیان درگرفته است، خدا را شکر کنیم...». به این‌گونه به جز مسلمانان عده‌ای از نصارای قفقاز نیز از سلطنت روس‌ها ناراضی بودند و ممکن بود قیام کنند.

شکست‌های پی‌درپی لشکریان یرمولف که در تیغه حاضر نبودن او به جنگ پیش آمده بود در بار روسيه را نگران کرد و نسبت به او بدگمان شدند. ناچار لشکر بیستم پیاده نظام و یک لشکر نیزه‌داران را به میدان جنگ فرستادند و دستور دادند که فوراً به تهاجم پردازند. وضع نیروهای روسيه را در این جنگ دستوری که بارون دیبیچ^۲ رئیس ستاد کل روسيه به یرمولف داده است روشن می‌کند. در این دستور گفته است: «در دامنه آن سوی کوه قفقاز شما سی هزار پیاده دارید که پانزده هزار تن از ایشان در اطراف تفلیس و نزدیک مرز ایروان هستند. اگر دوهزارتن را برای پاسبانی از تفلیس بگذارید، می‌توانید بی‌درنگ سیزده هزار تن را در یک دسته گرد آورید: این دسته را که با توپخانه و سوار نظام تکمیل بکنید قطعاً شماره آن به پانزده هزار می‌رسد. اعلیحضرت امپراتور کاملاً اطمینان دارد که این عده از سپاهیان به فرماندهی رئیسی مانند جناب شما که تا این اندازه جامع شرایط و آزموده است و تا این اندازه طرف اعتماد زیرستان خود هست، کاملاً برای از میان بردن نیروهای دشمن کافی است».^۳.

در این میان جنگ روز به روز سخت‌تر و برای روس‌ها وخیم‌تر می‌شد. لشکریان عباس‌میرزا وارد سرزمین قراباغ شده و به سرعت شهر گنجه را تصرف کردند. سپس شهر شوشی را در اول ماه اوت ۱۸۲۶ (۲۶ ذی‌الحجہ ۱۲۴۱) محاصره کردند و محاصره آن چندی کشید. در این میان مردم طالش یک‌باره در برابر روس‌ها قیام کردند و حکمران آن که تا آن زمان فرمانبردار روس‌ها بود بنای سرکشی را گذاشت. در استناد روسي در این زمینه چنین آمده است که: «خان طالش که در این زمان در مأموراء قفقاز فعالیت بسیار داشت

1. Vakhtang

2. Baron Diebitch

۳. کتاب سابق‌الذکر، سچریاتوف، ج ۲، ص ۳۸.

می ترسید دیر یا زود سرنوشت همسایگان خود را داشته باشد. و انگهی زیاده روی‌ها و راهزنهای فرمانده لشکریان روسی در لنگران که در ضمن حکمران آن ناحیه بود سبب شد که صبر او تمام بشود».

مراد از این فرمانده و حکمران یاور ایلینسکی^۱ است که فرمانده تیپ ملاحان دریای خزر بود و نتوانست سپاهیان خود را به موقع آماده کند. مصطفی خان حکمران سابق شروان با سواران فراوان خود بر او تاخت و مردم محل نیز با او یاری کردند. پسران حکمران سابق شکی نیز که به ایران رفته بودند بر آنجا تاختند. مردم قبه نیز قیام کرده بودند اما ژنرال ماژور کرابه^۲ فرمانده تیپ اول لشکر بیست و یکم پیاده مانع از پیشرفت ایشان شد و در صدد برآمد بر لشکریان مصطفی خان بتازد، شاه علی خان پسر حکمران سابق قبه مانع شد و پس از جتگی با او شهر قبه را گرفت.

با این همه عده‌ای از مسلمانان قفقاز که فرمانبردار دولت ایران بودند در این قیام شرکت نکردند، چنان‌که مردم داغستان با وجود تحریک‌های سرخای خان حکمران سابق آن سرزمین در این کار شرکت نکردند ولزگیان (لگزیان) نیز به یاری ایران برنخاستند. در ماه اوت ۱۸۲۶ (محرم ۱۲۴۲) یرمولف دو دسته از لشکریان خود را برای گرفتن گنجه و ایروان فرستاد و در پایان آن ماه لشکریانی که شماره ایشان تقریباً چهار هزار بود و دوازده توپ داشتند به فرماندهی ژنرال ماژور ماداتوو^۳ در کنار رود حسن سو نزدیک گنجه فرود آمدند و سرانجام با لشکریان ایران به فرماندهی محمد میرزا (محمدشاه) پسر عباس میرزا که تقریباً دوهزار پیاده و هشت هزار سوار داشت روبرو شدند و روز ۱۵ سپتامبر ۱۸۲۶ (۱۲ صفر ۱۲۴۲) جنگ درگرفت. در این جنگ محمد میرزا خود را باخت و سواران وی در برابر تپیخانه روس‌ها رو به فرار نهادند و سربازان وی نیز عقب نشستند. گرفتن شهر گنجه برای ماداتوو کار آسانی شده بود اما وی دفع الوقت کرد.

در این میان فرمانده معروف و فاتح این جنگ ژنرال ایوان فدوروفیچ پاسکیویچ^۴ (۱۷۸۲–۱۸۵۶) را که در میدان‌های دیگر هنرنمایی کرده بود از مسکو برای یاری و معاونت یرمولف با اختیارات تام فرستادند و وی در دهم سپتامبر ۱۸۲۶ (۷ صفر ۱۲۴۲) وارد قفقاز شد. تا چندی یرمولف دست به دست می‌کرد که اختیارات لازم را به او بدهد. پاسکیویچ در این دوره از مأموریت خود وقایع را روزنامه‌ای یادداشت کرده و خاطرات وی

1. Ilinski

2. Krabbé

3. Madatow

4. Ivan Fédorovitch Paskievitch

جالب ترین و معترض‌ترین سندی است که از حوادث آن روزگار مانده است.

در فرمانی که امپراتور برای مأموریت او صادر کرده بود به وی اختیار داده بود که هر وقت لازم بداند یرمولف را از فرماندهی این جنگ عزل کند و ناچار اختلافی در میان ایشان درگرفت. یکی از دشواری‌های این جنگ برای روس‌ها تهیه و رساندن خوراک و آذوقه برای لشکریان و چهارپایان بود. نخست پاسکیویچ به این کار پرداخت و سرانجام در روز هفدهم سپتامبر (۱۴ صفر) وارد میدان جنگ شد و فرماندهی را به دست گرفت.

در آغاز این جنگ معلوم نیست به چه جهت عباس‌میرزا آهسته پیش می‌رفت. هجده گردان سرباز همراه داشت که هریک از آنها شامل هزار تن بود و این لشکریان را مطابق اصول جدید و به دستور افسران فرانسوی که پیش از آن ناپلئون به ایران فرستاده و پس از رفتان ایشان به دستور افسران انگلیسی تربیت کرده بودند و در آن زمان کلمه سرباز را که تازه وضع کرده بودند تنها درباره ایشان به کار می‌بردند. این عده صف واحدی تشکیل می‌دادند و روی هم رفته ۲۵ توپ داشتند که در فواصل معین حرکت می‌دادند. در پشت سر این عده مقدار زیادی زنبورک بود که بار شتر کرده بودند و نزدیک بیست و پنج هزار سوار همراه داشتند که از دو طرف همراه این سربازان در حرکت بودند. در پشت سر این عده دو گردان از پاسبانان مخصوص سلطنتی را قرار داده بودند که به ایشان جانباز می‌گفتند و چهار هزار تن از سوار نظام منظم با ایشان توأم بود. به این‌گونه روی هم رفته سپاهیان ایران در این جنگ چهل هزار تن می‌شدند و روس‌ها عده خود را هفت هزار نوشته‌اند و ۲۴ توپ داشته‌اند. هنگامی که دو لشکر روبرو شدند یک ساعت درنگ کردند و سرانجام جنگ در حوالی شهر گنجه درگرفت.

در زد و خورد نخستین در نتیجه حمله سخت پاسکیویچ شکستی در خط لشکریان ایران افتاد و قسمتی از پیاده نظام ایران در اطراف پراکنده شد و چهار بیرق و یک توپ و یک زنبورک و هشتاد صندوق مهمات و نزدیک هزار تن اسیر به دست روس‌ها افتاد و این نخستین ضربتی بود که پاسکیویچ به لشکریان عباس‌میرزا زد. در زد و خوردهای دیگر نیز روس‌ها پیش بردن و تقریباً دوهزار کشته از لشکریان ایران در میدان جنگ ماند. پاسکیویچ ناحیه قراچای را که لشکرگاه عباس‌میرزا بود و از آنجا عقب نشسته بود تصرف کرد و به کار رود ترتر رسید.

خبر پیروزی پاسکیویچ در جنگ گنجه ده روز پس از انتشار اعلان جنگ با ایران در مسکو به امپراتور نیکولای رسید. این جنگ گنجه سه روز پیش از انتشار آن اعلان جنگ درگرفته بود.

شکست لشکریان ایران در گنجه در ۱۳ سپتامبر ۱۸۲۶ (دهم صفر ۱۲۴۴)



این واقعه را نیکولای نخستین پیروزی دوره سلطنت خود می‌دانست و چون پیش از رسیدن به سلطنت که در خدمت نظام بود پاسکیویچ سمت ریاست او را داشته است از این پیشرفت او بسیار شاد شد و نامه‌ای به او نوشته است که بسیار جالب است و ترجمه آن این است:

«به جناب ایوان فئودوروویچ پاسکیویچ

مسکو ۲۸ سپتامبر (۱۰ اکتبر) ۱۸۲۶

چون خبر پیروزی را که بهره شما شده است و نخستین پیروزی در دوره سلطنت من است دریافت کردم و آن را نشانه آشکار تفضل خدا درباره خودمان دانستم، ایوان فئودوروویچ عزیز و رئیس سابق من، برای من بسیار دلپذیر است که می‌بینم پیش‌بینی من هنگامی که با شما وداع کردم اجابت یافته است. وانگهی یقین دارم که اگر کوشش شما و هنرنمایی شما نبود چنین نتیجه‌ای فراهم نمی‌شد. این را خوب می‌دانستم و به همین جهت شما را فرستادم. اینک نباید به این مقدمه نیکبختی خرسند شد، هنگامی که نخستین مدد برسد باید «به بازدید رفت» اطلاعاتی که پرنس منشیکو درباره ایروان فرستاده است می‌رساند که در ایروان باید منتظر سخت‌ترین پایداری‌ها شد و از محاصره آن نمی‌توان پرهیز کرد و بنابراین باید آماده آن شد. به ژنرال یرمولف نوشتہام که رضایت می‌دهم از قلاع مجاور توبهایی را که در آنجا هستند بردارند. از اینجا عده‌ای از معدن‌چیان می‌فرستم، اما همه اینها فرصت می‌خواهد باید تصمیم گرفت که آیا می‌توان وارد ایران شد و از ارس گذشت و گرد ایروان را گرفت تا وقتی که لوازم محاصره برسد؟ در هر حال مناسب‌تر این است که به ایرانیان مجال ندهید کار خود را جبران بکنند؛ در این صورت هرچه زودتر که ما خود را به ایشان نشان بدھیم بهتر خواهد بود.

منتظرم صورت کسانی را که باید پاداش بگیرند بفرستید. خواهی نخواهی به یاد جنگ ویلنا^۱ هستم که چگونه هردو بر روی شکم روی میزی خوابیده بودیم جنگ می‌کردیم و با هم بحث می‌کردیم و اشک می‌ریختیم! بازی‌های قضا و قدر همین است.

ایوان فئودوروویچ عزیزم، خدا حافظ؛ حق‌شناسی و دوستی من همیشه متوجه شما خواهد بود.

کسی که صمیمانه شما را دوست می‌دارد نیکولای».

۱. هشتم ربیع الاول ۱۲۴۲

۲. Wilna یا Vilna پایتخت سابق لیتوانی که در ۱۸۱۳ در لشکرکشی ناپلئون جنگی در آن درگرفت و نیکولای که در آن زمان ولیعهد روسیه بود در این جنگ شرکت داشت.

این نامه امپراتور توأم با فرمانی بود که لحن بسیار مهربانی داشت و در آن فرمان نوشته شده بود «به یاد فتحی که در برابر ایرانیان کرده است» شمشیری برای وی فرستاده‌اند و روی این شمشیر الماس نشان نوشته بودند «برای شکست ایرانیان در گنجه^۱».

پیدا است که این هنرنمایی پاسکیویچ در نظر دربار روسیه تا چه اندازه اهمیت داشته و چگونه باعث ترقی او در آینده خواهد شد و افتخارهایی را که پس از آن نصیب وی خواهد شد پیش‌بینی می‌کند.

دومین واقعه مهم این جنگ این است که در شب سیزدهم سپتامبر ۱۸۲۶ (۱۱ صفر ۱۲۴۲) حسن خان برادر حسین خان حکمران ایروان با سه‌هزار سوار برده‌های سر راه جزو قلمرو روسیه تاخت و آنها را ویران کرد و چهارپایانی را که بود از مردم گرفت و پیدا است مقصود از این کار این بوده است که روس‌ها در لشکرکشی و رساندن آذوقه از این چهارپایان بهره‌مند نشوند. پرس منشیکو که از ایران از راه ارزروم برمی‌گشته در این واقعه حاضر بوده و با همراهان خود زد خوردی با وی کرده است.

از طرف مشرق لشکریان پاسکیویچ مصطفی خان سابق‌الذکر را نیز به عقب‌نشینی و ادار کرده‌اند. در نامه‌ای که در ۱۲ اکتبر (۱۰ ربیع‌الاول ۱۲۴۲) یرمولف که هنوز فرمانده کل بوده به امپراتور نوشته است می‌گوید: «آجودان ژنرال پاسکیویچ گمان می‌کرد امکان دارد عباس‌میرزا را تا اهر دنبال بکند که شهر عمدهٔ خان‌نشین قراداغ است و حتی دورتر تا تبریز برود، من به دلایل زیر مانع تعقیب او شدم: چون عباس‌میرزا با وجود جنگی که کرده همهٔ تپخانهٔ خود را از دست نداده و تنها یک توب از دستش رفته است می‌توانسته است در عبور از رود ارس به آسانی مردم محل را که پراکنده شده‌اند گرد آورد و از ناحیهٔ کوهستانی خان‌نشین قراداغ و دشواری راه‌های آن بهره‌مند شود و مانع از پیشرفت لشکریان ما گردد و به این‌گونه به شاه مجال بدهد که به یاری او بیاید. این کار بیشتر از این جهت آسان بود که شاه در آن زمان در اهر بود».

پیدا است که از همان وقت اوضاع به زیان ایران رو به وخامت می‌رفته است، زیرا از اسناد روسی چنین برمی‌آید که پس از شکست در گنجه لشکریان ایران خود را باخته بودند و از طرف دیگر در میدان جنگ قحطی روی داده بود و لشکریان روسیه نیز از آن زیان می‌بردند. به همین جهت برخی از فرماندهان معتقد بودند که باید از ارس گذشت و به اهر و

۱. شهر گنجه.

تبریز رسید تا در آنجا آذوقه فراهم کنند. اما یرمولف مدتی با این عقیده مخالف بوده است. عده‌ای از افسران ارشد که در این جنگ فرماندهی داشته‌اند از بومیان قفقاز، بیشتر از گرجیان و ارمنیان و گاهی نیز از مسلمانان بوده‌اند که پس از تصرف این نواحی وارد لشکر روسیه شده و تقریباً همهٔ ایشان نام خود را تغییر داده و به‌شکل نام روسی درآورده و در پایان آن پسوند «اف» را گذاشته‌اند. این افسران قهرآزانهای محلی و ترکی را که بیش از همه رایج بوده است می‌دانسته‌اند و با مردم این نواحی مأنس بوده‌اند و ناچار باعث پیشرفت کار شده‌اند.

لشکریان عباس‌میرزا در تاریخ ۳۰ سپتامبر و اول اکتبر ۱۸۲۶ (۲۷ و ۲۸ صفر ۱۲۴۲) در اصلاحندوز از رود ارس گذشته و به این‌گونه عقب‌نشینی کردند. بنابر اطلاعاتی که به پاسکیویچ رسیده بود تنها سوار نظام ایران باقی مانده و پیاده نظام در ضمیم فرار و عقب‌نشینی در کوهستان‌های اطراف پراکنده شده بود.

در گزارشی که یرمولف در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۸۲۶ (۲۰ ربیع الاول ۱۲۴۲) به دربار روسیه داده نوشته است: «شاه در اهر در قرداع است، عباس‌میرزا نزد او رفته است، لشکریان وی با بی‌نظمی بسیار پراکنده شده‌اند، اما شاه ایشان را از همه‌جا جمع می‌کند. باید جدش زد که مقصودشان هجوم نیست بلکه می‌خواهند وسایل دفاع را فراهم کنند».

در این میان محاصره شهر شوشی همچنان ادامه داشت. سرهنگ رئوت^۱ فرمانده لشکریان مدافع شهر در همان حین که ایرانیان آن را محاصره کرده بودند و مردم شهر از حیث خوراک در زحمت بودند وسایل دفاع شهر را فراهم می‌کرد. شهر شوشی در دامنه یکی از کوه‌های قرداع واقع است و محیط دایر برج و باروی آن تقریباً هفت ورست روسی می‌شد که پنج ورست آن پیوسته به دره‌ها و تخته‌سنگ‌هایی بود که به دشواری بدان راه می‌یافتد. پادگان آن عبارت بود از شش گردان با چهار توب صحرایی و هزار و پانصد سرباز ارمنی که سلاحشان خوب نبود و لشکریان ایران ایشان را از دههای اطراف بیرون کرده بودند. در برج و باروی آن تنها یک توب کوچک قلعه کوب بود و دو توب دیگر کهنه که روی پایه‌های بدی گذاشته بودند، لشکریان ایران در تاریخ ششم ماه اوت ۱۸۲۶ (۲ محرم ۱۲۴۲) این شهر را محاصره کردند و با چهار آتشبار آن را به توب بستند و چندبار خواستند به حمله شهر را بگیرند و نتوانستند و ناچار در شمال شهر دو خندق کنندند. در تاریخ ۱۳ اوت (۹

محرم) که ایرانیان سروان ماداتوو^۱ را در راه تفلیس اسیر کرده بودند و وی حامل پیغام یرمولف بود که شهر را تخلیه کنند نزد رئوت فرستادند و عباس‌میرزا نیز پیشنهاد تخلیه شهر را به توسط او کرده بود. سرانجام پس از گفتگوهای بسیار روس‌ها پذیرفتند که هشت روز دست از جنگ بردارند.

سرانجام در ۱۷ سپتامبر ۱۸۲۶ (۱۴ صفر ۱۲۴۲) عباس‌میرزا ناگهان دست از محاصره شهر کشید و متوجه گنجه شد اما در ۱۳ اکتبر (اول ربیع الاول) دستوری از یرمولف به پاسکیویچ رسید که از رود ارس نگذرد و دسته‌ای از لشکریان خود را برای مقابله با حکمران شروان بفرستد و یک گردان بر پادگان شوشی اضافه کند.

در این میان عباس‌میرزا بار دیگر به سواحل ارس نزدیک شد و لشکرگاه خود را در چهارورستی پل خدا آفرین قرار داد و به روس‌ها خبر رسید که در آنجا بیست و پنج هزار سپاهی گرد آورده است.

به این‌گونه تا فرار سیدن فصل زمستان زدوخوردهای مختصری در میان روس‌ها و لشکریان عباس‌میرزا روی داده است. چنان می‌نماید که در این دوره از دو طرف کاملاً مهیای جنگ سخت نبوده‌اند. چنان‌که گذشت دربار روسیه انتظار این جنگ را نداشته و خود را آماده نکرده بود. ایرانیان نیز با همهٔ شتابی که در این کار کرده‌اند گویا کاملاً آماده نبوده‌اند. بنابر اطلاعاتی که در مأخذ روسی ثبت شده در آن زمان عدهٔ پیاده نظام ایران هفتادهزار تن بوده است و اغلب اکثریت آنها را مرخص می‌کرده و تنها یک‌دهم را در زیر سلاح نگاه می‌داشته‌اند و هر وقت لازم می‌شده است دوباره احضار می‌کرده‌اند.

زمستان سخت آن سال هردو طرف را ناچار کرد که از شدت عملیات خود بکاهند و متظر بهار بشوند. به همین جهت پاسکیویچ در ۲۸ نوامبر ۱۸۲۶ (۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۴۲) لشکرگاه خود را تغییر داده و از نواحی سردسیر برده است و چنان می‌نماید که عباس‌میرزا نیز همین کار را کرده باشد.

در زمستان که پاسکیویچ در تفلیس بوده عقیده داشته است که حمله به شروان بیهوذه است و باید از راه نوخا به تبریز حمله کند و به مهماتی که در آنجا فراهم کرده بودند به میدان جنگ بفرستند دست بیابد و پس از آن به ایروان بتازد و آن شهر را بگیرد. برای این کار محتاج به وسایل نقلیه‌ای بود که یرمولف در اختیار او نگذاشته است.

در این ضمن ماداتو و مأمور شده است با دسته‌ای از لشکریان به اهر حمله ببرد و تقریباً در مدت یک ماه عده بسیار از ده‌هایی را که بر سر راه بود ویران کرد و چند هزار خانواده را اسیر کرده و بی‌آنکه به مانعی برخورد انبارهای آذوقه را از میان برد و سرانجام به هفده ورستی اهر رسیده است. در گزارشی که پاسکیویچ در این زمینه به دربار روسیه داده چنین نوشته است: «عباس‌میرزا به پیاده نظام خود (پنج هزار تن که تازه گرد آورده بود) دستور داده است که به سوی اهر رهسپار شوند، اما سربازان از این کار خودداری کرده و گفته‌اند می‌خواهند در جایگاه خود بمانند. در گوش یکدیگر می‌گفتند که لشکریان امیدوارند بی‌آنکه جنگی بکنند تسلیم بشوند و مردم محل ایشان را به این کار تشویق می‌کنند، وانگهی دیگر انبار آذوقه‌ای وجود ندارد؛ عباس‌میرزا خانواده خود را از آنجا فرستاد و خود در خانه‌ای که بیرون شهر بود فرود آمد، در شهر جنب و جوش بسیار بود و احتمال می‌رود که اگر لشکریان ما در این موقع نزدیک شده بودند اهر را گرفته بودند^۱.

اگر این اطلاعات کاملاً درست نباشد در هر صورت می‌رساند که در این موقع دربار ایران دچار گرفتاری سختی بوده است. از طرف دیگر در میان یرمولف و پاسکیویچ نیز اختلاف افاده بود و یرمولف می‌کوشید کاری بکند که پاسکیویچ را از قفقاز احضار بکنند. مناسبات دیرین شخص امپراتور با پاسکیویچ و هنرنمایی که در جنگ گنجه کرده بود قهرآ می‌باشد نیکولای را وارد نقشه پاسکیویچ را بر نقشه یرمولف ترجیح بدهد و دیبیچ رئیس ستاد کل را به قفقاز فرستاد که در این زمینه رسیدگی کند. وی در ۴ ماه مارس ۱۸۲۷ (۵ شعبان ۱۲۴۲) وارد تفلیس شد.

در استناد روسی چنین آمده است که چون دیبیچ وارد تفلیس شد ایرانیان درخواست مtarکه کردند به این معنی که در همان روز ورود او ۱۹۱ اسیر روسی را به جلال اوغلو که قلعه‌ای در سرحد ایروان بود آوردن و محمد بیک نامی که ایشان را آورده بود حامل نامه‌ای از سردار ایروان خطاب به یرمولف بود و آن نامه را به تفلیس فرستادند. در همان اوان فرستاده‌ای از وزیر امور خارجه ایران وارد شد که نامه‌ای خطاب به کنت دونسلرود وزیر امور خارجه روسیه داشت. وی اظهار داشت اختیارات تمام دارد که قرارداد مtarکه‌ای را امضا کند. دیبیچ با وی گفتگو کرد اما به‌زودی این پیشنهاد رد شد زیرا که دیبیچ خواستار بود قلاعی را که در مرازهای ایران هست واگذار کنند و نیز خواستار قطعه‌زمینی بود که می‌گفت:

۱. کتاب سابق الذکر، سچرباتف، ج ۲، ص ۱۱۸.

«آن را بعد تعیین خواهد کرد و به عنوان گروگان حسن نیت ایران در امضای عهدنامه صلح نگاه خواهد داشت». پس از آن نماینده ایران همان سخنان سابق را مکرر کرد که مأموران روسیه در مرزها کارهای مغرضانه کرده‌اند و عباس‌میرزا ناگزیر شده است به خاک روسیه پنازد. دییچ سخن‌وی را قطع کرد و با خشونت گفت: «اگر ایران از اعتراف به خطاهای خود خودداری کند امپراتور پیشنهاد صلح را نخواهد پذیرفت؛ وانگهی مکاتبه در این زمینه مانع از عملیات نظامی نخواهد شد». آخرین سخن دییچ این بود: «اگر چنین باشد ما دیگر گفتگویی نخواهیم داشت».^۱

در این موقع در روسیه شهرت پیدا کرده است که دولت عثمانی خیال دارد از طرف موش به خاک ایران تجاوز کند و مقصود از این کار انتقام از شکستی بوده است که سال پیش از عباس‌میرزا خورده بودند و وی از سرحد ترکیه تجاوز کرده و در چپان‌اوغلی بالشکریان عثمانی رویرو شده و چند توب و چند صد اسیر از ایشان گرفته بود. بهانه این جنگ اختلاف سرحدی بوده است و دولت ایران اظهار کرده بود که خللی در روابط آن با ترکیه پیش نخواهد آمد. در این موقع لشکریان عثمانی مشغول جنگ در یونان بودند و نتوانستند از ایران انتقام بگیرند. اما اینک که سپاهیان روسیه خود را آماده می‌کردند در بهار وارد خاک ایران شوند به حکمران ارزروم دستور داده بودند پادگان وان و موش و بایزید و قارص را گرد آورد و به خاک ایران تجاوز کند و در همان موقع که روس‌ها حمله می‌برند ایشان نیز حمله کنند. این شهرت چندان بی‌اساس نبود و عثمان‌پاشا حکمران قارص و علی‌بیک حکمران زارو شاد این مطالب را به سرهنگ روسی پرنس سوارز میدزه که با هنگ خود مأمور سرحد ایروان بوده است گفته‌اند. چنان می‌نماید که دربار تهران اقداماتی در این زمینه برای جلوگیری از جنگ با عثمانی کرده است.

در مدتی که دییچ در قفقاز اقامت داشته و به اختلاف در میان یرمولف و پاسکیویچ رسیدگی می‌کرده همچنان عقاید مختلف درباره نقشه جنگ با ایران در میان بوده است و در این زمینه بحث بسیار کرده‌اند. سرانجام امپراتور نیکولای پاسکیویچ را بر یرمولف ترجیح داد و دییچ را مأمور کرد که یرمولف را عزل کند و پاسکیویچ را به فرماندهی کل لشکریان قفقاز به جای او بگمارد و وی این فرمان امپراتور را در تاریخ ۹ آوریل ۱۸۲۷ (۱۲ رمضان ۱۲۴۲) ابلاغ کرد. قهرآً عزل یرمولف و نصب پاسکیویچ که نقشه و خیم‌تری برای جنگ با

ایران داشت می‌باشد اوضاع را به زیان ایران تغییر بدهد زیرا که پاسکیویچ جوانتر و در فنون نظامی آگاه‌تر از یرمولف بود و مورد توجه خاص امپراتور نیکولای بود که دست او را بازگذاشت و پیشنهادهای وی را پذیرفت. از آن روز جنگ ایران با روسیه وارد مرحله دیگری شد و نتایج بسیار وخیم از آن برخاست.

مرحله دوم جنگ

فرصتی که در زمستان برای لشکریان روسیه فراهم شده بود و توانسته بودند وسایل حمله به ایرانیان را کاملاً آماده کنند این جنگ را وارد مرحله دیگری کرد که یکسره به زیان ایران تمام شد. نخستین زد خوردی که پیش آمد حمله ژنرال بنکندورف^۱ به ایچمیادزین^۲ مرکز مذهبی کلیسای ارمنی نزدیک به ایروان بود که چون سه کلیسای بزرگ در آنجا ساخته‌اند مردم محل به زیان ترکی به آن «اوچ کلیسیا» می‌گفتند.

در ۲۵ آوریل ۱۸۲۷ (۲۸ رمضان ۱۲۴۲) بنکندورف بی‌مانعی صومعه ایچمیادزین را که شب پیش لشکریان ایران تخلیه کرده بودند تصرف کرد. پادگان ایران در آنجا شامل چهارصد تن بود و هنگام تخلیه آذوقه و کشیشان ارمنی را با خود برده بودند. عده‌ای از سواران کرد به فرماندهی حسن‌خان ساری اصلاح برادر حسین‌خان سردار ایروان در دشتی که در میان سردار آباد و ایچمیادزین و ایروان است لشکرگاه ساخته بودند. سردار آباد قلعه‌ای بود که حسین‌خان سردار بر سر راه ایروان ساخته بود و تصرف آن برای گرفتن ایروان اهمیت بسیار داشت و تصرف شهر ایروان بالاترین ضریبی بود که ممکن بود به لشکریان ایران برسد.

ترسیس خلیفه ارمنیان با سپاهیان روسیه همدست بود و با ایشان وارد ایچمیادزین شد و نفوذ روحانی فوق العاده او در میان ارمنیان آن سرزمین بسیار مؤثر شد و توانستند عده‌ای از ارمنیان را مسلح بکنند و آذوقه برای خود به دست بیاورند و از وضع سپاه ایران آگاه بشونند. از طرف دیگر پاسکیویچ عده‌ای از مردم شروان و شکی و قراباغ را که پیش از آن زیردست پرنس ماداتوو بودند به فرماندهی پرنس آبخازوف^۳ گرد آورده بود و بیشتر مأموریت این عده تهیه آذوقه بود و راه تازه‌ای از شوشی به نخجوان برای این کار ساختند. نقشه پاسکیویچ این بود که در ضمن در اصلاحندوز از رود ارس بگذرد و از عقب نیز بر

1. Benkendorf

2. Itchmiadzine

3. Abkhazof

لشکریان ایران حمله بگنند تا گرفتن ایروان و پیشرفت از آن سوی آسان‌تر باشد.

بنکنندورف در دورستی سردار آباد با ده‌هزار سواری که فرمانده آنها حسن‌خان ساری اصلاح بود رویرو شد و او را شکست داد و عده‌بسیار از سواران او را کشت و به دیوارهای قلعه سردارآباد رسید. دسته دیگر از لشکریان روسیه به فرماندهی سوارز میدزه مأمور شده بود با موافقت پاشای قارص از آن راه مزاحم جناح چپ لشکر ایران بشود.

در ضمن در لشکرگاه پاسکیویچ دفتری برای امور غیرنظمی و روابط خارجی تشکیل داده بودند و در ۵ ماه مه ۱۸۲۷ (۱۲۴۲ شوال) کنت نسلرود نامه‌ای به پاسکیویچ نوشت و اطلاع داده بود اوبرسکوف^۱ مشاور دولتی مأمور شده است ریاست این دفتر و روابط خارجی را به عهده بگیرد و دولت ایران اقداماتی می‌کند که وارد گفتگو بشود و اوبرسکوف مأمور این کار خواهد بود و در ضمن نسلرود دستور داده بود که از ادبی‌بلاغ به بعد رود ارس باید سرحد در میان ایران و روسیه باشد و باید دخالت انگلیسی‌ها را در مذاکرات صلح نپذیرفت. در پاسخی که پاسکیویچ به نسلرود داده گفته است درباره این که دولت ایران صادقانه خواستار صلح باشد تردید دارد ولی تأکید کرده است که باید ماده چهارم عهدنامه گلستان را درباره وليعهدی عباس‌میرزا به قوت خود نگاه داشت.^۲ در این پاسخ پاسکیویچ چنین نوشت: «از ۱۸۱۷ (۱۲۳۲ ه.) تا آغاز جنگ کنونی ایرانیان همیشه به عباس‌میرزا سرزنش کرده‌اند که نسبت به انگلیسی‌ها وفادار است و ایشان با طلای خود و اسلحه خود با او یاری کرده‌اند و حتی آموزگارانی برای سپاهیان او فرستاده‌اند. در صورتی که ما حتی حقی را که به اراده پدرش به او تعلق می‌گرفت با وجود آنکه در عهدنامه گلستان این عنوان برای او شناخته شده بود از او دریغ می‌کردیم».

از جمله کسانی که به عضویت این دفتر روابط خارجی به لشکرگاه پاسکیویچ آمدند نویسنده بسیار معروف روسی گریبايدوف^۳ بوده است که پس از عهدنامه ترکمان‌چای وزیر مختار روسیه در ایران شد و تفصیل کشته شدن وی در تهران پس از این به جزئیات خواهد آمد. گریبايدوف خواهرزاده پاسکیویچ بوده و به درخواست وی وزارت امور خارجه دربار روسیه او را به این مأموریت فرستاده است.

در ۲۵ ماه مه ۱۸۲۷ (۱۲۴۲ شوال) که پاسکیویچ از تهیه مقدمات فارغ شد و خود به

1. Obreskof

2. کتاب سابق‌الذکر، سچرباتف، ج ۲، ص ۱۹۳.

3. Griboiédov

مرکز عملیات آمد جنگ وارد شدیدترین مراحل خود شد. در این موقع باران‌های بسیار سخت می‌بارید و تا چندی مانع پیشرفت لشکریان روسیه شد. در ۵ ماه مه (۸ شوال) پاسکیویچ مصمم شده بود ایروان را محاصره کند. سه روز بعد یاور ژو دین^۱ با پنج گردان و چهار توب محله شمالی بیرون شهر ایروان را تصرف کرد. در ۹ ماه مه (۱۲ شوال) یاور والشینسکی^۲ محله شرقی بیرون شهر را گرفت و به این‌گونه محاصره شهر شروع شد. دشواری که در پیش بود این بود که لشکریان ایران برای آنکه مانع عملیات و ایستادگی سپاهیان روسیه بشوند مردم محل را می‌کوچانیدند و این کار را در جنگ‌های سابق نیز کرده و از آن بهره‌مند شده بودند.

هنگامی که محاصره ایروان شروع شد عباس‌میرزا با چهل هزار تن از لشکریان خود از تبریز بیرون آمد و از راه اردوباد از ارس گذشت و نزدیک اصلاحندوز در پل خدا آفرین نیز دوهزار سرباز با دو توب و هزار سوار گماشته بود و شش هزار تن مأمور پاسبانی گدارهای رود بودند. هنگامی که پاسکیویچ وارد ایچمیادزین شد آقایان یعنی سرکردگان قراباغ که پرنس آبخازوف حکمران آن ناحیه ایشان را نزد وی فرستاده بود به وی پناه بردنده او را آگاه کردند که مهدی قلی خان با سه هزار خانوار از مردمان آن ناحیه وارد قلمرو روسیه شده و کسانی که از سردار آباد فرار کرده بودند اطلاع دادند که پادگان آن قلعه شامل هزار سرباز و پانصد تفنگدار مازندرانی و ۱۸ توپست و تنها دو ماه آذوقه در آنجا هست.

در این زمان چون در جنگ اول تیتیسانف و گودوویچ توانسته بودند ایروان را بگیرند مردم آن شهر از استحکام آن بسیار مغروم بودند و نیز به استواری دو قلعه عباس‌آباد و سردار آباد که در جنوب ایروان ساخته بودند اعتماد بسیار داشتند و به همین جهت شهرت داده بودند که فتحعلی شاه خود با سپاهیان بسیاری از تبریز به سوی رود ارس رهسپار شده است. هنگامی که پاسکیویچ به این ناحیه رسید بنکندورف مشغول گفتگو با سبحان قلی خان فرمانده پادگان ایروان بود و این مرد در همهٔ حوادث این زمان می‌خواسته است به تزویر و دوره‌ی فرماندهان روسی را فریب بدهد.

در حمله به ایروان لشکریان روس شامل سه هزار و دویست پیاده و هزار و دویست سوار و شانزده توب بوده و قسمت دیگر نیروی این جبهه چهار هزار و هشت‌صد پیاده و هشت‌صد سوار و سه هزار سپاهی داوطلب و ۲۶ توب بوده است. نقشهٔ روس‌ها این بود که تا گرمای

عبور از رود ارس به فرمان پاسکویچ در ۵ زئنه ۱۸۲۷ (۲۲ ذیحجه ۱۲۴۶)



تابستان به پایان نرسیده است ایروان را تصرف کنند. اما بهزودی گرما طاقت فرسا شد چنان‌که در ۵ ژوئیه (۱۰ ذیحجه) درجه حرارت آفتاب به چهل و سه و در سایه به سی و سه رسید و عده‌کثیری از سربازان بیمار شدند و ۷۰۰ تن از ایشان از پا درآمدند. در این روز سرکردگان طوایف قراباغ اجازه عبور از پاسکیویچ خواستند و گفتند خواستار تابعیت روسیه هستند تا به سرزمین خود برگردند و وی این درخواست ایشان را اجابت کرد.

روز ۸ ژوئیه (۱۳ ذیحجه) اول شب لشکریان روسی وارد نخجوان شدند و به محاصره قلعه عباس‌آباد آغاز کردند. مردم آن ناحیه تابعیت روسیه را پذیرفته بودند و رومان‌ها از آذوقه ناراحت نبودند اما درجه حرارت به چهل رسیده بود و هزارتن از لشکریان بیمار بودند و تقریباً همه مردم از شهر بیرون رفته و بیشترشان از رود ارس گذشته بودند. پاسکیویچ دستور داد از خانه‌ها و باغ‌های ایشان پاسبانی کنند و دربرابر هرچه لازم دارند پول نقد بدهنند، به همین جهت چندین خانوار همان شب اول از رود گذشتند و به خانه خود برگشتند.

اندکی پیش از آنکه روس‌ها به اینجا برسند عباس‌میرزا چهار هزارتن به یاری پادگان عباس‌آباد فرستاده بود و خود در نزدیکی خوی چادر زده بود و هفت هزارتن از سپاهیانش با او بودند و چهل هزارتن دیگر از تبریز به یاری او رهسپار شده بودند.

قلعه عباس‌آباد تا نخجوان دهورست (ده کیلومتر و ۶۷۰ متر) مسافت داشت و در ساحل چپ رود ارس ساخته شده بود. مهندسان اروپایی آن را به دستور عباس‌میرزا و به نام وی پس از جنگ اول برای دفاع از شهرهای نخجوان و ایروان ساخته بودند و در سر راه ایروان به ایران بود. به همین جهت پاسکیویچ مصمم بود این قلعه را بگیرد اما از یک سو بسیاری از سربازان از بیماری ازیا درآمده بودند و از سوی دیگر از آنجا تا لشکرگاه عباس‌میرزا تنها ۵۶ ورست (۵۹ کیلومتر و ۷۰۰ متر) بود و ممکن بود وی به یاری پادگان قلعه بیاید. هرچند که نقشه عباس‌میرزا در این مورد این بود که با لشکریان روسیه روی رو نشود و تعصّب مردم آذربایجان را تحریک کند تا دشواری‌هایی برای پیشرفت روس‌ها فراهم کنند. با این‌همه با وسایلی که لشکریان ایران در آن زمان داشتند لااقل سه هفته وقت لازم بود تا خود را به آنجا برسانند. سرانجام پاسکیویچ مصمم شد قلعه را بگیرد و در ۱۱ ژوئیه (۱۶ ذیحجه) به حمله آغاز کرد. فرمانده پادگان قلعه محمدامین خان داماد شاه و دو تن معاون او امین‌خان نخجوانی و رضاخان تبریزی بودند و افراد پادگان تقریباً چهار هزار تن می‌شدند. گرداگرد قلعه خندقی کنده بودند و برای آنکه آن را از آب پر نکنند پاسکیویچ دستور داد نهری را که در گردابگرد قلعه بود برگردانند.

ئىنجى جىڭ جوانبلاغ



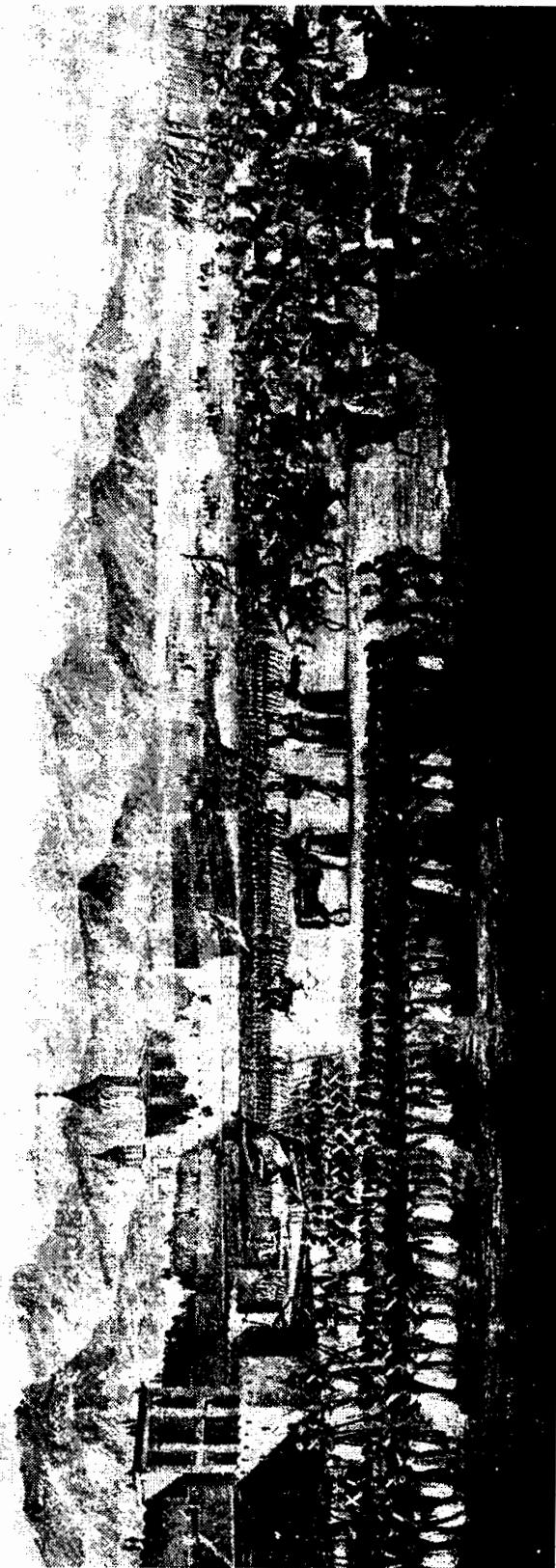
روز ۱۴ ژوئیه (۱۹ ذیحجه) جاسوسانی که از پچورس آمده بودند به وی آگاهی دادند که عباس میرزا با بیست و پنج هزار سپاهی و ۴۰ توب در آنجا است و فتحعلی شاه خود با همان عده از لشکریان در خوی جا گرفته است. شهر خوی تا آنجا صد و رست (۱۶۷ کیلومتر) مسافت داشت.

سرانجام عباس میرزا مصمم شد به یاری پادگان قلعه رهسپار شود و به پاسکیویچ خبر رسید که حسن خان ساری اصلاح هم از پشت به نخجوان حمله کرده است. ناچار وی تصمیم گرفت از ارس بگذرد و با عباس میرزا رویرو بشود و در ضمن لشکریانش دست از محاصره برندارند و دو فوج از سپاهیان خود را با بیست و دو توب در آنجا گذاشت.

در شب ۱۶ ژوئیه (۲۱ ذیحجه ۱۲۴۲) خبر رسید که لشکریان فراوانی از خوی به یاری عباس میرزا رسیده اند و وی با چهل هزار تن به سوی عباس آباد رهسپار شده است. پاسکیویچ فوراً بنکندورف را مأمور کرد که همه سواران نظام را از رود بگذراند و مشک‌هایی برای این کار آماده کردند. دسته اول سواران هنوز از آب نگذشته بودند که مشک‌ها ترکیدند و دیگران یک ساعت در انتظار بودند تا وسیله رفتگیان فراهم گردد و توپخانه را هم از رود گذرانند. پاسکیویچ خود فرماندهی پنج دسته اول از سپاهیان را به عهده گرفت و فرمانده سر دسته دیگر اریستو^۱ بود. گرما طاقت فرسا شده و زمین خشک و سنگلاخ بود. با این همه سه ساعت بعد در پانزده ورستی (۱۶ کیلومتری) کرانه رود ارس پاسکیویچ در ناحیه جوانبلاغ به بلندی‌هایی که لشکریان عباس میرزا در آنجا بودند رسید و دید که عده‌بسیار از سپاهیان با چند توب در دشت هستند و خدش زد که توپخانه می‌باشد در مرکز این قسمت در پناهگاهی باشد.

وضع سپاهیانی که فرمانده‌شان بنکندورف بود پیش از آنکه پیاده نظام بر سر بسیار دشوار بود و پنج هزار از لشکریان ایران از تنگه‌ها وارد دشت شدند. پاسکیویچ سپاهیان خود را دسته دسته به طرف جناح چپ لشکر عباس میرزا برد و به اریستو فرمان داد که در جناح چپ به تنگه‌ای حمله کند و یک دسته سواران نیزه‌دار ذخیره عده او بودند. با وجود گلوله باران جان فرسای توپخانه ایران پاسکیویچ به جناح چپ لشکر ایران رسید و تپه‌های مرکزی را که بر همه آن ناحیه مشرف بود گرفت. پیاده نظام ایران همچنان پدیدار نبود و در جایی بودند که کاری از دستشان برنمی‌آمد. سوارانی که در مرکز و جناح چپ بودند و در نتیجه تیراندازی

تسلیم پادگان قلعه عباس آباد در ۷ ذویقہ ۱۳۸۷ (۲۳ ذیحجه ۱۴۲۶)



روس‌ها به کلی پریشان شده بودند و میدانی برای عملیات نداشتند به هر طرف پراکنده شدند و تپیخانه ایران هم به سرعت از راه چورس گردید. اریستو هم سوارانی را که در تنگه‌ها گرد آمده بودند از آنجا بیرون کرد و به این‌گونه سوار نظام ایران که در جبهه راست بود یکسره شکست خورد.

پاسکیویچ هم با پیادگان ایشان را دنبال کرد. پس از هشت ورست (هشت کیلومتر و نیم) مسافت پیاده نظام روسیه در کنار رود جلال‌بلاغ جا گرفت و سوار نظام روسیه تا ده ورست دیگر لشکریان ایران را دنبال کرد. ناچار ایشان سخت هراسان شدند و با پریشانی و شتاب بسیار از آنجا گردیدند.

در ضمن آن‌که پیاده نظام ایران در ۲۸ ورستی (۲۹ کیلومتر و ۶۰۰ متری) جلال‌بلاغ جا گرفته بود شانزده هزار تن از سواران در این زد خورد شرکت کرده بودند. چنان می‌نماید که مقصود عباس‌میرزا از این جنگ این بوده است که سپاه روسیه را که با پاسکیویچ بوده‌اند در این سنگلاخ و در این هوای بسیار گرم گرفتار کنند. فرماندهی سواران را خود به عهده گرفته بود و فرماندهی جبهه راست را به الله‌یارخان آصف‌الدوله و فرماندهی جبهه چپ را به ابراهیم‌خان سردار و حسن‌خان ساری اصلاح سپرده بود. به این‌گونه ساری اصلاح که سابقاً مأمور شده بود به نخجوان حمله بکند به این میدان جنگ آمده بود و لشکریان روسیه در نخجوان دیگر در خطر نبودند. در این جنگ تقریباً چهارصد تن کشته و صد تن اسیر شده بودند. در میان اسیران چند تن از خاندان شاهی و چند تن از سرکردگان مردم آذربایجان بودند.^۱

پس از این واقعه که باعث پریشانی لشکریان ایران شده بود چندین زد خورد دیگر در میان لشکریان ایران و سپاهیان روسیه روی داده و مهم‌ترین حوادث این جنگ تا پایان آن به این قرار است: روز ۲۰ ژوئیه (۲۵ ذی‌حجه) با آن‌که اسحق‌خان پسر کلبال‌خان نخجوانی فرمانده سابق پادگان عباس‌آباد که پدرش مورد خشم دریار ایران قرار گرفته و او را کور کرده بودند مانع از این کار شد محمد امین‌خان فرمانده جدید تسليم سپاه روسیه شد و ژنرال پاسکیویچ با افسران ستاد خود با جاه و جلال وارد آن قلعه شد و این مانع بزرگ از سر راه روس‌ها برداشته شد. جنگ جوان‌بلاغ چنان رخنه در سپاه ایران افکند که با همه کوشش‌ها دیگر نتوانستند مانع از پیشرفت روس‌ها در این سوی ارس و در آذربایجان بشوند و دیگر

مواسم مذهبی سپاهان رسیبه برای فتح تبریز در ۲۴ اکتبر ۷۸۷ (۵ ربیع الاول ۱۲۲۳)



مانعی برای تصرف ناحیه ایروان نبود. عباس‌میرزا به خوی برگشته و پنجاه هزار تن گرد آورده بود و می‌خواست با ده هزار تن از ایشان حمله بکند و هرچند کارگزاران ایران می‌دانستند که پس از آفت گرمادگی بیش از شش هزار تن سپاهی برای پاسکیویچ نمانده بود و باز از گرما در رنج بودند سرانجام این تعرض سرنگرفت. این سستی را می‌توان متکی بر دلایل چند دانست: یکی آنکه از مردم این نواحی اطمینان کامل نداشتند که با ایشان یاری کنند. دیگر آنکه فتحعلی شاه به همان خوی جبلی و عادت دیرین از پرداخت هزینه این لشکرکشی‌های پرخرج خودداری می‌کرد. دیگر آنکه پیشرفت‌های ناگهانی و سریع لشکریان روسیه نه تنها در میان مردم عادی بلکه در میان لشکریان رعیت افکنده بود و این از همه‌چیز خطرناک‌تر بود.

کنت نسلرود به پاسکیویچ دستور داده بود پس از آنکه نخستین بار پیشرفت جالبی کرده است پیشنهاد صلح به دولت ایران بکند. پاسکیویچ در نامه‌ای که پس از تصرف عباس‌آباد به امپراتور در این زمینه نوشته چنین گفته است: «چون از خوی ایرانیان آگاهیم و می‌ترسم این پیشنهادهای کریمانه و صلح‌جویانه را ایشان دلیل ناتوانی ما و کافی نبودن وسایل ما بدانند که بتوانیم با آن جنگ را دنبال کنیم داما دشاه را که اسیر کرده‌ایم وادار کردم که این پیشنهادها را به ایشان بکند. وی می‌تواند درباره موافقتی که لازم است با ما بکنند تأکید کند و نامه‌اش را به لشکرگاه عباس‌میرزا بردند».

درنتیجه این اقدام نخست میرزا صالح را که یکی از کارگزاران دستگاه عباس‌میرزا بود فرستادند و وی اندکی رفتار دولت ایران را روشن کرد. پاسکیویچ در گزارشی که در ۲۷ ژوئیه (سوم محرم) به امپراتور نوشته است می‌گوید: «شاه از ترس ناراضی شدن مردم که به ظاهر بیش از باطن کار اهمیت می‌دهند خواستار معاوضه برخی از ولایات است به این معنی که از طرف رود ارس دو ولایت به ما بدهد و به این وسیله طالش و مغان به ایران برگردد. اما درباره هزینه‌های جنگ دولت ایران چیزی نمی‌گوید».

به این‌گونه روش‌ها می‌باشد جنگ را دنبال کنند. روز اول اکتبر ۱۸۲۷ (۱۰ ربیع الاول ۱۲۴۳) پادگان قلعه سردار‌آباد درنتیجه محاصره روس‌ها از پا درآمد. حسن‌خان ساری اصلاح فرمانده پادگان از آنجا گریخت و ۵۰۰ تن کشته و زخمی به جای ماند و ۲۵۰ تن از لشکریان ایران که فرار نکرده بودند اسیر شدند. در این قلعه مقدار کثیری آذوقه از آن جمله گندم به دست لشکریان روسیه افتاد.

روز ۱۲ اکتبر (۲۱ ربیع الاول) نیز پادگان شهر ایروان در نتیجه محاصره تسليم شد.



گراف پاسکیویچ-اریوانسکی

هنگامی که ژنرال سوچتلن^۱ با نخستین سربازان روسی وارد شهر شد و دارالحکومه را تصرف کرد حسن خان ساری اصلاح به مسجدی پناه برده بود و دوهزار سرباز مدافع وی بودند. اما این سربازان بهزودی از پا درآمدند و خلع سلاح شدند و سه هزار سرباز دیگر که پادگان شهر را تشکیل می دادند نیز تسليم شدند. حکمران شهر تبریز را که در این جنگ شرکت می کرد اسیر کردند و سبحان قلی خان که جامه مبدل پوشیده بود هنگامی که از زیرزمین بیرون می آمد گرفتار شد. در این واقعه سه فوج از سربازان ایرانی و بیرق حسن خان نیز به دست روس ها افتاد و ۲۵ توب و غنایم فراوان یافتند. تقریباً همه ساختمان های شهر ویران شده بود و کوی و بربزنه ابانته از پیکر سربازان بود. به یادگار این فتح پاسکیویچ دستور داد یکی از مسجدهای شهر را به کلیسا بدل کنند. تصرف قلاع عباس آباد و سردار آباد و ایروان سه ماه کشید و در این سه قلعه صد توب و آذوقه فراوان و غنایم بسیار به دست روس ها افتاد.^۲

تصرف شهر ایروان فتح نمایانی برای پاسکیویچ بود و دیگر مانع در پیش نداشت که جنگ را به پایان برساند. به همین جهت دریار روسیه بالاترین امتیازات نظامی را به او داد و او معروف ترین سردار این دوره به شمار رفت و گذشته از امتیازات دیگر به عادت نظام روسیه تزاری که هر کس فتح نمایانی بی کرد از نام آن فتح لقبی به او می دادند به پاسکیویچ هم از نام شهر ایروان لقب اریوانسکی^۳ یعنی «ایروانی» دادند.

آخرین مرحله جنگ

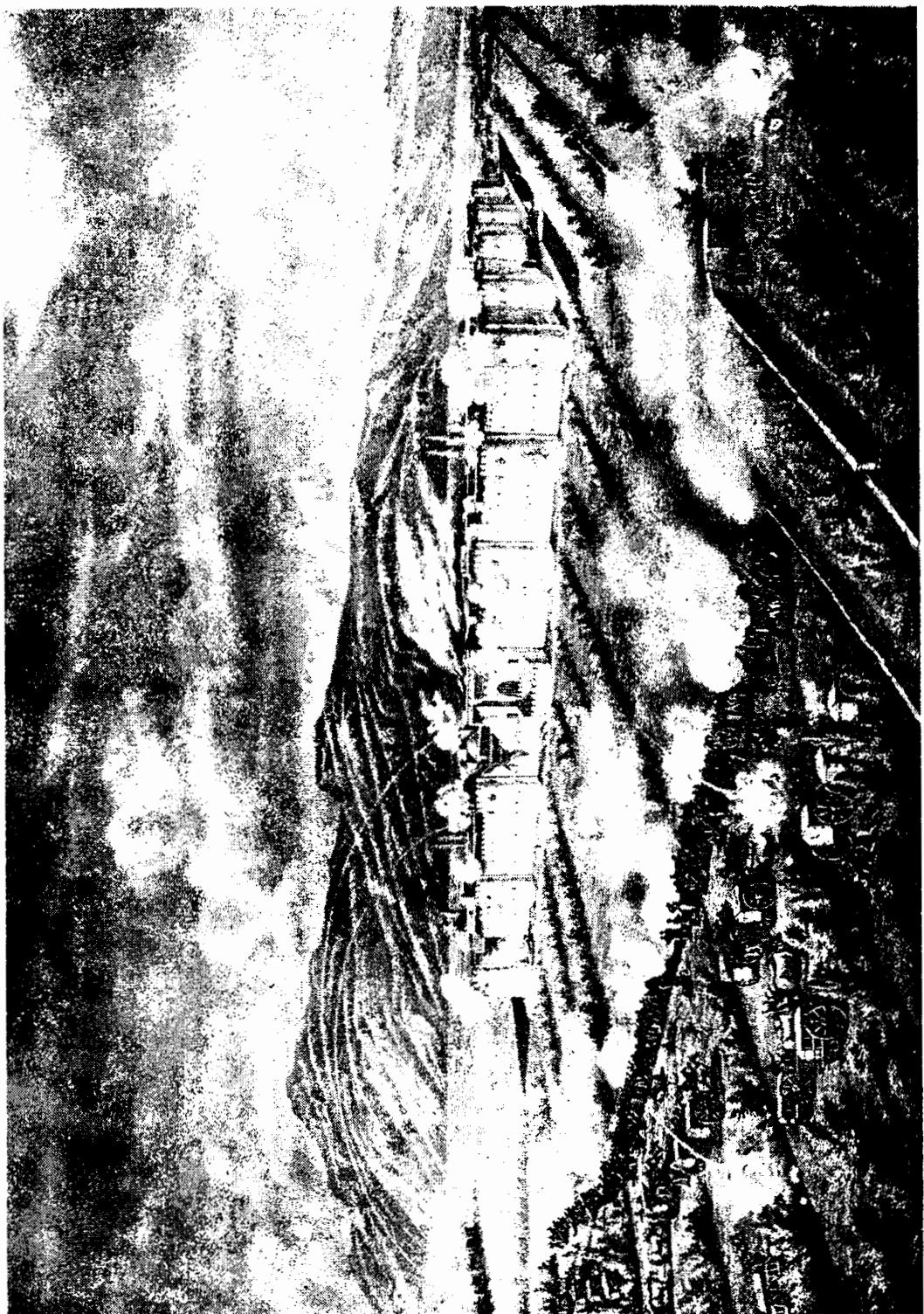
پس از تصرف سردار آباد و پیش از آنکه روس ها شهر ایروان را بگیرند فتحعلی شاه چنان که از ظواهر کاربرمی آید از پیش بردن در این جنگ یکسره نومید شده و به عباس میرزا دستور داده بود بی درنگ با روس ها صلح کند و دو ولایت ایروان و نخجوان را به ایشان بازیگذارد. عباس میرزا امیدوار بود که قلعه ایروان مدت مديدة پایداری خواهد کرد و از دستور پدر پیروی نکرد و در ضمن امید داشت که زمستان زودتر فرارسد و لشکریان روسیه این بار گرفتار سرمای سخت آذربایجان بشوند و در ضمن می کوشید مردم نواحی مختلف ماوراء ارس را به سرکشی در برابر روس ها بترانگیزد چنان که پول هنگفتی برای سران

1. Souchtelen

2. کتاب سابق الذکر سچرباتف، ج ۲، ص ۲۱۶-۲۵۳

3. Erivanski

محاصره سه روز قلعه سردار آباد تا ۱۹ سپتامبر ۱۸۲۷ (۱۰ ربیع الاول ۱۲۴۳)



حمله و تصرف قلعه ایروان در اول اکتبر ۱۸۷۷ (۱۰ ربیع الاول ۱۲۹۳)



داغستان فرستاد و ایشان نیز قیام کردند اما روس‌ها بهزودی آن سرکشان را از پا درآوردند. نکته بسیار جالب در این وقایع این است که دربار ایران روزبه روز بیشتر به مواعید فریبندۀ دروغین انگلیسی‌ها امیدوار می‌شد و در این جنگ‌ها وزیر مختار انگلیس و اعضای سفارت وی با چندتن افسر انگلیسی که ظاهراً عنوان مستشار نظام ایران را داشتند همه‌جا با فتحعلی‌شاه و عباس‌میرزا در میدان‌های مختلف جنگ همراه بودند و ایشان را تحریک کردند که جنگ را دنبال کنند و صلح را نپذیرند.

پس از تصرف ایروان روس‌ها به دولت ایران پیشنهاد کردند که اگر بیست میلیون روبل (ده کرور یعنی پنج میلیون تومان) غرامت جنگ به عهده بگیرند صلح برقرار خواهد شد اما عباس‌میرزا که می‌باشد جواب صریح بدهد به دفع الوقت می‌گذراند.

سرانجام پاسکیویچ مصمم شد شهر تبریز را که پیش‌اول است برای دولت ایران چه اهمیتی داشته است تصرف کند و به سوی تهران بتازد و دولت ایران را یکسره از پا درآورد. دسته‌ای از لشکریان را به فرماندهی اریستو مأمور این کار کرد تا آنکه قسمت عمدهٔ سپاهیان که می‌باشد از ایروان رهسپار شوند به او برسند. وی می‌باشد از راه جلفا و مرند به مقصد برسد. در این هنگام سپاهیان ایران در هفت هشت منزلی سربازان روسی به فرماندهی اریستو بودند.

اریستو در روز ۱۶ اکتبر ۱۸۲۷ (۲۵ ربیع الاول ۱۲۴۳) در جلفا از رود ارس گذشت و پاسکیویچ با عده کثیر از لشکریان خود دو روز پس از آن از ایروان رهسپار شد. ژنرال ماژور پرنس وادبولسکی^۱ که فرمانده جبههٔ چپ و سه هزار سپاهی بود می‌باشد در روز ۱۲ اکتبر (۲۹ ربیع الاول) از آق‌اگلان حرکت کند و پس از آنکه در گدار اصلاح‌دوز از ارس گذشت پشتیبان دسته‌ای که اریستو فرمانده آن بود باشد و در ضمن در راه اردبیل عملیاتی انجام دهد.

نکته بسیار مهم این است که در این موقع مردم این نواحی نسبت به لشکریان روسیه مساعدتر بوده‌اند. بازرگانی و صنعت این نواحی یکسره در دست ارمنیان بود که در لشکرکشی‌ها از کارگزاران ایران تعدی بسیار دیده بودند و خشم و کینه‌ای نسبت به ایشان داشتند. شمارهٔ ایشان را در این موقع نزدیک به شصت‌هزار تن در آذربایجان ایران نوشته‌اند و چون عیسوی بودند و روس‌ها را با خود هم‌کیش می‌دانستند همواره در کار ایشان گشايشی فراهم می‌کردند و پیوسته از پیشرفت نیروی ایران هراسان بودند. ترک‌زبانان آذربایجان نیز

پیوستگی کامل و خویشاوندی نزدیک با همکیشان و همزیان خود که در قلمرو روسیه بودند داشتند و اکثریت نزدیک به اتفاق شان بزرگ بودند و در این تاخت و تازهای هفده ساله از زمان آقامحمدخان پیوسته محصول شان دستخوش تاراج و آفت شده بود و از این اوضاع بسیار ناخشنود بودند. کردهای آذربایجان نیز با کارگزاران دولت قاجارها اختلاف مذهب داشتند و از این حیث همیشه آزار دیده بودند و قاجارها در آغاز پادشاهی خود با ایشان درافتاده بودند. عباس میرزا به زحمت فراوان توانسته بود چند فوج سوار نظام از ایشان تشکیل دهد اما این افواج در میدان جنگ هرگز کار مهمی نکردند و در اندک فرصتی فرار می کردند و هرچه در سر راه می یافتند تاراج می کردند و به چادرهای خود بر می گشتند.

اریستو روز ۱۹ اکتبر (۱۸ ربیع الاول) مرند را گرفت. در این هنگام اوضاع شهر تبریز بسیار پریشان بود، الله یارخان آصف الدوّله که شهر را به او سپرده بودند هرچه کوشیده بود توانسته بود مردم شهر را مسلح کند و به جنگ برانگیزد. حتی برای عترت مردم در همه میدان‌های شهر دستور داده بود گروهی از بی‌گناهان و مردم رهگذر را گوش و بینی ببرند و کور کنند و از این کار هم نتیجه نگرفته بود. در این گیرودار آقا میرفتح از پیشوایان روحانی شهر در برابر احکام جهادی که رقیبانش داده بودند همین که کار را سخت دید از فراز منبر آشکار اعلام کرد که چون سپاهیان ایرانی نه در میدان جنگ و نه در برابر دیوارهای سردارآباد و ایروان نتوانسته‌اند پایداری کنند مردم بی آزار شهر نباید به جنگ بروند. روز دیگری شرحی درباره بیدادگری‌ها و تاراج‌گری‌های قاجارها بر منبر گفته است.

چنان‌که پیش از این اشاره رفت یکی از عوامل شگفتی که دربار تهران برای غلبه بر لشکریان روسیه به کار انداخته بود صدور فتوای جهاد از روحانیان و از همه مهم‌تر از سید محمد مجاهد بود و چنان‌که پیش از این در صحایف ۴۵۵-۴۵۶-۴۸۶-۴۸۹ گفته شد وی به عزم جهاد به تبریز رفته و هنگامی که روس‌ها به شهر نزدیک می‌شدند با چند تن برای برابری با ایشان از شهر بیرون رفته و پس از اندکی راه‌پیمایی ترس بر او غالب شده و از بیماری از پا درآمده و در بازگشت در سر راه در قزوین از آن بیماری جان سپرده است.

بامداد روز ۱۳ اکتبر (۲۲ ربیع الاول) اریستو که در ساحل راست آجی‌چای درنگ کرده بود پیشروان لشکر خود را به فرماندهی ژنرال ماژور پانکراتیو^۱ به ساحل چپ فرستاد. در این موقع عده‌کثیر از روحانیان شهر با گروهی از مردم به پیشباز آمدند و هلهله کردند و

استحکامات شهر تبریز و انبارهای اسلحه و کارخانه‌های اسلحه‌سازی را روس‌ها فوراً تصرف کردند و چند ساعت بعد همه آن سپاهیان با موزیک وارد شهر شدند. الله‌یارخان را در بیغوله‌ای یافتند و یکی از قزاقان دریای سیاه او را شناخت و نزد اریستو بود. در آن روز در تبریز پنجاه توب و هزار تفنگ و مقداری کثیر از مهمات و لوازم توپخانه و یک کارخانه توپ‌ریزی که لوازم فراوانی داشت به دست روس‌ها افتاد. همان روز بازماندهٔ لشکریان روسیه در جلفا از ارس گذشت و وارد آذربایجان شد. به میرفتح بیچاره که از راه دلسوزی مانع شده بود جمعی بیهوده خود را به کشتن بدھند در آن روزگار نسبت خیانت و رشوه‌خواری دادند.

روز ۲۸ اکتبر (۷ ربیع‌الثانی) پاسکیویچ وارد مرند شد و در آنجا وی را آگاه کردند که عباس‌میرزا به خوی رفته و سپاهیان ایران که در قردادغ بوده‌اند در برابر عدهٔ پرنس و ادبولسکی پراکنده شده‌اند. خبر تصرف تبریز در آنجا به او رسید. یک ساعت بعد بوجاخان نام که نامه‌ای از عباس‌میرزا داشت با کمپل^۱ دبیر سفارت انگلستان نزد او آمدند. چندروزی پیش از آن کمپل با فتحعلی‌خان حکمران شهر تبریز در نخجوان نزد پاسکیویچ رفته بود. پاسکیویچ به خوش‌رویی با او رفتار کرده بود اما عنوان سیاسی برای او قائل نشده بود و مانند مسافری او را پذیرفته بود و در گفتگوی با فرستادهٔ عباس‌میرزا وی را شریک نکرده بود. فتحعلی‌خان با لحن استغاثه از پاسکیویچ خواسته بود که مانع از پیشرفت لشکریان روسیه بشود و اطمینان داده بود پیش از آنکه به مرند برسد نمایندهٔ شخص شاه پنج کرور پول معهود را خواهد آورد. پاسکیویچ پذیرفتن این پیشنهاد را صریحاً رد کرده بود و به فتحعلی‌خان گفته بود روزی که وارد مرند بشود شرایط او دشوارتر خواهد بود.

این‌بار که کمپل را در گفتگوها شرکت نداد در نامهٔ عباس‌میرزا هیچ اشاره‌ای به مبلغ پنج کرور نبود و تنها خواستار شده بود برای گفتگوی صلح با او ملاقات کند. وی به توسط بوجاخان پیغام داد که تنها ممکن است در تبریز با یکدیگر ملاقات کنند و در ضمن عباس‌میرزا در خوی آسوده باشد و به لشکریانم دستور می‌دهم مزاحم او نشوند.

فردای آن روز فتحعلی‌خان در سر راه تبریز باز به پاسکیویچ رسید و نامهٔ دیگری از عباس‌میرزا به او داد که کاملاً مانند همان نامه اول بود. پاسکیویچ در یادداشت‌های خود

نوشته است: «چون درباره پول با او گفتگو کردم گفت تصرف شهر تبریز عباس میرزا را گرفتار وضع بسیار دشواری کرده است. تبریز که از دستش رفته همه آذربایجان را از دست داده است و این یگانه سرچشمۀ درآمد او بود و بی‌یاری اعیل‌حضرت شاه ممکن نیست پولی را که ما می‌خواهیم بدهد». سپس پاسکیویچ می‌نویسد ملاقات با او را رد کردم و گفت: «اینکه پایتخت آذربایجان در دست من است من پنج کرور بیشتر (روی هم رفته پانزده کرور) می‌خواهم. وانگهی من در نامه‌ای که از نخجوان به حضرت والا نوشته‌ام او را آگاه کرده‌ام». از استناد روسی چنین بر می‌آید که این شکست‌های پی‌درپی لشکریان فتحعلی‌شاه برای مردم آذربایجان بسیار ناگوار بوده و آشکارا اظهار نفرت می‌کرده‌اند چنان‌که رضاقلی‌خان پسر حکمران مرااغه که تا شهر تبریز صد و رست (۱۶۷ کیلومتر) مسافت داشته نزد پرنس اریستو رفته و اجازه خواسته است که این شهر را تسليم روس‌ها بکند. وی گفته است که خان باید نخست فرمانبرداری از دولت روسیه را آشکار کند و اسیران روسی را آزاد کند، زیرا روس‌ها می‌دانستند که ۴۲ تن از اسیرانشان در اطراف مرااغه‌اند که ۲۲ تن از آنها افسرند. خان همان‌دم با سپاهیان خود دسته لشکریان ایران را دنبال کرد و به شتاب به ایشان رسید و آن اسیران را به تبریز نزد اریستو آورد.

پاسکیویچ روز ۳۱ اکتبر (۱۰ ربیع‌الثانی) وارد تبریز شد. مردم شهر در ورود او شادی کردن و راه را گلباران کردند و گاو کشتنند. میرفتح مجتبه نزد او رفت و نامه‌ای به او داد که حکمرانان مرااغه و اهر و اردبیل و خوی پیشنهاد کرده بودند تسليم روس‌ها بشوند. از طرف دیگر بیشتر طوایف چادرنشین آذربایجان بنای سرکشی را گذاشته بودند و در راه تهران کاروان‌ها را می‌زدند، اما روس‌ها به هیچ مانعی برنمی‌خورند چنان‌که ژوکووسکی^۱ که کارپرداز سپاهیان روسیه بود تنها با سه تن قزاق وارد مرند شده بود.

پیش از آن‌که اریستو وارد تبریز بشود مردم شهر کاخی را که مسکن عباس میرزا بود تاراج کرده بودند اما انبارهای اسلحه و قورخانه و کارخانه توپ‌ریزی را دست‌نخورده تحويل کارگزاران روسیه دادند. در انبارهای شهر به اندازه خوراک پنج ماه لشکریان روسیه آذوقه بود.

روز ۱۵ نوامبر (۲۵ ربیع‌الثانی) روس‌ها در تبریز اعلانی منتشر کردند و مقدار مالیاتی را که اصناف مختلف می‌بایست بپردازنند و با مشورت کدخداهای هر صنف معین کرده بودند

به اطلاع مردم رساندند. مردم شهر پرخاش کردند و دکان‌ها را بستند و در میدان‌ها ازدحام کردند و شهرت دادند که سپاهیان روس و فرمانده آنها را خواهند کشت. میرفتح فوراً نزد پاسکیوچ رفت و اطلاع داد که کارگزاران دولت ایران مردم را تحریک کرده‌اند و تحصیل‌داران مالیه که می‌دیدند این کار به زیان ایشان خواهد بود محرک مردم بوده‌اند. میرفتح صورتی از نامه‌های ایشان به پاسکیوچ داد و چون آنها را زندانی کردند فتنه فرونشست.

نکته جالب در اوضاع اجتماعی آن روز ایران این است که پس از مدت دراز و بیش از صد سال که از پایان دوره صفویه گذشته بود ایرانیانی که دوره شکوه و جلال پادشاهی ایشان را در نظر داشتند و ایشان را از بازماندگان پیامبر و پادشاهان به حق می‌دانستند و در ضمن حوادث ناگوار این صد ساله پس از انقراض سلطنت آن خاندان را به یاد می‌آوردند مخصوصاً قاجارها را از خود بیگانه می‌دانستند و این شکست‌های دوره فتحعلی‌شاہ را یک نوع کیفر آسمانی می‌شمردند.

همین احساسات سبب شده بود که چون روس‌ها وارد آذربایجان شدند بدخواهان خاندان قاجار و مخصوصاً کارگزاران دولت خیانت به ایشان را وسیله تقرب قرار داده بودند. پاسکیوچ هنگامی که عباس‌میرزا از برابر لشکریان روسیه به سلماس گریخته بود و در انتظار پاسخ او برای پذیرفتن صلح بود در خاطرات خود نوشته است: «هنگامی که عباس‌میرزا را همه ترک کرده بودند و در سلماس منتظر پاسخ من بود ممکن بود او را گرفتار کنم، زیرا که از میان حکمرانان چند تن به من پیشنهاد کردند که او را به من تسليم کنند اما من مصمم نشدم رابطه‌ای را که هنوز در میان مردم نافرمان دولت سابق بود به کلی و یکسره قطع کنم از ترس آنکه مبادا دیگر کسی نباشد که با او گفتگو کنیم».

در روزهای آخر ماه اکتبر (اوایل جمادی الاولی) عباس‌میرزا با لشکریان خود در ناحیه ارومیه نزدیک رود غازی چای چادر زد و حکمرانان ارومیه و خوی به پاسکیوچ پیشنهاد کردند که نه تنها تسليم روس‌ها بشوند بلکه در نابود کردن آخرین بازماندگان لشکر عباس‌میرزا با روس‌ها همکاری کنند. سرکردگان نواحی دیگر نیز یا خود نزد او می‌رفتند و یا کسانشان را می‌فرستادند که آماده تسليم شدن هستند. طوایف چادرنشین سر راه چنان در برابر دولت ایران برخاسته بودند که راه آذربایجان به تهران بسته شده بود.

تردیدی نیست که تزار روسیه تنها به تصرف دولایت نخجوان و ایروان قناعت کرده بود



ووود پاسکیویچ نہ کہ بھٹکا ۱۷۸۶ء (۲۰ جنوری اول سال)

و مصمم بود که رود ارس را سرحد میان متصروفات خود و ایران قرار دهد تا گرفتار دشواری‌های مرزی نشود و به همین جهت کراراً به پاسکیویچ دستور داده بود که به همان نواحی آن سوی رود ارس قانع باشد و با دشمنان و مخالفان سلطنت قاجارها همکاری نکند زیرا که در عهدنامه گلستان از پادشاهی این خاندان و ولایتعهد عباس‌میرزا ضمانت کرده بودند. پاسکیویچ در گزارشی که به تزار نوشته چنین می‌گوید: «دستورهایی را که به من داده بودند کاملاً رعایت کرده‌ام، پس از آنکه از ارس عبور کردم از هیچ‌یک از حکمرانان یاری نخواستم که سرکشی یا خیانت کنند و از طوایف چادرنشین و مردم شهرها نیز نخواستم».

از گزارش‌هایی که پاسکیویچ داده است چنین بر می‌آید که شخصاً با سیاست تزار موافق نبوده است. در ۱۷۱۵ میلادی (۱۱۲۷ هجری) پتر کبیر، آرتمنی والینسکی^۱ را به سفارت به ایران فرستاده بود که راه تجارت با هند را برای روسیه باز کند. این اندیشه پتر کبیر که در دربار تزارها آن را نوعی از الهام می‌دانستند پس از صد و دوازده سال هنوز کهنه نشده بود و کسانی مانند پاسکیویچ به آن معتقد بودند زیرا که وی عقیده داشت که به یاری حکمرانان آذربایجان سراسر این ناحیه را به آسانی خواهد گرفت و در ایران دولتی تشکیل خواهد داد و قاجارها از تاج و تخت خود محروم خواهند شد. در آن زمان انگلیسی‌ها نیز از عزل قاجارها نگران بودند زیرا که وضع ایشان در ایران بسیار دشوار شده بود. فتحعلی‌شاه که ناگزیر بود غرامت جنگ را پردازد به اعانه‌ای که انگلیسی‌ها به او وعده کرده بودند و در برابر دعاوی روسیه بسیار ناچیز بود چنان اهمیت نمی‌داد. پاسکیویچ همچنان که گذشت در گفتگوی صلح انگلیسی‌ها را دخالت نداده بود و چنان خود را در گفتگو با ولی‌عهد ایران شتابزده نشان نمی‌داد و به این‌گونه انگلیسی‌ها را بیش از پیش هراسان می‌کرد. در گزارشی که به تزار داده چنین نوشته است: «انگلیسی‌ها خیلی بیش از ایرانیان از سرنوشت عباس‌میرزا رنج می‌برند، ترسی را که در باره آذربایجان دارند پنهان نمی‌کنند و می‌ترسند که ما آنجا را از دست ندهیم و قدرت متعدد با ایشان از هم بگسلد. این‌جا در تبریز که مرکز نفوذ ایشان است به جز عباس‌میرزا و با وجود حاتم‌بخشی سیاست‌مداران‌شان هیچ‌کس نه تنها این عقیده را ندارد بلکه تحمل آن را هم نمی‌کند. آذربایجان که از دست رفت کارگزاران انگلستان کاری جز این ندارند که در بندر بوشهر به کشتی بنشینند و به هند برگردند».

پس از آنکه مردم آذربایجان سازگاری خود را با لشکریان پاسکیویچ نشان دادند بهتر این بود که وی قرارهایی برای رساندن آذوقه با ایشان بدهد و سپاهیان خود را به دسته‌های چند تقسیم کند و به نواحی پر جمعیت‌تر بفرستد و کاری بکند که در موقع لزوم هرچه زودتر به تبریز برگردند. به این‌گونه دو دسته را به شمال غربی آذربایجان فرستاد. یک دسته به فرماندهی ژنرال ماژور لاتپو^۱ شامل یک فوج پیاده و یک دسته قزاق و شش توب را به مرند فرستاد که تابع فرماندار خوی بود. دسته دیگر را به فرماندهی ژنرال آجودان بنکنندورف شامل شش گردان پیاده و یک فوج قزاق و دوازده توب به شبستر فرستاد که در آنجا منتظر عباس‌میرزا باشند زیرا پاسکیویچ در اندیشه آن بود که وی را به دهخوارقان بخواند و با هم گفتگو کنند. ژنرال ماژور پانکراتیو را با دسته‌ای مرکب از یک فوج مختلط گارد و یک فوج پیاده نظام و یک فوج از نیزه‌داران زیده و یک فوج قزاق با ۱۲ توب به دهخوارقان فرستاد دسته‌ای به فرماندهی ژنرال ماژور بارون روزن^۲ مرکب از یک فوج تفنگدار و یک فوج سوار و یک فوج نیزه‌دار و شش توب فرمان یافت که از راه تهران تا اوغان برود. سرهنگ آوناریوس^۳ را با یک هنگ پیاده و یک دسته مهندس و چند تن قزاق و دو توب به اهر فرستاد که راه تبریز به اهر را تعمیر بکند. در تبریز پادگانی مرکب از افواج خمپاره‌اندازان گرجستان و خرسون و پیاده نظام شیروان و یک دسته مهندس و دو فوج دریای سیاه و بازمانده توپخانه به فرماندهی لیوتنان ژنرال پرنس اریستو باقی ماند. به این‌گونه این دسته‌های مختلف ممکن بود پس از طی دو یا سه منزل به تبریز برسند و در آنجا اجتماع کنند و دستوری نظیر به این به جبهه چپ نیز داده شد.

در آغاز ماه اکتبر ۱۸۲۷ (اوایل ربیع الاول ۱۲۴۳) پرس ارمنی و ادبولسکی از ارس گذشت و دو روز راه اردبیل را پیمود. چون در راه به مانعی برخورد و خبر تصرف تبریز را شنید پنداشت که مأموریت وی به پایان رسیده است و به قراباغ برگشت. اما پاسکیویچ فوراً به او دستور داد دویاره از ارس بگذرد و اردبیل را بگیرد و راهی در میان مشکین و اهر باز کند. چون عبور از رود جلفا در زمستان دشوار می‌شد این راه جدید برای انتقال قسمت عمدۀ لشکریان روسیه بود. دریافت الكل از این راه اهمیت بسیار داشت زیرا که بیماری حصبه در میان سربازان افتاده بود و تنها الكل ممکن بود مانع از سرایت شود. آمبولانس‌های جبهه چپ در آن موقع دوهزار بیمار را جا داده بود.

پاسکیویچ اداره کارهای آذربایجان و ایروان را به یکی از همکاران خود ژنرال ماژور

1. Laptev

2. Rosen

3. Avenarius

بارون اوستن ساکن^۱ سپرد و شورایی را مأمور همکاری با او کرد که عبارت بود از ژنرال پرنس چاوشاوا دادزه^۲، ژوکوسکی از کارپردازی، سرهنگ بارون رونه^۳، شبکو^۴، میرفتح مجتهد و فتحعلی خان حکمران سابق تبریز. تشکیل این شوری بیشتر جلب توجه روحانیان شیعه را نسبت به سپاهیان روسیه کرد.

روز ۲ نوامبر (۱۲ ربیع الثانی) میرزا ابوالقاسم قائم مقام که در آن زمان جانشین پدرش میرزا عیسی معروف به میرزابزرگ و پیشکار عباس میرزا بود بسی خبر وارد تبریز شد و از ولیعهد اختیار تام برای گفتگو داشت. در نامه‌ای که فردای آن روز پاسکیویچ به تزار نوشته است می‌گوید: «ورود وی را بیشتر از این جهت انتظار نداشت که عباس میرزا خواستار بود مرا ببیند. بهزودی دانستم که تصور کرده بودند ورود وی سبب می‌شود که گفتگوها را از سریگیرند و از یاری وزیر مختار انگلستان که در اینجا است و همچنان مطلقاً مداخله وی را رد کرده‌ام بهره‌مند شوند».

گفتگو درباره صلح

قائم مقام هم، کاری از پیش نبرد. پاسکیویچ به او تکلیف کرد در هفت و رستی (هفت کیلومتر و نیمی) تبریز با اوبرسکو^۵ رئیس دفتر سیاسی گفتگو کند و در این سه ماده قراری بگذارد:

۱. واگذاری ولایت ایروان در دو سوی رود ارس و ولایت نخجوان چنان‌که ارس مرز میان دو کشور باشد.

۲. واگذاری ناحیه طالش که در عهدنامه گلستان به روسیه واگذار شده بود و از آغاز این جنگ لشکریان ایران آنجا را تصرف کرده‌اند.

۳. پرداخت پانزده کرور تومان (۳۰ میلیون روبل نقره) غرامت جنگی و مخارج لشکرکشی که پنج کرور آن را باید سه‌روز پس از تاریخ مقرر و ده کرور آن را دو ماه پس از آن پردازنند. تا این غرامت پرداخته نشده است آذربایجان در تصرف سپاهیان روسیه خواهد ماند و پس از پرداخت این مبلغ از آنجا خواهد رفت و اگر این مبلغ تا موعد معین پرداخته نشود آذربایجان جزو روسیه خواهد شد و پنج کرور قسط اول را پس نخواهد داد.

1. Osten-Sacken

2. Tehavchavadzé

3. René

4. Chébéko

5. Obreskov

در ۱۰ نوامبر (۲۰ ربیع‌الثانی) پاسکیویچ درباره گفتگوی خود با قائم مقام گزارشی به این‌گونه به امپراتور نیکولا نوشته است:

«قائم مقام همه این شرایط را پذیرفته است که ما از طرف خود امضا نخواهیم کرد مگر مبلغی را که وعده کرده‌اند پردازنند، زیرا یک ضمانت مادی تنها ضمانتی است که ممکن است ما بپذیریم، ایرانیان هیچ ارزشی به عهده‌نامه‌ها و مهرها و امضاهای نمی‌دهند. این ضمانت‌های فریبینده تنها کار را پیچیده خواهد کرد و شاید مردم را مایل کند که انتقام بگیرند.

«چون قائم مقام به من گفت که بی‌دخلالت سفیر انگلستان ممکن نیست شاه به پرداخت میلیون‌هایی که از او در این مدت به این کوتاهی تقاضا شده است تن بدهد به او اجازه دادم آقای ماکدونالد¹ (وزیر مختار انگلستان) را ببیند و به او اطلاع دادم که در حال حاضر دخلالت او تنها ممکن است برای ایران سازگار باشد زیرا وی باید بهتر متوجه خطری باشد که خود شاه و مشاورانش را تهدید می‌کند. او با کمال میل نزد قائم مقام رفت و پس از گفتگو با وی نامه‌ای به کاردار خود در تهران نوشت و از او خواست چشم شاه را نسبت به وضع نومیدی او در آذربایجان باز کند و اگر از راضی کردن روسیه خودداری کند و خیم‌تر خواهد شد.

«انگلیسی‌ها خیلی بیش از ایرانیان از سرنوشت عباس‌میرزا نگرانند، بیم خود را درباره آذربایجان پنهان نمی‌کنند، که حقاً می‌بایست در تصرف ما بماند، و این قهرآ قدرت متحد باوفایشان را درهم خواهد ریخت. اینجا در تبریز، در مرکز نفوذشان، به جز عباس‌میرزا، با وجود حاتم‌بخشی‌های دیپلمات‌هایشان هیچ‌کس نه تنها از ایشان پشتیبانی نخواهد کرد بلکه تحمل ایشان را نخواهد داشت. پس از آنکه آذربایجان از دست رفت برای کارگزاران انگلستان کاری جز این نمی‌ماند که در بندر بوشهر به کشتی بنشینند و به هند برگردند. تا امروز انگلیسی‌ها و عباس‌میرزا در تهران پشتیبان یکدیگرند. آشکارا و به خشونت نفرتی را که از لئامت شاه دارند و به نظرشان یگانه مانع صلح او است بیان می‌کنند. ماکدونالد در یک گفتگوی خصوصی نزد گریایدوف اقرار کرده است که عهده‌نامه آخر را برای انگلستان بسیار پرخرج می‌داند و به دولت خود پیشنهاد کرده که برخی از مواد آن رالغو کنند و پرداخت مبلغی را در عوض به عهده بگیرند (مثلاً یک اعانه سالیانه دویست هزار تومان). و انگهی

دولت او ما را در دعاوی خود کاملاً محق می‌داند و به او دستور اکید داده‌اند که تنها با اشاره ما در کار ما دخالت کند.

«دیروز از شاهزاده (ولی‌عهد) رضایت نامه‌ای درباره پیشنهادهایی که به قائم مقام کرده‌ام رسید. به این‌گونه ملاقات‌ما در ده‌خوارقان در ۴ نوامبر (۲۴ ربیع‌الثانی) خواهد بود. «پس از آن‌که وضع روابط سیاسی خودمان را به این‌گونه برای تصویب اعلیحضرت تقديم کردم اجازه می‌خواهم این مطالب را نیز ذکر کنم:

«اگر با وجود اطمینان‌های کتبی و امضاشده عباس‌میرزا به استقامت سنتی ناپذیر ایرانیان درباره اجرای شرایط پیشنهادشده بربخورم باید اعلیحضرت را آگاه کنم که نمی‌توانم برای رفتن به تهران از حالات‌اشش یا هشت هفتۀ دیگر آماده شوم. سربازان کفش و لباس ندارند و باید وسایل نقلیه جدید فراهم کرد. وانگهی دوماه گفتگو ممکن است ما را به هم بسیار نزدیک کند. امروز ناچارم برای دریافت چیزی تقاضای بسیار کنم. در این کشور همواره چنین باید کرد. الغای ماده غرامت نقدی ممکن بود یکسره همه دشواری‌ها را برطرف کند، زیرا به گفته ماکدونالد شاه بیشتر رضایت خواهد داد سه‌برابر آذربایجان را واگذار کند تا آن‌که دست از خزانه خود بردارد. بدیهی است که راهنمایی‌های بد به فتحعلی‌شاه می‌کنند. در تمام دوره لشکرکشی سابق سپاهیانش حقوق خود را دریافت نکرده‌اند. به همین جهت پیش از آن‌که لشکرکشی به پایان برسد پراکنده شدند. اکنون دستور داده است مردم زنجان را که شهر پر جمعیتی است وادر کنند به آن طرف قافلانکوه بروند از ترس آن‌که مبادا روس‌ها نزدیک شونند، اما این مردم سرکشی کرده‌اند. وانگهی به‌زودی معلوم خواهد شد تکلیف ما درباره پایان جنگ و گفتگوها چه خواهد بود.

«در صورتی که تقاضای غرامت ما را رد کنند آیا اعلیحضرت امپراتور به من فرمان خواهد داد آذربایجان را از دست ندهم یا به ایران پس بدهم و تنها به تصرف دو ولایت رود ارس قناعت کنم؟

«اگر اعلیحضرت امپراتور به الحاق آذربایجان رضایت می‌دهد به چه وسیله باید این کار انجام یابد؟ آیا باید مانند ولایات دیگر روسیه در قفقاز اداراتی در نواحی تشکیل داد یا تنها به این قناعت کرد که آن را تحت‌الحمایه قرار دهیم و آنجا را به خان‌نشین‌های مخصوص تقسیم کنیم؟

«تصرف آذربایجان مزایای بسیار خواهد داشت؛ این ایالت می‌تواند از عایدات خود خرج هشت‌گردن (هریک شامل دوهزار تن) سپاهیان منظم را بدهد و فرمانده‌شان افسران

روسی خواهند بود. جمع درآمد این ایالت هشتتصد هزار تومان برابر با سه میلیون و دویست هزار روبل نقد و جنس می‌شود و اگر مبلغ هشت میلیون (اسکناس) را از غرامت‌های اخیر کم بکنیم و بار مردم سبک‌تر بشود می‌توان به آسانی یک کوردارمه (سپاه) تشکیل داد. تحمیلی که به سران طوایف خواهد شد تنها برای این مقصود خواهد بود. در برابر هیچ مالیاتی از حقوق کارمندان برای هزینه دادگاه‌ها و شهربانی و گمرک گرفته نخواهد شد: مردم می‌توانند بنا بر عادت سابق مسلمانان به محاکم شرع رجوع کنند و حق آنها را مانند گذشته پردازنند. اگر درنتیجه اصلاحات بی‌فایده از تحریک احساسات ملی خودداری کنیم اطمینان دارم که می‌توانیم دلبستگی مردم را فراهم کنیم. تنها مراقبت سیاسی را می‌توان به کارگزاران روسیه مقیم تبریز یا به اداره کننده درجه اول آن ایالت رجوع کرد که او را از میان سران طوایف به عنوان «والی» انتخاب کنند. وانگهی این ایالت عنوان منطقه رابط میان ایران و روسیه را خواهد داشت. از این راه روح سرکشی و تحریکات تعصب‌آمیز نه وارد ولایات ما در قفقاز خواهد شد و نه در ولایاتی که در کنار ساحل چپ رود ارس هستند. گذشته از آن چون هوای این سواحل همیشه اثر ناسازگاری در لشکریان می‌کند به این‌گونه می‌توانیم از نگاهداری پادگان‌های متعدد خودداری کنیم.

«در ضمن آن‌که به خود اجازه دادم با کمال صداقت و به عنوان زیردست فرمانبردار اعلیحضرت امپراتور مطلب را عرضه دارم اجازه می‌خواهم با این همه تأکید کنم که همواره پیرو دستورهایی که بدنهند خواهم بود.

«می‌خواستم گزارش خود را به پایان برسانم که پست دستورهای تازه‌ای از وزیر امور خارجه آورد که صریحاً مرا منع کرده‌اند در شرایط آینده صلح ماده چهارم عهدنامه گلستان را اجرا کنم. این مورد دشوار حتماً کوشش‌های ما را از دو طرف برای آشتی باطل خواهد کرد. شاید می‌باشد از چند میلیون چشم پوشیم زیرا که چون دولت ایران هیچ سودی حتی در ظاهر نبرد ممکن است با خشونتی که ما تقاضای فدایکاری‌های بسیار از آن داریم و اندک توجهی به منافع شخصی آن نمی‌کنیم یکسره ناامید شود.

«نیز از اعلیحضرت امپراتور استدعا می‌کنم برای راهنمایی من لطف کنند مرا از اراده خود در این مورد آگاه کنند: آیا امید دلپذیر عباس‌میرزا را که اجازه به او بدنهند به سن پترزبورگ بروند و استدعای عفو و حمایت از پادشاه بزرگ همه روسیه بکند باید تشویق کنم یا باطل کنم؟ پیوسته این درخواست را مکرر می‌کند و چون در این زمینه جلب رضایت اعلیحضرت را نکرده‌ام نمی‌دانم چه پاسخ به آن بدهم؛ باید عرض کنم که این درخواست

صادقانه است. اگر این اجازه را به او ندهند چنانکه اغلب از من پرسیده است آیا ممکن است آن را به پسر مهتر او بدهند؟»

آجودان ژنرال پاسکیویچ

۱۸۲۷ اکتبر ۲۹

از تبریز»

عباس‌میرزا در پاسخ دادن دست به دست می‌کرد اما چون خبر به او رسید که بنکنندورف با سپاهیان خود رهسپار شبستر شده است و می‌ترسید که راه تهران بسته شود همچنانکه قرار بود به پاسکیویچ اطلاع داد که آنچه قائم مقام بر عهده گرفته است پذیرفته و در دهخوارقان با او گفتگو خواهد کرد.

همین که عباس‌میرزا از خوی بیرون رفت و به سوی شبستر رهسپار شد حکمران خوی شتابان به تبریز رفت و کلیدهای حصار خوی را به پاسکیویچ داد و گفت که چهارده توپ و آذوقه فراوان و لوازم توپخانه در آنجا هست. پاسکیویچ حکمرانی را به وی واگذار کرد و نایب سرهنگ ویسوتسکی¹ با یک فوج به عنوان حکمران نظامی به آنجا فرستاد.

روز ۱۵ نوامبر (۲۵ ربیع‌الثانی) پاسکیویچ پیش از آنکه به دهخوارقان رهسپار شود در ارگ تبریز الله‌یارخان آصف‌الدوله صدراعظم فتحعلی‌شاه را که در جنگ اسیر شده و چندین بار اجازه ملاقات خواسته بود نزد خود پذیرفت. وی نیز آنچه را که ماکدونالد سفير انگلستان با کمال حرارت گفته بود مکرر کرد یعنی که «شاه ترجیح می‌دهد سه‌بار بر آذربایجان را از دست بدهد تا آنکه به خزانه‌اش دستبردی برسد». در ضمن گفت که عباس‌میرزا دیگر آن نفوذ را نزد پدر ندارد و وی که الله‌یارخان باشد بهتر از هر کس می‌تواند شاه را آماده کند که تقاضاهای روسیه را پذیرد. سپس پیشنهادهایی کرد که صلح را زودتر برقرار کند و از پاسکیویچ خواست غرامت را کمتر کند زیرا که آن مبلغ بیش از استطاعت ایران بود. پاسکیویچ به او تکلیف کرد که نامه‌ای به شاه بتویسد و در ضمن گفت که تا از مضمون نامه آگاه نشود آن را نخواهد فرستاد. در همان روز فتحعلی‌خان حکمران سابق تبریز که جزو کارگزاران روسیه شده بود خبرهای تازه‌ای را که از تهران رسیده بود به پاسکیویچ گفت. از تهران نوشته بودند که شاه مشغول شده است لشکریان تازه‌ای اجیر کند و دوباره سرباز بگیرد. در میانه و زنجان دستوری در این زمینه داده بودند اما چون مردم

سر باز زده بودند تیجه‌ای به دست نیامد. عباس میرزا در نامه‌ای در این زمینه به شاه نوشت «دیگر دیر شده است، دیگر نمی‌توانیم جنگ کنیم، جز صلح کردن چاره نیست».

روز ۱۷ نوامبر ۱۸۲۷ (۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۴۳) صبح زود عباس میرزا با ۱۵۰ تن از همراهان رهسپار شبستر شد. بنکدورف سپاهیان خود را به استقبال به آنجا فرستاد و آجودان خود پرنس دالگوروکو^۱ و سرهنگ رایوسکی^۲ را با یک دسته از سربازان و دو توپ برای تبریک ورود او روانه کرد. در استاد روسی نوشته‌اند که در این نخستین بروخورد با لشکریان روسیه این شاهزاده سادگی کودکانه‌ای داشته و از تملق خودداری نکرده است. از آن جمله از دالگوروکو خواسته است که به دسته سپاهیان بنکدورف دستور دهد که هنگام ورود او توپ بیندازند و اگر هم شده است یک گردان از برابر او سان بدهد. چون به میل او رفتار کردن بسیار خشنود شد. عباس میرزا احترام سرور آمیزی به پاسکیویچ داشته و نسبت به امپراتور روسیه اظهار بندگی کرده و گفتن این مطلب را می‌پسندیده است که «دلیل واقعی این جنگ روزی کشف خواهد شد و آن روز پاکی نیت او آشکار خواهد گشت».

پاسکیویچ همان روز وارد دهخوارقان شد و خسرو میرزا پسر عباس میرزا که جوان شانزده ساله‌ای بود و هنوز وارد سیاست نشده بود به پیشباز او آمد. فردای آن روز پاسکیویچ ژنرال کنت سوشتلن را با چند افسر ارشد نزد عباس میرزا فرستاد و وی با چرب‌زبانی و عبارات شاعرانه با ایشان گفتگو کرد. همان دم از سوشتلن خواست که با او همراه شود و با افسران ستاد آن دسته رهسپار شد. با این همه در راه جمله‌ای که سرشکستگی وی را از این ناکامی نشان می‌داد از دهان او دررفت و گفت: «به نظرم عجیب می‌آید که در این سرزمین مهمان شما باشم».

در دهخوارقان با احترامات شاهانه از او پذیرایی کردند و عباس میرزا در چادر خود ایستاده منتظر پاسکیویچ بود. در این بروخورد تنها آداب معمولی رواییدل شد. فردای آن روز نزد پاسکیویچ رفت و با او نیز چاپلوسی کرد. اما پاسکیویچ فوراً وارد گفتگو شد و عباس میرزا همه را پذیرفت و حتی گفت: «اگر پادشاه روسیه از من پشتیبانی نکند چاره‌ای جز این برای من نمی‌ماند که به خاک عثمانی بگریزم زیرا که من به کلی از چشم مردم افتاده‌ام». سپس گفت: «یا آنکه به هند می‌گریزم و خود را تسليم انگلیسی‌ها می‌کنم». از این گفتگوها پاسکیویچ دریافت که عباس میرزا کاملاً به ناپایداری وضع خود و خاندان

قاجار پی برده و می داند که شاه تنها پیرو سیاستی است که با منافع شخصی وی سازگار باشد و نگاه داشتن ذخایر خود را بر هر چیز مقدم می دارد. با این همه از گفتگوهای عباس میرزا چنین برمی آمد که احساسات وی شریفتر است و تا اندازه ای به وظایف خود در برابر کشور خویش پی برده است. پس از آنکه صریحاً اقرار کرد که «شاه هنوز آماده پرداخت مبلغ معهود نیست، تقاضا کرد وزیر مختار انگلستان با قائم مقام به تهران برود تا شاه را وادار کنند به تقاضاهای روسیه تن دردهد.

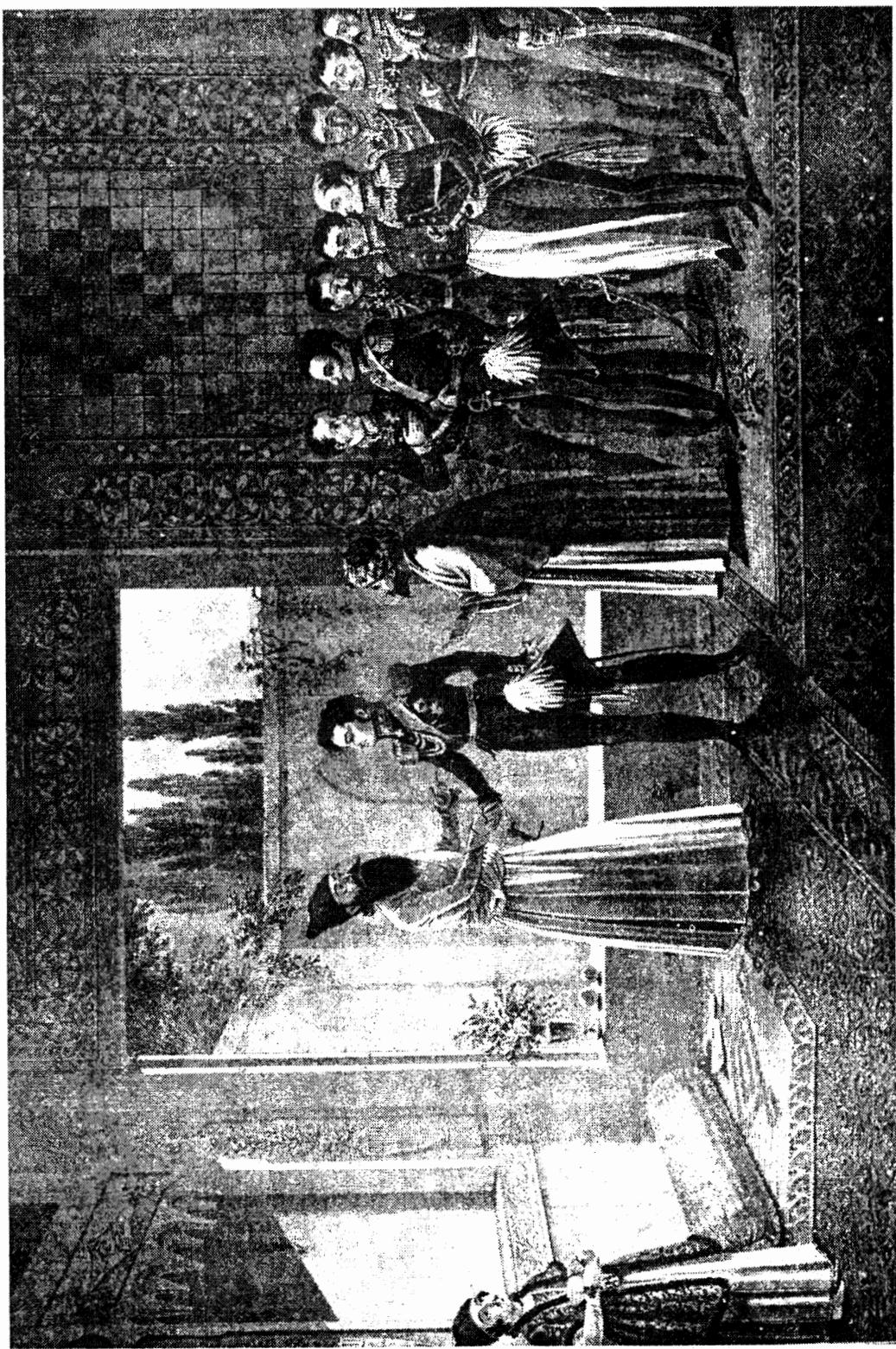
پاسکیویچ دلیلی نداشت در این مورد خواهش عباس میرزا را رد کند و نگذارد ماکدونالد به طهران برود زیرا که مأموران انگلستان در تبریز اسیپ نبودند. وانگهی مایل بود که زودتر صلح برقرار شود و در این زمینه نوشه است: «به این درخواست رضایت دادم تا پس از آن خود را سرزنش نکنم که وسیلهٔ رسیدن به این مقصود را از دست داده‌ام».

در دهخوارقان عباس میرزا در رژهٔ سپاهیان روسی شرکت کرد و دیدن این لشکریان وی را مسرور ساخت. در سر ناهاری که سرهنگ شیپو¹ فرمانده تیپ مختلط گارد به او داد با زیرdstی می کوشید دلها را به دست بیاورد و اعتماد روسها را جلب کند و پاسکیویچ نوشه است: «تا ما از میل واقعی او که خواستار برقراری صلح بوده است مطمئن شویم».

در این میان هر روز او برسکو و نمایندگان ایران گفتگو را از سر می گرفتند. عباس میرزا همچنان اصرار داشت که مدت پرداخت غرامت و مبلغ آن را کم کنند. سرانجام قرار گذاشتند روز ۱۳ دسامبر (۲۴ جمادی الاولی) خبر فرستادن ده میلیون روبل نقره برسد و گرنه گفتگو قطع خواهد شد و جنگ دنباله خواهد داشت. پاسکیویچ عباس میرزا را امیدوار کرد که اگر این شرط را به جا بیاورند دولت ایران می تواند منتظر آن باشد که دو سه میلیون روبل کمتر بپردازد و اگر وی صداقت خود را نشان بددهد روسها مساعدتر خواهند شد. پاسکیویچ از گفتگو در مطالب دیگر خودداری کرد و در گزارشی که به امپراتور داده نوشه است «تا آنکه بتوانیم در آینده بیشتر سخاوت بورزیم».

روز ۲۴ نوامبر (۵ جمادی الاولی) خبری ناگهانی باعث زحمت شد و آن این بود که لشکریان عباس میرزا تقریباً به شماره دوهزار تن با ۱۴ توب رهسپار مرااغه شده‌اند و در راه میانه به تهران درنگ کرده‌اند. این خبر با اظهار دوستی عباس میرزا مخالف بود. در این موقع نقشه دولت ایران به هیچ وجه معلوم نبود و ظاهراً این کار را برای آن کرده بودند که بر نیروی

نخستین بروز خود پاسکویچ با عباس میرزا در دهخواران



مداعع تهران بیفزایند و از هرسوی سپاهیانی به آنجا می‌بردند. به این‌گونه روس‌ها پی‌بردند که دولت ایران به خلع سلاح اقدام نکرده است. چون پاسکیویچ یقین کرد که این خبر درست است روز ۲۶ نوامبر (۷ جمادی الاولی) به عباس‌میرزا اطلاع داد که به ژنرال بارون روزن که لشکرگاه او نزدیک اوجان است دستور داده است به میانه حرکت کند. پاسکیویچ در این زمینه می‌نویسد: «امأوريت اين سپاهيان همراهى با پولى بود که انتظار مى‌رفت شاه بفرستد یا اگر پول در موعد مقرر نرسد به تبريز بروند. عباس‌میرزا سرگردان به نظر آمد حتی دیدم که نوميدی در سیمای او نمایان شد. به او اطمینان دادم که اگر ايشان صادقانه رفتار کنند می‌توانند اميدوار باشند که با صلح موافقیم. وعده کرد در این زمینه به شاه بنویسد».

به این‌گونه گفتگوها قطع شد و عباس‌میرزا چند روز مهلت خواست «فکر کنند». سپس از پاسکیویچ خواست اجازه دهد الله‌یارخان که اسیر شده است نزد شاه برود. الله‌یارخان همیشه فدایی و لیعهد بوده و پاسکیویچ تصور کرده است که اگر وی در اندیشه آن است که صلح را برقرار کند و جلب توجه امپراتور روسیه را بکند فرستاده وی نیز همه نفوذ خود را به کار خواهد برد که شاه بی‌درنگ دعاوی روسیه را بپذیرد. اما پاسخ نامه‌ای که الله‌یارخان سابقاً به شاه نوشته بود و با چاپار مخصوص فرستاده بود ممکن بود در این میان برسد و عزیمت این اسیر را به تهران ممکن بود دلیل بی‌تابی روس‌ها بدانند. به همین جهت الله‌یارخان را در تبریز نگاه داشتند.^۱

دستورهای دولت روسیه

روز ۱۸ نوامبر (۲۸ ربیع‌الثانی) که پاسکیویچ از عباس‌میرزا در دهخوارقان پذیرایی کرد امپراتور روسیه از سن پترزبورگ این نامه را به او نوشت: «ایوان فدوروفویچ^۲ عزیز، خدای متعال خواسته است کوشش‌های شما را متبرک کند، در چندماه شما موانعی را که طبیعت و دشمن برپا کرده بود از میان برداشتید و به عنوان رفع خسارت کوشش گستاخانه ایرانیان ولایاتی را که می‌باشد از این پس متعلق به روسیه باشد فرمان بردار خود کردید و آرزوهای مرا کاملاً برآوردید.

«می‌توانید در دستورهای رسمی من به خشنودی من پی ببرید اما مخصوصاً مقیدم رئیس سابق من بداند که از ته دل از خرسندم و تا جاودان از آنکه توanstه است شرافت نام

۱. کتاب سابق الذکر سچرباتف، ج ۳، ص ۳۲-۱.

۲. Ivan Fédorovitch، نام شخصی و خانوادگی پاسکیویچ.

روس‌ها را نگاه دارد و ارادهٔ مرا به‌جا بیاورد حق‌شناس خواهم بود. ایوان فدوروفیچ عزیز، ممتنونم، با دل و جان ممتنونم. می‌پندارم این نامه در تبریز به شما بررسد و شاید به خواست خدا در موقع انعقاد صلح رسیده باشد! صمیمانه مایل به این کار هستم، اما اگر هیچ نشده باشد، اگر کارهای کورکورانه ایرانیان ایشان را به نابودشدن و ادار می‌کند و جنگ را دنبال می‌کنند به تمام اندیشه من در خلاصه‌ای که ایوان ایوانوفیچ^۱ برای شما می‌فرستد پی خواهید برد. به‌هیچ‌وجه نباید ما در اعماق ایران فروبرویم، اگر ممکن باشد بهتر این است به استرآباد یا انزلی لشکر بکشیم بنابر آنکه کدام را مناسب‌تر بدانید، تا در آنجا پابرجا بشویم.»

در ضمن دییچ دستور مفصلی برای دنبال‌کردن جنگ به پاسکیویچ داده است. رئیس ستاد کل در ضمن آنکه به تصرف تبریز و خوی واردیل تأکید کرده احتمال می‌داده است که حتی پس از تصرف این شهرها شاه از پذیرفتن تقاضاهای روسیه خودداری کند، به همین جهت در این مورد نقشه‌ای طرح کرده است که لشکریان روسیه گیلان و مازندران را بگیرند. برای رسیدن به این مقصد می‌بایست لشکریانی به انزلی بفرستند و قسمتی از جبههٔ چپ سپاه خود را از تبریز به اردیل روانه کنند. دییچ نوشته است: «لشکرکشی به استرآباد با وضع کنونی ما مناسب‌ترین عمل تهاجمی است. گرفتن ولایت دیگری از ایران و تهدید به لشکرکشی به گیلان و مازندران که زادگاه قاجارها و تیول شخصی پادشاه است احتمال می‌رود وی را برای سازش آماده‌تر کند و وادار شود خواست ما را پذیرد. گذشته از این دییچ فرماندهی را که می‌بایست مأمور این لشکرکشی بشود معین کرده بود و آن سرهنگ موراویو^۲ بود که نوشته بود «زیرا که وی به آنجا رفته است و با ترکمان‌ها روابطی دارد». برای انتخاب قطعی اختیار را به پاسکیویچ داده بودند.

مدتها پیش از تصرف ایروان دستورهایی مانند این به او داده شده بود. وی تنها به گزارش‌های سرتیپ آرلوسکی^۳ فرمانده ناوگان دریایی خزر و بندر حاج ترخان قناعت نکرده بود و در ماه سپتامبر (صفر) سرتیپ بورتزوف^۴ فرمانده فوج تفلیس را به باکو و حاج ترخان فرستاده بود و دستور داده بود برای پیاده کردن نیرو به سواحل ایران وسایل موجود را مطالعه کند. چنین پیش آمد که تنها می‌توانستند از یک کشتی بهره‌مند شوند که هشت توپ

۱. Ivan Ivanovitch، نام شخصی و خانوادگی ایوان ایوانوفیچ رئیس ستاد کل روسیه.

2. Mouraviev

3. Orlovski

4. Bourtzov

داشت و کشته‌های دیگر را برای بارگیری آذوقه در سواحل شرقی قفقاز و ماوراء قفقاز به کار و اداسته بودند.

در آن موقع به واسطه نداشتن وسایل دشوار بود بتوانند به دستورهای ستاد کل ارتش روسیه رفتار کنند و لشکرکشی به استرآباد و انزلی کار دشواری بود. از سوی دیگر فرستادن نیرو از اردبیل به گیلان و مازندران به موانع بزرگ محلی بر می‌خورد زیرا که فتحعلی‌شاه برای پاسبانی از املاک خانوادگی خود وسایل مخصوص و مؤثری برانگیخته بود. نه تنها مانع شده بود راهی به گیلان و مازندران بسازند بلکه دستور داده بود راه‌های موجود را کور کنند. ناچار در این راه‌های کوهستانی هیچ وسیله نقلیه و حتی چارپایان بارکش نمی‌توانستند نه در زمستان و نه در بهار و پاییز حرکت کنند.

چون در این هنگام چاپار از سن پترزبورگ تا تبریز شش هفته در راه می‌ماند دستورهای ستاد به فرمانده لشکریان روسیه به موقع نمی‌رسید و هنگامی می‌رسید که موقع اجرای آنها گذشته بود. به همین جهت پاسکیویچ به دستورهایی که در تاریخ ۱۸ نوامبر (۲۸ ربیع‌الثانی) از سن پترزبورگ برای او فرستاده شده بود پس از آنکه نخستین گفتگوهای صلح به پایان رسیده بود پاسخ داد. گذشته از گفتگو با عباس‌میرزا موارد دشواری پیش آمده و پاسکیویچ را سخت نگران کرده بود. زمستان آغاز شده و سرما به ۲۰ درجه رئومور رسیده بود و یک آرشین و نیم (یک متر) برف روی زمین نشسته بود. سالیان دراز بود که چنین سرمایی در ایران پیش نیامده بود، به همین جهت جبهه چپ سپاه روسیه و وسایل نقلیه آن دچار اشکال شدند. برای آنکه مردم از جمع‌آوری احتیاجات ارتش ناراضی نشوند پاسکیویچ دستور داده بود هرچه می‌گیرند پول آن را نقد بدھند. راه‌ها از برف بسته شده و هزینه حمل و نقل بالا رفته بود و در تفلیس و تبریز گرفتار کم‌پولی شده بودند. لیوتنان ژنرال سیپیاگین^۱ در تاریخ ۲۳ نوامبر (۴ جمادی‌الاولی) در گزارش خود نوشته است که کمیسیون خواربار و کارپردازی نظامی از چهارماه پیش مبالغی را که می‌باشد دریافت کنند نگرفته‌اند. فرستادن وسیله نقلیه قطع شده بود و حتی بیمارستان‌ها اعتبارهای فوق العاده خود را خرج می‌کردند که آن هم به پایان رسیده بود. پاسکیویچ در روزنامه عملیات نظامی در تبریز چنین نوشته است: «از پایان ماه آوریل (اواخر رمضان ۱۲۴۲) تاکنون یک دینار به کارپردازی ارتش نرسیده است و دیگر پولی آمده نیست... خوشبختانه خبر می‌رسد که در ۲۳ نوامبر (۴ جمادی‌الاولی) از

سن پترزبورگ پول فرستاده‌اند اما کی به ما خواهد رسید و آیا به موقع دریافت خواهیم کرد؟ نمی‌دانم. اما اگر بخواهم اینجا پول تدارک کنم وسیله ندارم». روزیه روز رساندن خوابار به قسمت‌ها دشوارتر می‌شد. می‌باشد دشواری‌های بیشتری را هم پیش‌بینی کنند، زیرا که ممکن بود زمستان چهارپنج ماه دیگر طول بکشد. با این همه و با وجود شکایت سیپیاگین از بی‌پولی در گرجستان پاسکیویچ دستور داد چهل هزار دوکا^۱ طلا از تفلیس بفرستند زیرا که بی‌پولی زمزمه‌هایی در میان سپاهیان انداخته بود. یکی از افسران در نامه‌ای از تبریز نوشته است: «هنگامی که در پترزبورگ بودم هرگز وامی نداشتم، اما اکنون نه تنها من بلکه همه رفیقانم گردنمان زیر بار قرض خم شده است، هرچه جنگ بیشتر بکشد بدتر خواهد شد، برای جیره‌مان پول به ما نمی‌رسد و بسیاری از افسران شش ماه است حقوق نگرفته‌اند، چگونه باید زندگی کنیم؟ آیا مثلاً دیده شده است که انسان در خاک دشمن هیزم بخرد؟» گذشته از آن پاسکیویچ خود در این زمینه نوشته است: «چهارپایان بارکش که یگانه نیروی در اختیار ما برای بارکشی است درنتیجه بیماری از دست رفته‌اند». به این‌گونه می‌باشد گاو و اسب آماده کنند و چهل هزار دوکایی که سیپیاگین به‌زحمت به تبریز فرستاده بود کاف حقوق افسران را هم نمی‌داد. با همه این دشواری‌ها پاسکیویچ توانست بی‌آن‌که به خشونت رفتار کند از عده بکاهد و خوراک لشکریان خود را تأمین کند. عده بسیار از چادرنشیان شاهسون در میان میانه واردیل بودند و وضعشان چنان بود که به‌نظر می‌آمد در زیر نفوذ روس‌ها نیستند. با این همه پیشنهاد کردند در جاهای مختلفی که کارپردازی معین می‌کرد هفت هزار چتورت^۲ از هرگونه خواربار با وسایل خود برسانند. گذشته از آنها شاهسون‌ها سیصد شتر و دوهزار چارپا برای بارکشی تسلیم کردند. در این زمان ارتش روسیه در آذربایجان پیشکار و رابطه‌ای از ارمنیان داشت که نام خود را کارگانو^۳ گذاشته بود و اوی واسطه انجام این کار شد، چنان‌که پس از جنگ گنجه نیز چنین کار را انجام داده بود. شاهسون‌ها در برابر آنچه می‌دادند رسیدهایی می‌گرفتند و این رسیدها را در همه‌جای ایران به نرخ معمولی روبل کاغذی معامله می‌کردند پس از خاتمه جنگ جمع کل آنها را در ایروان خزانه‌داری روسیه پرداخت.

در جبهه چپ عده پرنس وادبولسکی که تقریباً پنج هزار تن می‌شدند در ۲۹ نوامبر (دهم

۱. Ducat، پول طلایی که در آن موقع از ده تا دوازده فرانک ارزش داشته است.

۲. Tchetvert، به معنی چهارپک و در این‌جا مراد چهار یک پودیاپوت است که ۱۶ کیلوگرم و نیم باشد.

3. Karganov

جمادی الاولی) از آق‌اغلان به سوی گدار اصلاحنده رهسپار شدند باران‌های سخت و پس از آن برف راه‌ها را خراب کرد چنان‌که سربازان هر بیست و چهار ساعت بیش از ده ورست (ده کیلومتر و ۶۷۰ متر) نمی‌توانستند بپیمایند. روز ۴ دسامبر (۱۵ جمادی الاولی) از ارس گذشتند و مردم ناحیه مشکین به خوشروی ایشان را پذیرفتند. حکمران آنجا عطاخان یکی از نخستین کسانی بود که به روس‌ها تسليم شد، به همین جهت پاسکیویچ حکمرانی مشکین را به او داد و همه طوایف چادرنشین آن ناحیه از او پیروی کردند. وادبولسکی بی‌درنگ یک دسته از کارگران به کار گماشت و آنها را به چهار قسمت کرد و سرهنگ میکلاشوسکی^۱ را با ایشان به اهر فرستاد که راه را باز کنند. تنها در روز ۱۲ دسامبر (۲۳ جمادی الاولی) توانست در دده‌بیگلی در سر راه اردبیل چادر بزند. ممکن نبود پیش برود زیرا که علوفه به دست نمی‌آمد و ناچار بودند درنگ کنند تا علوفه از قرایب غیربرس. این دسته ناچار شد در راه بماند زیرا یخ‌بندان مانع بود و یک پا و نیم برف روی زمین نشسته بود. سربازان بیمار می‌شدند و اسبان و گاوان از خستگی از پا درمی‌آمدند و وادبولسکی جرأت پیش‌رفتن را نداشت. پاسکیویچ در این زمینه نوشه است: «تا خیر ورود این دسته مرا ناگزیر کرد که راه خود را دنبال کنم و در راه تهران از قافلان‌کوه بگذرم».

پاسکیویچ از این‌که پیش برود و به تهران نزدیک شود باکی نداشت زیرا که وادبولسکی در پشت سرا او در راه اردبیل بود و در آن موارد بیم آن نمی‌رفت که در جبهه چپ به او حمله کنند. اما می‌بایست رعایت وسایلی را که همراه وادبولسکی بود بگتند و لوازم و مقداری مواد الکلی همراه داشت که برای عملیات نظامی در زمستان بسیار لازم بود. وانگهی حتمی بود و پاسکیویچ هم شک نداشت که اگر خبر دشواری‌هایی که روس‌ها در سر راه برای عبور از قافلان‌کوه و رسیدن به سرزمین عراق داشتند نه تنها به دولت ایران بلکه به مأموران انگلستان می‌رسید نه شاه و نه عباس‌میرزا حاضر نمی‌شدند دعاوی روس‌ها را بپذیرند. در آن صورت نتیجه قطعی تأخیر در عقد صلح تا مدتی نامعین بود. از همه گذشته قطع رابطه در میان روسیه و دولت عثمانی نزدیک شده بود و هم در تهران و هم در تبریز آن را می‌دانستند.

عباس‌میرزا که شرایط مقدمات صلح را در دهخوارقان امضا کرده بود از پاسکیویچ خواستار بود اگر هم موقعی باشد بارون روزن را از پیش‌رفتن به سوی میانه بازدارد. می‌بایست پنج کرور اول را بنا بر شرایط معهود و از آغاز ماه دسامبر (اواسط جمادی الاولی)

1. Miklachevski

مکتبہ ایمنی کوئٹہ ایمنی و مسکن ایمنی و مسکن ایمنی و مسکن ایمنی و مسکن



از تهران بفرستند. عباس‌میرزا اصرار داشت که سپاهیان روسی تا وقتی که این خبر برسد بر سر جای خود بمانند و اگر به شرطی که کرده‌اند عمل نکنند آنوقت می‌توانند به سوی تهران پیش بروند. پاسکیویچ مدتی زیر این بار نمی‌رفت، سرانجام از بس تقاضاً مکرر شد رضایت داد و به روزن دستور داد درنگ کند. قرار شد پنج کرور دیگر را روز ۱۳ ژانویه ۱۸۲۸ (۲۵ جمادی‌الآخره ۱۲۴۳) بپردازنند و همان دم قسمتی از آذربایجان را روس‌ها تخلیه کنند. قسمت شمال غربی این ایالت به عنوان گروگان دو کرور آخر در دست روس‌ها باشد تا از ۲۷ نوامبر ۱۸۲۷ (۸ جمادی‌الاولی ۱۲۴۳) تا یک سال و نیم پرداخته شود. پاسکیویچ چنان‌که در ضمن گفتگوهای مقدماتی مکرر این کلمه را به کار برده بودند سه کرور دیگر را به ایشان «بخشید» به شرط آن‌که اگر دوازده کرور دیگر را در موعد مقرر ندهند این سه کرور را هم بتوانند مطالبه کنند.

سرانجام متارکه را در ۲۲ دسامبر (۳ جمادی‌الآخره) امضا کردند. عباس‌میرزا به عادت معهود پس از متارکه که به قول روس‌ها باز از «چانه‌زدن» خودداری نکرد. تقاضاً داشت که گروگان پرداخت هزینه‌های جنگ را در متارکه قید نکنند و این مسئله مسکوت بماند. پاسکیویچ عقیده داشت که این تقاضا را برای آن می‌کند که در گفتگوها تاخیری روی دهد، چنان‌که در ۸ دسامبر (۱۹ جمادی‌الاولی) چاپاری نامه‌ای از فتحعلی‌شاه برای الله‌یارخان آورد که نوشته بود هنوز مصمم نشده است مبلغی را که روس‌ها می‌خواهند بپردازد. همان روز در ضمن گفتگو و در حضور پاسکیویچ عباس‌میرزا از امضای شرایط متارکه که تازه نوشته شده بود خودداری کرد هرچند که تقاضای وی را درباره گروگان در نظر گرفته بودند. در همان جلسه پاسکیویچ به او گفت اگر چنین باشد بهتر است از هم جدا بشویم. عباس‌میرزا از این گفتار هراسان شد، وعده کرد همه‌چیز را امضا بکند اما چند روز مهلت خواست فکر بکند. پاسکیویچ در این زمینه نوشته است: «در هر حال همه‌چیز بسته به این است که شاه پنج کرور را بفرستد».

با این همه عباس‌میرزا و قائم مقام هر روز با او برسکو و گریبایدوف گفتگو می‌کردند و می‌کوشیدند روس‌ها را وادارند در تقاضای خود تخفیفی بدهند. پیش از قرار متارکه عباس‌میرزا خود پیشنهاد کرده بود که ناحیه جنوبی آذربایجان منطقه‌یی طرف باشد اما در شرایط عهدنامه قید کردنده لشکریان ایران حق ندارند از قافلان‌کوه تجاوز کنند. روز ۲۸ نوامبر (۹ جمادی‌الاولی) چاپاری از تهران خبر آورد که پنج کرور از خزانه‌ی شاه

تحویل ماک‌نیل^۱ پزشک سفارت انگلستان داده‌اند و مشغولند چارپایان لازم را برای فرستادن آن به تبریز تهیه کنند. عباس‌میرزا و انمود می‌کرد که کاملاً به حقیقت این خبر معتقد است اما پاسکیویچ هنوز معتقد نبود. چون می‌خواست از اندیشه دولت ایران آگاه شود. روز ۱۴ دسامبر (۲۵ جمادی الاولی) سروان والخووسکوی^۲ افسر ستاد گارد را به تهران فرستاد و وی این ضرب‌العجل را با خود برد: «یا ارسال فوری کرورهای معهود و یا اعاده جنگ». می‌باشد در ضمن اطلاع دهد که اجازه ندارد پیش از چهل و هشت ساعت منتظر پاسخ بشود، هرچند که پنهانی به او اجازه داده شده بود در صورتی که به اصرار از او بخواهند به حد اکثر سه روز بماند. اگر اتفاقاً در راه به قافله‌ای که پنج کرور را می‌آورد برمی‌خورد می‌باشد حرکت آن را تأمین و تسريع کند و با آن به تبریز برسدد. پاسکیویچ در این زمینه نوشته است: «به این‌گونه می‌توانم درست بدانم آیا شاه اندیشه آن را دارد که چون مهلت مبارکه در ۲۲ دسامبر (۳ جمادی الآخره) تمام شود پول را بدهد یا نه، مگر آن‌که عباس‌میرزا از من درخواست کند چند روز دیگر به او مهلت بدهم، شاید رضایت بدهم زیرا که لشکریانم آماده نیستند راه‌پیمایی بسیار بکنند».

روز ۲۱ دسامبر (۲ جمادی الآخره) نمایندگان عضو کنفرانس دهخوارقان جلسه‌ای تشکیل دادند. پاسکیویچ به عباس‌میرزا گفت که قائم مقام درباره هر کلمه عهدنامه آینده بحث می‌کند. این گفتگوهای پایان‌ناپذیر نشانه نقشه‌ای است که پیش از وقت کشیده است که کار طولانی شود و سپاهیان روسی را از پیشرفت مانع گردد. سپس گفت: «ممکن نیست این کار را دنبال کنیم. از هم جدا می‌شویم و هریک از ما به نوبه خود جنگ را از سر می‌گیرد». سرانجام پس از گفتگوهای دراز عباس‌میرزا مصمم شد همه چیز را امضای کند، اما تقاضا کرد در عهدنامه ماده‌ای بگنجاند که وی را به ولی‌عهدی شناخته باشند. پاسکیویچ در این زمینه می‌نویسد: «پذیرفته شد و به عنوان توجه شاهانه اعلیحضرت امپراتور به او عطا شد». اما هنگامی که عباس‌میرزا می‌کوشید روسیه پشتیبان حق سلطنت او باشد پاسکیویچ به او گفت: «دخلات در کارهای داخلی ایران را نمی‌توان در یک عهدنامه بین‌الملل وارد کرد و هر گفتگویی در این زمینه را نمی‌پذیرد». با این همه عباس‌میرزا دوباره از سرگرفت و تقاضای خود را تجدید کرد. اما درباره تمدید مبارکه به مدت پانزده روز پاسکیویچ به او گفت: «مدت مبارکه تا وقتی که من بخواهم طول خواهد کشید و اگر خبرهایی که انتظار آن را دارم از تهران

نرسد، اگر بینیم که رفتار شما صادقانه نیست و اگر بینیم میل دارید از وقت تلفکرن به ما ضرر برسانید، جنگ را از سرمی‌گیریم و تنها بیست و چهار ساعت پیش از قطع روابط به شما اطلاع می‌دهیم».

در این میان بارون روزن به سوی میانه پیش می‌رفت. پاسکیویچ به عباس‌میرزا خبر داد و یادآوری کرد که این پیشروی برای این است که روزن در جایی قرار بگیرد و کرورهایی را که حمل می‌کنند دریافت کند. اگر این وسایل نقلیه به او نرسد این دسته از لشکریان پیشرو سپاهیانی خواهد بود که به تهران خواهند رفت. عباس‌میرزا هراسان شد و همان‌دم قائم مقام را با نامه‌ای نزد شاه فرستاد. چون روزن نزدیک رسید لشکریان ایران که دوهزار و پانصد تن بودند و فرمانده ایشان بهرام‌میرزا پسر عباس‌میرزا بود چند ورست در جنوب میانه عقب‌نشینی کردند. اما روزن که از گزیندن کنه که در میانه هست و برای اروپاییان کشنده است و یومیان از آن رنج نمی‌برند بیم داشت وارد شهر نشد و در اطراف شهر جای گرفت.

روز ۲۴ دسامبر (۵ جمادی‌الآخره) عباس‌میرزا به پاسکیویچ خبر داد که پاشای وان به او اطلاع داده است جنگ در میان روسیه و عثمانی درگرفته و پاشا به او پیشنهاد کرده است که یک دسته سپاهی به یاری او بفرستد و عباس‌میرزا پاسخ داده است که: «دیگر دیر است. تازه مقدمات عهدنامه صلح را امضا کرده است». گذشته از آن ماکدونالد هم گفته ولیعهد ایران را تصدیق کرد. عجالتاً این خبر در ایران نتیجه معکوس بخشیده بود.

در این هنگام والخوسکوی در راه قزوین به قافله‌ای که یک قسمت از مبلغ معهود را برای پرداخت می‌برد برخورده بود. خزانه‌دار شاه تدریجاً غرامت جنگی را به ماک‌نیل می‌پرداخت و وی پول را به تبریز نزد ماکدونالد می‌فرستاد که شاه او را مأمور کرده بود به پاسکیویچ بدهد. ماک‌نیل هم غرامت جنگی را تدریجاً می‌پرداخت. والخوسکوی گزارش می‌داد که کیسه‌های دیگر طلا هم آماده است ولی به واسطه نبودن وسایل حمل و نقل هنوز آنها را بار نکرده بودند. می‌گفت سه چهار روز دیگر بار خواهند کرد.

در این میان خبری که کاملاً نامترقب بود شایع شد و آن این بود که می‌گفتند قسمت اول بارها را در راه قزوین به تبریز نگاه داشته بودند و شاه که این پول را نزد سفير انگلستان می‌فرستاد به او دستور داده بود که تا سپاهیان روسی از آذربایجان نرفته‌اند آن را به پاسکیویچ ندهد از سوی دیگر خبر می‌رسید که سپاهیان ایران را در زنجان جمع می‌کردند. میرفتح مجتبه اطلاعات صریحی از دستورهایی که شاه داده بود به پاسکیویچ داد. می‌گفت به برخی از دسته‌های سپاه دستور داده‌اند از خراسان و نواحی جنوبی به تهران و زنجان و

عراق بروند و در آنجا آذوقه فراهم آورده بودند. هفتصدتن با توپخانه و خواربار به اردبیل می‌رفتند. شاه فرستاده بود علم متبرکی را که به پیامبر نسبت می‌دادند و در مشهد بود بیاورند و در همه مسجدهای تهران حکم جهاد را خوانده بودند.

روز ۱۹ ژانویه ۱۸۲۸ (دوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۳) فرمانده این لشکریان جدید که حسنعلی‌میرزا پسر سوم شاه بود وارد تهران شد و ورود وی جلب توجه بسیار کرد. ماک‌نیل در نامه‌ای به ماکدونالد چنین نوشته است: «در یک ثانیه شهر زیروزیر شد. همه طبقات مردم خود را زیر پای اسب وی می‌انداختند و دامن جامه‌اش را می‌بوسیدند. زنان و کودکان خدای را به یاری او می‌خواندند. وی را نجات‌دهنده کشور می‌دانستند. چون وارد حرم شد خاندان شاه گردش را فراگرفتند و سپاس خدای را به جا آوردند که وی را برای نجات فرستاده است. شاه خود شادمانی خویش را آشکار کرد و فریاد برآورد که این پسر مایه امید خاندان وی و پشتیبان روزهای پیری اوست. سرکردگان قبایل و فرماندهان سپاه گردش را گرفته بودند و می‌گفتند آماده‌اند به فرمان وی جان بسپارند». شاهزاده نیز به‌نوبه خود آشکار می‌گفت که حاضر است جان بسپارد تا آن‌که بگزارد بارهای پول را ببرند.

درباره شماره سپاهیانی که در زنجان گرد آورده بودند اختلاف بسیار بوده است. عباس‌میرزا وانمود می‌کرد که به اندیشه‌های جنگجویانه برادرش و ارزش سپاهی که تازه گرد آورده بودند چندان اهمیتی نمی‌دهد. تنها چیزی که در این میان مسلم است این است که حسنعلی‌میرزا هفت هزار پیاده از خراسان به زنجان برده بود و انتظار چهل هزار تن سپاهی را در آنجا داشت.

درست در همین موقع بود که از سن‌پترزبورگ چنان‌که گذشت به پاسکیویچ دستور رسید که از راه انزلی و استرآباد گیلان را بگیرد. دییچ که در ۱۸ نوامبر (۲۸ ربیع‌الثانی) این دستور را داده بود از گفتگوهایی که در دهخوارقان شده بود آگاهی نداشت و در یک گفتگوی کاملاً خصوصی پاسکیویچ به عباس‌میرزا این پیشنهاد را کرده بود: به جای آذربایجان روس‌ها مازندران و گیلان را به عنوان گروگان مبلغی که ادعا دارند تصرف خواهند کرد. ولیعهد ایران آشکار گفته بود که این پیشنهاد بیشتر به نفع او است ولی چون شاه همه ولایات را در میان پسرانش تقسیم کرده است گیلان و مازندران را برای خود نگاه داشته است. عباس‌میرزا گفته بود: «شاه اطمینان دارد که اگر تغییری در سیاست پیش بیاید می‌تواند با خزانه خود به مازندران پناه ببرد و در آنجا کاملاً آسوده خواهد بود». به این‌گونه پیدا بود که فتحعلی‌شاه تمام ایران را از دست خواهد داد به جز ملک شخصی خود را.

در پایان ماه دسامبر ۱۸۲۷ (نیمة جمادی‌الآخره ۱۲۴۳) نامه‌ای از شاه و وزیر امور

خارجه‌اش به پاسکیویچ رسید. شاه نوشته بود که برای استحکام دوستی ابوالحسن خان را که از برگزیده‌ترین مردان دربار است به دهخوارقان می‌فرستد. وی نیز خبر ورود خود را به پاسکیویچ داد و پیغام داد «مقصود وی گشادن درهای دوستی است» و مبلغی را که به ماک‌نیل داده بود با خود آورده است.

درحقیقت پاسکیویچ آماده برای «گشودن درهای دوستی» نبود زیرا که می‌دانست ابوالحسن خان پیشنهادهای تازه‌ای به او خواهد کرد که غرامت جنگ را تنها پس از تخلیه آذربایجان بپردازند.

روز ۱۴ ژانویه ۱۸۲۸ (۲۶ جمادی‌الآخره ۱۲۴۳) وی به سوشتلن دستور داد به عباس‌میرزا بگوید که مدت متارکه به پایان رسیده و فوراً نواحی مراغه و ارومیه را روس‌ها تصرف خواهند کرد و اگر سپاهیان ایران از آنجا نرونده لشکریان روسیه که در آنجا جای گرفته‌اند و تقریباً سه‌هزار تن هستند بی‌درنگ بر ایشان خواهند تاخت. عباس‌میرزا گفت: «من چه باید بکنم؟» و از سوشتلن خواست اجازه از پاسکیویچ بگیرد هزار تن سپاهی و دو توب برای خود نگاه دارد و وعده کرد لشکریان را تا پنج روز دیگر مخصوص کند. سپس صادقانه به او گفت: «می‌دانید این هزار تن را برای جنگ کردن با پاسکیویچ لازم ندارم اما همین‌که ایشان آنجا نباشند مال مرا تاراج می‌کنند و شاید مرا بکشنند».

این حادث نامترقب سفارت انگلستان را بسیار نگران می‌کرد، زیرا چنان‌که پاسکیویچ نوشته است، انگلیسی‌ها بیشتر به عباس‌میرزا متکی بودند و نجات او بیش از پیش دشوار می‌شد. در هر صورت عقیده‌ماک‌نیل که در فتحعلی‌شاه نفوذ بسیار داشت این بود. شاه کوشش بسیار می‌کرد که یکی از پسرانش که اخیراً به حکمرانی رسیده بود به پرداخت مبلغی که روس‌ها ادعا می‌کردند تن دردهد و این یگانه وسیله بود که ذخایر خود را از دست ندهد. ماک‌نیل در نامه‌ای خطاب به ماک‌دونالد نوشته است: «چند روز پیش شاه مرا به خود خواند و گفت اگر عباس‌میرزا از پرداخت سه کرور آخر از درآمد خود خویشتن داری کند در میان پسرانش شاهزاده دیگری پیدا خواهد شد که با کمال میل هر مبلغی را که لازم باشد پردازد و در عوض وليعهد پدر و حکمران آذربایجان بشود. سپس گفت: «عباس که چندین کرور تومان دارد همه کوشش خود را به کار می‌برد که باز پول از او دریاورد. دیروز چندتن از شاهزادگان خاندان آشکار می‌گفتند که دیگر امیدی برای عباس‌میرزا نمانده است زیرا که اختیار شاه در دست حسنعلی‌میرزا است. من رفتم بازجویی کنم و دانستم که بدبهختانه این نکته درست است».

با این همه گذشت حوادث نشان می‌دهد که اگر شاه، عباس‌میرزا را دوست نمی‌داشت و تنها از او می‌ترسید در انديشه آن هم بود که حسن‌علی‌ميرزا را به جای او بنشاند، زيرا تردیدی نیست که نه تنها عباس‌ميرزا از او شایسته‌تر بود بلکه لائق‌ترین پسران وی به شمار می‌رفت. به اين‌گونه با وجود خبری که در تهران پیچیده بود و با وجود تهدیدی که می‌كردند عباس‌ميرزا همچنان رسماً وليعهد و فرمانرواي آذربایجان بود. شاه نيز در نامه‌اي خطاب به پاسكيوچ چنین نوشته بود: «با موافقت وزير امور خارجه ما فرزند گرامي وليعهد ايران در استحکام روابط دوستی ما تأكيد خواهد کرد». با اين همه فرماندهی لشکريانی را که در زنجان گرد آمده بودند به حسن‌علی‌ميرزا دادند. وانگهی چون قسمت عمده اين سپاهيان از مردم خراسان بودند قهرآمی بايست فرمانده ايشان حکمران آن ايالت باشد.

در اين مدت در سراسر ماه دسامبر ۱۸۲۷ (نيمه دوم جمادى الاولى و نيمه اول جمادى الآخره ۱۲۴۳) پاسكيوچ مراقب پیشرفت کار لشکريان خود بود. الكل و لباس‌هایی که مدت‌ها منتظر آنها بودند به تبريز رسید. نيازمندی‌های سربازان فراهم شده بود، پولی که از سن پترزبورگ فرستاده بودند رسیده بود و بعد چار پایان بارکش بسيار افزوده شده بود و در قسمت‌هایی که وسائل نقلیه حرکت می‌کردند راه‌ها را تعمیر کرده بودند.

روز ۱۶ ژانویه ۱۸۲۸ (۲۸ جمادى الآخره ۱۲۴۳) پاسكيوچ پانکراتيو را با لشکريانش به ميانه و لابتور را با سپاهيانش به اروميه فرستاد. پيش از آن‌که از دهخوارقان برود اقدام کرد که وسائلی از تبريز به ميانه بفرستد و در صدد بود بيشتر لشکريان خود را که هفت‌هزار و پانصدتن می‌شدند در آنجا جمع کند که از آنجا به قافلانکوه و تهران بروند.

فرداي آن روز (هفدهم ژانویه - ۲۹ جمادى الآخره) از دهخوارقان نامه‌اي به امپراتور نوشته که مطالب بسيار جالبي در آن هست به اين‌گونه:

«افتخار داشتم فرمان اعليحضرت شما را که تاریخ ۲۹ نوامبر (۱۰ جمادى الاولى) داشت دریافت کنم. دستورهایی که در آن هست چنان روشن است که نشانه دیگری از اطمینان پادشاه ماست، هرچند که مرا در انتخاب وسائلی که باید به کار ببرم تا به نتیجه معهود برسم مختار گذاشته‌اند و جسارت می‌کنم که همه کوشش‌های خود را به کار خواهم برد تا سزاوار آن باشم.

«نتایج گفتگوهای ما با ايرانيان ساعت به ساعت مشکوك‌تر می‌شود. اطلاعات زير که از تهران رسیده سبب خواهد شد که اعليحضرت امپراتور به انديشه شاه پي بيرد.

«اطلاعات تشويق‌انگيزی از تركيه به ايرانيان رسیده است و در آنجا خبر جنگ با روسیه

در میان مردم شایع شده است. سر عسکر ارزروم پنهانی به ایالات مجاور ایران این خبر را می‌رساند که بهزودی پانزده هزار لشکریان زیده و اسلحه برای قلاع و لوازم ذخیره در نقاط مختلف خواهد رسید. گذشته از آن یکی از کارگزاران شاه و چند بازرگانی که از استانبول به اینجا آمده‌اند می‌گویند همان روزی از آن شهر آمده‌اند که سفیران سه دولت متحد آماده حرکت بودند.

«به وزیر مختار انگلستان نیز خبری در تأکید آن رسیده است. هرچند که همه اقدامات را کرده‌ام که این اطلاعات به عباس‌میرزا نرسد و در گفتگوهای با وی هیچ نگرانی دربارهٔ ترکیه به او نشان نداده‌ام، نمی‌توانم نگذارم که اطلاعات محربانه به او نرسد. وانگهی در تهران به این امید می‌نازند که این دولت با هم‌کیشان خود یاری خواهد کرد. مورد دیگری به گفتگوهای ما زیان می‌رساند و آن رسیدن یکی از پسران شاه حسنعلی میرزا (از خراسان) است. پریروز این خبر قطعی به من رسید که این جوان گستاخ که هنوز ضرب شست لشکریان ما را ندیده هنگامی که به دربار پدرش رسیده توانسته است در کارها وضعی به کلی مخالف آمادگی صلح‌جویانه زمان‌های اخیر پیش بیاورد و شورای سلطنتی دوباره متوجه مقاومت و دفع الوقت شده است. حسنعلی امیدوار است که در اعاده جنگ فرمانده سپاه بشود و این را هم برای کینه‌جویی نسبت به برادرش و هم برای خودنمایی می‌خواهد.

«عجالتاً مردم آذربایجان که نمی‌دانند سرانجام وابسته به که خواهند بود، وابسته ما یا خداوندگار سابقشان، کم‌کم از توقف دراز لشکریان ما که ناگزیر توقعات سنگین از ایشان دارند خسته می‌شوند. هنوز هیچ نافرمانی آشکار نکرده‌اند، با این همه چندین خانوار تاکنون از خانه خود بیرون رفته‌اند. این وضع ممکن است در دولت ایران این امید حیله‌گرانه را تولید کند که تأخیر در اجرای تقاضاهای ما را سرکشی و کینه مردم دربارهٔ ما تأیید می‌کند. اما من مجال این پیروزی را به ایشان نخواهم داد، چون مصمم هستم میدان جنگ را در آن سوی قافلان‌کوه به عراق ببرم.

«نمی‌توانم بگویم رفتار اخیر شاه را به کدامیک از این سه مورد باید نسبت داد حتی ممکن است که هر سه مورد در وی اثر کرده باشد. این تغییر صریحاً در پایان ماه دسامبر (اوایل جمادی‌الآخره) آشکار شد، به زبان نیاوردنند زیرا که اطمینان دادن ایرانیان به صلح همواره دروغ بوده است اما رفتارشان آن را نشان می‌داد. پول را نپرداخته‌اند و هیچ چاپاری از تهران تاکنون خبر نزدیک شدن ارسال آن را برای من نیاورده است.

«اعلیحضرت امپراتور شرح دقیق و درست گفتگوهای ما را در یادداشت‌های روزانه و

گزارش‌های من به وزیر امور خارجه و نیز در صورت جلسات ما ملاحظه کرده است. اعلیحضرتا، با این همه به خود اجازه می‌دهم فهرست خلاصه‌گفتگوها و نتیجه قطعی آنها را به تصویب شما برسانم.

«به ملاقات با عباس‌میرزا در دهخوارقان رضایت ندادم مگر پس از آنکه اساس عهدنامه صلح آینده را کتبأً تأیید کرد و مهر رسمی به آن سند زد. با این همه در جلسه اول درخواست تخفیف نقدی کرد. راست است که تقاضای ما بسیار گران بود اما اگر هم ما در آغاز آن را نصف کرده بودیم ایرانیان باز درخواست خود را تجدید می‌کردند. لاقل این امید را برای ایشان باقی گذاشته‌ایم که اگر شاه در موعد معین یعنی در ۲۲ نوامبر (۳ جمادی الاولی) نخستین شرایط را ادا کند سبک‌تر خواهد شد. بدیهی است که این موعد بسیار نزدیک بود اما هنگامی که کسی با ایرانیان سروکار دارد ترجیح دارد روزها و ساعتها و دقیقه‌ها را بشمارد تا آنکه تن به فریب بدهد و مهلت دوری معین کند که همیشه از آن تجاوز می‌کنند. سپس با پیشنهادهای دیگر کار از سر می‌گیرند و چنان‌که تجربه کرده‌ایم دوباره به استدلال و توضیح آغاز می‌کنند.

«با این همه روز ۲۲ نوامبر (۳ جمادی الاولی) نامه‌ای از شاه به عباس‌میرزا رسید و وی به پرداخت دو و نیم میلیون تومان (نخستین پرداخت) رضایت داده بود و دلیل تاخیر در ارسال را سببی می‌آورد که ظاهراً پسندیده‌تر بود و آن کوتاهی مهلتی بود که به او داده بودند. در پایان آن تقاضا داشت در بازمانده مبلغ تخفیف بدھیم و مهلت‌ها را بیشتر بکنند ۷ پرداخت آسان‌تر باشد. از آن گذشته ماک‌نیل یک انگلیسی ساکن تهران را شاه برگزیده بود که به عنوان شاهد در باربندی و ارسال پول حاضر باشد. من در پذیرفتن این پیشنهادها اشکال نکردم و فرستادن قسمت اول موکول به دهم دسامبر (۲۱ جمادی الاولی) شد. اما بازمانده مبلغ را تا یک میلیون و نیم تومان پایین بردم.

«در نامه‌هایی که از تهران و از عباس‌میرزا می‌رسد متوجه به اطمینان بخش‌ترین بهانه‌ها می‌شوند ثابت کنند پرداخت مبلغی که ما تقاضا داریم ممکن نیست و تهی بودن خزانه شاه و فقیرشدن کشور را پیش می‌کشند. به مساعدتی که ما وعده کرده‌ایم نیز اشاره می‌کنند ولی نباید انتظار آن را داشته باشند مگر وقتی که خبر قطعی فرستادن پول به ما برسد.

«برای احتراز از تفوذ خارجی، هرچند که وزیر مختار انگلستان و وابستگانش سزاوار حق‌شناسی و اعتماد ما بوده‌اند، ترجیح داده‌ام یکی از افسران خود سروان والخوسکوی را به تهران بفرستم، در ۱۵ دسامبر (۲۶ جمادی الاولی) وی به اولین قسمت پول‌های فرستاده

برخورده است. به رسیدن این خبر معتبر بنابر وعده‌ای که داده بودم همان دم یک میلیون تومان از جمع کل مبلغ کم کردم و این رقم را هنگام پیش‌بینی از یک مساعدتی که به آن ناگزیر بودم پیش از وقت در نظر گرفته بودم.

«چاپارها و سرکردگان قبایل و خدمتگزاران عباس‌میرزا از اواسط ماه نوامبر (اوخر ریبع‌الثانی) همواره شفاهاً و کتبًا اخبار بسیار متضاد از تهران آورده‌اند. از آن جمله می‌گفتند که پول را مدت مديدة پیش از آنکه والخوسکوی خبر بدهد فرستاده بودند و هشت کرور (به جای پنج کرور) در راهست، چون من با خود عهد کرده بودم که تا چیزی آشکار نشود باور نکنم این داستان‌ها را که حیله زننده‌ای آنها را تلقین می‌کرد با بی‌قیدی می‌شنیدم.

«کار ما با نمایندگان عباس‌میرزا تمام شده بود. هر ماده عهدنامه را جداگانه امضا کرده بودند و جز این چیزی نمانده بود که به تشریفات لازم عمل کنیم تا برای امضای شاه بفرستیم. عباس‌میرزا به اصرار این کار را از من می‌خواست.

«با دولت دیگری به جز دولت ایران البته می‌باشد نخست عهدنامه را امضا کرد و سپس به اجرای آن پرداخت. اما اینجا به کلی برخلاف است و هر روز دلیل آن را می‌بینم. امضای آن باز ارسال پول را عقب می‌انداخت. خشنودم که در آغاز گفتگوها دو ماه مهلتی را که ایرانیان برای پرداخت قسط اول می‌خواستند نپذیرفتم. زیرا امروز هنوز در همان مرحله‌ای می‌بودیم که پیش از اجتماع در دهخوارقان در آن بودیم و ناگزیر می‌باشد تحمل تأخیر را بکنیم. اما خوشبختانه بهانه‌جوبی‌ها و عذرتراشی‌ها به پایان رسیده و رقیبان ما دیگر اختراعی ندارند بکنند.

«اعلیحضرت امپراتور به وسیله یادداشت‌های من و گزارش اخیرم از همه این پیش‌آمدتها آگاه هستند اما باید این نکته را هم بگویم که چاپاری را فرستاده بودم و در ۲۷ دسامبر (۸ جمادی‌الآخره) برگشته و اطلاع داده است که نخستین قسمت حمل شده را در قزوین نگاه داشته‌اند تا شاه دستور تازه‌ای بدهد. اندکی بعد ماک‌نیل رسمًا به دولت خود خبر داده است که شاه پیش از تخلیه آذربایجان از لشکریان از پرداخت دو میلیون و نیم تومان خودداری می‌کند. ابوالحسن خان مأمور گفتگو در این زمینه شده است. مبلغی را که خواسته‌ایم باید در اول فوریه (۱۵ ربیع) به وزیر مختار انگلستان پردازنده وی آن را به کارگزاران روسیه نخواهد داد مگر هنگامی که سپاهیان ما به آن سوی رود ارس رفته باشند.

«میل شاه این است. با این همه وزیر مختار انگلستان از همراهی خود امتناع دارد زیرا می‌داند که اگر ما برویم ایرانیان هیچ نخواهند داد.

«در نامه‌ای که وزیر شاه میرزا عبدالوهاب^۱ به والخوسکوی نوشته است می‌گوید که شاه منتظر اطلاعاتی از جانب ابوالحسن خان است تا دستورهای تازه‌ای درباره بازمانده این مبلغ به عباس میرزا بدهد. این مورد نامترقب که قراردادهای با عباس میرزا را باطل می‌کند نشان می‌دهد که دیگر نباید تردید داشت و منتظر شد. آزردگی و لیعهد ایران به نظرم صادقانه می‌آید اما نمی‌توانم آن را تأکید کنم. وانمود می‌کند که قربانی این کار خواهد شد زیرا که اگر رابطه قطع شود یکباره اعتماد پدرش از او سلب خواهد شد بی‌آنکه مورد ملاحظت امپراتور روسیه شده باشد. این احتمال می‌رود، مگر آنکه هرچه روی داده است همدستی آشکار بوده باشد که پیش از وقت شاه و لیعهد با یکدیگر ساخته باشند. اما من تصمیم گرفته‌ام خود را گرفتار این کلاف سازش برای وقت تلف کردن نکنم. در تمام مدت گفتگوها تا امروز مراقب عباس میرزا بوده‌ام و توanstه‌ام کسانی را که با ایشان سروکار داریم بشناسم. به این‌گونه اگر زودتر از این از یکدیگر جدا شده بودیم باز بیشتر وقتمن در گفتگو و مکاتبه تلف می‌شد.

«اما امروز ما به مهلتی که افتخار داشته‌ام به اعلیحضرت امپراتور اطلاع دهم یعنی به پانزدهم ژانویه (۲۷ جمادی‌الآخره) نزدیک شده‌ایم و در این تاریخ رهسپار خواهیم شد که از قافلان‌کوه بگذریم. لشکریان ما استراحت کرده‌اند، پول و لوازم تجهیزات هم رسیده است.

«عباس میرزا و من با روی خوش از یکدیگر جدا شده‌ایم. پاسخ من به ابوالحسن خان چه اینجا بباید و چه در تبریز، کوتاه خواهد بود: یا جنگ و یا پول. یک دسته به سوی مراغه رهسپار خواهند شد و از آنجا باید لشکریان ایران را که منتظر پایان حوادث هستند پراکنده کنند. به جبهه چپ ما فرمان داده خواهد شد بی‌درنگ به سوی اردبیل پیش بروند و آن قلعه را بگیرند. عجالتتاً انبارها را از تبریز به میانه خواهند برد و در آنجا دسته‌ای از هفت هشت هزار تن گرد خواهد آمد. من خود با ستون مرکزی در راه زنجان به تهران عملیات خواهم کرد. اگر این کار لشکرکشی را به پایان نرسانند و مرا مجبور کنند جنگ را دنبال کنم آنگاه هنگام نزدیک شدن به قزوین حکمران جدیدی برای گیلان تعیین خواهم کرد. هم آنجا و هم در بازمانده کشور مردم با خرسندی از دولتی که از آن بیزارند نجات خواهند یافت اما احتمال می‌رود که ما به این نتیجه نرسیم. پیشروی به سوی میانه که برای پشتیبانی از

۱. مقصود عبدالوهاب شاعر معروف است که در این زمان وزیر امور خارجه دربار فتحعلی‌شاه بوده است.

مأموریت والخوسکوی بود ایرانیان را ناگزیر کرده است نخستین قسمت پول را از تهران راه بیندازند. چون این کار را دنبال بکنیم شاید به یاری خدا بتوانیم ایشان را به امتیازات بیشتری وادار کنیم. و انگهی وظیفه خود می‌دانم این نکته را هم بگویم که جنگی که پیش خواهد آمد توأم با دشواری‌های فوق العاده خواهد بود.^۱

۱۸۲۸ ژانویه

دھخوارقان»

در نامهٔ دیگری که پاسکیویچ در پاسخ دییچ نوشته است دربارهٔ پیشرفتی که ستاد کل ارتش دستور داده بود پس از توضیح دربارهٔ ناممکن بودن این کار به اختصار می‌گوید در صورتی که شاه مدت مديدة لجاج بورزد باید راه آسان‌تر و مطمئن‌تری را برای پایان دادن به جنگ در نظر گرفت. سپس می‌گوید: «برخی از موارد را آدمی نمی‌تواند پیش‌بینی بکند. پس اگر اقداماتی که از آغاز تاکنون شده است نمی‌تواند شاه و مشاورانش را متتبه بکند ممکن نیست به حساب درست متکی به پیش‌آمداتی آینده بود. سنتی دولت کنونی به اندازه‌ای است که یک تکان مختصر کافی است چنان پیش بباید که دیگر هیچ‌کس نتواند جلو بی‌نظمی‌ها و پریشانی‌ها را بگیرد. بی‌آنکه اشتباه بکنیم می‌توان گفت که هرچند ما بر دشمن پیروز شده‌ایم بیشتر به واسطهٔ میل صادقانه‌ای است که به صلح داریم و همهٔ مردم هم با آن شریکند که بیش از آنچه قاجارها خود را حفظ بکنند ما از آنها پشتیبانی می‌کنیم».

در این موقع انگلیسی‌ها نیز از ناتوانی قاجارها در ایران اطمینان داشتند. به همین جهت با وجود آنکه جنگ در میان ترکیه و روسیه نزدیک بود دریگیرد ماکدونالد و ماک‌نیل صادقانه می‌کوشیدند فتحعلی‌شاه را وادار کنند که تقاضاهای روسیه را پذیرد. منافع انگلستان مقتضی آن بود که ایران در دست قاجارها باشد و با وجود همسایگی با روسیه به دست عباس‌میرزا آن را اداره کنند همچنانکه در حقیقت از ۱۸۱۳ میلادی (۱۲۲۸ هجری) این کار را کرده بودند.

روز ۱۸ ژانویه (اول ربیع) پاسکیویچ می‌خواست از دھخوارقان برود که ابوالحسن خان به آنچه رسید و همان‌دم با او برسکو و گریبايدوف کارمندان سیاسی دفتر فرمانده کل ملاقات کرد. چنان‌که اشاره رفت به جای پول تنها طرح تازه‌ای از شرایط مقدماتی صلح با خود آورده بود و اطمینان داشت که حضور او سبب خواهد شد گفتگو را از سر بگیرند. فردای آن روز پاسکیویچ فرستاده شاه را به خود خواند و دستور داد طرح عهدنامه صلح را که عباس‌میرزا

امضا کرده بود برایش بخوانند و به او گفت: «یک کلمه آن عوض نخواهد شد و پس از دوماه گفتگو ورود یک سخنگوی دیگر تنها علامت آن است که میل دارند گفتگو را طولانی کنند و مانع از پیشروی سپاهیان باشند». ابوالحسن خان که کاملاً نومید شده بود خاضعانه از او درخواست کرد لطف کند و تا رسیدن مبالغی که وعده کرده بودند صبر کند و اطمینان می‌داد که به عهده می‌گیرد همه کارها را درست کند.

همان شب پاسکیویچ نزد عباس‌میرزا رفت و در این زمینه به امپراتور نوشت: «ولیعهد را دیدم که تقریباً ناامید شده بود. به اصرار از من درخواست کرد که متارکه را تمدید کنم و پس دریی به من اطمینان می‌داد و خود را تبرئه می‌کرد اما این کار بیهوده بود. من اظهاراتی درباره علل قطع رابطه به او و به ابوالحسن خان دادم و این اظهارات را پیش از وقت نوشتند بودیم. پس از آن هم جدا شدیم».

روز ۱۹ ژانویه (دوم ربیع) هنگامی که پاسکیویچ می‌خواست از تبریز برود نامه دیگری از عباس‌میرزا به او رسید و خواسته بود پس از امضای عهدنامه صلح اردبیل را با توب‌ها و ذخایری که در آنجا است به او بازگذارد. در این مدت وادبولسکی که به تأثی پیش می‌رفت هنوز به اردبیل و قلعه آن نرسیده بود، هرچند که عباس‌میرزا به دو پسر وی که در آن شهر بودند نوشتند بود که شهر را تسليم لشکریان روسیه بکنند و این دستور را کسی که پاسکیویچ مأمور کرده بود به ایشان رساند.

از سوی دیگر سوشتلن در دهخوارقان ماند تا گفتگوهای با عباس‌میرزا را به پایان برساند. چون پاسکیویچ به گفته کارگزاران ایران اعتماد کامل نداشت به سوشتلن دستور داد فرماندهی جبهه چپ را به عهده بگیرد و شتاب کند زودتر بی‌درنگ به هر وسیله‌ای شده است اردبیل را بگیرد حتی اگر به او تسليم بشوند. چون پاسکیویچ پیش‌بینی می‌کرد که ممکن بود شهر را محاصره کند ژنرال تروسون^۱ را همراه سوشتلن روانه کرد و از آق‌اغلان صد پود (۱۶۵۰ کیلوگرم) باروت و ۱۰۰ گلوله توب فرستاد. وادبولسکی تنها ۱۸ توب صحرایی و ۸ توب بزرگ داشت که در آن سوی رود ارس مانده بود. پاسکیویچ از تردید وی بسیار ناخشنود بود، اما زمستان سخت و برف بسیار تا اندازه‌ای حق به او می‌داد، زیرا که توفان‌های متعدد توأم با ۲۰ تا ۱۸ درجه سرما مانع از راه‌پیمایی وسایل نقلیه بود، چنان‌که مثلاً از پنج هزار اسب و گاو بارکش که از گرجستان به آذربایجان فرستاده بودند تنها هزار و

پانصد به مقصد رسید و بازمانده را بیماری از میان برده بود.

تنها روز ۲۱ ژانویه (چهارم رجب) سند مهمی که برای تسليم اردبیل صادر شده بود سرانجام به سوشتلن رسید به شرط آنکه توپ‌ها و ذخایر قلعه آنجا را پس از امضای قرارداد صلح به عباس‌میرزا تسليم کنند.

کنفرانس دهخوارقان فردای آن روز به پایان رسید و شرکت‌کنندگان متفرق شدند: ماکدونالد شتابان به تهران رفت زیرا که ماک‌نیل چون پزشک و مورد اعتماد بود در حرم شاه و با شاهزادگان و وزیران رفت و آمد داشت و از همه دیسیسه‌ها آگاه بود و به وی نوشته بود: «قائم مقام از من خواسته است به شما بگویم که وضع ولی‌عهد رقت‌انگیز است و هیچ چیز نمی‌تواند نجاتش بدهد مگر بیاری شما و خدمات شما برای پرداخت مبالغی که از شاه می‌خواهد. اگر شاهزاده و میرزا ابوالحسن خان بتوانند به نتیجه مطلوب برسند شاید عباس‌میرزا دوباره اعتمادی به دست بیاورد و امیدوارم که در آن صورت نجات بیابد و گرنه از خطی که روز اول کشیده‌ام نمی‌توانیم یک گام به پیش برداریم».

به همین جهت چون گفتگوهای دهخوارقان به جایی نمی‌رسید وزیر مختار انگلستان و ولی‌عهد ایران رهسپار تهران شده بودند تا به گفته ماک‌نیل «در یک کلاف دیسیسه در نجات آن شاهزاده کوشش کنند» در این گیرودار شگرف فتحعلی‌شاه که دیگر پیر شده بود با لجاج و خودسری در میان این دشواری‌های جانفرسای بهر دیسیسه تنها متوجه مقاصد شخصی خود بود و هیچ اندیشه نمی‌کرد که مردم یکی از مهم‌ترین نواحی وسیع ایران زیردست لشکریان روسیه در چه حالتند. هیجان عجیبی در دربار وی بود: انگلیسی‌ها به نفع متحد باوفای خود عباس‌میرزا اقدام می‌کردند. وی نگران سرنوشت خود و سرزمنی ایران بود، برادرانش از این‌که تصور می‌کردند پدر به او خشمگین شده است شاد بودند و هر یک از ایشان آرزوی آن را داشت جای او را بگیرد. ناچار در حرم شاه زن‌های بسیار هریک می‌کوشیدند پسری را که داشتند کامیاب کنند و مهم‌ترین نگرانی ایشان از دست‌رفتن خزانین و ذخایر شاهی بود. مردم کشور که به هیجان آمده بودند جنبش می‌کردند و هر روز خبر قیام و سرکشی حکمرانی یا سرکرده قبیله‌ای می‌رسید، با این همه آن پادشاه فرتوت حریص و لشیم که اندیشه‌ای جز پیشرفت مقصود خود نداشت همه امیدها را فدای این فکر خام می‌کرد و از هیچ چیز باک نداشت.

چنان‌که پیش از این اشاره رفت نخست ولی‌عهدی را به پرسش حسن‌علی میرزا وعده کرده و وی انتظار داشت عباس‌میرزا را عزل کند و به این‌گونه می‌کوشید از هر دو پولی بگیرد و

قسمتی از غرامتی را که برای عقد عهدنامه صلح تقاضا می‌کردند بپردازد. سپس تدبیر دیگری به نظرش رسید و آن این بود که چون دولت انگلستان ثروتمند است ضامن عباس‌میرزا بشود و وی غرامتی را که می‌پذیرد به عباس‌میرزا قرض بدهد و سپس از او بگیرد.

هنگامی که عباس‌میرزا از دهخوارقان می‌رفت چنان می‌نمود که اندوه او را از پا درآورده است. پیوسته این جمله را مکرر می‌کرد: «پول می‌رسد، قطع رابطه فایده ندارد». یک دسته از لشکریان روسیه با احترام تا سر راه تهران همراه او رفتند. هنگامی که پاسکیویچ از او جدا می‌شد به وی گفت تنها وقتی که کروورها را به پیش‌آهنگان سپاه روسیه تحويل بدهند لشکریان وی از پیشروی خودداری خواهند کرد. ۲۷ ژانویه (دهم رجب) شب را صاین قلعه ماند و از آنجا به سوی قزوین رهسپار شد.

در همان روز لپتو شهر ارومیه را تصرف کرد. این شهر در دامنه کوه در دشتی ساخته شده است که به سواحل دریاچه فرود می‌رود و در آن زمان دیواری داشت که محیط آن شش ورست (نzdیک هفت کیلومتر) بود و خندقی داشت که سه چهار سازن (از شش متر و نیم تا هفت متر و نیم) عرض آن بود. یک گروهان چهارصد سرباز در آنجا مانده بود که مردم شهر را از تاخت و تاز گردن حفظ کند. این گروهان با احترامات نظامی سپاهیان لپتو را پذیرفت و درهای قلعه شهر را باز کرد. هرچند که عباس‌میرزا اصرار کرده بود آن سربازان را خلع سلاح نکنند لپتو این کار را صلاح ندانست. در آن زمان در ناحیه ارومیه که از نواحی پرجمعیت آذربایجان بود چند ده مسکن نستوریان و یونانیان بود. نستوریان پانزده هزار تن و یونانیان دویست سیصد خانوار بودند. عیسویان این ناحیه که با هم‌کیشان خود تا آن زمان رابطه‌ای بهم نزده بودند لشکریان روسی را به شادمانی پذیرفتند. از سوی دیگر مسلمانان که تا آن هنگام روی خوش به روس‌هانشان می‌دادند از جنبش عیسویان ییمناک شده بودند و از نzdیک شدن خودداری می‌کردند. آنگاه پاسکیویچ به لپتو دستور داد بی‌طرف بماند و امیدهای عده‌ای را پزوبال ندهد و بدگمانی عده دیگر را از میان ببرد. به او نوشتہ بود: «باید فراموش کرد که ما هنوز نمی‌دانیم ارومیه را تصرف می‌کنیم یا نه و در این صورت پس از برقراری صلح عیسویان این ناحیه دچار آزار بسیار خواهند شد یا نه».

در این میان ژنرال پانکراتیو شهر مراغه و ناحیه آن را تصرف کرده بود و جعفر قلی خان حکمران آنجا که کاملاً پیرو روس‌ها بود با آغوش باز او را پذیرفت. دیگر در همه نواحی جنوب غربی آذربایجان اثری از سپاهیان ایران باقی نمانده بود. چند دسته کوچک از ارتش

عباس‌میرزا هنگامی که لاپتو و پانکراتیو نزدیک شده بودند به زنجان رفته بودند. پانکراتیو در گزارشی که برای پاسکیویچ فرستاده نوشته است با وسائل نقلیه‌ای که همراه داشته خواربار را تا ۱۳ فوریه (۲۷ ربیع‌الثانی) آماده کرده است و امیدوار است به یاری حکمران مراغه تا ۱۳ مارس (۲۶ شعبان) آذوقه داشته باشد. چنان‌که پانکراتیو و روزن نوشته بودند قسمتی از سپاهیان ایران در زنجان به فرماندهی حسین‌خان سردار سابق و قسمتی دیگر در پنجاه و رستی (۸۳ کیلومتر و نیمی) پشت سر آنها در سر راه تهران بوده‌اند. نام فرمانده این دسته دوم در اسناد روسی محمدعلی میرزا پسر شاه نوشته شده است، اما از پسران فتحعلی‌شاه کسی که محمدعلی میرزا نام داشته محمدعلی میرزا دولتشاه بود که از عباس‌میرزا بزرگ‌تر بوده و در ۱۲۳۷ درگذشته و در این موقع در ۱۲۴۳ زنده نبوده است. به گمانم نام محمدقلی میرزا ملک‌آرا که او هم از عباس‌میرزا بزرگ‌تر بوده است به این‌گونه تحریف شده باشد. در تهران نیز به جمع آوری لشکریان آغاز کرده بودند و فرمانده آنها حکمران خراسان بوده که همچنان در دربار بوده است.

وضع جبهه چپ سپاهیان روسیه نیز به نفع ایشان بوده است. برف توانسته بود سوشتلن را از رسیدن به اردبیل مانع بشود و وی در ۶ فوریه (۲۰ ربیع‌الثانی) آن شهر را گرفت اما پادگان قلعه هنوز تسلیم نشده بود. چنان‌که دو پسر عباس‌میرزا با وجود دستوری که پدرشان داده بود می‌خواستند پایداری بکنند.

تروسون به دستور سوشتلن ۱۲ توب را به فاصله ۱۴۰ سازن (۲۸۲ متر) در قلعه جا داد. در دیوارهای این قلعه ۲۷ توب بود و پادگان آن دویست تن می‌شد. فردای آن روز که هفتم فوریه (۲۱ ربیع) بود گفتگوی با شاهزادگان را از سرگرفتن و معلوم شد که در حقیقت در اندیشه دفاع نبوده‌اند و همین‌قدر از سوشتلن درخواست می‌کردند که برای رعایت شهرت نظامی ایشان سه‌روزه وانمود کند قلعه را محاصره کرده است و با توب‌ها تنها باروت آتش بزنند. وی جداً این نمایش را نپذیرفت و همان دم سه فششه انداخت. یکی از آنها درست در خانه شاهزادگان فرود آمد. هنوز دهدیقه نگذشته بود که حاج محمد سلطان که سمت رئیس ستاد ارتش ایشان را داشت به تاخت آمد و شرایطی را که برای تسلیم قلعه نوشته بودند و ایشان امضا کرده بودند به‌دست سوشتلن داد. این شرایط مطابق قراری بود که سوشتلن با عباس‌میرزا گذاشته بود. با این همه پسران ولیعهد می‌خواستند حق داشته باشند با همراهان خود از اردبیل بروند یا در آنجا آزاد باشند.

شهر اردبیل در کنار یکی از رودهای تابع رود ارس واقع شده و در آغاز تنگه‌ای است که

در میان کوههای طالش قرار گرفته و به طرف سواحل دریای خزر نی رود. این شهر در آن زمان اهمیت تجاری نداشت و فقط سر راه لشکرکشی به مشرق آذربایجان بوده و به همین جهت روس‌ها به تصرف آن کوشیده‌اند. از نظر کشوری اردبیل در آن زمان تنها دوازده هزار تن جمعیت داشته است اما چون قبر شیخ صفی‌الدین اردبیلی در آنجا است از زمان صفویه جنبهٔ تبرکی پیدا کرده بود و بعد از صفویه نیز سالیان دراز مخصوصاً شیعهٔ آذربایجان که یادگارهای شیرینی از دورهٔ صفویه داشته‌اند و صفویه از میان ایشان برخاسته بودند به آن شهر اهمیت بسیار می‌داده‌اند. به همین جهت تصرف آن به دست روس‌ها برای دریار ایران بسیار ناگوار بوده است. قبر شیخ صفی‌الدین هنوز در این دورهٔ زیارتگاه مهمی بوده و اوقاف بسیار داشته و در کتابخانهٔ آن عدهٔ کثیر کتاب‌های خطی ممتاز بوده است که بسیاری از آنها را هنگام تصرف شهر افسران روسی برداشته و به عنوان غنیمت جنگی به سن پترزبورگ فرستاده‌اند. در میان آنها نسخه‌های مهم هست که برخی از آنها در کمال امتیاز است و در دورهٔ تزاری جزو کتابخانهٔ «موزهٔ آسیایی» بوده و اینک جزو کتابخانهٔ بنگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم در لنین‌گراد است.

در اطراف اردبیل چندین معدن مس هست که برای نیازمندی‌های نظامی آن زمان اهمیت بسیار داشته است. عباس‌میرزا به دستیاری مهندسان اروپایی قلعهٔ آن شهر را ساخته بود که به گفتهٔ سوشتلن برتری‌های چند بر قلاع دیگر ایران داشته است. گذشته از همه در آن قلعه علوفه و خواربار و تجهیزات نظامی فراوان ذخیره کرده بودند. از ۲۷ توپی که در آنجا بود چهار توپ بود که سابقاً در لنکران از روس‌ها گرفته و به آنجا آورده بودند و روس‌ها آنها را به کشور خود برگرداندند. لوازم توبخانه نیز در آنجا فراوان بود و با همهٔ این برتری‌ها دفاع از آن شهر برای لشکریان ایران دشوار شده بود. پسران عباس‌میرزا که فرمانده پادگان این شهر بودند و مردی ایتالیایی که برنارדי^۱ نام داشت و فرمانده توبخانهٔ آنجا بود شایستگی این کار را نداشتند و ناتوانی ایشان دلیل دیگر هم داشت. مردم شهر که زادگاهشان در دورهٔ قاجارها از آن رونق و شکوه خاص دورهٔ صفویه افتاده بود و در حوادث پس از انقراض صفویه آسیب و آزار بسیار دیده بودند کینه‌ای نسبت به قاجارها داشتند و پیروزمندی‌های روس‌ها هم ایشان را مرعوب کرده بود. سازگاری مردم شهر و روحاً نیان شیعه نسبت به لشکریان روسی چنان بود که چون سوشتلن دستور داد کتاب‌های خطی بقعهٔ شیخ

صفی‌الدین را بار کنند و به مأوراء قفقاز ببرند مردم شهر هیچ پرخاش نکردند. تنها توقعی که داشتند این بود که از آنها نسخه بردارند و آن نسخه‌ها را برایشان بفرستند.

سوشتلن به فرمان پاسکیویچ سرهنگ سیناوین^۱ را به حکمرانی اردبیل گماشت و یک شورای اداری تشکیل داد که نمایندگان روحانیان و مردم شهر در آن عضو بودند. چون سوшتلن دانست که دسته‌ای از سپاهیان ایران شامل هزار تن به فرماندهی میر حسن خان در سرزمین طالش هست و دو توپ دارد از پاسکیویچ اجازه خواست از راه تنگه‌های مجاور قسمتی از جبهه چپ لشکریان خود را به آنجا بفرستد. به این‌وسیله می‌توانست آنجا را بگیرد. پاسکیویچ در پاسخ نوشت: «این کار ممکن نیست، زیرا بنا بر طرح عهدنامه طالش را تنها دو ماه پس از انعقاد صلح باید واگذار کنند. اگر برعکس جنگ دنباله پیدا کند باید آنجا را تصرف کنیم زیرا که این ناحیه بیرون از خط عملیات ماست. وانگهی راه‌هایی که از اردبیل به آنجا می‌رود اطمینان‌بخش نیست و چنان‌که سابقاً هم گفته‌ام اگر از شاهراه پیش برویم همه نواحی که در سرراه هست به دست خواهد افتاد».

این عقیده به کلی با عقیده ستاد ارتش روسیه مخالف بود که خواستار تصرف ولایات گیلان و مازندران در انتهای میدان جنگ بود و عقیده داشت پس از آن‌که موقتاً تهران را تصرف کردد می‌توانند غرامتی بگیرند و به آذربایجان برگردند. پاسکیویچ برعکس معتقد بود که رسیدن لشکریان روسیه به پایتخت خلع خاندان قاجار را فراهم خواهد کرد و اوضاع ایران بهم خواهد خورد و ناچار نتیجه این حوادث ولایات مجاور دریای خزر و شمال و مرکز ایران را وادار خواهد کرد که تابعیت و حمایت روسیه را خواستار شوند. این نتیجه به مناسبت زد خورد با ترکیه مطلوب نبود و وضع ایران را بسیار دشوار می‌کرد به همین جهت پاسکیویچ در این زمینه نوشه است: «دیگر حتی نمی‌توان پایان جنگ را پیش‌بینی کرد». این که ترکان عثمانی در این موقع باروسیه وارد جنگ شده بودند بدان امید بود که چون در ایران گرفتاری دارند در جنگ با ایشان پیش نخواهند برد. در این صورت جنگ روسیه در دو جبهه و دو کشور معلوم نبود به کجا می‌انجامید. پیدا است که اگر جنگ با ایران هرچه زودتر به پایان نمی‌رسید در تمام مدت جنگ با ترکیه لشکریان روسیه می‌باشد در ایران بمانند و چون نیروی روس‌ها در قفقاز کفاف این کار دشوار را نمی‌داد وضع وخیمی پیش می‌آمد.

پاسکیویچ پس از آن‌که عملیات لشکریان خود را در جبهه‌ها منظم کرد خود را آماده

ساخت با بازمانده نیروی خود که جبهه مرکزی را تشکیل می‌داد به سوی تهران رهسپار شود. با وجود سختی زمستان راه‌هایی را که در میان دسته‌های مختلف بود به وسائل فنی و خاک برداری و خاک‌ریزی آماده کرده بودند. سوشتلن هم در میان اردبیل و میانه که روزن در آنجا بود همین کار را کرده بود. مهارتی که کارگران روسی در این کار دشوار به کار برده بودند کارگزاران ایران را در آن روزگار بسیار مرعوب کرده بود.

وسائلی را که در تبریز بود به میانه برده بودند و پیشتر از دسته روزن تنها منتظر رسیدن فرمان برای پیشروی بودند. قسمت عمده نیرو نیز آماده شده بود که از تبریز رهسپار شود. به همین جهت اعضای سفارت انگلستان شتابان خود را به تهران رساندند که عباس‌میرزا را «نجات بدھند». دیگر گفتگویی هم از پرخاش‌جویی حکمران خراسان نبود.

با مدد روز ۱۳ فوریه (۲۷ ربیع) قافله‌ای در برابر پیش‌آهنگان لشکر روزن ایستاد و حامل بیست و چهار میلیون روبل استاد و سه کرور سکه طلا بود. اندکی پس از آن سروان والخوسکوی رفت به پاسکیویچ خبر داد که دو کرور دیگر را ظاهراً از قزوین فرستاده‌اند. عباس‌میرزا نیز به او آگاهی داد که به دستور شاه بهزادی خود به تبریز خواهد آمد تا بنا بر طرحی که در دھوار قان ریخته بودند صلح را برقرار کند. والخوسکوی که در تهران توانسته بود درباره خزانه شاه اطلاعاتی به دست آورد توانست به پاسکیویچ اطمینان بدهد که بیش از یازده کرور طلا و نقره یعنی معادل ۲۰ میلیون روبل در آن نیست. به این‌گونه بیهوده بود بیش از آن بخواهند. اگر هم شاه می‌خواست بیشتر از آن بپردازد می‌بایست جواهر خزانه خود را با طلا و نقره عوض کند و این معاوضه به دشواری بسیار برمی‌خورد و مدت آن نامحدود بود. پس مسلم شده بود که روس‌ها بیش از ده کرور نمی‌توانستند از ایران بگیرند و این مبلغ در آن موقع معادل هفتاد میلیون روبل استاد بود.^۱

اجتماع در ترکمان‌چای

چون عباس‌میرزا از تهران برای رفتن به تبریز رهسپار شد پاسکیویچ مأمور مخصوصی را فرستاد که وی را به ترکمان‌چای که ده بزرگی به فاصله چهل و رست (چهل و دو کیلومتر و نیم) از میانه است و آنجا را برای اجتماع و امضای عهدنامه صلح در نظر گرفته بود هدایت کند. سبب انتخاب این محل آن بود که برای تهیه خواربار و آذوقه لشکریان روسیه که به میانه

عبور شرامت جنگی از قادلانکوه



می‌رفتند بسیار مناسب بود. وانگهی می‌خواست در ضمن گفتگو از شاهراه دور نباشد تا آنکه در هر موقع آماده حرکت به سوی تهران باشد. چنان می‌نماید که عباس‌میرزا و مأموران انگلستان به این نکته پی‌برده بودند و کوشش بسیار کردند در جایی که از تهران بسیار دور باشد اجتماع کنند و اگر در تبریز نباشد در اطراف آن شهر باشد. اما کوشش ایشان به جایی نرسید.

خبر رسیدن کروها و اعاده گفتگو در ترکمان‌چای و در تبریز برای مردم ناگوار بود زیرا که اکثریت سران قبایل و روحانیان درجه اول آشکارا مجدوب سیاست روس‌ها شده بودند. چنان‌که بسیاری از ایشان خود را ناگزیر می‌دیدند که به قلمرو روسیه پناه ببرند و از آن جمله میرفتح مجتهد بود که حق داشت از انتقام قاجارها بترسد. پاسکیویچ در یادداشت‌های روزانه خود درباره‌ی چنین نوشه است: «ما آرامش تمام این ناحیه را بیشتر مدبیون او هستیم و در اینجا به‌واسطه پرهیزگاری بسیار و زندگی متزه خود نفوذ بسیار دارد. هرچه ما برای همراهی‌های وی پاداش بدھیم کافی نخواهد بود اما نمی‌تواند در اینجا بماند. شاید در ولایات مسلمان‌نشین ما بسیار سودمند باشد».

هنگامی که پاسکیویچ عازم ترکمان‌چای بود پرنس سورورو¹ ستون‌گارد سوار را با کلیدهای قلعه اردبیل نزد امپراتور فرستاد و گزارشی درباره اجتماع در ترکمان‌چای و گرفتن اردبیل داد. سوشتلن وسایل را آماده کرد که پذیرایی باشکوهی بکند. استخوان‌های اسیران روسی را که در ۱۸۲۶ میلادی (۱۲۴۲ هجری) کشته بودند و تا آن روز دوتل و دو توده بسیار بزرگ تشکیل می‌داد به خاک سپرد و چلپای بزرگی بر فراز آن خاک گذاشت، عجالتاً با وجود اجتماع در ترکمان‌چای دسته مهندس جبهه چپ همچنان راه اردبیل به میانه را باز می‌کرد. روز ۱۷ فوریه (اول شعبان) در سر راه ترکمان‌چای پاسکیویچ دکتر ماکنیل را دید که عباس‌میرزا از تهران فرستاده بود او را وادر کند حتی‌المقدور در جایی که دورتر از میانه باشد اجتماع کنند. پاسکیویچ در گفتگو با این کارگزار انگلیسی که تا این اندازه کارآمد بود یقین کرد که انگلیسی‌ها کاملاً در اندیشه شاه رخنه کرده‌اند و بنابراین نباید به هیچ قیمتی از نفوذ ایشان بی‌بهره بماند زیرا که در زیر نفوذشان شاه با همه تقاضاهای روسیه موافقت خواهد کرد و عباس‌میرزا دوباره شخص مهمی خواهد شد. پاسکیویچ در یادداشت‌های روزانه خود نوشه است: «می‌پندارم که می‌خواهند پیشنهادهای تازه به من بکنند. گذشته از

عباس‌میرزا و میرزا ابوالحسن خان رئیس خواجه‌سرایان، منوچهرخان^۱ که در ضمن خزانه‌دار شاه است و نفوذ بسیار بر او دارد در گفتگوهای ما شرکت خواهد کرد هرچند که هیچ مأموریت رسمی ندارد. او را فرستاده‌اند مراقب عباس‌میرزا باشد با آنکه منتهای احترام را به او می‌کند. این مدلل می‌کند که هنوز مصمم نیستند شرایط صلح را که پیش از وقت معین شده است امضا کنند و امیدوارند که با گفتگو و دفع الوقت امتیازهای تازه‌ای بگیرند. من تصمیم گرفته‌ام این کار را اجازه ندهم چون در دهخوارقان در موقع قطع مذاکره گفتم که آقایان نمایندگان اگر مایل به اعاده جنگ نیستند بی‌درنگ پول را بفرستند و سپس ببینند بی‌گفتگو عهدنامه صلح را امضا کنند. اگر کمترین تغییر را بپذیریم به ایشان وسیله خواهیم داد که قرارداد قطعی را به تأخیر بیندازند و این خطر هست که کار در مجرایی یافتد که کاملاً نامعلوم باشد. این از تصمیمی که شاه پس از خواندن رونوشت عهدنامه اصلی گرفته و دکتر ماک‌نیل مرا از آن آگاه کرده است معلوم می‌شود.

«(۱) درباره سرحد گفته است با حدودی که میرزا ابوالحسن خان و وزیر مختار انگلستان

معین بکنند موافقت خواهد کرد. پس باید منتظر اقدام دیگری در این زمینه شد.

«(۲) انتساب کنسول‌های ما در جاهای مختلف شاه را سخت پریشان کرده است و از

نفوذی که ممکن است ما به دست بیاوریم می‌ترسد. با این انتساب‌ها موافقت نخواهد کرد مگر به سبب آنکه ممکن نیست شرایط دیگری به دست بیاورد.

«(۳) درباره پرداخت پول ماک‌نیل گفته است که چون این کار یکسره تمام شده «در گفتگو

با کارگزاران ایران وارد هیچ جزئیاتی نشده و ایشان هم از سوی خود از هر ایرادی خودداری کرده‌اند. همین سکوت نشان می‌دهد که اندیشه حقیقی خود را پنهان می‌کنند و باید منتظر

اقدامی از جانب ایشان بود. نیز شنیده‌ام گفته‌اند که عباس‌میرزا مایل است مبلغ مقرر را کم کنند. اما من معتقد به همان قرار نخستین هستم». از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که نفوذ

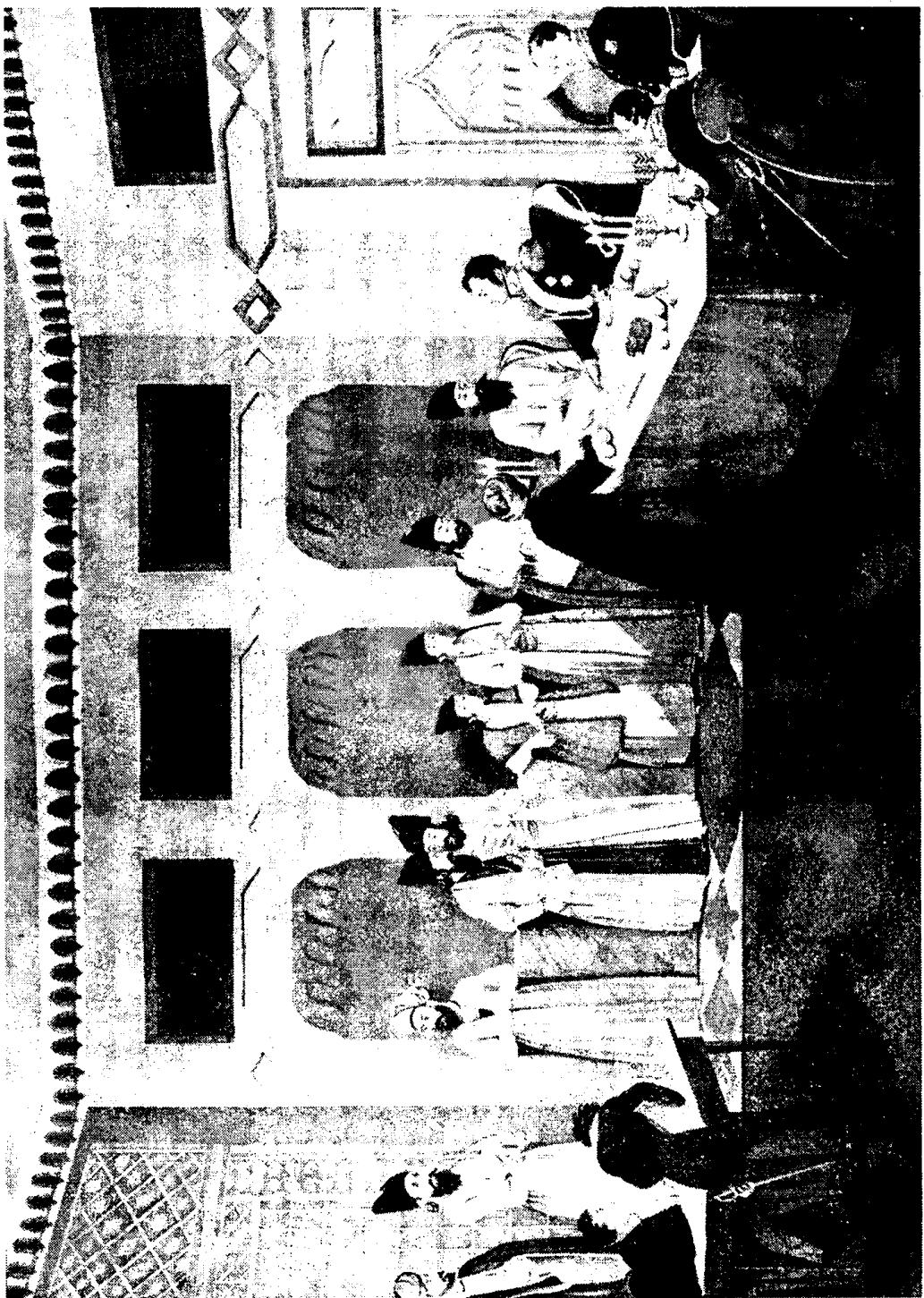
انگلستان از برخی گفتارهای مربوط به آنچه می‌گویند اراده و تصمیم شاه است اغلب آشکارا کشف می‌شود. مثلاً مانند این جمله‌ای که به او نسبت می‌دهند می‌ترسد نفوذ

کنسول‌های روسیه در ایران توسعه یابد. سابقًا هم در زمان فرماندهی یرمولف عباس‌میرزا به تحریک انگلیسی‌ها با انتساب ایشان در شهرهای مرزی مانع بود. بی‌قیدی کامل شاه نسبت

به دعاوی ارضی اکنون روشن بود همچنانکه کوشش انگلیسی‌ها برای جلوگیری از توسعه

۱. منوچهرخان معتمدالدوله از نژاد گرجی که مسلمان شده بود و در پایان زندگی حکمرانی اصفهان یافت.

امضای عهدنامه صلح ترکمن‌جای در فوریه ۱۸۲۱ (۵ شعبان ۱۲۶۰)



متصرفات روسیه در ایران واضح بود. پاسکیویچ جداً معتقد بود که اگر کشمکش با انگلیسی‌ها نا اندازه‌ای ممکن بود تا وقتی که خاندان قاجار سرکار می‌بود ریشه‌کن کردن نفوذ ایشان در ایران کار بسیار دشواری خواهد بود. وی در یادداشت‌های روزانه نوشته است: «ما نمی‌توانیم نفوذی را که انگلیسی‌ها در این جا دارند و میلیون‌ها در این زمینه خرج می‌کنند داشته باشیم». از قرائت بر می‌آید که تقریباً همه مشاوران و وزرا و دربار فتحعلی‌شاه سروسری با سفارت انگلستان داشته‌اند و روس‌ها در آن زمان ایشان را مزدور انگلستان می‌دانستند. عباس‌میرزا نیز پس از شکستی که از روس‌ها خورده بود در ضمن آن‌که مایل بود پشتیبان و لیعهدی و پادشاهی او روس‌ها باشند از انگلیسی‌ها نیز این توقع را داشت و سرانجام چنان‌که در صحیفه ۴۴۳ گذشت ژرژ سوم در نامه‌ای خطاب به او این سمت را برای وی شناخته است. در جنگ دوم شکست‌های وی سخت‌تر و جانکاه‌تر از ناکامی‌های جنگ اول شد و به همین جهت دیگر امیدی از جانب روس‌ها نداشت و سرسپرده دسیسه‌های انگلستان شده بود. تردیدی نیست که در آن زمان یگانه مرد کارآمد و تا اندازه‌ای وطن‌پرست که در آن دستگاه بود عباس‌میرزا بود و به همین جهت بیش از هر کس در ایران متنفذ و نیکنام بود و پس از شکست فاحش از روس‌ها و رعی که مردم ایران در برابر روسیه پیدا کرده بودند می‌ترسید نفوذ او از میان بروود و چاره را منحصر به کامیابی از سیاست انگلستان برای رهایی خویش می‌دانست.

پاسکیویچ یک فوج از نیزه‌داران و سه گروهان خمپاره‌انداز و یک دسته از فوج گرجستان را به ترکمان‌چای فرستاده بود اما در باره افراد خود هنوز نگرانی داشت و در این زمینه نوشته است: «خدا را شکر که شماره بیماران کم است زیرا که سربازان از سرما بسیار رنج برده‌اند. نباید فراموش کرد که در او جان سرما به بیست درجه رسیده بود در صورتی که در عباس‌آباد در تابستان گرم‌تر از آفتاب به ۵۶ درجه می‌رسد».

روز ۱۹ فوریه (سوم شعبان) عباس‌میرزا، وزیر امور خارجه، ابوالحسن خان و معتمددالدوله رئیس خواجه سرایان و خزانه‌دار وارد ترکمان‌چای شدند. همان‌دم به گفتگو آغاز کردند بی‌آن‌که مخالف خوانی‌های دهخوارقان را روس‌ها اجازه بدنهند. پاسکیویچ موافقت نداشت در باره حق داشتن کنسول برای روسیه در ایران گفتگو کنند. با این‌همه انگلیسی‌ها به توسط عباس‌میرزا کوشیدند نام شهرهایی را که روسیه مایل بود نمایندگانش مأمور آنجا بشونند در عهدنامه قید کنند. امیدوار بودند به این وسیله منطقه عملیات خود را محدود کنند. این نکته همواره یکی از جهات عمده سیاست انگلستان در ایران بوده و

سال‌ها کوشیدند تا آنکه پس از ۷۹ سال در ۱۹۰۷ میلادی (۱۳۲۵ قمری) این مقصود دیرین را پیش بردن و عهدنامه معروف را که برای تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روس در شمال و انگلیس در جنوب و یک منطقه بیطرف در میان آنها بود به دولت تزاری تحمل کردند. در این زمان پاسکیویچ چنان استادانه کار را پیش برداشت که چون او برسکو ماده دهم عهدنامه را خواند کسی ایرادی نگرفت. با این همه در این ماده چنین قید کرده‌اند: «اعلیحضرت شاه همچنان حق انتصاف کنسول‌ها یا نمایندگان تجاری را به روسیه می‌دهد تا در هرجا که سود و نفع آن باشد بگمارد...»

سپس به تحدید دقیق مرزها پرداختند و به این‌گونه ولایت ایروان و نخجوان جزو خاک روسیه شد. عباس‌میرزا را به سمت ولی‌عهدی ایران شناختند و حق انحصاری کشتی‌رانی برای کشتی‌های جنگی در دریای خزر به روس‌ها تعلق گرفت. سرانجام در ماده ششم غرامت جنگی را به این‌گونه بیان کردند: «دو طرف معظم مبلغ ده کرور تومان یعنی بیست میلیون روبل نقره (معادل هشتاد میلیون استاد) را به عنوان غرامت معین می‌کنند. اقساط و طرز پرداخت و ضمانت آن در قرارداد جداگانه‌ای مقرر خواهد شد که همان اعتبار را خواهد داشت مانند آنکه کلمه به کلمه در این عهدنامه قید شده بود». جداگانه قرار شد که چون هفت کرور (۱۴ میلیون روبل) پرداخته شود لشکریان روسیه آذربایجان را تخلیه کنند. نواحی خوی و ارومیه در دست روس‌ها به عنوان گروگان خواهد ماند تا پرداخت سه کرور آخر. دلیل انتخاب این دو ناحیه برای روس‌ها جهات زیر بوده است:

(۱) بهترین نواحی آذربایجان را در دست داشته باشند تا ایرانیان در اجرای عهدنامه شتاب کنند.

(۲) ناحیه ارومیه بسیار حاصلخیز است و خواربار فراوان دارد.

(۳) قسمت عمده آن در آن زمان جایگاه عیسویان بوده که خواستار آن بوده‌اند به قلمرو روسیه بروند و روس‌ها مایل بودند به ایشان فرصت بدند تا بتوانند رهسپار شوند.

در گفتگوهای رسمی روس‌ها به مانعی برخوردند اما بر عکس در نخستین برخورد نمایندگان ایران اشاره‌ای به درخواست نیم‌رسمی کردند که از فرمانده سپاهیان روسیه داشتنند. پاسکیویچ به وسیله نامستقیم توانست دریابد که مقصود از آن هدیه‌ای به فتحعلی‌شاه به مبلغ چهار‌صد هزار روبل بوده است. البته نمایندگان امیدوار بودند که این هدیه را در هیچ عهدنامه‌ای قید نکنند و به عنوان «علامت احترام ژنرال پاسکیویچ به اعلیحضرت» به تهران فرستاده شود و این توجیه یکی از کارگزاران نزدیک عباس‌میرزا بود.

پاسکیویچ ماهرانه این درخواست را رد کرده و درباره آن در یادداشت‌های خود نوشته است: «خدرا شکر که توانسته‌ام صد هزار تومان را از دست ندهم. باید آن را پول بازیافته‌ای بدانم، زیرا اگر اصرار می‌کردند نمی‌توانستم برای این مبلغ ناچیز گفتگوها را باطل کنم. این مبلغ را می‌توانم به حق در این کشور صرف مهاجرت عیسویانی بکنم که خواستارند به قلمرو ما بروند».

با این همه چند روز بعد خزانه‌دار شاه و ابوالحسن خان کوشیدند پاسکیویچ را قانع کنند که این «امتیاز نیم رسمی» به گفته او لازم است. اما این کار بیهوده بود و پاسکیویچ هر بار پاسخ می‌داد که ایران نظر به وضعی که دارد نمی‌بایست متکی به هیچ‌کس باشد و می‌گفت: «شاه تاج و تخت را مدیون هیچ‌کس به جز امپراتور روسیه نیست». این رفتار پاسکیویچ به اندازه‌ای در نمایندگان ایران اثر کرده بود که قائم مقام همان شب از تهران رسید و به وی گفت هر چند که شاه پیغامی برای او داده است نمی‌تواند خود را به اظهار آن راضی کند. پاسکیویچ نوشت: «من کنگناو نشدم از او بپرسم که آن پیغام چیست». چنان می‌نماید که حتماً مقصود از آن همان چهارصد هزار روبل بوده است که آن را نشانه احترام سپاهیان روسیه می‌دانستند.

اما عباس میرزا هیچ مقید نبود که هدیه‌ای به پدرش بدهند و همه کوشش وی برای آن بود که زودتر آذربایجان را تخلیه کنند زیرا که شاه برای پر کردن خزانه که پس از پرداخت غرامت جنگی تهی شده بود وصول مبالغ گزافی پول را به او تحمیل کرده بود.

پاسکیویچ در یادداشت‌های خود نوشت: «در تمام مدتی که در دهخوارقان گفتگو می‌کردیم الله یارخان به توسط من با تهران رابطه داشت. چون به خبرهایی که عباس میرزا به آنجا می‌فرستاد اعتماد نداشتم من وی را ناگزیر می‌کردم مستقیماً نامه بنویسد و نامه‌های او را به توسط چاپار نمی‌فرستادم مگر پس از آنکه خوانده باشم. وی همیشه با من راستگو بود و اغلب می‌گفت چه چیز ممکن است و چه چیز ممکن نیست. من می‌کوشیدم اعتماد و حتی دوستی او را جلب کنم تا آنکه این شخص اول دولت با من صمیمی باشد و با سفارتخانه ما سازگار باشد. در شب ۲۱ تا ۲۲ فوریه (۵ و ۶ شعبان) نیم شب، درست در همان دقیقه که اخترشنسان ایرانی آن را مساعدتر می‌دانستند عهدنامهٔ صلح را از یک سو من و او برسکو عضو شورای دولتی امضا کردیم و از سوی دیگر نمایندگان ایران والاحضرت عباس میرزا و میرزا ابوالحسن خان به رسم ایران آن را مهر کردند. در این جلسه دو پسر عباس میرزا یعنی بهرام میرزا و خسرو میرزا و منوچهرخان رئیس خواجه سرایان نیز حضور داشتند. گواهان



لخا مقرّب هه الله مرزا مسعود مستوفی

MIRZA MASWOOD

میرزا مسعود انصاری مستوفی
میرزا مسعود انصاری مستوفی

میرزا مسعود انصاری مستوفی

قائم مقام شخص سوم دولت ایران، میرزا محمدعلی منشی‌الممالک، میرزا مسعود مترجم زبان فرانسه، کارگزاران سیاسی ما و الله‌یارخان حاضر بودند و الله‌یارخان به میل عباس میرزا حضور داشت. صدیک تیر توب امضای عهدنامه صلح را به مردم خبر داد. ایرانیان متنهای شادی را کردند، به یکدیگر تبریک می‌گفتند و یکدیگر را می‌بوسیدند. عباس میرزا که در آغاز جلسه به کلی درمانده بود زود به حال آمد و با شایستگی و خوشروی که جبلی اوست تبریک‌های کارگزاران روسی و ایرانی را پذیرفت و به رسم ایرانیان خودشیرینی به همه حاضران داد».

با وجود امضای عهدنامه صلح از فردای آن روز گفتگو را از سرگرفتند و عباس میرزا درخواست خود را برای تخلیه فوری آذربایجان تجدید کرد. پنج کرور از هفت کرور تا آن وقت به تبریز رسیده بود، کرور ششم نزدیک به رسیدن بود و کرور آخر (یک میلیون روبل نقره) می‌بایست به حوالهٔ ماکدونالد وزارت خانهٔ انگلستان پردازد. پس تنها نیم کرور دیگر مانده بود که می‌بایست بدهنند. عباس میرزا در همین باب درخواست می‌کرد و می‌گفت تنها تخلیه آذربایجان وسیلهٔ خواهد شد که پرداخت قسط آخر را پیش بیندازند. پاسکیویچ که از یک سو به سبب خشم مردم آذربایجان که به واسطهٔ استقرار صلح ناراضی بودند و ممکن بود در میان ایشان و لشکریان روسیه اختلافی در بگیرد و از سوی دیگر به واسطهٔ بازشدن یخ و طغیان آب‌ها ممکن بود حرکت سپاهیان دشوار شود سرانجام به تخلیه آن ناحیه در مدت شش هفته پس از پرداخت شش کرور و نیم (۱۳ میلیون روبل نقره) رضایت داد. اما نواحی خوی و ارومیه می‌بایست گروگان پرداخت‌های آینده باشند. عباس میرزا که از این نتیجه شاد شده بود به گفتهٔ خود «محرمانه» مانند «یک دوست و یک همقطار عالی‌مقام» خطاب کرد و گفت «صاحب منصبی را که درجه بالا داشته باشد» نزد شاه بفرستد که به او احترامی بگذارد و امضای عهدنامه صلح را تبریک بگوید. چون ژنرال روزن را می‌شناخت و چندبار با او گفتگو کرده بود گفت وی برای ادائی این مأموریت شایسته‌تر از دیگران است. پاسکیویچ همان دم این پیشنهاد را به آن ژنرال کرد و گفت تولستوی^۱ و نایب ستوان ستاد کوتزبو^۲ را با او همراه کرد. کوتزبو مأمور بود که در بارهٔ اسیران روسی در تهران رسیدگی کند و هرچه زودتر ایشان را از مرز بگذراند. پاسکیویچ در این زمینه نوشت: «زیرا که ایرانیان به بهانه‌های مختلف همیشه هرچه می‌توانند می‌کنند تا ایشان را نگاه بدارند». وزیر امور خارجه ایران نیز

با روزن رهسپار تهران شده در جلسهٔ خداحافظی به پاسکیویچ اصرار کرد که اگر ممکن باشد روزن پنج هزار دوکای تازه سکه به شاه بدهد. این وزیر می‌گفت که این هدیه را اعلیحضرت بسیار خواهد پسندید و وی را آمادهٔ خواهد کرد که در پرداخت پول شتاب کند، پاسکیویچ در این زمینه نوشتہ است: «سفیر انگلستان و چندتن از کارگزاران این سرشت عجیب او را به من گفته‌اند. به همین جهت نوترین دوکاهارا جمع کردم و در یک کیسهٔ زردوزی ریختم و به بارون روزن دادم که در جشن نوروز ۲۲ مارس (۶ رمضان) که اول سال در تقویم هجری است به شاه بدهد».

شش روز پس از انعقاد صلح چون پاسکیویچ آگاه شد که مبالغ معهود به تبریز رسیده و به سفارت انگلستان برده‌اند اعضای شورای اداری آذربایجان را مأمور کرد آنها را دریافت کنند و ماسلو^۱ نقاش را که در این زمینه تا اندازه‌ای آگاه بود به معاونت ایشان گماشت که عیار سکه‌ها را تفتيش کند. اجرای این دستور اندکی به تعويق افتاد زیرا که وزیران ایران بی‌مقدمه یکی از کارمندان خود را فرستادند و اطلاع دادند که: «سکه‌های طلای روسيه را که جزو آن پول بوده است به نرخ تومان نمی‌پذيرند و به نرخ دوکا يعني هر سکه را سه روبل و پیست کپک می‌پذيرند، پاسکیویچ در این زمینه نوشتہ است: «زيان بسيار بد ما می‌خورد» يعني تقریباً سی هزار تومان ضرر می‌رسید.

آن‌گاه گفتگوی بسیار در این باره کردند و در ضمن آن میرزا ابوالحسن خان به تهران بازگشت در صورتی که ماکدونالد چون نمی‌توانست بی‌اجازه پول را به روس‌ها بدهد به تبریز برگشت. پاسکیویچ نوشتہ است: «چون پیش‌بینی می‌کردم بی‌آن‌که تصمیمی بگیرند از هم جدا خواهند شد به عباس‌میرزا پیغام دادم که نخستین شرط عهده‌نامه را به این‌گونه نقض کرده‌اند و در برابر هر اقدامی به این‌گونه به مقاومت شدید ما برخواهند خورد. حرکت بارون روزن را مانع خواهم شد، سپاهیان خود را در اردبیل و میانه خواهم گذاشت و چاپاری نزد امپراتور خواهم فرستاد و به او آگاهی خواهم داد که عهده‌نامه صلح را نقض کرده‌اند». به شنیدن این مطلب نمایندگان ایران فوراً آرام شدند و همچنانکه در عهده‌نامه صریحاً قید شده بود پول‌ها را به تومان پرداختند اما چون این کار به پایان رسید عباس‌میرزا بار دیگر گفتگو را از سرگرفت و هرگونه تقاضا داشت. نخست کوشید که همهٔ وسایل توپخانه تبریز و خوی را به او «هدیه» بدهند و روس‌ها صریحاً جواب رد دادند. سپس تقاضا کرد به او اجازه بدهند

در نزدیک ترین حومهٔ تبریز بماند. این اجازه به او داده شد، اما تا لشکریان روسیه در آن شهر بودند نمی‌توانست از آن اجازه بهره‌مند شود. سرانجام تمام پنج کرور (ده میلیون روبل) پرداخته شد. با این همه به‌واسطهٔ گفتگوهای پایان‌ناپذیر در میان کسانی که می‌دادند و کسانی که می‌گرفتند تسلیم آنها به پایان نرسید. پاسکیویچ که روز دوم مارس (۱۵ شعبان) از ترکمان‌چای رفت فرای آن روز به تبریز رسید و به این گفتگوها پایان داد و قرار گذاشت هزار سکه پول به ارزش‌های مختلف و از کشورهای مختلف را پس از وزن‌کردن قبول کنند و آنهایی را که عیارشان کمتر است رد کنند.

به سپاهیان جبههٔ چپ فرمان داده شد اردبیل را تخلیه کنند و به گرجستان برگردند و کنت سوشتلن به تبریز رفت هشت‌تصد دوکا برای تسکین روحانیان آن شهر و جبران کتاب‌های خطی که از اردبیل برده بودند بگیرد. پاسکیویچ در این باره نوشه است: «من دستور دادم فوراً این پول را پردازنده و دوباره اطمینان بدهنده رونوشتی از آن کتاب‌های خطی به ایشان داده خواهد شد».

برای پیش‌بینی زدوخورد با ترکیه پاسکیویچ دستور داد خواربار بسیاری را که در کنار رود کور گرد آورده بودند به انتهای جبهه راست روسیه به سردار بیرند. خواربار جبههٔ چپ را نیز می‌بایست از همان راه بفرستند. نیز توجه مخصوص به ناحیهٔ ایروان و اداره آن داشت و پیوسته به کراسوسکی¹ یادآوری می‌کرد که لازم است قلعهٔ ایروان را تعمیر کند تا نه تنها آمادهٔ دفاع باشد بلکه انبارهای آن نیز مهیا باشد. در ضمن وسیلهٔ فراهم آورد مردم این ناحیه را به خاک عثمانی پناه برده بودند به زادگاه خود برگردند و چهار هزار خانوار به دستور او به اطراف سردار آباد و ایچمیادزین برگشتند. این عده از مسلمانان آن ناحیه و کشاورز و چوپان بودند که در نتیجهٔ بدرفتاری سردار ایروان برای آنکه وارد جنگ بشوند گریخته بودند.

این سیاست پاسکیویچ با دستور امپراتور روسیه منافات داشت که به او چنین نوشته بود: «لازم می‌دانم توجه شما را به بازگشت مسلمانان چادرنشین به ولایات جدید جلب کنم. به نظرم اگر در پشت جبههٔ ما باشند خطرناک باشد زیرا که نمی‌توان به ایشان اطمینان داشت... زمین‌ها هم لمیزرع نخواهند ماند و ارمنیان و طوایف عیسوی مجاور آنها را خواهند کاشت». به همین مقصد بود که پاسکیویچ می‌کوشید عیسویان ارومیه و خوی را به قلمرو وسیع روسیه ببرد، به این‌گونه کسانی را که آمادهٔ کارکردن بودند و تعصب نداشتند

صرف نظر از ملیت و مذهب به آنجا ببرد و در ضمن کسانی را که از نظر سیاسی خطرناک بودند از آنجا دور کند. چنان‌که ولی‌عهد گرجستان که به ایران پناه برده بود درخواست کرده بود به روسیه برگرد و پاسکیویچ در گزارشی که در اول مارس (۱۴ شعبان) از ترکمان‌چای به دییچ داده چنین نوشه است: «پادشاه بزرگوار ما نباید پشتیبانی شاهانه خود را شامل حال دشمن خونی روس‌ها بکند زیرا ایشان که خون‌شان در ۱۸۱۱ و ۱۸۱۲ (۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ هجری) در کاخت ریخته شده خواستار انتقام‌اند و این از دادگستری او دور است. حتی این جنارات را می‌کنم و می‌پندارم که هر آدم معمولی هم که بر دولت ما قیام کرده باشد و به ما اعلان دشمنی داده باشد و وسایل نفرت‌انگیزی به کار برده باشد باید آشکارا شایستگی ترجم اعلیحضرت امپراتور ما را نداشته باشد: به همین جهت از اجازه عمومی بازگشت به وطن این اشخاص را مستثنی کرده‌ام: حسین‌خان سردار ایروان و برادرش حسن‌خان را که اکنون زندانی ما هستند و کینه آرامش‌نایپذیر ایشان نسبت به روسیه یکی از جهات جنگ ما با ایران بوده، یعنی جنگی که خوشبختانه امروز تمام شده است».

توجهی که پاسکیویچ در بازگشت این عده کرد نتیجه مساعد داشت، زیرا که پس از امضای عهدنامه ترکمان‌چای هشتاد هزار خانوار از آذربایجان به مأموره فقفاز رفتند. در ماده ۱۶ عهدنامه ترکمان‌چای این بازگشت را پیش‌بینی کرده و حق مهاجرت را معلوم کرده بودند. به معرفی نرسس خلیفه ارمنیان پاسکیویچ کسی را که لازار لازارو^۱ نام داشت مأمور کرد که ارمنیان را به مقصد برساند. وی به واسطه ثروتی که داشت معروف شده بود و آن را از فروش الماس بسیار درشتی به دولت روسیه به دست آورده بود که پدرش آن را خریده بود و به نام الماس آرلو^۲ معروف بود و در سر چرگان سلطنت تزارهای روسیه کار گذاشته بودند. وی بسیار مغدور شد و خود را شاه ارمنستان می‌پنداشت که نام وی می‌باشد ارمنیان را جلب کند اما در حقیقت نالایق بود که این کار را به پایان برساند. ارمنیان هرگز نام او را نشنیده بودند و پاسکیویچ ناچار شد آرگوتینسکی دالگاروکی^۳ را به جای او به کار گمارد که مرد کارآمدی بود و این کار را به پایان رساند.

روز اول مارس (۱۴ شعبان) بارون فرئدریچکس^۴ فرمانده فوج تفنگداران ایروان به پاسکیویچ خبر داد که ۵۸ چارپای بارکش که شش کرور بار آنها بود به سوی تبریز رهسپار شده‌اند به همین جهت سپاهیان روسی را فرمان دادند که بدان‌سوی رود ارس بروند و تنها

1. Lazar Lazarev

2. Orlov

3. Argoutinski-Dolgorouki

4. Freédericksz

قسمتی از آنها در ارومیه و خوی ماندند و پاسکیویچ ترتیبی داد که پس از دریافت پول لشکریانی که در مرکز جبهه بودند از رود بگذرند.

عباس‌میرزا پیوسته از پاسکیویچ تقاضا می‌کرد که در تخلیه آذربایجان شتاب کند زیرا همچنان‌که پیش از این اشاره رفت همه بار غرامت جنگ را به‌دوش وی و مردم آن سرزمین گذاشته بودند. فتحعلی‌شاه به همان خوی فطري خود تنها به این سبب مصمم شده بود اندوخته‌اش را به تبریز بفرستد که سفارت انگلستان ضامن شده بود آن پول را به اقساطی که معین کرده بودند از درآمد آذربایجان از عباس‌میرزا بگیرد. این ضمانت را به این شرط کرده بودند که دولت انگلستان از تعهدی که در عهدنامه ۱۸۱۳ (۱۲۲۸ هجری) کرده بود معاف شود. در آن عهدنامه چنین قید کرده بودند: «در صورتی که یک دولت اروپایی به ایران حمله کند انگلستان وعده می‌کرد هر سال دویست هزار تومان (هشتصد هزار روبل) پردازد یا آن‌که با لشکریان و اسلحه خود یاری کند». به‌زودی دولت انگلیس یقین کرد که ایران نیروی برابری با «آن دولت اروپایی» را که در آن عهدنامه قید شده بود تدارد و اعانه انگلستان نیز برای تقویت ارتش ایران کافی نخواهد بود. اما چون دولت انگلستان ضامن عباس‌میرزا می‌شد ناچار نه تنها در آذربایجان بلکه در همه ایران نفوذ کامل پیدا می‌کرد. فتحعلی‌شاه نسبت به همه این ملاحظات کاملاً بی‌قید بود. البته در اندیشه آن نبود که جنگ را از سر بگیرد و پولی را که تنها عباس‌میرزا از آن بهره‌مند می‌شد فدای این کار می‌کرد. عباس‌میرزا هم کاملاً متوجه سرشکستگی که لثامت پدرش در برابر انگلستان برای او فراهم آورده شده بود. پس از هجده ماه جنگ و از دست‌دادن دو ولایت حاصلخیز تجریه تلخی کرده بود و در میان مردم ایران سرافکنده شده بود و می‌دید ناچار است بر مردم قلمرو خود برای پرکردن خزانه‌شاه تحمیل کند و در کاخ خود در شهر تبریز در معرض فشارهای توهین‌آمیز سفارت انگلستان باشد. عهدنامه ترکمان‌چای آرزوهای دیرین چندساله او را که عبارت از اصلاح ارتش، تجهیزات و ساختمان قلاع جنگی، قورخانه‌ها، کارخانه‌های توپ‌ریزی و کامیابی‌های دیگر بود یکسره نقش برآب کرده بود و سفارت انگلستان از ضمانتی که کرده بود بهره‌مند می‌شد و از این راه اگر حق نظارت و مراقبت به خود نمی‌داد لااقل این وضع کارش را آسان می‌کرد. از یادداشت‌های پاسکیویچ چنین برمی‌آید که با وجود گفتگوها و اختلاف‌هایی که در دهخوارقان روی داده بود و با آن‌که عباس‌میرزا گاهی خود را در برابر وی کوچک کرده و گاهی دورویی به کار برده بود یک‌گونه رحم و دلسوزی برای دشمن مغلوب خود داشته است. چنان‌که چون آگاه شد که وی بیمار شده است او را دعوت کرد که

پرداخت غرامت جنگی در تبریز



به یکی از کاخ‌های خود در بیرون شهر تبریز برود و دو توب به او هدیه داد که از او دلجویی کرده و وی را سرگرم کرده باشد، زیرا که می‌دانست که این هدیه و لیعهد ایران را بسیار دلخوش خواهد کرد و به همان اندازه که فتحعلی‌شاه دلداده پول بود پسرش عشق به توب داشت. همین کار سبب شد که در هر مورد حق‌شناسی و خوش‌رفتاری خود را نسبت به روس‌ها آشکار کند و به پاسکیویچ پیشنهاد کرد که تا بهار بیمارستانی را که در تبریز دایر کرده بود و نزدیک ششصد بیمار در آن بود جمع نکند.

روز ۲۳ مارس (۷ رمضان) پاسکیویچ پس از عزیمت از ایران به نخجوان رسید و در نزدیکی ایروان از اسب افتاد و رنجور شد و سرانجام روز پنجم آوریل (۲۰ رمضان) وارد تفلیس شد.

پاسکیویچ گزارش امضای عهدنامه را به دست گریبايدوف به سن پترزبورگ فرستاد و به امپراتور نوشتہ بود: «اجازه می‌خواهم وی را به عنوان مردی که در مسائل سیاسی برای من بسیار مفید بوده است به اعلیحضرت شما توصیه کنم. او بود که به من سفارش کرد تا قسمتی از پولی را که می‌باشد پیش از وقت بدنهند نگیرم صلح نکنم. حادث بعد ثابت کرد که اگر این کار را نمی‌کردیم به این زودی به مقصود نمی‌رسیدیم». در ضمن از دیبیچ تقاضا می‌کرد مبلغ چهار هزار دوکا به گریبايدوف بدنهند زیرا که دارایی او از دستش رفته است و سپس نوشتہ بود: «این انعام را توجه شخص پادشاه والامقام، نسبت به خود می‌دانم». ستون دوم آندرونیکوو^۱ را که با گریبايدوف فرستاده بود نیز به امپراتور توصیه کرده بود و گفته بود «در صفوں ما مخصوصاً ممتاز بوده و همت او را می‌توان نمونه‌ای برای نجای گرجستان دانست». گذشته از آن گریبايدوف حامل نامه‌ای برای گراندوک میخائل بود و در این نامه پاسکیویچ آشکار خستگی روحی و جسمی خود را در پایان چنگ چنین بیان کرده است: «دشمنی تسکین یافت همه‌چیز به خوشی به پایان رسید. با این همه این راهم باید بگویم که اگر وقتی این نیکبختی را داشته باشم که در حضور والاحضرت امپراتوری شما باشم برای شما دشوار خواهد بود مرا بشناسید. چندین شب پی دربی بی خوابی، نداشتن هرگونه آسایش، هرگونه حادث پیاپی، ناراحتی‌های بی شمار که پیش‌بینی انسانی نمی‌توانست آنها را حدس بزند و مانع بشود، حتی آب و هوا که پس از گرمای سوزان سرمایی مانند سرمای روسيه نصيب ما می‌کند، همه‌ainها با هم چنان مرا دگرگون کرده است که پیش از وقت پیر

شده‌ام. اخلاق من هم از آن متأثر شده است. هنگامی که ناممکن را از مردم و از پیشامدها توقع داشته باشند ممکن است همواره تعادل اخلاقی را از دست بدهند. تمایل به این‌که بیش از وظیفه انجام دهند بیرون از اندازه است، موانع تحریک می‌کنند و خواه ناخواه اغلب توقع کاری را دارند و انتظار بسیار دارند و این طبعاً ناپسند است. پس از پیشرفت در جنگ‌ها معمولاً گفتگوها را فرصتی برای آسودگی می‌دانند اما با ایرانیان چنین نیست. نمی‌توان به یک کلمه از گفتهٔ ایشان اعتماد کرد، به همین جهت در ضمن آن‌که ما در بارهٔ اساس موافقت و دوستی آینده گفتگو می‌کردیم مقدمات ادامهٔ جنگ هم کمتر از آن در میان نبود. همین بیش از هر چیز در رقیبان حیله‌گر ما مؤثر بوده است.

«هنگامی که پیشروی قسمت عمده که رهسپار تهران شد و تصرف اردبیل ایشان را مطمئن کرد که برف و سرما مانعی برای ما نیست، هر تردیدی که در میان صلح و جنگ داشتند بر طرف شد. عهدنامهٔ صلح به فیروزمندی پادشاه عالی مقام ما به امضارسید». پاسکیویچ برای همهٔ زیرستانش پاداش‌های بسیار خواست و هرچند که از میل امپراتور آگاه بود که امتیازی به دستهٔ معروف به «دکابریست»^۱ها نمی‌دهد توانست برای پوشچین^۲ که یکی از ایشان بود ارتقا به درجهٔ افسری را بگیرد و نیز وسیلهٔ فراهم کند همدستان وی را عفو کنند.

در این زمان در سن پترزبورگ همواره منتظر بودند خبر امضای عهدنامهٔ صلح برسد. گریبايدوف هنوز نرسیده بود و بنکندورف که در آن زمان فرماندهٔ ژاندارمری بوده در نامه‌ای که به ادسا به کنت میخائل وارونزوو^۳ از اعیان دربار نوشته که بعدها نایب‌السلطنهٔ قفقاز شده چنین می‌گوید: «این‌جا همواره در انتظار تیرهای توپی هستند که خبر امضای صلح با ایران را برساند. این خبر بسیار به موقع خواهد بود و بهترین اثر را خواهد کرد. در میان دیپلمات‌ها مانند تخماق صدا کرد».

پاسکیویچ پیش از آن‌که از تبریز بزود این اعلامیه را خطاب به سپاهیان منتشر کرد:

«همقطاران دلیر!»

«به شما تبریک می‌گوییم! عهدنامهٔ صلح ترکمان‌چای که نشانهٔ پیروزمندی روسیه است امضا شد. این صلح را شما با کوشش‌های مردانهٔ خود، با دلاوری پرشور در جنگ‌ها و با

۱. جمعیتی از آزادی خواهان که در ماه دکابر (دسامبر) ۱۸۲۵ در سن پترزبورگ در زمان تزار الکساندر اول قیام کردند.

شریف‌ترین پشتکار در انجام کارهای خسته‌کننده به دست آورده‌اید.
 «سپاس خدا را! کار بزرگی به پایان رسید. هر افسری از ارتش قفقاز می‌تواند با غرور بگوید: من هم با ایمان و شرف به امپراتور بزرگ خودمان خدمت کرده‌ام. نام وی امروز در جاهایی طنین‌انداز است که ما هرگز سلاح به دست به آنجا نرفته‌ایم. شما گرمای تابستان و سرمای زمستان را دلیرانه تحمل کردید تا فرمانبردار ارادهٔ شاهانه باشید! هنوز هشت‌ماه از ورود ما به سرزمین دشمن نگذشته بود که ما بیرق‌های پیروزمندی خود را در پای قافلان‌کوه برآفرختیم. امروز دشمنان ما بهای تاخت و تاز بی‌رحمانه خود را به گرجستان با نفع آن پرداخته‌اند، خزانه‌شان از دستشان رفته است، ولایاتشان را تصرف کرده‌ایم، مرزهای روسیه را جلو برده‌یم و رقیبان ما با ما دوست شدند. آن گستاخانی که جرأت کنند دویاره در برابر تزار برخیزند کجا هستند؟

«من فیروزمندی شخصی خود و توجهات امپراتور را مدیون شما هستم. به همین جهت با دلی پر از تأثیر از شما سپاسگزارم، ای رفیقان دلیر من! کاملاً باور کنید که من قدر دلاوری شما، فرمانبرداری شما، روح نظامی شما، ترجم شما را دربارهٔ مغلوب‌شدگان، رفتار ایرادناپذیر شما را در شهرهای تصرف کرده، روی هم رفته همه این صفات عالی شما را می‌دانم که باعث پیشرفت شما بوده‌اند و نام روس‌ها را در جنگ‌هایی که ارتش قفقاز در آن شرکت داشته است بلندآوازه کرده‌اند.

«گواهی پرشوری را که فراخور کارهای نمایان شمامست به پایتخت پادشاه‌مان تقدیم خواهم کرد. زیرا تنها اوست که می‌تواند پاداش همت مردانه و فداکاری را که اخیراً نسبت به پادشاه‌تان و نیز دربارهٔ وطن‌تان نمودار کرده‌اید بدهد».

روز ۲۶ مارس ۱۸۲۸ (۱۰ رمضان ۱۲۴۳) رئیس کل ستاد ارتش روسیه به وزیر دارایی آن کشور خبر داد که امپراتور اخیراً یک میلیون روبل اسناد به پاسکیویچ پاداش داده است. این مبلغ را می‌بایست از غرامتی که دولت ایران وعده کرده بود بدهد بپردازند. فردای آن روز یک فرمان امپراتور به آجودان ژنرال پاسکیویچ و بازماندگانش لقب کنت (گراف) امپراتوری روسیه را داد. ژنرال‌هایی که در این پیروزی شرکت کرده بودند نیز پاداش نمایانی گرفتند.^۱

۱. کتاب سابق‌الذکر سچرباتف، ج ۳، ص ۵۸-۷۷

عهدنامهٔ ترکمان‌چای

عهدنامه‌ای که در پایان جنگ دوم ایران با روسیه در روز جمعه ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ میلادی مطابق با ۵ شعبان ۱۲۴۳ به امضا رسیده در تاریخ ایران عنوان خاصی دارد زیرا امتیازاتی که در این عهدنامه به دولت غالب روسیه داده‌اند به دولت‌های دیگر اروپایی که آنها را «دول کاملة الوداد» نامیده‌اند نیز داده‌اند و همین سبب شده است که تا پایان دوره فرمانروایی قاجارها در ایران هر دولت اروپایی که عهدنامه‌ای با ایران امضا کرده از حق کاپیتولاسیون برخوردار بوده و اتباع آنها در ایران از این امتیاز بهره‌مند بوده‌اند.

در آن زمان زبان دیپلماسی اروپا زبان فرانسه بوده و این عهدنامه را نیز روس‌ها به این زبان نوشته‌اند. در همان زمان ظاهرًا میرزا مسعود (انصاری) که مترجم زبان فرانسه دربار فتحعلی‌شاه بوده به فارسی معمول آن زمان ترجمه کرده و تاکنون هرجا آن را چاپ کرده‌اند همان ترجمه‌ای است که او کرده است و چندان دقیق نیست. ترجمه آن به این‌گونه است:

«به‌نام خدای بسیار توانا

اعلیحضرت بسیار بلندمقام، بسیار نامبردار، بسیار توانا امپراتور و خداوندگار همه روسیه و اعلیحضرت پادشاه ایران که هردو صادقانه خواستارند آسیب‌های جنگی را که مخالف با میل هر دوست به پایان رسانند و پایه استواری از روابط دیرین همسایگی و دوستی به‌وسیلهٔ صلحی که خود ضامن دوام آن باشد در میان دو دولت بگذارند و هرگونه اختلاف و ناسازگاری آینده را از خود دور کنند اعلیحضرت امپراتور همه روسیه آقای ژان

پاسکیویچ آجودان کل خود و سرتیپ پیاده نظام، فرمانده سپاه مستقل قفقاز، مدیر قسمت غیرنظامی گرجستان و ولایات حاج ترخان و قفقاز، فرمانده ناوگان دریای خزر و دارای درجه دوم نشان سنت الکساندر نوسکی^۱ الماس نشان، درجه اول سنت آن^۲ الماس نشان، درجه اول سن ولادیمیر^۳ و درجه دوم سن ژرژ^۴، دوشمشیر افتخاری که یکی از آنها از طلا با قید «برای ارجمندی» و دیگری الماس نشان است، درجه دوم نشان‌های خارجی، درجه اول عقاب سرخ روسیه، هلال باب عالی عثمانی و چندین نشان دیگر، و آقای الکساندر اوبرسکوف^۵ مشاور دولتی کنونی و پیشخدمت، دارای درجه سوم نشان سن ولادیمیر و سن ستانیسلاس^۶ لهستان و درجه دوم سن ژان اورشلیم^۷.

و اعلیحضرت شاه ایران والاحضرت شاهزاده عباس میرزا را به نمایندگی خود برگزیدند. ایشان پس از آنکه در ترکمان‌چای اجتماع کردند و وکالت‌نامه‌های خود را که معتبر و درست بود به یکدیگر دادند مواد زیرین را پذیرفتند و مقرر کردند:

مادة اول. از امروز صلح، دوستی و سازگاری کامل در میان اعلیحضرت امپراتور همه روسیه از یک سو و اعلیحضرت شاه ایران از سوی دیگر، وارثان و جانشینان ایشان، دولت‌ها و اتباع هردو ایشان تا جاودان برقرار خواهد بود.

مادة دوم. چون دشمنی‌هایی در میان دو نیروی بلندپایه متعاهد که خوشبختانه امروز به پایان رسیده است تعهداتی را که در عهدنامه گلستان مقرر شده قطع کرده بود اعلیحضرت پادشاه ایران مناسب دیدند به جای عهدنامه گلستان مواد و مقررات حاضر را بپذیرند و مقصود از آنها ترتیب و استحکام روزافزون روابط آینده صلح و دوستی در میان روسیه و ایران است.

مادة سوم. اعلیحضرت شاه ایران چه به نام خود و چه به نام وارثان و جانشینان خویش ولایت ایروان را از این سو و آن سوی ارس و ولایت نخجوان را به امپراتوری روسیه واگذار می‌کند. درنتیجه این واگذاری اعلیحضرت شاه به عهده می‌گیرد به حداقل تا شش ماه از امضای این عهدنامه همه بایگانی و همه اسناد علنی درباره دو ولایت سابق‌الذکر را به مأموران روسیه واگذار کند.

1. Alexandre Nevsky

2. Sainte Anne

3. Saint Wladimir

4. Saint Georges

5. Alexandre Obrescoff

6. Saint Stanislas

7. Saint Jean de Jérusalem

ماده چهارم. دو نیروی بلندپایه متعاهد می‌پذیرند که مرز در میان دولت خط تحديد زیر

باشد:

آغاز آن از نقطه سرحدی دولت عثمانی که نزدیک‌تر به خط مستقیم از قله آرارات کوچک باشد، این خط متنه بـه قله آن کوه می‌شود و از آنجا متنه به سرچشمـه رود معروف به قراسوی سفلی می‌گردد که از دامنه جنوبی آرارات کوچک جاری است و دنباله بـستـر این رود تا ملتقـای آن با ارس روبه روی شرور می‌رود. به این نقطه که رسید این خط در دنباله رود ارس تا قلعـه عباس آباد و گردآگرد حصار خارجـی آن قلعـه کـه در کرانـه راست ارس واقع شـده سـیر مـی‌کـند، یـک خط شامل نـیم آـقـاجـ بـرابـر با سـه وـرـسـت و نـیـم روـسـیـ رـسـم مـیـکـند کـه بـه هـرـسـوـ مـیـرـود؟ هـمـه زـمـینـی کـه در انـدرـون اـینـ شـعـاعـ خـواـهـدـ بـودـ انـحـصـارـاًـ اـزـ آـنـ روـسـیـهـ خـواـهـدـ بـودـ وـ اـزـ اـینـ تـارـیـخـ تـاـ دـوـمـاهـ باـ دـقـتـ کـامـلـ حدـودـ آـنـ معـینـ خـواـهـدـ شـدـ. اـزـ جـایـیـ کـهـ اـنـتـهـایـ شـرـقـیـ اـینـ شـعـاعـ بـهـ اـرسـ مـیـرـسـدـ خـطـ سـرـحدـیـ هـمـچـنانـ دـنـبـالـ بـسـتـرـ رـودـ رـاـ خـواـهـدـ گـرفـتـ تـاـ گـدـارـ یـدـیـ بـلـوـکـ وـ اـزـ آـنـجـاـ خـاـکـ اـیرـانـ درـ طـولـ بـسـتـرـ اـرسـ بـهـ مـسـاحـتـ سـهـ آـقـاجـ یـاـ بـیـسـتـ وـ یـکـ وـرـسـتـ روـسـیـ گـسـتـرـدـهـ خـواـهـدـ شـدـ. خـطـ مـرـزـیـ بـهـ اـینـ جـاـکـهـ رسـیدـ رـاستـ دـشـتـ مـغـانـ رـاـ تـاـ بـسـتـرـ رـودـ مـعـرـفـ بـهـ بـالـهـ رـودـ درـ جـایـیـ کـهـ سـهـ آـقـاجـ یـاـ بـیـسـتـ وـ یـکـ وـرـسـتـ درـ زـیرـ مـلـتـقـایـ دـوـ رـودـ کـوـچـکـ بـهـ نـامـ آـدـيـنـهـ باـزـارـ وـ سـارـيـ قـمـيـشـ وـاقـعـ شـدهـ اـسـتـ مـیـپـيـماـيدـ. اـزـ آـنـ جـاـ اـينـ خـطـ اـزـ کـرـانـهـ چـپـ بـالـهـ رـودـ تـاـ مـلـتـقـايـ رـودـخـانـهـاـيـ آـدـيـنـهـ باـزـارـ وـ سـارـيـ قـمـيـشـ بالـاـ مـیـرـودـ وـ طـولـ کـرـانـهـ رـاستـ رـودـ شـرـقـیـ آـدـيـنـهـ باـزـارـ رـاـ تـاـ سـرـچـشمـ آـنـ مـیـپـيـماـيدـ وـ اـزـ آـنـجـاـ بـهـ قـلهـ تـپـهـاـيـ جـگـيـرـ مـیـرـودـ چـنـانـ کـهـ هـمـهـ آـبـهـاـيـيـ کـهـ بـهـ سـوـیـ درـيـاـيـ خـزـرـ مـیـرـودـ اـزـ آـنـ روـسـیـهـ باـشـدـ وـ هـمـهـ آـنـهـاـيـيـ کـهـ رـيـزـشـ آـنـهاـ بـهـ سـوـیـ اـيرـانـ اـسـتـ اـزـ آـنـ اـيرـانـ باـشـدـ. چـونـ درـ اـينـ جـاـ مـرـزـ دـوـ دـوـلـتـ رـاـ دـنـدـانـهـ کـوـهـاـ مـعـلـومـ خـواـهـدـ كـرـدـ قـرـارـ شـدهـ اـسـتـ کـهـ دـامـنـهـ آـنـهاـ بـهـ سـوـیـ درـيـاـيـ خـزـرـ اـزـ آـنـ روـسـیـهـ وـ دـامـنـهـ روـبـهـ روـیـ آـنـ اـزـ آـنـ اـيرـانـ باـشـدـ. اـزـ دـنـدـانـهـ تـپـهـاـيـ جـگـيـرـ تـاـ قـلهـ کـمـرـقـوـئـيـ مـرـزـ،ـ دـنـبـالـهـ کـوـهـاـيـيـ خـواـهـدـ بـودـ کـهـ طـالـشـ رـاـ اـزـ نـاـحـيـهـ اـرـشـقـ جـداـ مـیـکـندـ.

دنـدـانـهـ کـوـهـاـيـيـ کـهـ اـزـ دـوـ سـوـیـ جـايـگـاهـ رـيـزـشـ آـبـهـاـ رـاـ جـداـ مـیـکـندـ درـ اـينـ جـاـ خـطـ مـرـزـیـ رـاـ بـهـ هـمـانـگـونـهـ کـهـ درـ بـارـهـ مـسـافـتـ مـيـانـ سـرـچـشمـ آـدـيـنـهـ باـزـارـ وـ جـگـيـرـ پـيـشـ اـزـ اـينـ گـفـتهـ شـدهـ اـسـتـ مـعـينـ مـیـکـندـ. سـپـسـ خـطـ مـرـزـیـ اـزـ قـلهـ کـمـرـقـوـئـيـ دـنـبـالـ دـنـدـانـهـاـيـ کـوـهـاـيـيـ کـهـ درـ مـيـانـ نـاـحـيـهـ زـونـدـ وـ اـرـشـقـ تـاـ حـدـ نـاـحـيـهـ وـ لـكـيـجـ اـسـتـ هـمـچـنانـ بـناـ بـرـ اـصـنـولـيـ کـهـ درـ بـارـهـ جـايـگـاهـ رـيـزـشـ آـبـهـ قـيـدـ شـدهـ اـسـتـ سـيـرـ مـیـکـندـ. نـاـحـيـهـ زـونـدـ بـهـ جـزـ قـسـمـتـیـ کـهـ درـ جـهـتـ مـخـالـفـ قـلهـ کـوـهـاـيـ سـابـقـ الذـكـرـ اـسـتـ بـهـ اـينـ گـونـهـ جـزوـ سـهـمـ روـسـيـهـ خـواـهـدـ بـودـ. اـزـ حـدـ نـاـحـيـهـ وـ لـكـيـجـ بـهـ بـعـدـ خـطـ

مرزی میان دو دولت در طول قله‌های کلپوتی و سلسله عمدۀ کوه‌هایی که از ناحیه ولکیج می‌گذرد تا سرچشمه شمالي رود معروف به رود آستارا خواهد بود و همچنان رعایت قید مربوط به جایگاه ریزش آبها خواهد شد. از آنجا مرز دنبال بستر این رود تا مصب آن در دریای خزر سیر خواهد کرد و خط سرحدی را که از این پس در میان متصرفات دو طرف روسیه و ایران خواهد بود تکمیل خواهد کرد.

ماده پنجم. اعلیحضرت شاه ایران به گواهی دوستی صادقانه‌اش با اعلیحضرت امپراتور همه روسیه در این ماده به نام خود و به نام وارثان و جانشینان تاج و تخت ایران همه سرزمین‌ها و همه جزیره‌هایی را که در میان خط سرحدی مذکور در ماده پیشین از یک سو از قله کوه‌های قفقاز و از سوی دیگر تا دریای خزر واقع شده است و نیز طوایف چادرنشین و دیگران را که در این نواحی سکنی دارند رسماً به عنوان آنکه تا جاودان از آن امپراتوری روسیه باشند می‌شناسد.

ماده ششم. برای جبران فدایکاری‌های بسیار جنگی که در میان دو دولت درگرفته برای امپراتوری روسیه فراهم کرده است و نیز برای زیان‌ها و خسارت‌هایی که برای اتباع روسیه نتیجه آن بوده است اعلیحضرت شاه ایران به عهده می‌گیرد آنها را به وسیله پرداخت وجه خسارت نقدی چاره کند. در میان دو نیروی بلندپایه متعاهد مقرر شده است که مبلغ این وجه خسارت ده کروز تومان رایج یا بیست میلیون روبل نقره ثابت شود و طرز پرداخت اقساط و ضمانت‌های این مبلغ در قرارداد مخصوص معین خواهد شد که همان اثر و ارزش را خواهد داشت مانند آن که در عهدنامه حاضر قید شده باشد.

ماده هفتم. چون اعلیحضرت شاه ایران مناسب دیده است پسر والامقام شاهزاده عباس‌میرزا را به جانشینی و ولایت‌عهد خود بگمارد امپراتور همه روسیه برای آنکه به روابط دوستانه خود آشکارا گواهی بدهد و مایل به شرکت در استحکام این سلسله از جانشینان است به عهده می‌گیرد از امروز شخص والامقام والاحضرت شاهی شاهزاده عباس میرزا را جانشین و ولی‌عهد تاج و تخت ایران بشناسد و از آغاز جلوس او را فرمانروای مشروع کشور شاهی بداند.

ماده هشتم. کشتی‌های تجاری روسیه همچنان از حق کشتیرانی آزاد در دریای خزر و در طول کرانه‌های آن و به ساحل رسیدن بهره‌مند خواهند بود.

هنگام غرق شدن در ایران یاری و دستیاری خواهند یافت. همین حق به کشتی‌های بازرگانی ایران داده می‌شود که مانند گذشته در دریای خزر کشتیرانی کنند و به سواحل روسیه برسند و ایرانیان هنگام غرق شدن به همان‌گونه یاری و دستیاری خواهند یافت.

اما کشته‌های جنگی آن‌ها بی‌کاری که بیرق نظامی روسیه را دارند و از دیرباز یگانه کشته‌هایی هستند که حق کشتی رانی در دریای خزر دارند همین برتری انحصاری به همین دلیل امروز نیز تنها به آنها تعلق خواهد داشت به این‌گونه که به‌جز روسیه هیچ دولت دیگر نمی‌تواند کشتی جنگی در دریای خزر داشته باشد.

ماده نهم، اعلیحضرت امپراتور همه روسیه و اعلیحضرت شاه ایران چون خواستارند به هر وسیله پیوندهایی را که تا این اندازه به خوشی در میانشان برقرار شده است استوارتر کنند قرار دادند که سفیران کبیر و وزیران مختار و کاردارانی که ممکن است از دو سوی نماینده ایشان در دریارهای بلندپایه یکدیگر بشوند چه برای ادائی یک مأموریت موقتی و چه برای آنکه مدت زمانی در آنجا بمانند با احترام و استیازهایی که فراخور مقامشان و در خور شان دو نیروی بلندپایه متعاهد باشند بنا بر دوستی صادقانه که در میانشان است و رسوم آن کشور پذیرفته شوند. در این زمینه به‌وسیله صورت مجلس مخصوص قرار تشریفاتی که از دو سوی باید داده شود معین خواهد شد.

ماده دهم، چون اعلیحضرت امپراتور همه روسیه و اعلیحضرت شاه ایران استقرار و توسعه روابط بازرگانی در میان دو دولت را یکی از محسنات بازگشت به صلح می‌دانند قرار گذاشتند با موافقت کامل مقررات مربوط به سرپرستی از بازرگانی و امنیت اتباع هر دو دولت را ترتیب دهند و آنها را در سندي جداگانه که پیوسته به این عهدهنامه است و نمایندگان هر دو دولت مقرر کرده‌اند قید کنند و مانند آن است و مانند آن خواهد بود که جزو مسلم همین عهدهنامه صلح باشد. اعلیحضرت شاه ایران همچنان حق برگزیدن کنسول‌ها و نمایندگان بازرگانی در هرجا که به سود بازرگانی باشد به روسیه می‌دهد و متعهد می‌شود این کنسول‌ها و نمایندگان را که هر یک از ایشان بیش از ده تن همراهان نداشته باشد از پشتیبانی و احترام و برتری که فراخور پایه رسمی ایشان است برخورد کند. اعلیحضرت امپراتور همه روسیه نیز از سوی خود و عده می‌دهد همان برابری‌ها را کاملاً درباره کنسول‌ها یا نمایندگان بازرگانی اعلیحضرت شاه ایران رعایت کند. هنگامی که دولت ایران شکایتی بجا از یکی از کارگزاران یا کنسول‌های روسیه داشته باشد وزیر مختار یا کاردار روسیه مقیم در دربار اعلیحضرت شاه که او فرمانبردار وی بوده باشد او را از کار بازخواهد داشت و موقتاً کار او را به کسی که شایسته بداند خواهد سپرد.

ماده یازدهم. همه کارها و دعاوی اتباع دو دولت را که به‌واسطه پیش آمد جنگ از هم گسیخته شده پس از استقرار صلح دنبال خواهند کرد و با عدالت به پایان خواهد رسید.

بدهکاری‌ها که اتباع دو دولت ممکن است از یکدیگر داشته باشند و نیز بدھکاری‌های مالیاتی به سرعت و یکباره تصفیه خواهد شد.

مادهٔ دوازدهم. دو نیروی بلندپایهٔ متعاهد با موافقت کامل و به سود اتباع خود می‌پذیرند به کسانی از ایشان که املاک نامنقول در این سو و در آن سوی ارس دارند سه سال مهلت دهنده تا بتوانند آنها را بفروشند یا آزادانه معاوضه کنند.

با این همه اعیان‌حضرت امپراتور همهٔ روسیه به اندازه‌ای که مربوط به اوست حسین خان سردار سابق ایروان و برادرش حسن‌خان و کریم‌خان حکمران پیشین نخجوان را از کامیابی از این قرار مستثنی می‌کند.

مادهٔ سیزدهم. همهٔ کسانی که از دو سوی در جنگ اسیر شده باشند، چه در جنگ اخیر و چه در جنگ سابق، همچنین اتباع دو دولت که در هر مورد گرفتار شده باشند به فاصلهٔ چهارماه آزادانه پس داده خواهند شد و پس از آن که خواربار و چیزهای لازم را برایشان آماده کردند ایشان را به عباس‌آباد روانه خواهند کرد تا به دست نمایندگانی که از دو سوی مأمور گرفتاشان هستند بسپارند و سپس ایشان را به خانهٔ خود بفرستند. دو نیروی بلندپایهٔ متعاهد در بارهٔ همه اسیران جنگی و همهٔ اتباع روسیه و ایران که از دو سوی گرفتار شده باشند و در مهلتی که ذکر شد خواه به واسطهٔ دوری راه جایی که در آن هستند و خواه به واسطهٔ هر دلیل و مورد دیگر پس داده نشده‌اند همین رفتار را خواهند کرد.

دو دولت صریحاً حق نامحدود را برای خود نگاه می‌دارند که در هر مورد آنها را بخواهند و ناگزیر خواهند بود همین‌که ایشان خود را معرفی کردند یا همین‌که دو دولت خواستار شدند آنها را پس بدهند.

مادهٔ چهاردهم. دو نیروی بلندپایهٔ متعاهد اخراج پناهندگان و گریختگان جنگی را که پیش از جنگ یا هنگام آن پیرو فرمان این یا آن دولت شده‌اند تقاضا نخواهند کرد. با این همه برای احتراز از نتایج زیان‌آور برای هر دو دولت که ممکن است برخی از این پناهندگان در صدد برآیند با هموطنان سابق یا زیرستان خود همدستی بکنند فراهم آورد دولت ایران به عهدهٔ می‌گیرد در متصرفات خود واقع در میان ارس و خطی که رود معروف به جهریق و دریاچهٔ ارومیه و رود معروف به جفت و رود معروف به قزل اوزن تا مصب آن در دریای خزر را تشکیل می‌دهد حضور کسانی را که نام ایشان را اکنون یا در آینده ذکر کنند اجازه ندهد. اعیان‌حضرت امپراتور همهٔ روسیه نیز از سوی خود وعده می‌دهد که پناهندگان جنگی ایران در ولایات قراباغ و نخجوان و نیز در قسمتی از ولایت ایروان که در کرانهٔ راست ارس واقع

است اجازهٔ توقف و سکنی ندهد. با این همه آشکار است که این قید تنها در بارهٔ کسانی اجباری است و خواهد بود که جنبهٔ عمومی داشته باشند و یا دارای پایه‌ای باشند. مانند خان‌ها و بیک‌ها و رؤسای روحاویل یا ملایان که سرمشق شخصی ایشان و همدمستی پنهانی‌شان ممکن باشد نفوذ زیان‌آوری در هموطنان سابق و زیرستان و خدمتگزاران‌شان داشته باشد. برای کسانی که از تودهٔ مردم دوکشورند در میان دو نیروی بلندپایهٔ متعاهد مقرر شده است که اتباع هر دو دولت که به دولت دیگر رفته‌اند یا در آیندهٔ خواهند رفت آزاد خواهند بود در هرجا که به فرمان آن دولت جایگزین شده‌اند فرود آیند یا سکنی بگیرند.

مادهٔ پانزدهم. چون اندیشهٔ نیکوکاری و سازگاری اعلیحضرت شاه این است که آرامش را به دولت خود بازگرداند و هرچه ممکن است دردهایی که اتباعش در جنگ گرفتار آن شده‌اند و این عهدنامه این چنین خوشبختانه آن را به پایان رسانده است بیشتر می‌کند از میان بروд همهٔ ساکنان و کارمندان ایالت آذربایجان را شامل عفو عمومی کامل و تام می‌کند. هیچ‌یک از ایشان را بی‌استثنای طبقه‌ای نمی‌توان نه دنبال کرد و نه به‌واسطهٔ عقایدشان یا رفتاری که چه در جنگ و چه هنگام تصرف موقعی آن ایالت به دست لشکریان روسیه کرده‌اند آزار رساند. گذشته از آن از امروز تا یک سال دیگر به ایشان مهلت داده می‌شود که آزادانه با خانواده‌شان از دولت ایران به دولت روسیه بروند، دارایی منقول‌شان را ببرند و بفروشند بی‌آنکه دولت یا کارگزاران محلی بتوانند کمتر مانع فراهم آورند یا از دارایی و چیزهای فروخته‌شده و بیرون‌برده ایشان هیچ حقی یا هیچ مالیاتی بگیرند. اما دارایی نامنقول‌شان به ایشان پنج سال مهلت داده می‌شود آن را بفروشند یا هرچه می‌خواهند بکنند. کسانی که در ظرف مهلت سابق‌الذکر یک ساله به جنحه یا جنایتی که مستوجب جزا و تنبیه دادگاه‌ها باشد مقصص شناخته شوند از این عفو عمومی بی‌بهره خواهند بود.

مادهٔ شانزدهم. همین که این عهدنامه صلح به امضا رسید نمایندگان دو دولت شتاب خواهند کرد آگاهی‌ها و فرمان‌های لازم را به هرجا بفرستند تا بی‌درنگ دشمنی به پایان برسد. این عهدنامه صلح که در دو نسخه نوشته شده و هر دو اعتبار دارند و به امضای نمایندگان دو دولت رسیده و مهر رسمی به آن زده‌اند به تصدیق و تصویب اعلیحضرت امپراتور همهٔ روسیه و اعلیحضرت شاه ایران خواهد رسید و موافقت‌شان را خود امضای خواهند کرد و تا چهارماه دیگر یا اگر ممکن باشد زودتر از آن نمایندگان به یکدیگر خواهند داد. در روستای ترکمانچای در ۱۰/۲۲ فوریه سال رحمت ۱۸۲۸ و ۵ شعبان سال ۱۲۴۳ هجری نوشته شد».

عهدنامه بازرگانی در میان ایران و روسیه

در ماده دهم عهدنامه ترکمانچای قید کرده بودند که عهدنامه بازرگانی مخصوصی توأم با آن باشد و این عهدنامه در همان روز امضای عهدنامه ترکمانچای به این‌گونه به امضا رسیده است:

ماده اول. چون دو نیروی بلندپایه متعاهد خواستارند اتباع یکدیگر را از همه برتری‌هایی که نتیجه آزادی دو دولت در تجارت باشد برخوردار کنند آنچه را که در زیر است مقرر داشته‌اند:

اتباع روسیه که گذرنامه‌های معتبر داشته باشند می‌توانند در سراسر سرزمین کشور ایران بازرگانی کنند و نیز به دولت‌های همسایه آن کشور بروند. در برابر اتباع ایران می‌توانند چه از دریای خزر و چه از مرز زمینی در میان روسیه و ایران کالای خود را به روسیه وارد کنند، آن را مبادله کنند و بفروشند تا صادرات فراهم کنند و از همه حقوق و امتیازهایی که در دولت اعلیحضرت امپراتور به اتباع دولت دوست و کامله‌الوداد داده شده است برخوردار خواهند بود. هنگامی که یکی از اتباع روسیه در ایران بمیرد دارایی منقول و نامنقول او به عنوان آن که از آن تبعه یک دولت دوستی است تماماً به خویشاوندان یا شریکان وی داده خواهد شد و ایشان حق خواهند داشت آن دارایی را آنچنان که مناسب می‌دانند تصرف کنند. اگر خویشاوند و شریکی نباشد اختیار این دارایی به نمایندگی یا به کنسول روسیه واگذار خواهد شد و کارگزاران محلی هیچ‌گونه مانع نخواهند بود.

ماده دوم. قراردادها، برات‌ها، ضمانت‌نامه‌ها و اسناد دیگری که اتباع دو دولت برای کارهای بازرگانی خود مبادله کنند به ثبت کنسول روسیه و حاکم (قاضی عرف) خواهد رسید و در جایی که کنسول نباشد تنها به ثبت حاکم می‌رسد تا آن‌که هنگام اختلاف در میان دو طرف بتوانند جستجوهای لازم را برای دادن رأی عادلانه و تصمیم در آن اختلاف بکنند. اگر یکی از دو طرف بی‌آن‌که اسنادی مرتب و قانونی بنا بر آنچه پیش از این گفته شد و در دیوان عدالت ارزشی داشته باشد فراهم نیاورده باشد بخواهد بر طرف دیگری دعوای بکند و به جز گواهان دلیلی نداشته باشد این دعاوی پذیرفته نخواهد شد مگر آن‌که طرف دعوای خود آنها را قانونی بداند. هر تعهدی که دو طرف بنا بر مقررات سابق‌الذکر بکنند اعتبار قانونی خواهد داشت و هر استناع از رعایت آن‌که به یکی از دو طرف زیان برساند مستلزم خسارتنی متناسب از دو طرف خواهد بود. هنگامی که یکی از بازرگانان روسی در ایران

ورشکسته بشود وام‌های او از دارایی و استناد آن ورشکسته پرداخته خواهد شد. اما وزیر مختار، کاردار یا کنسول روسیه اگر از ایشان درخواست بکنند برای آنکه اطمینان پیدا کنند که آن ورشکسته در روسیه املاکی آماده برای آن دارد نه تا بتوانند برای جلب خشنودی طبکاران کافی باشد یاوری خود را رد نخواهند کرد. مقرراتی که در این ماده قید شده نیز درباره اتباع ایران که در روسیه بازرگانی می‌کنند و حق قانونی دارند همچنان رعایت خواهد شد.

ماده سوم. برای آنکه اتباع دوطرف در بازرگانی اطمینانی به سود خود که در مقررات سابق الذکر قید شده است داشته باشند مقرر شده است کالاهایی که اتباع روسیه به ایران می‌آورند یا از آن کشور به روسیه می‌برند نیز تولیدهای ایران که اتباع ایران خواه از دریای خزر و خواه از مرزهای خشکی دو دولت به روسیه می‌آورند و نیز کالاهای روسیه که اتباع ایران از همان راه‌ها از روسیه می‌برند همچنان مشمول پنج درصد باشند که در ورود یا خروج تنها یک بار بپردازنده و سپس مشمول هیچ حق گمرکی نخواهند بود. اگر روسیه لازم بداند آیین‌نامه‌های گمرکی تازه و تعرفه‌های تازه وضع کند با این همه متعهد می‌شود حتی در این موقع حق ۵٪ (پنج درصد) را که در سابق به آن اشاره شده است بالا نبرد.

ماده چهارم. اگر روسیه یا ایران با دولت دیگری در جنگ باشند برای اتباع دو دولت ممنوع نخواهد بود که با کالای خود از قلمرو دوطرف بلندپایه متعاهد عبور کنند تا به سرزمین آن دولت بروند.

ماده پنجم. چون بنا بر رسم معمول در ایران برای اتباع بیگانه دشوار است خانه، مغازه و جایگاه مناسب برای انباشتن کالاهای خود بیابند به اتباع روسیه در ایران اجازه داده می‌شود که خانه برای سکونت و مغازه و نیز بیگانه برای انباشتن کالاهای خود نه تنها اجاره کنند بلکه بخرند و مالک قطعی آن باشند. کارگزاران دولت ایران نمی‌توانند جبراً وارد این خانه‌ها و مغازه‌ها و جایگاه‌های مزبور بشوند مگر آنکه هنگام ضرورت از وزیر مختار یا کاردار و یا کنسول روسیه اجازه بگیرند و ایشان کارمندی یا مترجمی را خواهند گماشت تا در بازدید خانه یا کالا حاضر بوده باشند.

ماده ششم. همچنین وزیر مختار یا کاردار اعليحضرت امپراتور، کارگزاران نمایندگی روسیه، کنسول‌ها و مترجمان چون نه چیزهایی را که برای تنپوششان لازم است و نه بسیاری از چیزهای خوراکی را که لازم دارند نمی‌توانند برای خرید در ایران بیابند می‌توانند همه چیزها و لوازمی را که تنها برای استعمال ایشان است معاف از حقوق و عوارض برای

شخص خود وارد کنند. کارگزاران رسمی اعیان‌حضرت شاه که در ایالات امپراتوری روسیه مقیم‌اند، از این حیث در این زمینه برابری کامل دارند. اتباع ایران که جزو گماشتگان وزیر مختار، یا کاردار و یا کنسول‌ها هستند و به خدمت ایشان نیازمندند تا هنگامی که گماشته ایشان باشند از پشتیبانی‌شان بهره‌مند و برابر با اتباع روسیه خواهند بود اما اگر پیش بیاید که یک تن از ایشان به جنایتی مقصراً شود و بدان سبب مستلزم کیفری بنا بر قانون‌های موجود باشد، در این صورت وزیر ایران یا حاکم و در غیاب او کارگزار محلی مسئول بی‌درنگ به وزیر مختار، کاردار یا کنسول روسیه که آن مقصراً در خدمت اوست رجوع خواهد کرد تا آن‌که به دادگاه سپرده شود. و اگر این تقاضاً متکی به دلایلی باشد که تقصیر آن متهم را برساند وزیر مختار، کاردار یا کنسول بی‌هیچ اشکالی رضایت خواهد داد.

مادة هفتم. همه محاکمه‌ها و کارهای اختلاف آمیز در میان اتباع روسیه تنها مورد دقت و تصمیم نمایندگان یا کنسول‌های اعیان‌حضرت امپراتور و بنا بر قوانین و رسوم امپراتوری روسیه قرار خواهد گرفت، همچنین محاکمه‌ها و اختلاف‌ها در میان اتباع روسیه و اتباع دولت دیگر هنگامی که هردو طرف به آن رضایت دهنند. هنگامی که در میان اتباع روسیه و اتباع ایران محاکمه یا اختلاف در بیگرد این محاکمه و اختلاف‌ها رجوع به حاکم یا فرماندار خواهد شد و تنها در حضور مترجم نمایندگی یا کنسول در آن رسیدگی و قضاوت خواهند کرد. همین‌که این محاکمه‌ها در دادگستری به پایان رسید باز دیگر نمی‌توان به آن پرداخت. با این همه اگر موردی مقتضی رسیدگی دیگری بود بی‌آن‌که وزیر مختار یا کاردار و یا کنسول روسیه را آگاه کنند ممکن نیست صورت بگیرد و در این صورت به این کار تنها در دفترخانه یعنی دبیرخانه عالی شاه در تبریز و طهران در حضور مترجمی از نمایندگی یا کنسول‌گری روسیه رسیدگی و قضاوت خواهد کرد.

مادة هشتم. هنگام قتل یا جنایت دیگری که اتباع روسیه نسبت به یکدیگر بکنند قضاوت در آن مورد تنها وظیفه وزیر مختار یا کاردار و یا کنسول روسیه بنا بر حق قضاوتی که درباره هموطنان‌شان به ایشان داده شده است خواهد بود. اگر یکی از اتباع روسیه باکسانی که از ملت دیگری هستند به محاکمه جنایی جلب شود به هیچ وجه نمی‌توانند او را دنبال کنند و گرفتار کنند مگر آن‌که همدستی او در آن جنایت مدلل شده باشد و حتی در این مورد مانند آن‌که یکی از اتباع روسیه مستقیماً متهم به جنایتی شده باشد دادگاه‌های کشور نمی‌توانند به رسیدگی و قضاوت در این جنایت بپردازنند مگر در حضور فرستاده نمایندگی یا کنسول‌گری روسیه و اگر این نماینده در محلی که جنایت روی داده است نباشد کارگزاران محل مقصراً

به جایی خواهد برد که کنسول یا گماشته رسمی روسیه در آنجا باشد. حاکم و قاضی محل گواهی‌های به سود یا زیان مقصو را به دقت ثبت خواهد کرد و امضای خود را به آن خواهد گذاشت. این گواهی‌ها که به این‌گونه آنها را به جایی که جنایت را باید در آنجا محاکمه کنند خواهد برد اسناد و مدارک معتبر محاکمه خواهد بود مگر آنکه مقصو آشکارا بطلان آنها را ثابت کند. هنگامی که متهم به حق اطمینان یافت و حکم داده شد مقصو را به وزیر مختار یا کاردار و یا کنسول اعلیحضرت امپراتور می‌سپارند و وی او را به روسیه خواهد فرستاد که کیفر قانونی به او داده شود.

مادة نهم. دونیروی بلندپایه متعاهد مراقب خواهد بود مقررات این سند را کاملاً رعایت و اجرا کنند و حکمرانان ولایتشان و فرماندهان و مقامات دیگر دو طرف در هیچ موردی به خود اجازه تخطی از آن را نخواهند داد مگر آنکه مسئولیت مهمی متوجه ایشان شود و هنگامی که سریچی ایشان کاملاً ثابت شد عزل خواهد شد.

به این‌گونه ما امضای کنندگان در زیر نمایندگان اعلیحضرت همه روسیه و اعلیحضرت شاه ایران مقرراتی را که در این سند گنجیده است و نتیجه ماده دهم عهدنامه اساسی است که در همین روز در ترکمانچای مقرر شده و همان اعتبار و ارزش را دارد که اگر کلمه به کلمه در آن درج شده بود ترتیب دادیم و مقرر کردیم.

در نتیجه آن این سند جداگانه حاضر که در دو نسخه فراهم شده به امضای ما رسیده و مهر رسمی را به آن زده و مبادله کرده‌ایم.

در ذه ترکمانچای روز دهم فوریه سال رحمت ۱۸۲۸

و پنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری نوشته شد».

صورت مجلس تشریفات سفیران

در ماده نهم عهدنامه ترکمانچای قید کرده بودند که درباره پذیرایی سفیران و مأموران سیاسی دو کشور قراری جداگانه بگذارند و به این جهت در همان روز در ترکمانچای صورت مجلسی به این‌گونه به تصویب نمایندگان دو دولت رسیده است:

«چون نمایندگان روسیه و ایران برای ترتیب تشریفات مناسب در پذیرایی سفیران کبیر، وزیران مختار و کاردارانی که ممکن است از دو سوی در هر دو دربار نماینده شوند بنا بر ماده نهم عهدنامه اساسی مورخ امروز گرد آمدند با موافقت کامل آنچه را که پس از این خواهد آمد مقرر داشتند:

همین‌که وزیر ایران از ورود سفیرکبیر روسیه به تفلیس آگاه شد بی‌آنکه وقت تلف شود کسی را که پایه او برابر با مقام سفیرکبیر باشد برخواهد گزید و او را به مرز برای برخورد با وی خواهد فرستاد. وزیر ایران نیز از رهسپارشدن «مهماندار» یا کسی که برای همراهی با سفیرکبیر برگزیده شده است فرماندهی کل گرجستان را آگاه خواهد کرد و روز ورود احتمالی او را به مرز معلوم خواهد ساخت. سفیرکبیر به نوبه خود دقت خواهد کرد سفر خود را چنان منظم کند که بتواند تقریباً با وی به آنجا برسد.

از همان دم که «مهماندار» به سفیرکبیر برخورد، مسئول تندرستی شخص جناب او و احتراماتی که سزاوار اوست خواهد بود.

در هر منزل «استقبال» یا هیئتی مرکب از رئیس یا شخص اول محل و اعیان و همراهان متناسب از سفیرکبیر پذیرایی خواهد کرد.

اگر سفیرکبیر در حاکم‌نشین ایالتی درنگ کند فرماندار یا «حاکم» برای تبریک به جناب او در رأس نمایندگان جا خواهد گرفت و تا خانه‌ای که برایش آماده شده است همراه او خواهد بود.

اگر سفیرکبیر در شهری درنگ بکند که حکمران آن یکی از پسران شاه است شاهزاده حکمران شهر وزیر خود را برای برخورد با سفیرکبیر و تبریک‌گفتن به او خواهد فرستاد. اگر جناب او از شاهزاده دیدن کند سفیرکبیر و همه کسانی را که عضو سفارت‌اند دعوت خواهند کرد بنشینند و برای جناب او صندلی خواهند آورد.

در هرجا که لشکریان در سر راه جناب او باشند مسلح خواهند بود و تمام احترامات نظامی معمول را خواهند کرد.

«مهماندار» مراقب خواهد بود به موقع ورود سفیرکبیر را در آینده به وزیر ایران آگاهی دهد تا وی بتواند تهیه لوازم را برای ورود و پذیرایی محترمانه بییند.

هنگامی که سفیرکبیر به آخرین منزل پیش از پایتخت که اعلیحضرت شاه در آنجاست می‌رسد یکی از اشخاص برجسته به نام مخدوم بلندپایه‌اش از او پذیرایی خواهد کرد.

در نیمة راه پایتخت یا اردوگاه هیئت بزرگی از نمایندگان شاه به راهنمایی یکی از کارگزاران مهم دربار با جناب او دیدار خواهند کرد. پادگان شهر یا اردوگاه به جناب او سلام خواهد داد و احترامات نظامی را که شایسته اوست به او خواهد کرد و رئیس نمایندگان شاه همان دم سفیرکبیر را به خانه‌ای که برایش آماده کرده‌اند خواهد برد و جناب او در آنجا پاسبانان تشریفاتی خواهد داشت.

فردای روز ورود، وزیر شاه و کارگزاران مهم دربار از جناب او دیدار خواهند کرد. پس فردا اعلیحضرت شاه بار رسمی به او خواهد داد و رئیس کل تشریفات خواهد آمد او را از ساعت مقرر و این که همه چیز برای پذیرایی وی آماده است آگاه خواهد کرد. سپس سفیرکبیر به ترتیب زیر رهسپار خواهد شد:

فراشان شاه در رأس دسته خواهند بود، دنبال ایشان یک قسمت از پاسبانان یا فراشان سفیرکبیر، جناب او سوار بر اسب تشریفاتی که شاه فرستاده یا اسب شخصی او، پیشاپیش او یکی از امیرآخوران شاه که در سمت راست وی کارمندان سفارت و در سمت چپ او رئیس تشریفات و در دوسوی شاطران شاه باشند؛ بلافضله پس از آن یک دسته از پاسبانان سفیرکبیر یا فراشان وی و فراشان شاه در پایان دسته خواهند بود.

سپاهیانی که در محوطه کاخ یا اردوگاه شاهی تا محوطه داخلی یا سراپرده (محوطه چادرشاهی) جاگرفته‌اند به سفیرکبیر سلام خواهند داد. رئیس تشریفات که پیشاپیش جناب اوست مراقب خواهد بود همه کسانی که در سر راه او هستند ایستاده باشند.

سفیرکبیر در مدخل محوطه داخلی یا سراپرده پیاده خواهد شد و او را به جایگاه نخست وزیر یا چادر سپهسالار (فرمانده کل) خواهند برد و در آنجا جناب او چند لحظه تا بیرون آمدن شاه درنگ خواهد کرد.

آنگاه سفیرکبیر با همراهان که پیشاپیش او رئیس کل تشریفات باشد وارد محوطه داخلی یا سراپرده خواهد شد. پاسبانان یا فراشان او در محوطه خارجی خواهند ماند. چون رئیس کل تشریفات ورود سفیرکبیر را به اعلیحضرت اطلاع دهد وی را از جانب شاه دعوت خواهد کرد وارد جایگاه یا چادر شود و جناب او را با همه همراهانش در آنجا خواهند پذیرفت؛ اما در هیچ مورد نه از سفیرکبیر و نه از کسانی که جزو همراهانش هستند نخواهند خواست که هیچ تغییری در تن پوشی که پوشیده‌اند بدتهند. با این همه جناب او و همراهانش مراقب خواهند بود گالش پوشیده باشند و پیش از دخول به جایگاه یا چادر آن را دریاورند. پس از آنکه سفیرکبیر نطق خود را کرد اعلیحضرت از او خواهد خواست که بنشیند و یک صندلی به جناب او خواهد داد. همین که گفتگو به پایان رسید سفیرکبیر به همان ترتیب که آمده بود بازخواهد گشت، بی‌آنکه در هرحال وارد جایگاه نخست وزیر و چادر سپهسالار بشود. پس از این بار باشکوه سفیرکبیر بازدید از کسانی که دیدن کرده‌اند خواهد کرد.

این تشریفات برای پذیرفتن وزیر مختار یا کاردار روسیه نیز همان خواهد بود به جز آنکه کارمندانی که برای دیدارشان می‌فرستند از درجهٔ پایین‌تر خواهند بود، شمارهٔ همراهانشان

کمتر خواهد بود و همه پادگان برای ایشان بیرون نخواهد آمد. لشکریانی که جزو پاسبانان تشریفاتی هستند تنها به ایشان سلام خواهند داد. نخست وزیر اعلیحضرت شاه نخستین دیدن را از ایشان نخواهد کرد اما حتماً فردای آن روز به دیدن خواهد رفت.

اگر سفیرکبیر، وزیر مختار یا کاردار روسیه برنده نامه‌ای از پادشاه خود باشد اعلیحضرت شاه ایران به دست خود آن را خواهد گرفت.

همین تشریفات را روسیه درباره سفیران کبیر، وزیران مختار یا کارداران ایران که به مأموریت به دربار سن پترزبورگ خواهند آمد رعایت خواهد کرد، در هرحال با رعایت تناسب عاداتی که در دو کشور رایج است.

این صورت مجلس که در دو نسخه فراهم شده، امضای نمایندگان دو دولت را دارد و مهرهای رسمی خود را به آن زده‌اند همان اعتبار و ارزش را دارد که اگر کلمه به کلمه در عهدنامه اساسی امروز درج شده بود.

در ده ترکمان‌چای روز دهم فوریه سال رحمت ۱۸۲۸
و ۵ شعبان سال ۱۲۴۳ هجری نوشته شد».

نتایج عهدنامه ترکمان‌چای

از قرائنه چنین برمی‌آید که لااقل چندتن از درباریان فتحعلی‌شاه از جنگ‌های پی درپی و بیهوده در این سوی و آن سوی به تنگ آمده بودند و صلح با روسیه را فرجی می‌دانستند و فتحعلی‌شاه هم پس از آنکه به گردن پسرش عباس‌میرزا، پس از آن تهدیدها و برانگیختن برادرانش بر وی، گذاشت غرامتی را که پرداخته است از درآمد آذربایجان به ضمانت وزیر مختار انگلستان پس بگیرد، در نتیجه پند و اندرز برخی از درباریان آرام شده و عهدنامه ترکمان‌چای را وسیله رهایی از آن‌گیرودار دانسته است. در این زمینه نامه‌ای به دست است که یکی از درباریان هواخواه صلح به یکی از فرزندان خود یا کسی که جای فرزند او بوده نوشته است و این مطالب را می‌رساند^۱. متن آن به این‌گونه است:

«نورچشما، کاغذهای چاپار رسید و همان ساعت به حضور بردم و خواندم و جواب فرمودند و در حضور مبارک نوشتمن و فوراً چاپار را پس فرستادم و بسیار در این خصوص گفتگو شد و به دلیل و برهان و تاریخ حالی و مسجل کردم که هرگز در هیچ عهد صلحی به این

۱. فرهنگ ایران زمین، ج ۱۲، دفترهای ۱-۴ (۱۳۴۳)، ص ۲۹۹-۳۰۱.

صرفه و عرصه نشده و صحبت طول کشید و همه امنا و امرا حاضر بودند، تعجب‌ها کردند و تصدیق‌ها نمودند و حق این است که تا امروز حقیقت این امر به این تصریح و تتفییح حالی هیچ‌یک نشده بود و من هم که اول آمدم چون ایلچی آنجا بود و گمان می‌رفت که عهدنامه ممضی شود و همه در فکر آن مهم بودیم همچون موقعی نشده بود که به این بسط و و تفصیل دقایق عهدنامه اولیه و صلاحیت هریک مواد و اساس و خاتمه آن معروض و مشهود شود و امروز چون شاه اقبالی کردند و مشهور است که «مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد» من هیچ نکته و دقیقه را باقی نگذاشتم و هرچه بیشتر استکشاف فرمودند و زیادتر وقت گرفتند و مصالح این عهدنامه و عظم شوکتی که در ضمن آن برای دولت قاهره به هم رسیده و فواید و منافعی که برای عموم اهل ایران اعم از تجار و زوار و حجاج و همراهان خوی و کردستان و کرمانشاه و ایروان حاصل گردیده بیشتر و بهتر معلوم و مکشوف گردید و نواب نایب‌السلطنه خود بدون دریافت خواهند فرمود که عرض و استدلال من در مقابل دقت و احتجاج اولیای دولت قاهره بر چه متوا بوده، چرا که مکرر مضامین و مکانین این عهدنامه را ترکیاً و فارسیاً، اولیاً، ثانویاً در حضور مبارک با دقت و اهتمام تمام زیر و بالا کرده‌ایم و چندین روز تاریخ‌خوانی و اخبار‌دانی خواسته‌ایم. در نظر مبارک هست که رد احتجاج و راه استدلال هر فقره از کجاست و هرگاه من تفصیل مقالات حضور مبارک اعلى و جواب و سؤال‌های خودم و اولیای دولت را بنویسم طول خواهد داشت. همین یک فقره کافی است که در آخر مجلس همگی اذعان و تصدیق کردند که این صلح‌کردن از آن جنگ و لشکر و به کار دولت و حال رعیت انفع بوده و قبله عالم در سلام نوازش‌ها نسبت به وجود مقدس والا فرمودند و اظهار رضامندی‌ها کردند که همان‌ها انشاء‌الله تعالی در دنیا و آخرت به کار والا خواهد آمد».

هرچند که مدلول این نامه صراحة ندارد مطالبی که در آن هست درباره عهدنامه ترکمانچای و نتایج آن باشد و می‌توان آن را مربوط به عهدنامه ارزروم که در ۱۹ ذی‌قعده ۱۲۳۸ در میان ایران و دولت عثمانی بسته شده است دانست در هرحال سندي برای نشان‌دادن اوضاع سیاسی آن روز و سیمای دربار فتحعلی‌شاه و تردیدکردن و از تردید بیرون آمدن و سستی رأی اوست که قرائناً بسیار دیگر دارد.

پریشانی اوضاع دربار فتحعلی‌شاه و بخل و لثامت وی و اختلاف با پسرش در اسناد رسمی آن زمان نیز منعکس شده است. از آن جمله است این نامه که پیدا است پیش از انعقاد صلح و هنگامی که گفتگو در پرداخت شش کرور تومان در میان بوده به عباس‌میرزا نوشته است:

«نایب‌السلطنه بداند که **مقرب‌الخاقان** قائم‌مقام را که به دربار دولت همایون فرستاده بود وارد و از مطالب مصحوبی او استحضار حاصل آمد. عرض‌ها را کرد و عذرها را خواست و چون باز ابواب رحمت کریمانه باز بود به سمع قبول امضا شد و به عزّ اجابت مقرون گشت، فاستجبنا له و نجیناه من الغم و عین الرضا عن كل عیب کلیله. مقدار فضل و رافت خدیوانه را خاصه درباره آن فرزند از این‌جا باید قیاس کرد که بعد از آنچه این دو سال در آن حدود حادث شد باز مطایای عطا‌یاست که پی‌درپی از خزاین ری با کرورات سته در مرورات خمسه خواهد بود و اینک تا عشر اول رجب بر وجه یقین به شهر قزوین خواهد رسید. «کرمین و لطف خداوندگار». خبط و خطایی چنان را که بذل و عطا‌یی چنین پاداش باشد. خدا داند و بس که اگر مایه خدمت جزئی به نظر می‌رسید پایه نعمت‌های کلی تا کجا متنه می‌شد و ان تعدوا نعمة الله لاتحصوها. بالجمله مبلغ پنج کرور از آن بابت به صیغه انعام است و یک کرور به رسم مساعده و وام، تا آن فرزند را بدقولی نزد مردمان غریب و بدنامی در ولایت‌های بعید و قریب روی ندهد، وضعنا عنک وزرك، الذي اقض ظهرک. علاوه بر آن خیل و سپاهی که برای تدمیر اعادی و تعمیر خرابی آن فرزند در همین دارالخلافه مجتمع شده‌اند هر روزه بر وجه استمرار زاید بر ده‌هزار تومان تقد با کمال غبطه و تدقیق صرف جیره و علیق آنها است و معلوم است معادل پنجاه هزار پیاده و سواره که از ممالک عراق و اقصی بلاد خراسان و دشت قبچاق احضار بشود در این فصل زمستان که خلاف عادت سپاه‌کشی ایران است وجه بالاپوش و سایر خرج‌های واجب آنها بر روی هم کمتر از نفری صد تومان و صد و پنجاه تومان نخواهد شد، سوای دو کرور علیحده که برای تدارک بیوتات و مخارج و انعامات اتفاقیه این سفر تحويل و به امانت معتمد‌الدوله تفویض فرموده‌ایم و سوای دو کرور بقایا و مالیات امساله که به واسطه انقلابات این دو ساله بعضی تخفیف شده و بعضی تکلیف نشده بالتمام باقی محل و موقف و لم يصل می‌باشد. اینها همه را که حساب کنی نقصان دخل ما و توفیر خرج دیوان اعلی در این طرف قافلان‌کوه علی‌العجاله از بیست کرور گذشته است و حال آنکه اغلب مصارفی که سابقاً از مداخل آن طرف می‌گذشت از قبیل مواجب سربازان همدان و غیره و وجه معاش سالیانه سالیانی و شروعانی و غیره‌ما حتی مأکول و ملبوس متعلقان آن فرزند و سایر بالفعل از وجوده خاصه سرکار اقدس می‌گذرد و بس: معهذا اندک انصافی ضروری است که همین قدر تحمل و تحمیل بس است یا باز هم دنباله خواهد داشت؟ بلی چندی قبل بر این که سيف‌الملوك میرزا طلای مسکوک خزانه عامره را هشتاد کرور می‌گفت شاید در خزانه خاطر آن فرزند باقی باشد. شایسته شان و

شوکت ما نیست که بگوییم نداریم و همچو حرفی به زیان بیاوریم، چرا که منعم هر نعمت و وهاب بی منت، عم جوده و عزوجوده، دست ما را بالاتر از هر دست و هست ما را افزون تر از هر هست خواسته است، قد جعلها ربی حقاً و قد احسن بی. پس با وصف آن اظهار نیستی کردن و عذر تنگدستی آوردن العیاذ بالله نوعی از کفران نعمت و انکار رحمت خواهد بود... اما اگر آن فرزند را شرفیابی آستانه اعلی انشاء الله تعالی مرزوق شود به چشم عبرت خواهد دید که چگونه یکباره آکنده‌ها پراکنده گشته و اندوخته‌ها انداخته شده. خدا آگاه‌تر است که اینها همه را به پاس خاطر آن فرزند و آنکه آواره و بی‌سامان و مورد طعن و توبیخ اخوان و اعون و رجال و نسوان نشود متحمل شده‌ایم. آنچه داشتیم در راه تربیت و مرحمت آن فرزند گذاشتیم و نمی‌دانیم بعد از آنکه به فضل الله تعالی ممالک آذربایجان تخلیه شد و آن فرزند دویاره استقرار و استقلالی در آنجا حاصل کرد خدمتی در ازای این همه نعمت‌ها تقدیم خواهد نمود؟ از قبیل استرضای مردم و استعداد لشکر و تحصیل دعای خیر و حسن سلوک با دولت‌های همسایه که برخلاف سابق مایه حصول نام نیک دولت باشد و خلاف دستور العمل اولیای این حضرت نباشد، یا باز از یک طرف به حرف هر بی‌مایه بنای برهمنزی با هر همسایه خواهد بود و از یک طرف حاجی آقا و حیدرعلی خان خواهد بود و جان و مال مردم آذربایجان که هر طرف فراشی و پیشخدمتی بر حکم ولایتی و ظلم رعیتی خواهند پرداخت، تا عاقبت به جایی رسید که این‌بار دیدیم و رسید.

حکومت به دست کسانی خطاست که از دستشان دست‌ها بر خداست

سهول است، بیا این بنا را بر انصاف بگذار. قلب خود را صاف کن و با خدای خود راست باش و با پادشاه خود راست برو و بندگان خدا و رعیت‌های پادشاه را، که سپرده تو باشد، خوب راه ببر، درد عاجز را خود برس، حرف عارض را خود بپرس. نوکر هرچه امین باشد از آقای نوکر امین‌تر نیست. چه لازم که رأی خود را در رأی نوکر و چاکر مستهلک سازی و خود بالمره عاطل و مستدرک باشی؟ خواه قائم مقام باشد و خواه میرزا محمدعلی و میرزا تقی یا دیگران، که همگی آمر و ناهی بودند و جملگی خاطی و ساهی شدند. هرگاه وسعت ظرفشان درخور پاسبانی ملکی و پاسداری خلقی بود خدا آنها را نوکر و محکوم نمی‌کرد و پادشاه آنها را والی نمی‌ساخت. این نصایح مشفقاته و اوامر ملوکانه را وسیله نجات دارین بدار و بهزودی مصالحه را بگذران، زیاده بر این طول مده. حکم همان است که کرده‌ایم و پول همین است که داده‌ایم. اگر صلح جویند حاضر و آماده‌ایم و اگر جنگ می‌خواهند تا همه‌جا ایستاده‌ایم. انا سلم لمن سالم و حرب لمن حarb. اگر کار به جنگ

کشید فرزندی شجاع‌السلطنه و جیوش خراسان و جنود دارالمرز و دارالخلافه حاضرند و محمد تقی میرزا با جمعیت خود در زرند و سپهدار با سپاه عراق در ساوه و شیخعلی میرزا با سپاه خود و دستجات خمسه و قراگوزلو و شاهسون در مقدمه به حدود زنجان تعین شده، تا ده هزار سوار و سرباز همدان و کرمانشاهان و گروس و کردستان و غیره از قسمت گروس مأمور است به امداد آن فرزند بیایند. هر نوع اجتماعی که از آذربایجان مقدور است هم آن فرزند در فکر باشد و در آن حدود مشغول جدال و جهاد شود، عسى الله ان يأتى بالفتح، والسلام^۱».

چنان می‌نماید که این نامه را فتحعلی‌شاه در اوخر جمادی‌الآخره به عباس‌میرزا نوشته باشد. معمولاً آن را در منشآت قائم مقام چاپ کرده و از او دانسته‌اند. گذشته از آن‌که به روش قائم مقام نیست و انشایی ساده‌تر از انشای او دارد در آن نیشی هم به قائم مقام زده شده است و پیدا است که فتحعلی‌شاه او را در خطاهای و جرایمی که به عباس‌میرزا نسبت داده شریک می‌دانسته است. در هر صورت این نامه سند و نمونه بسیار خوبی از روش اندیشه او و روابط در میان پدر و فرزند است و پدر سرشکسته و شکست‌خورده که پرداخت غرامت جنگ از هر چیز برایش سنگین‌تر بوده است می‌خواهد پسر خود را در این گیرودار بدنام کند و با همه این ناتوانی‌ها هنوز دست از اشتلم برنداشته و به اعاده جنگ تهدید می‌کند. در ضمن هم سخن از پنج کرور و شش کرور است که وعده می‌کند پیش از ماه رجب بفرستد.

هرچند که عهدنامه ترکمان‌چای آرامشی فراهم کرده و لااقل از یک سوی ایران از آن در درسرهای بیکران رهایی یافته است در اجرای آن موانعی پیش آمده و اختلافاتی درگرفته است. از آن جمله در اجرای ماده چهاردهم آن درباره پناهندگان و گریختگان نزدیک هفده سال در میان دولت ایران و دولت روسیه دشواری‌هایی روی داده و سرانجام در ۳ ژوئیه ۱۸۴۴ برابر با ۲۸ جمادی‌الآخره ۱۲۶۰ حاج میرزا آقاسی صدراعظم ایران و آ. مدم^۲ وزیر مختار روسیه در تهران برای تفسیر آن ماده و رفع اختلافات این قرارداد را امضا کرده‌اند:

«برای پایان دادن به بی‌نظمی و زیاده‌روی‌هایی که ساکنان ولایات همسایه روسیه و ایران بیشتر از مهاجرت یکدیگر می‌کنند نمایندگان دو نیروی متعاهد با اجازه و رخصت دولت

۱. منشآت قائم مقام، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی، تهران، ۱۳۳۷، ص ۱۱۲-۱۱۵.

خود قرارداد زیر را امضا کرده‌اند:

مادة أول. اتباع دو دولت از این پس نمی‌توانند بی‌گذرنامه و بی‌اجازه‌نامه معتبر دولت خود از این کشور به آن کشور بروند.

مادة دوم. هر کس که تابع دو دولت باشد و به قلمرو دیگری برود بی‌آن‌که گذرنامه‌ای داشته باشد دستگیر خواهد شد و به کارگزاران سرحدی که نزدیک‌تر باشند یا وزیر مختار، کاردار، یا کنسول ملت خود با همهٔ وسایل پوشاسک و اسلحه و جز آن که با او خواهد بود سپرده خواهد شد.

مادة سوم. هر درخواستی که اتباع دو دولت برای دریافت اجازهٔ مهاجرت از دولت خود بکنند باید بی‌مدخله بیگانگان باشد.

مادة چهارم. اگر کارگزاران دو دولت برای رعایت دوستی که در میانشان است از یکدیگر گذرنامه بخواهند برای چند خانواده آن را رد نخواهند کرد مگر آن‌که موانع قانونی داشته باشد.

در تهران روز ۳ ژوئیه ۱۸۴۴ (۲۸ جمادی‌الثانی ۱۲۶۰) به امضا رسید.

امضای حاج میرزا آقاسی
امضای آ. مدم»

کشته شدن گریبايدوف

پس از امضای عهدهنامهٔ ترکمانچای نخستین وزیر مختار روسیه که به موجب صورت مجلس توأم با آن عهدهنامه به ایران آمد الکساندر سیرگیئیویچ^۱ گریبايدوف نویسنده معروف روسی بود. وی در ۱۷۹۵ (۱۲۰۹ ه.) در مسکو ولادت یافت و خواهرزاده پاسکویچ و از خانواده نجیبی بود. در ۱۸۱۲ دست از تحصیل که در آن پیشرفت بسیار کرده بود کشید و پس از چندی وارد ارتش شد و چهارسال خدمت نظام کرد و در ۱۸۱۷ از نظام بیرون آمد و وارد خدمت وزارت امور خارجه شد. در ۱۸۲۳ نسخه خطی نمایشنامه‌ای (کمدی) از او که به نام «ذوق بسیار بدبختی است» و از شاهکارهای زبان روسی به شمار می‌رود و تازه نوشته بود انتشار یافت و به این وسیله مشهور شد.

پس از آن در ۱۸۲۶ به بهانه همدستی با دکابریست‌ها گرفتار شد و به زودی از زندان آزاد

اتفاقاً چهل هزار تن از ارمنیان ایران به رویه به نظرت سرهنگ لازارف در ۱۸۲۸ (۱۲۴۳)



شد و به مأموریت سیاسی به گرجستان رفت. چون پاسکیویچ به فرماندهی ارتش قفقاز و جنگ ایران مأمور شد او را که در تفلیس بود و تازه دختر جوان بسیار زیبایی از گرجیان را به همسری گرفته بود و به او بسیار دلبستگی داشت با خود به ایران آورد و در همه مراحل جنگ با او بود و بیشتر کارهای سیاسی را به عهده داشت. در گفتگوهای دهخوارقان و ترکمانچای بسیار مؤثر بوده و وی بیش از همه اصرار داشته است که تا دولت ایران غرامت را نپردازد روس‌ها دست از جنگ برندارند. به همین جهت چون عهdename ترکمانچای امضاشده پاسکیویچ یک نسخه اصلی آن را به او داده است که به سن پترزبورگ برد و به امضای تزار برساند و توصیه مؤکدی از او به تزار کرده و برای جبران زیانی که از این سفر برده پیشنهاد کرده است که چهار هزار دوکا به او انعام بدنهند.

به این جهت وی را به سمت وزیر مختار روسیه به تهران فرستاده‌اند و نسخه عهdename را که تزار امضا کرده بود او با خود به تهران آورده و سفارت روسیه را در انتهای ضلع غربی خیابان باب همایون امروز در ساختمانی که پیوسته به مسجد مادر شاه بوده تشکیل داده است.

در مواد ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ عهdename ترکمانچای قیدهایی درباره استرداد اسیران جنگی و پناهندگان به میان آورده‌اند. چنان‌که پیش از این اشاره رفت این کار دشواری‌های فراوان پیش آورده و سرانجام ناچار شده‌اند قرارداد ۱۸۴۴ (۱۲۶۰) را امضا کنند. هنگامی که گریبايدوف به عنوان وزیر مختار روسیه به این کار دست زده دشواری به اوج خود رسیده بود. چنان می‌نماید که در میان اسیران گروهی بوده‌اند که خواستار بازگشت به زادگاه خود شده‌اند و به دشواری برخورده‌اند از آن جمله گویا زنانی بوده‌اند که ایشان را به اسارت به تهران آورده بودند و به عادت آن زمان یا ایشان را به این و آن فروخته و یا به زور به عقد این و آن درآورده بودند و شاید برخی از ایشان فرزندانی هم داشته‌اند اما ناچار بازگشت به خانه و زادگاه خود را به سرشکستگی اسارت و بردگی ترجیح می‌داده‌اند و البته در میانشان زنان گرجی و ارمنی نیز بوده‌اند که از ترس جان خود ناگزیر مسلمان شده بودند، چنان‌که این‌گونه رفتارهای خشن در آن روزگار بسیار رایج بوده و برای ایشان هیچ آزادی و حقی قایل نمی‌شده‌اند.

در هر صورت گریبايدوف ناچار می‌بایست کارهایی بکند. در اسناد ایرانی به او نسبت خشونت و سخت‌گیری داده‌اند. از نامه‌هایی که در این سفر به دوستان خود و به همسرش از تهران نوشته است پیدا است که در دوری از ایشان بسیار ناراحت بوده است و قهراً می‌بایست تندخوی شده باشد چنان‌که همین نکته را در ترجمه حالش نوشته‌اند.



گریبايدوف

/

گریبايدوف هنگامی که با نسخه عهدنامه ترکمانچای وارد مسکو شد نسخه یک تراژدی را که تازه در سفر ایران نوشته بود و عنوان «شب گرجستان» به آن داده بود و تقلیدی از شکسپیر بود همراه داشت اما این تراژدی اثر جالبی نبوده و در ادبیات روسی عنوانی ندارد. پیش از رسیدن به تهران اندک مدتی در تفلیس مانده و همسر خود را با همه دلبستگی که به او داشت در آنجا گذاشته و با سی و پنج تن از همراهان خود و یک عده قزاق که پاسبانان وی بودند وارد تهران شد.

در سر راه تهران در قزوین چندی درنگ کرده بود و در آنجا نیز گروهی از اسیران بودند و چون در آن شهر هم در صدد برآمده بود ایشان را به گرجستان و ارمنستان بازگرداند مردمی که در این کار سودی داشتند می‌خواستند آسیبی به او برسانند و چون در خطر بود کارگزاران دولت ایران زودتر او را به تهران آوردند و همین ناسازگاری‌های مردم قزوین خشم او را سخت تر کرده بود.

وی در آغاز سال ۱۲۴۴ (اواسط ۱۸۲۸ م.) به تبریز و روز پنجم ماه ربیع (۱۱ ژانویه ۱۸۲۹) به تهران رسید. مالزو^۱ دبیراول و آدلونگ^۲ دبیر دوم و یک شاهزاده گرجی و یک افسر و پانزده قزاق و یک خدمتگزار و چند تن ارمنی و گرجی با او بودند.

چند تن از گرجیان و ارمنیان که در شمار همان اسیران آرزوی بازگشت به دیار خود را داشتند و بازگشت شان به موانعی برخورده بود گریخته و به او پناه برده بودند و در سفارت می‌زیستند. در اسناد ایرانی نوشته‌اند دو زن ارمنی همسر ایرانیان شده و از ایشان فرزند داشتند و در خانه الله‌یارخان آصف‌الدوله می‌زیستند که در تبریز اسیر روس‌ها شده بود و از ایشان کینه در دل داشت و گریبايدوف فرستاده بود ایشان را به زور از خانه شوهر بیرون آورده و به سفارت برده بودند. به‌هرحال تنی چند از روحانیان از آن جمله میرزا مسیح نام استرآبادی مردم را به مقاومت و اجتماع دعوت کردند. احساسات علیه روسیه تحریک شد. مردم به حدود سفارت رفتند. گریبايدوف با چندتن از پاسبان ایرانی و قزاق‌هایی که با خود آورده بود و شماره ایشان به بیست سی تن می‌رسید و کارمندان سفارت به دفاع پرداختند و زد خورد شگرفی روز آدینه ۳۰ ژانویه ۱۲۴۲ (۲۴ ربیع ۱۸۲۹) درگرفت. درنتیجه تیراندازی پاسبانان سفارت شش تن از حمله‌برندگان کشته شدند و مردم کشتگان را هریک به یکی از مسجد‌های تهران برdenد و سرانجام به رهبری روحانیان مردم به سفارت حمله

بردند و آنجا را محاصره کردند و با هرچه توanstند حتی با سنگ و چوب بر مدافعان تاختند. چون خبر به فتحعلی شاه رسید بی‌درنگ دوهزار سرباز برای پاسبانی سفارت فرستاد اما این پاسبانان دیر رسیدند و از سی و پنج تن کارمندان سفارت تنها یک تن یعنی مالزوف دبیراول و از قزاقان پاسبان نیز دو تن زنده مانده بودند و گریبايدوف هم از سنگی که بر شقیقه‌اش خورده بود کشته شده بود. درباره کشته شدن وی توجیه کرده‌اند که چون وی از دکابریست‌ها بوده و دولت تزاری هرجاکه توanstه ایشان را نابود کرده است کشتن وی را خواستار بوده‌اند و به این‌گونه خود وی را از میان برداشته‌اند. این توجیه درست نیست زیرا که همه کارمندان سفارت در این واقعه جان سپرده‌اند و تنها یک تن از ایشان زنده مانده است و بسیار دور می‌نماید که آن یک تن این آتش را افروخته باشد. چنان‌که پیش از این اشاره رفت گریبايدوف همواره پاسکیویچ را به سخت‌گیری و ناسازگاری با ایرانیان برمی‌انگیخته و بیش از همه در گرفتن غرامت اصرار ورزیده است. شاید بتوان گفت که خواسته‌اند در این گیرودار انتقام آن تحریک‌ها را از وی بگیرند و این غوغای خشم مردم کوی و بزرن تهران بهانه‌ای بیش نبوده است تا ۱۹ روز پس از ورود به تهران او را بکشند. پسکر گریبايدوف را از تهران با احترام به تفلیس بردند و در آنجا در دامنه کوه باصفایی که مجاور شهر است به خاک سپردند و هنوز در آنجا هست.

سفارت خسرو‌میرزا

کشته شدن گریبايدوف پیش‌آمدی است که همواره در تاریخ آن را به بدی یاد خواهند کرد. دولت روسیه از این پیشامد سخت خشمگین شد و چیزی نمانده بود که جنگ سوم دریگیرد اما به جنگ با دولت عثمانی آغاز کرده بودند و اگر ایرانیان دلجویی می‌کردند کار به جنگ نمی‌کشید. دولت ایران هم از جنگ دیگر گریزان بود و در صدد برآمدند به هر وسیله هست دلجویی کنند.

عباس‌میرزا یکی از پسران کهتر خود خسرو‌میرزا را که جوانی رعنای آراسته و باهوش بود برای عذرخواهی هفت ماه پس از واقعه از راه تفلیس به سن‌پترزبورگ فرستاد. چندتن از اعیان دستگاه سلطنت نیز با وی همراه شدند: میرزا محمدخان امیرنظام، میرزا صالح منشی، میرزا بابا حکیم‌باشی، میرزا مسعود مستوفی مترجم، محمدخان معروف به فاضل خان گروسی شاعر و نویسنده معروف آن زمان که جارچی‌باشی دربار بود، میرزا تقی فراهانی منشی دستگاه قائم مقام که بعدها به نام میرزا تقی خان امیرکبیر و اتابیک اعظم صدراعظم



مُحَمَّدْ دَرْكَاهْ سَانْ مُهَمَّدْ خَانْ اِمِيرْ نَظَامْ دُولَتْ تَيْمَرْ اِرَانْ كَلَّا مُطَابَقَتْ بَحْرِي

ЭМИРЬ-НИЗАМЬ ШАРЬЕТЪ ХАНЪ

Изображение изображено въ Тифлисѣ
въ мастерской Ф. Г. Григоріади.

محمدخان امیر نظام

معروف ناصرالدین شاه و از مردان نامی ایران شد.

این هیئت در راه قفقاز به پوشکین بزرگ‌ترین شاعر روسیه برخورد که با ارتش پاسکیویچ به میدان جنگ با عثمانی می‌رفت و پوشکین منظومه‌ای درباره برخورد خود با فاضل خان شاعر ایرانی سروده است. خسرو‌میرزا چنان جلب توجه تزار را کرد که پنج کرور قسط آخر غرامت جنگی را به او بخشید و از ایران نگرفت.

خسرو‌میرزا نامه‌ای از جد خود فتحعلی‌شاه برای امپراتور روسیه داشت به این‌گونه:

«اول دفتر بنام ایزد دانا صانع پروردگار و حی توانا»

وجودی بی‌مثل و مانند، مبرا از چون و چند که عادل و عالم است و قاهر ظالم، پاداش هر نیک و بد را اندازه و حد نهاده، به حکمت بالغه خود بدکاران را زجر و عذاب کند و نیکوکاران را اجر و ثواب بخشد و درود نامحدود بر روان پیغمبران راستکار و پیشوایان فرخنده کردار باد. و بعد بر رأی حقایق‌نمای پادشاه ذی‌جاه، انصاف‌کیش عدالت‌اندیش، تاجدار با زیب و فر، شهریار بحر و بر، برادر والاگهر خجسته اختر، امپراتور ممالک روسیه و مضافات، که دولتش با جاه و خطر است و رایتش با فتح و ظفر، مخفی و مستور مماناد که ایلچی آن دولت را در پایتخت این دولت به اقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او با جهال شهر آسیبی رسید که تدبیر و تدارک آن بر ذمه کارگزاران این دوست واقعی لازم و واجب افتاد. لذا اولاً برای تمهید مقدمات عذرخواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرو‌میرزا را به پایتخت دولت بهیه روسیه فرستاد و حقیقت ناگاهی این حادثه و ناگاهی امنی این دولت را در تلویث صادقانه مرقوم و معلوم داشتیم و ثانیاً نظر به کمال یگانگی و اتفاق که مابین این دولت و حضرت آسمان رفت هست انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته، هر که را از اهالی و سکان دار‌الخلافه گمان می‌رفت که در این کار زشت و کردار ناسزا اندک مدخلیتی تواند داشت به اندازه و استحقاق سیاست و حد و اخراج بلد نمودیم، حتی داروغه شهر و کدخدای محله را نیز به همین جرم که: چرا دیر خبردار شده و قبل از وقوع این حادثه ضابطه شهر و محله را محکم نداشته‌اند عزل و تنبیه و ترجمان کردیم. بالاتر از این‌ها همه پاداش و سزا‌یی بود که نسبت به عالی‌جناب میرزا مسیح وارد آمد. با مرتبه اجتهداد در دین اسلام و اقتضا و اقتدایی که زمرة خاص و عام به او داشتند به‌واسطه اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائله ایلچی در دایره او کرده بودند گذشت و اغماض را نظر به اتحاد دولتين شایسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیق و توسط هیچ واسطه در حق او مقبول نیفتاد. پس چون اعلام این گزارش به آن برادر نیکو‌سیر



صورت خانم باشی نواشا هزاده علامہ عباس میرزا دعید
تکه بور لعلان

MIRZA BABA

میرزابابا حکیم باشی

لازم بود به تحریر این نامهٔ دوستی علامه پرداخته، اعلام تفاصیل اوضاع را به فرزند مؤید نایب‌السلطنه عباس‌میرزا محول داشتیم. امید از درگاه پروردگار داریم که دم بهم مراتب وداد این دو دولت ابدیت بنیاد در ترقی و ازدیاد باشد و روابط دوستی و یگانگی حضرتین پیوسته به آمدوشد رسیل و رسائل متأکد و متضاعف گردد. العاقبة بالعافیه، تحریراً فی شهر ربیع الاول سنہ ۱۲۴۵».

عباس‌میرزا نیز نامه‌ای خطاب به تزار با پسر خود خسرو میرزا فرستاده است به این‌گونه: «خداؤندی را ستایش کنیم و نیایش نماییم که عفو ش خطاب‌پوش است و لطفش معذرت نیوش و مهرش از قهرش پیش و فضلش از عدل بیش و ازان پس مخصوصان جناب قرب و محraman حرم قدس او را، که وجود ذی‌جودشان موجد صلاح ام است و موجب اصلاح عالم. و بعد بر پیشگاه حضور التفات ظهور پادشاه والاجاه قوی شوکت، قویم قدرت، قدیم دولت، عم اکرم امجد افخم امپراتور خجسته طور مجل معمظم معروض و مکشوف می‌دارد که فرزند گرامی ما خسرو میرزا، به حکم محکم اعلیحضرت شاهنشاه والاجاه مملکت‌پناه، روح‌نافاده، برای تقدیم معذرت خواهی به حضرت بلند و بارگاه ارجمند آن دولت مأمور است و سبب انتخاب او برای این خدمت همین است که شمول الطاف و مراحم امپراتوری درباره ما بر پیشگاه خاطر مبارک شاهنشاهی مخفی و مستور نیست. مدتی بود که ما خود تمنای دریافت حضور آن پادشاه ذی‌جاه را در خاطر اخلاص ذخایر داشتیم و اکنون که خود به این تمنا نرسیدیم خرسندی که داریم از همین است که این نعمت و شرف به فرزند نیکبخت ما خواهد رسید پس به هیچ‌وجه لازم نمی‌دانیم که از فرزند خود سفارشی عرض کنیم، یا از مکارم امپراتور اعظم اکرم درخواست نماییم که در مقاصد او نوعی بذل توجه فرمایند که موجب سرافکندگی ما در آستان شاهنشاهی نشود، بل باعث سرافرازی ما در این دولت و این مملکت گردد، چرا که در اوقات ضرورت و حاجت مکرر آزمودیم که اشفاق باطنی آن اعلیحضرت به اتجاه مقاصد قلبی ما متوجه شده و بی‌آن‌که عرض حاجتی نماییم توجهات ملوکانه در حق ما مبذول آمده است. معهذا شایسته آن است که بعد از فضل خدا بالمره تفویض اختیار به امنی آن دربار کنیم و مطلقاً در هیچ مطلب عرض و اظهار نکنیم، حتی افزونی افسردگی و انبوهی اندوه خود را در حدوث سانحه ایلچی مختار آن دولت به مضامین ذریعه مصحویی عالیجاه میرزا مسعود محول داشته، تحمیل زحمتی به عاکفان حضرت از تجدید عذر خجلت نکردیم، چرا که صفاتی قلب و خلوص ارادت ما امری نیست که تا حال بر رأی حقایق آگاه آن پادشاه والاجاه در پرده اشتباه مانده باشد و شک نیست که

چندان‌که بر اتحاد و اتفاق عم و پدر به خواست خداوند دادگر افزاید برای ما عین مأمول و دلخواه است و خلاف آن، العیاذ بالله، مایه کدورت و اکراه. دیگر امیرکبیر عساکر نظام این مملکت محمدخان از معتمدین دربار این دولت و محترمان خاص ما خود می‌باشد. موقع داریم که در مهام دایرة بین‌الدولتين به نوعی که از این طرف مأذون است از آن جناب سنی‌الجوانب نیز رخصت عرض یابد و هرگونه فرمایش که نسبت به این دولت باشد بی‌ملاحظهٔ مغایرت به او مقرر دارند. ایام سلطنت خجسته فرجام به کام باد، والسلام».

در تفلیس خسرو‌میرزا دربارهٔ آمبورکر^۱ نام که از کارگزاران روسیه در ایران بوده با پاسکیویچ گفتگو کرده و تغییر او را خواسته است. عباس میرزا در این نامه وی را از این کار سرزنش کرده است:

«خجستهٔ فرزند مسعود خسرو میرزا بداند که از قراری که بر ما ثابت و آشکار گردید آن فرزند در باب تبدیل آمبورکر حرفی با جناب فرمانفرمای گرجستان در میان آورده و حال آنکه ما در این باب مطلقاً و اصلاً فرمایشی به آن فرزند نکرده بودیم و راهی نداشت که از او اظهار رضامندی ننماییم چراکه از چندین سال در ملک ما بود، هرگز جز خیرخواهی دولتين و مزید اتحاد بین‌الحضرتین از او دیده و شنیده نشد و شک نیست که هرگاه گریب‌ایدوف بود این خجالت و بدنامی به دولت قاهرهٔ ایران نمی‌رسید. جواب این رقیمه را باید به‌زودی عرضه داشت نماید، تا بدانیم آن فرزند در این خصوص چه گفته و به تجویز و استصواب امیرنظام حرف زده یا بی‌اطلاع او دیگر البته از خاطر آن فرزند گرامی محو نشده که دستورالعمل ما به او همین یک کلمه بود که از سخن و صلاح امیرنظام بیرون نرود و سخن احدی را جزو نپذیرد و هرچه به صوابدید او بگوید و بکند هیچ راه بحث بر آن فرزند نیست و در مراجعت از این سفر انشاء‌الله تعالی به مزید توجهات ما محسود تمامی امثال و اقران و ممتاز اعاظم و فرمانروایان ممالک ایران خواهد شد و هرچه خود بگوید و بکند، اگر همه بر وق صواب باشد و مایه انجام خدمات افزون از حساب گردد، باز مقبول ما نیست بل مردود است، چراکه تخلف از امر و فرمان کرده و تجاوز از دستورالعمل نموده، که بدترین گناهان است، آن فرزند به مزید مدرک و کیاست مورد کمال و ثوق و اعتماد ماست، اما یک‌نوع خودسری و خودپستی در او سراغ داریم، که بخصوصه در این سفر از این جهت بسیار مشوشیم. تمام شد، شهر صفر ۱۲۴۵».

پیدا است که در این زمینه برای پذیرفتن خسرو میرزا و گذشتن از قتل گریبایدوف «گراف پسکیویچ» بسیار مؤثر بوده و عباس میرزا را چنان ممنون کرده که این نامه را به او نوشته است:

«جتاب معالی نصاب نیکو خواه بلاشتباه صاحب جمیع حمایلات دولت بهیه روسيه جنرال انشف^۱ پسکیویچ را با علامات مشفقانه مخصوص می داریم: ذریعه آداب و دیعه آن جناب رسید. رفتن فرزندی خسرو میرزا را به پطرزبورغ که صلاح دانسته است چون ما آن جناب را در جمیع مهام دایره بین دولتين امین کرده ایم و اعتماد داریم بسیار بسیار پسندیدیم و امیدواریم که آنچه از رفتن ما خود منظور و مقصود بود چون پای توسط آن جتاب در میان است انشاء الله تعالی در رفتن فرزندی به عمل آید و نتایج خیر و خوب حاصل شود، که عمدۀ آن استرضای خاطر نصفت اقتضای اعلیحضرت عم اکرم تاجدار امپراتور اعظم افحتم می باشد و همه مقاصد و مطالب بعد از فضل خدا به حصول این استرضای انجام و اتمام می یابد. در باب غائله اتفاقیه، که از حوادث روزگار رخ نمود و مایه تأسف دولت قاهره ایران بود، بسیار خرسند شدیم که آن جتاب این کار را بعد از ورود فرزندی به تفلیس گذرانیده، عریضه خالصانه به دربار سلطنت مدار شاهنشاه اجل اعظم، خلد الله ایفاد داشته است و اگرچه در عریضه مزبوره دو تکلیف از جانب دولت بهیه روسيه نموده، لیکن در حقیقت و نفس الامر این دو تکلیف در حکم واحدند، چرا که عمدۀ رفع این غائله همین است که اعلیحضرت شاهنشاه جم جاه ممالک ایران فرزند خود را برای معدرت خواهی و تقریر بر مراتب بیگناهی امنای این دولت و ناگناهی این قضیه به حضرت شامل رحمت امپراتور اعظم افحتم کل ممالک روسيه فرستاد و شایان شوکت پادشاه والا جاه صاحب قدرت چنان است که بعد از آن که از این طرف به این سیاق عذر و درخواست به عمل آید از آن طرف به هرجهت از جهات عفو و گذشت شاهانه شامل شود. لیکن معهد المراتب معلوم است که امنای این دولت برای رفع بدنامی و حفظ نظام مملکت آنچه لازمه اهتمام است در تعزیز و تأديب مرتكب و مفسد به عمل خواهد آورد و یکی در باب مأموریت عالیجاه جنرال دالفروکی (دالگاروکی)^۲، که به حسن اخلاق و فرط اخلاص مرغوب و معروف است و فرستادن توبهای عباسیه زاید الوصف از آن جتاب خشنود هستیم و از تعارفات و مهربانی که نسبت به فرزندی و همراهان او نموده کمال رضامندی داریم. انشاء الله عنقریب متظر وصول اخبار

شمول عواطف و الطاف اعليحضرت امپراتور درباره او می‌باشیم. دوازده عراده توب ارمغانی اعлиحضرت معظم‌الیه هم در اقرب ازمان به وفور اهتمامات آن جناب خواهد رسید. بلکه اميد عاطفت‌های کلی در حق خود داریم، که بر همه عالم ظاهر شود، خصوصاً در حضرت بلندمرتب شاهنشاه جم‌جاه ایران، روحنافاده، از این رهگذر سربلندی و روسفیدی کامل به فضل الله حاصل نماییم والعقبة بالعافیه، والسلام».

از این نامه چنین برمی‌آید که برای عذرخواهی از کشته‌شدن گریبایدوف گفتگوی این بوده است که عباس‌میرزا خود به دربار تزار برود. شاید چنان‌که پیش از این گذشت که عباس‌میرزا مایل بوده است سفری به روسیه بکند این بار نیز خود این تقاضا را داشته است. خسرو‌میرزا در موقع امضای عهدنامه صلح در ترکمان‌چای حضور داشته و پاسکیوچ با او آشنا بوده و شاید پاسکیوچ خود وی را برای این مأموریت پیشنهاد کرده باشد.

پذیرایی گرامی که تزار از خسرو‌میرزا در سن پترزبورگ کرده چنان می‌نماید که بیش از انتظار دولت ایران و کارگزاران آن زمان بوده است. قائم مقام در نامه‌ای که از آذربایجان به الله‌یارخان آصف‌الدوله برای پذیرایی از وزیر مختار روسیه جانشین گریبایدوف فرستاده چنین نوشته است: «نواب خسرو‌میرزا را، با وصف آن رفتار که به گریبایدوف شد نوعی اعزاز نمودند که به هیچ شاهزاده فرنگستان نشده بود. تلافی آن را انشاء الله تعالی شما به این ایلچی که آمده است بفرمایید^۱».

جنگ‌های ایران و عثمانی

از آغاز صفویه تا هنگامی که ترکان عثمانی اندک‌اندک ناتوان شده‌اند یعنی تا آغاز دوره مشروطیت در ایران سالیان دراز روابط ایران و عثمانی خصمانه بوده و گاهی متهی به جنگ می‌شده است. در مشرق خاک عثمانی در مرزهای ایران از زمان‌های قدیم برخی طوایف ترک به آیین شیعه گرویده بودند و هنگامی که اختلافی با دولت عثمانی پیدا می‌کردند همسایگان ایشان در ایران که با ایشان روابط نژادی و زبانی و همکیشی داشتند به یاری ایشان بر می‌خاستند و جنگ در میان ایران و عثمانی درمی‌گرفت. تا امپراتوری روسیه بر گرجستان و ارمنستان چیره نشده بود ایران و عثمانی هردو خود را مالک این دو ناحیه می‌دانستند و این اختلاف نیز به جنگ می‌انجامید. اختلاف دیگر بر سر شهر بغداد و زیارتگاه‌های شیعه در نجف و کربلا و سامرہ و کاظمین بود که هرکس بغداد را در دست داشت این زیارتگاه‌ها نیز زیر فرمان او بود. کردستان نیز در میان ایران و عثمانی تقسیم شده بود و هر زمان که اختلافی در میان دو تیره از کردان درمی‌گرفت دو دولت نیز در برابر یکدیگر صفات آرایی می‌کردند. نادرشاه برای تصرف بغداد و دست‌یافتن بر زیارتگاه‌های عراق بسیار کوشیده بود و قاجارها که به پادشاهی رسیدند همین اندیشه را می‌پختند و همین سبب شد که از ۱۲۲۱ تا ۱۲۳۸ سه‌بار در میان ایران و عثمانی جنگ درگرفت.

از زمان نادرشاه سرحد ایران در ناحیه سلیمانیه که طایفه‌ای از کردان به نام بابان در آنجا می‌زیستند تعیین نشده بود و حکمرانان سلیمانیه و شهر زور را حکمران بغداد با موافقت

ایران برمی‌گزید و گاهی اختلافی در میان درمیان گرفت و چون در دولت عثمانی برخی از حکمرانان و از آن جمله حاکم بغداد آزادی عمل داشتند و در موقع اختلاف دولت عثمانی از او پشتیبانی می‌کرد کار به جنگ در میان دو دولت می‌کشید. در این دوره که از ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۸ و از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ ایرانیان گرفتار جنگ با روس‌ها بودند هرگاه که دولت عثمانی موقع را مناسب دید به ایران حمله کرد.

بار اول در ۱۲۲۱ جنگ در گرفت زیرا که در ۱۲۲۰ پس از مرگ ابراهیم‌پاشا حکمران سلیمانیه و شهر زور برادرش عبدالرحمن‌پاشا که متکی به ایرانیان بود به جای او نشست. علی‌پاشا حکمران بغداد او را از شهر زور بیرون کرد و وی به امان‌الله‌خان اردلان حکمران کردستان ایران پناه برد. وی هم از فتحعلی شاه اجازه گرفت عبدالرحمن‌پاشا را به حکمرانی شهر زور برگرداند. در همان زمان حکمران بغداد احمد چلبی نام را به چمن سلطانیه نزد فتحعلی شاه برای اعتراض فرستاد. فتحعلی شاه هم میرزا صادق و قایع‌نگار مروزی را با احمد چلبی برای گفتگو با علی‌پاشا به بغداد روانه کرد و چون این کار تبیجه نداد حکمران بغداد خالد‌پاشا نام را به حکومت شهر زور گماشت. امان‌الله‌خان به دستور فتحعلی شاه عبدالرحمن‌پاشا را که در تهران نزد فتحعلی شاه رفته و خلعت گرفته بود به حکمرانی شهر زور نشاند و خالد‌پاشا را از آنجا راند و ناچار جنگ در میان ایران و عثمانی درگرفت.

فرماندهی این جنگ با محمد علی میرزا دولتشاه پسر مهتر فتحعلی شاه بود که در آن روزگار جوانی هجده ساله بود.

چندتن از سرداران لایق خود مانند ابراهیم‌خان دولو قاجار و محمد علی‌خان شامبیاتی را با او روانه کرد و فرمانروایی همه نواحی مغرب ایران را از آذربایجان تا بصره به او داد. وی در جمادی الاولی ۱۲۲۱ از راه قزوین و همدان به کرمانشاه رسید و هنگامی که در همدان بود علی‌پاشا با سی‌هزار سپاهی خود به زهاب رسیده بود و از آنجا سلیمان‌پاشا کهیا خواهرزاده خویش را با پانزده هزار سوار عرب و گرجی به شهر زور فرستاده بود. عبدالرحمن‌پاشا گماشته ایران توانایی نداشت و به سندج نزد امان‌الله‌خان گریخت. علی‌پاشا هم تا نزدیکی پاطاق رسید و چون در همان هنگام نوروزخان میربار از سرداران ایران از آذربایجان آهنگ کردستان کرده بود علی‌پاشا برای دفع وی به شمال متوجه شد و در کنار رود سیروان یا گاما سب آب فرود آمد.

چون نوروزخان با لشکریان خود به لشکرگاه محمد علی میرزا رسید وی هم او را با گروهی از سواران مدانلو و جهان بیکلو فرستاد که نواحی در میان مندلیج و یعقوبیه را تاراج

کنند و بازمانده لشکر علی پاشا را که در زهاب مانده بود به مغرب برانند. وی فتح پاشا فرمانده لشکریان عثمانی را در زهاب شکست داد و بسیاری از سپاهیان ترک را اسیر کرد و فتح پاشا گریخت و در کنار رود سیروان به علی پاشا پیوست.

محمدعلی میرزا پیش از آنکه با لشکر علی پاشا رویرو شود از پدرش یاری خواست و فتحعلی شاه عده‌ای را فرستاد و علی پاشا با لشکریان خود از کنار رود سیروان به دشت مریوان رفت و در آنجا جنگ سختی درگرفت. فرماندهان سپاه ایران صفوی یارخان کردبچه و امان‌الله‌خان اردلان و فرج‌الله‌خان افشار و سپاهیان‌شان بیشتر از کردان بودند. فرماندهان سپاه عثمانی همان علی پاشا حکمران بغداد و سلیمان پاشا کهیا و خالد پاشا و سلیمان پاشا مسلم کرکوک بودند و در لشکریان یک فوج عرب بود. پس از زد و خوردی ترکان شکست خوردن و سه هزار تن از ایشان کشته شد و سلیمان پاشا کهیا گرفتار شد و ایرانیان ترکان را تا نزدیک سراپرده علی پاشا دنبال کردند.

علی پاشا ناچار شیخ جعفر لحساوی نجفی را که از روحانیان شیعه بود نزد محمدعلی میرزا فرستاد و خواستار صلح شد. وی نیز بیش از چهار هزار اسیر عثمانی را آزاد کرد و سلیمان پاشا کهیا را به تهران فرستاد و شیخ جعفر هم به تهران آمد و به شفاعت وی فتحعلی شاه سلیمان پاشا را آزاد کرد و حکمرانی بین‌النهرین را به او و حکمرانی شهر زور را بار دیگر به عبد‌الرحمن پاشا داد و بار دیگر میرزا صادق و قایع نگار را به سفارت به استانبول فرستاد.

در ۱۲۲۲ علی پاشا درگذشت و سلیمان پاشا والی بغداد شد. در همان سال سلطان سلیمان خان سوم آل عثمان مرد و سلطان مصطفی خان چهارم به جای او نشست و وی با حکمرانی سلیمان پاشا کهیا موافقت کرد. فتحعلی شاه شیخ ابراهیم شیخ‌الاسلام خوی را برای تبریک جلوس او فرستاد و اختلاف از میان برخاست و تا پنج سال صلح برقرار بود.

جنگ سال ۱۲۲۷

سلطان محمود خان دوم آل عثمان که در ۱۲۲۳ به سلطنت عثمانی نشست چون در آن موقع ایران گرفتار روسیه بود هیئتی را که عبدالوهاب پاشا و شاکر پاشا و حیرت پاشا از اعیان دربارش جزو آن بودند برای سازش به ایران فرستاد. ایشان در ریبع الثانی ۱۲۲۶ وارد تهران شدند و در تیجه گفتگو با میرزا شفیع صدراعظم ایران قرار شد حکمران شهر زور را همیشه دولت ایران انتخاب کند و حکمرانی بغداد باکسی باشد که هر دو دولت به نصب اورضایت بدھند و دیگر زایران ایرانی را در کربلا و نجف نیازارند و دو دولت در دشمنی با روسیه

ائتلاف کنند و هریک که عهدنامه‌ای با روس‌ها می‌بندد منافع دیگری را در نظر بگیرد. فتحعلی شاه اجازه داد که عبدالوهاب پاشا در تبریز در دستگاه عباس میرزا بماند و دیگران به خاک عثمانی برگشتند.

پیدا است که این حیله دربار عثمانی برای خام‌کردن ایرانیان بود چنان‌که ترکان بی‌موافق تدریج ایران عبداللّه پاشا را به حکمرانی بغداد گماشتند و وی در اواسط سال ۱۲۲۷ عبدالرحمن پاشا را از فرمانداری شهر زور عزل کرد و اسماعیل آغا حاکم اربیل (اربیل) را به تهران نزد فتحعلی شاه فرستاد که چون بودن عبدالرحمن پاشا در شهر زور اختلاف در میان ایران و عثمانی را برمی‌انگیزد باید حکمرانی شهر زور را به دیگری داد. فتحعلی شاه در خشم شد و چون بخلاف عهده که با هم بسته بودند دولت عثمانی در صلح با روسیه رعایت منافع ایران را نکرده بود به محمدعلی میرزا فرمان داد که عبدالرحمن پاشا را باز به حکمرانی شهر زور بنشاند و همین کار سبب شد که جنگ دوم آغاز شود.

پیش از جنگ نخست محمدعلی میرزا مهدی خان کلهر را به بغداد نزد عبداللّه پاشا فرستاد و چون وی فرستاده ایران را نپذیرفت لشکریان ایران در شعبان ۱۲۲۷ به بغداد حمله برداشت. سه دسته از لشکر ایران از راه قراتپه و قزل ریاط و زهاب به سوی بغداد رهسپار شدند و فرماندهی دسته سوم را محمدعلی میرزا خود به عهده داشت. پس از زد خوردهایی سرانجام سپاهیان ایران ترکان را در کرند و زهاب و حوالی اربیل (اربیل) شکست دادند.

عبداللّه پاشا حیله کرد و شیخ محمد جعفر لحساوی معروف به نجفی را که از روحانیان شیعه بود نزد محمدعلی میرزا فرستاد و پیغام داد که وی از نخست با پیشنهادهای او موافق بوده است و جنگ در میان دو ملت مسلمان روانیست و به این‌گونه محمدعلی میرزا را فریب داد و مانع شد بغداد را که به‌زودی می‌گرفت تصرف بکند و در ضمن عبدالرحمن پاشا را به حکمرانی شهر زور پذیرفت.

پس از آن‌که بار دیگر صلح برقرار شد عبداللّه پاشا به دست اسعد پاشا پسر سلیمان پاشا کهیا سابق‌الذکر که اعراب بنی متفک را بر او شوراینده بود کشته شد و اسعد پاشا با موافقت ایران در ۱۲۲۸ حکمران بغداد شد. در همان زمان دربار عثمانی جلال‌الدین پاشا را به سفارت به تهران فرستاد. مدتی با حضور عبدالوهاب پاشا و میرزا رضا قزوینی نماینده ایران گفتگو کرد و سرانجام فتحعلی شاه میرزارضا را با او به استانبول فرستاد و دولت عثمانی پیشنهادهای ایران را درباره حکومت شهر زور و بغداد و زایران ایرانی و اختلافات مرزی پذیرفت و میرزا رضا در اواخر ذی‌الحجّه ۱۲۲۹ به تهران برگشت.

جنگ‌های ۱۲۳۶—۱۲۳۸

در ۱۲۳۶ باز اختلافاتی در میان ایران و عثمانی درگرفت. در آغاز این سال قاسم آقا حیدراللو به تحریک سلیمان پاشا والی بایزید و موش با اتباع خود از ایران به خاک عثمانی کوچید و عده‌ای از افراد ایل سیبکی را هم با خود برد و چون کارگزاران ایران خواستند مانع شوند فرمانده لشکریان ترک در وان در این کار مداخله کرد و از سوی دیگر صادقیک نام که خود را فرزند سلیمان پاشا کهیا می‌دانست و داود پاشا حکمران بغداد وی را دنبال کرده بود به لشکرگاه عباس‌میرزا در آذربایجان پناه برد. والی ارزروم از عباس‌میرزا خواست وی را تسليم کند و عباس‌میرزا هم او را با همراهاش به ارزروم فرستاد ولی حافظ محمد پاشا والی شهر مزبور برخلاف قولی که داده بود او را با همه همراهاش کشت.

این پیش‌آمد جنگ دیگری در میان ایران و عثمانی برانگیخت. در پایان سال ۱۲۳۶ در آذربایجان و کرمانشاهان لشکری برای حمله آماده کردند و در ذی‌حجه آن سال جنگ درگرفت. عباس‌میرزا با لشکریان خود از خوی و ماکو به نواحی بایزید و ارزروم تاخت و در حوالی توپراق قلعه لشکریان عثمانی نخستین شکست را از او خوردند و به قلعه پناه بردند. حسن خان قاجار قزوینی فرمانده قسمتی از لشکر ایران قلعه را محاصره کرد و پس از کشتن چهارهزار تن از ترکان قلعه را گرفت. از سوی دیگر عباس‌میرزا شتابان خود را به بایزید رساند و بهلول پاشا حکمران آن سرزمین را در قلعه آق‌سرای شکست سختی داد و وادار به تسليم کرد و پس از فتح آن قلعه به فیروزی وارد بایزید شد و میرزا ابوالقاسم قائم مقام در آن شهر به نام فتحعلی شاه خطبه خواند.

پس از گرفتن ناحیه بایزید عباس‌میرزا آماده شد به شهر منازکرد در ارمنستان عثمانی حمله کند و در حمله نخستین غنایم فراوان و شانزده توب از عثمانیان گرفت و راه ارزروم نیز به دست سپاهیان ایران افتاد. خسرو محمد پاشا که مأمور پاسبانی از آن شهر بود شهر را رها کرد و به نارین قلعه در جنوب ارزروم رفت. محمد زمان خان قاجار را عباس‌میرزا مأمور کرد با دو هزار پیاده و هشت هزار سوار با دسته‌ای از ترکان که در ناحیه حسن‌قلعه بودند جنگ کند و چون وی را ترکان محاصره کردند عباس‌میرزا شتابان خود به یاری او رفت و ترکان در ناحیه بولاتلق در حوالی قلعه موش شکست خوردند و ۱۷ توب و نزدیک دویست هزار چهارپایی به دست لشکریان ایران افتاد. در همان هنگام قلعه منازکرد را گرفتند و حسین خان سردار هم قلعه موش را گرفت و به این‌گونه قلاع بایزید و آبشگرد و بادین و منازکرد و

بدلیس و موش و اخلاق و توپرای قلعه با ۴۸ توپ و غنایم دیگر در ماه صفر ۱۲۳۷ به دست ایرانیان افتاد و دولت عثمانی برای جلب رضای عباس میرزا حکمران ارزروم را عزل کرد. در جبهه دیگر محمدعلی میرزا دولتشاه به یاری حسن خان فیلی و سپاهیان لرستان در حوالی شهر زور لشکریان محمدآقا کهیا و محمود پاشا را در محرم ۱۲۳۷ تا کرکوک عقب نشاند و سپس سامرا را گرفت و به بغداد حمله کرد. لشکریانش سپاه داود پاشا حکمران بغداد را محاصره کردند. وی شیخ موسی پسر شیخ جعفر نجفی سابق الذکر را به شفاعت نزد محمدعلی میرزا فرستاد. در این هنگام در ۲۶ صفر ۱۲۳۷ محمدعلی میرزا در لشکرگاه خود در کنار طاق کسری هنگام محاصره بغداد ناگهان درگذشت و سبب مرگش معلوم نشد. پس از این وقایع دولت عثمانی لشکری انبوه به فرماندهی محمد امین رئوف پاشا و هفتاد هزار تن به ارزروم فرستاد تا نواحی را که ایرانیان تصرف کرده بودند پس بگیرند. در آغاز حسن خان قزوینی دسته‌ای از سپاهیان ترک را در قارص شکست داد و گروهی اسیر شدند که عباس میرزا ایشان را به خوی فرستاد و خود در رمضان ۱۲۳۷ به یاری صد و بیست تن سربازانی که در توپرای قلعه محاصره شده بودند شتاب کرد. نخست گروهی از ارمینیان را که در قراکلیسیا بر سر راه آن قلعه مقاومت می‌کردند شکست داد و سپس با چهار هزار تن لشکریان خود آهنگ توپرای قلعه کرد و چندان در برابر لشکریان عثمانی ایستادگی کرد تا بازمانده سپاهیانش رسیدند. جنگ سختی درگرفت و کار به جنگ تن به تن کشید و سرانجام پس از یک شبانه‌روز دلاوری لشکریان ایران، ترکان شکست سخت خوردند. یکی از فرماندهان مهم جمال الدین محمد چبان‌اغلی با سپاهیان خود گریخت و فرماندهان دیگر نیز از او پیروی کردند و سراسر لشکرگاه و مهمات جنگی و توپخانه ترکان را به این‌گونه در شوال ۱۲۳۷ ایرانیان تصرف کردند و از لشکریان عثمانی تنها بیست هزار تن باقی ماند که به ارزروم بازگشت.

فرماندهان لشکر ایران خواستار بودند جنگ را دنبال کنند اما چون سربازانشان خسته شده بودند عباس میرزا این کار را نپذیرفت و در دشت خالباز که جای خرمی بود اردوزد و میرزا تقی خان فراهانی را که بعدها به نام امیرکبیر و اتابیک اعظم صدراعظم ناصرالدین شاه شد و در این موقع از منشیان دستگاه قائم مقام بود به ارزروم فرستاد تا با نمایندگان دولت عثمانی درباره قرار صلح گفتگو کند.

چون خبر این پیشرفت‌ها به فتحعلی شاه رسید خواست کاری را که محمدعلی میرزا دولتشاه در جبهه بغداد آغاز کرده بود به پایان برساند و چندتن از فرمانروایان نواحی غربی

ایران را بالشکریان شان مأمور گرفتند بعدها و شهر زور کرد و سه دسته از ایشان از کردستان و کرمانشاه رهسپار شدند. اما در آن موقع بیماری وبا نیمی از لشکریان ایران را از پا درآورد و شاه نیز که آهنگ زیارت عتبات را داشت از نهادن شتابان به تهران برگشت و در آن موقع به او خبر رسید که محمدامین رئوف پاشا آماده صلح شده است و قرار است در بهار سال بعد نمایندگان دولت عثمانی برای گفتگو وارد تهران بشوند.

سرانجام در آغاز سال ۱۲۳۸ در میان نمایندگان دو دولت گفتگو درباره صلح در تهران و ارزروم شروع شد و محمدامین رئوف پاشا را دربار عثمانی مأمور این کار کرد. فتحعلی شاه شرایط صلح را به وسیله قاسم خان هنگ سفیر ایران در استانبول به اطلاع سلطان عثمانی رساند و از آن جمله پرداخت خراج سالیانه به دولت ایران بود اما ترکان آن را نپذیرفتند و نجیب پاشا نام را با نامه‌ای که شامل مواد عهدنامه بود با سفیر ایران به تهران فرستادند. چنان می‌نماید که فتحعلی شاه در این موقع در اندیشه جنگ دوم با روسیه بوده است که دو سال بعد درگرفت و برای آنکه تهیه آن جنگ شوم را بینند صرفه را در این دیده است که از خراج بگذرد و زودتر با دولت عثمانی صلح کند.

در هر صورت نخست میرزا تقی خان فراهانی نماینده ایران و محمدامین رئوف پاشا نماینده عثمانی در ۱۹ ذیقعده ۱۲۳۸ عهدنامه صلح را در ارزروم امضا کردند و سلطان محمود خان نیز آن را امضا کرد و با سفیر خود به تهران فرستاد و فتحعلی شاه با حضور سفیر عثمانی اندک تغییری در آن داد و در ربيع الثانی ۱۲۳۹ آن را امضا کرد.

عهدنامه ارزروم

متن این عهدنامه که میرزا تقی خان و محمدامین رئوف پاشا در شهر ارزروم تهیه کرده‌اند و میرزا علی نماینده ایران و محمدامین رئوف پاشا نماینده عثمانی امضا کرده‌اند به دو زبان ترکی و فارسی تهیه شده و در ۱۹ ذیقعده ۱۲۳۸ به این‌گونه به تصویب رسیده است:

«عهدنامه و مصالحه‌ای که به تاریخ هزار و یکصد و پنجاه و نه در باب حدود و ثغور قدیمه نیز شرایطی که سابقاً در باب حجاج و تجاری و فراری و رهایی اسرا و اقامات شخص معین در دربار طرفین انعقاد یافته است تماماً و کلّاً بین الدولتين مرعی و برقرار و معتبر بوده به ارکان آن وجهه‌ای من الوجهه خللی عارض نشده و بین دولتين علیتین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت همیشه معمول باشد.

شرط: من بعد صمصم آشوب و خصم در نیام بوده و مایین دولتين علیتین معامله‌ای که

مؤدی کدورت و برودت و منافی سلم و صفت باشد و قوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه دولت عثمانی بوده و در اثنای جنگ یا قبل از آن به دست دولت ایران درآمده بالجمله قلاع و اراضی و فضا و قصبه و قرا به حالت حالیه در ظرف مدت شصت روز از تاریخ امضای این عهدنامه به دولت عثمانی تمامًا تسلیم شود و محض حرمت این مصالحه خیریه گرفتاران طرفین را بلاکتم و اخفا رها کرده و مأکولاتی که در اثنای راه برای آنها لازم می‌شود داده، مومی الیهم را به سرحد دولتین برسانند.

فصل اول. چون هیچ دولتی نباید در امور داخله دولت دیگری مداخله نماید من بعد خواه به اطراف کردستان که جانب بغداد واقع است و خواه به کلیه محالی که داخل حدود من باشند و نیز به نواحی سنjacac‌های کردستان سبباً من الاسباب و وجهًا من الوجوه از طرف دولت ایران مداخله و تجاوز و تعرض نشده و از متصرفین سابق و لاحق سنjacac‌های مزبوره حمایت نشود و اگر از حوالی مزبوره به بیلاق و قشلاق‌های طرفین بیایند در باب رسومات عادیه بیلاقی و قشلاقی و سایر دعاوی که به وقوع می‌رسد مابین شاهزاده عباس میرزا و لیعهد دولت ایران و والی بغداد مذاکره شده و رفع گردد که باعث کدورت بین‌الدولتین نشود.

فصل دوم. چون این مسئله از شرایط سابقه است که با اهالی ایران که به کعبه مکرمه و مدینه منوره و به سایر بلاد اسلامیه رفت و آمد می‌نمایند مانند حجاج و زوار و سایر اهالی بلاد اسلامیه رفتار شود و از ایشان به اسم دورمه و به اسم دیگری که خلاف شرع و قانون باشد چیزی مطالبه نشود و همچنین از زوار عتبات عالیات مدامی که مال التجاره در دست ندارند مطالبه باج نشود و اگر مال التجاره داشته باشند حقوق گمرکی موافق قاعده معموله گرفته شده و زیاده چیزی مطالبه نشود و از طرف ایران نیز با تجار عثمانی از همین قرار رفتار شود، لهذا من بعد از طرف وزرای عظام و میرالحاج و میرمیران گرام و سایر ضابطان و حکام عثمانی برای اجرای این شرط قدیمی که در حق حجاج و تجار ایران قید شده است باید دقت و رعایت به عمل آید و از شام شریف الی حرمین محترمین و از آنجا الی شام شریف از طرف امین صرہ همایون مواظبت شود که خلاف شرط چیزی گرفته نشده و از مومی الیهم حمایت شود و اگر مابین آنها نزاعی روی دهد با نظارت امین صرہ همایون و به توسط معتمدی از ایشان رسیدگی شود و مخدرات حرم شاهنشاهی و حرم‌های شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت ایران که به حج شریف و عتبات عالیات می‌روند به فراخور مرتبه مورد احترام گردند و همچنین درباره حقوق گمرکی تجار ایران از همان قرار رفتار شود که با تجار

اهل اسلام تبعه عثمانی رفتار می شود و از مال التجاره ایشان فقط یک دفعه از قرار چهار قروش در صد گمرک گرفته شده و برخلاف قبض تأديه که به آنها داده می شود و مادامی که مال التجاره مذکوره به دست دیگری منتقل نشده است در محل دیگر مجدد حقوق گمرکی مطالبه نشود و تجار ایران که چوب گیلاس را برای تجارت به اسلامبول می آورند چون در دولت عثمانی انحصار بیع و شری ممنوع است به هر کس که بخواهند بفروشند و با تجار و تبعه و اهالی دولتین که به مملکت جانبین آمدوشد می نمایند به مقتضای جهت جامعه اسلامیت به طور دوستانه رفتار خواهد شد که از ایدا و اضرار محفوظ باشند.

فصل سوم. عشيرت حیدرانلو و سیبکی که بین الدولتین متنازع فيها بود والیوم در خاک دولت عثمانی ساکن هستند مادامی که در این طرف هستند اگر به حدود ایران تجاوز کرده و خسارت وارد آوردن سرحدداران عثمانی در منع و تربیت آنها دقت نمایند، اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و سرحدداران نتوانند از آنها ممانعت نمایند دولت عثمانی از آنان حمایت نکنند، چنانچه آنها به رضایت و رغبت خود به طرف ایران بگذرند دولت عثمانی مانع نشود و بعد از این که به طرف ایران آمدند اگر مجدداً به خاک عثمانی روند قبول نشده و از آنها حمایت نشود و اگر به طرف ایران آمده و بعد به حدود عثمانی تجاوز کرده و خسارت زند مأمورین سرحدی دولت ایران در منع تجاوز دقت نمایند.

فصل چهارم. به موجب شرط قدیم فراری های دولتین قبول نشده و از آنها نباید حمایت شود و کذلک عشایر و ایلاتی که از عثمانی به ایران و از ایران به عثمانی می گذرند قبول نشده و از آنها حمایت نشود.

فصل پنجم. آنچه در اسلامبول و سایر ممالک دولت عثمانی اموال تجار ایران به واسطه حکومت شرع به ثبت دفتر درآمده و حفظ و توقيف شده است از تاریخ این تمسمک الى مدت شخصت روز در هر محلی که باشد از روی دفتر به توسط شرع و ایلچی ایران به صاحبان آنها تسليم شود و سوای اموال محفوظه مزبوره اگر در اثنای خصوصت از اموال تجار و زوار و اهالی ایران که در خاک عثمانی بودند از طرف بعضی وزرا و سایر ضابطان چیزی جبراً گرفته شده باشد لدی الافاده فرمان عالی صادر می شود که به توسط وكلایی که مومی اليهم معین می کنند بعد از ثبوت شرعی در محل اموال مذکوره گرفته شود.

فصل ششم. در صورتی که در ممالک عثمانی شخصی بلاولد فوت شده و وصی شرعی نداشته باشد مأمورین بیت المآل ترکه متوفی را به توسط حکومت شرع و پس از ثبت سجل عیناً در محل امنی یک سال حفظ نمایند و وقتی که وارث و یا وکیل شرعی پیدا شد به موجب

ثبت دفتر اشیاء مذکوره به توسط حکومت شرعی به آنها تسلیم شود و رسوم عادیه و کرایه محلی که اشیا در آن حفظ شده است دریافت شود و در صورتی که اشیاء محفوظه به واسطه حريق یا این قبیل حوادث تلف گردد ادعایی نشود و اگر در مدت یک سال وارث و وصی یا وکیل پیدا نشود ترکه محفوظه از طرف بیت‌المال به فروش رسیده، قیمت آن محفوظ شود. در صورت فوت تبعه عثمانی در ایران از همین قرار رفتار شود.

فصل هفتم. به موجب شرط سابق و محض تأیید دولتی مابین دولتين در هر سه سال شخصی از طرف دولت ایران در عثمانی و شخصی از طرف دولت عثمانی در ایران مقیم شود و از تبعه دولتین علیتین که در اثنای محاربه به طرفین گذشته و عمل بدی از آنها بروز کرده باشد محض حرمت این عهدنامه در حق این قبیل اشخاص به واسطه این اسائت سیاست نشود.»

رفتار عباس‌میرزا در جنگ‌های با عثمانی

از عباس‌میرزا دو نامه خطاب به پدرش مانده است که سیاست و رفتار وی و علل شرکت در این جنگ‌ها را بیان می‌کند. از این نامه‌ها پیدا است که فتحعلی‌شاه از کارهای عباس‌میرزا در این زمینه ایرادی می‌گرفته و وی خود را در این دو نامه تبرئه کرده است.
نسخه نامه اول به این‌گونه است:

«عرض نواب نایب‌السلطنه دامت شوکته و جلالته این است که: من به خاک پای فلک‌فرسای همایون قسم می‌خورم و دشمن نمک با محک شاهنشاهی باشم که هرگز در باب تفویض خدمت شهر زور و بابان خیال این‌که به هوای نفس طمعی در آنجا داشته باشم یا وسعت در محل اختیار خود بخواهم نداشتم و ندارم. این بددخلی و جسارت را هم در سیاق چاکری و عبودیت هرگز نمی‌کردم و جایز نمی‌داشتم که نپرسیده و اشارت نفرموده خود سربقت در عرض امثال این مطالب کنم. خدای داندکه هیچ‌چیز باعث براین عرض و جسارت نشد. دیگر این‌که در این دوساله که جنگ دولت عثمانی در میان بود هر بار که من به خدمت و سفر می‌رفتم در کوهستانات و کردستانات سرحد ارومی و ساوچبلاغ تعرضاً کلیه به رعیت و ولایت شاهنشاهی می‌رسید و امسال بهار خرابی بسیار به دهات و محصول بعضی از ایلات و بلوکات رسانیدند که من ناچار شدم و لابد شدم که برای رفع خرابی این ولایت به عرض خاکپای اقدس جسارت کنم و در صدد انضباط امر سليمانیه و بابان برآیند که هر وقت در سمت ارزنه‌الروم و موش و قارص سفری و خدمتی اتفاق افتد از این پشت سر

اطمینان و فراغت کلی از تصدق فرق شاهنشاهی برای نوکری که از آن ولایت به سفر و خدمت می‌رود باشد و حال که قبله عالم روح العالمین فداه خدمت انضباط این طرف را به عهده من خود محول فرمودند این مطلب معلوم است که امثال این کارها از من که گرفتار و مشغول چندین کارم از پیش می‌توانم برد نه دیگری، که خدمت بزرگش همین یک کار باشد».

پیدا است که این نامه را عباس‌میرزا درباره جنگ آخر که از ۱۲۳۶ تا ۱۲۳۸ روی داده نوشته است. نامه دوم نیز در همین زمینه و درباره گفتگوهای صلح با کارگزاران عثمانی و حوادث پیش از عزیمت از نهادن به جانب بغداد و به این‌گونه است:

«عرض نواب نایب‌السلطنه دام ایام اجلاله این است که: چون کل دول‌کفر در این اوقات صلح و سازش دارند همیشه سعی و کوشش و تلاش و جهد من در این میانه این بود که غبار نقاری مابین دو دولت اسلام نباشد. تا پارسال کار از سلم و صلح گذشت، جای سازش نماند. بعد از مقدمه موش و بازیزد و ارجیش که به تبریز رسیدیم فوراً از جانب خود قائم مقام را به سازش فرستادیم. جواب درست ندادند. چندبار هم از گوشه و کنار در صلح زدیم و به جایی منجر نشد، تا امسال به خواست خدا و طالع شاهنشاه روحنا فداه آن شکست را خوردند و بعد از آن فوراً آدم فرستادیم و تکلیف صریح از جانب خود به صلح کردیم و بعد میرزاقی را فرستادیم و تعهد خدمت اقدس نمودیم و او را روانه کردند و وعده چهل روزه دادند که خبر برسانند، وفا نشد و با وجود این مطلب باز چندبار به توسط انگلیسی‌ها به ایلچی متوقف اسلامبول اظهار شده است و هنوز به هیچ وجه جواب نرسیده و به شدت از اطراف و جوانب در تدارک جنگند و هیچ اثری از صلح و سازش معلوم نیست و با وصف این مطلب هرگاه ما، که چاکران این دولت و سرحددار این مملکت می‌باشیم، به امید صلح بنشینیم و از تدارک کار غافل شویم خلاف مصلحت دولت قاهره است و این مطلب را از روی بلدیت و فدویت صریحاً عرض می‌کنم که: هرگاه پیش‌دستی از جانب ما نشود و ماه دویم بهار داخل خاک دشمن نشویم و آنقدر تأمل کنیم که جوزا و سرطان بر سد و قشون و توپخانه و استعداد و جیره رومی از اطراف و جوانب جمع شود و اکراد و احشام خانه و عیال و دواب و اموال خود را در ییلاقات و مضافات جا دهند و سواره و سپاهی از اطراف مثل مور و ملنخ هجوم آور شوند اگر جنگ خواهیم بکنیم یا صلح خواهیم بکنیم کار مشکل می‌شود و چاره دشوار خواهد شد و کبر و غرور رومی در صلح و قوت و زورشان در جنگ بسیار بسیار زیاد خواهد شد، ولکن هرگاه از این جا زود حرکت شود و تا ییلاقات برف

دارد و در شقاق نمی‌توان زیست داخل ملک دشمن بشویم و قبل از آنکه قشون عثمانی جمع شود شرارة اشرار اکراد را، که مایهٔ هر شر و فساد همان‌ها هستند، به فضل و کرم الهی و طالع فیروز شاهنشاهی از هم بپاشیم و انشاء‌الله تعالیٰ از موش به پایین برآئیم، اگر خواهم جنگ بکنم یا صلح، به عون‌الله تعالیٰ آسان می‌شود و به اسهل وجهه میسر خواهد بود و کبر غرور رومی به تعارف و تملق بدل می‌شود و زور به عجز و قصور منجر خواهد گردید و به این جهات اگر رأی مبارک شاهنشاهی قرار گیرد که پیش‌دستی شود باید قشون سواره، که مأمور و مقرر می‌فرمایند، وقتی از آنجا حرکت کند که اوآخر حمل یا اگر بسیار دیر شود اوایل ثور به تبریز برسند، که قشون اینجا را معطلی دست نداده، بی‌انتظار با کمال استظهار، انشاء‌الله تعالیٰ، در همان اوقات عازم خدمت شوند و در این صورت که از ابتدای ثور به کار این طرف شروع شود امیدواریم که تا اوایل میزان، خواه به صلح و خواه به جنگ، فراغت از این طرف حاصل توان کرد. وقت قشون‌کشی سمت بغداد هم همان‌وقت‌هاست و کدام نعمت بهتر و بالاتر از این است که در این عزیمت ملوکانه پروانهٔ احصار ما بر سد در این سفر ملازم رکاب فلک فرسا شویم و جان‌ثاری در حضور مهر ظهور نماییم. در باب حرکت موکب جهان‌گشا امر اشرف همایون است، ولکن چون از روی کمال عاطفت از ما استفسار فرموده‌اند امثالاً لأمره الاعلى عرض می‌شود که موکب اقدس هر قدر زودتر از سلطانیه به سان سپاه و اجتماع عساکر ظفرپناه حرکت فرماید برای احتساب روس و روم و اطمینان ولایات سرحد بهتر و خوشتراست، ولکن معلوم است که زودتر از شهر شوال پر زور است و همان وقت‌ها بسیار بسیار مبارک و میمون است و از هیچ‌جا عایقی و گرفتاری نداشته باشد، بلکه پیشرفت همهٔ کارها به‌نوعی که بارها تجربه شده طالع همایون روزافزون شاهنشاهی است که به فضل و تأیید و توفیق الهی به هر کس آفتاب توجه سلطانی پرتوافکن شد و به هر طرف که وجهه عزم اقدس باشد هر کار که پیش آید بی‌زحمت و تشویش از پیش می‌رود و چون مقرر شده است که هر قراری در کار آن طرف داده باشد مفصل عرضه داشت خاکپای مبارک شود همین قدر عرضه داشت می‌شود که: حکومت شهر زور و بابان و توابع و مضائقات بر حسب اجازت همایون با محمد پاشا است و خاطر جمعی از صدق عقیدت و خدمتگزاری او که حالاً و مآلًا باید حاصل شود به چند شق ممکن الحصول است که یکی یکی عرض می‌شود: اولاً به گرفتن گرو، که چون پسرهای خوب او و عثمانیک، که هردو در کرمانشاه بودند و معهذا این مخالفت را در یک دوسال نمودند، گرفتن این طور گرو را مایهٔ خاطر جمعی ندانستم و قرار بر این دادم که وقت سفر خیر اثر عثمانیک خودش با

هزار سوار یا زیاده از اعیان و بزرگ‌زادگان بابان انشاءالله تعالی همراه باشند و در پیش روی سپاه منصور علائیه و آشکار با سپاه و سر عسکر عثمانی محاربی نمایند. ثانیاً به آمدوشد محمد پاشا و عثمانیک برادر شست که چندگاه قبل از این عثمان آمد، یک ماه در تبریز ماند و شب عید پاشا خودش استدعا کرده است، انشاءالله تعالی می‌آید و او که رفت باز عثمان به فضل خدا خواهد آمد و به شرط حیوة در مراجعت هم به همین ضابطه نخواهم گذاشت که بازار آمدوشد سرد شود.

ثالثاً با وجود قشون و سپاه و استعداد دولت قاهره در ولایت بابان است که تا حال ابراهیم خان سرتیپ، که بر جمعیت و سپاه بابان به مراتب شتنی غالب و قاهر است، در آنجاها بوده، در ایام سفر هم باز معتمدی در آنجاها نخواهم گذاشت و هر قدر قشون که از غازیان سرباز و سواره رکابی به ساخلو بگذارم عوض آن را از سواره بابان و به لباس دیگری به سفر نخواهم برد و در حقیقت جمعیت کردستان و ار杜兰 و ساوچبلاغ مکری همه پشت‌بند و معاون خواهد بود و اگر مقرون به صلاح دولت دانند اشارت خدیوانه در باب معاونت هنگام ضرورت خواهند فرمود.

رابعاً عده اسباب وحشتنی که امثال محمد پاشا را به هم رسیده از این است که بار سنگینی از نقد و جنس و طمع و توقع بر دوش بگذارند و از عهده بر نیایند و حجت و تمسکی بدھد و به وعده وفا ننماید و از جانبین اسباب وحشت فراهم آید و ما الحمد لله نه باری بر دوش او گذاشته‌ایم، نه طمع و توقعی داشته‌ایم، سهل است سهل است، پیشکش سرکار اقدس را هم که در حضرت همایون نقد متقبلیم و انشاءالله تعالی می‌دهیم. از او گوسفند و گاو و قاطر و یابو و این طور چیزها نوشته‌یم ابراهیم خان بگیرد و به قشون مأموره بدھد و به فضل خدا حساب این تنخواه را هر طور باشد از جنس نابکار و نقد نارواج تا خودمان به سفر نرفتایم می‌پردازیم و یقین است که همین که تنخواه را پرداخت و حسن خدمت ظاهر ساخت عبث عبث این خدمت را ضایع نمی‌کند و بعد از دادن پول خلاف رسم و راهی که زحمت‌افزای خاطر همایون شود نخواهد کرد.

خامساً ولایت شهر زور و کوی و جریر از سه طرف به ساوچبلاغ و ار杜兰 سرحدات کردستان و کرمانشاهان اتصال دارد، که ممالک محروسه سرکار شاهنشاهی است و یک طرف آن به محل اختیار وزیر بغداد متصل است، در هر راه آشوب و فسادی در آن ولایت و این طایفه بهم رسید از همان یک طرف است و بس. آن یک طرف در این اوقات که ابراهیم خان سرتیپ و محمد پاشا تا حوالی موصل رفته‌اند و کرکوک و اربیل و پل سرخ

غاشیه ارادت و اطاعت بر دوش کشیده‌اند وزیر بغداد نوعی از در خدمت و سازش درآمده است که تا حال دوشه بار آدم او نزد سرتیپ و محمدپاشا آمده و از قراری که نوشته بودند جملگی کار آنچا رویه راه شده، اگر قبل از رفتن ما به سفر انشاء الله تعالی به طوری که منظور و مقصود اولیای دولت قاهره است کار بغداد و وزیر پیشرفت بهم رساند از آن طرف هم اطمینان حاصل می‌شود و آن هم در حکم ولایات محروسه شاهنشاهی خواهد بود و هرگاه پیشرفت بهم رساند عزمی که در کار بغداد وجهه همت والانهمت سلطانی است در همین بهار و تابستان امر آنچا را اتمام خواهد کرد و اگر ناتمامی بماند در فصل پاییز، که به شرط حیات وقت مراجعت ما خواهد بود، انشاء الله قشلاق زمستان را در گرمسیر عراق عرب می‌توان کرد و بغداد را بالفعل از تصدیق فرق همایون آن استعداد نمانده که تاب صدمه لشکر جهان‌آشوب شاهنشاهی را بیارد.

سادساً عبدالله پاشا، که اکبر و اسن اولاد پاشایان بابان است، با مساوی هزارخانه از اصل ایل بابان، که اکثری از معاريف و آقایان و اکابر می‌باشند، این جاست و با کمال احترام و اعزاز او را نگاه داشته‌ایم و نظر داریم که این روزها در حدود ساوچبلاغ بخش و تیولی به او بدھیم و چون هرکسی از اهل روزگار را به بیم و امید باید نگاه داشت این راه بیم محمودشاه خواهد بود و به این قاعده و اسلوبی که به این تفصیل عرض شد امیدواریم که عیب و نقصی در خدمت این طرف از غیبت و حضور ما روی ندهد. به فضل خدا و باطن ائمه اطهار متوكیم و به امداد طالع اقدس همایون متولی و آنچه تدبیر به خاطر ما رسیده به این تفصیل بیان کرده‌ایم و می‌کنیم و انشاء الله تعالی با تقدیر موافق خواهد شد و استدعا داریم که در هریک از این فقرات هرآنچه به خاطر عرش مظاهر برسد وحی و تنزیل به ارشاد و هدایت فرمایند و خطاب مبارک زودتر بر سد که هیچ جزئی کاری بی اجازت و عرض شهریاری نشود».

به جز این دو نامه که به گمانم در جایی چاپ نشده است در منشآت قائم مقام نیز چند نامه درباره همین وقایع و جنگ‌های عباس‌میرزا با ترکان عثمانی است که قائم مقام از جانب وی به فتحعلی شاه نوشته است.

ایران و افغانستان

هنگامی که قاجارها به پادشاهی رسیدند بازماندگان نادرشاه هنوز در خراسان فرمانروایی داشتند. آقامحمدخان آخرین بازمانده این خاندان شاهرخ شاه را برآورداخت و قاجارها با امیران افغانستان همسایه شدند.

از آغاز قرن سیزدهم در همسایگی افغانستان رقابت‌های روزافزون در میان نیروهای مختلف درگرفت. انگلیسی‌ها برای حفظ مستعمرات خود در هند و جلوگیری از دستبرد روس‌ها که پی‌درپی در آسیای مرکزی به هندوستان نزدیک‌تر می‌شدند و آسان‌ترین راه پیمودن افغانستان بود همه کوشش خود را به کار می‌بردند که در آن سرزمین بر دیگران برتری بیابند و افغانستان را ناحیه‌ای متمایل به خود در سر راه هندوستان بکنند. روس‌ها ناچار شتاب داشتند هرچه زودتر به مرزهای افغانستان برسند و بر سراسر آسیای مرکزی دست بیندازنند و قهرآمی بايست از راه مردو بلخ و هرات به این مقصد برسند. دولت ایران نیز هرات را جزو خاک خود می‌دانست و می‌کوشید از روس‌ها یاری بگیرد و نگذارد که هرات به دست افغان‌ها و درحقیقت به دست انگلیسی‌ها بیفتند. سرزمین هرات تا آن زمان همیشه جزو خاک ایران بود و نفوذ ایران در آنجا انگلیسی‌ها را همواره نگران می‌کرد. انگلیسی‌ها در سراسر دوره قاجارها کوشیده‌اند ایران را کاملاً ناتوان کنند تا نه یارای یاوری با روس‌ها را داشته باشد و نه بتواند از نفوذ خود در افغانستان بهره‌مند گردد و ناحیه هرات را نگاه بدارد.

زمان شاه پسر تیمورشاه درانی که از ۱۲۰۷ تا ۱۲۱۵ در افغانستان فرمانروایی داشت و مردی خونخوار و دشمن انگلیسی‌ها بود در ۱۲۰۹ که خبر انقراض بازماندگان نادر را در خراسان شنید سفيری به ایران فرستاد و ظاهراً اظهار دوستی کرد اما در ضمن نادر میرزا پسر شاه را هم پناه داد تا بهانه‌ای داشته باشد و با ایران درافت. چون خبر کشته شدن آقامحمدخان به او رسید و سرکردگان خراسان بنای سرکشی را گذاشتند وی لشکریانی مأمور یاری با نادر میرزا کرد و با او به مشهد فرستاد. در ۱۲۱۳ نادر میرزا مشهد را گرفت و برخی از سران خراسان را با خود یار کرد. در این هنگام فتحعلی شاه با صادق‌خان شفاقی که از همکاران آقامحمدخان بود و در کشتن او دست داشت در لشکرگاه شوشی جواهری را که با او بود ربوده و با سپاهیان خود رهسپار تهران شده بود می‌جنگید اما فتحعلی شاه در قزوین وی را شکست داد و وی فرمانبردار فتحعلی شاه شد. تا وی تسليم نشده بود فتحعلی شاه با افغان‌ها در نیفتاد و چون وی از پای درآمد در ۱۲۱۴ سه دسته سپاه به فرماندهی فتحعلی شاه و صادق‌خان شفاقی و محمد ولی خان قاجار از شمال و مرکز به خراسان حمله برداشت. نادر میرزا تاب نیاورد و تسليم شد و سرانجام در ۱۲۱۷ محمد ولی میرزا حکمران خراسان او را گرفتار کرد و به تهران فرستاد. فتحعلی شاه دستور داد زیان و دو دستش را بریدند و وی از این سیاست جان سپرد. سران خراسان از آن جمله جعفرخان بیات حکمران نیشابور و ممش خان حکمران چناران نیز در ریبع الاول ۱۲۱۴ تسليم شدند و فتحعلی شاه حکمرانی همان نواحی را به ایشان داد.

در این میان محمود میرزا برادر زمان شاه در قندهار و هرات مردم را بر برادرش بر می‌انگیخت و از جمله پاینده‌خان معروف به سرفرازخان سرکرد طایفه بارک‌زاوی بود که با وفادارخان وزیر رقابت داشت. پس از کشته شدن پاینده‌خان پرسش فتحخان در هرات به محمود پناه برد و وی را وادار کرد از تیره درانی یاری بخواهد زیرا که مادر محمود از گروه پویل‌زاوی از تیره درانی و مادر زمان شاه از تیره یوسف‌زاوی بود که با یکدیگر رقابت داشتند. پس از کشته شدن آقامحمدخان زمان شاه محمود را از هرات بیرون کرد و وی با پسر خود کامران از راه سیستان و اصفهان و کاشان در رمضان ۱۲۱۲ وارد تهران شد و پس از یک ماه فتحعلی شاه او را به کاشان فرستاد و سال بعد به درخواست محمود وی را به حکمرانی هرات گماشت و برخی از سرکردگان خراسان را به یاری او مأمور کرد.

محمود چندی در حوالی هرات و فراه با قیصر میرزا پسر زمان شاه که برادرزاده‌اش بود زد و خورد کرد و سرانجام افغان‌ها محمود را رها کردند و او بار دیگر از راه خراسان به یزد

رفت و از فتحعلی‌شاه یاری خواست و به دستیاری سران خراسان در ۱۲۱۶ بار دیگر در هرات به حکمرانی نشست و تا ۱۲۱۸ از جانب فتحعلی‌شاه حکمرانی آن شهر را داشت. در این میان در سال ۱۲۱۵ زمان‌شاه را کور کردند و دستش از کار کوتاه شد و در ۱۲۲۴ شجاع‌الملک معروف به شاه‌شجاع به فرمانروایی رسید و وی هرات را گرفت و محمود برادرش بار دیگر به سرکردگان خراسان متولّ شد و به همین جهت کشمکش در میان این دو برادر تا ۱۲۲۴ دوام داشت و در این سال محمود بر هرات و قندهار استیلا یافت. در سال ۱۲۳۲ دوست‌محمدخان و فتح‌خان وزیرش هرات را گرفتند و تا ۱۲۴۵ در دست ایشان بود و در این سال محمود به یاری دولت ایران در قسمت غربی افغانستان فرمانروایی یافت. جنگ دوم ایران با روسیه از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ و گرفتاری‌های پس از آن مانع شد که دولت ایران در افغانستان کاری بکند و به همین جهت در ۱۲۴۵ کامران‌میرزا پسر محمود در افغانستان پیش برد و در برابر ایران قیام کرد. سرانجام در ۱۲۴۹ عباس‌میرزا نایب‌السلطنه که اوضاع آذربایجان را پس از جنگ با روس‌ها آرام کرده بود مأمور سرکوبی کامران و جنگ با افغان‌ها شد. پس از آن‌که به مشهد رسید پسر خود محمد‌میرزا را که سپس به نام محمدشاه به پادشاهی رسید با پسر دیگر خسرو‌میرزا و چند تن از سران خراسان مأمور فتح هرات کرد. سپاهیان ایران که بیش از سی و پنج هزار تن می‌شدند شهر هرات را محاصره کردند و کامران‌میرزا پس از اندک مقاومتی شکست خورد و از کارگزاران انگلیس در هندوستان یاری خواست و ایشان آشکارا به میدان جنگ به یاری او آمدند. در همین هنگام عباس‌میرزا در مشهد در روز ۱۰ جمادی‌الآخره ۱۲۴۹ در ۴۸ سالگی از بیماری که یک پزشک انگلیسی درمان می‌کرده است و چندان سخت نبوده درگذشت و پسراش ناچار دست از محاصره هرات کشیدند و سپاهیان ایران از آنجا بازگشتند.

پس از آن بار دیگر در ۱۲۵۷ در زمان محمدشاه و بار سوم در ۱۲۷۳ در زمان ناصرالدین‌شاه ایرانیان نزدیک بود هرات را بگیرند و این دویار هم دخالت مأموران انگلستان مانع شد.

سیاست انگلستان

داستان غم‌انگیز «رقابت روس و انگلیس در ایران» که تا انقلاب روسیه صد سال بارها آشتفتگی در اوضاع ایران فراهم آورده است هنگامی آغاز شد که ناپلئون بناپارت را اوضاع جهان از تصرف هندوستان ناتوان کرد و تزارهای روسیه روزبه‌روز در آسیای مرکزی به

سرحدات افغانستان که دروازه هندوستان بود و از زمان اسکندر مقدونی هر بیگانه‌ای که وارد هند شده بود از آن راه پیش رفته بود نزدیک‌تر می‌شدند و در این میان انگلیسی‌ها همواره کوشیده بودند ایران را به دست روس‌ها ناتوان کنند تا رقیبی توانا در داخله افغانستان و هندوستان که از هر حیث زمینه فرهنگ و تمدن ایران بودند نداشته باشند چنان‌که تا سال ۱۸۵۰ میلادی (۱۲۶۶ ه.) زبان رسمی حکومت انگلیس در هندوستان باز زبان فارسی بود و سرانجام توانستند آن را برآورد آزند و زبان انگلیسی را جانشین آن بکنند.

از روزی که انگلیسی‌ها توانستند در ۱۲۲۳ مأموران ناپلئون را از ایران برآورند تا چندی چندان نگرانی از روس‌ها در ایران نداشتند زیرا که روس‌ها در آسیا نخست ضرب شست خود را به دولت ایران و دولت عثمانی نشان دادند و پس از آن در آسیای مرکزی پیش رفتند و سرانجام به مرزهای افغانستان رسیدند. هر قدمی که بدان سو بر می‌داشتند بر نگرانی انگلیسی‌ها می‌افزود و تا انقلاب روسیه این نگرانی باقی بود و پس از آن گونه دیگر گرفت و به صورت پیکار با کمونیسم در مرزهای هندوستان درآمد.

هنگامی که انگلیسی‌ها نخستین گام‌ها را در سیاست ایران برداشتند میرزا شفیع مازندرانی صدراعظم ایران که در ۱۹ رمضان ۱۲۳۴ درگذشت و میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی شاعر معروف که نخست منشی‌الممالک لقب داشت و سپس معتمد‌الدوله لقب گرفت و نخستین وزیر امور خارجه ایران شد و در روز دوشنبه ۵ ذی‌حجه ۱۲۴۴ از جهان رفت طرفدار سیاست فرانسه در ایران در برابر روس‌ها بودند. پس از میرزا شفیع مازندرانی حاج محمد حسین خان امین‌الدوله معروف به صدر اصفهانی صدراعظم فتحعلی‌شاه شد که اعتمام‌الدوله لقب گرفت و تا پایان ۱۲۳۹ زنده بود. وی و خاندانش که کارهای مهم سپرده به ایشان بود آشکارا مخالف سیاست فرانسه و هواخواه سیاست انگلستان بودند. پس از آن الله‌یارخان آصف‌الدوله قاجار پسر میرزا محمدخان بیگلریگی که برادرزن عباس‌میرزا و دایی محمدشاه بود به صدارت رسید و وی نیز دنباله سیاست حاج محمد‌حسین خان صدر را گرفت و چون در جنگ دوم در تبریز اسیر و زندانی روس‌ها شد قهرآکینه ایشان را در دل داشت.

از اسناد انگلیسی صریحاً بر می‌آید که کارگزاران دولت انگلستان در ایران راه این گونه رشوه‌خواری‌ها را باز کرده بودند و حتی به برخی از عمال مؤثر دولت قاجارها ماهیانه منظم می‌داده و به وارثان برخی از ایشان هم پس از مرگ آن وظیفه خوار تا چندی این ماهیانه را پرداخته‌اند و در اسناد خود صریحاً به اسم و رسم اشاره کرده‌اند و مبالغ آنها را نوشته‌اند.

یکی از شگفت‌ترین وسایلی که برای فریقتن از راه پول به کار بردند و عده‌ای است که در عهداً نامه‌ها کرده‌اند که هرگاه جنگی در میان ایران و یکی از کشورهای فرنگ (یعنی روسیه) دربگیرید سالی دویست هزار تومان به ایران بدنهند و سخت آشکار است که با این دویست هزار تومان که مبلغ بسیار ناچیزی بوده و هرگز نپرداخته‌اند می‌خواسته‌اند ایران را بفریبند که با روسیه بجنگد و خود را ناتوان سازد و در افغانستان و مرزهای هندوستان مزاحم نباشد.

در دربار فتحعلی شاه چندتین دیگر در سیاست آن روز مؤثر بوده‌اند. نخست میرزا عیسی قائم مقام معروف به میرزا بزرگ پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی است که وی نیز مانند پسر پیشکار عباس میرزا نایب‌السلطنه بوده و در ۲۵ ذی‌قعده ۱۲۳۷ درگذشته است. پس از او حاج میرزا مسعود انصاری مستوفی مترجم زبان فرانسه بوده که بعد از این‌جا وزیر امور خارجه شده است. دیگر میرزا ابوالحسن خان شیرازی داماد و خواهرزاده حاج محمد ابراهیم خان اعتمادالدوله بوده که بارها به سفارت به لندن و سن‌پترزبورگ رفته و دومین وزیر امور خارجہ فتحعلی شاه شده است. دیگر میرزا بابای حکیم باشی از کسانی است که عباس میرزا برای تحصیل طب به انگلستان فرستاده و ناچار انگلیسی می‌دانسته و رابط در میان کارگزاران انگلیس و دربار ایران شده است.

نخستین روابط ایران با انگلستان

انگلستان از زمان صفویه با ایران روابطی داشته و ناوگان انگلیس در تصرف جزیره هرمز و جنگ با پرتغالیان در زمان شاه عباس اول با ایران یاری کرده است. در آغاز که انگلیسی‌ها به عنوان نمایندگان شرکت هند وارد هندوستان شدند برای تأمین سیاستی که پیش از این بدان اشاره رفت روابطی که با ایران بهم زدند ظاهرًاً روابط بازرگانی بود که سپس به روابط سیاسی بدل شد.

نخستین سفيری که از جانب فرمانفرماي کل هندوستان به ایران آمد مهدی علی خان بهادر جنگ بود که در ربيع الاول ۱۲۱۴ (اوت ۱۷۹۹) به ایران آمد و نامه‌ای را که از دربار انگلستان آورده بود با نامه و هدایای فرمانفرماي هند به فتحعلی شاه داد و از او خواست مانع تاخت و تاز حکام محلی افغانستان به هندوستان بشود. وی پس از چندماه به هند بازگشت و پس از او سرچان ملکم با پانصد تن همراهان هندی و انگلیسی از دربار انگلستان و حکومت هند مأمور ایران شد. وی در آغاز ربيع الثانی ۱۲۱۵ (اواخر اوت ۱۸۰۰) وارد بندر بوشهر شد و دولت ایران فتحعلی خان نوری را گماشت که از او در فارس پذیرایی کند.

جان ملکم در این سفر راه تازه‌ای در سیاست باز کرد و آن این بود که بی‌دریغ هدایا و پول‌هایی را که با خود آورده بود به کسانی که با او سروکار داشتند می‌داد و از راه فارس و اصفهان به تهران رسید و حاج محمدابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم که زودتر از دیگران بدان سیاست گروید وی را در خانه خود پذیرفت و در جمادی‌الاولی (سپتامبر ۱۸۰۰) فتحعلی‌شاه به او بار داد و الماس‌های درشت گران‌بها و آیینه‌های قدی و پارچه‌های فاخر که ارمغان آورده بود به او داد. فتحعلی‌شاه هم یک خنجر جواهرنشان و یک شمشیر جواهرنشان به او داد.

در این سفر ملکم قرارهایی با دربار ایران گذاشته است که ظاهراً به عهدنامه یا قرارداد امضاشده‌ای مبدل نشده و نتایج آن این بوده است که فتحعلی‌شاه به یاری سپاه ایران زمان‌شاه را از حمله به هندوستان بازدارد و هرگاه وی به هند حمله کند دولت ایران از اتحاد با او در برابر انگلستان خودداری کند. گذشته از آن دولت ایران برخی امتیازهای بازرگانی به سوداگران انگلیسی و هندی داد از آن حمله می‌توانستند در بندهای ایران تجارت بکنند بی آنکه مالیاتی بپردازنند و برخی از کالاهای انگلستان مانند مواد فولادی و سربی و قماش را از گمرک معاف کردند. در برابر این تعهدات ایران، جان ملکم از طرف دولت انگلیس به عهده گرفت که اگر دولت افغانستان یا دولت فرانسه به خاک ایران دستبرد برساند دولت انگلستان از یاری دریغ نکند.

در اسناد انگلیسی متذکر شده‌اند که در این مأموریت جان ملکم دولت انگلیس دو میلیون روپیه خرج کرده است و در برابر خطر حمله زمان‌شاه به خاک هندوستان دفع شد و حمله ایرانیان به هرات وی را از تاخت و تاز به هند مانع شد. جان ملکم سه ماه در تهران ماند و هنگام بازگشت فتحعلی‌شاه حاج خلیل‌خان قزوینی ملک التجار را که به سفارت فوق العاده مأمور هندوستان کرده بود با وی به آنجا فرستاد. وی مأمور بود که پس از برخورد با فرمانفرمای هندوستان به لندن برود.

در آن هنگام بمی مهم‌ترین مرکز حکومت انگلیس در هند بود و وی را به خوشروی در آنجا پذیرفتند و نزدیک دویست تن از سربازان بومی را برای پاسبانی او گماشتند. وی مدتی در آن شهر ماند تا آنکه در سال ۱۲۱۹ روزی هنگام غروب همراهاش مشغول شکار شدند و با چند تیر پرنده‌گان را شکار کردند. پاسبانان هند که کشن جانوران را مجاز نمی‌دانستند به خشم آمدند و گروهی از مردم هم که از مأموران انگلیسی کینه در دل داشتند به جایگاه سفیر ایران حمله کردند و در آن زد خورد حاج خلیل‌خان کشته شد.

حکمران بمبئی آن مردم غوغایی و آن دویست تن سرباز را که از وی دفاع نکرده بودند زندانی کرد و لرد ولزلی^۱ فرمانفرمای هندوستان معذرت نامه‌ای به فتحعلی شاه نوشت و با کنسول انگلیس در بصره و چندتن از اعیان بمبئی که همه سیاهپوش بودند فرستاد و ایشان در چمن سلطانیه نزد فتحعلی شاه رفتند. وی در این زمینه سختگیری نکرد و خواستار شد کسانی را که زندانی کرده بودند آزاد کنند و محمد نبی خان خواهرزاده آن سفیر را به جای او با همان هیئت در همان سال ۱۲۱۹ به هند فرستاد. حکومت هندوستان هم قرار گذاشت هرماه مبلغ دوهزار روپیه به اسم عیل خان پسر حاج خلیل خان تا زنده است بپردازد و پس از چندی از این کار خودداری کردند.

محمد نبی خان نخست مأموریت داشت از هندوستان به لندن برود ولی وی پس از پنج ماه در نگ در هندوستان به ایران بازگشت زیرا که فتحعلی شاه با فرانسویان رابطه‌ای به هم زده بود و او را به ایران خواست و حکمرانی بندرهای خلیج فارس را به او داد.

در این هنگام برای پاسبانی از هندوستان مخصوصاً در برابر حمله‌های فرانسویان دولت انگلیس در خلیج فارس و سایلی برمی‌انگیخت و از آن جمله به جزیره خارک نظر داشت که فرانسویان نیز خواستار مالکیت آن شدند و انگلیسی‌ها می‌خواستند آنجا را مرکز ناوگان خود در دهانه شط العرب قرار بدهند. سر هرفرد جونز^۲ کنسول انگلیس در بغداد که بعدها وزیر مختار انگلستان در تهران شد و نایب کنسول آن دولت در بصره مأمور شده بودند مراقب اوضاع ایران و روابط ایران با فرانسه باشند و دنباله کار جان ملکم را در ایران بگیرند اما نزدیکی ایران با فرانسه به این کار مجال نمی‌داد و تا اواسط سال ۱۲۲۱ ایران با حکومت هندوستان و دولت انگلستان رابطه‌ای نداشت. در ضمن وضع ایران در افغانستان نیز مانع از نزدیکی به کارگزاران انگلیس در هند بود.

در ۱۲۲۱ انگلیسی‌ها کوشیدند دوباره روابطی با ایران به هم زنند و در این موقع بار دیگر جان ملکم را به ایران فرستادند، اما فتحعلی شاه اجازه ورود به او نداد و وی از این توهینی که به نماینده کمپانی هند شرقی شده بود بسیار خشمگین شد و چون به هند برگشت اصرار داشت که انگلیسی‌ها جزیره خارک را تصرف کنند. لرد میتو^۳ فرمانفرمای هندوستان هم این پیشنهاد را پذیرفت اما چون مطمئن شدند که ناپلئون از لشکرکشی به هند از راه ایران منصرف شده است این کار را نکردند.

1. Wellesley

2. Harford Jones

3. Minto

با این همه انگلیسی‌ها از زمان جان ملکم و سفر نخستین او به ایران دستیاراتی در گوشه و کنار و بیشتر در دربار داشتند که می‌کوشیدند سیاست فرانسه را در ایران نابهره بگذارند. گرفتاری‌های ناپلئون هم در میدان‌های جنگ اروپا وی را ناگزیر کرد که ایران را به خود رها کند و چون روس‌ها به ایران تاختند و فرانسویان در برابر ایشان حمایتی از ایران نکردند قهرآ نفوذ فرانسه در ایران از میان رفت و هنوز فرستادگان ناپلئون در ایران بودند که دوباره روابطی در میان ایران و انگلستان برقرار شد.

پیدا است که بی‌قیدی ناپلئون درباره ایران و حمله روس‌ها به مرزهای قفقاز وسیله‌ای برای هوایخواهان سیاست انگلیس فراهم کرد که پیش ببرند و کار به جایی رسید که فرستادگان ناپلئون در ایران در امان نبودند و بی‌پاسبان از خانه بیرون نمی‌رفتند. در ضمن نیروی دریایی انگلیس در خلیج فارس برای قدرت‌نمایی در برابر ایران گرد آمده بود و سر هر فرد جونز سفیر تازه انگلستان با ارمغان‌های فراوان در یک کشتی جنگی در برابر سواحل ایران در خلیج فارس منتظر بود که بتواند وارد ایران شود و به وسیله حکمران بوشهر و حکمران بندر ریگ پیشنهادهایی به دولت ایران می‌کرد. پیدا است که در این هنگام دیگر مانعی در میان نبود. پیشرفت سیاست فرانسه در ایران تنها انگلیسی‌ها را از تاخت و تاز به مرزهای هندوستان هراسان نمی‌کرد بلکه نگرانی انگلستان بیشتر از این بود که افسران فرانسوی در ایران به تربیت سربازان ایرانی و رواج اصول نظام جدید و ساختن اسلحه و ریختن توپ با شوری هرچه بیشتر آغاز کرده بودند و ارتش ایران داشت به جایی می‌رسید. قهرآ نیرومندشدن ایران به زیان انگلستان و منافع آن در افغانستان و هندوستان بود و به همین جهت رفتمن افسران فرانسوی از ایران سیاست انگلستان را کاملاً تأیید می‌کرد.

مرحله دوم روابط با انگلستان

همین‌که فرستادگان ناپلئون و افسران فرانسوی از تهران رفتند که از راه آذربایجان به فرانسه برگردند و روس‌ها وارد جنگ شده بودند فتحعلی شاه به حکمران اصفهان دستور داد سفیر انگلستان و همراهانش را به تهران روانه کند و نوروزخان قاجار را مأمور پذیرایی از ایشان کرد. هر فرد جونز وزیر مختار و سفیر فوق العاده با برون¹ کنسول انگلیس در بوشهر و موریس² دیر سفارت و ماطاووس ارمنی خزانه‌دار سفارت و شصتن سپاهی هندی و

صدتن خدمتگزار ارمنی و هندی در آغاز ماه ذیحجه ۱۲۲۳ وارد اصفهان شد و روز ۲۶ ذیحجه به تهران رسید و حاج محمدحسین صدر اصفهانی که در آن زمان امین‌الدوله لقب داشت و مستوفی‌الممالک یعنی متصدی کارهای مالی کشور بود او را در خانه مسکونی خود در تهران پذیرفت.

این سفیر روز سوم محرم ۱۲۲۴ (۱۸۰۹ فوریه ۱۸۲۲) با شش تن از اعضای سفارت نزد شاه رفت و نامه‌های ژرژ سوم پادشاه انگلستان را با الماس درشتی که چهل هزار تومان ارزش داشت به او داد و مترجم او مقاصد دولت انگلیس را درباره بستن قرارداد دوستی و لغو تعهدات نسبت به فرانسه گفت و فتحعلی‌شاه همه آنها را پذیرفت. قراری که در این هنگام دولت ایران با دولت انگلستان گذاشته در عهدنامه ۱۲۲۴ منعکس شده که پیش از این در صحایف ۴۰۵-۴۰۲ چاپ شده است.

اندک زمانی پس از ورود جونز به تهران و تهیه زمینه قرارداد ۱۲۲۴ جان ملکم که بیش از همه کارگزاران انگلیسی در کارهای ایران ورزیده بود و در دربار فتحعلی‌شاه آن نفوذ را داشت به ایران آمد و بار دیگر فرمانفرمای هندوستان وی را مأمور ایران کرد. وی نزد فتحعلی‌شاه رفت و در امضای قرارداد سفارش کرد و پیشنهاد کرد که سفیری از ایران به انگلستان برود و پس از دو ماه به هند بازگشت و این بار عهد و میثاق خود را با کسانی که در سفر اول جلب کرده بود استوار تر کرد. جونز پس از امضای قرارداد با همراهان خود به تبریز رفت تا دل عباس میرزا نایب‌السلطنه را نیز کاملاً به دست بیاورد و تا ۱۲۲۶ (۱۸۱۲ م.) در ایران ماند.

هنگامی که فتحعلی‌شاه خواست سفیری به لندن بفرستد جز میرزا ابوالحسن شیرازی که بعدها به نام حاج میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه معروف شد و خواهرزاده و داماد حاج محمدابراهیم اعتمادالدوله شیرازی صدراعظم سابق بود کسی در ایران نبود که او را مناسب برای این گونه مأموریت‌ها بدانند و چنان می‌نماید که وی از آغاز در کارهای سیاسی و روابط با انگلیسی‌ها وارد شده بود و چنان جلب اعتماد ایشان را کرده بود که بعدها مقری سالیانه از خزانه انگلستان درباره‌اش برقرار کردند. فتحعلی‌شاه وی را به این کار مأمور کرد و از آن روز به میرزا ابوالحسن ایلچی معروف شد و سرانجام سمت «وزیر دول خارجه» را به او دادند. چون می‌بایست وی از راه آسیای صغیر و ترکیه به انگلستان برود نامه‌ای به سلطان مصطفی خان چهارم آل عثمان نوشتند که به دست جانشین وی سلطان محمود خان دوم رسید و از او باری خواستند وارمغان‌های چند مانند رشته‌های مروارید و شال‌های کشمیری

و قالی‌های ابریشمی و حقه‌های پازهر برای پادشاه انگلستان فرستادند و وی در اوایل ریبع‌الثانی ۱۲۲۴ (اواسط مه ۱۸۰۹) با جیمز موریه^۱ دبیر اول سفارت و معاون جونز مؤلف معروف کتاب حاجی بابا اصفهانی و کتاب‌های دیگر از تهران رهسپار شد.

چون در عهدنامه ۱۲۲۴ انگلیسی‌ها در برابر ایران تعهداتی کرده بودند و شتاب داشتند هرچه زودتر آن عهدنامه را عملی کنند بار سوم جان ملکم را با هیئتی از افسران و آموزگاران نظامی انگلیسی و وسائل جنگی به ایران فرستادند. ایشان در ریبع‌الثانی ۱۲۲۵ وارد بوشهر شدند و فتحعلی‌شاه مهراب خان بکشلوی افشار را که از خدمتگزاران نزدیکش بود مأمور پذیرایی ایشان کرد و در ۱۵ جمادی‌الاولی (۱۸۱۰ ژوئن) در چمن سلطانیه نزد فتحعلی‌شاه رفتند و ذخایر جنگی را به او رساندند.

ملکم چهارتن افسر انگلیسی را که برای خدمت و فرماندهی ارتش ایران با خود آورده بود به این‌گونه به فتحعلی‌شاه معرفی کرد: ۱. لیندسه بتون^۲ افسر توپخانه که مرد تنومندی بود و چند سال در ایران ماند و حتی فرمانده کل سپاه ایران شد. ۲. کریستی^۳ افسر پیاده نظام، ۳. مونتیث^۴، ۴. پوتینجر^۵، از این افسران بیش از همه کریستی در ایران ماند و در جنگ اول با روسیه بالشکریان عباس‌میرزا همراه بود و در آن جنگ کشته شد. پوتینجر بعدها از ایران به افغانستان رفته و کتاب سفر افغانستان را در آن هنگام نوشته است. هنوز ملکم در ایران بود که از لندن خبر رسید پادشاه انگلستان عهدنامه ۱۲۲۴ را امضا کرده و سفیر دیگری به ایران خواهد فرستاد. به همین جهت ملکم از ایران به هندوستان بازگشت.

مرحله سوم روابط با انگلستان

ژرژ سوم چند بار میرزا ابوالحسن را به حضور خود پذیرفت و در اوایل سال ۱۲۲۶ (اوایل ۱۸۱۱ م.) سرگور اوزلی^۶ را به جای هرفرد جونز به سفارت به ایران فرستاد و سفیر ایران نیز با او همراه شد که به ایران برگرد. ایشان از راه دریاهای جنوب و خلیج فارس به ایران آمدند و تا بوشهر کشته ایشان سه بار گرفتار توفان شد. سرانجام در ماه شوال ۱۲۲۶ وارد تهران شدند و روز ۲۰ شوال (۷ نوامبر ۱۸۱۱) فتحعلی‌شاه سفیر جدید انگلستان را به حضور پذیرفت و سفیر الماس گرانبهایی که ۲۵ قیراط وزن داشت هدیه پادشاه انگلستان

1. James Morier

2. Lindsay Bethune

3. Christie

4. Monteith

5. Pottinger

6. Gore Ouseley

را به او داد. همسر گوراوزلی نیز از دربار انگلستان مأمور شده بود که نماینده ملکه انگلیس در برابر ملکه ایران باشد غافل از آنکه فتحعلی شاه ۱۵۸ زن داشت که به اسم و رسم در تاریخ معروف‌اند. هنگامی که سفیر وارد تهران شد و مأموریت همسر خود را به دربار اطلاع داد دشواری شگرفی پیش آمد و آن این بود که نمی‌دانستند کدامیک از این زنان را به عنوان ملکه ایران معرفی کنند و هرچه کوشیدند زنی را که مسن‌تر بود و زودتر از دیگران به عقد شاه درآمده بود این عنوان بدنهند زنان دیگر و فرزندان و مخصوصاً پسرانشان رضایت نمی‌دادند و مدتی مديدة گرفتار حل این دشواری بودند و همسر گوراوزلی همچنان انتظار روز باریافتند به حضور ملکه ایران را داشت. سرانجام به زحمت بسیار زنان شاه را راضی کردند که آن روز یکی از همسران وی را که از او فرزند نداشت و کمتر به او حسد می‌بردند به عنوان ملکه ایران به همسر سفیر معرفی کنند و وی با یکی از خواجه‌سرايان از آن ملکه مصنوعی آن روز باریافت و عنبرچه الماس نشان گران‌بهایی را که ارمغان ملکه انگلستان برای ملکه ایران بود به او داد. معروف است که زنان دیگر که در مجلس حاضر بودند همین‌که آن هدیه قیمتی را دیدند بر سر زن سفیر هجوم آوردند و آن ارمغان را ربودند و نگذاشتند به حریفان تعلق بگیرد.

ازجمله همراهان گوراوزلی و اعضای سفارت میجر دارسی تولد¹ که مدتی در ایران ماند و دیگر یکی از خویشاوندان سفیر سر ویلیام اوزلی بود که تأیفاتی درباره ایران دارد. در استاد ایرانی نوشته‌اند که اوزلی زبان‌های فارسی و ترکی و هندی را می‌دانست و چنان می‌نماید در این زمینه اغراق نگفته باشند زیرا که وی در کتاب‌هایی که نوشته‌اگاهی خود را از زبان فارسی و ترکی نشان داده است. نیز در استاد ایرانی نوشته‌اند که مردی چرب‌زیان و خوشروی بوده و در شاه و درباریان نفوذ یافته است.

گوراوزلی مبلغی را که انگلیسی‌ها برای مخارج آذربایجان و عده کرده بودند با سی هزار تفنگ و بیست توپ که از انگلستان فرستاده بودند به دولت ایران داد و افسرانی که با او آمده بودند وارد خدمت ایران شدند. اوزلی عهدنامه ۱۲۲۷ را که متن آن در صحایف ۴۰۷-۴۱۲ چاپ شده با ایران امضا کرده است.

دشواری بزرگی که در این هنگام در برابر ایران بود این بود که در ۱۸۰۷ م. (۱۲۲۲ ه.) هنگامی که انگلیسی‌ها آن نگرانی‌ها را درباره سیاست خود در ایران داشتند با دولت روسیه

1. d'Arcy Told

یک عهدنامه سری امضا کرده بودند و در آن هنگام که روس‌ها مشغول جنگ با ایران بودند متعهد شده بودند که رعایت منافع روسیه را در ایران بکنند یعنی کاملاً روس‌ها را آزاد بگذارند که ایران را از پا درآورند و حریف انگلستان را در افغانستان و هندوستان ناتوان کنند. به همین جهت افسران انگلیسی در ارتش ایران با لباس ایرانی خدمت می‌کردند و پس از چندی سفیر انگلستان برای آنکه روس‌ها را خشنود کند افسران انگلیسی را نگذاشت در خدمت ایران باشند و چنان‌که گفته شد تنها کریستی ماند و در جنگ کشته شد.

چنان‌که بارها پیش از این اشاره رفت فتحعلی‌شاه مرد لثیمی بود و در جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها می‌کوشید پسران خود را که هریک حکمران ناسخیه‌ای بودند وادر کند هزینه‌های سنگین جنگ‌ها را بپردازنند و همین معامله را در دو جنگ روسیه با عباس‌میرزا کرده است. در ضمن امیدوار بود سالی دویست هزار تومانی را که انگلیسی‌ها در عهدنامه‌های خود برای مخارج لشکرکشی وعده کرده بودند وصول کند ولی همه گفتگوهای پی‌درپی وی بیهوده بود و تنها کاری که انگلیسی‌ها کردند این بود که گوراوزلی مأمور شد با روس‌ها گفتگو کند و در حقیقت میانجی بشود تا عهدنامه گلستان در ۱۲۲۸ به امضا برسد.

سال بعد گویا بیشتر به جایزه خدمت‌نمایانی (؟) که انگلیسی‌ها در صلح با روسیه و امضای عهدنامه گلستان کرده بودند در صدد برآمدند متهاجر بهره را از این میانجیگری ببرند زیرا که روس‌ها ایران را آن‌چنان‌که انگلیسی‌ها می‌خواستند ناتوان کرده بودند و هنگام آن رسیده بود که ایرانیان در افغانستان و هندوستان منافع انگلستان را تأمین کنند. به همین جهت جیمز موریه را که کارشناس امور ایران می‌دانستند و بدخواهی وی درباره ایرانیان آشکار شده بود ترقی دادند و از سمت دیپری سفارت به عنوان سفارت به تهران فرستادند و نماینده مخصوصی به نام الیس^۱ از وزارت امور خارجه انگلستان با وی همراه شد و ایشان عهدنامه ۱۲۲۹ را که متن آن در صحایف ۴۲۰–۴۱۶ و ضمیمه آن در صحایف ۴۲۲–۴۲۴ به نام «احتجاج‌نامه» چاپ شده و مسوده آن را در لندن تهیه کرده بودند با ایران امضا کردند.

اوپر اقتصادی ایران

از سال ۱۱۳۴ که محمود افغان بر تاج و تخت صفویه چیره شد تا ۱۲۵۰ پایان سلطنت فتحعلی شاه در مدت صد و شانزده سال سراسر ایران بدترین وضع اقتصادی را داشته است زیرا که در این مدت دراز جنگ‌های داخلی و جنگ‌هایی که با دولت‌های مختلف در مشرق و مغرب ایران کرده‌اند راه تجارت را از هرسوبه روی ایران بسته بود. سودی که همیشه ایران در اقتصاد جهانی برده است این است که سرزمین ایران راه بازرگانی شرق و غرب بوده و در ضمن کالای خود را به کشورهای مشرق و مغرب جهان می‌فروخته است. در این مدت دراز امنیتی که بازرگانی بدان نیازمند است در ایران نبود که مردم ایران از دادوستد بهره‌مند شوند. در زمان فتحعلی شاه باز اوپر و خیم‌تر شد زیرا که بازارهای همسایگی ایران در خاک عثمانی و قفقاز و بین‌النهرین و آسیای مرکزی و افغانستان و هندوستان به جهات و علی که پیش از این اشاره رفت بسته شده بود و تجارت ایران منحصر شده بود به دادوستد بسیار مختصراً با تازیان سواحل خلیج فارس که گاهی با ایران معامله می‌کردند و پیدا است از سوداگری باگروهی تنگدست و ساکن سرزمین‌هایی که در آن زمان ثروتی نداشتند تا چه اندازه ایرانیان می‌توانستند برخوردار شوند.

در بارهٔ وضع پول ایران در این دوره مطالبی پیش از این در صحایف ۴۱۳-۴۱۵ آورده‌ام. در آغاز این دوره نخست سکه‌های رایج ریال و عباسی و صد دیناری بود. در پایان سال سی‌ام سلطنت فتحعلی شاه سکه‌جديدة زدند. شیخع سکه‌های او پیش از آن «السلطان بن

السلطان» بود و چون در سال سی ام یعنی در ۱۲۴۲ سکه تازه‌ای زدند مصادف شد با شکستی که از روس‌ها خوردند. در این سکه عنوان فتحعلی‌شاه را «السلطان صاحب قران» نوشتند و این سکه‌های جدید را مردم به همین مناسبت «صاب قران» گفتند و کم کم در زبان مردم صاحب قران به «قرآن» تبدیل شد و واحد پول نقره ایران را قران گفتند. نکته مهم این است که در وضع این اصطلاح اشتباه کرده‌اند. قران به معنی مقارنه و قرین شدن دو ستاره است. چون برخی از ستارگان را سعد می‌دانستند هرگاه دو ستاره سعد در آسمان با هم دیده می‌شد «قرآن سعدین» و هرگاه دو ستاره نحس با هم دیده می‌شد «قرآن نحسین» می‌گفتند. در این صورت صاحبقران گفتن درباره کسی که سی سال یا بیشتر زندگی یا سلطنت کرده است درست نیست.

در هر حال چون در سال ۱۲۴۲ که این سکه‌ها با سجع «صاحبقران» رایج شد شکست خوردند مردم آن را نحس دانستند و میرزا ابوالقاسم قائم مقام در این زمینه خطاب به فتحعلی‌شاه سروده است:

سکه صاحبقرانی بر شما آمد نکرد
فران در آغاز معادل بود با دو مثقال (۹/۲ گرم) نقره و پس از اندک مدتی در زمان فتحعلی‌شاه مقدار نقره آن را یک مثقال و نیم (۹/۶ گرم) و سپس در زمان محمدشاه سی نخود (۵/۷۵ گرم) کردند. در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه وزن آن را بیست و هشت نخود (۳۷/۵ گرم) و سپس برای آنکه نقره ایران را به روسیه و هندوستان نبرند وزن آن را ۲۶ نخود (۴/۹۸۳ گرم) کردند.

در سال ۱۲۷۳ ه (۱۸۵۷ م.) قرار گذاشته بودند عیار آن ۹۶۰ باشد اما بیشتر در آن تقلب می‌کردند به همین جهت در ۱۲۹۴ همه ضرابخانه‌هایی را که در شهرهای دیگر به جز تهران بود بستند و تنها در تهران سکه زدند و یک اتريشی را برای این کار استخدام کردند که برگرات فن‌پخت^۱ نام داشت. تا آن زمان سکه رایج یک قرانی و دو هزاری (دو قرانی) بود و گاهی هم سکه چهارقران و نیم قران (ده شاهی) و ربع قران (پنج شاهی) زده‌اند که کمتر بوده است.

در ۱۳۲۷ قمری یک قران ۴/۵۴ گرم نقره داشت، از روزی که سکه یک قرانی رایج شد آن را به هزار دینار تقسیم کردند و روی سکه پنج شاهی «ربعی» می‌نوشتند و کمترین سکه نقره سه شاهی ارزش داشت که به آن «شاهی سفید» می‌گفتند. پول خرد نخست عبارت بود

از صد دیناری و یک شاهی مس و نیم شاهی که به آن «غاز» می‌گفتند. سپس بهجای مس نیکل رواج یافت و سکه پنج ریالی نقره نیز زدند.

در آغاز دوره فتحعلی شاه پیش از آن که سکه قران رایج شود در آذربایجان سکه‌ای رایج بود که غازی بیک یکی از امیران سلسله چوپانیان زده بود و به همین جهت به آن «غازی بیک» می‌گفتند و در زیان مردم این کلمه به «غازی» و سپس به «غاز» تبدیل شد. سکه دیگر طلا رایج بود به نام «اشرفی» که آن را «اشرف» دیگری از امراء همان خاندان زده بود و چون عیار آن بسیار بود در آغاز مردم آن را برنمی‌داشتند و به همین جهت در آن زمان شاعری سروده است:

دیدی که چه کرد اشرف خر؟ خود مظلمه برد و دیگری زر

در دوره قاجارها سکه طلای اشرفی دو تومان ارزش داشت، در همین دوره هنوز سکه‌های زمان صفویه رایج بود. یکی سکه عباسی به نام شاه عباس اول و یک سکه در پناه آباد آذربایجان زده بودند و به آن «پناه آبادی» می‌گفتند و این کلمه در زیان مردم «پناهاد» شده بود. در زمانی که سکه قران رواج یافت مردم بد عادت قدیم دهشاهی یا نیم قران را یک پناهاد و چهار شاهی را یک عباسی می‌گفتند و به عادت قدیم تا مدتی کمترین سکه مس را «پول» می‌گفتند و پیش از آن سکه نیم پولی و دو پولی هم بوده است.

در زمان صفویه کمترین سکه نقره «ریال» بوده و آن تقليدی بوده است از سکه نقره اسپانیایی که به زبان اسپانیایی «رئال»^۱ می‌گفتند یعنی شاهی و ۲۵ سانتیم فرانسه ارزش داشته و کلمه شاهی در مقیاس پول ترجمه همان کلمه است. در آذربایجان سکه طلایی بوده است که به آن «باجاقلو» یا «باجقلو» می‌گفتند. اصل این کلمه در زبان ترکی «باجاقلى» یا «بجاقلی» است یعنی دارای پای بلند یا قدبند. گویا همان دوکا و سکه‌ای بوده است از یکی از جمهوری‌های ایتالیا، و نیز یا ناپل که در روی آن تصویر کسی بوده که بلندقد دیده می‌شده است و این سکه در زمان پادشاهان آق قویونلو که با جمهوری‌های ایتالیا روابط بازرگانی و سیاسی بسیار داشته‌اند به ایران می‌آمده است. در آغاز دوره قاجارها در قفقاز و آذربایجان به سکه طلای اشرفی نیز باجاقلو یا باجقلو می‌گفته‌اند. در مشرق ایران سکه طلای دیگری رواج داشته است که از زمان تیموریان رایج شده بود و به آن تنگه می‌گفتند، شاید به مناسبت فشاری که در سکه‌زدن به آن وارد می‌آمده است.

نخستین گام‌ها به سوی تجدد

روابط سیاسی که فرانسه و روسیه و انگلستان در این دوره با ایران بهم زدند یگانه نتیجه‌ای که بخشید این بود که عده بسیار محدود از آگاهان ایران به برتری روزافرون تمدن جدید اروپا پی بردن و متوجه بازماندن ایران از کاروان تمدن جهان شدند و این اندیشه هرچند در ایران بسیار دیربارور شد بنیادی نهاد که سالیان دراز اندیشمندان ایران در پی برآوردن این آرزو رفتند تا سرانجام نتیجه بخشید.

برتری عباس‌میرزا نایب‌السلطنه این است که بیش از دیگران و بهتر از دیگران و حتی زودتر از دیگران متوجه این نکته بسیار مهم شده و کوشش‌های فراوان کرده است که ایران نخستین گام‌ها را به سوی تجدد بردارد. البته بیشتر کوشش او در این راه بوده است که ایران از پیشرفت‌های نظامی اروپا برخوردار شود و مخصوصاً برتری ارتش روسیه این اندیشه را بیش از پیش در او نیرو می‌داده است. پیدا است که آوردن آموزگاران نظامی فرانسوی و انگلیسی به ایران از ابتکارهای وی بوده زیرا دیگران این استعداد و شایستگی را نداشته‌اند. در این زمینه به اندازه‌ای کوشیده است که حتی نامه‌ای به پرنس مترنیخ وینبورگ^۱ صدراعظم معروف اتریش نوشت و نمونه‌هایی از آخرین اسلحه آن کشور برای بهره‌جویی در ایران خواسته است. سابقاً هم اشاره رفت که در ایجاد دو کارخانه توب‌ریزی در تهران و اصفهان و کارخانه اسلحه‌سازی در تبریز به دست فرستادگان ناپلئون بناپارت بیش از همه کوشیده است.

کار دیگر وی فرستادن عده‌ای از جوانان ایرانی به انگلستان برای فراگرفتن علوم و فنون جدید و حتی کارهای دستی بوده و برخی از صنعتگران اروپایی را برای تعلیم جوانان به ایران آورده است، چنان‌که آبله‌کوبی نخست در زمان او در ۱۲۲۸ در تبریز معمول شده و نخستین چاپخانه سربی را در ۱۲۴۰ به تبریز برد و کتاب‌های چند در آن چاپخانه از ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۵ چاپ کرده‌اند، در ضمن یکی از جوانان را برای آموختن صنعت چاپ سنگی به روسیه فرستاده و این صنعت را نیز در ایران رواج داده است.

در این زمینه کار بسیار دلیرانه وی جلب مهاجران اروپایی به ایران بوده که در ۱۲۳۸ (۱۸۲۳ م.) به آن دست زده است. در آن زمان با آن مقتضیات مادی و معنوی و اندیشه‌هایی که مخصوصاً در آذربایجان در قلمرو حکمرانی وی رواج داشته است این اندیشه را یکی از

آن دلاوری‌هایی باید دانست که به ندرت در ذهن کسان نقش می‌بندد و نیز پیدا است که در جلب تمدن جدید تا چه اندازه مؤثر بوده و به منزله‌پی و پایه تمدن به شمار می‌رفته است. این کار مهم وی را تاریخ‌نویسان ایران ضبط نکرده‌اند و تنها اثربنده‌ی این کار مانده در مجموعه‌ای از همان روزگار است که در میان رسائل و مکاتیب مهم ترجمه سه مقاله‌ای که در این زمینه در روزنامه‌های لندن در آن روزها چاپ شده ضبط کرده‌اند و چون مترجم قید نکرده است که این مقالات در کدام روزنامه‌ها انتشار یافته، یافتن متن انگلیسی آنها دشوار خواهد بود و ناچار همان ترجمه فارسی را به همان شکل که در آن مجموعه هست نقل می‌کنم.

برای این کار عباس میرزا نایب‌السلطنه میرزا صالح را که نماینده‌وی در لندن بوده مأمور کرده است وی در ۱۸۲۳ م. (۱۲۳۸ ه.) در لندن مطالبه را که ترجمه آنها به این قرار است انتشار داده است:

«ترجمه فقراتی که عالیجاه میرزا صالح حسب‌الأمر در خصوص دعوت نمودن اهل فرنگ به محال ساوچبلاغ در کاغذ اخبار نوشت: کارگزار دولت ایران میرزا محمد صالح خدمت خود را تمام نموده مشغول تدارک اسباب مراجعت خود است. فقره آخری که از مشارالیه موافق حکم نواب مستطاب ولی‌عهد دولت ایران در کاغذ اخبار ظاهر شد به این تفصیل است: چون در این اوان خانه کوچ‌های بسیار از قرال‌های^۱ فرنگ به خواشن خودشان متفرق به سایر ممالک شده‌اند از قبیل امریکا^۲ و نیوهالند^۳ و گرجستان و داغستان. لهذا نواب معظم له به توسط کارگزار مسطور که در شهر لندن است به مجموع اهل انگلستان و سایر قرال‌های آذربایجان که تبریز پایتخت آنجا است ساکن شود و یا بخصوصه در ساوچبلاغ از توابع کر دستان زمین و مکان که برای سکنی و زراعت ایشان کفايت نماید مرحمت خواهیم فرمود و مکان مزبور بسیار پر محصول و غله خیز است و اقسام میوه و حبوب در آنجا به هوای آفتاب به عمل می‌آید. علاوه بر این که زمین و مکان به آنها مرجمت می‌شود از هیچ راه توجیه و مالیات و تحملات دیوانی از ایشان مطالبه نخواهد شد. جان و مال ایشان در حفظ و

۱. کلمه‌ای است از زبان‌های سلاو و کلمه Karol روسی به معنی شاه از همین ماده است و این کلمه را در آن زمان در زبان فارسی و ترکی استانبولی به معنی شاه و مخصوصاً شاهان اروپا به کار می‌برده‌اند و در اینجا پیدا است که مراد از آن کشورهای اروپا است.

۲. املای قدیم نام امریکا در فارسی آن روز.

۳. New Hollandie نام جزیره استرالیا در آن زمان.

حمایت نواب و لیعهد ایران خواهد گشت و همچنین سایر رعایای اهل ایران و آذربایجان با حرمت و عزت با ایشان رفتار خواهند کرد و اگرچه عادت اهل ایران بر این است که هر کس به هروضع که خدا را شناخته است عبادت می‌نمایند با همهٔ این باز شرط خواهد شد که هر کدام ایشان به هر وضع که خواهش نمایند خدا را عبادت کنند و کلیسا و معبد برای خودشان بنا گذارند و هیچ‌کس از اهل ایران دخل و تصرف در دین و مذهب و نوع عبادت ایشان نکند. مجموع سیاحان که در ایران سیاحت نموده‌اند قائل به این هستند که ایران اعدل بقاع امکنه است و کسانی که در هند ناخوش می‌شوند برای تغییر آب و هوا و صحت به ایران و آذربایجان پناه می‌آورند و همچنین نواب و لیعهد ایران در ضمن این مطالب اظهار می‌فرمایند که به قدر مقدور سعی در راحتی و آرام و ترقی شهر و همچنان غرباً که در خاک آذربایجان ساکن می‌شوند خواهد شد و یقین دارد که اهل ایران به‌سبب شدت و کثرت معاشرت با اهل فرنگستان در علوم و صنایع که در این اوقات فی‌الجمله متروک شده است ترقی زیاد خواهند کرد. محرر این حروف در اظهار نمودن احکام شاهزاده خود لازم نمی‌داند که حقیقت اخلاق و حالات نواب و لیعهد معظم‌الیه را هم در اینجا قلمی نماید، به‌علت آن‌که اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده نواب معظم‌الیه در این مملکت به توسط ایلچیان و صاحب‌منصبان اهل انگریز^۱ که در ایران سال‌ها در خدمتش بوده‌اند و همچنین از کتب و روزنامه‌های اهل انگریز و سایر قرال‌ها که در آن مملکت سیاحت کرده‌اند چنان‌که شاید و باید بین و آشکار است، لیکن به خیال این که شاید به بعضی اشخاص به‌سبب عدم استطاعت و فرصت خواندن این‌گونه کتب و ملاقات این قسم آدم‌ها مقدور نشده باشد، اجمالاً و اختصاراً در اینجا مذکور می‌گردد که نواب و لیعهد دولت ایران بسیار خلیق و منصف و محق و سخن‌الطبع و کریم‌الخلق و به مرتبهٔ بسیار بلند با آبرو و صداقت است. اگرچه در ظاهر جلال و جبروت بسیار دارد، اما شکسته نفسی و متعارف و خوش‌صحبت بودنش تفوق تمام به آنها دارد. صاحب‌طبع بلند و ذهن سلیم و دراکه مستقیم است. در سخن‌گویی و نکته‌سنگی به مرتبه‌ای مهارت دارد که مو را از مو جدا می‌نماید و هر کدام این اوصاف را در جای خود خوب به مصرف می‌رساند. از جان و دل دوست و خواهان تقوی و پرهیزگاری و مروج دین است و در اعتقادات خود وسوس و تعصب ندارد و کمال گشاده‌دلی و شرح صدری در این ماده دارد. با همهٔ آن اختیار و اقتدار که در گذراندن کارها

۱. نام انگلستان چنان‌که در زبان تازی هم با کاف تازی «انگریز» یا «انگلیز» می‌گویند.

دائم با عدالت و انصاف بلکه با کرم رفتار می‌نماید، از ته قلب طالب و شایق است که رعیت خود را در علوم و صنایع و حسن سلوک به قدر قوه و مداخل خود تربیت نماید. حقیقتاً با صداقت و انصاف می‌توان گفت که نواب معظم‌الیه الى غیرالنهایه جمیع صفات حسنه را که برای پادشاهی لازم است دارد».

پس از انتشار این مقاله در یکی از روزنامه‌های لندن، دو نامه به وسیله روزنامه‌ها به عباس‌میرزا نوشته‌اند که ترجمه آن هردو نیز در آن مجموعه هست. نخست ترجمه مکتوبی است از جئمز آجیلای^۱ نام انگلیسی به این‌گونه:

«ترجمه عریضه جئمز آجیلای که به خاکپای مبارک نواب نایب‌السلطنه نوشته: این فخر و آبرو را از برای خود حاصل می‌کنم به این‌که به نواب مستطاب جناب شما خطاب کرده عرض نمایم که به جهت آن فقره که در کاغذ اخبار لندن^۲ حسب‌الخواهش جناب میرزا محمد صالح که در آن اوقات از طرف قرین‌الشرف نواب جناب شما در این دولت کارگزار بوده شیوع و بروز یافت که: هرکسی از اهل این ولایت به خواهش و رضای خود اراده توقف در آذربایجان نماید نواب مستطاب جناب شما زمین و مکان و مزرعه و سایر مایحتاج که از برای راحتی و زندگانی همچنان آدم‌ها ضرور باشد در محل ساچبلغ من توابع آذربایجان مرحمت خواهند فرمود، علاوه بر فقره مذکوره فقره دیگری که بعد از مراجعت مشارالیه از لندن باز در کاغذ اخبار بروز یافت مشتمل بر این‌که یک نفر وکیل و کارگزار از طرف نواب مستطاب جناب شما در این مملکت معین و برقرار خواهد شد، به‌جهت اعلام و اخبار کسانی که خواهش آمدن و توقف آذربایجان را داشته باشند. این دو فقره و اعتقاد من به اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده، بخصوصه عدالت بی‌عدیل و همت بی‌نظیر و آوازه ذهن روشن و قلب سلیم نواب مستطاب جناب شما که اینها حقیقتاً اسم شما را در کل قرال اقلیم اروپا به مرتبه اعلی رسانده‌اند مرا واداشت به این می‌نماید که نه تنها خود را پیشکش خدمت وکالت و کارگزاری نواب مستطاب جناب شما نموده، کسان خواهشمند را از اخلاق حسنه و کیفیت مملکت نواب مستطاب جناب شما خبردار نمایم، بلکه همچنین اگر ضرور و مناسب باشد از رعایا و اهل کسبه این ولایت روانه ایران نموده که در آنجا در زیر حمایت نواب مستطاب جناب شما که دوست و خیرخواه این دولت هستید به صنعت و کسب مشغول

۱. شاید James Agilay

۲. از این‌جا می‌توان احتمال داد که نام آن روزنامه انگلیسی شامل این مطلب London News بوده باشد که از روزنامه‌های قدیم لندن بوده و اینک دیگر انتشار نمی‌یابد و معنی تحت‌اللفظ نام آن «اخبار لندن» می‌شود.

شوند، در تحصیل کردن این فخر و آبرو که به نواب مستطاب جناب شما در این خصوص خطاب می‌نمایم با تعظیم تمام استدعای اجازت این فقره را می‌کنم که در مملکت وسیع نواب جناب شما جایی که قریب و متصل به دریا باشد از قبیل بندر ابوشهر و یا سایر بنادر از برای سکنه اهل انگلیس بهتر و مناسب‌تر خواهد شد. به علت آنکه رابطه و واسطه آسان به دست آنها خواهد افتاد که به سبب آن پی‌درپی از وطن اصلی و دوستان و خویشان خود خبردار و مستحضر خواهد شد و علاوه بر این به توسط دریا اجناس و متعای ایران به انگلستان و متعای انگلیس را به ایران نقل خواهد نمود و اگر مکان و مأواه اهل این ولایت در محال ساچبلغ، چنان‌که در کاغذ اخبار جناب میرزا محمد صالح مذکور نموده بود، معین و برقرار شود آن وقت ضرور است که به مردم حالی نمود که سکنی نمودن آنها در یکی از بنادر اولاً بسیار دور از دست و ثانیاً باعث زیادتی خرج خواهد شد، مکتوبات و اموال شما به توسط دریای آق‌دنکز^۱ و یا دریای فارس به شما خواهد رسید، زیرا که هیچ‌چیز نمی‌تواند زیادتر از رابطه سریع و آسان نسبت به وطن اصلی خودشان اهل انگلیز را در ولایت غریب نگاه دارد و عدم آن دائم آنها را دلگیر و پریشان می‌کند. از برای تسهیل و زود به انجام رسیدن همچنان ولایت تازه که نواب مستطاب جناب شما اندیشه و فکر نموده است بنا به عقل کمترین و قاعده ممالک فرنگ اولی و انسب این است که کشتی از برای حمل و نقل آن آدم‌ها با اموال و اسباب ایشان یا اجاره نموده و یا ابتداء شود، به علت آنکه در میان این آدم‌ها شاگرد و عمله بی‌معونت بسیار می‌شود که قادر به اخراجات همچنان سفر دور و دراز نیستند. لیکن خریدن کشتی از برای این عمل بهتر از اجاره کردن است، زیرا که اولاً از برای شهرت و حرمت بیرق ولی‌عهد ایران به او نصب می‌شود. اگر خواسته باشند همان کشتی را به زیور اسلحه ایران آرایش می‌دهند و دفعه اول حکمرانی همان کشتی را به یکی از افسر^۲‌های صاحب وقوف اهل انگلیز محول می‌فرمایند که نصف عمله آن اهل انگلیز و نصف دیگر آن از اهل ایران باشند. ثانیاً این کشتی همین آدم‌ها را با مایحتاج ایشان به مقصد حمل و نقل می‌کند، بلکه متعای ایران را به انگلیز و متعای انگلیز را به ایران می‌آورد و اگر از برای قشون و رعیت نواب مستطاب جناب شما و حضرت پادشاه ایران اسباب جنگی و صنایع و زراعت ضرورت باشد همین کشتی می‌آورد و این رابطه دائمی که در میان این دو دولت به هم

۱. نام دریای خزر به زبان ترکی، آق سفید و دنکز و یا دکیزدرا.

۲. مأخذ از کلمه officer انگلیسی که از لفظ officier فرانسه آمده و offizier آلمانی و ofitser روسی از همان ماده است.

می‌رسد الی غیرالنهایه باعث می‌شود برای آسایش و آرام اهل انگریز که در زیر حمایت نواب جناب شما ساکن خواهند شد و به مرور منافع کلی از این رابطه به دولت علیه ایران به عمل می‌آید و از این هم موافقت عقل و ضابطه مشخص و معلوم است که از منافع حمل و نقل اجناس این دو دولت به هم‌دیگر تنها می‌توان که یک کشتی علیحده هم خرید، بلکه همچنین اخراجات عمله و سایر تدارکات این دو کشتی هم بیرون می‌آید، اما اگر کشتی اجاره شود اولاً^۱ کرایه زیاد خواهد خواست و ثانیاً اخراجات آن بی‌اندازه خواهد شد و ثالثاً رابطه پی‌درپی که برای اهل انگریز الی غیرالنهایه اسباب تحریک و تحریض است از دست خواهد رفت. می‌دانم که شهر تازه به این وضع بناهادن اخراجات بی‌حد می‌خواهد. اگر به این اخراجات متحمل شدن از مداخل ولایات متعلقه به نواب مستطاب شما ناگوار و غیر مقدور باشد با هزار عذر می‌خواهم عرض نمایم که کمترین می‌توانم هر مبلغ وجهی که از برای اتمام این امر و یا جنگل‌های غلیظ و یا هر کار دیگر که نواب مستطاب جناب شما و یا حضرت پادشاه ایران خواهش فرمایند از قرار صد و پنج جایجا نماید، لیکن چون از برای انجام رسانیدن این خدمت از طرف قرین الشرف نواب جناب شما چند نفر و کلا و مباشر و نویسنده ضرور است و آنها هر کدام اخراجات و مواجب می‌خواهند و حمل و نقل و تفاوت وجه و رسیدن در هر شش ماه انتفاع اصل پول آنها هر کدام سوای از انتفاع اصل وجه قرض شده ضرر علیحده به نواب مستطاب جناب شما خواهد شد. لهذا به حساب درست که من در این خصوص به دقت تمام نموده انتفاع وجه قرض شده با همه اخراجات روی هم زیادتر از قرار صد و هفت یا صد و هفت و نیم نخواهد شد، به این قاعده و دستور عادت است که اکثر دول اروپا از برای گذراندن امورات دولت از قبیل جنگ و یا بناهادن شهر تازه و بیرون آوردن معادن پول قرض می‌کنند. کسانی که پول خودشان را قرض می‌دهند همین قانع به این هستند که انتفاع پول آنها موافق قرارداد به ایشان برسد. پادشاهان هر وقت که خواهش نمایند می‌توانند یا تمام و یا جزء وجه اصلی آنها را رد فرمایند. امیدوارم که نواب مستطاب جناب شما از راه نیک نفسی و حسن اخلاق تمام عرایض کمترین را مقررون به صدق دانسته، یقین نماید که من بس که اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده نواب مستطاب شما را در کاغذهای اخبار و قرتهای دیده و از آن مکرر شنیده‌ام و مملکت ایران در ایام سلف تفوق و رجحان به سایر ممالک داشت، چنان‌که تواریخ و سیر شاهد مدعاست، در این اوقات به سبب ملوک و

۱. Gazette به فرانسه و انگلیسی به معنی روزنامه است.

طوابیف و بعضی سوانح از حلیه جلال و جمال افتاده، رو به تنزل و انحطاط گذاشته است. الحال چنان مشاهده می‌شود که گویا مدیر کارخانه عالمیان خلقت وجود مسعود نواب جناب شما را باعث تعظیم امور ایران و علت آسایش ایرانیان نموده است. بنابراین کمترین هم آرزومند این مطلب است که بلکه از این برکت نواب جناب شما جزیی بهره‌ای از این نعمت عظمی برده باشد، لهذا اقرار می‌کنم که به انجام خواهم رسانید از برای نواب مستطاب جناب شما قریب بر بیست کرور با جاقلو از خود و منسوبان خود به قرار اتفاقی که تفصیل آن ذکر یافت به هر لقب و به هر منصب که نواب مستطاب جناب شما کمترین رالایق و قابل دانسته سرافراز فرمایند. امیدوارم که من خدمت محوله خود را با تمام صداقت و آبرو و درستی به انجام خواهم رسانید و دائم خواهشمند و طالب نفع و بلندی دولت و مملکت نواب جناب شما خواهم شد. همین عرض را دارم که زیادتر نمایم که در تمام این دعواهای گذشته که در آسبانیول^۱ و پورتقال و فرانس^۲ اتفاق افتاد منصب نایب سورساتچی باشی^۳ تمام قشون پادشاه انگلستان با من بود و اکثر اوقات در دسته قشون قرال‌های متفق شده که سردار کل ایشان دوک ولینقتان^۴ بود نایب جنرال^۵ بودم. یک منصبه که اعتماد بسیار می‌خواهد و آن خدمت را من با تنها ی جدوجهد و صداقت به ولایت و پادشاه خود به انجام رسانیدم. در اینجا معروف هستم و در زیر حمایت شاهزادگان عظام شاهزاده کلارنس^۶ و شاهزاده صسقص^۷ و شاهزاده کمبروچ^۸ که اینها برادران پادشاه این ولایت‌اند به آرام و راحتی زندگانی می‌کنم. قطع نظر از این شاهزاده‌ها به دوک ولینقتان و جنرال لاردل^۹ با تمام خاطر جمعی برای تحقیق اخلاق و صداقت و نجابت و تربیت خود می‌توانم رجوع نمایم. استدعا می‌کنم که نواب مستطاب ولیعهد دولت ایران کمترین را از این بی‌ادبی و زحمت طولانی دادن معاف و معذور فرموده، یقین نمایند که من این فخر و آبرو را دارم به این که

۱. اسپانیا یا اسپانی

۲. فرانس

۳. سورساتچی یا به املای اصلی سیورساتچی مأخوذه از کلمه مغولی سیورسات به معنی تدارکات و آذوقه و چی علامت نسبت ترکی و باشی به معنی سرکرد، منصبه است که باید رئیس کازپردازی گفت.

۴. Duke Wellington سردار معروف انگلیسی فاتح جنگ واترلو در برابر ناپلئون.

۵. چنان می‌نماید که این کلمه ترجمه Lieutenant-general باشد که مطابق با سپهبد است و از مناصب مهم افسران اروپا در آن زمان بوده است.

۶. Duke Clarence از القاب برادران پادشاه انگلستان.

۷. Duke Sussex نیز از القاب برادران پادشاهان انگلستان.

۸. Duke Cambridge نیز از القاب برادران پادشاه انگلستان بوده است.

۹. به گمانم کلمه اول «لارد» همان باشد و در آن زمان یکی از سرداران انگلستان Rowland Hill General نام داشته که ممکن است مراد از او باشد.

هستم با حرمت و تعظیم بسیار نوکر بسیار بسیار مطیع و وفادار و وقف شده نواب مستطاب جناب شما، جمز آجیلای، در خانه پنجاه سیمی صیمور علیاپورت من اصکور^۱ شهر لندن، غرّه ماه صیپ تمبر^۲ ۱۸۲۳ قلمی گردید».

پس از این نامه بار دیگر نامه‌ای به همان وسیله رسیده و به همان روش آن را چنین ترجمه کرده‌اند:

«ترجمة عريضة دویر نثار^۳ در باب بنای آبادی تازه در ممالک ایران که به خدمت بندگان نواب نایب‌السلطنه نوشتہ: وضع و چگونگی آبادی تازه در مملکت ایران: اولاً باید که ساکنین آنجا از اهل فرال‌های فرنگ بلکه بیشتر آنها از اهل انگلیس و آلمان^۴ باشند زیرا که این قسم آبادی بسیار انفع و معظم خواهد شد، به علت این‌که در زراعت و تجارت و صنایع باعث ترقی عظیم و آداب و علم نظام دو دولت بزرگوار و صاحب اقتدار و رزم‌پیشه در ممالک محروسه ایران برقرار و مستدام خواهد شد. نتیجه اصلی این آبادی تازه برای مملکت ایران از قراری است که مذکور می‌شود: اولاً این‌که دولت و مکنت اهل ایران زود ترقی می‌یابد و روزبه روز زیادتر می‌شود، به علت این‌که سرچشمه علوم و صنایع که بالفعل در ایران پوشیده و پنهان است ظاهر و آشکار می‌شود و هر چکه^۵ از علوم و صنایع وغیره که اهل فرنگستان تازه یافته و ایجاد و اختراع نموده‌اند هردو در ایران منتشر خواهد شد و علاوه بر این زور هم‌چشمی اهل ایران را مایل می‌سازد بر این‌که خودشان را در هر علم و صنعت ماهر و قابل سازند. در این صورت جمعیت وافر به هم خواهد رسید و آداب جنگ و غیره که حالا در ایران از یاد رفته است حسب المرام آشکار خواهد شد و وقتی که همه اینها در ایران دوام و قوام پذیرفت سد عظیمی در مقابل بعضی مملکت‌ها خواهد شد که آنها را خودبینی و حسد بر این واداشت کرده است که از حد خود تجاوز کرده، داخل ملک ایران شده‌اند. بنا به فقره‌ای که عالیجاه میرزا صالح حسب‌الأمر حضرت نایب‌السلطنه در کاغذ اخبار نوشتہ بود همین مراسله و نقشه ایفاذ حضور گردید و در ضمن آن مستدعی می‌شود که آن عالیجاه همین مرسوله را به اسم دویر نثار کولونل^۶ با کمال تعظیم و تکریم در خاکپای مبارک حضرت نایب‌السلطنه ایران عباس میرزا بگذارد، به سبب تعهداتی که در باب تکلیف

۱. يکی از کوچه‌های لندن. High Seymour Portman Square.

۲. مطابق ۲۴ ذی‌حجه ۱۲۲۸ September ۲۰۱۷.

۳. معلوم نشد اصل این نام انگلیسی چه بوده است.

۴. German به فرانسه و Germain به انگلیسی که در آن زمان به کشور آلمان می‌گفتند.

۵. در اصل چنین است به جای «هرچه که» Colonol به فرانسه و انگلیسی به معنی سرهنگ

اهل انگلیس به ایران و سبب تحریک و تحریض و نویدهای مخصوصی که خاطر مبارک اشرف والا در آن باب ایلچی مذکور را مأذون و در تاریخ ۱۸۲۳ عیسوی مطابق ۱۲۳۹ نبوی در کاغذ اخبار لندن نوشته بودند دوپر نثار کولونل تقویت یافته و جرأت نموده، تعهد می‌نماید که انشاء اللہ همین آبادی تازه صورت انجام پذیرد. شرطی که حضرت نایب السلطنه ایران تفضل و جوانمردی فرموده در باب عهود و شرایط آتیه اقرار ملوکانه خود را با نوشته پا به مهر مبذول فرمایند و چون دوپر نثار نایب کولونل^۱ خود به صمیم قلب خواهشمند این مطلب می‌باشد که بالکلیه خود را دخیل امر آبادی تازه نماید و در اتمام و انجام آن هرچه لازمه جد و جهد است به عمل آرد ولکن این همه سعی و اهتمام کولونل دوپر نثار حاصلی نخواهد داشت و نتیجه‌ای نخواهد بخشید مگر شرایطی که بعد از این با تفصیل نوشته قبول شود و به وضعی مستحکم و برقرار شود که شک و شبه را در آن راه نباشد. در این صورت کولونل مذکور قادر بر این می‌شود که بعضی از تجار صاحب اعتبار و صاحب مال را ترغیب و تحریض و بلکه مایل سازد در این که در اتمام چنین آبادی کومک^۲ نمایند، که همین آبادی تازه نه این که تنها زراعت و تجارت ایران را ترقی می‌دهد بلکه آن علوم و صنایع را زنده می‌کند که اکثری از اهل فرنگستان به سبب آنها مشهور و معروف آفاق شده و به این جهت تفوق و زیادتی اهل فرنگستان به سایر ولایت قدیم و وسیع می‌باشد، به علت این که اصل شالیده^۳ هر دولت و مملکت و عزت و بزرگی آن و همچنین حراست و صیانت هر تاج و تخت بر آنها قرار گرفته است، قوام و دوام دولت و آبادی مملکت بر آنها بسته است. برای اطمینان قلوب و خاطر جمعی مردم هفت شرط لازم است و در ضمن همان شروط هفت نتیجه می‌باشد. اول شروع به تحریر و ترجمه شروط سبعه می‌شود: از ضمیر منیر و از فرزانگی و جوانمردی ذاتی عباس میرزا والانایب السلطنه ایران عباس میرزا با کمال تحریم و تکریم استدعای قبول هفت شرط که برای انجام و اهتمام بنای آبادی تازه از جمله واجبات است می‌نماید و در ضمن همین هفت شرط هفت نتیجه مندرج است: از شروط سبعه این که نواب والا نایب السلطنه ایران عباس میرزا عهدنامه‌ای که با قاعده و ضابطه بوده باشد مرقوم و مزین فرمایند و ترجمة آن نیز با کمال صحبت به زبان انگلیسی نوشته شود و مضمون عهدنامه به این نحو بود که دو قطعه زمین و هر ملک و ناحیه که در مایین آنها واقع است به دوپر نثار نایب کولونل از اشراف بیوفین^۴ که در انگلیس سکنی دارد مرحمت فرمودیم و مکان و حدود آن

۲. املای کلمه کمک در اصل زبان ترکی.

۴. معلوم نشد نام این ناحیه از انگلستان چه بوده است.

۱. نایب سرهنگ

۳. به جای شالوده یا شالده

دو قطعه زمین از این قرار بوده باشد: در مملکت گیلان واقع است و حدود آن به این تفصیل است: از طرف مشرق و مابین جنوب و مشرق تا به سرحد ولایت مازندران و از طرف مغرب مابین شمال و مشرق تا به دریای حاجی ترخان^۱ و از طرف شمال و مابین شمال و مغرب تا به رودخانه قزل اذن^۲ رسیده باشد. رودخانه مذکور هم داخل شود، از طرف جنوب و مابین جنوب و مغرب به بالای کوه‌هایی که از کنار رودخانه قزل اذن نزدیکی گذرگاه پل رودبار که در حدود ولایت مازندران واقع است کشیده شده به آنجا رسیده باشد. قطعه دویم در ولایت آذربایجان واقع شده و حدود آن نیز از این قرار است: که از طرف مشرق و مابین شمال و مشرق و جنوب و مشرق بر بالای کوه‌هایی که از آق‌داغی تا به گذرگاه پل رودبار کشیده شده است رسیده باشد و آن قطعه دویم سرحد مابین ولایت آذربایجان و گیلان است و از طرف مغرب و مابین جنوب و غرب و جنوب قزل اذن به شرطی که همان رودخانه و هرچه شهر و قصبه و قریه و ناحیه در مابین این دو قطعه زمین واقع است متعلق آبادی تازه بوده باشد و در آن قرارنامه چنین قید شود که همین دو قطعه زمین را و آن‌چه که در اندرون این دو قطعه واقع شده است نواب والا نایب‌السلطنه ایران عباس‌میرزا به رضا و رغبت خود به دوبرنزار مذکور یا وارث او واگذار و مرحمت ابدی نمود که همیشه در تصرف او و وارث او بوده باشد و نیز از برای این‌که او را درست خاطرجمع سازند که او در بعضی مواد به کمال اطمینان در فکر آبادی باشد و نفع به دولت و مملکت ایران رساند بهتر این است که نواب والا نایب‌السلطنه ایران عباس‌میرزا وارث و ولیعهد بتوعد را تکلیف و ترغیب فرمایند که تا زمانی که کولونل مذکور و وارث او به کمال صداقت و راستی در تکمیل و تنظیم لوازم خدمتگزاری و انجام همان شرایط که برای آنها ضمیر منیر والا مایل و راغب است به جان و دل می‌کوشند و به خلاف آن کاری از وارث او صادر نمی‌شود همان نامه که مرحمت می‌شود شرایط آن برقرار و مستدام داشته باشد. شرط دویم از شروط سیعه این‌که حضرت نایب‌السلطنه‌العلیه حکم صادر فرمایند که تدارک کافی و وافی و بعضی مایحتاج که در ورود اهل انگلیس ضرور است در همان مکان که بنای آبادی تازه در آنجا خواهد شد فراهم آرند که در حین ورود به آن سرزمین اقلًا تا مدت یک سال جای پناهگاه و آذوقه و سایر مایحتاج به آنها بدهند و هرچه به هر کس می‌دهند به اسم همان چیز قبض بگیرند و در قبض قید نمایند که از روز کارستاری تا مدت پنج سال یا مثل همان چیز را و یا این‌که به قدر قیمت آنها از مال تاجر هرچه خواسته

۱. مقصود دریای حاجی ترخان است که در آن زمان این اسم رایج بوده است.

۲. قزل اوزن

باشند بگیرند و بالاخره یا از حاصل و محصول همان آبادی تازه عوض آنها را بگیرند و نواب والا نایب‌السلطنه العلیه عباس‌میرزا همه اوقات در این فکر بوده باشند که اهل آبادی تازه را از تاخت و تاز و از آشوب و انقلاب مردم محافظت نمایند و برای حفظ و حراست اهل آنجا لشکری به قدر کفاف از سوار و پیاده تعیین فرمایند که در میان اهل آنجا قرار گرفته و تا زمانی که کارگزاران اهل آبادی تازه اقرار نمایند که اهل آنجا می‌توانند خودشان را از آسیب دشمن محافظت نمایند جماعت لشکر در آنجا بماند و بعد از آنجا بیرون آمده به اهل آبادی واگذارند و نیز در عهدنامه قید شود که هرقدر آدم که کارگزاران آبادی تازه صلاح دانند همان‌قدر لشکر معین شود. شرط سیم از شروط سبعه این است که: همین آبادی تازه در زمان حال و استقبال بلکه همیشه از هر قسم باج و خراج و سرانه و غیره معاف بوده باشند. چنان‌که^۱ در این باب عالیجاه میرزا صالح نیز بنابر مرحمت و جوانمردی نواب نایب‌السلطنه العلیه عباس‌میرزا شرحی در کاغذ اخبار لندن نوشته در میان مردم منتشر ساخت و هرچه باج و خراج و سرانه اهل آبادی تازه است همان است که در نتیجه دوم و هفتم ذکر می‌شود و در عوض معاف بودن اهل آبادی تازه و اهل ایران از علوم و از هنرها و فنون فرنگستان بهره‌ها و نفع‌ها حاصل خواهند کرد و روزیه روز ترقی‌ها خواهند نمود، خصوص در علم نظام و لشکرداری و از علومی که در مدرسه‌های نظام و غیره درس خواهند داد، چنان‌که در شرط اول اقرار بر آن شده است. شرط چهارم از شروط سبعه این که اهل آبادی تازه از هر مذهب و ملت که بوده باشند مزاحم حال آنها نشوند و در وضع عبادت و پرستش خودشان که خالی از ضرر و نقصان مردم بوده باشد مأذون فرمایند واحدی رجوع به عبادت و دینداری آنها نداشته باشد و وضع حکومت آبادی تازه به این طریق شود که هفت نفر صاحب اختیار از خودشان تعیین نمایند که به صلاح و صواب دید آنها عمل کنند، چنان‌که یک نفر کرسی نشین و یک نفر نایب او و پنج نفر کارگزار دیگر، به این طریق که صدرنشین اول به امور نظام و لشکر متوجه بوده و صدرنشین دویم از مدرسه‌های علوم متفرقه و هرچه متعلق به آنهاست متوجه شود و مابقی از کارگزاران، اولی مباشر امور زراعت، دویمی مباشر امور تجارت، سیمی مباشر امور صنایع، چهارمی مباشر امور مهندسی و معماری، پنجمی مباشر امور داروغگی بوده باشد و به همین قرار به استصواب همیگر مشغول گذرانند امور آبادی تازه شوند و این هفت نفر را اهل آبادی تازه خودشان

باید منتخب نمایند و می‌باید امورات شروع و عرف را با کمال انصاف و عدالت به قانون شریعت انگلستان و به آداب اهل آن ولایت بگذرانند و اگر چنانچه از کسی خیانتی به خلاف شرع و عرف سرزده باشد که به موافق قانون اهل انگلیس آن کس واجب القتل شده در این صورت اختیار با آن هفت نفر می‌باشد، که آنها را یا اینکه به انگلستان می‌فرستند و یا اینکه به یکی از بنادر دسترسی که نزدیک و در تصرف اهل انگلیس می‌باشد و یا اینکه بالکلیه از همان آبادی تازه اخراج ابدی می‌نمایند و در هر سه صورت باید به صلاح و صواب دید بالیوز^۱ انگلیس که در آن نزدیکی‌ها توطن دارد بوده باشد. شرط پنجم از شروط سبعه این است که: مال و جان هر کس و وارث آنها در آزادی باشد و دیگر اهل آبادی تازه در هر جنگ و آشوب و نزاع که در ولایت اتفاق می‌افتد رجوعی و مدخلیتی در آن نکنند و داخل این قبیل امورات نشوند و از این طرف هرگاه دشمنی برای این آبادی تازه خواه از ولایت خواه از خارج از ولایت بهم رسد و قصد این آبادی کنند در این صورت حضرت حضرت نایب‌السلطنه‌العلیه و ولی‌عهد ایشان و یا کارگزاران دولت مقرر فرمایند که اهل آبادی تازه هر قدر لشکر خواهند تعیین نمایند که به کومک آنها رفته، آنها را از ضرر جان و مال محافظت کنند. شرط ششم از شروط سبعه این است: برای حمایت و تقویت چه در اجتناس و متعاعی که از آبادی تازه به اطراف می‌برند و چه از سایر جاها به آنجا می‌آورند تخفیفی در گمرک آنها لازم است. اگرچه این معنی چندان قابل ذکر نبود، لکن در چنین کارها همگی و عموم خلائق از همت و جوانمردی و انصاف عالمگیر نواب والا نایب‌السلطنه عباس‌میرزا امیدوار می‌باشند و استدعا دارند حضرت نایب‌السلطنه در باب اجرت کارگر و عمله که از اهل ایران ضرور خواهد شد دستورالعملی مرحمت فرمایند که در اول با نرمی و ملایمت رفتار نمایند و نیز مقرر فرمایند که به قدر مقدور اسب و مادیان و مواشی از قبیل گاو و گوسفند به اهل آبادی تازه بدنهند که در آن جاها نگاه دارند و پرورش دهند و خاطر جمع باشند که تا مدت پنج سال قیمت همه را از قراری که در شرط دوم نوشته شده خواهند داد و تا آن زمان دیناری باقی نخواهند گذاشت. شرط هفتم از شروط سبعه این است که: چون به جهت تعمیر عمارت و دکایین و غیره سنگ و گچ و آجر و آهک و چوب جنگل بسیار لازم است، که اهل آبادی تازه در کار‌بنایی و نجاری و غیره معطل نمانند، اگر چنانچه در حدود زمین مزبور بهم رسید فبها والا سفارش در این باب به اهالی حوالی و حواشی لازم است و نیز لازم است که به عهده

۱. بازیلو یا بالیوس از ترکی استانبولی که آن هم مأخوذه از ایتالیایی است در آن زمان عنوان افتخاری بوده است که به کنسول‌های اروپا در مشرق می‌داده‌اند.

حکام و خوانین و سرحدنشینان اطراف آبادی تازه ارقام مطاعه صادر شود که در هنگام ضرورت در حمل و نقل مصالح مانع نشوند. نتیجه‌های عظیم و فواید دائمی که ممالک ایران عموماً و ولایات نایب‌السلطنه را خصوصاً در ازای قبول عهدنامه حاصل خواهند شد از قراری است که مذکور می‌شود: نتیجه اول: در صورتی که انجام ترغیب نامه بدان طریق که در شرط اول مذکور شده است و در حین وصول آن دو برتر نایب کولونل تعهد می‌نماید که با سعی تمام خود را بر این وادارد که در مایین همان دو قطعه زمین که مرحمت و واگذار می‌شود یک آبادی عظیمی از اهل فرنگستان بنا بگذارد و اکثر جمعیت آن از اهل انگلیس و اهل جرمن بوده باشد و آنها کلاً از اهل کسب و از اهل زراعت شوند که در هر صنعت و قوف کامل داشته باشند. دو برتر نایب کولونل نیز تعهد می‌کند که همه اهل صنایع و حرفه را تابه یکی از بنادر ممالک ایران بیاورد و در این خصوص دیناری از دولت ایران خرج نشود و لکن از آن بندر تابه جایی که ساکن خواهند شد در باب حمل و نقل آنها کارگزاران دولت علیه ایران کوچک نمایند که: آنها رفته در همان سرزمین از قرار دستورالعمل کارفرمایان انگلیس مشغول تعمیر قریه و قصبه و شهر و دکاکین و غیره بوده باشند و هرقدر جمعیت زیادتر می‌شود و هوا امان می‌دهد در فکر تعمیر و آبادی بود و هرجا برای هرکس خوش آید و انتخاب نماید مسکن سازد و بنای آبادی و خانه و غیره نماید، همین زمین که حدود آن در شرط اول ذکر گردید در یک نقشهٔ علیحده همه آنها جابجا نشان کرده شده همراه همین اقرار نامه ارسال حضور اشرف گردید که در آن نقشه همان دو قطعه زمین که استدعا شده است با خط کبود و لا جور دی محدود است و زنگ آن دو قطعه زمین را تبره‌تر از سایر نواحی آن ولایت که آنها در او واقع شده‌اند نموده، بدین طریق آن قطعه که در ولایت آذربایجان واقع است با رنگ شنجری تیره‌تر کشیده شده، که از سایر جاهای آن ولایت فرق داشته باشد. نتیجه دوم این که بعد از مدتی اهل آبادی تازه از رعیت و غیره بنای سالدارات^۱ داوطلب بگذارند و هرکس از جوانان آنچاکه قابل برداشتن تفنگ می‌شود تفنگ به او بدهند و رخت نظام برای آنها درست نمایند و مشق سالداری و غیره به آنها تعلیم نمایند و خرج آنها کلاً به عهده اهل آبادی تازه است و بعد از انقضای مدت پنج سال که خودشان را به سلک سالداری آورند به عوض باج و خراج به هر پنجاه نفر یک نفر سالدارات با همه تدارک به سر کار اشرف والا نایب‌السلطنه ایران بدهند و یا این که مواجب و اخراجات یک نفر را هرچه

۱. مأخذ از Soldat روسی که آن هم از کلمه Soldat فرانسه آمده به معنی سپاهی و سرباز و این کلمه از قرن سیزدهم تا چندی پیش در ایران به کار رفته است.

باشد وجه نقد بدهند، به شرطی که اختیار پول و یا سالادات با اهل آبادی تازه باشد، هر کدام پول و یا سالادات دست دهد بدهند و بعد از آن که این آبادی تازه به اتمام رسید پنج سال تمام نمی‌گذرد که همگی همت خواهند کرد که مدرسه نظامی برای تعلیم جوانان سپاهی بنا بگذارند، که همه را در فنون مختلفه درس دهند، با این‌گونه ترقی اگر چنانچه زودتر ممکن نباشد در سال پنجمی خواهد شد. نتیجه سیم این است که نواب والا نایب‌السلطنه ایران عباس‌میرزا حقی داشته باشند در این‌که چند نفر معلوم از جوانان ایران مأمور فرمایند که به آبادی تازه بروند و در مدرسه‌های نظام و غیره کسب علم و آداب کنند و معلمین و مدرسین آنجا دیناری به اسم اجرت و حق‌التعلیم و حق‌السعی از آنها مطالبه نمایند و مادامی که آبادی تازه موجود است همین حق با حضرت نواب نایب‌السلطنه عباس‌میرزا و ولی‌عهد ایشان بوده باشد و دیگران در این حق مدخلیتی نداشته باشند و نواب نایب‌السلطنه و ولی‌عهد ایشان قراری بدهند که هرچه مدد معاش و مایحتاج از قبیل لباس و خوراک است به آن جوانان برسد و نیز هرچه از کتاب و اسباب و آلات که برای پیشرفت تحصیل آنها مصرف دارد قیمت آنها را بدهند و وقتی که فارغ از خدمت می‌شوند و می‌خواهند که بر سر خدمت خود مراجعت نمایند همان اسباب و آلات را همراه خود ببرند، که در معنی در ازای زحمت آنها از سرکار والا نایب‌السلطنه‌العلیه انعامی مرحمت شده که اسباب کار آنها بوده باشد. اگر چنانچه نواب والا نایب‌السلطنه این شرایط را مرااعات و تقویت فرمایند اهل آبادی تازه به جان و دل راغب می‌شوند همیشه بدون توقع حق‌السعی و حق‌التعلیم از جوانان ایران متوجه بوده، هر علمی از علوم و صنایع را تعلیم نمایند، دستورالعمل آن به وضعی که شایسته احوال آبادی تازه بوده باشد این است: از آن روز که مدرسه‌ها تمام می‌شود تا به مدت سه سال اول شش نفر از جوانان به حکم نواب والا در آن مدرسه‌ها تعلیم نمایند و به همین قرار در هر سه سال سه نفر دیگر علاوه نمایند، تا این‌که به بیست و پنج برسد. آن بیست و پنج نفر حد آن است که همیشه در مدرسه‌ها و غیره از قراری که نوشته شده توقف داشته تعلیم بگیرند و اگر زیادتر از آن بیست و پنج نفر طالب باشند که در مدرسه‌ها تعلیم بگیرند باید حق‌السعی و حق‌التعلیم بدهند و اگرچه این جوانان مادام توقف در این آبادی تازه می‌باید بنا بر طریقہ اهل آنجا رفتار نمایند معهذا احدی با مذهب و دین و شریعت آنها رجوعی باید نداشته باشد و هرچه لازمه مذهب آنها است از آن قرار عمل نمایند و نه احدی از اهل فرنگستان در این صدد خواهد شد که آنها و یا این‌که سایر اهل ایران را که در آبادی تازه سکنی خواهد داشت به مذهب عیسوی بگردانند، بلکه هرکس هر مذهب و دینی که دارد

در آن دین مستقیم بوده و احدهی به مذهب دیگری رجوع نداشته باشد. نتیجهٔ چهارم این‌که: از هر کسی که از اهل این آبادی تازه در بعضی ولایات ایران که در تصرف این آبادی تازه نیست تقصیری و یا خیانتی صادر شود او را باید به قاعده و قانون اهل ایران تنبیه نمایند و آن شخص هر که باشد جواب تقصیر خودش را باید خود بدهد و اهل آبادی حرفی در آن نخواهند داشت ولیکن چون تیک و بد امور این آبادی تازه و آرام و آسودگی اهل آنجا به عهدهٔ کارگزاران آبادی تازه می‌باشد و در هر عیب و نقص جواب نواب والا نایب‌السلطنه با آنها است لهذا لازم است که هریکی از اهل ایران در میان این ولایت تقصیر می‌کند او را به نزد حاکمی از حکام ایران که نزدیک و دسترس است فرستند، به شرطی که آن حاکم بنا بر قاعده و قانون ایران او را تنبیه نماید و از هر ضرر و خسارت که از او به اهل آبادی تازه رسیده اصلاح دهد، بلکه تدارک و علاج آن را نماید. نتیجهٔ پنجم این است: هر دولت و مملکت که با دولت ایران در جنگ و نزاع باشند اهل آبادی تازه بالمره قطع الفت با آنها نمایند و تازمانی که نواب والا نایب‌السلطنه‌العلیه و ولی‌عهد ایشان قواعد و شرایطی که اصل مبنای این آبادی تازه در سر آنها قرار گرفته است درنظر داشته حفظ می‌نمایند و حکمی به خلاف آنها صادر نمی‌کنند تا آن زمان هر کدام از دول خارجه که در آشکار با دولت ایران به مقام مجادله و منازعه برآمده باشند در این حال اگر چنانچه اهل آبادی تازه با آن دول خارجه طرح موافقت اندازند مجرم و مخاطب بوده باشند و به ترجمان این‌گونه بی‌وفایی ملک آنها که عبارت از همین آبادی تازه بوده باشد ضبط سرکار شود، به علت آن‌که مقصود و منظور اصلی از بنای این قسم آبادی این است که دائم‌الأوقات سوای نفع‌های دیگر، دوستی و اتحاد در مابین دولت ایران و انگلیس و الفت اهل این دو مملکت روز بی‌روز زیادتر شود، نه این‌که خلاف آنها به عمل آید. نتیجهٔ ششم این‌که: هر محصولی که در ایران به هم می‌رسد اگرچه آنها در ایران چندان قیمت نداشته و یا این‌که هیچ مصرف برای آنها ندانند ولکن اهل آبادی تازه به زور علوم و صنایع آنها را به کار می‌برند و به عوض آنها اهل ایران را دولت و استطاعت می‌بخشد و قطع نظر از این جمهور اهل ایران به زور هم‌چشمی نفع‌ها خواهد دید، حتی کارگران هم در آن اوقات که اجرت می‌گیرند و کارهای کنند سعی خواهند کرد که در هر علم و هر صنعت خودشان را ماهر سازند و مثل اهل فرنگ تفوق بر سایر اهل ممالک نمایند و این نفع‌ها باعث می‌شود بر این‌که یک مملکت عظیم و وسیع سمت مشرق که از سایر ممالک برتر و بلندتر می‌باشد زنده شود و روشن‌ضمیر گردد و یقین است که زیادتی مداخل هر مملکت نتیجهٔ این‌گونه تحصیل و ترقی است، به علت این‌که هر فرد از افراد مردم به این نوع تربیت یابد و ترقی نماید و همیشه به

زحمت و مشقت و تحصیل روزی عادت می‌کند، هر عملی از روی فطانت می‌نماید، روزبه روز در دولت و مکنت و مداخل خواهد افزود و به جایی خواهد رساند که هر باب تفوق و برتری بر سایر ولایات داشته باشد. نتیجه هفتم این است که: اهل آبادی تازه هر معدنی که پیدا کرده و در آن معدن کار کنند سدس مداخل آن را به کارگزاران نواب نایب‌السلطنه ایران بدهنند و یقین است که این‌گونه مداخل برای ایران امر عظیم است، به علت این‌که هم اخراجات بسیاری دارد و هم ساختن دستگاه جهت آب‌کردن و صاف‌نمودن معدنیات بسیار مشکل است. بنابراین ملاحظات محافظت چنین آبادی برای اهل ایران واجب و لازم خواهد بود.

تفضیل صورت آبادانی که به هر کدام آنها در اصل و ترجمه به حروف تهجی و حساب و هندسه رجوع شده است:

مدرسه علوم و صنایع که متعلقاتش از قرار تفصیل ذیل باشد:
منزل نایب رئیس، باب.

او طاق درس استدلال، باب
کتابخانه بزرگ، باب.

او طاق برای جمع‌نمودن اسباب حکمت طبیعی و معدنیات که برای نمونه ضرور می‌شود، ک.

جمع خانه نمونه‌های صنایع و سایر چیزها که در فرنگ اختراع می‌شود، س.
با سمه و صحاف خانه برای جلد نمودن کتب، م.

تشريح خانه، باب، ن.
جراح خانه، باب.

دستگاه چرم‌سازی، باب.
مکتب خانه برای اطفال فقرا، باب.

باغ برای تربیت گل و گیاه و حبوبات پر مصرف.
جا برای تعلیم جوانان ایرانی.

جا برای تعلیم جوانان آبادی تازه.

مدرسه نظام که متعلقاتش از قرار تفصیل ذیل باشد:
او طاق رئیس و مدرس، باب، ت.

او طاق برای استدلال درس اهل نظام، باب، د.
مکتب نقاشی و تصویر، باب، ب.

قراب خانه، باب، ع.

دستگاه شمشیر و تپانچه‌سازی.

کتابخانه نظام، ف.

اسلحة خانه، ج.

زمین برای مشق نظام.

مکتب برای تعلیم علم نظام و جعاقروفی.^۱

زمین که جوانان مهندس در آنجا باید علم را با عمل مطابق نموده نمونه قلعه و سنگر و وضع یورش را به مقیاس کوچک یاد بگیرند.

مکتب خانه برای تعلیم اسب دوانی و شنو^۲ و تفنگ اندازی و شمشیر بازی.
ساختمان:

۱. نشانگاه که علامت دولت ایران و انگلیس در آن نصب شود.

۲. دکاکین و حجرات

۳. بازار تبدیل

۴. بازار برای هر قبیله

۵. گمرکخانه

۶. انبار تجار

۷. کاروانسرا

۸. منازل مباشرین اموال ایرانی

۹. منازل مباشرین اموال فرنگ

۱۰. خانه‌های تجار

۱۱. خانه‌های اهل صنایع

۱۲. خانه‌های اصناف

۱۳. خانه‌های نصاری

۱۴. خانه‌های کویکر^۳

۱۵. خانه‌های هندها^۴

۱۶. منازل ارامنه

۱۷. فنادی و شکر صاف نمودن

۱۸. دستگاه تنباق‌وسازی

۱۹. دستگاه خبازی

۲۰. دستگاه کاغذسازی

۲۱. دستگاه فقاع‌کشی

۲۲. دستگاه عرق جوهرکشی

۲۳. دستگاه معصر خمر^۵

۲۴. میوه و سبزیجات خانه^۶

۲۵. دستگاه آینه نمودن چخماق^۷ و غیره

۲۶. دستگاه چرخ و اراده^۸ سازی

۱. به جای «جغرافیا»

۲. به جای لفظ «شنا»

۳. Quaker فرقه مذهبی مخصوص از مردم انگلستان

۴. هندوان

۵. عرق‌گیری به اصطلاح امروز، در اصل معسر

۶. انبار میوه و سبزی

۷. در اصل: عراده

۸. به جای چخماق به املای اصل ترکی

۲۷. دستگاه مسکنی و برنج و آهنگری و ظروف و آئینه و شیشه‌سازی
 ۲۸. بازار آذوقه
 ۲۹. میدان کشتی‌گیری و سایر بازی‌های غریبه
 ۳۰. کلیسا‌ی پراتصنت^۱
 ۳۱. ایوان برای گذراندن امورات اهل بازار
 ۳۲. دستگاه ابریشم و ریسمان‌بافی
 ۳۳-۳۴. کلیسا‌ی دیصتر^۲
 ۳۵. کلیسا‌ی کثالک^۳
 ۳۶. مسجد برای اهل اسلام
 ۳۷. معبد برای مذهب یونانی
 ۳۸. خانه‌های اهل اسلام با یک حمام
 ۳۹. خانه‌های یهودیها با یک معبد
 ۴۰. سلاخ خانه
 ۴۱. دستگاه پیه‌گذازی
 ۴۲. دستگاه صابون‌پزی
 ۴۳-۴۴. خانه‌های دباغ و دستگاه دباغی
 ۴۵. دستگاه میشارکشی^۴
 ۴۶. دستگاه روغن‌کشی
 ۴۷. آسیاب‌ها
 ۴۸. بارگاه برای رسیدن کشتی
 ۴۹. دستگاه کشتی‌سازی
 ۵۰. گوشت خشکانیدن جهت آذوقه‌کشی^۵
 ۵۱. دستگاه خشکانیدن ماهوت و ابریشم‌بافی
 ۵۲. دستگاه ریسمان و طناب‌بافی
 ۵۳. زمین خشکانیدن صالح
 ۵۴. دستگاه ماهوت و ابریشم‌بافی
 ۵۵. دستگاه کتان‌بافی
 ۵۶. منزل داروغه تجارت
 ۵۷. خانه‌های مباشرین امر تجارت
 ۵۸. منزل مباشر امر زراعت
 ۵۹. منزل مباشر امر صنایع
 ۶۰. منزل مباشر امورات مهندسی
 ۶۱. منزل مباشر امر زراعت
 ۶۲. باغ بزرگ برای جمهور که نشاط به اسم نایب‌السلطنه در آنجا باشد.^۶
 ۶۳. سنگر تاج در پیش روی رودخانه

ترجمهٔ فقراتی که اهل فرنگ برای آگاهی دولت خودشان از وضع ایران در کاغذ اخبار که زیادتر از صدهزار نسخه باشد باسمه نموده‌اند: ما نمی‌توانیم شاید زیادتر از این خدمت به تجار و دولت انگلیس نماییم به این‌که عموم خلق را از کیفیت وضع واقع شدن مملکت روس و انگلستان و هند نسبت به ایران خبردار نماییم، بخصوصه که این اوقات که ولایت شمالی آذربایجان به دست و تصرف دولت روسیه افتاده است. امیدواریم که دولت ما من بعد زیادتر به فکر و خیال این‌گونه چیزها بیفتد. از برای درست حالی کردن این مطلب اظهار و تقریر

۱. Protestant (پروتستان)

۲. اره‌کشی

۳. catholic (کاتولیک)

۴. در اصل افتادگی دارد

چند فقره ضرور است:

وقتی که مرکویزووزلی^۱ فرمانفرما هندوستان بود امورات ایران بسیار منظور نظر او بود. در سنه هزار و هشتصد^۲ ایلچی اولی که از ممالک اروپا به پایتخت ایران مأمور گردید جنرال ملکم^۳ بود که او به آن دولت بنای دوستی و مصالحه گذاشت و شرط کرد که اگر افغان به ولایات متعلق به کامپانی (کمپانی هند^۴) دست درازی نماید و بنای جنگ گذارد دولت ایران را لازم است که بیست هزار قشون داده به کامپانی کومک نماید. ایلچی که بعد از آن، از آن دولت مأمور به بامبای (بمبئی^۵) شد که شروط مصالحه را با کامپانی در آنجا درست کرده مضبوط نماید محمد نبی خان بود که او را با هفت نفر از آدم های خود از سوء اتفاقات در آنجا به قتل رسانیدند. در سنه هزار و هشتصد و هفت^۶ بنیپارت^۷ (نام خانوادگی ناپلئون) جنرال قاردان^۸ را با چند افسر قابل و کامل به ایران و یک نفر آدم دیگر به کابل فرستاد. از جهت آمدن این ایلچی ها به ایران آنقدر بخل و حسد به فرمانفرما هندوستان هجوم آور شد که جنرال الفین اصتون^۹ را ایلچی نموده به کابل فرستاد که ایلچی فرانسه را از آنجا دوانیده تجدید مصالحه ایشان نماید. مشارالیه خدمت خود را به انجام رسانیده قضی المرام مراجعت نمود و همان اوقات جنرال ملکم باز دومرتبه برای همان مطلب ایلچی شده وارد بندر بوشهر گردید و در آنجا یکی از بزرگان عرب که از قبل پادشاه ایران حاکم بود به مشارالیه منتهای بی حرمتی و بدرفتاری نمود. مشارالیه متحمل رفتار ناهنجار او نگشته، به کلکته مراجعت نمود. در سنه هزار و هشتصد و نه^{۱۰} دولت انگلیس اراده نمود که ده هزار سالدات از راه دریا به بنادر ایران فرستاده، بنای جنگ و جدال و منازعه به دولت ایران بگذارد و هر دو دولت به فکر تدارک خود افتاده، نحتی در کنار بندر ابو شهر و غیره بنای سنگر و قلعه^{۱۱} از برای محافظت کردن مکان ها گذاشتند. نتیجه بر این بنای منازعه برای دولت انگریز این شد که دولت ایران بنای گذاشت که سفیری به هندوستان فرستاده، ایلچی

1. Marquis Wellesley

۱۲۱۵.۲ قمری

3. General Sir John Malcolm

4. Company

5. Bombay

۱۲۲۲.۶ هجری قمری

7. Bonaparte

8. Gardane

9. Elphinstone

۱۱. مصغر قلعه

۱۲۲۴.۱۰ قمری

بنای پارت و آدم‌های او را از تهران و خاک ایران اخراج نماید و قرارداد کند که هرقدر قشون که از برای اخراج نمودن سال‌دادات روس، که در آن اوقات به سمت شمالی ایران داخل شده بودند، کفایت نماید کامپانی بدهد. در این وقت دقیق سر هرفرد جونس^۱ از لندن وارد پایتخت ایران گردید، بدون این‌که اختیار کامل به او داده باشند و یا این‌که دستورالعملی از کامپانی به او رسیده باشد. بعد از اظهار مطالب دولت انگلستان به دولت ایران آمدن قشون کامپانی بی‌صرف و بی‌حاصل شده و خودش هم در دارالخلافه توقف نمود. مصالحه در میان این دو دولت تمام کرد که هرساله کامپانی دویست هزار تومان ایرانی با هر قدر افسر و صاحب منصب که برای تعلیم مشق سربازی و متعلقات جنگ ضرور باشد بدون توقع اخراجات به دولت ایران بدهد. میرزا ابوالحسن خان با مستر موریه هرکدام از طرف خود برای اجرای این صلح‌نامه مأمور شدند. در سنّه هزار و هشت‌صد و ده^۲ جنرال ملکم باز به خواهش پادشاه ایران از برای تلافی بی‌حرمتی که در سنّه هزار و هشت‌صد و هشت^۳ در بندر ابوشهر نسبت به مشارالیه شده بود مأمور به پایتخت ایران گردید. در میانه سر هرفرد جونس و جنرال ملکم اختلاف بهم رسیده و با هم‌دیگر سازش آنها نشد. جنرال ملکم مأمور شد که به هند مراجعت نماید و سر هرفرد جونس به انگلستان. در جوزای همان سال^۴ سر قوراوزلی از لندن به اختیار تمام به سفارت ایران مأمور شد. چند اراده^۵ توب و چند نفر صاحب منصب از جمله مجر دارسی^۶ و مجر اصتون^۷ همراه او بود. آخری چند وقت بعد از رسیدن به ایران در اردبیل^۸ تلف شد. در آن اوقات دولت فرانسه با دولت روس دوست بودند و دولت ایران با دولت آخری جنگ و جدل داشتند. دولت فرانسه با مصاحبه جنرال قارдан شرط کرده بود که به دولت ایران کومنک نموده، قشون روس را از خاک ایران برون نمایند. این شرط و این مصالحه معمول نگشت. به علت مصالحه که در همان اوقات مابین دولت فرانسه و روس اتفاق افتاد. در سنّه ۱۸۱۱^۹ که سر قوراوزلی به ایران وارد گردید افواج سرباز عباس میرزا و لیعهد ایران در مشق و تعلیم بسیار بدرو مغشوش بودند. آنها شش باطلیان^{۱۰} بود که بعضی به زبان فارسی و بعضی به زبان فرانسه و بعضی به زبان اورسی^{۱۱}

1. Sir Harford Jones

۲. ۱۲۲۵ قمری

۳. ۱۲۲۳ قمری

۴. ماه سوم بهار مطابق با جمادی الاولی

۱۲۲۵

۵. در اصل: عزاده

6. Mjor d'Arcy

7. Major Eston

۸. به جای اردبیل

۹. ۱۲۲۶ قمری

۱۰. از کلمه *battalion* انگلیسی و *bataillon* فرانسه که بعد آن را «باطالیان» هم نوشته‌اند به معنی گردان.

مشق یاد می‌گرفتند و در همه‌جا سیزده اراده توب میدان داشتند و قورخانه آنها از همه‌جهت بی‌تدارک بود. یکی از منظورهای عمدۀ سر قوراوزلی این شد که صلح‌نامه‌گذشته را به وصفی تجدید نماید که اخراجات کامپانی نسبت به دولت ایران کمتر از آن باشد که بود. بنابراین قرارداد نمود که افسر و صاحب‌منصب‌های اهل انگلیس، که در دولت ایران با مواجب و اخراجات کامپانی خدمت می‌کردند، موافق از دولت ایران از وجه دویست هزار تومن کامپانی به ایشان برسد. لکن دولت ایران این قرارداد را قبول نکردند، تا این‌که در سنۀ هزار و هشت‌صد و دوازده^{۱۲} در سلطان بود^{۱۳} و لیعهد ایران شکست فاحش به قشون روس داده و فتح نمایان نمود. نواب نایب‌السلطنه و اغليحضرت پادشاه ایران این فتح را از افسرهای انگلیس دانسته، بنابراین قرارداد سر قوراوزلی را قبول نموده، تجدید مصالحه کردند. قشون نایب‌السلطنه که سرکرده‌ای انگریزی در سر آنها بود در سمت طالش هم تفوق به روسیه نمود، سالدات روس را در اوایل از اکثر جای طالش و لنکران بیرون کردند. لیکن کرونل^{۱۴} دارسى مجبور به این شد که با ابواب جمعی خود از میدان جنگ مراجعت نماید. به سبب رسیدن کشتی روم^{۱۵} با قوت^{۱۶} انگریزی و آوردن خبر مصالحه که در میان دولت روس و انگریز اتفاق افتاده بود. بعد از زمان قلیل قشون روس تلافی مافات را چنان‌که شاید و باید نموده، در اصلاحندوز^{۱۷} و لنکران شکست تمام به نایب‌السلطنه داده، اوردو^{۱۸} و تپیخانه و تدارکات بالمره به دست سالدات روسیه افتاد. در سنۀ هزار و هشت‌صد و سیزده^{۱۹} به وساطت ایلچی انگریز در مابین این دو دولت بنای مصالحه شد. دولت ایران در این صلح نه تنها راضی به این شدند که دست از ادعای گرجستان بکشند، بلکه قراباغ و طالش تا به آستانه و تسلط دریای حاج ترخان را بالمره به دولت روس واگذار کردند. اگرچه رشت در تصرف دولت ایران است و در حوالی آن جنگل بسیار خوب هست، لیکن دخل و تصرف در دریای مذکور ندارند و در این اوقات مصالحه سرداران روسیه سعی نموده، تمام ولایات داغستان را به حیطۀ تصرف آورده، نظام و قرارداد تازه در میان رعایای ولایات مذکور و قراباغ بنا نهاده‌اند. بعد از اتمام

۱۱. مقصود «روسی» است که پیش از این در ایران «ارس» و «اورسی» هم می‌گفتند.

۱۲. قمری ۱۲۲۷.

۱۳. آبادی در میان قراباغ و شکی و شیروان که در میان ایران و روسیه در آنجا درگرفت.

۱۴. از کلمه *Colonel* انگلیسی و فرانسه به معنی سرهنگ.

۱۵. نام کشور عثمانی از زمان صفویه تا این زمان.

۱۶. از کلمه *gazette* فرانسه و انگلیسی به معنی روزنامه.

۱۷. دهی در ملاقاتی رود فراسو با ارس که نام آن را «اصلاحندوز» هم می‌نویستند.

۱۸. به جای کلمه «اردو» که اصلاً مغولی است.

۱۹. قمری ۱۲۲۸.

این صلح نامه سر قوراوزلی در جوزای سنّه هزار و هشتصد و چهارده^۱ مستر موریه را در جای خود گذاشت، از راه پطربرغ^۲ به لندن مراجعت نمود. اندکی بعد از آن مستر الیس^۳ با دستورالعمل از برای قطع نمودن دویست هزار تومان و سایر اخراجات کامپانی وارد تهران شد و خدمت مرجعه خود را به انجام رسانید. در سنّه هزار و هشتصد و نوزده^۴ میرزا ابوالحسن خان دفعه دوم به رسم سفارت از برای مطالبه صدهزار تومان شش ماهه ثانی، که از سال مصالحه مانده بود، وارد لندن شده، بعد از گفتگو با وزیر امور خارجه حکم چنان شد که کامپانی آن صدهزار تومان را بدنهند. به جهت شکست شرط سیم صلح نامه مستر الیس و موریه حکم نموده‌اند که سرجند^۵ و صاحب منصب‌های انگریز ترک خدمت دولت ایران نموده، به وطن خودشان مراجعت نمایند. ولیعهد دولت ایران سعی و اهتمام بلیغ نمود که این بنا را بهم بزند، به جایی نرسید. این صرفه‌جویی غلط مستر الیس و موریه ولیعهد ایران را به این واداشت که از سرکرده‌های فرانسه پیدا نموده، به جای افسرهای انگریز بگذارد. کرنل دارسی عرض نمود که در عرض این پنج نفر بیکزاده‌های ایرانی همراه خود به لندن آورده و خود متوجه امورات آنها شده، ایشان را در علوم جنگ و بعضی صنایع تربیت نماید. نواب نایب‌السلطنه کاغذی به مستر موریه، که در تهران بود، نوشت که اذن او را در این خصوص حاصل نماید. مشارالیه این مطلب را قبول نکرده، متمسک به این شد که تا من از دولت خود مأذون نباشم نمی‌توانم به کورنل دارسی این اذن را بدهم. با همه‌این باز کورنل دارسی ایشان را برداشته، از راه پطربرغ وارد لندن شد. در سال‌های گذشته توپخانه و قورخانه دولت ایران و تعلم سرباز و حمایت و حفظ سرحدات و امورات معادن موافق تعلیم و دستورالعمل صاحب منصب‌های انگریز بود، وقتی که افسرهای ما از تبریز مراجعت می‌کردند قشون نواب ولیعهد ایران به این تفصیل بود:

توپچی سواره، ۶ توب، چهار دسته.

توپچی ساده از برای ساخلو، دو دسته.

سر زنبورک، صد نفر.

۱. نیمة دوم جمادی الآخره ۱۲۲۹

۲. Petersbourg پایتخت روسیه که در ایران «پطرزبورغ» هم می‌نوشتند.

۳. Ellis ۱۲۳۴ قمری

۴. در اصل چنین است و معلوم نیست چه بوده است، چنان می‌نماید که نام وی از قلم افتاده و سرجند محرف کلمه Sergeant انگلیسی به معنی درجه‌دار بوده باشد.

سریاز نظام، دوازده باطلیان (گردان)، هرکدام از قرار هشتصد نفر.
سواره نظام، دو دسته.

سوای آنها چندین معدن آهن و معدن ذغال زمین^۱ پیدا شده که بنای کارکردن آنها را داشتند و همچنین دستگاهی برای ریختن گلوله توپ دشل^۲ شروع گشته بود. بالاتر از سه کرور از وجه قراردادی دولت انگریز خرج آنها شد. بعد از آنکه سر قوراوزلی با افسرهای انگریزی از ایران مراجعت نمود، فواید دولتين رو به تنزل گذاشت. مستر موریه و مستر الیس تهران را گذاشته، به مأوای خود مراجعت کردند.

هنری ولک^۳ نایب در دسته سواره مدرس که او در وقت سر هرفرد جونس^۴ اجدان^۵ ابواب جمعی ایلچی مذکور بود به خدمت و منصب بلند کارگزاری دولت انگلیس سرافراز شد و از آن وقت منافع و تسلط ما در دولت ایران در مقابل دولت روس رو به تنزل گذاشت و این هم آشکار است که دولت روس خیال دارد که در وقت فرصت ایران را تابع و متصل به مملکت الی غیرالنهایه وسیع خود نماید. همین که الان تسلط و اختیار دریای خزر^۶ منحصر به دولت روس است آنها می‌توانند هر وقت که خواهش داشته باشند ضرر به مملکت شرقی ما برسانند. دولت روس نه تنها همین فواید و منافع معامله و تجارت ایران را مختص و منحصر به خود کرده است، بلکه همچنین به توسط گرجستان معامله مملکت اناطولی هم بسته به آنها شده است. در سنه ۱۸۲۰^۷ ایلچی مشخص و باشوکت، که بسیار قراول و اهل نظام همراه داشت، از دولت مذکور به هرات و بخارا مأمور گردید، که راه معامله تازه از برای دولت روس پیدا نموده، شال کشمیر را از راه راست به بازار روس بیاورند. گویا در این اوقات عظم و مصرف دولت ایران در پیش امنای دولت انگریز تمام شده است که چندان پاپی نمی‌شوند. در سنه هزار و هشتصد و هفده^۸ جنرال یرمولوف^۹ برای سرداری و حکومت گرجستان معین شد، پنجاه هزار سالدارات خوب ابواب جمع او گشته، به لباس و لقب

۱. زغال سنگ

۲. گویا نوعی از توپ معمول انگلستان در آن زمان بوده است.

3. Henry Willocks

۴. به جای سر هرفرد جونز

۵. از کلمه انگلیسی adjutant و کلمه adjudant فرانسه که اکنون «آجودان» می‌نویسند.

۶. در اصل: دریای خزر

۷. ۱۲۳۵ قمری

۸. ۱۲۳۲ قمری

9. Yermolof

ایلچیگری با جوانان قابل و نجیب داخل پایتخت آذربایجان و ایران شده، دولت ایران هم منتهای حرمت و عزت به او کردند. مشارالیه بعد از اتمام توابع مصالحه نامه ممضی شده کرونل مزراویچ^۱ را به لقب کارگزار دولت روس در تبریز گذاشته، خود به تفلیس مراجعت نمود. مشارالیه آدمی است که قابلیت او را به همچنان لایق و مستحق نموده است. فرصتی فوت نمی‌کند که خود را در پیش اهل ایران عزیز و محترم و خیرخواه به قلم ندهد. مطالب او در پیش امنای آن دولت اکثر اوقات بلکه همیشه مقبول و مقرون به اجابت است، زیرا که او در خرج و جدوجهد کردن به این که دوستان خود را روزبه روز زیاد نماید مضایقه نمی‌کند. در سنّه هزار و هشتصد و هفده^۲ که پنجاه هزار سالدات و قشون روس در مملکت گرجستان و آن سرحدات بود این اقوات به صدوسی هزار رسیده است. با وجود این که در اوقات جنگ تمام قشون روسیه از سی هزار نفر زیادتر نبود. سبب این نوع تغییر و متحمل شدن به این قدر اخراجات کثیره گویا کرنل مزراویچ باشد، به خیال این که دولت روسیه بعد از این شاید تواند که در وقت فرصت و مناسب به زور قشون در مملکت ایران فساد و اختشاش نماید. دولت انگلیس در مقابل همچنان آدم قابل و سخی الطبع مستر ولک را، که اولاً پایین بودن منصب او در میان قشون در نظر اهل ایران خوار و بی اعتبار نموده، گذاشته‌اند. مشارالیه قطع نظر از امساك و پستي رتبه دائم خلاف خواهش و لیعهد نایب‌السلطنه رفتار می‌نماید و در اکثر امورات دولت مدعی معظم‌الیه می‌شود. این بدرفتاری باعث تنزل دوستی و منافع دولت انگلیس شده، در خصوص ندادن صدهزار تومان قراردادی که بایست حسب‌الحواله حضرت پادشاه مستر ولک به لیعهد ایران کارسازی نماید، اگرچه مشارالیه ده هزار تومان از آن وجه کارسازی کرده بود، رفته‌رفته کار به جای بد رسید. نواب نایب‌السلطنه دوهزار تومان دیگر هم به مستر ولک حواله نمود، مشارالیه قبول نکرده، ابا از دادن وجه نموده. وقتی که قائم مقام وزیر دولت ایران ابرام و اصرار در این خصوص کرد مشارالیه بد طوری جواب داده، اظهار نمود که نواب نایب‌السلطنه و قائم مقام او عهد و پیمان خود را که با من نموده بودند شکسته، بنای جنگ و نزاع با دولت روم گذاشتند، به خاک روم وارد شدند. مشارالیه این را هم علت علیحده از برای ندادن وجه قراردادی نمود. امنای دولت ایران اظهار ساختند که مستر ولک اصلاً و قطعاً از رفتار ناهنجار پاشای ارزنة‌الروم خبردار نبود و هیچ وقت دخل و تصرف به این کارها نداشت. دادن ده هزار تومان مستر ولک در دفعه اول و در شانی

1. Mazarovitch

انکار نمودن از وجه تعهد شده سبب و علت غضب و تغیر شاه ایران شده، حکم نمود که دوهزار تومن را از میرزا ابوالحسن خان کد به توسط سفارت او این وجه از لندن به مستر ولک حکم شده بود بگیرند. بعد از آرام شدن حضرت پادشاه آقا محمد کریم مأمور شد که وجه مذکور را از مستر ولک مطالبه نماید. مشارالیه چون پیش از وقت خشم و تغیر شاه را دیده بود طالب انجام رسانیدن خدمت خود شده، از قضا زیادتر از آنکه مأمور شده بود به عمل آورده، اظهار کرد که اگر حکم حضرت پادشاه تا پنج روز به انجام نرسد مأمور است که بعد از اتفاقی مدت مذکور سرمستر ولک را ببرد. مستر ولک به مجرد شنیدن این خبر مهماندار خواسته، که به انگلیس مراجعت نماید و همچنین اظهار ساخت که این مطلب را وزیر او نوشته پا به مهر به او بدهد. حضرت پادشاه محض از راه تواضع و مرحمت فرمودند که همچنان حکم از طرف مانشده بود، این سهو آقا محمد کریم بود، اگر مستر ولک توقف نماید ما در عوض این مرحمت‌های مخصوص درباره او مشمول خواهیم فرمود. وزیر امور خارجه دولت ایران اظهار ساخت که این اوقات که نقل مصالحه رومی در میانه است رفتن مستر ولک موافق عقل و قاعدة درست نیست. باز مستر ولک در مراجعت خود ابرام و اصرار کرد. حضرت پادشاه اظهار ساخت که اگر مستر ولک به این جهت و به این وضع مراجعت نماید ما هم لابدیم که یک نفر کارگزار به لندن فرستاده که تا در آنجا حقیقت رفتار و بدسلوکی مستر ولک را به امنی آن دولت حالی نموده، خواهشمند شود که یک نفر آدم دیگر عوض مستر ولک به ایران بفرستند. این کارگزار بدخلق تهران را گذاشت، روانه لندن شد. میرزا محمد صالح که یکی از جوانان طلاب ایرانی که پیش از این در این مملکت بودند مأمور به این خدمت شد. میرزای مزبور از راه روس وارد لندن گشت. رفتار و احترام و عزت آن دولت، وقت عبور از خاک ایشان، باید امتنای ما را از رفتار بد و عدم حرمت نسبت به جوانان و طلاب ایرانی، که پیش از این به امر دولت خودشان، برای تربیت در این مملکت بودند، پشیمان نماید. در حین ورود به پطربیرغ عمارت بسیار خوب با نوکر و تدارک از برای مشارالیه حاضر و مهیا بود. از طرف ایمپراتور^۱ مهمانداری معین شده بود که او را به مجموع دستگاه و تماساخانه‌ها ببرد. امپراتور اعظم مشارالیه را به حضور طلبیده و غایت التفات و نوازش نموده، یک قطعه انگشت‌الماس و پر قیمت هم به او تعارف کرده، حکم فرموده بود که یک کشتی بسیار خوب از برای میرزا محمد صالح حاضر نموده و به کاپتان^۲ کشتی قدغن

۱. از کلمه لاتین Imperator که «امپراتور» هم نوشته‌اند.

۲. از کلمه انگلیسی Captain یا Kapitan روسی به معنی ناخدا.

نمایند که هیچ‌کس را بدون رضای میرزای مزبور داخل کشته نکرده و منتهای حرمت و محبت را دریاره او به عمل بیاورد و حبه و دیناری هم از او و آدم‌های او توقع ننمایند. یک نفر از آدم‌های میرزای مزبور که فی الجمله در نقاشی سررشه داشت حسب الخواهش و فرموده امپراتور در این روزها از لندن به پطربرغ مراجعت نمود که در آنجا به اخراجات دولت تربیت یابد و همچنین میرزای مذکور کاغذ داشت که اگر از وجه صدهزار تومان قراردادی در لندن کارسازی نشود سی هزار باجاقلو از ایلچی دولت روس گرفته کارسازی خود را نماید. از این رفتارها معلوم است که دولت روس از برای چه و چه خیال‌ها سعی و تلاش دارند به این که دولت ایران را روزیه روز زیادتر و محکم تر نمایند. مطالب میرزا محمد صالح اول عبارت از این است که فرمان حضرت پادشاه ایران را، که از برای مبارک باد و تهنیت به تاج و تخت رسیدن پادشاه انگلستان نوشته شده است، برساند و ثانیاً صد و پنجاه هزار تومان را از وجه باقی دویست هزار تومان قراردادی جابجا نماید. ثالثاً تفنگ و ماہوت از برای سرباز و لیعهد ایران ابتداء نماید. رابعاً حقیقت سفارش آقا محمد کریم و سبب مراجعت و رفتار مستر ولک را به امنای این دولت حالی نماید. خامساً حرکات ناهنجار و رفتار بد، که از مستر ولک در ایران نسبت به شاه و لیعهد و امنای او، حتی تمام اهل ایران، که در خصوص شکستن یکی از قواعد شریعت و دین آن دولت صادر شده است، به امنای دولت حالی کند. سادساً مأمور است که سعی و جهد نموده، دولت انگریز نعم‌البدلی عوض مستر ولک به دولت ایران مأمور نمایند، که به توسط او رشتہ دولتی در میانه این دو دولت نگسلد، بلکه روزیه روز محکم تر گردد. ما نمی‌دانیم که سبب مکروه القلوبی کارگزار ما پیش امنا و اهل ایران حق است یا نه؟ لیکن این قدر یقین داریم که ایشان بسیار اصرار در فرات مذکور دارند. بتا براین همچنان آدم مکروه القلوب را دویاره به ایران مأمور نمودن هم از رویه عقل دور و هم باعث تنزل دولتی ما در آن دولت خواهد شد، ما می‌دانیم که جواب کاغذ و مطالب کارگزار ایران بهزودی خواهد رسید، اما از برای کامپانی هندوستان، که آدم در بصره و بندر ابوشهر و بغداد برای معامله دارند، باز با آن اخراجات ماندن و توقف نمودن ایشان صلاح است یا نه؟ وقتی که می‌شنویم که دولت روس خواهشمند مطلب شده است که اگر از طرف ایران به عمل بیاید تجارت ایران کلاً منحصر به دولت روس خواهد شد. اما این قدر هست که جواب آن مطلب را امنای دولت ایران به دفع الوقت انداخته‌اند تا میرزا محمد صالح از این جا چگونه مراجعت کند؟

مستر کانینق^۱ بدون شک یقین است که خود به حقایق این مطلب خواهد رسید و فکر و تأمل بسیار خواهد نمود، زیرا که این مطالب معظمتر از آن است که به دیگران رجوع شود، که شاید آن دیگران منافع باطنی خودشان را منظور نموده، اکرام و سلامتی مملکت هندوستان را خیال نکنند. امنی دولت ایران نه دوستی ما را کم قیمت می‌دانند و نه اجناس ما را نمی‌پسندند. دولت ما می‌تواند همان عزت و حرمت و تسلط و پیشروی، که پیش از این آدم‌های ما در دولت ایران داشتند، باز به کمال خوبی داشته باشد، مشروط بر این که امنی ما ملاحظه منافع باطنی خودشان را به کنار گذاشته و بالنصاف و همت و مردانگی با دولت ایران رفتار کنند. روزیه روز هم دوستی و هم امر تجارت ما بهتر و آسان‌تر خواهد شد، لیکن اگر خلاف این معمول گردد آن‌ها فاناً قوت و تسلط دولت روس در آن زیادتر شده و خردۀ خردۀ متاع انگریز و هندوستان از نظر اهل ایران افتاده، معامله و تجارت آنجاها بالمره منحصر به دولت روس خواهد گشت.

در شهر لندن در کاغذ اخبار روز چهارشنبه بیستم ماه نوامبر ۱۸۲۳^۲ باسمه شده است».

اسناد ایوانی

برخی از اسناد مربوط به روابط ایران را با کشورهای اروپایی در مجموعه‌ای شاید به دستور عباس‌میرزا گرد آورده‌اند و پیدا است که پاره‌ای از آنها را از زبان‌های اروپایی ترجمه کرده‌اند. به جز سفیرانی که در مراحل مختلف از ایران به کشورهای اروپا رفته‌اند و در دو مجلد این کتاب ذکر از آنها کرده‌انم یعنی به جز میرزا محمد رضاخان قزوینی و عسکرخان و حاج خلیل‌خان قزوینی و محمد نبی‌خان و میرزا محمد صالح و میرزا ابوالحسن ایلچی سفیر دیگری از ایران به اروپا رفته و ظاهراً مدت زمانی در کشورهای مختلف سفر کرده است. نام وی را در اسناد ایرانی خواجه داود ارمنی نوشته‌اند و چنان می‌نماید که از ارمنیان ساکن بغداد بوده است و خود نام خویشتن را داود ملک شاه نظر شاهپورزاده ضادوریان می‌نوشته و کتاب کوچکی در ۱۸۱۷ (۱۲۳۶ هـ) در پاریس به فارسی و فرانسه و ارمنی به عنوان وضع کنونی ایوان چاپ کرده است. پیدا است که عباس‌میرزا نایب‌السلطنه او را مأمور کرده است با دربارهای اروپا گفتگوهایی بکند و وی نامه‌هایی نوشته که اصل یا ترجمۀ آنها را به انشای مخصوص در آن مجموعه گرد آورده‌اند به این‌گونه:

۱. George Canning (۱۷۷۰–۱۸۲۷) وزیر امور خارجه انگلستان از ۱۸۰۷ و سپس نخست وزیر آن کشور تا دم مرگ.

۲. ربیع الاول ۱۲۳۹

«کاغذی که برای وزیر نمسه پرنس مترنیک نوشته است، ترجمه کاغذ وزیر مذکور این است:

به حکم نواب مستطاب نایب‌السلطنة العلية وارد اسلامبول شدم و از اسلامبول عازم پترزبورگ^۱ خواهم شد و در آنجا سبب رنجش و نزاع سرحدداران دولت روس و ایران را به امپراتور عرض و حالی خواهم کرد که: باعث این نزاع سرحدنشینان دولت روسیه بوده‌اند که به خلاف شروط عهدنامه کارهای بد و عمل‌های ناشایسته کرده‌اند که باعث نقض عهد شده است و هرچه در خصوص تجاوزات سرحدداران به امپراتور عرض خواهم کرد از گزارش نامه که در میان این عرضه گذاشته‌ام به آن جناب حالی خواهد شد که چند ولایت‌ها از دولت ایران غصب کرده‌اند و حال نیز غصب می‌کنند، خلاف رأی امپراتور روسیه، هرچند به دولت ایران نیک‌نفسی و پاک‌رأیی دولت روسیه معلوم است، لیکن در این مایین که مقدمه نزاع اتفاق افتاد ممکن نشد که دولت ایران ایلچی بفرستد، تا آنچه که به خلاف شروط عهدنامه از سرحدداران دولت روسیه سرزده است به دولت روسیه حالی نماید و سرداران گرجستان ادعا می‌کرددند که ما از جانب امپراتور مأذون هستیم که آنچه گفتگو شود با ما باشد. به این سبب روزبه روز کدورت زیاد شد و میان سرحدنشینان جنگ و نزاع ظاهر گردید، که شاید آغاز این جنگ و جدال گوشزد امپراتور گشته، تا به حقیقت امر رسیده، از تقصیر و تجاوزات سرحدداران خود مطلع گردد، بعد از آن دوستی در میان دولتين روشنایی یابد. این نوشته را به موجب حکم نواب ولی‌عهد عباس‌میرزا به خدمت آن جناب نوشت. چون در ابتدای امر که دوستی به توسط کمترین میان دولتين علیین ایران و نمسه واشد، چنان‌که معلوم آن جناب است، از جانب امپراتور اعظم سلام دوستی را از برای شاهنشاه ایران برده، تا ارساله و رساله دوستی دولتين محکم شد. همان دوستی در میان دولتين ثابت و برقرار می‌باشد و روزبه روز از دیاد خواهد یافت.

لهذا توقع دولت ایران از دولت نمسه در عالم دوستی آن است که: نزاعی که مایین دولتين ایران و روس اتفاق افتاده است به حقیقت حق برسد که: خلاف شروط عهدنامه از کدام طرف است؟ تا آن وقت معلوم بشود که دولت ایران در عهدی که با امپراتور مرحوم الکساندر پاولویچ^۲ بسته‌اند باقی است و هرگز برهمنزدگی از خاطر مبارکش خطور نکرده است و مطلب دیگر آن‌که: چون چنین مستفاد شد که ایلچی دولت نمسه که در استانبول

.۲ Alexandre Pavlovitch.

.۱ پترزبورگ

می نشیند و کالت دولت روسیه را نیز دارد. از آن جهت نواب و لیعهد نامه بخصوصه به ایلچی دولت شما نوشته شده است: وقتی که کمترین وارد اسلامبول می شود باش بردی^۱ به کمترین بدده، تا کمترین از راه لهستان^۲ عازم پطربرخ باشد و در نامه ای که نوشه بودند کیفیت احوال به تقریر کمترین محول بود که به ایلچی شما نمایم. آن جناب هم کیفیت را به شما حالی کند تا شما هم به ایلچی خودتان که در بطربرخ می نشیند به او بنویسید که تا او در اجرای حق مساعدت دولت ایران بکند. حال استدعا از آن جناب آن است که: کیفیت را به ایلچی خودتان که در بطربرخ می نشیند بنویسید که مشارالیه پیش از رسیدن کمترین احوالات را کماینگی به امپراتور اظهار و آشکار نماید و بعد از رسیدن کمترین به آنجا برای حرمت دولت ایران کمترین را مساعدت نماید، تا اجرای حق شود. امیدوار هستیم که استدعا ای را کمترین را قبول فرمایند. تحریراً فی اسلامبول هفتم ماه حوكدمبر^۳ سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۴.

بنده داود ملک شاه نظر شاپورزاده

اظهار گزارشات و حرکت های خلاف عهدنامه همایون و قاعده نظام بین الدولتين علیتین ایران و روسیه که از سنه هزار و دویست و بیست و هشت الی سنه هزار و دویست و چهل و دو از سرداران سرحدنشین دولت روسیه اتفاق افتاده است اظهار می شود:

در سنه هزار و دویست و بیست و هشت و در بیست و نهم ماه شوال المکرم مطابق تاریخ عیسوی هزار و هشتصد و سیزده در دوازدهم ماه اوکدمبر^۵ در اردوی^۶ گلستان که جنرال رتیشخوف^۷ سردار گرجستان و میرزا ابوالحسن خان ایلچی دولت علیه ایران، که اختیار تمام از هر دو دولت داشتند و با وساطت سر گروزلو^۸ ایلچی دولت انگریز، مراتب مصالحه را بین الدولتين علیتین ایران و روسیه در بنای ایسدا دیسکو ابرزندم^۹ مضبوط و برقرار شده سرحد بین الدولتين را مشخص نمودند، ولیکن چنین مشخص نمود که: طرفین حد و حدود و نشانگاه خود دانسته باشند بر این تصحیح و تفتیش ماند و علاوه بر این طوری که اساس

۱. محرف کلمه *passeport* فرانسه که در روسی و انگلیسی پاسپورت تلفظ می کنند به معنی تذکره و گذرنامه.

۲. مراد کشور لهستان است که مردم آن کشور نژاد خود را «له» می نامند.

۳. محرف کلمه «اکتبر» که به روسی «اکتیابر» می گویند.

۴. ۵ ربیع الاول ۱۲۴۲

۵. تحریف دیگری از کلمه اکتبر و اکتیابر.

۶. در اصل: اوردوی.

۷. تحریفی از نام سرگوراولی.

۸. تحریفی از اصطلاح *presentium quo statu* (رجوع کنید به صفحه ۳۰۱ جلد اول این کتاب)

مصالحه به اتفاق دولتی دوستی را بیشتر مضبوط کنند بر عهدنامه همایون چنین قراردادی هم شد که: اگر سرحدنشینان طرفین نتوانند آن جای‌های مشخص شده را بشناسند و یا بی اتفاقی یا لجاجتی در باب خط سرحدات در میان آنها سر بدند آنوقت اگر سپاه حاضرۀ سرحدات ایران و اگر سپاه حاضرۀ سرحدات روسیه را به موجب ایسدادیسکوا برزندم در همان تاریخ و در همان روزی که مراتب مصالحه بین‌الدولتين مضبوط و برقرار شد در هرجایی که بودند جابجا باشند. بعد از چنین ترتیب‌ها و فراردادها با رضای طرفین عهدنامه همایون تمام و با مهر مبارک دولتین علیتین ممهور و نگه داشته شد. بعد از این گزارشات مدتی نگذشت که حرکت خلاف عهدنامه از جانب جنرال رتیشخوف مذکور صادر شد که: غلتان‌سپاهی به طرف ولایت طالش فرستاده، محالات کرمی سفید داش إلى زر و غيره به زور تصرف نمودند و غیر از آن در سمت ایروان از طرف گوکچه محال زار و زیبل تومان نخجوان و تمامی کونی گوکچه ایروان را هم ضبط نمودند که به دفعات جاهای مذکور را از جنرال مزبور طلب نمودیم وفا به وعده نکرد، تا وقتی که جنرال مزبور از سرداری گرجستان معزول، به جای او جنرال یرملوف منصوب گردید و در آن وقت گزارشات اتفاقیه را به او اظهار کرده ولایات متفرقه را از آن طلب نمودیم، ولیکن آن را هم به همان طریق گذرانید. بعد از گفتگوی بسیار که بین امنای این دولت و مزاویچ^۱ مصلحت‌گزار آن دولت اتفاق افتاد چنین قراردادی شد که: مصلحت‌گزار مذکور به جنرال مزبور گزارش را به تفلیس بنویسد که آن از جانب خود مهندس کاملی تعیین کرده از این جانب هم کذلک تعیین نمودند که بر سرحد رفته و با تصحیح تمام و به موجب عهدنامه خط سرحدات را مشخص کرده، تا بالمره قیل و قال سرحدنشینان رفع شود و اگر خط سرحدات را مشخص نکنند پس به موجب ایسدادیسکوا برزندم ولایت‌هایی که خلاف عهدنامه تصرف کرده‌اند رد نموده، همه جابجا. هر چند مصلحت‌گزار مذکور گویا به این طریق به جنرال مزبور نوشته، اظهار کرد، لکن به جایی نرسید. من بعد، از جانب سرکار نایب‌السلطنه میرزا مسعود نامی، یکی از میرزايان متخصصين، میرزايان دفترخانه، مهندس و به زبان فرانسه آشنا و بلد، با مراسله دوستانه به نزد جنرال مزبور روانه تفلیس نمودند و باز تکلیف به تعیین کردن مهندسیان و مشخص ساختن سرحدات نمودند و بعد از رسیدن میرزايان مزبور به تفلیس جواب جنرال مذکور چنین شده بود که: امسال ما فرصت این امر نداریم، باشد به سال آینده. بعد از

مراجعةت میرزای مزبور تکرار بنا و گفتگو بین‌الامن‌ها و مصلحت‌گزار شد و مکرراً نوشتجات در این باب به جنرال مزبور ارسال کردند که: صلاح طرفین می‌باشد که این امر را پیش از زیادشدن فساد طی بکنید. گوش و قبول نکردند. مجمل گذاشتند، تاکه میان ما و روم محاربه اتفاق افتاد. در هنگام جنگ جنرال مذکور آن حینی که لازمه ذمه او بود که می‌بایست به موجب دوستی دولتین در چنین وقت ضرور حقوق را اجرا بکند، او را مرعی نکرده و برکنار گذاشت و بر عکس او سپاهی با توب به طرف رودخانه چقند رفرستاده، زورکی محال مزبور را ضبط نموده، نشستند و چند نفر از اهل ایران در حین رسیدن سپاه روسیه به محال مذکور جنگ کرده کشته شدند و بعد از این بنا به رفتار دیگر به خوانین قراباغ و شیروان و غیره گذاشته، که به موجب عهدنامه خوانین مذکور در آنجاها جا بجا بودند. از یک طرف در گونه‌گونه ترس و بر احتیاط کلی مذکوران را انداخته و از طرف دیگر گریز را در پیش چشم مذکوران و از او بی احتیاط نشان داده، به درجه مزبوران به احتیاط تمام افتاده لابد و لاعلاج پی هم‌دیگر با یک اسب و قمچی گریزان، به در خانه نواب نایب‌السلطنه پناه آورده ماندند و جنرال مذکور بعد از گریزانیدن مذکوران آنچه مال و املاک و خزینه‌های اوجاق قدیمی خوانین مزبور، که از مدت‌های مديدة باع عن جد، جمع شده بود ضبط نمودند. بعد از این گزارش و حرکات عجایبات که از جنرال مذکور ظاهر شد امنی دولت در تعجب مانده، باز بنا به گفتگو با مصلحت‌گزار آن دولت گذاشته، چنین قرارداد کردند که: جمیع این گزارشات را مصلحت‌گزار مذکور به دربار امپراتور روسیه اظهار سازند. هرچند مصلحت‌گزار مذکور در حضور امنی این دولت به گردن گرفت، لیکن اثری در این باب به ما اظهار نشد. فیما بعد چنین صلاح دیدند که: محمد حسین خان ایشیک آفاسی سرکار نواب نایب‌السلطنه را با میرزا رضا مهندس با جهان‌نمای^۱ سرحدات و با رقم دوستی روانه تفلیس به نزد جنرال مذکور سازند و به ایشیک آفاسی چنین دستورالعمل هم داده شده که: اگر باز جنرال مذکور مثل اوایل نخواهد که امر را از هم بگذراند از آنجا به در خانه امپراتور رفته و گزارش را اظهار کرده، طی بکند. بعد از رسیدن خان مذکور به یک منزلی شهر تفلیس جنرال مزبور از شهر بیرون رفته، به سمت دیگر عازم شد و بعد از ورود خان مزبور به تفلیس جنرال ولمنوف^۲ که نایب جنرال یرمloff باشد، خان را در جای بی‌حرمتی منزل داده و پی هم عقب خان آدم فرستاده، کاغذها را طلب نموده است. خان مشارالیه لابد مانده، کاغذها را برداشته، به نزد

۱. جهان‌نمای در آن زمان به معنی نقشه جغرافیا بوده است

۲. رجوع کنید به صفحه ۴۸۵

نایب مزبور رفته است. بعد از ملاقات کاغذهای لازمه را از خان گرفته، جوابی داده است که: چون خود جنرال یرملوف در اینجا تشریف ندارد لازم است که شما به ایران مراجعت نمایید و این کاغذها را من به جنرال می‌رسانم. آنچه^۱ که جواب دهد به خدمت نواب نایب‌السلطنه خواهم فرستاد. خان مومی الیه هرچند سعی نموده که به اردوان^۲ خود جنرال یرملوف رفته و به موافق فرموده امر را صورت داده، ممکن‌ش نشده، به سببی که نایب مذکور به او راه نداده، سهل است بیش از سه روز در آنجا نگاه نداشته، بی‌عزت روانه این طرف کرده بود. بعد از چنین مراجعت خان مذکور باز بنا به گفتگو بین‌الامنی و مصلحت‌گزار مذکور شد و با حق و حساب مصلحت‌گزار را ملزم ساختند تا پی امر شده بنویسد و این گفتگوی جزیی را از هم بگذراند، مذکور هم به گردن گرفته تعهد‌ها کرد و کاری ندید. در همان روزها در باب امری جعفرخان بیک غلام سرکار را به نزد جنرال مذکور به تفلیس فرستادند، که در وقت غلام مذکور را به یک ترتیب بی‌آبرویی و بی‌حرمتی از حضور خود بیرون کرده و از شهر هم اخراج حکم کرده است، به مرتبه‌ای که فرصت ندادند که اسبیش را نعل بکند و به آن ترتیب ذلالت بیرون کردند. بعد از آن جنرال مذکور گویا در باب مشخص‌کردن سرحد چند‌نفری فرستاده و در آن وقت هم نواب نایب‌السلطنه‌العلیه در طرف کنار رودخانه ارس در شکار تشریف داشتند و در همان شکارگاه بینارال مددوف به حضور مبارک مشرف گردید. نواب کامگار از حرکت‌های بی‌جا و از رفتارهای بی‌رسم جنرال یرملوف به مددوف مذبور اظهار فرمودند و همچنین هم که اگر جنرال یرملوف با چنان حرکت‌های خلاف عهده‌نامه و رفتار خلاف قاعده می‌خواهد که خدمتی علاوه به سرکار امپراتور روسیه نشان دهد خاطرجمع باشد که ما آن فرصت را به او نخواهیم داد، اما اگر که به ما درست معلوم بشود که امپراتور روسیه چنین جاهای جزئی را از ما خواهش دارند در آن وقت بیش از جاهای دیگر هم به موجب دوستی و یگانگی دولتین علیتین به او پیشکش خواهیم کرد و چون فکر جنرال یرملوف پی امر درست‌کردن نبود در آن خصوص کار باز مثل اول ناتمام ماند و چون خود جنرال مذکور پیشتر به این‌جانب اظهار کرده بود که آنچه تقریر مزراویچ مصلحت‌گزار ما در آنجا باشد او را مثل تقریر دولت روسیه قبول بکنید در این باب امنی دولت به معرفت مصلحت‌گزار مذکور فتحعلی خان بیگلرییگی دارالسلطنه تبریز را به ایلچیگری مخصوص ساخته و میرزا جعفر مهندس باشی سرکار و جهان‌نمای سرحدات با

۲. در اصل: باوردوى

۱. به جای آنچه

نوشتگات دو ساله نزد جنرال مذکور به تفليس روانه نمودند و به بیگلریگی مذبور چنین اذن هم داده شد که: اگر جنرال مذکور باز امر را فیصل ندهد و قطع جواب نکنند روانه در خانه امپراتوری شود و در آنجا امر را اظهار کرده، طی بکند. بعد از رسیدن بیگلریگی مذکور به تفليس او را به کمال عزت و حرمت قبول کرده بودند و در وقت ملاقات بیگلریگی مذبور در باب بیشتر امر را به محبت طی کردن به جنرال گفته بود که: من مأموریت خود را به عهدنامه و این جهان نمای سرحدی تسليم به شما می‌کنم، تو خودت صلاح هر دو دولت را در نظر داشته، امر را هر طوری که صلاح می‌دانی به موافق عهدنامه درست بکن، که من هم مهر کرده به شما تسليم نمایم، که بالمرزه دفع فساد و رفع گفتگوی بی‌جا شود. جنرال مذکور این جواب را قبول کرده و دست به کار زده، موافق خواهش خود و جهان نمای تازه سرحدات ساخته و عهدنامه جدیدی در خصوص سرحدات نوشته، که گویی گوکچه ایروان را، که پیش از آن می‌گفت از خاک ایران نیست، می‌گفت حالا خاک ایران شدن را قبول کرده، اما در جهان نمایش به سمت خودشان کشیده است و محال چقند خاک خودمان، که در این نزدیکی ها غفلتاً ضبط نموده بود، به ما پس می‌دهد.

در باب محال های دیگر که بیشتر بعد از مصالحه به خلاف عهدنامه ضبط نموده بودند به هیچ وجه من الوجه اشاره ای نکرده بود. بعد از تمام کردن نقشه بیکلریکی را طلبیده و نقشه مذکور را با سایرین پیش او گذاشته، گفته بود که: من به موافق خواهش اینها را درست کرده، چنین طی کردم، اما نمی‌خواهم که شما اینها را در اینجا قبول کرده مهر بکنید به سببی که ممکن است که امنی دولت شما به این معنی راضی نشوند و ضرری به شما برسند. در این صورت بهترین همه این است که شما به این ترتیب مراجعت نمایید. اگر امنی دولت شما همین ترتیب را قبول کردند آنوقت در آنجا مهر کرده و به مهر شاه برسانید، تا به شاه میرخان دیلماج تسليم نمایید، که حال دیلماج مذکور را با شما به تبریز روانه خواهیم کرد. بیگلریگی مذکور بنابراین که بیشتر امر به لجاجت نیفتند و به آرامی امر مضبوط شود لابد شد برگشت. به این ترتیب برگرداندن بیگلریگی را از تفليس این هم یک ترتیب جدیدی است که با پرده راه ایلچیان دولت ایران را به در خانه امپراتور رفتن می‌بنند. بعد از ورود بیگلریگی به تبریز و اظهار شدن گزارش به امنی این دولت درست مشخص شد که فکر جنرال مذکور امر درست کردن نیست، به سببی که جایی که به خلاف عهدنامه ضبط کرده‌اند پس می‌دهد و از طرف دیگر جای جدیدی می‌خواهد ضبط بکند و اسم جاهای دیگر که پی‌هم ضبط کردن به میان نمی‌آرد و راه نمی‌دهد که امر به امنی دولت روسیه به بطریخ اظهار

شود، تا که به موافق آن خواهش قدیمی خود روزیه روز فساد پر زور شده، به جنگ و به خونریزی عبث برسد. در این خصوص گفتگوی و مشاوره کلی میان امنای دولت به مجتهدین ملت شد و تکرار فرستادن بیگلرییگی مذکور را به نزد جنرال مزبور به تفلیس صلاح دانستند. به این سبب نواب نایب‌السلطنه‌العلیه از مصدر اجلال همایون شاه فرمان علیحده کل اختیاری در این خصوص به اسم بیگلرییگی مذکور آورده و از جانب سرکار مبارک خودش هم فرمان به همان مضمون به بیگلرییگی مذکور داده، نوشتاجات دوستانه با محبت تمام مراسله به جنرال مزبور نوشته و یگانگی بین‌الدولتين را در همان نوشتاجات به مذکور درست فرمودند و ترتیب رفع فساد در باب بزرگان سرحدنشینان این دولت، که خود جنرال دایماً نارضامندی اظهار می‌کرد، با نوشتنه علیحده به وساطت بیگلرییگی مذکور به او حالی فرمودند، به درجه‌ای که عزل و نصب آنها را به موافق خواهش خود جنرال دادند، که از هر کدامی که رنجیدگی همسایگی داشته باشد اظهار سازد و کونی گوکچه ایروان را، که آن خواهش می‌کرد به او واگذار فرمودند، اما به شرطی که اسم محل‌های بغیر حق متصرفی را رجوع و آشکار سازند و به بیگلرییگی مذکور باز حکمی فرمودند که: این سفر اولاً با سعی تمام و با رفخار دوستی امر را با جنرال مذکور از هم بگذرانید و اگر باز مثل اوایل بهانه عذر ع بشی به میان بیاورد به در خانه امپراتور به بطریخ رفته و با امنای دولت امر را تمام کرده و فیصل داده بیاید. بعد از ورود بیگلرییگی مذکور به تفلیس جنرال مزبور اول پیش از دست به کارزنن کج خلقی بسیار کرده بود. من بعد یک نقشهٔ دیگری در باب سرحدات نزدیک به نقشه اولی ساخته بود به این ترتیب که: از کونی گوکچه ایروان را قدری گرفته و قدری گذاشته، از سمت سادانه خاچ خط را مشخص کرده بود و مگر نگذاشته بود که بیگلرییگی مذکور کاغذ را مهر کرده و گفته بود که شما مراجعت بکنید و این کاغذ را نه که نایب‌السلطنه الا شاه باید مهر بکند. بعد از آن شما هم مهر بکنید و همان کاغذ را خود یرملوف مهر نکرده، فقط با امضای ناییش تسلیم بیگلرییگی مزبور کرده و باز با دیلماج مذکور روانه تبریز کرده بود. بعد از مراجعت او مگر معلوم و ثابت به امنای این دولت شد که فکر و خواهش جنرال مذکور در فساد می‌باشد، چرا که به موجب عهدنامه به او لازم بود که چنین امرهای جزئی را با سرحدنشینان این دولت گفتگو کرده طی نماید، نه که به نواب نایب‌السلطنه برساند. حالا که رأی مبارک نواب نایب‌السلطنه چنین قرار گرفت که در باب دوستی دولتين در یگانگی مقیم و مضبوط مانده باشد خود بالذات پا پی امر شده و رفع فساد فرمودند. حالا جنرال مذکور نواب نایب‌السلطنه را قبول نکرده، امر را به خدمت شاه می‌خواهد برساند.

بعد از آن نواب کامگار به بیگلریگی مذکور حکم فرمودند کاغذی به جنرال ولیمنوف نایب بنویسد به این مضامون که: چه طوری که وعده کرده‌ایم کونی گوکچه ایروان را به شما واگذار خواهیم کرد، فقط اسم محال‌های متصرفی را در میان بیاوری، تا امر تمام شود. بعد از نوشتن این کاغذ جوابی از خود یرملوف به بیگلریگی مذکور رسید، پر از رذالت و بی‌حرمتی به بیگلریگی و ضد اعتبار شرکت نواب کامگار. بعد از این گزارشات جوابی رسید که: جنرال مذکور مزراویچ مصلحت‌گزار را، که در آن وقت در تفلیس بود از برای این گزارشات به خدمت شاه خواهد فرستاد، که امر را در حضور مشارالیه انجام نماید. از این خبر نواب نایب‌السلطنه خود را پس کشیده، فرمودند بروند و هرچه خواهش ایشان است به خدمت او عرض بکنند، ما دیگر رجوع نداریم. در سنّه هزار و دویست و چهل هجری، مطابق هزار و هشتصد و بیست و پنج عیسوی مصلحت‌گزار مذکور وارد اردوی همایون به چمن سلطانیه گردید، به وقتی که شرفیاب حضور مبارک شاه شد و عرض‌ها را نمود. جواب همایون به مصلحت‌گزار چنین صادر شد که: اگر دولت روسیه درنظر دارد که با ما رسماً جنگ کند سبب‌های بسیار می‌توان جست، مثلاً استدعا کند از ولایت‌های مثل ایروان و تبریز و غیره تا که لیاقت داشته باشد که شاه بشنوبد بدهد، یا جنگ کند، نه این‌که در چنین امر جزئی و بی‌قابلیت، که مورد فساد و خونریزی بین‌الدولتين واقع گردد و بدنامی میان عالم رو بدهد، که خداوند جهان خون بی‌جاکشتنگان را از دولت خواهد پرسید و اگر در نظر دولت شما چنین نباشد پس لیاقت ندارد که بار دیگر چنین گزارش بی‌قابلیت به گوش شاه برسد، بروید و به موافق عهدنامه همایون، که بین‌الدولتين هست، با سرحدنشینان این دولت گفتگو کرده، امر را طی کنید و باعث فساد بین‌الدولتين نباشد. فیما بعد در همان روزها خبری به اردوی همایون رسید که سوار سامیرزا پولکونیک^۱ محال کومری با عساکر و توپخانه از سرحد گذشته و به کونی گوکچه ایروان و به طرف بالیغلو آمده و رذالت کلی بر سر متمکنان آن طرف آورده و آن مکان‌ها را ضبط کرده، نشسته است و بسیاری از رعایای آن طرف گریخته، به قلعه ایروان آمده. این گزارش به گوش مبارک شاه رسید و بعد از آن حکم صادر شد که یک نفر از متشخصین در خانه پادشاهی مشخص کنند به ایلچی‌گری به نزد امپراتور روسیه روانه سازند، که رفته جمیع این گزارشات را با امنی آن دولت گفتگو کرده، فیصل دهند، تا رفع فساد شود. این خبر که به مصلحت‌گزار مذکور رسید جواب به در خانه رسید که: سردار

۱. از Polkovnik روسی به معنی سرهنگ.

گرجستان مانع رفتن ایلچی به بطریخ خواهد شد، به سببی که جمیع اختیار و امورات این جانب از امپراتور اعظم محول به اوست. در این خصوص باید با او حرف زد. به رسیدن این خبر به خدمت همایون شاه غیظ کرده، فرمود سردار گرجستان چه کاره است که ایلچی به در خانه پادشاهی را به نزد امپراتور رفتن مانع شود؟ بعد میرزا صادق نام، یکی از متخصصین دفترخانه شاهی را مشخص کردند و دیگر از برای این که با محبت و آسودگی امر را بسر بیاورند به ایلچی مذکور چنین حکم شد که: اولاً به تفلیس نزد جنرال مذکور رفته و به موجب عهدنامه با او گفتگو کرده و قطع نموده و اگر باز مثل اوایل بنا به بهانه گذارد از آنجا راست به بطریخ رفته، در آنجا امر را از هم گذرانیده، تا قطع نزاع شود برگردد. بعد مصلحت‌گزار مذکور را به حضور طلبیده، اوضاع کار را به او حالت نموده و به دست مبارک خود گلی که از جواهر ساخته شده بود به او مرحمت کرده، منحصر فرمودند. بعد از رفتن و رسیدن ایلچی مزبور به تفلیس جنرال مذکور را در آنجا ندیده، خواسته است که به بطریخ برود. جنرال ولمنوف نایب او به او راه نداده با این جواب که: چون خود جنرال یرملوف اینجا نیست بدون اذن او بر من ممکن نیست که شما را به طرف دولت روسیه راه داده شوم. به این سبب ایلچی مذکور مدت مديدة در شهر تفلیس مانده، تا خبر فوت امپراتور الکساندر رسیده، آنوقت جنرال مذکور به نایب خود سپرده است که: چون امپراتور فوت شد ایلچی ایران مراجعت کند چطوری که آمد برگشت کند. بعد جواب از جنرال مذکور رسید که: امپراتور فوت شد و قسطنطین پاویلوویچ^۱ جلوس کرد. بعد از جنرال مذکور دیگر خبری رسید که: قسطنطین پاویلوویچ از امپراتوری دست برداشته و به جای اونیکولا پاویلوویچ^۲ جلوس کرد. در رسیدن این جواب دولت ایران با تدارک تمام ایلچی متخصص از جانب شاه و نواب نایب‌السلطنه مشخص کردند که به بطریخ رفته، به سر سلامتی در باب فوت امپراتور الکساندر پاویلوویچ^۳ و به مبارکی جلوس امپراتور نیکولا پاویلوویچ اظهار سازند. در این جانب مشغول بنای این تدارک بودند که جوابی دیگر رسید که: امپراتور مذکور جنرال منشی کوف^۴ نام را مأمور و به ایلچی‌گری ایران تعیین فرمودند و چنین کسی است که اختیار تمام از جانب آن دولت دارد که جمیع گفتگو و گزارشات این طرف را طی کرده، دوستی دولتین را علاوه مضبوط سازد. در این خصوص لازم شد که دولت ایران انتظار آمدن ایلچی مذکور را داشته باشد. ایلچی مذکور به تفلیس آمد و از تفلیس به سمت قراباغ به ایران

1. Constantin Pavlovitch

2. Nicolas Pavlovitch

3. Alexandre Pavlovitch

4. Menchikof

می آمد. هنوز به سرحدات ایران نرسیده سپاهی با توب از طرف روسیه غفلتاً از سمت ایروان از سرحد گذشته و به باش آباران آمده، ضبط کرده نشسته. در رسیدن این خبر نواب نایب‌السلطنه‌العلیه به ایلچی مذکور کاغذی نوشته و با چاپار فرستاده شد و آمدن سپاه مذکور را اظهار فرمودند. ایلچی مذکور هم بعد از زیارت رقم مبارک یک نفر از بولکونیک‌هایی را که همراه داشت به تفليس به نزد جنرال فرستاده و سپاه مذکور را برگردانیدند. اما باز به قرار دویست نفر سالدات در محال مذکور به اسم قراول گذاشتند. به این جمله متحمل شدند تا ایلچی مذکور رسید، که با حرمت تمام و استقبال تمام ایلچی مذکور را قبول کرده، به حضور مبارک نواب نایب‌السلطنه مشرف شدند. بعد ایلچی مذکور اظهار کرد که اختیار در باب طی کردن جمیع امورات و گزارشات و گفتگوی این جانب را از امپراتور اعظم دارند و دوستی دولتين را بیش از اول مضبوط و قویم سازند. من بعد که امنای این دولت گزارشات و نقشه سرحدات را به او نشان دادند یک بار خود را پس کشیده، گفت که: در چنین امرها مأموریت حرف زدن ندارم، الا مراسله‌ای که نواب نایب‌السلطنه به یرملوف نوشته بود و صورت جواب نوشتگات ولمینوف به نواب نایب‌السلطنه هردوتا را در حضور امپراتور اعظم نشان دادند و دیدند که چندان تفاوت در مطلب نیست. به آن سبب به من حکم فرمودند که یا به این یا به آن ترتیب حکم امر را طی کنم. اما این گزارشاتی که حالا در میان می آورید به من معلوم نیست. از این جواب ایلچی مذکور معلوم شد که مزراویچ مصلحت‌گزار در این سنت از این همه گزارشات و سفارشات و غیره به هیچ وجه من الوجه به امنای دولت روسیه اظهاری نکرده است و جنرال مذکور هم کذلک، الا آن‌چه که صلاح خود و پیشرفت کار خودشان بوده است. به او اظهار کردند که: حال ثابت شد چه طوری که بعد از این قدر اهتمام در گفتگو و متحملی نواب نایب‌السلطنه در این سنت از دوستی و یگانگی دولتين بر هم نخورد در آخر مهر مبارک نواب کامگار و مهر ایلچی سرکار را قبول نکرد و غیر از نوشتگات بی حرمت سابق‌الذکر امر را به خدمت شاه نرسانید و جوابی که به مصلحت‌گزار مزبور به لفظ مبارک شاه صادر شده است پنهان کرده و بلا اظهار کردن مطلب اصلی یکی از کاغذهای نواب نایب‌السلطنه را به دست گرفته، به حضور امپراتور اظهار می‌کند. خلاصه: بعد از این ایلچی مذکور عازم چمن‌سلطانیه و اردوی همایون شاه گردید. بعد نواب کامگار را هم شاه طلبیده، تشریف برداشت و بعد از گفتگوی بسیار، که بین امنای این دولت و ایلچی مذکور در اردوی همایون شد، چنین هم صلاح دیدند که نقشه سرحدات را که موسی

منیتی^۱ مهندس انگلیس ساخته بود به موجب آن و به موجب عهدنامه ایلچی مذکور امپراتور طی کند. قبول نکرد و در آخر از جانب شاه و نواب نایب‌السلطنه حکم به موسی ولک^۲ مصلحت‌گزار دولت انگلیس فرموده شد که: به نزد ایلچی مذکور رفته، چنین گفتگو کند که: اگر مطلب او درست کردن امر نیست عیبی ندارد بنویسد: سپاهی که از نوبه خاک ما آمده‌اند بیرون روند و محال گوکچه در تصرف هیچ کدام نباشد و خرابه بماند، تا که ایلچی از جانب شاه پیش امپراتور به بطریخ برود و در آنجا همه گزارشات را با امنی آن دولت اظهار کرده طی کنند. مصلحت‌گزار مذکور به موجب فرموده به نزد ایلچی مزبور رفته و مطلب را حالی نموده، قبول نکرده بود و در جواب گفته بود که: جنرال یرملوف بزرگ من است و بر من ممکن نیست که بی‌اذن او دخل و تصرف به کار بکنم. اگر می‌خواهند کسی با من به تفليس به نزد جنرال مذکور بفرستند، هر طوری او صلاح بداند امر را درست کند. بعد از رسیدن این جواب به خدمت همایون، شاه به نواب نایب‌السلطنه چنین فرموده بودند که: مطلب اصلی ما دائمًا دوستی با امپراتور روسیه می‌باشد و خواهش من هم آن است که یگانگی دائمًا مضبوط و قویم باشد، به موجب عهدنامه که با مهر امپراتور الکساندر مرحوم مهمور هست. اما چندی که سردار مذکور در گرجستان است ممکن نیست که حقانیت خودمان را به امپراتور روسیه اظهار سازیم. چرا که جنرال مذکور برخلاف قاعدة دولت راه‌رفتن ایلچیان ما را به بطریخ بسته است، علی‌الخصوص این ایلچی، که پیش از آمدنش صدایی درآمد که: در هر خصوص از جانب امپراتور ایلچی مرخصی است، به‌طوری که خودش در اول اقرار کرده است. حالا این هم مثل مزراویچ اتفاق به جنرال مذکور کرد که: به اتفاق او جمیع گزارشات و سفارشات ما را از امپراتور پنهان کرده، با این حرکت‌ها دائمًا باعث فساد می‌باشد. مگر قاعدة نظام دولت روسیه و ترتیب منصب سرحدنشینی هم چنین است؟ در این خصوص بروید و سپاهی را که خلاف عهدنامه پی هم از سرحد گذشته و از ولایات ما ضبط کرده و می‌نمایند بیرون کرده و خوانین قراباغ و شیروان و غیره، که باز به خلاف عهدنامه از جایشان گریزانیده است، برده جابجا بنشانید و اگر آنها ضد حرکات حقانیت ما جنگ بکنند شما هم جنگ بکنید، تا آوازه بلند شده، بدگوش امپراتور روسیه برسد که: به حقانیت رسیده و اجرای حق کرده، تا دوستی دولتين مضبوط شود و این گزارشات به ایلچی معلوم شد و بعد ایلچی را به حضور طلبیده، انعام و خلعت پادشاهی

۱. پیداست که کلمه اول محرف «مسیو» و کلمه دوم نام انگلیسی این مهندس باید باشد.

۲. تحریف «مسیو ولک»

داده، به حرمت تمام مرخص فرمودند. بعد از ورود کمترین به اسلامبول از مصلحتگزار دولت روسیه در باب داخل شدن کمترین به سرحد روسیه از سمت مملکت لهستان، باش برد خواستم، قبول نکرده، بنابراین کمترین هم دو طغرا کاغذ پی هم به وزیر امور خارجه دولت روسیه کونت نسلرو^۱ نوشتہ فرستادم، که آن کاغذها در ذیل ترجمه شده اظهار می باشد. بعد از فرستادن کاغذهای مذکور کمترین از اسلامبول از راه روم ایلی^۲ و از سمت اولاق بغداد^۳ به طرف سرحدات روسیه روانه شده، که در آنجاها منتظر جواب وزیر مذکور می باشم.

ترجمه کاغذی که به وزیر مذکور نوشتہ شده این است:

صاحبنا، دولت ایران این کمترین را از سمت قسطنطینیه و از طرف لح فرمودند تا آمدہ، از این راه عازم بطریخ شوم، که نامه‌ای از جانب نواب ولیعهد پادشاه ایران، شاهزاده والاتبار عباس‌میرزا، به اسم آن صاحبی دارم و بعد از ورود باید گزارشات را، که خلاف عهدنامه مابین دولتين، اتفاق افتاده من اوله الى آخره به آن صاحبی اظهار نمایم، خواه در خصوص سرحد و خواه در سایر خصوص و نوشتہ‌ای به خط خود سردار گرجستان، جنرال یرملوف، هم به بنده، داده‌اند که بعد از اظهار کردن گزارشات همان نوشتہ دستخط جنرال را به آن صاحبی بدهم، تا که با گزارشات به حضور امپراتور برسانی، تا حقیقت معلوم شود. ایضاً به کمترین فرمودند: اصل دوستی دولت ایران است که در نظر دارند به واسطه آن صاحبی به امپراتور اعظم اظهار سازیم، که مبادا فساد سرحدنشینان و تحریرات خلاف حق و حقیقت آنها در دوستی صحیحه دولتین خللی رو بدهد و دشمنی ظاهر شود و سبب آمدن بنده از این طرف این است که: دولت ایران هرچه از طرف گرجستان به دولت روسیه ایلچی فرستاده، که گزارشات را به دولت روسیه اظهار نماید، سردار گرجستان راه نداده، ایلچی دولت ایران را برگردانیده. بنده را از این راه روانه فرمودند و نظر بر این یک طغرانامه دوستانه هم به شاهزاده قسطنطین^۴ نوشتہ‌اند که در سر راه نامه را به شاهزاده قسطنطین داده، بعد از آن با نامه آن صاحبی به بطریخ آمده. لکن سی و شش روز است که به اینجا آمده‌ام، برای امر راه معطل کرده‌اند، به امروز و فردا می‌اندازند و از مصلحتگزار آن دولت باش برد خواستم او هم نداد و گفت که: به من خبر رسیده است که در مایین دولتین جنگ اتفاق افتاده است، به این سبب نمی‌توانم باش برد بدهم. بنده در جواب گفتم که: این جنگ

1. Comte Nesselrod

2. Roumélie، از نواحی بلغارستان کنونی.

3. یا افلاق بغداد سرزمین مونتگرو

4. Constantin، برادر امپراتور الکساندر فرماننفرمای لهستان.

دولتی نیست، آنکه شما شنیده‌اید در میان سرحدداران نقاری و کدورتی جزئی واقع شده است. شما باش‌برد را بدھید که بنده قبل از کدورت و دعوا بروم، که دفع خصوصت باشد و کدورت عبث و بی‌جا در میان دولتین نشود. باش‌برد نداد، هرچه کردم ممکن نشد. در آنجا معطل ماندم. حال استدعا از آن عالیجناب دارم که بهزودی حکم بفرستید که از این‌جا اذن داده، بهزودی به خدمت آن صاحبی بیایم، که بعد از احراق حق به مساعدت آن جناب خصوصت و نزاع رفع شود، خونریزی عبث در میان دولتین نگردد. امیدوار هستم که استدعا کمترین را قبول نمایند. تحریراً فی اسلامبول در یازدهم حوکتمبر سنّه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۱.

بنده داود ملک شاه نظر شاپورزاده

ترجمه کاغذ دوم به وزیر روسیه:

صاحب، صورت کاغذی که در یازدهم حوکتمبر به آن صاحبی نوشته‌ام لازم دانسته که در باب پیشتر مستحضری آن صاحبی با همین کاغذ تکرار بفرستم. مختصرًا اظهار می‌شود در هفدهم ماه مژبور اذن به کمترین دادند از این ولا عازم سرحدات لح شدم، که در قرنطینه^۲ منتظر حکم آن صاحبی باشم و اگر اذنی در باب داخل شدن کمترین به قرانطین ندهند در شهر یاش^۳ منتظر خواهم شد، که بعد از ورود حکم آن صاحبی داخل سرحد لح شده و به شهر ورساوی^۴ به خدمت پرنس قسطنطین رفته و نامه نواب نایب‌السلطنة العالية العالية را داده و بعد با نامه‌ای که باید به آن صاحبی بر سد روانه بطریخ شده که به خدمت آن صاحبی مشرف باشد، دیگر صاحب اختیارید. تحریراً فی اسلامبول در هفدهم ماه حوکتمبر سنّه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۵.

بنده داود ملک شاه نظر شاپورزاده

ترجمه نامه‌ای که به باليوز دولت روسیه نوشته شده است در یاش به اسم باليوز قسطنطین اين است:

از جانب دولت علیه ایران مأمور هستم که از این‌جا از سمت لح به شهر ورساوی رفته، نامه دوستانه نواب ولی‌النعمی نایب‌السلطنة العالية العالية شاهزاده عباس‌میرزا را به پرنس

۱. ۱۱ اکتبر ۱۸۲۶ برابر با ۹ ربیع الاول ۱۲۴۲.

۲. قرنطینه و قرانطین از Quarantine روسی که از فرانسه گرفته‌اند و قرانطین هم نوشته‌اند.

۳. ظاهرًا شهر Iashi یا Jassy در رومانی امروز.

۴. شهر ورشو که لهستانیان به آن Varshava می‌گویند.

۵. ۱۵ ربیع الاول ۱۲۴۲

قیصری دوک بزرگ قسطنطین داده و از آنجا روانه بطریخ شود و در حین ورود این دوستدار به اسلامبول باش برد رسمی را در باب سرحدات روسیه از مصلحتگزار آن دولت استدعا کرد، ولیکن مصلحتگزار مذکور خود در باب باش برد دادن عذر آورد. در این خصوص این دوستدار هم به زودی در یازدهم ماه حوکتمبر و دیگر در هفدهم ماه مذکور کاغذهای علیحده به جناب کونت نسلرود وزیر امور خارجه دولت روسیه به پطریخ با پوشتهای^۱ روسیه پی هم اظهار کرد و در نوشتگات‌های مذبور این مطلب را هم به آن جناب اظهار کرد که بندۀ از خاک ملداوی^۲ به شهر یاش انتظار حکم آن جناب را خواهم کشید. الحال چیزی معلوم است که همه کس سعی در باب مأموریت خود بکند و چطوری که این دوستدار می‌بینم باید که انتظار باش برد داشته باشم و به این انتظار مدتی در این سرحدات معطل شوم، غیر از آن که در قرانطین به قاعده باید بمانم. در این باب عبث در این ولا معطل نشده و وقت را ضایع نکرده، استدعای دوستدار این است که در این کار به بندۀ راهنمایی کنید که آیا پیش از رسیدن باش برد این دوستدار از پطریخ ممکن می‌شود که من داخل سرحد روسیه به قرانطین اسقولن^۳ شوم و در آنجا انتظار جواب آن جناب کشم یا نه؟ حال منتظر جواب هستم. تحریراً فی یاش دوازدهم ماه نیومبر سنۀ هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۴.
بندۀ داود ملک شاه نظر شاپورزاده

ترجمۀ جواب کاغذ مذکور که بالیوز مذبور نوشتۀ است:

عالیجاه، کاغذ آن عالیجاه که به این دوستدار حرمت کرده در طریق دیروزی نوشته بودید رسید. در باب قاعده و نظام قیصری مصلحتی پرسیده بودید که آیا ممکن می‌باشد که پیش از رسیدن باش برد آن عالیجاه از پطریخ داخل قرانطین اسقولن شوند یا نه؟ پرسش آن عالیجاه حق است و لازم از برای مأموریت خود که یک روز اول راه باز داشته باشند که داخل سرحدات روسیه شوند. در این خصوص این دوستدار خود را بسیار پس‌مانده می‌بینم که در خصوص این مطلب مستحضری تمام به آن عالیجاه اظهار نمایم، زیرا به هیچ وجه در امورات محوله این دوستدار چنین امرها نیست، داخل نیست و ممکن هم نیست که بتوانم در چنین قاعده‌ها و نظام قیصری دخل و تصرف نمایم، مگر آنچه که از جانب وزیر امور خارجه به من حکم بشود، آن هم که پیش از این آن عالیجاه پیش‌دستی کرده، امر به جناب وزیر از اسلامبول اظهار کرده است. در این خصوص این دوستدار بسیار مأیوس می‌باشد که ممکننم

۱. Moldavie. قسمتی از کشور رومانی امروز.

۲. از poste روسی مأخوذه از فرانسه

۳. ۱۱ نوامبر برابر با ۱۱ ربیع‌الثانی

۴. ظاهرًا نام آبادی در مرز رومانی.

نشد که موافق پرسش آن عالیجاه جوابی بدهم. التماس دارم که این دوستدار را عفو فرمایند و خاطرجمع باشند که هر حکمی که از جانب ما در این خصوص به این دوستدار بررسد بی مضایقه و بهزودی مستحضری تمام به آن عالیجاه خواهم داد. تحریراً فی یاش در سیزدهم ماه نیومبر سنّه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۱.

بنده قسطنطین لیلی بالیوز دولت روسیه

بعد از آمدن جواب بالیوز مذکور به کمترین لازم آمد که در قصبه یاش منتظر جواب پطربرخ باشم. بعد از ماندن بیست و چهار روز گیریگور ایوانه ویچ^۲ نام نویسنده بالیوز مذکور به نزد کمترین آمده، اظهار زیانی کرد که: من دیروز در باب امر دیگری در قرانطین اسقولن بودم. سرکرده قرانطین مذکور انتظار شما را داشت، به سبب این که پیش از این حکمی به او رسیده است و حال حکم تازه هم رسیده است که شما را داخل سرحد خواهند کرد. کمترین در این باب متفکر شد، به جهت این که اگر این حکم اول آمده است چرا بایست بالیوز مذکور چنین جواب بدهد. در این خصوص لازم شد که با تحریر از بالیوز امر را مشخص بکنم، که صورت آن کاغذ در ذیل بیان است:

ترجمه کاغذ دوم که به بالیوز مذکور در یاش نوشته شده است:

گیریگور ایوانه ویچ نویسنده آن دوستدار پریروز زیانی به من اظهار کرد که: حکمی در باب امر این دوستدار به سرکرده قرانطین اسقولن رسیده است و انتظار این دوستدار را دارند، که داخل سرحد شوم و این را هم گفت که یک روز پیش از بیرون آمدن شما از یاش خبر بدھید، که تا آنها را مستحضر سازم، تا تدارک لازمه دیده باشند. الحال اگر ممکن باشد آن دوستدار آنها را مستحضر سازد که من پس فدا، که روز یکشنبه باشد، داخل قرانطین خواهم شد و امیدوار هستم که از نیکنفسی شما به این دوستدار اظهار خواهند کرد که در حین داخل شدن این دوستدار به قرانطین هیچ منع نخواهد شد، که بنابراین ما هم در خود باشیم. تحریراً فی یاش در هشتم ماه دکدن بر^۳ سنّه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۴.

بنده داود ملک شاه نظر شاپورزاده

کمترین بعد از فرستادن این کاغذ به بالیوز مذکور با پوشتی^۵ که به پطربرخ می رفت یک

کاغذی به کونت نصرورد وزیر امور خارجه روسیه نوشته فرستادم، همان‌طور که در ذیل بیان می‌شود:

ترجمه نوشته خواجه طوریک^۱ غلام:

عالیجاه‌ها، کاغذی که در هشتم ماه دیکدمبر^۲ آن عالیجاه به بالیوز دولت روسیه نوشته بود در همان روز نویسنده بالیوز مذکور در نزد بنده گفت که کاغذ آن عالیجاه به بالیوز رسید، اما چون آن جوابی که من زیانی به آن عالیجاه عرض کردم جوابی بود که من از جانب خود شنیده بودم گفتم در این صورت بالیوز مذکور در این خصوص جوابی به نوشته آن عالیجاه توانست بدهد. اما حال باز می‌گوییم: چه طوری که پیش از این گفتم در قرانطین انتظار شما را دارند، تحریراً فی یاش در هشتم ماه دیکدمبر سنّه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی:
بنده خواجه طوریک غلام

کمترین بعد از گرفتن جواب مذکور از خواجه طوریک لابد شدم از برای اطمینان کاغذی رسماً به سرکرده قرانطین نوشته: امر را مشخص کنم، که دست اویزی در دست داشته باشم،
که بعد داخل قرانطین شوم، که صورت آن کاغذ در ذیل می‌باشد:

به سرکرده اولی قیصری که در قرانطین اسقولن می‌باشد معلوم شود که گیریگور ایوانه ویچ نام نویسنده بالیوز دولت روسیه که در این ولا می‌باشد به من زیانی اظهار کرد: حکمی در باب داخل شدن شما به سرحد روسیه به قرانطین اسقولن رسیده است و آنها حاضر می‌باشند که شما را قبول بکنند. الحال استدعا دارم مرا مستحضر سازید که آیا این حکم چنین حکمی است که من بی‌باش برد بتوانم داخل سرحد روسیه شوم؟ به طوری که پیش از این من از اسلامبول به جناب کونت نصرورد وزیر امور خارجه به بطریخ اظهار کرده‌ام و دیگر چند روز می‌باشد قاعدة ماندن در قرانطین قیصری؟ و دیگر بعد از تمام شدن وعده آیا مرخصی بیرون آمدن هست یا نیست؟ و از کدام راه باید روانه بطریخ شوم؟ در این خصوص منتظر جواب شما می‌باشم. تحریراً فی یاش در بیست و هفتم ماه نیومبر سنّه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی.^۳

بنده داود ملک شاه نظر شاپورزاده

کمترین بعد از نوشتمن، کاغذ مذکور را به خواجه طوریک غلام سپرده، روانه به قرانطین اسقولن کردم. غلام مذکور رفته، کاغذ را داده، جوابی رسماً گرفته، برگشت. چه طوری که

۲. ماه دسامبر

۱. ظاهرآ Khatchatour نام ارمنی

۳. ۱۲۴۲ ربیع الثانی

ترجمه آن در ذیل بیان است:

عالیجاه، قرانطین اسقولن با حرمت تمام جواب به سؤال آن عالیجاه می‌دهد که: حکم از جانب جنرال رتیشخوف^۱ به ما رسیده است و راه را باز کرده است که ما عالیجاه را بی‌باش برد قبول داخل سرحد و وارد قرانطین اسقولن بکنیم و بیست و چهار روز به موجب قاعده آن عالیجاه را در قرانطین محافظت نماییم و بعد از تمام شدن وعده آن وقت عالیجاه از هر سمتی که صلاح بداند رفتن اختیار با خودش است. اما به اتفاقی و مستحضری جنرال مذکور، چرا که مأموریت با اوست که بعد از وارد شدن آن عالیجاه به قرانطین به جنرال مذکور اظهار نماییم. تحریراً^۲ فی قرانطین اسقولن در بیست و هشتم ماه نیومبر سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۳، هزار و نهصد و چهل و یکم کاغذ رسمی.

کمترین بعد از گرفتن جواب مذکور چون از بابت بسیاری سرمای آن طرف تدارک دیگر لازم بود، از بابت بالاپوش‌ها و غیره تمام کرده، راهی می‌شدیم. در حین راهی شدن از یاش پطر ایوانه ویچ قرانیس قوف^۴ نام باش ترجمان^۵ بالیوز نزد کمترین آمد و حکم تازه اظهار کرد که ذیل بیان می‌شود:

کاغذی که در دست داشت این طور بود که: از جانب وزیر امور خارجه روسیه به بیگلریگی اودهسا^۶ که جنرال قراف پالین^۷ نام می‌باشد نوشته شده و آن نیز به بالیوز مذکور فرستاده است که به کمترین اظهار نماید. مضمونش این بود که: به داودخان اظهار کنید که چون در اسلامبول مصلحت‌گزار دولت ما باش برد رسمی به شما نداد شما در همانجا منتظر جواب می‌شدید و این قدر تصدیع کشیده نمی‌آمدید. به هر حال چون از طرف شما متارکه شده است و از جانب دولت ایران ایلچی از برای گفتگو به سرحد آمده، امپراتور نیز کافه امور و اختیار آن جانب را به سردار گرجستان رجوع فرموده‌اند، که باید در آنجا گفتگو شده، امر را طی نمایند و در خصوص یک امر از دو طرف حرف زدن درست نیست. در این صورت آمدن شما را امپراتور منع فرمودند.

این مطلب را که ترجمان مذکور خواند و تقریر کرد کمترین صورت آن کاغذ را از آن طلب نمودم ندادند. بعد از آن در باب یک طغرا کاغذ علیحده به بالیوز نوشتم که یک جواب رسمی در باب برگشتن کمترین در دست داشته باشم که ترجمه آن کاغذ در ذیل بیان می‌باشد:

۱. تحریر نام جنرال رتیشخوف
۲. ربیع الثانی ۱۲۴۲

۳. ظاهرآ^۸
۴. سرمنترجم

۵. Odessa
6. Graf Paline
Petr Ivanovitch Kraniskof

ترجمه کاغذ سیم که به بالیوز مذکور نوشته شده است:

در بیست و هشتم ماه دیکدمبر^۱ سرکرده قرانطین اسقولن جوابی رسمی با تحریر به ما فرستاده بود که در خصوص داخل شدن ما به سرحد روسیه حکم به ایشان رسیده است و حاضر می باشند که بی باش برد به قرانطین اسقولن قبول بکنند و موجب نوشته سرکرده مذکور این دوستدار هم تدارک لازمه را دیده، روانه سرحد می بودم. در حین راهی شدن، یکی از صاحب منصب های بالیوزی این ولا نزد این دوستدار آمده، یک حکمی خلاف حکم اولی به ما اظهار کرد، ولیکن در حین رسیدن آن کاغذ رسمی از قرانطین به این دوستدار در همان روز عریضه علیحده با چاپار مخصوص به جانب ایران به خاکپای مبارک نواب نایب السلطنه العالیه فرستادم که: ما روانه طرف روسیه شدیم. در این صورت استدعا دارم آن دوستدار یک جوابی رسمی نوشته، در باب این حکم آخری به ما بدھید، که در دست ما در باب برگشتن دست اویزی باشد و انشاء الله که چنین استدعا رسمی این دوستدار را قبول کرده، جواب را بنویسید. تحریراً فی یاش در پانزدهم ماه دیکدمبر سنہ هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۲.

بنده داود ملک شاه نظر شاپورزاده

بعد از فرستادن کاغذ مذکور کمترین، جوابی آمد از بالیوز مذکور که در ذیل بیان می شود:

ترجمه جواب بالیوز مذکور:

عالیجاه، این دوستدار به وساطت باش ترجمان بالیوزی قیصری مستحضری تمام از حکم امپراتور اعظم روسیه، که در حق آن عالیجاه فرموده بودند، اظهار کردم و حال هم مضایقه ندارم که تکراراً به آن عالیجاه در جواب نوشته شما که به این دوستدار حرمت کرده به تاریخ امروز نوشته بودید مستحضری بدھم. الحال با حرمت اظهار می شود موافق به مضمون اولی که بعد از چنین حکمی که از جانب امپراتور اعظم در حق آن عالیجاه شده است می باید که آن عالیجاه درست دانسته باشد که دیگر به هیچ طریق داخل شدن به خاک روسیه ممکن نیست و هیچ منتظری دیگر در باب نوشتگات شما که به وزیر قیصری نوشته شده است لازم نیست، زیرا کافه امور و اختیار آن جانب را امپراتور اعظم به سردار گرجستان رجوع فرموده اند. تحریراً فی یاش در سیم ماه دیکدمبر سنہ هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۳. بنده قسطنطین لیلی بالیوز روسیه در یاش

کمترین بعد از گرفتن این جواب از بالیوز مذکور صورتش را برداشته، با صورت کاغذ سرکردهٔ قرانطین به جناب وزیر امور خارجهٔ دولت روسیه کونت نصلرود با نوشتگات مخصوص از جانب کمترین به بطریخ فرستادم. که ترجمة آن نوشتگات در ذیل بیان می‌باشد:

صاحب، در بیست و ششم ماه نیومبر^۱ به آن صاحبی با تحریر اظهار نمودم در باب جوابی که زبانی که در قرانطین اسقولن به کمترین رسیده بود در پی تفییش بودم که از قونسول یاش، که در این ولا هست، حکم مذکور را مشخص کنم نشد. در این خصوص لابد شدم که با تحریر از اختیاردار قرانطین اسقولن بپرسم. چطوری که پرسیدم و جوابی رسمی^۲ با تحریر به موجب حکمی که به او شده بود به من دادند. به همان طور که صورت نوشته بنده با صورت جواب نوشته آنها با این کاغذ به خدمت آن صاحبی فرستادم و بعد از آن به موجب حکم تدارک خود را دیده، که در دوم ماه دکember^۳ داخل قرانطین مذکور شوم، ولیکن در حین روانه شدن کمترین از یاش به قرانطین پطر ایوانوه ویچ قرنسقوف^۴ ندرونی سویدنیک^۵ نامی از جانب بالیوز به این ولا پیش بنده آمده و یک کاغذی به بنده نشان داده که گویا همان کاغذ از جانب آن صاحبی به نایب بیگلریگی او دسا جنرال گراف پالین^۶ نام نوشته شده و نایب مذکور هم همان کاغذ را به بالیوز این ولا فرستاده است که به بنده نشان داده، مطلب را اظهار کند. چه طوری که اظهار نمود به این مضمون که: اولاً ایلچی دولت ما، که در اسلامبول می‌باشد، قبول نکرد که باش بردی در باب داخل شدن شما به خاک روسیه به شما بدهد. لازم نبود که شما زحمت کشیده، تا به اینجا بیایی. چون در طرف گرجستان متارکه شده است و از جانب دولت ایران هم ایلچی آمده است به سرحد گفتگو کند. امپراتور اعظم نیز جمیع امورات و اختیار آن طرف را به سردار گرجستان محول فرموده‌اند، که در آنجا گفتگو کرده، امر را طی بکنند. در این باب از دو طرف گفتگو کردن درست نیست. موافق حکم امپراتور آمدن شما به اینجا موقوف شد. صاحب، اولاً آمدن بنده بی باش برد تا به اینجا با حکم دولت ما بود، نه که خودسر و دیگر کمال خاطر جمعی داشتم که از برای کمترین راه گشاده می‌باشد، به سبب این که رأی مبارک امپراتور روسیه به بنده معلوم بود. جنرال پوت

۱. ربيع الثاني ۱۲۴۲ ۲. جمادی الاولی ۱۲۴۲

۲. پیش از این «قرانیس قوف» نوشته شده است.

۳. چنان می‌نماید که تحریفی از دو کلمهٔ روسی سمت این شخص باشد.

۴. در اصل: بالن

سودبورکون ایلچی آن دولت را که در سنه هزار و هشتصد و شانزده^۱ در دارالسلطنه پاریس ملاقات کرده در نظر داشتم و گفته اش آن بود که: فکر دولت ما این است که در میان خودش و دولت ایران بی واسطه مطلب یکدیگر را فهمیده باشند و دائمآً دوستی بین دولتين مضبوط باشد و همین مطلب را در وقتیش بنده به خاک پای مبارک شاه و نواب نایب لسلطنه العلیة العالیه عرض و اظهار کرده ام و این دفعه هم آمدن بنده نه همین در باب یک امری بود، بلکه در خصوص چندین امرها می بود، با تفتیش تمام صلاح دولتين را مشخص نمایم و به این خاطر جمعی منتظر جواب می بودم، که موافق خاطر جمعی خود حکم اولی به من رسید و بنده هم به زودی به خاک پای نواب نایب لسلطنه با چاپار مخصوص عرض نمودم. الحال این حکم آخری کمترین را به تفکر انداخت، به سبب این که لازم بود با تفتیش تمام مستحضری از امر دولت ایران بهم می رسانید و دیگر گفتگو در سرحد می کردند. خلاصه کلام: به موجب این حکم آخری جواب با تحریر از بالیوز آن دولت گرفته، روانه جانب ایران شدم و صورت جواب بالیوز مذکور را با این کاغذ به خدمت آن صاحبی فرستادم، که همان نوشته را دست آویز کرده برگشتم، تا معلوم گردد. تحریراً فی یاش در بیست و یکم دکember سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی^۲.

بنده داود ملک شاه نظر شاپورزاده

کمترین بعد از نوشتن این کاغذ را با صورت های کاغذ های مذکور ملفوفه کرده، به بالیوز دولت فرانسه تسلیم کرده، به ایلچی دولت فرانسه، که در بطریخ می باشد فرستاده، که او به وزیر امور خارجه دولت روسیه تسلیم نماید. فیما بعد جمیع گزارشات را به وزیر امور خارجه نمسه و دیگر به وزیر امور خارجه فرانسه نوشته و به بالیوزان ایشان تسلیم نموده، تا بفرستند، بعد از آن مراجعت نمودیم».

* * *

استنادی که از صحیفه^۱ ۲۲۱ تا اینجا از روی دو مجموعه خطی چاپ شده بهترین نمونه زبان دانی و ترجمه و انشای اداری این دوره است. با همه کوششی که در تصحیح خطاهای فاحش آنها کردم باز نتوانستم سلاست و روانی لازم را در آنها داخل کنم زیرا که از اصل بسیار منحرف می شد. سند جالب دیگری از سفیران و نمایندگانی که در این روزگار به

۱. ۱۲۳۱ قمری

۲. ۲۱ جمادی الاولی ۱۲۴۲، پیدا است که تاریخ های این استناد با هم تطبیق نمی کند و برخی از آنها پس و پیش آمده است.

در بارهای بیگانه می‌رفتند نیز در دست ما است. میرزا ابوالحسن ایلچی در سفرهای اروپا بیرقی و پرده‌ای همراه داشته که بر روی هریک از آنها قطعه شعری نقش کرده بودند. متن این دو قطعه شعر به دست گوته شاعر بزرگ آلمانی (۱۷۴۹-۱۸۳۲) که در آن زمان توجهی به شعر فارسی داشته افتاده است و وی آنها را عیناً در کتاب معروف خود دیوان شرق و غرب^۱ به این‌گونه چاپ کرده است:

در درفش

کشور خدای ایران خورشید عالم آرا
گردش بمغز کیوان آکنده مشک ستارا
زانست شیر و خورشید نقش درفش دارا
بر اطلس فلک شد از این درفش خارا
زان داد فرو نصرت بر خسرو نصارا

فتحعلی شه ترک جمشید گیتی افروز
چترش بصحن کیهان افکنده ظل اعظم
ایران کنام شیران خورشید شاه ایران
فرق سفیر دانا یعنی ابوالحسن خان
از مهر سوی لندن او را سفیر فرمود

در پرده

با صورت شاه و آفتاب

که آفتاب بر پرده‌گیش پرده‌در
نگار فتحعلی شاه آفتاب افسر
ابوالحسن خان آن هوشمند دانشور
سپرد چون ره خدمت به جای پای ازسر
قرانش داد بدین مهر آسمان چاکر
بر آن سفیر نکو سیرت ستوده سیر
که هست قولش قول سپهر فرداور

تبارک اللّه زین پرده همایون فر
بلی طرازش از کلک مانی ثانی
مهین سفیر شهنشاه آسمان درگاه
ز پای تا سر او غرق گوهر از خسرو
چو خواست باز کند تارکش قرین با مهر
درین خجسته بشارت اشارت است بزرگ
که هست عهدش عهد جانگشا دارا

سرانجام فتحعلی شاه

فتحعلی شاه در پایان زندگی شکسته و کوفته شده بود. چنان می‌نماید که مرگ ولی‌عهد و جانشینش عباس میرزا نایب‌السلطنه بر او بسیار گران آمده است زیرا که بیش از یک سال و

1. Goethe, *West-Östlicher Divan*, Kritisch durch, gesehen von Rudolf Richter, Leipzig, p. 270-279.

نه روز پس از آن در جهان نماند و یک سال پیش از مرگ دستور داد قبری در صحنه کهنه بقعه قم برایش بسازند. روز ۹ جمادی الاولی ۱۲۵۰ یعنی یازده ماه و یک روز کم پس از مرگ پسر از تهران به اصفهان رفت و روز ۱۴ آن ماه به آن شهر رسید و روز پنجم شنبه ۱۹ جمادی الآخره ۱۲۵۰ در عمارت هفت دست از ساختمان‌های صفویه در سعادت آباد بیرون شهر اصفهان جان سپرد و در این هنگام شصت و شش سال داشت زیرا که در شب پنجم شنبه ۱۸ شوال ۱۱۸۵ ولادت یافته بود و سی و هشت سال و پنج ماه پادشاهی کرد. نوه‌اش محمدشاه که خود وی را پس از مرگ عباس میرزا به ولیعهدی گماشته بود با دشواری‌های فراوان توانست بر تخت سلطنت در تهران بنشیند. پیکر وی را پس از ۱۴ روز در سوم رجب از اصفهان به قم بردند و در همان ساختمانی که کرده بود به خاک سپردند. بر سنگ قبرش این اشعار را کنده‌اند:

مظہر رحمت حق، ناصر دین
بد به اسلام نگہبان و معین
بہ گه تیر مه آن شاہ مهین
شب آدینہ به هنگام پسین
ابشرا والجنہ از روی یقین
کشن سزا دید به دیهیم و نگین
کرد پرواز سوی علیین
خادم بارگهش حورالعین
سوم شهر رجب گشت دفین
سنه الف و مائین خمسین

اند: آوردم پناه مخصوصه حضرت در

ز اور نگ خلافت شدہ دستم کوتاہ
یا فاطمه اشفعی لنا عندالله

دادگر فتحعلی شاه که بود
تا چهل سال به فر^۱ و اقبال
راند مرکب به صفاها ن از ری
در جمادی دوم نوزدهم
ناگه از منهی غیبی بشنود
تخت و افسر به محمدشہ داد
مرغ روحش ز سعادت آباد
باد جاوید به جناب نعیم
چون همایون تن پاکش در قم
کلک فرعی، یه، تاریخ نگاشت

بر همان سنگ این ریاعی از اشعار وی
خاقانم و یک جهان گناه آوردم
مهر نبی و دخت علی را یارب
و نیز این ریاعی را:

خاقان و وامانده ز دیهیم و کلاه
اندر حرمت به مسکنت چسته بناه

۱. حروف اضافه «به»، در متن اصلی به کلمات بعدی خود چسبیده می‌باشد. و در این چاپ بنا به شیوه نگارش متداول روز خدا شده است.

وی به چند تن از ادبیان دربار خود دستور داده است شرح حالی از او بنویستند و از آن جمله میرزا ابوالقاسم قائم مقام از مطالبی که وی بیان کرده رساله‌ای به نام شمایل خاقان نوشته و میرزا تقی صاحب‌دیوان علی‌آبادی که شاعر و نویسنده بوده و صاحب تخلص می‌کرده است نیز شرحی در این زمینه به عنوان ملوک‌الکلام نوشته و همان مطالب را بر تخته‌سنگی کنده و بر دیوار مقبره او در قم نصب کرده‌اند. این مطالب بهترین سند در عقیده‌ای است که وی نسبت به خود داشته و خویشتن را موجودی برتر از همه کس می‌دانسته و حتی شکست‌ها و نابسامانی‌های خود را در آنجا پیروزی و کامیابی جلوه داده و متن آن به این‌گونه است:

«... منت ستایش مر بخشندۀ نعمت و بخشاینده نقمت را سزد و بس که پس از انعام عام و اعطای تام گدا و شاه را در آن یکسان خواست. نه از آن جان دریغ داشت و نه از این نان بازگرفت. ذات همایون ما را مزیتی دیگر مزید بر شماره و فزون از عدد ستاره کرامت فرمود که با هزار چونین زیان شکر یکی از آن توان کرد تایک زیان در ادای چندین هزاران چه زیان افتاد. «اللهی کما اثنت علی نفسک و قلت و قولک الحق و ان تعدوا نعمة الله لاتحصوها». از آنجا که پیغمبر پاک و برگزیده لولاک بر اشاعه رحمت و اداعة نعمت در کتاب مسطور مأمور آمد که: «و اما بنعمت ربک فحدث» و اظهار نعمت را نوعی از ادای شکر شمرد، زیرا آن‌که نعمت نشناسد شکر را نشاید و آن را که شکر نشاید نعمت نیابد، تأسی به آن جناب در متابعت خطاب و مطابعه کتاب واجب، که «لقد کان لكم فی رسول الله اسوة حسنة»، آنچه از فوائل احسان و فضایل انعام مخصوص خصایل و شمایل ما داشت که بدان آیات ذات ما را از ممکنات افزون خواست، با کمال اعتراف به عجز از احصای آن به مدلول «المیسر لا یسقط بالمعسor» امہات آن به بیانی بی‌تكلف منشیانه و تصلف مترسلانه بر حسب تقدیر دلپذیر به زیان خامه صاحب‌دیوان رسائل بر این لوحه اشارت تحریر رفت، که بینندگان حاضر را تذکر و آیندگان غایب را تفکری حاصل آید.

تا بدانند این خداوندان ملک کز بسی خلقست دنیا یادگار

«هذاكتابنا ينطق عليكم بالحق»: گوهر پاکم ایل جلیل قاجار از آق قویونلوی ترکمانیه و آن قبیله از اولاد ترک بن یافت بن نوح که به یافث اوغلان مذکور و به کثرت اولاد و احفاد مشهور. آبای کرام و اجداد با عدل و داد ما در استرآباد گرگان بعد از استیلای بر ترکمانان علم جهان‌گشایی برافراختند. شاهقلی خان پدر پنجم ماکه سرخیل آن انجم بود پس از انقضای مدت حکمرانی از این جهان فانی درگذشت، زمام اختیار به فرزند ارشد

فتحعلی خان بازگذاشت. او امیری بود پادشاهنشان، به معارضت شمشیر و مساعدت تدبیرش دولت صفویه را استقامت و استحکامی تام حاصل بود. پس از شهادت او نادرشاه افشار چندی به هتك و فتك ایران را ویران گذاشته درگذشت. نوبت سلطنت موروث به محمدحسن خان فرزند رشیدخان سعید رسید. او پادشاهی مؤدب نفس مجرب عقل مهذب رأی بود. در اندک مدت ممالک عراق و آذربایجان و فارس چون قلوب جمهورناس مسخر و مغلوب ساخت. پس از انصراف مهلت و انصرام مدت بر عادت زمانه ناپایدار زمانش به سرآمد و از آن پادشاه هفت پسر خلف ماند. پدر نامدارم حسینقلی خان ملقب به جهانسوز شاه و عم تاجدارم محمدشاه، که گوهر یک درج و اختر یک برجند، به سبب استیلای کریم خان زند عم تاجدارم در شهر شیراز چون بیژن اسیر چاه و پدر شمشیرگزارم تا از چاه به جاهش نشاند مغفر سر بر تاج زر، کمان و کمند بر حمایل گهر نطاق، شمشیر بر کیانی کمر، نمد زین بر خسروانی بستر برگزیده، دستان وار داستانهای مردی و مردانگی به یادگار گذاشت. عاقبت به همان اختلاف شهادت سعادت یافت. کریم خان زند، که باعث آن کار ناپسند بود، از ادمان شراب چون نقش بر آب و موج سراب ناچیز ماند. عم نامدارم از شهر بند شیراز چون راه مازندران گرفت به کم وقت ایران را مسخر کرد و او پادشاهی بود با بطش شدید و طیش سدید. رأیی صائب و اندیشه‌ای ثاقب داشت. در سال ۱۲۱۱ به گشودن شوشی حصار عزم جزم کرده، پس از تصرف آن صخرهٔ صما و قلهٔ شما از مفسدت صادق خان کرد شقاقي به ظلم سه کافر نعمت مردود در ذيحجۃ الحرام بدروع تاج و تخت کرده، «و انا الیه راجعون».

جهانا، مپرور چو خواهی درود چو می بدرؤی پوریدن چه سود؟
 پس صادق خان تاج و تخت و کلاه سلطنت به رایگان یافته، خیلای سروری و کشورگیری در دماغش جایگیر شد، غافل از این معنی: «نه هر سری به کلاهی سزای سرداری است». خبر این داهیه بزرگ و واقعهٔ مووحش در دارالملک فارس به مجتمع دولت و مسامع حضرت ما رسید، کیخسروآسا،

دلی پر ز درد و سری پر ز کین به خون خواهی شاه ایران زمین
 با معدودی از سران سپاه و خاصان درگاه روی به تختگاه ری آوردیم. صادق خان با شصت هزار لشکر به قزوین رسید. چهارهزار کس از منهزمین شوشی شکسته و خسته بهم دریبوسته، خدا را یاد کردیم و از او در خواهنه داد شدیم. چون شهاب بر شیطان و برق بر کتان و صاعقه برگیاه بر او تاخته، ظفر یافتیم. تخت و کلاه را از او بازستده، آن سه مرد

گناهکار را به آتش سوختیم. بر تخت سلطنت با شوکت جم بر جای عم نشستیم.

با ایاره و خسروانی کلاه به فریدون برافراز گاه

به گیتی ره و رسم نو ساختیم به دیهیم شاهی سرافراختیم

نهادیم از مرد دهقان خراج ز شاهان گیتی گرفتیم باج

به عزم‌های حازم کشورها گشودیم و لشکرها شکستیم. زیرستان زیردست آوردیم و به زیرستان بخشایش کردیم. از منتهای گرج وارمن تا اقصای غزنین چهارماهه راه طولا و از کنار عمان تالب به بحر خزر دوماهه راه عرضه به سطوت قاهر مسخر و از عدم کامل و رأفت شاهی غواشی ظلم و بیداد از حواشی مملکت مرتفع و پای تعدی از عرصه جهان منقطع داشتیم. شاهزادگان با عدل و داد بر قاعده و یاسای عدالت تا کشور آبادان و معمور دارند و همت بر حفظ حدود و ثغور گمارند در هر شهری شهریاری و در هر عرصه شهسواری گماشتیم. نخست احیای مراسم شریعت غرا و ابقاء قواعد ملت بیضا را سردهفتر روزنامه دولت و اقبال ساخته، ازمه انام به دست ائمه اسلام نهادیم. در همه بلدان مساجد و مدارس و معابد برپایی داشته، مفتیان مجتهد و مقتدیان متبعده، عالمان مفید و طالبان مستفید به ارشاد عباد در اصلاح معاش و معاد مستقر، وظایف و ادارات را به مؤنة ایشان زیاده از یک کرور مقرر و مستمر داشتیم. پس از چندی صیت تغلب و تسلط روس در ممالک روم و فرنگ عالمگیر شد. سرحدنشینان گرج و ارمن و فتنه‌جویان قفقاز و قزلر، به سبب ارتباط مذهب و اختلاط مشرب که «الکفرملة واحدة» کفره لجوج روس را چون قوم یأجوج از سد دریند و حد البرز کوه به حواشی مملکت آذربایجان راه دادند. ردع آن ماده حاده و دفع آن عارضه ضاره به تیغ تیز و خنجر خونریز نافع و ناقع یافتیم. بالشکری گران بی‌کران و آلات و ادوات شایان شاهان جهان‌ستان چون سیل متحذره از فراز به نشیب تازد به دفع و رفع آن گروه عنان عزم گشادیم. این زحمت را رحمت الهی و این معادات از سعادات نامتناهی ذات و توفیقات خاص خود شمردیم. آفتاب این موهبت به روزگار دولت ما تافته، درجه رفیعه جهاد فی سبیل الله یافتیم. به شکرانه این سعادت بیست و هفت سال با عبده اصnam مکاوهت و مكافحت درپیوسته، در دار و برد و طرد و نبرد حراز برد نشناخته، لیل و نهار و خزان و بهار از کار پیکار نیاسودیم. در سال یکهزار و دویست و چهل و دو هجری کفره روس قدم تجاسر پیش نهادند، مجاهدان ایران در بذل نفس مردی بیش کردند، مواعید صادقة «من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف یؤتیه اجرأً عظیماً» آین و کیش و سرمایه امید خویش ساختند. پس از طول مدت خونریزی مفرط و ضرب و حرب

مفعع درین داشتیم که نفوس محترمه مسلمان اگرچه در حذای یک نفس طاهر هزار نفس شوم کافر از ایایدادری بیند و نیز تکمیل کار جهاد که در فرمان جلیل به اموال و انفس امیریافته ناقص نخواستیم، آن طایفه منحوسه، که به حرص و شره موصوف و مؤنسند از صدمات بیست و اندساله ایرانیان ترک سر کردند و طمع از زر نبریدند، ده کروز زر نقد از خزانه عامره به وقاریه جان اسلامیان بذل کرده، آن طایفه خبیثه را از آن ملک به سرحد مملکت خویش بازپس فرستادیم. چون کار جهاد بد آخر رسید و روزگار پایدار سلطنت از قرن اول به قرن ثانی پیوست از سلاطین اطراف سفرا و وکلا با هدايا و تحف از انواع ظرایف و طرایف به درگاه اعلی متوارد و متواصل و از نفایس امتعه و اقمشه شرق و غرب و صنایع بدیعه سلم و حرب چندان واصل گشت که در حد وعد نیابد. در تفصیل این اجمال و تحقق این احوال محرران و قایع دولت و مورخان آثار خلافت نظماً و نشراً کتب و دواوین پرداخته، آوازه این شوکت و اقبال آویزه گوش جهان ساخته‌اند. اکنون که سال هزار و دویست و پنجاه هجرت و زمانه سلطنت چهل و عمر مبارک شصت است در بستگی‌های کار ملک گشايش بیش کردیم و بخشایش بر مسکین و درویش آوردیم. رایت عدل و انصاف بر آسمان افراشتیم و آیت جور و اعتساف از صفحه صحیفه روزگار برداشتیم.

ملک مصون است و حسن ملک حصین است

منت وافر خدای را که چنین است

فحمدأ ثم حمدأ که از آلا و نعمای نامتناهی، که خصوص ذات و صفات ما داشت و بدان خصایص از پادشاهان جهان و فرماندهان زمانم به نیک اختری برتری فرمود صفات حلیه جمال و جلال و کمال است، جمالی که آفتاب و ماه از دور «قل هو الله احد چشم بد از روی تو دور» بروخوانند. حاضران ناظر را از مطالعه آن مبارکه «فتیارک الله احسن الخالقین» ورد زبان است. نقاشان مانی نگار و چهره پردازان آزرکار از تصویر این صورت زیبا و شکل و شمایل دلارا زینت کار و روتق بازار و شوق خریدار جویند و صفحه خاطر از دیگر نقش‌ها بشویند. از سیاست عدل فتنه سوز ظلم‌گداز و حراست فضل عاجز پرور ضعیف‌نواز موری به عنف بار سلیمان نکشد و ماری به حیلت رهبر شیطان نشود. در مجلس انس و محفل قدس به اشتغال به اعمال سلطنت و احتمال مهام مملکت و عدم ممارست به کتب علمیه و مدارست به تصانیف علمیه آنچه از تسهیل مشکلات و تحلیل معضلات و تفصیل مجملات و تصریح محکمات و توضیح متشابهات از ملهمات خاطر وقاد و واردات ضمیر قدس نهاد

در مراتب ایقان و عرفان تراویش گیرد و نگارش پذیرد محققان عهد و افضل عصر به رسایل برند و از آن قواعد فواید حاصل کنند، اهتزاز خاطر و انبساط ضمیر را با ندیمان خدمت و ادبیان حضرت وقتی اگر در نظم اشعار و اوزان افکار ابکار اتفاق فرصت و التفات صحبتی افتد سخن دانان و سخن شناسان، که فصحای عهد و بلغای زمانند، در زمان سرمایه سخن و پیرایه انجمن ساخته، از قصاید شاعرانه و غزلیات عاشقانه و مشنویات عارفانه و رباعیات مشتاقانه سفینه‌ها پرداخته، به حمل سفاین از عمان و نیل به هند و روم و مصر ارمغان برند.

مانا ببرند و پیش دریا بنهند یعنی چو گهر دهی چنین باید داد
 علی‌الجمله زمزمه عاشقان هند و همه‌مۀ عارفان مصر و غلغله صوفیان روم، «زان نظم دلکش است وزان لفظ دلفریب» و نیز مزید کرامت را قبول عامه، که از الطاف تامه است، بر این ذات شریف مخصوص داشت و آیه «و القيت عليك محبة مني» بر آن منصوص. اهل عالم بقای ما را اگر از جان گرامی‌تری یابند به نیاز آرند و لقای ما را از دو جهان عزیزتری جویند به نثار بخشند. «ذلک فضل الله يؤتیه من يشاء».

خدای جهان دادم این فرهی توانيابی و فر شاهنشهی
 قوله تعالی: «المال والبنون زينة الحياة الدنيا»، که همگان را بیتی عظیم و موہبته جسمیم است. از دراری پاک و از ذراری تابنا ک تا این زمان آنچه در رقعة مصناف ظهورند و در بقعة عفات مستور صغیراً او کبیراً، مصنوناً عن الصغاير والكبایر، از این چشمۀ زاینده و صلب فزاینده دویست و پنجاه نفرند و احفاد و نبایر یکهزار و سیصد بر شمرند. همه پشت دولت، روی نصرت، عضدمیلک، معین ملت، فارس میدان شجاعت، حارس بیضۀ شریعت، در صورت اگر متعدد و ممتازند در معنی متحد و انبازند. محبت و مؤانت فزون از حد نسبت مصادقت و مؤالفت زیاده از درجه اخوت دارند. عرض اموال که زوال و انتقال آن به بذل و بخشش دست دریا نوال منظور و مقصود باد از نسیع آفتاب زرتار و بسیع سحاب گوهربار، اندوخته بحار و جبال و بردوخته صبا و شمال، از ریگ دریا در شمار بیشتر و از خاک صحرا در مقدار کمتر علی‌الجمله قطعات جواهر پربهای بی‌بهای نامی، که از خون دل شاهان رنگ گرفته و از جان پاکان سنگ یافته، مشتریش همت جهانگیر و مقوم آن قائمۀ شمشیر، بیع آن را در بازار جهان زیان جوهری تیغ قاطع است، محدود و محدود است: دریای نور، فرّهور، تاج ماه، گوهر یکدانه، لؤلؤ للا، بیضۀ بیضا، جم دانه زمان، مهر سلیمان، کوه طور، پرتو نور از آن جمله است. از خواسته سیم وزرو ساخته لعل و گهر که

احصای آن به هزار دفتر نگنجد و استقصای آن به هیچ مختصر نستجد،
به دریا و کان زر و گوهر نماند که توقيع منشور ما برخواند
اجمال را آنچه ارباب صناعت و ضیاعت ایران در ترکیب آنها قدرت نموده و سلاطین
روم و فرنگ در ترتیب آن زحمت برده به زینت مجلس آسمان رتبت فرستاده‌اند. سلطان روم
را هدایا از تاج مرصع و اکلیل مکلل و کمراویزهای گوهر و حمایل مجره مماثل، مشحون به
لئالی شاهوار و یواقیت آبدار، «گویی جهاز خانه دریا و معدن است» و از صنایع ایران تخت
خورشید است که از لؤلؤ رخشان و لعل بدغشان و دیگر جواهر آبدار، آسمانی است
مشحون از ثوابت و سیار نیز تخت سلیمانی که حجاران سخت‌کار و استادان بختیار از سنگ
مرمر پدیدار کرده و لختی از کوه یاقوت زرد کاسته یا گوهری کان پرورد چون روح پاک از تن
خاک برآورده. از ایجاد و اختراع پادشاهان روس و فرنگ تصنیعات جنس بلور است، که به
حمل فلك سیر از عمان و خزر چون بحری از تجری جواز داده و از ساحل دریا بار به
دریار دریار برگردونهای گردوندار چون حمل کوهی برکوهی نقل کرده‌اند. نوعی از آن
جنس تخت بلور است که به تخت الماس مذکور لمعه نور است و دیگر حوض بلور است که
غواص اندیشه در لجه تصنع آن مصنع خوض نتواند کرد و نیز تفکر دقیقه یاب تعیین اوقات و
تشخیص ساعات شبانه روزی را از زر ناب هیکلی به هیئت فیل ترتیب و ترکیب کرده و
علامات و آلات چند بر او تعییه ساخته و علامات «و بالنجم هم یهتدون» و گوش و دمی
مروحد جنبان و پشهران دارد، خرطومی توانا و چشمی بینا و در این صنعت ماهری بل
ساحری کرده‌اند و دیگر ظروف واوانی، که بی‌آب در کمال لطف و صفا لبریز زلال «فکانها
قدح لاماء»

همه جام است و نیست گویی آب همه آب است و نیست گویی جام
از غایت نور و ضیا «کشعاع مازحة الهوا»، چون آینه در برآفتاب خیرگی بخش ابصارند و
سطح بزم نورانیان چون ستاره بر سقف آسمان رسته در رسته و قطار در قطارند و دیگر
تصنیعات گوناگون «کانهن لؤلؤ مکنون» از تعداد تحدید بیرون، به مدلول «لکل بقعة دولة و
لکل بقاع عمارات»، عمارات مبارکات که امارات خیرات است در بلدان ایران از مساجد و
مدارس و ریاطات و قناطر و تعمیر روضات مطهرات از دروب مرصع به جواهر و صناديق
مکلل و ایوان‌ها و گنبدهای مفروش به خشت طلا،

ز چوب طوبی آن را ساخته در ز خاک جنت آن را کرده دیوار
از ده کرور متجاوز محاسبان دیوان خیرات را ثبت دفاتر است و دیگر عمارات سلطنت و

سرای دولت سرای شوکت و درخور قدرت جهان مکنت به معماری استادان سنمار پیشنهادی اقليدس اندیشه به مدلول «آن آثارنا تدل علینا» به بنیادی چون بنای عدل محکم و بنایی چون بنیاد دولت مستحکم استوار داشتیم، خاصه خطه تهران، که خط استوای ملک و ملت است و محظ رجال دین و دولت، از کاخ‌های رفیع و باغ‌های وسیع «کارم ذات العماماتی لم يخلق مثلها فی البلاد» روضة رضوان است و کعبه امن و امان و قبله اسلام و ایمان. تعداد لشکر عدوشکن مؤید بالنصر والظفر،

لشکری ناکشیده قهر شکست سپهی ناچشیده زهر فرار
پانصد هزار در شمارند، «کانهم بنیان مرصوص» و به حفظ و حراست مخصوص‌اند،
نسبت قلم ثبت فتنه دارند و در مرصد قمع فساد ترصید کنند،

اذا راهم قدرته بالخيل والرجل
فروزنده گوهر ماه و مهر
به شاهنشهی برگزیدی مرا
جهان در جهان کشور و لشکرست
که من نیستم، هرچه هستی تویی
بسدین پادشاهی گدای توام
چه داند گدا کین خزف یا در است؟
بـ بخشاییم نعمت جاودان

جیوش کان الحرب عاشقة لهم
تو، ای برفرازنده نه سپهر
به نیک اختری آفریدی مرا
ز فر تو بر سر مرا افسرست
مرا سرفرازی و پستی تو بی
به کیهان شها، پادشاهی توام
به شاهان شنای شهان درخور است
چو بخشیدیم دولت این جهان

اکنون که آسایش خلائق و آرایش این جهان در طلعت مبارک و رأی منیر ماست برآن شدیم که مدر سلطنت ممالک ایران بدین سلسله علیه که باید متصل باد دایر و سایر باشد و دست مخالفت و اطماع بیگانگان از حواشی و اذیال این ملک کوتاه آید، تا بدین حکمت نعمت بی نقمت و امنیت بی کلفت بر پروردگان حضرت و برآوردها این دولت دائم و قائم ماند از ازمرة هشتاد و اند فرزند و زیاده از هزار کس نیبره و حفاد در کسی لیاقت سروری و قابلیت برتری جز فرزند دلبند محمد میرزا که مهین فرزند ولیعهد مغفورم عباس میرزاست مشاهده نرفت... از تمامت خطایا پاک است از حدود خراسان به پایه سریر خلافت مسیر احضار و پس از تفویض ولایت عهد مروراً به آذربایجان گسیل نموده و خود به عزیمت شکار از راه اصفهان پیمودن گرفتیم و در آن جایگاه علیل المزاج مقیم آمدیم. «تا خود فلک از پرده چه آرد پیرون؟»

راقم حروف می نویسد که پادشاه سعید اثارالله برهانه دوساعت به غروب آفتاب مانده

۱۹ جمادی‌الثانی در اصفهان داعی حق را لبیک گفت و شب سیم شهر رجب‌المرجب سال مذبور در صحن حضرت موصومه مدفون آمد.

راقمه محمد‌حسین الطهرانی

* * *

این کتیبه را بدان اندیشه فراهم کرده بودند که تاریخ را بفریبند، غافل از آن‌که هرگز کسی توانسته است تاریخ را فریب دهد. این داور حق‌جوی و حقیقت‌گوی با همه این فریب‌ها سرانجام کار خود را می‌کند و ژاژخایان رنج بیهوده می‌برند.

فهرست اعلام

- | | |
|--|--|
| آذربایجان، ۱۷، ۲۰، ۲۷، ۲۰، ۳۱، ۳۰، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۵۲، ۵۱، ۴۸، ۴۵، ۴۳، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۶، ۸۵، ۸۳، ۸۲، ۸۰، ۷۳، ۶۶، ۶۵، ۵۴، ۵۳، ۱۲۱، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۰۷، ۹۷، ۹۲، ۹۰، ۲۱۲، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۴۸، ۱۴۵، ۱۳۷، ۲۸۸، ۲۸۵، ۲۷۳، ۲۴۶، ۲۳۵، ۲۲۳، ۲۲۰، ۳۸۰، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۵۵، ۳۰۸، ۲۹۷، ۲۹۰، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۱۴، ۴۰۱، ۳۹۸، ۳۹۶، ۳۸۱، ۴۸۶، ۴۸۳، ۴۸۱، ۴۷۹، ۴۷۸، ۴۴۷، ۴۳۸، ۵۳۲، ۵۳۱، ۵۲۵، ۵۲۰، ۵۱۶، ۵۱۲، ۴۹۷، ۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۷، ۵۷۶، ۵۷۳، ۵۶۹، ۵۶۵، ۵۸۸، ۵۸۶، ۵۸۵، ۵۸۴، ۵۸۳، ۵۸۲، ۵۸۰، ۶۰۶، ۶۰۴، ۶۰۳، ۶۰۲، ۶۰۰، ۵۹۸، ۵۹۵، ۶۲۴، ۶۲۲، ۶۲۱، ۶۱۴، ۶۱۳، ۶۱۱، ۶۰۹، ۶۵۰، ۶۴۹، ۶۴۶، ۶۳۹، ۶۲۸، ۶۲۷، ۶۲۵، ۶۹۲، ۶۸۸، ۶۸۵، ۶۸۰، ۶۶۸، ۶۶۵، ۶۶۳، ۷۱۰، ۷۰۵، ۷۰۲، ۶۹۶، ۶۹۵، ۶۹۴، ۶۹۳، ۷۴۸، ۷۴۴، ۷۴۳، ۷۱۶ | آباده ۲۵
آباران ۳۸۰، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۰، ۵۳۱، ۵۳۰
آبازاده، داوید ۳۷۳
آباشیدزه، کیخسرو ۳۷۴
آبخازوف ۵۶۳، ۵۶۱
آشگرد ۶۶۸
آبلستان ۴۵
آچوق باش ۳۰۲
آخال تزیخه ۳۸۳، ۳۸۲
آخال کالاک ۳۸۲
آخسقہ قراق ۲۹۲
آخوردف، ماژور ۳۸۴
آخوند ملاعلی ۴۶۴، ۴۵۹
آخوند ملاعلی نوری، مسجد ۴۶۴
آدژودان ۱۲۱
آدلونگ ۶۵۵
آدمیت، رکن‌زاده ۱۸
آدمیت، فریدون ۱۷
آدینه بازار ۶۳۵ |
| آذری، س. علی ۱۸ | |

- آفاسی، حاج میرزا ۱۴۳، ۴۶۱، ۶۵۰، ۶۵۱ ۶۵۱
- آقا سید محمد باقر ۴۵۹، ۴۵۵ ۴۵۹
- آقا عبدالحسین ۵۳۲ ۵۳۲
- آقا علی اشرف ۱۹ ۱۹
- آق اغلان ۵۷۶، ۵۹۶، ۲۸۹ ۶۰۹
- آقامحمد باقر ۴۷۷ ۴۷۷
- آقامحمد خان قاجار ۱۹، ۴۱، ۱۹ ۵۶، ۵۵، ۵۲، ۴۷
- آقامحمد خان قاجار ۱۹، ۴۱، ۱۹ ۶۰، ۵۹، ۵۷
- آق ایلان ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷ ۷۶، ۷۴، ۷۳
- آق ایلان ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷ ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۷۹
- آق ایلان ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷ ۷۸، ۷۷
- آق ایلان ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷ ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹
- آق ایلان ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷ ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۱، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۰، ۹۸
- آق ایلان ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷ ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۳۹، ۱۸۷، ۱۴۵، ۱۱۹
- آق ایلان ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷ ۳۱۸، ۳۱۷، ۲۹۷، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸
- آق ایلان ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷ ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹
- آق ایلان ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷ ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۲۷
- آق ایلان ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷ ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۳۷
- آق ایلان ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷ ۴۴۱، ۴۰۱، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۷۷
- آق ایلان ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷ ۶۷۹، ۶۷۸، ۵۷۷، ۵۲۵، ۴۷۸، ۴۷۷، ۴۴۶
- آقا محمد زمان ۳۹۹ ۳۹۹
- آقامحمد شاه ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱ ۳۳۱
- آقا محمد کریم ۷۱۸، ۷۱۷ ۷۱۸، ۷۱۷
- آقای بارون وردہ ۱۰۹ ۱۰۹
- آقچه قلعه ۳۸۱ ۳۸۱
- آقداش ۸۷ ۸۶
- آق داغی ۷۰۲ ۷۰۲
- آق دره، کوه ۲۹۲ ۲۹۲
- آق ستافا، رود ۳۶۵ ۳۶۵
- آق ستافه ۳۷۶ ۳۷۶
- آق سرای، قلعه ۶۶۸ ۶۶۸
- آل آنیان ۲۷۲ ۲۷۲
- آرارات، قله ۶۳۵ ۶۳۵
- آراغوی ۳۷۳، ۳۶۶ ۳۷۳
- آرپاچای، سواحل ۱۷۴ ۱۷۴
- آرتیک ۳۸۱ ۳۸۱
- آزادخان افغان ۵۱، ۵۲ ۵۲
- آزاده محمدعلی میرزا ۲۴۰ ۲۴۰
- آزو، دریای ۱۱۲ ۱۱۲
- آسبانیول/ اسپانیا/ اسپانی ۶۹۹ ۶۹۹
- آستارا ۷۱۳ ۷۱۳
- آسیا ۲۸، ۲۸، ۱۱۷، ۱۱۳، ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۳۹ ۱۳۹
- آسیای صغیر ۴۰، ۱۱۶، ۱۲۱، ۲۴۵، ۱۵۶ ۴۱۴
- آسیای مرکزی ۱۲۶، ۱۲۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰ ۶۸۶، ۲۷۶
- آشتیانی، حاج میرزا ابراهیم خان ۱۶ ۱۶
- آشتیانی، میرزا محمدعلی ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۱ ۶۹۰
- آصف الدوله، اللھیارخان ۴۰۰، ۵۳۵، ۵۳۹ ۶۴۹
- آفریقا ۱۰۳ ۱۰۳
- آق ۴۲۹ ۴۲۹
- آقا اسدالله ۳۹۹ ۳۹۹
- آقابابا ۳۷۸ ۳۷۸
- آقاج اوغلی، سلیمان ۳۷۶ ۳۷۶
- آقا حیدرعلی ۵۱ ۵۱
- آقاخان ۵۷ ۵۷

- | | | |
|---------------------------------|-----------------------------------|------------------------------------|
| ابراهیم خان سرتیپ | ۶۷۶ | النایی ۲۰ |
| ابراهیم خلیل خان | ۹۲، ۹۱ | آداگز ۳۰۲ |
| ابواسحق محمد المعتصم بالله | ۲۶ | آلسن، مستر هنری ۴۲۲ |
| ابوالفتح محمد بن عناز | ۲۶ | الفرد دوگاردان ۲۰۲ |
| ابوسعید | ۳۵ | آلکساندر اول ۳۷۱، ۱۲۲، ۱۰۳ |
| ابوشهر، بندر | ۷۱۸، ۷۱۲، ۷۱۱ | آلکساندره ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۰ |
| ایورد | ۴۲ | ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۱، ۳۷۹ |
| اتاییک اعظم | ۶۶۹ | آلمان ۳۱۱، ۳۱۳، ۴۳۶ |
| اتحاد جماهیر شوروی | ۳۳۴، ۲۵ | آمالو، ده ۳۸۲ |
| اترک، رود | ۳۴۰، ۹۲، ۴۹، ۲۴ | آمباردنیزا ۳۶۷ |
| اتریش | ۳۰۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۲ | آمبورکر ۶۶۱ |
| اچمیادزین | ۳۸۳، ۳۸۱، ۳۷۴، ۲۸۶ | آ. مدم ۶۵۰ |
| احسایی، شیخ احمد | ۶۲۶، ۵۶۳، ۳۸۶ | آمل ۳۲۴، ۳۲۰، ۳۱۹ |
| احمدعلی میرزا | ۴۶۶، ۴۵۵ | آنایونوونا ۳۷۱، ۳۶۰، ۳۵۵، ۳۵۰، ۳۴۹ |
| اخباری، حاج میرزا محمد | ۴۶۷، ۲۹۶ | آناطولی ۳۹۰، ۴۵، ۳۰ |
| اخسقه | ۴۵ | آندرونیکوو ۶۳۰ |
| ادسا | ۶۳۱ | آنونسیاسیون، کلیسا ۳۷۹ |
| ادیبلغ | ۵۶۲ | آوالیشویلی، کیخسرو ۳۶۶ |
| ادیب هروی خراسانی، محمدحسین | ۱۷ | آوتیک ایزمیرل (یعنی ازمیری) ۳۸۹ |
| اراکلی | ۳۷۱، ۱۱۷ | آولاوار ۳۶۶ |
| اران | ۲۷۳، ۸۲ | آوناریوس ۵۸۳ |
| اریيل (اربل) | ۶۷۶، ۶۶۷ | اباقا ۳۵ |
| ارپهچای، رود | ۳۰۲، ۱۷۶ | ابخاز ۳۸۶، ۳۴۱ |
| ارجمندی فیروزکوهی، امیرحسین خان | ۳۲۵ | ابخسوف ۴۹۶ |
| | ۳۲۶ | ابدالی، احمدشاه ۵۱ |
| | ۳۶۸، ۳۶۷، ۲۹۶، ۲۱۷، ۵۶ | ابراهیم ۴۵۱ |
| | ۳۶۸ | ابراهیم آباد ۴۸ |
| | | ابراهیم پاشا ۶۶۵ |

ارجیش	٦٧٤
ارچیل	٣٦٥
ارخی، سامان	٥١٣، ٢٨
اردبیل	٢٧٧، ١٤٦، ١٣٠، ٩١، ٨٤، ٨٣، ٣٨
اردبلیٰ، شیخ صفی الدین	٦١٣، ٨٩، ٣٨، ٣٢
اردلان	٦٧٦
اردلان، امان اللہ خان	٦٦٥، ٦٦٦
اردو باد	٥٦٣
ارزروم	٦٠٤، ٥٦٠، ٥٥١، ٣٩٠، ٥٥٦
ارزنة الروم	٦٧٠، ٦٦٩، ٦٦٨
ارس، رود	٩١، ٨٩، ٨٦، ٨٣، ٧٣، ٣٩، ٣٤، ٣٠
ارومیه	٢٧٧، ٢٧٣، ١٧٦، ١١٥، ١٠٠، ٩٣، ٩٢
اریستو	٣٤٧، ٣٤٠، ٣٠٢، ٢٨٩، ٢٨٧، ٢٨٢، ٢٨١
اسپانیا	٣٩٧، ٣٨٦، ٣٨٥، ٣٨٤، ٣٨١، ٣٧٦، ٣٦٥
استانبول	٤٩٢، ٤٣٣، ٤٣٢، ٤٢٩، ٤٢٨، ٤٢٦، ٤٢٥
استریا	٥٦١، ٥٥٨، ٥٥٧، ٥٥٦، ٥٥٥، ٥٥٥، ٥٥٥، ٥٢٥
استریا	٥٧١، ٥٦٩، ٥٦٧، ٥٦٥، ٥٦٤، ٥٦٣، ٥٦٢
اشرق	٦٣٥
ارکلی خان	٢١٦
ارکوان	٤٢٦، ٣٨٦
ارمن	١٩٤، ١٩٣
ارمنستان	٢٧٣، ١١٣، ١١٢، ٨٨، ٨١، ٨٠، ٧٥٥، ٦٤٢٧
ارمنی، خواجه داود	٧١٩، ٢٣٩، ٢٣٩، ٢١، ٢٠، ١٩، ١٨، ١٢
ارمنیا	٣٣٥، ٣٣٤
اروپا	٧٣، ٤٠، ٣٢، ٢٩، ٢١، ٢٠، ١٩، ١٨، ١٢
اروپا	١١١، ١١٠، ١٠٨، ١٠٧، ١٠٥، ١٠٣، ١٠٢
اروپا	١٢٦، ١٢٤، ١٢٢، ١١٩، ١١٨، ١١٧، ١١٣
اروپا	١٤٣، ١٣٧، ١٣٥، ١٣٤، ١٣٣، ١٣٢، ١٢٧
اروپا	١٦١، ١٦٠، ١٥٩، ١٥٦، ١٥٥، ١٥٣، ١٥٢
اروپا	٢٢٦، ١٩٥، ١٩٤، ١٩١، ١٨٦، ١٧٩، ١٦٤
اروپا	٢٦٣، ٢٥٣، ٢٤٨، ٢٤٢، ٢٤١، ٢٤٠، ٢٢٧
اروپا	٢٧٥، ٢٧٤، ٢٧٣، ٢٦٩، ٢٦٥، ٢٦٤
اروپا	٣١٠، ٣٠٩، ٣٠٦، ٢٩٨، ٢٨٥، ٢٨٤، ٢٧٦
اروپا	٤١٣، ٣٩٧، ٣٧٧، ٣٣٩، ٣١٣، ٣١٢، ٣١١
اروپا	٥٠٢، ٥٠٠، ٤٩٩، ٤٩٨، ٤٢٤، ٤٢١، ٤١٤
اروپا	٦٩٦، ٦٩٤، ٦٩٣، ٦٨٥، ٥٤٦، ٥٣٤، ٥٠٣
اروپا	٧٤٠، ٧١٩، ٧١١، ٧٠٤، ٦٩٩، ٦٩٨
اروپا	٦١١، ٦٠٣، ٥٨٠، ٣٧٥، ٥٢، ٥٠٢
اروپا	٦٣٨، ٦٢٨، ٦٢٦، ٦٢٤، ٦٢١
اروپا	٥٧٩، ٥٧٨، ٥٧٧، ٥٧٦، ٥٦٩، ٥٦٧
اروپا	٥٨٣
اسپانیا	٢٦٦، ٢٢٢
استانبول	١٤٠، ١٣٦، ١٣١، ١٢٨، ١٢١، ١١٦
استانبول	١٨٩، ١٨٨، ١٨١، ١٦٩، ١٥٦، ١٥٥، ١٤٨
استانبول	٢٦٥، ٢٦٣، ٢٥٣، ٢٤٨، ٢٤٥، ٢٤٣، ٢٤٠
استانبول	٦٧٠، ٦٦٧، ٦٦٦، ٦٠٤، ٣١٢، ٣١٠، ٢٧٦
استریا	٥١، ٤٩، ٤٨، ٤٧، ٤٤، ٤٣، ٣٨، ٣٦
استریا	٦٥، ٦٣، ٥٩، ٥٨، ٥٧، ٥٦، ٥٥، ٥٤، ٥٣
استریا	٣٢٣، ٣٢٢، ٣٢١، ٣٢٠، ٣١٩، ٣١٨، ١١٤
استریا	٣٣١، ٣٣٠، ٣٢٩، ٣٢٨، ٣٢٧، ٣٢٥، ٣٢٤
استریا	٥١٥، ٤٩٢، ٣٥١، ٣٤٦، ٣٤٥، ٣٤٤، ٣٣٢
استریا	٧٤٢، ٦٠١، ٥٩٤، ٥٩٣

- | | |
|---|-----------------------------------|
| استریابادی، آقا سید نصرالله | ۴۸۴، ۴۸۲ |
| استریابادی، حاجی ملا جعفر | ۴۸۲، ۴۵۵ |
| استرالیا | ۶۹۴ |
| اسحق خان | ۵۶۹ |
| اسدآباد | ۲۶ |
| اسدآبادی، سید جمال الدین | ۴۳۴ |
| اسدیک | ۸۴ |
| اسعد پاشا | ۶۶۷ |
| اسعد گرگانی، فخر الدین | ۸۱ |
| اسقولن | ۷۳۸، ۷۳۷، ۷۳۶، ۷۳۵، ۷۳۴، ۷۳۳ |
| اسکالون | ۱۲۶ |
| اسکندر | ۲۸۲، ۲۸۰، ۱۹۲، ۴۲، ۲۱ |
| اسکندر پاشا | ۴۴ |
| اسکندر ثانی | ۴۲ |
| اسکندر مقدونی | ۶۸۱، ۳۳۸ |
| اسکندر ون | ۱۶۶، ۱۳۳ |
| اسلامبول | ۱۴۸، ۱۹۳، ۵۱۶، ۵۱۵، ۴۲۷ |
| اسلاندوز | ۷۳۶، ۷۳۵، ۷۳۳، ۷۳۲، ۷۳۱، ۷۲۰، ۶۷۲ |
| اسلاندوز | ۷۲۸ |
| اسلاندوز | ۳۸۴ |
| اسلاندوز، قلعه | ۳۸۵ |
| اسلاندوز، گدار | ۳۸۵، ۵۷۶، ۵۹۶ |
| اسماعیل بیک | ۱۸۲ |
| اسماعیل آغا | ۶۶۷ |
| اسماعیل میرزا | ۳۹۴، ۴۴ |
| اشاقه باش | ۵۴، ۴۷ |
| اشرف | ۵۱، ۵۰، ۵۵، ۸۸، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵ |
| اصفهانی، حاج محمد حسین بن زین الدین | ۴۴۴ |
| اصفهانی، علی خان | ۴۴۳ |
| اصفهانی، میرزا عبدالوهاب | ۱۸۹ |
| اصفهانی، میرزا محمد حسین | ۴۴۰ |
| اصفهانی، امین الدوله | ۴۴۳، ۴۵۲ |
| اصفهانی، امین الدوله عبده خان ابن | ۴۷۴ |
| اصفهانی، حاج محمد حسین اعتماد الدوله | ۶۶ |
| اصفهانی، حاج محمد حسین بن زین الدین | ۴۴۳ |
| اصفهانی، علی خان | ۴۴۳ |
| اصفهانی، میرزا عبدالوهاب | ۱۸۹ |
| اصفهانی، میرزا محمد حسین | ۴۴۰ |
| اصفهانی، آقا سید محمد | ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳ |
| اصفهانی، آیت الله | ۶۹۳ |
| اصفهانی، امین الدوله، حاج محمد حسین خان | ۵۳۵، ۴۰۰، ۳۹۹، ۲۵۷، ۲۵۶، ۱۸۲، ۱۶۲ |
| اصفهانی، امین الدوله عبده خان ابن | ۶۸۶، ۶۸۱ |
| اصفهانی، امین الدوله عبده خان ابن | ۴۷۴، ۴۴۳ |
| اصفهانی، حاج محمد حسین اعتماد الدوله | ۶۶ |
| اصفهانی، حاج محمد حسین بن زین الدین | ۴۴۴ |
| اشرف افغان | ۳۴۹، ۳۴۵ |
| اشرف بن عبدالله افغان | ۴۶ |
| اشرفخان دماوندی | ۲۹۰ |

- الداغز ٣٠٢
 الطهرانی، محمدحسین ٧٤٩
 الفین اصتون ٧١١
 القاص میرزا ٤٣
 الکشیونا، یلیزاوتا ٣٧٢
 الکساندر، ۱۵۸، ۱۷۳، ۲۸۰، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۸۱، ۵۴۳، ۵۳۰، ۵۲۳، ۵۰۱، ۳۸۲، ۳۷۷، ۳۷۲
 الکساندره ٣٨٢
 الله قلی بیک قاجار ٤٤
 اللهوردی میرزا ٣٩٤
 الله یارخان، آصفالدوله ٥٢١، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣١
 الوند، کوه ٤٤٠
 الیاس ٣٨٢
 الیرک ٥٥٠
 الیس ٧١٥، ٧١٤، ٦٨٩، ٥١٨، ٢٣٦
 الیسپار ٣٧٨
 الیس، هنری ٤١٦، ٤١٧
 امام حسن عسکری علیه السلام، مسجد ٤٦٠
 امامزاده اسمعیل ٤٦
 اماناللهخان ١٧٥
 امانالله میرزا ٣٩٥
 امریکا ٦٩٤، ٢٦٦
 امریکای جنوبی ١٢
 امیرتیمور ٤٤٣
 امیرحسن بزرگ ٣٥
 امیرکبیر، میرزا تقی خان ٦٤٩، ٦٧٤، ٦٧٠، ٦٥٦
 امیرگونه خان قاجار ٤٥
 امیرنظام، محمدخان ٦٥٧
 امیرنظام، میرزا محمدخان ٣٢٨، ٣٩٩، ٤٠٠
 ٦٥٦
- اصلانخان ٢٥٣، ٢٥٥
 اصلاندوز، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٩، ٤٢٨، ٤٣١، ٤٣٢
 ٥٩٦، ٥٦٣، ٥٥٧
 اصلاندوز، تپه ٤٣٢
 اسلمش خان قاجار ٤٨، ٤٧
 اطلس، اقیانوس ٥٠٠، ٣٤٠
 اعتیادالدوله ٦٨١، ٤٠٠، ٣٩٨، ٨٣
 اعتیادالدوله، اسمعیل بیک ١٦٩، ١٦٣، ١٦٢
 ٣٤٥، ٣٤٣، ٢٣٩
 اعتیادالسلطنه ١٦
 اغوزخان ٣٧
 افریقا ٢٦٦، ١٠٥، ١٠٢
 افشار ارومی، عسکرخان ١٤٥، ١٤٩، ١٥٢، ١٤١
 ٥١١، ٥٠٨، ٢٩٢، ٢٣٨، ٢١٠، ٢٠١
 افشار، علی خان ٦٤
 افشار، محمد حسن خان ٤١، ٤٣، ٤٨، ٤٩، ٥١
 ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٥، ٥٤، ٥٣
 ٧٤٣، ٣٢٢، ٣٨٩، ٢٨٩، ٩١، ٨٧، ٨٦
 افشار، محمدخان ٤٨، ٥١، ٥١، ٥٨، ٥٦
 ٣٨٠، ٣٧٤، ٣٧٠، ٣٢٨، ٣٢٧، ٣٢٣، ٢٩٠
 ٦٦١، ٦٥٦
 افغان/ افغانستان ٥١، ٩٧، ٩١، ٧٦، ٧٥، ١٠٨
 ٢٧٠، ١٦٨، ١٢٧، ١٢٦، ١٢٠، ١١٩، ١٠٩
 ٤٠٥، ٤٠١، ٣٤١، ٣٤٠، ٣٣٩، ٣٣٨، ٣٣٧
 ٦٨٠، ٦٧٩، ٦٧٨، ٤٩٠، ٤٢٠، ٤١٥، ٤٠٦
 ٦٩٠، ٦٨٩، ٦٨٧، ٦٨٢، ٦٨١
 افغان، محمود ١١٣، ١١٤، ٣٤٥، ٣٤٢، ١١٤
 اقل الخلائق عیسی بن الحسن الحسینی ٤٨١
 البتگین ٢٨
 البرز ٢٤، ٢٣
 البستان ٣٠

۴۰۲، ۴۰۰، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۴، ۳۴۱، ۳۳۹
 ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳
 ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۰
 ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۸
 ۴۹۵، ۴۹۳، ۴۹۱، ۴۳۷، ۴۳۶، ۴۲۹، ۴۲۷
 ۵۰۶، ۵۰۵، ۵۰۴، ۵۰۲، ۵۰۰، ۴۹۸، ۴۹۶
 ۵۸۲، ۵۷۸، ۵۴۱، ۵۳۵، ۵۱۸، ۵۱۶، ۵۱۵
 ۶۰۰، ۵۹۹، ۵۹۶، ۵۹۰، ۵۸۸، ۵۸۵، ۵۸۴
 ۶۱۱، ۶۱۰، ۶۰۸، ۶۰۶، ۶۰۵، ۶۰۴، ۶۰۲
 ۶۲۵، ۶۲۴، ۶۲۱، ۶۲۰، ۶۱۸، ۶۱۷، ۶۱۵
 ۶۸۴، ۶۸۳، ۶۸۲، ۶۸۱، ۶۸۰، ۶۴۶، ۶۲۸
 ۶۹۴، ۶۹۳، ۶۸۹، ۶۸۸، ۶۸۷، ۶۸۶، ۶۸۵
 ۷۰۴، ۷۰۲، ۷۰۱، ۷۰۰، ۶۹۹، ۶۹۷، ۶۹۵
 ۷۱۶، ۷۱۵، ۷۱۳، ۷۱۲، ۷۱۰، ۷۰۷، ۷۰۵
 ۷۱۹، ۷۱۷
 اوپرسکو، ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۸، ۶۰۸، ۶۲۱، ۶۰۸، ۶۲۲
 اوپرسکوف، الکساندر، ۵۶۲، ۶۳۴
 اوتره، ۱۴۰، ۱۲۸
 اوجان، ۳۸۶، ۵۸۳، ۵۹۲
 اوجان، چمن، ۲۸۸
 اوچ کلیسیا اچمیاتزین، ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۸۶، ۳۷۰
 ۵۶۱، ۵۲۲، ۵۲۱، ۵۱۶، ۵۱۱، ۵۰۸
 اوودسا، ۷۳۶
 اورال، ۲۰
 اورشلیم، ۸۲
 اورنگ زیب میرزا، ۷۲، ۳۹۵
 اوزلی، ویلیام، ۶۸۸
 اوزون حسن پادشاه، ۳۲، ۳۸
 اوزونلی، ۳۶۷
 اوژن باتیست لوی ڈاک روسو، ۲۴۴
 اوسمی، ۳۵۷

امین‌الدوله، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۶۳، ۴۵۸، ۴۷۲، ۴۷۱
 امین‌الدوله اصفهانی، محمدحسین خان، ۲۵۳
 امین‌الدوله، عبدالله خان، ۴۸۲، ۴۴۲، ۵۳۲، ۵۳۵
 اناطولی، ۷۱۵
 انبورگر، میرزا، ۵۳۸
 انجاز، ۳۰۲
 انجدان، ۵۳۴
 انجدانی، میرزا اسماعیل، ۲۵۷، ۴۸۳، ۴۸۵، ۵۳۲، ۵۳۱
 اندرونیکاشویلی، زکریا، ۳۶۵
 انزلی، ۹۲، ۳۷۸، ۳۲۷، ۳۰۲، ۲۹۱
 ۶۰۱، ۵۹۴، ۵۹۳
 انزلی، بندر، ۲۹۰، ۳۷۶، ۳۳۲، ۳۲۴
 انشف، جنال، ۶۶۲
 انصاری، شیخ مرتضی، ۴۸۸
 انصاری، میرزا حسین خان، ۱۸
 انطاکیه، ۳۰
 انگلیز/ انگریز/ انگریز، ۵۱۸، ۶۹۵
 انگلتره، ۴۹۷، ۵۱۷
 انگلتره، جزیره، ۴۹۸
 انگلیس/ انگلستان، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۸، ۱۷، ۱۰۳
 اندیشی، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴
 اندیشی، ۱۵۴، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۶
 انگلیس، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۵
 انگلیس، ۱۸۸، ۱۷۹، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹
 اورال، ۲۳۵، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۳، ۲۱۵، ۲۱۳، ۲۱۲
 اورال، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۶
 اورال، ۳۰۱، ۲۹۹، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۶، ۲۶۵
 اورال، ۳۳۷، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۳، ۳۱۱، ۳۱۰

- اوطار ۳۶۵
اوغللری، ذوالقدر ۳۰
اولاق بغداد ۷۳۱
اولو، جنگل ۳۷۳
اهر ۵۸۲، ۵۷۹، ۵۵۹، ۵۵۷، ۴۸۶، ۲۸۹
ایبری ۲۷۲
ایتالیا ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۶۴، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳
۵۱۷، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۲۶۸، ۲۳۸، ۲۰۵
۶۹۲
ایخسوف (ابخسوف) ۴۹۶
ایراکلی دوم ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۵
۲۸۸، ۲۸۴، ۲۸۲، ۲۸۱
ایران ۱، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰
۰، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵
۰، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴
۰، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳
۰، ۶۱، ۵۶، ۵۱، ۴۹، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳
۰، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۷، ۶۵، ۶۳
۰، ۸۶، ۸۵، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷
۰، ۹۷، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸
۰، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۸
۰، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸
۰، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵
۰، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲
۰، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰
۰، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۷
۰، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۵
۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳
۰، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰
۰، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷
۰، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵
- ایرانسکی، س. ۱۷
ایرج میرزا ۳۹۴
ایروان / ایروانی ۸۹، ۸۸، ۷۱، ۴۵، ۴۴، ۳۶، ۳۵، ۴۴، ۹۲، ۹۰، ۲۶۲، ۱۹۶، ۱۸۳، ۱۷۴، ۱۷۲، ۹۲، ۹۰
۰، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۱
۰، ۳۷۲، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۰۸، ۳۰۲، ۲۹۲، ۲۹۰
۰، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳
۰، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۸۶، ۴۸۵، ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۸۲
۰، ۵۱۹، ۵۱۸، ۵۱۱، ۵۰۸، ۵۰۳، ۴۹۲، ۴۸۵
۰، ۵۴۵، ۵۴۰، ۵۳۷، ۵۳۱، ۵۳۰، ۵۲۲، ۵۲۱
۰، ۵۵۸، ۵۵۶، ۵۵۵، ۵۵۲، ۵۵۱، ۵۵۰، ۵۴۹
۰، ۵۷۱، ۵۶۵، ۵۶۳، ۵۶۲، ۵۶۱، ۵۶۰، ۵۵۹

- باب عالی ۳۵۸
 بابکان، اردشیر ۲۵
 بابل ۵۱
 بابودر چاپلاق، قلعه ۴۶۹
 باب همایون ۶۵۳
 باد، کشور ۱۲۳
 بادکوبه، ۲۷۹، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱
 بارال، ژرژ ۱۸۷
 باراویکووسکی، ولادیمیر لوکیچ ۳۳۴، ۳۳۵
 بارفروش (بابل) ۵۸، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۹
 بارفروشی، محمد ندیم بن محمد کاظم ۲۰
 بارن دوورده ۱۵۷
 بارون اوستن ساکن ۵۸۴
 بارونت، سرهر福德 جانس ۴۰۲
 باسانو ۲۳۹
 باسزالپ ۱۳۱
 باش آباران ۷۲۹
 باکوبه/بادکوبه/باکو، ۸۵، ۹۰، ۹۲، ۱۱۲، ۱۱۴
 باکویه، ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۱۷، ۳۲۵، ۳۹۵، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۲
 باگراتیون ۳۶۸، ۳۷۸، ۳۷۷، ۴۲۶، ۴۲۵، ۳۸۶، ۳۷۸، ۳۷۸
 بالکیخاتونخان ۳۵
 بالگلو، قلعه ۴۸۱، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱
 بالتیک، دریای ۳۱۲
 باباخان ۶۷، ۶۹، ۳۲۳
 بابافاضل ۵۶
 بابان ۶۷۵، ۶۷۳
 ایروانی، محمدخان قاجار ۸۵
 ایزدخواست ۶۳
 ایزدگشسب، اسدالله ۴۴۹، ۴۴۷
 ایستیفانف ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۰
 ایسدا دیسکوابرزندم ۷۲۱
 ایشیک آقاسی باشی طهماسب قافلانیشویلی ۵۳۶، ۳۶۶، ۳۰۲
 ایشیک آقاسی، محمد حسین خان ۷۲۳
 ایلخانی، اماموردی میرزا ۳۹۳
 ایلدگر، دره ۴۳۳
 ایلینسکی، یاور ۵۵۲، ۵۲۶
 ایمرت ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۸۰، ۳۸۳
 ایوانه ویچ ۵۴۲
 ایوان ایوانوویچ ۵۹۳
 ایوان چهارم و اسیلیویچ ۸۲
 ایوان دوازدهم ۲۷۵
 ایوان فدوروویچ پاسکیویچ ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۹۲
 ایوانه ویچ ۵۹۳
 ایوانه ویچ ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۵
 ایوانه اورزیلیان ۳۷۵
 ایوانه ویچ، گیریگور ۷۳۵، ۷۳۴
 باباخان ۳۶۹، ۳۲۳، ۶۹
 بابافاضل ۵۶
 بابان ۶۷۵، ۶۷۳

- | | |
|-----------------------------------|--------------------------------------|
| بالکان، شبه جزیره | ۲۷۶، ۱۱۶، ۳۰ |
| بال ها، رود | ۶۳۵ |
| بامبای / بمبئی | ۱۹، ۳۵، ۱۲۴، ۶۸۳، ۱۵۴ |
| باولیج | ۷۱۱، ۶۸۴ |
| باولیج | ۳۷۵ |
| باولیج، الکساندر | ۵۲۹ |
| باولیج، نیکولاوی | ۵۳۰، ۵۲۰، ۴۹۹ |
| باولیج، الکساندر اول | ۵۱۱، ۴۹۷، ۲۸۱، ۹۰ |
| باولیج | ۵۴۷، ۵۴۱، ۵۲۹، ۵۲۳، ۵۲۲، ۵۲۰، ۵۱۷ |
| باویرو | ۱۲۳ |
| باهرالنور | ۱۴۶ |
| بايزيد | ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۱ |
| بایندرها | ۳۱ |
| بايون | ۱۷۴ |
| ببرسلطان کرد | ۳۲۰ |
| بتزیا | ۳۷۳ |
| بحرام | ۳۲۹ |
| بحرالعلوم، آقا سید حسن | ۴۶۵، ۴۳۶ |
| بحر خزر | ۵۱۵، ۳۰۰ |
| بحر عمان | ۱۵۰ |
| بحرين | ۴۶۷، ۲۹۴ |
| بخارا | ۷۳، ۹۷، ۱۱۵، ۱۰۸، ۴۱۲، ۴۰۸، ۳۱۳ |
| بختیاری، چراغخان | ۸۴ |
| بخشکوف، کینیاز | ۵۲۹، ۵۲۲، ۵۱۹، ۴۸۵ |
| بکنج نام | ۴۹ |
| بکوویچ چرکاسکی، کنیاز آکساندر | ۱۱۵ |
| بلخ | ۶۷۸، ۵۱۰، ۵۱۵، ۹۱ |
| بلژیک | ۵۰۰ |
| بلوچستان | ۳۳۹ |
| بلوخر | ۵۰۰ |
| بردسیری، میرزا عبدالحسین بن میرزا | |
| عبدالرحیم ابن عبدالحسین | ۴۵۰ |
| برزیکانی، حسنیه بن حسین کرد | ۲۶ |
| برنار | ۱۳۷ |
| برنارדי | ۶۱۲ |
| بروجرد | ۴۶۲، ۴۵۹، ۴۵۷ |
| بروجردی، حاجی ملا اسدالله | ۴۵۹ |
| برون | ۶۸۵ |
| برونت، سرگوراوزلی | ۲۳۶، ۳۸۵، ۳۸۶ |
| برونت | ۶۸۷، ۴۹۱، ۴۲۵، ۴۱۷ |
| بریتانیا | ۱۸ |
| بزچلو | ۱۴۵ |
| بسطام | ۳۳۲، ۳۲۷ |
| بصره | ۶۸۴، ۹۷، ۱۶۹، ۱۶۹، ۲۱۱، ۱۷۰ |
| بطربrix | ۷۳۲، ۷۳۱، ۷۳۰، ۷۲۸، ۷۲۶، ۷۲۵ |
| بغاذ بسفور | ۲۴۳ |
| بغایری، ابراهیم خان | ۵۳ |
| بغایری، عباس قلی خان | ۵۱، ۵۶، ۵۶، ۸۳، ۴۲۵ |
| بغداد | ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۸۵، ۸۵، ۱۲۱، ۱۲۱ |
| بغداد | ۱۶۹، ۱۴۶، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۶، ۱۳۰ |
| بغداد | ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۱۱، ۱۸۸، ۱۷۷، ۱۷۰ |
| بحیره | ۴۲۶، ۴۴۰، ۴۲۶، ۳۹۰، ۲۴۵، ۲۴۴ |
| بخارا | ۶۷۰، ۶۶۹، ۶۶۷، ۶۶۶، ۶۶۵ |
| بختیاری | ۷۱۵، ۵۱۵، ۵۱۰، ۴۱۸ |
| بخشکوف | ۵۲۹، ۵۲۲، ۵۱۹، ۴۸۵ |
| بداق سلطان قاجار | ۴۴، ۴۳ |
| بدلیس | ۶۶۹ |
| براشن | ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۳ |
| براون، ادوارد | ۱۷ |

بلور ۵۱۷

بنناپارت، ناپلئون ۶، ۱۰۹، ۱۰۵، ۱۷، ۱۱۰، ۱۰۹

بوشهر، بندر ۲۵، ۲۴۱، ۱۶۲، ۱۵۰، ۵۸۲، ۵۸۳

۷۱۱، ۶۸۷، ۶۸۵، ۶۸۲

بولاتلق، ناحیه ۶۶۸

بولاچائور ۳۶۶

بونتان ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۹۵، ۱۹۰، ۲۴۱، ۲۰۲، ۲۰۱

۲۶۷، ۲۶۶

بویراحمدی ۲۵

بویه دیلمی ۲۳

بهبودخان ۴۹

بهبهانی، آقامحومد بن آقا محمدعلی بن ۴۶۵

بهبهانی، آقامحومد بن آقا محمدعلی بن

محمدباقر ۴۴۹، ۴۶۰

بهرام میرزا ۳۹۴، ۶۰۰، ۶۲۲

بهشهر ۵۱

بهلول پاشا ۶۶۸

بهمن میرزا بهاءالدوله ۳۹۴

بیات، اسماعیل بیک ۱۳۰، ۱۴۶، ۲۳۹

بیات، جعفرخان ۶۷۹

بیانکی ۱۳۷

بیانکی دادا ۱۶۸

بیانی، خانبابا ۱۷، ۱۹۲

بیجقین، چمن ۵۱۲

بیدآباد، محله ۴۶۳

بیدآبادی، آقا محمد ۴۵۷

بیرام بیک قاجار ۴۴

بیرق حسن خان ۵۷۳

بیزنتیه ۸۱

بیژن خان ۸۲

بیستون ۲۵۹

بیک، جعفرخان ۷۲۴

بنایی، بندر ۴۰۹

بند ۷۴۳

بندپی ۳۲۹

بنطان، اوغوسن ۱۹۲، ۱۹۳

بنکنلدورف ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۸۳

۵۸۹، ۵۸۸

بنه ۳۲۸

بواسون ۲۰۴، ۱۳۶

بولونیچ ۵۳۶

بوجاخان ۵۷۸

بوداق ۲۳۵

- پیکر ۱۲۸
 پیک شمس الدینلو ۲۸۴
 پیک قراچورلو، محسن ۵۱۳
 پیکی خان ۹۷
 پیگلریبیگی، فتحعلی خان ۷۲۴
 پیگلریبیگی، میرزا محمدخان ۶۸۱
 پیلان ۳۶۸
 پیلوگورود ۳۸۲، ۳۷۱
 بین‌الحرمین، بازار ۴۸۷
 بین‌النهرين ۶۹۰
 بیوفین ۷۰۱
 پاتیمکین، فلدمارشال ۲۷۶، ۲۷۵
 پاریس ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۵۳، ۱۳۶
 پاول، الکساندر ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۱۷
 پاولز، گراف ۷۳۸
 پاکستان ۳۳۸، ۳۳۹
 پالین، گراف ۷۳۸
 پانکراتیو، ماژور ۵۷۷، ۵۸۳، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۰۳
 پاول، الکساندر ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۱۷
 پاوونیک، بولکونیک ۴۹۶، ۵۲۰
 پاول تیستیسانف ۳۷۱
 پاول زاده ۴۹۹
 پاولویچ، الکساندر ۴۹۹، ۷۲۰
 پاولویچ، م. ۱۷
 پاوله تزیتیزیشویلی ۳۷۱
 پاویلوبیچ، اوینیکولا ۷۲۸
 پاویلوبیچ، قسطنطین ۷۲۸
 پاینده‌خان ۶۷۹
 پتر اول ۹۱، ۳۱۰
 پتر دوم ۳۴۶
 پترزبورگ ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۲۹۷، ۲۷۶، ۳۱۰، ۳۳۴
 پاسکیویچ-اریوانسکی، گراف ۵۷۲، ۶۲۲، ۶۳۲، ۶۳۱، ۶۳۰، ۶۵۶، ۶۵۳، ۶۵۱، ۶۳۲، ۶۳۱، ۶۳۰، ۶۶۳، ۶۶۱، ۶۵۸
 پاسکیویچ ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۰، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۱۱، ۶۰۹، ۶۰۸، ۶۲۰، ۶۱۷، ۶۱۴، ۶۱۲، ۶۱۱، ۶۰۹، ۶۰۸، ۶۲۱، ۶۲۷، ۶۲۶، ۶۲۵، ۶۲۴، ۶۲۲، ۶۲۸، ۶۲۷، ۶۲۶، ۶۲۵، ۶۲۴، ۶۳۲، ۶۳۱، ۶۳۰، ۶۵۶، ۶۵۳، ۶۵۱، ۶۴۲، ۶۴۱، ۶۶۳

- پونتاموسون، ۱۳۷، ۲۴۴، ۲۵۳
پونه پارت ۴۹۹
پیرقلی خان قاجار، ۲۸۹، ۲۸۸، ۸۴، ۲۹۳، ۲۹۱، ۲۹۳
پیره بازار، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۵، ۳۷۸، ۴۲۸، ۴۲۵، ۴۲۸
پیرنه، کوه های ۲۰۳
پیرون ۲۵۳
پیره بازار، ۳۷۶، ۳۷۷
پیشاور ۱۶۶
پیکارخان ۸۳
تاتارستان (ترکستان)، ۱۱۱، ۱۳۵، ۳۱۳، ۳۴۰
تالران ۲۶۹
تالستوی، کنت ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۸۳، ۱۶۶
تالین ۲۹۰
تمار ۸۲
تانکوانی، ۱۳۶، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۴۵، ۲۶۲، ۲۶۳
تبیزیز، ۱۷، ۱۹، ۹۰، ۸۲، ۶۳، ۵۲، ۳۸، ۱۹، ۱۰۳
تبریز، ۱۵۸، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۴
تبریز، ۲۳۵، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۷، ۱۸۹، ۱۸۳، ۱۷۴
تکانکوانی، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۴۶، ۲۴۰
تبریز، ۲۹۸، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۸۸، ۲۸۶، ۲۸۵
تکانکوانی، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۰، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۶۷، ۳۰۸
تبریز، ۴۳۹، ۴۳۸، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۵، ۳۸۶، ۳۸۵
تبریز، ۴۸۶، ۴۸۳، ۴۸۱، ۴۶۹، ۴۵۰، ۴۴۴، ۴۴۰
تبریز، ۵۲۱، ۵۱۹، ۵۱۲، ۵۱۱، ۵۰۸، ۵۰۴، ۴۹۴
تبریز، ۵۴۰، ۵۳۹، ۵۳۳، ۵۳۲، ۵۳۱، ۵۲۹، ۵۲۸
پرستفانیچ کاتلیاروسکی، ماژور ۳۸۴
پتر کبیر، ۸۸، ۸۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۷۶
پتروونا، یلیزابتا، ۲۸۵، ۳۶۰، ۳۶۲
پتروویچ تورمازف، آلساندر ۳۸۰
پتروویچ یرمولف، ژنرال آلسنسی ۳۸۸
پرئو ۱۳۷
پرتغال، ۱۳۱، ۲۶۵
پرژوزف، ۲۵۷، ۲۵۳، ۲۵۱
پروس، ۱۴۹، ۱۲۲
پروس شرقی ۲۴۲
پژوه، احمد ۱۷
پسیان، کلنل محمد تقی خان ۱۸
پشته ۳۲۷
پشته ۳۳۲
پطر ایوانه ویچ قرانیس قوف ۷۳۸، ۷۳۶
پطربیغ / پطربیخ / پطرزبورغ ۶۶۲، ۵۴۳، ۵۳۸
پلنبک ۲۸۸، ۲۸۶
پلنگ نام طالش ۳۲۷
پلوخیر، ۴۹۸
پناه آباد، ۸۳، ۴۱۴، ۲۸۹، ۸۴
پناه آباد، قلعه ۲۸۹، ۲۷۷، ۹۱، ۸۵
پنبلک ۵۳۱، ۵۳۰، ۴۸۵، ۳۰۲
پوتینجر ۶۸۷
پورتنیاگین ۳۸۱
پوشکین / پوشچین ۶۵۸، ۶۳۱
پولاچ ۴۳
پولکونیک بارتلامه ۵۳۸، ۲۳۰، ۲۲۹

- ،٦٢٦،٦١٤،٦٠٨،٦٠٤،٦٠٣،٥٦٠،٥٣٤
٦٨٦
ترمهساو ٢٣٦
ترنادت، قلعه ٢٨٩
تروئیلیه ٢٦١،٢٦٠،١٦٦،١٣٧
تروسون، ژنرال ٦١٢،٦٠٩
تریا، و. ١٧
تزالکا ٣٨٢،٣٨١
تروپی ١٧٢
تریتیزیشویلی ٣٦٩
تسیتسیانف، ژنرال ٩٠،٢١٧،٢٨٢،٢٨٣
تسیتسیانف، ژنرال ٣٧٩،٣٧٧،٣٧٦،٣٧٥،٣٧٤،٣٧٢
٥٦٣
تفرش ١٤٥
تفلیس ٨٦،٨٥،٨٣،٨١،٧٧،٧١،٥٢،٤٦
،١٩٣،١٥٩،١١٨،١١٦،٩٢،٩١،٨٩
،٢٧٩،٢٧٨،٢٧٧،٢٧٦،٢٥٩،٢٣٩،٢١٥
،٣٦٦،٣٦٥،٣٢٧،٢٨٨،٢٨٣،٢٨٢،٢٨٠
،٣٧٥،٣٧٤،٣٧٢،٣٧١،٣٦٩،٣٦٨،٣٦٧
،٣٩٠،٣٨٧،٣٨٦،٣٨٥،٣٨٤،٣٧٩،٣٧٦
،٤٩٩،٤٩٧،٤٩٦،٤٩١،٤٨٥،٤٢٥،٤١٣
،٥٢٠،٥١٩،٥١٧،٥١٥،٥١١،٥١٠،٥٠٨
،٥٣٨،٥٣٧،٥٣٦،٥٣٢،٥٢٦،٥٢٢،٥٢١
،٥٩٤،٥٩٣،٥٥٩،٥٥٨،٥٥١،٥٥٠،٥٤٠
،٦٦٢،٦٦١،٦٥٦،٦٥٥،٦٥٣،٦٣٠،٥٩٥
،٧٢٨،٧٢٧،٧٢٦،٧٢٥،٧٢٣،٧٢٢،٧١٦
٧٣٠،٧٢٩
تلاؤ، ناحیه ٣٦٩
تمیشان ٣٤٧
،٥٧٣،٥٦٥،٥٥٨،٥٥٧،٥٤٩
،٥٨٤،٥٨٣،٥٨٢،٥٨١،٥٧٩،٥٧٧
،٥٩٥،٥٩٤،٥٩٣،٥٩٢،٥٩٠،٥٨٨،٥٨٥
،٦١٥،٦٠٩،٦٠٧،٦٠٣،٦٠٠،٥٩٩،٥٩٦
،٦٢٩،٦٢٨،٦٢٧،٦٢٦،٦٢٤،٦١٧
،٦٧٦،٦٧٥،٦٧٤،٦٥٥،٦٤٢،٦٣١،٦٣٠
،٧٢٤،٧١٦،٧١٤،٦٩٤،٦٨٣،٦٨٦
٧٢٧،٧٢٥
تبریزی، حاجی ملا احمد ٤٨٢،٥٣٢
تبریزی، رضاخان ٥٦٥
تبریزی، شمس الدین ٤٥٠
تبریزی، صدرالدین محمد ٤٧٩
تبریزی، محمد علی ٤٨٦
تبریزی، میرزا رضی ٢٤٠
تنه ١٦٩
تخت طاووس ٢٩٠،٢٨٩،٨٤
تربیتی، میرزا محمد ٤٥٠،٤٤٩
ترتر، رود ٥٥٣،٤٢٩،٣٧٦،٢٩٠
ترتیاکوسکی، گالری ٣٣٦،٣٣٤
ترزل ٢٦٠،٢٤٥،١٣٦
ترزل، کامیل ٢٤٤،١٣٦
ترزور، مون ٣٧٥،٣٧٢
ترکان شرقی ٣١
ترکان عثمانی ٣١
ترکان غربی ٣٢
ترکمان چای، ده ٦٤٦،٦٤٣،٦٣٩
ترکمان، محمد خان ٤٧
ترکمنستان ٣٤٠،٤٢٢
ترکیه ١٣٢،١١٨،٣٤،٣٢،٣١،٣٠،٢٥،٢١
،٢٤٤،٢٤٣،٢٢٤،٢٢٠،١٩٤،١٥٤،١٣٩
،٢٧٥،٢٦٦،٢٦٢،٢٤٨،٢٤٦،٢٤٥

- تیلیسیت ۱۴۹، ۱۰۰، ۲۶۵، ۲۲۰، ۱۵۶
 تیمور ۳۸۷، ۳۲
 تیموراژ (طهمورث) ۳۸۲، ۳۷۳، ۲۸۳
 تیموری، ابراهیم ۱۸
 ثنایی ۴۰۰
- جئمز آجیلای ۶۹۶
 جاپلقی، حاج سید محمد شفیع ۴۸۸
 جاپلقی، میرزا ابوالقاسم ۴۷۹
 جاثلیق، داوید ۳۷۰
 جاجرم ۵۸
 جاجرمنی، اللهوردی خان ۵۸
 جاروته ۸۶
 جاندیریشولی، جاندیر ۳۶۶
 جان محمد خان ۳۹۳
 جاواخت ۳۸۲
 جبال قفقازیه ۵۴۲
 جبرئیل ۳۸۳
 جبیر ۳۷۱
 جرمن ۷۰۵
 جزیره ۴۵
 جعفرخان ۶۳
 جعفرقلی آقا ۴۲۵، ۳۹۰
 جعفرقلی بیک ۲۸۹
 جغتو، رود ۶۳۸
 جگیر، تپه‌های ۶۳۵
 جلال ۵۵۹
 جلال الدین پاشا ۶۶۷
 جلال بلاغ، رود ۵۶۹
 جلایر ۳۵
- تنکابن ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۲۶
 تنکابنی، محمد بن سلیمان ۴۵۲
 تنکابنی، نواب حشمت نصاب معظم
 مهدی خان ۳۳۱
 توپراق، قلعه ۶۶۹، ۶۶۸
 تور/ توران ۴۰۳، ۲۴۴
 تورمازف/ تورماسف ۳۸۳، ۳۸۲، ۲۹۷
 توریت ۳۳۵
 توسکی تافا ۳۸۱
 توکلی، احمد ۱۵۰
 تولستوی ۶۲۴
 تولوز ۱۶۰
 تونی مظہر علیشاہ، سید ابراهیم ۴۵۱
 تولیری ۲۶۹، ۱۸۸
 تهامی بیز جندی، سید حسن ۴۳۶
 تهران ۵۶، ۵۸، ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۴۲، ۱۴۲، ۱۳۷
 ، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۴
 ، ۲۹۴، ۲۹۲، ۲۸۸، ۲۸۴، ۲۸۲، ۲۸۰، ۲۶۸
 ، ۳۷۵، ۳۳۴، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵
 ، ۴۵۲، ۴۴۲، ۴۴۰، ۴۰۱، ۳۹۹، ۳۹۷، ۳۸۵
 ، ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۹۳، ۴۹۱، ۴۸۷، ۴۸۱، ۴۷۱
 ، ۵۴۱، ۵۰۸، ۵۰۴، ۵۰۳، ۵۰۲، ۵۰۰، ۴۹۶
 ، ۵۸۵، ۵۸۳، ۵۷۹، ۵۷۷، ۵۷۶، ۵۶۲، ۵۶۰
 ، ۵۹۹، ۵۹۸، ۵۹۶، ۵۹۲، ۵۹۰، ۵۸۸، ۵۸۶
 ، ۶۰۷، ۶۰۶، ۶۰۵، ۶۰۴، ۶۰۳، ۶۰۱، ۶۰۰
 ، ۶۱۷، ۶۱۵، ۶۱۴، ۶۱۲، ۶۱۱، ۶۱۰، ۶۰۸
 ، ۶۵۱، ۶۵۰، ۶۳۱، ۶۲۵، ۶۲۴، ۶۲۲، ۶۲۱
 ، ۶۷۰، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸
 ، ۶۹۳، ۶۹۱، ۶۸۹، ۶۸۸، ۶۸۷، ۶۸۳، ۶۷۹
 ، ۷۴۸، ۷۴۱، ۷۱۷، ۷۱۵، ۷۱۴، ۷۱۲
 تیخونیچ لیزانویچ، دیمیتری ۳۷۹

- چار ۳۷۱
 چال مقان ۹۲
 چاوشاوارادزه ۵۸۴
 چپان‌اگلی، جمال‌الدین محمد ۶۶۹
 چپان‌اوغلی ۵۶۰
 چچن ۵۱۹
 چخورسعد ۴۵، ۴۴
 چلاوی مازندرانی، علیقلی بن محمد ۲۰
 چلبی، احمد ۶۶۵
 چلبی‌بیک‌نام قاجار ۴۴
 چلوند ۵۳۶
 چلیپای مقدس ۱۱۴
 چمن سامان ارخی ۵۱۲
 چمن سلطانیه ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۹۲، ۱۴۶، ۱۴۴، ۵۱۲، ۵۱۱، ۵۰۹، ۵۰۸، ۴۸۸، ۲۸۸، ۲۸۷
 چمن ۷۲۹، ۷۲۷، ۶۸۷
 چمن‌گلستان ۵۴۷
 چناران ۶۷۹
 چناقچی ۲۸۹
 چنگیز ۲۹، ۲۸، ۲۱
 چورس ۵۶۷
 چهاردانگه ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۰
 چهاردده ۳۲۳
 چهارورستی ۵۵۸
 چین ۱۱۱، ۱۱۱، ۲۶۶، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۳۹
 حائری، آیت‌الله ۴۳۵
 حاج ترخان ۱۱۴، ۱۹۳، ۱۹۴، ۳۶۸، ۳۰۰
 ۷۱۳، ۶۳۴، ۵۱۱، ۴۹۲، ۳۷۷
 جلفا ۵۷۶، ۵۷۸
 جلفا، رود ۵۸۳
 جلون آباد ۵۱
 جمرق، کوه ۲۹۰
 جوادخان ۸۵، ۲۱۶، ۳۶۷، ۳۶۵، ۲۸۴، ۳۷۱
 جواد، دهانه ۸۶
 جوان‌بلاغ ۵۹۷
 جوان‌بلاغ، ناحیه ۵۶۷
 جوانشیر، ابوالفتح‌خان ۶۳، ۲۸۸، ۲۹۲
 جوانشیر، فضل‌علی‌بیک ۴۸، ۴۷، ۲۸۹
 جوانشیر، مصطفی‌خان ۵۶، ۸۷، ۸۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۶۹، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۷۸
 جوینی ۵۵۶، ۵۵۲، ۵۲۵
 جوجی‌خان بن چنگیز‌خان ۵۰۸، ۵۱۲
 جونز ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۴، ۲۶۱، ۶۸۶
 جوینی ۳۵
 جهان‌آراء ۱۹
 جهانبانی، سلطان عباس ۴۴۷
 جهان‌بیک‌لو ۴۸
 جهانسوز ۷۴۳
 جهانسوز، حسین‌قلی‌خان ثانی ابن ۵۷، ۶۰
 جهانسوز، رضا ۱۸
 جهانشاه میرزا ۳۹۴
 جهانگیر میرزای قاجار ۱۷، ۵۳۲، ۵۳۵
 جهریق ۶۳۸
 جیحون، رود ۲۸، ۲۹، ۱۱۵، ۱۱۱، ۳۵، ۳۲۸، ۳۹۵
 جیحون، سواحل ۲۱
 جینوان ۳۶۶

حاج ترخان، بندر ۵۹۳	حسن سو، رود ۵۵۲
حاج خلیل خان قزوینی ملک التجار ۶۸۳	حسنعلی میرزا، شاهزاده ۴۸۹
حاج سید محمد باقر حجۃ الاسلام اصفهانی ۲۹۴	حسن قلعه ۶۶۸
حاج صفرخان بن عبدالله بیک همدانی ۴۴۳	حسینعلی خان ۳۹۹، ۳۷۰
کبوتر آهنگی بیوک آبادی ۱۹	حسین قلی خان ۴۱، ۵۵، ۵۶، ۴۳، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۵۰، ۴۳، ۳۷۰، ۳۲۳، ۳۱۹، ۲۹۵، ۲۹۳، ۲۹۲، ۹۷
حاج محمد آقای عمرانلو ۳۲۵	حسین قلی خان دوم ۵۹
حاج محمد ابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظیم ۶۸۳، ۶۸۲، ۵۰۲، ۴۴۹، ۸۶	حسین قلی خان قاجار ۲۱۷، ۲۸۹، ۲۹۵
حاج محمد حسین خان مستوفی الممالک ۴۰۲ (امین الدوله)	حشمت، دکتر ۱۸
حاج محمد سلطان ۶۱۲	حضرت سلطان محمود خان ۵۱۱
حاج میرزا ابوالحسن خان ۶۸۶	حقایق نگار، میرزا جعفر خان ۱۶
حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله ۱۴۶، ۱۳۰، ۳۴۶	حکیم باشی، میرزا بابا ۳۲۷، ۶۵۶، ۶۵۹، ۶۸۲
حاجی اللہوردی خان قاجار ۲۸۹	حلب ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۸۹
حاجی ترخان، دریای ۷۰۲	حلوان ۲۶
حاجی خمرلو ۴۳۲	حليمه ۳۸
حاجی رضاخان دولوی قاجار ۳۲۷، ۳۲۳	حمام لی ۳۷۵
حاجی سعید ۸۷	ح. مدیر حلاج ۱۷
حاجی سلیمان خان قاجار ۴۵۶	حمزه چمن ۳۰۲
حاجی سید کاظم ۴۵۵	حوزه علمیه نجف اشرف ۴۳۶
حاجی سید محمد باقر ۴۵۴	حیدر توره ۹۷
حاجی غفور ۴۶۴	حیدر علی خان ۶۴۹
حاجی قنبر علی مشهد سری (بابل سری) ۵۱	حیدر قلی میرزا ۳۹۴
حاجی کلباسی ۴۶۴، ۴۵۹	حیرت پاشا ۶۶۶
حاجی محمد حسین ۴۷۹	حیقوق ۱۹۲
حاجی ملام محمد جعفر ۴۸۴	خاریزا ۳۶۷
حریر ۶۷۶	خارک، جزیره ۱۴۳، ۱۵۴، ۲۴۱، ۱۶۵، ۴۰۴
حسام السلطنه، محمد تقی میرزا ۳۹۳	خاقان اخیسان ممدوح ۸۲
حسن بن زید بن محمد ۲۴	

۷۴۴، ۷۱۵، ۶۹۷، ۶۴۰، ۶۳۸، ۶۳۷، ۶۳۶	خاقان کامگار ۱۴۹
خسروخان ۵۲۹	خاقانی ۴۷۹
خسرومیرزا ۶۲۲، ۶۵۰، ۴۳۰، ۶۵۸، ۶۵۶، ۶۶۰	خاک طالش ۲۹۰
۶۸۰، ۶۶۳، ۶۶۲	خالباز ۶۶۹
خلات ۴۵	خالد پاشا ۶۶۵، ۶۶۶
خلج، محب‌علی‌خان ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۱۶	خالصی، آیت‌الله شیخ مهدی ۴۳۷
خلجی، جلال‌الدین فیروزشاه ۳۳۸	خالصی، شیخ مهدی ۴۳۶، ۴۳۵، ۳۹۰
خلخال ۳۲۶، ۳۲۱	خان‌ابdal خان گرد ۳۲۳، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸
خلیج فارس ۱۲۴، ۱۲۰، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۳	۳۲۹، ۳۲۴
۱۴۱، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵	خان بوتا ۳۸۳
۱۷۷، ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۴۳	خانلرخان ۵۶
۶۸۵، ۶۸۴، ۳۳۹، ۳۰۸، ۲۶۲، ۲۵۸، ۲۴۲	خان‌نشین ۵۵۶
۶۸۷	خانین ۳۲۹
خلیل‌پاشا ۴۵	خدآفرین، پل ۸۴، ۲۷۷، ۳۸۶، ۲۸۹، ۵۵۸
۵۱۲، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۱	۵۶۳
خمسه‌ای، ذو‌الفقارخان ۳۲۳	خدابنده، شاه محمد ۴۴، ۴۰
خمسه‌ه، علی مرادخان ۴۲۸، ۴۲۵	خدداداد ۹۳، ۹۳
خمینی(ره)، امام ۴۳۵	خراسان ۱۸، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۲
خواجک ۳۱۹	۴۴، ۴۸، ۴۴
خواجه ریع ۴۸، ۴۱	۶۹، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۵۵، ۵۴، ۵۱، ۴۸، ۷۸، ۷۳، ۷۲
خواجه طوریک غلام ۷۳۵	۱۶۸، ۱۶۶، ۹۷، ۹۱، ۹۰، ۷۸
خواجه‌وند ۲۸۶	۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۰، ۳۱۸، ۲۸۷، ۲۸۴، ۲۷۸
خوارزم ۲۲، ۲۲، ۲۸	۴۲۶، ۴۰۰، ۳۶۸، ۳۵۶، ۳۳۳، ۳۲۱، ۳۲۶
۴۱۸، ۴۱۲، ۴۰۸، ۴۴، ۴۲، ۲۸	۶۱۲، ۶۰۴، ۶۰۳، ۶۰۱، ۴۵۱، ۴۴۶
۵۱۵، ۵۱۱	۶۸۰، ۶۴۸، ۶۱۵
خوارزم، دشت ۵۱۰	۵۱۰، ۶۷۸، ۶۵۰، ۶۴۸
خوانساری، آخوند ملاعلی اکبر ۴۶۰	خرسون ۵۸۳
خوانساری، آیت‌الله سید‌محمد تقی ۴۳۷	خزر / خزرها ۲۰، ۲۲، ۳۱، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۴۲، ۸۹
خور ۵۱۹	۱۱۵، ۱۱۲، ۱۱۱، ۹۲، ۹۰، ۱۳۲، ۱۲۶
خورشید کلاه روس ۳۲۲	۱۹۱، ۱۷۸، ۱۳۴، ۲۸۴، ۲۷۶، ۲۵۸، ۲۱۷، ۱۹۱
خوی ۱۳۷، ۱۸۳، ۲۸۸، ۳۷۷، ۳۶۹	۳۲۷، ۳۲۴، ۳۲۲، ۳۰۳، ۲۹۷، ۲۹۰
۴۳۸، ۵۷۹	۳۶۸، ۳۵۰، ۳۴۶، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۰، ۳۳۴
۵۷۸، ۵۷۱، ۵۶۷، ۵۶۵، ۴۴۸	۶۳۵، ۶۲۱، ۶۱۳، ۵۹۳، ۵۵۲، ۵۲۵، ۳۸۶

- دامغانی، اسمعیل بیک ۲۸۷
 دامغانی، اسمعیل خان ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱ ۵۸۳، ۵۸۰، ۵۸۵، ۵۹۳، ۵۸۸، ۶۲۴، ۶۲۱
 دامغانی، اسمعیل خان ۶۶۹، ۶۲۸، ۶۴۷ ۶۲۶
 ۶۸۴، ۵۲۶، ۲۹۲ ۶۶۶
 دانمارک/دانماريق ۵۰۰، ۳۱۱ ۶۶۶، شیخ ابراهیم شیخ الاسلام
 دانیال ۱۹۲ ۱۸
 داوایلی ۴۴
 داود پاشا ۱۳۰، ۶۶۸، ۶۶۹ ۳۱۳، ۱۱۶
 داود خان ۷۳۶، ۲۴۰، ۸۷ ۳۷۳
 داود ملک شاه ۳۱۰ ۵۸
 داور ۴۳ ۵۸، محمد خان
 داوید ۳۷۵، ۳۷۱، ۳۶۷ ۳۱۸
 دده بیگلی ۵۹۶ ۴۸۱
 درانی ابدالی، احمد خان ۱۲۷ ۵۲۰، ۵۱۷، ۵۰۹
 درانی، تیمور شاه ۶۷۹ ۵۵۰، ۵۳۳، ۵۱۲
 درباز ۳۷۳ ۵۲۱
 دربند ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۲، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۳ ۳۷۹، ۳۷۱
 درگان ۳۴۱، ۳۰۲، ۲۹۲، ۲۷۹، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۱۶ ۷۱۴، ۷۱۳، ۷۱۲، ۶۸۸
 دریا ۳۸۶، ۳۸۳، ۳۷۸، ۳۶۸، ۳۵۷، ۳۴۵، ۳۴۴ ۲۸۳
 دریند، تنگه ۴۵۵، ۴۲۶ ۲۸۲
 دریند، تنگه ۸۹ ۳۸۷
 دشت ۲۷۸ ۲۸۲، ۱۹۴، ۱۹۳، ۹۲
 دکنی، معصوم علی شاه ۴۵۱ ۳۸۶، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۵۷، ۳۵۵، ۳۴۱، ۳۰۲
 ذکیز دریا ۶۹۷ ۵۷۶، ۵۵۲، ۵۲۱، ۴۹۹، ۴۹۷، ۴۲۶
 دلاخرده، مراد خان ۴۲۹ ۷۱۳، ۶۹۴
 دلی مای ۳۴۷ ۶۶۲
 دمانیس ۳۸۱ ۶۲۷
 دماوند ۱۳۹۳، ۳۲۳ ۵۸۹
 دنبیلی، امیر محمود خان ۵۱۳ ۱۳۶
 دنبیلی، حسین قلی خان ۹۰ ۵۷۱
 دنبیلی قوریساویل باشی، محمود خان ۵۰۹ ۱۳۷
 دنسترویل، ماثوزر ۱۸ ۵۹، ۵۷، ۵۴، ۵۳
 دامغان ۵۹

- | | |
|---------------------------------|--|
| دنگیز | ۵۳۷ |
| دنپر، رود | ۱۱۲ |
| دنپر، سرزمین | ۱۱۲ |
| دوالو، حسن خان | ۳۲۲، ۳۹۳، ۵۰۸، ۳۲۲ |
| دوالو، حسین خان | ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۳، ۵۱، ۸۵، ۵۶ |
| دوالو، ابراهیم خان | ۶۶۵ |
| دوالو، میرزا علی خان | ۳۲۲ |
| دوالو، میرزا محمد خان | ۹۷ |
| دوالو، بونارماره دوک | ۱۲۳، ۱۲۲ |
| دوالو، میرزا محمد علی آفای آفای | ۶۱۲، ۵۵ |
| دوالو، محمد ولی خان قاجار | ۵۲، ۵۳، ۵۲، ۵۴، ۵۳ |
| دوالو، محمد ولی خان | ۵۱۹، ۵۶۱، ۵۵۶، ۵۵۰، ۵۴۵، ۵۲۱، ۶۱۲ |
| دوالو، محمد ولی خان | ۶۶۸، ۶۳۸، ۶۲۷ |
| دوالو، محمد ولی خان قاجار | ۳۲۷، ۳۲۳ |
| دوالو، مهدی قلی خان قاجار | ۵۶، ۷۷، ۲۸۵ |
| دوالو، مهدی قلی خان | ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۰، ۳۱۹، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۶ |
| دوالو، مهدی قلی خان | ۵۶۳، ۵۲۶، ۳۷۹، ۳۳۰، ۳۲۹ |
| دوالو، ز. پ. | ۲۴۵ |
| دونرسیا، اگوست | ۱۷۸ |
| دون، رود | ۱۱۲ |
| دونسلروود، کنت | ۴۹۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵ |
| دونسلروود | ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۰۰، ۵۲۷، ۵۲۴، ۵۲۷ |
| دونی | ۲۴۴ |
| دو ولان | ۱۱۶، ۲۷۶ |
| دو ولینگتن | ۵۰۰ |
| دو ویسانس | ۱۷۲ |
| دوین | ۲۶ |
| ده اماملى | ۳۸۱ |
| دهخوارقان | ۵۳۴، ۵۸۳، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۸۹ |
| دهخوارقان | ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۶، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲ |
| ده فال | ۶۱۰، ۶۰۹، ۶۰۸، ۶۰۶، ۶۰۵، ۶۰۳ |
| ده فال | ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۲۸ |
| دولت آبادی | ۱۷ |
| دولتشاه، محمد علی میرزا | ۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳ |

- | | |
|---|---|
| <p>دھلی ۱۲۷</p> <p>دہورستی ۵۶۵، ۵۶۲</p> <p>دیاربکر ۴۵، ۴۴</p> <p>دیبیچ، بارون ۵۵۱، ۵۵۹، ۵۶۰، ۶۰۱، ۵۶۰</p> <p>دیلمستان ۲۴</p> <p>دیلمی، زیار ۲۳</p> <p>دیویزیون ۲۳۷</p> <p>رئوت ۵۵۷، ۵۵۸</p> <p>رئوف پاشا، محمدامین ۶۶۹، ۶۷۰</p> <p>رافائل ۳۳۵</p> <p>رامینس شویلی، گوزیا ۳۷۳</p> <p>رانکوه ۳۵۱</p> <p>رایوسکی ۵۸۹</p> <p>ربول/ربوله ۲۶۰، ۱۳۷</p> <p>رتیشچف/ردیشجوف (ژنرال) ۳۸۴، ۲۹۹</p> <p>رتسیچوف، لیوتنان ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۸۵</p> <p>رتسیچوف سپاردانی، ژنرال ۴۹۰</p> <p>رتسیچوف، نیکالائی ۴۹۶، ۳۰۱</p> <p>رحمیم خان ۳۲۸</p> <p>رستم آباد ۳۲۷</p> <p>رستم خان زند ۳۲۱</p> <p>رستم کلا ۵۸</p> <p>رشت ۹۲، ۱۱۴، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۰</p> <p>رسنم ۳۲۱، ۳۰۸، ۲۹۱</p> <p>رسنم ۳۴۹، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۳۲، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۴</p> <p>رسنم ۴۶۰، ۴۴۳، ۴۴۲، ۳۵۹، ۳۵۷، ۳۵۵، ۳۵۰</p> | <p>۷۱۳، ۴۷۰، ۴۶۳</p> <p>رشتی، حاجی ملاصادق ۴۵۹</p> <p>رضاخان ۴۳۵</p> <p>رضاقلی خان ۵۶، ۷۷، ۸۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰</p> <p>رضاقلی خان ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹</p> <p>رضاقلی خان ۳۳۱، ۵۷۹</p> <p>رضاقلی خان هدایت الله باشی امیرالشعراء ۱۶، ۴۳۹، ۲۳۹</p> <p>رضاقلی میرزا ۷۲، ۳۶۸</p> <p>رقه ۴۵۱</p> <p>رقی طبسی اصفهانی، محمدعلی بن عبدالحسین بن محمدعلی ۴۵۰</p> <p>روانبد ۴۶</p> <p>رودبار ۲۳، ۴۶۱، ۳۴۷، ۷۰۲</p> <p>رودسر ۳۲۴</p> <p>روزن ۶۰۰، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۲۴، ۶۲۵</p> <p>روزن، بارون ۵۸۳، ۵۹۲، ۵۹۶</p> <p>روس ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۲، ۸۲، ۷۰، ۳۷، ۱۸، ۱۷</p> <p>روس ۱۳۰، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۱۵، ۱۱۲</p> <p>روس ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۲، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۲</p> <p>روس ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۹</p> <p>روس ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۶۳</p> <p>روس ۱۹۲، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۹، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳</p> <p>روس ۲۱۵، ۲۰۱، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۴، ۱۹۳</p> <p>روس ۲۲۸، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۶</p> <p>روس ۲۵۰، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۶، ۲۳۱، ۲۲۹</p> <p>روس ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۶۸، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۸، ۲۵۶</p> <p>روس ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳</p> <p>رسنم ۳۰۳، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰</p> <p>رسنم ۳۳۰، ۳۲۸، ۳۲۵، ۳۲۱، ۳۱۷، ۳۰۸، ۳۰۶</p> <p>رسنم ۳۷۳، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۰، ۳۴۹، ۳۳۳، ۳۳۱</p> |
|---|---|

۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹
 ۳۸۱، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۲، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹
 ۳۹۰، ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲
 ۴۰۶، ۴۰۲، ۴۰۰، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۲، ۳۹۱
 ۴۲۴، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۱۶، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲
 ۴۳۸، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۵
 ۴۸۳، ۴۸۱، ۴۷۹، ۴۷۸، ۴۵۵، ۴۴۳، ۴۴۲
 ۴۹۲، ۴۹۱، ۴۹۰، ۴۸۹، ۴۸۶، ۴۸۵، ۴۸۴
 ۵۰۱، ۵۰۰، ۴۹۷، ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۹۳
 ۵۰۸، ۵۰۷، ۵۰۶، ۵۰۵، ۵۰۴، ۵۰۳، ۵۰۲
 ۵۱۹، ۵۱۸، ۵۱۵، ۵۱۴، ۵۱۳، ۵۱۲، ۵۱۱
 ۵۲۹، ۵۲۸، ۵۲۷، ۵۲۶، ۵۲۵، ۵۲۴، ۵۲۲، ۵۲۱
 ۵۴۳، ۵۴۲، ۵۴۱، ۵۴۰، ۵۳۹، ۵۳۴، ۵۳۱
 ۵۵۰، ۵۴۹، ۵۴۸، ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۴۵، ۵۴۴
 ۵۶۰، ۵۵۹، ۵۵۸، ۵۵۷، ۵۵۶، ۵۵۵، ۵۵۱
 ۵۷۳، ۵۷۰، ۵۶۹، ۵۶۵، ۵۶۳، ۵۶۲، ۵۶۱
 ۵۸۴، ۵۸۲، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۷، ۵۷۶
 روضه امام هشتم ۹۱
 روم ۶۷۵، ۵۲۵، ۵۱۱، ۳۰۱، ۲۷۳، ۲۲۵
 ۷۴۶، ۷۴۴، ۷۲۳، ۷۱۶، ۷۱۳
 رومانزوف، کنت ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۵۸
 رومانی ۷۳۳
 روم ایلی ۷۳۱
 روم، دریای ۴۰
 روم شرقی ۸۱
 رومیو، ژنرال ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۲۸
 ۲۴۲، ۲۴۱، ۱۹۰، ۱۸۹
 رومیه الصغری ۸۱
 رونقعلی شاه (میرزا محمدحسین کرمانی) ۴۵۰
 ۴۵۱
 رونه، بارون ۵۸۴

۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴
 ۴۲۲، ۳۹۰، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۱
 ۵۱۰، ۴۹۶، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۰، ۴۲۹، ۴۲۶
 ۵۳۳، ۵۳۲، ۵۳۱، ۵۲۳، ۵۲۰، ۵۱۷، ۵۱۵
 ۷۱۲، ۶۷۰، ۶۲۱، ۵۳۸، ۵۳۷، ۵۳۶، ۵۳۴
 ۷۴۷، ۷۲۰، ۷۱۹، ۷۱۸، ۷۱۶، ۷۱۵
 روسکی، کاتلیا ۴۰۲، ۳۹۸، ۳۸۶، ۳۸۵، ۲۹۷
 ۵۰۷، ۴۲۶، ۴۲۵
 روسو ۱۸۸، ۱۳۶
 روسیه / روسیه تزاری ۴۰، ۳۴، ۳۰، ۲۹، ۱۳
 ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۳، ۷۳، ۷۱، ۷۰
 ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۷، ۹۲
 ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱
 ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸
 ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۳۰
 ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۹، ۱۴۸
 ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۷
 ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۳، ۱۷۰، ۱۶۹
 ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۸۰
 ۲۱۷، ۲۱۲، ۲۰۶، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۸، ۱۹۷
 ۲۳۳، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۰
 ۲۵۹، ۲۴۸، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۳۴
 ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵
 ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۵، ۲۷۴
 ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲
 ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵
 ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲
 ۳۳۴، ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۲۲، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۲
 ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۷، ۳۳۵
 ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴
 ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲

- | | | |
|---------------------------------------|-------------------------|--|
| زنگی، رودخانه | ۲۸۵ | رویان ۲۴ |
| زوبف ۱۱۶ | ۳۸۳ | ری ۶۴۸، ۴۸ |
| زوبف، پلاتون | ۱۱۶ | ریگ، بندر ۶۸۵ |
| زوبف، کنت | ۴۹۲ | ريمون ۲۶۰ |
| زوبف، والریان | ۹۲، ۱۱۷، ۱۱۶، ۲۷۶، ۲۷۸ | |
| | ۳۶۸، ۲۷۹ | |
| зор ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۵، ۶۷۶ | ۶۷۶ | زادوس ۲۷۳ |
| зорآباد ۱۳۷ | | زاروشاد ۵۶۰ |
| зорاب تزرتل ۳۶۵ | | زال ۳۶۶ |
| زوند ۶۳۵ | | زاوالیشین ۳۷۸، ۳۷۶ |
| زهاب ۶۶۶، ۶۶۷ | | زیا ۳۸۶ |
| زياد اوغلى قاجار، محمدخان ۴۵، ۴۴ | | زيده خاله ۵۶ |
| زبیل تومان ۷۲۲ | | زر ۷۲۲ |
| زيتون ۳۴۷ | | زرند ۶۵۰ |
| زيد شهید ۲۴ | | زکریا میرزا ۳۹۵ |
| زينالعابدين، آقامیرزا ۴۵۷ | | زکم ۲۹۲، ۲۹۱ |
| زيوه ۳۸۶ | | زکی خان ۶۳ |
| زيوه، رودخانه ۳۰۱ | | زکی خان زند ۹۷، ۵۹ |
| ژرژ چهارم ۵۴۱ | | زکی، میرزا محمد ۵۳۰ |
| ژوانار ۱۳۶ | ۲۲۰ | زمان بیک، محمد ۴۹ |
| ژوانن، ژرف ماری ۱۳۶ | ۱۹۹، ۱۴۱، ۲۰۰ | زمان خان قاجار، محمد ۳۲۷، ۶۶۸ |
| ۲۶۱، ۲۶۰ | ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۲، ۲۰۹، ۲۰۸ | زمان شاه ۶۸۳، ۶۸۰، ۶۷۹ |
| | ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۲ | زنجان ۳۸، ۱۶۱، ۱۷۵، ۲۸۷، ۲۶۳، ۲۴۶، ۲۸۸ |
| ژوبس ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۱۹ | ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۲۸ | ۶۰۱، ۶۰۰، ۵۸۸، ۴۷۵، ۴۰۱، ۲۸۸ |
| ۱۹۹، ۱۹۲، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۶۰ | ۱۵۴، ۱۴۶ | ۶۵۰، ۶۰۷، ۶۰۳ |
| | ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۰۰ | زنجانی، آقا شیخ اسدالله ۴۳۶ |
| ژوبر، آمده ۱۲۱ | ۱۲۰ | زنجانی، آیت الله شیخ محمد باقر ۴۳۷ |
| ژوبو، موسی ۱۴۶ | ۱۳۰ | زنجانی، حاجی ملامحمد ۴۸۹ |
| ژودین، یاور ۵۶۳ | | زند، جعفرخان ۳۳۲ |
| | | زند، رضاخان ۳۲۱ |
| | | زنگی، رود ۳۷۲ |

سبزواری، آیت الله	۴۳۷	زوکوسکی	۵۸۴، ۵۷۹
سبزواری، حاج میرزا محمد	۲۹۳	ژیورژی	۳۶۹، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۷۹، ۳۷۱، ۳۷۰
سبکتگین	۲۸	ساختمان آجری وزارت دارایی	۶۹
سپهر	۵۱۸، ۵۱۵، ۵۱۱، ۵۰۱، ۴۹۶	ساختمان‌های کاخ گلستان	۷۹
	۵۳۰، ۵۲۹	ساری	۳۳۲، ۳۲۷
سپهر کاشانی، میرزا محمد تقی	۴۴۹، ۱۴۴، ۱۶	ساروی، محمد بن محمد تقی	۱۹
سپهر لسان‌الملک، میرزا محمد تقی	۱۲۸	ساری	۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۳۱۹، ۳۱۸، ۲۹۳
ستنکو رازین	۱۱۲	سرپل خدا آفرین	۳۲۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۱
سچریاتف، پرنس	۴۹۲	ساری اصلاح، حسن خان	۵۱۸، ۵۲۲، ۵۶۱
	۳۰۲	ساری قمیش	۶۳۵
	۱۴۵	ساگورامو	۳۶۶
سرپل خدا آفرین	۸۳	سالار	۴۰۰
سرتاق نویان بن نویان بن جلایرین پزون تکین	۳۵	سالتالیستا، جزیره	۵۰۰، ۴۹۸
سرخای خان لگزی	۵۵۲، ۴۴۳، ۲۹۲	سالواتوری	۱۳۶
	۶۷۶	سالیان	۸۳، ۹۰، ۳۲۷، ۳۳۲، ۴۳۳، ۳۶۸
سرخ، پل	۴۰	سامرا	۶۶۴
سرخ، دریای	۴۲	ساوجبلاغ	۶۹۶، ۶۹۴، ۶۷۷، ۶۷۶، ۳۲۱، ۳۸
سرخن	۶۲۶، ۳۴۷	ساور	۳۲۴
سرداب	۳۴۷	ساوه	۶۵۰
سردارآباد، قلعه	۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۲	سباستیانی، ژنرال	۱۳۲، ۱۳۶، ۲۴۰، ۲۴۳
	۶۲۶، ۵۷۷		۲۶۳
سرفرازخان	۶۷۹	سبحان قلی خان	۵۶۳، ۵۷۳
سر هرفرد جانس بارونت	۴۸۴—۴۱۷	سبدو، رودخانه	۳۴۷
سعادت آباد	۷۴۱	سبزعلی نام	۵۵
سعادت نوری، حسین	۱۸	سبزوار	۴۵۶، ۴۳۷
سعدآباد	۳۲۸		۵۱
سعیدبیک	۲۸۴		
سعید، رشیدخان	۷۴۳		
سفاین	۳۳۲		
سفیددشت	۵۳۶		

- سن بنوا، صومعه ۱۳۶
 سن پترزبورگ ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۶۴، ۱۵۵، ۱۷۳
 سلطان ابراهیم میرزا ۳۹۴
 سلطان احمد شاه قاجار ۱۸، ۶۱
 سلطان جلال الدین میرزا ۳۹۵
 سلطان حسین میرزا ۳۹۵، ۲۷۴
 سلطان حمزه میرزا ۳۹۵
 سلطان حیدر ۳۸
 سلطان خلیل ۳۸
 سلطان سلیمان سوامی عثمان ۶۶۶
 سلطان سلیمان میرزا ۳۹۴
 سلطان محمد شاه ۱۱۷، ۴۶۱
 سلطان محمد میرزا سیف الدوله ۳۹۴
 سلطان محمود خان ۵۱۵، ۵۱۶
 سلطان محمود خان دوم آل عثمان ۶۶۶، ۶۸۶
 سلطان مصطفی خان چهارم ۶۸۶
 سلطان مصطفی میرزا ۳۹۴
 سلطانیه خمسه ۱۲۲، ۲۴۰، ۱۶۳، ۱۲۹
 سلطانیه زنجان ۲۴۶، ۲۴۰، ۱۶۳، ۱۲۹، ۳۲۸، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۱۸
 سوادکوه ۳۲۸، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۱۸
 سوادکوهی، لطفعلی بیک ۳۲۲
 سوادکوهی، محمد خان ۵۷
 سلطانیه، سامان ۵۱۲
 سوادکوهی، مهدی خان ۴۷
 سلطانیه زنجان ۱۴۰
 سوادکوهی، پرنس ۵۲۶، ۵۴۰، ۵۵۰، ۵۶۰
 سلماش ۴۴۸، ۵۸۰
 سلماسی، حاجی ملا باقر ۴۷۹
 سلیمان ۱۷۰
 سلیمان خان ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۳۲۵، ۳۲۶
 سلیمان خان نظام الدله ۳۷۵
 سلیمان میرزا ۵۶
 سلیمانیه ۴۵۱، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۷۳
 سلیمان خان ۴۲۸، ۸۷، ۸۳
 سمرقند ۲۸، ۴۱۲، ۴۰۸
 سن بیرونی ۲۴۲
 سن بنوا، صومعه ۱۳۶
 سن پترزبورگ ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۶۴، ۱۵۵، ۱۷۳
 سن پیروپول، قلعه ۳۶۸
 سنت هلن ۵۰۰
 سند ۳۳۸
 سند، رود ۱۷۱
 سن ژرژ ۶۳۴
 سنتدج ۶۶۵
 سن ولادیمیر ۶۳۴
 سنیاوین ۶۱۴
 سوئد ۱۲۲، ۱۶۴، ۱۷۹، ۳۱۱، ۳۱۳
 سوادکوه ۳۲۸، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۱۸
 سوادکوهی، لطفعلی بیک ۳۲۲
 سوادکوهی، محمد خان ۵۷
 سوادکوهی، مهدی خان ۴۷
 سوادکوهی، پرنس ۵۲۶، ۵۴۰، ۵۵۰، ۵۶۰
 سوارزمیزه، پرنس ۵۶۲
 سودبورکون ۷۳۹
 سورام ۳۷۳
 سوروو، پرنس ۶۱۷
 سوریه ۲۵، ۳۰، ۲۹، ۲۶
 سو، ژرژ ۴۹۳
 سوشتلن ۵۷۳، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۲
 سوچان لوخ ۳۶۵
 سولاکاشویلی، اورام ۳۸۷

شافیروو، بارون پتر	۳۵۰	سولومون	۳۷۹، ۳۶۵
شام، ۲۶، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۶	۲۸۷	سومخت	۳۸۲، ۳۶۷
شامبیاتی، اسمعیل خان	۲۹۰	سووارف	۲۷۶
شامبیاتی، سبزعلی خان	۵۴	سووارف، آکساندر	۱۱۶
شامبیاتی، محمد علی خان	۶۶۵، ۲۹۲، ۲۹۱	سویاتوی کرست	۱۱۴
شامپانیی، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۸	۱، ۱۷۳، ۱۶۸	سویدنیک، ندرونی	۷۳۸
شامپانیی، ۱۸۰، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۸، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳	۲۶۹، ۲۳۲	سویس	۲۳۸
شامشادیلو	۳۸۱	سویمون	۳۸۷، ۳۶۷
شامشادین	۳۶۶	سیاه، دریای	۳۰، ۳۴، ۴۰، ۶۹، ۸۰، ۱۱۲
شاه اسمعیل	۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۲	۵۸۳، ۵۷۸، ۳۱۲، ۲۸۳، ۲۷۲، ۱۷۸، ۱۳۲	سیاه (قراداغ)، کوه
شاه اسمعیل دوم	۴۴، ۴۰	سیاه کوه	۹۲
شاه اسمعیل سوم	۵۱	سیبری	۵۴۲
شاه اسمعیل صفوی	۸۶، ۷۲، ۳۳	سیپیاگین، ژنرال لیوتنان	۵۹۴
شاه پرویز میرزا	۳۹۵	سیحون، سواحل	۳۴۰، ۲۸
شاه پسندخان افغان	۵۱	سید حمزه	۴۴۴
شاه پلنگ نام طالش	۱۳۳۳، ۸۴	سید مجاهد	۴۵۵
شاه پورزاده	۳۱۰	سید محمد مهدی بن سید علی	۴۵۵
شاه پورزاده ضادوریان، داود ملک شاه نظر	۷۱۹	سیروگئیویچ، آکساندر	۶۵۱
	۷۳۹، ۷۳۷، ۷۳۵، ۷۲۱	سیروان، رود	۶۶۵، ۶۶۵
شاه جهان بی بی خانم	۵۶	سیستان	۶۷۹، ۳۳۹
شهرخ	۶۷۹، ۳۶۸	سیف الله میرزا	۳۹۵
شهرخ افشار	۵۸، ۴۱	سیمیرسک	۳۹۰
شهرخ شاه	۶۷۸	سینجیا	۳۶۶
شهرخ میرزا	۷۸، ۷۳، ۷۲	سینکیانگ	۳۴۰
شاه سلطان حسین صفوی	۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۱	شاپورزاده، بنده داود ملک شاه نظر	۷۳۲، ۷۳۳
	۳۴۵، ۳۴۲، ۱۱۴، ۸۳، ۴۹		۷۳۴
شاه سلیمان صفوی (شاه صفی دوم)	۱۱۲، ۳۸	شاپور میرزا	۳۹۴
	۱۱۳	شادی	۲۶
شاهسون	۵۹۵، ۲۸۶		
شاه شجاع	۶۸۰		

- | | | | |
|-------------------------------------|--------------------------------|------------------------------|------------------------------------|
| شروعی، مصطفی خان | ۲۹۳ | شاه صفی | ۴۵ |
| شروعی، مصطفی قلی خان | ۵۶ | شاه طهماسب اول | ۱۱۴، ۴۸، ۴۷، ۴۴، ۴۳، ۴۰ |
| ۳۲۴، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۸، ۳۱۷، ۲۹۵ | | | ۳۴۵، ۳۴۳ |
| ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷ | | شاه طهماسب دوم | ۳۵۵، ۳۴۹، ۳۴۵، ۳۴۲ |
| شریف پاشا | ۳۸۲، ۳۸۱ | شاه عباس اول | ۸۲، ۴۵، ۴۴، ۴۰، ۳۹، ۳۷، ۳۶ |
| شط العرب، دهانه | ۶۸۴ | | ۶۹۲، ۶۸۲، ۲۷۴، ۲۵۰، ۱۰۸ |
| شفت | ۲۹۰، ۳۴۷، ۲۹۱ | شاه عباس بزرگ | ۳۸۷، ۳۸، ۳۶، ۲۴ |
| شافت، سرهنگ | ۲۹۳ | شاه عباس دوم | ۴۵ |
| شفتی رشتی، حاجی سید محمد باقرین | | شاه عباس صفوی | ۴۸۹، ۴۱۳ |
| سید محمد تقی موسوی | ۴۵۶ | شاه علی خان | ۵۵۲، ۳۷۸ |
| شفیع کرمانی شبستری، آقامحمد مهدی بن | | شاه قلی خان | ۷۴۲، ۴۷، ۳۸ |
| خواجه | ۴۴۷ | شاه قلی میرزا | ۳۹۴ |
| شقاقی، صادق خان | ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۶۷۹ | شاه محلاتی، ابوالحسن خان علی | ۵۷ |
| | | شاه، مسجد | ۴۸۷، ۴۶ |
| شکریک نامی | ۴۸ | شاه میرخان ارمنی | ۵۲۱، ۵۱۸، ۵۱۷ |
| شکسپیر | ۶۵۵ | شاه میرزا | ۶۰۷ |
| شکی | ۸۶، ۳۸، ۹۱، ۳۶۸، ۳۴۱، ۳۰۲، ۲۷۸ | شاه نواز خان | ۸۴ |
| | | شاهوردی خان | ۳۶۵ |
| شمشادین | ۳۷۶ | شبانکاره | ۲۵ |
| شمکور | ۲۹۱ | شبستر | ۵۸۹، ۵۸۸، ۵۸۳ |
| شوراگل | ۳۸۶، ۳۸۵ | شجاع الدین خان زند | ۴۹ |
| شوروی | ۳۱ | شجاع السلطنه | ۶۵۰ |
| شوره کل | ۲۹۰ | شجاع الملک | ۶۱۰، ۶۰۴، ۶۰۳، ۶۰۲ |
| شوشی، قلعه | ۵۲، ۷۳، ۸۸، ۸۹، ۹۲ | شراه | ۱۴۵ |
| | | شروان | ۳۸، ۳۸، ۴۳، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹ |
| | | | ۹۱، ۹۰ |
| | | | ۳۲۶، ۳۲۱، ۲۹۳، ۲۸۱، ۲۷۸ |
| | | | ۳۷۷، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۵۵، ۳۴۱، ۳۳۳ |
| | | | ۵۲۶، ۵۲۵، ۴۲۶، ۴۱۳، ۳۸۶، ۳۸۳، ۳۷۸ |
| | | | ۵۶۱، ۵۵۸، ۵۵۲ |

شیرازی طبیب، میرزا محمد رحیم	۵۲۱، ۵۱۶، ۴۹۹، ۴۹۷، ۴۹۶، ۴۸۵	۷۴۳، ۳۷۹، ۵۵۱، ۵۵۷
شیرازی، عبدالرحیم خان	۵۳۰، ۵۲۹	۳۷۰ شولاور
شیرازی، فضل الله حسینی	۳۹۹، ۸۴	۳۷۳ شویلی، تئیاتارخینیس
شیرازی، محمد تقی (میرزا کوچک)	۱۹	۳۶۶ شویلی، چوچقیا
شیرازی، معصوم علی شاه	۴۳۶	۴۷ شهربانو
شیرازی، میرزا ابوالحسن خان	۲۲۷، ۱۵۲	۸۳ شهنوواز خان
شیرازی، میرزا عبدالحسین خان	۵۰۱، ۴۹۶، ۴۹۱، ۴۸۹، ۴۲۶، ۳۰۹، ۲۲۸	۵۹۰ شیپور
شیرازی	۶۸۶، ۵۳۵، ۵۱۹، ۵۱۵	۴۷۹ شیخ جعفر
شیرازی، میرزا عبدالحسین خان	۵۰۲	شیخ جعفر بن خضرین یحیی حلی جناحی
شیران	۳۲۷	۴۶۹ نجفی
شیرشاه سوری	۳۳۸	۴۵۹ شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی
شیروان	۳۳۲، ۳۰۲	۴۴۳ شیخ زین الدین
شیلد اواماناو	۷۳۰، ۷۲۳	۴۶۹ شیخ عبدالمحسن
شیوش	۴۸۳	شیخ علی خان زند
صاحب ریاض، آقا سید علی	۴۵۹، ۴۶۴، ۴۶۸	۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۶، ۵۹، ۵۷، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴
صاحب شرح کبیر	۴۶۹، ۴۷۴	۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۷، ۷۶، ۷۹، ۷۸، ۷۷
صاحبقران میرزا	۲۹۴	۱۰۴، ۹۷، ۷۹، ۷۸، ۷۷
صاحب کشف الغطاء	۳۹۵	۳۱۸، ۳۰۸، ۱۸۲، ۱۷۰، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۳۰
صادق بیک	۴۶۹	۴۶۹، ۴۶۵، ۴۵۱، ۴۳۸، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۲۰
صادق خان زند	۵۵، ۶۳، ۳۲۰	۷۴۳
صادق خان قاجار	۷۴۳، ۴۳۳، ۴۲۹	۳۹۹ شیرازی، آقامحمد رضا
صادقین قلعه	۴۲۹، ۴۲۵، ۲۸۹	۶۰۲، ۳۸۷، ۳۸۶ شیرازی، ابوالحسن خان
صبایکاشانی، فتحعلی خان	۴۰۰، ۱۴۴	۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۲۰، ۶۲۲ شیرازی، حاج محمد ابراهیم اعتماد الدوله
صدراعظم، میرزا شفیع	۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۱، ۱۴۰	۶۴، ۶۳، ۹۷، ۹۵، ۸۳، ۲۲۷، ۲۲۴، ۱۴۵، ۹۷، ۸۳ شیرازی، حاجی میرزا ابوالحسن خان

- طالش، مصطفی خان ۳۲۷، ۳۲۲، ۳۲۳
 طالش، مصطفی قلی خان ۳۳۱
 طانا نزیر شویلی ۴۶۶
 طباطبایی، آقای سید محمد ۴۳۵، ۴۳۷
 طباطبایی اصفهانی، سید علی بن سید محمد علی بن سید ابوالمعالی ابن سید ابوالمعالی ۲۹۴، ۴۶۷، ۴۶۶
 طباطبایی اصفهانی، سید محمد ۴۳۶، ۴۵۵، ۴۸۷
 طباطبایی بروجردی، سید مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی ۴۶۵
 طبرستان ۱۱۲، ۲۴
 طبس ۴۵۱
 طرابلس ۲۴۴
 طرابوزان ۳۹۰
 طرخان ۳۳۰
 طرق ۳۰۲
 طغاتیموریان ۳۰
 طوالش ۵۲۰، ۵۱۷، ۵۱۵، ۹۰
 طهران ۱۷، ۳۳، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۳۶، ۶۱، ۶۵
 طاپور، کوه ۳۶۶
 طاراشویلی، داوید ۳۶۵
 طارم ۴۴۲، ۳۳۱، ۳۲۶
 طالش ۳۰۲، ۲۹۳، ۲۷۹، ۹۲، ۸۳، ۳۸، ۲۴
 طالش، سید عزیزالله ۴۸۴، ۴۸۲
 طالش، سید علی بن سید محمد علی بن سید ابوالمعالی ابن سید ابوالمعالی ۴۰۲، ۴۱۷، ۴۰۷، ۴۰۳، ۵۱۴
 صدر، حاج محمد حسین خان ۶۸۱
 صدرگ ۲۸۷
 صدیق‌الممالک ۱۷
 صدق‌الدین ۶۱۴
 صفوی، میرزا ابوتراب ۵۱، ۴۹
 صفحی‌الدین ۸۹
 صلاح‌الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن شادی ۲۶
 صنیع‌الدوله، محمد حسن (اعتماد‌السلطنه) ۱۶
 صیدالخان، محمد ۳۴۶
 ضال، مهدی ۴۴۶

۵۱۰، ۵۰۶، ۵۰۵، ۵۰۴، ۵۰۳، ۵۰۲، ۴۹۵
 ۵۳۴، ۵۳۲، ۵۲۸، ۵۲۵، ۵۲۴، ۵۲۳، ۵۱۶
 ۵۴۵، ۵۴۴، ۵۴۳، ۵۴۱، ۵۴۰، ۵۳۹، ۵۳۵
 ۵۵۶، ۵۵۳، ۵۵۲، ۵۵۱، ۵۵۰، ۵۴۹، ۵۴۷
 ۵۶۵، ۵۶۳، ۵۶۲، ۵۶۰، ۵۵۹، ۵۵۸، ۵۵۷
 ۵۷۸، ۵۷۷، ۵۷۶، ۵۷۳، ۵۷۱، ۵۶۹، ۵۶۷
 ۵۸۶، ۵۸۵، ۵۸۴، ۵۸۳، ۵۸۲، ۵۸۰، ۵۷۹
 ۵۹۶، ۵۹۴، ۵۹۲، ۵۹۱، ۵۹۰، ۵۸۸، ۵۸۷
 ۶۰۴، ۶۰۳، ۶۰۲، ۶۰۱، ۶۰۰، ۵۹۹، ۵۹۸
 ۶۱۱، ۶۱۰، ۶۰۹، ۶۰۸، ۶۰۷، ۶۰۶، ۶۰۵
 ۶۲۱، ۶۲۰، ۶۱۸، ۶۱۷، ۶۱۵، ۶۱۳، ۶۱۲
 ۶۴۷، ۶۴۶، ۶۳۶، ۶۲۸، ۶۲۵، ۶۲۴، ۶۲۲
 ۶۶۸، ۶۶۷، ۶۶۳، ۶۶۱، ۶۶۰، ۶۵۶، ۶۵۰
 ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۷۷، ۶۷۴، ۶۷۳، ۶۷۱، ۶۶۹
 ۶۹۶، ۶۹۴، ۶۹۳، ۶۸۹، ۶۸۷، ۶۸۶، ۶۸۱
 ۷۴۸، ۷۳۲، ۷۱۹، ۷۰۶، ۷۰۴، ۷۰۳، ۷۰۲
 ۴۷۸، ۲۸۰، ۱۲۸، ۰، ۵۶، ۰، ۰، ۰، ۰
 عبدالعظیم، شاهزاده ۵۶
 عبدالله پاشا ۶۶۷
 عبدالله میرزا دارا ۳۹۳
 عبدالملکی ۲۸۶
 عثمان بیک ۶۷۵
 عثمان پاشا ۵۶۰
 عثمانی ۹۷
 ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۲، ۱۰۸، ۱۰۲، ۰، ۰، ۰، ۰
 ۰، ۲۷۰، ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۱۲، ۱۲۶، ۱۲۱
 ۰، ۳۱۳، ۳۱۲، ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۳
 ۰، ۴۳۶، ۴۰۱، ۳۹۶، ۳۹۰، ۳۶۰، ۳۴۵، ۳۳۹
 ۰، ۵۸۹، ۵۶۰، ۵۲۵، ۵۱۱، ۵۱۰، ۴۴۱، ۴۳۷
 ۰، ۶۵۶، ۶۴۷، ۶۳۵، ۶۳۴، ۶۲۶، ۶۱۴، ۶۰۰
 ۰، ۶۷۰، ۶۶۹، ۶۶۸، ۶۶۷، ۶۶۶، ۶۶۴، ۶۵۸
 ۰، ۶۸۱، ۶۷۷، ۶۷۶، ۶۷۴، ۶۷۳، ۶۷۲، ۶۷۱
 ۰، ۶۹۰

۰، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۰، ۴۴۶، ۴۲۰، ۳۳۳، ۳۳۱
 ۰، ۵۰۹، ۴۹۹، ۴۸۹، ۴۸۴، ۴۸۱، ۴۷۸، ۴۶۷
 ۰، ۶۴۲، ۵۳۹، ۵۲۰، ۵۱۹، ۵۱۷، ۵۱۴، ۵۱۲
 ۰، ۳۶۶
 طهماسب ۳۶۶
 طهماسب قلی خان قاجار ۴۵، ۳۴۹، ۳۶۰
 طهماسب میرزا ۴۶
 طهمورث میرزا ۲۶۴، ۲۸۳، ۳۷۱، ۳۹۵
 ظهیرالدین بابر ۲۹، ۳۳۸
 عادل جواز ۴۵
 عادلشاه ۶۵، ۶۶
 عباس ۵۲۷، ۵۳۴، ۵۸۹، ۵۳۵
 عباس آباد، قلعه ۳۲۹، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۷۳
 ۰، ۶۳۸، ۶۳۵
 عباس اقبال ۲۴۵، ۱۷
 عباس خان قاجار ۳۲۷، ۳۳۳
 عباسقلی بیک ۴۲۵
 عباسقلی میرزا ۳۹۵
 عباس میرزا نایب‌السلطنه ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۱۹
 ۰، ۳۷
 ۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۶
 ۰، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۳۷
 ۰، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۷۰، ۱۵۸، ۱۵۵
 ۰، ۲۱۴، ۲۱۲، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۸۶، ۱۸۳، ۱۸۲
 ۰، ۲۶۲، ۲۴۶، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۸
 ۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۶۴، ۲۶۳
 ۰، ۳۰۹، ۳۰۶، ۲۹۸، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰
 ۰، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۷۲، ۳۱۰
 ۰، ۳۹۳، ۳۹۱، ۳۸۹، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲
 ۰، ۴۰۷، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۵
 ۰، ۴۹۴، ۴۹۲، ۴۴۴، ۴۳۰، ۴۲۱، ۴۱۶، ۴۱۵

- | | | |
|------------------------------|-----|--|
| علیقلی میرزا حجهالسلطان | ۳۹۵ | عثمانیه ۱۳۰ |
| علی مرادخان زند | ۶۲ | عراق ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۵، ۵۲، ۶۵، ۷۷ |
| ۳۲۱ | ۵۶ | ۴۳۶، ۴۳۵، ۳۷۰، ۳۲۰، ۳۰۸، ۱۶۹، ۱۴۵ |
| ۳۲۰ | ۳۱۸ | ۵۲۱، ۴۸۷، ۴۸۶، ۴۸۰، ۴۵۱، ۴۳۹، ۴۳۸ |
| ۳۲۴ | ۳۲۵ | ۶۶۴، ۶۵۰، ۶۴۸، ۶۰۴، ۶۰۱، ۵۹۶، ۵۳۲ |
| ۳۳۱ | ۳۲۱ | ۷۴۳، ۶۷۷ |
| علینقی میرزا رکن الدوّله | ۳۹۳ | عزالدین لو ۲۸۹ |
| عماد الدوّله ابوالحسن علی | ۲۳ | عسکرافشار ۲۳۱ |
| عمارت بلور | ۵۱۴ | عسکران ۳۷۹، ۲۸۹، ۸۴ |
| عمارت شاه عباسی | ۳۲۹ | عسکرخان ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۶، ۲۰۲، ۱۵۷ |
| عماریه | ۴۵ | ۲۳۲، ۲۳۰، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۱۰، ۲۰۵ |
| عمان | ۷۴۴ | ۷۱۹، ۵۱۵، ۳۸۶، ۳۷۷، ۲۳۹، ۲۳۵، ۲۳۴ |
| oman, سواحل | ۴۰۵ | عشدالدوّله، سلطان احمد میرزا ۳۹۵ |
| عمر سلطان | ۳۴۶ | عشدالدین لو، محمدخان قاجار ۳۱۸، ۵۶ |
| عیسی خان | ۸۳ | عطاخان ۵۹۶ |
| عیسی خان کرد | ۵۱ | علاء الدوّله ابو جعفر محمد بن دشمن زیار ۲۳ |
| عیوق | ۱۹۲ | علم الهدی، سید مرتضی ۴۶۰ |
| غاردان، جنرال | ۱۴۵ | علی آباد ۵۳، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۸ |
| ۲۰۱ | ۱۵۰ | علی آبادی، میرزا تقی صاحب دیوان ۳۷، ۳۶ |
| ۲۲۲ | ۱۴۹ | ۷۴۲، ۵۳۰، ۵۲۹، ۴۰۰، ۱۸۹، ۱۰۰ |
| غاردان | ۲۳۷ | علیا پورت من اسکور ۷۰۰ |
| غازان | ۲۲۹ | علی بیک ۵۶۰ |
| غازی | ۳۰ | علی پاشا ۶۶۶، ۶۶۵، ۱۷۰ |
| غازی بیک | ۳۷۹ | علی خان ۶۷، ۲۸۸ |
| غازی چای، رود | ۶۹۲ | علیرضا میرزا ۳۹۴ |
| غازی کوموک | ۵۸۰ | علی شاه ۴۴، ۴۴ |
| غروزیا | ۳۷۹ | علی شاه دکنی، سید معصوم ۴۵۱ |
| غوری | ۳۰۰ | علی شاه ظل السلطان ۳۹۳ |
| فتو دور ویچ رومانوف، میخائیل | ۳۳۸ | علی قلی خان ۵۶، ۸۷، ۸۳، ۸۷، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶ |
| فابویه، شارل نیکولا بارون | ۲۷۴ | فارس، دریای ۶۹۷ |
| ۱۵۵ | ۱۴۳ | فارس / فارسستان ۲۵، ۴۵، ۴۰، ۳۸، ۳۳، ۲۵ |
| ۱۳۷ | ۲۴۹ | ۵۲، ۴۵، ۴۰ |
| ۲۴۸ | ۲۴۷ | ۳۳۰، ۳۲۴، ۳۲۰ |
| ۲۴۶ | ۲۴۵ | |
| ۲۴۴ | ۲۴۴ | |
| ۲۵۰ | ۲۵۰ | |
| ۲۵۸ | ۲۵۷ | |
| ۲۵۱ | ۲۵۶ | |
| ۲۵۳ | ۲۵۵ | |
| ۲۵۲ | ۲۵۴ | |
| ۲۵۱ | ۲۵۳ | |
| ۲۵۰ | ۲۵۰ | |
| ۲۴۹ | ۲۴۹ | |
| ۲۴۷ | ۲۴۷ | |
| ۲۴۶ | ۲۴۶ | |
| ۲۴۵ | ۲۴۵ | |
| ۲۴۴ | ۲۴۴ | |
| ۲۴۳ | ۱۴۳ | |
| ۱۴۲ | ۱۵۵ | |
| ۱۳۷ | ۱۳۷ | |
| ۱۳۶ | ۱۴۳ | |
| ۱۳۵ | ۱۵۰ | |
| ۱۳۴ | ۱۴۹ | |
| ۱۳۳ | ۱۴۵ | |
| ۱۳۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۳۱ | ۱۴۱ | |
| ۱۳۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۲۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۲۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۲۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۲۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۲۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۲۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۲۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۲۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۲۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۲۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۴ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۳ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۲ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۱ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۰ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۹ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۸ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۷ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۶ | ۱۴۰ | |
| ۱۱۵ | ۱۴۰ | |

۳۶۹، ۳۴۵، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۸
 ۳۸۰، ۳۷۷، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۲، ۳۷۰
 ۳۸۹، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۱
 ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰
 ۴۱۴، ۴۰۶، ۴۰۲، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸
 ۴۵۳، ۴۵۲، ۴۴۹، ۴۴۶، ۴۴۱، ۴۲۶، ۴۲۴
 ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۶، ۴۶۳، ۴۰۹، ۴۰۷، ۴۰۵
 ۴۹۵، ۴۹۳، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۶، ۴۷۸، ۴۷۱
 ۵۱۷، ۵۱۱، ۵۰۶، ۵۰۴، ۵۰۳، ۵۰۲، ۵۰۰
 ۵۳۲، ۵۳۰، ۵۲۹، ۵۲۸، ۵۲۷، ۵۲۴، ۵۲۳
 ۵۷۳، ۵۷۱، ۵۶۷، ۵۶۳، ۵۴۷، ۵۳۹، ۵۳۵
 ۵۸۶، ۵۸۴، ۵۸۲، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۶
 ۶۱۰، ۶۰۸، ۶۰۲، ۶۰۱، ۵۹۸، ۵۹۴، ۵۸۸
 ۶۴۷، ۶۴۶، ۶۳۳، ۶۳۰، ۶۲۸، ۶۲۱، ۶۲۰
 ۶۶۸، ۶۶۷، ۶۶۶، ۶۶۵، ۶۵۸، ۶۵۶، ۶۵۰
 ۶۸۲، ۶۸۱، ۶۸۰، ۶۷۹، ۶۷۷، ۶۷۰، ۶۶۹
 ۶۸۹، ۶۸۸، ۶۸۷، ۶۸۶، ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۳
 ۷۴۳، ۷۴۱، ۷۴۰، ۶۹۲، ۶۹۰

فتحعلی خان نایب السلطنه ۳۲۷

قدک، باغ ۴۵۸

فرئیدریچکس ۶۲۷

فرانسه ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۰۷، ۱۰۲
 ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۴
 ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۶
 ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵
 ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۰۹، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳
 ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۵
 ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۴
 ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۷
 ۲۰۸، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۹
 ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹

۴۰۵، ۴۰۳، ۷۷، ۶۵، ۶۳
 ۷۴۳، ۶۸۳، ۶۸۲، ۴۸۰، ۴۳۹
 فارنائوز ۳۷۳
 فاضل خان گروس ۶۵۶، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۲
 ۶۵۸
 فامباک ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۵، ۳۷۳، ۳۷۲
 ۳۸۵، ۳۸۲
 فتاح پاشا ۶۶۶
 فتح آباد قوچان ۱۲۶
 فتح الله میرزا ۳۹۴
 فتح خان ۶۸۰، ۶۷۹
 فتحعلی خان / فتحعلی شاه ۳۶، ۲۰، ۱۹، ۹، ۶
 ۵۹، ۵۷، ۵۶، ۴۸، ۴۷، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۳۷
 ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۱، ۸۵، ۷۷، ۷۱، ۶۷، ۶۳
 ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰
 ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷
 ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹
 ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۰
 ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۴۶، ۱۴۵
 ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۸
 ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۱
 ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۹۱
 ۲۲۴، ۲۱۷، ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۸، ۲۰۵، ۲۰۴
 ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۰، ۲۲۸، ۲۲۶
 ۲۵۲، ۲۵۰، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۳، ۲۴۱، ۲۳۹
 ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۳
 ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۳، ۲۶۲
 ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۰، ۲۷۱، ۲۷۰
 ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶
 ۳۱۳، ۳۰۹، ۳۰۶، ۲۹۸، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳
 ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۱۴

- فیروزکوه ۵۳، ۳۲۹، ۳۲۶، ۳۲۳، ۳۱۹
فیروزکوهی، امیر محمد حسین خان ۳۲۲
فیض آباد، محله ۴۴۹
فیض علیشاه ۴۵۰
فیلوفوس ۲۲۱، ۱۹۲
فیلیپ ۲۴۴
فیلی، حسن خان ۶۶۹
فینکن شتاين ۱۲۵، ۱۹۱، ۱۴۳، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۹۲
فین کن شتاين، اردوگاه نظامی ۱۲۲
فینو ۱۳۷
- قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم ۳۷، ۱۰۳
۵۳۰، ۵۲۹، ۴۳۹، ۴۰۰، ۲۶۲، ۱۸۲، ۱۰۷
۷۴۲، ۶۹۱، ۶۸۲، ۶۶۸، ۵۸۴، ۵۳۸، ۵۳۵
قائم مقام فراهانی، میرزا عیسی ۱۰۳، ۱۰۷
۶۸۲، ۵۸۴، ۴۳۹، ۴۰۰، ۲۸۸
قائم مقام، میرزا بزرگ ۱۴۵، ۴۷۸
قائم مقامی، جهانگیر ۱۸، ۶۵۰
قاجار، کلبلی خان ۴۵، ۸۳، ۴۶، ۲۷۴، ۳۶۶
قاجار نویان ۳۵
قاردان ۷۱۲، ۷۱۱
قارص ۲۸۵، ۳۸۱، ۳۹۰، ۵۶۰، ۶۶۹، ۶۷۳
قاسم آقا حیدرانلو ۶۶۸
قاسم خان هنگ ۶۷۰
قاسموف ۳۰
قافلانکوه ۵۸۶، ۵۹۶، ۵۹۸، ۵۰۳، ۶۰۴، ۶۰۷
۶۴۸، ۶۳۲، ۶۱۶
قافلاتیشویلی، یوانه ۳۷۶
قاهره ۶۴۷
- ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱
۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸
۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۴۸، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۷
۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۱
۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۲۹۸، ۲۸۲، ۲۷۵
۴۱۳، ۴۰۶، ۴۰۲، ۴۰۰، ۳۹۱، ۳۸۳، ۳۱۷
۵۰۲، ۵۰۰، ۴۹۸، ۴۹۳، ۴۳۶، ۴۲۷، ۴۱۴
۶۸۳، ۶۸۲، ۶۸۱، ۶۳۳، ۶۲۴، ۵۱۸، ۵۱۶
۷۱۲، ۷۱۱، ۷۰۵، ۶۹۳، ۶۹۲، ۶۸۵، ۶۸۴
۷۳۹، ۷۳۳، ۷۲۲، ۷۱۹، ۷۱۴..
- فرانگوپولو ۱۳۶
فراه ۶۷۹
فراهانی، میرزا ابوالقاسم ۲۸۹
۶۵۶، ۶۵۶، ۶۵۶، ۶۵۶، ۶۵۶، ۶۵۶
فرج الله خان آدخلوی افسار ۵۲۹، ۲۶۲، ۱۷۵
۶۶۶
- فرح آباد ۱۱۲، ۳۲۴، ۳۲۵
فرخ سیر میرزا ۳۹۵
فرزاد، حسین ۱۷
فرمانفرما، حسینعلی میرزا ۳۹۳، ۱۶۲
فریدلاند ۲۴۲
فس ۱۴۵
فناخان ۳۶۸
فنداگی ۸۷
فندرسک ۴۸
فنلاند ۱۶۴، ۱۷۹
فولاد محله ۵۳
فومن ۲۴
فونتنبلو ۱۵۶
فیراو چرکزیشویلی ۳۷۳

- قوزانلو، جمیل ۱۸، ۱۷
قوشخانه ۵۳
قوینلو، امیر سلیمان خان ۳۲۶، ۳۲۷
قهرمان میرزا ۲۰
قهرمانی، شرف الدین میرزا ۱۷، ۱۸، ۱۵۲
قیزلار ۱۹۴
قیصر میرزا ۶۷۹
کئورگی دوازدهم ۲۷۵
کابل ۹۱، ۵۱
کاپیتن ملکم ۱۵۹
کاترین دوم ۷۳، ۳۲۵، ۲۷۵
کاتشکین، ایوان ۲۶۳
کاتکارت، کنت ۴۹۱
کاخت ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۲، ۳۶۷، ۲۹۲، ۲۷۷، ۲۷۵
کاخ دادگستری ۶۹
کاخی ۵۷۹
کارتیل ۸۱، ۲۷۷، ۲۷۵
کارساکف ۲۷۶
کارلی ۵۴۲
کاروانسرا ۳۴۷
کاریاگین ۳۷۶
کاسه گران، مدرسه ۴۶۹
کاشان ۵۲، ۴۴۶، ۴۴۳، ۴۴۰، ۴۳۸، ۴۳۲
کاشانی، آیت الله ۴۳۷
کاشانی، حاجی ملا احمد نراقی ۴۸۲
کاشانی، سیدمصطفی ۴۳۷
کاشف الغطاء ۴۶۹
قسم، جزیره ۱۲۰، ۲۵۸
قصر امپراتوری تویلری ۱۹۱
قصر قاجار ۷۱
قصر ولز (ونز) ۴۰۵
قفقاز/ قفقازیه ۵، ۲۰، ۲۲، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۶۹، ۸۰، ۸۹
قفقاز، کوههای ۲۰، ۲۲، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۷، ۴۱۳، ۴۰۱، ۳۹۷، ۴۹۹، ۴۹۷، ۴۹۲، ۴۱۲، ۴۰۱، ۳۹۲، ۵۴۵، ۵۳۴، ۵۲۷، ۵۲۶، ۵۲۴، ۵۲۳، ۵۱۱، ۵۸۷، ۵۸۶، ۵۶۰، ۵۵۹، ۵۵۷، ۵۵۲، ۵۵۱، ۶۵۳، ۶۳۶، ۶۳۴، ۶۳۲، ۶۳۱، ۶۱۴، ۵۹۴، ۶۵۸، ۶۸۵، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۴
قلربلاع ۲۸۶
قلزم، دریای ۴۰۹
قیچی، علی خان ۵۱
قم ۷۴۱، ۴۶۰، ۴۳۵، ۱۰۵، ۱۰۱
قندهار ۴۳، ۱۲۴، ۵۱، ۴۴، ۴۵، ۱۴۱، ۱۶۵
قوانلو، صفر علی خان ۵۳
قوانلو، علی خان قاجار ۲۸۹، ۲۸۷
قوانلو، محمدخان ۵۳، ۵۵
قوانلوی ناظر، محمدحسین خان قاجار ۸۳
كوراوزلی ۷۱۴، ۷۱۳، ۷۱۲

- کردستان، ۳۸، ۱۷۵، ۱۶۹، ۴۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۲، ۶۷۱، ۶۷۰، ۶۶۵، ۶۶۴، ۶۵۰، ۶۴۷، ۵۲۹، ۶۹۴، ۶۷۶
- کردستان عثمانی ۱۲۱
- کر، رود ۸۶، ۸۹، ۸۹، ۲۹۳، ۹۲، ۴۳۲، ۳۴۷
- کرشت انگلیس ۴۳۲
- کرکوک ۶۶۶، ۶۶۹، ۶۷۶
- کرمان ۲۵، ۲۰، ۵۷، ۴۰، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۵۷، ۷۷، ۷۶
- کرمانشاه/کرمانشاهان ۲۵۹، ۴۴۶، ۴۳۶، ۳۹۶، ۴۴۹، ۶۷۰، ۶۶۵، ۶۵۰، ۶۴۷، ۴۷۷، ۴۷۶، ۴۷۶
- کرمانشاهی، آقامحمدعلی ۴۴۹، ۴۷۶، ۴۷۷
- کرمانی، تقی شقی ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۰
- کرمانی، مهدی ۴۴۸
- کرمانی، میرزا آقاخان ۴۵۰
- کرمانی، میرزاتقی ۴۴۸
- کرمانی، ناظم‌الاسلام ۱۷
- کرمخان ۴۹
- کرمی سفید داش ۷۲۲
- کریزوستوم، سن ژان ۳۸۹
- کریستی ۶۸۷، ۶۸۹
- کریم‌خان زند ۴۱، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵
- کریم‌خان زند ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶
- کربلا ۱۳۰، ۲۳۹، ۴۰۴، ۴۵۱، ۴۴۳، ۴۳۶
- کراودین ۳۲۵-۳۲۴
- کرتیل ۸۲، ۸۶، ۳۶۹، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۶۷
- کرتسانیس ۳۶۵
- کردبچه افشار، صفی‌یارخان ۵۱۲، ۶۶۶
- کاشی، آخوند ملا‌احمد ۴۷۹
- کاظمین ۴۳۵، ۴۶۹، ۴۸۷، ۶۶۴
- کالاشولان ۱۷۵
- کامران، خسرو ۱۴۹
- کامران میرزا ۳۹۵، ۶۷۹، ۶۸۰
- کاناکیر ۳۸۰، ۳۷۴
- کانینت، مستر ۷۱۹
- کبوترآهنگ ۴۴۲
- کبوترآهنگی، حاجی محمد جعفر قراگوزلوی ۴۴۳، ۴۴۲
- کبیر، اقیانوس ۳۴۰
- کپتین هنت ۱۷
- کپنک چای ۵۳۶
- کپنک چای، رودخانه ۳۰۲
- کتلراوسکی ۲۸۹
- کتل نعل‌شکن ۵۱
- کتو ۵۴۱
- کتول ۹۱
- کجور ۳۱۹، ۲۴
- کدویچ ۲۰۱
- کرابه، ماژور ۵۵۲
- کراسنوودسک ۱۱۵
- کراسوسکی ۶۲۶
- کرافس‌خان ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵
- کراودین ۳۲۵-۳۲۴
- کربلا ۱۳۰، ۲۳۹، ۴۰۴، ۴۵۱، ۴۴۳، ۴۳۶
- کردبچه ۶۶۶، ۶۶۴، ۴۸۷، ۴۷۷، ۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۲
- کزاز ۲۸۹، ۱۴۵

- | | | | |
|--------------------------------|--|------------------------------------|--------------------|
| کوکخان | ۳۷ | کسان | ۳۶۶ |
| کوگجه سلطان | ۴۴ | کسری، سیداحمد | ۱۷ |
| کولخیدا | ۲۷۲ | کسری، طاق | ۶۶۹ |
| کولمانیشویلی، آقاجان | ۳۶۶ | کفه | ۴۵ |
| کولیسکوف | ۲۸۲ | کلارنس | ۶۹۹ |
| کونی، محله | ۵۱۸، ۷۲۷، ۷۲۶، ۷۲۲، ۵۲۱ | کلباد | ۵۴ |
| کوهگیلویه | ۲۵ | کلباسی، حاج محمدابراهیم بن محمدحسن | . |
| کوی | ۶۷۶ | | ۴۵۴، ۲۹۴ |
| کهدم | ۳۵۱، ۳۴۷ | کلپوتی | ۶۳۶ |
| کهگیلویه | ۳۹۹ | کلهر، محمدعلی میرزا مهدی خان | ۶۶۷ |
| کنه شماخی | ۳۶۸ | کمالآباد | ۱۶۱ |
| کهیا، محمدآقا | ۶۶۹ | کمبروج | ۶۹۹ |
| کیخسرو | ۳۶۷ | کمپبل | ۵۷۸ |
| کیخسرو میرزا | ۳۹۴ | کمرقوئی، قله | ۶۳۵ |
| کیرفآباد | ۲۸۵ | کمره | ۱۴۵ |
| کیفالا | ۵۰۶ | کنگاور | ۴۹ |
| کیفر، ز. د. | ۱۳۷ | کنگرلو، کلبلعی خان | ۲۸۸ |
| کیقباد میرزا | ۳۹۴ | کنی، حاج ملاعلی | ۴۳۵ |
| کیکاووس میرزا | ۳۹۴ | کوبعنان، کوه | ۱۹۳ |
| کینیاز، یرمولف / یرمولف | ۳۸۹، ۳۸۷، ۳۹۶ | کوتاهیه | ۳۰ |
| | ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۴، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴ | کوتزیبو | ۶۲۴ |
| | ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱ | کوجور | ۳۶۵ |
| | ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰ | کودی | ۳۸۱ |
| | ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰ | کور، رود | ۱۱۵، ۱۷۶، ۲۷۷، ۲۸۲ |
| | ۵۳۷، ۵۳۸ | کورسک | ۳۷۱ |
| | ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳ | کورگ | ۳۷۶ |
| | ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹ | کورگرد، رود | ۶۲۶ |
| | ۵۶۰، ۵۶۱ | کور، محمدحسن خان | ۳۷۷ |
| | ۶۱۸، ۷۱۵، ۷۲۲، ۷۲۷، ۷۲۹، ۷۳۰ | کورناک، کوه | ۳۶۶ |
| | ۷۳۱ | کوروارس | ۱۷۴ |
| کیومرث میرزا ابوالملوک ایلخانی | ۳۹۴ | کوکچه، دریاچه | ۵۴۸، ۵۲۱ |

- گنورکیوسک ۹۲، ۹۰
 گنورگی ۲۸۰
 گنورگی دوازدهم ۲۷۸
 گابریل ۳۸۳
 گاتخیلی خیدی، پل ۳۸۱، ۳۶۷
 گادونوو، باریس فودروویچ ۸۲
 گاردان، ژنرال ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴
 گاردن، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۳۹
 گاردن، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰
 گاردن، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷
 گاردن، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴
 گاردن، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۵
 گاردن، ۲۰۴، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۵، ۱۸۶، ۱۸۵
 گاردن، ۲۲۸، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۲، ۲۰۸
 گاردن، ۲۴۷، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۰
 گاردن، ۲۶۲، ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۵، ۲۴۹، ۲۴۸
 گاردن، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳
 گاردنی ۳۰۶، ۲۷۱
 گالیتسین، ایوان ۳۸۲، ۳۷۲
 گالیتسین، سرگی ۳۶۲، ۳۵۷
 گاماسب آب ۶۶۵
 گدا علی خان ۴۵
 گداویچ، ینارال خلدمارشال غراف ۲۲۸
 گراندوك کونستانتنین ۵۴۰، ۵۳۹
 گراندوك میخائیل ۶۳۰
 گرجستان / گردستان ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱
 گروزلو ۷۲۱
 گروزیه ۳۰۲
 گروس ۶۵۰
 گروسی، نجفقلی خان ۲۸۹
 گریبايدوف ۵۶۲، ۵۸۵، ۵۹۸، ۶۰۸، ۶۳۰
 گریبايدوف ۶۵۶، ۶۵۵، ۶۵۴، ۶۵۳، ۶۵۱، ۶۳۱

- ۶۶۳
گسگر/گسگران ۳۲۶، ۳۲۱
گکچه ۵۳۷
گلاسنوب ۲۹۷
گلپایگانی، آقا سید جمال ۴۳۶
گلستان ۵۱۷، ۵۱۴، ۳۸۶، ۲۶۰، ۵۵
گنجه ۷۶، ۷۵، ۷۲، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۳۸، ۳۶
گیلانی، حاجی جمال ۳۲۱
گیلانی قعی، میرزا ابوالقاسم بن محمد حسن ۴۳۶
گیورگی ۳۰۰
گیومینو ۲۴۴
لئون ۳۷۴، ۳۷۳
لابلاش ۲۴۱، ۲۳۲، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۴۲
لادپتو ۶۱۱، ۵۰۳، ۵۸۳
لاچینی، ابوالقاسم ۱۷
لاردهل ۶۹۹
لاریجان ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۱۹، ۳۱۸
لاریجانی، سبزعلی خان ۵۱
لاریجانی، محمد قلی خان ۴۵، ۳۲۰، ۳۲۳
لاریجانی، میرزا محمدخان ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۲
لاری، نصیرخان ۵۲
لازارف ۶۵۲، ۲۸۲، ۲۸۳
لازارو، لازار ۶۲۷
لازستان ۸۱
لازیکای قدیم ۸۱
لازار ۱۳۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳
لامی ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۳۴، ۳۳۳، ۱۸۵
لامیس کانا ۳۶۶
گیلان ۱۱۴، ۸۴، ۶۵، ۵۱، ۲۷، ۲۴، ۲۳
گامی ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۱۷۶
گورکان، تیمور ۳۳۸، ۸۲، ۳۸، ۲۹، ۲۲، ۲۱
گورگیوسک، قلعه ۲۷۹، ۲۷۵
گوری/گوریا ۳۸۶، ۳۶۶
گوکچه ۷۳۰، ۷۲۷، ۷۲۶، ۷۲۵، ۷۲۲
گوگجه دنگیز ۵۱۸
گوملی ۵۵۰
گوهرشاد، مسجد ۴۳۵
گیلان ۳۵۱، ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۳۳

- | | | | | |
|---------------|-----|-----|-----|--------------------------------------|
| لیتوانی | ۵۵۵ | ۳۶۲ | ۱۲۷ | لاہور |
| لیزانویچ | ۳۸۳ | ۳۸۱ | ۳۷۹ | لاهیجان |
| لیل | ۲۲۰ | | | لاهیجی، آقا محمد صالح |
| لیندسه بتون | ۶۸۷ | | | لحساوی نجفی، شیخ جعفر |
| | | | ۴۶۹ | ۲۹۴، ۴۶۷، ۲۹۹ |
| | | | ۶۶۹ | ۶۶۷، ۴۷۹، ۴۷۶ |
| | | | ۴۷۵ | ۴۷۵ |
| | | | ۳۲۴ | ۳۲۱ |
| ماچاپل، داوید | ۳۶۶ | | | لرستان |
| مداداتف | ۵۲۶ | | | لسان الملک |
| مداداتوو، ۵۰۸ | ۵۰۲ | | ۹۲ | لکتران، جزیرہ |
| مادر شاه | ۶۵۳ | | | لگزستان |
| مارسی، بندر | ۲۴۴ | ۱۳۱ | ۲۷۸ | لگزی، الکساندر |
| مارشال | ۱۳۷ | ۱۶۶ | ۸۶ | نجانی اصفهانی، محمد حسن بن محمد رحیم |
| ماره، اوگ ب. | ۲۶۹ | | ۱۹ | |
| ماری (مریم) | ۹۰ | | | لندن |
| مازاروویچ | ۵۰۰ | ۵۲۸ | ۱۴۰ | ۴۹۶ |
| مازندران | ۴۸ | ۴۷ | ۴۰۹ | ۴۰۲ |
| | ۳۶ | ۳۴ | ۲۲۸ | |
| | ۳۳ | ۳۰ | | ۵۰۱ |
| | ۷۲ | ۶۷ | ۶۸۴ | |
| | ۶۶ | ۶۵ | ۶۸۶ | |
| | ۶۳ | ۵۹ | ۶۹۴ | |
| | ۵۸ | ۵۳ | ۷۰۱ | |
| | ۵۱ | | ۷۰۲ | |
| | ۳۰۸ | ۱۴۵ | ۷۱۹ | |
| | ۱۱۴ | ۱۱۲ | ۷۱۸ | |
| | ۱۱۲ | ۸۸ | ۷۱۷ | |
| | ۸۴ | ۷۷ | ۷۱۴ | |
| | ۷۷ | | ۷۱۲ | |
| | ۳۱۸ | | ۷۰۳ | |
| | ۳۱۸ | | | نسل |
| | ۳۱۸ | | | لنکران، قلعه |
| | ۳۱۸ | | ۳۸۵ | ۳۸۶ |
| | ۳۱۸ | | ۴۲۶ | ۴۶۸ |
| | ۳۱۸ | | ۵۲۸ | ۵۱۳ |
| | ۳۱۸ | | | ۵۵۲ |
| | ۳۱۸ | | | لنگرودی |
| | ۳۱۸ | | | میرزا صادق منجم باشی |
| | ۳۱۸ | | ۳۲۴ | ۳۲۱ |
| | ۳۱۸ | | ۷۲۸ | ۶۶۵ |
| | ۳۱۸ | | | ۵۳۷ |
| | ۳۱۸ | | | ۵۱۹ |
| | ۳۱۸ | | | لنین گراد |
| | ۳۱۸ | | | ۶۱۳ |
| | ۳۱۸ | | | لوئی پانزدهم |
| | ۳۱۸ | | ۲۷۵ | ۲۷۵ |
| | ۳۱۸ | | | لوئی شانزدهم |
| | ۳۱۸ | | ۱۳۹ | ۱۳۹ |
| | ۳۱۸ | | | لوئی هیجدهم |
| | ۳۱۸ | | ۵۱۶ | ۴۹۸ |
| | ۳۱۸ | | ۲۲۶ | ۲۲۶ |
| | ۳۱۸ | | | لواشوو، واسیلی |
| | ۳۱۸ | | ۳۵۰ | ۳۴۶ |
| | ۳۱۸ | | | لوان دوم |
| | ۳۱۸ | | ۸۲ | ۸۲ |
| | ۳۱۸ | | | لوراسب |
| | ۳۱۸ | | ۳۷۳ | ۳۷۳ |
| | ۳۱۸ | | | لوشان |
| | ۳۱۸ | | ۴۴۳ | ۴۴۳ |
| | ۳۱۸ | | | لوندویل |
| | ۳۱۸ | | ۵۳۶ | ۵۳۶ |
| | ۳۱۸ | | | لهستان |
| | ۳۱۸ | | ۱۲۲ | ۱۲۲ |
| | ۳۱۸ | | ۱۴۳ | ۱۴۳ |
| | ۳۱۸ | | ۳۱۱ | ۳۱۱ |
| | ۳۱۸ | | ۳۱۳ | ۳۱۳ |
| | ۳۱۸ | | ۵۰۰ | ۵۰۰ |
| | ۳۱۸ | | ۵۴۲ | ۵۴۲ |

- | | | | |
|-------------------------------------|------------------------------|-----------------------------------|-----------------|
| محمدپاشا، خسرو | ۶۶۸ | ماکلاش، کوه | ۳۴۷ |
| محمدتقی بن محمدکاظم بن ابوالقاسم بن | ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۶ | ماکنیل | |
| محمدکاظم بن سعید شریف طبیب کرمانی | ۶۱۷، ۶۱۰، ۶۰۸ | | |
| | ۴۴۹ | ماکو | ۶۶۸ |
| محمدتقی بیک | ۴۸ | مالزوف | ۶۵۶ |
| محمدتقی میرزا | ۶۵۰ | مامونتوف، ن. پ. | ۱۷ |
| محمد تممی طالقانی | ۱۸ | ماوراء ارس | ۵۷۳ |
| محمدحسن آقا | ۳۹۰ | ماوراء النهر | ۲۷۸، ۹۰، ۷۳، ۲۷ |
| محمدحسن قاجار | ۳۲۱ | ماوراء قفقاز | ۶۲۷، ۶۱۴، ۵۹۴ |
| محمدحسین آقای ناظر | ۳۲۵ | ماهانی کرمانی، نورالدین نعمت الله | ۴۴۳ |
| محمدحسین خان | ۴۸، ۴۹، ۲۸۹، ۲۹۹ | مایانس | ۲۴۴ |
| محمدحسین نام | ۶۶ | مایور کنیاز منشیقوف | ۵۴۸ |
| محمدخان (جاکله) | ۵۱ | مبارک آباد | ۴۷، ۳۶ |
| محمدخان قاجار | ۶۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲ | م. بروسه | ۳۶۴ |
| | ۳۶۹، ۳۲۶، ۳۱۸ | متزینخ، پرنس | ۷۲۰، ۱۰۳ |
| محمد رحیم خان | ۵۶ | متزخت | ۳۶۶ |
| محمد رضا میرزا | ۴۴۲، ۴۴۲، ۳۹۳ | متکوار | ۳۸۳، ۳۷۷ |
| محمدعلی خان | ۶۳، ۳۸۱، ۳۹۹ | متیولت | ۳۶۶ |
| محمدعلی شاه | ۴۹۳، ۱۷ | مجاهد، سید محمد | ۵۷۷ |
| محمدقلی | ۳۲۹ | مجتبهد، آقا سید علی | ۴۷۹ |
| محمدمهدی میرزا | ۳۹۴ | مجتبهد، آقا سید محمد | ۴۸۶ |
| محمد میرزا (محمدشاه) | ۵۵۲، ۶۸۰، ۷۴۸ | مجذوب علی شاه | ۴۴۳ |
| محمدولی میرزا | ۳۹۳، ۳۹۸، ۶۷۹ | مجلسی، آخوند ملامحمد باقر | ۴۶۴ |
| محمدهادی میرزا | ۳۹۵ | محال زار | ۷۲۲ |
| محمود | ۱۶۵، ۳۴۵، ۳۳۸، ۶۷۹، ۶۸۰ | محال سمام | ۳۴۷ |
| محمود بن میرویس | ۴۶ | محال شوره کل | ۳۰۲ |
| محمود پاشا | ۱۳۰، ۶۶۹ | محمد اصلان خان | ۳۸۳ |
| محمودخان | ۵۱۳ | محمد امین خان | ۵۶۹ |
| محمودشاه | ۶۷۷ | محمد امین میرزا | ۳۹۵ |
| محمودغزنی | ۱۰۹ | محمد بیک نامی | ۵۵۹، ۴۲۶، ۸۴ |
| محمود، محمود | ۳۰۰، ۱۸ | محمد پاشا | ۶۷۷، ۶۷۶، ۴۴ |

مسخت	۸۱	محمود میرزا	۳۹۴، ۶۷۹
مسجد	۱۶۷	مختاری، حبیب‌الله	۱۷
مسکو	۳۱۱، ۳۷۱، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۴	ملدوف	۷۲۴
	۵۵۵، ۵۵۳، ۵۵۲، ۵۴۵، ۵۴۱، ۳۸۷، ۳۸۲	مدرس	۱۹
	۶۰۵، ۶۵۱	مراغه	۲۰۹، ۲۸۶، ۲۹۳، ۴۳۸، ۵۷۹، ۵۹۰
مسیح	۱۹۲		۶۱۲، ۶۱۱، ۶۰۷، ۶۰۲
مسیح، حاجی میرزا	۴۶۰	مرتضی قلی خان قاجار	۴۵، ۵۷، ۵۶، ۴۷، ۵۸
مشکین	۵۹۶، ۵۸۳		۳۱۷، ۲۹۷، ۲۷۹، ۸۳، ۷۷، ۵۹
مشهد	۴۵، ۴۸، ۹۱، ۷۳، ۷۲، ۵۱		۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸
	۲۸۴، ۱۶۶، ۹۱		۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵
مصر	۲۴۰، ۱۲۱، ۲۶		۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲
مصری، محمد علی پاشای	۴۵۸	مردادیج	۲۳
مصطفی خان قاجار	۸۳	مرعش	۴۵، ۳۰
مظفر علیشاه	۴۵۰، ۴۴۹	مرغاب، رود	۳۴۰، ۴۲
مظفر علیشاه کرمانی، میرزا محمد تقی	۴۴۷	مرکویز و وزلی	۷۱۱
	۴۴۹	مرند	۵۸۳، ۵۷۶
معتصم	۲۷	مرو	۳۶، ۴۲، ۴۵، ۴۴، ۱۶۸
معتمد‌اصل، محمود فرهاد	۵۴۱، ۴۹۳، ۱۷	مروزی، میرزا صادق و قاینگار	۱۹
	۵۴۳	مروزی، میرزا محملا صادق	۵۲۱، ۲۸۲
معتمد‌الدوله	۱۸۹، ۶۸۱، ۶۴۸، ۶۲۰	مریم	۳۸۲، ۳۷۱
معتمد‌الدوله اصفهانی، میرزا عبدالوهاب	۴۰۰	مریوان	۶۶۶
	۵۰۹، ۴۸۹	مزراویج / مزراویج	۵۱۹، ۵۲۰، ۵۳۷، ۵۱۶
معتمد‌الدوله، فرهاد میرزا	۳۷		۷۲۷، ۷۲۰
معتمد‌الدوله، منوچهرخان	۶۱۸، ۶۲۲	مزراویج، بولکونوک	۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸
معتمد‌الدوله میرزا عبدالوهاب	۴۸۲		۵۲۱
معزالدین محمد بن سام	۳۳۸	مستوفی‌الممالک، حاجی محمد حسین خان	۴۱۷، ۴۰۷
معصوم‌علی	۴۵۱، ۴۴۸		۴۰۳
معیر‌الممالک، دوست‌علی	۱۷	مستوفی‌الممالک، میرزا ذکی	۱۸۹
مغان	۵۳۳، ۵۷۱، ۶۳۵	مستوفی، حاج میرزا مسعود انصاری	۶۸۲
مغرب	۶۶۶	مستوفی، میرزا محمد ابراهیم	۳۵۱
مغولستان	۳۲، ۳۵	مستوفی، میرزا مسعود انصاری	۶۲۴، ۶۲۳
			۷۲۲، ۶۲۳

- ملکم‌جان، ۱۹، ۸۷، ۷۸، ۷۴، ۷۳، ۹۱، ۹۵ ۲۸۳، ۱۴۶، ۱۹، مفتون دنبلي، عبدالرزاقي بيک ۴۲۶
- ۱۸۲، ۱۷۴، ۱۶۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۳۹، ۱۲۰ ۲۹۷، ۹۰، ۸۸، ۳۸، ۳۷، ۳۶، مقان ۴۲۶، ۳۰۲
- ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۳، ۶۸۲، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۲۸ ۷۱۲، ۷۱۱، ۶۸۷، ۶۸۶ ۸۹، ۸۷، ۳۴، ۲۴، مقان، دشت
- ملک مجnoon ۸۵ ۲۹۳، ۲۸۶، ۲۸۴، مقدم، احمدخان ۶۴۸
- ملک منصور ميرزا ۳۹۴ ۵۳۶، ۳۰۲، مقرب الخاقان
- مليك آپو ۳۷۵ ۳۰۲، کوه مقري، رودخانه
- ممش خان ۶۷۹ ۵۱، مقيم خان
- منازكود ۶۶۸ ۴۵۸، مكه
- منتشا اوغوللري ۳۰ ۱۸، حسین مکي،
- منجم باشی لاهيجي، ميرزا موسى ۲۹۱ ۴۵۲، ملاحسن يزدي
- منجیل ۳۲۶، ۲۳ ۴۳۷، ملاصدرا
- منچشكوف ۵۳۷، ۵۳۸ ۴۶۵، ملاصدرا، آخوند
- منچوري ۳۲ ۴۷۹، ملاعلی اکبر ایجی
- مندلیج ۶۶۵ ۴۷۶، ملامحمد باقرین محمد اکمل بهبهانی
- منشور گرگانی، م.ع. ۱۸ ۴۸۴، ملامحمد رضای
- منشي الممالک ۶۸۱ ۲۹۱، ملاملک محمد قاضی عسکر
- منشي الممالک اصفهاني، ميرزا عبدالوهاب ۵۱۲، ۴۱۷ ۴۷۶، ملای روم
- منشي الممالک، ميرزا محمد على ۶۲۴ ۴۶۴، ملای رومی
- منشیکو، پرنس ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۲، ۵۳۹ ۳۳۸، ۱۲۷، ملتان (مولتان)
- ۵۴۰، ۷۲۸، ۵۵۶، ۵۵۵، ۵۵۰، ۵۴۵، ۵۴۴ ۷۳۳، ملداوي
- منکوقاآن ۳۵ ۶۱۲، ۳۹۵، ۳۹۳، ملک آرا، محمدقلی ميرزا ۸۵
- منگريل ۳۰۲ ۱۸، ملک الشعراه بهار
- منوچهر ميرزا ۳۹۴ ۱۷، ملک زاده، دکتر مهدی
- منيتي ۷۳۰ ۲۴۰، ملک شاه نظرزاده ميردادود ضنادوريان
- موخران ۳۶۵ ۴۳۶، ۴۳۵، ملک فيصل
- موراویو ۵۹۳ ۳۹۴، ملک قاسم ميرزا
- مورچه خورت اصفهان ۳۲۵، ۳۲۱ ۸۵، ملک قلی
- مورو، ژنرال ۱۳۱ ۲۸۹، موره

میرزابابای رشتی	۳۳۲	موریس، جزیره	۶۸۵، ۱۳۶
میرزابابای نایب گیلان	۳۲۳	موریه، چیمز	۴۹۹، ۴۹۷، ۴۹۱، ۴۲۲، ۴۱۶
میرزابزرگ	۱۷۳		۷۱۰، ۷۱۴، ۷۱۲، ۶۸۹، ۶۸۷
۲۶۳، ۲۶۲، ۲۳۶، ۱۷۵، ۱۷۳	۲۳۶	۵۰۰	
۶۸۲، ۵۸۴، ۴۸۱، ۴۳۹، ۴۱۶، ۴۰۰، ۳۸۱	۴۰۰	موریه را	۳۸۵
میرزا حسین، مدرسه	۴۶۱	موزه آسیایی، کتابخانه	۶۱۳
میرزا رضا خان	۱۴۲	موسوی ساروی سبلانی، مصطفی قلی بن	
میرزا رضا مهندس	۷۲۳	محمد حسن	۲۰
میرزا صالح	۵۷۱	موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمد صادق	
۷۰۳، ۶۵۶	۶۵۶	۳۹۹	
میرزا علی بیک	۲۰۱	موش	۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۳، ۶۷۴
میرزا کاظم	۳۵۹	موصل	۴۰۱، ۴۵۰
۴۶۹، ۴۶۷، ۴۶۸، ۲۹۵	۲۹۵	مولانا جلال الدین	۴۵۰
میرزا محمد اسماعیل	۳۴۶	مونتیث	۶۸۷
میرزا محمد خان ثانی باکویی	۴۲۵	مهعد علیا	۳۱۹، ۵۹
میرزا محمد خان قاجار	۴۲۸، ۴۲۵	مهدی علی خان	۶۸۲
میرزا محمد رضا	۱۴۸، ۱۴۹، ۱۸۲، ۱۹۳، ۱۹۴	مهراب خان بکشلوی افشار	۶۸۷، ۴۷، ۴۵، ۴۴
	۲۱۷، ۳۱۴، ۲۴۲	مهر علی بیک	۴۷
میرزا محمد صالح	۶۹۶، ۶۹۷، ۷۱۷	مهندس باشی، میرزا جعفر	۷۲۴
	۷۱۹، ۷۱۸	میانه	۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۳
میرزا محمد کاظم	۴۵۰		۶۰۷، ۶۰۳
میرزا مسیح	۶۵۵		۶۲۵، ۶۱۵
میرزای دوم	۴۳۷	میخائیلوفیچ کورساکوف، مأذور آکساندر	
میرزای شیرازی	۴۳۵		۳۶۸
میرزای قمی	۴۶۴، ۴۵۹	میدان شاه	۲۵۲
میرسید محمد	۵۳۹	میر حسن خان	۶۱۴
میرفتح	۵۷۸، ۵۷۷	میرزا ابوالحسن (ایلچی)	۴۹۱، ۴۸۹، ۴۰۲
۵۸۰، ۵۸۴	۵۸۰	میرزا ابوالحسن خان ایلچی بزرگ	۲۹۹، ۲۲۷
۶۰۰	۶۱۷		۴۹۶، ۴۹۹، ۴۰۲، ۳۸۶
میر مصطفی خان	۳۸۶		۳۰۱
میریان	۸۱		۵۱۸، ۵۰۰
میکلاشوسکی	۵۹۶		۶۲۵، ۶۲۲، ۶۱۸، ۶۱۰، ۵۴۳
میگری	۳۸۶		۵۲۶
مؤید امینی، داود	۱۷		۷۲۱، ۷۱۹، ۷۱۷، ۷۱۴، ۷۱۲، ۶۸۷، ۶۸۶
			۷۴۰
		میرزا، الکساندر	۲۸۸

- | | |
|---|-----------------------------------|
| نائینی، آیت الله | ۴۳۶ |
| ناپل | ۶۹۲ |
| ناپلشون اول | ۱۱۷، ۱۰۹، ۱۰۳، ۷۴ |
| ناتالیشویلی، گرجاسب | ۳۶۵ |
| نادر شاه افسار | ۴۸، ۴۹، ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۸ |
| نراقی، آقای حسن | ۴۴۰ |
| نراقی، حاج ملااحمد | ۴۸۸، ۴۸۵ |
| نراقی، حاج ملامهدی بن ابوذر | ۴۴۰ |
| نادر میرزا کاشانی، حاج ملااحمد بن حاج ملامحمد | ۶۷۹ |
| مهدی بن ابی ذر | ۴۸۸ |
| نرسس | ۵۶۱ |
| نرسیا | ۲۶۱ |
| نرسیا، آندرآس | ۱۳۶ |
| نسا | ۴۲ |
| نسقچی باشی، علی خان | ۴۲۹ |
| نشاط اصفهانی، میرزا عبدالوهاب | ۴۸۵، ۲۰۸ |
| | ۶۸۱ |
| نشاط معتمدالدوله، میرزا عبدالوهاب | ۴۱۶ |
| | ۵۳۵ |
| نصارای | ۷۳ |
| نصرالله میرزا | ۵۸ |
| نصرانی | ۳۵ |
| نصرلرود | ۷۳۸، ۷۳۵، ۷۳۳ |
| نظام الدوّله، عبدالله خان | ۴۰۰ |
| نظام علی شاه | ۴۵۱ |
| نفیسی، سعید | ۳۹۹ |
| نقاری، محمد علی میرزا | ۳۹۶ |
| نقله برکه | ۳۴۷ |
| نمسه / نمسا | ۵۱۶، ۵۰۰، ۴۹۹، ۴۹۸، ۴۹۷ |
| | ۷۳۹، ۷۲۰، ۵۱۸، ۵۱۷ |
| نمی | ۵۱۶ |
| نخجوان | ۲۸۱، ۲۸۸، ۳۰۲، ۳۶۶، ۳۷۰ |
| | ۵۶۹، ۵۶۷، ۵۶۵، ۵۶۱، ۴۹۲، ۴۳۸ |
| | ۶۳۰، ۶۲۱، ۵۸۴، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۸ |
| | ۶۳۰، ۶۲۱، ۵۸۴، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۳ |
| ناولی | ۳۶۵ |
| ناصر الدین سبکتگین | ۳۳۸ |
| ناصر الدین شاه قاجار | ۳۹۷، ۱۰۰، ۸۳، ۱۷، ۱۶ |
| | ۶۸۰، ۶۶۹، ۶۵۸، ۴۳۷ |
| نامی صوفی، میرزا ابوالقاسم | ۴۶۵ |
| | ۲۱۱، ۲۰۳ |
| نایاب السلطنه عباس میرزا | ۱۴۹، ۱۴۴، ۲۳۹ |
| | ۴۷۸، ۴۳۲، ۴۲۸، ۴۲۶، ۴۱۲، ۲۸۶ |
| | ۵۱۹، ۵۱۸، ۵۱۷، ۵۰۹، ۵۰۸، ۴۸۳، ۴۸۱ |
| | ۷۰۵، ۷۰۱، ۷۰۰، ۵۴۸، ۵۳۳، ۵۳۱، ۵۲۹ |
| | ۷۲۰، ۷۱۶، ۷۱۴، ۷۱۳، ۷۱۰، ۷۰۸، ۷۰۷ |
| | ۷۲۴، ۷۲۲ |
| نبولسین | ۳۷۹، ۳۸۱ |
| نبی، حاجی | ۸۷ |
| نجف | ۴۳۶، ۴۷۱، ۴۸۸، ۶۶۴، ۶۶۶ |
| نجف آباد | ۴۵۷، ۴۵۴ |
| نجف خان | ۵۴ |
| نجمی، ناصر | ۱۷ |
| نجیب پاشا | ۶۷۰ |

نووغرود	۵۴۱	نمیتس	۴۹۹
نهاوند	۶۷۴، ۶۷۰، ۴۶۵	نوا	۳۹۳
نیترنی نوگرود	۱۱۴	نواب	۵۱۲، ۵۲۱، ۶۹۷، ۶۹۵، ۷۲۱، ۷۰۰
نیریز	۲۵		۷۳۲، ۷۳۱، ۷۳۰، ۷۲۹، ۷۲۸، ۷۲۷، ۷۲۶
نیشابور	۶۷۹		۷۳۹
نیکالا رامانزف، گراف	۱۶۶	نواب جعفرقلی خان	۳۲۹
نیک، دماغه	۱۳۳	نواب سلیمان خان قاجار	۳۳۲، ۳۳۱
نیکلا/ نیکولای اول	۵۴۳، ۵۴۱، ۵۲۳، ۳۹۲	نواب علیقلی خان قاجار	۳۳۲
نیکو	۵۵۵، ۵۵۳، ۵۵۰، ۵۴۴، ۵۲۸، ۵۲۹	نواب نایب‌السلطنه	۴۳۱، ۴۲۹، ۱۴۹، ۱۴۶
	۵۲۷		۷۲۳، ۶۹۶، ۶۷۴، ۶۷۳، ۶۴۷، ۴۷۹، ۴۳۹
	۵۸۵، ۵۶۱	نواب نایب‌السلطنه‌العلیه	۵۲۹
نینو	۸۱	نوا، رود	۳۶۸
نینیا جورا شویلی	۳۷۹	نوایی، عبدالحسین	۲۳۶
نیوسکی، الکساندر	۶۳۴، ۳۰۰	نوح‌بیک	۲۹۲
نیوهالتند	۶۹۴	نوخا	۵۵۸، ۳۷۷، ۳۸۱، ۵۲۶
		نور	۲۴
واترلوی	۴۹۸	نور علی	۴۴۸
واختان	۳۵۵	نور علی‌شاه	۴۷۷، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۷، ۴۴۴
واختانک ششم	۸۲	نوروزخان قاجار	۶۸۵
واختانگ	۱۱۳، ۳۷۱	نوروزخان میربار	۶۶۵
واختانگ چهارم	۲۷۴	نوری، آخوند ملاعلی	۴۷۷، ۴۵۴
واخلات	۶۶۹	نوری، عباس محتشم	۱۸
وادبولسکی، پرسن	۵۹۵، ۵۸۳، ۵۷۶	نوری قوریساولباشی، فتحعلی خان	۱۴۴، ۱۷۶
	۵۰۹، ۵۹۶		۱۴۹
وارونزوو، میخائیل	۶۳۱	نوری، میرزا اسدالله خان	۸۳
وازیسوویچ، اوسف	۱۸۸	نوری، میرزا محمد تقی	۴۵۹
واسیلیوویچ	۲۷۴	نوری، نحفلی خان	۳۳۲، ۳۲۶
واسیلیوویچ گوداویچ، ایوان	۳۷۸	نوری، نصرالله خان	۴۹۶، ۱۶۹
والخووسکوی، سروان	۶۰۵، ۵۹۹، ۶۰۰	نوسکی، صومعه	۳۸۹، ۳۸۳، ۳۸۰، ۳۷۹
	۶۱۵، ۶۰۸، ۶۰۷، ۶۰۶	نوشین روان، خسرو	۲۷۳
والشینسکی، یاور	۵۶۳	نوکنده	۵۸

- هارونالرشید ۲۶
 هامون ۲۱۵
 هدایت ۵۰۰، ۴۹۹، ۴۹۷، ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۲۲
 هدایت ۵۳۲، ۵۳۱، ۵۲۹، ۵۲۰، ۵۱۶، ۵۱۱، ۵۰۱
 هدایتاللهخان ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۶، ۳۲۴، ۳۲۱
 هرات ۵۱۰، ۴۵۱، ۳۳۹، ۱۲۷، ۱۲۲، ۵۱، ۴۳
 هروردیه ۲۶۳، ۲۲۹، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۱۳۷، ۵۱۰
 هراکلیوس ۷۱، ۸۱، ۸۰، ۸۹، ۸۷، ۸۶، ۸۳
 هراکلیوس دوازدهم ۷۰
 هراکلیوس دوم ۲۸۰
 هرفرد جونز ۷۱۲، ۶۸۷، ۶۸۵، ۲۲۸، ۲۲۷
 هرمز، جزیره ۶۸۲، ۲۵۸، ۴۴
 هرمز میرزا ۳۹۴
 هزار جریب ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۰
 هشترخان (حاجی طرخان) ۹۲
 هلاکوخان ۳۵
 هلند ۵۳۴
 همايونمیرزا ۳۹۴
 همدان ۶۶۵، ۶۵۰، ۶۴۸، ۴۴۶، ۲۰۹، ۶۳، ۴۰
 همدانی، حاجی محمدجعفر ۴۴۲
 همدانی، سیدحسن ۴۴۳، ۴۴۲
 هند، اقیانوس ۳۴۰، ۱۴۳، ۱۰۳
 هندوستان، دریای ۲۶۶
 هند/ هندوستان ۷۳، ۷۲، ۴۳، ۲۹، ۲۰، ۱۹
 هین ۱۱۵، ۱۱۳، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۳، ۱۰۲
 هنر ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶
 هنر ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۴
 هنر ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۴۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۱
 هنر ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۶۱
 والی، اماناللهخان ۵۰۹
 والینسکی، آرتمنی ۵۸۲، ۱۱۳
 وان ۴۵، ۲۳۹، ۶۰۰، ۳۹۰
 وحید مازندرانی، ع. ۱۸
 ورامین ۳۲۸، ۳۱۸، ۶۱
 وردیه ۲۶۳، ۲۲۹، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۱۳۷
 ورساوی ۷۳۲
 ورشو ۱۲۲
 وصف ۳۵
 وفادارخان ۶۷۹
 ولدخان ۵۶
 ولد رفیع خان، محمدخان ۳۲۸
 ولزلی ۶۸۴
 ولک ۷۳۰، ۷۱۶
 ولکس، میجر هنری ۵۰۱
 ولک، هنری ۵۰۰، ۷۱۸-۷۱۵
 ولکیچ ۶۳۶، ۶۳۵
 ولگا، رود ۱۱۴، ۱۱۲
 ولمنوف ۷۲۹، ۷۲۸، ۷۲۳
 ولنستین، دوک ۵۰۰، ۴۹۸
 ولی خان ۵۴
 ولیمنوف ۷۲۷، ۵۲۲، ۵۲۰، ۵۱۹
 ولینقتان ۶۹۹
 ونیز ۶۹۲
 ووانویچ ۳۳۰
 ویجویه، حاج محمدباقر ۱۷
 ویسوتسکی ۵۸۸
 وین ۳۱۰
 وینبورگ، مستر نیخ ۳۰۹، ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۵۱
 وین ۶۹۳، ۳۱۰

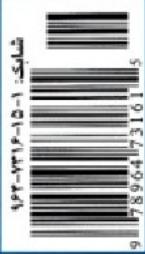
- بزدی، آیت‌الله العظمی سیدکاظم ۴۳۶
 بزدی، آیت‌الله سیدکاظم ۴۳۷
 یعقوبیه ۶۶۵
 یکاترین دوم ۱۱۶، ۹۱، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۵، ۳۰۰
 یکاترین (کاترین) ۱۱۷، ۹۲، ۸۸، ۲۷۸، ۲۷۶
 پلزابتپول ۲۸۵
 پلیزابت ۳۸۷
 پلیزابدپول ۳۷۲
 یمن ۲۶
 یموت ۵۸، ۵۷، ۴۸، ۴۷
 ینارال ۴۹۶، ۴۳۲، ۴۲۹
 ینارالان ۴۹۹، ۴۹۸
 ینارالی ۵۱۲
 ینرال لئیتنانت نیکالای رتیشچوف ۳۰۶
 ینکی، قلعه ۲۹۲
 یورزوب ۵۲۰، ۵۰۹
 یوزباشی، حسن خان ۲۸۷
 یوسف ۱۵۷
 یوسف‌امین ۸۷
 یوسف‌پاشا ۱۷۰
 یولون ۳۸۹، ۳۶۴، ۳۷۳
 یونان ۵۶۰، ۳۱۳، ۲۴۴
- ۱۸۸، ۲۴۸، ۲۴۰، ۴۳۸، ۲۲۸، ۲۲۷، ۱۹۰، ۲۵۶
 ۲۷۶، ۲۶۹، ۲۶۷، ۲۷۰، ۳۱۳
 ۳۴۹، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۱۶
 ۴۰۲، ۴۰۸، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۳۵۳
 ۴۹۰، ۴۵۸، ۴۵۱، ۴۳۹، ۴۱۸، ۴۱۶، ۴۱۳
 ۶۸۲، ۶۸۱، ۶۸۰، ۶۷۸، ۵۸۵، ۵۸۶، ۶۸۰
 ۶۹۰، ۶۸۹، ۶۸۷، ۶۸۶، ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۳
 ۷۱۹، ۷۱۸، ۷۱۲، ۷۱۱، ۷۱۰، ۶۹۵، ۶۹۱
 ۷۴۶
 هندی، محمد شاه ۱۹، ۱۱۷، ۱۰۷، ۷۷، ۲۲۴
 ۵۳۵، ۴۹۳، ۴۵۵، ۴۰۰، ۳۹۷، ۲۶۲
 ۷۴۳، ۷۴۱، ۶۹۱، ۶۸۱
 هوتكی، یوسف خان ۵۳
 هوشیار، م. ۱۷
 هولاکو خان ۳۲، ۲۹
 هیرمند، رود ۴۳
 یاش ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۷
 یاغی، عبدالرحمن ۱۷۰
 یحیی میرزا ۳۹۵
 یرمولف، الکساندر ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۲۱، ۵۲۲
 یرمولف، الکسیس پتروویچ ۳۸۷
 یزد ۶۷۹، ۴۷۹، ۴۵۲، ۴۳۸
 بزدی، آخوند ملاحسن ۴۰۴، ۴۰۲

فهرست منابع

ریاضالعارفین هدایت	۴۴۴	ارمغان ۳۶۱، ۳۶۲
ریاضالمسائل	۴۶۶	از کتاب ایران تأثیل لوى دوبو فرانسوی چاپ
زادالمعاد	۴۶	پاریس ۱۸۴۱ م. ۱۲۵۷ ق. ۹۶، ۶۸، ۵۰
سفری در ایران	۲۶۲	۲۱۴، ۱۴۷، ۱۳۸، ۱۲۹، ۱۰۶، ۱۰۴، ۹۹
سیاست ناپلئون در ایران در زمان فتحعلی شاه	۲۱۲	۳۰۷، ۲۵۲
طرائقالحقائق	۴۴۹	اسکیر العبادات ۴۶۵
عملیات نظامی	۵۹۴	انوار نعمانیه ۴۶۵
فرهنگ ایران زمین	۶۴۶	تاریخ زندیه ۳۹۹
فى تراجم المعروفین بالکنية او اللقب	۴۸۷	تاریخ نو ۵۳۲
گلستان ارم	۴۲۵	جامع الافکار ۴۴۰
ماثر سلطانیه	۱۹، ۱۴۶، ۱۴۹، ۲۸۳، ۴۲۶، ۴۳۳	خیراتیه ۴۴۶، ۴۷۶
مرأة الحق	۴۷۸، ۴۳۸	در شماره ۷ (۳۱) سال سوم اطلاعات ماهانه در
مراحل السالکین	۴۴۴	مهرماه ۱۳۲۹ ۱۵۰
منتظم ناصری	۱۶، ۳۰۰، ۲۴۰، ۳۲۸	دیوان شرق و غرب ۷۴۰
منشآت قائم مقام	۶۶۳	روضۃالبھیہ ۴۶۹
منشآت نشاط	۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴	روضۃالصفا ۴۳۹
	۲۰۶، ۲۲۴، ۲۲۶	روضۃالصفای ناصری ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۳۳، ۴۴۲
		۴۸۳

۴۰۰ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر

- ناسخ التواریخ ۱۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۴، ۳۱۸، ۳۰۰، ۴۴۷ نورالابصار
- وضع کنونی ایران ۷۱۹ ۴۴۲، ۴۳۲، ۳۹۲، ۳۲۵، ۴۸۹
- نشریه وزارت امور خارجه شماره پنجم (جلد دوم) ۵۴۶ یغما
- استفتدها ۱۳۲۸ ص ۱۴-۳۰ ۲۳۶



٢٠٠٠ تومان